
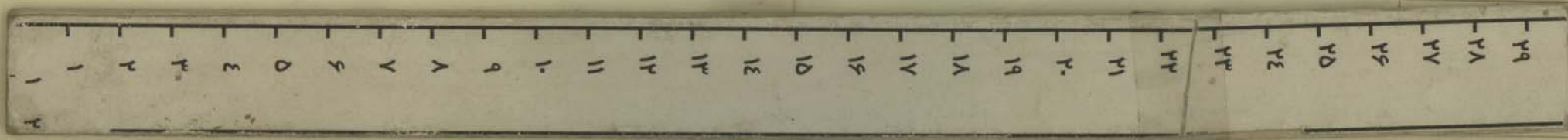





کتابخانه مجلس شورای اسلامی		 جمهوری اسلامی ایران
کتاب ملکه بات (شماره ۲) ربانی		
مؤلف		شماره ثبت کتاب
موضوع		۳۸۵۶۴
شماره قفسه	۵/۵۹۸	

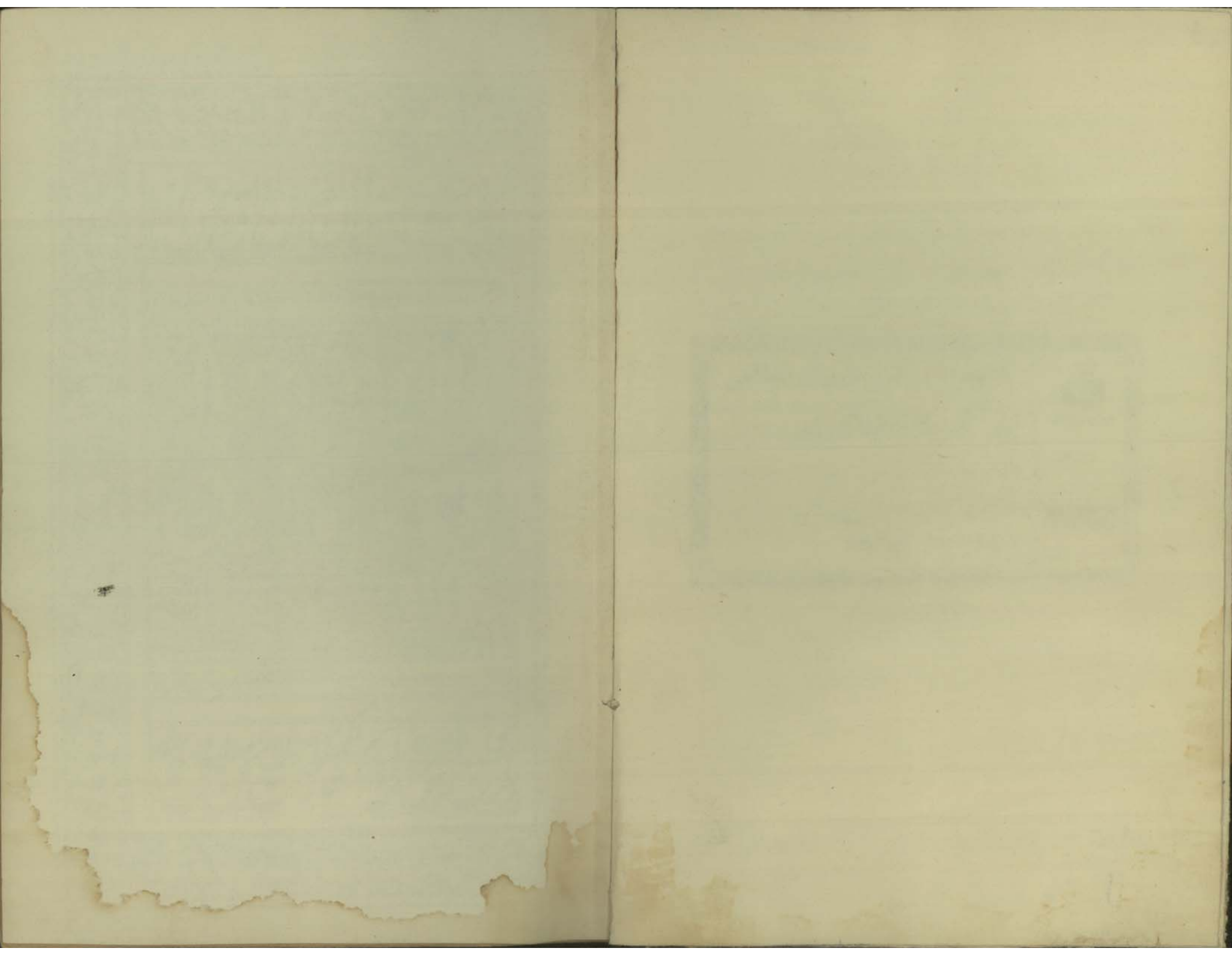




۴۵  
۴۴  
۴۳  
۴۲  
۴۱  
۴۰  
۳۹  
۳۸  
۳۷  
۳۶  
۳۵  
۳۴  
۳۳  
۳۲  
۳۱  
۳۰  
۲۹  
۲۸  
۲۷  
۲۶  
۲۵

کتابخانه مجلس شورای اسلامی		 جمهوری اسلامی ایران شماره ثبت کتاب
کتاب مکتوبات (مناظره) ربانی		
مؤلف		
موضوع		
شماره قفسه	۵/۵۹۸	۳۸۵۶۴

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	۵
۵۹۸	



بن صنایع کیمین مکان فضل خلاقین و زین

شرح کاشانه پریایات و عرفان معقله آینه صافی در دلمان مورد الوار الهامات یزدانی انجمن



از ارشادات علیه قوت ربانی حضرت محمد و آلش ثانی در تبه و دود و مریدان عالم تامل و تفسیر

مطبع مشرقی نول کشور طبع از مطبعه



















صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۴۴۴	مکتوبات بنو اجماع محمد معصوم در بیان فرق ولایت سرگانه -	۴۴۵	مکتوبات بنو اجماع محمد باقر در بیان معیت انسان -
۴۴۸	مکتوبات بنو اجماع محمد باقر در بیان معیت کثیری -	۴۴۷	مکتوبات بنو اجماع محمد سعید در بیان اسرار غامضه -
۴۴۹	مکتوبات بنو اجماع محمد باقر در بیان اسرار غامضه -	۴۴۸	مکتوبات بنو اجماع محمد باقر در بیان اسرار غامضه -
۴۵۰	مکتوبات بنو اجماع محمد باقر در بیان اسرار غامضه -	۴۴۹	مکتوبات بنو اجماع محمد باقر در بیان اسرار غامضه -
۴۵۱	مکتوبات بنو اجماع محمد باقر در بیان اسرار غامضه -	۴۵۰	مکتوبات بنو اجماع محمد باقر در بیان اسرار غامضه -
۴۵۲	مکتوبات بنو اجماع محمد باقر در بیان اسرار غامضه -	۴۵۱	مکتوبات بنو اجماع محمد باقر در بیان اسرار غامضه -
۴۵۳	مکتوبات بنو اجماع محمد باقر در بیان اسرار غامضه -	۴۵۲	مکتوبات بنو اجماع محمد باقر در بیان اسرار غامضه -
۴۵۴	مکتوبات بنو اجماع محمد باقر در بیان اسرار غامضه -	۴۵۳	مکتوبات بنو اجماع محمد باقر در بیان اسرار غامضه -
۴۵۵	مکتوبات بنو اجماع محمد باقر در بیان اسرار غامضه -	۴۵۴	مکتوبات بنو اجماع محمد باقر در بیان اسرار غامضه -

بنو صنایع مکین و مکان فضل خلاقین

شرح کاشانه برایات و عرفان معقله آئینه صافی در زمان موردانوار الهامات یزدانی اعظمی

مکتوبات امامی

آراشادات علیه غوث ربانی حضرت محمد و آلش ثانی مرتبه و مدد مریان فاضل انوار

مطبع مشرقی نوا کشتور طبعین مطبوعه





بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین انصاف ماحده جمیع خلقه کما یحب ربنا ویرثنی والصلوة والسلام علی من رسله  
 رحمة للعالمین کما ذکره الذکر ذکره وکلما غفل عن ذکره الغافلون کما یشئ لی ویرثی وعلی آله واصحابه  
 البررة النقی اما بعد نموده می آید که این دفتر اول است از مکتوبات قدسی آیات حضرت  
 غوث المحققین قطب العارفین برهان الولاية المحمدیه حجة الشریعة المصطفویة شیخ الاسلام والمسلمین  
 شیخنا واما نا شیخ احمد الفاروقی النقشبندی سلمه الله سبحانه والبقاء این حقیر قلیل البضاعة کترین  
 خاک نشینان آن مقدس درگاه یار محمد اکبر بید البششی الطالقانی جمیع نموده در تحریر آورده رجاء آنکه  
 نفی ازان بطلان حق جل و علا برسد والمسئول من الله سبحانه العصمة والتوفیق مکتوب  
 اول در بیان احوالی که مناسبت با اسم الظاهر دارند و ظهور قسم خاص از توحید و بیان  
 عروجات که بر فوق محدوده واقع شده است و انکشاف درجات بهشت و ظهور مراتب بعضی از  
 اهل الله به پیر بزرگوار خود نوشته اند و هو شیخ الکامل مکمل الواصل الی درجات الولاية  
 البادی الی طریق اندراج النهایة فی البدایة مؤید الدین الرضی شیخنا واما نا شیخ محمد الباقی  
 النقشبندی الاحرار قدس الله تعالی سره الاقدس وبلغه الله سبحانه الی اقصی ما یتناه عن شرف  
 کترین بنده احمد بذوره عرض میرساند بحسب امر شریف گستاخی یمیناید و احوال پریشان را  
 معروض میدارم که در اثناء راه آنقدر تجلی اسم الظاهر گشت که در جمیع اشیاء تجلی خاص  
 علحده علحده ظاهر گشت علی الخصوص در کسوت نساء بلکه در اجزاء اینهمه جدا جدا و آنقدر متفاد این طایفه

نسخه در  
الباقی بالبدایة

گشتم که چه عرض نمایم درین انقیاد مضطرب بودم ظهور یک درین کسوت بوده در هیچ جا نبوده خصوصیات  
 لطائف و محنات عجائب که درین لباس ینموده از هیچ منظره نشده پیش ازین تمام گذاشته  
 آب شده میرقم و همچنین در هر طعامی و شرابی و کسوتی جدا جدا تجلی شد لطافتی و حسنی که در طعام لذیذ پیر  
 بود در ما و آ آن نبود در آب شیرین تا آب غیر شیرین همین تفاوت بود بلکه در هر لذیذ و شیرین  
 یک خصوصیت کمال علی تفاوت الدرجات جدا جدا بود خصوصیات این تجلی را تجسیر بر عرض نمیتواند  
 رسانید اگر در ملازمت علیه میبود شاید معروض میداشت اما در اثناء این تجلیات آرزوی رفیق  
 داشتم و باینها هم امکان ملتفت نمیشدم اما مغلوب بودم چاره نداشتم درین اثناء معلوم شد که این  
 تجلی بآن نسبت تنزیهی جنگ ندارد و باطن همچنان گرفتار آن نسبت است بظاهر اصل ملتفت نیست  
 ظاهرا که از نسبت خالی و معطل بود باین تجلی مشرف ساختند و بحق همچنان یافتیم که باطن اصلا  
 بزیغ بصیرت نیست و از جمیع معلومات و ظهورات معروض است و ظاهر که توجه کثرت و تنزیه بود  
 تجلیات مستعد گشته است بعد از چند نگاه این تجلیات رو بخفا آورد و همان نسبت حیرت و نادانی  
 بحال خود ماند و همارت تلک تجلیات کان لم یکن شیدا زکورا و بعد از آن یک فناء خاص رو داد و همانا که  
 آن تعین علمی که بعد از عود تعین پیدا شده بود درین فنا گم شد و اثری از مظان انا نماند در موقت  
 آثار اسلام و علامات آنها با عالم شرک خفی بظهور آمدن گرفتند و همچنین دید قصور اعمال و متمم داشتن  
 نیات و خواطر با جمله بعضی امارات عبودیت و نیستی ازان باز ظاهر گشته اند حق سبحانه و تعالی بیکت  
 و توجه حضرت ایشان بحقیقت بندگی رساند و عروجات بر فوق محدود بسیار میشود مرتبه اول که  
 عروج واقع شد بعد از طی مسافت چون بر فوق محدود رسید و از غلظت آرزایانجا تحت شهود گشته  
 دران اثنا بخاطر آنکه مقامات بعضی مردم را در اینجا مشاهده نمایم چون متوجه شدم مقامات آنها  
 در نظر آمد و آن اشخاص را نیز دران محال دیدم علی تفاوت درجاتهم مکانا و مکانا و شوقا و ذوقا  
 مرتبه دوم باز عروج واقع شد مقامات مشایخ عظام و اکمل اهل بیت و خلفاء راشدین و مقام  
 خاند حضرت رسالت پناه و همچنین مقامات سایر انبیاء و رسل علی تفاوت و مقامات ملائک و ملائک  
 فوق محدود گشت و فوق محدود مقدار عروج واقع شد که از هر خاک تا محدودی اندکی کمتر ازین  
 و تا مقام حضرت خواجه نقشبند نشتی شد و فوق آن مقام چندی از مشایخ بودند بلکه در همان

نسخه در



مقام با فوقیت قلیله مثل شیخ معروف کرخی و شیخ ابوسعید خراسانی و باقی مشایخ بعضی ذریه آن مقام داشتند و بعضی در همان مقام بودند اما در تحت مثل شیخ علاءالدوله و شیخ نجم الدین کبریه و فوق آن مقام ائمه اهل بیت بودند و فوق آن خلفاء و راشدین و مقامات سائر اینها یک طرف علیحدگی از مقام آنسور بود و همچنین مقامات ملائکه عالین در طرف دیگر از ان مقام بودند اما مقام آنسور را انجم مقامات فوقیت و سروری بود و الله سبحانه اعلم بحقائق الامور کما و هرگاه میخواهم بنمایم الله سبحانه عروج واقع میشود و در بعضی اوقات بخواب است و واقع می شود و چیزی دیگر دیده میشود و بر بعضی عروجات آثار هم مترتب میشود و اکثر چیزها فراموش میشود و هر چند میخواهم که بعضی حالات را بنویسم که در وقت عرضداشت کردن بیاد آید بیشتر میشود زیرا که آنچه در نظر محقر می آید جای آن دارد که از ان استغفار کرده شود چه جای آنکه توبه پسند در انشاء الله و غیره هم بعضی چیزها بیاد بود تا آخر و فانکه در نوشته شود زیاد گستاخی نموده حال ملا قاسم علی بیست غلبه استلاک و استغراق است و از جمیع مقامات جذبه فوق قدم نهاده و صفات را که اول از اصل میدید حالا با وجود آن صفات را از خود جدا می بیند و خود را خالی محض میابد بلکه نوریکه صفات قایم با ویند نیز از خود جدا می بیند و خود را از ان نور در طرف دیگر بیابد و احوال دیگر هم روز بروز بیست و در عرضداشت دیگر انشاء الله العزیز تفصیل عرضداشت خواهد کرد و مکتوب دوم در بیان حصول ترقیات و مباحات بعنایات خداوندی جل سلطان به پیر بر رگوار خود نوشته اند قدس سره عرضداشت کترین بندگان بذوره عرض میرساند ام با ستاره متصل ماه مبارک رمضان مولانا شاه محمد ترسانند انقدر فرجه ندید که تمامه رمضان خود به عتبه بوسی مشرف تواند ساخت بفرورت بر معنی آن خود را تسلی داد از عنایات خداوندی جل و علا که بیکرت توجهات ایشان علی التواتر و التوالی فالف دوار داند چه عرض نماید من آن خاکم که بر لبه باری کند از لطف برین قطره باری اگر بر روی دوازتن صدر زانم + چو سبزه شکر لطفش کی توانم + هر چند اینها این قسم احوال موهم جرات و گستاخی است و مشعر افتخار و مباحات است و ولی چون شه مرا برداشت از خاک + سز دگر بگذرانم سز از فلک + ابتداء عالم صحو و بقاء از او آخر راه ریح الاخر است و تا حال ببقای خاص در هر یک مدتی

مشرف می سازند ابتدا از تجلی ذاتی حضرت شیخ محی الدین است قدس سره در دعوی آرند باز شکر می برند و در نزول و عروج علوم غریبه و معارف عیبیه افاده می فرمایند و با حسان و شهود خاص در هر مرتبه که مناسب بقای آن مقام است مشرف می سازند بتایج ششم ماه مبارک رمضان ببقا و مشرف ساختن و آسانی میسر شد که چه عرض نماید میداند که نهایت استعداد تا آنجا بود و وصله که مناسب حال بود هم اینجا میسر گفت و جهت جذبه اکنون تمام شد و شروع در میر فی الله که مناسب مقام جذبه است واقع شد هر چند فنا اتم باشد بقا مترتب بر ان اکل خواهد بود و هر چند بقا اکل باشد صحو بیشتر خواهد بود و هر چند صحو بیشتر باشد اما فائده علوم موافق شریعت غرامی افتد چه کمال صحو انبیا را بود علیهم الصلوٰه و السلام و معارفیکه از ایشان سر بر زده اند شریعت است و عقائد یک در ذات و صفات بیان فرموده اند و مخالفت ظاهر آن از لقیه سکر است الحال معارف که باین کمینه فالف اند اکثر تفصیل معارف شریعت است بیان آنها و علم استدلال کشفی و ضروری می گردد و محمل مفصل میشود و اگر بگویم شرح این بیدر شود + می ترسم مبادا منجر بگستاخی شود مکتوب سوم در بیان جموس شدن یاران بمقام مخصوص و گذشتن بعضی از ان و رسیدن بمقامات تجلی ذاتی نیز به پیر بر رگوار خود نوشته اند عرضداشت آنکه یارانی که انجا بودند و همچنین یاران آنجائی هر کدام بمقامی جموس اند بطریق بر آوردن آنها از ان مقامات متعسر است انقدر قدرت که مناسب آن مقام است در خود نمی یابد حق سبحانه بیکرت توجهات علیه حضرت ایشان ترقی بخشد یک کس از خویشان این کمینه از ان مقام گذشت و بمقدمه تجلیات ذاتی رسیدنش بسیار خوب است قدم بر قدم حقیر او در باره دیگران هم امیدوار است دیگر بعضی از یاران آنجائی بطریق مقربین مناسبت ندارند موافق حال آنها طریق ابرار است فی الحاله یقینی که حاصل کرده اند هم غنیمت است بجهان طریقی امر باید فرمود ع هر کس را هر کار ساخته + در تفصیل آسانی آنها جرات ننماید که از حضرت ایشان مخفی نخواهد بود زیاد گستاخی ننمود و در ز تحریر عرضداشت میرسد شاه حبیب مشغولی خود چنان دید که گویا دروازه های کلان رسیده است میگویند که دروازه حیرت است درون او که نظر میکنم حضرت ایشان را و تو ای بنیم و هر چند سعی میکنم که خود را در و اندازم پای سن یاری نمیکند مکتوب چهارم در بیان فضائل شهر عظیم القدر شهر رمضان بیان



حقیقت محمدی علیه و آله و الصلوة والسلام نیز پیر بزرگوار خود نوشته اند و شهادت  
احقران خدمت آنکه مدتی است که از راه مغایرت شریفه از احوال خدمه آن عتبه علیا اطلاعی ندارم و دیگران  
میباشد قدم ماه مبارک رمضان مبارک باشد این ماه را با قرآن مجید که حاوی جمیع کمالات  
ذاتی و شئیونی است و داخل دایره اصل است که هیچ غلطی با و راه نیافته است و قابلیت ذاتی ظل  
اوست مناسبت تمام است و آن مناسبت نزد آن درین ماه واقع شده شهر رمضان الذی  
انزل فی القرآن مصداق این سخن است و آن مناسبت این ماه نیز جامع جمیع خیرات و برکات است  
هر برکتی و خیریه که در تمام سال بر که میرسد و از راه که می آید قطره ایست از دریای بے نهایت برکات  
این شهر عظیم القدر و جمعیت این ماه سبب جمعیت تمام سال است و تفرقه این ماه سبب  
تفرقه تمام سال قطوبی لمن مضی علیه هذا الشهر المبارک و رضی عنه و دلیل لمن سخط علیه فتنع من البرکات  
و حرم من الخیرات ایضا سنت ختم القرآن درین ماه بواسطه آن تواند بود که جمیع کمالات اصلی برکات  
فعلی میسر شود فمن جمع بینهما بر جی ان لا یحرم من برکاته و لا یمنع من خیراته برکاتیکه بایام این شهر  
و البته اندکی دیگر اند خیراتیکه بایامی آن متعلق اند دیگر و از جهت این سرتواند بود که علم با و یونیه عمل فطاری  
و تأخیر تحریر شده باشد تا امتیاز تمام بین اجزاء الوقیین حاصل آید قابلیت اولی که بالاندر که رشد و حقیقت  
محمدی عبارت از ان است علی مظهر بالصلاة و التسلیما ت قابلیت ذات است مرا تصاف جمیع صفات  
را که حکم به بعضی بلکه قابلیت ذات است غرض طایفه مرا اعتبار علم را که متعلق شود و جمیع کمالات ذاتی و شئیونی  
که حاصل حقیقت قرآن مجید است و قابلیت تصاف که مناسب خانامی صفات است و پیرنخ است  
میان ذات صفات و حقائق ابتداء دیگر است بهمین قابلیت بلا حظه اعتبارات که مندرجه اند در وی  
حقائق متعدده گشته قابلیت که حقیقت محمدی است اگر چه غلبه مرا اعتبار علم را که متعلق شود و جمیع کمالات ذاتی و شئیونی  
و هیچ حائلی در میان نیامده و حقائق جماعت محمدی المشرک قابلیت ذات است و نشان مرا اعتبار علم را که  
متعلق شود بعضی آن کمالات و آن قابلیت محمدیه بر خشت میان ذات جل سلطانه و میان این قابلیت  
متعدده و حکم آن بعضی بواسطه آنست که او را در خانه صفات قدیگاه است و بس و نهایت عروج و انشا  
بایان قابلیت است لاجرم آنرا بآن سر و نسبت کرده علیه الصلوة والسلام و چون این قابلیت  
تصاف هرگز مرفوع نمیشود و آن بعضی را نیز حکم کرده با آنکه حقیقت محمدی میثقه حاصل است لا قابلیت محمدی

مجرد اعتبار است در ذات جل شانده ارتفاع از نظر ممکن است بلکه واقع است و قابلیت تصاف اگر چه  
اعتبار است اما بواسطه بر خشت رنگ صفات گرفته که در خارج موجودان خود را وجود زائد ارتفاع از مکان  
برآمده لاجرم حکم میکند وجود آن حائل دائما اشکال این علوم که نشان آن جامعیت اصالت و ظلمت است  
بسیار دارد و می شود که آنرا در پیر چپای کاغذ نوشته میشود مقام قطیعت منشاء و قائل علم مقام ظلمی است  
و مرتبه فردیت و واسطه در و در معارف دایره اصل امتیاز میان ظل و اصل بے اجتماع این دو دولت  
میسر نیست لهذا بعضی از مشائخ قابلیت اولی که تعیین اول میگویند زائد بر ذات نمیدانند و تحلی  
ذاتی شود و آن قابلیت را می انکارند و الحق ما حقیقت والا ترا و صحت و اندر سبحانه بحق الحق و  
هو بیدی السبیل رساله را که تبسود آن مامور شده بود با تمام آن موفق نمیشود و همان مسوول افتاده اند  
تا حکمت آتی جل شانده درین توقف چه بوده باشد زیاده گستاخی از ادب و دور است مکتوب  
پنجم در سفارش خواجیه برهان الدین که یکی از مخلصان بود و بایان بعضی از احوال خود  
به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرض داشت احقران خدمت آنکه رساله در بیان طریقت حضرت خواجیه کان  
قد من الله تعالی اسرار هم نوشته اس رساله افتد است بنظر مبارک خواهد بود در آمد هنوز مسوده است خواجیه  
برهان بسیرت راهی شدند فرجه بیاض آن نشد تحلی که بعضی علوم دیگر هم بآن ملحق شوند روزی  
رساله سلسله الاحرار بنظر آمد در آن اثنا بطرافات ترسید که بایشان عرض داشت بکنم تا خود چیزه  
در باب بعضی علوم آن نویسنده یا بفقیرم کنند تا چیزی در آن باب نویسد این خاطر خیلی قوی  
متصل آن بعضی از علوم این مسوده فائز گشتند و فی الجمله معذرت بعضی علوم آن رساله و همین  
آن بین گشت اگر همین مسوده را تکمله آن رساله سازند نجایش دارد و اگر بعضی علوم مناسبه از آن انتخاب  
نموده بآن ساله ملحق سازند هم دومی دارد و زیادت حیرات از ادب دور است خواجیه برهان درین مدت  
خوب کردند و از سیر سوم که مناسب مقام جذبه است نیز نصیبی یافتند خاطر بواسطه هم مدد معاش صوبه  
مالوه مشوش و دقت در ملازمت رسیده اند هر چه امر خواهند فرمود مبارک خواهد بود و مکتوب ششم  
در بیان حصول جذبه سلوک ترتیب یافتن هر دو صفت جمال و جلال بیان فنا و بقا  
و ما يتعلق بذلک بیان فوقیه نسبت نقشبندی به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرض داشت  
الکثرین بندگان احمد آنکه شد علی الاطلاق جل شانده برکت توجیه عالی بر و طریق جذبی و سلوکی تربیت موده هر دو



جمال و جلال مربی ساخت حال جمال عین جلال است و جلال عین جمال در بعضی حواشی رساله قدسیه  
این عبارت از مفهوم صحیح خود محض ساختن مفهوم موهوم خود حمل کرده است و عبارت معمول  
بر ظاهر خود است و تاویل نیست و علامت این تریبیت تحقیق شد نیست بحسب ذاتی پیش از  
محبت تحقیق آن امکان ندارد و محبت ذاتیه علامت فناست و فنا عبارت از نسیان ماسوای است  
پس تا زمانی که علوم تمام از ساحت سینه رفته نشود و تجمل مطلق متحقق نشود از فنا بهره ندارد و این حیرت جمل  
دانی است امکان زوال ندارد و آنست که گاهی حاصل شود و گاهی زایل گردد و غایب مافی الباب پیش از  
بقا جمالت محض است و بعد از بقا جمالت علم با هم جمع اند و عین نادانی بشعور است و در عین حیرت محض که این  
سوط حق ایقین است که علم و عین حجاب یکدیگر نیستند و علمیکه پیش از حجب جمالت حاصل شود از عین جمالت  
خارج است با وجود آن اگر علم است در خود است و اگر شعور است هم در خود و اگر معرفت است یا حیرت نیز  
در خود است تا زمانی که در سیر و ن است حاصل است اگر چه در خود هم نظر داشته باشد نظر از بیرون بالکل منقطع  
نیاید که شود حضرت خواجہ بزرگ میفرماید که اهل شد بعد از فنا و بقا هر چه می بیند در خود می بیند و هر چه می شناسد  
در خود می شناسد و حیرت ایشان در وجود خود است از اینجا هم صحیح مفهوم میشود که شعور معرفت و حیرت در نفس  
پیش سیر و ن یکپارام اینها نیست تا زمانی که یکی از این تله در سیر و ن است اگر چه در خود هم دارد از فنا بهره ندارد  
فکیف بقا نهایت مرتبه فنا و بقا نیست این فنا مطلق است و مطلق عام است بقا باز در فناست مانند  
بعضی اهل شد بعد از تحقیق بقا و بقا در سیر و ن نیز میشود و از ما نسبت آن عزیزان فوق همه نسبتها است  
نه هر که آئینه دارد سکندری داند نه هر که ستره اخلاص قلندری داند هر گاه از کابری سلسله بعد از توفیق بسیار یکی دو کی باین  
نسبت شرف سازد از سلسله دیگر چه گوید باین نسبت حضرت خواجہ عبدالحق عجب دانی است تمام و مکمل آن حضرت  
خواجہ خواجہ است انحضرت خواجہ بابا الدین المعروف نقشبندی قدس سره و از خلفاء ایشان حضرت خواجہ  
علاء الدین باین دولت مشرف شده بودند عین کار دولت است کنون تا که در هند عجب کیست اولاد  
و مصیبت که واقع میشود باعث سرور و حیرت میشود مل من مزید میگفت هر چه از استعداد نبویه کم میشد خوش می  
و این هم را از روی که حال که بعالم اسباب فرد آورده اند و نظر بر عجز و انجمن خود افتاد اگر اندک ضرری لاحق خود  
در اوج بلوغی از جنین رو میدید هر چند به عین زائل میشود و هیچ نمائی که عین زائل میشود و برای دفع بلا و مصیبت  
مقصود از دفع آن بود بلکه انتقال امر دعوتی بود و حال مقصود از دفع بلا و مصیبت است خوف و ترس از ازل

شده بودند باز رجوع کردند و معلوم شد که آن از سکر بود و در صبح هر چه عوام الناس را مست این را مست  
از عجز و افتقار و خوف و حزن و غم و شادی در ابتدا هم که مقصود از عافیت بلا نبود دل را از معنی خوش نمی آمد  
لیکن حال غالب بود و خاطر سبک داشت که دعا را از انبیا ازین قبیل نبود که حصول مراد بخواهند حال آنکه آن حالت مشرف  
ساختن حقیقت کار را واضح گردانیدند و معلوم شد که دعا های انبیا علیهم الصلوٰۃ از سر عجز و افتقار و خوف  
و حزن بود بخیر و انتقال از بعضی امور کرد و میدید که سبب امر گاه بجرض آن امور گستاخی می نماید  
مکتوب مقرر در بیان بعضی از احوال عزیزی خود با بعضی استفسارهای ضروری می میر  
بزرگوار خود نوشته اند عرض داشت کسری بنندگان احمد آنکه مقامیکه فوق حمد و بود و روح خود را  
بطریق عروج و انجامی یافت و آن مقام بحضرت خواجہ بزرگ قدس سره الا قدس من اختصاص داشت  
بعد از زمانی بدن عنصری خود را نیز در همان مقام یافت و در آنوقت چنان تجلی گشت که این عالم از  
عنصریات و ملکیات به قدرت و نام و نشان از آن نمانده چون در آن مقام نبودند لا بعضی از اولیاء  
کبار این زمان که تمام عالم را بخود درجائی و مقامی شریک میداد حیرت دست میداد که بود و بیگانگی  
تمام خود را ایشان می بیند و عرض حال اینکه گاه گاه دست میداد که در آن بخود می ماند و نه از عالم در نظر  
چیزی می آید و نه در عالم حال آنحال ستمه است و وجود خلقت عالم از دید و دانش بر آمد و بعد از آن در  
همان مقام یک کوفک عالمی ظاهر شد که زینهار نمانده اند آنجا بر آمد و آن مقام هم در رنگ عالم تبدل فرمود  
و ساعت قساعت خود را متصاعد می یافت اتفاقاً نماز شکر بود و میگردید که مقامی پس عالی و عظیم شده  
و اکابر بر او نقشند و اقدس الله تعالی اسرار هم در آن مقام دید و مشایخ دیگر هم مثل سید الطائفة و غیره  
در آنجا بودند و بعضی دیگر از مشایخ بالای آن مقام هستند اما قوا هم آنرا گرفته نشسته اند و بعضی با یال  
علی تفاوت در جات هم و خود را بسیار در و از آن مقام یافت بلکه مناسبت هم میدادین و اقوام و اطراف تمام  
پیدا شدند و یک بود که یوانه شده بر آید و از افراد آمده و غصه قالب تی کند چندی گاه برین نوع گذشت آخر  
تجربیات علیه حضرت ایشان خود را مناسبت آن مقام دید و اول خود را همچو آن مقام یافت بعد از آن وقت بلای  
آن مقام نشست بعد از تو چنان غفلت شد که آن مقام کمال است که بعد از تمامی سلوک با مقام میرسد و بعد  
سلوک تمام نکرده از آن مقام بهره نیست و نیز در آنوقت چنان تجلی گشت که در وصول باین مقام از نتایج آن  
واقع است که در ملازمت حضرت ایشان ید بود و بر من ساینده که حضرت سید کرم الله تعالی دهر میفرماید که آنده ام تا ترا



علم السموات تعلیم گم آه و چون نیک متوجه شد این مقام را مخصوص بعضی طایفه در میان سایر خلق را خدین  
رضی الله تعالی عنهم اجمعین یافت و الله سبحانه عالم دیگر جهان ظاهر بشود که اختلاف سنی ساحت بساعت می آید  
بعضی در رنگ رشته از وجود می برآیند و گاهی در رنگ و دیر و ن می آیند در بعضی اوقات تمیز می شود که تمام  
برآمده اند در ثانی الحال چیزی دیگر ظاهر میشود و می برآید ثانیاً معروف می شود و آنکه توجیه از برای دفع بعضی  
امراض و خدایا شریک و طاعت است که اول مرتضی حق سبحانه دانسته شود که در آن توجیه هست یا مشروط نیست  
آنچه ظاهر از عبارت رشحات است که از حضرت خواجه قدس الله تعالی سره الا قدس نقل میکنند مفهوم می شود که  
نیست درین باب هر چه حکم فرماید آنکه خوش نمی آید توجیه کردن ثالثاً بعضی می رسد که بعد از تحقیق حضور مطالب  
را آید از ذکر بازداشتن و امر بنگاهداشتن حضور کردن لازم است یا نه دیگر کدام مرتبه مقصود است که در آن  
ذکر تکیه میکنند بعضی هستند که از اول تا آخر ذکر گفته اند و اصلاً از ذکر ممنوع نشده و کار نزدیک بنهایت  
رسانیده اند حقیقت کان چیست بر چه امر فرماید را بقا معروض آنکه حضرت خواجه در محقرات میفرمایند آخر  
بذکر امر میکنند که بعضی مقاصد هستند که بی آن میسر نمی شوند تعین آن مقاصد فرمایند فاما بعضی می رسد  
که بعضی طالبان اظهار طلب تعلیم طریق می کنند لیکن در تقاضا احتیاط نمی نمایند که در با وجود بی احتیاطی حضور و نحو  
استغراق پیدا میکنند و اگر تاکید در تقیه کرده میشود از سستی طلب حرکت کلی میکنند و درین باب هر چه حکم است بعضی  
دیگر هستند که مجرد اتصال باین سلسله شریف بطریق اراده میخواهند بی آنکه طلب تعلیم ذکر کنند این قسم اتصال هم هست  
یا نه و اگر محض است طریق آن محبت زیادت گستاخی بی ادبی تمام است مکتوب مشتمل در بیان اینها  
به بقا و محو علق دارند به پیر بر رگوار خود نوشته اند و نوشته اند که من بندگان خدا که از آن  
زمانکه بهیچ آورده اند و بقا بخشیده اند علوم غریبه معارف غایبه و غیر متعارفه تا بترتیب تواری فائض و دارنده اکثر  
آنها به بیان مرقوم و مطلق متداول نشان موافقت ندارند هر چه از سلسله وحدت وجود و تواریخ آن گفته اند  
در او اکل بآن حال مشرف ساخته اند و مشهود وحدت در کثرت می رسد از آن مقام درجات بالا برود و  
انوار علوم درین فتنن افاده فرموده اند اما مصداق آن مقامات و معارف از کلام قوم صریحاً یافته نمیشود و  
اشارت در موزاجامه در کلام شریف بعضی از بزرگان اینهاست لیکن گواه عدل بر محبت آنها موافقت ظاهر  
شریعت و اجماع علماء اهل سنت است در هیچ چیز عداقت بظواهر شریعت ندارند و هیچ موافقت  
حکما و اصول معقول آنها ندارند بلکه از علماء اسلام جماعه مخالفت با اهل سنت دارند اصول نیز موافقت

و در بعضی

نیست استطاعت مع الفعل متکشف شده است پیش از فعل قدرتی ندارد و قدرت مقارنه فعل می بخشد و  
تکلیف بر سلاست اسباب اعضا میدهند که مقرر علماء اهل سنت و درین مقام خود را بر قدم حضرت خواجه  
نقشبند قدس الله تعالی سره الا قدس می باید ایشان در نیقام بوده اند و حضرت خواجه علماء الدین را نیز نیقام  
نصبی هست و از بزرگان این سلسله علیه حضرت خواجه عبدالحق قدس الله تعالی سره الا قدس از شایخ  
ما تقدم حضرت خواجه معروف کرخی و امام داود طائی و حسن بصری و حسیب عجمی قدس الله تعالی سره الا قدس  
حاصل نیمه کمال بعد و بیگانگی است کار از معاصی گذشته تا زمانیکه محب بودند و اندکی و اهتمام بگشایش  
رفع آن داشت اکنون بزرگی و حجاب دوست فلاطیب اما و لاراق بزرگان بیگانگی بی مناسبتی را  
وصل و اتصال نام نهاده و بیات بیات همان بیت یوسف زلیخا موافق حال است در افکنده و فاین  
آوازه از دوست مکتوب در دست دین گویا بود دوست، شهود کجاست و شایه کیست و مشهور چیست  
خلق را روی کی غاید بالتراب و رب الارباب خود را بنده مخلوق غیر قادر میداند و هم چنین تمام عالم را  
خالق و قادر حق را عزوجل میداند غیر این هیچ نسبت اثبات نمیکند غیبت و حریمت خود را در آینه در آید و علماء ظاهر  
اهل سنت هر چند در بعضی اعمال مقصور باشند اما محال درستی عقاید آنها در ذات و صفات آنقدر راور نیست  
و اگر در آن تقصیر و جنب آن مضل و ناخیز در نظری در آید و بعضی متصف به با وجود ریاضات و عبادات  
چون در ذات و صفات آنقدر درستی عقیده ندارند آن حال در آنها یافته نمیشود و محبت علماء و طلبه  
علوم بسیار پیدا شده و در ایشان خوش می آید از زودار که در جبرگ آنها باشد و تلویح را از مقدمات  
اربعه لطالب علمی مباحثه میکنند و هدایه فقر نیز مکتوب میشود و در معیت و احاطه علمی با علماء شریک است همچنین  
حق سبحانه را ندین عالم میداند و متصل عالم و نه منفصل از عالم و نه جدا از عالم و نه محیط و نه ساری و ذات  
و صفات و افعال را مخلوق او میداند آنکه صفات اینها صفات اوست و افعال اینها افعال او بلکه در  
افعال مؤثر قدرت او را میداند و قدرت مخلوق را تا شری نمیداند که با هو ندهب علماء و متکلمین و همچنین  
صفات سبوعه را موجود میداند و حق سبحانه و تعالی را مرید میداند و قدرت را بمعنی محبت فعل و ترک تقیین تصور  
نماید یعنی ان شاء فعل وان لم یشاء لم یفعل که شرطی ثانیه متعین باشد که قال الکما و بعضی افق  
نیز که این سخن باید بحاج می کشد و موافق اصول حکماست و سلسله قضا و قدر را بطور علم میداند فلما لک  
ان یصرف فی ملکة کیف یشاء و قابلیت و استعداد را هیچ دخل نمیدهد که باید بحاج می کشد و هو سبحانه



تتمتع افعال لما یرید علی هذا القیاس چون عرض حال از جمله ضروریات است بنا بر آن بحوائج آنکس  
 نمود و بنده باید که حد خود را ندانم و بگویم در بیان احوال که بمقام فرود آمدن مناسبت دارند  
 بر پیر بزرگوار خود نوشته اند عرض داشت مدبر سیاه و مقصود خود مقرر وقت و حال مفتون و فصل  
 کمال کارش همه نافرمانی موی است و عملش همه ترک غیبت و اولی است نظر خلق را راسته و منظر حق  
 را تعالی و تقدس خراب ساختن مثل مقصود بر ظاهر آرائی است باطنش ازین رهگذر همواره بر سوالی  
 قائل و منافقانی حال دست و حال دینی بخیرال و ازین خواب و خیال چه آید و ازین قال و حال چه  
 کشاید و بار و خسارت نقد وقت است غیبات و منکالت برکت است و مبداء و شرارت است  
 و منشأ ظلم و معصیت با جملة عیوب مجسمة است و ذنوب مجتمعة خیرات اولیای لعن در دنیا و اشیایان  
 طعن و طرب قاری لقرآن القرآن و القرآن یلعن در حق او گواه عدست و کم من صائم لیسر من صیامه لا الظواء  
 و اجوع در شان او شاد صدق قول لما کان هذا حاله و من له کماله و درجه استغفاره ذنب کسائر  
 الذنوب بل باشد و حقیقت کسائر المعاصی بل کمال ما یفعله القبیح قبیح صدق این سخن است رع  
 زنگم جو زنگم نیاید در حق او ذاتی است علاج نمی پذیرد و داد او اصلی است قبول و دانم کند  
 ما بالذات لا یتفک عن الذات ع سیاهی از جیشی کی رود که خود رنگ است به چه تواند کرد و مظهر الله و  
 لکن کائنات القسم علیهم و آری غیر محض شرم محض بر خیزاید تا حقیقت خیریت ظهور آید و با لغند تبیین لاشیاء  
 خیر و کمال هیای بود شرف نقص در دنیا است حسن و جمال را آئینه در کار است آئینه نمی باید مگر در مقابل  
 شئی پس لاجرم غیر را شرف کمال را نقص آینه آید پس در هر چه نقص شرارت بیشتر نمایند غیر که کمال  
 زیاده ترجمان کمال و بار است این دم معنی هیچ پیدا کنو این شرارت و نقصان عمل خیر و کمال گشت  
 پس لاجرم مقام عبدیت فوق جمیع مقامات باشد چه این معنی در عبدیت اتم و اکمل است محبوبان  
 را باین مقام مشرف می سازد همان بدوق شود مثل ذلالت و اندک در بندگی و انس بآن مخصوص  
 محبوبان است انس محبوبان بشا به محبوب است و انس همان به بندگی محبوب و درین انس ایشان  
 باین دولت میرسانند و باین نعمت مرفوز میسازد شایسته و آری که تا ازین میدان سرور دنیا و دین  
 سید اولین آفرین حبیب رب العالمین است علیه من الصلوة التمام من التحیات اکملها و کسی که بعضی فضل  
 خواهند که باین دولت رسانند و اکمال متابعت آن سرور علیه الصلوة والسلام محقق بسیار و آفرایان می نمایند

و کمال فضل الله و یومین لشیاء الله و الفضل العظیم و ادا کمال شرف نقص علم ذوقی است بر آن آنکه شمرات و نقص  
 متصف شود صاحب این علم خلق با حقائق که است این علم هم از جمله شمرات آن خلق است و نقص را  
 در آن موطن چو جمال جز آنکه علم بآن متعلق شود این علم بواسطه شهود نام تجرید محض است که در جنب آن شمرات پیدا می شود  
 فرود آمدن نفس طمأنه است بمقام خود اندک این قسم خود را بر زمین زندگاری باین مقام رسد از کمال مولای  
 خود و جانشانی نصیب است که خود را عین موی و اندک صفات خود را صفات و انکار و تعالی الله عن ذلک علو کبر  
 و این سجاد و اسما و صفات است اربابین زمره و در الدین و الحمد لله فی انفسه داخل ندانم آنکه هر که جذب  
 او برسد و مقدم است از محبوبین است لیکن تقدیم جذب بر طریقت است در محبوبیت آری در هر جذب بخوبی از منی محبوبیت  
 حاصل است که جذب بی آن نیست و آن معنی را عوارض پیدا شده است ذاتی نیست آن معنی ذاتی غیر معلل است  
 بشئی من لا شیء چنانکه بهیشتی را آخر جذب پیراست اما داخل زمره محبان است بواسطه عارض معنی محبوبیت پیدا شده  
 است و اول آنکه فی دین علم من ترک تصفیه است بعضی سجدیان تابع اکثر و بواسطه محبت حصول معنی فی الجملة است بلکه  
 در منی هم اتباع است پس در جمیع علوم و آن معنی را تصفیه است با تابع آن شرف است بلکه گویم آن معنی ذاتی هم بواسطه مناسبت  
 ذاتیه آن حضرت است و اسبیکه این است مناسبت اسبیکه با آن حضرت است و واقع شده است در حق این خصوصیت  
 و انجا این سعادت کسب کرده است و الله سبحانه اعلم بالصواب و الله یوفق الحق و هو یدعی السبیل  
 مکتوب هم در حصول قرب بعد و فراق و وصل معانی غیر متعارفه بعضی علوم مناسبت آن نیز پیر  
 بزرگوار خود نوشته اند عرض داشت احقر بخندم آنکه مدتی است که احوال خدایت را آن غلبه علیه اطلاع ندارم و گفتم  
 به محبت نیست اگر زنده شود جان عزیز چون از آن یار جدا مانده پیامی برسد می دانم که شایان قبول است  
 ع این بسکه رسد دور با ناکج هم محبان کار و بار است نهایت بودی را قربت می دهد و غایت فراق و وصل گفته اند  
 گویا فی الحقیقت درین بین شادمانی فراقی همال کرده اند شکر کف الوصل الی سعاد و دندل قتل الحبال و دین  
 عرف پس حزین بدی و فکرمی لاجرم و امیکه آمد مرا و نیز آخر الامر باراد هرید باید شد و محبوب بل محبت محبت  
 می باید گفت آن سرور دین دنیا با وجود مقام ملائکت و محبوبیت از جمیع آن مدد از مریدین گشت لا جرم از  
 حال او چنین خبر داده اند که کان رسول الله متواصل بخیر دائم الفکر آن سرور فرموده ما ذی نبی مثل  
 ما و ذین محبان با محبت توان کشید محبان را تحلیان و شوار است این تلمه پایانی ندارد و وقته العیش  
 لا انقسام لها حامل عرض داشت شیخ آتش بخوبی از جذب محبت دارد با برام چند کجایان نشان نویسانده



الغرض که شوق ملازمت ظاهر ساخته متوجه آن حد و گذشته است و بعضی راده اقا هر ساخت چون در آن باب  
 ازین جهت تقاضای غنیمت که در مجرود ملاقات صافی شده چند کلمه نویسانند زیاد گستاخی از ادب دست مکتوبات و هم  
 در بیان بعضی کثوف و حصول مقام دیدن ظهور خود و تتمه داشتن خود را در جمیع اعمال اقبال و ظهور و کمال شایع  
 ابو انحر که گفته است عین مانند اثر کجا ماند و بیان احوال صبی یا ران بهر بزرگو اینین نوشته اند و خدا داشت کمترین  
 بندگان احمد انکه میکسایک سابقا خود را در آن دیده بود چون حسب العالی باز ملا حظت نمود و خود خلقا و خلقه و انوالی الهی را  
 در آن مقام در نظر آمد با چون مقام و استقرار را بجا نداشت در دفعه اولی نظر نداشتند چنانکه از آنکه اهل بیت غیر از ائمه را  
 زین اعا بدین رضی الله تعالی عنهم و عین مقام استقرار و ثبات ندارد لیکن عبوری در آن واقع شده است بدقت نظر متواتر  
 یافت و آنکه اول خود را و آن مقام نامناسب فی بدی مناسبی و دو نوع است یکی آنکه بواسطه عدم طریقه لایق و طریقه  
 میشود چون اشیاء و متواتر آن به مناسبی بطرف میشود و دیگر به مناسبی طریقه است که هیچ و قابل و اهل نیست و راهها که قبول  
 آن مقام اند و آنکه ثالث ندارد یعنی در نظر درای آن طریق طریق دیگر ظاهر میشود یکی در نقص تصور است نیت خود را تتم  
 داشتن است در خیرات با قوت جذب گیر صحبت بشیخ کمالی بخدوی سلوک تمام کرده حق سبحانه و تعالی الطیف عنایت حضرت  
 ایشان طریق اول را بقدر استعداد عنایت فرموده است هیچ عملی از اعمال غیر خوب و عی آید مگر آنکه خود را در آن عمل  
 متمسک سازد بلکه تا زمانه که بوجه تمت ننماید یقینا روی آرام پیدا نشود و خود چنان میداند که هیچ عملی از وی صادر نشود  
 که قابل کتابه باشد تا عین باشد میداند که هیچ عین از اعمال خیر خالیست که آن معطل بیکار ماند خود شایان آن حضرت است  
 کی بوده باشد و هر که در عالم است حتی که کافر و نیک طبع از خود بوجه پیر میباید و بهتر برین بهر نما خود را  
 می نگارد و وجه جز به هر چند بنامی میرای الله تمام شده بود اما بعضی از لوازم و توالی آن مانده بودند که در ضمن فنیایک  
 مگر مقام میرفی الله واقع شده بود تمام شده و احوال آن فنا در خدا داشت سابق تفصیل نوشته است که میباید که  
 حضرت خواجہ امیر که نهایت این کار را فنا گفته اند همان فنا بوده باشد که بعد از تجلی ذاتی تحقیق سیر فی الله تحقیق  
 شده و فنا را راه اهل علم و علمه شعب همان فناست هیچ کس را تا نگردد و او فنا نیست رود بارگاه کبریا و  
 نامناسبانین مقام هم که دو طایفه اند و نظر از جماع متوجه آن مقام و جوای طریقه و وصول آنند و طایفه دیگر هیچ  
 التفات و توجه بآن مقام ندارند و توجه حضرت ایشان بطریق دوم از طرق وصول آن مقام نیست و طایفه اول و مناسب همان  
 طریقی میباشد چنان از جانب حضرت ایشان ماسور بود و انتقال از بعضی امور را گستاخی نمود و الارع من همان احمد را  
 که تتم اتم + ثانیاً معروف آنکه در انشاء ملا حظت آن مقام مرتبه ثانیه مقامات دیگر بعضی فوق بعض ظاهر شدند

بعد از توجه نیاز و شکستگی چون بتمام فوق آن مقام سابق رسیده شد معلوم شد که این مقام حضرت فی النور است  
 و خلفا و دیگر را هم در آن مقام عبوری واقع شده است این مقام درین مقام هم مقام تکمیل و ارشاد است و همچنین  
 در مقام فوق هم که اکنون مذکور شد و بالا ای آن مقام مقام دیگر هم در نظر آمد چون بان مقام رسیده شد معلوم  
 گشت که آن مقام حضرت فاروق است و خلفا و دیگر را هم در آنجا عبوری واقع شده است و فوق آن مقام  
 مقام حضرت صدیق اکبر ظاهر شد رضی الله تعالی عنهم و عین آن مقام نیز رسیده شد و از مشایخ حضرت خواجہ  
 نقشبند قدس سره و سره الاقدس را در مقامی با خود همراه می یافت و خلفا و دیگر را هم در آن مقام عبوری واقع  
 شده است تفاوت نیست الا در عبور و مقام و در ثبات و بالای آن مقام هیچ مقامی نمودن نمیشود الا مقام  
 حضرت رسالت صمیم علیه السلام و محاذی مقام حضرت صدیق رضی الله تعالی عنهما مقامی دیگر نورانی پس شکر که هر  
 مثل آنی نظر نیامده بود ظاهر شد و آنکه از آن مقام ارتفاع داشت چنانکه صفی از روی زمین بلند میسازند و معلوم  
 شد که آن مقام مقام محبوبیت است آن مقام را بیک منش بود خود را هم با انعکاس آن مقام را بیک منش یافت و بعد از آن  
 بهمان کیفیت خود را طیف یافت و رنگ هوا یا قطعه ابر در آفاق منتشر و بعضی اطراف را گرفت حضرت خواجہ  
 بزرگ مقام صدیق از خود را درین مقام محاذی آن میباید که فیتی که معروف داشت یک ترک شغالانین  
 عمل صبی نمی نماید کیفیت و حال آنکه بگردا ب منال غرق میشود و کسیکه در خود قوت بر آوردن از آن گرداب میباید  
 چگونه خود را معاف دارد و هر چند کار دیگر در پیش داشته باشد اشتغال باین مفر و نیست مریض است اما بشرط  
 آنکه از بعضی مساو من و بواسی که در انشاء این عمل رود و ملا حظت لازم بیاورد داشت بهمین شرط داخل حرام  
 میشود بی ملا حظت این شرط داخل نمیشود و درین طریقه است اما در راه حضرت خواجہ نقشبند و حضرت خواجہ علاء الدین  
 بی آنکه این شرط را ملا حظت کرده شود مریض است و عمل این کمتر احوال بملأ حظت آن شرط گاهی داخل است و گاهی در  
 می است و دیگر در فضا است سخنان حضرت شیخ ابوسعید پو انچه کورست که عین نمی مانند اثر کجا ماند لا بقی و لا تدانین سخن  
 در اول نظر شکل نمود که حضرت شیخ محمد لدین و تابعلانی نشان بر آنکه که زوال عین که معلوم است از معلومات الله  
 سبحانه و تعالی است الا القلب العلم جلا چون عین ظاهر نشود اثر کجا رود و بهر طریقه در زمین این سخن بیان شود و سخن حضرت  
 ابوسعید هیچ عملی شد بلکه تلویحاً حق سبحانه و تعالی را برین سخن منکشف ساخت و تحقیق گشت که عین میباید اثر خود  
 نیز بهمین معنی عیاد یافت هیچ شکل نمائند و مقام این معرفت نیز در نظر آمد پس عالیست فوق مقامیکه حضرت شیخ و تالیف  
 ایشان فرمودند بر این دو صحبت با یک دیگر هیچ منازعت و جنگ ندارند یکی از جایست دیگری از جای دیگر



بفصل عذر داشتن موجب تطویل و ملال است و ایضا آنچه حضرت شیخ از دوام این حدیث فرموده اند نیز ظاهر  
گشت که حدیث عبارت از چه بود و دوام آنچه بود در خود نیز از حدیث دائمی یافت اگر چه از نواد است دیگر کتاب  
صلح خوش نمی آید مگر آنکه ذکر اقدام عالیه کابر که در مقامات تعشده اند جای ثبت کرده باشند خوش می آید که این  
تفسیر بی یوه شود احوال شایع متقدمین بیشتر مرهوب است کتب حلق و معارف علمی مخصوص بخوانان توحید سزای مراتب  
را نمیتواند مطلقا که در خود را در شیباب بفرستد شیخ علاءالدوله بسیار مناسب میاید و در ذوق و حال درین مسئله بشیخ مشایره  
متفق است ما علم سابق بنا با فکار و شدت آمدن نمی دهر دیگر چه بر تبار برای دفع بعضی امارض توجیه کرده شد و ازین  
ظاهر گشت و همچنین احوال بعضی سق که از عالم غریب ظاهر شده بود نیز از برای رفع آلام و شدت اندک تا جوی خود را  
حالا قدرت بر توجیه نمانده است که بر هیچ چیز خود را جمع نمیتواند ساخت بعضی شدت از مردم بر فیه گفته شدند و ستم نمودند  
بر کسی که از متعلقان این جانب بنا حق دیدن ساخته و در ظاهر و باطن خود را از این خاطر غبار و کلفت راه نیافت چه جای  
آنکه خاطر گذارد بعضی از یاران که از مقام جذبه شهنشروفت پیدا کرده اند و تا غایت قدیمی در منازل سلوک نمانده اند  
شمره از احوال نیامه عرض میدار و امید است که حق سبحانه و تعالی تمام جهیز ببرد و دولت سلوک مشتق گرداند شیخ خود  
در همان مقام بندست بنقطه فوق که در مقام جذبه سزیده در حرکات سکنت از ارمیده بود و قباحات نمی نمود  
بمخو است کار او در توقف علی فتنه چنین کنش یاران بواسطه عدم رعایت آداب کار نهادار توقف علی فتنه در شیباب  
نیاز نیست که ازین طرف بهر اراده توقف نیست بلکه اراده ترقی آنا بخواست کار کثرت واقع میشود الا راه اقرب است  
مولانا معتمد بنقطه پایان فرورفته است و کار جذبه با انجام رسانیده جذبه بر زینت آفتاب رسیده و فوق ازین بهر نهایت  
رسانیده اول صفات را بلکه نوریک صفات بآن قائم انداز خود جدا دیده و خود را شیخ قانی یافته بعد از آن صفات را  
از ذات جدا دیده و این را به حدیث مقام جذبه سزیده حالا عالم خود را چنانی کم ساخته است که نه با عاطه قائل است  
و نه بصیحت چنان بالطن بطون توجیه است که غیر از حیرت نادانی حاصل ندارد و سید شاه حسین هم نزدیک بنقطه پایان  
از مقام جذبه سزیده است پس بر شنبه بنقطه چنین صفات را از ذات جدا دیده لیکن ذات جدا دیده عاییا بد و از ظهور محفوظ است  
و چنین بیان بعیر هم نزدیک بنقطه پایان سزیده است او خیلی بشوق و دلوله ظاهر میشود قریب بشاه حسین است  
و در یاران دیگر هم تفاوت ظاهر میشود میان چنین شیخ عیسی شیخ کمال در جذبه بنقطه فوق رسیده اند و شیخ کمال نیز  
متوجه نزول است و فتنه ناگوری در نقطه فوق آمده است اما خیلی سفاقت در پیش دارد و از یاران اینجا حال  
هشت یا نه کس بلکه ده کس در نقطه فوق آمده اند بعضی واصل نقطه شده و در نزول دارند بعضی دیگر قریب اند

بجای

و بعضی بعد بیان شیخ مزمل خود را کم می یابد صفات را از اصل بنید و مطلق را در هر می یابد و اشیا را در رنگ سراب  
باعتبار میداند بلکه هیچ نمی یابد درین باب مولانا معتمد چنان ظاهر میشود که اجازت تعلیم و مرمر دم را از جمله  
مرضیات است اما اجازتیکه مناسب جذبه است هر چند بعضی امور مانده اند که او را استفاده میاید کرد  
لیکن در رفتن سرعت کرد و توقف نموده بخوشا و قدس سر رسید هر چه صلاح کار خواهند دانست خواهند فرمود  
و آنچه در علم کینا مد معروض داشت و احکام عند کم خواجه ضیا الدین محمد چند روز اینجا بودند فی الجملة حصول جمعیت  
پیدا کرده بودند آخر الامر از قلت اسباب معیشت نتوانستند خود را جمع ساخت متوجه لشکر شدند و پیوسته لا نا  
شیر محمد هم متوجه ملازمت است فی الجملة حضور و جمعیت دارد بواسطه بعضی مولان چندانی ترقی نکرده زیاده  
گستار نیست رع بنده باید که حد خود داند و بعد از تحریر عند داشت کیفیت ر و داد و دایه پیشتر ندکه در تحریر  
گنجایش بیان آن نیست و در اینجا فنی ارادت متحقق گشت همچنان که سابقا متعلق ارادت بر ادوات بطریق شده  
بود لیکن اصل ارادت مانده بود چنانچه در عند داشت معروض داشته بود احوال ارادت هم ازینج بر آید چنانکه علم  
ولا اراده و صورت این فتنه نیز در نظر دارد و بعضی علوم که مناسب این مقام بوده قالفن گشتند چون در تحریر آن  
علوم بواسطه وقت و غموض تسری بود لا جرم عنان قلم را از تحریر آن علوم گردانیده و در وقت تحقیق این فنا  
و افاضه علوم یک نظر خاص را در او وحدت پیدا شده است هر چند مقرر است که در او را وحدت نظری  
نیست بلکه هیچ نسبتی نیست اما آنچه بیاید معروض میدار تا نیکو یقین نیویست بر روشن شدن جرات نمود و  
صورت آن مقام در او را وحدت چنان می بیند که اگر او را در بلی است و هیچ شبهه در آن نمیاید هر چند در نظر  
وحدت است و در ای آن شیخ مقامیکه بعنوان خفیه ندانند یا حق را واری آن دانند حیرت جمل بمان و حیرت  
و ازین دید هیچ تفاوت نشده نمیدانم چه عرض نمایم همه تناقض در تناقض است در گفت نمی ید و حال  
بسیار شنبه متحقق است استغفر الله و اتوب الی الله من جمیع ما کره الله قولا و فعلا حاضر و ناظر و ایضا این بیان  
سلوک گشت که سابقا اینجا فنی صفات میدانستم فی الحقیقه فنا فی خصوصیت و یا بلا بیتاز آنها بود که در  
ضمیمه حدت منبوج شده بودند و خصوصیات زائل گشته بودند احوال اصل صفات و لو کانت علی سبیل  
الاندماج و الاندماج نیز بر طرف شده و قهرمان احدیت هیچ چیز را نگذاشته و تمیز یک از مرتبه علم علی یا تفصیلی  
حاصل بودند مانند و تمام نظر بر خارج آمده کان الله و لم یکن معشی و هو الا ان کما کان این زمان مطابق حال  
گشته و سابقا علم بمضمونی این حدیث بوده حال میدیدار که بر صیحت و مقم متنبه خواهند ساخت که چنان میاید



که اولاً تا قسم علی را از مقام تکلیف یعنی مستحقین یا ران انجبار این را از ان مقام نصیبی معلوم میشود و الله  
 سبحانه اعلم بحقیقه الحال مکتوب روز دهم در بیان حصول مقام فنا و بقا و حصول ظهور وجه  
 خاص هر شئی و حقیقت سیر فی الله و تجلی ذاتی برقی و خبر آن به سیر بزرگوار خود نوشته  
 اند عرض داشت کترین بندگان احمد بذروه عرض میرساند از تفصیلات خود چه عرض نمایند یا شاء الله تعالی  
 و ما شاء الله لم یکن ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم علو سبک تعلیق بمقام فنا فی الله و البقاء داشتن حق سبحا  
 بنایت خود متکشف ساخت و همچنین معلوم کرد که وجه خاص هر شئی چیست و سیر فی الله چه معنی است تجلی  
 ذاتی برقی چه بسیار شد و محرمی المشرب کیست و امثال آن در مقامی لازم و ضروریات آرد بنمایند  
 و میگذازانند و کم چیزی مانده باشد که اولیا الله آنرا نشان داده اند در راه فرودگاه اند و نمایند قیل من قیل  
 بلا علی چنانکه ذوات اشیا را بمحصول میداند اصل قابلیت و اسناد آنرا نیز بمحصول و مصنوع میداند و  
 بجهت محکوم قابلیت نیست و نشاید که چیزی بروی حاکم باشد زیرا که گستاخی ننمود ع برده باید که خود را  
 مکتوب سیر دهم در بیان بے بنیاتی راه و مطابقت علوم حقیقت با علوم شریعت نیز به سیر  
 بزرگوار خود نوشته اند عرض داشت کترین بندگان احمد معروض میگردد آنکه از بے بنیاتی این راه عزت  
 و ارادت و عنایات باین کثرت از نجاست که مشارع عظام فرموده اند سیر فی الله بجهت هزار ساله راه است  
 تصریح الملائکه و المرح الیه فی يوم کان مقداره خمسين الف سنة مگر ایجابی یا نفعی داشته اند چون کارهای سیر  
 و امید با قطع گشت هوالتی نیز از نیستی من بعد ما قنطوا و نه شریعت را که از شریعت دور است که سیر را ضیاع و قی  
 شده است و مردم مستغرق باز غلو کرده اند فی الجملة خردی در کار ایشان کرده شده است اما هنوز خود را قابل  
 آن مقام نمی یابند لیکن از ابرام مردم بواسطه هر دو و چنانچه نیکویند و در مسئله توحید که سابقا متوقف بودند  
 مگر بر فرض رسانیده بود و افعال و صفات را باصل میداد چون حقیقت کار معلوم گشت از توقف بر آمد و بیا  
 همه از دست دل چرب یافت و کمال را در آن پیشه دید از مقوله بهر دست و افعال و صفات را هم بزرگ میگرم معلوم  
 کرد همه را یک یک نموده بفوق گذارند و در ریختن شبیه بالکل بر طرف شد تمام کشفیات مطابق ظاهر شریعت گردید  
 و مرموی از ظاهر شریعت مخالفت ندید و آنچه بعضی صوفیه مخالفت ظاهر شریعت کشف را بیان میکنند یا از سهوست  
 یا از سکر باطن از ظاهر هیچ مخالفت نیست در توسط راه مخالفت در نظری آید و محتاج تموجه و جمع میشود اما  
 منتی حقیقه موافق ظاهر شریعت باطن را میباید در میان علماء و این بزرگواران همین قدر تفاد است که علماء

۳۱

است لا و علماً میزند ایشان کشفاً و ذوقاً یا بنیادی دلیل علی صحیح عالم دل من به طایفه یسوق صدری  
 و لا ینطق سانی فقد وقت است نمیدانم چه عرض نمایم توفیق بر تسویه بعض احوال ندارد و عرض داشت شایسته  
 انگیزش تحریر نیست شاید حکمت درین بوده باشد این محرم مجبور را از توجه غریب پروری محرم ندارد در  
 راه گذارند بهیت این سخن را چون تو میدا بوده مگر فزون گرد و توانش افزوده زیاده گستاخی ننمود ع بنده  
 باید که خود دانند مکتوب چهار دهم در بیان حصول قلع که در اشیا راه ر و داده بودند و بیان  
 احوال بعضی مستتر شد آن نیز به سیر بزرگوار خود نوشته اند عرض داشت کترین بندگان احمد آنکه علیاً و  
 در مراتب کوان ظاهر شده بودند پارها از آن در عرض داشت سابق معروض داشته بود بعد از آن مرتبه وجوب کعبان  
 صفات کلیه است ظاهر شد بصورت زن غیر جمیله مسود اللون مثل گشت و پس از آن مرتبه احدیت بصورت  
 مرد دراز بالا که بر دیوار بار یکس پهل بیتاوه است تجلی گشت و این هر دو تجلی بعنوان حقانیه ظاهر شدند بخلاف  
 تجلیات سابق که باین عنوان بودند و همین اشنا آرد وی موت پیدا شد و چنان در نظر آمد که من گویا  
 شخصی ام بر کنار دریای محیط ایستاده ام باراده آنکه خود را در دریا اندازد اما از عقب او را بر جسمانی مضبوط  
 کرده اند که نمیتواند بدین درون رفت و آن ریسمان عبارت از تعلقات به بدن عنصری خود میدانستم  
 و آرزو میکردم که این ریسمان گسته شود و ایضا کیفیتی خاص رد واد که در نوقت بطریق ذوق دریافت  
 که دل را هیچ بایستی غایز حق بجانه نمانده است بعد از آن کلیه وجوبیه که باعتبار محال و مظاهر خصوصیات  
 پیدا کرده بودند نظر آمدند پس از آن خصوصیات تمام از آنها فرود میخند و باقی نماند الا بعنوان الکیلیه الوجودیه  
 و صورت تجربی آنها از خصوصیات نیز در نظر آمد و چنانچه معلوم گشت که اکنون تحقیق صفات را باصل دادی و پیش  
 از تجربی از خصوصیات باصل و اول معنی نداشت مگر آنکه بطریق تجرور باشد که محال را باب التجلی  
 الصوری و فنا فی حقیقی این زمان محقق گشت بعد از تحقق این حالت صفاتی که در خود و در غیر خود  
 بودند یک پنج یافت و امتیاز محال بر خاست در نوقت از بعضی دقائق انوار ع شرک خفی غلامی  
 میسر شد حیثی که عرش ماند و نه فرش و نه زمان و نه مکان نه جهات حدود و اگر فرضاً سالما فکر کنم هرگز  
 در علم نیاید که یک ذره از عالم خلوق گشته است بعد از آن تعیین خود در نظر آمد و وجه خاص خود نیز تعیین  
 در رنگ جامه بود که نه پاره پاره شده که شخصی پوشیده باشد و آن شخص وجه خاص است اما بعنوان حقانیه  
 متصور گشت از آن لایه اشخص متصل و مستقیم و نظر آمد و خود را عین آن پوست یافتیم و این جامه تعیین



از خود بیگانه دیدم و نور یک در آن پوست بود و نظر آمد بعد از ساعتی آن نور غائب گشت و این پوست جامه  
نیز از نظر من قلع گشتند و همان جمالت سابق مانند تصویر صورت واقعه مذکوره آنچه در علم اندک بر من می ماند  
که تا صحت و سقم او معلوم شود و آن آنست که این صورت مذکور عین ثابت است کالبرخ بدین الوجود امکان  
که هر طرف او از یکدیگر جدا گشته اند و یکمال فرق متحقق شده اند و آن پوست که در میان آن جامه گشته و آن نور و  
است بر زینت بدین الوجود و عدم و خود را که در آن آخر پوست یا فتم اشارت است به وصول بر خیریت سابقا  
در وقایع نیز خود را بر خیزین الوجود و عدم می یا فتم اما ظاهر آن به نسبت آفاق بود و این نظر نفس است و یک  
فرق دیگر هم در آن وقت ظاهر شده بود اما در وقت نوشتن فراموش گشت و آنچه در آن حاصل است و  
جست و جرات است و گاه گاه همین طور شعبه پیدا میشود و بر طرف میگرد و معرفت آن می ماند و در تعبیر  
بعضی قایل در میماند و اگر چیزی در علم آید بر آن اعتماد نمی کند همان تقریب در عرض داشت گستاخی مینماید  
باشد که علام حضرت ایشان یقین بامری پیدا شود امیدوار است به وجهات علیها از کفاری تعلقات نیز  
بجاست میسر خود و الا کار بسیار مشکل است به عنایات حق و مفاصل حق دیگر ملکات شد بسیار است و برق  
شیخ طریحی شرح عبدالمعز نیز از مشایخ مشایخ سریندست و خدام حاجی عبدالمعز نیز به تفصیل ایشان نشان  
قد مبوسی و نیاز مندی معروض داشته است و او را داد عیبه انانیت باین طریق علیه تسریع پیدا  
شده است و بعد حق و نیاز ملتی شده است استخاره اش گفته ام که بکند ظاهر مناسبت دار و داری  
که اینجا تعلیم ذکر گرفته اند اکثر لطوایق رابطه مشغولند بعضی از آنها در واقعات دیده رابطه گرفته همراهی آیند و  
بعضی پیش از آمدن از دلی رابطه داشتند و الا بحضور و استغراق میر و بعضی از آنها صفات بهم باصل می بینند  
بعضی نه اما هیچ کس بر او توحید و انوار و کشف نمیرد اما قاسم علی دلا مود و محمد و عبدالمعز و غیره از نقطه فوق  
رسیده اند از مقام جذبه با مالا قاسم علی و منبرل دارد و آن دو معلوم نیست که فرود آیند و شیخ نور محمد و یک  
بنقطه است اما رسیده است ملا عبدالحمن هم نزدیک بنقطه است اما مسافت قلیل در میان است ملا عبدالمعز  
حضور با استغراق در آن پیدا کرده است و نیز میگوید که مطلق منزه را جل شاد و را شایب بفت تشویقی بنیمد  
افعال را هم او تعالی میداند و ولت ایشان است که لطالبان و مستعدان فاضل میشود و این مینه را در فاضلین  
هم نصیب نیست عین همان احمد باری که تمام تمام روزی فرموده بودند در میان آنقدر و قلیل که اگر معنی  
محبوبیت در می بود تو وقت بسیار در وصول بقصد واقع میشد و محیوبیت او را نسبت به نایب خود هم میبایست

فرموده بودند از آن سخن نمیدارد و تمام است و این جرات و گستاخی از آن است مکتوب یا نور محمد در بیان  
احوالیکه مناسب مقامات هموطن و نزول است یا بعضی سطر مکتوب نیز به پیوسته و اگر خود نوشته  
اند عرض داشت حاضر و غایب جدا فاقه قبل عرض آنکه بدقت او را می جست خود را بسیار یافت بعد از آن کاود  
با بنجامین میگرد که خود را می جست او را بسیار یافت کنون در آنکه کرد و اما خود را بسیار بد با وجود کم کردن جوایمی  
او نیست با تحقق فقدان خواهان و نه از روی علم حاضر و اجد و قبل است و روی ذوق غائب فاقه و مع  
ظاهرش بقا است و باطنش فقدان عین بقا فانی است و در عین فنا باقی لیکن فانی علمی است بقا ذوقی کار و بارش  
هموطن و نزول قرار یافته و از معدود و عروج باز مانده و همچنانکه او را از قلب بقلب قلب بود و نه کنون  
باز از مقلب قلب در مقام قلب فرود آورده و با وجود تخلص روح از نفس و خروج نفس بعد از اطمینان  
از غلبات انوار روح او را جامع هر دو جهت روح و نفس ساخته اند و به بر زینت این چنین و را شرف گویانند  
استفاده را فوق و افاده به تحت او را معالو اسطه حصول بر زینت عطا فرموده اند در عین استفاده مفید است  
و در عین فاده مستفید است که بگویم شرح این عید شود و در زینت قلمها بشکلی که عرض میگرد و اندک دست چپ  
عبارت از مقام قلب است که پیش از عروج بقلب قلب حاصل است بعد از هموطن از فوق که بمقام قلب  
فرود می آیند که بر خیز چپ راست است کما هو الظاهر علی ارباب مجذوبان سلوک ناکرده از ارباب قلوبند  
رسیدن بقلب لقلوب و البته بسبب است و تعلق مقام شخصی کنایت از حصول نشان خاص است او را  
درین مقام امتیاز علمیده است او را از ارباب این مقام از جمله آن متیان آن سبقت مجذب است و در آن سخن فیه  
و لقاء خاص است که نشاء علوم و معارف مناسبین مقام شده تحقیق علوم مقام قلب حقیقت جذبه سلوک فنا  
و بقا و امثال آن در رساله موجوده بر تفصیل تحریر یافته است میر سید خاها حسین با فطرب راهی شدند و حضرت  
بیاض آن در شد رتقا قبل نشاء الله تعالی شرف از مطالعه خواهد یافت عزیز متوقف از فوق فرود آمده است  
در مقام جذبه با روش با علم نیست تو جبه فوق دارد چون عروج فوقانی بقسرت بود بالطبع مناسبت مجذبه  
داشت در وقت نزول از فوق برادر خود چیزی کمتر آورده است یا نسبتی که از توحید قاصر بود عروج اثر آن  
توحید بود منور باقی است در نسبت کار و روح فی الجمله است و کالنور فی الظلمه لیکن این جذبه حال غیر جذبه خواهانست  
جذبه نیست که حضرت خواص احوال را از آبابی گرام خود رسیده است و شان خالص ایشان از این مقام بوده است  
در واقع یعنی طالبان که نموده بودند که خواص را چنانچه بوده اند از غریز متوقف عورده است ظهور آن در مقام



است این جذب مناسب بمقام افاده ندارد و همیشه بمقام ربوبی است و حکم دائمی لازم آنست بعضی از مقامات جذبه منافعی سلوک است بعد از دخول در آن بعضی دیگر منافعی سلوک نیست بعد از دخول از برای سلوک متوجه میشوند این جذبه منافعی سلوک است بعد از دخول در آن وقت تحریر عریضه متوجه آن مقام شده بود بعضی وقایع آن ظاهر گشت تا باعث نباشد توجیه میسر نمیشود و الله سبحانه و تعالی بحقیقه الحال چند ماه است که مندرج فرود آمده است اما تمام داخل مقام جذبه مذکور نشده مانع عدم علم است ایشان آن مقام با توجهات برگزیده امید است که در وقت مطالعین کلمات نامربوط دخول تمام در آن مقام میسر شود بعد از آن حضرت خواهه را تمام فرود خواهد بود مکتوبات نزد هم در بیان احوال عروج و نزول و غیر آن نیز به پیر بنز و گوار خود نوشته اند عرض داشت حق تعالی که نوازش نامرئوسا علماء الدین رسانید در کشف هر یک از مقدمات مذکور به تحقیق دقت مسوده کرده شد بعضی تمهات و کمالات آن مقام مسطور به نیز مخطور شده بود فرصت تحریر آنجا شد در حال عرض داشت راهی شد انشاء الله تعالی متعاقب بخدمت خواهد فرستاد بحال رساله دیگر که بریاض رسیده بود فرستاد و آن رساله با تامل بعضی یاران میسر شده التماس نموده بودند که فصلی بخوبی بنویسد که در طریقه نافع باشد و مقتضای آن زمانه گانی کرده شود بحق رساله غیر مکرر کثیر است که بعد از تحریر آن چنان معلوم شد که حضرت رسالت قانمیت علیه الصلوٰه و السلام و التحدیه با جمیع کثیر از مشایخ است خود حاضر اند و همین رساله را در دست مبارک خود دارند و از کرم خویش نزل و سبب میکنند و بشایع می نمایند که این نوع معتقدات میباشد حاصل کرد و جماعه که باین علوم مستغرق شده بودند نورانی و ممتاز اند و عزیز الوجود و بر روی آنسرور ایشان را انداخته بطولها در همان مجلس با شاعت این واقعه حقیقه را مفرود و مدح بر کربیان کار با دشواریست و از آن روز که از ملازمت بر آمده است بواسطه میل لبوق مقام ارشاد چندانی مناسب ندارد و در چنگاه خود است آن بود که در گوشه خزمه شود و مردم در صحبت بخوبی و شیر و نظری آید نه غم عزت محکم شده بود اما استخاره موافق نمی افتاد عروج در مدارج قرب بغایت غایت هر چند غایت ندارد و میسر شد و میشتوی نزد علی از نکل بوم افونی شان بر مقامات جمیع مشایخ الا ما شاء الله تعالی گذر اینده نه سگی بردند زمین مایه و کشتی بدان درگاه والادست بر دست و درین میان توسط روحانیات مشایخ را قعود و غایم بطول انجامید با بحمل از جمیع مقامات اصل در رنگ مقامات نقل گذر اینده از عنایات چه نویسد قیل من قیل بلا علی چند در جوه ولایت کمالات آنرا و نمودند که چه در قرع آمد و در غمزدی الحقد در مدارج نزول تا مقام قلب آوردیم

و این مقام مقام تکمیل و ارشاد است اما هنوز جبریا و محکم و کمال از برای این مقام در کار است تا کی میسر شود امر آن است با وجود مدارج و چندان قطع منازل کرده می شود که میدان را در عمر و روح هم معلوم نیست که میسر شود بلکه این وجود مخصوص مراد آنست که بدان نجات و نگاه ندارد ندانیت عروج افراد باید این مقام مهمل افراد هم گذر نماند بلکه فضل بعد از توبه من یشاء الله و بفضل النظم و وجه توفیق در مراتب تکمیل در شاد است و عدم نورانیت بواسطه ظهور نور قلمت غیب است چیز دیگر نیست مردم در تعلیقات خود چیزهای دیگر بنزد اعتبار بناید که در دست در تیار حال پخته بیخ خام پس سخن کوتاه باید و السلام به دارند بشیله بن قسم غیبات احوال فرغ غالب است آن جماعه را فرمایند که از احوال این خسته بال نظر خیالی خود پوشش بحال نظر احوال دیگر بسیار است سه من گم شده ام و مریضید با گم شدگان سخن گویند از غیرت خدا و ندی جل سلطان باید اندر بشید امری که حق سبحانه و تعالی کمالی میفرماید و تقصیر سخن گفتن بسیار نامناسب است فی الحقیقت معارضه است با و تعالی و نزول و مقام قلب حقیقت مقام فوق است که مقام ارشاد است و فوق درین موطوع عبارت از جدا شدن نفس است از روح و روح از نفس بعد از آنکه نفس غل بود در نور روح و آن جمیع بود از جمیع و فوق پیش ازین هر چه مرسوم میشود از سبب حق را از خلق جدا دیدن که مقام فوق می انگارند حقیقت ندارد همین طرح را حق ملاحظه و جدا دیدن او را از نفس صح با دیدن حق میدانند تعالی و تقدیر از خلق و کمال اقیاس فی اکثر علوم را با اسرار حقیقه الامر بنفق و دة والادعین الله سبحانه و تعالی در رساله دیگر تفصیل علوم و ارباب جذبه و سلوک و حقیقت این هر دو مقام تحریر یافته است بنظر شریف خواهد گذشت مکتوبات نیز در بعضی از احوال که تعلق بعروج و نزول دارند و غیر آن نیز به پیر بنز و گوار خود نوشته اند عرض داشت حق تعالی که نوازش نامرئوسا علماء الدین رسانید در کشف هر یک از مقدمات مذکور به تحقیق دقت مسوده کرده شد بعضی تمهات و کمالات آن مقام مسطور به نیز مخطور شده بود فرصت تحریر آنجا شد در حال عرض داشت راهی شد انشاء الله تعالی متعاقب بخدمت خواهد فرستاد بحال رساله دیگر که بریاض رسیده بود فرستاد و آن رساله با تامل بعضی یاران میسر شده التماس نموده بودند که فصلی بخوبی بنویسد که در طریقه نافع باشد و مقتضای آن زمانه گانی کرده شود بحق رساله غیر مکرر کثیر است که بعد از تحریر آن چنان معلوم شد که حضرت رسالت قانمیت علیه الصلوٰه و السلام و التحدیه با جمیع کثیر از مشایخ است خود حاضر اند و همین رساله را در دست مبارک خود دارند و از کرم خویش نزل و سبب میکنند و بشایع می نمایند که این نوع معتقدات میباشد حاصل کرد و جماعه که باین علوم مستغرق شده بودند نورانی و ممتاز اند و عزیز الوجود و بر روی آنسرور ایشان را انداخته بطولها در همان مجلس با شاعت این واقعه حقیقه را مفرود و مدح بر کربیان کار با دشواریست و از آن روز که از ملازمت بر آمده است بواسطه میل لبوق مقام ارشاد چندانی مناسب ندارد و در چنگاه خود است آن بود که در گوشه خزمه شود و مردم در صحبت بخوبی و شیر و نظری آید نه غم عزت محکم شده بود اما استخاره موافق نمی افتاد عروج در مدارج قرب بغایت غایت هر چند غایت ندارد و میسر شد و میشتوی نزد علی از نکل بوم افونی شان بر مقامات جمیع مشایخ الا ما شاء الله تعالی گذر اینده نه سگی بردند زمین مایه و کشتی بدان درگاه والادست بر دست و درین میان توسط روحانیات مشایخ را قعود و غایم بطول انجامید با بحمل از جمیع مقامات اصل در رنگ مقامات نقل گذر اینده از عنایات چه نویسد قیل من قیل بلا علی چند در جوه ولایت کمالات آنرا و نمودند که چه در قرع آمد و در غمزدی الحقد در مدارج نزول تا مقام قلب آوردیم



آلای زائد است بر ذات و تعالی و غیر آن نیز بر پیغمبر و گویا خود نوشته اند و خدا داشت که برین کلام  
 اخصیصی که بنده احدی از انبیا که از قسم احوال و موارد و میداد و برضای آن گستاخی نموده جرأت میکرد چون  
 حق سبحانه و تعالی بمرتکب توهمات علیه از قضا و احوال محرم ساخت و از تلویح تکلیف مشرف فرموده  
 حاصل کار جو حیرت و پریشانی بدست نیامد و از وصل جزای خود از قرب جزا غتراب حاصل نشد و از معرفت  
 جزو که از علم جزو چهل میفرود و لا جرم در عرضه داشتند توقف واقع شد و مجرد عرض اخبار و زمره  
 جرأت نمود مع ذلک بل برودت بنحی مستولی شده که بر هیچ امر سرگرمی ندارد و در رنگ بیکاران  
 بکاری نمیتواند پرداخت سه منجم دکم زنجیر هم بسیاری و در هیچ و کم از هیچ نیاید کاری بدست  
 اصل سخن آنیم و غیب آنست که حالا بحق یقین مشرف ساخته اند که در آن موطن علم عین حجاب دیگر  
 مستند و فنا و بقا را با جمیع اندوخت و عین حیرت دلی نشانی بعلوم شعور است و نفس نسبت حضور است با وجود  
 علم و معرفت خبر از دیار جمل و کمر نیست عجب نیست که من واصل و سرگردانم و الله تعالی  
 بمحقق عنایت بیفایت خویش و مدارج کمالات ترقیات ارزانی داشته است فوق مقام ولایت مقام  
 شهادت است و نسبت ولایت بشهادت نسبت تجلی صورتی تجلی ذات است بل بعد بنمایا اکثر من بعد  
 بدین تجلیین که از امره و فوق مقام شهادت مقام صدیقیه است تقاضا و تنگیه میان این دو مقام است  
 اجل من ان یعبر عنه بعبارة واعظم من ان یشار الیه باشارة و فوق آن مقامی نیست الا النبوة  
 علی الهما الصلوة والتسلیمات و نشاید که میان صدیقیه و نبوة مقامی بوده باشد بلکه محال است و این علم  
 بحاکمیت و کشف صریح صحیح معلوم گشته و آنچه بعضی از اهل لحد واسطه میان این دو مقام ثابت کرده اند  
 و بقراب نامیده اند بآن نیز مشرف ساختند و بر حقیقت آن مقام اطلاع دادند بعد از توجیه بسیار و تضرع  
 بیشتر و اولایمان طور که بعضی اکابر فرموده اند ظاهر شد آخر الامر حقیقت را معلوم فرمودند آری حصول  
 آن مقام بعد حصول مقام صدیقیه است در وقت عروج اما بواسطه بودن محل تامل است بعد از ملازمت صورتی  
 انشاء الله تعالی نتیجتاً را بتفصیل عرض خواهد کرد آن مقام بسی عالیه است و در منازل عروج فوق آن مقام علوم  
 نیست و از ادبیت و وجود بر ذات جل و علا در مقام ظاهر میشود چنانکه مقرر علمای حق است شکر الله تعالی العالی  
 و آنچه وجود هم در راهی مانند و فوق آن عروج واقع میشود و اولو الکرام رکن دین شیخ علاء الدین و بعضی مصنفان  
 خود میفرمایند و فوق عالم الوجود عالم ملک الودود و مقام صدیقیه از مقامات بقا است که در عالم ادبایان از آن

مقام نبوت است که فی الحقیقت بالاتر است و کمال و محو و بقا است مقام قربت یا اقت بر خیریت بن مقام  
 ندارد که در ویش به تنزیه صرف است و تمام عروج و حجت شمعان با اینها سه در پس آینه طوطی صغیر داشته اند  
 هر چه اشتبا از دل گفت بگو میگویم و علوم شرعی نظریه است و لایه را ضروری کشفیه یا خداند سر موی مخالفت  
 باصول علمای شریعت نیست جاری علوم اجمالی را تفصیلی ساخته اند و از نظریات بضرورت آورده اند  
 شخصی از حضرت خواجه بزرگ قدس سر الله تعالی سر الاقدس پرسید که مقصود از سلوک چیست فرمود تا مقصود  
 اجمالی تفصیلی شود و استدلالی گفتی گردد و نفرمودند که علوم دیگر سوای آنها حاصل شود آری در راه علوم معارف  
 بسیار رو میگردانند که از آنها بیاید گذشت و تا بنهایت انانیت که مقام صدیقیه است نرسد ازین علوم نیاید  
 فیالیت شرعی ان بن اهل الله تعالی بن حصول هذا المقام الشریف و لیس لهم مناسبتة لعلوم هذا المقام  
 و معارفه فماده و فوق کل ذی علم عظیم و بر سر مسئله قضاء قدر نیز اطلاع دادند و آثار بر فنی اعلام فرمودند  
 که هیچ وجه باصول ظاهر شریعت غرض مخالفت لازم نیاید و از نقص بیانات شایع خبر میروند و متوجه است  
 بمقام تملیک البدر است عجب است که با وجود عدم مخالفت باصول شریعت این مسئله را پوشیده و از نظر  
 اگر شایع مخالفت میداشت اخفا و ستر مناسب بود لایسالی عما یفعل سه که از هر آنکه از من توبه کشاید  
 زبان جز تسلیم توبه علوم و معارف در رنگ ابر نیسان میریزد که قوت مدر که از تحلی آن عاجز می شود  
 قوت مدر که محیر و تعبیر است و لا یعمل عطایا الملك الامطایا و اهل شوق آن بود که این علوم غریب را در قریب  
 آورده شود اما توفیق نمی یافت و ازین معیار بود آخر الامر تسلی فرمودند که مقصود از افاضه این علوم  
 حصول ملکه است نه یاد کردن این علوم چنانچه طلبه علوم تحصیل علوم برای آن میکنند که ملکه مولودیت  
 بهم رسانند آنکه فقط اصول صرف پس خود غیر بمانند بعضی از علوم بعرض میرسانند قال بعد بتبارک  
 و تعالی ایس کشفه شی و هو اسمع البصیر اول کلام اثبات تنزیه محض است کما هو الظاهر و قوله بمانند  
 و هو اسمع البصیر تنجیم و مکمل التشریح بیان نش آنست که چون شمع و بعد در عالم را موهب شبات مانده است  
 و لونی البکله نقی الله بمانند اسمع البصیر له فیه هذا الوهم یعنی سمع و بصیر او است جلشانه و سمع و  
 بصیر که در خلایق و مخلوق است در رویت و سمع هیچ مدخلی ندارد چنانکه حق سبحان و تعالی خلق سمع و  
 بصیر میکند خلق سمع و رویت میکند بعد خلق آن و وصف بطریق جبری العادة من غیر تاثیر بصفا  
 و لولم یکن بالتاثر فالتاثر فیها ایضا مخلوق پس چنانکه ذوات ایشان جسم و محض است صفات



ایشان نیز محض است در رنگ آنکه قاری محض قدرت خویش در سنگ کلام خلق کند نمی توان گفت که سنگ فی الحقیقت متکلم است و صفت کلام دارد و همچنانکه سنگ جماد است این صفت هم در وی اگر فرضا موجود باشد جماد است و ظهور حر و صوت از وی هیچ مدخلیتی ندارد و جمیع صفات ازین قبیل است غایه مافی الباب چونین دو صفت ظاهر تر بود و در خصما الله تعالی فیضها و بکون لزوم نفی البوائی منه بالطریق الاولی حق سبحانه اول صفت علم خلق کرد بعد از آن توجیه معلومی خلق کرد بعد از آن معلوم را بروی متکشف ساخت پس کشف در وی خلق کرد بعد خلق صفت علم بجز در جری العاده پس معلوم است که علم را در کشف چه مدخلیتی باشد همچنین اول خلق صفت منع کرد بعد از آن اعتقاد توجیه بمسوع بعد از آن سماع بعد از آن ادراک بمسوع همین طو را اول خلق بهر کرد بعد از آن تقلیب حرقه و توجیه بمرئی بعد از آن رویت بعد از آن ادراک مرئی علی هذا القیاس سمیع و بصیر کسی است که مبدأ مصلح و رویت او این دو صفت باشد و اولی که کذاک فلا سمیع و لا بصیر پس تحقق گشت که صفات ایشان در رنگ صفات ذوات جماد صفت من آخر الکلام نفی الصفات عنهم راستا الا ان لهم صفات ذلک الصفات ثابتة له سبحانه لیکون جماعین التثنیة والتشبیة بل تمام الایة الکریمه الاشیات التثنیة و نفی الممانعة را سا علم اول یعنی اثبات صفات اینها بر حق را و ذوات اینها را جماد محض و استثنی در رنگ ناودان و کوزه یا فتن که آب از اینها ظاهر است از علوم مناسب مقام ولایت است و علم ثانی یعنی صفات اینها را نیز در رنگ جماد یا فتن و تمامی ادراکیت و استثنی که ایک میست و انهم یتنون از علوم مناسبه مقام شهادت است از اینجا هم تفاوت تدریج میان مقایم مفهوم میشود و القلیل یدل علی اکثر و الحجة بنی عن الجملة بر سر سالی که گویند است از بهار رش پیداست و همچنین ادبای برین مقام عالی افعال مخلوقات را نیز کاملست و ایجاد می یابند آنکه افعال اینها را بچو سبحانه نسبت به چند فاعل این افعال و را سبحانه دانند تعالی سبحانه عن ذلک علوا کبیر در رنگ نیست که شخصی سنگی را جنباند و حرکت دهد نمیتوان گفت که آن شخص متحرکست بلکه موجد حرکت است در رنگ سنگ متحرکست مع ذلک همچنانکه سنگ جماد محض است حرکت او نیز محض است اگر بالفرض بآن حرکت شخصی هلاک شد میگویند که سنگ گشت بلکه میگویند که آن شخص گشت و قول علماء شریعت موافق این است میفرمایند که با وجود صدور افعال و لو بالارادة والاخیار از مخلوقات مفعولان ما مصنوع حق است فعل اینها را در مصنوعیت هیچ

در خلق نیست افعال ایشان حرکات چندست من غیر اینکه لیا تاثیر فی جمعیة المسمول اگر گویند که برین تقدیر افعال را مضافا ثواب و عقاب ساختن غیر مستقیمست در رنگ نیست که سنگی را بامری سنگ سازند و بر فعل و مدح و ذم مترتب سازند گوئیم که فرقت در میان سنگ و سنگین چه منافات کلیت قدرت و ارادت در رنگ رادت نیست لیکن چون ارادت اینها نیز مخلوق حق است سبحانه من غیر تاثیر له فی حصول امر او ان رادت نیز کاملست همین کار کرد و مراد بعد از تحقق آن مخلوق میشود بطریق خبری العاده و اگر قدرت مخلوق را مؤخر فی الجملة هم گفته شود چنانکه علماء ما و را الله شکر الله تعالی سیم گفته اند که آن تاثیر هم در وی خلق کرده اند چنانکه قدرت را آفریده اند فنی تاثیر لا اختیار اصلا فیکون تاثیر کما یجاد و شاکل شخصی سنگی را دید که از بالا بیایان آمد و تکرک محرک و حیوانی را با یک ساخت همچنین که آن سنگ جماد میداد فعل در آنکه حرکت نیز جماد میداد و اثر مترتب بر آن فعل که هلاکت نیز جماد میداد فالذوات الصفات لا افعال کلاما جمادات محضه و اموات مرفوعة الی القیوم و هو اسم البصیر و هو العلم الخیر هو الفعل لما یرید قل لو کان الجماد اذ الکلمات ربی لغدا لحر قبل ان تغذ کلمات ربی و لو یجئنا بئله مددا گستاخی بسیار نمود و جرات بجد و قشدر چه تو اگر و حال سخن که از جمیل مطلق است بر آن داشت که بهر چند سخن دراز کند زیرا آید و هر چه از او گوید رعنا نماید با وجود خود هیچ مناسبتی نمی یابد که از جناب سخن کند و یا نام او بر زبان آرد سه هزار بار بشویم و من زشاک گلاب هنوز نام تو گفتن مرا نمی شاید رخ بنده باید که حد خود داند امیدوار توجیه عنایا است زخرا بی خود و چه عرض نمایم و هر چه در خود می یابد از عنایات مبدء آن توجیه عالیست لا ع من همان حمد باریست که همستهم ستم میان شاه حسین طریق توحید دارد و درون مخلوط است بخاطر می آید که از اینجا برآورده شود تا بحیرت رسد که مقدر است محمد صادق از خودی خود را ضبط نمی تواند کرد اگر در سفری همراه میشود ترقیات بسیار میکند در سیر دامن کوه همراه بود ترقی بسیار نمود و در مقام حیرت غوطه خورده است در حیرت بقیة مناسبت تمام دارد و شیخ نوریز درین مقام است خیلی ترقی کرده است و از خود ایشان بن فقیه جوانی است حاشا بسیار بلند است تجلیات برقیه نزدیک است و مستند است کتب نوزدهم در سفارش بعضی را با جواب پنج نیزه پیر بزرگوار خود نوشته عرض داشت حقرا لخدمته آنکه شخصی از لشکریه و انود که مبلغ و خیفه داران فقره ای در سهند از باب فصل خریف گذشت حواله زمان بگذشت عاید کرده اند که بعد از تحقیق حق مستحقان رسانند بنا علی ذلک گستاخی نموده شد که هر سنگ فضا را یا سم شیخ ابوالحسن صاحب علم و در رنگ فضلاء به شیخ شاه محمد حافظ از سرکار ثواب شیخ مقرر است را الیما می قائم اند



و شایسته شایسته نداشتند کس خود را فرستاده اند اعتماد نیست اگر خبر مذکور صدق داشته باشد مبلغ این  
اسامی مذکورین را حواله حاصل عرض داشت نمایند مشارا بهما در سرهند اند مکتوب بستم نیز در سفارش  
بعضی از باب حوارج به پیغمبر گوار خود نوشتند عرض داشت حقرا لخدمته آنکه مکرر آور با وفای الله  
حبیب اله سرسپردی و منکوحه او و محاریم دیگر که در ضمن عریضه مسطور اند هر مدتی اوقات خادمان عتبه علیه السلام  
اگر مبلغ وظائف مشارا بهما بدلی آورده باشد مولانا علی را حکم خواهند فرمود که تسلی مشارا بهما نماید بعضی  
بطریق و کالت بعضی بطریق افاضت آمده اند اگر مبلغ نیاورده باشند مشارا بهما می و قائم اند اتمام تسلی  
بر و انجاستی تا چند زیاده گستاخی ست مکتوب بستم و حکم ارسال الی الشیخ محمد علی و کلام موسی  
احاجی نقاری اللہ هور می فی بیان درجات الولائیة لاسیما الولائیة المحمدیة علی صاحبها الصلوة والسلام  
و التمجید بحد الطریقة النقشبندیة قدس سره تعالی اسرار صاحبها و علونستیم و فضلها علی سائر الطرق دان  
حضوریم دائمی و فصل المکتوب الشریف اللطیف الی العبد الضعیف التحیف عظم السد تعالی اجرم و سرسجانه در کم  
و فرج همد کم و تقبل عذر کم بمرتبه سید البشر المطهر عن زین البصر علیه و علی آلہ من الصلوات افضلها و من  
التسلیمات کلها اعلوا و اخوانی ان الموت الذی قبل الموت المعبر الفناء و عذر اهل الله ما لم یحقق تم التسلیمات  
الی جناب القدس بل لم یکن النجاة عن عبادة المعبودات الباطلیة الا قایمة و الآله الموحیة لا نفسیه فلم  
یحقق حقیقة الاسلام و لم یتسیر کمال الایمان فکیف یحصل لدخول فی زمره العباد و الوصول الی درجه الاذواء  
مع ان هذا الفناء قدیم اول یوضع فیها طور الولائیة و کمال سبق یحصل فی ابد فیتمت یعنی ان یقاس من قبل  
الولائیة حال خیر و من بدلتها یوضع درجه نایما و لنعم باقی الی نقار بستم ع قیاس کن زنگستان من بیا حمله  
و قبل بیا یصلح سالی که نکوست از بهارش بیدار است و الولائیة درجات بعضها فوق بعض و علی قدم کل  
شیء ولائیة غایت بدو اقصی درجاتها یعنی علی قدم نبینا علیه و علی جمیع اخوانه من الصلوات التماس و التمجید کلها  
اذا تجلی لذاتی لای لا اعتبار فیها لاسماء و الصفات و المفیوضات الاعتبار لا بالایجاب بل بالسلب  
مخصوص بولا یة علیه الصلوة والسلام و خرق جمیع الحجب الوجودیة و الاعتباریة علما و عنیا تحقیق فی هذه المقامات  
یحصل بوصول عریانا و تحقیق الوجود حقیقة لاحسا و کلل من متابعیه علیه السلام نصیب کل من حظوا و من هذا المقام  
العزیز وجوده فلیکن باتباعه علی اند علیه سلم ان کنتم متوجهین الی تحصیل هذه الولائیة القصویة تکمیل هذه الدرجه غایت  
و هذا التجلی لذاتی برقی عند کثر الشلخ و کرم تدین ان خرق جمیع الحجب عن صفات الذات جلست سلطانا یکون فی زمان سر

کالبرق ثم سدل حجب الاسماء و الصفات و لیست سطوات النوار الذات تعالی فیکون المحصور الذی لم یحتمل کالبرق  
و انیتیه الذاتیة کثیرة جدا و عند کالبر الشلخ انقضت بته قدس سره تعالی اسرارهم به و المحصور الذی دام و الا غیر  
عندهم المحصور الزوال المبتدل بانیتیه فیکون کمال هؤلاء الا کابر فوق جمیع الکمالات بنسبتهم فوق جمیع السلب  
کما وقع فی عباراتهم استنباطا فوق جمیع السلب و بالنسبة المحصور الذی الدائم و العجب من ذلك ان النمایه  
فی طریقه هؤلاء الکمل مندرجہ فی البدایة و اتمتہ بهم فی ذلك لبعوا به رسول الله صلی الله تعالی علیه و علیهم وسلم  
و بارک فانهم فی اول محبة البین علیه الصلوة والسلام و التمجید نالوا ما یتیم فی النمایه و ذلك باندرج النمایه فی  
البدایة فلما كانت ولائیة محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و آلہ و سلم فوق جمیع ولایات الاینها و الرسل  
علیه الصلوات و التسلیمات کذلک انت ولائیة هؤلاء الا کابر فوق جمیع ولایات الاینها و قدس سره تعالی اسرارهم  
کیف و ان لا یتیم مشوبه الی الصدیق الا کبر نعم الاقرا و من کل شایخ قد حصلت هذه النسبة لکن باقتباس من من لا یتیم  
الصدیق الا کبر نعمی الله تعالی عنکما انجربو سیدین دوام هذا الحديث و قد وصلت جیه الصدیق الا کبر  
رضی الله تعالی عنہ الی هذا الشیخ الی سید کما نقل صاحب النظمات و الغرض من اخبار بعض کمالات هذه الطریقه  
و علیة النقشبندیة ترغیب لطلابی هذه الطریقه و الا لای و شمس کمالا تا قال المولوی فی المثنوی  
شرح و هیئت مست بالهلیان و بجزوار عشق باید و رنهان و لیک گفت و صف او تاره بر بند و پیشین زان  
کز فو شان حسرت خورند و السلام علیکم و علی جمیع من تبع الهدی مکتوب بستم و دوم ارسال  
الی الشیخ عبد المجید بن الشیخ محمد المفتی اللہ هور می فی بیان و جاتعلق بین الروح و النفس  
و بیان عروجهما و نزولهما و بیان ثناء البعیدی و الروحی و بقائهما و بیان مقام الدعوة و الفرق بین  
المستملکین من الاولیاء و الروح جمیع الی الدعوة سبحانه من جمیع بین النور و الظلمة و قرن الایمان الی سر  
عن البعید مع المکانی الحاصل فی الایمان فی الظلمة فی النور فخلق بها و اتمت جها کمالا بعبه لیز و ادبها و التعلق جلا  
و کمل تجاوره الظلمة صفاءه کالمراة اذ ارید صفاتها و قصد ظهور طافتها تربت و لا یظهر عیادرة الظلمة الترابیة  
صفاءها و یزداد بتعلق الکفایة الطینیة بها و با قس فی کالنور ما حصل لاداس من شوهه القدسی بل حصل نفسه تعالی  
الوجودیة باستغراقه فی شوهه مشوهه الظلمانی و تعلقه بالیکل السیوانی فصار من اصحاب الشاشه فی مصابح ضاع  
من کرامات النبیة فی مجاورته فان بقی فی مضیق هذا الاستغراق و لم یخلص الی فضاء الاطلاق فالویل له  
کل ویل لما لم یتسیر له و هو المقصود منه ضاع جوهر مستمد و فضل جملا لا یبید و ان سبقت له الحسنى او کتبه



والعناية القصوى بغير راسه وذكرنا فضل عنه فرج القهرى قال له اليك يا تيممى ومتمرى ان حج قوم  
الى ترب واجمار وان حصل له الاستغراق ثانياً في شهود المطلوب لا قدس على حسن طوبى وتيسر له التوجه  
الى اجناب القدس باكمل وجوه توحده ظلمة واندرجت في غلبات النوار فاذ بلغ هذا الاستغراق الى  
ان نسي المتعلق الظلمة الى راساً وجعل نفسه تولى وجوده كهيئة فاستملك في مشاهدة نور الانوار وحصل له حضور المطلوب  
وراء الاستار شرفت بالفتاء والجسد والروحى وان حصل له البقاء بذلك المشهود البقاء والفتاء فقد تمت له اجته  
الفتاء والبقاء وصح عليه بطلاق اسم الولاية فيحذف الراجح حاله من امرين ما الاستغراق في المشهود الكليته والاستهلاك فيه  
على الدوام واما الرجوع الى دعوة الخلق الى الحق فسلطانه بان يصير بالذم مع الله سبحانه وظاهره مع الخلق  
فيخلص النور من الظلمة المتدرجة فيا لتوجه الى المطلوب وليست بهذا المخلص من اصحاب اليمين هو  
ان لم يكن له في الحقيقة مخرج لا شئال لكن اليمين والى بحاله والنسب بحاله فما سعيته اجتهت في شئالها  
فى اليمين والبركة كما وقع في شانه غشائه كالتايد يمين وتزل تلك الظلمة من ذلك نور في مقام العبادة  
واداء الطاعة ويعنى بالنور الامكانى الروح بل خلاصته وبالظلمة المقيدة بالاجتهت النفس كذا المراد بالباطن والظلمة  
فان قال قائل ان الاولياء يستهلكين ايضا شعوراً بالعالم وتوجهاً اليه واحتمالاً مع بنى نوعهم فما معنى  
الاستهلاك التوجه بالكلية على الدوام والفرق بينهم وبين المرجوعين الى العالم الدعوة قالنا  
ان الاستهلاك والتوجه بالكلية عبارة عن توجهاً لروح وانفس معا بعد اندراج النفس فى انوار الروح  
كما مرّت الاشارة اليه والشعور بالعالم ونحوه انما يكون بالحواس والقوى والحواس التى هي كالتفاهى حصل  
لنفس فالجمل المخلص مستهلك فى ضمن انوار الروح فى سطة الله وهو تفصيله باق على الشعور السابق من غير طريق  
فتور فيه بخلاف المرجوع الى العالم فان نفسه بعد كونها مطمئة تخرج من تلك الانوار للدعوة وتحصل له المناسبة  
مع العالم فتقع الدعوة بسبب تلك المناسبة فى معرض الاجابة واما ان النفس مجلدة والحواس مخولة  
تفاهى فلان النفس لما تعلق بالقلب يصور به وهو تعلق الروح بتوسط حقيقة الحجابية العقلية  
والفيض من النور من الروح تروى جلالاً اولاً عليها ثم بتوسطها الى سائر القوى والحواس تفصيله فكلما يوفق  
فى نفس جلالاً فكل الفرق بين الفرقين مما ينبغي ان يعلم ان الطائفة الاولى من ارباب السكر والثانية من رباب  
الصحو والشفرة الاولى والفضيلة الاخرى والمقام الاول مناسب للولاية والثانى للنبوة ثم فتنا الله سبحانه ببركة  
الاولياء وثبتنا على كمال متانة الانبياء صلوات الله تعالى وسلامه على نبينا وعليهم على جميع جوانب الملكة القهرية

والعباد الصالحين الى يوم الدين آيين المحرر الداعى وان لم يحسن العربية الجميلة لكن لما كان مكتوبهم الشريفة  
محرراً بالكلمات العربية الطلى القرائن على خواصهم مكتوب بسبب وسوم ارسال الى عبد الرحيم  
المشتهر بخان خانان فى جواب كتابته فى المنع عن اخذ الطريق من لنا قصص بيان مضرة والمنع عن القاب  
المشتبه بها بل لكفر بخانا الله سبحانه واياكم من قال الخلق عن الحال اعلم المعاصر ان اعمال محترمة سيد البشر المعصوم  
الى لا سود والاحمر عليه وعلى آلهم الصلوات افضاها ومن التسليمات للمهاجرين محمد عبد الله قال فينا بلغ  
رسالتكم الاخ الصالح الصادق بتبليغها فحكى عن جنابكم بلسان ترجمان ما حكى فانشدت هلا سحرى الرسول  
وجدا توجه الرسول بحب جليل سأل علم ايا الاخ القابل لظهور الاملا حاكم الله سبحانه وتعالى فليكن من القوة الى الدنيا  
مزرعة الاخرة فويل لم يزرع فيها وعطش رمل لا استعداد واضاع بذرا لا اعمال مما ينبغي ان يعلم ان الصناعة الارض  
وتعطيلها اما بان لا يزرع فيها شيئاً او لى فيها بذرا شيئاً فاسد وهذا القسم من الصناعة اشده مضرة واكثر  
فساداً من القسم الاول كما لا يخفى حيث البذر وفساده بان اخذ الطريق من السالك لنا قصص سلك سلكه  
لان لنا قصص صاحب هوى متبع وما يشوب بالهوى لا يؤثر وان ثروا غان على الهوى فيحصل الظلمة على ظلمة  
ولان لنا قصص لا يميز بين الطريق الموصلة الى الله سبحانه وبين الطريق التى لا توصل اليه سبحانه فاذ هو غير حاصل قط  
وكذا لا يميز بين الاستعدادات المختلفة البطلية واذا لم يميز طرق المجتهدية عن طرق السلوك  
فربما كان استعداد الطالب مناسباً لطريق المجتهدية غير مناسب لطريق السلوك ابتداء  
ولنا قصص لعدم التمييز بين الطرق وبين الاستعدادات المختلفة سلكه طريق السلوك  
ابتداء فاضل عن الطريق كما فضل فالشيخ الكامل المفضل ذالاد تربية هذا الطالب وتسليكه  
اولاً الى انزل ما اصاب من السالك لنا قصص اصلاح ما فسده بسببه ثم التفت الى البذر الصالح المناسب  
لاستعداده فى ارضه لا استعداداً فنبست نباتاً حساناً مثل كلمته طيبة كشجرة طيبة صلوات الله بها  
فى السماء فصحة الشيخ الكامل المفضل كبريت احمر نظره دواء وكلمته شفاء وبرهنا خراط اقتاد  
تبتنا الله سبحانه واياكم على جادة الشريعة المصطفوية على صاحبها الصلوة والسلام والتمتة اذ  
هو ملك امر ودار النبوة ومناظر السعادة وتعميقا قيل بالفارسية سمع محمد بنى كابر دس هردوست  
كس كفاك در شنيست خاك بر سر او وفتح المقابلة على صلوات سيد طرسيلين وسلامته ونجاة وبركاته كل  
الحبيب ان لا خصادق قد نقل ان من جلسائهم من الشعراء الفضلاء من يلقب فى الشعر بالقرى الخال من



اسادات العظام والنقباء الكرام فيا ليت شعري ما حمله على هذه الاسم الشنيع البين شناعة والمسلم ينبغي ان يعرف  
من هذه الاسم زيادة ما يعرف من الاسد المكارم كبره كل كبره لانه هذا الاسم وسماه بغير حقان الله سبحانه و  
رسوله عليه الصلوة والسلام والمسلمون مأمورون بعداوة اهل الكفر والظلم عليهم فالتحاخي عن مثل  
هذا الاسم القبيح واجب وما وقع في عبارات بعض المشايخ قدس سره تعالى اسرارهم في غلبات السكر  
من مروج الكفر والشريعة على شد الزنار و امثال ذلك فمصرف عن اظهار وعمل على التاويل فان  
كلام السكاري يحمل ويصرف عن اظهار المتبادر قائم معذورون بغلبة السكر في ارتكاب هذه المخطوات مع ان  
كفر الحقيقة نقص بالنسبة الى الحقيقة عند اكابر هؤلاء غير السكاري غير معذورون في تقليد هم لا عندهم ولا عند  
اهل الشرع لان لكل شئ موسما ووقتا فاما اصل ذلك الشئ في ذلك الموسم وتجمع في موسم آخر والعاقلة  
لا يقبلان صدها على لا شرفا لنفسه من قبل ان يغير هذا الاسم ويبدله باسم غيره ويلقب بالاسم الذي فانه موافق  
الحال والمسلم ومقالة تناسب الى الاسلام الذي هو الدين المرضي عند الله سبحانه وعند رسول عليه الصلوة  
والسلام واجتناب عن التهمة التي امرنا بالتقرب اليها من مواضع التمسك كلام صادق لا غبار عليه قال سبحانه ولعبد  
نعم من خير من مشرك الاسلام على من اتبع الهدى مكتوب ليست وجها لم يرسل الى محمد صلى الله عليه وآله في بيان  
ان الصوفي كائن وان تعلق القلب لا يكون باكثر من واحد وان فهو الوجه الذاتية يستلزم استواء الايام والالام  
من المحبوب والفرق بين عبادة المقربين وعبادة الابرار وكذا بين الاولياء والمستملكين وبين الاولياء  
المرجوعين الى دعوة الخلق سلمكم الله سبحانه وعا فاكم بحسنة سيد المرسلين عليه وآله الصلوات التسليمات المبر  
مع من احب فطوبى لمن لم يبق قلبه حيا لامع الله سبحانه ولم ير الا وجهه تعالى وتقدس فيكون مجموع الله  
جل سلطانه وان كان ظاهره مع الخلق واشتغل بهم صورة وهو شأن الصوفي الكائن البائن الكائن مع الله  
سبحانه والباين من الخلق حقيقة اذ المراد الكائن مع الخلق صورة والباين منهم حقيقة والقلب لا يتعلق بحجة  
ياكثر من واحد فالحال من تعلق المحي بذلك الواحد لم يتعلق بما سواه محبة وما يرى من كثرة مراداة وتعدد  
تعلق محبة بالاشياء المتكثرة كمالا والولد والرياسة والمدرج والرفعة على الناس فغاية ايضا محبة لا يكون  
الا واحدا وهو نفسه محبة هؤلاء فرع محبة نفسه فان هذه الاشياء لا يربطها بالانفس لا لانفسهم فاذا زالت  
محبة مع نفسه زالت محبة بالعبودية ايضا فلهذا قيل ان المحيا بين العبد والمرب هو نفس العبد لا العالم  
فان العالم في نفسه غير مراد العبد حتى يكون محيا واما المراد بالعبد هو نفسه فلا جرم يكون المحيا

هو العبد لا غير فالحال من تعلق العبد مراد نفسه كونه لا يكون الرب مراده ولا يسع محبة سبحانه في قلبه هذه الدولة القصوى  
لا تحقق الا بعد الغناء المطلق المنوط بالتحلي للذاتي فان رفع النظارات راسا لا يتصور الا بطلوع الشمس برفعة  
فاذا حصلت تلك المحبة المعبر عنها بالمحبة الذاتية استوى عند المحب لقام المحبوب وايلامه في حصل  
الاخلاص فلا يعبد رب الا لا لاجل نفسه من طلب النعام ودفع الالام لانها عنده سواء وهذه رتبة المقربين  
فان الابرار لا يعبدون الله خوفا وطعا وما راجع ان الى انفسهم لعدم فوزهم بسعادة المحبة الذاتية فلا جرم يكون  
حننا للابرار رسلنا المقربين فحننا للابرار حننا من وجوه حننا من وجوه حننا من وجوه حننا من وجوه حننا  
محفة نعم من المقربين من يعبد الله خوفا وطعا ايضا بعد تحقيق البقاء الاكمل وتنزلهم بعالم الاسباب لكن خوفهم  
وطمأنينهم راجعين الى انفسهم بل انما يعبدون طعا لرفاهة سبحانه وخوفا عن سخطه تعالى وكذا انما يطلبون الجنة  
لانهم لا يعمل رهاة سبحانه لا لخطوة انفسهم وانما يستعزون من ان لا يملأ محل سخطه تعالى لا لدفع الالام عن  
انفسهم لان هؤلاء الاكابر محزونون عن رقية انفسهم صارا واخا لصين الله سبحانه وهذه رتبة اعلى من بين رتب  
المقربين ولصاحب هذه المرتبة نصيب تام من كمالات مقام النبوة بعد تحققه بمرتبة الولاية الخاصة ومن  
لم يتناول في عالم الاسباب فهو من الاولياء المستملكين فلا نصيب له من كمالات مقام النبوة فلا يكون بلا تكميل  
بجملات الاول رزقنا الله سبحانه بحسنة هؤلاء الاكابر بحسنة سيد البشر عليه وآله واتباعه من الصلوات افضلها  
ومن التسليمات اكملها فان الموضع من احب الاسلام اول وآخر مكتوب ليست في محرم رسل الى خواجة جهان  
في التبريض على متابعة سيد المرسلين في متابعته طائفة الراضين عليه عليهم من الصلوات اكملها  
من التسليمات اتمها سلم الله تعالى فلكم وشرح صدركم وزكى انفسكم والالان جلدكم كل ذلك بل جميع كمالات  
الروح والسر الخفي والانفي منوط بمتابعة سيد المرسلين عليه وآله من الصلوات افضلها ومن التسليمات  
اكملها فلكم بمتابعة متابعه طائفة الراضين لهادين المهديين من بعده فانه من جملة الدراية وشموس لولاية  
فمن عرفت بمتابعته فقد فاز فوزا عظيما ومن جبل على مخالفة فقد ضل ضلالا بعيدا البقية من المقصود لها الاضطرار في حق  
المعشية لا في المحرم الشيخ السلطان فالمتن من جنابكم مدبره وعا نتم فاكم حريون بذلك بل موقوف بقضاء الشيخ  
الناس طار اذا الله تعالى توفيقكم وجعل الخير فيكم والسلام عليكم وعلى سائر من اتبع الهدى مكتوب ليست في محرم رسل  
الى الشيخ العالم مولانا حاجي محمد الهادي في بيان ان الشوق يكون للابرار دون المقربين مع علوم كتاب  
هذا المقام بمتابعة الله سبحانه وياكم على جادة الشريعة المصطفوية على صاحبها الصلوة والسلام والتحية ورد في الحديث



و تقدیری لاطال شوق لا برائی لقای و اما یوم لاشوق قاجست اندو سحانه اشوق لا برائی المقربین و صلیین  
 لاشوق هم لان الشوق یقتضی الفقد و الفقد فی مقام مقفود الایری ان الشوق لا یثاق لی نفس مع افراط فی جید عدم  
 تحقق الفقد فی حقه فالمقرب لوصل الباقی بالشد سحانه القانی عن نفسه حاله مع الشد سحانه کمال الشوق مع نفسه  
 فلا جرم لا یكون الشاق لا الابرار لانه محب قد و نخی بالابرار غیر المقرب و اصل سواد کان فی الابتلاء و فی بطنی  
 و یو بقی من مقدار حبه من غیر و لکن و نعم ما قیل فی الشعر الفارسی سه فراق دوست اگر اندک ست اندک نیست  
 درون دیده اگر نعم دوست بسیار است و نقل عن الصادق الاکبر عنی شد تعالی عنه انه رای قاریا یقرع القرآن  
 و یبکی فقال بکذا کنا افضل و لکن قسمت قلوبنا هذا من قبیل ملحد یأشیبه الذم و سمعت عوفی قدس سره  
 یقول ان المثنی الاصل یأتمنی الشوق و الطلب لکن کان لاقی الابتلاء و لرفع الشوق مقام آخر کمال من الاول  
 و هم من مقام الیاس و المعجز عن الادراک ان الشوق یتصور فی المتصور فیهیث الا توقع لاشوق و اذا رجع  
 هذا کمال الباقی فیه حایة الکمال فی العالم رجوع القمقری لایعود الیه الشوق لیهیث وجود الفقد بالرجوع لان  
 زوال شوقه ما کان لوجود الفقد بل حصول الیاس هو موجود بعد الرجوع الیهیث یحتمل ان الکمال لا دل فانه  
 یعود الیه شوق بر رجوع علی العالم و ان الفقد الذی زال من قبل فحین وجد الفقد بالرجوع حصول الشوق لکن  
 زال بزواله لا یقال ان مراتب لوصول لا یقطع ابدا لا بدین فیتوقع بعد تلك مراتب لوصول الشوق لانا نقول  
 عدم انقطاع مراتب لوصول یعنی علی السیر تفصیلی الواقع فی الاسماء و الصفات الشیون لا اعتبارات هذا الساک  
 لا یتصور فی حقه فیه دلایل و دلایل و اما نحن بصدده هو المثنی لوصل الذی قطع تلك مراتب بطریق  
 الایمال و انتمی الی ما لا یکن تعبیر بعبارة و لا یثابرایه باشارة فلا یتصور ثم توقع اصلا فلا جرم من زول عن الشوق  
 و الطلب و هذا حال الخواص من الاولیا و لانهم الذین رجوعا عن منقذ الصفات و صلاوا الی حصره الذات تعالی  
 و تقدس بخلاف الساکین فی الصفات مفصل و الساکین فی الشیون مراتب فانهم یوسون فی التجلیات الصفات  
 ابدا لا بدین و مراتب لوصول فی مقام نیست لالوصول الی الصفات و الرجوع الی حصره الذات تعالی لا یتصور الا بالسیر  
 الالهالی فی الصفات و الاعتبار و من وقع سیوفی الاسماء بالتفصیل حسن فی الصفات الاعتبار لکن من زول  
 الشوق و الطلب لم یفارق عنها و لجد و التواجد فاصحاب الشوق و التواجد لیسوا اصحاب التجلیات الصفات یوئیس  
 من التجلیات لکن لایتم لیم نصیب ما و اما فی الشوق و التواجد فان قال قائل ما معنی الشوق من شد سحانه و لیس سحانه  
 مقفود و غیا طلت و کذا الشوق منها یحتمل ان یكون من قبیل صفة المشاکل و ذکر الشدة فیه باعتبار ان کل من یطلب الی غیره

ابحار فموشدید و غالب علی ما ینسب الی العبد الضعیف هذا الجواب علی طریقه العلماء و الضعیف فی جوابه  
 اخر یتناسب طریقه الصوفیه و لکن تلك الجوبه تقتضی غوامض السکر و بدون السکر لا یحسن بل لا یجوز ان سکر  
 معذورون و انما یصلحون و حال الان الصوفی صرف فلا یبقی بکالی و کما هذا بعد شد آخره الصاوة و السلام  
 علی نبیه و آله و صحبه و مکتوب لبست کما مقتضی حاجه عک صدور یافت در بیان مدحی طریقه نقشبندیه علوی  
 منسوب بن بزرگواران قدس شد تعالی اسرارهم الحمد لله و السلام علی عباده الذین اصطفی محبت نامه گرامی که از رو  
 کرم نامزد این مجلس ساخته بودند و در آن متبع و سرور گردیدید سلامت با خندنی خواهد که تعدد بی ایقان بدید  
 بنیر لکه مدحی این سلسله علیه نقشبندیه نماید و در عبارات اکابرین سلسله علیه قدس شد تعالی اسرارهم واقع  
 شده است که نسبت ما فوق هر نسبت با ست از نسبت حضور و آگاهی خواسته اند و حضوری که به نزد ایشان  
 سبب است حضور بی غیبت است که تمیز یابد و داشت نموده اند پس نسبت بن عزیزان عبارت از یاد داشت  
 با خنده و یاد داشت که نعم قاضین فقیر قرار یافته است یعنی برین تفصیل است تجلی ذاتی عبارت از ظهور حضور  
 ذات است تعالی و تقدس حضور آن سحانه محلا حفظا سما و صفات و شیون و اعتبارات آن تجلی را برین گفته اند  
 یعنی لکن سیر ارتفاع شیون اعتبارات تحقق شیون و باز در پرده شیون اعتبارات تنواری سیکرد پس برین تقدیر  
 حضور بی غیبت تصور نباشد بلکه لم یحضر و است و اغلب و قات غیبت پس بن نسبت نزد این عزیزان سبب  
 و حال آنکه تجلی اشراخ سلاسل دیگر نیابت النهایت گفته اند و هرگاه این حضور دوم پذیرد اصلا اعتبار قبول نکند  
 و هوای بی پرده سما و صفات و شیون و اعتبارات تجلی شود حضور بی غیبت خواهد بود پس نسبت بن کابر را با نسبتها  
 دیگران قیاسی باید نمود و بی تکلف فوق همه باید داشت این هم حضور اگر چه پیشین کثردم مستبعد نیاید ما سه هینا لا ربنا  
 انعم نهمیه و لا عاشق السکین اما تجرع این نسبت علیا بر نیجه غایت پیدا کرده است کما ذکره فطامیشل ربان  
 همین سلسله بزرگ گفته شود تجلی که کثرتا در مقام انکار آید و باور دارند نسبت که الحال بسیار بی غیبت و  
 بزرگ متعارف شده است عبارت از حضور حق است سحانه و غم و تعالی بر وجهی که از وصف شاهد می شود  
 منسوب باشد و توجه است معرا از جهات شد متعارف اگر چه نسبت فوق توهم باشد و بظاهرا دوم پذیرد و این نسبت  
 در مقام جذب نقطه تحقق سیکرد و فوقیت آنرا وجه ظاهر نسبت بخلاف یاد داشت یعنی سابق که حصول  
 بعد از تمامی جهت جذب مقامات سلوک است و علو درجه آن بر اینج امدی مخفی نیست اگر خفائی است و در  
 حصول او است و پس حا سدی اگر از حسد کار نماید و ناقصی از نقص مجود نماید معذور است و قاضی که کند







که آن باحوال تعلق دارد و در قال درمی آید و از کتب فقهی مذکور نا شدن احتمال فرور در زیاده چنانچه  
 تعلیل بدلی علی الکثیره اند که پیش تو گفته غم دل ترسیدم که دل ز روه شوی ریه بمن بسیارست و ز فتنه  
 سبحانه وایم اتیان جمیع علیه و علی آنکه صلوات و التسلیمات مکتوب سی ام در بیان شمول فاقی و انفسی و تفرقه  
 در میان شمول انفسی و تجلی صوری و در میان علو شان مقام عبدیت و سلاطنت علوم آن مقام با علوم شرعی  
 و انیا سب ذلک ملحد صدیق که از جمله قدیم انجمنان این درگاه است میفرمودند که این مکتوب نیز به  
 تخاصی صوری صدور یافته است شکر فکرم الله تعالی که اجماع انجمنی و زینکم با نری العینی المصطفوی علیه و سلم آنکه  
 من صلوات افضلها و من انجمنها کلمات انیدام چه نویسم اگر سخن از جناب قدس مولای خود تعالی و تقدس  
 بر زبان می آرم محض کذب و افترا کرده باشم جناب کبریای او از آن بلند ترست که زبان زد مثل من  
 بهره گوی کرد و چون از بچون چه گویم محمد از قدیم چه بگوید مکانی در اسکانی تا چند پوید چاره از بیرون خود چیزی  
 نثار و در واری خود گذر رسد نه در سر نیک پس بد بود اگر چهری تکت ندر خود بود و انحصار  
 در سیر انفسی که نهایت کلامی شود و حضرت خواهر بزرگ خواهر نقشبند قدس الله تعالی سر الاقدس فرموده اند  
 اهل انجمن در فتنه و بقاء هر چه می بینند و هر چه می شناسند در خود می شناسند و حیرت ایشان در وجود خودست  
 و فی النظم افلا بتصور و پیش ازین هر سیر که هست داخل سیر فاقی است که حاصلش بیجاصلی است  
 اطلاق لفظ بیجاصلی نسبت بمحصول اصل مطلب است و الا آن نیز از جمله شرائط و معدات است از شمول انفسی  
 که در تو هم نیفتد و آن در درنگ شمول تجلی صوری که در نفس تجلی راست تجلی نکند حاشا و کلا تجلی صوری  
 هر قسم که باشد داخل سیر فاقی است و در مرتبه علم یقین حاصل است و شمول انفسی در مرتبه حق یقین است که نهایت  
 مراتب کمال است اطلاق لفظ شمول درین مقام از تنگی میدان عبارت است و الا همچنانکه سلطان ایشان بچون  
 و بچگونه است نسبت ایشان با آن مطلب نیز بچگونگی و بچگونه است چون را بچگونگی نیست شمولی اتصالی بی  
 تکلیف بی قیاس چه هست رب الناس را با جان ناس چه نیک گفتیم ناس را نشناس نه چه ناس غیر ز جهان جان  
 اشناش چه و فشاء تو هم اتحاد و شمول انفسی با شمول صوری مذکور حصول بقا شخص است در هر دو مقام چه تجلی  
 صوری هستی نیست اگر فی الجمله رفع قیدی از قیودی نماید اما تا حد فتنه میسراند پس بقیه وجود سالک است تجلی حاصل  
 است سیر انفسی بعد از فتنای اتم و بقای کمال پس لاجرم از قلت معرفت تفرقه در میان این و بقای نمی تواند کرد و با  
 حکم باطلی نماید اگر معلوم کند که بقای ثانی نزد ایشان معبره بقای ثانی است و در وجود موهبتی میگوید

شاید ازین توهم خاص شوند و انجمن کسنگوید که بقا باشد عبارت از یافتن دوست عین حق تعالی و تقدس حق تعالی است  
 اگر نمعنی از بعضی عبارت این قوم ستفا و شود و انجواب گویم که این بقا در مقام جذبه بعضی را بعد از استمالک  
 و انجمن که شمشیر است و است میسرند و انجمن نقشبندیه قدس الله تعالی امر را هم بغیر از آن بوجود عدم  
 میکنند و این پیش از فتنه است این را زوالی متصور نیست بلکه واقع است گاهی او را زوی می ستانند  
 و گاهی باز میسرند و بقا یکبار بعد از فتنای اتم است از زوال مصنون و از غفل محفوظ است فتنای ایشان فتنه  
 و انجمن است در عین بقا فانیست و در عین فتنای فانی که زوال پذیرند از جمله احوال و قلوبیات است  
 و در انجمن بعد و انجمن است حضرت خواهر نقشبند قدس الله تعالی فرموده اند وجود عدم بوجود شریعت  
 خود میکنند و بوجود فتنای بوجود شریعت خود نمیکنند پس هر آینه وقت ایشان دائمی باشد و حال ایشان سرمدی  
 بل لا وقت لهم و لا حال کار ایشان با سوقت و اوقات است معامله ایشان با محال احوال پس قبول زوال  
 مخصوص بوقت و حال گشت و آنکه از حال و وقت گذشت از زوال محفوظ اند ذلک فضل الله تعالی  
 بشاره الله و الا فضل العظیم کسی گمان نکند که دوام وقت باعتبار بقا باشد از وقت زمین غیر اطلاق  
 کرده اند لاهل و لا اهل و لا تعلیم و لا وقت و الا استمرار نفس بحال ان اطلاق یعنی من محض شیان بل نقول ان بعضی نظن  
 اتم سخن بطویل انجامید بر اصل سخن گویم که چون مجال سخن در فضای قدس بزدی جل شانه نیست پس و مقام  
 بندگی و ذل و انکسار خود نمکنیم مقصود از خلقت انسانی ادای وظائف بندگیست که در ابتدا و وسط عشق و محبت  
 داده اند مقصود قطع تعلق اوست از مادیات و جناب قدس جل سلطانه عشق و محبت هم از مقاصد نیستند  
 از برای حصول مقام عبودیت اند بنده خدا جل شانه وقتی شود که از گرفتاری و بندگی غیر او تامل تمام  
 خلاص شود عشق و محبت وسیله انقطاع میش نیستند لهذا نهایت مراتب بیت مقام عبدیت است  
 و در درجات ولایت فوق عبودیت مقامی نیست در مقام خود را با مولای خود هیچ مناسبت نمی یابد  
 الا الاحتیاج من جانب الاستغناء الا تم ذاتا و صفه من جانب الملوی تعالی و تقدس نه آنست که ذات  
 او تعالی و صفات خود را با صفات او و سلطانه و افعال خود را با افعال او سلطانه هیچ و بی نهایت اطلاق  
 تعلیم هم از جمله مناسبات است ازین هم تنزه مینمایند و را سبحانه خالق و خود را مخلوق میدانند پیش ازین  
 هیچ چیز حرارت نمی نمایند و حمید فعلی که جمعی را در شنا راه دست نمیدهد و قاعل چیز حق را سبحانه نمی یابند  
 این بزرگواران میدانند که خالق این افعال کیست نه سبحانه افعال کلین سخن خود زد یکی است که جزند



رساند این را بختی و واضح گردانیم شغل شعبه بازی در برده نشسته صورتهاست جماد چند را در حرکت  
می آرد و افعال غریبه در آنجا ایجا میداند که حدید به نظر میداند که جاعل این افعال در آن  
صورتهاست جماد میان شخص پرده نشین است اما مباهاتین افعال همان صوراند اندامی و نیکو که صورت  
متحرک است نیکو نیکو که شعبه باز محرم است نفس الامر درین حکم محقق اند شریعت انبیا علیهم الصلوات  
والتسلیمات همین حکم ناطق اند و حکم بحدت فعل از جمله سکریات است بل محقق الصریح ان افعال  
متعدد و خالق افعال واحد و یکتا است که علوی در توحید وجود گفته اند بنی آن بر سر وقت  
و غلبه ماست علامت درستی علوم که فیه مطابقت است با صریح علوم شرعی که سر و تاج و زینت است  
و الحق حقیق العلماء این الی هل السنة و الجماعة و ما سوی ذلک ما زندقه و احماد و سکر وقت و غلبه حال و این  
تمام مطابقت در میان عبدیت میسر است و در ما و رای این بخوی از سکر تحقق است عگر بگویم شرح  
آن بحد شود و شخصی از خواجہ نقشبند قدس سره سوال کرد که مقصود از سلوک چیست فرمودند  
تا معرفت اجمالی تفصیل گردد و استدلال کشفی شود و نفوذ کند که تا معرفت زائد بر معارف شرعی حاصل  
گردد که در راه امور زائد بر پیدایش شوند اما اگر بنیای کار رسانند آن را و اندکها نشو و نما گیرند و همان معارف  
شرعی بر وجه تفصیل معلوم میگردد و از ضیق استدلال بفضای طلاق کشف می آیند یعنی همچنانکه بنی علیه الصلوات  
و السلام آن علوم را از وی اخذ میکرد این بزرگواران بطریق الهام آن علوم را از اصل خدای کنند علماء  
این علوم را از شرائع اخذ کرده بطریق اجمال آورده اند همان علوم چنانکه بنی را علیهم الصلوات و السلام  
حاصل بود تفصیلا و کشف ایشان را نیز همان رخ حاصل میشود اما آن و تبعیته در میان است باین تم کمال  
از ادبیا و اهل بعضی ایشان را بعد از قرون متطاو له و از منتهی تبا عده انتخاب میفرمایند بخاطر بود که یک مسئله  
اجمالی استدلال را مفصل بنویسم اما کاغذ کوتاهی کرد شاید حکمت خداوندی جل سلطان درین بوده باشد اسلام  
مکتوب سسی و یکم شیخ صوفی صدور یافته در بیان حقیقت ظهور توحید وجود و قرب و معیت ذاتی  
او تعالی و تقدس و گذشتن ازین مقام با بعضی اسوله و اجوبه که تعلق تحقیق این مقام دارند ثبنا الله سبحانه  
و تعالی علی شایسته سید المرسلین علیه و علی آله و علیهم من الصلوات و افضلها و من التسلیات  
اکملها شخصی که در مجلس شریف ایشان بود نقل کرد که یکی از درویشان میان شیخ  
انظام نقاشی سری در آن مجلس ازین فقیر مذکور ساخت و گفت که او انکار وحدت وجود

می نماید آن شخص ناقل ازین فقیر التماس نمود که آنچه حقیقت است درین باب بخدام ایشان بنویس که مردم  
ازین نقل تاجه فراگیرند و در سون نفی کنند که این بعضی نقلی است اما چه بسا سوله چند کلمه متصدع گشت و ما  
گرمای معتقد فقیر از خوردی با شرب اهل توحید بود و الد فقیر قدس سره بظاہر بر این شرب بوده اند  
بر سبیل دوام همین طریق اشتغال داشته اند با وجود حصول نگرانی تمام در باطن که بجانب مرتبه بل کیفی  
داشتند و بگویم بنی الفقیه نصف الفقیه فقیر را ازین شرب از روی علم حظ وافر بود و لذت عظیم داشت  
تا آنکه حق سبحانه و تعالی بعضی کرم خویش بخد مت ارشاد نیای حقان و معارف آگاهی سید الدین  
الرفعی شیخنا و مولانا و قبلتنا محمد باقی قدس سره رسا میداد ایشان بفقیر طریقه علیه نقشبندی  
تعلیم فرمودند و توبه بلخ بحال این سکنی مرغی داشتند بعد از ماست بنی طریقه علیه در اندک مدت توحید  
و جو کس متکشف گشت و علوی درین کشف پیدا شد علوم و معارف این مقام فراوان ظاهر گشتند و کم  
و قیقا و وقایع این مرتبه مانده باشد که آنرا متکشف نگردانند و قائل معارف شیخ محی الدین ابن العربی  
را که بنی لایح ساختند و تجلی ذاتی که صاحب خصوص آنرا بیان فرموده است نهایت عروج جز آنرا نمیدانند  
و در شان آن تجلی میگردد و ما بعد از الامم المحض بآن تجلی ذاتی مشرف گشت و علوم و معارف آن  
تجلی را که شیخ مخصوص بخاتم الولا تیه میداند نیز تفصیل معلوم شد و سکر وقت و غلبه بر حال درین وجه  
بحدی رسید که در بعضی ایضا که بحدت خواجہ نوشته بود این و در بیت را که مرمر سکر است نوشته بود در  
ای در یافا کین شریعت مطبعت اعمالی است چه لذت کافری و لذت ترسائی است چه کفر و ایمان زلفی و  
ای آن بری زیبائی است چه کفر و ایمان هر دو اندر راه مایکتائی است چه و این حال تا مدت مدید  
را از شهرتین انجامید ناگاه عنایت بیغایت حضرت جل سلطان از دریچه غیب عونه ظهور آرد و پیرده  
رو پوش پیچونی و بیچگونگی را بر انداخت علوم سابق که بنی از اتحاد و وحدت وجود بوده اند و بنو الی  
آورند و احاطه و سران و قرب معیت ذاتی که در آن مقام متکشف شده بود و ستر گشتند و یقین معلوم گشت  
صانع راجع شانه با عالم ازین نسبتهاست مذکوره هیچ ثابت نیست احاطه و قربا و تعالی علمی است چنانچه  
مقرر اهل حق است شکر الله تعالی جمیع او سبحانه با هیچ چیز مختص نیست اوست تعالی و تقدس و عالم او سبحانه  
بیچون و بیچگونه است و عالم مرمر بر باد غیچونی و بیچونی تقسم بیچون را عین چون نتوان گفت  
واجب تعالی را عین ممکن نتوان خواند قدیم هرگز عین حادث نشود متعین العدم عین جائز العدم



نگرد و انقلاب حقائق محالست عقلاً و شرعاً و صحت عمل یک بر دیگر مستبعد است اصلاً و اساساً محبت  
که شیخ محی الدین و تاجان اوقات واجب تعالی را بمجمل مطلق میگویند و محکوم علیه حکمی نمی دانند مع  
ذلک احاطه ذاتی و قرب و سمیت ذاتی ثبات می نمایند و اما هوای حکم علی لذات تعالی و تقدس تعالی  
ما قاله العلماء من بل السنه من القرب العلمی الاحاطه العلمیه و در زمان حصول علوم و معارف منافی مشرب  
وجودی این فقیر را اضطراب تمام بود که در این توحید را دیگر عالمی ترسید است بضرع و زاری دعا میکرد  
که این حضرت زائل نگردد تا آنکه محبت تمام از روی کار زایل گشتند و حقیقت کما فی فی شکست شد معلوم گشت  
که عالم هر چند مرایای کمالات معنایی است و مجالی ظهورات اسمائی اما ظهور علم ظاهر نیست نخل عین اصل نه  
چنانکه مذکور است اهل توحید وجودی است این بحث بشانی واضح گردد و مثلاً عالمی ذوقی خواست که کمالات  
متنوع خود را در عرصه ظهور جلوه دهد و صفایای متحد خود را در عرض صیقل آرد ایجاد حروف و اصوات نمود  
و در مرایای آنها آن کمالات مخفی ظاهر ساخت درین صورت نتوان گفت که این حروف و اصوات که  
مجاای و مرایای آن کمالات مخفی شده اند عین آن کمالات انبیا محیط آن کمالات اند بالذات  
یا قریب اند با لذات یا سمیت دارند بلکه نسبت در میان دالیه مدلولیه است حروف و اصوات  
ایشان در آن میشینند بر آن کمالات و آن کمالات بر طرفت اطلاق خود اند آن نسبتها که پیدا شده است  
از روی اوام و خیالات است فی الحقیقت زان نسبتها هیچ ثابت نیست لیکن چون در میان آن کمالات  
دین حروف و اصوات مناسبت ظاهریه و مظهریه و مدلولیه و دالیه متحقق است همین بنا سبب بعضی را بواسطه  
بعضی عوارض باعث حصول آن نسبتهاست و همی میگردد و نفس الامر آن کمالات از جمیع این نسبت محروم است  
و باطن فی غیر از علاقه دالیه و مدلولیه و ظاهریه و مظهریه نیست عالم علم بر خود صانع خودست تعالی و تقدس  
منظورست مظهر کمالات سماوی صفاتی او را سیمانه و همین علاقه بعضی را بواسطه بعضی عوارض باعث بعضی احکام  
و همی میگردد و بعضی را کثرت مراقبات توحید بر این احکام می آرد که صورت آن مراقبات در تخلیه نقش می بندد  
و بعضی دیگر را علم توحید و فکر آن نحوی از ذوق بآن احکام می بخشد و این دو صورت توحید معلولند و داخل  
دائرة علم محال کاسه ندارند و بعضی دیگر را فضا می این احکام غلبه محبت است که بواسطه استیلا محبت  
محبوب غیر محبوب از نظر محبت می خیزد و جزو محبوب هیچ نمی بندد آن که در نفس الامر غیر محبوب هیچ نیست  
که آن مخالف حسن عقل و شرع است و گاهی همین محبت باعث علم با حاطه و قرب ذاتی میگردد و این توحید را

از دو قسم سابق است و داخل دائره حال است هر چند مطابق نفس الامر و موافق شریعت نیست و تعلیم آن  
بشریعت و نفس الامر تکلف محض است در رنگ تکلفات باره فلسفیه که اسلامین اینها میخواهند که اصول  
فاسده خود را بقوانین شرعی مطابق سازند کتاب خوان الصفا و مثل آن زمین قبیل است غایه مافی الباب  
خطای کشفی حکم خطای استیلا می دارد که ملاست و عتاب از آن موقوف است بلکه یک جهل درجات  
صواب در حق او محقق است اینقدر تفاوت دارند که مقلدان مجتهد محبت دارند و درجه درجات صواب بر تقدیر  
خطای نمی یابند بخلاف مقلدان اهل کشف که سخت و نیستند و از درجه صواب بر تقدیر خطا محروم اند چه ابناء  
و کشف بر غیر محبت نیست و قول مجتهد بر غیر محبت است پس تقلید اول بر تقدیر احتمال خطا جائز نباشد تقلید  
ثانی بر تقدیر احتمال خطا جائز است بلکه واجب شهود بعضی از سالکان که در مرایای تعینات کونیه  
است نیز از تقلید احکام سابق است و این شهود را شهود و حدت در کثرت نامیدند زیرا که واجب تعالی  
و تقدس که بچون و بچگونه است هرگز در مرایای چونی نگنجد و در مجالی چندی نمی آید لامکانی در مکان  
گنجایش ندارد و چون را بیرون دائره چون باید است لامکانی را ماوری مکان باید طلبید آنچه در آفاق و  
انفس دیده میشود آیات او نید سیمانه و تعالی و تقدس قطب لایزال و ولایت یعنی حضرت خواججه نقشبند قدس  
الله تعالی سره فرموده اند که هر چه دیده شد و شنیده شد و دانسته شد آن همه غیرست بحقیقت کلامه لایقی آن  
باید کرد و سمیت در تنگنای صورت معنی چگونه گنجد و در کلبه گدایان سلطان چه کار دارد و صورت  
پرست غافل معنی چه داند آخر گوایا جمال جانان نهان چه کار دارد و اگر گویند که در عبارات اکثر شایخ  
چه نقشبندی و چه غیر ایشان واقع شده است که صریح است در وحدت وجود و قرب سمیت ذاتیه دور  
شهود و وحدت در کثرت و احدیت در کثرت جواب گویم که این حوال و شهود در توسط احوال ایشان را  
روی داده باشد بعد از آن رین مقام گذرانیده باشد چنانچه این فقیر از احوال خود در مقدم نوشته است  
جواب دیگر آنست که جمعی را با وجود نگرانی تمام در باطن بجانب احدیت صرف ظاهر ایشان که کثرت بین است  
بآن احکام و آن شهود مشرف میسازند و در باطن نگران احدیت اند و در ظاهر مشاهد سطلو بند در کثرت  
چنانچه از حال والده خود خبر داده است در اوایل این مکتوب و تحقیق این جواب تفصیل  
در رساله در تحقیق مراتب وحدت وجود نوشته شده است این مقام تحمل زیادتی بر آنچه مذکور  
شدند امر و نه گفته شود که چون در نفس مر وجودات متعدد باشند و قرب و احاطه ذاتیه نباشد



و شود و وحدت در کثرت مطابق واقع نباشد پس حکم این بزرگواران کاذب باشد چه غیر مطابق واقع  
 و نفس الامر است زیرا که جواب گویم که این بزرگواران باندازه خود و این حکم کرده اند و رنگ آنکه  
 شخصی حکم کند بلکه صورت زید را در مراتب دیده ام این حکم نیز مطابق واقع نیست چه در مراتب آن  
 صورت را ندیده است چه صورت در مراتب اصلا نیست متادیده شود آن شخص را درین حکم عرفا کاذب  
 نگویید هر چه مطابق نفس الامر نباشد که او درین حکم معتد و راست و علامت کذب از وی مرفوع است کس  
 مرسل بقا مقصود از اظهار احوال که شایان استقارند است تا دانسته شود که اگر قبول وحدت وجود بوده است  
 اگر کشف بوده است نه از وی آقا و اگر انکار است هم انکار است گنجایش ندارد و در چند غیر محبت  
 جواب دیگر برای دفع شبهه کذب نیست که افراد عالم با یکدیگر در بعضی موارد مشترک دارند و بعضی دیگر امتیاز  
 و همچنین است اشتراک ممکن با واجب تعالی و تقدس در بعضی امور غیر هر چند بالذات ممتاز اند پس  
 بر تقدیر غلبه محبت مابا لاتی از نظر مخفی میگردد و مابا لاشترک در نظر نمایم پس در صورتی که حکم بعینه یکدیگر کنند  
 مطابق واقع خواهد بود و کذب را اصلا محال خواهد ماند و احاطه ذاتی و مثال نیز بر همین قیاس می یزد  
 و السلام مکتوب سی و دوم بهر از احسام الدین احمد صدور یافته در بیان کمال که مخصوص با صاحب  
 کرام است رضوان الله تعالی علیه و از اولیا کم کسی به آن کمال مشرف شده است و در  
 حضرت مهدی بوجه اتم ظهور خواهد یافت و آن کمال فوق نسبت جذب و سلوک است  
 و در بیان آنکه کمال مناعت بتلاحق احکام است زیادتی آن به تنایع انظار نسبت پیراگر بهمان  
 صرافت بماند موجب نقصان است هر چه رسید تواند که آنرا کامل سازد و مایا سب ذلک انقضا نام  
 گرمی و رو یافت شد سبحان الله و المنة که دو افتادگان از یاد نرفته اند و بتقریری مذکور میگردد در  
 یاری به خاطر خود شاد و شاد و سکین از عدم دریافت نسبت خاصه فی سبیل علیه بر حمت نوشته اند و سبب پوسید  
 محرو و تشریح امثال بن عثمان بطریق ظهور بلکه تقریر هم مناسب نمی نماید و در فهم کسی چه آید و از اینجا چه گوید  
 حضور بشرط حسن ظن با طول صحبت بهر آنکه باشد در کار است بهر خط افتاد و آموخته باید و خوش  
 متابع به تا با تو مکاتبت کم از هر بایه اما حکم سوا لے را جواب بایه اند و اینها که هر مقلد را  
 علوم و معارف دیگر است و احوال و مواجید دیگر در سقاسی مناسب که توجیه است و در مقام دیگر تلاوت  
 و غایت مقامی مخصوص بخبر است مقامی بسلوک مقامی باین هر دو دولت مجتزع است مقامی

که از هر دو جهت جذب و سلوک جداست نه جذب را با دمسایش سلوک را بآن تعلقی این مقام بس مقام فخر است  
 اصحاب آن سرور علیه و علی آرد علیم من الصلوات افضلها و من التسلیات اکملها یا مقام ممتازند باین  
 عظمی مشرف صاحب ین مقام را امتیاز تمام است از باب مقامات دیگر مشابهت با یکدیگر کمتر دارند تفاوت مقام  
 و دیگر که با یکدیگر مشابهت دارند و بوجه این نسبت از گذشت اصحاب کرام در حضرت مهدی علیه السلام  
 بوجه اتم ظهور خواهد یافت انشاء الله تعالی از مشایخ طبقات حرم شریفانه کم کسی ازین مقام خبر داده است بلیغ  
 که از علوم و معارف آن سخن کرده باشد ذلک فضل الله یوتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم فایه باقی باب  
 اصحاب کرام را این نسبت غریب الوجود در اول قدم ظهور می آید و در بحال میرسد و دیگر را اگر باین دولت  
 مشرف سازند و بر قدم نسبت اصحاب کرام ترجیح دهند بعد از قطع منازل جذب و سلوک و طی علوم و  
 معارف آنها باین دولت عظمی مستعد خواهد گشت در ابتدا ظهور این نسبت مخصوص بمرتبت صحبت سید الشهدا است  
 علیه و علی الله الصلوات و التحیات و البرکات و التسلیات ما تواند بود که از متابعان و نیز کسی باین برکت مشرف  
 سازند تا صحبت او نیز در ابتدا سبب ظهور این نسبت علیه گردد و فیض روح القدس را بآید و فرایند دیگران  
 هم بکنند آنچه سبب میگرد و در وقت درین نسبت با هم اندراج نهایتی فی البدایه تحقق خود چنانکه در صورت  
 تقدم جذب بر سلوک تحقق است زیاده برین بیان گنجایش ندارد و شعور من بعد از ایدق صفات به واسطه  
 احاطه به و اهل به بعد از اکر ملاقات واقع شده از جانب شمعان منظره حسی استماع در یافت شمع ازین مقام  
 انشاء الله تعالی در حق ظهور خواهد کرد و در حوائج الموفق و رباب بعضی زیاران قلمی فرمودند این فیه از دلالت  
 ایشان در گذر این حق سبحانه و تعالی ارحم الراحمین است عفو فرماید یا زیاران را بصیحت فرمایند که در حضور و غیبت  
 در مقام آزار نباشند و تغیر و فناء خود نکنند ان الله لا ینظر الیه یا یقوم حتی ینزل الیه یا ان الله یقوم سوا فلان و لیه  
 و اهل من و درین حال در باب بیان شیخ الهدایه خصوصاً نوشته بود و تقریر را بهیچ رضا الله نیست اما در استار تقریر  
 وضع خود مشار الیه را در کار است که اندک توبه استشفاع قریع نداشت است بهر تقدیر فقیه از جانب خود در مقام  
 گذشت جانب گیر ایشان دانند و دیگر سبب در امتثال خود ظهور فرایند ملاقات محبت و نسبت هم پیرایه از آن  
 قبیل است که با موافق فیه گشته گرد و زیاده چه نویسد و السلام محمد زاده و سائر اهل بیت بر ما مخصوص اند  
 تسوید این تقریر بطریق محبت که سخن در باب ثلث یاران و عفو از آن معترف نویسد که در حال بیام است و در حق  
 شود و محمد و عفو بر تقدیری مطلوب و متصور است که آن جماعت آن دفاع را بدیدند و در مقام است و عفو



گنجایش ندارد و نوشته بودند که پیر و سنگی قدس سره این مقام را بشمارد تا اینجا عیش و شادی و سپرده بودند این سخن بیانی میطلبید که پیران با این معنی گفته اند که تربیت جماعت طالبان بکند و در مقام سخت بنشینند ممنوع است و در مرتبه اخیر ملاقات بقیه حضرت ایشان فرموده بودند که شما تجویز بکنید که شیخ الهداد از جانب ما رفته به بعضی طالبان مشغولی بگوید و احوال بعضی را بارساند که ما را تاب حضور طلبیدن مشغولی لغتن و احوال پرسیدن نیست فقیر درین باب هم متوقف بود چون ضرورت شد فقیر هم آن قدر تجویز نمود تا آنکه بتلیخ از جنس سفارت محض است علی الخصوص که نیتی بر ضرورت باشد و الضرورة یقدر بقدر بپای آن سفارت هم مخصوص بزمان حیوة ایشان باشد بعد از آنحال ایشان مشغولی لغتن و حاصل طالبان پرسیدن داخل خیانت است نوشته بودند که نسبت پیر و سنگی باقی ماند یعنی زیادتی و نقصان پذیر و محدود و مکمل صناعه بتلاحق افکار است بخوی که سیب و پودر منع کرده بود افکار متاخران زاده چند زیاده کرده است بهمان طریقت ماندن خود عین نقص است نسبتی که حضرت خواجہ نقشبند داشتند در زمان حضرت خواجہ عبدالحق قدس سره که سرما علی بن القیاس علی الخصوص که حضرت خواجہ ماصد و تکمیل بن نسبت بوده اند و از تمام خیل نسبتند که اگر حیوة و فایده بدارد و خداوندی اصل سلطانه این نسبت را تا یکجایی برد نمی کردن در عدم زیادتی آن معانی نسبت و فقیر نمیداند که این نسبت چه طور باقی خواهد ماند شما خود نسبت علمیه دارید نسبت ایشان ساس ندارد و این سخن مکرر در حضور ایشان متعین شده بود شیخ الهداد فیه نسبت را چه دانند که حصیت بخوی و حضور تلبی است گیر از هم معلوم نیست که چه حالت است بر پا دارند آن نسبت کیست تا غایب تر با فقیر هم محال نکس باشد و احوال اعتبار نمینند که خیالی اند صدق ندارد در شیطان دشمن قوی است از تسویات و امن متعسر است الا هم علیه تعالی و از نسبت تمامی مکتبه نوشته بودند و خداوند آن سلب کردن با اختیار نمود چنانکه حضورند و کوشیده بود احوال هم آن سلب حال خود است زانکه نشد آن زانکه تصور کردن خیال است و از یک زوایا مشغول باین حالت کاری ندارد افکری را که در میانند و آتش زوایا سبک بود بعد از ابل در لغتن هم آوازی در وینا نمیتوان گفت که بنور آتش وی مکنونست قانع را اعتبار نیست این سخن اگر مزبور پوشیده است منتظر باشند فدا انشاء الله تعالی ظهور خواهد یافت چون شما سبانه نوشته بودید و ضرورت و جواب آن سخن گفته شد و الا بی تقریب سخن کردن نمی شود مکتوب سی و سوم به ملا حاج محمد ابوری صدر یافت بیان نزد علی و سید که محبت دنیا گرفتار اند و علم وسیله حصول دنیا ساخته و در مدح علماء زیاد کرده دنیا به غیبت گشته اند علماء محبت دنیا و غیبت و دنیا و غیبت در آن کلف چهره جمال شایسته خلایق را اگر چه از ایشان حصول فوائد است

اما علم شان در حق ذاتی ایشان نافع نیاید هر چند تا این حد شریعت و تقویت ملت بر ایشان مترتب است اما گاه است که این تا این حد تقویت از اهل فجور و ارباب فتور هم می یابد چنانکه سید ابنای علیه و علی الصلوات و التسلیمات از این بندگان مرد فاجر خبر داده اند فرموده ان الله یؤید هذا الدین بالکمال الفاجر در رنگ سنگ پارس اند که از سبب آهمن هر چه باور سدر زگر و دود وادی حد فاته بر حیرت خود است و همچنین آن تشنه که در سنگ نه موج عالم را از آن تشنه حصول نافع است اما آن تشنه فی ازان آتش درونی به نصیب اند بلکه گویم که این علم در حق ذات ایشان مضرت آنکه محبت را بر ایشان تمام ساختن شد الناس عندنا یوم القيمة عالم لم یغفر الله لکم چگونه مضرت نباشد علیکه نزد خدا می عزوجل عزیز است و اشرف موجودات از آدمی که دنیا به و غیاز مال و جاه و ریاست ساخته اند و حال آنکه دنیا نزد حق تعالی ذلیل و خوار است بدترین مخلوقات پس عزیز را عزوجل خوار ساختن ذلیل و راسخانه عزت و ادان بنایت مستقیم است فی الحقیقت مبارزه است بحق بجهان و تعالی تدریس افتاد و قتی نافع آید که خالصا لوجه الله سبحانه باشد و از شائبه جبه چاه و ریاست و حصول مال و رفعت خالی باشد و علامت این خلوص در دنیا است بی غیبت بودن است از دنیا و با فیها علمای که باین بلا مبتلا اند و محبت این منیه گرفتار از علماء دنیا اند ایشانند علماء سوء و شرار مردم و بصورت این حال آنکه ایشان خود را مقتدری دین میدانند و بهترین خلایق می انگازند و میبویان انهم علی خالائهم انهم الکاذبون استخوذ علیهم الشیطان و انهم ذکرا و ملک خرب الشیطان الا ان خرب الشیطان هم انما سرور غیری شیطان بعین را دید که فارغ نشسته است از تفصیل و اغوا خاطر جمع ساخته آن عزیز سر را بر سر سید بعین گفت که علماء سوء این وقت در بیکار با من و عظیمم که از در مرا ازین مهم فارغ ساختند و اسحق درین زمان هر سستی بد آینه می که در امور شرعیه اقع شده و هر فتوری که در ترویج ملت دین ظاهر گشته است همه از شومی علماء سوء است فساد دنیا ایشان روی علماء که از دنیا به غیبت اند و از محبت و ریاست مال رفعت آزاد از علماء آخرتند و در دنیا انما علیهم الصلوات التسلیمات بهترین خلایق ایشانند که فردای قیامت سیاهی ایشان بخون شهیدی فی سبیل الله وزن خواهند کرد و پاره این سیاهی خواهد چربید و نوم العلماء عبادت در شان ایشان تحقق است ایشانند که محال خرت و نظر شان مستحق به و قباح است و یا و شایسته آن مشا به گشته اند و با نظر بقایه در دین را بلاغ زوال قسم یافتند لاجرم خود را باقی سپردند و از فانی باز داشتند و عظمیت آخرت شمره شود و جلال الایزال است و ذلیل داشتن دنیا و با فیها از لوازم شهو و عظمت آخرت است اما دنیا و الآخرة صرطان ان نسبت احمد کما سخطت لاخره اگر دنیا عزیز است آخرت خوار است و اگر دنیا خوار است



آخرت عزیز است مجمع بن دوام از قبیل جمع اخلاص است ما حسن الدین الدینا لوجتماع آری جمعی از مشایخ  
از خود بایست خود تمام بر آمده اند بواسطه بعضی نیات حقانیه فتیام صورت اهل دنیا نموده اند و لیا هر ا  
می نمایند و فی الحقیقت هیچ تعلقی ندارند و از همه فانی و آزاد اند رجال الالیم تجارة ولا یج عن کلمه تجارت  
جمع ایشان فانی و ذکر فانیست و درین تعلق باین امور علی تعلق اند حضرت خواجہ نقشبند فرموده اند تقدس الله تعالی  
مرو الا قدس که در بار از دنیا تا جبره را دیدیم که پنجاه هزار دینار کم و بیش را خرید و فروخت نمود و یک لحظه  
دل او از حق بچانه غافل نگشت مکتوب سی و چهارم نیز بعلامه حاج محمد لا هوری صدور یافته در بیان  
جواهر عالم امر بطریق بسط و تفصیل هما ممکن نقد سعادت دارین و البته با تبارع سید کوئین است علیه تعالی که  
من العلوات افضلها و من التسلما تا کلمات فلسفی که دیده بصیرت و کمال متابعت صاحب شریعت علیه تعالی  
الصلوة والسلام و التوجه مکتول نشده است از حقیقت عالم امر تا بنیاست فضلا عن ان یکون بشعور  
عن مرتبه الوجوب تعالی و تقدس نظر کوتاه او مقصور بر عالم خاقی است و در اینجا نیز تا تمام است جواهر  
انبات نموده اند همه در عالم نفس عقل را که از مجردات شمرده است از نادانی است نفس نا طقه خود بدین نفس  
اشاره است که به تکریم محتاج است و بالذات هست او بدناست پستی است بعلالم امر و او را بنسبت تجرد را با  
مناسبت و عقل خود و در آن نیکند از معقولات بگویم امور بی که بحسب مناسبت دارند بلکه حکم محسوسات پیدا  
کرده اند اما امری که بحسب مناسبت ندارد و در شبه مثال و در مشاهده است پیدا نیست در آن عقل نمی یابد  
و بنده و بکلید عقل نمیشناسد و از احکام پیچونی کوتاه است و در غیب محض گمراه داین علامت  
عالم عقل است عالم امر را و به پیچونی است توجیه به پیچونی این را عالم امر از مرتبه قلب است فوق قلب هیچ  
است و فوق روح است و فوق سرفی است فوق خفی است خفی است بچگاه عالم امر را اگر جواهر خمره گویند بایش  
دارد و از کوتاه نظری خدایت زیده چند را فرا می آرد و جواهر انکا شسته است او را که بین جواهر خمره عالم امر اطلاع بر حقائق  
اینها نصیب کمال تابان محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه علی آله و سلم و چون در عالم صغیر که انانیت نموده است  
از آنچه در عالم کبیر است در عالم کبیر تخیال این جواهر خمره ثابت باشد عرش حمید مبداء این جواهر کبیر است در رنگ  
قلب ایشان باین مناسبت قلب را نیز عرش الله تعالی گویند و باقی مراتب جواهر خمره بچگاه فوق العرش بر نفع  
است در میان عالم خلق و عالم امر و در عالم کبیر در رنگ قلب انسان که بر نفع است در میان عالم خاق  
و عالم امر و در عالم صغیر قلب عرش اگر چه در عالم خلق ظاهرند اما از عالم امر بعبودی زنجونی و بچگونگی دارند

اطلاع بر حقیقت این جواهر شمس الملک فردا و لیا و الله را مسلم است که مراتب سلوک تفصیل گذرانیده بنهایت  
النهایت رسیده اند بهیت هر گدائی مرد میدان کے شود و پیشہ آخر سلیمان کے شود و اگر بعض فضل  
ایزدی تعالی شانه نظر بصیرت صاحب دوتے را تفصیل مرتبه و جوب علی حسب مکان انکشاف پیدا  
مصول این جواهر را در آن موطن نیز نماید و این جواهر صغیر و کبیر و در رنگ فللال آن جواهر حقیقت معلوم نماید  
رع این کار و دست کنون تا که ارسله و ذلک فضل الله یوتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم منبع از انظار حقائق عالم  
بهر واسطه وقت آن معانی مکنونه است تا هر کوه نظر سے از انجام فرماید و سخاوت و علوم کبیر و ما و توحید من العلم  
الاقلیل و مشرف اندازین ما جبراکا گاهند رع بنیالارباب النعم فیها مصلحت نیست که از پرده بیرون افتد راز  
در نه در مجلس ندان خبر نیست که نیست و السلام علیکم و علی من اتبع الهدی و التزم متابعه المصطفی علیه  
و سلم من الصلوات و التسلیات و تعهدا و دو مہا ثانیاً بخاطر آنکه از جواهر مقدمه علیا نیز به تحریر آورده شود  
باید دانست که ابتداء آن جواهر از صفات اضافیه است که کالبر از خیمین الوجوب و الامکان اند  
و فوق اینها صفات حقیقیہ کہ روح را از تجلیات اینها نصیب مست و قلب را بصفات اضافیہ تعلق است  
و تجلیات اینها مشرف مست و لقیلین جواهر علیا کہ فوق صفات حقیقیہ اند داخل دائرہ حضرت ذات اند  
تعالی و تقدس اند تجلیات این مراتب سہ گانہ تجلیات ذاتیہ میگویند بمنزلی را بخار آمدن مصلحت نیست  
رع قلم بنجاسید و سر شکرست مکتوب سی و پنجم بیان حاجی محمد اموری صدر یافت در میان محبت  
ذاتی کہ انعام و ایلام در مقام برابرست بخانا الله سبحانہ و یا کم عن رنخ البصر بحر متہ سید البشر علی  
آلہ الصلوات و التسلیات مقصود از سیر و سلوک تزکیہ نفس مارہ است و تطہیر آن از عبادت آئہ باطلہ  
کہ ناشی است از وجود هوای نفسانی بخانی میسر شود و حقیقت جز یک معبود و حق تعالی و تقدس قبلہ  
توجہ نمایند و هیچ مقصدی بر وی نگزیند چه از مقام صدوقی و چه از طالب دنیاوی مقاصد دینی هر چند احسان  
است اما کار بر است متقرین آنرا سیئہ میدانند و جزیکہ را مقصود نمی شمارند این دولت البستہ بحصول فقا  
و تحقق محبت ذاتی کہ در آن موطن انعام و ایلام مساویست از تعذیب بچنان انداوست کہ از نعم انوشتر  
خواهند برای آن خواهند کہ محل رضای اوست تعالی و تقدس و طلب آن مرضی اوست و غرض طاعت و  
و رنخ پناہ برای آن جویند کہ مقام مخطہ مولی است تعالی یہ مقصود از پشت طلب خط نفس است و نہ قرار  
از دوش بواسطہ رنخ و محنت چه ہر از محبوب مست نزد این بزرگواران مرغوب مست و عین مطلوب



کمال یغیة محبوب خیر حقیقت اخلاص محبوب انجاست میدرد و خلاصی از آلهی لیلہ انجا حاصل میشود و کلام توحید این  
 زمان درست می آید و در خط افتاد و بی محبت ذاتی که بے ملاحظه مساویات بے توسل نعام و اکرام  
 محبوب است کار دخل است و فانی مطلق بی این محبت شرک سوز دست نمیدهد ششوی عشق آن شعاع است  
 که چون بر فروخت بهر چیز مستغرق باقی جمله سوخت و تیغ لاد قتل غیر حق بماند و در نگران پس که بعد از به ماند  
 ماند الا لشربا باقی جمله رفت و شاد باش و عشق شرک سوز رفت مکتوب سی و ششم نیز علامه حاجی محمد باوری  
 صد در یافت بر بیان آنکه شریعت متکفل جمیع سعادات دنیویة اخرویة است مطلبی نیست که در حصول آن باور  
 شریعت احتیاج افتد طریقت و حقیقت خارمان شریعت اند و ما نیا سب کاک حقیقتا الله سبحانه و ایاکم بحقیقة الشریعة  
 المصطفویة علی صاحبها الصلوة و السلام و التحیة و یمجد الله عبد قال منیا شریعت راسته جز دست علم و عمل و اخلاص این  
 هر سه جزو تحقق نشوند شریعت تحقق نشود و چون شریعت تحقق شد رضای حق سبحانه و تعالی حاصل گشت که فوق جمیع  
 سعادات دنیویة است رضوان من الله اکبر پس شریعت متکفل جمیع سعادات دنیویة اخرویة مد و طلبه نماند که  
 باورای شریعت در آن مطلب احتیاج افتد طریقت و حقیقة که موفیه بآن ممتاز گشتند و هر دو خادم شریعت اند و در کمال  
 جز ثالث که خلاص است پس مقصود از تحصیل آن هر دو کمال شریعت است نه امر دیگر و رای شریعت احوال و مواجبات  
 و معارف که موفیه را در اثنا راه دست میدهند نه از مقاصد اند بل و بام و خیالات تربی بها اطفال نظر افتد از  
 جمیع اینها گذشته مقام رضا باید رسید که نهایت مقامات سلوک جذبه است مقصود از طریقت طریقت و حقیقت و راه  
 تحصیل اخلاص نیست که مستلزم مقام رضا است تجلیات سه گانه و مشاهدات غار فانه گذرانید و از نهران یک را بدو  
 اخلاص مقام رضا میرساند کویة اندیشایان احوال و مواجبات مقاصدی شمرند و مشاهدات و تجلیات را از مطالب  
 می انکارند لاجرم گرفتار زندان و محم و خیال میمانند و از کمالات شریعت محروم میگرددند که بر علی الشکرین مدعویم  
 بکجایی الیه من بشاء و یددی الیه من یشاء آری حصول مقام غلامی و مولی بمرتبه فاضل بطریق احوال مواجبات  
 و موطوع تحقیق این علوم و معارف پس اینها محذرات طلب با شد و مقدمات مقصود حقیقت این معنی بعد تر  
 حبیب الله علیه و علی که الصلوة و السلام برین فقیر بعد از ده سال کامل درین راه بوضوح انجا میدو و شاد شریعت  
 کما ینفخ جلوه گر گشت هر چند از اول گرفتاری احوال مواجبات داشت و غیر تحقیق حقیقت شریعت مطلبه نظر نمود  
 لیکن بعد از عیاشه کماله حقیقت امر کما هو بطله و آید الحمد لله علی ذلک حمد اکثر اطباء مبارک فایده بارک علیه فوت منفعت نیا  
 میان شیخ جهان جمیع اهل اسلام را باعث خرم و فقره است محمد دم زاده های ایشان را از جانب فقیر عز نموده

فاطمه خواند و السلام مکتوب سی و هفتم شیخ محمد خیر صمد و یافته تحریر بر اتباع سنت سینة علی صاحبها  
 الصلوة و السلام و التحیة و در ترغیب بمحصل نسبت نقشبندی قدس الله تعالی اسر هم اسله شرفه و کاتب  
 الطیفة که از وی کرم اعداد فرموده بود در مطالعة آن مسرود و متبج گردید استقامت و ثبات خود برین طریقه علیه  
 نقشبندی نوشته بودند الحمد لله سبحانه علی ذلک حضرت حق سبحانه و تعالی بیکت اکابر این طریقه علیه ترقیات  
 بے نایت کرامت فرماید طریق ایشان کبریت احمر است و منی بر متابعت سنت علی مصدرها الصلوة و السلام  
 و التحیة این فقیر از نقد وقت خود می نویسد که مدت از علوم و معارف و از احوال و مقامات و درنگان بنیان  
 رختند و کاریکه باید کرد بنیات الله سبحانه کردند و احوال رزوی نمائند است الا آنکه احیای سنت از سنن مطفویة  
 علی صاحبها الصلوات و التسلیمات نموده آید و احوال و مواجبات طریقت را مسلم باشد بیاید که باطن  
 را بنیست خواجها قدس الله تعالی اسر هم معمود داشته ظاهر را بکلیت متابعت سنن اهر متعلق و قنبرین اند  
 مضرعه کار نیست غیرین همه هیچ مانع بجگانه را در وقت اول او انانیدا لا عشاء و زستان که ثلث شب  
 تاخیر در آن تعب است درین امر فقیه به اختیار است نخواهد که سر و تاخیر را در اداء صلوٰة گنجایش باشد  
 و غیر شریعت مستثنی است مکتوب سی و هشتم نیز شیخ محمد خیر صمد و یافته در گرفتاری بذات  
 بخت تعالی و تقدس که منزه است از اعتبار اسما و صفات و شیون و اعتبارات و در مذمت جماعه  
 نارسیدگان که چون را بچون تصور کرده بآن گرفتار مانده اند و در تفاوت اقدام اهل فناء که مرتب است  
 بران تفاوت علوم و معارف و امثال آن مکتوب شریف رسید موجب فرحت گشت حق سبحانه و تعالی  
 امواره با خود دارد و یک محظ به غیر خود گذارد و هر چه مادون ذات بخت است تعالی شانه مبر فیست گزید  
 اسما و صفات باشد و آنکه متکلمین صفات را لا هو و لا غیره گفته معنی دیگر دارد و از غیر مصلح خواسته اند  
 و بآن معنی نفی خاص کرده اند نه بمعنی مطلق و نفی خاص مستلزم نفی عام نیست و از آن ذات غر سلطان جز سلوک  
 تعبیر نمیتوان کرد در آن مرتبه هر چه اثبات است اتحاد است و بتمیزین تعلیلات و جامع ترین عبارات لیس شده  
 شے است که بزبان فارسی ترجمه آن بچون و بیچگونه است و علم و خبیر و معرفت را با بجهان راه نیست هر چه  
 می بینند و میداند و می شناسند غیر دست تعالی با نماند گرفتاری بقیة دست پس نفی آن لازم  
 باشد و تحت کلام لا آورده اثبات آن ذات بچون و بیچگون را به کلامه الا الله میباید کرد و این اثبات  
 اولاً تقلید است و آخر تحقیق و بعضی از باب ساوک بنهایت کار نارسیده چون بچون تصور کرده اند



لمحمد ان الوقت ان قسم دعویٰ مینمایند بخوانا الله سبحانه عن مقتدا اتم السوء بعد توجیه علی الصلوة والسلام  
والتحیة مکتوب چهلم نیز به شیخ محمد خیری صدر یافت در بیان تحصیل مقام اخلاص که جزو نیست  
از اجزای ثلثه شریعت و در تکمیل این جزو طریقت و حقیقت خادمان شریعت اند و امثال آنها خجسته و فضل  
علیه نبیه و سلم محمد و ابوبکر و علی و ائمه اطهار و صلوات الله علیهم و علی آله و سلم و علی بن ابی طالب و علی بن ابی حمزه و علی بن ابی حمزه  
مقام اخلاص است که مربوط بظنای لیه اتقانی و انفسی و این اخلاص جزو نیست از اجزای ثلثه شریعت  
چه شریعت راسته جزو است علم و عمل و اخلاص پس طریقت و حقیقت خادم شریعت اند در تکمیل جزو و که اخلاص است  
حقیقت کار این است تا انهم هر کس اینجا رسد اکثر عالم خواب و خیال آرمیده اند و مجبور و موثر اکتفا نموده  
از کمالات شریعت چه دانند و حقیقت طریقت و حقیقت چه رسد شریعت را پوست خیال میکنند  
و حقیقت را سفر میدارند بنید اند که حقیقت معامله چیست به مراتب صوفیه مفرور اند و با حواله و  
مقامات مفتوحان هدایم الله سبحانه سوا الطریق والسلام علینا و علی عباد الله الصالحین مکتوب چهلم نیز  
شیخ در ویش صدر یافت در ترغیب بتابعیت سنت سنیه مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام  
والتحیة در بیان آنکه طریقت و حقیقت متمان شریعت اند و در بیان علوم شرعیه و علوم صوفیه  
که در مقام صدقیت که اعلا مرتب ولایت است فائض میگردد اصل مخالفت نیست  
و ما نیا سب ذلک حق سبحانه و تعالی ظاهر و باطن را بتابعیت سنت سنیه مصطفویه علی صاحبها  
الصلوة والسلام و التحیة تمحلی و مشرین گردانا و بحسب البنی ذلک الامجاد علیهم الصلوات والتسلیمات  
محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم محبوب رب العالمین است هر چند که خوب و مرغوب است  
از برای مطلوب و محبوب است لهذا حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خود میفرماید انک علی خلق  
عظیم و نیز میفرماید تعالی و تقدس من انک لم یزل سلین علی صراط مستقیم و نیز فرموده تبارک و تقدس ان هذا  
صراطی مستقیما فاتبوه و لا تتبعوا السبل ملت اورا علیه الصلوة والسلام صراط مستقیم خوانده ما سوا  
اورا داخل سبل گردانیده و از اتباع آن منع فرموده و آن مرد فرموده علیه الصلوة والسلام اظهار الشکر  
و اعلا ما خلق و هدایتهم خیر امدی هدای محمد و نیز فرموده علیه الصلوة والسلام ادنی ربی فاحسن تادیبه  
و باطن متمم ظاهر است و کمال آن مرسومه با یکدیگر مخالفت ندارد و مثلاً دروغ بزبان ناگفتن شریعت است  
و از دل نفی ناطق کذب نمودن طریقت و حقیقت است اگر این نفی به تکلف و عمل است طریقت است

و اگر به تکلف میرسد پس فی الحقیقت باطن که طریقت و حقیقت است متمم و کمال ظاهر آنکه شریعت است  
پس سالکان سبل طریقت و حقیقت را اگر در تنای راه امور یک نظر با شریعت در جنگ نظر هر شوند  
و ظاهر سازند یعنی بر سر وقت و غلبه حال است اگر از آن مقام گذرانند و بصورت آرزو آن منافات بالکلیه  
مرتفع میشود و آن علوم متقاربه تمام همها و مشور میگردد و مثلاً جسم از سکر با حاطه ذاتی قائل گشته اند و بالذات  
حق را تعالی و تقدس محیط عالم میدانند این حکم مخالفت آرای علمای اهل حق است ایشان با حاطه و تعالی قائل اند  
فی الحقیقت آرای علما بصواب اقرب است هرگاه همین صوفیه قائل باشند بآنکه ذات حق تعالی و تقدس  
بیچ حکم میگرد و پس حکم در وی با حاطه و سربان نمودن مخالفت آن قول است و الحق که ذات او تعالی  
بچون و بیگون است هیچ حکم را بوی راه نیست آنجا حیرت و نادانی است و در آن موطن جبل مرتب است  
و سرگردانی محض حاطه و سربان را در آن جناب قدس چه یار اگر آنکه از جانب صوفیه که قائل باین احکام اند  
اعتذار نموده شود که مراد ایشان از ذات تعین اوست و چون آنرا از بدست تعین نمیدارند آن تعین را عین ذات  
میگویند و آن تعین اول که بمنزله وحدت است در جمیع ممکنات ساریست پس حکم با حاطه ذاتی درست آمد  
و بما و قیقه ایست باید دانست که ذات تعالی و تقدس نزد علما اهل حق بچون و بیگونه است و ما سوا  
ادهر چه است بروی زاید است آن تعین هم اگر نزد ایشان ثابت شود نیز نزد خواهد بود و از دالره  
حضرت ذات بچون بیرون خواهند دانست پس با حاطه او را ذاتی نخواهند گفت پس نظر علماء و از  
نظر آن صوفیه بلند آمده و ذاتیکه نزد آن صوفیه است نزد این علما داخل ما سوا است همین  
قیاس است قرب و معیت ذاتی و موافقت معارف باطن با علوم شرعیه ظاهر مقام و کمال بحد یکدیگر رفیع  
و نفیر محال مخالفت نماد در مقام صدقیت است که بالاتر مقام ولایت است فوق مقام صدقیت مقام  
نبوت است ماموی که نبی را علیه الصلوة والسلام بطریق وحی آمده است صدیق را بطریق امام منکشف  
گشته است در میان این دو علم غیر فرق وحی و امام نیست پس مخالفت را چه محال باشد و در ادون  
مقام صدقیت هر مقامی که باشد بخوبی از سکر محقق است محو تمام در مقام صدقیت است  
و پس و فرق دیگر در میان این دو علم است که در وحی قطع است و در امام ظن زیرا که وحی متوسط  
ملک است و ملائکه معصوم اند احتمال خطا در ایشان نیست و امام اگر چه محل عالی دار و آن قیاس است  
و قلب از عالم امر است اما قلب با عقل و نفس بخوبی از تعالی محقق است و نفس هر چند به تنزیه



مطین و گشته است اما بهیبت هر چند که مطینه گردد و هرگز صفات خود نگردد و پس خطا را و ران موطن  
 مجال پیدا شد باید دانست که در القا صفات نفس با وجود الطینان او فوائد و منافع است اگر نفس  
 بالکل از ظهور صفات خود ممنوع باشد راه ترقی مسدود میگردد و روح را حکم ملک پیدا  
 میشود و مجوس در مقام خود میگردد و ترقی او بواسطه مخالفت نفس است اگر نفس مخالفت نماند  
 ترقی از کجا شود و سرور کائنات علیه من التیمات است و من التسلیمات اکملها و قتی که از جهاد کفار  
 و جمعت میفرمودند رجفنا من الجهاد الاصفرا الجهاد الاکبر جهاد با نفس را جهاد اکبر می فرمودند  
 و مخالفت نفس درین موطن بترک غیریت او نه است بلکه بآزاده آن ترکیست ممالک من تحقیق ترک  
 هم تصور نیست و همان اراده آنقدر هدایت و بشیانی و انجا و تفرع بجناب قدس خداوندی  
 جل سلطان دست میدهد که کار یک ساله مثلاً در یک ساعت میسر شود و بر سر اصل سخن و یک مقرر  
 در هر چیز که اخلاق و شایع محبوب یافته میشود آن چیز نیز بهیبت محبوب محبوب میسر گردد و بیان  
 این رمزست در کرمه فاتحونی بحکم الله پس در متابعت او علیه الصلوة والسلام گوشیدن منجبه  
 بمقام محبوبیت آمد فعله کل عاقل ذی لب السعی لکمال ابتاع حبیبه علیه الصلوة والسلام ظاهر  
 و باطن سخن بطول انجا میدهند و فرمایند جمال سخن چون از جیل مطلق است هر چند دراز  
 میگردد و زیارت می آید نوکان البحر و الکلمات ربی نقد البحر قبل آن شغف کلمات ربی و بوجها  
 بمنکه مدد سخن بجای دیگر باید بر دعال رفته الدعا مولانا محمد حافظ اهل علم است و کثیر العیال  
 از قلب اسباب عیشت متوجه عسکر گشته اگر توبه فرموده از سر کار نصرت انار سیادت و تقابست  
 دستکاهی شیخ حیو و لطفه یا مدد از براسه مشارایه حاصل کنند عین کرم خواهد بود زیاده تصدیقه  
 نمود مکتوب چهل و دوم نیز شیخ درویش صدور یافته در بیان آنکه بهترین معقلا از براسه  
 زردون رنگ محبت مادون حق سبحانه از برای حقیقت جامه قلبیه متابعت سنت است علی  
 صاحبها الصلوة والسلام سلم الله تعالی و سبحانه و ابقا کم آدمی تا زمانیکه بدنس تعلقات پراکنده  
 مشغول است محروم و محروست میقل مرات آمینه حقیقت جامع از رنگ محبت مادون او عزوجل است  
 و بهترین معقلا دراز که آن رنگ ابتاع سنت سینه مصطفویه است علی مصدر با الصلوة والسلام  
 و التیمه که مدار این بر رفع عادات نفسانی در دفع رسوم لسانی است فطربی من غیر بنده انتمی

وید

و در این حرم سن بنده الدوله القسوی بقیة الهام آنکه جناب خوی اعز میانی مظفر و در حرم شیخ گویان  
 از مردم اعیان و بزرگ زاده اند و جمع کثیر باشند و البته اندر محل ترجمه است زیاده چه تصدیق نماید و السلام  
 علیکم و علی من اتبع الهدی مکتوب چهل و سوم بیاض و پناه نقابت دستگاه شیخ فرید بخاری صدر یافته  
 در بیان آنکه توحید دو قسم است شهودی و وجودی و آنچه لابد است توحید شهودی که فناء بان مربوط است  
 و توحید شهودی بعقل و شریع مخالفت ندارد و بحال توحید وجودی و اقوال شایع که ظاهر توحید شهودی اند  
 باید فرود آورد تا مخالفت را گنجایش نباشد و توحید شهودی در مرتبه عین الیقین است که مقام حیرت است  
 و چون از آن مقام میگذرد بحق الیقین برسد از مثالین احوال تماشایی مینماید و انیا سبب ذلک  
 من لا سول و الا جوبه و التیشلات الموصیة سلم الله تعالی و سبحانه و عسکم غایبکم و صا لکم غایبکم توحیدی که  
 در انوار راه این طالع علیه راوست میدرد و قسم است توحید شهودی و توحید وجودی که توحید شهودی  
 یکی دید نیست یعنی شود سالک جزیکه نباشد و توحید وجودی یک سو وجود و انشتن غیور و اسعد و مکنش  
 و با وجود عدمیت مجالی و ظاهر آن یک پنداشتن پس توحید وجودی از قبیل علم الیقین مدد شهودی از علم  
 عین الیقین توحید شهودی از طریق این راه است چه فانی این توحید تحقیق نمی شود و عین الیقین  
 بآه آن میسر نشود زیرا که رویت یک با استیلا او ستانم عدم رویت با سوامی اوست بحال توحید وجودی  
 در چنین است یعنی ضروری نیست چه علم الیقین بآه آن معرفت حاصلست چه علم الیقین تسلیم نفی با سوامی  
 او نیست غایه فانی الباب ستانم نفی علم با سوامی اوست در وقت غلبه استیلائی علم آن یکیشا شخصه  
 کو یقینی بوجود آفتاب پیدا کرد استیلائی این یقین تسلیم آن نیست که ستاره بارادان وقت متغی و معدوم  
 دانند و فیکه آفتاب را دید البتة ستاره را را نخواهد دید و شهود و جز آفتاب نخواهد بود درین زمان که ستاره باران غیبه  
 میداند که ستاره با سوامی نیستند بلکه میداند که مستند است و در شفق نور آفتاب مخلوقند و این غیبه جماعه  
 نفی وجود ستاره با دران وقت کنند در مقام انکار است میداند که آن معرفت غیر واقع است پس توحید وجودی  
 که نفی با سوامی یک ذات است تعالی و تقدس من عقل و شریع و جنگ است بحال شهودی که در یک دیدن  
 هیچ مخالفت نیست مثلاً در وقت طلوع آفتاب ستاره را نفی کرد و من عدم و انشتن مخالفت است اما ستاره با دران  
 وقت تا ویرن هیچ مخالفت نیست بلکه آن تا ویرن بواسطه غلبه ظهور نور آفتاب و ضعف بصیرتی اگر بصیرتی بنوعان  
 آفتاب تحمل شود و قوت پیدا کند ستاره باران آفتاب جدا نمیدانند و این بر حق الیقین است پس بحال بعضی از شایع



که ظاهر بشریعت حقه مخالف نیامند و توحید وجودی بعضی مردم آنها را فردوی آرند مثل قول ابن منصور کلام  
 انا الحق والی میرید البسطای سبحانی و امثال اینها اولی دانست که توحید شهودی فردوی آرد  
 و مخالفت را در برابر ساخت هرگاه اسوای حق سبحانه از نظرشان مخفی شد در غلبه آن حال باین الفاظ تکلم  
 فرمودند و غیر از حق سبحانه اثبات نمودند و معنی انا الحق آنست که حقست نه من چون خود را نمی بینان  
 نمیکند نه آنکه خود را می بیند و آنرا حق میگوید باین خود کفرست اینجا کسی نگوید که اثبات ناکردن بطنی  
 نمیکشد و آن بعینه توحید وجودیست زیرا که گوئیم که از عدم اثبات نفی لازم نمی آید بلکه در آن موطن حیرتست  
 احکام تمامها ساقط شده اند و در کمالی نیز تنزیه حق نه تنزیه خود که او تمام از نظر او مرتفع شده است  
 حکم با و تعلق نیگیرد و امثال این سخنان در مقام عین یقین که مقام حیرتست بعضی را دروید و چون  
 ازین مقام گذرانند و حق یقین میرسانند از امثال این کلمات تخاشی مینمایند و از اعتدال تجاوز نمیکنند  
 درین زمان بسیاری ازین طائفه که بزی صوفیان خود را و ایمانی توحید وجودی را شائع ساخته اند  
 و کمال را جز آن نمیدانند و بعلم از عین بازمانده اند و آن فعال شائع را بعبانی تخیله خود فرد و آوره مقتدری  
 روزگار خود ساخته اند و بازار کاسد خود را باین تخیلات رائج داشته اند و اگر بالفرض در عبارات بعضی از شائع  
 ما تقدم الفاظه که تصریح توحید وجودی دارند واقع شده اند حمل بر آن باید کرد که در ابتدا در مقام  
 علم یقین باین کلمات تکلم فرموده اند و در آخر کار ایشان را از آن مقام گذرانیده و از علم بعین  
 برده اند اینجا کسی نگوید که ارباب توحید وجودی نیز اینجا که یک میدانند یک می بینند پس از  
 عین یقین نیز نصیب دارند زیرا که در جواب گوئیم که ارباب این توحید صورت مثالی توحید شهودی را  
 دیده اند نه آنکه بآن توحید متحقق شده اند توحید شهودی را باین صورت مثالی او فی الحقیقت هیچ  
 مناسبت نیست لیرا که در وقت حصول آن توحید حیرت است حکم با مرے در آن موطن نیست و  
 صاحب این توحید وجودی با وجود شهود صورت مثالی آن توحید شهودی از ارباب علم است چه نفی  
 وجود ما سوا میکند نفی حکم است از احکام از مقوله علم حیرت و علم باید که بر جمع میشوند پس ثابت شد که  
 صاحب توحید وجودی از مقام عین یقین بهره اندازد و صاحب توحید شهودی را بعد از  
 مقام حیرت اگر ترقی واقع شود بمقام معرفت که حق یقین است میرساند و در آن موطن علم حیرت  
 جمع میشوند و علم که حیرتست و پیش از حیرت است علم یقین است این جواب

بمثال و واضح گردد مثلاً شخصی در خواب بواسطه سنا سسته که بایستاد پادشاه است دارد و خود را پادشاه میداند  
 و از م پادشاه است در خود یافت و معلوم است که آن شخص پادشاه نشده است بلکه بصورت مثالی  
 پادشاه است در خود دیده است و فی الحقیقت پادشاه است را بآن صورت مثالی هیچ مناسبت نیست  
 آری آن شهود اگر بصورت مثالی باشد از استعداد آن شخص متحقق شدن بحقیقت آن صورت خبر میدهم  
 اگر مالی بکند و عنایت خداوندی جل سلطان شامل حال او شود بآن مقام برسد از قوت تا فعل فرق بسیار  
 بسیار است که قابلیت مرآتیت داشته باشد تا مرآت نشود ویرست پادشاهان نرسد و از حصول حال  
 نشان بهره نیابد کجا اقدام مگر گوئیم که سبب تحریر این علوم غامضه آن باشد که اکثر انما لے این وقت  
 بعضی بتقلید و بعضی بجد علم و بعضی دیگر بکم تمتع بذوق و لوفی الجملة و بعضی با محاذ و زندقه دست  
 بدان توحید وجودی زده اند و همه را از حق میدهند بلکه حق میدهند و گردنهای خود را از رقبه تکلیف  
 شرعی باحمیل میکشایند و در احکام شرعی مینمایند و باین معامله خوشوقت و خوشداند و اتمان  
 اوامر شرعی را اگر اعتراض دارند طفیل میدارند مقصود اصلی و رای شرعیست خیال میکنند حاشا و کلا غم  
 حاشا و کلا لغو و بالذکر کلام فی الا اعتقاد و السوء و الوقت و شریعت عین یکدیگر اندر سر موی از مخالفت  
 در میان ایشان واقع نیست فرق بحال و تفصیل است و استدلال و کشف هر چند مخالف شرع است  
 مرد و دست کل حقیقت رفته الشریعه فموزند شرعیت را بر جاد داشته طلب حقیقت نمودن کار مردانست  
 در قضا الله سبحانه و ایا کم الاستقامه علی شایعه سید البشر علیه و علی آله الصلوات و التسلیما ات التحیات  
 ظاهر و باطن معرفت پناهی قبله گاهی حضرت خواجه ما قدس الله تعالی سر چند گاه شرب توحید وجودی  
 داشتند و در رسائل و مکتوبات خود آنرا اظهار می نمودند و آخر کار حق سبحانه و تعالی بکمال عنایت خویش  
 از آن مقام ترقی ارزانی فرموده بشما همراه انداخته از ضیق این معرفت خلاصی داد میان عبد حق  
 که یکی از مخلصان ایشان نقل کردند که پیش ز مرض موت ایشان یک هفته فرموده اند که مرا عین یقین  
 معلوم شد که توحید کوچه است تنگ شاهی و دیگرست پیش ازین هم میدانستم اما اکنون یقینی دیگر حاصل گشت  
 و این حقیر نیز چند گاه در حضرت ایشان این مشرب توحید داشت و مقدمات کشفیه در تائید این  
 طریق بسیار لایح گشته بودند اما عنایت خداوندی جل سلطان از آن مقام گذرانیده به مقامی که  
 خواست مشرب گردانید زیاده برین موجب طناست میان شیخ زکریا از برگنه خود مکرر







من کان یرجو لقاء الله فان اجل الملائکة تسلیه است بعد از انفصال ازین پیکر هیولانی و مفارقت ازین  
 بیکر ظمانی همه قرب در قرب و اتصال در اتصال است مشتاقان را در سه ازین بیان می فرمایند لیکن  
 حال و ایس ماندگان بے دولت حضور نبندگان خراب تیرست و استغاضه از روحانیات اکابر قدس  
 الله تعالی اصرار هم مشروط بشرط است که هر کس را در ایفای آن مجال نیست با حق و ذی الانعام و المنت  
 که با وجود این حادثه با یکدیگر و اقمه و حشره این فقرای سر و بار امری و معین هم از اهل بیت آن سرور دنیا و  
 دین بود علیه علی آله الصلوات التسلیمات که سبب نظام این سلسله علیه واسطه جمعیت نسبت نقشبند گشت  
 آری این نسبت علیه که درین دیار بسیار غریب است اهل آن درین محال قل قلیل چون نسبت اهل بیت  
 است مرئی آن هم از اهل بیت مناسب است و ثابان تقویت آن هم از اهل بیت آن و س تا تکمیل آن دولت  
 عظمی غیر لازم نیاید چنانکه شکر این نعمت قصوی بر فقر لازم است شکر این دولت بر ذمه ایشان نیست  
 لازم است همچنانکه جمعیت باطن محتاج است جمعیت ظاهر نیز احتیاج دارد و بلکه این احتیاج مقدم  
 بلکه محتاج ترین خلایق انسان است و این شدت احتیاج او را بواسطه جامعیت او آمده است انچه بجهت  
 در کار است و او را تنها در کار است و بر چه محتاج است تعلق دارد و پس تعلقات و از هم پیش آمده و هر تعلق  
 ستم از اعراف است از جناب قدس خداوندی جل سلطانیه پس محرم ترین جمیع خلایق ازین انسان است  
 پایا خود دست و آدمی گشت محرم از مقام محرمی دیگر نگردد و باز مسکینین زین سفره نیست از وی  
 ایچکس محرم تر و حال آنکه سبب فضیلت و از جمیع خلایق هم همین وجه جامعیت است ازین آینه  
 و اتم آمد و آنچه در مریای جمیع خلایق ظاهر است در یک مراتب اولایح است پس بهترین خلایق ازین  
 حجت انسان گشت و بدترین جمیع موجودات از ان حجت هم او از کان منزه علیه علی آله الصلوات و  
 و التسلیمات و ابوجهل علیه اللعنه و شک نیست که توفیق خداوندی غرضی کفیل جمعیت ظاهری این فقرای ایشان  
 و در جمعیت باطنی نیز حکم اولی بر لایه میدارد ای تمام است و چون عنایت نامه ساهی و صحیفه گرامی در  
 ماه مبارک رمضان شریف در و دیانت بخاطر فائز گذشت که شمیره از فقهای این شهر عظیم القدر بنویسند  
 بایده دانست که ماه رمضان بزرگ است عبادت نافله از نماز و ذکر و صدقه و استاثانها که درین ماه وارد  
 شود و بر ابرای فرض از ایام دیگر است و ادای فرض درین ماه بر ابرای دای بقا و فراق است در راه  
 دیگر کسیکه افطار بکند صامی را درین ماه او را بخشند و رقیه او را از آتش و در رخ آزاد سازند و او را

و

مثل اجر آن صائم عطا فرمایند بے آنکه از اجر آن صائم نقصان کنند و همچنین کسیکه در خدمت ملوک تخفیف  
 نماید حق سبحانه و تعالی او را بخشند و آزاد گردانند از آتش و فرخ و در ماه رمضان آنحضرت علیه الصلوة و التحیة  
 را با سیکر و دندهر سیرا و هر کس هر چه از ایشان سوال میکرد میدادند اگر کسی درین ماه بخیرت اعمال  
 صاحبه موفق شده در تمام سال و را توفیق رفیق گردانند و اگر تفرقه گذشت در تمام سال در تفرقه  
 است همما لکن هر قدر که میسر شود جمعیت باید که شید و این ماه را غنیمت باید شمرد و در هر شب از شبها  
 این ماه چندین هزار کس را که لائق دوزخ اند از دوزخ میسازند و درین ماه در بای بهشت را میکشایند و در بای  
 دوزخ را می بندند و شیاطین را بنحیر میکنند و در بای رحمت میکشایند و لعینان فطار و تاخیر سحر از سحر است و  
 در نیایان سرور علیه الصلوة و السلام مبالغه میفرمودند و مانا که در تاخیر سحر و تعجیل فطار انظار عجب و احتیاج  
 خود است که مناسب مقام بندگیست و بخیر افطار کردن سبب است و در وقت افطار این مایه خوانند  
 ذهاب الطاء و ابطال العروق و ثبت الاجر انشا الله تعالی ادای تراویح و فتح قرآن درین ماه از سنن  
 موکده است و شترتای کثیره و فقنا الله سبحانه و تعالی علیه علی آله الصلوات و التسلیمات و التحیات  
 بقیة التقدير آنکه عنایت نامه در عین ماه رمضان رسید و الا و انقال مر خود را معاف نمیداشت سخن از  
 بعد از مذکور گفتن حکم غیب کردن ستمانی از طول مل با بجز در انچه رضای ایشان خواهد بود هیچ وجه خود را معاف  
 نخواهد داشت که حقوق ظاهری و باطنی ایشان بر ذمه بای مافقر ثابت است حضرت قبله گاهی قدس الله تعالی  
 سر میفرمودند که حقوق شیعیو بر همه شمانا ثابت مقرر است بخت این جمعیت ایشانند حق سبحانه و تعالی همواره  
 توفیق اعمال مضیه موفق گرداناد بحسب البقیة آله الامجاد علیه و علیه الصلوات و التسلیمات زیاده برین تصدیق تمام  
 است مکتوب جمل و شش شش بیست و نقایب پناهی فتح فرید صدر یافت و ربیان آنکه وجود  
 باری تعالی و قدس و بچنین وحدت او تعالی بلکه نبوت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بلکه  
 هیچ اجا به من عند الله بدی اند و محتاج هیچ فکر و دلیل نیستند و در ایضاح این مقدمات بسیار مذکور  
 ساختند بیکم الله سبحانه علی جاوہ ابائکم الکریم علی اولهم و افضلهم اولاد علی و ایتهم غایا الصلوة و السلام  
 وجود باری تعالی و تقدس و بچنین حدت او سبحانه بلکه نبوت محمد رسول الله نیز علی الله علیه  
 و آله و سلم بلکه هیچ اجا به من عند الله بدی اند بر تقدیر سلامتی مدر که از اوقات رویه و امراض  
 معویه محتاج هیچ فکر و دلیل نیستند و فکر در آنها تا زمان وجود علت و ثبوت است



اما بعد از نجات از مرض قلبی و دفع غشاده بصری غیر از براهیت هیچ نیست مگر صفا فی تازمانه که بجلت صفا گرفتارست ششیرینی قند و نبات نزد و محتاج بدلیل است لیکن بعد از غلامی ازان علت هیچ احتیاج بدلیل ندارد احتیاج به کنشاه ازان وجود است بیدارست جنگ ندارد و بیچاره احوال که شخص احدی از عین می بیند و حکم بیدم و حدت آن شخص میکند و دست و وجود است در احوال حدت شخص از حدت نمی بر آرد و نظریت نمیکند و محقق است که جولا نگاه استدلال بسیار تنگ است و یقینی که او را دلیل پیدا شود بیه تنزدست پس در تحصیل ایمان یقینی ذکر از ان مرض قلبی نمودن ضروری است آمد صفا را از ان علت صفا نمودن در تحصیل یقینی بشیرینی نبات ضروری تر آمد از انکه دلیل بر یقین حلاوت نبات اقامت نماید و دلیل چه طور یقینی حاصل شود که وجدان او بسبب علت صفا یعنی نبات حکم است همچنین در مانع فی نفس اماره بالذات منکر احکام شرعیه است و بالطبع بقا نیست آن حاکم پس تحصیل یقین باین احکام صادق بدلیل با وجود انکار وجدان استدلال بسی دشوار است پس نفس را محرک ساختن ضروری است یقین را بدون تزکیه حاصل نمودن دشوار نمود و قد اقلع من زکما و قد غاب من و سما پس مقرر شد که منکر این شریعت با هر دین ملت ظاهره در رنگ منکر حلاوت نبات است مصرع خود شنیده مجرم ارکس بینا نیست پس مقصود از سیر و سلوک و تزکیه نفس و تصفیه قلب از آفات معنویه است و امراض قلبیه که کریسم فی قلوبهم مرض شعر از ان است تا حقیقت ایمان تحقق شود و با وجود این آفات اگر ایمان است بحسب ظاهر است و بسبب چه وجدان اماره بخلاف آن حاکم است و بر حقیقت کفر خود مصر است مثل این ایمان و تصدیق صور است ایمان صفا نیست بجلات و نبات که وجدان او بخلاف آن غشاده است یقین حقیقی بجلات و شک بعد از زوال عرض صفا صورت بند و پس از تزکیه نفس و اطمینان آن حقیقت ایمان صورت و وجدان می گردد و این قسم ایمان از زوال محفوظ است کریمه الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزون در شان ایشان صادق شرف الله سبحانه بشفرت هذا الایمان انکامل الحقیقی بحرته البنی الامی القریشی علیهم و علی آلهم الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها مکتوب چهل و هفتم نیز سیادت بنای شیخ فریدمد و ریافت

در شکایت از قرن سابق که کفار ان استیلا پیدا کرده بودند و اهل اسلام خوار و بی اعتبار گشته و در ترغیب آنکه در ابتداء بادشاهت اگر ترویج این میسر شود بهتر است مبادا فتنه و مضل در میان آمده خلل در کائنات اهل اسلام اندازد و در رنگ قرن سابق سازد تنگ اندیشه بجهان علی جاده ابائکم الکریم علی افضلهم سید الکونین اولاد علی بواقیم ثانی الصلوه و التبیة و السلام بادشاه نسبت بعالم در رنگ دل است نسبت ببدن که اگر دل صالح است بدن صالح است و اگر فاسد است فاسد بصلاح پادشاه صلاح عالم است و فساد و فساد عالم میداند که در قرن ماضی بر مصلحت اسلام چنان گذشت است زبونی اهل اسلام با وجود کمال غربت در قرون سابقه ازین نگذشته بود که مسلمانان بر دین خود باشند و کفار بر کیش خود که میگویند و بی دین بیان اینمست است و در قرن ماضی کفار بر مصلحت بطریق استیلا اجزای احکام کفر در اسلام میکنند و مسلمانان از اظهار احکام اسلام عاجز بودند و اگر میکردند قتل میر سید نرد و اولاد مصیبتا و احسرتا و آخرت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم محبوب العالمین است مصداق ان اذلیل و خوار بودند و منکران از بغضت و اعتنا مسلمانان بادشاه ریش در لغت اسلام بودند و معاندان بجزیه و استعلا بر جراحتهای ایشان تنگ پاشیدند آفتاب هدایت در تنق ضلالت ستور شده بود و نور حق در حجب باطل منور و معزول مرز که نوید زوال مافع دولت اسلام و بشارت جلوس بادشاه اسلام بگوش خاص و عام رسید اهل اسلام بر خود لازم دانستند که مدد و معاون بادشاه باشند و بر ترویج شریعت و تقویت ملت و دلات نمایند این امداد و تقویت خواه نیربان میسر شود و خواه بدست سابق ترین دولت مدد با تمیز سائل شرعیه است و اطهار عقائد کلامیه بطریق کتاب و سنت و اجماع است چنانچه مبتدعی و ضلالتی در میان آمده از راه بند و کار بفساد نه انجی مایین قسم امداد مخصوص بعلماء اهل حق است که ربه آخرت دارند علماء دنیا که همت ایشان دنیا است و دنیاست صحبت ایشان از هر قاتل است و فساد ایشان فساد تعدی است عالم که کامرانی و تن پروری کند و او خوشترن گم است که از بهیرو کند و در قرن ماضی هر بلائی که بر سر آمد از شوی این جماعت بود و باطلان را ایشان از راه می برند فساد و دولت که راه ضلالت اختیار کرده اند و مقتدران اینها علماء سود بودند و علماء هر که ضلالت رفت کم است که ضلالت او بدیگر است تعدی کند و اکثر جملا صوفی تا این زمان حکم علماء سود دارند فساد اینها نیز فساد است و ظاهر



اگر کسی با وجود استطاعت امداد بر قسم مدد می کند باشد تقصیر نماید و در کار خدای اسلام فتور می واقع  
شود و آن مقصر سعادت برگزیده و دنیا و علی ذلک این حقیر قلیل البضاعت نیز خواهد که خود را در حیرت  
مهران دولت اسلام اندازد و در ین باب دست و پای بزند بکلم من کثر سوا و قوم فهو منهنم  
یکجمله که این بے استطاعت را داخل آن جماعت کرام سازند مثل خود را مثل آن زلال می نگارند  
که ریسمان چند تنیده خود را در سلاک خریداران حضرت یوسف علی نبینا و علیه الصلوٰۃ و السلام  
ساخته بود امید است که درین نزدیکی انشاء الله العزیز بشرق حضور شرف گردد متوقع  
از جناب شریف ایشان آنست که چون استطاعت و قرب یاد شاه بر وجه اتم ایشان را  
حق سبحانه و تعالیٰ میسر ساخته است در خلا و ملا در ترویج شریعت محمدی علیه و سلم که من  
الصلوات افضلها و من التسلیات اکملها گویند و مسلمانان را از غربت برانند حاصل رقمه نیا را نه مولانا  
حامد از سر کار اقبال آثار و طیفه مقرر در دو بار سال ظاهر از حضور یافته بود و اسال نیز امید دار  
آمده است دولت حقیقی و مجازی میسر باد مکتوب چهل و ششم نیز بسادت و نقابت دستگاه  
شیخ فرید صد و ریافته در ترغیب بر تعظیم علماء و طلبه علوم که حاملان شریعت اند نصرتکم الله بجهان علی  
الاعداء بحکمته سید الانبیاء علیه و علیه الصلوات و التسلیات و التحیات مرحمت نامه گرامی که فقا  
را بآن نواخته بودند به مظلومه آن شرف گشت در کتاب مولانا محمد قلیچ صوفی مرقوم فرموده بودند  
جزو خیریه برای طالبان معارف و موفیان فرستاده شد ذکر تقدیم طالبان بر موفیان در نظر بهمت بسیار  
زیبا در آن حکم الظاهر عنوان الباطن امید است که در باطن شریف نیز این جماعه کرام تقدیم پیدا کرده  
باشند کل انا و شیخ بما فیهم مصرعه از کوزه همان برودن ترا و در دست و در تقدیم طالبان  
ترویج شریعت است حاملان شریعت ایشانند دولت مصطفویه علیه و سلم  
از الصلوات و التسلیات بایشان برپا است فروای قیامت از شریعت خواهند پرسید  
از تصوف نخواهند پرسید و خول جنت و جنب از نار و البته بایشان شریعت است  
انبیا صلوات الله تعالی و تسلیات نه علیم که بهترین کائنات اند بشرایع دعوت کرده اند و  
در نجات بران مانده اند و مقصود از نجات این اکابر تبلیغ شریعت است پس بزرگ ترین  
خیرات سعی در ترویج شریعت است و احیای حکمی از احکام آن علی الخصوص در مایه سنکه

شعائر اسلام منهدم شده باشند که در راه خلاصی عزوجل و عمارت پرچ کردن برابر آن نیست که  
مسئله از مسائل شرعی را رواج و اوج چه درین فعل اقتدا بانبیا است که بزرگترین مخلوقات اند علیه الصلوات  
و التسلیات و مشارکت است بآن اکابر و مقدر است که کامترین جنات بایشانان مسلم فرموده اند و خارج  
کردن کرده با غیر ازین اکابر لایزال نیست و انصاف را تیان شریعت مخالفت تمام است بانفس که شریعت  
بر خلاف نفس وارد شده است و در انفاق اموال گاه است که نفس موافقت کند ببله انفاق اموال  
را که برای تأیید شریعت باشد و ترویج مکت درجه علیا است و انفاق بتبلی باین نیت خرج کردن  
برابر خرج کفایت در غیر این نیت اینجا کسی سوال نکند که طالب علم گرفتار صوفی و اریسته چون  
مقدم باشد جواب گویم که او که هنوز حقیقت سخن را در دنیا فتنه است طالب علم با وجود دیگر قتلهای سبب نجات  
خلاق است چه تبلیغ حکام شرعی از دین است اگر چه خود بآن منتفع نشود و صوفی با وجود وارستگی نفس خود  
خلاص ساخته است بخلاق کاره ندارد شخصی که با کثرت نجات وابسته باشد مقدر است که بهر  
باشد از آن شخصی که به نجات خود در مانده باشد آری صوفی را که بعد از فنا و بقا و سیر علی الله باشد  
بما لم یکنه و اینده باشند و بدعوت خلق فرو آورده از مقام نبوت نصیب دارد داخل سلیمان شریعت حکم علماء  
شریف دارد ذلک فضل الله لیتین یشاء و الله ذو الفضل العظیم مکتوب چهل و هفتم نیز بسادت پناهی  
شیخ فرید صد و ریافته در ترغیب بر جمع کردن این دو دولت که ظاهر را با حکام شرعیه استماع است  
و باطن را از گرفتاری مادی و حق سبحانه آزاد کردن حق سبحانه بدولت صوری و سعادت معنوی شریف گردد  
فی الحقیقت دولت صوری تحلی شدن ظاهر است با حکام شرعیه مصطفویه علی صاحبها الصلوٰۃ و السلام  
و التوحید و سعادت معنوی خلاصی باطن است از گرفتاری مادی و حق سبحانه تا کرام صاحب ملت را باین  
دو کرامت مشرف سازند ع کار نیست غیر بنمونه هیچ و زیاده تصدیق است اسلام مکتوب پنجاهم  
نیز بسادت پناهی شیخ فرید در نیت دنیای دنی حق سبحانه و تعالی از رقیبت مادی و خود را دنی کر است  
فرموده تمام گرفتاری خود گرداند بحکمته سید البشر محمد بن یوسف البصره علیه و سلم که الصلوات و التسلیات دنیا  
بظاهر شریف است و بصورت طراوت دارد و فی الحقیقت سعی است قاتل متاعی است باطل و گرفتاری  
لا طائل مقبول و مخمدر دل است مفتون و مجنون است حکم او حکم مجلسته است زاننده و ده و مثل او مثل  
زهر است شکر آلوده عاقل آن است که با پندین متابع کا سدر فرشته نشود و پندین کا لاس



فاسد گرفتار نگردد و گفته اند اگر شخصی صنعت کرد که مال مرا بعاقل زمانه بدهند براهی بیاید و داد که از دنیایی رغبت است و آن بی رغبتی از کمال فطانت اوست زیاده برین اثناب است بقیة التصدیق آنکه فضائل آب شیخ زکریا درین سن و سال گرفتار کردی و گویست با وجود این گرفتاری همواره از محاسبه عاجله که در کمال آسانی است نسبت بمحاسبه آجله هر سال است و فیقه عظمی در عالم سبب توجیه شریف میداند امیدوار است که بدیوان جدید نیز نظر هر شود که ایشان از خادمان آن درگاه عالی اندر سه تو مراد دل و دلییری بین و روی خویش خوان و شیر سببین بدولت صورتی معنی محصل باو بجزئیة البنی الامی و آله الامجاد علیه و علیهم من الصلوات الفضلها و من التسلیمات اکملها مکتوب پنججاه و یکم نیز سیادت پناهی شیخ فرید صمد دریافت در ترغیب برتر و بیج شریعت غرض صاحبها الصلوة والسلام از حق سبحانه و تعالی خواسته می آید که بتوسل وجود شریف آن سلاله عظام ارکان شریعت غرض احکام ملت گیرند و در واج پذیرند رع کار نیست غیر این همه پنججاه و دوم غرض ابل اسلام را درین طور گرداب ضلالت امید نجات هم از سفینه ابل بیست خیر البشر است علیه و علی آله من الصلوات التمام و من التحیات و التسلیمات اکملها قال علیه الصلوة والسلام مثل این بی مثل سفینه نوح من که با نجات و من مختلف عنما ملک است علیا را تمام بران گمارند که این ذات عظمی را بدست آرند بعبادت الله سبحانه از قسم جاه و جلال و عظمت و شوکت همه سرست با وجود شرف ذاتی اگر این علاوه بآن نعم شود گوی سبقت بچوگان سعادت از همیشه برده یا بخندین حقیر بازاده آنها ریخال این سخنان در تائید و ترویج شریعت حق متوجه خدمت ایقان است بلال ماه رمضان در حضرت دبی دیده شد مرض حضرت دالده نیز گوار در توقف مخوم گشت بضرورت اجتماع ختم قرآن توقف نمود و الامر عند الله سبحانه سعادت دالین محصل باو مکتوب پنججاه و دوم نیز سیادت پناهی شیخ فرید صمد دریافت در خدمت نفس ماره و بیان مرض ذاتی او و علاج از آلان مرض مرحمت نامه گرمی که از وی شفقت و مهربانی داعی مخلص خود را بآن متنازع فرموده بودند بمطامعه مضمون آن مشرف گشت عظم الله سبحانه اجرم و رفع قدر کم و شمر کم و سر کم که محترمه جد کم الامجد علیه و علی آله من الصلوات الفضلها و من التسلیمات اکملها ثبتنا الله سبحانه علی متابعتة ظاهره و باطنه و یرحم الله عبداً قال آتیا ثانیاً فقره چند در شکایت صاحب سود و دیم بدو

مسوده نماید بسم قبول استماع خواهند فرمود و محذوم که نفس تازه انسانی مجبول است بر حسب جاه و ریاست و مکی است او تر رفع بر اقرانست و بالذات خواهانست که خلایق همه بوی محتاج باشند و منتقد او اولم و نواهی او گردند و داد هیچ کس محتاج نباشد و محکوم احدی بنود این دعوی الوهیت است از و شرکت است بخدای بی همتا جل سلطان بلکه آن بی سعادت بشرکت هم راضی نیست بخوابد که حاکم او باشد و پس همه محکوم او باشند فقط و حدیث قدسی آمده است عا و نفسا قلنا اتصبت بمجاد الی یفنه دشمن دار نفس خود را زیر که بدستی آن نفس بیتاده است بدشمنی من پس تربیت نفس نمودن بجهیل مرد و نام از جاه و ریاست و تر رفع و تکبر فی تحقیقت امداد کردنت دشمن خدای عزوجل تقویت نمودنت مراد را شاعت این امر را نیک باید دریافت در حدیث قدسی وارد است اکبر یا در دلی و الفطنة ازاری فمن تازعنی فی شئ منها و اخته فی النار و لا ابالی دنیای دلی که ملعونه و مغفوفه حق سبحانه تعالی بود اسطفا که حصول دنیا و سعادت حصول مرادات نفس است پس هر که بدشمن مد نماید ناچار است راست یار و فقر خرمی محمدی گشت علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات زیرا که در فقر مراد می نفس است حصول عجز آن مقصود از بعثت انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات و حکمت در تکلیفات غیر تعجیب و ترغیب همین نفس اماره است فشرایع برای رفع هوای نفسانی وارد شده اند هر قدر که بمقتضای شریعت عمل در آید همان هوای نفسانی روز و آل رد کند اما تیان یک حکم از احکام شریعه دراز باله هوای نفسانی بهتر است از ریاضات و مجاهدات هزار ساله که از نزد خود کرده شود بلکه این یا فادات مجاهدات که بمقتضای شریعت خدا واقع نشده اند سود و مقوی هوای نفسانی اند بر همان وجوگان در ریاضات و مجاهدات تقصیر نموده اند اما پنج ازینها سودمند نشد و غیر از تقویت نفس و تربیت آن نموده بلکه ایام در ادای زکوة که شریعت بآن امر فرموده است در ترغیب نفس سودمند تر است از آنکه هزار دنیا را بپیش خود صرف کند و طعام خورد در عید فطر حکم شریعت نافع تر است در رفع هوا از آنکه از نزد خود سواها صلح باشد و دو رکعت نماز یا مراد بجماعت ادا کردن که سنت از سنن بجا آوردن است بر ترتیب تر است از آنکه تمام شب بصلوة نافله قیام نماید و نماز یا مراد را بجماعت ادا کند یا بجمعه تا نفس مرگی نشود و از خدمت مالینو لیا سیه ممتری پاک نگردد و نجات محاسن نگردد از آلین مرض ضروری اند تا موی ابدی نرساند که طبعه لا آله الا الله که سو منور است از برای نفی الله اتفاقی و نفسی در ترک نفس و تطهیر آن النفع و انساب است کار بقر



قدس الله تعالی امر را هم از برای تزکیه نفس همین کلمه طیبه را اختیار فرموده اند و تا بجای آوردن  
نه روی راه نرسی در سر ای الله هرگاه نفس در مقام کششی آید و نقض عهد نماید بتکرار این کلمه  
تجدید ایمان باید نمود قال علیه الصلوة والسلام جدد وایاکم بقول لا اله الا الله بلکه همه وقت از  
تکرار این کلمه چاره نبود زیرا که نفس تازه همواره در مقام خبیث است و در حدیث آمده است فضائل  
این کلمه که آسمانها و زمین را در پله بند و این کلمه را در پله دیگر بنشیند این پله را بجای آید بر پله دیگر و السلام  
علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی الصلوات و التسلیات مکتوب پنجاه و سوم  
نیز بیاد است انتساب شیخ فرید صد و ریافته در بیان آنکه اختلاف علماء و سواد موجب فساد عالم است و  
بایناسب و کج حکم الله سبحانه علی جاده ابانکم الکرام شنیده شد که پادشاه اسلام از حسن نشاء مسلمانی  
که در دنیا و خود دارند بایشان فرموده اند که چهار کس از علماء دیندار پیدا کنند که لازم باشند و بیان  
مسائل شرعی میکنند باشند تا خلاف شرع امری واقع نشود و الحمد لله سبحانه علی ذلک سلمان را باین  
چهار نفر است و نام زوگان را به این چه نوید لیکن چون حقیقت سواد همین عرض توجه خدمت علیا است چنانکه  
نکران آنها را آن نموده بضرورت در میان از گفتن و نوشتن معاف نخواهد داشت امید است که معذور  
خواهند فرمود صاحب الغرض مجنون معروض میگردد اند که علماء دیندار از خود اقل قلیل اند که از جبهه  
و ریاست گذشته باشند و طلبه غیر از تر و بیج شریعت و تائید است نداشته باشند بر تقدیر جبهه هر کدام  
ازین علماء و طر فیه خواهند گرفت و آنها از فضیلت خود خواهند نمود و سخنان اختلافی در میان خواهند آورد و آن  
را توسل قربت باد شاه خواهند ساخت تا چارم در این خواهد شد در قرن سابق اختلافات علماء عالم را  
در بلاد اختلف و همان صحبت در پیش است و ترویج چه گنجایش دارد که باعث تحریب دین خواهد شد  
و العیا ذل الله سبحانه من ذلک من فتنه العلماء السوء اگر یک عالم را از براسه این عرض نتخاب کنند  
بترتیب نماید اگر از علماء و آخرت پیدا شود چه سعادت که صحبت او کبریت است و اگر پیدا نشود بعد از آن  
صحیح بترتیب این جنس را اختیار کنند مالا یدرک که لایق که نماید آن چه نویسم همچنانکه خلاصی خلایق بوجود  
علماء است خسران عالم نیز بایشان مربوط است بهترین علماء بهترین عالم است و بدترین ایشان بدترین  
خلایق هدایت و اضلال را بایشان مربوط ساخته اند عزیزی ابلیس لعین را دید که فاسق و فیکار شسته است  
مگر نه پس میگفت علمای این وقت کار میکنند و راغوا و اضلال کافی اند و عالم کار را می بیند و در کندی او خوشنشین

گم است کرار هرگز کند غرض که در دنیا ب فکر میج و تا مل صدق مرعی داشته اقدام خواهند نمود چون  
کار از دست برود و علاجی نمی پذیرد و در چند فرم می آید که کسی امثال این سخنان باریا فطانت  
صحیح اظهار سازد اما این معنی را وسیله سعادت خود دانسته متصدع میگردد مکتوب پنجاه و چهارم  
نیز بیاد است و نقایب پناهی شیخ فرید صد و ریافته در بیان آنکه اجتماع از صحبت مبتدع لازم است  
حضرت مبتدع فوق ضرر صحبت کافر است و بدترین فرق شیعه غینه دمانا سب ذلک عظم الله  
و تعالی اجرم و رفع قدر کم دیسر هر کم و شرح صدر کم بحر مت سید البشیر المطهر عن بیع البصر علیه علی اکرم  
الصلوات افضلها و من تسلیات الکلمات من لم یسکر الناس لم یسکر الله سکره می بجایار و شکر خدای  
عز و جل بجانیا و در پس بر ما فقیران شکر احسانا شتالا هم است اول سبب جمعیت حضرت  
خواجیه با شما بوده ای عظیم شادان جمعیت طلب حق سبحانه و تعالی کردیم و حفظای و افریدیم  
تا نیا چون حکم کبریت بوقت الکبر الرویت باین طبقه رسید و اسطفا جماع فقرادے باعث انتظام  
عالمان نیز شایسته جزا کم الله سبحانه عننا خیر الجزا و سگر بر تن من زبان شود هر موسه یک شکر تو  
از هزار تو نام کردی آرزو آنست که حق سبحانه و تعالی در دنیا و آخرت شمارا از آنچه نباید و نه شاید  
محفوظ دارد و بحر مت جد کم سید المرسلین علیه و علی آله من الصلوات و التسلیات انما و الکلمات این فقیر جزیت  
گرامی شاد و افتاده است معلوم ندارد که در مجلس شریف کدام قسم مردم را گنجایش است و انیس خلوت  
و خلوت کیست سه خواهیم بشد از دیده درین فکر سوز و کاغوش که شد منزل و آسایش و است  
یقین تصور فرمایند که فساد صحبت مبتدع زیاده از فساد صحبت کافر است و بدترین جمیع مبتدعان  
جماع اند که با صاحب بغیر علیه و علیه الصلوة والسلام بغض دارند الله تعالی در قرآن مجید خود ایشانرا  
افکار می ناید فیظایم الکفار قرآن و شریعت را صاحب تبلیغ نموده اند اگر ایشان مطعون باشند  
طعن در قرآن و شریعت لازم می آید قرآن جمیع حضرت عثمان است علیه الرضوان اگر  
عثمان مطعون است قرآن هم مطعون است اعاذنا الله سبحانه عما یعقده الزنا دقة خلاصه و  
نرا می که در میان اصحاب علیهم الرضوان واقع شده بود محمول بر هوا سے نفسانی نیست در  
صحبت خیر البشر نفوس ایشان به تزکیه رسیده بودند و از امارگی آزاد گشته این تقدیر می دانم  
که حضرت امیر در آن باب برحق بوده اند و مخالف ایشان بر خطا بود و این خطا و جهتا نیست



بنا بر حق نیست زیرا که ملاست راهم درین طور خطا گنایش نیست که خطی را نیز یک درجه است  
از ثواب و نیز برید و دولت از اصحاب نیست در بدین مختی او که سخن است کاره که ان بدینت کرده  
بسیج کافر و فتنه کننده بعضی که از علماء اهل سنت درین وقت کرده اند تا آنکه از دس و لایق اند بلکه  
رعایت احتمال رجوع تو به کرده اند بیاید که در مجلس شریف از کتب معتبره قطب زمان بندگی محمد  
جهانیان هر روز چیزی خوانده شود تا معلوم شود که اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوٰۃ والسلام چه طور  
استایش کرده اند و بکدام ادب یاد نموده اند تا مخالفان بداندیش سرسند و مخدول گردند درین ایام این  
طائفه بداندیش بسیار غلو کرده اند و باطرات و جوانب متشکک شده اند بواسطه آن درین باب چند کلمه  
نوشتۀ آمد تا در محبت شریف این قسم بداندیشان را جانی باشد که ان شاء الله تعالی علی الطریقه المرضیه  
مکتوب پنجاه و پنجم نیز بیاید بنا بر حق پیغمبر و با سبب غریبی صدور یافته در اظهار محبت چند گاه است  
که دل را محبت نسبت کمال از زمان شما پیدا شده است غیر آن ارتباطی که سابقاً متحقق بود است و علیه  
بدعا و اظهار الغیب به اختیار مشغول است و چون سرور کائنات و منفرد موجودات علیه و علی الصلوٰۃ  
والتسلیمات و التحیات فرموده اند که من احب اغاه فلیعلم یا اهل انظار حب خود نمودن اولی و انساب  
داشت و باین محبت که نسبت به اقربا و آن حضرت علیه الصلوٰۃ والسلام پیدا شده است نشانه امیری  
تمام بدست آورده است حق سبحانه تعالی محبت ایشان استقامت ارزانی فرماید بحرمت سید البشر  
علیه و علی الصلوٰۃ والسلام مکتوب پنجاه و ششم نیز به شیخ عبدلویاب صدور یافته در غایت  
سیدی جناب قدس سادات کیلبر کات بواسطه خیریت آن سرور درین دنیا علیه و علی الصلوٰۃ  
والتحیات ازان برتر است که نمریان قاهر بیان تقبالت و محبت آن تواند کرد مگر آنکه آنرا وسیله سعادت  
خود دانسته درین باب جرات نماید بلکه خود را به رسول آن می ستاید و اظهار مودت ایشان که آن مامور است  
مینماید اللهم اجعلنا من محبیم بحرمت سید المرسلین علیه و علی الصلوٰۃ والسلام حامل علفه نیاز سیر سید احد از  
سادات سامانه اند و طابع علم و صاحب از عمیق حقیقت متوجه آن حد و گذشته اگر در سر کار عالی  
گنجایش باشد رضا را به لائق و مندر و آن است والا نه به سبب از مخلصان خود سفارش نمایند که  
از عمر عیشت خاطر جمع ساز و چون یقین بود که خادمان ایشان در باب فقر و محتاجان توجیه  
اخم دارند علی الخصوص در ادب و سادات عظام بچند کلمه جرات نمود در وقت رفتن

هر چند بسعادت رخصت تسعد گشت اما داخل جرگه خاصانست حق سبحانه تعالی بر افعال و محبت ایشان  
استقامت ارزانی فرماید زیادت گشتاخی نرفت مکتوب پنجاه و هفتم به شیخ محمد یوسف صدور یافته  
در نصیحت حق سبحانه و تعالی بر جاده آباء کرام خود استقامت ارزانی فرماید بحرمت سید المرسلین  
علیه و علی الصلوٰۃ والسلام تسلیات اکملها بزرگ در خاندان شامور و ثنی است بر نبی  
زندگانی نمایند که استحقاق این در اثنت میسر گرد و ظاهر را بظاهر شریعت و باطن را بباطن شریعت  
که عبارت از حقیقت است متخل و متسرین دارند چه حقیقت و طریقت عبارت از حقیقت شریعت  
و طریقت حقیقت آن نه آنکه شریعت امری دیگر است و طریقت حقیقت دیگر آن کاد و زنده  
است زعم فقیر در باره شما بسیار فیک است بعضی دقایق را بر این بنی شایه دارد ازین ما جدا  
بوالد بزرگوار شما علیه الرحمۃ اظهار نموده بود بقیه المقصود شیخ عبدلویاب صدور یافته در بیان آنکه این راه  
است و نیک نماند اگر بخیر است علیه و امری از امور رجوع نماید القات خواهند فرمود و اسلام  
والاکرام مکتوب پنجاه و هشتم بیاید بآبی سید محمود صدور یافته در بیان آنکه این راه  
که مادر صدق قطع انیم یکی هفت گام است در بیان آنکه مشایخ نقشبندیه ابتدا بر سر از عالم اختیار  
کرده اند بخلاف مشایخ سلاسل دیگر طریق این بزرگواران طریق اصحاب کرام است مانیا سب  
ذکات حقاقت نامه گرامی در دیافت از انجا شوق اجتماع سخنان این طائفه علیا مفهوم گشت  
لاجرم سخن چند در تحریر آورد و بجا بیست و ترغیب الی المامول محمد و امین راه که مادر صدور  
قطع انیم یکی هفت گام است بعد هفت لطیفه انسانی و دو قدم در عالم خلق اند که بقالب و  
نفس تعلق دارند و شیخ قدیم در عالم امر اند که بقلب و روح و سرخی اخفی مربوط اند و در هر قدم  
ازین اقدام سبده ده هزار عجب خرق مینمایند نورانیه کانت تلک المحبوب او ظلمانیست ان شد  
سبعین الف حجاب من نور و ظلمت و گام اول که در عالم امر مینمیزند تجلی افعال و رسید به دگر گام  
دوم تجلی صفات و دگر گام سوم شروع در تجلیات ذاتیه می افتد و غم غم طافوت در جاتا  
کما لا یخلف علی اربابها و بهر خطوه از خطوات سبع از خود دور می افتد و بحق سبحانه  
نزدیک حتمی القرب تمام بده الاقدام فحشر فوا بالفاء و البقاء و بلغوا الی درجه  
الولاية انما صفة مشایخ طریقت علیه نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم ابتدا و این سیر



از عالم امر اختیار کرده اند و عالم خلق را نیز در ضمن این مسیر قطع می نمایند بخلاف سلسله  
دیگر قدس الله تعالی اسرارهم لهذا طریق نقشبندیه اقرب طریق آمد لاجرم نهایت دیگران در  
برایت ایشان مندرج گشت رعایت سکن زنگنه از من بهار مراد طریق این بزرگواران بعینه  
طریق اصحاب کرام است رضوان الله تعالی علیهم اجمعین چنان بزرگواران را در اول صحبت خیر البشر  
علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات بطریق اندراج نهایت که در برایت آن میسر شد که مکمل اولیاء  
امت را در نهایت کم است که دست دهد انداختی قاتل عمره علیه رحمة که یکبار در صحبت خیر البشر  
رسیده بود از او پس قرنی که خیر تابعین است افضل آمد سلسله عبد الله بن مبارک رضی الله تعالی  
عنه ایما افضل بنی و ام عمر بن عبد العزیز فقال انبار الذی دخل الف فرس معاویه مع رسول  
الله صلی الله علیه و آله وسلم غیر من عمر بن عبد العزیز که از امره پس باید اندیشید که و سه که در  
برایت ایشان نهایت دیگران مندرج گشت که در نهایت ایشان چه خواهد بود و در درک دیگران  
چه طور خواهد گنجید و یا علم جنود یک الا هو سه قاصر که گردانیدن طائفه را طعن قصور و عا شانه که  
بر آرم بزرگان این گله را همه شیران جهان بسته این سلسله اند و به از حلیه چسان بگسلد این سلسله را  
از قنایان سجاده و یا کم محبة هذه الطائفة العزیز و جو دها کاغذ بر خیزد محقر فنادی است اما سعاد  
بلند و حقائق ارجمند دران اندراج یافته اند عزیز خواهند داشت مکتوب پنجاه و نهم نیز پدید نمود  
همد و ریافته در بیان آنکه آدمی را از سنجید عارف نیست تا بجات بلدی میسر گردد و در بیان آنکه نجابت  
بے اتباع اهل سنت و جماعت متصور نیست و در بیان آنکه علم و عمل مستقلا از شریعت اند و از انحصار  
منوط بسلوک طریق هو فیه است و در بیان آنکه اخلاص عمل اولیاء را در جمیع افعال و اعمال و حرکات  
و سکونات است حضرت حق سبحانه و تعالی بر جاده شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام  
و التحیة استقامت که است فرموده بکلیت که قنایان بکتاب قدس خود گردانا و مفاد و منه تشریفه  
و مرسله لطیفه و رد و یافت موجب فرحت گشت و مقدمات محبت فقر و اخلاص باین طائفه  
بوضوح انجاسی اللهم و طلب قوام گرفته بود و خدا آدمی را از سه چیز جاری نیست تا بجات ابدی  
میسر گردد و علم و عمل و اخلاص و علم و تقوی است علمی است که مقصود از ان عمل است که علم فقه تکامل است  
علمی است که مقصود از ان مجرب اعتقاد و یقین قلبی است که در علم کلام به تفصیل ذکر یافته بقیته

آرام صاحب اهل سنت و جماعت که فرق ناجیه اند و نجات بے اتباع این بزرگواران ممکن نیست  
و اگر سر موافقت است خط و خط است این سخن کشف صحیح و الهام صریح نیز یقین بیوسه است  
احتمال تخلف ندارد و قطوبه لمن و توفیق لتا بعتم و شرف بتقلید هم و دلیل من فالهم و اخلاص و عزم و فضل  
عن الامم و خرج عن زمتم ففعلوا فانكروا و التوب و الشفاعة و غنی علیهم فضیلة الصبیحة و فضل الصلوة  
و حمدها عن محبة اهل بیت الرسول و مودة اولاد التبول ممنوعا عن خیر کثیره تا اهل سنت و تقویت  
الصحابیة علی ان افضلهم ابو بکر الصدیق قال الشافعی و هو اعلم باحوال الصلوة اضطر الناس بعد  
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فلم يجدوا تحت اديم السماء خیرا من الی بک قولوه رقابهم و هذا اقصی صریح  
بان الصلوة متفقون علی افضلیة الصدیق فیکون اجماعا فی الصدرا لادل علی فضیلة فیکون قطعیاً  
لا یسوغ التکراه و اهل بیت الرسول مثله کثرت سفیفة نوح من رکبها سجد من تخلف عنها ملک قال  
یحقن دمار فینان رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و اصحابه و سلم جمل صحابه کالنجوم  
و بالنجم هم یهدون و شبه اهل بیة سفیفة نوح اشاره الی ان رکب سفیفة لا بد من رعایت  
النجوم لیس من الملاک و بدون رعایت النجوم النجاة متمنة طعام و ما یستنبه ان یعلم ان الانکار عن  
بعض انکار عن جمیع قائم فی فضیلة صبیحة خیر البشر مشرکون و فضیلة الصبیحة فوق جمیع الفضائل  
و الکمالات و لهذا لم یبلغ اوس القری الذی هو خیر التابعین مرتبة اوس من صبیحة علیه الصلوة والسلام  
فلا تعدل لفضیلة الصبیحة شیئا کانما کان فان ایا تم بیکر الصبیحة و نزول الوحی یصیر شریکاً  
و لم یفوق لاحد بعد الصلوة هذه القرینة من الايمان و الاعمال متفرقة علی الايمان کما لما علی حسب  
کمال الايمان و ما جری بینهم من المنازعات و المحاربات فمحمول علی محامل صالحة و حکم بالانتهای ما کانت  
عمن هو و جعل و لکن عن اجتهاد و علم و ان خطا بعضهم فی الاجتهاد و فللمخطی درجة ایضا عند الله  
بجانه هذا هو الطريق الوسط بین الافراط و التقصیر الذی اختاره اهل سنت و هو الطريق الاسلام  
و السبیل الاحکم بالجملة علم و عمل مستقلا از شریعت و تحصیل اخلاص که بخیر روح است مرعوم و عمل  
و البسته بسلوک طریق صوفیه است تا سیر الی الله قطع نماید و بسیر فی الله متحقق نشود که از حقیقت  
اخلاص و درست و از کمالات مخلصان مجبور آرس عا نه مومنان را نیز بعمل و تکلف در بعضی  
از اعمال و اخلاص و لو فی الجملة متحقق میشود اما اخلاصی که ما در صدر بیان آنیم اخلاص در جمیع



اقوال و افعال و حرکات و سکناست بست بے تامل و تکلف و این اخلاص منوط بان تقا و ایثار فاعلی  
و انفسی است که بیا و بیا بطول است و وصول است بمرتبه لایست خالصه فلاهی که تعقل و تکلف محتاج  
است دوام نمی پذیرد بے تکلف بودن در حصول دوام در کار است که در مرتبه حق یقین است پس  
اولیاء الله هر چه میکنند بر اے حق میکنند جل و علاه بر اے نفس خود چه نفس ایشان قدسی حق  
شده است در خصوص اخلاص ایشان را هیچ نیست در کار نیست نیت ایشان به فتا فی الله و بقا باشد  
تصحیح یافته است مثلاً شخصی که گرفتار نفس خود است هر چه میکند بر اے نفس خود میکند نیت کند  
یا نکند و چون این گرفتاری نفس زائل شود و گرفتاری حق جل و علاه بجای آید نشیند نامیاری هر چه  
کند بر اے حق کند نیت دست دهد یا نیت محتمل در کار است و متیقن احتیاج تبیین نیست و ذلک بفضل الله  
و توفیق من الله و الفضل العظیم صاحب دوام اخلاص مخلص است بفتح لام و آنکه دوام ندارد  
و کسب اخلاص میناید مخلص است بکسر لام مشتقان مابینها و تفکیک از طریق صوفیه بعلم و عمل میرسد  
آنست که علوم کلاسیه استدلالیه کشفی میگردد و دیسر تمام در ادای اعمال پیدا میشود و کسلی که از  
جانب نفس و شیطان بود زائل میگردد و این کار دولت است کنون تا اگر از سر و اسلام  
اولاً و آخراً مکتوب مشتمل بر بیست و پنجاه سید محمود صدور یافته در بیان نفی خواطر  
و دفع وساوس بالکفیه و اما ایناسب ذلک حق سبحانه تعالی بدوام گرفتاری بجناب قدس خود  
مشتغف گرداند که حقیقت رستگاری درین گرفتاریست منع خواطر و دفع وساوس در طریق حضرت  
خواجه گان قدس الله تعالی اسرار اتم بر وجه اتم حاصل است حتی که بعضی از مشائخ این خانواده  
بزرگ که چاه خواطر کشیده اند در تمام آن اولین باطن خود را زود و خاطر باز داشته اند حضرت خواجّه  
احرار قدس الله تعالی سرور درین مقام فرموده اند که مراد از دفع خواطر خواطر نیست که مانع دوام  
توجه بطلب اندن دفع خواطر مطلقاً و در ویش از مخلصان این سلسله علایم حکم و اما بنمیه ربان فحش  
از حال خود چنین خبر میدهد که خواطر از قلب بجد می منتفی میگردد که اگر فرشتا عمر حضرت نوح علی نبینا علیه  
الصلاة و السلام بصاحب لقلب بدهند هر خاطر بر قلب عبور نکنند آنکه او درین دفع متکلف باشد  
چه تکلف موقت است و دوام نمی پذیرد بلکه در اتیان خاطر اگر سالها تکلف نماید هم نشود تلبس از  
تعقل و تکلف خبر میدهد و تعقل در مرتبه طریقت است حقیقت آنست که از تعقل و تکلف و از باندید کرد و طریقت

است و یادداشت حقیقت پس تحقق شد که بر تقدیر منع خواطر به تکلف که موقت بتوقیت است از عشره  
و الیمینی و ام توجه بطلب محاسن است چه تکلف در مرتبه طریقت است و در طریقت دوام متصور نیست اینک  
دوام در حقیقت است بواسطه آنست که تکلف را دران موطن مجال نیست پس ورود خاطر در مرتبه تکلف  
البنه مانع دوام توجه است و دوام نگرفتنی قلب بجناب یاری بن سلسله علایم است میدهند امری دیگر است  
توجه که مادر صد و بیان آخر عبارت از یادداشت است که نیت مرتبه کمال است حضرت خواجّه عبدالحق عارفی  
فرموده اند قدس الله تعالی سرور که در ای یادداشت پنداشت است یعنی مرتبه دیگر نیست مقصود از این امر اینست که  
ترغیب طالبان این طریق علایم است هر چند که متکبران را غیر از انکار نخواهد افزود و فیصل بکثیر و دیدی بیشتر  
مشغولی هر کس فاسد بخواند فاسد است و آنکه پیش نقد خود مردان است به آب نیل است و بقیه خون نمون  
توم موسی را خون بود آب بوده و السلام والا کرم مکتوب شخصیت یکم نیز بیاد است بانی سید محمود  
صدور یافته در ترغیب صحبت شیخ اکمل مکمل و اجتناب از صحبت ناقص و اما سبب ذلک حق سبحانه  
و تعالی از یاد دے در طلب خود کرامت فرموده از هر چه منافی وصول بطلب است اجتناب تمام هر  
گرداناد بمرتبه سید البشر محمد زین العابدین علیه و علی الله الصلوات و التسلیمات نامرگرمی مشرف ساخت  
چون نبی از طلب شوق و شغف از دور و دور تپش بود در نظر بسیار زیاده آمد چه طلب بیشتر حصول مطلب است  
و در مقدمه وصول بمقصود عزیزی می فرماید اگر بخوانستی دادند و خواست حصول دولت یا  
نعمت عظمی دانسته از هر چه محال است او است احتراز باید نمود بسیار افتوری در وی راه یابد و برود  
دران حرارت تافته نماید و معظم ترین اسباب محافظت آن قیام بشکر است بحصول آن دولت ممکن  
شکر هم لازمه دوام التماس و تضرع است بجناب قدس خداوندی جل سلطانیتا وجه طلب را از کعبه  
جمال الایزال خود صرف نگرداند اگر حقیقت التماس و تضرع نشود صورت تضرع و نیاز مندی  
از دست نمی باید داد و ان لم تکنوا اقتبا کوا یکسان این سخن است این محافظت تا زمان وصول  
شیخ کامل و مکمل است بعد از آن توفیق مراد است خود دست بان بزرگ و در رنگ میت نیست  
در دست فسال فناسه اول فناسه فی الشیخ است و آن فنانا فیا وسیله فنانا فی الله سرگرد  
سه زان روسی که چشم است احوال بمبوء تو نیست دل به زیر که طریق افاده و استفاده  
منفی بر مناسبت طریقت است ابتدا در طلب را بواسطه کمال دانست و خاست مناسبت بجناب



قدس غر سلطان نیست بر زنجی ذی جبین در کار است و آن شیخ کامل مکمل است و قوسه ترین  
فتور در طالب انابت است به شیخ ناقص که به سلوک و جذبه کار را تمام نکرده پسند شیخی خود را  
کشیده است طالب را صحبت او سم قاتل است و انابت او مرض هملک است تعداد بلند طالب را  
انجمن صحبت به پستی می آرد و از ذره کفایت می اندازد مثل مریضی که از طبیب ناقص وارد خورد  
در از دیا در مرض خود میکوشد و قابلیت ازاله مرض خود را میسازد و چند آن دارد و در ابتدا کج  
از تحقیق بجنبه امانی الحقیقت نفس سهرت است این مریض اگر فرشتا به طبیب حاذق برسد آن طبیب  
اول فکر ازاله تاثیر آن دارد و میناید و بمسلمات معالج میفرماید بعد از زوال آن تاثیر فکر ازاله مرض میکند  
و در طریق این بزرگواران قدس الله تعالی اسرار هم بر صحبت است بغفت و شغف و کار  
نیکشاید بلکه سستی در طلب پیدای آرد احتمال دارد که بعد از چند گاه بجانب دبی و اگر هوس  
واقع شود اگر چه مرید خود را رساند و مشافهت چیز به اخذ نموده بسعت باز گردد و گنجایش از زیاده  
بیرین قصد بود است بقیه الاجوبه المسئول عنها آنکه جناب شیخ پناهی معارف آگاهی سیان شیخ حاج  
دوران صوبه مقنن اند و بزرگ اما استعداد شما را بطریق ایشان مناسبت کم است بے رابطه مناسبت  
حصول مطلوب متعسر است و الامر عندکم اگر گاه خبری از احوال خود می نوشته باشید تا بآن تقریب  
از رنجانب چیز به نوشته شود مناسب است چه سلسله افلاک زمین راه همواره در حرکت میباشد  
مکتوب شخصیت و دوام بجانب میرزا حسام الدین احمد صدور یافته در بیان آنکه جذبه که پیش از  
سلوک است از مقاصد نیست بلکه وسیله است از براسه قطع منازل سلوک سهولت و جذبه که بعد  
از سلوک است از مقاصد است و مایه مناسب ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی طریقهم و حصول  
از وجز و ست جذبه و سلوک بعبارت دیگر تصفیه و تزکیه جذبه که مقدم بر سلوک است از مقاصد  
نیست و تصفیه که پیش از تزکیه است از مطالب نه جذبه که بعد از تمامی سلوک است و تصفیه که بعد از  
حصول تزکیه است که در سیر فی الله است از مقاصد مطلوبه است و جذبه و تصفیه سابقه از  
برای تسهیل سلاک سلوک است بے سلوک کا نیکشاید و بے قطع منازل جمال مطلوب نمی نماید  
جذبه او را در صورت است مر جزیه اخره را فی الحقیقت باید دیگر مناسبت ندارد پس  
از اندراج نهایت در هدایت که در عبارت مشایخ این سلسله علیه واقع است اندراج صورت

نهایت است در هدایت و الاحقیقت نهایت در هدایت نیکچهر و نهایت با هدایت نسبت ندارد  
تحقیق این بحث در رساله که در تحقیق حقیقت جذبه و سلوک و امثال آنها تحریر یافته بتفصیل ذکر  
یافته است القصه عموماً از صورت حقیقت ضرورت است و انکشاف حقیقت بصورت از دوری  
حقنا الله سبحانه بالحقیقة الحققة و جنبنا عن الصورة الباطنة بحسرة العنی المختار و آله الابرار علیهم  
علیهم من الصلوات الکلمات من التیمات افضلها مکتوب شخصیت و سوم به سیادت پناهی  
و نقابت دستگاہی شیخ فرید صدور یافت در بیان آنکه انبیا صلوات الله تعالی علیهم تسلیات در اصول  
دین متفق اند و اختلاف این بزرگواران در فروع دین است و در بیان بعضی  
از کلمات متفق ایشان بتینا الله سبحانه و ایاکم علی جادة اباکم الکرام علی افضلهم اصالتاً و علی  
بواقیم متابعت الصلوة و السلام انبیا صلوات الله تعالی و تسلیات و برکات علی جمیعهم عموماً  
و علی افضلهم خصوصاً رجتمانند که توسط این بزرگواران عالمی نجات ابدی مستعد گشته است  
و از گنجینه کسری خلاصی یافته اگر وجود شریف شان نبی بود حق سبحانه و تعالی کثرت  
مطلق است عالم را از ذات و صفات خود تعالی و تقدس خبر نمی داد و آن راه نمی نمود  
و اینچنین ادرانی شناخت و به ادا امر و نواهی که عباد را به محض کرم از براسه نفع ایشان مکلف  
ساخته است تکلیف نمی فرمود و مریضات او تعالی از نامریضات جدائی گشت پس شکر  
این نعمت عظمی بکدام زبان راست آید و کرم اجمال آنکه از عمده آن بر آید الحمد لله الذی اتم  
علینا و هدانا لی الاسلام و جعلنا من مصدقین الانبیاء علیهم الصلوة و السلام و این بزرگواران  
در اصول متفق و کلام ایشان واحد است در ذات و صفات تعالی و تقدس و شرف و نشر و  
ارسال رسل و نزول ملک و ورود وحی و قیوم جنات و عذاب مجیم بطریق خلود و تائید اختلاف  
ایشان در بعضی احکام است که به فروغ دین تعلق دارد حق سبحانه تعالی در هر یک زمانه  
بر هر یک پیغمبر اوسه العزم انبیاء آن زمان را به بعضی احکام مناسبت آن وحی فرستاده و  
یا احکام مخصوصه تکلیف فرموده نسخ و تبدیل در احکام شرعیه از حکم و مصالح حق است  
سبحانه و بسیار است که بر یک پیغمبر صاحب شریعت در اوقات مختلفه احکام متضاده  
بطریق نسخ و تبدیل وارد شوند و از جمله کلمات متفق این بزرگواران نفی عبادت غیر حق



سبحانه و منع اشتراک است باو تعالی و تقدس و ناگزیر فتن بعضی مخلوقات است مر بعض دیگر را  
از باب غیر از حق را سبحانه این عالم مخصوص با بنیاست غیر از متابعان ایشان باین دولت  
مشرف نشده اند و غیر از انبیا کسی باین کلمات تکلم نموده است منکران نبوت اگر چه خوار  
سبحانه و احد میگویند حال ایشان از دو امر قالی نیست یا تقلید اهل سلام میکنند یا در وجوب  
وجود و احد میدانند در استحقاق عبادت و نزد اهل سلام هم در وجوب وجود و احد است  
هم در استحقاق عبادت مراد از کلمه **لا اله الا الله** نفی عبادت آنه باطله است و اثبات  
معبود بحق است سبحانه و کلمه دیگر که مخصوص باین بزرگواران است آنست که خود را بشیر میدانند  
مثل سایر مردم و آنکه معبود حق را میدانند سبحانه و مردم را دعوت باو میکنند تعالی و او را سبحانه  
از طول و اتحاد منزه میگویند و منکران نبوت نه چنین اند بلکه رؤسای ایشان مدعیان الوهیت اند  
و حق را سبحانه در خود حلول ثبات میکنند و از استحقاق عبادت و اطلاق اسم الوهیت بر خود  
تجاشی نمی نمایند لاجرم یا از بندگی بر آورده در منکرات افعال و مستقیمات اعمال می افتند و راه  
اباحت بدینا گشاده میگردان می برند که الله از هیچ چیز ممنوع نیست هر چه میگویند صواب  
میدانند و هر چه میکنند مباح می انگارند منلوفا منلوفا و فیل لوم و لا تباعهم و لا شیاعهم و کلمه دیگر که  
انبیا علیهم الصلوات و التسلیات بر آن متفق اند و منکران ایشان را از ان دولت انصیبیست  
آنست که این بزرگواران بنزد اول ملائکه که معصوم مطلق اند و هیچ تعلق و تلوث ندارند قائلند  
و امنا و وحی و جمله کلام ربانی تعالی و تقدس ایشان را میدانند پس باین بزرگواران هر چه میگویند  
از حق میگویند تعالی و تقدس و هر چه میرسانند از حق میرسانند و احکام اجتهادیه ایشان  
نیفر مؤید بوحی اند اگر بالفرض زلفه واقع میشد فی الحال حق سبحانه تدارک آن بوحی  
قطع می فرمود و ریسان منکران که مدعیان الوهیت اند هر چه گویند از خود گویند  
و همان را صواب دانند بواسطه ترجم الوهیت پس انصاف در کار است  
شخصه که از کمال بخیر دے خود را آنکه بیکر دوستحق عبادت داند و افعال  
با شائسته باین زعم فاسد بوقوع آرد سخنان او را چه اعتبار است و بر اتباع  
او چه مدار مصرع ساس که بگوست از بهارش پیدا است و اظهار امثال

این سخنان براس از دیا و ایضاح است و الا حق از باطل جداست و نور از ظلمت هویدا جاد الحق  
و زریق الباطل ان الباطل کان زهو قال اللهم تبنا علی متابعتهم و لا کابر علیهم الصلوة و السلام  
اولا و آخره بقیه المقصود آنکه سیادت پناهی میان بیکمال را ایشان بهتر میدانند چه احتیاج است  
که در بنیاب چنین سوخته می آید لیکن اینقدر است که حقیر چند گاه است که از آشنائی ایشان محفوظ  
است مدتیست که ایشان اشتیاق مقبیه بوسی داشتند ما درین اثنای ضعیف بر ایشان طاری  
شده بود تا زبانه صاحب فرش بودند بعد از فراغ متوجه ملازمت سایه شسته اسید و رعنایت اند  
مکتوب شخصیت و چهارم نیز سیادت و نقابت پناهی شیخ فرید صدر یافته در بیان لذت  
و الم جسمانی در وحانی و تجرین بر تحمل مصائب و آلام جسمانی و مایه ناسف لک سلم الله سبحانه و عاقلم  
فی الدارین بحرمة سید الثقلین علیه و علی آله الصلوات و التسلیات لذت الم و نیا برد و قسم است  
جسمانی در وحانی هر چیز که جسم را دران لذت است روح را دران الم است و هر چه جسم ازان تالم است  
روح را ازان التذ است پس روح و جسم نقیض یکدیگر باشند و درین نشانی که روح بمقام جسم  
نموده است و اگر قنار جسم و جسمانی شده روح یک حکم جسم پیدا کرده لذت او تملذ گذشته است  
و بالم او تملذ نیست مر بجه عوام کالانعام ثم زد و نااه اسفل سافلین در شان ایشان صادق  
داس هزار و اس اگر روح ازین گرفتاری خلاص نشود و بوطن اصلی رجوع نه نماید سه پایه آخر  
آدم است و آدمی بگشت محروم از مقامی مرمی و گمراه و باز مسکین زمین سفر نیست از دے مخری  
که یکس محروم تر از بیماری روح است که الم خود را لذت می انگارد و لذت را الم می شناسد  
در رنگ صفراس که بواسطه علقت صفر شیرینی را تلخ می یا بدین بر عقلا فکر از آنکه این مرض  
لازم است تا در آلام و مصائب جسمانی خرم و شادان زندگانی می نمایند نیست از پی  
این عیش و عشرت ساختن و صد نه لای جان نباید بافتن و چون نیک ملاحظه  
کرده میشود معلوم میگردد اگر در دنیا در و الم و مصیبت نمی بود نخوس نمی از زید ظلمت های  
آن را قانع و حوادث زلال می گردانند تلخی حوادث در رنگ تلخی دارد و نافع است  
که از الم مرضی نمایند محسوس این فقیر شده در دغوت باس عام که طعام می برند  
و خلوص نیت نمیتوانستند کرد و جمیع از طعام خواران بشکوی مخبرند و مشقت طعام



و صاحب طعام میبایند و صاحب طعام را ازین شکستگی دل حاصل میگردد و همین شکستگی صاحب  
طعام ظلمتی را که در طعام رفته بود بواسطه عدم خلوص نیست از این میاید و در معرض قبول می آید و اگر  
شکوه آن جماعت نمی بود و آنکس را قلب صاحب طعام نمیشد طعام مناسبت از ظلمت و کدورت بود  
احتمال قبول را درین صورت چه گنجایش پس مدار کار بر شکستگی و آوارگی آمد و تا نازیر در دکان جویان  
عیش و تنعم را شکل کا رست با خلقت اجمن و الانس الایعید و ان نفس قاطع است و عبادت عبارت  
از تنزل و کسار است پس مقصود از خلقت انسان خوار می اوست علی الخصوص مسلمانان و بنده ان  
که دنیا بمن انسانست در زندان عیش جویان بودن از عقل دورست پس آدمی را از شوق محنت کشتی  
چاره نبود و از درزش بار برداری نپذیرد حضرت حق سبحانه و تعالی بانی طاعتان را بر این معنی استقامت  
کر است فرماید بجهت جدم الامجد علیه و علی آله من الصلوات التمامی است اکلهما مکتوب  
شخصیت و تخیل بخان اعظم صدور یافته در تاسف و تامل بر ضعف اسلام و زبولی  
مسلمانان و تحریک و اغرای تقویت اهل اسلام و اجراء احکام ایدکم الله سبحانه و تعالی علی اعداء  
الاسلام فی اعلاء الاحکام محرم صادق علیه و علی آله من الصلوات افتخار و من التسلیمات المکملات فرموده  
است الاسلام بداعریا و میگوید و ما بداعریا و فی الغریب و غیره است اسلام تا بحکم رسید است  
که کفار بر ملاطفت اسلام و ذم مسلمانان بینانند و بهیچا از اجراء احکام کفر و بداحی اهل آن در  
کوچه و بازار میکنند و مسلمانان از اجراء احکام اسلام ممنوع اند و در میان شرع مذموم و مطعون  
بیمت بر می نفع رخ و دیو در کشته و نازه بسوخت عقل ز حیرت که این چه بولاجی است سبحان الله  
و بحمد الشریع تحت السیف گفته اند و وفق شریع شریف را بسلاطین و البته اند قضیه منعکس  
گفته است و معالیه انقلاب پیدا کرده است و احسرتا و انداستا و او یلا امر و وجود شریعت  
شمارا مغتنم می شمردم و سباز درین معرکه ضعیف و شکست خورده جز شمارا ننیدانم حق سبحانه  
و تعالی موبد و ناصر شما باد بحکمته البنی و آله الامجاد علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات و التیمات  
و البرکات در خبر دار و مست کن یوسن احد کم ختنه یقال انه جنون در یوقت آن جنون که بناس  
آن فرط غیرت اسلام مست در فنا و شما محسوس است الحمد لله سبحانه علی ذلک امر و زان  
روز است که عمل قلیل را با جر جزیل با عتسای تمام قبول می فرمایند از اصحاب کف غیر از

احمرت عملی دیگر نمایان نیست که انهمه اعتبار پیدا کرده است سپاهیان در وقت غلبه  
اعداد اگر اندک تر و میکنند اعتبار بسیار پیدا می کنند بخلاف در وقت امن و تسکین  
اعداد این جهاد قوی که امر و ز شمار ایستاده است جهاد اکبر است مقتضی دانید و اهل من مزید  
بگویند و این جهاد گفتن را به از جهاد کشتن دانید مثال ما مردم فقرا و بیادست و با ازین دولت محرم  
ه اینها را با بیایم نیمه و العاشق المسکین با تبحر سه دایم تر از گنج مقصود نشان  
گرما نرسیدیم تو شاید برسی حضرت خواجده احترام قدس الله تعالی میفرمودند که اگر من شیخی کنم  
پنج شیخی در عالم مزید نیاید اما مرا کار دیگر فرموده اند و آن ترویج شریعت و تائید ملت است لاجرم  
بصفت سلاطین میرفتند و بهصرف خود ایشان را متقا و میخواستند و توسل ایشان ترویج  
شریعت میفرمودند متسلسل است که چون حق سبحانه بیکت محبت شما با کایه این خانواده بدر  
قدس الله تعالی اسرار من سخن شمارا تاثیر بخشیده است و غطت مسلمانان شما  
در نظر اقران ظاهر شده است فرایند که اقل احکام کشیده اهل کفر که در اهل اسلام  
شوخی پیدا کرده اند منهدم و سندر من گردند و اهل اسلام از ان منکرات محفوظ مانده  
چرا که الله سبحانه و تعالی عن جمیع المسلمین فیما یخبر و در سلطنت پیشین عنایه بر من مصطفوی  
علیه الصلوة و السلام مفوم می شد و درین سلطنت ظاهر آن عنایت نیست اگر نیست  
از عدم علم ست ترس آن است که مباد اینجا هم کار بیجا مد و بر مسلمانان حاصله  
تنگ تر افتد مصرع چوید بر سرایان خویش میسرزم : فتنه الله سبحانه و ایام  
علی متابعت سید المرسلین علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات فقیه به تقریب  
انجام آمده بود و خواست که از آن خود ایشان را اطلاع ندهد و بعضی سخنان تا رفع نویسد  
و از محبت عزیز که بواسطه مناسبت فطریست خبر نمکند سال علیه السلام من  
احب اقا علیهم ایاه یعنی کسیکه دوست دارد برادر مسلم خود را پس گواهی که کف را در  
از ان محبت و السلام علیکم و علی جمیع من اتبع الهدی مکتوب شخصیت و ششم  
نیز بخان اعظم صدور یافت در مداحی طریقه علیه نقشبندی قدس الله تعالی  
امراهم و مناسبت این طریق بطریق اصحاب کرام علی صاحب جم و علیهم الصلوة و السلام







بر اندر هر چند این مقدمات تلخ مانند اما خوش گویندگان شما بسیار اند و بهایا گفتفا کنند  
مقصود از آشنائی فقر اطلاع بر عیوب مکتوبه است و ظهور زنا مثل غمزدنه لیکن  
بدانند که آنها را این قسم سخنان نه از روی آزار است بلکه از روی یکنوازی و دل سوخت  
بین تصور نمایند خواه چه صریح اگر یک روز بشیر می آمدند گفت که فقیر خود را بهر حال  
بشما می رسانم اما در اثنا راه سر بند ملاقی خدمت معذور خواهند داشت  
آخر فیما بین مکتوب شخصیت و نعم نیز بخان خانان صد دریافت  
در بیان تواضع که موجب رفعت دارین است در بیان آنکه نجات وابسته بتابعیت اهل  
سنت و جماعت است که فرقه ناجیه اند الحمد لله والصلوة والسلام علی رسول الله  
التفات نامه گرامی که به محبوب اخو مولانا محمد صدیق ارسال داشته بود  
وصول یافت کرم فرمودند جزا کم الله سبحانه عنایه بخیرا چون رعایت آداب  
فقر نموده اند تواضع سخن رانده اند امید است که بحکم من گواهی شد رفع اندازین منزل  
موجب رفعت دینی و دنیوی گردد بلکه گشت بشری کم چون الفاظ انا بت  
در جوع در میان آورده اند چنان تصور فرمایند که این انا بت بر دست درویش  
از درویشان واقع شده است مترصد تنایج و شمه آن باشند اما حقوق آن را باید  
که محال کن هر چه دارند باز و بایا و لغای چه نویسد و از علوم و معارف چه دانست  
که علماء مجتهدین و صوفیه محققین شکر الله تعالی میسم در بسط و تفصیل سخن تقصیر جانز  
نداشته اند و پاره از مسودات این کم بضاعت را نیز ظاهر است از یاران  
بخدمت شما برده اند به نظر شریعت گذشته باشد باجماع طریق النجاة متابعت  
اهل السنة و الجماعة کثر ایم الله سبحانه فی الاقوال و الافعال و فی الاصول و فی الفروع  
فانهم الفرقة الناجية و ما سواهم من الفرق فهم فی معرض الزوال و شرف السلاک علمه الیوم احد  
اولم یعلم ان فی الغد فیعلمه کل احد و لا یفیع العلم بیننا قبل ان ینبنا الموت سیادت بآلی سید  
ابراهیم اله قدیم چون انتسابه بآن آستان علیه وارد و در سلاک دعاگویان منتظم است  
بر ذمه کرم لازم است که دستگیری فرمایند که از آن فقر ویری با اهل و عیال خود و فقر غافل گذارند

و بدعای سلامتی دارین ایشان مغفول باشند و السلام بکتوب مفتاحم نیز بخان خانان صدور  
یافته در بیان آنکه آدمی را جامعیت او سبب بعد است همچنانکه همین جامعیت او سبب قرب است  
و انیاسب ذلک فیکم الله سبحانه علی جادة الشریعة المصطفویة علی ما جمها الصلوة  
و السلام و التیمة رحم الله عبد اقال آمین آدمی را همچنانکه جامعیت سبب قرب دیگریم و  
تفصیل است سبب بعد و تفصیل و تجلیل نیز بخان جامعیت است قرب بواسطه تمیز  
مرات اوست و قابلیت ظهور هر جمیع اسماء و صفات را بلکه تجلیات ذاتیه را نیز حدیث قدسی  
لا یستغنی رضی و لا سالی و لکن یعنی قلب عبیدی المؤمن رمزی بیان است و بعد از حدیث  
احتیاج اوست بهر جزئی از جزئیات عالم چه او را همه چیز در کار است خلق کلمه مانده  
الارض جمیعاً این احتیاج او را جمیع اشیا که قناری است که سبب بعد و تفصیل او  
گشته است پایه آخر آدم است و آدمی گشت محروم از مقام مرمی و گر نگر دوباره  
مسکین زین سفر نیست از روی بیچسب محروم تر پس بهترین همه موجودات انسان آمد  
و بدترین همه کائنات هم او اذ اکان منه محمد حبیب رب العالمین علیه السلام و التسلیم  
و التحیات و البویجل للمین عدد رب السموات الارضین پس ناچار تا از گره قناری همه نجات  
میشود گر قناری سبب که فقر است از سبب که فقر حاصل نماید خرابی در خرابی است لیکن فقر نهایی  
مالا یدرک کله لا یتبرک کله زندگانی چند روزه بر وفق اعتبار صاحب شریعت علیه السلام  
الصلوة و التیمة باید بسپرد که رستگاری از عذاب آخر می و غور تنگات سرمدی وابسته بسعاد  
این بتاع است پس اموال نایه و انعام سائمه ادای زکوة کما حقه باید نمود و آخر اوسیه  
عدم گرفتاری باموال و انعام باید ساخت و مظهریات و ملبوسات لذیذ و نفیسه حفظ نفس  
منظور نباید داشت بلکه در اطعمه و اشراف فیل از حصول وفات بردا و طاعات نیست دیگر  
نباید کرد جا مه نفیس بحکم کرمیه خست و از تنگم عند کل سجده به نیست تمیز بین ما و رب باید  
پوشید و مشوب به نیست دیگر نباید ساخت و اگر حقیقت نیست میسر نشود خود را بکلفت  
برین نیست باید آورد و فان لم تکنوا قنایا و اودا کم بحق سبحانه و تعالی المتجی و متضرع  
باید بود که حقیقت نیست میسر شود و از تکلیف دار پس میتوان که در اشک ما صبر قبل



آنکه در ساختن است قطره باران را به علی بن ابی طالب در جمیع امور بمقتضای فتوای علما و بنابر تار که  
راه عزیمت را اختیار نموده اند و از خصمت اجتناب کرده زنگانی باید کرد و وسیله نجات بدی  
باید دانست یا بفعل الله یفعلکم ان شکرتم و انتم مکتوب به مقتاد و مکتوب به میرزا و ارباب  
ابن خان خاتان صدور یافته در میان آنکه شکر نعم بر نعم علیهم و واجب است و حصول شکر  
باینان شریعت است لا غیر ایدکم الله سبحانه و تبارک و تعالی نعم بر نعم علیهم و واجب است عقلاً  
و شرعاً معلوم است که وجوب شکر به اندازه وصول نعمت است پس هر چند وصول نعمت بیشتر  
و وجوب شکر زیاده تر پس بر اعتبار علی تفاوت درجات است بمقتضای تفاوت مضاعف شکر  
واجب آمد لهذا فقرا این شکر را غنیایه یا نقد سال در پشت خواهند درآمد و شکر نعم تعالی  
اولاً به جمیع عقائد است بمقتضای آنکه فرقه تاجیه که اهل سنت و جماعت اند و تائید باینان احکام  
شرعیه و علمیه است بر وفق آرای مجتهدین این فرقه علیه و تائید باینان تصفیه و تزکیه است بر طبق سلوک  
حقوقیه علیه این فرقه سینه و وجوب این رکن اخیر استحقاق است بخلاف رکنین سابقه چه  
اصل اسلام مربوط باین دور رکن است و کمال اسلام منوط بآن یک رکن و علمی که مخالف است  
این ارکان نلته است اگر چه از جنس ریاضات شاقه و مجاهدات شدید باشد داخل معصیت است  
و تا فرمانی و تاسیسی منعم جل سلطان بر ائمه اند و فلا سفیوتان در ریاضات و مجاهدات خود را  
معاف نداشته اند اما آن ریاضات چون بر وفق شرائع اینها صلوات الله تعالی و سلیمان  
علی جمیع عموماً و علی افضل خصوصاً واقع نشده اند و در آن نجات اخروی به نصیب تعلیم و تبحر  
سیدنا و سولانا و شفیع ذنوبنا و طیب قلوبنا محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله سلم و متابعت خلفاء  
الراشدین المهدیین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین مکتوب به مقتاد و دوم بخواب جسم جهان  
صدور یافته در میان آنکه جمیع ساختن دین با دنیا دشوار است پس طالب آخرت را از ترک دنیا  
چاره نباشد و اگر ترک حقیقی نشود و از ترک حکمی چاره نباشد تا سبب ذلک سلام الله سبحانه و تعالی و عاقلاً  
ما حسن الدین و الدنیا و اجتماع ساختن دین و دنیا را از قبیل جمع اعداد است پس طالب آخرت را  
ترک دنیا با آمد و چون درین آوان حقیقت ترک آن بیشتر نیست بلکه بیشتر است و ضرورت ترک  
حکمی باید قرار داد و ترک حکمی عبارت از آنست که در امور دنیوی بمقتضای حکم شریعت عزم حکومت باید شد

و در مطامع و مشارب و مساکن حدود و شریع را رعایت باید نمود و تجاوز از آن حدود و تجویز نباید کرد  
در اموال ناسیه و انعام سائمه زکوة مفروضه را باید کرد و چون تجلی با حکام شرعیه بیشتر شد از مضرت  
دنیا نجات حاصل گشت و با آخرت جمع شد و اگر این قسم ترک حکمی هم بیشتر نشود از بحث خارج است  
حکم منافق دارد که صورت ایمان در آخرش سودمندش نخواهد گشت نتیجه او عصمت مآ و اموال دنیوی  
است نقطه من آنچه شرط بلا غسست یا تو میگویم یا تو خواه از سخن بند گیر خواه ملال یا تا کدام صاحب  
دولت باشد که باین طعنا رقی و قیادی و باین خدم و حشم و باین طعنا حمله و لذت و چرب باین ساسا  
فاخره در برش کمر حق را بیست قبول استماع نماید سه گوش از بار گردان شده است نشنود نه و فغان  
مرا و فغان الله سبحانه و یا که بتایید شریعتیه مصطفویه علی صاحبها الصلوٰة و السلام و التیمیه بقیته المراد  
میان شیخ زکریا که سابق کرد و می بود مرد عالم و فاضل است بشوی اعمال بدی است که بر مردان مجوس  
بواسطه ضعف پیری و ضیق میشت و تمامی مدت عمر سبزه آمده است بفقیر نوشته بود که در عسکه کرده  
سعه در خلص مانا نیکو گشت ساقط راه مانع آمد چون اخوی خواجہ محمد صدیق بخمدت ایشان میفرستد  
بضرورت بچند کلمه تصدیق گشت امید است که توبه عالمی درباره آن ضعیف مرعی خواهند داشت  
که عالم است و پیر و السلام اولاً و آخراً مکتوب به مقتاد و سوم به قلی بن قلیخان صدور یافته در مدت  
و نیا و بنای آن و در گوش تحصیل علوم غیر نافع و در اجتناب از فضول مباحات و تحریر و غیره و اعمال  
صالحه علی الخصوص در زمان غفوان جوانی و مایه سبب ذلک حق سبحانه و تعالی بر جاده شریعت  
سینه مصطفویه علی صاحبها الصلوٰة و التسلیات و التیمات لایذیه اسرمدیه استقامت زانی فریادی فرزند  
دنیا محل آزمایش و امتحان است ظاهر او را با نواحی عز و خرافات موه و عزیز گردانیده است صورت و احوال  
و خط و زلف و خرم و موه و مزین شده اند و نحو شریعت بطراوت و نصارت تمخیل است لیکن فی الحقیقت  
جیفه نیست عطر اند و دوزخ بل نیست پل زبانی و دوزخ بل نیست عجا و شکر نیست زهر ساطع و سراسر  
خراب است معامله و بانهای خود با این همه گندی از هر چه گوی بدتر یافته او و او نه و سحر است گرفتار از چون  
و مخدوع است هر که بظاهر او غفلت گشت بد از خسارت ابدی متهم شد و هر که کمال و طراوت  
نظر کردند امت سرمدی نصیب او آمد و سرور کائنات حبیب رب العالمین علیهم و علی  
الله الصلوٰة و السلام فرموده است ما الدنیا و الآخرة الا هوان ان رضیت احداً



عقبنبت الاخری پس هر که دنیا را راضی ساخت آخرت از وی در سخط است پس ناچار از  
 آخرت بے نصیب آمد عاذا بالله سبحانه وایاکم من مجسمتها و محبة اهلها اے فرزندان پیچ  
 میدانی که دنیا چیست آنچه ترا از حق سبحانه باز دارد پس از زن و فرزندان و مال و جاه و ریاست  
 و لمو و لعب و اشتغال بمال یعنی همه داخل دنیا است علوم که با آخرت کاریانند  
 هم از دنیا اند اگر تحصیل نجوم و منطق و هندسه و حساب و اشغال آنها از علوم لا طائل  
 بکار می آید فلا سفه از اهل نجات می بودند قال علیه الصلوة والسلام علامه  
 اعراضه تعالی عن العبد اشتغاله عما لا یعینہ به هر چه جز عشق خداست حسن است  
 اگر شکر خوردن بود جان کندن است و آنکه گفته اند که علم نجوم از برای معرفت اوقات  
 صلوة در کار است نه باین معنی است که معرفت اوقات بے معرفت نجوم حاصل نیست بلکه  
 باین معنی است که علم نجوم یکی از طرق معرفت اوقات است بسیار از مردم هستند  
 که از علم نجوم خبر ندارند و اوقات صلوة را به از عالمان نجوم می شناسند قریب باین  
 سخن است و جبکہ تحصیل علم منطق و حساب و مانند اینها که فی الجمله در بعضی علوم  
 شرعیہ در کارند گفته اند بالجمله بعد از تحکلات بسیار و وجو از برای اشتغال باین  
 علوم پیدا میشوند اما اگر مقصود اینها غیر از معرفت احکام شرعیہ و تقویت ادله  
 کلامیه امری دیگر نباشد والا لا یجوز اصلا انصاف باید کرد در کتاب امریاب که مستلزم  
 قوت امور واجبه باشد از حد اباحت می بر آید یا نه شک نیست که اشتغال باین  
 علوم مفوت اشتغال بعلوم شرعیہ ضروری است اے فرزندان حق سبحانه و تعالی از کمال  
 عنایت بینایت خویش ترا و را بتداء جواتی توفیق تو به کرد است فرموده بود بدولت  
 یکی از درویشان سلسله علیقه شبنده قدس الله تعالی اسرارهم اتا بت داده نمیدانم  
 از دست نفس و شیطان تر اثبات بر آن تو به میسر شده باشد یا نه استقامت مشکل مینماید  
 موسم عنقوان جواتی است و اسباب و نیوس همه بیشتر و بیشتر از قربانی مناسب و نا ملائم  
 همه اندر زمین تو این است که تو طفل و خانه رنگین است اے فرزندان کار این است  
 که از فضول مباهات اجتناب باید نمود و از مباهات بقدر ضرورت اکتفا باید کرد

آنهم بر نیت جمیعت از برای ادا و طاعت بندگی مثلاً مقصود از خوراک قوت بر  
 ادا طاعت است و از پوشاک ستر عورت و دفع حر و بر و و علی هذا القیاس  
 سایر المباهات الضروریة اکابر نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم عمل بضریمت  
 اختیار کرده اند و از رخصت مهمانان اجتناب فرموده اند از جمله غرائم الکفاست  
 بقدر ضرورت و اگر این دولت میسر نشود یا از دائره مباهات بیرون نباید نهاد و محرمات  
 و شقیات نباید رفت تنعمات بامور مباهات بروجه اتم و اکل حق سبحانه از کمال کرم تجوید  
 فرموده است و دائره این تنعمات را پر و وسیع ساخته قطع نظر از این تنعمات کدام  
 عیش برابر آنست که مولا اے این کس از کردار این شخص راضی باشد و کدام جفا برابر  
 آنست که سید و از اعمال او در سخط باشد رضا الله تعالی فی الجنة خیر من الجنة و سخط  
 الله تعالی فی النار شر من النار این کس بنده ایست محکوم محکوم موی او را پس فرود  
 نساخته اند و در هر جسد افتد و اند گذاشته فکر باید کرد و عقل دور اندیش را کار باید فرمود  
 فردا غیر از دامت و خسارت پیچ بدست نخواهد آمد وقت کار موسم جوانی است جوانی نیست  
 که این وقت را از دست نهد و فرصت غنیمت شمرد و بچل که در امان زمان پیری نگذارد و اگر گذارد  
 جمیعت میسر نشود و اگر میسر شود هنگام ضعف و سستی کاری تواند کرد حال آنکه سبب جمیعت  
 بهمه میسر است و وجود والدین هم از جمله القامات حق است سبحانه که غم معیشت این کس میسر است  
 و موسم فرصت است و زمان قوت و استطاعت بکدام عذر امر و زور فردا باید انداخت و خست  
 پس بگوید باید کشید قال علیه الصلوة والسلام ملک المسوفون آری اگر محرمات دنیا و دنی  
 را بفر و اندازند و امر و زبای اعمال آخرت پر دازند پس مستحسن است چنانکه عکس بر مستقیم است  
 درین وقت عنقوان جوانی که استیلا و دشمنان دین است از نفس و شیطان اندک عمل را انقدر  
 اعتبار است که در وقت عدم استیلا و آنها اضناف مضاعف آن را اعتبار نیست در توره  
 سپاه ای گری سپاهیان کار گزار در وقت استیلا اعدا اعتبار بیشتر است  
 اندک ترد و اهم اعتبار می گیرد و نمایان می شود و در وقت امن از شر اعدا این قسم اعتبار  
 کمی ماند ای فرزندان مقصود از خلقت انسانی که خلاصه موجود است نه لمود لعب و خوردن و غفلت است

عنه  
 و از شیعیان



مقصود از وسع ادای و طاعت بندگیست و ذل و انکسار و عجز و انقمار و دوام التوا و تضرع و جناب  
 قدس خداوندی جل سلطانۀ عبادت که شرع محمد علیه الصلوٰۃ و السلام بآن ناطق است و مقصود  
 از ادای آن منافع و مصالح عبادت و جناب قدس خداوندی عرفانه بیخ از آن ماند  
 نمیشود بجان ممنون گشته میاید و اگر در باقی و تمام در امتثال و امر و انهما از منای باید کوشید  
 حق سبحانه با وجود غنا و مطلق عباد را با امر و نواهی سرافراز ساخته است مامتا جان را شکر این  
 نعمت بر وجه اتم باید کرد و بمنت داری تمام در امتثال احکام باید کوشید ای فرزند میداند که  
 اگر از انبای دنیا که بشوکت و جاه و صوری متحقق است اگر از متعلقان زیر دست خود را بخدمتی سرافراز سازد  
 و در آن خدمت نفی بآمر و نواهی است این زیر دست حکم او را چه بلا عز میاید و دو میداند که شخصی عظیم القدر  
 این خدمت را فرموده است به ممنونیت تمام بجا باید آورد چه بلا شد عظمت خداوندی جلش از عظمت این شخص  
 هم در نظر کس میاید که امتثال خداوندی عظمت نمی کوشد شرم باید کرد و از خواب خرگوش خود را بیدار  
 بر آورد و عدم امتثال و امر الکی جل سلطانۀ از دو چیز خالی نیست یا آنکه اخبارات شرعی را دروغ  
 میداند و یا در نمیکنند یا عظمت امر تعالی و تقدس در نظر حقیر تراز عظمت ابناء و دنیا می آید شناع  
 این امر را باید ملاحظه نمود ای فرزند اگر شخصی که کذب او را بار بار تجربه کرده اند بگویند که اعدا با ستم  
 تمام بر فلان قوم بخون خواهند ریخت عقلا و آن قوم از بی محافظت خود میشوند و فکر دفع آن  
 بلیه مینمایند با وجودیکه میداند که آن مخبر بکذب متهم است لیکن میگویند که در محل تو هم  
 خطر نزد عقلا احتراز لازم است محض صادق علیه الصلوٰۃ و السلام بمباغتها و تمام از عذاب  
 اخروی خبر دار ساخته است هیچ متاثر نمیشوند اگر متاثر شوند فکر دفع آن بکنند  
 و حال آنکه علاج دفع آنرا نیز از مخبر صادق علیه الصلوٰۃ و التیمه معلوم کرده اند پس چه  
 ایمان است که خبر مخبر صادق در رنگ خبر و غشوا اعتبار ندارد و صورت اسلام  
 نجات نمی بخشد یقین می باید حاصل کرد یقین کجاست که ظن هم نیست بلکه و هم هم  
 نیست چه عقلا در خطر با هم را نیز اعتبار می نمایند و همچنین حق تعالی در کلام مجید  
 خود می فرماید و الله بصیر ما تعملون با وجود این اعمال فیحیه بو قوع می آرند اگر  
 بدانست که شخص حقیر بر اعمال اینها مطلع است هرگز عمل شیع در نظر او نیکنند

پس حال اینها از دو حالت خالی نیست خبر حق را سبحانه با در نمی کنند یا اظهار حق سبحانه تعالی  
 را اعتبار نمیدهند پس این قسم کرد و از ایمان نیست یا از کفر پس بران فرزند لازم است که از سر تجدید  
 ایمان بکند قال علیه الصلوٰۃ و السلام جدد ایمانکم بقول لا اله الا الله و از نامر ضیات حق  
 سبحانه توبه نصوح از سر عاده نماید از اموریکه نمی فرموده است و محروم ساخته بجنب باشد و بیخ  
 وقت نماز بجماعت گذارد اگر قیام لیل و نماز از تجدید میسر شود زبیه سعادت و او از کوفه مال نیز از نظر  
 ارکان اسلام است آنرا البته او کند و طریق که دای آن اسهل باشد آنست که از مال خود آنچه  
 حق فقر است سالیانه جدا سازد و به نیت زکوة بکا بپاشد و در تمام سال به صرف زکوة خرج نماید  
 بر مری قدس بر هر قبه تجدید نیت ادای زکوة لازم نیست یک دفعه جدا کردن کفایت میکند معلوم  
 است که در تمام چه قدر خرج میکنند فقر استحقاق اما چون به نیت زکوة نیست محسوب  
 نمیشود و در صورت فقر و زکوة از سه او شود و هم از خرج سبب تقرب خلاصی است و اگر  
 بالفرض آنقدر در سال خرج فقر نشود و بقیه بماند از همان طور جدا از مال خود نگه دارند و در  
 هر سال همین قسم عمل بکار بر بند چون مال فقیر جدا میشود اگر امر و توفیق ادای آن روزی نشد  
 شاید که فردا موفق سازند از سر فرزند چون نفس بالذات تحصیل است و در امتثال احکام الهی  
 جل سلطانۀ سرکش به ضرورت سخن بهر قهقهه میشود و الا اموال و املاک همه از حق است سبحانه  
 این کس را چه محال است که در آن گفت نماید باید که بمنت تمام او کند و همچنین در سایر عبادات خود را  
 بیخ و بجهت معاف ندارد و در ادای حقوق عباد سعی بلیغ مبذول باید داشت و کوشش باید نمود  
 که حق هیچکس در ذمه نماند اینجا ادای آن حق آسانست بلامنت و تعلق بهم رفع میشود در آخرت  
 کار مشکل است علاج پذیر نیست احکام شرعی را از علماء آخرت باید استفسار نمود و سخن ایشان را  
 تاثیر است شاید بیکت انقاس ایشان بعمل آن موفق شود از علماء دنیا که علم را وسیله  
 مال و جاه ساخته اند دور باید بود مگر آنکه علماء متقی بیدار نشو و بضرورت بقدر ضرورت با ایشان  
 باید پرداخت آنجا میان حاجی محمد آثره از علماء دیندارند و شیخ علی آثره خود آشناس  
 شما اند غرض این هر دو عزیزان در آن نواحی متفق اند در تفقیش سائل شرعی با ایشان رجوع  
 نمودن النسب است از فرزند با فقر او با غنیا و دنیا چه بنا سبب که از نیک و بد ایشان



سخن کم نصائح شرعیہ درین باب بروی اتم واکمل وارد شده اند فلنگہ انجہ ابالغہ اما آن فرزند چون از راه انابت به فقر رجوع آورده بود دل را بواسطہ آن مناسبت در اکثر اوقات توجہ بحال آن فرزند میشد و همان توجہ باعث این گفتگو شده است میدانم کہ اکثر این نصائح و مسائل بگوش آن فرزند رسیده باشند اما مقصود عمل است نہ مجرد علم بیماری کہ علم بداری و عملی خود و او را آن دارد و انور و صحت بخنی یا بد علم بداری و فائدہ نمیکند این همه ایام و مبالغہ براسے عمل است علم خود محبت را درست میسازد قال علیہ الصلوٰۃ والسلام ان اشتد الناس غذا یا یوم یقیقہ عالم لم یفقدہ اللہ بلیکہ آن فرزند بداند کہ انابت سابق بواسطہ قلت صحبت از باب جمعیت اگر چه نموده باشد اما از نفاست جوهر استعداد آن فرزند خبر میداد امید است کہ حق سبحانہ بیکت آن انابت در آخر توفیق مریضات خویش موافق گردد و از اہل نجات سازد و در حال رشتہ محبت این طائفہ را از دست نہ بد و احتیاج و تضرع باین قوم شعار خود سازد و منتظر باشد کہ حق سبحانہ تبوسل محبت این طائفہ بجمعیت خود مشرف سازد و تمام بجان خود کشد و ازین خرخشہ با بالکل خلاص سازد و دشواری عشق آن شغل است کہ چون بر فروخت بہر چیز معشوق باقی جملہ سوخت بہ تیغ لادر قتل غیر حق براند بہ درنگ زان پس کہ بعد لاجہ ماندہ ماند لا اللہ باقی جملہ رفت بہ شاد باش اسے عشق شرکت سوز رفت مکتوب ہفتاد و چهارم بہ میرزا بدیع الزمان صدوریافتہ در تحریریں بر محبت فقر و توجہ با ایشان و انصح با اتباع صاحب الشریعۃ علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام مرا سکہ شریفہ و سفا و منہ لطیفہ و رو دیاقت حمد اللہ سبحانہ کہ از غموائے آن محبت فقرا و توجہ در ویشان مفہوم گشت کہ سرمایہ سعادت است لانہم جلساء اللہ سبحانہ و اہم قوم لا یشتقہ جلیسہم و کان رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ و علی آلہ وسلم یستقیح بعضا لیکل الہما جبرین و قال علیہ الصلوٰۃ والسلام فی شانہم رب اغث مدفوع بالابواب لو اقم علی اللہ لایرہ سعادت آثار فقرہ در صحیفہ گرامی اندراج یافتہ بود کہ خدیو نشائین این نیست است کہ مخصوص حضرت واجب الوجود دست جل سلطانہ عبد ملوک لا یقدر علی شے راچہ رسد کہ بوجہ از وجوہ بجزا و ند جل سلطانہ مشارکت جوید و در راه خدا وندی

بوی علی الخصوص در نشاء اخرویہ کہ مالکیہ و ملکیتہ چہ بطریق حقیقت و چہ بطریق مجاز مخصوص بحضرت مالک یوم الدین است حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ در روز قیامت نہاد در دہد کہ لمن الملک الیوم و خود در جواب آن فرماید اللہ الواحد القہار عباد را در ان روز غیر از ہول و داشت تحقیق نیست و چہ حسرت و اندامت مقصود نہ اللہ تعالیٰ در قرآن مجید از شدت آن روز و از غایت اضطراب خلایق خبر میدہد حیث قال تبارک و تعالیٰ ان زلزلة الساعة شے عظیم یوم تر و نہاتند ہل کل مرضیۃ عما رضعت و تفض کل ذات حمل حملہا و ترمی الناس سکاری و ما ہم بکساری و لکن عذاب اللہ شدیدہ در ان روز کثر فصل پر کنند و قول یا و لا العزم را دل بلرز دہول بہ بجا نیکنہ داشت برندا بنیسا بہ تو غرگند راچہ دارسی ہیا و یقیقہ النصح اتباع صاحب الشریعۃ علیہ الصلوٰۃ والسلام و انصحیۃ لازم فان النجاۃ بد و نہا محال و عدم الاتفاقات الی زخارف الدنیا و عدم الاعتناء بوجوہا و عدم ما فان الدنیا بسفوفۃ اللہ سبحانہ نیست لما قدر عندہ تعالیٰ فیثقی ان یكون عدما خیرا من وجوہا عند العباد و قضیتہ عدم دقاہا و سرعت زوالہا مشہورہ بل مشہورہ فاعتبروا یا ایہا النما الذین مضوا من قبل و قفوا اللہ سبحانہ و ایاکم بتجاوبہ سید المرسلین علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام مکتوب ہفتاد و پنج نیز میرزا بدیع الزمان صدوریافتہ در تحریریں بر متابعت سید کونین علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام اولاً تصحیح عقائد و ثانیاً بدانتستن احکام فہرہ و ریفہ و در بیان آنکہ از حق سبحانہ و تعالیٰ بوسیلہ یا بے وسیلہ اورا تعالیٰ میباید طلبید سلیم اللہ سبحانہ و عافا کم تقد سعادت دارین منوط بہ متابعت سید کونین است علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و التسلیمات اتمہا و اکملہا بنحیک علماء اہل سنت شکر اللہ سیم بیان فرمودہ اند اولاً تصحیح عقائد بقتضائے آراے عالمیہ این بزرگواران باید کہ دانیائے علم حلال و حرام و فرض و واجب و سنت و مندوب و مباح و مشتبہ حاصل بایز نمود و عمل بقتضائے این علم نیز در کار است بعد از حصول این و جناح اعتقاد دی و علی اگر سعادت از لی مد فرماید طیران عالم قدس میرآید و بد و نہا خطر القناد دنیاے دنی کہ رای آن نمیکند کہ آنرا از مطلب فہرہ و حصول مل و



جابه او را از مقام انکار نبرد بلند بهمت باید بود از حق سبحانه و تعالی بوسیلہ یابی و سیلہ  
 اورا تمناے باید طلبید رع کار نیست غیر این همه هیچ چون التفات نموده و دست  
 خواسته اند بشیرے کم سالما و غاما مراجعت خواهند نمود اما یک شرط را رعای دارند و آن  
 وحدت قبله توجہ است قبله توجہ را متعدد و ساختن خود را در تفرقه انداختن است غفلت است  
 هر که یکجا همه جا و هر که همه جا هیچ جا حضرت حق سبحانه و تعالی بر جاده شریعت مصطفوی علی  
 الصلوٰۃ والسلام و ائمتہ استقامت کرامت فرماید و السلام علی سائرین و التزم متابعت  
 المصطفیٰ علیہ و علی آله الصلوٰۃ و التحیات مکتوب بنفقا و ششم بقیع خان صدور یافته  
 در بیان آنکه ترقی وابسته بروع و تقوی است و در تحریر بر ترک فضول مباحات و اگر میسر شود  
 اجتناب از محرمات ساخته دایره فضول مباحات را تنگ تر باید گرفت در بیان آنکه اجتناب از  
 محرمات نیز دو قسم است عصمک الله سبحانه عما یصلحکم و ما نکم عما شاکم بحرمه سید البشر المتقی عنه یزید  
 علیه و علی آله من الصلوٰۃ الکلمات التسلیمات افضلها قال الله تعالی فما آتکم الرسول فخذوه  
 و ما نکر عنه فامتنوا و از آنجا است برد و جزا امتثال او امر و انشاء از لوازم و معظم ترین این  
 دو چیز جزا و خیر است که بعد بروع و تقوی است ذکر و جل عند رسول الله صلی الله تعالی علیه  
 و علی آله و سلم بعد از عبادت و اجتهاد و ذکر آخر بر عت فقال البیہی صلی الله علیه و سلم لا تعدل با بره شتی  
 یعنی الروع و قال ایضا علیه من الصلوٰۃ التسلیمات التسلیمات ملک و نیکم الروع و فضیلت  
 انسان بر ملک ازین جزو تحقیق است و ترقی بر مدارج قرب هم ازین جزو ثابت میشود و چنانکه  
 در جزو اول مشارک اند و ترقی در ایشان مفقود است پس عایت جزو و روع و تقوی از اهم  
 مهام اسلام آند و از شد ضروریات این جزو که مدار آن بر اجتناب از محارم است بر و جبال  
 و قتی میسر شود که از فضول مباحات اجتناب نموده آید و بقدر ضرورت از مباحات کتف  
 کرده شود زیرا که فاء عنان در ارتکاب مباحات با مومنین است و رسالت شتی  
 بحر من نزدیک است من حام حول الحمی یوشک ان یقع فیم پس در حصول  
 کمال در روع و تقوی اکتفا از مباحات بقدر ضرورت لا بد آید و آن بسم مشروط  
 به نیت اداسه و غافلندی و الا آن قدر هم وبال است و قلیل آن غشیه حکم

کثیر دارد و چون اجتناب از فضول مباحات با کلیه در همه اوقات خصوصاً در وقت بسیار  
 عزیز الوجود است اجتناب از آن محرمات لازم ساخته میماند و اگر ارتکاب فضول مباحات  
 تنگ تر باید ساخت و درین ارتکاب همواره نادم و مستغفری باید بود و در یک از براس  
 و خول حوالی محرمات وابسته به نیت حق سبحانه و تعالی و تنفرع باید شد ازین ندامت و استغفار و التجا و  
 تنفرع بحمل که کار آن اجتناب بکند که فضول مباحات تعلق داشت و از آن آن محضون و محفوظ دارد  
 عزیز میفرماید انکسار المعاصین احب الی من صولۃ الطبیعین اجتناب از محرمات نیز بر دو قسم است قسم  
 آنکه حقوق الله سبحانه تعلق دارد و قسمی است که حقوق عباد متعلق است و رعایت قسم ثانی اہم  
 است حق سبحانه و تعالی غنی مطلق است و ارحم الراحمین و عباد و فقیر محتاجانند و بالذات  
 بخیل و لیکن اند قال رسول الله تعالی صلی الله علیه و آله و سلم من کان لہ مظلمۃ لاخیر من عرضہ  
 او شے فلیطلبہ الیوم قبل ان لا یكون دینا را و لا در ہما ان کان لہ عمل صالح اخذ بقدر  
 مظلمۃ وان لم یکن لہ حسنات اخذ من سیئات صاحبہ فعل علیہ و قال ایضا صلی الله تعالی  
 علیہ و آله و سلم اندرون ما یفلس قالوا المفلس فینا من لا و ہم لہ ولا متاع فقال صلی الله تعالی  
 علیہ و آله و سلم ان المفلس من امتی من لا یابی یوم القیمۃ بصلوٰۃ و صیام و زکوٰۃ و یا تی قد شتم  
 ہذا و قدف ہذا و اکل مال ہذا و سفک دم ہذا و ضرب ہذا فیعطی ہذا من حسنة و ہذا من  
 حسنة فان فینت حسنة قبل ان یقف ما علیہ اخذ من خطایا ہم فطرح علیہم ثم  
 طرح فی النار صدق رسول الله صلی الله تعالی علیہ و سلم ثانیاً انہما محمدت  
 گزارے ایشان سے غاید کہ در بکده معظمہ لاہور بوجو د ایشان بسیارے از احکام  
 شریعہ درین طور زمانہ رواجے پیدا کردہ است و تقویۃ دین و ترویج ملک  
 در ان بقعہ حاصل گشتہ است و آن بلکہ نزد فقیر بچو قطب ارشاد دست نسبت  
 بسائر بلا دہند و ستان خیر و برکت آن بلکہ بہ جمع بلا دہند و ستان ساریست  
 اگر آنجا دین را ترویج دست در ہمہ جا نحوے از رواج تحقیق است حق سبحانه و تعالی  
 مؤید و ناصر ایشان باد قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا یزال طائفہ  
 من امتی ظاہرین علی الحق و یضربہم من غدا لہم حق یا آتے امر الله



و هم علی ذلک چون ایشان را رشته ارتباطی بحضرت معرفت پناهی قبله گاهی خواجہ  
 محکم بود بنا بر آن به سواد چند کلمه محرک آن نسبت جی گشت زیاده برین انتخاب  
 ست حامل رقیه دعا گو که از مردم نیک و صلحا ست و آدمی زاده است حاجت جناب  
 ایشان آورده است امید است که توبه شریف در باره او مرعی داشته روا سے  
 حاجت او خواهند فرمود و دولت حقیقی سعادت سرمدی محصل باد بحضرت البنی و آلہ الامجاد  
 علیہ و علی آلہ الصلوات و التیمات مکتوب هفتاد و هفتم بجاری خان صد و ریافت  
 در بیان آنکه عبادت خدا سے بچون و بچگون کے میسر شود و اینا سب ذلک الحمد للہ  
 و سلام علی عبادہ الذین اصطفی بعد از خدا سے ہر چه پرستند ہیچ نیست  
 بے دولت ست آنکہ ہیچ اختیار کرد و عبادت خدا سے بچون و بچگون جل سلطانہ  
 و تھے میسر شود کہ از قیمت تمام ماسوا سے آزاد شدہ قبلہ توبہ جز ذات احدیت ہیچ نامہ  
 در مصداق این توجہ استواء انعام و ایلام اوست تعالیٰ بلکہ در ابتدا حصول این  
 مقام ایلام مرغوب تری آید از انعام اگر چه در آخر کار بہ تفویض می کشد و ہر چه میسر  
 اولے و انسب میدان عبادتے بر غیبت و بہیت تعلق دارد فی الحقیقت آن عبادت  
 خود ست مقصود از انجائحات و سرور خویش ست تا تو در بند خویش تن  
 باشی و عشق گوئی دروغ زن باشی و حصول این دولت و البتہ بفنا و مطلق  
 است و این توجہ نتیجہ محبت ذاتیہ است و مقدمہ ظہور ولایت خاصہ محمدیہ علی  
 صاحبہا الصلوٰۃ و السلام و التیمہ حصول این نعمت عظمی موقوف ست بر کمال  
 اتباع بشریعت او علیہ من الصلوات اتہا و من التیمات اکملہا چہ شریعت ہر بنی  
 علیہم الصلوات و التیمات کہ از راہ نبوت برو سے عطا فرمودند مناسبت ولایت  
 اوست چہ در ولایت ر و بحق ست سبحانہ بالکلیہ و چون بہ نبوت فرو دے آرند  
 ہمان نور فرو دے آید و ہمان کمال را با توجہ خلق جمع مے کند و سلب حصول  
 کمالات مقام نبوت ہم ہمان نور ست و لہذا گفتہ اند ولایت نبی افضل ست از  
 نبوت اولاد جرم شریعت ہر غیر مناسبت است و باشد و اتباع آن شریعت مستلزم

و حصول ست بآن ولایت و اگر سوال کنند کہ بعضی متابعان شریعت آن سرور را علیہ الصلوٰۃ  
 و السلام از ولایت آن سرور نصیب نیست بلکہ بر قدم انبیاء و دیگر اند و از ولایت ایشان نصیبی رند  
 جواب گویم کہ شریعت پیغمبر ما علیہ الصلوٰۃ و السلام جامع جمیع شرائع ست و کتابے کہ برو سے  
 منزل شدہ است شامل تمام کتب سماوی است پس اتباع این شریعت گویا اتباع  
 جمیع شرائع ست پس باندازہ استمداد خود مناسبتہ بر بنی از انبیاء دارد کہ ولایت او را  
 اخذ میکند و لا محذور فیہ بلکہ گوئیم کہ ولایت او علیہ الصلوٰۃ و السلام حاوی ولایتہا سے  
 جمیع انبیاء ست علیہم الصلوات و التیمات پس وصول بآن ولایتہا وصول بجزو است از  
 اجزاء این ولایت خاصہ و سبب ندیم الوصول الی ملک الولائیہ بقصور سے کمال  
 متابعت علیہ الصلوٰۃ و السلام و لقصور در جات فلا جرم حصول التقاضی و تھے در جات  
 الولائیہ و لو تفسر کمال الاتباع لا مکن الوصول الی ملک الولائیہ اعتراض و تھے دارد  
 میشود کہ متابعان شرائع انبیاء و دیگر را ولایت خاصہ محمدی علیہ و علیہم الصلوات و  
 التیمات و التیمات حاصل مے شد و لیس فلیس الحمد للہ الذی انعم علینا و ہدینا  
 الی الطراط المستقیم و الذین القومیم صراط مستقیم عبارت ازین طریق متین و شریعت  
 بین ست آنک لمن المرسلین صراط مستقیم و لیل اینے ست رزقنا اللہ سبحانہ  
 و ایالہ کمال اتباع شریعتہ علیہ الصلوٰۃ و السلام بحضرت کمال اتباع و عظم ادیانہ رفوان اللہ  
 تعالیٰ علیہم جمعین آیین حامل رقیہ دعا مترو و آن حد و بود و چند کلمہ حرک سلسلہ و محبت گشت  
 و السلام علیکم و رحمۃ اللہ سبحانہ لہ یکم مکتوب ہفتاد و ہشت تیرہ بجاری خان صد و ریافت  
 در بیان معنی سفر در وطن و سیر آفاقی و انفسی و در بیان آنکہ حصول این دولت و البتہ با اتباع  
 صاحب شریعت ست علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و السلام حق سبحانہ و تعالیٰ بر جا و شریعت  
 حق علی مصداقہا الصلوٰۃ و السلام و التیمہ استقامت از زانی فرمایند چند روز ست کہ از سفر و بی اگر  
 فرجعت واقع شدہ است و بوطن مالوف آرامی حاصل گشتہ حب الوطن من الایمان نقد وقت ست بلند  
 وصول بوطن اگر سفر ست در وطن ست سفر در وطن از اصول مقررہ اکابر خانوادہ علیہ نقشبندیہ ست  
 قدر من اللہ تعالیٰ اسرار ہم چاشنی ازین سفر درین طریق ابتدا سے میگرد و بطریق اندراج انہایت فی البذل







مقتضیات آن شرع پس لاجرم مصدر قان این شریعت خیر لایم باشند و همچنین تکذیب  
 این شریعت و عدم اتیان آن بمقتضای آن تکذیب است و جمیع شرع را تقدیم را و عدم  
 اتیان است بمقتضای آنها و همچنین است انکار از ان سرور علیه الصلوة والسلام انکار  
 از جمیع کمالات اسمای و صفاتی و تصدیق او تصدیق است جمیع آنها پس ناچار است که ان  
 آن سرور و مکذبان شریعت بدترین اعم باشند از نجاست الاعراب اخذ کفر و لافقا  
 محمد عربی کابر و سهر و سر است یکسکه خاک در شش نیست خاک بر سر است  
 الحمد لله ذی الانعام و المنة که من اعتقاد و گمان ایشان را نسبت باین شریعت و صاحب  
 آن شریعت علیه الصلوة والسلام و التمجیه با حسن و جوه مشهور و شمشیر بود و  
 وندامت بر او ضاع ناملائمه همواره و انگیزشان بوده حق سبحانه و تعالی از دیاب و بران عطا  
 فرمایند تا آنکه حامل رقیبه الدعا میان شیخ مصطفی از نسل قاضی شریع اند درین دیار بزرگان  
 ایشان بزرگ شده آمده اند و جوه معاش و مخالفت بسیار داشتند مشار الیه از بے معاشی  
 متوجه لشکر شده است و اسناد و فرامین همراه آورده امیدوار است که تبوسل ایشان  
 جمعیت پیدا کنند یا ده متصدع نشد مشار الیه را بعد و عظام بر بنجی سفارش فرماید  
 که کار نگر شود و سبب جمعیت ارباب تفرقه گردد و السلام والا کرام مکتوب شهادت و م  
 میرزا فتح الله حکم صدور یافته در بیان آنکه فرقه ناجیه از هفتاد و دو فرقه اهل سنت و  
 جماعت اند و در کوشش فرق مبتدعه و ماینا سبب ذلک حق سبحانه و تعالی براه شریعت  
 مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام و التمجیه استقامت ارزانی فرماید مصرع  
 کار نیست غیر این همه هیچ هر فرقه از هفتاد و دو گروه مدعی اتباع شریعت است و  
 جازم نجاست خود کل حزب بما لایم فرعون نقد وقت شاست اناد بیله که پیغمبر صادق علیه  
 من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها بر تیز فرقه واحد ناجیه از ان فرق متعدد و  
 فرموده است است است التزمین اعم علی ما انا علیه و اصحابی یعنی آن فرقه واحد ناجیه آنانند  
 که ایشانان بطریق اند که من غیر ان طریق و اصحاب من بران طریق اند ذکر اصحاب با وجود  
 کفایت بذکر صاحب شریعت علیه الصلوة والسلام و التمجیه درین موطن بر اے آن کو اند بود

که تا بداند که طریق من همان طریق اصحاب است و طریق نجاست منوط باتباع طریق ایشان است  
 و پس چنان که حق سبحانه فرموده من یطع الرسول فقد اطاع الله پس اطاعت رسول  
 عین اطاعت حق آمد سبحانه و ظلال اطاعت او صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم عین معصیت  
 او تعالی و تقدس جماعه که اطاعت خدای را چهل سلطان خلافت طاعت رسول تصور کرده اند  
 حق سبحانه از حال آنها خبر میدهد و حکم بکفر ایشانان مینماید آنجا که می فرماید و یرون ان  
 یفرقوا بین الله و رسوله و یقولون لو من بعض و تکفر بعض و یریدون ان یجذبوا بین ذلک  
 سبیلا و لکن هم الکفرون حق پس در مانحن فیه دعوی اتباع آن سرور و ندون علیه الصلوة  
 والسلام بخلاف اتباع طریق اصحاب رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و دعوی  
 باطل است بلکه آن اتباع فی الحقیقت عین معصیت رسول است علیه الصلوة والسلام پس  
 نجاست را در ان طریق مخالفت چه مجال و محسبون انهم علی شئی الا انهم هم الکاذبون مطابق  
 حال ایشان است و شک نیست فرقه که ملتزم اتباع اصحاب آن سرور و اند علیه الصلوة  
 و التسلیمات اهل سنت و جماعت اند شکر الله تعالی میم فیم الفرقه الناجیه چه طاعتنا ان اصحاب  
 پیغمبر علیه و علیهم الصلوات و التیمات خود از اتباع ایشانان محروم اند کفایت و انوار  
 و مستزله خود مذکوب محدث دارند و اصل بن عطار یس ایشان از تلامذ امام حسن شریع است  
 که با ثبات و اسط میان ایمان و کفر از امام جدا شده و امام در شان او فرموده اعتزل  
 عنا علی هذا القیاس سائر الفرق الباقیه و طعن کردن در اصحاب فی الحقیقه طعن کردن است  
 بر پیغمبر خدا جل شانها ما آمن برسول الله من لم یؤقر اصحابه چه نیست اینها منجمه خبیث  
 صاحب ایشان میشود و نفوذ الله سبحانه من هذا الاعتقاد و السور و ایضا شراست که از راه  
 قرآن و احادیث بما رسید است توسط نقل ایشان است هرگاه ایشان مطعون باشند  
 نقل ایشان نیز مطعون خواهد بود این نقل مخصوص بعضی دون بعض نیست بل کلهم  
 فی العداة و الصدق و التبلیغ سواء پس طعن ایشان ای واحد کان منهم مستلزم طعن  
 در دین است و الیها ذلک سبحانه من ذلک طاعتنا ان یگوید که ما هم متابعت اصحاب میکنم  
 لازم نیست که جمیع اصحاب را متابعت با شیم بلکه ممکن نیست متابعت جمیع آنها نقل را هم اختلاف



ندایم جواب گوئیم متابعت بعضی وقت سو و مندا فتد که انکار از بعضی دیگر بآن نشود و بر تقدیر  
انکار از بعضی متابعت بعضی دیگر متحقق نمیشود و دریر که حضرت امیر شریف توفیر و تعظیم خلفاء و ثلثه رضوان  
الله تعالی علیهم اجمعین کرده اند شایان اقتدائت ایشان را دانسته با ایشان بیعت نموده اند پس  
با وجود انکار خلفاء و ثلثه ادعای متابعت حضرت امیر نمودن محض افتراست بلکه آن  
انکار فی الحقیقت انکار حضرت امیر است و روایت صریح مرقول و افعال ایشان را  
و احتمال تقیه را در ماده اسد الله راه دادن نیز از سفا فیه عقل است عقل هیچ هرگز تجویز نمی کند  
که اسد الله با وجود کمال معرفت و شجاعت بعضی خلفاء و ثلثه را سی سال مبطن دارند و اظهار  
خلاف آن نمایند و محبت لفاق با ایشان دارند از ادعای اهل اسلام این قسم لفاق  
متصور نیست شناعیت این فعل را باید دریافت که حضرت امیر چه قسم زبوسنه و چه  
نوع خدای متعصب میشود و اگر بطریق فرض محال تقیه در ماده اسد الله مجوز باشد تعظیم و  
توقیر که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خلفاء و ثلثه را میکردند و از ابتدای انتمای  
ایشان را بزرگ داشته اند چه جواب خواهند گفت آنجا تقیه گنایش ندارد دو تبلیغ حق بر پیغمبر  
و اجب است تقیه را از انکار راه دادن بزرگتر می کشد قال الله تعالی یا ایها الرسول بلغ  
ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالتی والله یعلمک من الناس  
کفار می کشد که محمد از وحی آنچه موافق اوست اظهار میکند و آنچه مخالف اوست اظهار  
نمیکند و پوشیده و مقرر است که بنی را بر خطا مقرر داشتن جائز نیست و الا غلطی در  
شریعت او پیدا میشود پس چون خلاف تعظیم و توقیر خلفاء و ثلثه از آن حضرت بطور نیامد  
معلوم شد که تعظیم ایشان از خطا مصون بود و از وال محفوظ بر سر اصل سخن رویم و جواب  
اعتراض ایشان را متعجب گوئیم که متابعت جمیع اصحاب در اصول دین لازم است و هرگز  
در اصول اختلاف ندارد اگر اختلاف است در فروع است و شخصی که طاعت بعضی است  
از متابعت جمیع محروم است هر چند کلمه ایشان متفق است اما شومی انکار را که بر دین در اختلاف  
می اندازد و از اتفاق می آید بلکه انکار قائل با انکار مقول و میرساند و اینها مبلغان شریعت  
جمیع اصحاب اند که مران الصحابه کلم عدول از هر یکی چیزی از شریعت جاریست و همچنین

قرآن را از هر واحدی امته منافقانه گرفته جمع ساخته اند پس انکار از بعضی انکار است از مبلغ  
اولی این جمیع شریعت در ماده منکر متحقق نگشت کلیت النجاة و الفلاح قال الله تعالی  
افتور منون بعضی الكتب و مکفرون بعضی فاجزا من فیعل ذلك منکم الاخری فی الحیوة  
الدنیة و یوم القيمة میروون الی اشد العذاب یا آنکه گوئیم که قرآن جمع حضرت عثمان  
است بلکه جامع فی الحقیقت حضرت صدیق و حضرت فاروق اند جمیع حضرت امیر سواست  
قرآن است پس باید این اندیشید که انکار این اکابر فی الحقیقت با انکار قرآن می کشد عیاذاً  
بالله سبحانه و تعالی از تجتهد اهل تشیع سوال کرد که قرآن جمع حضرت عثمان است در حق این قرآن  
چیز اعتقاد دارند گفت در انکار او مصلحت نمی بینم از انکار او دین به تمام برهسم  
می شود و دیگر مایل هرگز تجویز نمی کند که اصحاب آن سرور علیه و علیهم الصلوٰة و التسلیمات  
در روز رحلت آن حضرت بر امر باطل اجتماع نمایند و مقرر است که در روز رحلت آن حضرت  
سی و سه هزار اصحاب آن سرور حاضر بودند و بطور و رغبت بحضرت صدیق بیعت کرده اند  
اینهمه اصحاب پیغمبر رضالت جمع شدن از جمله محالات است و حال آنکه آن حضرت علیه  
الصلوٰة و التحیة فرموده لا تجتمع امتی علی الضلالة و توقیفی که در اتقاد از حضرت امیر گرد آید  
شده است بواسطه آن بود که در آن مشوره حضرت امیر را نه طلبیده بود نه چنانکه  
حضرت امیر فرموده اند ما عیننا الا قناخنا من المشورة وانا لعلم ان ابایک خیر مناخ و  
ما طلبیدن شامان مبنی بر مصلحت خواهد بود و کالتسلية لاهل البیت بوجود الامیر عند هم فی الصد  
الاولی من المصیبة او نحو ذلك و اختلافی که در میان اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوٰة و  
التسلیمات واقع شده نه از هوای نفسانی بود چه نفوس شریفه ایشان تزکیه یافته بودند و از  
انار که با طینان رسیده هوای ایشان تابع شریعت شده بود بلکه آن اختلاف مبنی بر اجتهاد  
بود و علائق حق پس خطای ایشان نیز در حد واحد و در عند الله و مصیب را خود در درج است  
پس زبان را از جفا می ایشان باز باید داشت و همه را به نیکی یا باید کرد و قال الشافعی  
رحمه الله سبحانه و تعالی و ما طهر الله عننا ایدینا فلیطهر عننا استئنا و نیز شافعی فرموده است اضطر  
الاناس بعد رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم فلم یجدوا تحت ایدیم السوا خیر من ابی بکر فلولو و تعابهم



انیقول تصریح است بر نفی تقیه و رضا حضرت امیر به بیعت حضرت صدیق بقیه المقصود آنکه میان سیدین و لد میان شیخ ابو الخیر از مردم بزرگ زاده است و ملازمت شما بسفرد کن هر دو در افتاد بود امیدوار غایت و التفات است و نیز مولانا محمد عارف طالب علم و بزرگ زاده است و در ادب و ملا بود بتقریب مدد معاش آمده توجه را امیدوار است و السلام و الاکرام

**مکتوب هشتم و دهم** به لایلیک صدور یافته در تحریر بر ترویج اسلام و بیان ضعف و زبونی اسلام مسلمانان و استیلاء کفار و کونسان از انا الله سبحانه و ایاکم حیة الاسلام غربت اسلام نزد یک یک قرن است بر پنج قرار یافته است که اهل کفر بجز اجرائی احکام کفر بر ملا در بلاد اسلام راضی نمی شوند بخواند که احکام اسلامی با تکیه زائل گردند و اثری از مسلمانان و مسلمانی پیدا نشود و کار را تا بان سر حد رسانند که اگر مسلمانی از شعار اسلام اظهار نماید بقتل میرسد و بجز بقره و هندوستان اعظم شعار اسلام کفار بخیر و دامن شاید راضی شوند اما بجز بقره هرگز راضی نخواهند شد از ابتداء بادشاهت اگر مسلمانی رواج یافت و مسلمان اعتبار پیدا کردند و نهاده اگر عیاذ بالله سبحانه در توقفت افتد کار بر مسلمانان بسیار مشکل خواهد شد الغیاث ثم الغیاث الغیاث تا که ام صاحب دولت باین سعادت مستعد گردد و که ام شاهان باین دولت دستبرد نمایند و ذلک بفضل الله و تعالی من یشاء و الله ذو الفضل العظیم شتبا الله سبحانه و ایاکم علی متابعت سید المرسلین علیه و علی آل من الصلوات افضلها و من التسلیات اکملها و السلام **مکتوب نهم و دهم**

بکنند رخا بود صدور یافته در بیان آنکه سلامتی قلب بے نیان ماسواست حق جل و علا صورت نه بدو این نیان معبر بنماست حق سبحانه و تعالی همواره با خود دارد و بغیر خود نگذارد بجز سید البشر المظهر عن زین البصر علیه و علی آل الصلوات و التسلیات آنچه بر ما و شما لازم است سلامتی قلب است از مادیون حق سبحانه و این سلامتی و قتی میرسد که غیر حق را سبحانه بر دل عبور نماند و عدم عبور غیر وابسته بے نیان ماسواست که معبر بنماست نزد این طالع علیه و علی آل من الصلوات و التسلیات

امروز این نسبت عقدا قاف است بلکه اگر گفته شود باور نکند به نیان لا باب الفیض فیما بین العاشق المسکین بابتخیر و زیاده برین چه نوشته آید و السلام اولاً و آخراً **مکتوب دهم و سوم** به بهادر خان صدور یافته در تحریر بر جمع کردن جمیع ظاهری و باطنی را بشریعت و حقیقت حق سبحانه و تعالی از تعلقات شنی نجاتی ارزانی فرموده با تکیه گرفتار جناب قدس خود گرداند بجز سید المرسلین علیه و علی آل من الصلوات افضلها و من التسلیات اکملها **مکتوب هفتم** هر چه جز عشق خداست احسن است بجز شکر خوردن و روحان کردن است بظاهر و باطن را بظاهر شریعت و باطن را باطن را همواره با حق جل و علا و اشیقین کا عظیم است تا که ام صاحب دولت را باین دو نعمت عظمی مشرف سازند امروز جمع این دو نسبت بلکه استقامت بر ظاهر شریعت تنها نیز بسیار عزیز الوجود است اعز من الکبریت الاحمر حق سبحانه و تعالی از کمال کرم خود استقامت بر متابعت سیدالادین و الاخرین ظاهراً و باطناً کرامت فرماید علیه و علی آل الصلوات و التسلیات

**مکتوب هشتم و چهارم** بسید احمد قادری صدور یافته در بیان اینکه شریعت و حقیقت عین یک دیگر اند و علامت وصول بحق یقین مطابقت علوم و معارف آن مقام است بعلوم شرعی و مانیاسب ذلک حق سبحانه و تعالی بر جاده شریعت استقامت ارزانی داشته بکی همت متوجه جناب اقدس خود گردانیده ما را اتمام از ما ستانده بکایت اعراض از مادیون خود میرسد گرداند بجز سید البشر المقدس عن زین البصر علیه و علی آل من الصلوات افضلها و من التسلیات اکملها و علی آل و اصحابه اجمعین - آمین **مکتوب نهم**

از هر چه میرسد و سخن دوست خوشتر است بجز هر چه گفته میشود از دوست سخن است لیکن چون این سخن را بخواند از مناسبت با جناب او تعالی و تقدس ثابت است آن معنی مناسب را معنی شمرده در ان باب جرأت و زبان درازی نیاید المقصود شریعت و حقیقت عین یکدیگر اند و در حقیقت از یکدیگر جدا نیستند فرق اجمال و تفصیل استدلال و کشف است غیب و شهادت است و عقل عدم فعل است احکام و ملومی که بموجب شریعت غرامتین و معلوم شده اند از تحقیق تحقیق حق یقین همین احکام و







از روی کرم گفته بودند که در غلبی و کاری اگر رجوع افتد بناخواهی نوشت بنا علی ذلک تصدع  
گشت که شیخ عبد الله صوفی از نیکان است بواسطه بعضی حواصی که در گذشت است امید است  
که مدد در تخلص دهد و او خواهد فرمود و السلام **مکتوب هشتم و هفت**  
به پهلوان محمود و در یافته در بیان آنکه چه سعادت است که دوستان خدا اجل و ملاکسی را  
قبول نمایند سلکم الله تعالی و بکم الله علی حادۃ الشریع علی صاحبها الصلوة والسلام و التحية  
نخستین بشارت خاندان ایشان را قدم میان شیخ منزل است برکات صحبت ایشان  
را چه شرح و چه پر سعادت که دوستان خدا اجل و ملاکسی را قبول نمایند چه جای  
آنکه محبت و قربت ممتاز سازند هم قوم لایقی جلیس با جملة صحبت ایشان را غنیمت  
شمرند و ادب محبت را امری دارند تا موثر افتد زیاده چه نویسد و السلام اولاد و آخراد  
**مکتوب نهم و دهم** نیز به پهلوان محمود و در یافته در بیان آنکه چه نعمتی کسی  
با ایمان و صلاح موی سیاه خود را سفید کرده باشد و در جوانی خوف غالب یا بدور پیری  
رجاء حق سبحانه و تعالی بخواهد با خود دارد چه نعمتی است که کسی با ایمان و صلاح موی  
سیاه خود را سفید سازد در حدیث نبوی است علیه الصلوة والسلام من شاب شیبته  
فی الاسلام غفر له جانب امید را ترجیح دهند و ظن مغفرت را غالب سازند که در  
جوانی خوف بیشتر در کار است و در پیری رجاء غالب تر میاید و السلام اولاد و آخراد  
**مکتوب دهم و نهم** به مرزا علیجان صدور یافته در عزا پرسی حق سبحانه و تعالی  
بر حادۃ الشریع علی صاحبها الصلوة والسلام و التحية استقامت ارزانی فرماید آدمی را بحکم  
کل نفس ذائقة الموت از مرگ چاره نیست فطوبی لمن طال عمره و کثر عمله یمن موت است  
که مشتاقان را بان تسلی میدهند و وسیله وصول دوست بدوست میسازند من کان  
یرجو لقاء الله فان اجل الله لات ارسه حال و پس ماندگان و گرفتاران بیدولت  
حضور بمطلب رسیدگان و آزادگان خراب و ابراست ولی نعمت مرحوم شما درین اوان  
بسی معتمد بودند الحال بر شما آن لازم است که مکافات احسان باحسان بکنند و بدعا و صدقه  
ساعت بساعت مدد نمایند فان المیت کالغریق منظر دعوة لمحة من اب او ام اولاد

او صدق نیز میاید که از مرگ ایشان برگ خود عبرت بگیرند و تمام خود را بر فضی حق سپردند و حیات دنیا را  
غیر از متاع غرور و تفرات دنیوی را اندک اعتباری بود و برابر موی بر کفار بدر کردار  
تجویزی فرمودند و ز قاسم سبحانه و یا کم الاعراض عن ماسوی الله سبحانه و الاقبال الی جناب  
قدسه بجزیه سید المرسلین علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیات اکملها و السلام  
و الاکرام **مکتوب نهم و دهم** بخواجه قاسم صدور یافته در ترغیب بر آنکه بحکمت متوجه حق  
سبحانه باید بود و اموال و حصول این دولت و البته متوجه و اخلاص باین طبقه علیه نقشبند است  
قدس الله تعالی امرار هم حضرت حق سبحانه و تعالی دنیای دینه را در نظر است خوار و بی اعتبار  
گردانیده حسن و جمال آخرت را در مرآت باطن متجلی و متزین گرداناد و بجزیه سید البشر  
المطهر عن زین البصر علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیات اکملها انقذت نامه  
گرامی رخ بدایای محترمه وصول یافت کرم نمودند جزا کم الله سبحانه خیر الجزاء نصیحتی که بجهان  
و مخلصان کرده میشود همه آنست که بحکمت اقبالی بجناب قدس خداوندی غرضشانه سر  
گردد و اعراضی از مادون او تعالی حاصل آید هر صرعه کار نیست غیر اینچه بیخ بنام روز حصول  
دولت غنی و البته متوجه و اخلاص باین طبقه علیه نقشبند است بر یا صفات و محامدات  
شأنه آن میرند گردد و که بیک صحبت ایشان حصول یا بد چه در طریق این بزرگوار است  
اندر ارج نهایت در بدایت است در اول صحبت آن می بخشد که منتیان را در  
نهایت بدست می افتد طریق این بزرگواران طریق اصحاب کرام است ایشانرا در اول  
صحبت خیر البشر علیه و علیهم الصلوات و التسلیات آن کمالات میسر میشد که اولیاد است  
را شاید در نهایت میسر شود و این طریق اندر ارج نهایت در بدایت است تعلیم کجبه بخواه الاکابر  
قائما ملاک الامر و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعه المصطفی علیه و علی آله  
الصلوة و السلام **مکتوب نهم و دهم** شیخ کبیر صدور یافته در بیان آنکه تصحیح عقائد و اتقان  
اعمال صالحه هر دو جناح انداز براسطه طیران عالم قدس مقصود از اعمال شریعت و احوال  
حقیقت تزکیه نفس و تصفیه طلب است رزقا الله سبحانه و یا کم الاستقامه علی متابعه الله استقامه  
صاحبها الصلوة والسلام و التحية کار نیست که اولاً به تصحیح عقائد و رفق آرائی علماء اهل سنت و



جماعت که فرقه ناجیه اند باید که در دنیا علم و عمل بقضای احکام فقیه لازم باید ساخت بعد از تحصیل این دو جناح اعتقادی و عملی قصد طیران عالم قدس باید نمود **مصرعه** کار اینست غیر این همه هیچ بمقصود از اعمال شریعت و احوال طریقت و حقیقت تزکیه نفس و تصفیه قلب است تا نفس مری نشود و قلب سلامتی پیدا کند ایمان حقیقی که نجات و ابسته بآن است میسر نشود و سلامتی قلب وقتی صورت بندد که غیر او تعالی اصلاح بر دل خطور نکند اگر هزار سال گزرد و غیر از او دل عبور نباشد زیرا که این زمان دل را نسیان ماسوا تمام میسر شده است که اگر تکلیف یادش دهند یاد نکند اینجالت معجز بقیاست و قدم اول است درین راه و بدو نه خط اعتقاد و السلام اولاً و آخراً **مکتوب نو و دوم** نیز شرح کبر صدور یافته در بیان آنکه اطمینان قلب بذكر است نه نظر استدلال **تبتا** الله سبحانه و ایاکم علی الشریعة المصطفویة علی صاحبها الصلوة والسلام و التحية الان ذکر الله لطمین القلوب راه اطمینان قلب ذکر الله است سبحانه نه نظر استدلال است **مصرعه** پای استدلالیان چوین بودنی پاس چوین سخت بے تمکین بودنی چه در ذکر کسب مناسب است یا بجناب قدس هر چند هیچ مناسب نیست بالقراب و رب الارباب لیکن یک قسم علاقه در میان ذکر و ذکر کور پیدا میشود که موجب محبت می گردد و چون محبت مستولی شد غیر اطمینان هیچ نیست و چون کار باطمینان قلب رسید دولت ابدی نقد وقت او گشت **س** ذکر گوید که تا ترا جان است بی پایی دل ز ذکر زوان است بی و السلام اولاً و آخراً **مکتوب نو و سوم** بسکندر خان لودی صدور یافته در بیان آنکه در جمیع اوقات بذکر الهی جل شانہ باید پرداخت بعد از ادائے نماز پنجگانه بجماعت و ادائے سنن رواتب اوقات خود را مصروف ذکر الهی جل سلطانہ باید ساخت و به غیر آن نباید پرداخت چه در خوردن و چه در خفتن و چه در آمدن و چه در رفتن طریق ذکر را به شما معلوم کرده شده است همان طریق استعمال نمایند اگر در جمیع فتور یا بسند اول باید تعیین سبب فتور کرد بعد از آن تلاشی تقصیر آن باید نمود و با تحب و تضرع تمام به حضرت حق سبحانه رو باید آورد و در غفلت آن باید خواست و شیشی را که از و

ذکر یافته باشند متوسل باید ساخت و الله سبحانه المیسر کل الصیر و السلام **مکتوب نو و چهارم** بخضر خان لودی صدور یافته در بیان آنکه آدمی را از تصحیح عقائد و ایتان اعمال صالحه چاره نیست تا باین دو جناح طیران عالم حقیقت نماید حضرت حق سبحانه تعالی بر جاده شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام و التحية استقامت کرامت فرماید آنچه لابد است و ناچار بفتح عقائد است اولاً بموجب آرای صائبة اهل سنت و جماعت که فرقه ناجیه اند و ثانیاً ایتان اعمال است بموجب احکام فقیه بعد از ائستین آن احکام از فرائض و سنن و واجبات و مستحبات و حلال و حرام و مکروه و مستحب چون این دو جناح اعتقادی و عملی میسر شد اگر توفیق خداوند جل سلطانہ مساعد نماید می تواند که بعالم حقیقت طیران نماید و به حصول این دو باز و طیران وصول بعالم حقیقت محالست **س** محالست سعدی که راه صفای تو ان رفت جز در **مصطفی** **تبتا** الله سبحانه و ایاکم علی متابعت علیہ و سلم آله الصلوة والسلام **مکتوب نو و پنجم** بسید احمد بخاڑه صدور یافته در بیان آنکه آدمی نسخه جامع است و قلب او نیز بر حقیقت جامعیت مخلوق است و اقوال بعضی از مشایخ که در مرتبه سکر واقع شده است در وسعت قلب و اشغال آن محمول بر توهمات اند و در بیان آن که صحو افضل است از سکر و یا ناسب ذلک آدمی نسخه ایست جامع هر چه در تمام موجود است در انسان تنها ثابت است لیکن از عالم امکان بطریق حقیقت و از مرتبه وجوب بطریق صورت ان الله خلق آدم علی صورته در همین جامعیت است قلب انسان که هر چه در کلیت انسانست در قلب تنهاست لهذا آن را حقیقت جامع گویند و همین جامعیت بعضی از مشایخ از وسعت قلب چنین خبر داده اند که اگر عرش و مافیه در دایره قلب مارف اند از دایره محسوس نشود زیرا که قلب جامع عناصر و افلاک است و عرش و کرسی و عقل و نفس شامل مکانی و لامکانی است پس هر آینه عرش و مافیه را بواسطه شمول لامکانی در قلب مقدارش نباشد چه عرش و مافیه با وجود وسعت داخل دایره مکانست مکانی هر چند وسیع است تنگ است در جنب لامکانی قدری ندارد اما رباب



صحو از مشایخ قدس الله تعالی امر را بهم میداند که این حکم مبنی بر سکر است و محمول است بر عدم تمایز میان حقیقت شئی و نمود و ج او عرش مجید که محل ظهور تمام است از آن رفیع تر است که در قلب تنگ آنرا گنجایش باشد آنچه در قلب از عرش بنیاید آن نمود و ج عرش است حقیقت عرش و شک نیست که آن نمود و ج را هیچ مقداری نیست در جنب قلب که اوج جامع نمودات نبی نهایت است آئینه که در وس آسمان باین بزرگی باشی و دیگر نماید بنیت او ان گفت که آئینه از آسمان وسیع تر است آری مثال آسمان که در آئینه است در جنب آسمان صغیر است نه حقیقت آسمان این بحث بشای روشن گردد و مثلاً در انسان نمود و ج از کوه غفر خاک مکنونست نظر بجامعیت انسان بنیت او ان گفت که وجود انسان از کوه غفر خاک اوج است بلکه وجود انسان را در جنب کوه خاک هیچ مقداری نیست جز محشری بلکه با نمود و ج حقیر شئی را شئی دانسته ایم که بوقوع می آید از همین قبیل است کلام بعضی از مشایخ که در غلبه سکر گفته اند جمع محمدی از رجب الهی جل سلطانه چون محمد را علیه الصلوة والسلام والتحیة جامع حقیقت و امکان و مرتبه و جوب دانسته اند حکم کرده اند که جامعیت محمد از جامعیت الله تعالی شانه زیاده است اینجا نیز صورت را حقیقت تصور ننوده ایم که کرده اند محمد علیه و آله الصلوات والتسلیمات جامع صورت مرتبه و جوب است نه حقیقت و جوب الله تعالی و تقدس واجب الوجود حقیقی است و اگر فرق میکردند در میان حقیقت و جوب و صورت و جوب چنین حکم نمیکردند حادثا و کلاً من امثال بده الاحکام السکرية محمد بنده ایست محدود و متناهی و او تعالی و تقدس غیر محدود است و نامتناهی باید دانست که هر چه از احکام سکریه است از مقام ولایت است و هر چه از صحو است بمقام نبوت تعلق دارد که اکمل تا بجان انبیاء علیهم الصلوات والتسلیمات بواسطه صحو از بمقام بطریق تبعیت نیز نصیب است بسطامیه سکر الصحو تفصیل ملکیند بسطامیه ابو یزید بطای قدس سره میگوید لو انی ارفع من لوا محمد لو انی خود را لوائی ولایت میداند و لو انی محمد را علیه الصلوات والتسلیمات لو انی نبوة لوائی ولایت را که در سکر دارد و ترجیح میدهند بر لوائی نبوة که در صحو دارد و ازین عالم است سخن بعضی که گفته اند اولایة افضل من النبوة میداند که در ولایت رود کن دارند و نبوة در خلقت و شک نیست که روحی افضل است از روح خلقت بعضی در توجیه این سخن گفته اند

که ولایت بنی فضل است از نبوت افزاین حقیر امثال این سخنان دور از کار بنیاند چه در نبوة روح خلقت نقطه نیست بلکه باین توجیه و توجیه ندارد یا طشش بالحق است سبحانه و ظاهرش باطلق و آنکه مستام روح خلقت دارد از در برانست انبیاء علیهم الصلوات والتسلیمات بهترین جمع موجودات اند بهترین دولت با ایشانان مسلم داشته اند ولایت جزو نبوة است و نبوة کل است لاجرم نبوة افضل باشد از ولایت خواه ولایت بنی باشد خواه ولایت ولی پس صحو افضل است از سکر چه در صحو سکر مندرج است همچو اندراج ولایت در نبوة صحو تنها که غوام الناس را است از محبت خارج است بر آن صحو ترجیح دادن معنی ندارد و صحو که متضمن سکر است البته افضل است از سکر علوم شرعی که مصدر را بنابر مرتبه نبوة است سر امر صحو است و مخالف آن علوم هر چه باشد از سکر است صاحب سکر معذور است شایان تقلید علوم صحو است نه علوم سکر تقبلاً الله سبحانه علی تقلید العلوم الشرعیة علی مصدرها الصلوة والسلام والتحیة یرحم الله عبد اقل آئینا و آنچه در حدیث قدسی واقع است لایسعی ارضی ولا سانی ولكن یسعی قلب عبدی المؤمن مراد ازین گنجایش صورت مرتبه و جوبست نه حقیقت که حلول در آنجا محال است چنانکه بالا گذشت پس ظاهر شد که شمول قلب بر لامکانیه را باعتبار صورت لامکانیه است نه حقیقت آن تا عرضش وافی را مقداری نباشد این حکم مخصوص بحقیقت لامکانیه است مکتوب نود و ششم بمحمد شریف صدور یافته در منع و زجر تسولیت و تاخیر و در تحرص بر متابعت شریعت علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة و ما یاسب ذلک ای فرزندانم روز که آوان فرصت است و اسباب جمعیت همه مسیر گنجایش تسولیت و تاخیر نیست بهترین اوقات را که زمان غفوان جوانی است در بهترین اعمال که طاعت و عبادت مولی است تعالی و تقدس بیاید مصروف داشت از محرمات و تشبهات شرعیة اجتناب نموده بوقت نماز بجماعت لازم باید ساخت و ادراک که بر تقدیر وجود لصاب نیز از ضروریات اسلام است آنرا هم بر غیبت بلکه بمنیت بیاید او نمود از مال که هم خود حق تعالی در تمام روز و شب پنج وقت از برای عبادت معین ساخت و از اموال نامیه و افهام ساعته ربع عشر تحقیقا و تقریبا از برای نفقته تعیین فرموده و میدان تصرف مباحات را فراخ گردانیده خیلی بے التفاتی است که در شصت گزری



روز و شب و در گهری صحت طاعت حق سبحانه نشود و از چهل سهم یک سهم بفقرا و انماید و از  
 دانه و وسیع مباحات پابرون کشیده بچرات و شبتبات در رفته شود و در موسم جوانی که توان  
 سلطان نفس اماره است و قهرمان شیطان بعین قلیل عمل را بکثیر اجری بردارد و فردا که  
 بار ذل عمر رساند و حواس قوی سستی پیدا کند و اسباب جمعیت نشت نماید غیر از نماز  
 و پیشانی محصل نخواهد بود و بسیار است که تا فردا نگراند و فرصت نداشت پیشانی که بخوی از  
 توبه است میسر نشود و عذاب ابدی و عقوبت سرمدی که پیغمبر صادق علیه من الصلوات افضلها و من  
 التسلیات اکملها از ان اخبار فرموده و عصاة را از ان ایضا فرموده در پیش است تخلفی ندارد و ام و شیطان  
 بغرور کم پرو و کار چهل سلطان در داهنت می اندازد و عفو او را بجهان ساخته مرکب معاصی  
 می سازد و باید دانست که در دوزخ دنیا که محل آذایش و ابتلا است دشمن و دوست را متمیز ساخته اند  
 و هر دو را مشمول رحمت گردانیده که میوه و رحمتی و صحت کل شی از ان مشعر است و در روز قیامت  
 دشمن را از دوست جدا خواهند ساخت کریمه و امتنازه و الیوم ایها المجرمون نجر از انست و در آن  
 وقت قرع رحمت را بنام دوستان خواهند انداخت و دشمنان را محروم مطلق و ملعون محقق خواهند فرمود  
 فسا کلبا للذین یتقون و یؤدوا الزکوة و الذین هم بآیتنا یؤمنون شاید بمعنی است یعنی تحقیق  
 اثبات خواهد کرد آن رحمت از برای آن جماعت که بر میز میکنند از کفر و معاصی و ادا میکنند زکوة را پس  
 گرم و رحمت را در آخره مخصوص با برادر اهل اسلام نیک گردا داشت آری مطلق اهل اسلام را  
 بر تقدیر خیریت خاتمت از رحمت نصیب است اگر چه بعد از از منته مظلومه از عذاب و دوزخ نجات یابند  
 اما ظلمات معاصی و عدم مبالات با حکام منزله سادی کی بگذارد که نور ایمان را بسلامت بر و علما  
 فرموده اند که اصرار بر صغیره به کبیره میرساند اصرار بر کبیره بفضی به کفر است عیاذ الله سبحانه و  
 اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم که دل آزرده شوی و رنه سخن بسیار است چه حق سبحانه و تعالی  
 توفیق مرحضات خود رفیق گرداند بجز محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بقیه المقصود آنکه  
 مولانا اسحقی حال رقیه آشنا و مخلص فقیر است و حق جوار از قدیم نیز دارد اگر بدو و اعانتی  
 طلبد توجه سلامی مرعی خواهند داشت مشار الیه در فن کتابت و انشا بقدر ضرورت اطلاع  
 دارد و السلام مکتوب نو و هفتم شیخ درویش صدور یافته در بیان آنکه مقصود از عبادت

نامور به تحصیل یقین است ادای عبادات صورت ایمان است نه حقیقت ایمان که تعبیه از ان  
 به یقین کرده شده قال غرثانه یا ایها الذین آمنوا آمنوا ای الذین آمنوا بآیه اباده و طاعت  
 العبادات المأموره و مقصود از فدا و بقا که ولایت عبارت از تحصیل این دولت است همین  
 یقین است و بس و اگر از فانی الله و البقا بمعنی دیگر خواهند که بحالیت و محلیت موهم باشد و همین  
 الحاد و زندقه است در غلبه حال و سکر و وقت چیزها ظاهر میشوند که آخر از ان باید گذشت  
 و مستغفر باید شد ابراهیم بن شیدان که از شاخ طبلقات است قدس الله تعالی ارواحهم میگوید  
 که علم الفناء و البقا بدور علی اخلاص الوحدانیه و صحه العبودیه و ماسوی ذلک فغالیط و زندقه و الحق  
 که راست میفرماید و این کلام از استقامت او خبر میدهد بقای فی الله عبارت از فانی در مرقب  
 اوست سبحانه و تعالی بذل انقیاس السیرانی الله و السیر فی الله و نحو هاتانیا مصدرع میگوید که صلاح  
 آثاری میان شیخ که بخش بصلاح و تقوی و فضیلت آراسته اند و جمعی کثیر ایشان وابسته در راه  
 از مواد اگر معصیتی طلبند امید است که توضیح شریف بحال ایشان مرعی خواهند فرمود و السلام علیکم  
 و علی من اتبع الهدی مکتوب نو و هشتم به عبد القادر پیر شیخ زکریا صدور یافته در ترغیب  
 بر رفیق و ترک عفت بایراد احادیث نبویه علی مصدر با الصلوة و السلام حق سبحانه و تعالی بر مرکب  
 عدالت استقامت از زانی فرمایند چند حدیث نبوی علیه من الصلوات افضلها و من التسلیات  
 اکملها که در باب تذکیر و عطف و نصیحت وارد شده اند ایراد نموده حق سبحانه و تعالی عمل بمقتضای آنها  
 میسر گرداند قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الله رفیق یحب الرفق و یعطی علی الرفق مالا  
 یعطی علی العنف و مالا یعطی علی ما سواه رواه مسلم و فی روایتی که قال بجا نشسته علیک بالرفق و ایاک  
 بالعنف و انش ان الرفق لایکون فی شی الا ازانه و لا تفرغ من شی الا شانه و قال ایضا علیه  
 و علی آله الصلوة و التحیة من یحرم الرفق یحرم الخیر و قال ایضا علیه علی آله الصلوة و السلام ان من  
 احکم الی احکم اخلاقا قال ایضا علیه الصلوة و السلام من اعطی خطه من الرفق اعطی خطه من الدنیا  
 و الاخره و قال ایضا علیه و علی آله الصلوات و التسلیات الحیا من الایمان و الایمان فی النجته  
 و البقاء من النجاة و النجاة فی النار ان الله یغفر الذنوب البذی الا خبر کم بمن یحرم علی النار و بمن  
 یحرم النار علیه الا کل بین یمن قریب سهل المؤمنون هینون لیون کاجمل الالف ان قید انقاد و ان



استیخار علی صخره استخار من کظم غیظا و هو یقدر علی ان یغذوه دعاها الله علی رؤس الخلائق  
 یوم القيمة حتی یخیره فی امی الجور و الشار ان رجلا قال للنبی صلی الله تعالی علیه و سلم علی آل  
 و سلم اوصنی قال لا تعذب فردا اقال لا تعذب الا اخرکم بابل الحیث یمکن تضعیف تمضعف  
 یواقم علی الله لایبره الا اخرکم بابل النار کل عقل خواصا مستکبر اذا تعذب احدکم و هو قائم  
 یجلس فان ذهب عنه الغضب و الا فلیضطجع ان الغضب یفسد الایمان کما یفسد غیره یجعل  
 من تواضع لله در صدق الله من فی نفسه صغیر و فی ذمین الناس عظیم و من تکبر وصفه الله منو  
 العین الناس صغیر و فی نفسه کبر حتی یواهیون عظیم من کلب او خنزیر قال موسی بن جعفر  
 علی بن ابي طالب علیه الصلوات و التسلیات یا رب من اعز عبادک قال من اذ قدر عذر و قال  
 ایضا علیه الصلوة و السلام و التحیة من حزن ساء ستر الله عورته و من کف غضبه کف الله  
 عنه عذاب یوم القيمة و من اعتذر الی الله قبل الله عذره و قال ایضا علیه الصلوة  
 و السلام من کانت له مظلمة لاخیه من عرضه او شیء فلیتحمل منه الیوم قبل ان لایکون له دنیار  
 و لا درهم ان کان له عمل صالح اخذ بقدر مظلمته و ان لم یکن حسنات اخذ من سیئات صاحبه  
 تحمل علیه و قال ایضا علیه الصلوة و السلام اتدرون ما القلس قالوا القلس فی سنان لا درهم  
 و لا متاع فقال ان القلس من امتی من یاتی یوم القيمة بصلوة و صیام و زکوة و یاتی  
 قد شتم هذا و اکل مال هذا و سفک دم هذا و ضرب هذا فیطحن هذا من حسنة فان  
 فینت حسنة قبل ان تقضی ما علیه اخذ من خطایا یم فطرحت علیه ثم طرح فی النار  
 و عن معاوية رضی الله عنه انه کتب الی عائشة رضی الله تعالی عنها ان اکتبی الی کتابا  
 توصلنی فیه و لا تکره فکتبت سلام علیکم اما بعد فانی سمعت رسول الله صلی الله  
 تعالی علیه و سلم یقول من اکل من اکل رضی الله بسخط الناس کفاه الله موته  
 الناس و من اکل من اکل بسخط الله و کله الی الناس و السلام ملک صدق  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم و علی آل و صحبه و سلم و بارک رزقا الله سبحانه و ایاکم التوفیق باهل  
 الباء اخبر الخیر الصادق و السلام این احادیث اگر چه ترجمه نوشته شده است اما به خدمت  
 شیخ جیور جمع نموده معانی اینها را فسیده سعی خواهند کرد که عمل مقتضای اینها میسر شود

بقائه دنیا بس اندک است و عذاب آخرت بسیار شدید است و دومی است عقل و دور اندیش  
 را کار باید فرمود و بطراوت بے حلاوت دنیا فرو ناید شد و اگر بدینا کسی را غرت و آبرو  
 باشد کفار دنیا دار باید که از همه عزیز تر باشد و بظاهر دنیا فریفته گشتن از خیر و دست فرست  
 چند روزه را نصیحت باید نمود و در ماضی خدای عزوجل باید کوشید و بخلق خدا بس باید  
 احسان نمود و تعظیم الامر الله و الله تعالی خلق الله هر دو اصل عظیم اند از برای نجات اخروی  
 خیر صادق علیه الصلوة و السلام هر چه فرموده است مطابق نفس الامر است نهزل و نه زیان  
 نیست خواب خرگوش تا چند خواهد بود و آخر سوانی است و میبائی قال الله سبحانه و  
 تعالی انما خلقکم عبداً لکم انما لکم جوارحکم و جوارحکم لکم و ما لکم فیها من شئ الا ما تقاضا فی استماع  
 امثال این سخنان نیکند و عفو ان جوانی است و نعمات دنیوی میسر و حکومت و تسلط بر  
 خلق حاصل داشت گفت بر احوال شما باعث این گفتگو میگردد بنور هیچ نرفت است  
 وقت توبه و انابت است خبر شرط است ع در خانه اگر کسی است یک حرف تبت مکتوب  
 شود و نه هم به صاحب کشمیری حد و ریاضه در جواب استفساری که نموده بود از کیفیت دوام آگاه  
 و جمع آن بحالت نوم که سر امر غفلت و تعطیل است التفات نامه گرامی مشرف ساخت  
 استفساری که رفته بود از کیفیت دوام آگاهی و جمع آن باحالت نوم که سر امر غفلت و تعطیل  
 است که بعضی بر کار بر این خانواده بزرگ از حصول آن دولت خبر داده اند و محدود و محال این  
 اشکال بنی بر مقدمه ایست که بیان آن ضرورت گوئیم روح انسانی را پیش از تعلق باین  
 بیکر میولانی راه رفتی و عروج مسدود بود و در نقص و اما الله مقام معلوم مقید و محسوس لیکن در  
 نهاد آن جوهر نفیس استعداد عروج بشرط نزول و در بصیرت نهاده بودند و فریت او ازین راه  
 بر ملک مقرر فرموده حتی سبحانه و تعالی از کمال کرم خویش آن جوهر نورانی باین بیکر ظلمانی جمع  
 فرموده و همان من جمیع بین التور و النظم و قرن الامر باخلق و چون این دو امر فی تحقیق بر دو  
 طرف نقیض واقع شده بود و حکم مطلق حل سلطان از برای تحقیق این اجتماع و تقریر این نظام  
 روح را با نفس نسبت بخش و گرفتاری او و این گرفتاری را سبب تمام اینها گردانید و گوئیم تقدیر خلقنا الانسان  
 من نوره و نوریم تم روده ناه اسفل سافلین و فرمی ازین بیان میفرماید و این منزل روح



و گرفتاری آن فی الحقیقت از قبیل مدح بما یثبه الذم است پس بواسطه آن نسبت جی روح تمام  
خود را به عالم نفس انداخت و خود را تابع او گردانید بلکه خود را نیز فراموش ساخت و تعبیر از خود  
نفس انماره نمود این لطافت دیگرست در نهاد روح که از کمال لطافت بهره جی روحی آورد  
حکم او میگیرد پس هرگاه خود را فراموش کرده باشد ناچار نسبت آگاهی سابق خود را که بمرتبه  
و جوب تعالی و تقدس است داشت نیز فراموش گرداند و تمام خود را بفطرت بسیار و حکم  
ظلمه گیر و الله تعالی از کمال مهربانی و بنده نوازی انبیا علیهم الصلوات و التسلیات بمبعوث  
ساخت و او را بتوسل این اکابر بخود دعوت فرمود و بخلقت نفس روح را که معشوقه اوست امر  
نمود من ربح القمصری فقد فاز فوزاً عظیماً و من لم یرض راسه و اختار الخلود الی الارض فحقصل ضللاً  
بعید از اجواب آن اشکال گویم که ازین مقدمه اجتماع روح بانفس مفهوم گشت بلکه فانی آن  
در نفس و بقا در آن بدو پس ناچار تا زمانیکه این اجتماع و انتظام برپاست غفلت ظاهر و غفلت  
باطن و نوم که غفلت ظاهرست مبین غفلت باطن و چون این انتظام خلل پذیرد و باطن از  
محبت ظاهر احوال منورده و محبت الظن البطون آرد و فناء و بقا که به فانی پیدا کرده بود و  
بزوال آورده فناء و بقا به بانی حقیقی تعالی و تقدس حاصل کند این زمان غفلت ظاهر در  
حضور باطن تاثیر کند چنانکه تاثیر کند باطن را تمام پشت بجنب ظاهر گشته است و از ظاهر  
به باطن رجح در نبرد پس رو است که ظاهر غافل باشد و باطن آگاه و لامحذور و مستلماً  
روغن بادام تازه پدید آید پس حکم یکم بر دیگری متمشی نشود و همچنین صاحب دولتی را  
جد گشت احکام تمازتزه پدید آید پس حکم یکم بر دیگری متمشی نشود و همچنین صاحب دولتی را  
اگر خواهند به عالم باز گردانند و عالمی را بتوسط وجود شریعت و از ظلمات نفسانی و اربابانند  
اورا بطریق سیر عن الله باشد فرود می آرند روی او تمام بخلق میگردود بی آنکه گرفتاری  
با نیما پیدا کند چه او بر همان گرفتاری سابق خود دست نی اختیار او را درین عالم آورده اند  
پس این مثنوی با سائر مبتدیان در اعراض از جناب قدس تعالی و تقدس و اقبال بخلق  
در صورت شرکت و ادو اما فی الحقیقت روح مناسبت ندارد و اگر گرفتاری تا عدم گرفتاری  
تفاوت فاحش است و ایضا اقبال بخلق در حق این مثنوی بے اختیار نیست رغبتی درین ندارد

بلکه رضامندی حق سبحانه تعالی درین اقبال است و در مبتدی ذات و بر غبت است و نامرضی  
حق است سبحانه و فرقی دیگر گویم مبتدی بر امیر است که از عالم روگردانیده و رو بحق تعالی و  
تقدس آرد و مثنوی را اعراض از خلق محال است دوام اقبال بخلق لازم مقام اوست مگر آنکه  
کار دعوت او تمام شود و او را از دار فناء بدار بقا انتقال دهند آن زمان ندای اللهم الرقیق الاعلی  
تقدو وقت اوست مشایخ طریقت قدس الله تعالی اسرار هم در تعیین مقام دعوت بخوان فرموده اند  
همی جمع توجیه بین الخلق و الحق گفته اند اختلاف آن مبنی بر اختلاف احوال و مقامات است هر کسی  
از مقام خویش بر داده و الامر عند الله سبحانه و الخیر سید الطائفة جنید رضی الله تعالی عنه  
فرموده است النهایه هی الرجوع الی البدایه موافق دعوتیست که درین مسوده تحریر یافته  
چه در بدایت نام روح بخلق است حدیث تمام عینای و لایانام قلبی که تحریر یافته بود اشارت بدوام  
آگاهی نیست بلکه اختیار است از عدم غفلت احوال خویش و امت خویش اندانوم در حق آن  
سرور علیه الصلوة والسلام ناقض طهارت گشت و چون بنی در رنگ شاست در محافلت  
ست خود غفلت شایان منصب بنو ساد نباشد و حدیثی مع الله وقت لایستی فیسه ملک  
مقرب و لایبی مرسل بر تقدیر صحت اشارت قبلی ذاتی برقی تواند بود و آن تعلیمی نیز مستلزم توجیه جناب  
قدس خداوندی جل سلطان نیست بلکه این تعلیمی از ان جانب است تعلیمی که در آن مثنوی نیست  
از قبیل سیر معشوق و عاشق است عاشق از سیر سیر گشته است مبتدی آینه صورت از صفر  
دور است بیکان پذیرای صورت از نور است باید دانست که بر تقدیر رجوع بخلق حجب  
مر تفقد عود نمکند با وجودی بر روی او را بخلق مشغول داشته اند و فلاح خالق را با بامر بوط ساختن  
مثل این بزرگواران مثل شخصی است که کمال تقرب با شاه دارد و میان او و پادشاه عالمی از صورت  
و مثنوی نیست مع ذلک او را بخدمت ارباب عوارج مشغول داشته است این فرق دیگر  
است در میان مبتدی و مثنوی رجوع چه مبتدی صاحب حجب است و مثنوی مرتفع الحجب السلام  
علیکم و علی سائر من اتبع الهدی مکتوب صدم نیز بملاحسن کشمیری صدور یافته در جواب  
سوالی که نموده بود که شیخ عبدالکبیر مثنوی گفته است که حق سبحانه و تعالی عالم الغیب نیست بآفتات  
نامرکرای مشرف ساخت آنچه از روی کرم مرقوم بود بوضوح انجا مید نوشته بودند که شیخ عبدالکبیر



یعنی گفته است که حق سبحانه و تعالی عالم الغیب نیست و خداوند قادر را تاب استماع اشغال این سخنان  
هرگز نیست بی اختیار رگ فاروق در حرکت می آید و فرصت تاویل و توجیه آن نمیدهد قائل آن  
سخنان شیخ کبیر میباشد یا شیخ اکبر شامی کلام محمد عربی علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام دعا است  
نه کلام محمدی الدین عربی و صدر الدین قولی و عبد الرزاق کاشی مار انص کار بست نه نقض  
فتوحات مدنیہ از فتوحات یکمیت یعنی ساخته است حق تعالی در کلام مجد خود را بعلم غیب خود  
می شناید و خود را عالم الغیب میفرماید نفی علم غیب کردن از وجهان بسیار مستقیم و منکره است  
و فی الحقیقت تکذیب است مرقی را بجهان غیب را معنی دیگر گفتن از شاعت نمی برآید و کبریت  
کلمه تخریج من افواهم فی ایلست شعری ما علم علی التوفه با مثال بده الکلمات الصریحه فی  
خلاف الشریعه منصور اگر انا الحق گوید و بسطایمی سبحانی معذور اند و مغلوب اند در غلبات  
احوال انا این قسم کلام نبی بر احوال نیست تعلق بعلم دارد و مستند تاویل است عبد رانی  
شاید هیچ تاویل درین مقام مقبول نیست فلان کلام السکامی ایمل و یصرف  
عن الظاهر لا غیر و اگر تکلم این کلام مقصود از اظهار این کلام ملامت خلق داشته باشد و  
نصرت اینها آن نیز منکره است و متعجب از برای تحصیل ملامت خلق را بهای بسیار است بحسب  
ضرورت کسی تا بهر حد کفر رساند و چون در تاویل این کلام سخن کرده اند و استفسار نموده بحکم  
سوالی را جوابی باید ضرورت در آن باب سخن مراد و علم الغیب عند الله سبحانه آنکه گفته اند  
که غیب معدوم باشد علم به معدوم نباشد یعنی چون غیب نسبت بحق سبحانه معدوم مطلق است  
و لا شئی محض تعلق علم را بوی معنی نباشد چه معلومیت او را از عدمیه مطلق و لا سببیت محض می برآورد  
متوان گفت که حق سبحانه و تعالی عالم شریک خود است چه شریک او تعالی و تقدس اصلا موجود  
نیست و لا شئی صرف است آری مفهوم غیب و مفهوم شریک تصور کردن ممکن است اما کلام در صدق  
اینهاست نه در مفهوم چنانست حال جمیع محالات که مفهومات آنها ممکن تصور اند و مصادقات  
متنع تصور چه معلومیت از استحاله می برآورد و لا اقل وجود ذهنی می بخشد و اعتراضی که بر توجیه  
مولانا محمد روجی کرده اند درست است نفی نسبت علمیه در مرتبه احدیت مجرده مستلزم نفی مطلق  
علم است تخصیص نفی علم غیب کردن وجهی ندارد و اشکال دیگر بر توجیه مولانا آنست که اگر چه

در مرتبه احدیت مجرده نسبت علمیه نفی است اما عالیه او تعالی بر حال خودست چه بذات  
عالم است نه بصفت که صفت آنجا مستغنی است نقایه صفات حق سبحانه عالم میگویند یا آنکه صفت  
علم را از وی تعالی سلوب میسازند انگشتانی که بر صفت مرتب می شد به ذات مرتب  
میدانند فلذا اندوا و توجیهی که خود کرده اند و از غیب غیب ذات تعالی و تقدس رسیده  
نموده اند و تعلق علم را بان جائز ندانسته اند اگر علم واجب باشد تعالی و تقدس اقرب توجیهات  
ست اما بقدر عدم جواز تعلق علم واجب تعالی بذات بحت او سبحانه بحت است چه وجهی که  
در عدم جواز گفته اند اقتضا حقیقت علم است مرا حاط معلوم را و ذات مطلق تعالی مقتضی  
عدم احاطه است فلا یجوز ان لا تعلق است اینجا محل خدشه زیرا که در علم حصولی است یعنی  
در کار است که آنجا حصول صورت معلوم است در قوت علمیه اما در علم حضوری هیچ در کار نیست  
و در ما نحن فیه علم حضوری است نه حصولی فلا محذور فی ان تعلق العلم الواجب سبحانه  
بذاته تعالی بطریق الحصول و الله سبحانه علم بحقیقه الحال و صلی الله تعالی  
علی سیدنا محمد و آله الطاهیرین و سلم و بارک و السلام اولاً و آخراً مکتوب صد و یکم  
نیز بلا حسن کثیری حدود یافته در رد بر جماعه که کامل را ناقص تصور کرده زبان اعتراض  
در از می نمایند احسن الله سبحانه حالکم و اصلح بالکم مفاوضه شریف مولانا محمد صدیق رسلخیزه  
حمد الله سبحانه که دور افتادگان را فراموش نساخته اند مخاطبانی که به نفس بحسب ظاهر ایراد  
نموده بودند فی الجمله بوضوح پیوست آری هر اعتراضی که بر نفس دارند در زمان اماری  
مسلم است اما بعد از حصول اطمینان بحال اعتراض نیست چه نفس درین موطن از حق  
سبحانه راضی است و حق سبحانه از وی راضی پس او مرضی و مقبول است بر مقبول اعتراض  
غیر و و او مراعی است سبحانه زیرا که حصول این دولت در زمان خلق با خلق الله  
است ساحت قدس او را اعتراض مایست فطران بلندست هر چه میگویم با عایدست  
بسیار است اگر از خوشبین چو نیست چنین به چه خبر دارد از چنان چنین به با ست که جلالان  
از کمال جبل نفس مطمئنه را با مارگی تصور میکنند و احکام امارگی بر مطمئنه اجرا نمیشوند  
چنانکه کفار انبیاء علیهم الصلوٰۃ والسلام در رنگ سائر بشر انکاشته از کمالات نبوت انکار



نموده اند اعادنا الله سبحانه عن انكار هؤلاء الاكابر وانكار متابعتهم عليهم الصلوات والتحيات  
مکتوب صدود دوم ملا مظفر صدور یافت در بیان آنکه محرم در قرض بسود مجموع مبلغ است  
نه زیادی فقط مثلاً شخصی ده تنگه را قرض گرفت بدوازده تنگه درین صورت مجموع دوازده  
تنگه حرام است نه ده تنگه زیادی و اما تعلق بذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین  
اصطنع شئان آن روز میفرمودید که ربا در قرض بسود همان فضل است و پس محرم در قرض  
ده تنگه بدوازده تنگه همان ده تنگه زیادی است چون بعضی کتب فقهیه رجوع کرده شد  
ظاهر گشت که در شریعت هر عقدیکه در فضل است نیز ربا است پس ناچار این عقد محرم باشد  
و هر چه نسبت محرم تحصیل نمایند محرم خواهد بود پس آن ده تنگه نیز ربا باشد و محرم مقصود  
از فرستادن کتاب جامع الرموز و روایات کتاب ابراهیم شاهی اقلیاری یعنی بود بانی ماند  
صورت احتیاج نمود ما حرمت ربا بنص قطعی ثابت شده است که شامل محتاج و غیر محتاج  
است تخصیص محتاج از آنجا نمودن نسخ این حکم قطعی است بروایت قینه رتبه آن ندارد  
که نسخ حکم قطعی کند و حال آنکه مولانا جمال لاهوری که عالم علماء لاهور اند می فرمودند که بسیار  
از روایات قینه اعتماد را شایان نیست و مخالف است بروایات کتب معتبره و لو سلم صحه  
بجزه الروایه پس احتیاج را با اضطراب و تحفظه بیاورد و اما تخصیص آن حکم قطعی کریمه  
فمن اضطر فی شخصه باشد که مثل اوست در قوه ع که رستم را کشد هم رستم پی و ایضا اگر  
از محتاج عام تر گرفته شود پس باید که موردی از برای حکم حرمت ربا پیدا نشود چه هر که زیادی  
قبول میکند علتش احتیاجی از احتیاجهای خواهد بود بی احتیاج بچکس بضر خود اقدام نخواهد نمود  
فلا ینبغی لک الحکم المنزل من الحکم الحمید مزید فائدة تعالی کتابه العزیز من اشغال هذا التوهم و  
ولو سلم عموم الاحتیاج ولو علی سبیل قرض المال گوئیم که احتیاج از جمله ضروریات است و الضرورة  
یقدر بقدر ربا پس طعام از آن مبلغ سود بخن و بمردم خوراندن داخل احتیاج نیست  
ضرورتی بآن تعلق نه اندازد ترک میت احتیاج مستثنی است و آن مقصود بر کفن ساخته اند و  
طعامی بر وجایت او بخن داخل احتیاج نداشته اند با آنکه او محتاج ترست بقصدت پس در  
در صورت تنازع فیه ملاحظه فرمایند که مستقر ضمان بسود محتاج اند یا نه و بر تقدیر احتیاج طعامیکه

ایشان از برای جماعه از آن بل نهند آن جماعه را آن طعام خوردن حلال است یا نه جماعه داری  
و سپاه گری را حمله احتیاج ساختن و قرض بسود را باین علت گرفتن و آنرا جایز و حلال دانستن  
از بدین دورست می باید که شیوه امر معروف و نهی منکر امری داشته جماعه که باین بلا گرفتار  
باشند منع نمایند و بعد صدق این حمله آگاه سازند چرا کسی را باید اختیار کرد که آخرت را بربا  
این قسم مخطور و مبتلا باید شد و بوجه معیشت بسیار است منحصر در سپاه گری نیست چون شما از  
اهل صلاح و تقوی اید روایت طیب در اکل فرستاده شده نوشته بودند که درین زمان  
بی شبهه پس دانی شود راست است اما ما امن از شبهه باید احتراز نمود زراعت بی طهارت  
که منافعی طیب داشته اند در هندوستان اجتناب از آن ممکن نیست لایکلف الله نفساً الاوجها  
اما ترک طعام بسود نمودن در کمال آسانی است حلال و احلال دانستن و حرام و احرام دانستن  
در حلال و حرام قطعی است که انکار آن بکفر میکشد در ظنیات نه چنین است بسا امور مباحه اند  
نزد خفنی که شافعی آنرا مباح نمیداند و بالعکس پس در مانحن فیه اگر کسی در حلیت قرض بسود  
محتاج مشکوک را که بظاهر مخالف حکم نص قطعی است توقف نماید نمیتواند و افاضل نمود و تکلیف  
باعتقاد حلیت او فرمود بلکه صواب بجانب او راجع است بل مقیین و مخالف او در خطر است  
بعضی از یاران شما نقل کردند که روزی مولانا عبدالفتاح در حضور شما گفت که اگر قرض بسود  
پیدا شود بهتر است چرا کسی بسود بگیرد و شما او را زجر کردید و گفتید که از حلال انکار میکنی مخدوما  
اشغال این سخنان در حلال قطعی گنجایش دارند و اگر حلال باشد شک نیست که ترک آن اولی  
است اهل و رع بر خست امر نمی کند و بغیر میت دلالت نماید مضیان لاهور احتیاج را  
داخل داده حکم به حلیت کرده اند احتیاج را دامن فراخ است اگر پیرین کنند هیچ ربا نماند و حکم  
نص قطعی بجرمت ربا عبث می افتد چنانکه بالا گذشت اما اینقدر ملاحظه بایستی می نمود که  
دیگران را طعام خورانیدن چه قسم احتیاج است مستقرض بسود را روایت قینه بعد انشاء الله  
بجز استقراض بسود است محتاج را نه دیگران را اگر کسی گوید که محتاج این طعام را شاید  
به نیت کفارت بپیم یا طهار یا صوم پنجه باشد شک نیست که او با دایه این کفارت محتاج  
ست گوئیم اگر استطاعت طعام ندارد و روزه دارد نه آنکه قرض بسود بگیرد و اگر اقسام احتیاج



ازین قبیل دیگر هم پیدا شود باندک توجه بهرکت تقوی مندرج خواهد شد و من تقی الله یجزل له  
 مخز جادیرزقه من حیث لا یحسب زیاده اطباب نرفت و السلام علیکم وعلی من اتبع الهدی  
 مکتوب صد و سوم بیاد و تقابست پناهی شیخ فرید صد و ریافته در بیان معنی  
 عافیت و طلب کردن قاضی از برای سرهند حق سبحانه و تعالی بعافیت دارد آن عافیت  
 خواسته می آید که غریزی همواره دعا میکرد و تمناس عافیت میکرد می نمود شخصی از ان عزیز  
 سوال کرد این همه میگردانی مگر عافیت نیست گفت آن میخواستیم که روزی از صبح تا شام مکتوب  
 معصیتی از معاصی حق سبحانه نباشم مدتی است که سرهند قاضی ندارد و از اجرای بعضی احکام شرعی  
 کار بجز میسر شد مثلاً برادر زاده یتیم داریم از پدر او پاره میراث مانده است و می ندارد و در تصرف  
 آن مال بی اذن شرعی مضطرب است اگر قاضی باشد باذن او کار میکشاید علی هذا القیاس مکتوب  
 صد و چهارم به قضایا که مستکن صد و ریافته در عزا بهر چند مصیبتی که از فوت مغفرت پناهی  
 رسیده بسیار شدید است و متعصب اما بندگیست غیر از رضی بودن فعل مولی تعالی و تقدس چاره  
 نیست از برای بودن نیاروده اند از برای کار کردن آورده اند کار باید کرد و اگر کار کرده رفت  
 باکی نیست بلکه بادشاه است الموت جبر بوصول الجیب الی الجیب در شان او ثابت مصیبت بر رفتن  
 نیست بر حال رفته الی الجیب است تا با وجه معامله کند بدعا و استغفار و تصدق امداد نمود و قال  
 رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ما المیت فی القبر الا کالغریق المتغوث فیظرو عوۃ تلحقه من اب او ام  
 او اخ او صدیق فاذا اتخته کان احب الیه من الدنیا و ما فیها و ان الله تعالی لیدخل علی اهل القبور  
 من و ما و اهل الارض اجمال من الرحمة و ان هدیه الاحیاء الی الاموات الاستغفار لهم لئلا  
 تامة رسیده هوای سر مبارک بفرستاید است و الا خود را معاف نمیداشت سفارش بتاکید نوشته  
 است انشاء الله تعالی سوومند گردد و زیاده تصدیق است محبت شکاری قاضی حسن و سائر اعوه و عوۃ  
 فراوان مطالعه نمایند و از حقایق در جمیع امور راضی و شاکر باشند مکتوب صد و پنجم بحکم عبدالقادر  
 صد و ریافته در بیان آنکه مریض تازمانیکه از امری به نشود هیچ غذا و اورا سوومند نیست و اما اینست که  
 چون نزد حکما مقرر است که مریض تازمانیکه از امری به نشود هیچ غذا و اورا سوومند نیست اگر چه مریض  
 باشد بلکه مقوی مرض است هر چه گیرد علی علت شود و پس اول فکر از امری او نماید بعد از آن

بفداهای مناسب تدبیر امر تا بقوت اصلی اومی از ند پس آدمی تازمانیکه مرض قلبی مبتلاست فی قلوبهم  
 مرض یج عبادتی و طاعتی و اورا نافع نیست بلکه مضر است رب تال للقرآن و القرآن یلینه حدیث معروف  
 است و رب صائم لیس له من ضایع الا الجوع و الطما و خبر صحیح اطباء امراض قلبیه نیز اول باز امری  
 امر می نمایند و آن مرض عبارت از گرفتاری بغیر حق است بجهان بلکه گرفتاری است بخود چه هر کسی هر چند  
 که بخوابد برای خود بخوابد اگر گرفتار دارد و دست میدارد و برای خود دوست میدارد و همچنین اموال و ریاست  
 و حب جاه پس فی الحقیقت معبود او هوای نفس است تازمانیکه این گرفتاری تخلص نشود امید  
 نجات بسی مستبعد است پس بر علماء الالالباب و حکمای ذوی الابصار فکر از این مرض لازم است  
 رع در خانه اگر کسی است یک حرف پس است مکتوب صد و ششم مجید صادق کشمیری صد و ریافته  
 در بیان آنکه محبت این طائفه که متفرع بر معرفت ایشان است از اجل نعم خداوند است جل شان  
 مکتوب مرغوب که معنی از فقر محبت و کمال و داد بود و وصول یافتند بجهان الحمد و المنة علی ذلک  
 محبت این طائفه که متفرع بر معرفت است از اجل نعم خداوند است جل سلطانه تا که ام صاحب دولت  
 را باین نعمت مشرف سازند شیخ الاسلام هر دی میفرماید آبی حیات اینک دوستان خود ترا کردی که  
 هر که ایشان را شناخت ترا یافت و تا ترا یافت ایشان را شناخت بغض این طائفه سم قاتل است و  
 طعن ایشان موجب حرمان ابدی است بجهان الله سبحانه و ایا کم عن هذا الا بقرایه شیخ الاسلام فرمود آبی  
 هر که خواهی بر اندازی او را با ما در اندازی است بی غیایات حق و خاضعان حق بزرگوار باشند سیاحتش  
 و رقی به این رجوع و ذنابت که حق سبحانه بتجدید شمارا کرامت فرموده است نعمت عظمی تصور  
 فرمایند و از حضرت حق سبحانه استقامت بران طلبند و السلام علی من اتبع الهدی و التزم  
 متابعت المصطفی علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات مکتوب صد و هفتم نیز مجید صادق  
 کشمیری صد و ریافته در جوابیه و سوله چند که نوشته بود از انجا بوسی لغت می آمد و این مکتوب مشتمل  
 است بر فوائد ضروری که در ایمان این طائفه علیه نافع آید و حق سبحانه و تعالی بسعادت ایمان این  
 طائفه علیه مستعد گرداناد و کتابی که ارسال داشته بودند مشتمل بر اسوله چند رسید بهر چند  
 سوالیکر شائبه لغت و تعصب داشته باشند مستحق جواب نیست مع ذلک تنزل نموده در  
 جواب اقدام مینماید اگر کسی را نفع کند شاید که دیگران نافع آید سوال اول آن بود



سبب چیست که از اولیاء مقدمات کرامات و خوارق بسیار ظهور میکند از بزرگان این زمان که ظاهر میشود اگر مقصود از این سوال نفی بزرگان این وقت است بواسطه قلت خوارق از ایشان چنانکه ظاهر از فحواى عبارتست فالعیاذ بالله سبحانه من تسویلات الشیطان ظهور خوارق نه از ارکان ولایت نه از شرائط آن بخلاف معجزه مرئی را علیه الصلوة والسلام که از شرائط مقام نبوة است لیکن ظهور خوارق از اولیاء الله شایع و واضح است که مست که مختلف کند اما کثرت ظهور خوارق بر افضلیت دلالت ندارد و تفاضل آنجا باعتبار درجات قرب الهی است جل سلطان تواند بود که از ولی اقرب ظهور خوارق اقل باشد و از ابعد اکثر خوارق که از بعضی اولیای این امت بظهور آمده از صاحب کرام رضوان الله تعالی علیه عشر عشره آن بظهور نیامده بآنکه افضل اولیای مبرتره ادنی صحابی ترسد نظر بر ظهور خوارق از کونه نظریست و دلیل مست بر قصور استعداد تقلیدی شایان قبول نبوة و ولایة جماعه اند که استعداد تقلیدی در ایشان غالب باشد بر قوه نظری ایشان صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه بواسطه قوت استعداد تقلیدی در تصدیق نبی علیه و علی آله الصلوة والسلام اصلا محتاج به تمکنت و ابوجهل بعین بواسطه قصور همین استعداد با وجود ظهور چندین آیات با هر معجزات قاهره بدولت تصدیق نبوت مشرف نشد و حضرت حق سبحانه در شان این بی دوگان میفرماید فان یزعموا کل آیه لا یؤتیها حقی اذا جاء ذک یجادونک یقول الذین کفروا ان هذا الا ساطیه الاولین یا آنکه گوئیم که ظهور خوارق از اکثر مقدمات در طول عمر زیاده از پنج شش خوارق نقل نکرده اند چنانکه رسید این طائفه است معلوم نیست که از دوسه ده خوارق نقل کرده باشند و حضرت حق سبحانه تعالی از حال کلیم خود علی نبیا و علیه الصلوة والسلام چنین خبر داده است حیث قال غرر جمل و لقد ایتنا موسی تسع آیات بینات از مشایخ این وقت از کجا معلوم شده که امثال این خوارق بظهور نبی آید بلکه اولیای الله را چه مقدم و چه تاخر در هر ساعت ظهور خوارق است مدعی آنرا دانند یا نه **ماده مصرع** خورشید نه مجرم اگر کسی بنیافیت بدو آن بود که در کشف و شهود طالبان صادق افتاد شیطان را داخل باشد یا نه اگر هست وضوح کیفیت کشف شیطانی چگونه است و اگر نیست سبب آنکه مأمور ما به بعضی غلبه یافته میشود چیست جوابش نیست والله سبحانه اعلم بالصواب

بچکس از افتاد شیطانی مخوف نیست هرگاه که در دنیا مقصود باشد بلکه متحقق در اوسب بطریق اولی خواهد بود و طالب صادق چه باشد غایه مانی ابواب انوار علیه الصلوات والتسلیمات بر آن افتاد مستنبه میسازند و باطل را از حق جدا نمایند که میفرماید فی کشف الشیطان ثم حکم الله آیه تنبیه دال است بر معنی و در اولیاء این لازم نیست که او متابع نبی است هر چه مخالف نبی خواهد یافت و خواهد کرد و باطل خواهد داشت اما در صورتیکه شریعت نبی از ان ساکت است و باثبات و نفی آن حکم نمیکند امتیاز حق از باطل بطریق قطعیت و شواهد است چه امام ظنی است لیکن درین عدم امتیاز هیچ قصوری بولایت راه نمیداد چه آیهان شریعت و متابعت نبی تکفل نجات داری است و امور سکوت عنما زانده بر شریعت اند و اما مملکت بر مأمور آمده میستیم باید دانست که غلط کشف منحصر بر افتاد شیطانی نیست بسانست که در تخلف احکام غیر صادق صورت پیدا کنند که شیطان را در آنجا هیچ دخلی نباشد ازین قبیل است که در بعضی منامات حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام می بینید و بعضی احکام را اخذ میکنند که فی الحقیقت خلاف آن احکام متحقق است درین صورت افتاد شیطانی مقصود نیست که مخار علماء عدم تمثیل شیطان است بصورت خیر البشر علیه و علی آله الصلوة والسلام بهر صورتیکه باشد پس درین صورت نیست الا تصرف تخلیا که غیر واقع را واقع دانانیده است سوم آن بود که چون تصرف کرامات است و تاثیرات است در ارج در نمایش برابر است مبتدی چگونه شناسد که این ولی صاحب کرامات است و این مدعی صاحب است در ارج جوابش آنست والله سبحانه اعلم بالصواب که طالب مبتدی را درین تفرقه دلیل واضح است و آن وجدان صحیح اوست که اگر دل خود را در صحبت او بحق سبحانه تعالی جمع خواهد یافت خواهد دانست که آن ولی صاحب کرامات است و اگر خلاف این معنی خواهد یافت معلوم خواهد کرد که او مدعی صاحب است در ارج است و اگر خفای در معنی است عوام کار انعام راست نه طالبان را و خفای عوام نزد خواص از خیر اعتبار ساقط است که نشانی آن مرض قلبی است و نشانه بصری چیزهای بسیار بر عوام مخفی مانده که دانستن آنها از دانستن تفرقه ضرورت و نفع نداشت و بعضی المعارف الهی فیضک فی ازاته مثل بنده الشکوک و الشبهات بدانکه معنی مخلوق با خلاق الله که ولایت ما خود از آنست که حاصل شود مراد لیا الله را صفاتی که مناسب باشند صفات واجب را



تعالیٰ لیکن آن مناسبت در اسم بود و مشارکت در عموم صفات نه در خواص معانی که آن محال است و مستلزم قلب حقان در تحقیقات خواجه محمد پارسا قدس سره میفرماید در مقام بیان معنی تخلیق و باطنی الله صفت دیگر ملک است و معنی ملک مقرر بود بر همه چون رزنده لاله که بنفس خود مقرر شود و او را مقهور تواند داشت و تصرف در دلهای او یا بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر سمیع است و معنی سمیع شنو است و چون رزنده راه سخن حق را از هر کسی که باشد بی گزینی قبولی کند و اسرار غیبی و حقایق لاری بگوش جان نمکند بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر بصیر است و معنی بصیر بینا است چون رزنده راه را بصیرت او بینا شده باشد و بنور فرست است همه عیوب خود بنید و کمال حال دیگران یعنی همه کس را به از خود بنید و نیز بصیرتی حق منظور نظر او شده باشد تا هر چه کند موجب پسندیده حق کند بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر محیی است و معنی محیی زنده کننده بود چون رزنده راه با حیات سنت متر و کمال قیام نماید بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر ممیت است و معنی ممیت میراننده بود چون سالک بدعتهما که بجای سنت گرفته اند وی منع آن بدعتهما نماید بدین صفت موصوف شده باشد علی هذا القیاس و عوام معنی تخلیق ابرنگ دیگر نمیده اند تا چارده فیضالات فرشته اند و خیال کرده اند که ولی را احیای جدیدی در کار است و اشیای غیبی میباید که اکثر بر دس منکشف شود و اشغال اینها و هوکامتری من الطنون الفاسدة ان بعض الظن اثم و ایضا خوارق مقرر در احیاء و اماتت نیست علوم معارف الهامیه از عظم آیات است و ارفع خوارق اندام معجزه قرآنی از سایر معجزات اقوی و ابله اند چشم بکشایند که این همه علوم و معارف که در رنگ ابر نیسان میسر برود از کجاست علوم باین کثرت بتمامها موافق علوم شرعی اند سر موی مخالفت را گنجایش نیست این خصوصیت علامت علوم است حضرت خواجه ما قدس سره نوشته بودند که علوم شما همه صحیح است اما چه فائده که سخن حضرت خواجه بر شما حجت نیست هر چند خود را پیر است راست نامید زیاده چه نوشته آید و این اسو لهاماد لا هر چند گران نمود اما چون باعث چندین علوم و معارف گشته و این همه سخن تقریب اینها گفت آمده است نیک است بهیئت بیچ زشتی نیست که را خوبی همراه نیست به زنگی شمرنگ را

و ندان چو در و گوهر است به عجب کار است که در مکتوب سابق اخلاص بسیار ظاهر ساخته بودید و سبب آن را فطوری و واقعه بی در پی نموده نوشته بودید که اثر آنرا در اقامت نیز یافت بحدی که ندامت تمام از وضع سابق تحقق گشت و به توبه و بانابت که آورد و بتجدید ایمان مشرف گشت یکماه نگذشته بود که تغییری درین وضع مفهوم گشت و رجوع قهری بوضع سابق انتقال حاصل آمد و در صدور آن آمدید که آن دو واقعه را وحی پیدا شود که با تقای شیطانی سحر گرد و با غلط کشف بکش آن چه بود و این صفت بهیئت بگفتا فلانی چه بد میکند به با من که با نفس خود میکند و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات و التسلیات مکتوب صد و هشتم بیان سید احمد صدور یافته در بیان آنکه نبوت افضل از ولایت است بعکس آنچه گفته که ولایت افضل از نبوت است ثبوتنا الله سبحانه و ایاکم و جمیع المسلمین علی متابعت سید المرسلین علیه و علی آله من الصلوات و التسلیات اکملها بعضی از شاخ در سکر وقت گفته اند که ولایت افضل از نبوت است و بعضی دیگر ازین ولایت و ولایت نبی خواسته اند تا دو هم افضلیت ولی بر نبی رفع شود اما فی الحقیقه کار بر عکس است زیرا که نبوت نبی از ولایت افضل است در ولایت از تنگی سینه و بخل نمیتواند آورد و در نبوت او کمال انشراح صدری نه توجه حق سبحانه مانع توجه خلق است و نه توجه خلق مانع توجه حق تعالی در نبوت تنهار و بخل نیست تا دو ولایت را که رو بخت دارد ترجیح بروی ندهند عیاذ الله سبحانه و بخل تنهار مرتب عوام کالانعام است شان نبوت از آن برتر است فهم انمینی ارباب سکر را دشوار است اما اگر بر سقیم الاحوال ازین معرفت متماز اند عینیا لا ارباب النعم فهمینا بقیة المقصود بیان شیخ عبد الله ولد میان شیخ عبد الرحیم باین فیر قوت قرابت دارند و والد ایشان مدتها ملازم بهادر خان بودند و حاجتند الحال عذر بصارت دارند پس خود را فرستاده اند که پیش بهادر خان نوکر شود و ریناب اگر از جانب ایشان نیز اشارت رود سودمند خواهد بود و السلام مکتوب صد و نهم به حکیم صدر صدور یافته در بیان سلامتی قلب و نسیان او و اودون حق را بهمانه اهل الشداطبا امراض قلبیه اند از اهل باطنیه منوط توجه این بزرگواران است کلام ایشان دواست و نظر ایشان تفاهتم قوم لایق علیسم و هم جلیا الله بهم میطرون و بهم برزقون را اس امراض باطنیه



و عین مطلقه گرفتاری قلب است بمادون حق سبحانه و تعالی و تا ازین گرفتاری تمام آزادی  
میسر شود سلامتی محاسن چه شکرست را در آن حضرت جل سلطانة اصلا بارئیت الاله الدین  
الخالص فلیت که شریک را غالب ساخته باشد نهایت بیجانی است محبت غیر حق را بجان  
برنج غلبه ساختن که محبت او تعالی در جنب آن معدوم گردد یا مغلوب الحیاة من الایمان  
مگر این حیا را گفته باشد و علامت عدم گرفتاری قلب نسیان اوست ماسوا را کلیت و ذبول  
اوست از اشیا جلالت که اگر تکلف یا دشا کند هرگز یادش نیاید پس گرفتاری اشیا را در آن موطن چه  
مجال ایست زنا اهل الله معبر بفتا است و قدم اول است درین راه محمد را ظهور انوار قدم است  
و فشار و رود معارف و حکم و دونه خراط القادوس و بیکس را تا نگردد این فنا نیست ره در  
بارگاه کبریایه مکتوب صد و دهم شیخ صدر الدین صدور یافته در بیان آنکه از خلقت انسانی ادا  
و وظائف سلوک است و کمال اقبال است بجناب حق سبحانه و تعالی حق سبحانه تعالی بمنتهای منتهای  
ارباب بمآل رساند مقصود از خلقت انسانی ادا و وظائف بندگیست و دوام اقبال است بجناب  
حق سبحانه و تعالی بی تحقیق شدن بجمال اتباع سید اولین و آخرین ظاهر او باطن علی بن الصلوات  
و تعالی من اتحیات الکملها میریت زرقا الله سبحانه و ایام کمال آباءه صلی الله تعالی علیه و سلم و اولاد و اولاد  
ظاهر او باطن اعتقاد آمین رب العالمین بعد از خدای هر چه پرستند نیست بی بدست  
آنکه هیچ اختیار کرد و هر چه غیر از حق سبحانه مقصود است معبود است از عبادت غیر و قتی نجات  
یابد که غیر از خداوند جل و علا مقصودی نماند اگر چه از مقاصد اخروی و دنیای بشتی باشد هر چند این  
مقاصد از حسنات است اما نزد مقربان از سیئات است هر گاه در امور اخروی حال بدین متوال  
باشد از امور دنیویه چگوید که دنیا مقصود به حق است سبحانه و تا آفریده است هرگز بجناب از نگاه نگردد  
و حب او سرگمبان است و طالبان آن مستحق طعن و طرد اند الدین الملوته و ملعون ما فیها الا ذکر الله  
تعالی انجانا الله سبحانه عن شر ما فیها بخرمه جیه مجز سید الاولین و الاخرین علیه الصلوة و السلام  
مکتوب صد و یازدهم شیخ حمید بنعلی صدور یافته در بیان توحید عبارت از تخلیص قلب  
است از مادون حق سبحانه و تعالی و مایاسب ذلک الحمد لله و سلام علی عباد الله الدین المخلص  
توحید عبارت از تخلیص قلب است از توجیه مادون او سبحانه تا زمانیکه دل را گرفتاری بها سوسی

متحقق اگر چه اقل قلیل باشد از ارباب توحید نیست بی تحصیل این دولت و احد گفتن و واحد گفتن نزد  
ارباب اصول از قبول است آری از واحد گفتن و احد گفتن که تصدیق ایمان معتبر است  
لا بد است اما بمعنی دیگر است فرقی در میان لا معبود الا الله و لا اله الا الله بین است  
تصدیق ایمان علمی است و ادراک و جدائی حالتی است پیش از حال سخن از ان راندن محظور است  
جمعی از شراح که در بناب سخن رانده اند از دو حالت خالی نیست یا معذور اند در غلبه حال مستور  
یا مقصود از نوشتن و اظهار احوال نمودن آن بوده باشد که دیگران را محکم احوال شود و اطمینان  
احوال و اعوجاج آزمینر بان احوال ایشان تسخیر بی این دولت افشای اسرار مکنون است  
حق سبحانه شمه از احوال ارباب کمال نصیب ما بران گردانیده استقامت بر تابوت سنت سنیه  
مصطفوی علی مصدرها الصلوة و السلام و التیمه روزی گردانا بخرمه البنی و آله الامجاد و علیه و علیهم الصلوات  
و التسلیمات بقیه التصدیغ آنکه حال رفیع و عامیان شیخ عبدالفتاح حافظ از مردم ذی عزت و آدمی زاده  
اند و کثیر العیال و ابوالینات قلت اسباب بعیثت بر آن آورده که خود را بکبریا سازد امید است که  
بمقصود برسد زیاده تصدیغ است مکتوب صد و واز دهم شیخ عبدالجلیل صدور یافته  
در بیان آنکه کار آنست که بر عقائد اهل سنت و جماعت متحقق گردیم و باین دولت اگر احوال و  
مواجید عطا فرمایند منت میداریم و الا همین دولت را کافی میدانیم چون این هست همه هست حق سبحانه  
و تعالی شانه ما فطسان را بحقیقت مقدمات حقه اهل حق یعنی اهل سنت و جماعت متحقق ساخته  
توفیق اعمال مرضیه نقد وقت گردانیده احوال که ثمرات این اعمال اند که امت فرموده تمام  
بجناب قدس جل سلطانة جذب فرماید مع کار نیست و غیر این همه هیچ چه احوال و مواجید که بی  
تحقق بحقیقت مقدمات این فرقه ناجیه میسر شود جز استدرایج هیچ نمیدانیم و جز خرابی هیچ نمیکناریم  
ما این دولت اتباع فرقه ناجیه هر چه بپنداشت میداریم و شکر بجامی آریم و اگر همین را بپندهند و هیچ  
از احوال و مواجید نپندند پاک نداریم و راضی ایم و از بعضی مشایخ قدس الله تعالی اسرار هم که در  
غلبه حال و سکونت بعضی از علوم و معارف متفاده آرمی صائیه اهل حق فطوری آیند چون  
فتشای آن کشف است معذور اند امید است که فردا بان مؤخذة نمایند حکم محمد مصلی و از اندک خطای  
او را نیز یک اجر خواهد بود و حق بجانب علماء اهل حق است شکر الله تعالی سقیم زیر اگر علوم علمای



مقبس از مشکوٰۃ نبوت است علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام والتمیحه که مؤید است بوحی قطعی نقدی  
معارف این صوفیه کشف والهام است که خط را بوی راه است و مصداق صحت کشف والهام  
مطابقت است با علوم علماء اہل سنت اگر مرموی مخالفت است از اثره صواب بردن است  
نزد ہوا العلم بالصیح والحق الصریح نماز ابعداً تحت الاصلال رزقا اللہ سبحانہ وایاکم الاستقامۃ علی متابعتہ  
سید المرسلین ظاہراً وباطناً عملاً واعتقاداً علی آلہ من الصلوٰۃ المکملہ ومن التسلیمات افضلہا  
والسلام علیکم وعلی من اتبع الهدی مکتوب صد و سیزدہم بحال الدین حسین کوالی صدور  
یافتہ در بیان فرق در میان جذبہ بتدی و جذبہ غیبی و آنکہ مشہود و مخدوبان و ابتدائت الارواح  
کہ فوق قلب است و ہمان مشہود را مشہود الہی جل شانہ تمخیل می کند الحمد للہ و سلام علی عبادہ  
الذین اصطفیٰ انجذاب و کشش نمی باشد الا بمقام فوق نہ بقوق فوق و کذا الحال فی المشہود و  
نحوہ پس مخدوبان سلوک ناکرہ را کہ در مقام قلب اند انجذاب نیست الا بمقام روح کہ فوق  
مقام قلب است انجذاب الہی در جذبہ غیبیان است کہ فوق آنہا مقام دیگر نیست و مشہود در جذبہ  
عبادت نیست الا ارواح مقفوح و چون روح بصورت اصل خود موجود است ان اللہ خلق  
آدم علی صورتہ مشہود و روح را مشہود حق میدانند تعالیٰ و تقدس و چون روح را بعالم اجساد نحوی از  
مناسبت ثابت است گاہی آن مشہود را مشہود احدیت در کثرت میگویند گاہی بعبت قائل میشوند مشہود  
حق جل و علا بے حصول فحای مطلق کہ نہایت سلوک متحقق است مقصود نیست شمعہ یکس را تا نگر دوان  
فحای نیست رہ در بارگاہ کبریایہ و این مشہود را بعالم بیج کاری نیست فرق در میان مشہودین است کہ اگر با عالم  
بوجہ من الوجہ نہایت دارد مشہود حق نیست تعالیٰ و تقدس و اگر فی مناسبت است علامت مشہود است  
الہی جل و علا مشہود بواسطہ تمکلی عبارت از اطلاق میاید و الانسبت در رنگ منتب الیہ جیکون  
و جیکونہ است عالم چون را بہ بیچون راہ نیست لا یمیل عطایا الملک الامطایہ مکتوب صد  
چهار و ہم بصوفی فرمان صدور یافتہ در تحریریں بر متابعت سید المرسلین علیہ وآلہ الصلوٰۃ  
والتسلیمات چون حق سبحانہ نامفلسان بے برگ و سر را بدولت اتباع سید اولین و آخرین  
کہ بطغیل دوستی او کمالات اسمائی و صفائی خود را در عرصہٴ ظهور آورد و اورا بہترین جمیع کائنات  
خلق کرد علیہ من الصلوٰۃ افضلہا و من التسلیمات المکملہ مشرف گرداناد و بران استقامت

بخشاد که زهره این متابعت مرضیه از جمیع تملذذات دنیاوی و نعمات اخروی بر مراتب بهتر است  
فصلیت منوط بمتبعیت سنت اوست و عزیت مربوط باتیان شریعت او علیه و علی آله الصلوة  
والسلام و التیة مثلاً خواب نیروزی که از روی این متابعت واقع شود از کرد و رکرد و راحیای  
ایلی که غیر از متابعت است اولی و افضل است و همچنین افطار یوم فطر که شریعت مصطفوی بآن  
امر فرموده است از صیام ابد الابد کردنه ماخوذ شریعت اند بهتر است اعطای جتلی بامر شارع  
از اتفاق که زکر از نزد خود باشد فاضل تر است امیر المومنین عمر رضی الله عنه روزی نماز  
باید و بجاعت ادا کرده در اصحاب نگاه کرد یک کس را حاضر نیافت پرسید اصحاب عرض کردند  
که آنکس تمام شب را زنده میدارد شاید درین وقت خوابش برده باشد امیر المومنین فرمود  
که اگر او تمام شب خواب کردی و نماز باید ادا بجاعت گذاردی بهتر بودی اهل یا ضلّا  
مجا پدات بسیار کرده اند اما چون موافق شریعت حق نیستند بی اعتبار و خوار اند اگر چه  
بدان اعمال شایسته تر تب میشود هم مقصور به بعضی منافع و نیویست تمام دنیاچسیت تا بعضی منافع  
اور کسی اعتبار نبند مثل ایشان مثل کناسی است که ریافتش از همه پیش است اجرش از همه کمتر  
مثل تابعان شریعت مثل آن جماعت است که در جواهر نفیسه بالماسات لطیفه کار میکنند عمل اینها  
در نهایت قلت است و اجر ایشان در غایت رفعت عمل یکساعت تواند بود که با جهر برابر  
بود سر آنست عمل که موافق شریعت واقع میشود مرضی حق است سبحانه و خلاف آن نامرضی اوست  
تعالی پس نامرضی چه جای ثواب بلکه متوقع عقاب است اینی را در عالم مجاز شاید واضح است باند  
انفقات بطوری آید سبب هر چه گیر و دلتی علت شود که کفر گیر و کاملی ملت شود پس سرمایه جمیع سعادت  
متابعیت سنت است و هیلای جمیع فسادات خلاف شریعت تبنا الله سبحانه وایکمال علی متابعت سید  
المرسلین علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات و السلام مکتوب صد و یانزد و هم بملا عبد الحق  
و دلو صد و ریافته در بیان آنکه مادر صد و قطع آنیم علی هفت گام است مضمرع اند هر چه میر و دخن  
و دست خوشتر است این راه که مادر صد و قطع آنیم علی هفت گام است دو گام در عالم خلق است و  
پنج گام در عالم امر بگام اول که در عالم امر نیزند تجلی افعال رو میدهد و بگام دوم تجلی صفات و بگام سوم  
شروعی در تجلیات ذاتیه می اندازد و ثم علی تفاوت درجات الکمال کمالا یجی علی از بابا کل ذاکر

عقلمندانه  
نوع ازین  
سلوک و این  
نقد و بررسی است  
از کتب و این  
است که این  
نقد و بررسی است  
نقد و بررسی است



منوط بمتابعة سيد الاولين والآخرين عليه من الصلوات اكملها ومن التسليمات افضلها وانك تكتف  
 كراين راه دو خطوه است مراد از ان عالم خلق و عالم امر داشته اند على سبيل الاجمال تسليلا  
 الامر على نظر الطلاب وحقيقة الامر حقت بتوفيق الله سبحانه به او مکتوب صد شانه و هم  
 بملا عبد الواحد لهو ري صدر يافته در بيان آنکه سلامتی قلب موقوف بر نسيان ماسوی است  
 از قلب و در منع کردن از کثرت اشتغال دنیوی مبادار غیبتی در دنیا پیدا نشود و مکتوب مرغوب  
 اخوی رسید و از سلامتی قلب که تحریر یافته بود بوضوح انجام میدی سلامتی قلب موقوف  
 بر نسيان ماسوی است از قلب بحدی که اگر تکلیف یا دوش دهند یا دنیا را برین تقدیر خطور  
 ماسوی را معنی نباشد این حالت معبر فضائی قلبی است و قدم اول است درین راه و بمشتر  
 کمالات مراتب و ولایت است على تفاوت درجات الاستعداد و مهت را بلند دارد و بجزری  
 و مویزی قناعت کنند ان الله يحب معالي العلم از کثرت اشتغال بامور دنیویه خوف غیبت  
 است درین امور دنییه زنا ربان سلامتی قلب نگر نشوند که امکان رجوع است و در اشتغال  
 دنیوی هم امکان اقدام نمایند که مبادار غیبتی پیدا نشود و در خسارت اندازد عیاذا بالله سبحانه  
 کتاسی در فقر مراتب بهتر است از صدر نشینی در غنا علی هست آن باشد که بفقیر و نامراد  
 زندگانی چند روزه بسر برده شود فرس افتاد و اربابه اکثر با فقر من السلام و السلام  
 مکتوب صد و هفتادم بملا یار محمد بخشی قدیم صدر یافته در بیان آنکه در ابتدا قلب  
 تابع حس است و در انتها این طبیعت نمی ماند مولانا یار محمد فراموش نکرده باشد چنگاه قلب  
 تابع حس است پس ناچار هر چه از حس دور است از قلب نیز دور است حدیث من لم یملک علیه  
 فليس القلب عنده غیر ته است در نهایت کار چه که قلب را بتبعی بحس نماید دوری از حس در  
 قرب قلبی تاثیر نماند از شاخ طریقت مبتدی و متوسط و افراقت از صحبت شیخ کامل مکمل تجویز  
 نفرموده اند بالجمله بکمال لایرک کله بر همان طریق باشند و از صحبت ناچسب بوجه ابلغ اجتناب  
 نمایند قدم میان شیخ منزل مقدمه سعادت دانسته صحبت ایشان را غیبت نهند و اکثر اوقات با ایشان  
 صحبت دارند که بسیار عزیز الوجود اند و السلام مکتوب صد و هشتادم بملا قاسم علی بخشی صدر  
 یافته در بیان خسارت جماعه که بر اهل الله اعتراض کنند کتابی که بحسب آثار می مولانا قاسم علی

بایده قری  
 بم از صد و هفتادم  
 در غنا و فقر

فرستاده بودند رسید مضمون بوضوح پیوست قال الله تعالى من عمل صالحا فلنفسه ومن اساء فعليه ما اصابه  
 عبد الله انصاری میفرماید آنکی هر که خواهی بر اندازی با ما و اندازی بر من است بر من آن قوم که  
 بر در دشمنان میخندند در سر کار خرابات کنند ایمان را با حق سبحانه و تعالی کافه اهل اسلام را  
 از انکار فقر و وطن درویشان نگاه دارد بمرتبه سید البشر علیه و علی آله الصلوات و التسلیات و السلام  
 مکتوب صد و نوزدهم بمیر نعمان بدخشی صدر یافته در غیبت بر صحبت شیخ مقتدر بر بیان  
 آنکه گاه است که کاملان بعضی از مریدان ناقص خود را بر تعلیم طریقت اجازهت مینمایند  
 بواسطه بعضی نیات مکتوب شریف خدمت میر وصول یافت این را دیوانگی می طلبد در خبر  
 آمده است کن یومن احدکم حتی یقال انه یخون و چون چون آمد از تدبیر زن و نسوزند  
 قارخ گشت و از اندیشه گذر او که از جمیعت میر شد این دیوانگی در نهادش است اما بجوارض لا طائل  
 آن را خس پوش ساخته اند چه توان کرد درین کسب بے مناسبی بسیار مفهوم میگردد و زود و تدارک  
 نمایند و بے استطاعت دانسته رفع بعد صوری نمایند جمیعت این طائفه در او را جمیعت خلق  
 است اسباب جمیعت خلق باعث تفرقه ایشان است و دست در اسباب تفرقه باید زد و جمیعت  
 حاصل آید و اگر فرضاً در جمیعت خلایق این طائفه را جمیعت بخشند از ان جمیعت باید ترسید  
 و بجنب حق سبحانه التجا باید آورد تا آن جمیعت بلای جان نگردد و قیاس باحوال فلان  
 فلان نباید کرد که پیش از تمامی همه مراتب نقص است على تفاوت در جاتل مع فراق و دست  
 اندک است اندک نیست به شاخ طریقت پیش از تمامی بعضی مریدان را اجازهت تعلیم  
 طریقت داده اند حضرت خواجسته نقشبند قدس الله تعالی سره مولانا یعقوب چرخانی را  
 بعد از تعلیم طریقت و تسلیم بعضی از منازل فرموده بودند که ای یعقوب هر چه از ما بتورسیده است  
 بخلق برسان و حال آنکه فرموده بودند که بعد از من در خدمت علاء الدین خواهی بود و اکثر کار  
 در خدمت علاء الدین کرده اند حتی که خدمت مولانا عبد الرحمن جامی در نجات ایشان را اول در  
 مریدان خواجسته علاء الدین میشارند و ثانیاً بحضرت خواجسته نقشبند نسبت میدهند با بکمال علاء این  
 تفرقه صحبت ارباب جمیعت است مکرر و مکرر نوشته شده است و شنیده شد که مولانا محمد صدیق نوکری  
 اختیار کرده وضع فقر را گذاشته است انوس هزار انوس که کسی را از اعلی علیتین با سفل سافلین



برندام و از دو حال بیرون نخواهد بود یا در لوکری جمعیت خواهند و او یا نخواهند و اگر جمعیت خواهند و او  
 و اگر نخواهند و او بدتر برینا لاترغ قلوبا بعد از بدینا و بسبب نماندن از یک رتبه آنک است او با و السلام  
 مکتوب صد و بیستم نیز بمیر محمد نعمان صد و ریافته در ترغیب بر صحبت ارباب جمعیت مانا که خدمت  
 میرزا ابوشی گزیدند که بسلامی و پیامی هم یاد آوری نمی نمایند فرصت بسیار است و صرف آن در ابرام  
 مهم ضرورت است و آن صحبت ارباب جمعیت است لا تعدل بالصبر شینا ایامکان الاتری ان الصواب  
 رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم و بارک قلوبا بالصبر علی من عداهم سوی الانبیاء علیهم السلام و امکان  
 او بسیار قریب و عمر او و ایام بلوغ و نهایتا الدرجات و وصولها غایه الکمالات سوی الصبر فلا جرم  
 صابر خطا و معاویه خیر من صوابها بمرکبة الصبر و سوسه و بن العاص افضل من صوابها لما ان  
 ایمان بود و الا کبر اصحاب بالصبر شهید و یا بر ویه الرسول و حضور الملک و شهید الوحی و معاشیه  
 المعجرات و ما اتفق من عداهم هذه الکمالات التي هی اصول سائر الکمالات کما و لو علم اوسر فضيلة  
 الصبر بهذه الناحية لم یغنیه مانع من الصبر و ما اثر شینا من الاشیا علی هذه الفضيلة و انشد بعض بر حمة  
 من یثار و انشد و افضل العظیم بیت سکندر رانی بخشد آیه بیرون ز سر میرفت این کار به  
 العلم و ان لم یختلفا فی هذه النشأة فی قرن بود و الا لا کابر فاجلنا فی النشأة الاخره محسورین  
 فی زمرتهم جسد بر سید المرسلین علیه وعلیهم الصلوات و التحیات و التسلیمات و السلام مکتوب  
 صد و بیست و یکم نیز بمیر محمد نعمان صد و ریافته در بیان آنکه این راه بکلی هفت گام مشتمل  
 یافته است بعضی از یاران پیش گام رسیده اند خدمت میرد عوات فرادان مطالعه فرمایند  
 بدست که از احوال خود اطلاع نداده اند و از فقره ای اینجا خبری نگرفته الحمد لله سبحانه و المنة  
 که فقره ای مرفه الاحوال اند شمه بطریق اجمال در معرض بیان می آر و محبت آثار این راه بکلی  
 هفت گام قرار یافته است جمعی از یاران کار را تا شش گام رسانیده اند و بجهت تابع  
 گام و طائفه تا چهار گام و فرستاده تا سه گام علی تفاده در جاتم و صاحب سه گام هم بمردم  
 افتاد و ینا بدقتی جماعه که پیش قدم باشند بلند می در کار است تا به حیر و فقره اکتفا شود زیاده  
 برین گنجایش وقت نبود و السلام مکتوب صد و بیست و دوم بملاطاهر بدشتی صد و  
 ریافته در ترغیب بر بلند می و عدم افتات بهر چه در دست افتد مولانا محمد طاهر معذروانند

مولانا یار محمد و جبر انتقال را خواهند گفت چون اراده سفر جانب هندوستان مصمم دارند بروند و  
 از اهل و عیال خبری بگیرند الباقی عند التللی مثل مشهور است و اوم چهار بقتاب از اختلاط باغیا  
 لابد است محبت را بلند باید داشت و بهر چه بد است نباید پرداخت محبت مانا بی طوریکه بود  
 مشرق انوار به از مغرب و کوب و مشکوه گذشتیم به فقره ای این زمانه اکثر در مقام روستا افتات  
 دارند صحبت ایشان هم قائل است فرستم کما تقر من الاسد برین طریق ملازم باشند و و اتحات  
 را چندان اعتبار نهند که مجال تاویل را میدان و وسیع است زندهار تجواب و خیال گوی نشوند  
 شعر کیف الوصول الی السعاده و دونهای قلل الجبال و دونهی خوف و السلام مکتوب صد و  
 بیست و سوم بملاطاهر بدشتی صد و ریافته در بیان آنکه ادانفل اگر چه حج باشد اگر مستلزم  
 باشد فوت فرضی را از فرض لا یعنی داخل لا یعنی است به مکتوب شریف انھوی ارشدی لالزل  
 کاسه طاهر عن ولس العلاقات رسید آیه برادر در خبر آمده است علامته اعراضه تعاضی  
 عن العبد اشتغاله باللا یعنی اشتغال بر نقلی از نوافل با عراض فرضی از فرض داخل باللا یعنی  
 است پس نقیض مر احوال خود نمودن لازم آمد تا معلوم گردد که اشتغال او بجهت چیست بخل  
 هست یا بقرض بواسطه یک حج نفل مرکب چندین مخطورات نباید شنید ملاحظه نمایند و اقل  
 کفیه الاشارة و السلام علیک و علی رفقارکم مکتوب صد و بیست و چهارم نیز بملاطاهر  
 بدشتی صد و ریافته در بیان آنکه استطاعت راه شرط و وجوب حج است ادای حج با وجودی استطاعت  
 نسبت بمحصل مطلب و اخل تصنع اوقات است به مکتوب شریف انھوی خواججه محمد طاهر بدشتی رسید  
 قد سبحانه الحمد و المنة که فتور در اخلاص و محبت فقره راه نیافته است با وجود تمامی ایام مهاجرت این  
 علامت سعادت عظیمه است محبت آثار را چون شمار خست طلبید و بر فتن غم مصمم گردید و وقت و اصرار  
 انقدر مذکور ساخته بود با احتمال که شاید ما هم بشما درین سفر ملحق شویم هر چند قصد کرده شد استخاره موافق  
 نماید و تجویزی در میان مفهوم گشت ضرورت تقاعد و زیاده صلاح فقره اول در رفق شما نبود اما  
 شوق شمار ملاحظه نموده منع صریح نکرد استطاعت شرط راه است بی استطاعت تصنع اوقات است  
 ابراهیم گزاشته بامر غیر ضروری بر دو خلق مناسب نیست در چند کتابت شما این مضمون را نوشته است رسیده  
 باشد یا در حق نیست بیشتر مختار اند مکتوب صد و بیست و پنجم بمیر صلح نیشاپوری صد و ریافته

فیض حاجی بلند  
 از آب و در در آنکه  
 در این بی بی بی  
 در این بی بی بی



در بیان آنکه عالم چه صغیر و چه کبیر مظاهر اسماء و صفات الهیه اند تعالی شانه عالم را با صانع خویش پیچ  
نسبتی نیست الا مخلوقیه و المظهریه و مایه سبب ذلک العلم از حقائق الاشیا که مایه عالم چه  
صغیر و چه کبیر مظاهر اسماء و صفات الهیه است تعالی شانه و مایه سبب شیون و کمالات ذاتیه او  
غیر سلطان تجلی بود مخفی و سری بود مکنون خواسته که از غلاما عرض دهد و از اجمال تفصیل آورد  
عالم را بر تخی خلق فرمود که بذات و صفات خویش و ال باشد بر ذات و صفات او سبحانه پس عالم  
را با صانع خویش پیچ نسبتی نیست الا آنکه مخلوقات دی اند و تدبیرات و شیونات او تعالی  
حکیم با اتحاد و غیبت و نسبت احاطه و سریان و معیت ذاتیه انجا از غلبه حال و سکوت است  
اکابر استیم الا احوال که از قدر صحو ایشان را اثر بی ارزانی داشته اند عالم را با صانع پیچ  
نسبتی اثبات نمیکند الا مخلوقیه و المظهریه و احاطه و سریان و معیت علمی میدانند مطابق علم  
اهل حق اند شکر الله تعالی سعیم عجب است که جماعه صوفیه که اثبات بعضی نسبت ذاتیه نمایند  
کالا احاطه و المیه مثلا معترف اند با آنکه از ذات جمیع نسب ملوب است حتی که صفات ذاتیه  
را نیز سلب نمایند مثل الا تناقض و در ذات مراتب اثبات نمودن از برای دفع این تناقض  
تکلف است در رنگ تدقیقات فلسفیه است ارباب کشف صحیح ذات را تعالی خبر بسط حقیقی نمیداند  
و او را ای او هر چه باشد داخل اسمای غیرند و فرو فراتر دوست اگر اندک است اندک نیست  
و رون دیده اگر نموست بسیار است به مثالی از برای تحقیق این بحث بیان کنم مثلا عالمی تحریری  
ذو فونی خواهد که کمالات مکنون خود را در عرصه ظهور آورد و ایجاد حروف و اصوات نماید تا در پرده  
آن کمالات را جلوه دهد پس درین صورت این حروف و اصوات و وال را با معانی مخزنه پیچ  
نسبتی نیست الا این حروف و اصوات مظاهر آن معانی مخفی است مایه ای آن کمالات مخزنه حروف  
و اصوات را عین آن معانی مخفی گفتن معانی ندارد و همچنین حکم با احاطه و معیت درین صورت غیر واقع  
است معانی بهمان صرافه مخزنه اند پیچ تغیری در ذات و صفات آن معانی راه نیافته است لیکن  
چون در میان معانی و این حروف و اصوات و وال نحوی از مناسبت و الیه و ولویت تحقیق  
است بعضی معنی زائده از آن در تحیل می آید فی الحقیقت آن معانی مخزنه از آن معانی زائده  
منزه و مبراست آنچه معتقد است درین مسئله نیست اثبات امر زائده و رایی مظهریه و مراتب

نمودن از اتحاد و عنیه و احاطه و معیت و سکوت ذات او تعالی فی الحقیقت از نسبت مقرر است  
و از مناسبت مبرر اما لکن اب و رب الارباب با تقدیر مناسبت ظاهریه و مظهریه و حده وجود گویند  
یا نگویند فی الواقع وجودات متعدده است لیکن بطریق اصالت و ظلیه و ظاهریه و مظهریه آنکه  
یک موجود است و ما سوا می او او هم و خیالات است این مذهب بعینه مذهب سونطائی است  
اثبات حقیقت در وی نمودن او هم و خیالات ویرانی بر آورد که مقصود سونطائی است  
مثنوی چون بدانی تو را در از نخست به سوی آن حضرت نسب کردی درست به و آنکه دانستی  
که ظل کسیتی به فارغی که مروری و گزستی به مکتوب صد و نسبت و ششم نیز بر صلح  
ایشا پوری صد و ریافته در بیان آنکه طالب باید که اهتمام در نفی آنکه باطل نماید چه آفاقی و چه  
انفسی و در جانب اثبات معبود بحق جل سلطان هر چه در حوصله فهم و در حیل ادراک آید آن را  
نیز در تحت نفی داخل ساخته آنکه با موجودیه مطلوب نماید و اگر وجود را نیز در آن موطن گنجایش  
نیست و مایه سبب ذلک سیادت و نقابت و تنگنا طالب را باید که اهتمام در نفی آنکه باطل  
آفاقی و انفسی نماید و در جانب اثبات معبود بحق جل سلطان هر چه در حوصله فهم و در حیل ادراک آید آن را نیز  
در تحت نفی داخل سازد و آنکه با موجودیه مطلوب نماید مصرع بیش ازین نمی برده اند که هست به  
اگر چه وجود را نیز در آن موطن گنجایش نیست و ما و رای وجود باید طلبید علماء اهل سنت شکر الله تعالی  
سعیم زیرا گفته اند که وجود واجب تعالی زائده است بر ذات او سبحانه و وجود را عین ذات فلق و ما و رای  
وجود امر دیگر اثبات ناکردن از تصور نظر است قال الشیخ علا الدوله فوق عالم الوجود عالم الملک لود  
این درویش را چون از مرتبه وجود بالا گذرانید و تا چندگاه که مغلوب آخال بود خود را از روی ذوق و  
وجدان از ارباب تعطل بی یافت و حکم بوجود واجب جل شانه نمیکرد و چه وجود را در راه گزاشته بود در  
مرتبه ذات وجود را گنجایش نمی یافت اسلام او در آن وقت اسلام تقلیدی بود نه تحقیقی بالجمله هر چه در  
حوصله ممکن در آید بطریق اولی ممکن شاید بهمان من لم یحیل للخلق الی الله سبیل الا بالعجز عن معرفه  
از حصول فانی فی الله و البقا با الله کسی گمان نکند که ممکن واجب گردد که آن محال است و تسلیم  
قلب حقایق پس چون ممکن واجب نگردد و نصیب ممکن غیر از عجز نباشد فقر و غنا شکار کس نشود و امام باز  
چنین به کاینجا همیشه باد بهرست است و ام را به یلند بهی همین طور مطلب می خواهد که پیچ از و بدست می آید



و هیچ نام و نشان از او پیدا نشود جمعی هستند که مطلبی میخواهند که از اعیان خود بیاورند و قرب معیت با او پیدا سازند  
**مقرر** آن ایشانند بر چنین یارب و السلام اولاً و آخراً **مکتوب صد و سبست** و **مقرر** بلا صفا احمد  
 رومی صدور یافته در بیان آنکه خدمت والدین هر چند از حسنات است اما جنبه صول بمطلب حقیقی بیکاری  
 محض است و تقطیل صرف بلکه داخل سینه است حسنات الابرازیات المقربین و مایه ناسب و لک **مکتوب**  
 مرغوب رسید غرض دیگر در باب توقف نموده بود و در صحیح است زیاده از آنچه بود قوع می آید باید کرد  
 و خود را مقصر باید دانست قال الله سبحانه و تعالی و وصینا الانسان لولا لدیه احساناً محله الله کره و انفسه  
 کره و قال الله سبحانه ایضا ان اشکر لے و لوالدیک مقدر آن باید بود که انیمه در جنب وصول  
 بمطلب حقیقی بیکاری محض است بلکه در غرضی منازل سلوک نیز تقطیل صرف حسنات الابرا  
 زیات المقربین شنیده باشند بیت هر چه جز عشق خدای احسن است چه اگر شکر خوردن بود  
 جان کنان است نه حق الله سبحانه بر حقوق جمیع خلایق مقدم است او اسه حقوق اینها مثلاً لا  
 لامره است سبحانه و الا اگر اجمال آن بود که خدمت او را گزاشته بخدمت دیگری اشتغال  
 نماید پس خدمات اینها باین تقریب از جمله خدمات حق است سبحانه اما از خدمت تا خدمت  
 فرق بسیار است مزارعان و قبله رانان نیز خدمت بادشاهان میکنند اما خدمت مقربان دیگر است  
 آنجا نام زراعت و قلبه ربانی بردن عین معصیت است و مژده هر کار باندازه آن کار است  
 قلبه رانان با تحت تمام در روی یک تنگ اجرت میگردند و مقرب در ساعت بخدمت حضور سستی لک  
 میگردند و ذلک او را باین لکها هیچ تعلقی نیست گرفتار قرب شاه است و بس نشان با اینها فرج حسن  
 خیلی موفق است خاطر از جانب او بقیع دارند زیاده چه نوسم و السلام **مکتوب صد و سبست** و **مقرر**  
 بنواجر مقرر صدور یافته در غریب بر بلند می و عدم آفتاب غیر مطلب بیچونی خدمت خواجه مقیم دور افتادگان  
 فراموش سازند بلکه دور نماند الموضع من احب المقصود و مشکک بغایت طویل است و مطلب  
 در غایت کمال رفعت و عجم در غایت منفعت و منازل وسطی چه هر باب مطلب نمانست عیاذاً  
 بالله سبحانه و سطرانهای انکاشته بیکبار مقصد را مقصد داند و چون رایچون تصور نماید و از وصول  
 بمطلب حقیقی بازماند بهمت را بلند میاید ساخت و هیچ حاصل سرفرونی باید کرد و در و رای الوار  
 میاید جست و وصول اینچنین بهمت و البته توجه شیخ متقدم است و توجه او بقدر اخلاص و محبت

نبرد مقتدی است ذلک فضل الله یوتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم **مکتوب صد و سبست**  
 و **مقرر** بید نظام صدور یافته در بیان آنکه جامعیت انسان باعث تفرقه اوست و همین جایت  
 است که سبب جمعیت اوست کما قیل ما للجموعین و بلا للجموعین مکتوب شریف وصول یافت  
 آدمی چون که جامع ترین موجودات است و بواسطه هر چه وی از اجزای تعلقی و گرفتاریه  
 دردی بوجودات متکثره پیدا است پس فی الحقیقت جامعیت او باعث دوری او از جناب قدر  
 خداوندی حل سلطان از همه پیش گشت و تعلقات متعدده سبب محرومی او از همه زیاده آمد و اگر توفیق  
 ایزدی غرضانه خود را ازین تعلقات پراکنده جمع سازد و رجوع قهری نماید فقد ناز نوراً عظیماً و  
 الا فقد فضل فضلاً لا یبعد اتمترین موجودات بواسطه جامعیت چونکه انسان است بدترین مخلوقات  
 بواسطه جامعیت هم اوست آئینه او بواسطه جامعیت اتم است اگر و بعالم دارد از هر چه گویند بکدر  
 ترست و اگر و بحق سبحانه و تعالی دارد و مصفاست و از همه پیش نمانست کمال آزادی از ویس این  
 تعلقات خاصه محمد رسول است صلی الله علیه و آله و سلم و بعد ازین انبیا و اولیاد دیگر علی تفاوت  
 در جات صلوات الله و تسلیاته علی نبیا و علیهم و علی اتباعهم اجمعین الی یوم الدین رزقما الله سبحانه  
 و ایامکم بخاتم من هذه التعلقات بجرته النبی المصطفی الممدوح بقوله سبحانه و تعالی ما ازغ البصر و ما طفی  
 علیه و علی آل من الصلوات التمام و من التسلیات المکملات زیاده برین موجب ملال است و السلام  
 و الا کرام **مکتوب صد و سی ام** بجمال الدین صدور یافته در بیان آنکه تلونیات احوال را  
 چندان اعتباری نیست حصول مقصد بیچونی و بیچکونی باید کرد و تلونیات احوال را چندان  
 اعتبار نیست بآن مقید نباشد که چه آید و چه رفت و چه گفت و چه شنود و مقصود دیگرست که از  
 گفت و شنود و دید و شنود منزه و میراست طفلان سلوک را بجز و موز تسلی میدهند بهمت  
 بلند باید داشت کار دیگرست اینها همه خواب و خیال است در خواب اگر کسی خود را بادشاه و بد نفس  
 الامر بادشاه نیست اما این خواب امید واری می بخشد در طریق نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم  
 و قلن را اعتباری نماندین بیت در کتب ایشان نوشته است چه غلام آقا بکم هم از آفتاب گویم پنه ششم  
 نه شب پرستم که حدیث خواب گویم نه اگر حالی از احوال بیاید و برو جای شادی و غم نیست منتظر  
 حصول مقصود بیچونی و بیچکونی باید بود و السلام **مکتوب صد و سی و یکم** بنواجر کابلی



صدور یافته در بیان علو شان طریقه حضرات خواجاقدهس الله تعالی اسرارهم و شکایت از حال  
جماعت که درین طریقه علیه احدی نمانده اند و آنرا تکمیل این طریقه دانسته اند و الله رب العالمین  
والصلوة والسلام علی سید المرسلین و آله الطاهین و اخوی ارشدی و حاجه محمد اشرف شریف الله  
سجانه تبشیر یافت اولیا الکرام بدانند که طریقه حضرات خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم  
اقرب طرق موصله است و نهایت دیگران در بدایت این بزرگواران مندرج و نسبت  
ایشان فوق همه نسبتهاست اینهمه بواسطه آنست که درین طریق التزام سنت است و اجتناب از  
بدعت مما لکن عمل بر ریخت تجویز نمی نمایند اگر چه بظاهر در باطن نماند و عمل بفرمیت از دست  
نمی برند اگر چه بصورت در سیرت متغیر و اندوختل مواجید را تابع احکام شرعی ساخته اند و اوق  
و معارف را خادم علوم شرعی دانسته اند و جوهر نفیسه شرعی را در رنگ طفلان بجز و مویز و حد و  
حال عوض نمکنند و به ترهات صوفیه مغرور و مفتون نمیکردند از نص باز نمیکردند و از فتوحات مدینه  
نفیحات کبیه التفات نمی کنند حال ایشان بر دوام است و وقت ایشان بر استمرار سجد ذاتی  
که دیگران را کالبرق است این بزرگواران را دایمی است حضوری که فطرت در تقای آن باشد  
نزد این عزیزان از خیر اعتبار ساقطست رجال لا تلیم تجارة ولا بیع عن ذکر الله ما نفهم هر کس  
بمذاق این اکابر برسد نزدیک است که قاصران این طریقه علیه نیز از بعضی کمالات ایشان آگاه  
نمایند سبب قاصری که کند این طائفه را طعن قصوری حاش الله که بر آرم بزبان این گله را به  
آردی بعضی از خلفای متاخرین این طریقه علیه درین طریق نیز احداث نموده اند و روش اصل  
اکابر از دست داده جمعی از مردمان ایشان اعتقاد آن دارند که باین محدثات تکمیل این طریقه  
نموده اند حاشا و کلا کبریت کلمه تخریج من افواههم بلکه در تحریب و قطع آن کوشیده اند اخوس هزار  
افسوس بعضی از بدعتها که در سلاسل دیگر اصلا موجود نیست درین طریقه علیه احداث نموده اند و نماز  
تجد را بجاعت میگردانند از اطراف و جوانب در آن وقت مردم از برای نماز تجد جمع میگردانند  
و بجاعت تمام ادیان را درین عمل کرده است بکراهت تحریم از جمعی فقها که تداعی شرط کراهت داشته  
اند و از جماعت نفل را مقید بواجبه مسجد ساخته و زیاده از حد را با اتفاق مکره گفته اند و ایضا نماز تجد را باین  
وضع سیزده رکعت میدهند که دوازده رکعت را ایستاده میگزینند و دو رکعت را نشسته تا حکم یک رکعت پیدا کنند بآن

سیزده رکعت و در چنین ست حضرت پیغمبر علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات که گاهی سیزده رکعت و گاهی هجده رکعت  
و گاهی یازده رکعتی نه گاهی هفت نماز تجد جمعه و در حکم فردیه پیدا کرده است نه آنکه دو رکعت  
قبول را حکم یک رکعت قیام داده اند و نشان امثال این علم و عمل عدم تبع سنت سنی مصطفویه است  
علی صاحبها الصلوة والسلام و التقیه عجب است در بیان و علما که ما و را می این مجتهدین ست علیم  
و روان این تم محذرات روح یافته بآنکه با فقران علوم اسلامی را از برکات ایشان استفاضه نمایم  
و الله سبحانه الملم للصلوات و فرود اندک پیش تو گفتم غم دل ترسیم به کدول آزرده شوی در نه سخن  
بسیار است و السلام مکتوب صدوسی و دوم بملا محمد صدیق بدخشی صدور یافته در اجتناب از  
صحبت ارباب غنا و ترغیب بر صحبت فقرا که کنایه فقر را به از صدر نشینی اغنیاست ربنا لا تزغ قلوبنا  
بعد از بدینا و سبب نماند لکن رحمة الله انت الوباب ای برادر ظاہر از صحبت فقر و لکن  
گشته مجلس اغنیاء اختیار کرده اید بسیار بد کرده اید امروز اگر چشم شما پوشیده است فردا خواهنید  
کشاد و غیر از ندانست فائده نخواهد کرد و خبر شرط است است بوالسوس امر توازد و حال خیالی نیست  
در مجلس اغنیاء جمعیت خواهند داد و یا نه اگر بدین استدراج ست عیاذ بالله سجان من ذلک و اگر ندیند  
خسر الدنیا و الآخرة نشان حالست کنایه فقر را به از صدر نشینی اغنیاست امروز این سخن معقول شما شود یا  
نشود آخر معقول خواهد شد و فائده نخواهد داشت آرزوی طعام چرب و تنمائی لباس فاخره شما را درین  
بلا انداخت هنوز هم هیچ زرقه است فکر بر اصل بکنید و هر چه از حق سجان تعالی مانع آید آزاد شمن  
و انتم از فقر نمایند و حذر کنند آن من از ادا حکم و اولادکم عذوکم فاحذروهم نص قاطع ست  
حقوق صحبت بر آن داشت که یکریه شما نصیحتی کرده شود بعمل در آید یا نه من از اول میدانستم از  
فضولیهای شما که استقامت بر فقر باین وضع دشوارست شمع و قد کان ما خفت ان یکونان  
انا الی الله را جونا و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعت المصطفی علیه و علی آله الصلوات  
و التسلیمات و التحیات التما و اکلمها من از فطرت و استعداد شما توقع دیگر دیشتم جوهر نفیس را شما در  
سرگین انداختید انا لله و انا الیه را جونا مکتوب صدوسی و سوم نیز بملا صدیق صدور  
یافته در بیان آنکه فرصت را غنیمت باید شمرد و وقت را عزیز باید داشت مکتوبیکه بدست قاصد  
از سال داشته بودند رسید فرصت را غنیمت باید شمرد و وقت را عزیز باید داشت از رسوم



عادات کاری نمی کشاید و از تمهل و تعلل جز خسارت و حرمان نمی افزاید مگر صادق علیه من الصلوات  
اتما و من التسلیمات اکملها فرموده بکمال مسنون سون افضل گویندگان بکمال شدند و بموجب در  
حرف امر موهوم نمودن و موهوم را از براس موجود نگاه داشتن بسی مستکبره است باید که نقد  
وقت معروف امر مهم گردد و نویسه از برای مخرج خرافات یعنی بدخر باشد حق سبحانه تعالی نداده  
بی آرمی بدید که از آرام ماسوی او تعالی بخانی میسر گردد و گو حاصل ندارد سلامتی قلب  
می طلبند فکر بر اهل باید کرد و از مالا یعنی اعراضی تام باید نمود و سبب هر چه جز عشق خدای احسن است  
گر شکر خوردن و دوجان کردن ست بیاعلی الرسول الا بملای مکتوب صدوسی و چهارم نیز بملا  
محمد صدیق صدور یافته در مع از تسولیت حضرت حق سبحانه و تعالی در مدارج قرب غر و جات  
بی اندازه است فرماید بجز سید المرسلین علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات اتما محبت آثار الوقت  
سیف قاطع معلوم نیست تا فردا فرصت دهند یا نه امرهم را امر و باید کرد و غیر اجماع را فردا باید  
انداخت حکم عقل نیست نه عقل معاش بلکه عقل معاد زیاده برین چه نویسد و السلام مکتوب  
صدوسی و پنجم در المکتوب ارسل الی الخلفاء الصدیق محمد صدیق فی بیان مراتب الولایة  
عامه کانت او خاصه مع بعض خواص الخاصة اعلم ان الولایة عبارة عن القاء و البقاء و هی اما عامه  
او خاصه و یعنی باعامه مطلق الولایة و باخاصه الولایة الحمدیه علی صاحبها الصلوة و السلام و التحیة  
و القاء فیها اتم و البقاء اكمل و من شرف هذه النعمة العظمی فقد لان جلده للطاعة و انشرح صدره للاسلام  
و طمأننت نفسه فرضیت عن مولا باورضی مولا باعنا و سلم قلبه المقلبة و تخلص روحه کلیة الی بکاشفة  
حضرت صفاته الملاحوت و شایسته مع ملاحظه الشیون و الاعتبار و فی هذا المقام شرف  
بالتجلیات الذاتیة البرقیة و تحریفه لکمال التزهد و التقوی و الکبریا و اصل اخلاصه افضال الایمان  
و ضرب من امثال هذه مصرعه بنیالارباب النعم نعیما و دماینی ان یعلم ان الولایة الخاصة الحمدیه  
علی صاحبها الصلوة و السلام و التحیة متمیزة عن سایر مراتب الولایة فی طس فی العروج و النزول اما  
فی طرف العروج فلان قاء الاخفی و بقاءه تمحصان بکمال الولایة الخاصة و عروج سایر الولایات  
الی الاخفی فقط مع تفاوت درجاتها یعنی ان عروج بعض ارباب الولایات الی مقام التزهد  
و عروج البعض الی السوء و عروج البعض الاخر الی الاخفی و هو اقصى درجات الولایة العامة

امانی طرف النزول فلان لاجساد الاولیاء الحمدیه علیه و علی آله الصلوة و السلام و التحیة نصیبا من  
کمالات درجات تکمل الولایة لما نه صلی الله تعالی علیه و آله و سلم امری بینه المعراج با محبته  
ما شاء الله تعالی و عرض الجنة و النار و ادحی الیه ما ادحی و شرف ثمة بالروية البصریة و هذا القسم من  
المعراج مخصوص علی الصلوة و السلام و الاولیاء المتابعون بکمال المتابعة السالکون تحت قدمه لهم  
الانصاف انصیب من هذه المرتبة المخصوصة مصرع و لا راض من کاس الکرام نصیب بی غایت مانی  
الباب ان وقوع الرویة فی الدنیا مخصوص به علیه الصلوة و السلام و الحالة التي حصلت لاولیاء  
الذین تحت قدمه یسترویه الفرق بین الرویة ملک الحاکم کالفرق بین لاهل الفراع و انفس و انفس طمس  
احد باین الاخر مکتوب صدوسی و ششم نیز بملا محمد صدیق صدور یافته در مع از تسولیت  
و تاخیر در تحصیل مطلوب حقیقی مکتوب مرغوب و وصول یافت چون قاصدا و آخر عشره  
متر که رسید بعد از معنی آن بجواب کتابت پاسخ و اخت جواب کتابت خانانان در جواب  
کتابت خواجه عبداللہ را نیز نوشته فرستاده است ملاحظه خواهند نمود در متن شماره  
و نفعه بکمال معقول فقیر نمی شود تا حکمت چه باشد و الامر عند الله سبحانه ملاحظه فرمایند که  
حضرت حق سبحانه و تعالی از کمال کرم قوت یومیه عطا فرموده است این را غنیمت شمرده  
فکر کار خود باید کرد نه آنرا وسیله قوت دیگر باید ساخت که کار به تسلسل میکشد و روشنی طول  
امل کفرست و معامه تخلیص از قرض معلوم نیست که از خوابی صورتی پیدا کند و اگر اشتباهی  
دارند بخوابی چیزی نوشت منتج و صریح اگر او در جواب هم منتج بنویسد و عده مود که مفهوم شود  
باین نیت بروند اما علاج تسولیت و تاخیر چه باشد هر چه کنند و در کنند که فرصت بسیار نیست  
مکتوب صدوسی و هفتم بحاجی خضر افغان صدور یافته در علوشان نماز که متوسط است  
کمال آن نهایت انبساط و مایا اسب ذلک مکتوب مرغوب رسید مضمون بوضوح پیوست  
انداود و عبادات و رفع کلفت در ادای آن از اجل نعم حق است سبحانه مخصوصا در  
ادای صلوته که غیر منتفی را میسر نیست علی الخصوص در ادای فرائض صلوته زیرا که در ابتدا نهایت یادای  
صلوته نافله ملتزمی سازند و در نهایت نهایت این نسبت بفرایض متوسط میگردد و در ادای فرائض  
خود را بکار رسیدند کار عظیم نزد ما ادای فرائض است و بس مصرع این کار دوست کنون اگر رسید







بر اخلاص است امید است که کار نین بساعات میسر گردد و السلام **مکتوب صد و چهل و دوم** بملا عبد  
 سمرقندی صدور یافت در بیان آنکه از نسبت این بزرگواران اگر اندک بدست افتد اندک نیست مکتوب  
 شریف که از روی التفات ارسال داشته بودند رسید محبت خرد تو جوب این طائفه از اجل نعم خداوندی  
 است جل سلطان از حضرت حق سبحانه و تعالی استقامت بر آن مسؤل و مر بوط است نیازیکه بدو پیش  
 فرستاده بودند نیز وصول یافت فاخته سلامت خوانده شد طریقه که اخذ کرده بودند و نسبتی که از انجا  
 فرارسیده بود از آن مقول هر چه ذکر یافته معاذ الله که در آن فتوری رفته باشد سیرت یک چشم  
 زدن خیال او پیش نظر بهتر زوصال خوب رویان همه عمر به از نسبت این بزرگواران اگر اندک بدست  
 افتد اندک نیست زیرا که نهایت دیگران در باریت ایشان مندرج است **مصرع** قیاس کن ز گلستان  
 من بهار مرا ایا ازین فتور غم نیست چون رشته محبت بجله این نسبت قوی است فربجی که مکر شده  
 است ارسال داشته شد گاه گاه آن را بپوشند و باد بنگارند که فوائد بسیار از آن متوقع است  
 هرگاه آن جامه را بپوشند با وضو بپوشند و تکرار سبق نمایند امید است که جمعیت تمام رود و هرگاه  
 چیزی نپوشند باید که اول از احوال باطن خود نویسد که احوال ظاهر به احوال باطن از چیز  
 اعتبار ساقط است **مصرع** از هر چه میرود سخن دوست خوشتر است پتینا الله سبحانه وایاکم علی متابعت  
 سید البشر المطهر عن زین العبر علیه و علی آله الصلوٰة و السلام ظاهر او باطن **مصرع** کار نیست غیر  
 این هر چه **مکتوب صد و چهل و سوم** بملا شمس الدین صدور یافت در بیان آنکه تو کم جوانی  
 را غنیمت شمرده بلو لعب صرف نمکنند محبت فقر اموال شمس موفقی باشند که تو کم جوانی را غنیمت شمرده بلو لعب  
 صرف نمکنند و بگو موی خوش نمایند که آخر غیر از دامت و پشیمانی امر دیگر نخواهد بود و سود نخواهد داشت غیر شرط است  
 پنج دقت نماز بجاعت او نماید و حلال را از حرام امتیاز کند طریق نجات اخروی متابعت صاحب شریعت است  
 و علی آله الصلوٰة و التسلیات ملذذات فانیه و نعمات با که منظور نظر باشند و الله سبحانه و الموفق للیزات **مکتوب**  
**صد و چهل و چهارم** بملا محمود لا هوری صدور یافت در بیان معنی سیر و سلوک و بیان سیر الی الله  
 و سیر فی الله و وسیر دیگر که بعد ازین و وسیر است حضرت حق سبحانه و تعالی در مدارج کمالات ترقیات  
 بنی اندازد که است فرماید بجز سید البشر المطهر عن زین العبر علیه و علی آله الصلوٰة و التسلیات  
**مصرع** از هر چه میرود سخن دوست خوشتر است پتینا الله سبحانه وایاکم علی متابعت صاحب شریعت است

حرکت این انجا گنجایش ندارد پس سیر الی الله عبارت از حرکت علمیت است که از علم افضل بعلم اعلی میرود  
 و از آن اعلی با علای دیگر الی ان یتقی الی علم الواجب تعالی بعد طی علوم المکنات کلمات و زوالها با سیر ما و  
 نه الحاله به المعبودات و تشریف الی الله عبارت از حرکت علمیه است در مراتب و جوب از اسما و صفات شایون  
 و اعتبارات و تقدیمات و تنزیهات الی ان یتقی الی المرتبه الی لا یکن التبعیه عنها بعباده و لا یشار الیه  
 باشارة و لا یسمی باسم و لا یکنی بکنایه و لا یعلما عالم ولا یدرک کما مدرک و نه السیر المسمی بانباء و سیر الی الله  
 باشد که سیر ثالث است نیز عبارت از حرکت علمیه است که از علم اعلی بعلم افضل فرموی آید و از آن  
 افضل با فضل دیگر الی ان یرجع الی المکنات رجوع التعمق و فیزل عن علوم مراتب الوجب کلمات و  
 هو العارف الذی نمی الله بقدر حق عن الله مع الله و هو الواجب العاقل و هو الواصل المجرور و هو القریب  
 البعید و سیر رابع که سیر در اشیا است عبارت از حصول علم اشیا است شیا قشیا بعد زوال علوم الاشیا  
 کلمات فی السیر الاول فالسیر الرابع مقابل للسیر الاول و السیر الثالث للسیر الثاني کماتری و سیر  
 الی الله و سیر فی الله از برای تحصیل نفس ولایت است که عبارت از فنا و بقا است و سیر ثالث  
 در اربع از برای حصول مقام دعوت است که مخصوص با بنیاد مرسل است صلوات الله تعالی و  
 تسلیات علی جمیع عوالم و علی افضلهم خصوصا و متابعتان کمال را از مقام این بزرگواران علیم صلوات  
 الله تعالی نیز تقیید است قل نه سبیل ادعوا الی الله علی بصیره انما وین البیانی است حدیث  
 باریت و نهایت که مقصود از ذکر آن تنوید و تشویق طلاب است سه بر شکر غلطی همفرایان به از برای  
 کوری سودایان به و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعت المصطفی علیه و علی آله الصلوٰة  
 و التسلیات **مکتوب صد و چهل و پنجم** بملا عبد الرحمن مفتی صدور یافت در بیان آنکه مشایخ طریقت  
 نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم ابتدا سیر از عالم سر اختیار کرده اند و در بیان سر عدم تاثیر بعضی از قیدیان  
 این طریقت بسرعت پتینا الله سبحانه وایاکم علی عباده الشریعه المصطفویه علی صاحبها الصلوٰة و السلام و انتم  
 ویرحم الله عبدا قال آیتنا مشایخ طریقت نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم ابتدا سیر از عالم سر اختیار  
 کرده اند و عالم خلق را در ضمن آن سیر قطع نمایند بخلاف مشایخ سایر طرق که ابتدا سیر ایشان از عالم  
 خلق است بعد از طی عالم خلق قدم در عالم امری ننهند و مقام خدیو میرسند لهذا طریق نقشبندیه اقرب  
 طرق آدم و لا حرم نهایت دیگران در باریت ایشان مندرج است **مصرع** قیاس کن ز گلستان من بهار مرا



جمعی باشند از طلاب این طریقه علیه که با آنکه ابعاد سیر ایشان از عالم امرست بسرعت متاثر نشوند و دعا و صلوات که مقدمه جذبه است بر دوی پیدا کنند نکلند و حبش آنست که عالم امر در ایشان نسبت به عالم خلق ضعیف افتاده است و همین ضعف سدره سرعت تاثیر و تاثر شده و این بطور تاثیر تا زمانی متحقق است که عالم امر در ایشان بر عالم خلق قوت پیدا کند و امر مغس گردد و علاج این ضعف مناسب این طریقه علیه تعریف تمامست مرصاحب تعریف تمام را و علاجی که مناسب طرق دیگران است تقدیم تر کیه نفسست و ریاضات و مجاهدات شاقه که موافق شریعت واقع شوند علی صاحبها الصلوة والسلام و الحیة باید دانست که بطور تاثیر علامت نقصان استعداد نیست گروهی باشند تمام الاستعداد که باین بلا مبتلا گردند و السلام مکتوب صد و چهل و ششم بشفیع الدین حسین صدور یافت در نصیحت بزرگوار سبق مکتوب فرزندی شرف الدین حسین وصول یافت الله سبحانه و الهمة کربسات یا دفتر استعدانستی که گرفته بودند بکار آن وقت را معذور دارند و فرصت را از دست ندهند و مبادا که گرفتاریه از جابر و طلاق زاکم بجلاوت سازد و سبب همه اندر زمین توانست که تو طفلی و خانه رنگین ست چه قیمتی است که حضرت حق سبحانه و تعالی بنده را در عفو ان شایب توفیق تو بر کرمست فرماید و بران استقامت بختد تو ان گفت که نعمت تمام دنیا در جنب آن نعمت حکم شنیدی دار و در جنب دریای عمیق چه آن نعمت موجب رضای مولی است سبحانه که فوق جمیع نعمست چه دنیوی و چه اخروی و رضوان من الله که و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المعصطفی علیه و علی آله الصلوات و التسلیات انما و اکملها مکتوب صد و چهل و هفتم بخواجه اشرف کابلی صدور یافته در بیان آنکه گستن بر پیوستن مقدم است یا پیوستن گستن و حق سبحانه تعالی در مدارج کمال ترقیات کرامت فرماید بجهت سید المرسلین علیه و علی آله الصلوات و التسلیات انما جمعی از مشایخ طریقت قدس الله تعالی اسرار هم گستن را بر پیوستن مقدم داشته اند و جمعی دیگر ازین بزرگواران پیوستن را بر گستن تقدیم داده اند و طائفه ثالث بتوقف رفته اند ابو سعید خدری گوید قدس سره تا نری نیایی و نانی از بی ندانم کدام پیش بود و اقم سطور گوید گستن و پیوستن در یک زمان متحقق میگردد و جایز نیست که گستن و پیوستن جدا باشد و پیوستن به گستن هوید اگر دو غایت مافی الاسباب اگر خفای هست در تقدم ذاتی است و تعیین عملیه یکی مروری را شیخ الاسلام هر دوی قدس سره جنابا

نذهب ننماید و میفرماید که سبقت از ان طرف نکوست بلی اما جمعی که گستن را مقدم داشته اند و انکار این سبقت ننمایند مراد ایشان از پیوستن ظهور تمامست و آن منافی سبقت بظهور مطلق نیست ظهور مطلق مقدم باشد بر گستن و ظهور تمام موخر از ان برین تحقیق نزاع ایشان بلفظ را جمع میگردد و انظر طائفة اولی لجندست که قلیل را در چیز اعتبار نمی آرند باید دانست که برین توجیه تقدم مافی نیز پیدا گشت فافهم والله سبحانه الملم للصلوات بهر حال مظهر گستن و پیوستن باید شد که مرتبه ولایت منوط باین دو مرتبه است و بدو نهما خط افتاد مرتبه اولی مربوط بسیرالی الله است و مرتبه ثانی بسیر فی الله و مجبور است این دو سیر مرتبه ولایت و کمال میرسد علی تفاوت در جات و دو سیر دیگر از برای تحصیل تکمیل است و وصول بدرجه دعوت با ناک دو گروه اگر کرده کس است مکتوب صد و چهل و هفتم بملا صدوق کابلی صدور یافته در بیان آنکه صاحب رای بجای حاصل است و در بیان آنکه زینار توسط راه حانیات مشایخ و امدادات ایشان مغرور نشوند که صور مشایخ فی تحقیق لطافت شیخ مقدم است به دو مکتوب پی در پی رسیدند مکتوب اول از حصول دسری انبا نموده و مکتوب ثانی از تسلی و بجا صلی الله سبحانه که عبرت مرخام راست صاحب رای بجای حاصل است و آنکه خود را بجای حاصل دانست و اصل است مکرر بشما گفته شده است که زینار توسط راه حانیات مشایخ و امدادات ایشان مغرور نشوند که آن صور مشایخ فی تحقیق بطافت شیخ مقدم است که بآن صور ظهور نموده است قلیه توجه را وحدت شرط است توجه را پرانگنده ساختن موجب خسران است عیاذ الله سبحانه ثانیاً آنکه مکرر و مکرر بشما گفته ایم که هر رشته کار محقر بگیرند تا بهرعت سرانجام یابد امر ضروری را گرفته باشند باطل را طائل بر داختن از عقل دور اندیش بسیار مستعد است اما شما معتقد رای خود اید و حق کس در شما کم است که موثر اند شهادت علی الرسول الالبلاغ مکتوب صد و چهل و هشتم نیز بملا صدوق کابلی صدور یافته در بیان آنکه هر چند سبب الاسباب تعالی اشیا را با سبب مرتب ساخته است اما چه و کما که نظر بر سبب معین دوخته شود و اخوی مولانا محمد صادق عجب است که اینچه خود را بعالم اسباب و گذشته است هر چند سبب الاسباب تعالی و قدس اشیا را با سبب مرتب ساخته است اما چه و کما که نظر بر سبب معین دوخته شود و مخرج گردی بسته شد ای دل و گری بکشاید به این قسم که نظری بسیار به مناسبی میطلبد از اشغال شما مردم بسیار سبب است ساعتی بحال خود فرو باید رفت این شاعت را باید



فصد در کسوت فقر این همه تلاش در تحصیل موقوفه حق جل شانہ چه بلاستند اگر است عجب است که این مستنکر را در نظر شما چه طور زیان نموده اند در تحصیل امور ضروریہ بقدر ضرورت باید کوشید تمام محبت را بآن مصروف ساختن و غیر ادرنی آن گزرا نیدن سفاکت محض است فرصت بسیار غنیمت است نیز افسوس که آنرا کسی در تحصیل علوم لا طائل صرف کند خبر شرط است و ما علی الرسول الا البلاغ از گفت شنو و مردم آزار کشند چیز با یکدینا نسبت میکنند هر گاه در شما نباشد هیچ غم نیست چه دلتی است که مردم کسی را بداند و فی الحقیقه نیک باشد اگر عکس این قضیه متحقق شود و محمل خطر است و السلام

مکتوب صد و پنجاهم بنوا جہ محمد قاسم صدور یافته در بیان آنکه شایان مطلوبیت جز حضرت واجب الوجود تعالی و تقدس نیست + اتفاقات نامہ انجومی محمد قاسم وصول یافت موجب فرست گشت از شش اوضاع و نیوی و تفرق احوال صوری و تنگ نشوند که گرای آن نیکند زیرا که این نشأت در معرض فنا است بر ارضی حق سبحانہ و تعالی میاید بسر برو درین ضمن عمر با شد یا بسر شایان مطلوبیت را جز ذات واجب الوجود نیست جل شانہ خصوصاً اشغال شمارم عزیز را مع ذلک اگر بعدتی و کاری اشارت نمایند نسبت در حق آن نگار کوشید و السلام مکتوب صد و پنجاه و یکم

بمیر موسی لجنی صدور یافته در بیان بزرگی طریقه حضرت خواجگان قدس اللہ تعالی اسماء و بیان بزرگی یادداشت که مخصوص باین اکابر است و از هر چه میر و دین دوست خواستراست پیادداشت از طریقه حضرت خواجگان قدس اللہ تعالی اسماء عبارت از حضور بی غیبت است یعنی دوام حضور حضرت ذات است تعالی و تقدس بی خلل حجب شیونی و اعتباراتی و اگر گاهی حضور است و گاهی غیبت یعنی وسیع حجب تمام مرتفع شوند و وقتی دیگر و میان آیند چنانچه در تجلی ذاتی برقی که کالبرق حجب تمام از پیش حضرت ذات او تعالی و تقدس مرتفع میگردد و بسرعت باز در برده شیون و اختیارات حی آید پس نزد این اکابر از حیرت اعتبار ساقط است پس حاصل حضور بی غیبت آن گشت که تجلی ذاتی و تنیک عبارت از ظهور حضرت ذات است بی توسط شیون و اعتبارات که در نهایت این راه میر میگردد و فضای کمال را در مقام اثبات میکند و الهی گردد و حجب هرگز رجوع نکند و اگر رجوع کند حضور بغیبت بتدل خواهد گشت و یادداشت نخواهد گشت پس متحقق گشت که شود این اکابر بر وجهی اتم و اکمل است و ملکیت فنا و تیت بقا با ندازه تیت و ملکیت میشود است ع قیاس کن زنگستان من بهار مرا به مکتوب

صد و پنجاه و دوم بسادت و نقابت پناهی شیخ فرید صد و ریافت در بیان آنکه اطاعت رسول عین اطاعت حق است سبحانہ و ما یناسب ذلک قال اللہ سبحانہ و تعالی من اطاع الرسول فقد اطاع اللہ حضرت حق سبحانہ و تعالی اطاعت رسول را عین اطاعت خود فرموده پس اطاعت خدای خود صل که غیر اطاعت رسول باشد اطاعت او نیست سبحانہ و از برای تاکید و تحقیق این معنی کلمه قد آورده تا بوالهوسی در میان این دو اطاعت جدائی پیدا نکنند و یکی را بر دیگری نه گزیند و در جای دیگر حضرت حق سبحانہ و تعالی شکایت میکنند از حال جماعتی که در میان این دو اطاعت تفرقه مینمایند کما قال سبحانہ و یدون ان یفرقوا بین لشد و سلم و یقولون نومن ببعض و نکفر ببعض و یدون ان یتخذوا بین ذلک سبیلاً اولنگ هم الکافرون حقا آری بعضی از مشایخ کبار قدس اللہ تعالی اسماء هم در وقت غلبه سکر و غلبه حال سخنان گفتند آنکه مودن تفرقه اند میان این دو اطاعت و مشراندا اختیار محبت یکی بر دیگری منقول است که سلطان محمود غزنوی در ایام بادشاهت خود نزد یک بخرقان فرود آمده بود انداخته و کلامی خود را بخدست شیخ ابوالحسن خرقانی فرستاد و التماس نمود که حضرت شیخ بدین اوجبا نید و بولکلا سے خود گفت که اگر شیخ تو قضا فی فم کنیز کریمه الطیبه اللہ و الطیبه الرسول و ادلی الامر منکم بر خوانید چون و کلا از شیخ تو وقت نمیدند که نمیدانند کوره را بر خوانند شیخ در جواب فرموده که چندان گرفتار الطیبه و السلام که شرمندہ الطیبه الرسول ام و باطاعت اولی الامر چه رسد حضرت شیخ اطاعت حق را سبحانہ در غیر اطاعت رسول او دانست این سخن از استقامت دور است مشایخ مستقیم الاحوال ازین قسم سخنان تمیزه مینمایند و در جمیع مراتب شریعت و طریقت و حقیقت اطاعت حق سبحانہ را در اطاعت رسول اومید انشد و اطاعت حق سبحانہ که در غیر اطاعت رسول اوست علیه الصلوٰۃ و السلام عین ضلالت می انگارند و نیز منقولست که شیخ اسمہ و شیخ ابوسعید ابوالخیر مجلسی داشتند و سید اجل از اکابر سادات خراسان نیز در مجلس ایشان نشستہ بودند با اتفاق در آن آسما مجذوبی منقلب الاحوال پیدا شد حضرت شیخ او را بر سید اجل تقدیم و او ند سید را نا خوش آمد بسید فرمودند که تعظیم شما بواسطه محبت رسول است علیه الصلوٰۃ و السلام و تعظیم این مجذوب بواسطه محبت حق سبحانہ این قسم تفرقه را نیز اکابر مستقیم الاحوال تجویز نمی نمایند و غلبه محبت حق را سبحانہ بر محبت رسول او علیه الصلوٰۃ و السلام از سکر حال میدانند و خبر فضولی نمی انگارند اما بقدر است



که در مقام کمال که مرتبه ولایت است محبت حق سبحانه غالب است و در مقام تکمیل که نصیبی از مقام نبوت است محبت رسول غالب است و بتناشد سبحانه علی اطاعة الرسول التي هی من اطاعة الله سبحانه مکتوب صد و پنجاه و سوم بیان شیخ نزل صدور یافته در بیان خلاصی تمام از رقت ماسوای که مربوط بنمای مطلق است و کتابیکه ارسال داشته بودند سید المحمّد ذی الانعام و المنة که طایبان خود را در طلب بقراردی آرام میدار و درین بی آرامی از آرام بغیر خود نجات می بخشند اما خلاصی نام از رقت اغیار وقتی میر شود که بنمای مطلق شرف شود و نفوش ماسوای را باصل از آینه دل محو سازد و تعلق علی و محبتی او را هیچ چیز نماند و غیر از حق سبحانه و تعالی او را مقصودی و مرادی نباشد و در نه خط افتاد هر چند گمان بی تعلقی دارد اما ان الطن الیغنی عن المحی شیا **مصرع** این کار و ولست کنون تا کر اسد به گرفتار احوال و مقامات گرفتار غیر است از چیزهای دیگر چه گوید به هر چه از دوست دامانی چه کفران صرف و چه ایمان به هر چه از راه دور افتی چه زشت آن نقش و چه زیاده غرت شتاب طویل انجامید فرصت غنیمت است اگر یاران اهل اند در خشت چون توقف خواهند و اگر نا اهل چه احتیاج رخصت مرضی حق سبحانه را میباید ملاحظه کرد اهل عالم را رضی باشند یا نباشند عدم رضای ایشان چه خواهد بود و طفیل دوست باشد هر چه باشد به مقصود حق را سبحانه باید دانست با او هر چه جمع شود و اگر نشود گونه شود رخسار من اینجا تو در گل نگری به و اسلام مکتوب صد و پنجاه و چهارم نیز بیان نزل صدور یافته در بیان آنکه از خود باید گزشت و در خود باید رفت و حق سبحانه و تعالی با خود دارد و یک لحظه با غیر خود نگذارد - اللهم لا تلکنا الی انفسنا طرفة عین فنلک و لا اقل منها فضع هر بلای که هست از گرفتاری به خود است چون از خود خلاص شد از گرفتاری مادی و او سبحانه خلاص شد اگر بت می پرستند فی الحقیقت خود را می پرستند که افراست من اتخذ الله عوادم از خود چه که شتی به عیش است و خوشی بوجع تنگ و تعال جنانکه از خود گزاشتن فرض است و در رفتن هم لازم است که یافت اینجا است در بدن خود یافت نمیشد به با تو در زیر کلمه است آنچه هست به بچون بنایا به هر سویی دست به سیر آفاقی بعدد بعد است و سیر انفسی قرب و در قرب اگر شود است و در خود است و اگر معرفت است هم از خود اگر حیرت هم در خود بیرون خود قدح مگای نیست سخن بجا رفت مباد ساده ولی

اینجا حلول یا اتحاد فم کند و بوجه ضلالت رود اینجا حلول بود اتحاد هم پیش از تحقیق باین مقام تفکر آن ممنوع است رزق الله سبحانه و ایامک الاستقامة علی الطریقه المرضیه علی صاحبها الصلوة و السلام و التیمه از احوال خود می نوشته باشند که دخل تمام دارد با وجود علایق صوریه آزاد باشند و وجود عدم آنرا ماسوای دهند و السلام و الاکرام مکتوب صد و پنجاه و پنجم نیز بیان شیخ نزل صدور یافته در ترغیب رجوع باصل خود و حق سبحانه و تعالی با خود دارد و بعد از خدا هر چه پرستند هیچ نیست به بدولت است آنکه هیچ اختیار کرد به غره ماه جمادی الاول روز جمعه بطواف حضرت ذیلی شرف گشت و محمد صادق نیز همراه است چند روز اگر اراده خداوندی موافق است اینجا بسر برده بسرعت متوجه وطن اصلی خواهد شد حب الوطن من الایمان خبر صحیحست بچاره بکار رود ناصیه بدست او دارد و ما من دابة الا هو اخذ بناصيته ان ربی علی صراط مستقیم این المرفکر آنکه فخر دانی الله گفته در وی بوی بگیرند بهر حال اصل را اصل دانسته فرع را طفیلی ساخته و باصل باید آورد و به هر چه جز عشق خدای احسن است به گزشتن خورون بود جان کندن است مکتوب صد و پنجاه و ششم نیز بیان نزل صدور یافته در ترغیب بر صحبت اهل الله کتابتی که بدست قاضی زاده جالندهر فتاوه بودند در دلی رسانید الحمد لله و المنة که محبت فقر انقدر وقت دارند و بحکم المراع من احب بابا شانه ماه رجب هر چند بحسب اوقات و از زمان نزدیک است و ماسی در و رست به فراق دوست اگر اندک است اندک نیست به درون دیده اگر نعم موت بسیار است به چون بواسطه رعایت حقوق ارباب حقوق انحصار اختیار کرده اند همان طور بکنند فقیر هم تمامه رجب شاید اینجا بماند و الله سبحانه اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب بهر حال چند روزه عمر را بقدری باید گزرا نید و اصبر نفسك مع الذین یدعون ربهم باغداة و العشی یریدون و وجهه خویش قاطع است که حق سبحانه و تعالی حبیب خود را علیه من الصلوات التماسات انبیا یا یا ان امر فرموده عزیز میفرماید انمی حبیبیت انیک و دوستان خود را کردی که هر که ایشان را شناخت ترایات و آثار ان یافت ایشان را شناخت رزق الله سبحانه و ایامکم محبة بده الطائفة العلویه و الشریسته مکتوب صد و پنجاه و هفتم بیکم عبد الوهاب صدور یافته در بیان آنکه چون کسی پیش درویشان برود باید که خود را خاکی کرده و در دنیا ملایب را نرود و در بیان آنکه اول تقیج عقائد باید کرد و در مرتبه شما



قدم رنج فرموده آمده اید و زود بر خاسته رفتید فرصت آن نشده که بعضی از حقوق صحبت او کرده شود مقصود از ملاقات افاده است یا استفاده و چون مجلس ازین هر دو خالی باشد از اعتد خارج است پیش این طائفه خالی شده باید آمد تا مملو باز گردد و اظهار افلاس خود باید نمود تا ایشان را بروی شفقت آید و راه استفادہ بکشاید سیر آمدن و سیر رفتن مژده ندارد و امتیاز اجز علت با رفیت و استغفار اجز طغیان کارند و حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره فرموده اند اول نیاز خسته بعد از آن توجه خاطر شکسته پس توجه را نیاز شرط آمدن و درین آرد آن که طالب علمی آمده طلب سفارش بجانب ایشان ظاهر ساخت بخاطر نیت که چون مجرّد آمدن ایشان را هم محبت است پس از جانب خود میگویند ادراحق باید نمود لا جرم زبان قلم از محبت تبارک ما مضی و طمانی ما سبق چند کلمه بمقتضای وقت و حال املانوده بجانب ایشان ارسال داشت و الله سبحانه الملهم للصواب و الموفق للسداد سعادت آثار انچه بر ما و شما لازم است تصحیح عقاید بمقتضای کتاب و سنت برنجیکه علماء اهل حق شکر الله تعالی میسر از کتاب و سنت آن عقاید را فحیده اند و از آنجا اخذ کرده چه فحیدان ما و شما از چیز اعتبار ساقط است اگر موافق افهام این بزرگواران نباشد زیرا که هر مقید رع و ضل احکام باطله خود از کتاب و سنت می فهمد و از آنجا اخذ نماید و الحال آنکه لایق من الحق شناسا و ثانیاً علم با حکام شرعیه است از حلال و حرام و فرض و واجب و ثانیاً عمل بمقتضای این علم است و را باطریق تصفیه و تزکیه که مخصوص بصوفیه کرام است قدس الله تعالی اسرارهم تا تصحیح عقاید نه نماید علم با حکام شرعیه فائده نمیدهد و تا این هر دو متحقق نشود عمل نافع نیاید تا این هر سه میسر نگردد حصول تصفیه و تزکیه محال است بعد ازین چهار رکن با سمات و کمالات اینا کالسنه مکمله للفرض هر چه هست از فضول است و داخل دایره مالا یعنی دین حسن اسلام المرکز که مالا یعنی و استغفار بما یعینه و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعه المصطفی علیه و آله الصلوات و التحیات مکتوب صدور و پنجاه و هشتم شرح حمید بکائی صدر و ریاضه فی بیان تفاوت مراتب الکمال بحسب تفاوت الاستعداد اعلم ان مراتب الکمال تفاوت بحسب تفاوت الاستعدادات و التفاوت فی الکمال قد یکون بحسب الکلیه و قد یکون بحسب الکلیفیه و قد یکون بهما معاً فکمال البعض مثلاً العلی الصفاتی و کمال الآخرین بالتعلی الذاتی مع تفاوت فاضل بین افراد و نیک انجلیین و بین اربابها ایضاً فکمال

انجلی

البعض بسبب لسانه القلب و تخلص الروح و کمال الآخر بها و باشهود السری ایضاً و کمال اثبات و کمال الثالث بالبحیره المنسوبه الی الحق و کمال الرابع بذکک الاربع الاتصال المنسوب الی الاغنی و کمال فضل السند یوتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم و بعد حصول الکمال فی ای مرتبه بکانت من المراتب المذكوره اما رجوع القهری او ثبات و استقرار فی ذلک الموضع و الاول هو مقام تکمیل و الارشاد و رجوع من الحق الی الخلق لل دعوة و الثانی هو موطن الاستسلام و الغفران من الخلق و السلام اولاً و آخراً مکتوب صدور و پنجاه و هشتم شریف الدین حسین بنشی صادر شده در غزاه هر چند آلام و مصائب بنظر تلخ است و موملم حرم بقیین بیاطن شیرین است و لذت بخش روح زیرا که جسم و روح گویا هر دو طرف نقیض واقع شده الم کی مستلزم لذت و دگریت نیست فطری که در میان این دو نقیض ولو از هم آهنا تمیز نتواند کرد و از بحث خارج است و قابلیت ندارد و اولی که کالانعام بل هم اضل سه اگر از نولین چو نیست چنین چه خبر دارد از چنان و چنین پشخصی که روح او تنزل نموده در مرتبه جسم استقرار نموده باشد و عالم امر او تابع عالم خلق گشته سیر این معمارا چه شناسد تا روح بمقام اصلی خود رجوع قهری نه نماید و امر از خلق جدا نشود جمال این معرفت جلوه گر نگردد و حصول این دولت و اسیه بولی است که پیش از دو داخل سبی صورت می بندد و شایخ طریقت قدس الله تعالی امیر ابریم از انبیا تبیین کرده اند سه خاک شو خاک تا بر دید گل که بخبر خاک نیست منظر گل و یکسکه پیش از مردن غر و مقصبت او باید داشت و غزاه باید آورد و خبر از جمال و الدمر حوی شاکه بی نیکنامی شهرت و استعد و شیوه امر معروف و نهی منکر را نیک رعایت میکردند مسلمان را موجب حزن مستلزم اندوه گشت انانند و انالیه را چون آن فرزند شیوه صبر را پیش گرفته پیش از رنگان را بعد از دو عا و استغفار حمد و معاون باشد که موتی را اشد احتیاج با عا و احیاء در حدیث نبوی علیه و علی آله الصلوات و التحیات آمده است ماسیت الاکا لفرق المنفوت یقظ دعوة للمحبه من اب اوام اوارخ او صدق فاذا الحقه کان احب الیه من الدنیا و ما فیها و ان الله لیدخل علی اهل القبور من دعا اهل الارض اشغال الجبال من الرحمة و ان هدیه الاحیاء الی الاموات الاستغفار بقیة النصیح مد اوتیه الذکر و لا زمة الفکر فان الفرقة طلیه جدایی ان یصرف الی اهل البهائم و السلام مکتوب صدور و هشتم تا فر دین کمترین بنده خود فرموده اند اعنی یا محمد یا محمد یا حبیب الله بنشی



الطالقانی در بیان آنکه شایع طریقت قدس الله تعالی اسرار هم سه طائفه اند با شرح احوال هر کدام  
اینها و کمال نقصان هر طائفه ازینا شایع طریقت قدس الله تعالی اسرار هم سه طائفه اند طائفه  
اولی قائل اند بآنکه عالم بیا جدی سبانه در خارج موجود است و هر چه در دست از اوصاف و کمال هم  
بیا جدی است سبانه و خود را نیکی پیش نمیدانند بلکه شجاعت هم از دست غرغره در بحرستی جهان کم میکردند  
که نه از عالم خبر دارند و نه از خود در رنگ شخصی برهنه که جهان عاریت پوشیده باشند و بدانند که این جهان  
عاریت است و این دید عاریت بروی جهان غالب می آید که دست جهان را باصل میدهد و خود را برهنه  
می یابد و اگر انجین شخصی را ازنی شعوری و سکر شعور و بصو آرد و به بقا بعد انشاء شرف سازند  
هر چند جامه را بر خود می یابد اما باقیین میداند که از دیگر است چه آن فاکنون در علم مندرج است  
و اگر فاری و تعلقی که بان جامه داشت هیچ نمی ماند و همچنین است حال شخصی که اوصاف و کمالات  
خود را در رنگ جهان عاریت می انگار و اما میداند که این جامه دروهم است در خارج هیچ جامه  
ندارم برهنه ام این دید غالب می آید بحدیکه آن لباس و همیه را در دست می اندازد و خود را برهنه  
می یابد و بعد از افاقت و صحو آن جامه و همیه را نیز همراه خود می یابد لیکن فای شخص اول اتم  
است و بقای مترتب بر آن اکمل کما یسبحی عن قریب انشاء الله تعالی و این بزرگواران در جمیع  
مقتدات کلامیه که بر وفق کتاب و سنت و اجماع ثابت شده اند علماء اهل سنت و جماعت متفق  
اند و فرقی نیست در میان تکلمیین و ایشان الا بآنکه تکلمیین امینی را علماء و استدلاله میبایند و ایشان  
کشف و ذوقا ایضا این بزرگواران عالم را بحق سبانه بغایت تزیین هیچ نسبت اثبات نمیکند و جمیع  
نسبت را سلب میکنند فکیف العینیه و الجوئیه تعالی شأنه الانسیت مولائیت و عبودیت صافیت  
و مضوعیت بلکه در غلبه حال این نسبت را هم کم میکنند این زبان بنیای حقیقی مشرف شده قبول  
تجلیات ذاتیه پیدا میکند و منظر تجلیات بی نهایت میگردد طائفه دیگر عالم را ظل حق سبانه  
میدانند اما قائل اند بآنکه عالم در خارج موجود است لیکن بطریق ظلمت نه بطریق اهلیت  
و وجود اینها قائم بوجود حق است سبانه کتایم الظل بالاصل مثلا از شخصی سایه ممتد شد و  
آن شخص از کمال قدرت خود صفات خود را نیز معکس ساخت از علم و قدرت و اراده و غیره  
حتی که لذت و الم پس اگر بالفرض آن سایه بر آتش اند بان متالم شود عقلا و عرفا نخواهند گفت

که آن شخص متالم شود چنانچه طائفه ثالث بان قائل اند علی باقیاس جمیع افعال ذمیمه که از مخلوقات  
حاصل میشود نمیتوان گفت که فعل حق است سبانه چنانکه سایه بار آید خود حرکت کند نمیتوان گفت که شخص  
متحرک شد آری میتان گفت که اثر قدرت و ارادت اوست یعنی مخلوق اوست و مقرر است  
که خلق قبیح قبیح نیست بلکه فعل و کسب قبیح است طائفه ثالث قائل اند بوحده وجود یعنی  
در خارج یک موجود است و پس آن ذات حق سبانه است و عالم را در خارج اصلا تحقیق نیست  
ثبوت علمی دارند میگویند الایمان با ستمت را کمال الوجود و هر چند این جماعه همه عالم را ظل حق سبانه  
میگویند لیکن میگویند که وجود ظل ایشان در مرتبه حسن است فقط در نفس الامر و خارج عدم محض است  
و ذات حق را غرض و جل متصف بصفات و جویمه و امکانیه میدانند و مراتب تنزلات اثبات  
میکند و در مرتبه همان ذات احد را با حکام الله این مرتبه متصف میسازند و متلذذ و متالم همان ذات  
مترشانه را میدانند لیکن در پرده این ظلال محسوسه متوجه و مخطورات عقلا و شرعاً بر اینها بسیار  
دارد میشود که در جواب آنها محکلات و تکلفات ینمائید هر چند این طائفه و اصل و کمال اند علی  
تفاوت درجات الوصل و الکمال اما خلق را سخنان اینها بقضالت و الحاد و رهنوی کرده بزنند  
رسانند و طائفه اولی اکمل و اتم اند و اسلم و اوفق اند کتاب و سنت اما اسلمیه و اوفقیه ظاهر  
است و اکلمیه و اتیه نیا بر آنست که بعضی مراتب وجود انسانی بغایت لطافت و تجرد و عبادت  
و مناسبت تمام دارند کالحنی و الاخری پس جماعه که با وجود فانی سری این مراتب را از سباده  
جداتو استند کرد یا تحت لاد آورده نفی آن کنند بلکه سباده از دایره ایشان بمرتج و متشابه ماند و خود  
را حق یا قند گفتند که در خارج حق است سبانه فقط و اما اصلا وجودی نیست اما چون تعداد آنها  
خارج حق بود بضرورت به ثبوت علمی قائل شدند و از همین جاست که بیان را بر نرخ بین الوجود  
والعدم میگویند چون بعضی مراتب وجودات مخلوقات را از سباده جدا ساختند قائل بوجوب وجود  
اوناشده به برزخیت گویا شدند و رنگ و جو را در ممکن ثابت کردند و ندانستند که آن رنگ  
بهرنگ ممکن است مشابه بواجب و لونی الصورة و الاسم و اگر آن رنگ را جدا میکردند و تمام ممکن را  
از واجب جدا میساختند هرگز خود را حق غرض و جل نمیدیدند و عالم را از حق جدا میساختند و بیک وجود  
قائل نمی گشتند و آنکه اثری درین کس باقی نماند خود را حق ندانند هر چند بدانند که اثری ازین باقی



نماینده است این نیز از کوه نظری اوست و طائفه ثانیه هر چند این مراتب را هم از مبدأ جدا دارند و بجز لایه  
آورده نفی آن نمودند اما بواسطه طلیت و اصلت یک چیز از انقبای و جو اینها ثابت ماند چه نسبت  
نظر را باصل رشته تعلق بسیار قوی است این نسبت از نظر نشان محو نشد اما طائفه اولی بواسطه  
اکمال مناسبت و متابعت حضرت رسالت خاتمه علیه من الصلوات و التماسات الخیات اکملها جمع مراتب  
ممکن را از واجب جدا ساختند و هر را تحت کلمه لایه آورده نفی نمودند ممکن را بوجوب هیچ مناسبتی  
ندیدند و هیچ نسبت را باو ثابت نکردند و خود را غیر از عباد مخلوق غیر معذور نشان نهند و او را همچنان  
خالق و مولای خود دانستند خود را مومن دانستند و باطل او انکار داشتن برین بزرگواران بسیار گران  
و دشواری آید مالم تر اب و رب الارباب این بزرگواران اشیا را بواسطه آنکه مخلوق حق اند بجهان  
و دست میدارند و محبوب و نظرشان می آید و همین واسطه که مصنوع حق اند و افعال آنها  
نیز مصنوع اوست جل شان تمام متفاوت و تسلیم اشیا میکردند و بر افعال انکار نمیدانستند کرد  
الاما کار الشریعه چنانکه از باب توحید او اسطه مظهریه بلکه غیبت اشیا نسبت بحق سبحانه از این قسم  
محبت و اقیانوس است میداد ایشان را بحر و مضموعیت و مخلوقیت آنها دست میداد هر چه بین تفاوت  
ره از کجاست تا بکجا عین محبوب را با نیک محبت هم دوست میتوان داشت اما مضموعات و مخلوقات  
و عبید او را تا کمال محبت محبوب پیدا کنند و دوست نمیدارند و محبوب نمی انگارند و این طائفه علیه را از  
مقام عبودیه که نهایت جمیع مقامات و لایات است بهره تمام است و کدام دلیل بر صحت حال  
این برگزیدگان ازین تمام تراست که تمام کشف ایشان موافق کتاب و سنت و ظاهر  
شریعت است و هر سویی از ظاهر شریعت مخالفت بر این راه نیافته است اللهم اجعلنا من  
محبهم و متابعهم بجرته محمد <sup>صلی الله علیه و آله و سلم</sup> و بارک درویشی که این سطور  
از وی مستفاد گشت اول مقصد توحید بود از زمان صبی علم این توحید داشت و به یقین  
پیوسته بود هر چند حال ندانست و چون درین راه در آمد اول راه توحید نگشفت شد و در  
در مراتب این مقام جولان نمود و علوم بسیار که مناسب این مقام بودند فائض گشتند و مشکلات  
وار ذات که از باب توحید وارد میشوند همه مکتوف و علوم فائضه حل شدند بعد از مدتی  
نسبت دیگر برین درویش غلبه آورد و در غلبه آن در توحید توقف نمود اما این توقف بحسن ظن بود

با نیکار مدتی توقف بود آخر الامر با نیکار انجامید و نمودند که این پایه باینست رخت بتمام طلیت بروا  
درین نیکار به اختیار بود و بنحو است که از ان مقام بر آید بواسطه آنکه مشایخ عظام بان مقام اکتفا  
دارند و چون بتمام طلیت رسید و خود را و عالم را اطل یافت چنانکه طائفه ثانیه بان قابل اندازند  
آن شد که کاشف ازین مقام بزرگ که کمال و وحدت وجود میدادست و این مقام فی الجمله باو مناسبت  
دارند اتفاقا از کمال عنایت و غیب نوازی از ان مقام هم بالا بروند و بتمام عبودیه رسانند  
این زمان کمال این مقام در نظر آمد و علو آن واضح گشت و از مقامات گذشته تأیید و مستفاد شد و  
اگر آن درویش را باین طریق نمی بردند و فوقیت بعضی را از بعضی نمی نمودند نزول خود را در غیبت نام  
میدانست چه نزد او بالاتر از توحید مقام دیگر دست نبوده و اشد بحق الحق و هو میدی اسبیل باید داشت  
که نشنا تفاوت علوم و معارف جدا و مکتوب و رسائل که این درویش بلکه از هر سالک که صادر شده  
است همین تفاوت حصول مقامات متفاوت است هر مقام را علوم و معارف جدا است و هر  
حال را افعال ملحقه پس فی الحقیقت تدافع و تناقض در علوم نباشد و رنگ نسخ حکام شرعی است  
فلاکون من المتمرین و صلی الله تعالی علی سیدنا محمد و آله و سلم مکتوب **صد و شصت و**  
یکم بملاصاح بدخشی کولانی صدور یافته در بیان آنکه مقصود از سطر منازل سلوک حصول ایمان  
حقیقی است که وابسته باطمینان نفس است مقصود از سطر منازل سلوک حصول ایمان  
حقیقی است که وابسته باطمینان نفس است تا نفس مطمئنه نگردد و نجات مقصود نیست و نفس بر تبه  
اطمینان نرسد تا سیاست قلب بروی نگارند و سیاست قلبی وقتی میسر گردد و قلب از کاری  
که پیش خود داشت فارغ گردد و سلامتی از گرفتاری مادی و حق سبحانه حاصل کند و علامت  
سلامتی از گرفتاری نسیان ماسوای اوست تعالی و تقدس و تاسر مواز غیر نگاه است از سلامتی  
گمراه است غفلتی لمن سلم قلبه لربی لازمه است که سلامتی قلب مشرب گردد باطمینان نفس انجامد  
و لک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم و السلام مکتوب **صد و شصت و**  
و هم بنوا محمد صدیق بدخشی صدور یافته در بیان فضیلت ماه رمضان و بیان مناسبت او با  
قرآن مجید که سبب نزول آن درین ماه گذشته است و بیان جامعیت قرآن که انظار بان مستحب است  
و ارتباط بزرگ با ستمه سبحانه نشان کلام از جمله شیوات ذاتیه است جامع جمیع کلمات است



ذاتی و شیونات صفاتی است چنانکه در علوم سابق مذکور گشت و ماه مبارک رمضان جامع جمیع خیرات و برکات است و هر خیر و برکت که هست منقاض از حضرت ذات تعالی و تقدس و نتیجۀ شیونات او سبحانه چه هر شر و نقص که بوجود می آید منشاء آن ذات و صفات محدثه است اما صاحبک من حسنه فمن الله و اما صاحبک من سلیقه فمن نفسه فافهم قاطع است پس جمیع خیرات و برکات این ماه مبارک نیمی آن کمالات ذاتیه است که شان کلام جامع آنهاست و قرآن مجید حاصل تمام حقیقت آن شان جامع است پس این ماه مبارک را با قرآن مجید مناسبت تمام است که قرآن جامع جمیع کمالات است و این ماه جامع جمیع خیرات و ثمرات آن کمالات اند و بهین مناسبت باعث نزول قرآن درین ماه شد تهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن و شب قدر درین ماه خلاصه و زبده این ماه است آن لب است و این ماه در رنگ قمران پس هر که درین ماه بحجیت گزارد و از خیرات و برکات این بهره مند شود و تمام سال بحجیت گزارد و بخیر و برکت مملو و محتوی باشد و قضا الله سبحانه الخیرات و البرکات فی هذا الشهر المبارک و رزقا الله سبحانه العیوب الاعظم حضرت رسالت خاتمیت علیه الصلوٰه و السلام و اخیسته فرموده است اذا افطر احدکم فلیطعم علی تمر فانه برکت آن سرور افطار صوم تبره کرده اند و در بودن آن تمره برکت آنست که شجره آن نخله است بعنوان جامعیت و صفت اعدلیت مخلوق است در رنگ انسان لند حضرت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله و سلم نخل را عتبه بنی آدم فرموده که از طینت آدم مخلوق است کما قال علیه الصلوٰه و السلام اگر موافقتم الخله فانها خلقت من بقیه طینت آدم و تمیه او بر برکت با اعتبار همین جامعیت تواند بود پس افطار تبره آن که ترست جزو صاحب افطاری شود و حقیقت جامع آن باعتبار این جزئیات جز حقیقت اکل آن میگردد و اکل آن بان اعتبار جامع کمالات بی نهایت که حقیقت جامع آن تمر مذکور شد و اینمینی هر چند در اکل مطابق آن حاصل است اما در وقت افطار که او ان خلوصات است از شهوات بالغه و لذات فانیه بیشتر تاثیر میکند و آن معنی بر وجه اتم و اکمل ظاهر میشود و آنکه آن سرور فرموده علیه من الصلوات التماس و من التماسات الکلمات سموا المومنین من التمر باعتبار آن داند که در غذا آن که جزو صاحب غذا میگردد و اصل حقیقت اوست نه حقیقت آن غذا و چون اینمینی در صوم مقصود است از برای تلافی بجهت تری غیب فرمود

که گویا اکل آن فائده جمیع ماکولات دارد و برکت آن باعتبار جامعیت تا وقت افطار میباشد و این فائده غذا که مذکور شد بر تقدیری مرتب میشود که آن غذا تجویز شرعی واقع شود و سرسوی از حد و شرعیه تجاوز نباشد و ایضا حقیقت این فائده وقتی میسر شود که اکل آن از صورت گذشته بحقیقت پیوسته باشد و از ظاهر و باطن آریمده ظاهر غذا بر ظاهر او باشد و باطن غذا مکمل باطن او و الایراد ای ظاهری تصور است و اکل آن در عین تصور سه سی کنی تا تقدیر سازی گهر بعد از آن چندان که بخورای بخورای همین تکمیل غذاست در صاحب غذا را در قبل افطار و تا خیر تسخیر و السلام مکتوب بعد و شخصت و سوم بیاد و نقابت پناهی شیخ فرید قدس و ریافت در بیان آنکه اسلام و کفر ضد یکدیگر اند احتمال جمع شدن این دو ضد محال است و عزت دادن یکی را مستلزم خواری دیگر است الی آخر ما قال سلمه الله فی تذیل الکفار و عدم الاختلاط معهم مع بیان مضاربه الاختلاط و در بیان آنکه دنیا و آخرت نیز ضد یکدیگر اند و الحزمه الذی انعم علینا و هدانا الی الاسلام و جملنا من الله محمد علیه الصلوٰه و السلام تقدس سادات و این وابسته باتباع سید کونین است و پس علیه و علی آله من اصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها و تالیه او علیه الصلوٰه و السلام باینان احکام اسلامی است و رخص رسوم کفریه چه اسلام و کفر ضد یکدیگر اند اثبات یکی موجب رخص دیگر است احتمال جمع شدن این دو ضد محال است و عزت دادن یکی را مستلزم خواری آن دیگر است حق سبحانه و تعالی عیب خود را علیه الصلوٰه و اخیسته سه فرمایا ایها النبی جاهد الکفار و المنافقین و اغلظ عظیم پس پیغمبر خود را که موصوف مخلوق عظیم است بجها و کفار و غلظت بایشان امر فرمود معلوم شد که غلظت بایشان داخل خلق عظیم است پس عزت اسلام در خواری کفر و اهل کفر است کسی که اهل کفر و عزت داشت اهل اسلام را خوا ساخت عزیز داشتن عبارت از ان نیست که البته ایشان را تحقیر کند بالا نشاند و در مجالس خود دعای و ادن و با ایشان مصاحبت نمودن و نیز بانی کردن بایشان داخل اغراض و در رنگ سگان ایشان را دور باید داشت و اگر عرضی از اغراض دنیاوی بایشان مربوط باشد و بی ایشان میسر نشود شیوه بی اعتباری را امری داشته تقدیر صورت بایشان باید پرداخت و کمال اسلام آنست که انسان عرض دنیاوی نیز باید گذشت بایشان



تنباید پرداخت حق سبحانه در کلام مجید خود اهل کفر دشمن پیغمبر خود فرموده است پس اختلاف و موافقت با این دشمنان خدا و رسول او از اعظم خجایات باشد اقل ضرر در مصاحبت مخالفت این دشمنان آنست که قدرت اجرای احکام شرعی و رفع رسوم کفری از بون بیکد و وحیای الهی مانع آن می آید و این ضرر بسیار عظیم است دوستی و الفت با دشمنان خدا بنجر بدشتنی خدای عز و جل و دشمنی پیغمبر او علیه الصلوة والسلام میشود شخصی گمان میکند که او از اهل اسلام است و تصدیق ایمان باشد و بر سوله دارد و اماند اند که این قسم اعمال شنیعه دولت اسلام او را پاک و صاف میبرد و لغو باشد دشمن شرور افشا و سن سیات اعمالش را خواجہ پندارد که مرد و اصل است نه حاصل خواجہ پندار نیست نه کار این نابکاران استند اخذ حیرت است با سلام و اهل آن که فقط اند اگر قابو بیایند ما را از اسلام بر آرند یا همه را بقتل رسانند یا بکفر باز گردانند پس اهل اسلام را هم شرع و کار راست که ایمان من الایمان و ننگ مسلمانی خود ریت همواره در مقام خواری اینها باید بود جزیه از اهل کفر که در هندوستان بر طرف شده است بواسطه شومی مصاحبت اهل کفر است با سلاطین این دیار و مقصود اصلی جزیه گرفتن از ایشان خواری ایشان است و این خواری بدست که از ترس جزیه جامه خوب نمیتوانند پوشید و به تحمل نمیتوانند بود و همیشه ترسان و لرزان میباشند از اخذ اموال بادشاها تراچه میرسد که شمع جزیه گرفتن کند حق سبحانه و تعالی جزیه را از برای خواری ایشان وضع کرده است مقصود رسوائی ایشان است و غوث و غلبه اهل اسلام جهود هر که شود کشته شود اسلام است علامت حصول دولت اسلام بغض با اهل کفر خداست با ایشان حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خود ایشان را بنس فرموده و در جای دیگر فرمود پس در نظر اهل اسلام میباشد که اهل کفر بنس و پلید در آیند چون چنین بنید و دانند لاجرم از صحبت ایشان پرهیز نمایند و در مجامعت ایشان مستکبره بودند چیزها از ایشان پرسیدن و بمقتضای حکم الهی عمل کردن از کمال اغوازی این دشمنان است همتی که کسی از ایشان طلبد و دعالیکه توسط ایشان خواجہ چپه خواهد بود و حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خودی فرماید و ما دعا را الکافرین الانی ضلال دعا این دشمنان باطل و حاصل ست اجابت را در انجاچه احتمال انتقد رفسا و لازم می آید که استند از این سنگان می افزاید ایشان اگر دعا خواهند که در تیان خود را وسیله خواهند آورد و خیال باید کرد

که کار تا کجا میکشد و از مسلمانی بوی نمی ماند غریزی فرموده است تا یکی از شما بپوشد و مسلمانی نرسد و بوی انگلی عبارت از مذکورت است و تقع و ضرر خود بواسطه اعلائی کلمه اسلام با مسلمانی هر چه شود گوشت و اگر نشود گوشت و چون مسلمانی است رضای خدای عز و جل است و رضای پیغمبر علیه الصلوة والسلام و ائمه دولتی عظیم تر از رضای مولا نیست رضینا باشد سبحانه ربنا و بالا سلام دنیا و محمد علیه الصلوة والسلام بنیاد رسولاً بهمین بداریم یا رب بحرمت سید المرسلین علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها و السلام اولاً و آخراً عمالة الوقت انچه ضروری و لابدی دانست بطریق اجمال نوشته فرستاد بعد از این اگر توفیق رفیق گشت تفصل تر از این نوشته ارسال خواهد گشت چنانکه اسلام خدا کفر است آخرت نیز خدا دنیا است دنیا و آخرت جمع نشوند ترک دنیا بدو فروع است نوعی است که از مباحات آن همه ترک کرده شود مگر بقدر ضرورت این قسم علی ترک دنیا است و نوعی دیگر آنست که از محرمات و مشبهات آن اجتناب کرده شود بامور مباحه آن تخم نموده آید این قسم نیز خصوصاً درین آوا ان بسیار غریزاً اوجود است سه آسمان نسبت بعرض آید فرود پی ورنه بس عالیت پیش خاک تود و پس ناچار از انتقال و بسبب و فتنه و لبس حریر و امثال آنها که شریعت مصطفویه علی مصدرها الصلوة والسلام و ائمه و ائمه آنرا محرم ساخته است اجتناب باید نمود او ای ذی ذہب و فتنه را که برای تحمل کبندی الجمله گنجایش دارد اما استعمال اینها حرام است از آب و طعام خوردن در اینها و خوشبوی انداختن و سرسره و آن ساختن و جز آن القصه حق سبحانه و تعالی دانه امور مباحه را بسیار وسیع ساخته است نعمات و امتیازات باینها و عیش و لذت زیاده ازان است که در امور محرمه است در مباحات رضای حق است سبحانه و در محرمات عدم رضای او تعالی عقل سلیم هرگز تجویز نمیکند کسی برای لذتی که بقا بهم ندارد عدم رضای مولای خود اختیار کند و حال آنکه در عوض آن لذت محرمه لذت مباحه هم تجویز فرموده است از قضا سبحانه و ایاکم الاستقامه علی متابعت صاحب الشریعه علیه و علی آله الصلوة والسلام در معامله حل و حرام بود و عیلاما و دیندار جوع باید نمود از اینها استفسار باید کرد و بمقتضای فتوای ایشان عمل باید نمود که راه نجات شریعت اوست و بعد شریعت هر چه است باطل است و بی اعتبار فدا اجد الحق الا الضلال و السلام اولاً و آخراً مکتوب صد و شصت و چهارم به حافظ بهاء الدین مرهمندی



صدور یافته در بیان آنکه فیض حق سبحانه علی الدوام بر خواص و عوام از دست تفاوت قبول عدم قبول  
 آن ازین طرف ناشی است و حق سبحانه و تعالی بر جاده شریعت استقامت بخشنده اگر چه فیض حق سبحانه و  
 تعالی علی الدوام بر خواص و عوام و کرام و نامیه از قسم اموال و اولاد و چه از جنس و ادبیت و ارشاد  
 بی تمیز و ادب است تفاوت ازین طرف ناشی است و قبول بعضی فیض را و عدم قبول بعضی دیگر از نظر  
 اقدار و کمالات و تفاوت در قبول آن آفتاب تابستان بر کافور و جامه یکسان می تابد روی کافور سیاه میگرد  
 جامه او سفید این عدم قبول بواسطه اعراض است از جناب قدس خداوندی جل سلطان معروض  
 را و ارباب لازم است و حرمان از نعمت واجب اینجا کسی نگوید که بسیاری از معضات باشند که بر نعمات  
 عاجل متنازع اند و اعراض سبب حرمان ایشان نگشته است باید دانست که آن نعمت است که  
 بصورت نعمت ظاهر گردانیده اند بطریق استدراج از برای خرابی اوقات و اعراض و ضلالت منتهک گردد  
 قال الله سبحانه و تعالی یعلمون انما ندیم بهن مال و بنین تسارع لهم فی الخیرات بل لا یعلمون  
 پس دنیا و نعمات او با وجود اعراض عین خرابی است آنحضرت الخذر و السلام مکتوب صدور  
 شخصت و تحمیل بیاد و تقابل پناهی شیخ فرید صدور یافته و ترغیب بر متابعت صاحب  
 شریعت علیه و تعالی آله الصلوات و التسلیمات و عداوت و بغض و غفلت با مخالفان  
 شریعت او علیه الصلوة و السلام و شکر کفر الله سبحانه بکثیر المیراث المعنوی من النبی الامی  
 اقرشی الثانی علیه و تعالی آله الصلوات و التسلیمات و افضلها من التسلیمات کما لکنه بکثیر المیراث  
 الصوری و یرحم الله عبدی قال آیتنا میراث صوری آن سرور علیه و تعالی آله الصلوات  
 و التسلیمات بکمال خلق تعلق دارد و میراث معنوی بکمال امر که آنجا همه ایمان و معرفت  
 در شد و بهایت شکر نعمت عظمی میراث صوری آنست که میراث معنوی تعلی کردند اعلی المیراث  
 المعنوی لایقسیه الالبکمال الاتباع المصطفوی علیه الصلوة و السلام و التسلیمات و التسلیمات و التسلیمات  
 و اطاعت فی او امره و نواهی و کمال متابعت فرع کمال محبت است بآن سرور علیه الصلوة و السلام  
 مصرع ان المحب لمن یطیع و علامت کمال محبت کمال بغض است باعداء او صلی الله  
 علیه و سلم و اظهار عداوت است با مخالفان شریعت او علیه الصلوة و السلام و محبت مداومت گنجایش از  
 و محبت و یواز محب است تاب مخالفت ندارد و با مخالفان محبوب هیچ وجه آشتی نمی نماید و محبت قیامت

جمع نشود جمع ضدین را محال گفته اند محبت کی متکرم عداوت و دیگر است نیک تامل باید فرمود که منظور  
 کار از دست زرقه است مدارک بعضی میتوان نمود فردا که کار از دست برود و غیر از دست حاصلی  
 نخواهد بود و وقت صبح شود همچو روز معلومت که با که باخته عشق در شب و بجز بدست دنیا  
 غرور در غرور است معامله اخروی ابدی بر آن ترست است نزد گاهی چند روز را اگر مبتلا بعت  
 سید الاولین و آخرین علیه و تعالی آله الصلوات و التسلیمات بسر برده شود امید بجات ابدی است والا  
 هیچ در هیچ است هر که باشد و هر عمل خیریه کند و محمد عربی کابروی هر دو سر است و یکیک خاکش  
 نیست خاک بر سر او حصول این دولت عظمی متابعت موقوف بر ترک کلی دنیا و می نیست تا  
 و شوار نماید بلکه اگر زکوة مفروضه شلا مودی شود حکم ترک کل دارد و عدم حصول مضرت چه مال  
 فرکی از ضرر بر آمده پس معا لوجه ضرر از مال دنیا و می اخراج زکوة است از آن اگر چه ترک کلی اولی  
 و افضل است اما دای زکوة هم کاران می کنند آسان نسبت بعرض آمدن و در و در بس  
 عالیت پیش خاک تو و پس لازم است که سگی همت در ایتان احکام شریعت باید صرف نمود و  
 اهل شریعت را از علماء و صلحا عظیم و توقیر باید داشت و در ترویج شریعت باید کوشید و اهل هوا و بعت  
 خوا باید داشت من و در صاحب بدقت فدا اعان علی بدوم الاسلام و با کفار که دشمنان خدا و خلق  
 و دشمنان رسول و می اند علیه الصلوات و التسلیمات دشمن باید بود و در ذل و خواری ایشان  
 سعی باید نمود و هیچ وجه عزت نباید داد و این باید و لئان را در مجلس خود راه نباید داد و او را نباید  
 نمود و راه شد و غفلت را ایشان پیش باید کرد و مها کن در هیچ امری با ایشان رجوع نباید نمود  
 و اگر فرضا ضرورتی افتد در رنگ قضای حاجت انسانی بکبر و اضطراب قضای حاجت  
 از ایشان باید نمود و این که بجناب قدس جد بزرگوار شما علیه و تعالی آله الصلوات و التسلیمات  
 می رساند انیت اگر باین راه رفته نشود وصول باین جناب قدس دشوار است بهیات بهیات  
 که کعبه الوصول الی سعاد و دونه ناقل الجبال و دونه فیض پزیده چه ابرام نماید  
 اند سچ پیش تو لقم خم دل بر رسیدم که دل از رده شوی و در سخن بسیار است مکتوب  
 صدور شخصت و ششم بسلامت این عدد و رفته در بیان آنکه در بر حیات بی مد چند روز  
 نباید نهاد و فکر از آله مرض قلبی درین فرصت سیریز کر کشید که از اهم مهم است باید نمود



مخدوم تا چند بر خود چون مادر مهربان باید لرزید و تا که بر خود از غصه و غم باید عهد خود را او بپیمد و مراد به این  
 انکاشت و جادو به حسن و حرکت باید پنداشت و انکسیت و انهم میتون نفس قاطع است فکر از الله من  
 قلبی درین فرصت یسیر نکند که از ارم هم است و علاج علت معنوی دین مهلت قلیل بیاورد و بلیل  
 از عالم مقاصد دلی که گرفتار غیر است از وجه توقع خیر روحی که ماکمل بکثرت نفس اماره از و بهتر  
 است آنجا همه سلامتی قلب می طلبند و خلاصی روح می جویند و ماکوله اندر ایشان عهد فکر تحصیل  
 اسباب گرفتار می روح و تعلیم مهربانیت چه توان کرد و ما ظلم الله و لکن کانا انفسهم لظالمون  
 دیگر از غرضت ظاهر اندیشه نمکند انشاء الله تعالی بصحبت و عافیت تبدیل خواهد یافت  
 خاطر اینجانب ازین ره گذر جمع است جانم فقر که طلب داشته بود و بدین من فرستاده شده  
 خواهند پوشید و ترصد تاج و ثمرات آن خواهند بود که کثیر البرکت است هر کس افسانه  
 بخواند افسانه است و آنکه دیکش نقد خود مراد است و السلام علی من اتبع الهدی  
 و السلام متابعه المصطفی علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات مکتوب صد و شصت و هفتم  
 به برده رام بنده و که اظهار اخلاص این طائفه علیه نموده بود و صد و یازده در ترغیب بر عبادت  
 پروردگار عالمیان که بچون و بچگونه است و اجتناب از عبادت آله باطله مینماید و دو کتاب  
 شمار سید از بر دو محبت فقر و التجا باین طائفه علیه مفهوم گشت چه نعمتی است که هر کسی را  
 باین دولت بنو از دنیا نیست من آنچه شرط بلا غصب با قومی گوئیم که تو خواه از سخنم پند گیر و  
 خواه ملل و بدالن و آگاه باش که پروردگار را و شما بلکه پروردگار عالمیان چه نعمات چه احسن  
 و چه عظیمین کی است بچون و بچگونه از شنبه و مانند منزه است و از شکل و مثال بپایداری  
 و قزندی و حق اوتعالی محال است کفایت و تامل را در آن حضرت چه مجال است شایسته اتحاد  
 و طول در شان او سبحانه است و نظره کنون و پروردان جناب مستطیع زمانی نیست  
 که زمان مخلوق است مکانی نیست که مکان مصنوع اوست و جو و او را بدایت نیست  
 و بقا است او را نهایت نه هر چه از خیر و کمال است با و سبحانه است و هر چه از نقص  
 و زوال است از و تعالی سلب است حق عبادت او تعالی باشد و نزار پرستش او سبحانه  
 رام و کرشن و مانند آنها که آله مینماید و از کنیه مخلوقات و ساند و از مادر و پدر زاییده اند

رام بپیر حسرت و برادر لچین و شوهر سیاه گاه رام زوجه خود را نگاه مینماید و داشت غیری را  
 چه بد نماید عقل و در اندیش را کار باید نمود و تقلید ایشان نباید رفت زیرا ان عاوست که کسی  
 پروردگار عالمیان ایام رام یا کرشن یا دکنه در رنگ است که با دشا عظیم ایشان ایام از دل لناس  
 یا دکنه رام در حین را یکی دانستن از نهایت بی عقلی است خالق با مخلوق نمی شود و چون با چون  
 متحد نمی گردونش از خلقت رام و کرشن پروردگار عالم را رام و کرشن نمی گفتند بعد از پیدایش ایشان  
 اینها چه شده که نام رام و کرشن یا دسجانه تعالی اطلاق می کند و یاد کرشن و یاد کرشن و رام را یاد  
 پروردگار میدانند حاشا و کلام حاشا و کلام پیغمبران ما علیم الصلوات و التسلیمات که قریب یک  
 لکه و سب و چهار هزار گشته اند خلایق را بعبادت خالق ترغیب فرموده اند و از عبادت غیر  
 منع نموده و خود را بنده و عاجز دانسته اند و از عبادت او و عظمت او تعالی ترسان و لرزان بوده اند  
 و آله مینماید و خلق را بعبادت خود ترغیب کرده اند و خود را آله دانسته و چندین پروردگار قائل اند اما او را  
 در خود حلول و اتحاد اثبات کرده اند و ازین جهت خلق را بعبادت خود می خوانند و خود را آله گویند و  
 و در محرمات بی تجاشی افتاده بر عم آن که آله از هیچ چیز ممنوع نیست در خلق خود قهرست که نخواهد بکنند  
 اقسام این تخيلات فاسده بسیار دارند ضلوا فاضلا بخلاف پیغمبران علیم الصلوات و التسلیمات  
 که خلایق را از انچه منع فرموده اند خود را نیز از ان چیزها زداشته اند و بر وجه اتم و اکمل خود را  
 بر شریک با بر بشری گفتند و بین تفاوت ره از کجاست تا بکجا مکتوب صد و  
 سب و شصت و هفتم به مخدوم زاده آن کنی ایمنه خواه محمد قاسم صد دریافتی بیان  
 علوسله علیه نقشبندیه و شکایت از حال جماعه که محدثات و مخترعات درین طریقه شریفه  
 لاحق کرده اند و اینها سب و ذلک و الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی سید المرسلین  
 و آله الطاهیرین اجمعین ما بعد دعوات موفوره و تحیات ماحصوره یعنی جناب سلاله المشایخ  
 اکرام نفعیه اولیاء العظام خدمت مخدوم زاده سید تقیم بر جاده سله الله تعالی سبحانه و الیقا  
 بتبلغ نموده اظهار اشتیاق و آرزو مندی مینمایند که کفایت الوصول الی سعاد و دوزخا و کمال  
 دوزخا و بیخوف به معلوم شریعت مخدوم زادگی با و که علو این طریقه علیه و رفعت طبقه نقشبندیه  
 با سلاله ارام سنت است و اجتناب از بدعت اند اکابر این طریقه علیه اند که خیر اجتناب



فرموده اند و بدو قلبی ولالت نموده اند و از سماع و قیاس و تواتر که در زمان آن سرور علیه الصلوة والسلام  
و در زمان خلقای راشدین نبوده علیهم الرضوان منع فرموده و خلوت و اربعین که در صدر اول  
نبوده بجای آن خلوت در انجمن اختیار کرده و لاجرم تاج عظمی برین التزام مترتب گشته است ثمرت  
کثیره بر آن اعتنا متضرع شده از نیجاست که نهانیت دیگران در بدایت این بزرگواران مندرج  
است و نسبت ایشان فوق همه نسبتها آمده کلام ایشان دوا امر اضطراریه است و نظرشان متفانی  
علل معنویه توجه وجه ایشان طالبان را از گرفتاری کوفین نجات می بخشد و بهمت رفیع شان  
مردمان را از تحفیض امکان بدو و وجوب می برد و نفسند عجب قافله سالارند که بر اندازند  
پنهان بحرم قافله را با از دل سالک زده جاذبه از محبت شان بی برد و موثر خلوت و فکر حلیه را به  
لیکن درین آوان که آن نسبت شریفه عقای مغرب گشته و رو با ستار آورده جمعی از همین طبقه  
از یافت آن دولت عظمی و از فقدان آن نعمت قصوی دست و پا بر سوزده اند و از جوهر  
غنیه بحرقت ریزه چند غرند گشته و در رنگ طفلان بجز و موثر آرام یافته از فاقیت اضطراب و  
حیرانی طریق اکابر خود را گذاشته گاهی بجز تسلی می جویند و زمانی بسامع و قیاس و آرام می طلبند  
و چون در انجمن ایشان را خلوت میسر نشده اربعین خلوت اختیار می نمایند عجب تر آن که این عیش  
منقسم و مکمل این نسبت شریفه می انگارند و این تخریب را عین تعمیر می شمرند حضرت حق سبحانه و  
تعالی ایشان را انصاف و دقت از کمالات اکابر این طریق بپیشام جانمای ایشان رسانا و  
یا النون و الصادق و النبی آله الامجاد علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات و چون این محدثات در آن دریا  
شیعری پیدا کرده است بحدی که طرق اصل اکابر را پوشیده ساخته و طبع و شریعت آنجا  
وضع محدث و جدید را اختیار نموده اند و از طریق اصل تقدیم اعراض نموده بخاطر ریخت گشته ازین  
باجر انجا و مان آن عقبه علیه اظهار نماید و این وسیله در ذیل بیرون اندازد و می داند که این مجلس  
خدمت مخدوم زادگی از کدام طائفه است و مونس محفل از کدام فرقه است و خواهم باشد از دیده  
درین فکر بگریز سوز که کاغوش که شد منزل و اسکنانش خواب و دوا و المسکول من الله سبحانه این  
بعضم جناب قدس من عموم ذاه البلی و ان خطه عقبه شرفم عن ستمون الا ابتلاء و مخد و انوار احدث  
و لیدار و این طریق علیه عیسی رواج داده اند که اگر غافلان گویند که درین طریق التزام بدعت است

و اعتنا از سنت هم گنجایش دارد و از تمجید را بحیثیت تمام و امینا بدعت و رنگ سنت  
ترا و بیج در سجده رواج و رونق می بخشند و این عمل را نیک میدانند و مردم را بران ترغیب می کنند  
و احال آنکه ادای نوافل را بجا بیاورند و انوار شکر الله تعالی بر سر می کشند و گفته اند که است و جمعی از فقها  
از داعی شریک را بهمت در جماعت نقل داشته اند و از جماعت نقل را مقید بنامیه مسجد ساخته اند و زیارت از  
سکس را با اتفاق کرده گشته اند و اینها ناز تمجید را این وضع سیزده رکعت می انگارند که در و زده رکعت  
استاده می گذارند و دو رکعت نشسته که حکم یک رکعت پیدا کند از آنجا گرفته اند که باب فاعده نصف  
ثواب قائم است و این علم و عمل نیز مخالف سنت است علی صاحبها الصلوة والسلام و التبحر حضرت  
پیغامبر که سیزده رکعت و افزوده اند همراه و ترست و فخریه دو رکعت ناز تمجید و زده رکعت  
و تر پیدا شده است لا المار علم بولار العظام اند که پیش تو نفسم غم دل ترسیدم که که دل از تو  
شوی درین سخن بسیار است عجب است که بلاد ماوراء النهر که ماوی علمای اهل حق است  
این هم بدعتها رواج یافته و این نوع غترعات شیوع پیدا کرده و حال آنکه با فقران علوم شرعیه  
از بركات ایشان استفاده می نمایند و الله سبحانه الملم للصواب شتبا الله سبحانه و  
یا کم علی جاده التشریفة المصطفوی علی صاحبها الصلوة والسلام و التبحر و یرحم الله عبد اقال امینا  
مکتوب صد و شصت و نهم شیخ عبدالصمد سلطان پوری صد و ریافته در جواب سوال  
او از حال مریدی که به پیروی گرفته اگر در وقت خاص منکر یا حق سبحانه باشد تو در میان ده آس سر از  
تن جدا کنم پیر آن سخن او را پسند و در کنار گرفت الحمد لله رب العالمین و الصلوة والسلام علی سید المرسلین  
و آله الطاهین اجمعین و ارساله شریفه و تقاضیه لطیفه که از روی کرم صادر فرموده بود و در رسیدن حضرت  
گشت استفساری رفته بود و مخد و مقصد قضی و مطلب استثنای وصول جناب قدس خداوند نیست  
بل سلطان لیکن چون طالب در ابتدا بواسطه تعلقات شتی در کمال تدنس و تنزل است و جناب  
قدس او تعالی در نهانیت و ترفع و مناسبتی که سبب اصنافه و تفادیه است در میان مطلوب مطالب  
سلوب است لاجرم از پیر راه و ان راه بین چاره نبوده که بزرخ بود و از بدو وطن خطا و افروارد  
تا واسطه وصول طالب بمطلوب گردد و هر قدر که طالب را بمطلوب مناسبت پیدا می گردد  
پایان قدر پیر خود را از میان می کشد و چون طالب را بمطلوب مناسبت تمام پیدا شده



پیر تمام خود را از میان بر کشید و طالب را بطلب بی تو خط خود وصل گردانید پس در ابتدا بی تو خط  
مطلوب را بی آئینه بر نمی توان دید و در انتهای تو خط آئینه پیر حال مطلوب جلوه گر میگردد و قبول غیاث حاصل  
میشود و آنکه گفته که پیر اگر در آن وقت حاضر شود و سر از تن جدا سازم از دیوانگی گفته ارباب استقامت چنین  
نمودند و برهه بی ادبی بنویسد و ولادت را از برکت پیر جویند مکتوب صد و هفتاد و پنج نور و صد و  
یا هشت و بیان آنکه آدمی را هم چنان که از احتمال او امر و نواهی حق جل و علا چاره نیست  
از مراعات ادای حقوق خلق و موااسات با ایشان نیز چاره نه و ایناسب ذلک بیه الحمد لله و  
سلام علی عباده الذین اصطفی برادر ارشد آدمی را همچنان که از احتمال او امر حق جل و علا و انتها  
از نواهی چاره نیست از مراعات ادای حقوق خلق و موااسات با ایشان نیز چاره را بقتضای امر الهی  
مرا ایستفاد علی خلق الله بیان او را این دو حقوق می فرماید و مراعات هر دو سطر آن دلالت  
می نماید پس اختصار بر یکی از آن دو امر قصور است و انکار بر هر دو از کل از کمالیت و در پس عقل ادای  
خلق ضروری آمد و حسن معاشرت با ایشان واجب گشت بی دماغی نمی نرسد و ناپروا می نمی نرسد  
هر که عاشق شد اگر چه از زمین عالم است پنازی که راست آید باری باید کشد چون بهتها  
در محبت بوده آید و مواظبت و لطف کشیده از اطاعت سخن اعراض نموده بفرقه چند اختصار  
افا و ثبنا الله سبحانه و ایاکم علی حاکم الشریع المصلوفا علی صاحبها الصلوة و السلام و الخیر  
مکتوب صد و هفتاد و هشتاد و نهم بکلام طاهر بدشتی صدور یافته در بیان آنکه آنچه فقر لازم است  
و دام ذلت و افتقار و اذلال و ظالمت عبودیت و محافظت حدود شرعی و متابعت سنت سنی  
علی صاحبها الصلوة و السلام و شایده استیلا از ذنوب و غفرت انتقام علام الغیوب و ما  
نیاسف لک یا محمد بن عبد الله رب العالمین و الصلوة و السلام علی سید المرسلین و آل الطاهرین آنچه  
برافقیران لازم است و دام ذلت و افتقار و انکسار و تضرع و اجاودا و ظالمت عبودیت و محافظت  
حدود شرعی و متابعت سنت سنی علی صاحبها الصلوة و السلام و تحیه و تصحیح نبات و تحویل خیرات  
و تخلص بطن و سلیم خواهر و دوست عیوب و شایده استیلا از ذنوب و غفرت انتقام علام الغیوب  
و قلیل نداشتن حسانت خود را اگر چه بسیار باشد و کثیر انکاشتن سیئات خود را اگر چه اندک باشد  
و ترسان و لرزان بودن از شهرت و قبول خلق قال علیه الصلوة و السلام یکبار از شران

بشار الیه بالا صانع فی دین او دنیا الامن عصمه الله و تتم داشتن افعال و نبات خود را اگر چه پیش  
خلق صبح باشد و عدم اعتنا باحوال و مواجید خود اگر چه صبح و مطابق باشد اعتنا نماید کرد و مستحسن  
نیاید انداشت محروماید دین و تقویت ملت را و ترویج شریعت و دعوت خلق را باین طریق علاج این  
قسم نماید گاه هست که از کافران و فاجر سم آید قال علیه الصلوة و السلام ان الله یحب الذین بالمرسل الفاجر و دیکه  
بطلب آید و اراده بشغولی نماید آنرا در رنگ بر و شیر باید دانست و باید ترسید که بسا از این رفقه ربانی  
او خوانند و استدر ارج او نمایند و اگر فرستاد و قدم مرید در خود فرجی و سروری یابند آن را  
کفر و شرک دانند و تدارک آن بنده است و استغفار چندان آن نماید که اثری از آن سرور نماند  
بلکه بجای آن فرح حزن و غم نشیند و نیک تا کید نماید که طعی در مال مرید و توقع در منافع  
دنوی او پیدا نشود که مانع رشد مرید است و باعث خرابی هر چه آنهاست تن خالص می طلبند الله  
الدین الخالص شرک را در آن حضرت هیچ وجه گنجایش نیست و بداند که هر غلته و کدورتی که  
که بر دل طاری گردد و از آن آلوده است و استغفار روز است و التماس با سهل و وجه مرید بر غلته و کدورتی که  
از راه محبت و نیای دنی بر دل طاری شود منقض می گردد و دستچین میازد و درازا که آن لغت  
تمام است و تقدیر بر کمال صدق رسول الله تعالی صلی الله علیه و آله و سلم حب الدینار اس کل  
خطیبه بجان الله سبحانه و ایاکم عن محبة الدینا و محبة انباکما و اربابها و الاحکام علیهم و المصالح علیهم  
فانما هم قائل و مرصق بالکات و بلا عظیم و داعیم اخوی ارشدی شیخ حمید با حسن توجه در آن حدود و  
استماع سخنان نو و تازه را از ایشان غنیمت دانند و الباقی عند التلاقی مکتوب صد و هفتاد و  
و دو و م و شیخ بر علی الدین صدور یافته در بیان بعضی از اسرار خاص که فیض اقل قلیل است از  
خواص و بیان آن که درین موطن عارف خود را از دایره شریعت بیرون می یابد و کسب آن  
در تطبیق آن یا ظاهر شریعت غرض مع یثقل بذلک یا بعد الحمد و الصلوة و السلام اخوی اعز  
باد که شریعت را صورتی است و حقیقه صورتش آنست که علمای ظهور هر بیان تکفل اند و  
حقیقت آنکه صوفیه علیه بان ممتاز اند نهایت عروج صورت شریعت تا نهایت سلسله ممکن است  
بعد از آن اگر در مراتب و وجوب سیر واقع شود صورت با حقیقت متمیز نخواهد بود و این معامله  
استراج نیز ناعروج لیسان العلم است که مبداء یقین سید البشریت علیه علی الهلوات و استیلا



بعد از آن اگر ترقی واقع شود صورت و حقیقت هر دو و واقع خواهند نمود معارف نشان آب  
 حیو و خواص افتاد و این نشان عظیم ایشان را بعالم تبیح مناسبتی نیست از شئیات حقیقت است که در دنیا  
 بان نرسیده است تا نقطه بعالم پیدا کنند و این نشان در دوازده مقصود است و مقدمه مطلوب برین  
 موطن عارف خود را از دایره شریعت بیرون میاید اما چون محفوظ است و قیقه از قوانین شریعت فرو  
 نمی گذارد چنانچه که باین دولت عظمی مشرف شده اند اقل قلیل اند اگر چه و اکثر بایان کنند شاید  
 که اقل قلیل قبول کند و جمیع کثیر از صوفیه اند که فطال این مقام عالی رسیده اند چه هر مقام عالی را  
 در سافل قلی است از فطال آن انکاشته اند که قدم از دایره شریعت بیرون نهاده اند پوست را گذاشته اند  
 بغير رسیده این مقام از زلته اقدام صوفیه است جمیع از انقصان ازین راه بالحاد و زنده صیده اند  
 و سر از رقبه شریعت عزائم آورده خلوا فاخلوا و جمعی از کاملان که بدرجه از درجات و ولایت  
 مشرف شده اند و این معرفت را در قلی از فطال آن مقام عالی حاصل نموده هر چند باصل کان  
 مقام نرسیده اند اما محفوظ اند و ادبی از ادب شریعت را فرو گذاشت تجویز نمی نمایند هر چند بر این  
 معرفت را نمی دانند و حقیقت معامله را نمی فهمند و چون برین فقر بعنایت الله سبحانه  
 و صدقه جیبیه علیه و علی آله الصلوٰه و السلام سر این ممتنا شکست شده است و  
 حقیقت کار کمایفی بوضوح پیوسته شده از آن ماجرا در معرض بیان می آید و عیال  
 که ناقصان را بر آه آورد و کاملان را حقیقت معامله و انایه باید دانست که تکلیفات شرعی  
 مخصوص بقالب اند و قلب چه ترک و نفس متضرع بر اینهاست و آنچه اول طائف قدم از دایره  
 شریعت بیرون می اند و ماوای اینهاست پس آنچه شریعت تکلف است چه تکلف است آنچه تکلف نیست هرگز  
 تکلف نبوده فایده مافی الباب پیش از سلوک لطافت باید که مترج بود از قلب جدی باشند  
 چون سیر و سلوک هر که ام را از دیگر جدا ساخت و بمقام اصلی خود رسانید معلوم شد که  
 تکلف که بود و غیر تکلف که ام سوال اگر گویند در آن مقام عارف قالب و قلب خود را بر بیرون  
 دایره شریعت می یابد و چنانچه باشد جواب گویم آن یافت تحقیق نیست تخیلی است و نشان  
 تحیل الصباغ قلب و قالب است بزرگ الطلعت لطافت که قدم بیرون نهاده اند اگر گویند که اگر چه  
 تکلیفات صورت شریعت مخصوص قلب و قالب است اما حقیقت شریعت را در ما و راه

قلب نیز گنجایش است پس قدم از مطلق شریعت بیرون ماندن بچه معنی باشد گوئیم که حقیقت شریعت  
 نیز از روح و سر نمی گذرد و تخفیف و اخفی نمی رسد و قدم بیرون ماندگان فی الحقیقت همین خفی و اخفی اند  
 و الله سبحانه اعلم بحقیقه الحال سبنا الله سبحانه و ایاکم و جمیع المسلمین علی مبتا بقته  
 سید المرسلین علیه و علی آله الصلوٰه و التسلیمات انما و الله ما مکتوب صد و  
 معفتا و رسوم بمر محمد نمان صدور یافته در جواب سوالیکه کرده بودند بایان بعضی از اسرار  
 غریبه که متعلق اند بلفی و اثبات کلمه طیب لا اله الا الله بعد الحمد و الصلوٰه معلوم چنانچه سیادت پناهی  
 باد که پرسیده بودند چون هر چه در دید و دانش در آید بکلمه لافنی آن ضرورت چه مطلوب  
 شست ما و راه دید و دانش است پس از اینجا لازم می آید که بشود محمد رسول الله صلی الله علیه و  
 وآله وسلم نیز شایان لفی باشد و مطلوب شست در ماورای آن تحقیق بود ای برادر محمد رسول الله  
 صلی الله علیه و وآله وسلم بآن علوشان بشر بود و بدایخ حدوث و اسکان تنم بشر از خالق التبریل  
 سلطان چه در یابد و ممکن از واجب تعالی چه فرا گیرد و حادث قدیم را حلیت عظمیه چه طور احاطه نماید  
 لا یحیطون به علما نفس قاطع است شیخ عطار فرماید منی بینی که شایسته چون چه چیز یافت او فقیر  
 کل تورخ کم بر بای عزیز این مقام تفصیل می طلبد گوش بوش باید شنید بر آنکه کلمه طیب  
 لا اله الا الله را در مقام ست نفی و اثبات و هر کدام از نفی و اثبات را در اعتبار اول آنکه نفی تحقیق  
 عبادت اله باطله کرده شود و اثبات استحقاق عبادت معبود بحق نموده آید و اعتبار ثانی آنکه نفی متعلق  
 شود بمقصودات غیر مقصوده و متعلقات غیر مطلوبه و متعلق اثبات جز مطلوب حقیقی نباشد و و رای  
 مقصود اصلی نبود و کمال در اعتبار اول در استه آنست که هر چه معلوم و مشهود شده است همه  
 در تحت لا داخل شود و در جانب اثبات غیر از کلمه شسته هیچ چیز ملحوظ نبود و بعد از چند گاه که بصیرت  
 صحت بداند و کمال خاک راه مطلوب کتحل گردد و شستی نیز در رنگ شستی منتهی شود و ذلک سالک  
 خود را اگر فشار و رای آن مشهود می یابد و مطلوب را در بیرون آن می طلبد چه در استه این  
 کمال هر چه در تحت لا داخل شده بود تمام از دایره ممکنات بود که استحقاق عبادت مذکرت  
 و بر برکت تکرار این کلمه طیب از معبودی که تحت عبادت است و بکلمه الا مشیت گشته جدا شده بود  
 لیکن از منفعت بصیرت مرتبه بوجوب را که شایان عبادت جدا شده و بکلمه الا مشیت گشته منی دید غیر از







مراد داشته اند و جمعی دیگر وقت تا در راجع باین بیان باشند چنانست بعضی لطافت بهتر است  
و نسبت بعضی دیگر قدرة فلاخلاق باجمله ظاهر را بشریعت غرضی داشته بیکر اسبق باطن اوست نمایند  
اندرین بحر بکراته چون چو گوشت و پوست و پایی بزن چه دانی بک انوی اعزى مولانا محمد صدیق  
در آگره اند ملاقات ایشان را غنیمت دانند مکتوب صد و هفتاد و ششم بلامحمد صدیق صدری است  
در بیان آنکه محافل وقت از ضروریات این راه است تا با امور لاطائل تلف نشود و الحمد لله و السلام  
علی عباد الله الذین اعطین من حسن اسلام المرء استقامت علیین و اعراضه عما یبغین پس از محافظت  
اوقات خود چاره نبود باور لاطائل تلف نشود و ضرورتی وقت پر داری را نصیب اعدا داشته  
به سکوت و حفظ نسبت باطن باید پرداخت اجتماع یا ران درین طریق از برای جمیع باطن  
نه از برای تشمت خاطر انداختن را بر خلوت اختیار کرده اند جمیع را از اجتماع حسنه  
اجتماعی که سبب تفرقه باشد تهاشی آن لازمست با جمیع باطن هر چه جمع شود مبارکست  
و هر چه جمع نشود شوم و نامبارک نوعی باید زندگانی نمود که جمعی را در صحبت این کس جمعیتی حاصل شود  
و آنکه در تفرقه اند از ورق خود را باید بگزیند و از گفت و بگفت آمد وقت مشاعره نیست و هنگام مجاوره  
ع چه وقت در سر صحبت کشف و گشایش است و بسلام مکتوب صد و هفتاد و هفتم  
بجمال الدین حسین بدخشی صدور یافته در ترغیب بر تصحیح عقائد بمقتضای آرای صائیه اهل سنت  
و جماعت فکرة الله تعالی معین و خواه جمال الدین حسین عفو ان شباب الغنیمت شمرند و ما لکن صفت  
رضیات حق نمایند جل و علا یعنی اولاً تصحیح عقائد بمقتضای آرای صائیه اهل سنت و جماعت فکرة الله  
تعالی معین لازم دانند و ثانیاً عمل بموجب احکام شرعیة فقه و ثانیاً سلوک طریقه علییه موفیه قدس الله  
تعالی اسرار هم من وفق الله فان نوراً عظیماً من خلف عن نه اخر خسر انما یأخذ مستکاری  
فرزندان خواه چه صاحب را از سعادت عظمی دانند چه آن خدمت فی الحقیقت امداد و اعانت خواه  
مشا را لیه است که از مقلدان است ع وادیم تر از گنج مقصود نشان اسلام مکتوب صد و هفتاد و هشتم  
بمیرزا مظفر صدور یافته در تفارش شخصی و در ترغیب بر متابعت سید عالمیان و خلاصه ادیان  
علیه و علی آله الصلوٰت و التسلیمات و عظم الله اجرکم و رفع قدرکم و سید امیرکم و شریح صدرکم  
محرمة سید المرسلین علیه و علی آله الصلوٰة و السلام متعلقان اخلاق نبویه را علیه الصلوٰة و السلام

چه احتیاج با آنکه با کسی احسان و حسن معاشرت و ولادت نماید بکاز دیگر است که آن دلالتی بر اهل سواد شود  
غایت مافی الباب آدمی در وقت احتیاج بهر حقیر و غیر نسبت می نماید و از صریحیت و نجف سلی می جوید  
بنابر آن قصد بدو گشته تسلی ارباب مسئله نموده آید خود و ما کما احسان در همه جا محمود است علی الخصوص  
نسبت بجاعت که قرب جوار دارند حضرت رساله غایت علییه و علی آله الصلوٰت و التسلیمات و علا  
حقوق جوار آن قدر بسیار نعمتی فرمودند که اصحاب کرام از ان مباهغه گمان می برند که شاید با اهل  
جوار است هم بداند ششوی چون چنین با یکدیگر تسایه ایم و تو چون خوشیدی و با چون سایه ایم  
چه بره ای یا بی با یکان به گزیده داری حق تمایک با کمال السلام مکتوب صد و هفتاد و نهم  
بمیر عبد الله ابن میر نعمان صدور یافت در نصیحت و فرزند می اعزى لازال کاسمه موفق باشند  
موسم جوانی رغبت دانسته تحصیل علوم شرعیه و عمل بمقتضای آن علوم اشتغال دارند و تمام نمایند  
که این عمر گرامی و الا یعنی صرف نشود و ولوب و لب تلف نگردد و دیگر والد بزرگوار شما بعد از چند روز  
بشما ملحق خواهند شد ان شاء الله تعالی تا رسیدن ایشان از متعلقان بودنی خبر دار خواهند بود  
ع بر خویش باش گرمی و مکتوب صد و هشتاد و نهم زاده آنکلی یعنی خواجه  
ابوالقاسم صدور یافته در استفسار بعضی از اسمی پیران که در آن تردد پیدا شده بود و خود را  
کما انچه از حضرت خواجه اعظمی خواجه محمد باقی علیه الرحمة بار سیده است و تحقیق اسمی پیرانیکه  
باین حضرت مولانا خواجگی آنکلی و حضرت خواجه احمد ارگشته اند است که دو بزرگ از بزرگان  
بزرگ و آن بزرگوار حضرت مولانا است اعظمی مولانا در پیش محمد و دومی از ایشان مولانا محمد زاهد  
است که خال مولانا در پیش محمد است درین نزدیکی شخت پناهی خواجه خاوند محمد باین حدود  
تشریف آورده بودند به اول ملاقات سخن از حضرت مولانا که رساختند و گفتند که ایشان از کسی  
مجاز نموده اند و او اکل مرید می گویند و در او اخر عمر شروع سخن کردند گفته شد که ایشان از  
بزرگ بودند و تمام ما و را نه هر بزرگ ایشان فاعل هرگز تجویز نمی توان کرد که به اجازت  
ایشان مرید گرفته باشند و او کل یاد او اخر که این عمل داخل خیانت است بادی سلم این ظن  
نمی توان کرد و حکایت با کابر دین بعد از ان خواجه خاوند محمد گفته که یک روز مولانا پیش خواجه  
کلان و ه بیدی رفته بودند و ایشان خرپزه می خوردند مولانا اظهار طلب فرمودند ایشان



گفتند که خبر زه شام تمام است مولانا فرمودند که شما گو ای سید سید که خبر زه تمام است فرمودند که گویای  
 میدهم که خبر زه شام تمام است از آنوقت مولانا مدد گرفتن شروع نمودند این نقل هم بسیار مستبعد نمود که  
 بجز این قول مولانا خود را شیخ گیرند و در بی درید گرفتن شوند بعد از آن خدمت خواجها و بزرگان گفتند  
 که این دو اسامی بزرگان کین حضرت مولانا و حضرت خواجها احراز نقل می کنند و می باین دو اسم  
 میدانند خطاست با ساسی دیگر یاد کردند و نیز گفتند که مولانا در پیش محمد از احوال خود نسبتی نیست  
 از شخصی دیگر است ازین سخنان ایشان تعجب بسیار حاصل شد بقدرورت تصدیق ده گشت که با ساسی  
 آن دو بزرگ را از روی تحقیق نویسد که مجال سخن نماند و حدیث اجازت اچه احتیاج است که نوشته  
 شود بزرگی ایشان گواه عدل است مع ذلک اگر نویسد قطع لسان طایعان شود و دیگر معلوم نشد که مقصود  
 خدمت خواجها و بزرگان ازین سخنان پریشان چه بود اگر مقصود نفی این فقراء بی بصاحت بود یا بلغ  
 و جوه چینی بیزبانه نفی مرید است بلکه وجوه پس نفی این بی بصاحتان را طریقی بسیار بود و چنانچه  
 بآنکه از برای این غرض نفی بزرگان نموده آید و اگر مقصود دیگر داشته باشد نفی بزرگان

بالا صالت خواسته نیز سخن نیست کما لا یخفی علی من له ادنی درایت زبانا لا یرع قلوبنا  
 بعد از بدینا و موب لنا من لدنک رحمة انک انت الوباب بحر مته سید المرسلین  
 علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات و السلام علی من اتبع الهدی مکتوب صد و ششاد و تعلیم  
 بحضرت محمد زاده اعنی محمد صادق علیه الله و البقاء علی مفارق الجحیم صدور یافته  
 در جواب استفسار آنکه سبب چیست که جمعی از مشایخ را می بینیم که در مراتب قرب الهی جل شان  
 درجه ادنی دارند مع ذلک در مقامات زهد و توکل و غیره مسا ایشان را درجات علیات  
 و جمعی دیگر از مشایخ می بینیم که در مراتب قرب تفوق دارند و در مقامات مذکوره تزل و  
 انساب ذلک به فرزندی ارشادی محمد صادق پرسید که سبب چیست که جمعی از  
 مشایخ را می بینیم که در مراتب قرب الهی جل سلطانه درجه ادنی دارند مع ذلک در مقامات زهد و توکل  
 ترک و مبرورنا ایشان را درجات علیا مفهوم می شود و جمعی دیگر از مشایخ را می بینیم که در مراتب  
 درجه علیا دارند و در مقامات زهد و توکل و غیره مسا اقامه سفلی و مقرر است که کلیت این مقامات باعتبار  
 اتمیت یقین است و اتمیت یقین سبب افریبه است بکینا هس خداوندی جل شان پس از چند

خالی نیست یا نظر کشنی با خطا میکند که قرب را بعد میداند و بعد را قریب یا سبب الکلیت این مقام  
 امری است و رای یقین یا ترتب یقین بر قرینیت نیست و جواب نفی که ترتب یقین بر قرب است  
 قرب بیشتر یقین را زیاد تر سبب الکلیت آن مقامات نیز اتمیت یقین است نه امر دیگر و نظر کشنی هم  
 صحیح است قایت مانی الباب حصول قرب در الطف لطائف است پس یقین نیز نصیب بهیمان باشد  
 و اتمیت آن مقامات چون ترتب بر اتمیت یقین است نیز ایشان حاصل بود پس تواند بود که بزرگی با وجود طولت  
 قرب در مقامی از مقامات الطف لطائف قایت در زید باشد و با کثرت لطائف رجوع ناکرده  
 بود در مقامات مذکوره اکل بود و بزرگی دیگر که قرب بیشتر دارد و با کثرت لطائف که لطیفه قالب است  
 رجوع کرده چه لطیفه قالب چون از آن قرب محروم است پس یقین نیز نصیب او نباشد  
 پس الکلیت آن مقامات از کجا پیدا کند و در بزرگی رجوع او باین لطیفه افتاده است  
 حکم این لطیفه پیدا کرده است و یقینات لطائف دیگر که سابقا حاصل شده بود دستور گشته  
 بجلالت بزرگی که به قالب رجوع او استفاده است حکم او حکم الطف لطائف است قرب یقین  
 در حق او استقامت دارد و استوار پیدا کرده پس ناچار در مقامات مذکوره اتم و المل بود و نا  
 باید دانست که صاحب رجوع همچنانکه در قرب یقین اکل است در مقامات تیز کمال است لیکن  
 این کمالات او را دستور ساخته اند و برای دعوت خلق و حصول مناسبت بخلایق که سبب افتاده  
 و استفاده است ظاهر او را هیچ ظاهر عوام الناس گردانیده این مقام بالا صالت مقام انبیاء  
 مرسل است عظیم الصلوات و التسلیمات لهذا حضرت ابراهیم خلیل الرحمن علی نبینا و علی الصلوات و السلام  
 طلب اطمینان قلب فرموده و در حصول یقین در رنگ عوام الناس محتاج بود به  
 بصیری گشت و حضرت عزیز علی نبینا و علیه الصلوات و السلام گفت انی یحیی ذبه  
 الله بعد موتها و آنکه رجوع مذکوره است از یقین خود گفته لو کشف العطاء با از و درت یقینا  
 این کلام اگر ثابت شود که از حضرت امیر است کرم الله تعالی و چه پس حل بر آن باید کرد که پیش از  
 حصول رجوع فرموده باشند چه بعد از رجوع صاحب رجوع در رنگ عوام الناس در  
 حصول یقین محتاج به لاکل و بر این است این در پیش را پیش از رجوع جمیع معتقات  
 کلامیه بهی شده بود و یقین آن معتقات را زیاد از یقین محسوسات می یافت مانع از رجوع



آن یقین مستور شود و درنگ تمام الناس محتاج به لال و بر این گشت ع چنانکه پروشم میدهند و میر و  
والسلام مکتوب صد و شصت و دوم بلا صالح کو لابی صدور یافته در میان حدیث نبوی  
علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام که فرموده اند بعضی اصحاب خود را که نکایت از خواطر سوء خود خوانده  
و ملک من کمال الایمان و انیاسب ملک جمعی از درویشان نشسته بودند مخفی از خطرات و سواوس  
طالبان در میان او روز دین من حدیثی مذکور شد که روزی بعضی از اصحاب خیر البشر علیه و  
علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات پیش آن سرور از خطرات سوء خود نکایت کردند آن سرور فرموده  
علیه الصلوٰۃ و السلام و ملک من کمال الایمان این فقیر را در اوقات معنی این حدیث چنین بخاطر  
گذاشت اند سحانه اعلم بحقیقه الحال که کمال ایمان عبارت از کمال یقین است کمال یقین مترتب  
بر کمال قرب و بر حقیقه قلب و مافوق او از لطائف قرب الهی جل شانہ بیشتر پیدا شود و ایمان و یقین  
زیاده تر خواهد بود و بی تعلقی اولیای قلب افزون تر خواهد گشت این زمان خطرات در قالب بیشتر  
ظهور خواهد یافت و سواوس نامناسب تر از آنچه خواهد گشت پس ناچار سبب خطرات سوء کمال ایمان  
پس منتفی نهایت نهایت را بر حقیقه خطرات بیشتر و نامناسب تر اکتیفات ایمان زیاده تر چه کمال  
ایمان تقاضای بی مناسبتی تمام دارد و لطف لطائف الباطنیة قالب و این بی مناسبتی هر چند افزون  
قالب خالی تر و ظلمت و کدورت نزدیک تر و در خواطر و سواوس در آن بیشتر بخلاف  
مستعدی و متوسط که این قسم خواطر ایشان را هم قاتل است و زیادتی بخش باطن فلاسکه  
من القاصرین این معرفت از معارف غامضه این درویش است والسلام علی من اتبع الهدی  
و التزم متابعت المصطفی علیه و علی آله الصلوٰۃ و التسلیمات مکتوب صد و شصت و سوم  
بلا معصوم کابلی صدور یافته در نصیحت حضرت حق سبحانه و تعالی بر جاوده شریعت مصطفویه  
علی صاحبها الصلوٰۃ و السلام و التحیه استقامت کرامت فرموده بکلیت گرفتار جناب  
قدس خود گرداند اسید است که تعلقات شتی و توجهات پراکنده که بظاهریه مبتلایافته اند مانع نیست  
باطن نباشد مع ذلک سعی نماید که تحقیق که در تفرقه ظاهر میر آید مباد که در باطن سرایت کند و از  
وصول مطلب باز دارد و عیاذ بالله سبحانه و من ذلک دنیا و مافیها کرامی آن نمیکند که کسی از اهل  
عمر گرامی حاصل کند خبر شرط است خواب خرگوش تا کی خواهد بود ای سرای دباغ تو زندان چه

چنانکه  
نوشته

بلای جان تو پیش از بزرگ اگر کار می کردی فبا و الاخرای دوزخانی است سبق باطن اغریز باید داشت  
و هر چه بینانی آن باشد آنرا دشمن باید داشت و هر چه بر عشق خدای احسن است هر که شکر خور و یار  
جان کندن است و اما علی الرسول الا لبلاغ مکتوب صد و شصت و چهارم نفع الصدوق  
در غیب بر متابعت سید المرسلین علیه و علی آله الصلوٰۃ و السلام و التحیه مکتوب مرغوب فرزندی  
اغری که از روی محبت اخلاص نوشته بودند رسید خواهر رسانند موجب نرحمت گشت حضرت حق  
سبحانه و تعالی تو نیکایات مضیات خود فریاد کرد و انما بحرمة النبی و آله الاحیاء علیهم السلام الصلوٰۃ و التسلیمات  
و انما ای فرزندان غیر و ابکار خواهد آمد متابعت صاحب شریعت است علیه الصلوٰۃ و السلام  
و التحیه احوال و مواجید و علوم و معارف و اشارات و رموز اگر آن متابعت جمع شوند فیها و نعمت  
و الا جز خرابی و استدرج و تیغ نیرسید الطائفة جند را بعد از فوت شخصی بخواب دید و از  
حالش پرسید جنید در جواب او گفت طاعت العبادات و قیامت الاشارات ما ففنا الا کویات  
و لغنا ما فی جویات علیکم متابعت النبی و من ابقت خلفاء الراشدین علیه و علیهم الصلوٰۃ و السلام و ایامکم  
و محافلکم شریعتی تو لا و علما و اعتقاد افان الاولی میمن و برکت و انشایه شوم و بلکه نه دیگر رساله که  
فرستاده بودند رسید بعضی جاها که خوانده شد و نظر خوب درآمد اما کار دیگر از تصنیف اسم تراست  
و باو پرداختن انب و اوبی است والسلام مکتوب صد و شصت و پنجم بنصیر  
عرب صدور یافته در فشارش شخصی حضرت حق سبحانه و تعالی بر جاوده شریعت مصطفویه  
علی صاحبها الصلوٰۃ و السلام و التحیه استقامت از رانی داشته بکی محبت متوجه جناب قدس  
خود گرداند و آنچه بر او شما لازم است سلامتی قلب است از گرفتاری مادی و حق سبحانه و این  
سلامتی بر تقدیری میسر گردد که غیر او را سبحانه بر دل خطوری نماید اگر فرضا هزار سال حیات وفا  
کند غیر بر دل نگذرد بواسطه نسیانی که دل را از سوا او و تعالی حائل شده است ع کلام نیست  
غیر این همه بیج بقیة المرام آنکه مولانا فاضل سر بند می که بخدمت علیه قیام دارد پدر او در سر بند است  
آزادی آن دارد که در سیری و ضعف خود بملاقات پیر خود متوجه و سرور گرد و دنیا و ملک  
فقر را بر تقدیر این معنی متوسل ساخت و الا امر عند کم بل کل من عند الله و السلام مکتوب صد و شصت و ششم  
و ششم بنو اجد عبد الرحمن مفتی کابلی صدور یافته در تلخیص بر متابعت سنت و اعتقاد از بدعت



و در بیان آنکه هر بدعت ضلالت است از حضرت حق سبحانه و تعالی بترفع و زاری و احتجاب و انقار و ذل و انکسار و زجر و چهار سالت میناید که هر چه در دین محدث شده است مبتدع گشته که در زمان خیر البشر و خلفاء راشدین او نبوده و علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات اگر چنانچه چیز در روشنی مثل خلق صبح بود این ضعیف را با جمعی که با و معتقد اند گرفتار عمل آن محدث نگردان و موقوفون حسن آن مبتدع مکتوب بمرتبه سید المختار و آله الا برار علیه و علیهم الصلوة والسلام گفته اند که بدعت بر دو نوع است حسن و سیه حسن آن عمل نیک را گویند که بعد از زمان آن سرور و خلفاء راشدین علیه و علیهم الصلوات امتها و من التحیات الکلمها پیدا شده باشد و در فسخ سنت نه نماید و سیه آنکه رافع سنت باشد این فقر در هیچ بدعتی ازین بدعتها حسن و نورانیست شامه یعنی کند و جبر ظلمت و کورت احساس نمی نماید اگر فرضا عمل مبتدع را امر و زبور اوسطه صنعت بصارت بطراوت و تضاربت بینند فردا که حدیثی بگویند که جز خسارت و زیان نیست نتیجه داشت بدعت بوقت صبح شود و بجز روز معلومست که اگر با بدعتی عیش و شرب و بجز سید البشری فرمانید علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات من احدث فی امرنا یا ما لیس منه فو و یزید که مرده و باشد حسن از کجا پیدا کند و قال علیه الصلوة والسلام اما بعد فان

تخیر الحدیث کتاب الله الهدی بوی محمد و شتر الامور محدثاتها و کل بدعة ضلالة و قال علیه الصلوة والسلام او تمیکم بقوی الله و اوسع و الطاعة و ان کان عبدا احتیافا من بعض منکم بعدی فیری

فاما اکثرکم فلیعلم ان بدعتی و سنتی الخلفاء الراشدین المهديین مشکواها و عصفوا علیها بالانوار حبذوا

ایام و محدثات الامور فان کل محدثه بدعة و کل بدعة ضلالة هرگاه هر محدث بدعت باشد و هر بدعت ضلالت پس بدعتی حسن و بدعت چه بود الا انچه از احادیث مفهوم می گردد آنست که هر بدعت رافع سنت است تخمین بعضی بدار و بس هر بدعت سیه بود و قال علیه الصلوة والسلام اما حدث

موم بدعة الا فرح منکم من بدعة خیر من احدث بدعة عن حسان قال با بدعت

موم بدعتی و منهم الا نزع الله من ستم مثلها ثم لا یعید الیهیم الی یوم القیامة باید دانست که بعضی از بدعتها که علماء و شایخ آنرا سنت دانسته اند چون نیک ملاحظه نموده می آید معلوم شود که رافع سنت اند مثلا در تکفین میت عامه را بدعت حسن گفته اند با آنکه بعضی بدعت رافع سنت است چه زیادتیا بر عدد مرسوم که سه ثوب باشد نسخ است و نسخ معین رفع و همچنین مثلاً پنج ارسال نش را بجا ب

دست چپ سخن داشته اند و سنت و فسخ ارسال آن بین الکفین است بر ظاهر است که این بدعت رافع سنت است و هم چنین است انچه علماء و ذمیت نماز سخن داشته اند که با وجود اذنه علی بن ابی نر یا بدعت گفت و حال آنکه از آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام ثابت نشده است بر وایت صحیح و نه بر وایت ضعیف و نه از اصحاب کرام و تابعین عظام که بر این نیت کرده باشد بلکه چون انعام می گفتند تکبیر تحریمی می فرمودند پس نیت بر این بدعت باشد و این بدعت را حسن گفته اند و این فقر میانه که این بدعت چه جایی دفع فسخ می نماید چه در تجزیه آن اکثر مردم بر این اتفاق می افتد و از غفلت قلبی پاک اند پس درین ضمن فرضی از فرائض نماز که نیت قلبی باشد شریک میگردد و لیس و نماز میرساند علی بن القیاس سائر القیدحات و المحذات فانها زیادات علی سنته و لو بود چون الوجوه و الزیادة فسخ و التخیل فسخ تعلیم بالاقتضای سنت رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم و التقیاف علی اقتضای اصحابه الکرام فانهم کالجویم یا جمیع اقتضایهم و

الاقتیاس و الاجتهاد فلیس من البدعة فی شیء فانه منظر المعنی النصوص لا یثبت امر را یا فاعب و را

یا اولی الا اعتبار و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعه المصطفی علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات مکتوب صدور و تشاد و همفتم بخواجه محمد اشرف کابلی صدور یافته در بیان آنکه طریقی را بطریق طرق موصلا است و در بیان آنکه را بطریق رافع تر است و در آن ذکر گفتن او کتابی که بیان آن نوشته بودند بنظر آمد و در احوال مسوره مطلع گشت بدانند که حصول و بطریق شیخ و مرید را بی تکلف و بی تحمل علامت مناسبت تام است در میان پیرو مرید که سبب افاده و استفاده است و هیچ طریقی اقرب بوصول از طریق را بطریق نیت تا که امر و وقتند را که بان سعادت مستعد سازند حضرت خواجه احقر قدس الله تعالی سره و فقرات می آید که سایه مرید است از ذکر حق گفتن با اعتبار نفع است یعنی سایه مرید رافع تر است مرید را از ذکر گفتن او چه مرید را و چه

به کور بل و علامت مناسبت کابل حاصل نیت تا بر آه ذکر نفع تمام تواند گرفت و السلام اولاً و آخراً مکتوب صدور و تشاد و همفتم بخواجه محمد صدیق بدعتی صدور یافته در بیان حل مسائل که پیر سیده بودند مکتوب مرغوب اخوی اعز می وصول یافت از امور سه گانه پیر سیده بودند محبت آثار از اشتقاقی بعضی از لطائف در تبرک قلب مقهور بران لطائف است که قلب متفهم آنها است



آن لطافت کور او را می طلب تحقق دارند که احتقاسی آنها در مرتبه قلب معنی ندارد و دیگر شخصی که استعداد  
 نامرتبه قلب با روح است پیر صاحب معرفت تواند او را برایت فوق رسانید اما اینجا دقیقه است که  
 حضور تعلق دارد و تقریر بیان آن متعسر است و دیگر چون ظاهر بزرگ باطن متلون شود و باطن بلون  
 ظاهر متعین گردد و چه دشوار است که احکام ظاهر در باطن و احوال باطن در ظاهر پیدا آید و السلام  
 مکتوب صد و هشتاد و نهم بنزدت حسین صد و ریافته در بیان آنکه یا فقر با وجود گرفتاری  
 لا طائل الا مناسبت است با فقر و اطراوت دنیا و دنی فرقی نباشد و سبق باطن اغریز باید  
 داشت و در بیان آنکه از احکام شریعت سر نباید پیچید و پیرت و زاری تمام قبول باید نمود  
 و اینها بزرگ است بحمد الله رب العالمین و الصلوة والسلام علی سید المرسلین و آله الطاهرين  
 اجمعین مکتوب شریف فرزندی ارجمندی اعز از شدی شرف الدین حسین وصول یافت موجب  
 فرحت و باعث حجت گردید چه نعمتی است که با وجود گرفتاری های لا طائل الا فقر او را زکار از یاد  
 زنده از این معنی یادداشت مناسبت میداد که سبب افاده و استفاده است بعضی از وقایع  
 که اندراج یافته بود تنیک وصل است بر ارتباط معنوی اول دلیل ای فرزند بطراوت دنیای تو  
 غرضیه نشوی و بگو فریبی او مفتون گردی که بدار و بی اعتبار است امروز اگر این معنی  
 معقول شانه شود فقر و البته معقول خواهد شد و قائمه نخواهد داشت و گوشش از بارز گران  
 شده است و نشود و ناله و فغان در باید که سبق باطن را از اصل نعم خداوندی جل شانه داشته  
 بگرار آن مولع و لرص باشد و پنج وقت نماز را بجا بیاورد و بکسل و فتور را داند و از جلیل  
 کی زکوة را بمنزله فقر و مساکین رسانند و از محرمات و شبهات اجتناب دارند و بر غلات  
 شفق و مهربان باشند طریق نجات و رستگاری اینست و السلام مکتوب صد و نودم  
 یکی از فرزندان میر محمد نعمان بدستی صد و ریافته در تخلص بر دوام ذکر الهی جل سلطان و در  
 ترغیب بر اختیار نمودن طریقه علیّه نقشبندیه قدس الله تعالی اسرار هم بیان طرز و ذکر و مایه  
 ذلک الحمد لله رب العالمین و الصلوة والسلام علی سید المرسلین و آله الطاهرين اجمعین  
 و اما آگاه باش که معاد است و بلکه جمیع نبی آدم و فلاح و رستگاری همه ذکر و مولا خود است جل سلطان  
 ناممکن باشد جمیع اوقات را مستغرق ذکر الهی جل شانه بیا ساخت و یک لحظه تجویز غفلت

بناید کرد و الله سبحانه و الحمد لله که دوام ذکر در طریقه حضرت خواجگان قدس الله تعالی اسرار هم در ابتدا  
 میری گرد و بطریق اندراج انتهایی فی البدایه حاصل میشود پس اختیار این طریقه علیه مطالب اولی  
 و انس باشد بلکه واجب و لازم پس ترایه قلبه توجه را از همه موگر داند و بکلیت بجناب عالی اکابر این  
 طریقه علیه اقبال نمائی و معنی از باطن شریف ایشان خواهی در ابتدا از ذکر گفتن چاره نبود باید که  
 متوجه قلب صوری گردی که آن ضغه سمحون حجره است و قلب حقیقی را واسم مبارک الله را بر آن قلب  
 بگذرانی و در وقت بقصد بیج عضوی را حرکت ندی بکلیت توجه قلب نشینی و در تخلیه صورت قلب را  
 جاندهی و بان شفت نباشی چه مقصود تو قلب است نه تصور صورت آن معنی لفظ مبارک الله را  
 بیجونی و بگوئی ملاحظه نمائی و بیج صفت را بان منضم سازی و بخاطر و ناظر نیز لحاظ کنی تا از روی  
 حضرت ذات تعالی بخصیض صفات فرو دنیائی و از انجا بشود وحدت در کثرت نیقی و از  
 گرفتاری بچون بشود چون آرام گیری در هر چه در مرات چون ظاهر شود بچون نبود و هر چه در  
 کثرت نمودار گردد و واحد حقیقی نباشد بچون را در ای دانه چون باید حجت بسیط حقیق را بیرون  
 محاطه کثرت بیا طلبید اگر در وقت ذکر گفتن صورت پیر بی بکلفت ظاهر شود آن را نیز بقلب  
 باید برود و در قلب نگاشته ذکر باید گفت میدانی که یکسیت پیر آنکس است که از طریق وصول  
 بجناب قدس خداوندی جل شانه استفاده نمائی و مدد با و اعانت بدین طریق یابی مجرود  
 کلاه و دامن و شجره که عرف شده از حقیقت پیری و بریدی خارج است و در اصل سوم  
 و عادات مگر آنکه جامه تبرک از شیخ کامل و مکمل بدست آوری و با اعتقاد و اخلاص یا و  
 زندگانی نمائی احتمال خرافات و تمانج بدین صورت نیز قولیت و بدانی که منامات و واقعات شان  
 اعتماد و اعتبار نیست اگر کسی خود را در خواب با و شاه دید یا قطب وقت یافت فی الحقیقت نخستین  
 بیرون خواب و واقع اگر با و شاه شود یا قطب گردد مسلم است پس از احوال و مواجید هر چه  
 میداری و افاق ظاهر شود و گنجایش اعتماد دارد و الاطلا و بدانی که نفع و قرب آثار بران مربوط  
 با تیان شریعت است پس در ادای فرائض و سنن و اجتناب از محرم و شبه تنیک احتیاط باید  
 کرد و در قلیل و کثیر بعد از رجوع باید نمود و بمقتضای فتوای اینها زندگانی یابود و السلام مکتوب صد  
 و نود و یکم بجا نمانان صد و ریافته در ترغیب بر متابعت انبیا علیهم الصلوة والسلام



[illegible]

مع ذلک لباس ابرشیم بر زمان مباح فرموده که منافع آن نیز عالم برادران است همچنین است حال  
و بهر شخصه که علی زمان از برای تمتع مرد است اگر بی انصافی باین سیر و این سهولت متعسر و متعذر و لذت  
بمرض قلبی مبتلا است و لعلبت باطنی گرفتار بسیاری از کارها است که صحاب قفل آن سیر تمام دارند و  
ضعف از متعسر است بمر تمام مرض قلبی عبارت از عدم یقین قلب است با حکام منزله سماوی و مقتضی  
که دارند صورت نقدی است حقیقت نقدی علامت حصول حقیقت نقدی ثبوت دلالت در ایتان  
احکام شرعی دید و نه اخرا القاد و قال الله تبارک و تعالی کبر علی الشکرین باده و هم الیه الله  
یعنی الیه من ایشا و بهی الیه من یتیب و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعت المعطی علیه  
علی آله الصلوات و التسلیمات انتهاء الملکها مکتوب صد و نو و دو و سوم شیخ بهیع الدین سید  
صد دریافت در جواب استفساری که نموده بود که از مقام زکی که بلندتر از مقام حضرت صدیق اکبر است  
رفته بود و غوی اغری ارشدی شیخ بهیع الدین استفسار نموده بودند که در عرض حضرت سید و دوم که  
حضرت خواجده قدس سره نوشته واقع شده است که بمقامی زکی و وصول میگردشت که بلندتر از مقام  
صدیق اکبر است رضی الله تعالی عنه معنی این کلام چه باشد بدان ارشدک الله تعالی لا نسلم که  
این عبارت مستلزم تفضیل است بلکه لفظ هم نیز واقع شده است و نسلم گوئیم این سخن و بخنان دیگر که  
در آن عرض داشت واقع شده است از جمله واقعات است که به پیرو خود نوشته و قراین ملا فاضل است  
که هر چه از وقایع روید به هیچ باشد یا تقیم بی محتاشی به پیرو خود اظهار نمایند چه در هیچ نیز احتمال  
اول و غیر است پس از اظهار آن چاره نبود در مآخذ فیه ملاحظه این معنی هیچ منظور لازم نمی آید و  
صل و دیگر آنکه تجزیه نموده اند که اگر در جزئی از جزئیات غیر نبی را بر نبی فضل متحقق شود و ای نیست بلکه واقع  
است چنانکه در ماده شهادت از یادها واقع شده است که در انبیانیت علیهم الصلوات و التسلیمات  
بأنه افضل علی مرتبی راست علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات برین تقدیر اگر غیر نبی در  
کمالات آن جزئی واقع شود و خود را در آن مقام بلند تر یا به هم مجوز باشد هر چه حصول آن مقام  
بدر احوال متابعت نبی است و نبی را نیز از آن مقام حکم حدیث من سن سنه فله اجر و اجر  
من عمل بها فیض تمام است پس هرگاه فضل جزئی غیر نبی را بر نبی مجوز گشت بر غیر نبی بطریق اولی  
مجوز خواهد بود و ظاهر اشکال اصلا و اسما مکتوب صد و نو و دو و سوم لیبادت پناهی شیخ فرب

درین مکتوب علی بنی عمارت عرض فرمود میان دهم که به میرزا گلزار خود نوشته اند و حال است ۱۳



صدور یافته در ترغیب بر تصحیح عقاید بر وفق آراء اهل سنت و جماعت و ترغیب بر تعلم احکام فقهیه از خلال احوال  
و فرض و واجب و سنت و مندوب و در بیان غربت اسلام و اعزاء بر ترویج و تائید آن الله تعالی  
ما صرکم وعلیکم علی کل البیضاء وینکم عشقین ضروریات بر ارباب تکلیف تصحیح عقاید است بر وفق آراء  
علمای اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی سعیم که نجات اخروی و البته اتباع آراء اصواب مناس  
این بزرگواران است و فرقه ناجیه هم ایشان و اتباع ایشان و ایشانند که بطریق آن سر در صحاب  
آن سرور اند صلوات الله و تسلیاته علیه وعلیهم اجمعین و از علومیکه از کتاب سنت مستفاد اند همان  
معتبراند که این بزرگواران از کتاب سنت اخذ کرده اند و نمیده زیر اگر بر تبتدع و ضلال عقاید  
فاصله خود را بر غم فاصله خود از کتاب سنت اخذ می کنند پس معنی از معانی مفهوم از اینها معتبرند  
و از برای تصحیح این عقاید حقه رساله امام اجل توشیحی بسیار مناسب است و قریب بلفظ  
نیکو مجلس شریف بوده باشد اما رساله مذکوره چونکه مثل بر استلال است و طول و سطو بسیار  
دارد اگر رساله که مقتضی سائل صرف بوده باشد اولی و انسب خواهد بود درین اثناء بخاطر حقیر  
نیز خطور کرده که درین باب رساله بنویسد که متضمن عقاید اهل سنت و جماعت باشد و سهل الماخذ  
اگر میسر شد نوشته متعاقب بخدمت خواهد فرستاد بعد از تصحیح این عقاید علم حلال و حرام و فرض  
و واجب و سنت و مندوب و مکروه که علم فقه تکفل آنست و عمل بمقتضای این علم نیز ضروریست بعضی  
از طلبه فرمایند که از کتاب فقه که عبارت فارسی بوده باشد مجلس می خوانند باشد مثل مجموعه خانی  
و عمده الاسلام و اگر عیاذ الله سبحانه ورسوله از سائل اعتقاد بر ضروری خلقت از دولت نجات اخروی  
محروم است و اگر در علیات سالیله رود تحصیل که بتوبه هم در گذرانند و اگر مواخذه هم کنند آخر کار نجات است  
پس عمده کار تصحیح عقاید است از حضرت خواجه احرار قدس الله تعالی سر منقول است که میفرمودند که اگر  
تمام احوال و مواجیه را بیا بدین حقیقت ما را بعقاید اهل سنت و جماعت متحلی سازند جز خرابی هیچ نیست  
و اگر تمام خرابی ای را بر ما جمع کنند حقیقت ما را بعقاید اهل سنت و جماعت بنوازند هیچ باکی ندارد از ایشان  
سجانه و یا کم علی طریقتیم الموضیة بقرینه البشر علیه وعلی آل من الصلوات و التسلیمات الکملها  
در ویش از جانب لاهور آمده بود گفت که شیخ جیو در مسجد جامع نخاس کشته از برای نماز جمعه  
حاضر شده بودند و میان رفیع الدین لبه از اظهار التفات ایشان گفتند که نواب

شیخ جیو و روحی خود مسجد جامع بنا کردند الحمد لله سبحانه علی ذلک حضرت حق سبحانه و تعالی مزید  
توفیق ارزانی فرماید این قسم اخبار که مخلصان پیشین غایت لغایت سسر و در تبتدع میگرد زیادت پناه اگر با امر  
اسلام بسیار غریب است جلیل که مفرور تقویت آن صرف میکند کبر و با سحر تا کدام شاه با زبان  
دولت غلطی مشرف سازند ترویج دین و تقویت ملت در همه وقت از هر کس که بتوقع می آید زیادت  
و رعنا مادرین وقت که غربت اسلام است از امثال شاجوان مردان اهل بیت ریاست و رعنا تربت که این  
دولت خانه زاده خاندان بزرگ شاست از شاد و اتمیت ماز دیگران عرضی حقیقت مرث نبوی علیه وعلی  
آل من الصلوات و تسلیاته و التسلیمات الکملها و تحسین این اعظم القدر است حضرت خواجه صلی الله علیه و سلم  
اصحاب اعطای طلب ساخته فرمودند که شاد و زبانی موجود شده آید که اگر از او امر و نواهی دهم حصه را  
ترک کنید ملاک شوی بعد از شاد و زبانی خواهد آمد که اگر در دهم حصه را از او امر و نواهی بود توقع آید  
خلاص شوند و بعد از شاد و زبانی آن وقت است ماین کرده آن گروه که گوشت توفیق و سعادت  
در میان افکنده اند پس میباید بدین آید سواران را چشند و درین وقت کشتن کافر لعین گویند  
وال بسیار خوب واقع شد و باعث شکست عظیم بر بنود و دو گشت بهرنت که کشته باشند و بهر غرض که  
ملاک کرده خواری کفار خود نقد و وقت اهل اسلام است این فرقی پیش آید که این کافر را بکشند و خواب  
دیده بود که پادشاه وقت کلاه سرش را شکسته است و الحق که آن کبر و دشمنی اهل شرک و هوام اهل  
کفر خدایم الله سبحانه و آن سرور دین و دنیا علیه الصلوات و السلام و تعقیب او عیبه خود اهل شرک ایمان  
عبارت نفرین فرموده اند اللهم شکست شکستهم و فرق جمیع و خرب بنیانهم و خذهم الله عزیز مقتدر و غرست  
اسلام و اهل آن در خواری کفر و اهل کفر است مقصود از اخذ جزیه خواری کفار است و امانت  
ایشان است بر قدر که اهل کفر را غرست باشند دولت اسلام همان قدرت این هر رشته را نیک باید نگاه داشت  
و اگر محروم این سر رشته را نگرفته اند و از شومی آن دین را بر باد داده قال الله سبحانه و تعالی یا  
ایها النبی جاهد الکفار و المنافقین و اعطای عظیم جهاد با کفار و غلظت بر ایشان از ضروریات دین است  
بقایای رسوم کفر که در قرن سابق پیدا شده بود در نیوقت که پادشاه اسلام را آن توجیه اهل  
نفرنامه است و وهامی سلمان بسیار گران است بر سلمان لازم است که پادشاه  
اسلام را از شرعی رسوم آن بدیشان اعلام بخشند و در رفع آن کوشند شاید بقایای اینها







است و هر گاهی ازین گامها سالک از خود دور می افتد و چون سبزه نژدیک میگردد و محقق در محبت و تقیه کمر بست در آغاز از منته و دریافت کند سجاده الحمد و الثناء که خواص از یاد و نام فارغ نیستند و متل از سخنانی که گستران خالی نیستند بزرگم الله سبحانه و عنا خیر لجزا و محذوماع از هر چه میرود سخن دوست و محبت این راه که مایه صدق قطع آنیم بکی نیست گام است و گام بعالم خلق تعلق دارد و پنج گام بعالم الهی گام اول که سالک در عالم امر میزدن بجای افعال رومیید و پنج گام دوم بجای صفات و پنج گام سوم شروع در تجلیات ذاتیه می افتد و هم علم تفاوت در جراتها کما لا یخفی علی اربابها کل ذلک منوط بابتا بقیه سید الاولین و الاخرین علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیمات و التحیات اکملها آنکه گفته اند که این راه دو خطوه است مراد از ان عالم خلق و عالم امر داشته اند علی سبیل الاجال و تیسیر الامر علی نظر الطلاب بهر گاهی ازین گامهای هفت گانه از خود دور می افتد و چون سبزه نژدیک و بعد از این گامهای فانی اتم است که بقای اکل بر آن مترتب است و باین فنا بقا حاصل ولایت خاصه محمدیه است علی صاحبها الصلوة و السلام و التجهیه صریح این کار دولت است که کنون آنکار رسیده با فقران نامراد با مثال این سخنان چه مناسبت است غیر از ان که گام و دمان خود را بزال اهل کمال سیراب و شیرین داریم رباعی گزیده داریم از شکر جز نام بهر چه این بسی خوشتر که اندر گام ز سر به آسمان نسبت بمرتب آمد فرو در و در پس عالیت پیش خاک تودیه و السلام اولاً و آخراً مکتوب صد و نود و هشتاد و پنج پهلوان محمود صورت یافته در بیان آنکه سعادتمند کسی است که دلش از دنیا سروده شده باشد و بجزارت محبت حق سبحانه و تعالی گرم و مایه ناب و دلک نشکند سجاده علی جاده الشریقه سعادت کسی است که دلش از دنیا سروده شده باشد و بجزارت محبت حق سبحانه تعالی گرم محبت دنیا سرگشته بمان است و ترک آن هر جمیع عبادات چه دنیا منقصه که حق است سبزه و تا آنرا آفریده است بسوی آن نظر نفرموده او و اهل ادب این خط و طعن بپوشیده خبر است که دنیا ملعونه و ملعون با فیها الا ذکر الله چون ذکر آن بلکه زده از ذرات وجود ایشان بزرگوارند سبزه ملعون است پس ذکر آن حق سبحانه ازین وعید خارج باشد و در شما اهل دنیا نیاید زیرا که دنیا چیز نیست که دل از حق سبحانه باز دارد و بجز او مشغول سازد خواه اموال و اسباب باشد که تیر و خواه جاه و ریاست و خواه تنگ و ناموس فاعرض عن من تولى عن ذکرنا فاص قاطع است هر چه از دنیا است بلا که

جان است اهل آن در دنیا همیشه دقیقه اند و در آخرت از اهل نماز است و حقیقت ترک آن عبادت در ترک رغبت و در آنست و ترک رغبت و قوی تحقیق شود که وجود و عدم آن مساوی شده باشد حصول این معنی بی صحبت ارباب جمیعیت نیست صحبت این بزرگان اگر تیر شود مقتضای این شمرده خود را باین پایه بر دو صحبت میان شیخ فزل سرچین شمارا مقتضی است و امثال این عزیز عزیز الوجود و اعز کبریت الاحمر اما شیوه اهل کرم انبیا است یعنی تقدیم حاجت غیر بر حاجت خود و چند روز اگر میان شیخ فزل را رخصت فرمایند بر محل است بعد از فراغ کار انشاء الله العزیز از خواهند رفت اخلاص غایبانه هم شمارا کار حضوری کند زیاده تصدیق است رزقا الله سبحانه و ایاکم الاستغاثه علی متابعت سید البشر علیه و آله من الصلوات اتمها و من التحیات اکملها و السلام و الاکرام مکتوب صد و نود و هشتاد و پنج بختانان صد و یافته در بیان آنکه آشنائی فقر با غنیان درین زمان بسیار متعسر است و مایه ناب و دلک فتوحات مکیه مفتاح فتوحات مدینه با و بجزرت النبوی و آله الاحقاد علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات التفات نماند اگر کسی که نام زو فقر آفروده بود و در وصول یافت موجب از یاد و محبت گشت شبری کلمه شبری کلمه محمد و ما فقر را با غنیان آشنائی کردن درین زمان بسیار متعسر است اگر فقر را بگفتن یا خوشترن راه تواضع و حسن خلق که از لوازم فقر است پیش میگیرند کوه اندیشان از سوظن خودی انکارند که طامع و محتاج اند اجرام درین طن خسره دنیا و الاخرة می گردند و از کمالات این بزرگواران محروم میمانند اگر فقر را استغنا که نیز از لوازم فقر است حرمت میزنند قاصر نظران از به خلق خود قیاس می کنند که متکبر و به خلق اند من دانند که استغنائی از لوازم فقر است که جمیع خدین از اینجا از استحال بر آمده است ابو سعید ضراری فرمود عفت ربی بجمع الاغدا و هر چند ارباب نظر این مقدمه را قبول نمی کنند و محال انکارند لیکن غم نیست طور ولایت و رامی طور نظر عقل است باقی احوال امیر مولا فیصل سرور من خواهند داشت و السلام علی من اتبع الهدی مکتوب صد و نود و هشتاد و پنج بختانان صد و یافته در بیان قبول فرمودن انچه او طلب نموده بود و از در و دشواری تحقیق گرامی که نمیشی بود و از قریب محبت و اخلاص و شغور از مودت و اختصاص و رو یافت موجب فرحت گشت عافاک الله سبحانه اظهار طلب هر وی از او را نموده بود و دنباره علی ذلک انوی ارشدی مولانا محمد صدیق را فرستاده شد تا بزرگمی ازین طریق علیه مشغول سازد و با انچه امری فرمانیده را انتقال کن سبی طبع خواهند نمود امید است







رسیده خواست که از مرکب سکر مستی که قطع ازین راه نبی مدآن مرکب سیریت فرو داید که  
بوصول مطلوب بیاساید پای راست که عبارت از روح است چه درین راه اسلوک بیاس  
قلب و روح میرودند بیای علم و عمل که آن بر راه اسلوک مناسبت دارد و اول از مستی که فرو  
می آید بمان روح است و ثانیاً قلب که پای چپ معبر از راست از کتاب بیرون آورده بود و کلام  
بگوشتش رسیده که سلطان در خمیه نیست و الحق که چنین است حسین قصاب چون قوت جذب نداشت  
بانگ مبارات از مستی فرو آمد و آن در کان چون جذب قوی داشتند و غلبه محبت با مثال این  
بی شراب گول نشدند و مردوار بالا گذشتند حسین قصاب اگر نرسد ارسال انتظار بکشند سلطان را  
سرگز در خمیه نخواهد یافت که او تعالی و را و افلا راست قوله بر شسته است و بشکار شده معنی بر جمالی  
و مظاهر جمیل بر شسته است و بصید و لهامی عشاق شده و این آواز و این معنی بانگ مزه فهم و درایت  
حسین قصاب بود که بطریق تنزل با وی سخن کرده اند و الا آنجا که اوست تعالی و تقصیر  
بر شستن و بشکار شدن معنی نداد و بصیت لا و هو زان سرای روزی بی بازگشتند و حبیب و  
کسیه تنی بی و این عبارت را معنی دیگر نیز بخاطر قاتر سیر رسد که مناسب مقام تفرد و کبرائی است  
هر چند این معنی نیز شایان جناب قدس آنحضرت نیست جل سلطان اما از معانی دیگر او بی قیاس است  
و این معنی انبیه است که بروحیت اول است و فوق مرتبه واحدیت بر شسته است و چون  
در مرتبه وحدت اضمحلال و استلاک تعینات علمی یعنی است شکار که سبب هلاک محوش و طیو است  
مناسب آن مقام دانسته بشکار شده فرو رده شیخ محمد معشوق طوسی و امیر علی عیون شکارگاه  
سلطان رسید و بصید او گشتند اما معشوق طوسی اقدم و اقرب است و حسین قصاب بامید  
برگشتن سلطان در خمیه بای واحدیت ماند و اندک بجایان اعظم حقیقه المراء و ما فیہ من الصواب  
و السداد محدود اما بر طریق نقشبندی قدس الله تعالی اسرار همین راه اسلوک را اختیار کرده  
اند و آن راه نامعهود و طریق این نیز رگواران راه معهود گشته است و عالم عالم را ازین راه بتوجه  
تصرف مطلوب می رسانند این طریق را وصول لازم است اگر مدارات آداب بی مقدار نموده آید چه  
درین طریق پیر و جوان در وصول برابرند و نسو میمان مساوی بلکه موتی نیز ازین دولت امیدوارانند  
حضرت خواجہ نقشبندی قدس سره فرو رده اند که از حق سبحانه طریق خواسته ام که البته موصل باشد

و حضرت خواجہ علاء الدین عطار قدس سرہ کہ خلیفہ تختین ایشان است در معنی بیت میخواند  
گر نکستی دل و زبان را ز قفل جهان نامه بکشادی بستانند سبحانه علی طریقه بولار الا کابر اسلام  
مکتوب و وصود و کیم بکوچک بیگ حصار می صد و ریافته در استفسار او الحمد شد و سلام  
علی عباده الذین اصطفی جناب بکوچک بیگ حصار می پرسیدند که شخصی میگوید که علوم تمام  
در دوسه حرف مندرج است این سخن را باور میتوان کرد یا نه در جواب گفته شد که ظاهر آن  
شخص از روی علم و سماع و مطالعه کتب گفته باشد که از کبار متقدمین اشغال این سخنان نمیکرد  
اندر حضرت امیر کرم الله تعالی و چه فرموده اند که جمیع علوم در بار بسله مندرج است بلکه در نقطه آن  
و اگر آن شخص درین سخن دعوی گشت میکند پس امر او از دو حال خالی نیست اگر گوید برین منکشف  
ساخته اند که تمام علوم در دوسه حرف مندرج است عام تر از آنکه آن دوسه حرف را مخصوص  
علوم او کرده باشند یا نه احتمال صدق دارد و اگر گوید که تمام علوم را در ضمن دوسه حرف برین  
منکشف گردانیده اند در صفحه آن دوسه حرف تمام علوم را مطالعه میکنیم پس مدعی کذاب است  
از باب ورنه باید کرد و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعه المصطفی علیه و علی آله الصلوات  
و التسلیمات انما و اکملها مکتوب و وصود و و هم میرزا فرخ الله حکیم صدور یافته در تاسف از  
حال جماعه که خود را در سلک اراده این اکابر داخل ساخته اند و بوجوب قطع این بزرگواران  
نموده شبنا الله سبحانه و ایاکم علی الطریقه استقیت المرضیه المصطفویه علی صاحبها الصلوة و السلام  
و التیمه روزی سخنی از غیرت شایخ نقشبندی قدس الله تعالی امر ابراهیم مذکور میشد و بهر آن اثنا  
مذکور شد که حال آن جماعه چه خواهد شد که خود را در سلک اراده این اکابر داخل ساخته اند و  
یا در ضمن آنها خود را آورده اند و ایشانان قبول فرموده و در ثانی الحال به جهت و بوجوب  
قطع این بزرگواران نموده اند و بطریق تحقیق متشبث اذیال دیگران گشته درین ضمن نام شما و نام  
قاضی نسام مذکور شده بود و آن مذکورده معلوم نیست که یک لمحہ کشیده باشد و آنهم مبتنی بر تقریب  
بوده بعد از آن خدا کند جلشانه که فقیری از اسماعیلی را خواسته باشد یا در دل کینه نگذاشته خاطر  
شریف آن را بگذر جمع باشد معلوم شما نشده باشد که طریق با طریق دعوت اسماعیت اکابر این طریقت  
استملاک در سماعی این اسما اختیار فرموده اند از ابتداء توجه ایشان با حدیث صرف است از اسم و وصف



جزوات پنجاهند تقالی و تقدس لاجرم نهایت دیگران در بدایت ایشان مندرج گشته است ع  
قیاس کن زنگنه کن بهار مرایه الحال چون آن ندانم و توسط تعلیمای متعدده بهیئت دیگر میگرد و  
شایان آن گشته که از آن جانب توهمات دیگر ناشی گردد از برای دفع آن باین چند کلام اقدام نمود از  
آشنائی شما به شیخ منی افزاید و از عدم آشنائی شیخ فقهی راه نمی یابد ملحوظ و منظور خیر اندیشی شما بود و اما اگر  
بالفرض لایق نظر مشهور است تعیین دانست که این فقیر شما نخواسته و نخواهد خواست انشاء الله تعالی  
سختی بود از روی غیرت که در ایشان را میباشد تقریب گفته بود بخاطر بارند بند دیگر شخصی که خود را در حضرت  
صدیق رضی الله تعالی عنه افضل دانند و او از دو حال خالی نیست زندق محض است یا جاهل صرف  
این فقیر پیش ازین بچند سال مکتوبی که بجهت شما نوشته بود در بیان فرقه ناجیه که اهل سنت و جماعت اند  
عجب است که بعد از مطالعه آن این قسم سخنان را تجویز نمایند کسی که حضرت امیر ترا افضل از حضرت  
صدیق گوید از چرکه اهل سنت می بر آید بکلیت که خود را افضل دانند و مقرر این طائفه است اگر سالکی  
خود را از ملک کرکین بهتر داند از کمالات این بزرگواران محروم است اجماع سلف بر فضیلت حضرت  
صدیق بر جمیع بشر بعد از انبیا علیهم الصلوات و التسلیات منعقد گشته است اعمی باشد که تو هم خرق این  
اجماع نماید این فقیر در کتب و رسائل خود نوشته است که وحشی قاتل حضرت حمزه که کبریه بصحبت خیر بشر  
علیه و علی آله الصلوة و السلام رسیده از او پیش قری که خیر القالعین است بهتر است پس در حق این  
طور شخصی آن قسم سخنان نخل نمودن از عقل دور اندیش دور است عبارتیکه مردم این توهم را از آنجا پیدا  
کرده اند باید دید و تحقیق معامله در سیده مجرد تعلید از باب حمد نمودن چه مناسب است با آنکه ایشان  
در غلبه سکر چیزهاست نامناسب گفته اند شیخ بسطام میگوید لو انی ارفع من لولیس محمد از آنجا به فضیلت  
توان بروی که من زنده است و در عبارت فقیر حاشا و کلا که این قسم کلام چیزه مذکور شده  
باشد و السلام مکتوب و و صد و سوم بملا حسینی صدور یافته در تحریریں بر محبت این طائفه  
علیه و در بیان آنکه مجلس ایشان از تفاوت محفوظ است و بایناسب ذلک احسن الله تعالی  
احوالکم و اصلح سبانه اعمالکم و اما کلم مکتوب شریف چون منی بر محبت فقر بود برسدن آن فرحت  
فردان وی و اوصی سبانه و تعالی محبت این طائفه علیه را روز بروز زیاده گرداند و نیازمندی  
نسبت بایشان سر براید روزگار ساز و حکم المرامع من احب محبان ایشان بایشانند و ایشانند

که مجلس ایشان از تفاوت محفوظ است و حدیث نبوی ست علیه من الصلوات اتها و من اتحات الکمله که  
خدای تعالی را فرستگانه و رای کتبه اعمال در راهها و سرگزرها طلب اهل ذکر میکنند تا آنکه یا بنده این  
طائفه را که در ذکر اند و بیکدیگر اندک نشتا بد بسوی حاجت خویش پس اگر دیگر ایشان را با جمیع خویش  
و از بسیاری تا آسمان رسند پس خداوند تعالی که داناتر است بحال بندگان از ملائکه هر سپردن بدید  
بندگان را فرستگان گویند اکی حمد و ثنای تو میکنند و ترا به بزرگی یاد میکنند و ترا از جمله عیوب و  
نقصان تبرئ می نمودند خداوند تعالی میفرماید ایشان مرادیده اندگویند ندیده اند فرماید اگر بنیند  
چگونه باشند گویند بشیر تجید و تکبیر گویند خداوند تعالی فرماید ایشان از من چه می طلبیدند گویند  
بشیرت مطلبند خداوند تعالی فرماید ایشان بشیرت را دیده اندگویند ندیده اند فرماید اگر بنیند  
چگونه باشند گویند بشیرت طلبند و بشیرت حرص آن نمایند ملائکه گویند یارب آن طائفه اند و درخ  
می رسیند و تو پناه میبخشد حق سبحانه و تعالی فرماید ایشان و درخ را دیده اندگویند ندیده اند فرمان  
آید که اگر بنیند چگونه باشند گویند اگر بنیند بشیرت تعوذ نمایند و راه فرار از ان بشیرت اختیار کنند  
خداوند تعالی فرستگان را فرماید شما را گواه گرفت ایشان را همه باینم زیدم ملائکه گویند یارب در ان  
مجلس ذکر آن فلان از برای ذکر نیامده بود حاجت و نیادی داشت برای آن آمده بود و حق  
سبحانه فرماید ایشان جلسانند یعنی جلسیان من اند بکم اما مجلس من ذکر کنه همیشان ایشان بد بخت  
نباشد پس ازین حدیث و از حدیث سابق که المرامع من احب لازم می آید که محبان این طائفه  
بایشانند و هر که بایشان است بد بخت نباشد بقیت الله سبحانه و لیاکم علی محبه بولاء الکرام بحرمت  
النبی الای و الهامشی علیه و علی آله الصلوات و التسلیات و اتحات کلاما ذکره الا ذکر و ن و کلاما فصل  
عن ذکره الثانیون و آنچه از احوال خویش در مکتوب میان شیخ آنکه داد قلمی نموده بودند این قسم  
عدمت و کم شدت طالبان را بسیار روی و بد بخت بلند دارند و هر چه بدست افتد قناعت میکنند  
سه پس بی رنگ است بار دل خواه می دل به قانع نشوی برنگ ناگاه ایدل به صحبت  
این طائفه از جمله ضروریات است حق سبحانه و تعالی در صحبت ایشان اندازده گردستان  
گرد اگر کم میرسد بوی رسد به گره بوسه هم نباشد رویت ایشان پس است بهمان طریق که از  
حضرت قبله گاهی یعنی خواجه عبدالباقی قدس سره اند کرده باشند اسم مبارک الله را یعنی چونی



و چگونگی بعد از توجبه با کلیه قلب گزراوند یعنی حاضر و ناظر تصور نکنند پنج هفت لمحو فاعله اند همین  
 ام مبارک را بعد از توجبه نیکو بواره در دل حاضر دارند بعضی امور ضروری و منوط بحضور و صحبت است  
 اگر ملاقات میرشد مذکور خواهد شد تا زمان ملاقات احوال مجرده نویسان باشند که مطالعه آنها  
 باعث توجبه غایبانه میگردد و السلام مکتوب و و صد و چهارم بمرحوم نمان بدخشی صدور یافت  
 در بیان آنکه از ترغیبات اهل خیر ان محنت نکشد و بکاریکه در پیش دارند مشغول باشند و محبت و ستان  
 و حصول ترقیات ایشان خدمت میرنمان از نمان پریشان ارباب خیر ان محنت نکشد که لعل  
 علی شاکله لائق آنکه بکافات و مجازات متعین نشوند در عینی را فرغی نیست باعث کسادت  
 بازار آنها کلمات متناقصه آنها خواهد بود و من لم یحفل الله له نوراً فاما لمن نور شغلی که در پیش دارند  
 در همان کوشند و از غیر آن چشم پوشند قل الله ثم در نیم فی خود ضمیم لیکن اخوی خود بمرحمت صا دق  
 بوقت رسیدن عشره اعکاف بالحق بجا آوردند و بفتوحات و ارادات محدوده مشرف گشتند و انما  
 سبحانه که اوقات ساز و ستان نیز مقرون بحیثیت است و ترقیات پی در پی ذلک فضل الله  
 یؤتی من یشاء و الله ذو الفضل العظیم مکتوب و و صد و پنجم بخواججه محمد اثرت کمالی صدور یافت  
 فی بیان ان متابعت صاحب الشریعه علیه و علی آله الصلوٰه و السلام و التیمه ملاک الامر شریف الله سبحانه  
 بحال المتابعه المصطفویه علی صاحبها الصلوٰه و السلام و التیمه فانه ملاک الامر و فیه الصدقین و له  
 سوی ذلک قادیان باطله و خیالات فاسده نمانا الله سبحانه و ایاکم عنما و السلام علی من تبع الهدی  
 و التزم متابعت المصطفی علیه و علی آله الصلوٰات و التسلیات و انما مکتوب و صد و ششم بخواججه  
 سمرقندی صدور یافت و در دست دنیا و نگویش بگرفتاری به تمنیات آن اللهم بننا قبل ان یبلیا الموت  
 بحرمة سید المرسلین علیه و علی آله الصلوٰات و التسلیات انما و افضلها مغاضه لطیفه و ملا طیفه  
 شریفه که نامزد این خیر و در افتاده نموده بودند بوصول آن متبع و مسرور گردید جزا که الله سبحانه  
 غنا خیر الخیر است برادر آدمی را در دنیا از برای طعامهای حریب و لذت و لباسهای غریب نفس  
 نیارده اند و از برای متع و تنعم و لهو و لعب نیافریده مقصود از خلعت اذول و انکسار و عجز و افتقار  
 اوست که حقیقت بندگی است اما آن انکسار و افتقار که شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوٰه و السلام  
 و التیمه بان اذن فرموده چه ریاضات مجاهدات اهل باطن که بوقت بشریت عز اندازد و خیر خوارات

و خذ لان فی آرد و غیر از حسرت و ندامت نمی نگار و باید که بعد از تجلی و تیزین بانیان احکام شریعه عملاً و اعتقاداً  
 بروی آرای علماء اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی سیم باطن خود را بزرگ انکی جل سلطان معبود دارند و سبقتی  
 که در طریقه علیه واکا بر نقشبندیه قدس الله تعالی اسرار هم اخذ کرده اند که اگر فرمایند که در طریق این بزرگواران  
 اندراج نهایت در بدایت است و نسبت ایشان فوق نسبتها است کونه اندیشان سخن را با و در اندامایه مقصود  
 ترغیب و تشویق دوستان است مخالفان خارج از محبت اندک هر کس افسانه بخواند فاسد است و دانک  
 دیدیش نقد خود مردانه است و با جمل فلاح اخروی را بر لوط بد که کثیر داشته اند که میوه و ذکر و الله کثیر حکم  
 نقلیون - شاهد این معنی است پس ذکر کثیر باید قرار داد و هر چه منافی این دولت است آنرا بشن باید وقت  
 علیج رستگاری نیست ماعلی الرسول الا لبلع سده ذکر و ذکر تا ترجیحان است و پاکلی دل ز ذکر  
 رحمانت الا ان ذکر الله لطمین القلوب نفس قاطع است السؤل من الله سبحانه التوفیق علی ذلک التیات  
 و الاستقامه علیه فانه ملاک الامر و السلام علی من تبع الهدی و التزم متابعت المصطفی علیه و علی آله الصلوٰات  
 و التسلیات انما و افضلها مغاضه لطیفه و ملا طیفه است و مل داشته خواهند پوشید  
 عواقب جمیع امور بخیر باد بخرت الی و آله الامجاد علیه و علیهم الصلوٰه و السلام مکتوب و و صد و هفتم  
 بمرزا حسام الدین احمد صدور یافت در بیان آنکه قرب ابدان را در قرب قلوب تاثیر عظیم است  
 و در بیان آنکه و جد حال را تا بمیزان شرع نرسند به نیم جیل نمیگردانند و سلام علی عباد الله الذین  
 اصطفی مدتی است اخبار سلامتی جناب شما حضرت محترم زاد و با فرزندی میان جمال الدین  
 حسین و سایر اعزّه و خدمت عتبه علیه و علی الخصوص میان شیخ الله داد و میان شیخ اکرم دیا  
 نر رسیده مانع آن غیر از نسیان دور افتاد با نخواهد بود آری قرب ابدان را در قرب  
 قلوب تاثیر عظیم است لهذا هیچ ولی بمرتبه صحابه نرسد و قرنی بان رفعت شان که بشرف  
 صحبت خیر البشر علیه و علی آله الصلوٰات و التسلیات نرسیده بمرتبه ادنی صحابی نرسد شخصی از  
 عبد الله بن المبارک رضی الله عنه پرسیده ایها افضل معاویه ام عمر بن عبدالعزیز در جواب  
 فرمود العبار الذی جعل الف فرس معاویه مع رسول صلعم خیر من عمر بن عبدالعزیز که زمره احوال  
 و اوضاع این دو مع لواحق و توابع مقرون بجافیت است الله الحمد و المته علی ذلک علی علی  
 جمیع انصار و الا لاء و علی الخصوص علی نعمه الاسلام و متابعت سید الانام علیه و علی آله الصلوٰه



والسلام فانه ملاک الامر و مدار النجاة و مناط الفوز بالسعادات الدنیویة و الاخریة ثبتا الله سبحانه و ایاکم علی ذلک بحرمة سید المرسلین علیه و علی آله الصلوة التمام و الکمال مع کار انست غیر این بهر هیچ از ترتبات صوفیه چه میکشاید و از احوال ایشان چه می افزاید آنجا وجد حال را تا میسران شرح نموده ایم بمقتل یغیرند و کثوف و الهامات را تا بر یک کتاب و سنت نزنند به نغم جوی نمی پسندند مقصود و سلوک طریق صوفیه حصول انوار یقین است بمقتدات شرعیه که حقیقت ایمان است و نیز حصول سیر است در ادوات احکام حقیه امر و دیگر و رای آن چه روتیه موعود با خیر است در دنیا البته واقع نیست و شایسته و تجلیاتی که صوفیه بآن خرسند آرام نطلال است و تسلی شبهه و مثال او تعالی و راه الورا است عجایب کار و بار است اگر حقیقت شهادت و تجلیات ایشان را کماهی گفته شود خوف آن دارد که قنوری در طلب قیدیان این راه پیدا شود و قصوری در شوق ایشان افتد و ازان نیز می رسد که اگر نگویید با وجود علم تجویز التباس باطل بحث کرده باشد یا دلیل المتحرین دلیلی بحرمة من حمله رتبه للعالمین علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات گاه گاه اگر از کیفیات احوال اعلام فرمایند موجب از و یا محبت است و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعت المصطفی علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات و التسلیمات افضلها و الملائکة مکتوب و و صد و ششم بحضرت محمد زاده اعنی میان محمد صادق سلمه الله سبحانه علی مفارق الحنین صدور یافته در جواب سوالی که نموده بودند که سالک این طریق گاه هست که خود در مقامات انبیای یا بد علیم التسلیمات و الصلوات بلکه در بعضی اوقات می بیند که از ان مقام نیز بالا رفته است سرانحی حلیت فرزندی پرسیده بود که سالک این طریق در مقامات عروج گاه هست که خود در مقامات انبیای علیم الصلوات و التسلیمات التماس و الکمال می یابد بلکه در بعضی اوقات میداند که از ان مقام نیز بفرق رفته است سرانحی حلیت حال آنکه مقرر است و مجمع علیه که فضل اقبال است علیم الصلوات و التسلیمات اولیا هر چه بیند و تجلیات ولایت میرسد بتابعیت ایشان میرسد جوابش آنست که آن مقامات انبیای علیم الصلوات البرکات نهایت مقامات عروج ایشان نیست بلکه عروج این بزرگواران بمراتب ازان مقامات بالا رفته است چه آن مقامات عبارت از اسماء الکسیت جل سلطانه که مبادی تعینات ایشان است و وسائل فیوض از حضرت ذات تعالی و تقدس چه حضرت ذات ربانی توسط اسماء عالم هیچ مناسبتی نیست

و غیر از غایب حاصل نه کریمه ان الله لفی عن العالمین شاید با نغنی است و چون این بزرگواران از مراتب عروج نزول میفرمایند و الوار بالا را خود گرفته فرو می آیند درین اسماء علی تفاوت مراتب که شایسته باخبار طبقه ایشان دارند اقامت میفرمایند و توطن می نمایند اگر کسی ایشان را بعد از استقرار جوید در همان اسماء یا بد پس بلند استعداد که متوجه حضرت ذات تعالی و تقدس تا چار در وقت عروج بآن اسماء خواهد رسید و از آنجا بفرق خواهد گشت الا ماشاء الله تعالی چون آن سالک را از بالا فرو آید و با سیمک مقید تعیین وجودی اوست نزول نماید آن اسم البته پایان تر ازان اسمی که مقامات انبیاست علی الصلوات و التسلیمات خواهد بود و تفاوت مقامات اینجا ظاهر خواهد شد که مناط فضیلت است هر که مقام او بلند است افضل است و تا سالک باز با هم خود نگیرد و اسم خود را پایان تر ازان اسمی نیابد با فضیلت آن بزرگواران را به طریق ذوق و حال نتواند دریافت به تقلید ایشان را افضل میگوید و بیقین سابق حکم با ولایت آنها میکنند اما وجدان او مذهب حکم اوست در نیوقت التجا و تضرع و عجز و نیاز بحضرت حق سبحانه در کار است تا آنچه حقیقت کار است ظاهر گردد و در مقام منزله اقدام سالکان است این جواب را بشنایی واضح گردانیم از باب معقول گفته اند که دغان مرکب از اجزای ارضی و اجزای اناری است و قتیکه دغان صعود نماید اجزای ارضی بمصاحبت اجزای اناری بالا خواهند رفت و بحصول قمر قاسم عروج خواهند نمود گفته اند اگر دغان قوی باشد عروج او تا کره نازحقق می شود درین صعود اجزای ارضی بمقامات اجزای اناری و اجزای اناری که با طبع تفوق دارند خواهند رسید و از آنجا عروج نموده بالا خواهند رفت در منیورت نمیتوان گفت که رتبه اجزای ارضی بلند تر است از رتبه اجزای اناری چه آن تفوق باعتبار قاسم بوده است نه باعتبار ذات و بعد از وصول به کره ناز چون آن اجزای ارضی بهبوط نمایند و مرکز طبعی خود بر سنده آئینه مقام اینا فرو در تر از مقام آب و هوا خواهد بود پس در مانحن فیه عروج آن سالک ازان مقامات باعتبار قاسم است که آن قاسم افراط از حرارت محبت است و قوت جذب عشق و باعتبار ذات مقام او تحت آن مقامات این جواب که گفته شد مناسب حال منتی است اما در ابتدا اگر این توهم پیدا شود خود در مقامات اکابر یا بد و جیش آنست که هر مقام را در ابتدا و توسط ظل و مثال است و مبتدی و متوسط چون نطلال آنها میرسد خیال میکنند که حقیقت آن مقامات رسیدند فرقی



در میان ظلال حقائق منته اند که در همین شبه و مثال اکابر را چون در ظلال مقامات ایشان یا بند خیال میکنند که شرکتی با کابر در مقامات پیدا کرده اند چنین است بلکه اینجا استباه ظل شی است به نفس شی اللهم اننا حقائق الاشیا و کما هی و جنباً عن الاستغفال بالملاهی بمرتبه سید الاولین و الآخرین علیه و علی آله الصلوات و التسلیات انما و اکملها مکتوب و و صد و نهم بمیر محمد نعمان بخشی صدور یافته در محل بعضی از عبارات معلق رساله مبداء و معاد که پرسیده بودند بعضی از عبارات دیگر که تقریب مسطور گشته و در جواب مکتوب او که شتمل است بر بعضی ضروریات این راه الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی سید المرسلین و آله الطاهین اجمعین سیادت پناهی اخوی اعز می میر محمد نعمان کجبت باشند احوال این خود مستوجب حمد است در وقت و دایره در برای فرخ شما اخوی خواهم محمد اشرف معنی العبارة که در رساله مبداء و معاد واقع شده پرسیده بودند چون وقت مساعدت نگردد موقوف مانده بود الحال بخاطر رسید که در حل آن عبارت چیزی نوشته شود که موجب تشفی احباب گردد و عبارت آن رساله اینست که بعد از هر دو و چند سال از زمان رحلت آن سرور علیه و علی آله الصلوة و السلام زمانی می آید که حقیقت محمدی از مقام خود عروج فرماید و بمقام حقیقت کعبه متحد گردد و این زمان حقیقت محمدی حقیقت احمدی نام یابد و منظر ذات احد جل سلطانه گردد و هر دو اسم مبارک یکی تسبیح شود و مقام بیان حقیقت محمدی خالی ماند تا زمانی که حضرت عیسی علی نبیا و علیه الصلوة و السلام نزول فرماید و عمل شریعت محمدی نماید علم الصلوات و التحیات در آن وقت حقیقت عیسوی از مقام خود عروج فرموده بمقام حقیقت محمدی که خالی مانده بود استقرار کند باید دانست که حقیقت شخصی عبارت از تعیین و جوبه است که تعیین امکانی آن شخص ظل آن تعیین است و آن تعیین و جوبه اسمیت از اسماء الکی جل سلطانه کا علم و التقدير و المرید و التکلم و التالیا و آن اسم الکی جل سلطانه رب آن شخص است و مبداء فیوض وجودی و توابع وجودی او این اسم را نسبت بحضرت ذات تعالی شانه مراتب شتی است و در مرتبه شان صفت که وجود آن زائد است بر وجودات این اسم اطلاق میابد و در مرتبه شان که زیادتی آن بر ذات بجز اعتبار است نیز این اسم صادق می آید و فرق در میان صفت و شان در مکتوب که در بیان سلوک و جذبه نوشته شده به تفصیل ذکر یافته است اگر خفای باشد بآن رساله رجوع نمایند و شک نیست که حصول شان

اگر چه مجرد اعتبار است نیز رضای آن میکند که فوق آن معنی زائد دیگر باشد مناسب آن شان که مبداء و جوبه اعتباری او گرد و پس این اسم را از آن مرتبه نفسی حاصل شده و در فوق آن معنی زائد نیز این احتمال جاری است اما قوت بشری از ضبط آن عاجز است این فقیر کم بضاعت یک مرتبه دیگر را هم گردانید است اما در فوق آن مرتبه غیر از استهلاک و ضحلال نصیب ندارد و فوق کل ذی علم علم شمع نبیا لا رب اب الغیر نبیا و للناشق السکین یا تجرع فی تفاضل اقدام اهل الله باعتبار سطح اغیر اب شتی است علی تفاوت الاستعداد و التقابلیات و الواصلون الی الاسم قلیون من الاولیاء فان اکثرهم واصلون الی ظل من ظلال ذلک الاسم بعد ان عرجوا من المراتب الامکانیه باسرها بطریق اسلوک و السیر التصفیة و قد تیوهم الوصول الی ذلک الاسم فی طریق المجذبه الصفا لکنه غیر معتبر و لا یقیده و الذین عرجوا من ذلک الاسم و قطعوا مرتبه التقا و قد ظلت او کثرت فملا اقل لیل منهم برسر اصل سخن رویم و گوئیم که حقیقت شخص چنانکه تعیین و جوبی را گویند تعیین امکانی او را نیز گویند چون این مقدمات معلوم شد گوئیم که محمد رسول الله صلی الله علیه و آله الصلوات و التحیات در رنگ کافه انام مرکب از عالم خلق و عالم امر است و اسم الکی جل شان که رب عالم خلق اوست شان العظیم است و آنکه ترتیب عالم امر او میفرماید آن معنی است که مبداء وجود اعتباری آن شان است که حقیقت محمدی عبارت از شان العظیم است و حقیقت احمدی کنایه از آن معنی که مبداء آن شان است و حقیقت کعبه سبحانی بهمان معنی است و جوبی که پیش از خلق حضرت آدم علی نبیا و علیه الصلوة و السلام آن سرور را حاصل بوده و از آن مرتبه فرود آمده و گفته گشت بنیاد آدم بین الماء و الطین باعتبار حقیقت احمدی بوده است که بعالم امر معلق دارد و همین اعتبار حضرت عیسی علی نبیا و علیه الصلوة و السلام که کلمه الله بوده اند و بعالم امر بیشتر منکبت داشته بشارت قدم آن سرور علیه و علی آله الصلوات و التسلیات با هم احمد داده و فرموده و مشیرا بر رسول یاتی من بعدی اسمه احمد و جوبی که بشارت عفری معلق دارد و باعتبار حقیقت محمدیت بلکه باعتبار حقیقتین است و رب او در مرتبه آن شان و مبداء آن شان اند و دعوت اغیر تبه اقر است از دعوت مرتبه سابق چه در آن مرتبه دعوت او مخصوص بعالم امر بوده است و ترتیب او مقصود بر روحانیان و درین مرتبه دعوت او شامل خلق و امر است و ترتیب او شامل بر اجساد و ارواح غایت مافی الباب درین نشاء انشاء عفری او را علیه و علی آله الصلوة و السلام غالب ساخته بودند بر نشاء ملکی او تا متناهیست



که سبب افاده و استقاوه است بیشتر پیدا شود بخلافی که جانب بشریت در ایشان غالب است حضرت  
حق سبحانه تعالی بحسب خود را صلی الله علیه و علی آله وسلم با کوه و امیر میزاید با طهارت بشریت خود کما قال سبحانه  
و تعالی قل انما انا بشر مثلكم لیسوا الی انیان لفظ شکم از برای تاکید بشریت است و بعد از ارجاع از انشاء  
عنصری جانب روحانیت او علیه الصلوٰه والسلام غالب آمد و مناسب بشریت و نقص آورد و نورانیت  
و عوت تفاوت پیدا کرد بعضی از اصحاب کرام فرموده اند که هنوز از دغنی آن سرور علیه و علیهم الصلوٰه  
و السلام فارغ نشده بودیم که در دلهای خود تفاوت یافتیم بلی ایمان شهودی بایمان علی مبدل  
گشت و عالم از آغوش بگوش کشید و از دیدن بشنیدن آمد و از زبان رحلت او علیه و علی آله  
الصلوٰه والسلام چون هزار سال گذشت که مدت مدید است و از منته مطاوله جانب روحانیت  
بر نیجه غالب آمد که جانب بشریت را بتمام متلون بلون خود ساخت که عالم خلق منصف بعالم امر گردانید  
پس ناچار آنچه از عالم خلق او علیه و علی آله الصلوٰه والسلام رجوع بحقیقت خود نموده بود یعنی  
حقیقت محمدی عروج فرموده لم یحی به حقیقت احمدی گشت و حقیقت محمدی با حقیقت احمدی متحد شد  
مراد از حقیقت احمدی و حقیقت محمدی در اینجا تعیین امکانی خلق و امر اوست علیه و علی آله الصلوٰه  
و السلام نه تعیین وجوبی که تعیین امکانی او ظلال نیست چه عروج تعیین وجوبی را معنی نیست و محمد شق  
بآن تعیین معقول نه چون حضرت عیسیٰ علی نبیا و علیه الصلوٰه والسلام نزول خواهد فرمود و متابعت شریعت  
خاتم الرسل علیها الصلوٰه والسلام خواهد نمود و از مقام خود عروج فرموده به بیت بتمام حقیقت محمدی خواهد  
رسید و تقویت دین او علیها الصلوٰات و التحیات خواهد نمود و از اینجا است که نقل میکنند از شراعی ما تقدم  
که بعد از هزار سال از ارجاع پیغمبران اولوالعزم از انبیاء کرام و رسل عظام مبعوث میشدند که  
تقویت شریعت آن پیغمبران فرمایند و اعلا کلمه او نمایند و چون دوره دعوت شریعت او تمام  
میشد پیغمبر اولوالعزم دیگر مبعوث می گشت و تجدید شریعت خود میفرمود و چون شریعت  
خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوٰات و التسلیات از نسخ و تبدیل محفوظ است علمای اهل بیت و احکام  
انبیاء و اوه کار تقویت شریعت و تأکید ملت را بایشان تفویض فرموده مع ذلک یک پیغمبر  
اولی العزم را متابع او ساخته ترویج شریعت او نموده است قال الله سبحانه و تعالی انما نحن  
نزلنا الذکر و انما له لحافلون بدانند که بعد از هزار سال بعد از ارجاع خاتم الرسل علیه

و علیهم الصلوٰه والسلام اولیاء است او که بطور آئیند هر چند اقل باشند اکل بودند تا تقویت این شریعت  
بر وجه اتم نمایند حضرت مهدی خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوٰه والسلام از قدم مبارک او بشارت فرمود  
اند بعد از هزار سال بوجود خواهند آمد و حضرت عیسیٰ علی نبیا و علیه الصلوٰه والسلام خود نیز بعد از  
هزار سال نزول خواهند فرمود با جمله کمالات او بیا این طبقه شبیه کمالات اصحاب کرام است هر چند  
بعد از انبیا و افضل مراد اصحاب کرام است علیه السلام اما جاست آن داده که از کمال تشابه کی را بر  
دیگری فضل تواند داد و از اینجا تواند که آن سرور فرموده علیه و علی آله الصلوٰه والسلام لایدری  
او لکم خیر ام آخرهم نفرمود و لاوری اولم خیر ام آخرهم بعلیه بحال کل من الفرقین لهذا قال  
خیر القرون قرنی اما چون از کمال شباهت جای تردد بود فرمود لایدری اگر پرسند که آن  
سرور علیه و علی آله الصلوٰه والسلام بعد از قرن اصحاب قرن تابعین را خیر ساخته است  
و بعد از قرن تابعین قرن تبع تابعین را پس خیریت این دو قرن نیز برین طبقه متیقن باشد  
پس نشان این طبقه در کمالات با اصحاب کرام چه بود در جواب گویم تواند بود که خیریت آن قرن  
برین طبقه باعتبار کثرت ظهور اولیاء الله باشد و قلت وجود اهل بدعت و ذرت از باب فسق و  
معصیت و هولانیانی کون بعضی الافراد من اولیاء الله فی هذه الطبقة خیر من اولیاء ذنوب القرون  
مخفیه المهدی شلاسه فیض روح القدس را باز ند فرماید به دیگران هم بکنند آنچه میسما میسر کرد  
اما قرن اصحاب از جمیع وجوه خیر است آنجا سخن کردن از فضولی است سابقان سابقان در  
جنت نعیم متربان ایشانند اتفاق کوه ذهب و دیگران بعد شجر ایشان رسد و الله تحقیق بر حمت من  
ایشان باید و است که از بیان سابق واضح گشت معنی آن عبارت که در رساله مبداء و معاد فوق  
این مذکور مسطور گشته است که حقیقت کعبه ربانی موجود حقیقت محمدی گشت چه حقیقت کعبه ربانی  
بعینا حقیقت احمدی است که حقیقت محمدی فی الحقیقت ظل اوست پس ناچار وجود حقیقت  
محمدی باشد اگر سوال کنند که کعبه بطواف اولیاء است اومی آید و از ایشان برکات می جوید چون  
حقیقت او را تقدم باشد بر حقیقت محمدی انفعنی چگونه جائز باشد در جواب گویم که حقیقت محمدی  
نهایت مقامات نزول محمد است از اوج تنزیه و تقدس و حقیقت کعبه نهایت مقامات عروج  
کعبه است مرتبه اول در عروج حقیقت محمدی بر مرتبه تنزیه حقیقت کعبه است و نهایت عروجات



اورا غیر از حق سبحانه اطلاع ندارد و چون اولیا اکمل است اورا از عوالت آن سرور علیه و علی آله الصلوٰۃ  
 و السلام نصیب تمام است اگر چه کعبه از برکات این بزرگواران در یوزه نماید چه عجیب است زمین زاده  
 بر آسمان تاخته نه زمین و زمان را پس انداخته به عبارت دیگر از ان رسا که در مقام واقع شده بود نیز حاصل  
 و آن عبارت نیست که صورت کعبه همچنانکه مسجد و صور اشیا است حقیقت کعبه نیز مسجد و حقائق آن اشیا است  
 چه از مقدمات سابق معلوم شده است که حقائق اشیا عبارت از اسمای الهیت جل سلطان که مبادی  
 فیوض وجودی و توابع وجود ایشان است حقیقت کعبه فوق آن اسماء است پس هر آینه حقیقت کعبه  
 بتوجع حقائق اشیا باشد آری اگر اکمل اولیا را سیر بالذات حقیقت کعبه واقع شود و انوار بالا را گرفته بمراتب حقائق خود  
 کشیده با جابجایی اشیا است در مراتب عروج فرو آیند کعبه از برکات ایشان توقع خواهد نمود کما مر سابقاً  
 و الیقادر رساله مبدا المعاد چند فقره نوشته است در بیان افضلیت انبیاء الوالو الغرم صلوات الله تعالی و  
 تسلیات علیه من افضلیت ایشان را از بعض دیگر و چون بنیای آن بر کشف و الهام است که طبعی است  
 و از ان نوشتن و تفرقه نمودن در فصل آدم و مستغفر است چه در ان باب سخن جز بدیل قطعی جایز نیست  
 از مستغفر الله و التوب الی الله من جمع ماکره الله قولاً و فعلاً در مکتوب خود نوشته بودند که در سری فرخ  
 پرسیده بودم که تعلیم طریقت مطالب از نسبت بن مرعی است یا نه تو در جواب گفته بودی که به خاطر  
 حقیر نمائده است که الفی مطلق کرده باشد بلکه گفته بود که مشروط بشراط است مطلقاً مرعی نیست و الحال  
 آنکه بن طور رسید اند باید که در رعایت شریطنیک احتیاط نمایند مبادا مسا بکنند تا با اختیار یقین نشود  
 که باید گفت نگویید و اخی مولانا یا محمد قدیم را نیز همین معنی دلالت نمایند و تا کید بگویند که در تعلیم طریقت  
 معرفت نمایند مقصود و کان این کردن نیست مرعی حق را سبحانه باید ملاحظه نمود خبر شرط است و دیگر از تشریفان  
 خود کلام نموده بودند که از وضع خود باید کرد که بان جماعت بر نیجه زندگانی میکنند که البته عاقبت آن از آن است  
 گفته اند که بپایه که در نظر می خورد احتمال نمائید آنکه در اختلاط کشاید و مصاحبه سلوک کند و بحرف حکایت  
 آنکه اگر مراد و السلام مکتوب و و صد و و هم بلا شکبی اصفهانی صد و ریافته در حل عبارت نجات  
 که پرسیده بود و در ذکر بعضی از تفصیح فروری که مسئله نموده بود مرسله شریفه و ملاحظه لطیفه که از  
 روی شفقت و مهربانی نامزد این حقیر قلیل البضاعت فرموده بودند بمطالعه آن مشرف گشته بهمتیج  
 و مسرور گردید سلامت باشند و سلامت بروند و تا باشند بر محبت خضر باشند و چون بر محبت

اشیا

ایشان را سر مایه بپزند و چون خیزند محبت ایشان نیزند بجز من افتخار بالفقر و اثره علی الفتا و علیه و علی آله  
 الصلوٰۃ و التسلیات التباء و الکمل از روی کرم مرقوم فرموده بودند که حقیقت معامله آن حکایت حسیت که در  
 نجات مذکور است از مرید شیخ ابن السکینه قدس سره که روزی در آب و حبله بتقریب غسل غوطه زده بود  
 و تمر از آب نیل بر آورده بمهر درآمد و آنجا که خدا شد و فرزند ان بهر ساینده و تا بهمت سال در معراج  
 و رزید اتفاقاً روزی بتقریب غسل در آب نیل غوطه زده بود مر از آب و حبله بر آورد و دید که در کنار حبله  
 همه جامهای او که در اول بر کنار و حبله گذاشته بود بحال خود است جامها را پوشیده بخانه در آمد الهی اد  
 گفت طعنا می که برای مهمانان فرموده بودی طیار است الی آخر القصه مخدوما که ما کمال اشکال این  
 حکایت نه از ان رگزار است که در کیساعت کار سین چگونگی میسر شود چه این قسم معامل بسیار بوقوع  
 آمده است حضرت رسالت خاتمت علیه و علی آله الصلوٰۃ و السلام و انچه در شب معراج بعد از  
 ط معراج عروج و قطع منازل و حصول که بالوقت سین میسر شود چون بوثاق خود رجوع فرمودند  
 و دیدند که هنوز حرارت بستر خواب زایل نشده است و حرکت آب که در ابرق برای طهارت جدا کرده  
 بودند نسکین نیافته و جیش بهانست که در نجات بعد از نقل این حکایت مذکور است که از قبیل سبط  
 زمان است بلکه اشکال آن حکایت ازین رگزار است که در بقدا و آن یک باشد و در مصر همان آن  
 امتداد بهمت سال پیدا کند مثلاً اهل بقدا و در از زمان در سال سه صد و شصت باشند از تاریخ هجری  
 و اهل مصر در آنوقت در سال سه صد و شصت و بهمت عقل و نقل تجوزا یعنی ننمایند این معامله  
 بیک شخص یا دو شخص مجوز است اما نسبت به بلاد مختلفه و اکنه متعدد و محال آنچه بخاطر کلیل این حقیر  
 میگذرد آنست که این حکایت نه از عالم قیظ است بلکه از قبیل رویا و اوقات است که مستمع رویا بروی  
 ششبه گشته است و نوم به قیظه التباس یافته این قسم اشتباه بسیار واقع میشود بلکه از منظره آن اشتباه است  
 و خواب دیده است و در خواب بپیر خود گفته و فرزند را آورده و حکایتیکه بعد ازین حکایت از شیخ محی الدین  
 بن العربی قدس سره نقل میکنند نیز ازین قبیل است و الله سبحانه اعلم بحقائق الامور کلاما نوشته بودند  
 که شرح این عبارت باید نوشت که مرعی جسد روح است و مرعی قالب قلب خد و مامود ای این  
 مرد و عبارت واحد است و آن تربیت عالم خلق انسان استار عالم امراد و چون لفظ جسد مقرر و لفظ  
 روح در طلاقات بسیار واقع میشود و مناسب لفظه در میان قالب و قلب بوده هر کدام را التباس

ن شرح عبارت که مرعی جسد روح است و مرعی قالب قلب



خود جمع کرده تعیین عبارت اختیار افتاده است طلب نصائح رفقه بود محمد و معظوفت آثار اشرف می آید  
 با وجود اینهمه خرابی و مگر قناری و کم بصاعتی و بی حاصلی از آن باب چیزی نویسد و بصریح یا باشارت از آن  
 مقوله حرف زندگین از آن نیز می ترسد که اگر از قول معروف هم خود معاف دارد و بسیار کار سخت و دناوت  
 بکشد و بطنه و بخل انجامد بنا بر علی ذلک بچند کلمه جرات بنماید محمد مادت بقای و دنیا بسیار قلیل است و از آن قلیل  
 هم اکثر تلفت شد و اقل مانده و مدت بقای آخرت خلود و دوام ست معامله خلود را به بقای چند روزه  
 بر بوط ساخته اند بعد از آن یا تنعم دائمی است یا عذاب سمری بخیر صادق از آن خبر داده است احتمال  
 تخلف ندارد عقل دور اندیش را کار باید فرمود محمد و ما اشرف عمر در هوا و هوس گذشت و میرضی اعدا  
 خدا جل شانسه بسر آمد و زل عمر مانده اگر امر و از آن هم بر فضیلت حق جل سلطان صرف کنیم و تلافی  
 اشرف بار دل هم نمایم و محنت اقل را وسیله راحت نموده سازیم و کفایت سیات کثیره را بجنبان قلیل  
 هم نمایم فردا بگذرد و پیش او تعالی خواهیم رفت و کدام حیل را پیش خواهیم برد خواب خرگوش تا  
 خواب بود و بپینه غفلت در گوش تا چند آخر غشاده از بصارت خواهند برداشت و پینه غفلت از  
 سامعه از آله خواهند نمود اما سود نخواهد برداشت و جز حسرت و فداست نقد و وقت نخواهد بود پیش از ورود  
 موت کار خود باید ساخت و اشواق گویان باید مرد و اولاً از رستی اعتقاد چاره نمود و از تصدیق باین  
 از دین معلوم شده است بطریق ضرورت و تواتر گردد و ثانیاً علم و عمل با پنجه مشکف است نیز  
 ضرورت و ثباتاً سلوک طریق صوفیه هم در کار است نه از برای آن عرض که صورت و اشکال غیبی را  
 مشاهده نمایند و الوار و الوان را معاینه فرمایند این خود داخل بود و لعب است صورت و الوار حتی چه  
 نقصان دارد که کسی آنها را گذاشته بر یا ضات و مجاهدات هوس صورت و الوار غیبی نماید این صورت و الوار  
 و آن صورت و الوار هر دو مخلوق حق اند سبحانه و از آیات دال بر صافیت او تعالی نور آفتاب و ماهتاب  
 که از عالم شهادت است بوجه فریت دارد و بران الوار که در عالم مثال میند اما چون این دید دائمی  
 و خاص و عوام در آن شرکت دارند از نظر اعتبار ساقط ساخته هوس الوار غیبی مینداید **بمصر**  
 آیه که رود پیش در تیره نماید بلکه مقصود از سلوک طریق صوفیه تحصیل از دلیقین است  
 در معتقدات شمر عتیقه تا از مضیق استدلال بفضای کشف آیند و از اجمال بقتضیل گرایند مثلاً وجود  
 واجب الوجود تعالی و تقدس و وحده او سبحانه اول بطریق استدلال یا بتقلید معلوم شده بود

و بانند از دلیقین هم رسیده چون سلوک طریق صوفیه میر شود آن استدلال و کشف نشود بدل میگرد  
 یقین اکل حاصل میشود علی هذا القیاس سایر الاعتقادات و الیقاعات و تحصیل میر است در ادای احکام  
 فقیه و از آن سر که از امامی نفس میخورد و یقین این فقر است که طریق صوفیه فی الحقیقت خادم شمر میر  
 است نه امری مباین از شریعت و اینجی را در کتب و رسائل خود تحقیق نموده است و از برای حصول  
 این غرض اعتبار طریق علمیه نقشبندی در میان سایر طرق اولی است چه این بزرگواران  
 التزام متابعت سنت نموده اند و اجتناب از بدعت فرموده اند اگر دولت متابعت دارند و از  
 احوال هیچ ندارند خرسند اند و اگر با وجود احوال در متابعت فتور دارند آن احوال را می پسندند حضرت  
 خواجه احراز قدس الله سره فرموده اند که اگر احوال و مواجیر را بما بدیند و حقیقت ما را با اعتقاد اهل  
 سنت و جماعت نتوانند جز خرابی بیچ نمی دانیم و اگر اعتقاد اهل سنت و جماعت را بدیند از احوال  
 هیچ بدیند غم نداریم و ایضاً درین طریق اندراج نهایت در بابت است پس در اول قدم آن میانند  
 که دیگران در نهایت یا بندگرفرق است با جمال و تفصیل است و شمول و عدم شمول همین نسبت بعیناً  
 نسبت اصحاب کرام است علیم الرضوان چه در اول صحبت خیر البشر علیه علی آله الصلوات و السیلمات  
 آن یافته اند که اولیاد است را معلوم نیست که در نهایت میر شود از اینجا است که اولیس قرنی قدس سره  
 که خیر القالعین است بترتبه و حتی قاتل حضرت حمزه علیه الرضوان که یکبار بصحبت خیر البشر علیه علی آله  
 الصلوة والسلام رسیده ترسد زیرا که فضل صحبت فوق جمیع فضائل و کمالات است چه ایمان ایشان  
 شهودی است و دیگران را هرگز آیند و ملت میر نشده مصلح شنیده که بودند و دیده به لند اتفاق  
 در غیر ایشان بهتر از اتفاق کوه ذهب و یگران آمد و جمیع اصحاب درین فضیلت برابرند پس همسر را  
 بزرگ باید داشت و بپنکی یاد باید کرد زیرا که صحابه همه عدول اند و در روایت و تبلیغ احکام همه  
 برابر روایت یک بر روایت دیگر فرست نیست حاملان قرآن مجید ایشان بوده اند و آیات متفرقه  
 را با اعتماد عدالت ایشان از هر کدام و وایه هر آیه کم و بیش اخذ نموده جمع ساخته اند اگر دیکه از اصحاب  
 کسی جرح نماید آن جرح منجر بقبر آن مجید گردد چه حامل بعضی آیات تواند بود که او باشد و  
 مخالفات و منازعات که در میان آن بزرگواران گذشته بر محال نیک حرف باید نمود و از  
 هر دو تعصب خود را دور باید ساخت قال الشافعی رحمه الله سبحانه و هو اعلم بحال الصحابة



علیم الرضوان ملک و مار طهر است و اینها را بنظر آنها است و مثل این مقوله از امام اجل جعفر صادق  
 نیز منقول است و السلام اولاً و آخراً مکتوب و و صد و یازدهم بملا یار محمد قدیم بدخشی صدور یافته  
 در جواب سوال کرده بود از مقوله مولوی علیه الرحمة و در بیان شمر الظفر و در مقام تکمیل و ارشاد مکتوب  
 مرغوب اغوی مولانا یار محمد قدیم وصول یافت موجب فرحت گشت حضرت حق سبحانه و تعالی  
 بذروه کمال و تکمیل رسانانده بجز مته النبی الخیار و آله الامجاد علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات از مقوله مولوی  
 علیه الرحمة پرسیده بودند که گفته اند آن نازنینی که در کنار من بوده حق بوده است آیا این گفتن جائز  
 است یا نه بدینکه این قسم امور درین راه بسیار واقع میشود بزبان می آید این نوع معامله متجلی صورتی  
 است که صاحب معامله آن صورت متجلی را در حق می انگار و تعالی شان نعمت همان است که شیخ اجل  
 امام ربانی حضرت خواجہ یوسف همدانی فرموده اند ملک خیالات ربی بها اطفال الطبیقة دیگر چون  
 نوع از اجازت تعلیم طریقت بشما کرده شده است درین باب بعضی فوائد نوشته میشود بگوشت  
 هوش استماع نموده بعلل خواهند آورد بدانند که چون طالبی باراده پیش شما بیاید در تعلیم  
 طریقت او تا مل بسیار باید کرد و مساوا درین امر استدرج شما خواسته باشد و خرابی  
 منظور باشد علی الخصوص که در آمدن مرید فرس و سهروری پیدا شود باید که درین باب راه انجا  
 و تفرع اختیار نموده استخا و های متعدد نمایند تا آنکه بقیین بپونند که طریقه را با و باید گفت و استدرج  
 و خرابی مراد نیست زیرا که درین باب حق سبحانه تصرف کردن و وقت خود را در عقب ایشان غارت  
 نمودن بی اذن سبحانه مجوز نیست آیه کریمه تخرج الناس من الظلمات الی النور باذن ربهم دلالت برین  
 معنی دارد و غریب فوت کرد و خطاب آمد که تویی که زره پوشیده بودی در دین من بر بند با سه من گفت  
 علی فرمود هلاکت خلقی الی قبلت بطلبک علی و اجازتیک بشما و دیگران کرده شده است مشروط بر این  
 است و منوط است بحصول علم بر صنی او تعالی هنوز آنوقت نیامده است که اجازت مطلق کرده  
 شود تا و در آن وقت شمر الظفر را نیک مرع و از خبر شرط است و بهر نفعان هم اینمندی نوشته است  
 از انجا نیز معلوم خواهند نمود باجماعیست نمایند که آنوقت برسد از تنگ شمر الظفر و ارشاد و السلام  
 مکتوب و و صد و و از و هم بولانا محمد صدیق بدخشی صدور یافت در جواب بعضی  
 اسوله که پرسیده بود و عمل واقعه که دیده بود نوشته دو مکتوب مرغوب پی در پی رسید فرحت

بر فرحت افز و حضرت حق سبحانه و تعالی ترقیات بی نهایت کرامت فرماید بجز سید المرسلین علیه و علی آله  
 الصلوات و التسلیمات انما و الکلمه پرسیده بودند که پیر صاحب تصرف مرید متعدد را تصرف خود بمراتبی که  
 فوق از استعداد او است تواند رسانید یا نه می تواند رسانید اما بان مراتب فوق که مناسب استعداد  
 اوست نه بمراتبی که قبایل استعداد او باشد مثلاً مریدیکه استعداد او ولایت موسوی دارد و نهایت قوت  
 استعداد او وصول نصف راه آن ولایت است پیر صاحب تصرف او را خود تواند با قصای درجات آن ولایت  
 رسانید اما آنکه او را از ولایت موسوی بولایت محمدی آورد و درین ولایت او را ترقیات بخشید معلوم  
 الوقوع نیست و ایضا پرسیده بودند که آن کدام مرتبه است آنحضرت که اطفال لطافت انسانی است  
 در آن مرتبه حکم نفس اماره دارد و در دانات و خاست شبه او پیدا میکند معلوم اغوی با دو کخی هر چند  
 اطفال لطافت است اما داخل و اثره امکان است و بدل غحد و ث قسم چون سالک پا از او اثره امکان  
 بیرون نهد که در مراتب جوب سیر نماید و از ظلال و جوبی باصول آن برسد و از تقید صفت نشان اثره  
 ناجا را نامکن در نظر ادخار و به اعتبار در آید و اخس و اطفال را در دانات و خاست برابر بند نفس  
 و اخنی را در مقام توأمین انگار و در نوشته بودند که بواسطه یابی واسطه از تو شنیده ایم که در وقت عبادت  
 حق را سبحانه حاضر دیده عبادت کردن موجب منزل اوست سبحانه بنده و ارعابت باید کرد این که او را  
 سبحانه حاضر داشته عبادت کند موسی اوبسب محبت آثار این قسم مقوله معلوم نیست که ازین فقره مرید زده  
 باشد جای دیگر دیده باشند و واقعه که نوشته بودند حضرت رسول اکرم علی نبیا علیه الصلوة و السلام را درین  
 واقعه دیده بسیار نیک است که اصالت دارد آب کنایه از علم است دست در آن کردن حصول  
 قدرت است در علم و مشارکت حضرت آدم علی نبیا علیه الصلوة و السلام در معنی موکه حصول است  
 چه آنحضرت تلمیذ حضرت رحمن است و علم آدم الاله اسماء کلها غایه مانی الباب مراد از علم درین واقعه  
 علم باطن است بلکه نوع از علم باطن که مناسب نسبت اهل بیت دارد و علیم الرضوان و البا قی  
 عند التلانی و السلام مکتوب و و صد و سیم و هم بیادت پناهی شیخ فرید صدور یافت در بیان  
 مواعظ و نصح و در ترغیب بر متابعت علماء اهل سنت و جماعت که فرقه ناجیه اند و اجتناب از صحبت  
 علماء سواد علم را وسیله حطام دنیوی ساخته اند و حکم الله سبحانه عمال المیق نجبا کلم بجز مته جبرکم الامجد علیه و علی  
 آله الصلوات و التسلیمات قال الله سبحانه و تعالی اهل جزاء الاحسان الا الاحسان بنید اند که احسان شمارا



بکدام احسان مکافات نماید غیر از آنکه در اوقات نیک بدعای سلامتی دارین مطلب لسان باشد بحمد  
 سبحانه و البته که اینجاست میراست و احسان دیگر که لائق مکافات است و عظمت و وقیر است اگر در  
 معرض قبول افتد و غنیمت نقابت و نجابت دستگاہ خلاصه مواظب و بده نصاح احتیاط و انضباط با اهل  
 تدین و ارباب تشریح است تدین و تشریح سوط سلوک طریقه محمد اهل سنت و جماعت است که فرقه تاجیه  
 اند و در میان سایر فرق اسلامی نجابت بی متابعت این بزرگواران محالست فلاح فی اتباع آدای  
 اینها متغی و دلائل عقلی و نقلی و کشفی بر مبنی شایسته که احتمال تلفت ندارد و اگر معلوم شود که شخصی این  
 خردل از انضباط مستقیم این بزرگواران جدا افتاده است صحبت او را نسیم قاتل باید دانست و نجابت  
 او را زهر افغی باید انگاشت طالب علمان میباید که از هر فرقه که باشند نصوح و دین اندا عجب از نجابت اینها نیز  
 از ضروریات است و این همه فتنه و فساد که در دین پیدا شده است از شومی این جماعت است که بواسطه  
 و نیوی آخرت خود را بر باد داده اند اولنگ الذین اتهموا الفضائله بالهدی فمار کجبت تجارتهم ماکان  
 متدین بالمیس لعین را ششیده دید که آسوده و خاموش البال نشسته است و دست را از اخوان و اختلال کوتا  
 کرده مگر از پرسید لعین گفت علما سودا نیوقت کار مرا کفایت کرده اند تکفل اغوار و اختلال گشته از طلبه  
 آنجا سمولانا عمر نیک بنماست بشرط آنکه او را دل بر بندد و در انظار حق و لیس سازند و حافظ امام نیز  
 جنون اسلام دارد و که در اسلام انان جنون چاره نبودن یوسن احکم حق یقال انه جنون معلوم نیست  
 است که فقیر بگفتن و نوشتن در سخن بر صحبت نیک تقصیر نکرده است و در مبالغه نمودن از اجتناب  
 از مصاحبت سوء خود را معاف نداشته که آنرا اصل عظیم میداند و القبول عندکم کل من عند الله فطوبی  
 لمن جله الله سبحانه مظهر الخیر تذکر احسانها سه شمار برین گفت و گویی می کرد و ملاحظه تصدیق و لامل را  
 الا میان بری اندازد و السلام مکتوب و و صد و چهاردهم بخانخانان صدور یافته در بیان آنکه  
 و نیا فرعه آخرت است و در جواب آن سوال مشهور که کفار را بواسطه کفر موقت عذاب مخلد چون  
 باشد و سفارش حاجندی طوبی لمن جله الله سبحانه مظهر الخیر حضرت حق سبحانه و نیا را مرعه آخرت گردانید  
 بدولت باشد کیسکه تخم را در دست بخور و در بر زمین استعدا و نیندازد و از یکدانه نیست صدور اند  
 سازد و از براسه روزی که برادر از برادر گرد و مادر بفرزند نیا میزد و خیره نکند خسارت و نیا و آخرت  
 اند وقت است و حرمت و ندامت دارین برکت دست و صاحب دو دقان فرمت نیا را غنیمت

می شمرند از برای آن فرض که در آن فرصت تنجات و تلذذات فرماید که بعد از ثبات است مع ذلک معذرت  
 محن و عقبات بلکه تا در آن فرصت نکشت و کار فرماید و از یکدانه عمل خیر که بیه و اندر بیاض عفت لمن شیا و حرمت  
 بی نهایت حاصل کند از اینجا است که اعمال صالحه چند روزه را به تنجات مخلد جزا فرموده اند و الله تعالی  
 اعظم اگر پسند که تضاعف اجر در حسانت است و در سیات جزا شل است پس کفار را بواسطه سیات  
 معدوده عذاب مخلد چون باشد گویم که مماثلته جزا عمل را مفوض بعلم و اجبت تعالی و تقدس علم  
 ممکن از او را که قاهر است مثلاً در ذوق صفات جزا مماثل آن ششاد و تازیانه فرمود و در حد سرقه  
 قطع عین سارق جزا آن نموده در حد زنا در صورت بکره بکره حد تازیانه و تعزیرت عام تقدیر نمود و در صورت  
 شریخ و شتیحه حکم برجم فرمود علم انجده و تقدیرات از طوق بشیر خارج است ذلک تقدیر بالغیر از حکم پس در  
 ماده کفار حق سبحانه تعالی کفر موقت را عذاب مخلد و جزا و فاق فرمود معلوم شد که جزا مماثل کفر موقت  
 را همین عذاب مخلد است و کسی که خواهد که جمیع احکام شرعی را معقول غوسازد و بادل عقلیه برابر نماید آن  
 کس منکر تلور نبوت است علیه ما یحق باو سخن کردن از بنی و سیست بیست زان کس که بقرآن و خبر و نبوی  
 آنست جوابش که جوابش ندی به بقیه المرام را رفع رقیه فقر میان سخ احمد و لد اخر مغفرت پناهی شیخ  
 سلطان تحفه نیری ست الطاف و احسانهای شمارا که نسبت به پدر بزرگوار او بوده یا نموده بخدمت علمیه قبول  
 این غیر خود را رسانیده است و از جمایه الطاف ایشان موضعی بود که در برگرفته اندری کرم فرموده بودند الام  
 خدمت کل من عند الله و السلام علیه و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعه المصطفی علیه و علی آله الصلو  
 و التسلیمات مکتوب و و صد و پانزدهم بهر زنا و ارباب صدور یافته در مدت دنیا مکتوب شریعت که  
 از حسن نشان استعدا و فطری به نیاز تمام فقر اربی بقضاعت ارسال داشته بودند رسید جزا که الله سبحانه  
 غایب از بنی و بعد قه جمیع علیه و علی آله الصلو و التسلیمات است فرزند ارباب و نیا و اصحاب غنا  
 به بلای عظیم گرفتار اند و با تلاء عظیم بکار زیرا که دنیا مغفوضه حق است سبحانه و مره از ترین جمیع نجاسات  
 در نظر ایشان مزین ساخته اند و فریب گردانیده در رنگ آنکه نجاستی را زارند و ده سازند و نهی  
 را شکر آلود و مع ذلک عقل دور اندیش را ششاعت این و نیه مهتد ساخت و بر قباست این نامرضیه  
 ولالت فرمود لهذا علما فرموده اند که اگر شخصی وصیت کرد که مال مرا با عقل زمانه بدهند به زار میباید  
 داد که از دنیا بیز غیبت است و آن به رغبتی از کمال عقل اوست معذرت از کمال رحمت یک شای

جمیع احکام تلور نبوت است علیه ما یحق باو سخن کردن از بنی و سیست بیست زان کس که بقرآن و خبر و نبوی آنست جوابش که جوابش ندی به بقیه المرام را رفع رقیه فقر میان سخ احمد و لد اخر مغفرت پناهی شیخ سلطان تحفه نیری ست الطاف و احسانهای شمارا که نسبت به پدر بزرگوار او بوده یا نموده بخدمت علمیه قبول این غیر خود را رسانیده است و از جمایه الطاف ایشان موضعی بود که در برگرفته اندری کرم فرموده بودند الام خدمت کل من عند الله و السلام علیه و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعه المصطفی علیه و علی آله الصلو و التسلیمات مکتوب و و صد و پانزدهم بهر زنا و ارباب صدور یافته در مدت دنیا مکتوب شریعت که از حسن نشان استعدا و فطری به نیاز تمام فقر اربی بقضاعت ارسال داشته بودند رسید جزا که الله سبحانه غایب از بنی و بعد قه جمیع علیه و علی آله الصلو و التسلیمات است فرزند ارباب و نیا و اصحاب غنا به بلای عظیم گرفتار اند و با تلاء عظیم بکار زیرا که دنیا مغفوضه حق است سبحانه و مره از ترین جمیع نجاسات در نظر ایشان مزین ساخته اند و فریب گردانیده در رنگ آنکه نجاستی را زارند و ده سازند و نهی را شکر آلود و مع ذلک عقل دور اندیش را ششاعت این و نیه مهتد ساخت و بر قباست این نامرضیه ولالت فرمود لهذا علما فرموده اند که اگر شخصی وصیت کرد که مال مرا با عقل زمانه بدهند به زار میباید داد که از دنیا بیز غیبت است و آن به رغبتی از کمال عقل اوست معذرت از کمال رحمت یک شای



عقل کفایت نمود شاید دیگر از نقل نیز بآن ضم فرموده و بزبان رسل علیهم الصلوات و التحیات که رحمت عالمیانند بر حقیقت آن متلع کاسد اطلاع بخشید و از محبت و گرفتاری بآن قبحه مکار منع بلوغ فرموده با وجود این دو شاهد عدل هم اگر کسی بطبع شکوه و هم زهر بخورد و بامید زرتینیل بخواست اختیار کند سینه محض است و ببلید باطبع بلکه فی الحقیقت منکر اخبار رسل است علیهم الصلوات و التحیات حکم منافق دارد که صورت ایمان در آخرت سودمندش نخواهد گشت و نتیجه آن غیر از عصمت و اموال و نیوای چیز دیگر نخواهد بود و امروز بنیه غفلت از گوش باید برداشت که فردا غیر از حسرت و ذلت سرایه نخواهد ماند خبر شرط است بریت همه اندر زمین توانیست که که تو طفلی و خانه رنگین است و السلام مکتوب و و صد و شانزدهم برزا حسام الدین احمد صدور یافته در بیان سرکشت ظور خوارق از بعضی اولیا و قلت ظور از بعضی دیگر و در بیان آیت مقام تکمیل و ارشاد و مایاسب ذلک الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی سید المرسلین و آلک الطاهین اجمعین بنحاط فائز میرسد که چون در میان اجبا بعد صوری حاصل گشته است و ملاقات ظاهر عفا مغرب شده اگر اخیاننا بعضی از علوم و معارف بایشان نوشته شود مناسب میناید بنا علی ذلک گاه گاه ازین قسم چیزی مینویسد امید است که بملال نکشد محمد و چون محبت ولایت در میان است و نظر عوام بر ظهور خوارق ازین مقوله سختی خیزند کور میاز و استماع خواهند فرمود و ولایت عبارت از فناء بقا است که خوارق و کثوف از لوازم آنست قلت او کثرت لیکن نه هر که خوارق بشیر دارد ولایت او اتم بود بلکه بسیار است که خوارق کمتر ظاهر شود ولایت اکل بود و در اکثر ظور خوارق برود و چیز است در وقت عروج بلندتر رفتن و در وقت نزول کمتر فرود آمدن بلکه اصل عظیم و ظهور کثرت خوارق قلت نزول است از جانب عروج بهر کیف که باشد زیرا که صاحب نزول بعالم اسباب فرود می آید و وجود اشیا را بر بوط اسباب میابد و فعل سبب الاسباب را در پس پرده اسباب می بیند و آنکه نزول نکرده است یا نزول کرده با سباب نرسیده و نظر او بر فصل مسبب الاسباب است و پس زیرا که اسباب تمام از نظر او بر فعل سبب الاسباب مرتفع گشته است لازم حق سبحانه تعالی به مقتضای ظن باهر کدام ملحقه معامله میفرماید و کار اسباب بین را با سباب می اندازد و آنکه اسباب را نمی بیند کار او را بوسیله اسباب میامیازد و حدیث قدسی آنحضرت صلی الله علیه و آله میفرماید که

است تا مدت ما بنحاط تخلید که وجه صیبت که اولیا و اکل این است بسیار گذشته اند اما آن قدر خوارق که از حضرت سید محی الدین جیلانی قدس سره ظاهر گشته است از هیچ کدام آنها ظهور نیافته آخر الامر حق سبحانه تعالی این معارف را باطل و معلوم فرمود که عروج ایشان از اکثر بلندتر واقع شده است و در جانب نزول تا مقام روح فرود آمده اند که از علم اسباب بلندتر است مناسب ای مقام حکایت خواهر حسن بصری و حبیب عجمی است قدس سره ما نقول است که روزی خواهر حسن بصری بر لب دریا ایستاده بودند و انتظار کشی میبردند که از بگذرند و درین آنجا حبیب عجمی سید پرسید که چرا ایستاده ای گفت انتظار کشی میبرم حبیب گفت چه احتیاج کشی هست شما یقین ندارید خواهر حسن گفت تو علم نداری حبیب بے اعانت کشی از آب گذشته و خواهر در انتظار کشی ایستاده ماند حسن بصری چون بعالم اسباب فرود آمده بود با او توسط اسباب معامله میفرمودند و حبیب عجمی چون اسباب را درست از نظر انداخته بودند بی توسط اسباب با او زندگانی میکردند اما فضل حسن راست که صاحب علم است و عین یقین را بعلم یقین جمع ساخته است و اشیا را چنانکه هست دانسته چنانکه نفس الامر قدرت را در پس حکمت مستور ساخته اند و حبیب عجمی صاحب سکر است یقینی بفعل حقیقی دارد بی آنکه اسباب را مدخلی بود این دید مطابق نفس امر نیست زیرا که توسط اسباب بحسب واقع کائن است اما معامله تکمیل و ارشاد بر عکس معامله ظهور خوارق است زیرا که در مقام ارشاد هر چند نازل تر کمالتر که در ارشاد حصول مناسبت در میان مرشد و مستر شد و کار است که متوسط به نزول بداند که اغلب آنست که هر چند بالا رود و پایان شود فرود آید لهذا حضرت رسالت خاتمیت علیه و آله الصلوة و السلام و التحیه از همه بالاتر رفت و در وقت نزول از همه پایین تر فرود آمد از اینجا است که دعوت او اتم گشت و به کافرانام مرسل شد چه بوطه نهایت نزول مناسبت بهر پیدا کرده و راه افاده تمام تر گشته و بسیار است که از متوسطان این راه آفاده طالبان بوقوع آید که از منتیان غیر جمیع میسر نشود زیرا که متوسطان بشیر مناسبت دارند مبتدیان خبر جمیع از اینجا است که شیخ الاسلام هر وی قدس سره گفته اگر خرقانی و محمد قصاب بجای بودندی من شمارا بوی فرستادی نه بخرقانی که دی شمارا سودمند تر بود از خرقانی یعنی خرقانی منتی بود مرید از وی بهره کمتر یافتی یعنی منتی غیر مجموع منتی مطلقا که عدم افاده نام در حق او غیر واقع است زیرا که محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم منتی تر بود از همه حال آنکه افاده او



از همه زیاده تر بود پس مدار زیادی افاده و کمتر آن بر جوع و بهبوط آمدن بر آنها و عدم انتها و تنجاف قیقه  
ایست باید دانست که چنانکه در حصول نفس ولایت مروی را علم بولایت خود شرط نیست چنانکه مشهور  
است علم بوجود خوارق خود هم شرط نیست بلکه بسیار است که مردم از وی خوارق نقل کنند و او را از ان  
خوارق اصلا اطلاع نه و او لیا که صاحب علم و کشف اند جایز است که بر بعضی از خوارق خود اطلاع  
پیدا کنند بلکه صور شایه ایشان را در آنکه متعده ظاهر سازند و در مسافات بعیده کارهای عجیبه و غریبه  
از ان صور نظیر را آرند که صاحب آن صور را از آنها اصلا اطلاع نیست موصوع از ما و شایه بانه  
بر ساخته اند به حضرت مخدومی قبله گاهی قدس سره میفرمودند که عزیزی میگفت عجب کار و باریست  
مردم از اطراف و جانب می آیند بعضی میگویند که ترا در مکه محظومه دیده ام و در سوّم حج حاضر بوده ای و  
باتفاق حج کرده ایم و بعضی دیگر میگویند که ترا در بغداد دیده بودیم و اظهار آشنائی مینمایند و من هرگز از  
خانه خود نبرآمده ام و هرگز این قیّم مردم را ندیده ام چه حقیقت است که برین میکنند الله سبحانه اعلم بحقائق الامور  
کلام زیاده برین الطاب است اگر تعش ایشان را معلوم ساخت زود تر و بیشتر خواهد نوشت ایشان را  
تعالی مکتوب و قصد و همت هم بملاطاف بر بخشی صدور یافت در بیان آن که نسبت باطن  
هر چند بحالات و حیرت کشنده زیاتر است و در بیان آنکه سبب چیست که در بعضی از کثوف اولیا  
الله غلط واقع میشود و خلاف آن ظاهر میگردد و فرق در میان قضاء معلق و قضاء مبرم و حکم بر کدام  
اینها و در بیان آنکه آنچه قطعی است و شایان اعتماد و کتاب و سنت است و در بیان آنکه احکامات  
تعلیم طریقت بعضی مخلصان را علامت کمال و تکمیل نیست و بایست که بزرگ + الحمد لله رب العالمین  
والصلوة والسلام علی سید المرسلین و علی آل الطاهرين اجمعین مدّیت که از احوال و اوضاع  
خود اطلاع نداده اند بهر حال استقامت مطلوب است سعی نمایند که سر موی خلاف شریعت  
اعتقاد و عملاً بوقوع نیاید و محافظت نسبت باطن خود از اهم مقام است و هر چند بجانب حیات  
کشنده زیاتر بود و چندان که بجانب حیرت انجامد بهتر باشد که کثوف الهی و ظوهورات اسمانی و از آنها  
راه است بعد از وصول اینها همه کوتهی میکنند و غیر از جهالت و عدم یافت مطلوب و دیگر نمی ماند  
از کثوف کوفی چه نویسد که آنجا مجال خطا بسیار است و مظنه غلط غالب بود و عدم از مساوی با  
دانست اگر پرسند سبب چیست که در بعضی از کثوف کوفی که از اولیا الله صادر میگردد و غلط واقع

میشود و خلاف آن بطوری آید مثلاً خبر کردند که فلانی بعد از یکماه خواب مروی از سفر بوطین مراجعت خواهد نمود  
اتفاقاً بعد از یکماه ازین دو چیز بچکدام بوقوع نیامد جواب گوئیم که حصول آن کثوف و غیره شروط شرط  
بوده است که صاحب کشف در آنوقت به تفصیل آن شرائط اطلاع نیافته و حکم کرده بحصول آن شی مطلقاً  
یا آنکه گوئیم حکمی از احکام لوح محفوظ بر عازنی ظاهر شده که آن حکم فی نفسه قابل محو و اثبات است از  
قبیل قضاء و علق اما آن عارت را از تعلیق و قابلیت محو می خبرند در صورت اگر بقضای حکم خود حکم کند  
تا چار احتمال تخلف خواهد داشت منقول است که روزی حضرت جبرئیل علی بنیاد علیه الصلوة والسلام  
پیش حضرت فقیه ما علیه علی الله الصلوة والسلام آمده اخبار کرد در حق شیخ کلین جوان فاضل و صاحب خواجه حضرت فقیه  
علیه و علی آله الصلوة والسلام بر حال جوان رحم آید پرسیدند که از دنیا چه آرزو داری گفت دو چیز  
منگوحه بکوه خلوا فرمودند تا هر دو مهیا ساختند آن جوان شب با لایه خود در خلوت خانه نشسته بود و  
طبق خلوا در پیش اتفاقاً سائل محتاج بر در آمده اظهار احتیاج نمود این جوان طبق خلوا را در دست  
برداشت تا آن فقیه را و چون صباح شد حضرت پناهی علیه و علی آله الصلوة والسلام انتظار خبر  
فوت آن جوان بودند چون دیر شد فرمودند که خبر بیاید که آن جوان چه حال دارد خبر آوردند که  
خوش و خرم است تخریج نمایند درین اثنا حضرت جبرئیل علی بنیاد علیه الصلوة والسلام آمده گفیت  
که تصدق خلوا دفع بلا می آن جوان نو وزیر بستر او مار کلانی یا قبیله کرده و در درون آن مار  
خلوا گرفته اند که از بسیاری خلوا جان داده است و این فقیر این نقل را نمی پسند و تجویز خطا بر  
جبرئیل امین نمی نماید که حامل وحی قطعی است و احتمال خطا بر حامل وحی تجویز نمودن مستفیع  
می و آنکه آنکه گوئیم که عصمت و امانت و عدم احتمال خطای او مخصوص بوحی است که به تبلیغ است  
از قبل حق سبحانه درین جزاء قسم وحی نیست بلکه اخبار است از علی و استفاد از لوح محفوظ است که  
محل محو و اثبات است پس خطا درین خبر مجال پیدا شد بخلاف وحی که مجرد تبلیغ است فاخر قاً  
کالفرق بین الشاهد و الاخبار فان الاول معتبر فی الشرع الاثباتی بدان ارشد که الله تعالی  
سجانه که قضاء برود قسم است قضاء معلق و قضاء مبرم در قضاء معلق احتمال تغییر و تبدیل است  
و در قضاء مبرم تغییر و تبدیل را مجال نیست قال الله سبحانه و تعالی ما یبدل القول لدی این  
در قضای مبرم است و در قضای معلق میفرماید یوحی الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب







بحرته البنی و آل الامجاد علیه وعلیه الصلوات و التسلیمات و ذکر اسبق باطن استقامت بر طریقت اکابر قدس  
 الله تعالی امر ابراهیم باید که از توجبات شتی قوری واقع نشود و اگر فرضاً ظلمتی و کدورتی طاری شود علاج  
 آن التوجه و تضرع و نیاز و شکستگی است بجناب قدس خداوندی جل سلطان و توجیه تمام است بمرئی خود که  
 وسیله حصول این دولت اوست و در حضوریت رعایت آداب و اساس این دولت عظمی را نباید و  
 رضای این بزرگواران را وسیله رضای حق سازند بجهان طریق نجات و فلاح نیست و اسلام مکتوب  
 و وصود و نوز و جمیع بزرگواران صدور یافته در بیان آنکه آدمی از نادانی خود و فکر از امارض ظاهر خود  
 است و از مرض باطنی که عبارت از گرفتاری دل است غافل و ماینا سب و ذلک عظمی الله سبحانه تعالی  
 و صاحبک عاقلانکم بحرته سید الاولین و آخرین علیه وعلی آله اجمعین من الصلوات التماسا و التسلیمات  
 اکملها سعادت و نجات آثار آدمی را چون مرضی از امارض ظاهر طاری میگرد و و عضوی از اعضا  
 او را آفتی میرسد آنقدر سعی و مبالغه نماید که آن مرض دفع شود و آن آفت زایل گردد و مرض قلبی  
 که عبارت از گرفتاریست بمادون حق جل و علا برنجی بروی استیلا یافته است که نزدیک است  
 که او را بموت ابدی رساند و بعد از آن سرمدی گرفتارش گردد و هیچ فکر از ازاله آن نمی نماید و سعی در  
 دفع آن نمی فرماید اگر این گرفتاری را مرض نمیداند ضعیف محض است و اگر میداند و باک ندارد و بپدید صرف  
 ماتا که از برای او را که این مرض عقل معاد در کار است عقل معاش از کوه اندیشی خود مقصود بر ظاهر یعنی  
 است عقل معاش چنانچه آفات معنویه را بواسطه لذات فانیه مرضی نمی انگارد عقل معاد نیز بر این  
 صورت بر بواسطه مشروبات اخرویه مرض نمیداند عقل معاش قهیر نظر است و عقل معاد حلید البصر  
 عقل معاد نصیب انبیا و اولیا است علیهم الصلوات و التسلیمات و عقل معاش مرغوب انقیاد بآب  
 دنیا و تشنگان باینها و تسبایی که حاصل عقل معاد است ذکر موت است و تذکر احوال آخرت و  
 مجامعت با جماعه که بدلت دار آخرت مشرف شده اند سه وادیم تر از گنج مقصود نشان بگرما  
 نرسیدیم و تشاید برسی بآید و نیست که مرض ظاهر چنانچه موجب تعمیر ادای احکام شرعی است  
 مرض باطن نیز مستلزم آن تعمیر است قال الله تبارک و تعالی کبر علی المشرکین بانه عویم الیه قال  
 سبحانه و انما لکبره الا علی الخاشعین در ظاهر ضعف قوی و جوارح مستلزم آن عمر است و در باطن  
 یقین و نقص ایمان موجب عدم سیر و الا در کالیفه شرعیه بر تقیفات است و تمام سیر و سهولت کریم

برید الله تعالی علیه وعلیه الصلوات و التسلیمات و ذکر اسبق باطن استقامت بر طریقت اکابر قدس  
 الله تعالی امر ابراهیم باید که از توجبات شتی قوری واقع نشود و اگر فرضاً ظلمتی و کدورتی طاری شود علاج  
 آن التوجه و تضرع و نیاز و شکستگی است بجناب قدس خداوندی جل سلطان و توجیه تمام است بمرئی خود که  
 وسیله حصول این دولت اوست و در حضوریت رعایت آداب و اساس این دولت عظمی را نباید و  
 رضای این بزرگواران را وسیله رضای حق سازند بجهان طریق نجات و فلاح نیست و اسلام مکتوب  
 و وصود و نوز و جمیع بزرگواران صدور یافته در بیان آنکه آدمی از نادانی خود و فکر از امارض ظاهر خود  
 است و از مرض باطنی که عبارت از گرفتاری دل است غافل و ماینا سب و ذلک عظمی الله سبحانه تعالی  
 و صاحبک عاقلانکم بحرته سید الاولین و آخرین علیه وعلی آله اجمعین من الصلوات التماسا و التسلیمات  
 اکملها سعادت و نجات آثار آدمی را چون مرضی از امارض ظاهر طاری میگرد و و عضوی از اعضا  
 او را آفتی میرسد آنقدر سعی و مبالغه نماید که آن مرض دفع شود و آن آفت زایل گردد و مرض قلبی  
 که عبارت از گرفتاریست بمادون حق جل و علا برنجی بروی استیلا یافته است که نزدیک است  
 که او را بموت ابدی رساند و بعد از آن سرمدی گرفتارش گردد و هیچ فکر از ازاله آن نمی نماید و سعی در  
 دفع آن نمی فرماید اگر این گرفتاری را مرض نمیداند ضعیف محض است و اگر میداند و باک ندارد و بپدید صرف  
 ماتا که از برای او را که این مرض عقل معاد در کار است عقل معاش از کوه اندیشی خود مقصود بر ظاهر یعنی  
 است عقل معاش چنانچه آفات معنویه را بواسطه لذات فانیه مرضی نمی انگارد عقل معاد نیز بر این  
 صورت بر بواسطه مشروبات اخرویه مرض نمیداند عقل معاش قهیر نظر است و عقل معاد حلید البصر  
 عقل معاد نصیب انبیا و اولیا است علیهم الصلوات و التسلیمات و عقل معاش مرغوب انقیاد بآب  
 دنیا و تشنگان باینها و تسبایی که حاصل عقل معاد است ذکر موت است و تذکر احوال آخرت و  
 مجامعت با جماعه که بدلت دار آخرت مشرف شده اند سه وادیم تر از گنج مقصود نشان بگرما  
 نرسیدیم و تشاید برسی بآید و نیست که مرض ظاهر چنانچه موجب تعمیر ادای احکام شرعی است  
 مرض باطن نیز مستلزم آن تعمیر است قال الله تبارک و تعالی کبر علی المشرکین بانه عویم الیه قال  
 سبحانه و انما لکبره الا علی الخاشعین در ظاهر ضعف قوی و جوارح مستلزم آن عمر است و در باطن  
 یقین و نقص ایمان موجب عدم سیر و الا در کالیفه شرعیه بر تقیفات است و تمام سیر و سهولت کریم



آن اسما است و انزل آنها چه فضیلت هر شخصی با اعتبار اقداس اسم اوست که مبداء تعین او شده است  
ازین قبیل است آنچه بعضی از مشایخ گفته اند که گاه هست که عارف در مقامات عروج بر زخمت کبری  
را حاصل نیابد و بی تو سط او ترقی فرماید حضرت خواجہ ما میر مودت که رابع نیز ازین جماعه است این  
جماعه در وقت عروج چون که از اسمی که مبداء تعین بر زخمت کبری است بفرق گذشته اند تو هم کرده اند که بر وقت  
کبری در میان حاصل نمانده است و از بر زخمت کبری حقیقت حضرت رسالت خاتمت علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ  
و السلام ملود داشته اند و حقیقت معامله آنست که بالا گذشت و منشاء آن غلط جمعی دیگر را آنکه چون  
سیر سالک در اسمی واقع شود که مبداء تعین اوست و آن اسم جامع جمیع اسماء است بر سبیل اجمال  
چه جامعیت انسان بواسطه جامعیت آن اسم است پس ناچار درین ضمن اسمای که مبداء تعین  
مشایخ دیگر است بطریق اجمال نیز بآن سیر قطع خواهد کرد و از هر یک گذشته به منتهای آن اسم خواهد  
رسید و تو هم فوقیت خود پیدا خواهد کرد و نمیداند که آنچه او دیده است از مقامات مشایخ و از آنها  
گذشته انمودی است از مقامات ایشان حقیقت آن مقامات و چون درین مقام خود را جامع  
بیابد و دیگر از اجزاء خود می انگارد و لاجرم تو هم اولویت خود پیدا می آورد و در مقام شیخ بسطام میگوید  
لوا فی اربع من لوازم محمد از غلبه سکون نمیداند که از فیه لوائی او نه از لوازم محمد است علیہ و علی  
آلہ الصلوٰۃ و السلام بلکه از انمودی لوائی اوست که در ضمن حقیقت اسم او شهود گشته است ازین قبیل  
است آنچه او گفته از وسعت قلب خود که اگر عرش و ما فیہ و رزاق قلب عارف بهندرج محسوس  
نشود و اینجا نیز اشتباه انمودی بحقیقت است و الا عرش که حضرت حق سبحانه او را عظیم میفرماید  
قلب عارف را در جنب او چه اعتبار و چه مقدار ظهور یک در عرش است عشرتیزان در قلب  
نیست اگر چه قلب عارف باشد روتیه اخروی بطور عرش متحقق خواهد شد این سخن امروزی هر چند  
بر بعضی از مفسرین گران خواهد آمد اما آخر ایشان مقول خواهد شد این سخن را بشائی واضح گردانیم انسان  
را که جامع عناصر و افلاک است هر گاه نظر بر جامعیت خود افتد عناصر و افلاک را اجزاء خود بداند چون  
این دید غالب آید و در نباشد که بگوید که من از کره زمین کلان ترم و از سموات عظیم تریم در وقت طوفان  
می خندم که عظمت و کلانی از اجزاء خود است و کره زمین و سموات فی الحقیقت اجزاء او نیستند انمودی  
ازین اجزاء او ساخته اند و کلانی او از ان انمودی است که اجزاء او اند نه از حقیقت کره ارضی

و سماوی و زمین اشتباه انمودی بحقیقت شیء صاحب فتوحات مکیه گفته است که جمیع محمدی اجمع است نمونه  
از جمیع الکی چه جمیع محمدی شتمل بر حقائق کونی و الکی پس اجمع باشد نمیداند که آن اشتمال بر ظلی از ظلال  
مرتبه الوهیت است و انمودی است از انمودی است از انمودی است از مرتبه مقدسه بلکه نسبت بآن  
مرتبه مقدسه عظمت و کبریائی از لوازم آنست جمیع محمدی را جمیع مقداری نیست مالم لرب الارباب  
و هم درین مقام که سیر سالک در اسمی که رب اوست واقع شود گاه هست که پندار که بعضی از اکابر که  
یقین از وی افضل اند تو سط او بعضی از درجات فوق رسیده اند و تو بسط او ترقی فرموده اینجا نیز  
مزال اقدام سالکان است عیاذ الله باشد سبحانه که باین کمال خود را افضل و اند و بخسارت ابدی پیوندد  
چه عجب و کدام فضیلت اگر بادشاه عظیم الشان و تمام السلطان در نصرت زمینداری که داخل مملکت  
اوست برود و تو سط آن زمیندار به بعضی از مقامات برسد و تو بسط آن فتح بعضی مواضع نماید غایه  
مانی اباب اینجا احتمال فضل جزئی است که خارج از محبت است چه هر جام و دهانک به بعضی از وجوه  
مخصوصه خود بر عالم ذو فنون و حکیم و قلمون فضل اردا آن فضیلت از اعتبار خارج است آنچه معتبر  
است فضل کلی است که عالم و حکیم را اثبات است این درویش را نیز ازین اشتباهات بسیار واقع شده بود  
ازین خیالات بسیار ناشی گشته و تا مدت این حالت در او بود مع ذلک حفظ خلافتی جلشانه شامل حال او بود  
که در یقین سابق سرمدی تذبذب زلفت و در اعتقاد مجمع علیه فتوری راه نیافت اند سبحانه الحمد و المنة علی  
ذلک و علی جمیع نعماته و آنچه خلاف مجمع علیه ظاهر میشد در خیر اعتبار نمی آورد و بر محال نیک حرف میگرفت و  
بجمله انقدر میدانست که بر تقدیر صحبت این کشف این زیادتی را جمیع فضل خدائی خواهد بود هر چند این سوسه  
معاض میشد که مدار فضل بر قرب الهیت جل سلطان و ازین زیادتی در آن قرب است پس جزئی چون  
باشد اما در جنب یقین سابق و سوسه بهاء شتور میکشت و هیچ اعتبار نداشت بلکه توبه و استغفار و  
انابت التجامی آورد و بقرع و زاری دعا میکرد که ازین قسم کثوف ظاهر نشود و خلاف معتقدات  
اهل سنت و جماعت سرسوی منکشف نگردد و زاری این خوف غلبه کرد که مباد این کثوف  
مؤاخذہ نمایند و این توهمات مسأله فرمایند و غلبه این خوف بقرار و بی آرام ساخت اتحاد تضرع را  
بجناب قدس خداوندی جل سلطان مضاعف گردانید و این حالت تا مدتی کشید اتفاقا در وقت گز  
برادر عزیز افتاد و درین معامله آن عزیز را حمد و معاون خود کرد و درین اثنا عنایت خداوندی



جلشان در رسید و حقیقت معامله را کما یغنی دانند و روحانیت حضرت رسالت خلیفیت علیه و علی آله الصلوٰة  
و السلام که رحمت عالمیان است در نیفت حضور از زانی فرمود و تسلی خاطر فرمود و معلوم گشت که آری  
قرب الهی موجب فضل کلی است اما این قرب که ترا حاصل شد است قرب ظلی است از ظلال مراتب  
الوہبیت که مخصوص با همی است که رب نسبت پس موجب فضل کلی نباشد و صورت مثالی انقیام را  
برنجی متکشف گردانید که جای ریب نباشد و محل این با کثرت زائل گشت و این درویش بعضی از علوم  
که محل اشتباه دارند و گنجایش تاویل و توجیه در کتب و رسائل خود نوشته بود بیشتر گشته خواست که  
نشار غلط آن علوم را که بعضی فضل خداوندی جلشانه لایح گشته است بنویسد و انتشار دهد که گناه  
شهر را اشتباه تو به در کار است تا مردم از ان علوم خلاف شریعت فہم نکنند و تقلید و فضائل نیفتند  
تا به تعصب و تکلف تقلیل و تحجیل نوزند که درین راه غیب الغیب این گنا بسیار میشکند جمیع را  
بهدایت میرود و جمعی دیگر را بفضائل و مہنوی می فرماید از والد بزرگوار خود شنیده ام قدس سرہ  
میفرمودند که اکثر از گروه ہای ہفتاد و دو ملت کہ بفضائل رفتہ اند و راہ را است گم کردہ انتشار  
آن دخول در طریق صوفیہ است کہ کار با انجام نارسانیدہ غلط کردہ اند و بفضائل رفتہ و اسلام  
مکتوب و دو صد و بیست و یکم بسید حسین مالک پوری صدور یافتہ در بیان خصائص و کمالات  
طریقہ علیہ نقشبندیہ مثل فضیلت این طریق و اندراج نہایت و ربانیت آن با بیان نہایت این طریق  
و مثل سفر در وطن و خلوت در انجمن و تقدیم جذبہ بر سلوک و ابتدای اوسیر از عالم امجد و دن این طریق  
اقرب طرق کہ البتہ موصل است و بودن این طریق برنجی کہ در ابتدا آن حلاوت و وجدان است  
و در انتہا ہزگی و فقدان کہ از لوازم یاس است و همچنین در ابتدا و این طریق قرب بشود و در انتہا  
بعد و حرمان و اکابر این طریقہ احوال و مواجید را تابع احکام شریعہ ساخته و از ذوق معارف را خادم  
علوم دینیہ داشته و درین طریق پیری و مریدی بہ تعلیم و تعلیم طریقت است نہ بکلام و شجرہ و درین طریق باطنی  
و مجاہدات با نفس امارہ باقیان احکام شریعہ است و التزام متابعت سنت سید علی صاحبہا الصلوٰة و السلام  
و اتقیہ و درین طریق تسلیک طالب مربوط بر تصرف شیخ مقتدا است و این بزرگواران چنانکہ قدرت کاملہ و  
اعطای نسبت دارند و سلب این نسبت نیز قدرت تامہ دارند و درین طریق بیشتر افادہ استفادہ بسکوت  
است و آن سکوت از لوازم طریق ایشانست و ماینا سب و ذلک بہ الحمد للہ رب العالمین و الصلوٰة

و السلام علی سید المرسلین و آلہ الطاہرین آمین اخوی اغوی سیادت پناہی میرسد حسین دور افتادگان را  
فراموش نکردہ باشند و رعایت آداب این طریقہ علیہ کہ از سائر طرق شلخ نکریم و بوجہ امتیاز دار و از  
دست ندادہ باشند کہ فرصت ملاقات شما بسیار اندک بود و بنا بر ملاحظہ این معنی بعضی از خصائص کمالات این  
طریقہ علیہ را در ضمن علوم بلند و معارف ارجمند در معرض تحریری آورد ہر چند سید اندک ادراک این قسم علوم  
و معارف بالفعل از اذنہا مستعان بعید است اما انشاء اینچنین معارف بدو ملاحظہ است کہی آنکہ تسبیح را  
استعداد این علوم بہت اگرچہ بالفعل دور از کار او مینماید و دوم آنکہ اگرچہ در ظاہر مخاطب معین است  
امانی الحقیقت مخاطب کسی است کہ محرم این معاملہ است اسیت للضارب مثل مشہور است آئی راہ  
سر حلقہ این طریقہ سنیہ حضرت صدیق اکبر است رضی اللہ تعالی عنہ کہ بہ تحقیق افضل جمیع نبی آدم  
بعد از انبیا علیہم الصلوٰات و التسلیمات و بہمن اعتبار در اعتبارات اکابر این طریقہ واقع شدہ است  
کہ نسبت ما فوق بہر نسبت است چہ نسبت ایشان کہ عبارت از خود و آگاہی خاص است همان  
نسبت و حضور حضرت صدیق است کہ فوق سائر آگاہی ہاست و درین طریق اندراج نہایت در  
بدایت است حضرت خواجہ نقشبند قدس سرہ فرمودہ اند کہ نہایت را در بدایت درج میکنم ع قیاس  
کن زکاتان من بہار ما اگرچہ پرستند کہ چون نہایت دیگران در بدایت ایشان مندرج شد پس نہایت  
ایشان چہ خواہد بود ایشان نہایت دیگران ہر گاہ وصول بحق باشد بجا نہ پس میرایشان از حق کمی خواہد  
شد پس و را العبادات قرینہ مثل مشہور است جواب گویم کہ نہایت این طریق علیہ اگر میر شود و  
وصل غریبان است کہ علامت حصول آن حصول یاس است از حصول مطلوب فافہم فان کلامنا  
اشارہ لایدرک اما الاول من الخواص بل من اخص علامتہ حصول آن دولت عظمی را برای  
آن مذکور ساخت کہ جمعی ازین طائفہ دم از وصل غریبان زدہ اند و طائفہ دیگر یاس از حصول  
مطلوب قائل گشتہ اما جمیع این دو دولت را اگر برایشان عرض کردہ شود نزدیک است کہ جمیع آنرا فہم  
انکارند و از حجلہ محالات شمارند جمعی کہ ادعا و وصل می نمایند یاس را حرمان میدانند و جماعت کہ مدعی  
اند و وصل را عین فصل می انکارند اینہ علامت نارسائی است بآن منزلت علیا غایہ مافی الباب  
پر توئی از ان مقام عالی را بر باطن ایشان تافہ است جمعی آنرا وصل انکاشتہ اند و جمعی دیگر یاس  
این تفاوت از راہ استعداد ہر کدام میخیزد و مناسب استعداد طائفہ وصل است موافق استعداد طائفہ



و دیگر یاس نزد این حقیر استعداد یاس نیکوتر از استعداد وصل است هر چند آنجا وصل یاس ملازم یکدیگر اند جواب  
اعراض دوم نیز ازین جواب لایح گشت چه وصل مطلق دیگر است و وصل عریان دیگر و نشان با اینها و لغوی  
بالوصول العریانی رفع الحجب کله و زوال الموانع با سر باولما کان اعظم الحجب اتواهای التجلیات  
المتنوعة و الظهورات المختلفة لابد ان تتقصد و تم تلک التجلیات و الظهورات تمامها سواء کان  
التجلی و الظهور فی المرایا الامکانیه او الجالی الوجودیه فانها فی حصول نفس الحجب سواء کان الحجب  
بینهما فی الشرف و الرتبة و هو خارج عن نظر الطالب اگر پسند ازین بیان لازم می آید که تجلیات را  
نهایت باشد و حال آنکه مشایخ طریقت تصریح کرده اند که تجلیات را نهایت نیست جواب گوئیم که  
بیه نهایتی تجلیات بر تقدیر نیست که سیر در اسماء و صفات به تفصیل واقع شود برین تقدیر و وصول بحضرت  
ذات تعالی و تقدس میر نیست و وصل عریان حاصل نه وصول بحضرت ذات تعالی تقدس  
منوط بطله اسماء و صفات است بر سبیل اجمال پس تجلیات را نهایت باشد اگر گفته شود که تجلیات  
ذاتی را نیز بی نهایت گفته اند چنانکه حضرت مولوی جامی قدس سره در شرح لمعات بیان تصریح  
نموده است پس تجلیات را نهایت گفتن بکدام وجه راست آید جواب گوئیم که آن تجلیات ذاتیه  
نیز بملاحظه شیون و اعتبارات نیست که تجلی بے آن ملاحظه ممکن نیست و آنچه ما در صد و بیان  
آنیم امر است ما و ادای تجلیات صفاتی باشد آن تجلیات یا ذاتی چه اطلاق تجلی در آن موطن جائز نیست  
هر تجلی که باشد زیرا که تجلی عبارت از ظهور شئی است در مرتبه ثانی یا ثالث یا رابع الی ما شاء الله  
تعالی و اینجا مرتب همه ساقط گشته است و مسافت تمام طی شده اگر پسند که آن تجلیات را ذاتی بکدام  
اعتبار گفته شود گوئیم که تجلیات اگر بملاحظه معانی زائده است تجلیات صفات است و اگر بملاحظه معانی  
غیر زائده تجلیات ذات اند از ظهور و حدوث را که تعیین اول است و زائد بر ذات نیست تعالی تجلی ذات گفته  
اند و مطلب با حضرت ذات است تعالی و تقدس که ملاحظه معانی را در آن موطن اصلا گنجایش نیست  
زائد باشد آن معانی یا غیر زائد زیرا که معانی بتمام بطریق اجمال طے شده بحضرت ذات تعالی و  
تقدس وصول میر شده است باید دانست که وصل در آن موطن در رنگ مطلب بچون بچگونگی  
ست اتصالی که عقل از انهم کند از بحث خارج است و شایان آنجا بقدس نیست زیرا که  
چون را به بچون راه نیست لاجل عطا یا الملك الامطایه سے اتصال بی تکلیف بقیاس

بست رب الناس را با جان ناس پیچس از مشایخ این طریقه علیه از نهایت طریق خود خبر داده است از ابتداء  
طریقت خود گفته اند که نهایت را در آن اندراج است هرگاه بدایت ایشان نهایت آئین باشد نهایت هم باید  
که مناسب آن بدایت باشد و آن نهانست که این فقیر با ظهار آن امتیاز یافت سه اگر با و شسته بر  
در سیر زن پی باید توای خواجه سبک یمن به لفظ بجهان الحمد و المنة علی ذلک ای برادر و صلمان این  
نهایت ازین طریق که از طریق دیگر اقل قلیل اند اگر تعداد فرادان نمایند نزدیک است نزدیکان دوری  
چویند و از انکار صیدان خود چه استبعاد نماید کل ذلک لکمال الوصول بی نهایت انبایة بصدد توجیه علیه و علی  
الاصولات و التعلیلات و التما و الکله و از جمله خصائص این طریقه علیه سفر در وطن است که عبارت  
از سیر انفسی است هر چند سیر انفسی در جمیع طرق مشایخ ثابت است اما آن سیر در نهایت میر میشود  
بعد از سیر قطع آفاقی و درین طریق ابتداء ازین سیر است و سیر آفاقی در ضمن این سیر قطع میباید پس  
مشاء این سیر که در ابتداء حاصل میگردد و اندراج نهایت فی البدایت گشت و خاصه خلوت دیگر  
در آن انجمن است که متفرع است بر سفر در وطن میر شد پس در انجمن تفرقه نیز در خلوتخانه و وطن سفر  
نماید و تفرقه آفاق بحجره الفس راه نیاید این خلوت هر چند متشیان طرق دیگر را نیز میر است  
اما درین طرق چون در ابتدا و مست میدد از خواص این طریق گشت باید دانست خلوت در انجمن بر تقدیر  
است که در ای خلوتخانه و وطن را بر سبب باشد و روزنهار اسد و ساخته یعنی در انجمن تفرقه ملققت  
احدی نگردد و دو تکلم و مخاطب نباشد آنکه چشم را بپوشد و حواس را بتکلف معطل سازد که آن نهانی  
این طریق است اسے برادر اینجه تحمل و تکلف در ابتدا و در وسط است و در انتها ازین تحملات هیچ  
در کار نیست در معین تفرقه جمعیت است و در نفس غفلت حاضر اینجا کسی گمان نکند که تفرقه و عدم تفرقه در  
حق منتهی مطلقا مساویست لایکله مراد آنست که تفرقه در نفس جمعیت باطن او بر ابر اندک ذلک اگر ظاهرا  
را با باطن جمع سازد و تفرقه را از ظاهر نیز دفع نماید اولی انصب خواهد بود و قال الله سبحانه امر انبیاء علیه علی  
آله الصلوة والسلام و از کرم بک قبل الیه بتبلیا باید دانست که در بعضی اوقات از تفرقه ظاهر چار و پنجو که  
حقوق خلق او باید پس تفرقه ظاهر نیز در بعضی اوقات تسخیر گشت اما تفرقه باطن در هیچ وقت از  
اوقات جائز نیست که آن خالص از برای حق است بجهان پس سه حصه از عباد مسلم از بر اسے حق  
شد تعالی باطن تمام و نفسی از ظاهر و نصف دیگر از ظاهر از بر اسے ادای حقوق خلق باقی ماند







استفاده نماید باید دانست که پیرانست که مرید را به حق سبحانه و ربانی فرماید یعنی در تعلیم طریقت بیشتر ملحوظ  
و واضح است پیر تعلیم هم استاد شریعت و هم رهنمای طریقت بخلاف پیر خرقه پس رعایت آداب پیر تعلیم  
بیشتر بجای آورد و با هم پیری ادا حق باشد و درین طریق ریاضات و مجاهدات بنفس آثاره باتیان  
احکام شرعی است و التزام متابعت سنت سینه علی صاحبها الصلوٰه و السلام و اتحیة زیرا که مقصود  
از ارسل رسل و انزال کتب رافع هواهای نفس اماره است بمعادلات مولای خود جل سلطان مقصود  
گشته است پس رافع هواهای نفس مربوط با بتیان احکام شرعی گشت هر قدر که در شریعت راسخ تر باشد  
از هواهای نفس بعید تر بود پس هیچ چیز بر نفس آثاره شاق تر از امتثال اوامر و نواهی شریعت نبود  
خرابی او جز در تقلید صاحب شریعت مقصور نباشد ریاضات و مجاهدات که با او را تقلید نیست اعتبار  
کنند معتبر نیست که جوگیه و پراهمه هند و فلاسفه یونان درین امر شرکت دارند و آن ریاضات و حق ایشان  
جز ضلالت نمی افزاید و غیر خسارت راه نمی نماید و درین طریق تسلیک طالب مربوط به صرف شیخ  
مقتدی است بی تصرف او کار نمی کشاید چه اندراج نهایت در بدایت اثر از توجه شریعت اوست  
و حصول سنی بیچونی و بیچگونگی نتیجه کمال تصرف او کیفیت بیخودی که آزار راه مخفی اعتبار کرده اند  
حصول آن در اختیار سببی نیست و توجیهی که معر از شش جهت است و جو آن در خود و حوصله طلب  
نه نقشبندیه عجب قافله سالارانند که بزند از ره پنهان بحرم قافله را به این بزرگواران بچنان که  
قدرت کامل بر اعطاء نسبت دارند و حضور و آگاهی را در اندک وقت بطالب صادق عطا میفرمایند  
در سلب آن نسبت نیز قدرت تام دارند و بیک بے انتقائی صاحب نسبت را نفلس میازند بلی آنرا  
که میدانند می ستانند هم عاونا اند سبحانه من عصفیه و غضب الاولیاء الکرام و درین طریقه علیه بشیر آفاده  
و استفاده بسکوت فرموده اند هر که از سکوت ما شیخ نشد از کلام چه نفع خواهد گرفت و این سکوت  
را به تکلف اختیار نکرده اند بلکه از لوازم طریق ایشانست چه از ابتدا و توجیه این بزرگواران  
با حدیث مجرده است از اسم و صفت جز ذات نمی خواهند و معلوم است که مناسب آن توجیه و ملائیم  
آن مقام سکوت و خرس است من عرف الله کل لسانه مصداق این سخن است و اتم هذه المقالة بحمد  
سبحانه و صلوة جمیع ائمه ائمه رب العالمین و الصلوٰه و السلام علی سید المرسلین و آل الطاهرین آمین  
و السلام مکتوب و صد و سبست و دوهم بخواجه محمد اشرف کابلی صدور یافته در بیان خرابی

احوال دید و تم و دشمن جنات خود را و حج شدن این دید تصور با کمالات ولایت بلکه این دید اثر آن  
کمالات است و مایه سبب کمال اللهم تعال فضاک و مبتنا علی طاعتک بجزمة سید الاولین و الآخرین  
علیه و علی آله الصلوٰات و التسلیمات بزرگی فرموده است مرید صادق آنست که مدت بست سال کتاب  
شمال او چیزی نیابد که بروی بنویسد و این غیر بر تعصیر بدوق و وجدان در حق خود میابد که کتاب  
یعین معلوم نیست که در مدت بست سال حسنه بیابد که در صحیفه اعمال او درج نماید خدا و انانست  
جل سلطان که این سخن را به تصنع و تکلف نگوید و ایضا بدوق میابد که کافر فرنگ از وی بر ارباب بهتر است  
و اگر کم آنرا پسند از جواب عاجز نیاید و ایضا بطریق ذوق خود را محکم خطیات میداند و مشمول  
شیات می انگارد و حسنی که بوجود می آید کتاب شمال خود را کیات آن احمق می بیند و میابد که کتاب  
شمال او همیشه در کار است و کاتبین او معطل و بیکار و صحف یمن را خالی و سفید میداند و صحف  
شمال را املو سیاه امید می جز به رحمت ندارد و دست آویز به جز مغفرت ندو دعا اللهم مغفرتک اوسع  
من ذنوبی و رشک ارجی عنی من علی موافق حال اوست عجب کار و بار است فیوض و انوار  
آن جل سلطان که علی الدوام در مدارج کمال و تکمیل فاضل دواروات نماید این دید تصور مینماید و  
تقویت این عیب بینی میفرماید بجای عجب منقصت می افزاید و در محل ترغیب را بتواضع و فروتنی میکشاید  
در آن واحد هم کمالات ولایت مشرف است و هم بدید تصور نصف هر چند بالاتر میرود و پایان تر خود را  
می بیند بلکه همان بالا رفتن سبب پایان تر دیدن شده است خفا آزار باور و اندیشه و اگر سر آزار معلوم  
کنند شاید با دار و دارند سوال سیر این جمع تمنائین چیست و وجود احدی تمنائین سبب وجود تمنائی دیگر  
چرا باشد جواب استماع جمیع تمنائین مشروط با تحاد محل است و در این فیه محمل متعدد است بالا روند با  
لطافت عالم امر است از انسان کامل و فرو آید با از عالم خلق او لطافت عالم از هر چند بالاتر روند  
بیتا سبب تر میگردد و عالم خلق و همان بنیاستی سبب پایان تر آمدن عالم خلق است و عالم خلق  
هر چند پایان تری آید سالک را بی حلاوت تر میسازد و دید عیوب تقالض را زیاده تر میگرداند و اینجا  
که تمنائین مرجع آرزوی آن اند از حلاوت دارند که در ابتدا ایشانرا میسر شده بود و در انتها از دست  
رفته بجزگی بجای آن نشسته و هم از بختی که کافر فرنگ را عارف از خود بهتر میداند زیرا که کافر نورانی  
است بواسطه امتزاج عالم امر با عالم خلق و عارف این امتزاج حاصل شده است عالم خلق تنها کار



عارف بروی ستم افتد جدا مانده است که سر اسیر بر از ظلمت گذشت است هر چند لطافت عالم امر فرد  
می آید با عالم خلق اختلاطی ندارند و امتزاجی حاصل نمیکند چنانچه در ابتدا داشتند مکتوبیکه بدست اخوی خواجهم  
محمد ظاهر ارسال داشته بودند رسید حصول رابطه که مبنی بر بناست تمام است در زمان غیبت از دستهای عظیم نمرد  
و تا موانع مرتفع نشود و کفای بقرب قلوب نمائند با وجود این قرب خواهش قرب ابرار از دست ندهند که  
تمامی نعمت مربوط باین قرب است اویس قرنی با وجود قرب قلوب چون ابرار نداشت با دانی آن  
جماعه که اقرب ابرار داشتند نزد انداخته که در سبب او بدشیر ایشان که اتفاق کنند برابری کنند  
فلا تقل بالعصیه شیئا کائنا ما کان و السلام مکتوب و وصود و سبب و سوم بخواجه جمال الدین  
حسین کولابی صدور یافته در تخریص بر اظهار احوال و واقعات نمودن شیخ بزرگوار خود اخوی خواجهم  
جمال الدین حسین مدتی است که از کیفیات احوال خود اعلام نداده اند شنیده اند که شاخ کبر و بریدری را  
که تا سه روز از احوال و واقعات خود بفرق شیخ خود رساند گفت پای میفرمایند فضلی با مضی و دیگر چنین کنند  
و هر چه رود بد نویسان باشند قدوم مبارک اخوی اخوی را منتهم دانسته در خدمت و دلجویی کوشند و صحبت  
گرمی ایشان را عزیز دانند و اویم تر از گنج مقصود و نشان مکتوب و وصود و سبب چهارم میر محمد نعمان  
بخشی صدور یافته در بیان رعایت آداب و دفع غلبه آنرا که توهم نموده بود و مرا با احتیاط و تاکید در تعلیم طریقت  
و محصل نمودن بخفای فقر و نامرادی و بعضی نصائح و تنبیات که ببلایا محمد قدیم در پشت این مکتوب  
نوشته شده مکتوب شریف اخوی ارشدی سیاحت پناهی میر محمد نعمان وصول یافت مضمون مقداتی  
که ترتیب داده بودند و نحوای تشکیکاتی که نموده بود و صرح انجامید بعضی مرموم شمار احوال زمان میگویند  
این قسم سخنان در میان آوردن با کسی که از وی گزیده چاره نباشد چه مناسب است قطع نمیدان کرد و  
مخارقت نمیدانست مع ذلک خیال نکند که ازین نوع سخنان غباری بنماط این جانب راه یافته باشد که  
بآزار انجامید چه جای آنکه به بیزاری بشد خوبهای شما در نظر است و زلات شما از اعتبار ساقط بیگانه خاطر  
خود امشوش نماند و بیخبر چه آزار این جانب تصور ننمائید که بوجه من الوجوه آزار واقع نیست چرا آزار  
متصور شود که موجب آزار منفی است اموری که بسو و نسیان بمقتضای بشریت سربزدن شایان مواظبت  
نمست توهم آزار از خاطر بر آورده به تعلیم طریقه و افتاد و طلبه سرگرم باشند امر با سخا و از برای تاکید  
این امر است نه از برای نسیان این امر هرگاه دشمن لعین و نفس بدترین در مکتوب این سکین باشند از

احتیاط و تاکید چاره نبود مبادا مکر و حیل از جا ببرد و به تسویل و تقویر سیات در بصورت حسنات و انانیته  
فرموده اند که دشمن لعین چون از راه اطاعت و نصیحت و توبه و دفع کردن آن متعسر است پس همیشه بخی  
و مقرر باید بود و از حق سبحانه و تعالی به شکستگی و ذاری باید طلبید که ازین راه خرابی او بخواهند و  
استدراج او بطلبند طریق استقامت نیست که بسعادت ابدی از منهای فرمایند و دیگر فقر و نامرادی جمال  
این طائفه است بسید کونین علیه علی اگر الصلوات و التسلیات حضرت حق سبحانه و تعالی از کمال کرم کفیل  
رزق عباد خود شده است و ما و شما ازین رزق فارغ ساخته هر چند اشخاص بشیر رزق زیاد و ترجیح است  
موجب مریضیات حق باشند تعالی و تقدس و غم متعلقان را بکرم او سبحانه و تعالی ندانند و الباقی عند التلانی یعنی  
یا ران که از ان طرف آمدند ناظران نمودند که هنوز توهم آزار در خاطر میر محمد است بنا بر علی ذلک بتاکید و  
مبالغه نوشته شد که دفع توهم آزار نمایند دیگر کتابی ببلایا محمد قدیم نوشته بود که متضمن نصائح و مواظبات  
باشد و ظاهر مضمون آن کتابت مقبول طبعیتش نیفتاد که جواب کتابت نفرستاد بلکه در ستادان  
دعا نیز خود را معاف داشت گو مقبول طبعیتش نیفتد جماعه که باین حیر متوب اند اگر مظان غلط و  
مواد خطا را ایشان را اعلام کند و حق را از باطل جدا سازد از عهده چگونگی بر آید و در آخرت چه رو  
نماید با و بگویند من آنچه شرط بلاغ است با تو میگویم نه تو خواه از سخن پند گیر خواه طلال نه بد آنکه مقام  
شیخی و دعوت خلق بحق حل و عیال مقام عالی است شیخ فی قومه کالبنی فی امته شنیده باشند  
هر چه سرور برگ را باین منزلت علیه چه مناسب است به هر گدائی مرد میدان کی شود نه پشته آخر سلیمان  
کی شود نه علم به تفصیل احوال و مقامات و معرفت به حقیقت مشاهدات و تجلیات و حصول کشف و  
الهامات و ظهور و تغییرات و احوالات از لوازم این مقام عالی است و بد و ناخطب انصاف غایتی  
الایسب کابر طریقت قدس الله تعالی اسرارهم بعضی از مریدان خود را بملاحظه بعضی از مصالح  
پیش از آنکه بمقام شیخی برسند نوعی از اجازت میدهند و نحوای از تجویزی فرمایند که بطلالان  
تعلیم طریقت نمایند که بر احوال و واقعات مطلع گردند درین نوع تجویز بر شیخ مقتدا لازم  
است که آن مرید مجاز را امر با احتیاط درین کار فرماید و بتاکید مواد غلط را داند نماید و بتکرار بر بعضی نما  
اطلاع بخشد و بمبالغه تمامی آنها را ظاهر سازد در بصورت اگر شیخ در اظهار حق مسالمت نماید  
خاص باشد و اگر مرید را بد آید بدولت بود مگر نمی داند که رضای حق حل و علا منوط بر رضای



شیخ است و سخط او تعالی مر بوط بسخط او چه باشد نمی فهمد که قطع کردن از ما بجز کجا میشود اگر از ما قطع کند بکه  
خواهد پیوست و اگر عیادت باشد بجهان این قسم امری بخاطر او راه یافته باشد بی توقفت گویند که تو می کنی  
و استغفار نماید و بجهت حق سبحانه یلجی و متضرع باشد که باین ابتلائی عظیم مبتلا سازد و باین بلائی خطرناک  
گرفتار نگردد و اندک سجانه اشهد و البته که ازین همه نا پروائی و اضطراب یاران هیچ خبری و آزارش  
بر خاطر این جانب راه نداده است از اینجا امیدوار است که عواقب امور بخیر بگذرد و بانی احوال و  
اوضاع را اخوی ارشدی مولانا محمد صالح به تفصیل مذکور خواهند ساخت و محل بعضی اشتباهات را از ایشان  
استفسار خواهند نمود و اسلام علی من اتبع الهدی و انزیم متابعه المصطفی علیه و علی آله الصلوات و التسلیات  
الکلیه و اکملها مکتوب و وصیه نسبت و بجمع بملاطاهر لاهوری صدور یافته در بیان آنکه در بدایت  
این طریقه علیه احوالی که دیگران را در نهایت امیر میگرد و میر میشود و لیکن بطریق اندراج نهایت در  
بدایت که لازم این طریق عالی است و ظهور اینچنین احوال در بدایت مستلزم آن نیست که صاحب آن  
احوال را کامل ملل گویند و اجازت تعلیم طریقت نمایند و ماینا سب ذلک به نجره و فصلی علی بنید و سلم  
علیه و علی آله الکرام و اسلالت شریفه بی در پی وصول یافت از گرمی هنگامه طالبان واقعه ادرجیت  
ایشان اندراج یافته بود و فرحت بر فرحت افزود غایت مانی اباب چون درین طریق اندراج  
نهایت در بدایت است بتدیان این طریق عالی را در ابتدا احوال رو مید که بشبه باحوال مبتیان هست بختی  
که فرق در میان این دو نوع احوال تواند کرد و مکاری که حدت نظر داشته باشد پس برین تقدیر اعتماد بر حصول احوال  
باید نمود آن صفا احوال را اجازت تعلیم طریقت نباید فرمود که درین صورت ضرر آن صاحب احوال فوق ضرر  
مستشیدان اوست بحال کمال او را از ترقیات باز دارد و تواند بود که حصول جاه و ریاست  
که از لوازم مقام ارشاد است او را در بلا اندازد که آماره او هنوز بر کفر خود است تزکیه او را نه یافته مضی  
مضی جمعی را که اجازت داده اند بلامت معقول آن سازند که این نوع اجازت مبنی بر کمال نیست کار  
بسیار هنوز در پیش است این احوال که در ابتدا رو داده است از قبیل اندراج نهایت در بدایت است و  
نصاحتی که مناسب دانند و کار و اندوختن و بر نفقت آنها اطلاع بخشند چون اجازت داده اند از تعلیم طریقت  
منع شان نکنند که شاید برکت نفس شما بجهت مقام ارشاد برسد و دیگر چون شرم درین عظیم تقدیر نوده اند مبارک  
است سعی و اهتمام را در کار و دارند و سرگرم باشند که باعث از یاد گرمی هنگامه طالبان

آنست و گردد و اسلام مکتوب و وصیه نسبت و بجمعه برادر حق خود میان شیخ محمد مودود و ملا محمود اند  
در میان آنکه فرصت حیوة بسیار قلیل است و عذاب ابدی متفرع بران دماینا سب ذلک مکتوب  
مرغوب اخوی اعزای وصول یافت موجب فرحت گشت ای برادر و تقنا الله سبحانه و ایاک فرصت  
حیوة بسیار قلیل است و عذاب ابدی متفرع بران حیف باشد که کسی این فرصت را در تحصیل امور لاطایل  
صرف نماید و بمرغم آلام مغلطه گردد ای برادر مردم از اطراف و جوانب ترک اسباب و نیوی نموده در ملک  
مور و ملخ میریزند و شما قدر دولت خانگی را ناشناخته در طلب دنیا می و نیه بذوق میدوید و به شوق  
خواهان حصول آینه الحیا و شنبه من الایمان حدیث نبوی است علیه من الصلوات افضلها و من التسلیمات  
الکلیه ای برادر این نوع اجتماع اهل الله و این قسم جمیع شدنی آنکه که امروز در سرهند میسر است  
اگر در عالم گردید معلوم نیست که عشره عشرین دولت پیدا آید و شمه ازین باجر حاصل کنید و شما چنین  
دولت را صفت از دست دادید و از جوهر نفیس بجوز و مویز در رنگ طفلان آکناف نمودید مصرع  
شربت باد انبر از شربت باد اینه ای برادر تا وقت دیگر شاید فرصت ندهند و اگر بدهند این اجتماع بر پا  
نگذارد آن زمان علاج چیست و تدارک بچه بود و تلافی بچه چیز حاصل آید غلط کرده آید و خطا نمیدانید  
بلکه سبای چرب و شیرین مفتون نشوید و بلایه های نفیس و مزیب فریب نخورید و نتایج آن بنای غیر  
از حسرت و ندامت چه در دنیا چه در آخرت هیچ نیست بواسطه رضا ظلی اهل و عیال خود را در بلا انداختن  
در اختیار عذاب اخروی نمودن از عقل دور اندیش بسیار دور است حق سبحانه و تعالی عقل مباد و  
عقلیه کنایه ای برادر دنیا که در یوفانی شغل است و ابل دنیا که در دمارت و خست مشغولین باشند  
که عمر گرایی خود را از پله یوفا و خمس صرف نماید ماعلی الرسول الابلاغ و اسلام مکتوب و وصیه  
نسبت و بجمعه بملاطاهر لاهوری صدور یافته در بیان بعضی از نصائح و مواظبات که بتمام شیخ  
تعلق دارد و الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب شریف وصول یافت موجب  
فرحت گشت از حلاوت و الله اذ یاران نوشته بودند فرحت بر فرحت افزود ای برادر حق سبحانه  
تعالی که شمار این منصب گر امت فرموده است شکر این نعمت را بر وجه اتم او انما یدون نعمته  
کینکه که امری صادر نشود که باعث فقرت خلایق گردد و که وبال عظیم است فقرت خلایق مناسب  
حال ملائیه است که نشینی و دعوت کارند و بلکه مقام نقص ملامت نقص مقام شعی است مباد این دو



مقام را غلط نمایند و در عین شیخی آرد وی ملامت نکنند بظلم عظیم است و در نظر مریدان خود را تحمل دارند و در اختلاط و مواسست با مستر شدن افراط نمایند که باعث استخفاف است که منافی افاده و استفاده است و در محاسن حدود شرعی نیک رعایت نمایند مگر عمل بر خصلت تجویز نکنند که هم منافی این طریقۀ علیا است و هم مناقض دعوی متابعت سنت سینه عزیزه فرموده است ریا عالمان خیر من اخلاص المریدین چه ریا می عارفان از برای انجذاب قلوب طلاب است بجناب اقدس خداوندی جل سلطان پس ناچار از اخلاص مریدان بهتر باشد و ایضا اعمال عارفان اسباب تقلید است مرطابان را در امتیاز اعمال اگر عارفان عمل نکنند طالبان محروم مانند پس عارفان برای آن کنند طالبان بآن اقتدا نمایند این ریا عین اخلاص است بلکه بهتر از اخلاص که از برای نفع خود باشد از نیکی گمان کنند که عمل عارفان محض از برای تقلید طالبان است و عارفان را به عمل احتیاج نیست عبادا باشد بجان این خود عین اتحاد و نزدیکی است بلکه عارفان در امتیاز اعمال بسیار طالبان برابرند و از امتیاز اعمال یکس را استغنائیست غایت مافی الباب در اعمال عارفان گاه هست که نفع طالبان که مر بوط به تقلید است نیز ملحوظ است و بآن اعتبار آنرا ریاست مانند با بطل و قول و فعل نیک محافظت نمایند که اکثر خلایق درین آوان هنگامه طلب اند کاری بوقوع نیاید که مناسبت ای مقام باشد و جمال را بطین اکابر رسانند از حضرت حق سبحانه تعالی استقامت طلبند و دیگر اصول نسبتی مشایخ نوشته بودند وجه آن را که ریشما باشد گفته شده است و رای آن چیز است نفعند که در آن خیریت نیست زیاده چه نویسد و السلام مکتوب و وصود و نسبت و هشتم بمیر محمد نعمان صدور یافته در بیان بعضی از انصاح که بتمام تکمیل و تعلیم طریقت تعلیق دارد و ایناسب ذلک مکتوب مرغوب اخوی سیادت پناهی رسید موجب فرحت گشت ای برادر بزرگوار شما گفته شده است که مدار این طریق بر دو اصل است استقامت بر شریعت بحدیکه بزرگ ادنای آداب آن راضی نباشد در سوخ و شبانت بر محبت و اخلاص شیخ طریقت بر نیکی اصلا بر وی جمال اعتراض ننماید بلکه جمیع حرکات و سکنات او باید محبوب در نظر مرید در آید عیاذ الله بآنکه سبحانه در امری از امور که باین دو اصل متعلق است خللی واقع شود و اگر جنایت الله سبحانه این دو اصل مستقیم است سعادت دنیا و آخرت نقد وقت است و انصاح و وصایای دیگر نیز گوش زوشما نیست

در مراعات آن احتیاط فرمایند و تبرع و زاری ثلثی تقصیرات نمایند و در عشره این ذمی الحجب با حکمت نشینند بنیت قضای اعتکاف عشره اخیره ماه رمضان که وقت از راه ترک شده باشد تا باین نیت مرکب سنت باشد و در آن عشره اعتکاف تبرع و زاری و ابتعال و نیاز عذر تقصیرات جویند فقیر نیز در آن عشره مدد شما خواهد نمود انشاء الله تعالی و در تحریر اجازت نامه که اینمه مبالغه و ابرام دارند مقصود است اجازت تعلیم طریقت بشما داده است اگر او کفایت نکند اجازت نامه چه کار خواهد کرد و لازم نیست که هر چه در خاطر گذارد آنرا البته سعی باید کرد و چیزها میگذرد که ترک آن اولی و انساب است نفس بجو امری را که پیش گرفت میخوابد آنرا با انصرام رساند و بحسب و بطلان آن ملاحظه نمیکند بخاطر شما چند کلمه نوشته شد حضرت حق سبحانه تبارک و تعالی را خود باید کرد تا ایمان بسلامت برود اجازت نامه و مریدان بکار نخواهند آمد و ضمن کار خود اگر شخصی بطلب صادق باید آنرا تعلیم طریقت بکنند آنکه تعلیم طریقت را اصل کار گیرند و معامله خود را تابع آن سازند آن خود را سر امر ضرر و خسارت است مکتوب و وصود و نسبت و نهم بمیرزا حسام الدین احمد صدور یافت در بیان آنکه طریق ما همان طریق حضرت ایشان است و نسبت همان نسبت لیکن تمیل صناعت و تیمم نسبت تلاقی افکار و تعاقب انظار است الحمد لله و السلام علی عباده الذین اصطفی مراسلات شریفه که ناظر و مخلص مشتاق خود ساخته بودند پیر در پی رسید موجب از دیاد و فرحت و باعث افراط محبت گشت جزا که الله سبحانه عنا خیر انجزا نمجلا بعضی از شبهات و تردیدات که اندراج یافته بود آنکه طریق ما طریق حضرت ایشان است قدس الله تعالی سره الاقدس و نسبت همان نسبت شریفه آنحضرت که ام طریق ازان طریق عالی و کدام نسبت ازان نسبت علیه اولی و انساب است که کسی آنرا اختیار ننماید غایت مافی الباب تکمیل صناعت و تیمم هر نسبت تلاقی افکار و تعاقب انظار است مثلاً غوی که در زمان سیبویه بوده تلاقی افکار متاخران و چند زیاده گشته است و محروم و متعج شده مع ذلک همان نویسیبویه است که افکار متاخران پیش از پیش مشاطی و ترئین آن نموده است مقوله شیخ علاء الدوله قدس سره بمع شریف رسیده باشد که فرموده هر چند وسائط بیشتر بود و راه نزدیک روشن تر گردد این قسم زیادتی بران نسبت علیه که بطریق مشاطی و ترئین پیدا شده باشد و در گفت آمده جمعی را در خیالات انداخته است حقیقت معامله نیست که به تکلف و تصنع نموده آید



مکتوبات و رسائل این فقیر را ببیند که این طریق را طریق اصحاب کرام علیهم الرضوان ثابت کرده است و این نسبت را فوق همه دلائل ساخته و مدعی این طریق عالی و اکابر این طریق را برنجی نموده است که همگی از خلفای این خانواده بزرگ بایراد عشر عشر آن موفق گشته و ایضا این فقیر در وزمره و درشت و برتخت رعایت آداب و لوازم این طریق بر وجه اتم مینماید و سر موسی مخالفت و احداث تجویز نمیکند عجب است که این همه هنر را از نظر مستور مانده است و اگر بالفرض در آیام آزار نسبت بعضی یاران و در کلام سخن ناظم واقع شده باشد در نظر آورده عجب تر آنکه شما اشغال این سخنان را باور میدارید و مجرد شنیدن از جامیر وید اگر حسن ظن است چرا مخصوص بان جماعه است یا مگر قابل حسن ظن نیست با جمعه اگر مدار برگشت و نشنود است از دست سخن چنان خلاصی متصور نیست و اخلاص متوقع نه از گفت و شنود بگذرند و از امور گذشته یاد نکنند تا اخلاص متصور شود و در رخ کلفت دیرینه گردد نوشته بودند که وقت تربیت حضرت پیرزادگان رسیده و میگذرد و وصیت حضرت ایشان را قدس سره یاد داده بودند مخدوم ما که مساعدت خادمان است که بخدمت مخدوم زادهای خود فائز گردند لیکن درین مدت از خدمت ظاهری بواسطه مواضع معلوم خود را معاف میداشت و انتظار ظهور زمان وصیت علیه میکرد و حالا اگر میداد که مانعی نیست و راه گفت و شنود مسدود گشته است اشارت فرمایند که چند روز آمده بای خدمت اشتغال نماید و اگر نیک ملاحظه مینماید میداند که درین کار مجرد اتمثال وصیت باید نمود و الا تربیت ظاهر و باطن شما ایشان را کافیت احتیاج دیگری نیست دیگر اخوی مولانا عبد اللطیف میفرمودند که میان محمد علیج مخدوم زاده کلان را در حق تعلیم و تربیت ظاهری بنحو گرفته است و ایشان نیز تجویز این معنی نموده اند استملا این خبر در عجب آورد و اگر او از نارسانی خود چیزی بخیل کند ایشان چون تجویز نمایند زین بترسد که مباد آزار محمد علیج جای دیگر سرایت کند مکتوب دوصدوسی امم بشیخ یوسف برکی صدور یافته در علوهت و عدم اکتفا با آنچه حصول شود بلکه نفی آنچه میشود و معلوم گردد و اثبات محبوب و چون و چگونه که ماورای وید و دانش است الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفا الله از احوال گرامی شما میان بابو بام شما اظهار نمودند و استفسار حقیقت آن فرمودند بنا بر علی ذلک چنانکه نوشته آید مخدوم ما تقسیم احوال در او اعلی اقدام مبدیان این راه را بسیار دست می دهد بیچ در اعتبار نمی آید بلکه نفی آن مینماید اصل کو نهایت کدام شعر کیفیت الوصول الی سعاد و دو نماند بطلان بحال

و درین خیف و بیهوشی بچون و چگونه است هر چه در دید و دانش و شنود و مکاشفه در آید غیر اوست سبحانه و تعالی در امر است ز نهار بچون و موز این راه در رنگ طفلان گول نشوند و بوصول نهایت مغرور نگردد و واقعات احوال را پیش شیخان ناقص ظاهر نسازند که ایشان باندازه یافت خود قلیل را کثیری انکار کنند و بدایت را نهایت می شمارند لاجرم طالب مستعد و زعم کمال می افتد و فتور در طلب او را می یابد شیخ کامل باید طلبید و معالج اراض باطنیه را از او باید خواست تا زمانیکه بشیخ کامل نرسید باید که این احوال را در تحت لاور آورده نفی بکنید و اثبات معبود بر حق که بچون و چگونه است بنماید حضرت خواجه نقشبند قدس سره فرموده اند هر چه دیده شد و شنیده شد و دانسته شد آئینه غیر است بحقیقت کلمه لافنی آن باید کرد و بیشتر هر چه در ده نفی بکنید که او تعالی و راء او راست در جات اثبات غیر از حکم بکلمه مستثنی هیچ درست نباشد طریق اکابر این طریقت نیست و السلام علی من اتبع الهدی و التزم تسلیة المصطفی علیه و علی آله الصلوات و التسلیات التما و مکمل مکتوب دوصدوسی و یکم بمیر محمد نعمان صدور یافت در جواب اسواله که نموده و پرسیده که فرق در میان حصول و وصول چیست و اسانی که مبادی تعینات انبیاست علیهم الصلوات و التسلیات همان اساس مبادی تعینات اولیا است یا نه و اگر هست فرق چیست و پرسیده بود که منع از ذکر بهر می کنند که بدعت است و حال آنکه ذوق و شوق می بخشد چرا از چیزهای دیگر که در زمان آن سرور نبود علیه الصلوة و السلام منع نمی نمایند مثل لباس فرجی و شال و سر اوایل نموده و نصلی علی نبیه و سلم علیه و علی آله اکرام دو مکتوب شریف متعاقب رسید مکتوب اول هر چند مبنی بر سوزش و اضطراب بود اما مکتوب ثانی ملائم هواده بوده است و شعر از شوق و سرگرمی محبت آثار از زمانیکه میر سعد الدین را ای می شدند طلب کتابت نمودند در آن وقت بهر ماغ و مقبوض بود و یکدیگر بخط خود نوشتند و نوشت بمولانا یار محمد جدید گفته که بتولید در وقت بیدار می اگر کلمه ملائم مندرج شده باشد معذور خواهند داشت با آنکه باید که باندک چیزی بجا نگردد و معالما را بر هم عزیمت حق سبحانه و تعالی کند که آزاره در میان باشد و یا از روزه رنجش و اعراض چیزی نوشته آید از روزه نصیحت اگر چیزی نوشته شود خوشحال باید بود مکتوب ثانی شما بسیار مخطوط ساخت حرارت در هر امر در کار است پیرمردگی و انفسردگی نصیب اعدا با نوشته بودند که فرق در میان حصول



و وصول نمیتواند فهمید اے برادر حصول باوجود بعد متصور است و وصول متعذر غفار اگر بصورت  
مخصوصه تصور میکنم میتوان گفت که غفار در مد که حاصل است اما وصول ببقا متحقق نیست  
زیرا که غفلت که عبارت از غفلت است در مرتبه منافی حصول آن نمی نیست اما وصول شی  
غفلت را بر تابد فافز تا و ایضا پرسیده بودند که اسمای که مبادی تعینات انبیاست علیهم الصلوات  
و التسلیمات همان اسمای مبادی تعینات اولیا است یا نه و اگر هست فرق چیست اے عزیز  
مبادی تعینات انبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات کلیات اسماست و مبادی تعینات اولیا  
جزئیات آن است که در تحت آن کلیات مندرج است و مراد از جزئیات آن اسماء همان اسماء  
است که بقید غی از قیود ما خود گذشته است کالارادة المطلقة و الارادة المقيدة بشی و چون  
اولیا را بواسطه متابعت انبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات ترقی واقع می شود رافع آن قید  
نموده لمحق مطلق خواهد بود این فرق را در بعضی مکاتیب به تفصیل مذکور ساخته است ملاحظه  
خواهند نمود و ایضا پرسیده بودند که منع از ذکر جهر میکنند که بدعت است بآنکه ذوق و شوق می کشند  
چرا از چیزهای دیگر که در زمان آنسر و رنود علیه و علی آله الصلوة و التسلیمات منع نمیکند مثل  
لباس فرجی و شال و سراویل مخدوم عمل آن سرور علیه و علی آله الصلوة و التسلیمات بر دو نوع است  
بر سبیل عبادت است یا بر طریق عرف و عادات غلیک بر سبیل عبادت بوده خلاف آنرا از بدعتها  
منکر میدانیم و در منع آن مبالغه مینمایم که احداث در دین است و آن مردود است و غلیک  
بنا بر عرف و عادات است خلاف آن را بدعت منکر میدانیم که در منع آن مبالغه نمی نمایم که بدین  
تعلق ندارد و وجود عدم آن بنی بر عرف و عادات است نه بر دین و ملت چه عرف بعضی  
با اختلاف عرف بعضی از بلاد دیگر است و همچنین در یک بلده باعتبار تفاوت از منته  
تفاوت عرف واقع است مع ذلک رعایت سنت عادی نیز شمر نتایج است و نتیج  
سعادت ثبوتنا الله سبحانه و ایاکم علی متابعت سید المرسلین علیه و علی تابعی کل من الصلوات  
افضلها و من التسلیمات اکملها و السلام مکتوب و صدوسی و دوم بخانمان حدود  
یافت در بیان حقیقت دنیای دنی و قیوم مرز خرافات رویه آن و علاج از الی و محبت این دنی  
و مایه ناسب ذلک حضرت حق سبحانه تعالی حقیقت دنیای دنی و نارضیه را در قیوم مرز خرافات

و محو اتم رویه را در نظر بصیرت منکشف گردانیده حسن و جمال آخرت را با طراوت جنات و انهار آنها را  
باز یاقوتی تقاریر و درو گار آن بل سلطان جلوه گرداناد بجزمة سید المرسلین علیه و علی آله من الصلوات  
افضلها و من التسلیمات اکملها تا ازین هیچ سریع الزوال بے غلبی حاصل گشته بجله توحیدی عالم بقا که محل رضا  
مولی است جل سلطان میر آید و تاج این دنیه ظاهر نشود خلاصی از گرفتاری آن محالست و خلاصی از  
گرفتاری آن میر نشود خلاص و نجات اخروی متعرب الدنیا را س کل خطیه قضیه مقرر است و چون معالجه باشد  
اوست علاج از الی محبت این دنیه منوط باشد بر غیبت نمودن در امور آخرت اتیان اعمال صلح بر روی  
احکام شریعت عز حق سبحانه تعالی حیوة دنیا را منصرف بر پنج چیز بلکه در چهار چیز گردانید حقیقت قال الله تعالی  
اما الیوة الدنیا لعب و لهو و زینة و تفاخر و تکبر فی الاموال الا اولادیس ناچار و فیکه اشتغال باعمال  
صلاح نماید جزو غفم آن که لعب و لهو است رونقشان آرد و اجتناب از نفس حریر و تلبیس بدی و نفع  
که عده در تحصیل زینت اندر فرمایند جزو دیگرش که زینت است رزواں آرد و چون یقین نماید که فضیلت  
گراست نزد خدای عز و جل بوسع و تقوی است نه محب و نسب هر آئینه از تفاخر باز ماند و چون داند که  
اموال و اولاد مانع ذکر حق اند سبحانه و معرض از جناب قدس او تعالی ناچار از تکاثر دران تقاعد فرماید و تراید  
از ارمعابت شمر با بجملة اناکم الرسول فذروه و انکم عنه فانتوا کیا یفر کم شی عیبت و اویم تر از کج مقصود  
نشان یازگار رسیدیم تو شاید برسی ببقیة المرام میان شیخ عبدالمومن بزرگ زاده اند تحصیل علوم بانجام  
رسانیده سلوک طریقت صوفیه میفرمایند و در ضمن این سلوک احوال غریبه مشاهده مینمایند ضرورت  
بشری از قبیل اهل و عیال منبر و بی اختیار مضطرب سازد این فیر از برای دفع این اضطراب و لالت بجهت  
شمارنده من و ق باب الکیم الفتح و السلام مکتوب و صدوسی و سوم بجای جناب شیخ  
فرید و بعضی فصاح بحسن اوصد و ریافته ثبوتنا الله سبحانه و ایاکم علی ما جاء به جدکم الامجد علیه و علی آله و صحابه  
من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها در ایام عرس حضرت خواجه قدس سره بحضرت دلی رسید بخاطر  
داشت که در ملازمت علیه نیز برسد درین شان خبر کوچ منتظر گشت بضرورت توقف نموده بحد کلمه نامر لوط  
تصدیع ده گشت اگر در حضور است و اگر در غیبت مکی محبت خواهان سلامتی ایشان است از آنچه  
نباید و نشاید و در بعضی اوقات غلبه خیر اندیش بران می آرد که لکشی ایشانرا اختیار کرده از آنچه شایان  
عقبه علیه ایشان نباشد تا بگوید و مبالغه مانع آید و در مجلس شریف نا اعلان را نگذارد اما مے داند



که جمیع آرزوهای میریت بضرورت بدعای ظریف طلب انسان است شاید که بعضی قبول آفتد  
 حضرت خواجہ احمد اقدس سرہ از بزرگی و کثرتی خود میفرمودند که هر چند کفر است که کسی چنان کلان شود  
 که اگر او برهم نشود که همه عالم برهم نشود اما چه توان کرد که ماری ما کلان ساخته اندام و زان قسم بزرگی  
 و کثرتی نزدیک است که در ماده جناب شما صادق آید چه در رفاهیت خلایق است و بالعکس از نجات  
 که نزد مردم و عالم خیر شمار رنگ و عارض ذل مطر است که بعامه خلایق نافع است پس عیب باشد که  
 بآن کلانی و بزرگی برادران شما شایسته باشد مانند این دانه شمشیر بر دل و ستان و خیر از دنیا  
 با عظیم است کرم نموده ایشانرا بسکسار سازند چنگاه هست که این خیر اندیش ازین مقوله فرجی نوشته است  
 که مبادا اگر او بمیان گران آید یا نازک بدن از باد هوا میرنجبد یا بچو گلگ ز آسیب صبا میرنجبد اما  
 از دوستی دور نمود که بملاحظه گرانی خاطر در مقام سکوت آید یا حافظ و غنیه تو دعا گفتن است و پس  
 در بند آن مباش که نشیند یا شنید چه چنگاه است داعیه زیارت حرمین شریفین حرم سما است سبحانه  
 عن الآفات پیدا شده است و باعث این سفر همان داعیه است و چون این معنی منوط است به  
 استرخاء ایشان بوده جز کوچ آن داعیه را در تسلیف انداختن نمی آید چنانکه اسلام مکتوبه  
 و وصودوسی و چهارم بخلاف آگاه معارف و دستگاه عالم ربانی عارف سبحانی مخدوم زاویه کلان  
 اعنی الشیخ محمد صادق سلمه است تعالی سبحانه و ابعاده الی غایه مایتماه صد دریافت در بیان آنکه  
 حقیقت واجب الوجود تعالی وجود محض است که منشأ هر خیر و کمال و حقایق ممکنات عبادات  
 اند که مبادی هر شرف و نقص اند و معنی من عرف نفسه فقد عرف ربه و بیان تجلی ذاتی که فوق جمیع نسب  
 و اعتبار است و معنی تا و بی کریم الدنور السموات والارض و مایاسب ذلک مع اسو له و اجوبه  
 یعلق بتوضیح هذا المقام و تنبیات لمین تلخیص هذا المرام بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد حمد خداست  
 بچون و در پی غیر رهون معلوم فرزندی باد که حقیقت حق سبحانه وجود حقست که امر دیگر بآن  
 انضمام یافته است و آن وجود تعالی منشأ هر خیر و کمال است و مبداء هر حسن و جمال و جزئی است  
 حقیقی و بسیطی است که ترکیب اصلا بآن راه نیافته است لادنها و لا خارجا و بحسب حقیقت متمتع التصویر  
 است و محمول است بذات تعالی مواطاة لا اشتقاقا هر چند نسبت حمل را نیز در انوطن فی الحقیقت گنجایش  
 زیرا که جمیع نسب در انجا ساقط گشته اند و وجودیکه عام و مشترک است از ظلال آن وجود خاص است تعالی

و تقدس و این ظل محمول است بذات تعالی و تقدس و برایشا بر سبب تشکیک اشتقاقا لا مواطاة و مراد از آن ظل  
 طور حضرت وجود است تعالی در مراتب تنزلات و از افراد آن ظل اولی و اقدم و اشرف فرد است که محمول  
 بذات است تعالی اشتقاقا پس در هر مرتبه اصالت الله تعالی وجود توان گفت نه الله تعالی موجود و در  
 مرتبه آن ظل الله تعالی موجود و صادق است نه الله تعالی وجود و چون حکما و طائفه از صوفیه که بعینه وجود  
 قائل گشته اند و بحقیقت این فرق اطلاع نیافته اند و ظل را از اصل جدا ساخته حمل اشتقاق و حمل را از اصل  
 هر دو در یک مرتبه اثبات نموده و در تصحیح حمل اشتقاق محتاج به نقل و تکلف گشته و اجماع با حقیقت بالامام الله سبحان  
 و این اصالت و ظلیت در رنگ اصالت و ظلیت سائر صفات حقیقیه است زیرا که در هر مرتبه اصالت که مطلق  
 اجمال است و غیب الغیب حمل این صفات بطریق مواطاة است نه بطریق اشتقاق توان گفت  
 الله تعالی علیم و نمیتوان گفت که الله تعالی عالم زیرا که در حمل اشتقاق از حصول مغایرة چاره نبود و  
 بالا اعتبار و هو مفقود فی ذلک الموطن را سا اذ التفریع لا یكون الا فی المراتب الظلیة و الاظلیة و لا یفوق المطلق  
 الاول لمراصل لان النسب لمحوه بطریق الاجمال فی ذلک التعمین و لا لا حله فی من الاشیا و بوجه  
 من الوجوه فی ذلک الموطن و در مرتبه ظل که تفصیل آن اجمال است حمل اشتقاق صادق است  
 نه حمل مواطاة لیکن عینیه این صفات در مرتبه فرع عینیه وجود است تعالی که مبداء هر خیر و کمال است  
 و منشأ هر حسن و جمال و این فقر در کتب و رسائل خود هر جانی عینیت وجود کرده است مراد از آن وجود  
 ظلی باید داشت که مصحح حمل اشتقاق است و این وجود ظلی نیز مبداء آثار خارجی است پس پسبانی  
 که بآن وجود متصف گردند در هر مرتبه از مراتب موجودات خارجی خواهند بود فافهم فانه یتفکک فی کثیر  
 من المواقف پس صفات حقیقیه نیز موجودات خارجی باشند و ممکنات نیز در خارج موجود بودند نه اسی  
 فرزندان فافهم بشود که کمالات ذاتیه در مرتبه حضرت ذات تعالی و تقدس عین حضرت ذات صفات  
 علم در انوطن عین حضرت ذات است تعالی و همچنین قدرت و ارادت و سائر صفات و ایضا در انوطن  
 حضرت ذات بتامه علم است که چنانچه بتامه قدرت است نه آنکه بعضی حضرت ذات علم است و بعضی دیگر  
 قدرت است که بعضی و تجزئی آنجا محال است و این کمالات که گویا متفرع از حضرت ذات تعالی در  
 مرتبه حضرت علم تفصیل یافته است و تمیز پیدا کرده مع بقا حضرت ذات تعالی و تقدس علی الملک المرافقه  
 الاجمالیه الی حدانیه بعد از آن پنج چیز در انوطن نمانده که درین تفصیل داخل نشده و تمیز نگشته بلکه جمیع کمالات

تتمیز



که هر کدام ایشان عین ذات بود تعالی در مرتبه علم آمده است و این کمالات مفصله در مرتبه ثانی وجود  
ظلی پیدا کرده صفات نام یافته اند و قیام بجهت ذات که اصل اینهاست پیدا کرده اند و اعیان ثابته  
نزد صاحب نفوس علیه الرحمة عبارت از همان کمالات مفصله است که در خانه علم وجود علی حاصل  
کرده است و نیز در فقر حقایق ممکنات عدوات اند که ماوای هر شر و نقص اند بان کمالات که در آنها منکسر  
گشته اند این سخن تفصیلی میطلبد بگوش هوش باید شنید ارشدک الله تعالی که عدم مقابل وجود است  
و نفیض اوست پس بالذات منشاء هر شر و نقص باشد بلکه عین هر شر و فساد بود چنانچه وجود در مرتبه  
اجمال عین هر خیر و کمال است و چنانچه حضرت وجود در موطن اصل الاصل محمول بر ذات تعالی بطریق  
اشتقاق نیست عدم نیز که در مقابل آن وجود است محمول بر ماهیه عدیه بطریق اشتقاق نیست در آن  
مرتبه آن ماهیه را معدوم نمیتوان گفت بل هو عدم محض و در مراتب تفصیل علمی که بان ماهیت عدیه  
تعلق یافته است جزئیات آن ماهیت متعطف بعدم میگردد و حمل اشتقاق در آنها راست می آید و مفهوم  
عدم که گویا منزع از آن ماهیت اجمالیه عدیه است و کما نفل است مر آن ماهیت را بر جمیع افراد  
آن بطریق اشتقاق حمل می یابد کما بجای و چون آن عدم در مرتبه اجمال عین هر شر و فساد بوده و در علم الله  
سجانه هر شر و از شر دیگر جدا گشته و هر فساد از فساد دیگر امتیاز داشته چنانکه در جانب وجود در مرتبه  
اجمال حضرت وجود عین هر خیر و کمال بوده و در مرتبه تفصیل علمی هر کمال از کمال دیگر امتیاز یافته و هر خیر  
از خیر دیگر جدا گشته پس هر کمالی از این کمالات وجودیه هر نقصی از این نقایض عدیه که مقابل است  
در خانه علم منعکس گشته است و صور علمیه یکدیگر با همدیگر مزج پیدا کرده است و آن عدوات که عبارت  
از شر و نقایض اند بان کمالات منعکسه که در مرتبه حضرت علم تفصیل علمی یافته اند ماهیات ممکنات  
اند غایت مافی الباب آن عدوات در رنگ اصول و مواد آن ماهیات اند و آن کمالات همچو صور  
حاله در آن پس اعیان ثابته نزد این حقیق عبارات از این عدوات و از آن کمالات است که باید یکدیگر  
معتزج گشته اند و تا در مختار حل سلطان این ماهیات عدیه را با لوازم اینها و با کمالات ظلال وجودیه  
که در آنها در حضرت علم منعکس گشته اند و ماهیات ممکنات نام یافته هرگاه خواست بان وجود ظلی  
منصیع گردانیده موجودات خارجی ساخت و مبداء آنها را خارجی گردانید باید دانست که منصف ساختن  
صور علمیه را که عبارت از اعیان ثابته ممکنات اند و ماهیات ایشان نه با نفسی است که صور علمیه از خانه علم

بر آمده و وجود خارجی پیدا میکند که آن محال است و مستلزم حمل تعالی اند عن ذلک علو کبریا بلکه بان معنی  
است که ممکنات در خارج بر طبق آن صور علمیه وجودی پیدا کرده اند و وای وجود علی وجود خارج  
موافق آن وجود علی حاصل نموده و رنگ آنکه استاد بخار در ذین صورت سریر تصویر نموده و در خارج  
اختراع آن نماید در مقصود آن صورت ذهنیه سریر که در معنی ماهیت آن سریر است از خانه علم آن بخار  
شیر آمده است بلکه در خارج آن سریر وجودی بر طبق آن صورت ذهنیه پیدا کرده است فافهم بد آنکه  
هر عدمی بظنی از ظلال کمالات وجودیه که مقابل اوست و منعکس در منصف گشته در خارج وجودی  
پیدا کرده است بخلاف عدم صرف که باین ظلال تاثیر گشته است و رنگی نگرفته است چگونگی بگیرد که  
مقابل این ظلال نیست اگر مقابله دارد و حضرت وجود صرف دارد و تعالی او تقدس پس عارف نام المعرفه  
بحضرت وجود ترقی نموده در مقام عدم صرف نزول نماید تبوسل او این عدم نیز بان حضرت انصباغی  
پیدا کرده مزین میگردد و روشن میشود این زمان جمیع مراتب اعدام آن عارف که فی الحقیقه جمیع مراتب  
ذاتیه اوست اجمالی و تفصیلی حسن و خیریت پیدا کرده است و کمال و جمال حاصل نموده است این  
خیریت که در جمیع مراتب ذاتیه سرایت نماید مخصوص با چنین عارف است و غیر او را اگر خیریت سرایت  
نموده است یا تصور است بر بعضی مراتب تفصیلیه اعدام ذاتیه او و یا جمیع مراتب تفصیلی او دیده است  
علی تفاوت درجات و این قسم اخیر نیز نادرا لوجود است اما در مرتبه اجمال عدم که عین هر شر و نقص  
است هیچ کس را از غیر آن عارف بویی از خیریت نیافته است و رنگی از حسن پیدا نکرده پس چنانچه  
شیطان آن عارف که بخیریت تمام متعطف گشته نیز حسن اسلام پیدا کند و نفس اماره مطمئن گشته از  
مولای خود راضی گردد و از اینجا است که سید المرسلین علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات فرموده  
اسلم شیطان پس ایچ غازی در غزای سبقت نگیرد و شیطان را دلالت بخیر نماید بجهان الله  
معاری که از این خیر بخیر است بطور می آید اگر اکثری جمع شده در تصویر آن کوشد معلوم نیست که  
میر شود مانا که حظ وافر از این معارف نصیب حضرت مهدی موعود علیه الرضوان خواهد بود اگر باشد  
بر در پیرزن بیاید تو ای خواجیه سبقت کن به قنبار که الله احسن الخالقین و الحمد لله رب العالمین  
پس ذوات ممکنات عدوات باشند که ظلال کمالات وجودی در آنها منعکس گشته مزین ساخته است  
پس ناچار ممکنات بالذات ماورای هر شر و فساد باشد ملاذ هر سوء و نقص هر خیر و کمال که در آنها



تعبیه فرموده اند عاریتی است که از حضرت وجود که خیر محض است فائض شده است کریمه با صاحب یک مرتبه  
 نفس اند و اما صاحب یک مرتبه نفس تشنگی است و چون فضل خداوندی جل سلطان این وید  
 رعایت استیلا یا بدو کمالات خود را در دست ازان طوط بند خود را شمر محض بدو نقص خالص اند و هیچ کمالی  
 در خود مشاهده نکند اگر چه بطریق انعکاس باشد در رنگ آن شخص که برهنه بود و جانم عاریت در بر کرده باشد این  
 وید عاریت بروی کمال استیلا یا بدو برنجیک در دست جامه را در محض بلباشش بدو هر آینه خود را بدو برهنه یا بدو  
 اگر چه عاریت واسطه باشد صاحب این بدو شرف بمقام عبدیت میگردد که فوق جمیع کمالات ولایت است این اجتماع  
 خیر و شر و نقص و کمال که فی الحقیقت اجتماع وجود و عدم است از قبیل جمع تعینین نیست که تو از احوال دانی  
 زیرا که نقیض وجود و عدم هر دو در جانب و این مراتب ظریف چنانکه در جانب وجود از ذره اصل بغیض تنزلات  
 نزول فرموده اند در جانب عدم نیز از مراتب ظریف از تعین عدم ارتقائی نموده اند اجتماع اینها  
 در رنگ اجتماع عناصر متضاده است که صورت ضدیه هر کدام را منکسر ساخته جمع فرموده اند فنان یک  
 جمع بین الظلمه و النور اگر گفته شود که تو در بالا عدم حزن را نیز حکم بالصباع کرده بود و حرفت که نقیض  
 اوست پس اجتماع تعینین پیدا شد گوئیم که اجتماع تعینین در یک محل محالست اما قیام بقیض نقیض  
 دیگر و انقیاض یکی دیگر محال نیست چنانکه از باب معقول گفته اند که وجود معدوم است و انقیاض  
 وجود و عدم محال نیست پس اگر عدم موجود شود منصف بوجود و در محال باشد اگر گویند که عدم از معقول  
 ثانیه است که منافی وجود خارجی است پس وجود خارجی چگونه منصف گردد در جواب گوئیم که مفهوم  
 را از معقولات ثانویه گفته اند اما اگر فردی از افراد عدم منصف گردد بوجود چه فساد است چنانچه از باب  
 معقول در وجود گفته اند بطریق اشکال که وجود باید که عین ذات واجب الوجود تعالی و تقدس  
 نباشد زیرا که وجود از معقولات ثانویه است که وجود خارجی ندارد و ذات واجب الوجود تعالی و تقدس  
 در خارج موجود است پس عین نباشد و در جواب این گفته اند که مفهوم وجود از معقولات ثانویه است و  
 جزئیات او پس جزوی از جزئیات او منافی وجود خارجی نباشد و تو از احوال بدو که در خارج موجود بود سوال میکنی  
 سابق معلوم شد که وجود صفات حقیقیه در مراتب ظلال است و در مرتبه اصل ایشان را وجودی حاصل  
 نیست این سخن مخالف رای اهل حق است شکر الله تعالی میهم چه صفات را هیچ وقتی از ذات تعالی  
 و تقدس جدا نمیدانند و متعین الانفکاک تصور میفرمایند جواب آنکه ازین بیان چو از انفکاک

لازم نمی آید زیرا که این غفل لازم آن اصل است فلا انفکاک غایه مافی الباب عاریت قبل توجه احدیت ذات  
 است تعالی و تقدس و از اساس و صفات هیچ ملحوظ او نیست در انوطن هر آینه ذات را عیب تعالی و از صفات  
 هیچ ملحوظ او نمیشود آنکه صفات در الوقت حاصل نمیشوند پس انفکاک صفات از حضرت ذات تعالی و تقدس  
 با اعتبار ملاحظه عاریت ثابت نشدند با اعتبار نفس امر تا با بل سنت مخالفت باشد فافهم ازین بیان لا غش  
 معنی قول من عرف نفسه فقد عرف ربه زیرا که کسی که شناخت حقیقت خود را بشنارد و نقص دانست که هر  
 خیر و کمال که در وی تعبیه کرده اند مستعار از حضرت واجب الوجود دست تعالی و تقدس پس چار حق را  
 بجهان بخیر و کمال حسن و جمال خواهد شناخت ازین تحقیقات واضح گشت معنی تا و بی کریمه الله نور اله  
 و الارض زیرا که همین شده که ممکنات با سراسر عبادات اند که سراسر ظلمت و شمرات است و خیر و کمال و  
 حسن و جمال در ایشان از حضرت وجود است که نفس ذات مست تعالی و تقدس و عین خیر و کمال ناچار بود  
 احسانها و زمینها حضرت وجود باشد که حقیقت واجب است تعالی و تقدس چون این نور در آسمانها  
 و زمین توسط ظلال بوده است از برای رفع و اهان که به توسط فضا و غشی از برای آن نور  
 آورده است حال تعین نور که مشکوته فیها مصباح المصباح فی زجاجة الی آخر الایه الکریمه تا ثبوت ساطع  
 فرماید و فیض تاویل این کریمه انشاء الله تعالی در جای دیگر ثبت خواهد یافت که مجال سخن در اینجا  
 بسیار است و این مکتوب گنجایش تفصیل آن ندارد و آنکه گفتیم که معنی تا و بی کریمه است زیرا که معنی تفسیر  
 مشروط بتعل و سماع است من غیر القرآن برای نقد کفر شنیده باشند و در تاویل مجر و احتمال کافی است  
 بشرط آنکه مخالفت کتاب و سنت نباشد پس مقرر شد که ذوات و اصول ممکنات عدالت صفات نقیض  
 و زایل ایشان تعینات آن عبادات که با بجا و قادر مختار جل سلطان بوجود آمده اند و صفات کامل ایشان  
 مستعار از غفل کمالات حضرت وجود است تعالی و تقدس که بطریق انعکاس ظواهر یا نه با بجا و قادر مختار جل  
 سلطان نیز موجود شده اند و مصداق حسن قبح اشیاء نیست که هر چه را بخت و از و برای آخرت معد است  
 حسن است اگر چه بظاهر مستحسن نماید و هر چه را بدین دارد و برای دنیا معد است قبح است اگر چه بظاهر مستحسن نماید  
 کمالات و طراوت ظاهر شود که از خرافات الدنیویة ازینجا است که در شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلو  
 والسلام و التیمت مع فرموده اند از نظر کردن بیل و خواش بجن امار و نسا و جنبیه و مخرفات دنییه  
 که این حسن و طراوت از متقیات عدم است که ما وای هر شر و فساد است اگر منشأ این حسن و

معنی آن وقت نفس خود است

معنی تا و بی انشاء از اسرار و الاصل

زین در میان تا و بی



جمال کمالات وجودیه بی‌منع می‌فرموده مگر ازین راه که توجیه نمودن نعل با وجود اصل مستحسن است این مناسبت است  
و وجوبی بخلاف منع سابق پس حسنی که در ظاهر جمیع دینی ظاهر و هویدا است نه از ظلال حسن اوست بلکه از لازم عدم آنست  
که بواسطه مجاورت حسنی در ظاهر پیدا کرده است و فی الحقیقت قبیح و ناقص است در رنگ آنکه زهر را بشکر علف سازند  
و نجاست را زانند و ده نمایند آنکه تجویز تمکات نساجیه نکاحیه و اما در فرموده است بواسطه تحصیل اولاد  
و بقای نسل است که مطلوب است و بقای نظام عالم پس بعضی از صوفیه که بظاهر جمیع نعمات مستحسنه گرفتار اند تجمل آنکه  
این جمال حسن متعارف از کمالات حضرت واجب الوجود است تعالی و تقدس که درین مظاهر ظهور فرموده است  
و این گرفتاری را نیک و مستحسن می‌انگارند بلکه راه وصول تصور نمایند زوایین حیر خلافت آن ثابت شده  
است چنانچه شمه از آن بالا ندر کرده است عجب کار است بعضی از اینها در آن مطلب خود این قول را سبند  
می‌آوردند که گفته ایم که المردوفان هم لونا کولون الله کلکولون الله ایشانرا در استنباط می‌اندازند و می‌دانند که این قول مناسبت  
طلب ایشان است و مؤید معرفت این درویش زیرا که کلمه تخییر آورده است منع توجیه بایشان نموده است و شایسته علمای  
بیان فرموده که حسن ایشان شایسته حسن و جمال حق است بسمانه سن و تا در غلط می‌فکند فال علیه السلام و بصلوة  
ما الدنیا و الآخرة الا انظر انان رفیت احدی ما سخطت الاخری درین حدیث نیز تصریحی است آنکه در میان حسن  
جمال اخروی نقاضه و باینست و مقرر است که حسن دنیوی نامرضی باشد و حسن اخروی مرضی پس هرگاه  
حسن دنیوی باشد و غیر لازم حسن اخروی پس ناچار فساد اول عدم بود و متشانی وجود آری بعضی از  
اشیا هستند که یک وجه بدنیادارند و وجه دیگر باخرت این اشیا از وجه اولی قبیح اند و از وجه ثانیه حسن و  
اقتیاز در میان این وجه در میان حسن و قبح هر کدام اینها مفوض بعلم شریعت است قال الله سبحانه ما اتمکم  
الرسول فخذوه و ما نهيکم عنه فانتهوا در خبر آمده است که از انوقت که دنیا آفریده شده است حضرت حق بجهان  
و تعالی بروی نظر نهاده است و مفضو به حق است بسمانه اینهمه بواسطه قبح و شرارت و فساد اوست که از مقتضای  
عدم است که ماوای هر شر و فساد است حسن جمال دنیوی و جلالت و طراوت آن کامل طرح فی الطریق اند  
و منظور نظر نیستند جمال آخرت است که شایان نظر است و مرضی حق است بسمانه قال الله سبحانه حکایت  
عن حاتم یزید بن عوف الدنیا و الدنیا و الدنیا با عینا و کبر الآخرة فی قلوبنا بخرت من افعی باطن  
و بحسب عین الفناء علیه و علی آله الصلوات التمام و اکملها و چون شیخ رحل شیخ محی الدین العربی نظر بحقیقت  
شرارت و نقص و فساد اینها نمیداخته است حقائق ممکنات را بصورت علیه حق جل و علا داشته است که حصول

مرآت حضرت ذات تعالی و تقدس که در خارج جزا و موجو نمیداند انعکاس پیدا کرده نموده خارجی و اصل کرده است  
و آن صو علیه را غیر از صور شیون و صفات واجبی ندانسته است جل سلطانه لاجرم حکم بوحده وجود کرده است  
و وجود ممکنات را عین وجود واجب گفت تعالی و تقدس شر و نقص را منتفی گفته یعنی شرارت مطلق و نقص محض  
کرده است از نیجاست که خیر را قبح بالذات نمیداند حتی که کفر و ضلالت نسبت ایمان و هدایت بد میداند  
بذات خود که آنرا عین خیر و صلاح می‌انگارند و نسبت بار باب خود اینها را با تنقاس حکم بنیاید و در کیه  
و مابین و آیه الا هو اخذ بنا صیبتان ربی علی صراط مستقیم شاید این معنی میسازد آیه که حکم بوحده وجود نماید از  
اشمال این سخنان چراغی فریاد آنچه برین حیر ظاهر ساخته اند آنست که مابیات ممکنات عداوت اند بکمالات  
وجودیه که در آنها منعکس گشته است و معتزج شده که مفضل اولاد الله سبحانه یعنی الحق و هو میدی اسیل س فرزند  
این علوم و معارف که هیچ یک از اهل الله بدان حکم نفروخته است نه بصریح و نه بشارت از اشرف معارف اند و اول  
علوم که بعد از خبر ارسال در صفة علیه آمده و حقیقت واجب تعالی و تقدس ممکنات را کما لیکون و یلیق بیان  
فرموده اند نه مخالفت بکتاب و سنت و از ندونه مابینت باقوال اهل حق مانا که مراد از دعا نبوی علیه و علی  
آله الصلوة و السلام که گویا از برای تعلیم است فرموده اند اللهم ازنا حقائق الاشیا و کما هی این حقائق اند  
که در ضمن این علوم همین گشته اند و مناسب مقام عبودیه اند و نقص و ذل و انکسار که ملائم حال بندگی است  
ولالت و از ندنده عاجز که خود را عین مولای قادر خود دارد چه لطافت دارد و از کمال بی ادبی خبر میدهد  
اسه فرزند این آن وقیست که در اتم سابقه در مینظر و عینیکه پراز ظلمت است پیغمبر اول العزم معبوس است  
میکشت و احیاء شریعت جدید و میکرد و درین امت خیر الامم است و پیغمبر ایشان خاتم الرسل علیه و علی آله  
الصلوات و التسلیمات علما را مرتبه انبیاء بنی اسرائیل داده اند و بوجوه علما از وجود انبیاء کفایت فرموده اند  
لذا بجهت هرگاه از علما این امت مجبوری تعیین مینماید که احیای شریعت فرماید علی الخصوص بعد از معنی الهی  
که در اتم سابقه وقت بعثت پیغمبر اولی العزم است و بر هر پیغمبری در انوقت گفتا نموده اند در مینظر و وقت  
عالمی عارفی تمام المعرفة و کار است که قائم مقام اولی العزم امم سابقه باشد شمع حق و صبح القدس را نداند  
مد و فرماید و دیگران هم بکنند آنچه میجامی کرد و باسه فرزند وجود صرف مقابل عدم صرف است و بالا  
گذاشت که وجود صرف حقیقت واجب الوجود است تعالی و تقدس و عین هر خبر و کمال هر چند ملاحظه این  
عینیته هم اگر چه بر سبیل اجمال باشد در آن موطن نجاش ندر که شایسته ظلمت دارد و عدم صرف که



مقابل آن وجود است آن عدم است که هیچ نسبتی و منافاتی با و راه نیافته است و من هرگز نفی است هر چند این صفت نیز در اینجا نمی گنجد که بونی از اضافت دارد و معلوم است که ظهوری بر وجهی است که در مقابل حقیقی آن شیء صورت بند و بعد از اینها اینها را بطور وجود صرف بر وجهی است که در مراتب عدم صرف حاصل گردد و تصور که نزول با اندازه عروج است پس یکسره عروج بعنایت الله سبحانه و جبروت وجود صرف تحقق شود نزول او ناچار بعد صرف که مقابل دست خواهد بود لیکن در وقت عروج آنجا استلزام عارض است که جعل آنرا لازم است و در وقت نزول بصورت تحقق است که مقام علم معرفت است درین مقام صحیح و اورا بجای دانی که مبر است از شائبه ظلمت و منزه است از ملاحظه شیون و اعتبارات ذاتیه مشرف میسازند و می دانند که پیش ازین هر تجلی که حاصل شده بود در پرده ظلی از ظلال اسما و صفات و شیون و اعتبارات بود هر چند عارف آن تجلی را بنی ملاحظه اسما و شیون دانند و تجلی حضرت وجود صرف شد بجان الله این عدم که ماورای هر شرف و نقص است بواسطه ظهور نام حضرت وجود تعالی معنی پیدا گردد و آن یافت که یکسره نیافت قبح لذات بود و هرگز عارضی نمی گشت نفس اشاره انسانی که بالذات بشرات مایل است از همه مناسبت تمام بآن عدم دارد و اندر تجلی حاصل از همه فائق آمد و بر همه ترقی گزید پس عکس که است گناهکار اندیشه باید دانست که عارف تمام المعرفة بعد از نظر مقامات عروج و مراتب نزول فرماید و آئینه داری حضرت وجود نماید هر آئینه جمیع کمالات انسانی و صفاتی در وی ظهور خواهد یافت و تفصیلا همه را و او خواهد نمود با لطافتیک مقام اجمال متضمن است که این دولت غیر او را میسر نیست و این آئینه داری لباسی است فاخر که بر قداد و خسته اند و خرنشیه حضرت علم هر چند این تفصیل صورت یافته است اما آن آئینه در مرتبه علم است و آئینه آن عارف در مرتبه خارج که در خارج جمیع کمالات را دانوده است سوال معنی مراتب عدم چیست و عدم که لاشیء محض است بکدام اعتبارات و وجوه گفته اند جواب عدم با اعتبار خارج لاشیء محض است اما در علم امتیازی پیدا کرده است بلکه وجودی علمی نیز حاصل کرده نزد ایشان وجود ذهنی و او را مراتب وجود بآن اعتبار گفته اند که در مرتبه عدم هر چه از نقص و شرات که ثابت شود از وجود که نقیض اوست لاجرم مسلوب خواهد بود و هر یکا لیکه در مرتبه عدم مسلوب گردد در حضرت وجود مثبت خواهد بود پس ناچار عدم سبب ظهور کمالات وجودی گشت و لا معنی لمرآتیه الا انرا فانهم فانه نیفک و الله سبحانه الملم ای فرزندان این معارف که مسوده یافته است امید است که از الهامات رحمانی باشد که شائبه اصلا و سادس شیطانی

و

و کمالات همه منسوب با و تعالی الحمد لله سبحانه رب العالمین اولاً و آخراً و الصلوة والسلام رسولاً و ائمة و مراد و علی اکرام و محابا و العظام و السلام علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی اکرام الصلوات و التسلیات اتها و اکملها مکتوب و و صدوسی و پنجم بلا عبد الغفور عن قدی و حاجی بیگ فر کنی و خواجده اشرف علی کابلی صدور یافت در بیان آنکه محبت این طائفة سرایه سعادت و نبویه اخروی است و توفیق اتیان احکام شرعی و تحصیل جمعیت معنویه از ثمرات آن محبت است و اینا سبب لک بعد از الصلوة تبلیغ الدعوات معلوم شریف دوستان حقیقی و مشتاقان تحقیقی باشد که مکاتبات شریفه بنی از فرط محبت و اشتیاق بوده بوصول آن متوجع و مسرور گردیده و بمسک الله سبحانه علی هذه المحبة این محبت را سرایه سعادت و نبویه و اخروی دانسته از حضرت حق سبحانه و تعالی ثبات و استقامت بران مسالت باید نمود و توفیق اتیان احکام شرعیه نتیجه این محبت است و تحصیل جمعیت باطن ازین مودت اگر عالم ظلمات و کدورت را در باطن بریزند و این محبت را بر پا دارند غم نباید خورد بلکه امیدوار باید بود اگر کوه انوار احوال را در باطن اضافه کنند و سرسوی ازین محبت بردارند جز خرابی برنج نباید دانست و استدر ارج باید شمرد و این سرشته را نیک محکم داشته متوجه کار خود باشند و با مورا لاطائل عمری که انما یه را تلفت نسازند همه اندر زمین توانست که تو طفلی و خانه رنگین است و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی اکرام الصلوات و التسلیات اتها و اکملها مکتوب و و صدوسی و پنجم مجدوم زاوکی بیان شیخ محمد صادق سلمه الله تعالی در بیان بعضی از اسرار صدور یافت بعد الحمد لله و الصلوة معلوم فرزند ای ارشدی با و که از مکتوب شما که در شرح احوال نوشته بودید چنان مفهوم گشته بود که شمار انسانیستی ولایت خاصه محمدیه علی صاحبها الصلوة والسلام و ائمه پیداشده است ازین معنی شکر خداوندی جل سلطان بجا آورده که از مدت آرزوی این دولت داشته که در حق شما بشمول پیوند این زمان امیدوار گشته متوجه آن شد که شمار این دولت جذب نماید اتفاقاً درین جست و جوی شمار داخل گشته موسوی یافت علی بنیا و علیه الصلوات و التسلیات و از اینجا کشیده داخل دایره ولایت خاصه ساخت الله سبحانه الحمد و المنة علی ذلک و چون شمار ابره قدر درین ولایت در آورده اند زیاده از نسبت روز است که در کنار خود نگذاشته پرورش نمایند معلوم نیست که از ضعف این نسبت معلوم شامشده باشد و حال چون او بقوة آورده است امید است که معلوم شامشگر گردد و از انعامات



حضرت حق سبحانه چه نویسد که در باب این حاصی علی التواتر و التوالی فائض است من آن خاتم که بر نو باری بکن  
از لطف بزمین قطره باری که اگر بر دیده از تن صد زبانه چو سوسن شکر لطفش که تو انهم دیگر فرزندی اعز  
محمد سید که در مکتوب خود اظهار احوال خود نموده بود بسیار اصل است بآن خصوصیت از زبان کم کسی را روداده  
است امیدوار است که حضرت حق سبحانه و تعالی او را نیز بولایت خاصه شرف گرداند و فرزندی محمد معصوم خود بفضل  
خداوندی جل سلطانه بالذات قابل آن دولت است حضرت حق سبحانه و تعالی از قوه بغیر از وجهه حقیقه  
و علی آله الصلوٰه و السلام مکتوب دو صد و سی و هفتم بلامع طالب بیانی صدور یافته در ترغیب  
بر متابعت سنت سنی علی صاحبها الصلوٰه و السلام و التقیه و در مدایج طریقه علیه نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم  
بشتا الله سبحانه و ایاکم علی جاده الشریعه الحقّه المصطفویه طریقه صاحبها الصلوٰه و التقیه و علی آله الکرام و اصحابه الختام  
انوی ارشدی اکابر طریقه علیه نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم التزام متابعت سنت سنی نموده اند و اختیار غسل  
بعمیت فرموده اگر باین التزام و اختیار ایشان را باحوال و مواجید شرف سازند نعمت عظیم میدهند و اگر  
احوال و مواجید ایشان بدین درین التزام و اختیار فوری یابند آن احوال را نمی پسندند و آن مواجید  
را نمی خواهند و در آن فتور جز خرابی خود هیچ نمی بینند زیرا که بر همان وجو گیان چند و فلاسف یونان از  
قسم کلیات صوری و مکاشفات مثالی علوم توحیدی بسیار دارند اما غیر از خرابی و ذروالی نتیجه آن ندارند  
و جز بعد و حرمان نقد وقت شان نیست آن برادر چون بفضل الهی جل سلطانه خود را در سلک اراد و این اکابر  
داخل ساخته تا چارست که متابعت ایشان را التزام نماید و سر موی مخالفت را انگیزش ندند تا ز کمالات  
ایشان سودمند و بر خوردار گردانند و آلا یصح عقاید بروقی معتقدات اهل سنت و جماعت کثر هم الله سبحانه  
خبر باید تا نیا ظم فرض و سنت و واجب و مندوب و حلال و حرام و مکروه و مستحب که در علم فقه مذکور است  
و عمل بمقتضای این علم حاصل باید تا ثبات توحید بعلوم صوفیه برسد تا آن دو جناح درست کند طیران عالم  
قدس محال است و اگر احوال و مواجید بی حصول آن دو باز و میسر شد خرابی خود را در آن باید دانست و از آن  
احوال و مواجید استناده باید نمود و کار نیست غیر اینهمه هیچ با علی الرسول الا البلاغ احوال  
میان شیخ و او و آنجا آمده اند صحبت ایشان را منتقم شعرند با نچه نصیحت و دلالت نمایند و نمایند که در  
صحبت مریدان این اکابر بسیار بوده اند و راه روش ایشان معلوم نموده یا اینکه آنجا اند و بهر سبب خدمت میرنمایان  
داخل این طریقه علیه نقشبندیه باید که صحبت مشارالیه را عنینت شعرند و در حلقه کجا نشینند و در یکمیر فانی باشند

جامعیت حاصل شود و معامله بر ترقی انجامد مطالعه مکتوبات را لازم گیرند که سودمند است و دوم تر از آنکه قصص  
نشان بدهد اسلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعت المصطفی علیه و علی آله الصلوٰه و التسلیم  
و انما و اکملها مکتوب دو صد و سی و هفتم بمیرنمایان صدور یافت در بیان آنکه در مکتوب خوان  
امیدوار است و در تنبیه آنکه مباد احوال و معارف مریدان باعث توقف پیران شود و منتهی موجب گردد  
و در بیان آنکه احوال مریدان باید که موجب حیا باشد که ترغیب بر ترقیات نماید احمد الله رب العالمین  
و الصلوٰه علی سید المرسلین و علی آله الطیبین الطاهرین امجین مکتوب شریف که بمصوب کس توجه نمی  
رسال داشته بودند وصول یافت موجب فرحت فراوان گشت و چون احوال مسترشدان ایشان  
تفصیل اندراج یافته بود فرحت افزون تر آنکه در مکتوب خوان بموجب اکثر انوار انکم فی الدین امیدوار است  
و اگر پیشتر عصبه با خیک نیز نموده است لیکن باید که منظور نظر احوال و اعمال خود باشند  
و بطوط سکون و حرکت خود بود مباد که ترقیات مریدان باعث توقفات پیران گردد و حرارت مسترشدان  
در خانه مرشدان برودت اندازد و از تنبیه ترسان و لرزان باید بود و احوال مقامات مریدان را در  
آنک شیه و بهر باید دانست چه جائی آنکه بآنها مفاخرت و مباحات باید کرد که مباد ازین راه دراز ترغیب  
گشاده گردد و بلکه باید که حکم احیای شبهه من الایکان ترقیات مریدان باعث شرمندگی و خجالت باشد  
و حرارت طلب طالبان موجب غرت و غیرت بود باید که قصور اعمال و متمم داشتن نیات لازم وقت  
بود لسان حال و قال بکلمه من مزید مرطوب باشد هر چند متوقع از اوضاع پسندیده شما همین قسم  
سماوات است اما لحاظ اعدای دین که اماره لعین بودند و بطریق تاکید مبالغه کرده اند ازین  
راه مباد ابرودت در سرگرمی توجه طالبان افند که مقصود جمع کردن این دولت است اقتصاد بریک  
از تصور است خواهی و سید احمد باید که در خدمت شما حاضر باشند توجه شما بحال ایشان بروجه اتم مرعی  
باشد میر عبد اللطیف هم اگر توفیق تو به یافته باشند و نمایند که استقامت پیدا کنند نوشته بودند که بعضی  
از طالبان طریقه قادر بر راه التماس میانند باید که غیر از طریقه نقشبندیه هیچکس هیچ طریقه تعلیم نکنند که  
خلط و طریقه نشود و اما اگر کلاه و شجره طبلند و استخاره راه بدر مرید گیرند و نصیحت فرمایند و السلام علیکم  
و السلام انما و اکملها مکتوب دو صد و سی و هفتم بلامع طالب بیانی صدور یافت در رجوع اب



کتابت او که نوشته بود و استفسار با نموده احمد بن محمد بن علی بن سید المرسلین و آله  
و اصحابه الطاهرین اجمعین صحیفه گرامی که از وی شققت و مهربانی مرسل داشته بودند بطالع مضامین آن  
بتیج و مسرور گردید نوشته بودند که عرض احوال بر تقدیر احوال است این مخدوم و مقصود از حصول احوال گرفتاری  
بمحل احوال است و چون این گرفتاری حاصل است حصول احوال گوناگون نوشته بودند که در حضور مذکور شده بود  
که در حق شما تخم ریزی بسیار کردیم این مخدوم و الا واقع کذلک لکن حصول الثمرات منوط بمرور الدهور و الا زمان  
حال الحیوة و بعد المات البشر و لا یجوز از مقوله مولانا محمد صالح نوشته بودند چون مولانا مذکور حاضر نبود که در  
و فمیده شود از آن مقوله مترض نشده اما خیر است بخاطر هیچ نرسانید از سواد ادب که رفته بود نوشته  
بودند از خلصان زیلات مغفور است بخاطر هیچ نرسانید از احوال خود تقیبتش نموده بودند و نه بجا نه احمد و نه  
که شمار از مقبولان ساخته اند قبل من قبل بلا علة نوشته بودند که دو شیخ زاده آمده بودند که تلقین ذکر بگیرند  
این مخدوم و استخاره در هر امر مسنون است و مبارک لیکن در کار نیست که بعد از استخاره امری ظاهر شود و در  
خواب یا در واقع یا در بیداری که دلالت بر فعل یا ترک نماید بلکه بعد استخاره یا رجوع بقلب باید نمود  
و اگر در اقبال بآن امر زیاده از پیش است دلالت بر فعل دارد و اگر اقبال همانقدر است که سابق داشت و  
نقصان پیدا نکرده هم منع نیست در صورت استخاره بار اگر سازد تا زیاده اقبال مفهوم شود و نهایت تکرار استخاره  
تا بهفت مرتبه است و اگر بعد از ادای استخاره نقصانی در اقبال سابق مفهوم شد دلالت بر منع است  
در صورت نیز اگر استخاره بار اگر سازد و گنجایش دارد بلکه بهر تقدیر استخاره مکرر ساختن اولی و مناسب است  
و احتیاط است در اقدام و عدم اقدام در آن امر معنی عبارت رسالت مبداء و مواد که در بیان جسد مکتوب  
روح تحریر یافته است پرموده بودند مخدوم و مباشرت روح مرافعی را که مناسب افعال اجسام است بواسطه همان  
جسد مکتوب است ازین قبیل است مدد های که از روحانیت اکابر قدس اند تقاضای اسراریم که مناسب  
افعال اجسام است کمالک الاعداد و نصرة الاحباب و بوجه مختلفه و انجاشتی طلب امان از فتنه ظلمت فتنه  
بود حضرت حق سبحانه تعالی شمار بلکه بقعه شمار از شران ظلمه محفوظ ساخته است بفرغ خاطر توجه جناب  
قدس او باشند تعالی و تقدس و امید است که این حفظ را موقت نماندند از ربک و انس المغفرة اما اهل آن  
بقعه را نصیحت فرمایند که تغییر وضع صلاح و خیر اندیشی مسلمانان نکنند قال الله سبحانه و تعالی ان الله لا ینظر بالاعمال  
حتی یغیر او اما بالنفس و السلام مکتوب و دو صد و چهل و پنج یوسف برکی صد و بیست و یک در بیان ثنایاتی

این راه بعضی از فوائد کلمه طیبه لا اله الا الله محمد و سلام علی عباده الدین اصطفی رساله که ضمن احوال  
خیر مال شما بود رسید مطابق آن باعث مسرت گشت ع و در عشق چنین بواجبها باشد اما باید که از احوال گذشته  
بمحل احوال باید رسید که آنجا همه جهالت و نادانیت بعد از آن اگر گرفت مشرف سازند زنی دولت با همه  
هر چه در دید و دانش در آید قابل نفی است اگر چه شود و وحدت در کثرت باشد چه آن وحدت را در کثرت اصلا  
انجایش نیست آنچه تمایذ شیخ و مثال آن وحدت نه او پس مناسب حال شما درین وقت ذکر کلمه طیبه لا  
اله الا الله است و تکرار این کلمه تا بحدیکه در دید و دانش تیج نگذارد و درخت را بجزیرت و جهالت نبرد و مسامحه را  
نیفازد از قنایحیرت و بهل برود از قنایحیرت نیست آنچه شما قنایحیرت است از سیر بزم است نه فنا چون بعد از وصول بکل  
فنا دست دهد اول قدم درین راه زده باشند وصل کجا و اتصال کجاست که اسب کیف الوصول الی سواد و دونه با  
قلل اجمال و دونه خوف و احوال شما درست است اما که نشستن ازین لازم است و السلام علی  
من اتبع الهدی نصیحت دیگر استقامت بر شریعت است و تطبیق احوال است باصول شرعی و عبادت با بانه  
در قول و فعل ظانی با شریعت پیدا آید خرابی خود در آن باید دانست طریق ارباب استقامت نیست و السلام  
مکتوب و دو صد و چهل و پنج بجانب مولانا صلح محمد و دریافت در بیان ترقی بعضی یاران بعد  
از صلوة معلوم انوی ارشدی باد که احوال اینجند و مستوجب حمد است یاران اینجای خرم و خوشوقت  
اند علی الخصوص مولانا محمد صدیق درین ایام بمنایت الله سبحانه بولایت خاصه مشرف گشتند و از اسم  
جزئی باسم کلی ملحق شدند مع ذلک نظر نفوق دارند از آنجا نصیب وافر حاصل کرده شاید میل بجمع نمایند  
و الله خیر بر حمت من یشاء گاه گاه از احوال خود و یارانیکه داخل طریقه شده اند و میشوند نوشته باشند  
و چند روز در آنجا استقامت ورزند و السلام مکتوب و دو صد و چهل و دوم بجانب ملا بدیع الدین  
صد و بیست و یک در جواب بعضی سوالها که نموده بودند بعد از صلوة و تبلیغ الدعوات معلوم انوی  
اغری باد که در دیش کمال صحیفه شریفه رسانید موجب فرحت گشت از دید تصور و تمهید اشتن نیات  
و اعمال خود نوشته بودند بوضوح انجایمید از حضرت حق سبحانه و تعالی مزید این دیدن و شنیدن است و  
اتمام این اهتمام مطلوب که درین راه هر دو دولت از طراک امور است نوشته بودند و استقامت  
نموده که شغل اسم ذات تعالی و تقدس تا کجاست و چه مقدار حجب از مدد است  
این اسم مبارک بر طرف میگردند و نهایت نفی و اثبات تا بچه حد است و ازین کلمه متبر که



چه گنجایش با پیش می آیند چه مقدار حجب مرتفع میشوند بدانند که ذکر عبارت از طرد غفلت است و چون ظاهر  
 را از غفلت چاره نیست چه در ابتدا چه در انتها پس ظاهر همه وقت محتاج بذكر گشت غایب مانی الهی است بعضی  
 اوقات ذکر اسم ذات عزوجل انفع است و در بعضی دیگر از اوقات ذکر کفری و اثبات انسب با قیامد معامله  
 باطن در اینجا نیز تا زمان ارتقاء غفلت با کلیت از ذکر گفتن چاره بود اینقدر هست که در ابتدا این ذکر  
 مستحب است و در توسط و انتها این دو ذکر مستحب نیست اگر بتلاوت قرآن و ادا و صلوة نیز غفلت نموده  
 آید گنجایش دارد لیکن تلاوت قرآن بحال متوسط مناسب و ادای نماز و افاضل مناسب حال منتهی است  
 باید دانست که حضور حضرت ذات تعالی و تقدس که بملک حفظه اسما و صفات باشد اگر چه دائمی بود نزد تو جهان  
 احیت مجروده داخل غفلت است این غفلت را نیز طرد باید نمود و بپردازد و باید رفت به فراق دوست  
 اگر اندک است اندک نیست که درون و دیده اگر غمگین است بسیار است از اوقات که رو می بیند و توبه یابد  
 پیش ازین بیشتر در جواب نوشته بود که اینها بیشتر اند هنوز وقت ظهور اینها نرسیده است منتظر باشند  
 و کار کنند که کیف الوصول الی سواد و دنیا و عمل بحال و دو دهن غیوت و السلام مکتوب  
 دو صد و چهل و سوم بجانب ملا یوب محتسب صد و ریافت در تحسین بر طریقه علمیه نقشبندیه بعد  
 از صلوة و تبلیغ الدعوات معلوم اخوی با دو که چند دفعه در کتابهای متعدده طلب فضیلت نموده بودند  
 اما این حقیر نظر بر خراسانی خود انداخته اقدامی در اجابت آن مسئول نمی نمود چون طلب مکرر گشت بعضی وقت چند  
 فقره نامربوط نوشته شد استماع نمایند بدانند که آنچه برین کس است و باید است و بدان تکلف اشتغال و ادا است و انتها از  
 توان کرد که مایه انام الرسول فخره و دمانا کم غنه فانتوا شایسته است و چون امور باخلاص است الان الله الدین الخالص  
 آن بی فساد و بی محبت ذاتیه مقصود نمی شود و لاجرم سلوک طرق صوفیه که محصل فنا و محبت ذاتیه است  
 نیز ضروری آمد تا حقیقت اخلاص صورت بند و طرق صوفیه در مراتب کمال و تکمیل چونکه تفاوت اصالة است  
 پس بر طریقه که ملزم متابعت سنت سنی باشد و اوفق باتیان احکام شرعی از برای اختیار و ادبی و انسب بود  
 و آن طریق اکابر نقشبندیه است قدس الله تعالی اسرارهم العلیه چه این بزرگواران درین طریق التزام سنت  
 نموده اند و اجتناب از بدعت فرموده و ممالک عمل بر حضرت تجویزی کنند اگر چه بظاهر در باطن تافه یابند و عمل  
 بر عزیمت از دست نیندهند اگر چه بصورت در سیرت متصرفانند احوال و مواجید را تلخیص احکام  
 شرعی ساخته اند و اذواق معارف را اخلاص علوم و ینیه دانسته و با هر نفس شرعی را در رنگ طفلان

بجز و موز و جد و حال عوض نمیکند و تیرات صوفیه فرود و مغفون نمیکردند انصاف نفس نمیکردند و از فتوحات مین  
 بفتوحات کمیه التفات نمینمایند از نجاست که حال ایشان دوام است و وقت ایشان بر استمرار از فتوحات با سو  
 از باطن ایشان برنجی متلاشی میگردد که اگر هزار سال تکلف و راحضار ماسوا نمایند میسر نشود و آن تکلی ذاتی که  
 دیگران را کالبرق است این بزرگواران را دایمی است حضور که غیبت و در تقای آن باشد نزد این عزیزان  
 ازین اعتبار ساقط است رجال لا یلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله بیان حال شایسته مع ذلک طرق ایشان  
 اقرب طرق است و البته موصل است و نهایت دیگران در بدایت این بزرگواران مندرج است و نسبت  
 ایشان که بحضرت صدیق مشرب است رضی الله تعالی عنه فوق همه پستیهای مشایخ است اما فهم کبریا شایق  
 این اکابر نزد یک است که قاضی این طریق علیه نیز از بعضی کمالات ایشان انکار نمایند قاضی  
 اگر کند این طائفة را طعن قصور به حاش الله که بر آدم بزبان این نگه را به شاعر عرب فرماید شعر فذلک آباءی  
 فنجانی بثلثم : اذا جمنا یا حیر الجحان : حضرت خواجه احمد اقدس سره فرموده اند که خواجگان این  
 سلسله علیه قدس الله تعالی اسرارهم بهر زراتی و قاضی نسبت ندارند کارخانه ایشان بلند است  
 جفت باشند شرح او اندر جهان : چه چو را از عشق باید در زمان : یک گفتم و صف اوتاره بند پیش از ان  
 گرفت آن حسرت خورند : اگر وفات در بیان خصائص و کمالات این بزرگواران ثبت نموده اند حکم قطره باشد  
 از دریای بی نهایت ع : ایدم تر از گنج مقصود نشان : و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعت المصطفی علیه  
 و علی آلهم الصلوات الفضل و من التسلیمات المکملات مکتوب دو صد و چهل و چهارم بملا محمد صالح  
 کولابی صد و ریافت در جواب کتب که نوشته بودند در بیان خرابی خود : مکتوب شریف اخوی ارشدی خواج  
 محمد صالح وصول یافت از خرابی احوال خود نوشته بودند امید است که از ان هم خراب تر گردد و  
 نهایت این خرابی در مکتوبی که با سم فرزند ارشدی درین ایام نوشته اند راج یافته است از آنجا معلوم  
 خواهند فرمود اگر میدانند که بودن شما آنجا چند روز بسبب جمیعت یاران است اگر صلاح دانند چند روز  
 دیگر هم کث نمایند این فقیر نیز درین نزدیکی اراده سفر حضرت دارد که استخار با و توجبات  
 بواعث آن سفر اند و این مقام را بفرزند ارشدی عنایت فرموده اند و اخل ولایت ایشان  
 ساخته اند فقیر این جاد و رنگ مسافران در ولایت ایشان نشسته است یاران که داخل طریقه علمیه  
 شده اند علی الخصوص میر سید مرتضی و مولانا شکر الله و میر سید نظام دعوات افرادان مخصوص اند فرزند



خواجہ محمد صادق و سایر برادران شاد و جمیع یاران را دعا میسرساند مکتوب و صد و چهل و پنجم بسلامت صاحب صدر یافت و در جواب استفسار که نموده بود بعد از صلوة و تبلیغ الدعوات میگوید که مکتوب شریف که بمصوب قاصد از سال داشته بودند رسید موجب فرست گشت نوشته بودند که ذکر نفی و اثبات تا به سبب و یکبار در سائیده است اما بعد اومت نمیشود و ضمیمت هم گاه و روید به محبت آثار اور ذکر گفتن ظاهر اثری از شر از مفعول است که نتیجہ بر آن حد و مرتب نشسته باشد انشاء الله تعالی استفسار خواهد نمود و دیگر استفسار نموده بودند یعنی این قول را نوشته بودند که حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه کا خود را تمام کرده فرمودند که ذکر اللسان تعلقات و ذکر القلب و سوسه و ذکر الروح شرک و ذکر الکسر کفر بدانند که چون ذکر بینی از ذکر و نه کور است هر ذکر که باشد مقصود قائل ذکر و ذکر است در مذکور لاجرم ذکر را القلقه و سوسه و شرک و کفر فرمودند و بهر چه از دوست و امانی چه کفر آن حرف چه ایمان بهر چه از راه و افیتی چه زشت آن حرف چه زیبا و اما ذکر را عرض این اسامی پیش از حصول فنا و بقا باید دانست زیرا که بعد از حصول بقا وجود ذکر و ثبوت ذکر از وی مذموم نیست اگر در معنی خفای مانده باشد در حضور استفسار خواهند نمود که حوصله کلمات تنگ است پس این قول را نسبت بحضرت صدیق نمودن خصوصاً بعد از تمامی کار تحسین نیست استفسار دوم آن بود که نوشته بودند که شیخ ابوسعید ابوالخیر طلب دلیل بمقصود از ابوالعلی سینا نموده بودند و در جواب نوشته که در آری در کفر حقیقی و برای از اسلام مجازی و شیخ ابوسعید بعین القضاة نوشته که اگر لکه سال عبادت میکردم آنچه ازین کلمه ابی علی سینا حاصل شد از وی شنیدم القضاة نوشته که اگر می فهمیدند مثل آن بچاره مطعون و ملام گرامی شدند باید دانست که کفر حقیقی عبارت از فرقه شیطانی است بالکل و استتار کثرت است تمام که مقام فنا است و فوق آن کفر حقیقی مقام اسلام حقیقی است که موطن بقا است کفر حقیقی نسبت باسلام حقیقی منقص است تمام و از او کفر نظری این سینا است که باسلام حقیقی دلالت نموده و فی الحقیقت او را از کفر حقیقی هم تقصیر نموده از وی علم و تقلید گفته نوشته بلکه از اسلام مجازی هم حظ وافر گرفته و در خرشهای فلسفی مانده امام غزالی تمیز و تمایز و ادنی که اصول فلسفی او منافی اصول اسلام است دیگر شیخ ابوسعید از معین القضاة بسیار مقدم است یا و چه نویسد اگر شبانه از اشتباه یا قیامه باشد در حضور استفسار خواهند نمود و اسلام مکتوب و صد و چهل و پنجم بسلامت محمد نمان صدر و یافت در بیان حصول مقام که متوقع و مترصد بوده است در مراتب کمال و تکمیل

و بیان وجه بی توفیق که در بعضی اوقات طاری میگردد و بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و الصلوة علی سید المرسلین و آله و اصحابه الطاهرین آمین یعنی گفت شریفه که تواتر و توالی رسیدن ختمهاست فرادان سائید قاصد صدی متوجعان حد و نموده تا جواب هر یک را علی حده مینویشت معذرت خواهد داشت بعد از وصول مکتوب که بمصوب میرود و ارسال داشته بودند روزی بعد از نماز باراد و در طلقه باران نشستند و بخوابت باین خواب توجع بجانب شایبید آمدند و در صد و رفع بقایای آثار که بنظر می درآمد گشت و اهتمام در دفع ظلمات و کدورت که محسوس میگشت نمود تا آنکه لال کمال شایبید کامل گشت و آنچه در آفتاب هدایت و هدایت نهاده بودند همه در آن بدر منعکس شدست که در جانب کمال هیچ متوقعی و منتظری نماند الا ان شیخ الطرق بعد از آنکه یافت بقدر و وسعت شکیلا و ثباتان تعلویل صورت شایبید یعنی را در نظر داشت و تأییدی که صدق صدق حاصل آمد الحمد لله سبحانه و تعالی و آنکه حصول این دولت تاویل آن واقعه نیست که شایبید بودید و حصول آن را بهیچ وجه و تکیه بر شایبید و دیدن شایبید و المنة که در شایبید تمام او یافت و سوغ و نه بخیر معمود و فی گفت امید و است که تکمیل با ناله این کمال حاصل آید و دشت و مهرای آن حد و وجود شریف شایبید گردد و در سبب توفیق خود نوشته بودند ظاهر سبب آن فیض مفرط است و چون فیض شایبید شایبید و طویل الدلیل است سبب آن نیز مانده سبب طویل خواهد بود مع ذلک خود را تکلیف براتیان اعمال و اداء عبادات و اذکار و عمل برایشه باشند دیگر درین سال علوم بلند و معارف ارجح و بزرگ آمده است از آنجمله و مسوده را بخوند مولانا محمد امین همراه آورده اند یکی در حل شیخ بطنه از ربا عبات حضرت خواجہ ما ست قدس سره که در وقت فراغت یاران فیروز آبادی نوشته شده است در آن رساله علوم تومید آینه تفسیر بیست و آن رباعیات اندر آن یافته است و تطبیق داده در میان علما و صوفیه که بوحدت وجود قائمند و بر سر تفسیر یافته است که منبع فریقین با نظر راجع گشته و هم از آن مسوده مکتوبی است که بغیر از مدی ارشدی با اخطاب بسط تفسیر یافته است علود در آن علوم وقت علامه خواهند دریافت اگر مدی از آن بماند استفسار نمایند مکتوب صد و پنجم بفرمان پناهی مرزا حسام الدین احمد صدر و دریافت بر بیان آنکه دلیل بر وجود حق تعالی و تقدس همان وجود حق است جل سلطان ما سوا و کلم و ما تیا سبب کس عرفت ربی بفتح الخاء المثل و کف عرفت فتح الخاء ربی جل و علا فانه سبحانه الدلیل علی ما سواه الا انکس فانی الدلیل علی انکس المندول دای یعنی انظر منه سبحانه لان الاشياء و انما ظهرت بدو منه سبحانه و تعالی فهو الدلیل علی نفسه



و علی ماسواه فلا جرم عرفت ربی بر بی و عرفت الاشیا بر تعالی فالبرهان هتالی و زعم اکثر انانی و تفادات  
تفاوت و تفاوت اختلاف باختلاف النظر بل لا مجال للاستدلال و البرهان شمه ذل اخفا فی وجوده  
سبحانه و لا ریب فی ظهور تعالی فهو علی البدییات و ما خفی ذلک علی احد الارض فی ثلثه عشا و علی  
بصره و الاشیا و محسوسه باحواس الظاهره و معلوم بالضرورة ان وجوده بانه تعالی و تقدس عن تقدیران هذا العلم  
الطبیعی بواسطه و من المرض لا یضری المطلوب السلام علیکم و علی سائر من تبع الهدی و التزم متابعه المصطفی  
علیه علی آله الصلوٰۃ و السلام اتموا اکلها یکتوب صد و حیل و تتمتع بها بنیان میرزا حاکم الدین محمد  
صدور یافت در بیان آنکه کمال بیان انبیا و علیهم الصلوٰۃ و التسلیات از جمیع کمالات ایشان نصیب  
است بطریق تبعیت و بیان آنکه هیچ ولی بر تنبیهی نرسد و تحقیق آنکه تجلی ذاتی که مخصوص بانشر علی الصلوٰۃ  
و السلام گفته اند بوجهی معنی است و این سبب ذلک المحمدرشد الذی هذا لاند و اکتفا لنه حی لولا ان  
هذاتما لندر تقدیمات رسل ربنا باحوص صلوٰۃ الله تعالی و التسلیات سبحانه و علی اتباعهم احوالهم  
و خیرة اسرارهم کمال تابعتان انبیا علیهم الصلوٰۃ و التسلیات بحجت کمال متابعت و فرط محبت بلکه بعض  
عنایت و موهبت جمیع کمالات انبیا بقوه خود را جذب نمایند و بکلیت برنگل ایشان منصف میگردد  
حتی که فرق نمی ماند در میان متبوعان و تابعتان الا بالاصالة و التبعية و الاولیة و الاخریة مع ذلک هیچ  
تابعی اگر چه از متابعتان افضل الرسل باشد بترتیب هیچ نبی اگر چه ما و ان انبیا باشد نرسد لند حضرت صدیق که افضل  
بشر است بعد از انبیا و سر و همیشه زیر قدم نبی میباشد که پایان ترجیح پیغمبران است ازین جا است که مبادی  
تعیینات جمیع انبیا و ارباب ایشان از مقام اصل است مبادی تعینات امتان از اعمالی و اسافل از ارباب  
ایشان از مقامات خلال آن اصل علی تفاوت الدرجات فکین تصور المسادات بین الاصل و نقل  
قال الله تبارک و تعالی و لقد یسئلتکم تعالیا و انما المرسلین انهم لکم المنصورون و ان جندنا مسلم  
الغالبون و آنکه گفته اند که تجلی ذات تعالی و تقدس در میان انبیا مخصوص نبی است و ارسا علیه  
و علیهم الصلوٰۃ و التسلیات و کمال تابعتان آنکه در اذن تجلی نصیب است نه باین معنی است  
که تجلی ذات نصیب باین نیست و به تبعیت نصیب کمال است حاشا و کلاسران تصور هذاست  
فان فی مرتبه الاولیا و علی الانبیا بلکه مخصوص بودن آن تجلی بانسور یافته است که دیگران را  
حصول آن لطیف و تبعیت اوست علیه علی آله الصلوٰۃ و التسلیات انبیا و علیهم الصلوٰۃ و التسلیات

و در این کتاب از حضرت امام ربانی

حصول آن تجلی لطیف و دست علیه الصلوٰۃ و السلام و کمال اولیا و این است تبعیت و علیه الصلوٰۃ و السلام انبیا و  
برخوان این نعمت تجلی لطیف و جلیس او بنده علیه الصلوٰۃ و التسلیات و انبیا و اولیا و خادم اولش خواد و جلیس تجلی ما  
خادم اولش خورق بسیار است ایستقامت از کمالات اقدام است در تحقیق آن شبهه از ان این فقیر در مکتوبات  
و رسائل خود وجوده شستی ذکر کرده و اتمح با حقیقت فی هذه المسودة بفضل قدس سبحانه و کبریه تعالی معلوم شد  
پوده باشد که هر چند جمیع انبیا و علیهم الصلوٰۃ و التسلیات لطیف است علیه علی آله الصلوٰۃ و التسلیات انبیا و اولیا و  
نصیب فرست اما معلوم میشود که این ولایت قاصد در اولیا و امتان ایشان ملوک نموده است ان تجلی  
نصیب و افکره اند که هرگاه در اصول آنها این دو ملت طفیلی و انعکاسی باشد بفرع بطریق عکس عکس چه رسد  
مصدوق نیست گشت هر چه است نه استدلالی عقلی آنچه با بقا مذکور شده که کمال بیان تمام کمالات متبوعان  
را جذب نمایند و ازان کمالات علیه متبوعان است نه مطاقا تا بتامض پیدا نشود بلکه ایشان از ولایت  
مخصوصه هر کدام انبیا و خود به تبعیت بهره گرفته اند و میان امتان همین است تبعیت یا بن تجلی مخصوص  
اند و باین دولت تجلی مشرف لند از احوالهم گفته و علماء انبیا و رنگ انبیا و نبی سر میل شده ذلک فضل الله  
یؤتی من یشاء و الله ذو الفضل العظیم خواست که از فضائل و صفات حق تعالی بیست فاضله شمره نویسد بکلی وقت  
ساعت نکر و کاغذ کوتاهی آورد و بعبایات الله سبحانه علوم و معارف در نگاشته ران نیسان میرشد و بر  
عجایب غرائب مملو اطراعی بخشد و حیران این را از فرزندان گرامی اند علی قدر الاستعداد یا ران نگردد  
چند روز در حضور اند و چند روز دیگر در غیبت از نجای گفته اند هر چند ولی باشد یا بر مرتبه مجالی نرسد شوق  
و ریاقت ملازمت فوق الحد است صعیفه گرامی که نافر داین حقیر فرموده بود ند بود و آن مشرف گشت  
حضور عال از اصل نعم است اما توسط احوال در جمیع امور محمود است فراطر در رنگ لفظ از حد اعتدال بیرون  
است السلام علیکم و علی سائر من تبع الهدی و التزم متابعه المصطفی علیه علی آله الصلوٰۃ و التسلیات مکتوب  
دو صد و حیل و نیم در بیان فضائل متابعت سید و کبریا و انبیا و کمالات مرتبه بران مراتب مخصوصه  
آن میرزا و ارباب صدور و ریاقت محمد لشه و سلام علی عباد الله الذین اصطفی نجات اخروی و فلاح سرمد  
منوط بتابعیت سید و ولایت آخرین است علیه علی آله الصلوٰۃ و السلام اتموا اکلها لند متابعت این مقام  
محبوبیت حق جل سلطانه میرسد و بتابعیت و تجلی ذات تعالی تقدس مشرف میگردد و بتابعیت بر مرتبه عبودیت  
که فوق جمیع مراتب کما است بعد از حصول مقام محبوبیت است سرفرازی و متابعتان کمال او را



مشق انبیا بنی اسرائیل میفرمایند و تمیز بین او و الوعزم از روی متابعت او می نمایند و لو کان موسی حیاً فی زمانه و معه  
الا اتباعه و قدعه نزول روح القدس و متابعت جمیع اهل الله معلوم می شود از اول و اواسط متابعت نبی الامم گذشته است  
و اکثر اهل جنیت شده و بدولت متابعت ایشان پیش از جمیع اعم پرستش فراموش کردند و تمامت خواهانند  
فرمود که او که از اتم که از اول تمیز بین متابعت و التزام سنت و اتیان شرعی و علیه و علی جمیع خواننده من المصلوات است  
افضلها و من التسلیمات المکملات انما سفارش شیخ اسماعیل نماید از ایشان معارف آگاهی حاصلی  
عبد حق است و السلام مکتوب دوم و در پنجاه و پنجم بلا احمد بر کسی صدور یافت در حل بعضی استفسار  
که نموده بود بسم الله الرحمن الرحیم بعد از حمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات می رساند که احوال و اوضاع فقره  
ای خود و مستوجب حمد است المستول من الله سبحانه و تعالی فایتمیم صحیفه شریفه و حصول یافت نوشته بودند  
که دوستی و قرینی که اول داشت حال در خود نمی یابد و این را تشریح خود میداند معلوم اخوی باد  
که حالت اولی در رنگ حالت اول و جد و سماع بوده است که بعد را در انجا دخل تمام بوده و حالیکه  
احمال میسر شده است بعد از انجا قلیل التعلیم است بقلب و روح تعلق بیشتر دارد و بیان  
این معامله تفصیل می طلبد با جمله حالت ثانیه فوق حالت اولی است بر مراتب عدم و جهل ذوق  
و فقدان فرصت فرح فوق جهل ذوق و فرح است چه نسبت هر چند به حالت یکشد و بحیرت  
انجا مد و از حد دور تر رود و اسیال است و حصول مطلوب نزدیکتر زیرا که در آن موطن جزع و جمل  
را انجا بیشتر نیست جمل را تعبیر معرفت میکنند و بجز او را کسی نماند نوشته بودند که آن نسبت را  
نمی فرستد که در اول بوده است حالانکه بنی تاثیر مهدی نمانده اما تاثیر روحی بیشتر پیدا کرده و چه  
هر کس آن را درک نکند چه توان کرد و مدت صحبت شما با من قلیل بار کم بوده است و علوم و معارف غلبه  
نزدیکتر شد مگر آنکه حضرت حق سبحانه تعالی خواسته باشد که صحبت شتی شود و چند روز با هم باقیم ایضا استفسار  
نموده بودند که آیا با وجود زوادر امله درین زمانه که رفیق فرقی هست یا نه و در روایات فقه و ریاض  
اختلاف بسیار دارند و مختار درین مسأله فتوای فقیه ابواللیث که گفته است اگر غالب بفرق امن عدم  
هلاک است در راه پس فرقی نیست ثابت است والا لکن این شرط شرط وجود است شرط فطر و فطر  
کما هو الصحیح پس معیت صحیح و در صورت واجب باشد چون وقت مساعدت نکرد و جواب متفسار باشد  
و دیگر شمار ابرکتها بیگانه و توفیق داشته و السلام مکتوب پنجاه و یکم بمولانا محمد اشرف

صدور یافت در بیان فضائل خلفا و راشدین و فضل حضرت شیخین در بعضی از خطا حضرت امیر در بیان  
تفطیر و توقیر اصحاب کرام علیهم الرضوان در بیان حامل محو از براس سناغات مشاجرات ایشان با تعلق بذلک بعد  
احمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات معلوم اخوی ارشدی خواجہ اشرف باد بعضی از علوم غریبه اسرار غریبه سوا سبب لطیف  
و عارف شریفه که اکثر آنها تعلق بفضائل و کمالات حضرت شیخین فی ذی النورین حیدر کرار در انجمن داشتند  
بحسب فهم قاصر خود بنویسد گوش هوش متاع فرمایند که حضرت صدیق و حضرت فاروق با وجود حصول کمالات  
محمدی و وصول بدرجات لایت مصطفوی علیه علی الصلوة و السلام در میان انبیا و ائمه تقدم در طرف  
ولایت مناسبت بحضرت ابراهیم صلوات الله تعالی و تسلیما ته علی نبینا و علی ذرریه و طرف دعوات که مناسبت  
تقام نبوت است مناسبت بحضرت موسی دارنده صلوات الله تعالی و تسلیما ته علی نبینا و علی ذرریه حضرت  
ذی النورین در هر دو طرف مناسبت بحضرت نوح دارنده صلوات الله تعالی و تسلیما ته علی نبینا و علی ذرریه حضرت  
امیر هر دو طرف مناسبت بحضرت عیسی دارنده صلوات الله تعالی و تسلیما ته علی نبینا و علی ذرریه و چون حضرت عیسی  
روح الله است و کلمه اول و اجماع طرف ولایت در ایشان غالب است از جانب نبوت و حضرت میرزا باسط  
آن مناسبت طرف ولایت غالب است مبادی تعینات خلفای اربع صنفه العلم علی اختلاف احوال  
اجمالاً و تفصیلاً و آن صفت باعتبار اجمال رب محمد است و باعتبار تفصیل رب حضرت خلیل با اعتبار حضرت  
اجمالاً و تفصیل رب حضرت نوح است زیرا که رب حضرت موسی صنفه الکلام است رب حضرت عیسی صنفه القدره  
و رب حضرت آدم صنفه التکوین بر سر اصل سخن بگویم حضرت صدیق و حضرت فاروق حامل بار نوه محمدی  
اند علی اختلاف مراتب حضرت امیر باسط مناسبت حضرت عیسی و غایب جانب ولایت حامل ردایت  
محمدی اند و حضرت ذی النورین باعتبار برزخیت محل بار هر دو طرف فرموده اند و توانستند بود که با این  
اعتبار نیز ایشان را ذو النورین گویند و چون حضرت شیخین محل بار نوه فرموده اند مناسبت بحضرت  
موسی بیشتر دارند چه مقام دعوت که ناشی از مرتبه نبوت است در میان سایر انبیا بعد از انبیا و ایشان تمام  
اکمل است و کتاب ایشان بعد از قرآن مجید بهترین کتب منزله است ایشان را هم با تقدم بقیه حضرت  
خواهند رفت هر چند شریعت حضرت ابراهیم و ملت او را جمیع شرائع دلائل افضل و اکمل است  
ازینجا است که بغیر افضل الرسل را امر متابعت او فرموده که میثم او عینا الیک ان تبع مله  
از انجمن ضعیفاً شاید یعنی است و حضرت مهدی موعود که رب و نیز صفت العلم است در رنگ حضرت



مناسبت بحضرت عیسی دارند گویا یک قدم حضرت عیسی بر حضرت امیر است و قدم دیگر بر سر مهدی دارند  
که ولایت موسی جانب عین ولایت محمدی واقع شد است ولایت موسی جا نبی را آن ولایت چون حضرت عیسی  
با ولایت محمدی بوده اند اکثر سلاسل و لیا با ایشان منتسب گشت کمالات حضرت پیش از کمالات حضرت شیخین  
اکثر اولیا و عظام که کمالات ولایت مخصوص نداشتند اگر چه جماع اهل سنت بر فضیلت شیخین بود کشف اکثر  
اولیا و عظام با فضیلت حضرت امیر حکم کردی زیرا که کمالات حضرت شیخین بعد کمالات انبیا است علیهم الصلوات  
والتسلیمات دست ارباب ولایت از دامن آن کمالات کوتاه است و کشف ارباب کثرت بود اسطه ملود و جات  
آنها در راه کمالات ولایت و جنب آن کمالات کامل و روح فی طریق اند کمالات ولایت زینما اند از بزرگی  
عروج بر کمالات نبوة پس مقدمات را از قاصد چه غیر بود و سبادی را از مطالب چه شعور و از این سخن  
بواسطه بعد عن نبوت بر کثرت گرانست و از قبول و در لیکن چه توان کرد و سه دیس آینه طوطی ختم  
ساخته اند هر چه اوستا و از ل گفت همان میگویم اما کلامی که درین گفتگو بجا و اهل سنت  
شکر الله تعالی سیم موافق و به اجماع ایشان متفق است لای ایشان را بر من کشف ساختم اند  
و جماع را بر تفصیل این تغییر را تا زانیکه کمالات مقام نبوت بتابست پیغمبر خود رسا نمیدند  
از آن کمالات بهره تمام نداشتند بر فضائل شیخین بطریق کشف اطلاع نداشتند و غیر از تقلید رای  
نمودند که الله تعالی هدایت نمود و گنا نهندی لولا ان هدانا الله لقد جدوت رسل ربنا یا حق روزی  
شخصه نقل کرد که نوشته اند که نام حضرت امیر بر در بهشت ثبت کرده اند و خاطر رسید که حضرات  
شیخین را از خصائص آن موطن چه باشد بعد از توجیه تمام ظاهر شد که دخول درین است و بهشت  
با استعجاب و تجویز این دو کا بر خواهد بود گویا حضرت صدیق بر در بهشت ایستاده اند و تجویز  
دخول مردم میفرمودند و حضرت فاروق دست گرفته بدرون می برد و شهودی کرد و که گویا تمام  
بهشت بنور حضرت صدیق مملو است در نظر این حقیر حضرت شیخین را در میان جمیع صحابه شان  
علوه است و درجه منفرد گویا هیچ احدی مشارکت ندارد حضرت صدیق با حضرت پیغمبر  
علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات گویا هم خانه است اگر تفاوت است بعلو و سفلی است حضرت فاروق  
بعلو حضرت صدیق نیز باین دولت مشرف اند و سایر صحابه کرام با شرف و علیه و علیهم الصلوات  
والتسلیمات نسبت همسر او دارند یا هم شهری با و یا است خود چه سرع این بکر رسد ز و در بگ بکر

پس اینها از کمالات شیخین چه دریا بنده این هر دو بزرگوار از بزرگی و کفایتی در انبیا معدود اند و بفضائل انبیا  
قال النبی صلی الله تعالی علیه و آله وسلم لو کان بعدی نبی لکان عمرا م غزالی نوشته که رایام عزای حضرت فاروق  
عبد الله بن عمر حضرت صحابه گفت مات تسعة عشر المليون و مئتی و ثمان مئتی توقف دید گفت مراد من علم با کثرت  
نه علم حیض نفاس من حضرت صدیق چه گوید که جمیع مشات حضرت عیسا که مندا دست چنانچه صادق از ان خبر  
دا ده و محسوس میگردد و خطاطی که حضرت فاروق را از حضرت صدیق است زیاده از ان احتفاظ است که  
حضرت صدیق را از حضرت پیغمبر علیه و آله الصلوات و التسلیمات پس قیاس کن که احتفاظ و گیران حضرت  
صدیق چه قدر خواهد بود و شیخین بعد از موت نیز از حضرت پیغمبر جدا نشدند و شمرند و میان ایشان خواهد بود  
چنانچه فرموده پس فضیلت بواسطه قرابت ایشان بود و این حقیر قلیل البصاعت از کمالات ایشان چه گوید و از  
فضائل ایشان چه بیان نماید زود را چه یا از آن سخن از کتاب گوید و قطره را چه مجال که حدیث بحرمان بزرگوار را و اولیا  
که برای دعوت خلق مرجع اند و از هر دو طرف ولایت و دعوت بهره دارند و علما و مجتهدین از تا بعین توج  
تا بعین نبوکشف صحیح و فراست صادق و اخبار متابعه فی الجملة کمالات شیخین را دیا فته اند و شمره از فضائل  
ایشان مشناخته ناچار حکم با فضیلت شان نموده اند و بر این جماع فرموده اند و کشف که برخلاف  
این جماع ظاهر شده بر عدم محبت محل نموده اعتبار نکرده اند کیفیت و قد سمح فی الصدور الاول فضیلتها که روی  
البخاری عن ابن عمر قال کنا فی زمن النبی صلی الله علیه و آله وسلم لانعلل بانی بیکر احد اعم غم عثمان ثم ترک  
الحجاب یعنی صلی الله علیه و سلم لا تفاضل بینهم فی روایة لابی داؤد و قال کنا نقول در سوال نبی صلی الله علیه و سلم  
فی الفضل متابعی صلی الله علیه و سلم علیه و آله وسلم بعد ابو بکر ثم عثمان رضی الله تعالی عنهم و آنکه گفته اولوایة افضل  
من النبوة از ارباب سکر است و از اولیا غیر مرجع که نصیب افراد کمالات مقام نبوة ندارد و بنظر شما آید  
باشد که فقیر و بعضی از رسائل خود تحقیق نموده است که نبوة افضل از ولایت است اگر چه ولایت آن نبی باشد  
و حق همین است و آنکه برخلاف آن گفته از جهالت کمالات مقام نبوة است چنانچه بالا گذشت و معلوم  
است که سلسله علیه نقشبندی در میان سایر سلاسل اولیا و منتسب بحضرت صدیق است پس نسبت  
صعود ایشان غالب باشد و دعوت ایشان اتم بود و کمالات حضرت صدیق بر ایشان بیشتر  
ظاهر شود ناچار نسبت ایشان فوق جمیع نسبتها سائر سلاسل باشد پس دیگران به کمالات  
ایشان چه پے برند و از حقیقت معاملة ایشان چه دریا بنده می گویم که جمیع مشائخ نقشبندی

نبوة افضل از ولایت است و در این بر خلاف گفت از کمالات نبوة است



در نیماز تساوی اندکیت بل و در واحد من الا لوف علی هذه الصفة لا یتم الحرام که حضرت مهدی موعود که  
با ملکیت ولایت محمود است نیز برین نسبت و خواهد بود و تقییم و تکمیل برین سلسله خواهد فرمود و نسبت حج  
ولایات دون این نسبت معلوم است زیرا که سائر ولایات کمالات مرتبه نبوت قلیل انبساط اند و ولایت  
بواسطه انبساط حضرت صدیق ازان کمالات خط و افوار و کما ام افنا مصرع عجبین تفاوت ره از کجاست  
تا کجایا و در حضرت امیر موعود که حامل ولایت محمدی اند علی صاحبها الصلوة والسلام تربیت مقام اقطاب  
و ابدال داد تا که از اولیا غرلت و جانب کمالات ولایت در ایشان غالب است مقوض بامداد و اوقات  
آنحضرت است سر قطب الا قطب که قطب مدار است زیر قدم اوست قطب مدار بحایت  
در عایت او هم خود را سر انجام بنماید و از عمده مداریت بر می آید حضرت قائم علیه السلام و اما برین  
نیز درین مقام با حضرت امیر رضی الله تعالی عنهم شریک اند بدانند که اصحاب پیغمبر علیه و علیهم  
الصلوة و التسلیما ت همه بزرگ اند و همه را بزرگی یا دایم که در خطیب از انس روایت کند که  
رسول صلی الله تعالی علیه و آله فرموده ان الله افترسني واختار لي اصحابا واختار لي منهم همما را و  
انصارا فمن حفظني فم حفظ الله ومن اذا في فيهم اذاه الله وطيراني الزابن عباس روایت کند رسول  
فرموده علیه و آله الصلوة والسلام من سب محبای علی علیه و آله و آله و السلام و الناس جميعین این حدیث  
عائشه روایت کند رضی الله تعالی عنهما که رسول فرموده علیه و آله الصلوة والسلام ان شرا تمی  
اجرا هم علی محبای و دشمنان و محاربات که در میان ایشان واقع شده است بر عامل نیک صرف باید  
کرد و از هوا و تعصب دور باید داشت زیرا که آن مخالفات یعنی بر اجتهاد و دلیل بوده نیز بر او و بر  
چنانکه مور اهل سنت بر آنند اما باید دانست که محاربان حضرت امیر کرم الله وجهه خطا بوده اند و حق  
نیکان حضرت امیر بوده لیکن چون این خطا خطا اجتهاد است و راست و راست و از مؤخره  
مرفوع چنانکه شرح مواقف از آمدی نقل میکنم که واقعات حمل و مصفین از روی اجتهاد بوده شیخ  
ابوشکور سلمی و تمهید تصریح کرده که اهل سنت و جماعت بر آنند که معاویه با جمعی از اصحاب که همراه  
او بودند بر خطا بودند و خطای ایشان اجتهاد و می بود و شیخ ابن حجر در صواعق گفته که منازعت  
معاویه با امیر از روی اجتهاد بوده و این قول را از معتقدات اهل سنت فرموده و بنویسند  
مواقف گفته که بسیار از اصحاب با بر آنند که این جماعت از روی اجتهاد و در ملا و اصحاب که هم نموده را

داشته باشد اهل سنت بر خلاف آن عالم اند چنانکه گذشت و کتب تقوم شحوت باسطاء الاجتهاد و کما صح  
الامام انطولی و القاضي البکری و غیره با پس تفصیل در حق محاربان حضرت امیر جائز نباشد  
قال لقاضي في الشفا قال بالاك رضي الله تعالى عنه من ثم احدا من اصحاب النبي صلى الله تعالى عليه و آله وسلم  
ابا بكر و عمر و عثمان و معاوية و عمرو ابن العاص رضي الله عنهم فان قال كانوا على ضلال و كفر و ان ثمهم بغير  
هذا من مشائفة الناس لكل مكانا لا شديدا فلا يكون محاربا و علی کفره کما زعمت الخلافة من الرفقة و لا فسقة کما  
زعم البعض نسبة شراح المواقف الى كثير من اصحاب كيف و قد كانت الصديقة و طلبة و الزبر و كثير من الاصحاب  
الکرام منهم و قد قتل الطلبة و الزبر في قتال الجمل قبل خروج معاوية مع ثمانية عشر الفا من القتي قتلهم مالا تحبر و عليهم  
السلام لان يكون في قلبه مرض و في باطنه جث و انچه در عبارات حقیقت خلافت او از زمان خلافت  
حضرت امیر خواهد بود و نه جوریکه با تشفق و ضلالت است تا با قول اهل سنت موافق باشد مع ذلک  
ارباب استقامت از امتیان الفاطمیه خلافت مقصود اجتناب می نمایند و زیاده بر خطا تجویز نمی کنند  
کیف کیون جائز و قد صح ان کان اما ما عاد لا في حقوق الله سبحانه و في حقوق المسلمين كما في الصواعق  
و حضرت مولانا عبد الرحمن الجامی که خطا منکر گفته است نیز زیاده کرده است بر خطا هر چند یاد کند  
خطا است و انچه بعد از ان گفته است که اگر مستحق نعت است انچه نیز مناسب گفته است چه جا  
تر دید است و چه محل شتابه اگر این سخن در باب یزیدی گفت گنجایش داشت اما در حضرت  
معاویه در گفتن شنا عمت دارد و در احادیث نبوی با سنا و ثقات آمده که حضرت پیغمبر علیه الصلوة  
و السلام در حق معاویه دعا کرده اند اللهم علمه الكتاب و الحساب و العذاب و جاس و دیگر در دعا فرموده  
اللهم اجعله يا ديا و مديا و دعا آن حضرت مقبول ظاهر این سخن از مولانا بر سبیل هود و لیسان  
سر بر زده باشد و ایضا مولانا در همان ابیات تصریح نام نا کرده گفته است آن  
صحابی دیگر این عبارت نیز از نا خوشی خبر میدهد بر بنا لا تا و اخذنا ان نسیدنا و اخطانا و انچه از امام  
شعبه در ذم معاویه رضی الله عنه نقل کرده اند و نکوش و را از فسق بالا گذرانیده اند به ثبوت  
نبیوست است امام اعظم که از اتلا میزند دست بر تقدیر صدق و احق بود باین نقل و امام مالک  
که از تابعین است و معاویه و او عالم علما مدینه شاتم معاویه رضی الله تعالی عنه و عمر و بن  
العاص را بقتل حکم کرده است چنانکه بالا گذشت اگر مستحق شتم بود چه سزا حکم به قتل است شتم



او میکرو پس معلوم شد که شتم او را از کبائر و انسته حکم بقتل شتم او کرد و ایضا شتم او را در رنگ شتم ای بگو و غیره و عثمان را ساخته است چنانکه بالا گذشت پس معاویه استحقاق ذم و نکویش نباشد و بر او معاویه تنها درین معادله نیست نصیحت از صاحب کرام کم و بیش در نیجا نموده و شرکای اند پس مجاریبان حیر اگر گرفته یا فسقه باشند اعتماد از شرط دین بخیزد که از راه تبلیغ ایشان بار سیده است و تجویز نکند اینصورت را مگر بدینقی که مقصود غش بطل دین است ای برادر منشأ و آثار این فتنه قتل حضرت عثمان است رضی الله تعالی عنه طلب قصاص نمودن از قتل او و طعمه و زیر که اول از مدینه برآمدند بواسطه تاخیر قصاص برآمدند حضرت صدیق نیز با ایشان درین امر موافقت نمود و جنگ جل که در آنجا سینه هزار آدم بقتل رسیدند و طعمه و زیر که از عسره بمشهر آمد نیز بقتل رسیدند بواسطه تاخیر قصاص حضرت عثمان بوده بعد از آن معاویه از شام بیرون آمده با ایشان شرکای شده جنگ معین نمودند امام غزالی تصریح کرده که آن منازعت بر امر خلافت نبوده بلکه در استیفاء قصاص در مدخل خلافت حضرت امیر بوده و شیخ ابن حجر نیز اینصورت را از معتقدات اهل سنت گفته است و شیخ ابوشامه سلمی که از اکابر حنفیه است گفته است که منازعت معاویه یا امیر و امر خلافت بوده که پیغمبر علیه و علی که الصلوات و التسلیات معاویه رضی الله عنه را فرموده بودند اذما ملکنا الناس فارق بهم از آنجا معاویه را طمع در خلافت پیدا شده بود اما او محظوظ بود درین اجتهاد و امیر محقق زیرا که وقت تاخیر خلافت حضرت امیر بوده و توفیق در میان این دو قول نیست که منشأ منازعت تواند بود که تاخیر قصاص باشد بعد از آن طمع خلافت نیز پیدا کرده باشد بر تقدیر اجتهاد و در محل خود واقع شده است اگر محظوظ است یک درجه است و محقق را دو درجه بلکه ده درجه ای برادر طسریق اسلام در نیوطن سکوت از ذکر شجاعت صاحب پیغمبر است علیه و علی الصلوات و التسلیات داعی از آنکه منازعات ایشان پیغمبر فرمود علیه الصلوة والسلام یا کم و یا بحجر بین الصحابی و نیز فرموده علیه الصلوة والسلام اذ ذکر الصحابی فاسکود نیز فرموده علیه الصلوة والسلام الله الله فی الصحابی لا تحمدوهم و غنائی بترسید از خدای عز و جل در حق صاحب من پیغمبر سید از خدای عز و جل و علا در حق ایشان ایشان را نشانه تیر خود و نسا زید قال الشافعی و هو منقول عن عمر بن عبد العزيز ایضا تلک ما مظهر الله عنهما ایدیا فلنظهر عنهما استثناء ازین عبارت مفهوم میشود که خطای ایشان را تم بر زبان نباید آورد و غیر از ذکر خیر ایشان نباید کرد

بنابر سید ولت از زمره فقهه است توقف در لعنه او بنا بر اصل مقرر اهل سنت است که شخص مدعی اگر کافر باشد تجویز لعنه نموده اند مگر آنکه یقین معلوم کنند که کفر او بر کفر بوده کابی لیل یعنی امراته نه آنکه او شایان لعنه نیست ان الذین یؤذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخرة بدانند که درین زمان چون اکثر مردم بحث امامت را پیش داشته همواره سخن از خلافت صاحب کرام علیه السلام برضوان نصب عین ساخته اند و تقلید جهل را باب و حربه اهل بدعت اکثر اصحاب کرام را نیک یاب میکنند و امور نا مناسبه بجناب ایشان منتسب میسازند ضرورت شمه از آنچه معلوم داشت در قید کتابت آورده بدوستان مرسل داشت قال علیه علی الله الصلوة والسلام اذ انکرت الفتن و شاع البدع و سب الصحابی فلیظهر العالم علمه فمن لم یفعل ذلک فلیلعنه الله و الملائکة و الناس اجمعین لا یقبل الله صلته و لا عدلا و اما احمد بن سبانه و المنه که سلطان وقت خود را حنفی مذہب میگردد و از اهل سنت میدانند و الا کار بر سلیمانان بسیار تنگ میشد شکر این نعمت عظمی بجا باید آورد پس باید که در اعتقاد و رانچه معتقد اهل سنت است دارند و سخنان زید و عمرو را در گوش قرار نهند مدار کار بر افساناس دروغ ساختن خود را فاضل کفر و دست تقلید فرقه ناجیه ضرورت تا امید نجات پیدا شود بدو خطه القاد و السلام علیکم و علی سائرین اتبع اندر و التزم متابعت المصطفی علیه و علی الله الصلوة والسلام مکتوب دوصد و پنجاه و دوم بجناب شیخ بدیع الدین صدور یافته در جواب استفسار بآسه که رفته بود احمد بن محمد و السلام علی عباده الدین اصفی مکتوب مرغوب اخوی ارشد می رسید فرحت فراوان رسانید استفسار بارفتی بود معلوم شریف بوده باشد که مباد تعین حضرت نوح و حضرت ابراهیم صلوات الله تعالی و تسلیاته سبحانه علی نبیا و علیهما صفة العلم ست چنانکه سید اربعین محمدی علیه الصلوة والسلام نیز همان صفت است تفاوت بحکات و اعتبارات است چه آن صفت را وجه عالم است و وجه دیگر معلوم و جوابی لوحده طاهر است و وجه ثانیه بکثرت و آن صفت را نیز اجمال است و تفصیل هر یک از اعتبار سید اربعین بزرگی شده است دیگر معارف فیه تعلق محل باریت و ولایت داشته بود در مکتوبیکه بنو احمد اشرف نوشته تفصیل اندراج یافته است بکار انوشته از آنجا طلبند و دیگر خواست در جواب استفسار فرق میان قطب خورش و خلیفه نوید ما زون گشت بروقت موقوف و از نه السلام مکتوب صد و پنجاه و سوم بخت آب شیخ اورین مانی صدور یافت در بیان جواب سؤالی که در بیان بر نایبیتی راه و تفصیل



بعضی از مقامات و منازل طریق بسبب مزاج و احوال و احوالات و بعضی از مقامات  
فکر اینچنین و مستوجب محاسن است و استول من الله سبحانه و تعالی و ما یستلزمه و استلزام علی الطریقه المرصیه  
المصطفویه علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام و آخرت بیان احوال و مواجبه که بسیار و لا یحکمون خواله نموده بودند  
و استفسار جواب آن فرموده و لا تا تفصیل بپردازد و نمود گفت که فرموده اند که اگر بجانبین نظر میکنیم یعنی  
یا کم و اگر بجانبین نظر میکنیم آنرا نیز نمی یابیم و پیش کی میروم و آنرا نیز وجود نمی یابیم و همچنین عرضش و  
گویی و نیست و دو نرخ را نیز وجود نمی یابیم و وجود را نیز وجود نمیدانم و وجود حق جل شانبه بی پایان است نهایت  
او را هیچکس نیافتد است بزرگان نیز تا همین جا نگرفته اند و تا اینجا آمده اند و سیر مانده شده اند و زیاده برین  
اختیار ننموده اند اگر شما نیز همین را کمال میدانید و در همین مقام رسیدن من پیش شما برای چه یابم و تصدیق بشم  
و تصدیق بدم و اگر برای دیگر داری این کمال است پس علم بخشنده تا یار دیگر که در طلب بسیار دارد و آنجا  
برسیم چندین سال توقف در آمدن بواسطه حصول این تردد و بود و ماندن احوال در احوال این احوال از  
تلوئیات قلبت بشود و دیگر که صاحب این احوال از مقامات قلبت زیاده از ربع علم نموده است که حقیقت  
از مقامات قلبت باید که تا معامله قلبت تمام نموده باشد از گذشت قلب روح است از گذشت  
روح سرست و از گذشت سرخی است بعد از آن اخفی هر کلام ازین چهار باقی مانده احوال و مواجبه علاوه  
دارد و همه با وجود این باید کرد و بکمالات هر کدام تجلی باید شد که از گذشت این بیگانه عالم امر و طی منازل  
اصول آنرا مرتبه بعد مرتبه قطع مدارج ظلال اسماء و صفات که اصول این اصول است و بعد در تجلیات  
اسماء و صفات است و ظهورات شیوون اعتبارات از گذشت این تجلیات تجلیات ذات است تعز و تقدس  
این مانع معامله باطنیان نفس می افتد و حصول رضای پروردگار جل سلطان میسر آید کمالات تیکه درین موطن  
حاصل میگردد و در جنب این کمالات سابق مظهر دارد و در جنب این محیط بیکران اینجا شرح صدر  
میسر گردد و بواسطه حقیقی متعرف شود عکار این است غیر از این تجلیات اسماء و صفات که پیش از قطع تل  
این بیگانه عالم با اصول و اصول متوهم شود ظهورات بعضی از خواص عالم امر است و نصیب از انجونی  
و بهر از امکانیت و اردن تجلیات اسماء و صفات ساکنی درین مقام گفته است که سی سال روح  
را بخندای برستیدم پس وصول کجا است و سیر که از شکر کف الوصول فی سعاد و دونا قل احوال  
و دامن خفوت چون التفات نموده طلب کشف حقیقت این راه فرموده بودند شمه از ان بطریق

احوال نوشته آمده و الا مع الله سبحانه و السلام علیکم و علی من لدیکم مکتوب صد و پنجاه و چهارم  
بلا الحمد بر کی صدر یافت در جواب بعضی سؤالات که پرسیده بود احمد بن محمد و السلام علی عباده الذین اتقوا  
بودند که بعضی اکابر فرموده اند که ادبی هر چه کند بفرمان صاحبشان کند تا آنچه بدو بگوید کار با شمشیر باشد  
اگر این سخن صحیح است امید و فرمان است در کل مشروعات محمد و ما سخن با بر صبح است شمارا از آن حامل  
کرده و از آن ساختن باید اند که در از آنچه پیشتر گفته است نه مطلقا نوشته بودند که در رساله تحریر یافته  
است که حضرت خواجہ احمد اقدس سر فرموده اند که قرآن حقیقت از مرتبه عین جمیع است یعنی از احدیت  
ذات تعالی و تقدس پس معنی آنچه در رساله بعد از معاد تحریر یافته که حقیقت کعبه ربانی فوق حقیقت قرآنی است  
چرا باشد محمد و ما را از احدیت ذات احدیت مجرده نیست که هیچ صفی و ذاتی در آنجا ظهور نماند حقیقت  
قرآن ناشی از صفات کلام است که یکی از صفات ثنائیه است و حقیقت کعبه ناشی از مرتبه ایست که  
از تلویات صفات و شیوئات برتر است پس تفوقی را نخواهیش شد نوشته بودند که بعضی از تفاسیر  
نوشته اند که اگر کسی گوید که من کعبه را سجد میکنم یا فریضه سجده بطرف کعبه باید نه کعبه و در جای دیگر  
نوشته اند که در اول سلام در سجده یک سجده می کنند مدلول منها لنفس ذات است تعالی و تقدس پس  
بعضی آنچه در رساله بعد از معاد تحریر یافته که صورت کعبه همچو آنکه سجد و مورا شیا است حقیقت کعبه نیز همچو  
حقائق اشیا است چه باشد محمد و ما این رسامحات عبارات است چنانکه میگویند آدم سجود ملائکه است  
سجده هر خالق راست جل سلطانند مخلوق و مصنوع و او را هر مخلوقیکه باشد و السلام علیکم و علی اصحابکم  
و احبابکم علی الخصوص ملائکه و شیخ حسن مکتوب دوم صد و پنجاه و پنجم بملاطاف لاهوت  
صدر یافت در تحریض بر احیای سنت سینه و رفع بدعت ناصیه احمد بن محمد و السلام علی  
عباده الذین اتقوا مکتوب شریف که محبوب حافظ اباء الدین رساله داشته بودند رسید فرحت  
فراوان رسانیده چه نعمتی است که عجمان و مخلصان بمکی اہمیت خود متوجه احیای سنتی از سنن مصطفویه علی  
صاحبها الصلوٰۃ والسلام و التیمم باشند و بکلیت خود خوابان رفیع بدعتی از بدعت منکره  
ناقصه بوند سنت و بدعت ضدیکه گیرند و خود یک ستانم تقیض نفی دیگر است پس احیای  
یک ستانم امانت دیگر بود احیای سنت موجب امانت بدعت است باعکس پس بدعت  
حسنه یا سدید مستلزم رفع سنت است مگر حسن تبتی اعتبار کرده باشد که حسن مطلق آنجا گنجایش ندارد و چه جمیع



سنن مرفعی حق اند جل سلطان و افاضه آناه فضیات شیطان مروزی بن سخن بواسطه شرح بدعت بر اکثری گرانست  
ما فردا معلوم خواهند کرد که ما بر بدعتیم یا ایشان مقتول است که حضرت مهدی در زمان سلطنت خود چون ترویج دین نماید  
و احیای سنت فرماید عالم بدیده که عادت بطن بدعت گرفته بود و از حسن پنداشته طلق بدین ساخته از تعجب گوید که این  
مرد فرخ دین مانده و امانت ملت ما فرموده حضرت مهدی امر بکشتن آن عالم فرماید و حجت او را سید انکار  
و لک فضل الله یوتیمن یشاء و الله ذو الفضل العظیم و السلام علیکم و علی سائرین لدکم تسلیان بر فقیر غالب  
آمده است معلوم نشد که مکتوب شما را بکه سپرده بود تا جواب را بر استفسار با نویسد مود و خواهند داشت  
میان شیخ احمد فرعی از حجابان است چون در چار شما واقع است لغات و توجه در ماده مشارایه عربی خوانند  
داشت مکتوب و و همد و نیجاه و شیخ حجابان بدیع الدین مد و ریافت در جواب سوال که ننوده بود  
بر سیده بود که معنی قطب قطب الاقطاب غوث و خلیفه چیست و مایه خلق بزرگ بر سیده بود و از تحقیق خود  
نود زن ایمان ابی بکر را و غیر ذلک بحمد و سلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب شریف که بمعصوب  
در ویشی ارسال شد بر سید فرحت خروان رسانیده بر سیده بودند که معنی قطب و قطب الاقطاب  
غوث و خلیفه چیست و هر کدام بچه خدمت ما مورانه و از خدمت خود اطلاع دارند یا نه و بشارت  
قطب الاقطاب بی که از عالم غیب میرسد اصلی دارد یا اختراع و هم و خیال است باید دانست که کمال تابان  
شی علی علیه الصلوات و التسلیات چون بر تعین کمال مقام نبوت را تمام کنند بعضی ایشان بر منصب  
انامت سرفراز میسازند و بعضی را بجز و حصول آن کمال انکشاف میفرمایند این هر دو بزرگ نفس حصول آن کمال بزرگ  
تفاوت در منصب و عدم منصب است و در امور که تعلق بآن منصب دارند و چون تابان کمال کمال ولایت  
را تمام کنند بعضی را بر منصب خلافت مشرف میسازند و بعضی را بجز و حصول آن کمال انکشاف میفرمایند چنانکه بالا  
گذشت این هر دو منصب تعلق بکمال است و در کمال غلبه منافست منصب نبوت منصب قطب را شایسته  
و منافست منصب خلافت منصب قطب مدار گویند این دو مقام که در تحت اند فلان آن دو مقام اند که در فوق  
اند و غوث نیز شیخ محی الدین امر بی همان قطب مدار است نزد و غوث منصب علیهم نیست او منصب  
قطبیت و انچه متقدم نقیر است آنست که غوث غیر قطب مدار نیست بلکه هم و معاون روزگار است  
قطب مدار در بعضی امور و از و سبب خواهد و در منصب مناسب مقام ابدال نیز او را دخل است  
و قطب را با اعتبار احوال و انصار او قطب الاقطاب نیز گویند چه احوال و انصار او قطب الاقطاب

حکمی اندازنجا است که صاحب فتوحات مکتبه بنویسد یا من قریب مومنه کانت او کافرة الا و فیها قطعی است  
که صاحب منصب البتة صاحب علم است و انکه کمال آن منصب دارد و منصب مدار لازم نیست که از ارباب  
علم بود و از خدمات خود مطلع باشد و بشارتیک از عالم غیب میرسد بشارت حصول کمالات است بشارت  
منصب آن مقام که منوط بعلم است و ایضا بر سیده بودند که مراد از ایمان که در حدیث نود زن ایمان ابی بکر مع  
ایمان امتی لرغ و واقع شده است چیست و سبب حجابان آن کدام است بدانند که رجحان ایمان بواسطه رجحان  
مومن بر است و چون تعلق ایمان حضرت صدیق فوق تعلقات ایمان است است هر آینه راجع باشد  
خود و از عروجات معامله تا بجای میسر شد که اگر یک نقطه بالاتر رود کمالیک بسبب عروجات آن نقطه  
حاصل شده است از جمیع کمالات ما تقدم افزون تر بود زیرا که آن نقطه از جمیع انچه ماتحت اوست افزون  
تر است بچنین حال آن نقطه که فوق آن نقطه ما تقدم است چه نقطه ما تقدم با نچه در تحت اوست  
در جنب نقطه فوق حقیر نقیر است علی هذا القیاس پس هر که تعلق ایمان او کمال فوق بود هر آینه راجع  
خواهد بود از جمیع انچه ماتحت آن بود از نیجاه گفته اند که معامله عارف بجای میسر شد که در طرفه العین سبب  
کمالات ما تقدم می نماید و با اندازه تحقیق فقیر در یک نقطه تحصیل زیاده از جمیع کمالات ما تقدم میفرماید  
ذلک فضل الله یوتیمن یشاء و الله ذو الفضل العظیم و ایضا بر سیده بود که شیخ ابن العربی و تابان  
ایشان نوشته اند که انقدر اطفال که بسبب حضرت موسی علیه نبینا و علیه الصلوة و السلام گشته  
شدند استعدادات جمیع آن مقتولان بحضرت موسی متعلق گشت علی نبینا و علیه الصلوة و السلام حقیقت  
این سخن را تفصیل نویسد بدانند که این امیل است زیرا که به تحقیق نوشته است که چنانچه یک شخص را  
سبب حصول کمالات جماعه میگردد و اندک چنان جماعه را نیز سبب حصول کمالات یک شخص میسازند هر چند  
سبب کمالات مریدان است لیکن مریدان بیه اسباب کمالات پیرانند انچه را فقیر در ماکولات  
و مشروبات که مریدان خود میساخت نیز احساس میکرد که هر طعمی و شرابی که تناول میکرد و سبب  
جاسمیت استعداد او میگشت و قابلیت دیگر پیدا میکرد و در بعضی اوقات که قصد ترک ماکولات  
نمیزد نمیشود ممنوع میشد بواسطه تحصیل نیجاسیت و ترک آن طعام لذیذ ماذون نمیشد مسبب حصول  
آن قابلیت و بسا است که استعداد یکی بدیگر سے انتقال کرده است کلا او بعضا محسوس شده است  
و آن یک خالی مانده است و دیگر جمعیت هم رسانیده بر سیده بودند که شیخ نجم الدین کبری



حریر خود را پیش عزیزی فرستاده بودند تا بتوسل و صلوات کند که ایشان زیر قدم کدام پیغمبر انداخته فرمود که بگو و تو  
در چه کار است شیخ ازین عبارت فهمید که زیر قدم حضرت موسی انداخته صلوات الله تعالی و تسلیما علی نبینا وعلیه  
ازین عبارت نیز بیخبر بود مگر کشت بداند که چو بود و در گویند که است حضرت موسی بودند علی نبینا وعلیه الصلوٰه و السلام  
پرسیده بود و مگر در نفیات مینویسد که ولایت جمیع اولیا و بعد از مردن سلب میشود مگر چار کس را بداند که مراد  
از ولایت تصرفات و ظهور کرامات داشته باشد نه اصل ولایت که عبارت از قرب است که است اصل سلطه و  
نیز مراد از سلب سلب کثرت ظهور کرامات خواهد بود نه سلب اصل آن ظهور بلکه این سخن شکی نیست در کثرت  
احمال خطاب بسیار است تا چه دیده باشد و چه فهمیده طلب ظهور بعضی از کرامات اولیا و موهبه بودند منتظر باشند  
بسیار از پیغمبران رسیده بودند که در پیشاپوری مینویسد آن شانک هوالات را با لیا و تحقیق چیست بفرمود  
است یا بیا بگو است و آنکه بیا نوشته قرائتی خواهد بود غیر مشهوره نوشته بودند که بعضی عورات طلب  
شغولی نمایند اگر چه چنانچه است والا در پرده نشینند و طریق را از غایت پیر سیده بودند که در هر باب  
ارباب حدیث ایام نمی قرار داده اند و حدیثی درین باب نقل میفرمایند چه باید کرد و والد فقیر قدس سره  
بمفرمودند که شیخ عبدلله و شیخ رحمت الله که از اکابر محدثین بودند در حرمین ایشان ملقب بشیخ بودند  
تقریباً بهندستان آمده بودند میفرمودند که آن حدیث را که مانی شارح بخارے نقل کرده است ما شیخ  
است حدیث صحیح درین باب لایام ایام الله و العباد عباد الله است نیز میفرمایند که نحو است ایام بوالا  
رحمت عالمیان علیه و علی آله الصلوات و تسلیما ت رائل گفته است ایام کمالات نسبت بایم با تقدیم بوده  
و عمل فقیر نیز بگویند است و پنج روزی را بر پرورد دیگر ترجیح میدهند تا آنکه ترجیح آنها از شایع معلوم میکنند که بحد  
و رمضان و نحو آن نوشته بودند که معارفی که تحمل بار نبوة تعلق دارد در مکتوب خواجہ محمد اشرف نیافتیم  
گمایا بندگان مکتوب درین ایام نوشته نشده است و نقل آن بشمار سیده مکتوب در راز است یاد  
از یک جزو خواهد بود گفته ایم که نقل آن را فرستند و السلام مکتوب دو صمد و پنجاه و هفت میر نغان حدود  
یا فیت در بیان طرق بطریق اجمال بعد از صلوات و تبلیغ الدعوات میرساند که مکتوب شریف  
که بمصوب شیخ احمد قرطبی ارسال داشته بودند رسید فرحت فراوان رسانید طلب سال بیان طریق خود بود  
مسودها افتاده است اگر توفیق یافت به بیاض رسانیده خواهد فرستاد اجمال چند فقره در بیان طرق بطریق  
اجمال می نویسد بگوشت هوشل متاع فریاد سیادت پناها طریق که اختیار کرده ایم ابتدا سیران زلف است

گذشت قلب سیر و مراتب روح است که فوق و دست و از گذشت روح این عالم با سیر است که فوق  
اوست و کمال احوال انفعالی احوال منازلین لطافت بچگانه و بعد از حصول علوم و معارف که تعلق هر کدام اینها  
علیه و علیها دارد و بعد از تحقیق احوال و تجرد که بر یک ازین بچگانه جدا جدا حصول است سیر در اصول این  
بچگانه است که در عالم کبریا است چه هر چه در عالم صغیر است اصل آن عالم کبریا است مراد از عالم صغیر است  
و از عالم کبریا مجموع کائنات و شروع سیر در اصول این بچگانه از عرض جمید است که اصل قالب انسان است  
و فوق آن اصل روح انسانی است و فوق آن اصل سیر انسانی است فوق اصل سیر انسانی است  
و فوق اصل نفی اصل نفی است و چون این بچگانه عالم کبریا تفصیل ط کند و بنقطه آخر آن برسد و در هر  
امکان را تمام کرده باشد و قدم در اول منزل اننا نازل فنا نموده بود و بعد از آن اگر ترقی واقع شود  
در ظلال اسما و صفات واجب جل سلطانه خواهد بود و این ظلال کالبر از خاندین لوجوب الامکان  
و اصول انداز بچگانه عالم کبریا و سیر درین ظلال نیز همان ترتیب خواهد بود که در فروع آنها ذکر یافته  
است و اگر بفضل ایزدی جلشاد نازل بشکوه این ظلال را نیز سطر کرده بنقطه آخر آن برسد  
شروع سیر در اسما و صفات واجب جل سلطانه خواهد بود و تجلیات اسما و صفات ر و خواجہ و دو و ظهورات  
شیون و اعتبارات جلوه خواهد فرمود این زمان معامل بچگانه عالم امر را تمام کرده باشد و حق اینها  
را داده بود و بعد از آن اگر بفضل خداوند جلشاد از اتمام نیز ترقی واقع شود معامل باطینان نفس  
خواجہ افتاد و حصول مقام رفاه که نهایت مقامات سلوک است میسر خواهد شد و بنیون شرح صدر  
حاصل میگردد و بشارت اسلام حقیقه شرف می شود که لا یتیکه درین موطن حاصل میشود و در جنب این  
کمالات که لا یتیکه بعالم امر تعلق بوده است حکم قطره وار و در جنب دریای عظمت این همه کمالات  
که ذکر یافته است تعلق با اسم الظاهر دارد و کمالاتیکه تعلق با اسم الباطن دارد دیگر است که با استقامت  
و بطریق سبب است و چون کمالات این و اسم مبارک تمامها حاصل شود و باز وی طیلان از برادر  
سالک میسر گردد که یقوت آن دو باز و طیلان عالم قدس فرماید و ترقیات بی اندازه غایت فیض و تعالی  
در بعضی مسودات تحریر یافته است فرزند بے ارشاد است که اگر میسر شود خود را بکمال تعلیم  
رساند اما بشیر آنکه آن مقام را فانی نگذارند و آن سرشته را بر نم زنند خود تنها بیایند و از یاران  
که پیشقدم دارند پیشوا آینه ساخته متوجه اینند و گردند و الله سبحانه اعلم تا وقت دیگر فرصت



در مبدء يافته و السلام مکتوب و پنجاه و ششم بشرف خان صدر و ریافت در بیان اقریب است حق تعالی  
 اکمل الله و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه اشرفیه که از روی کرم ناهزده فقره ای بخرد و ساخته بودند  
 یورو و آن پنج گشت و مسرور گردید جز آنکه بخیر بخیر و خدا و ما هر چند اقریب است و تعالی یا از انصاف قطع  
 ثابت شده است اما چنانچه توان کرد که او تعالی از عقول و افعال و از علوم و ادراکات ما در آراء و الوداد است  
 با آنکه در انیم کلام در اینست در جانب قریب است نه در جانب بعید که در میان اندر نزدیکی نزدیکتر است  
 حتی که ذات احدیت او را چنانچه نزدیکتر می یابیم از صفاتی که با افعال و اشارات صفاتی این معرفت در سه  
 طول نظر عقل است زیرا که عقل از خود نزدیک تر بر آن تواند تصور نمود و شایسته این بحث نماید هر چند متبع  
 نموده اند پدیدار نشد مستند این معرفت نفس قطعی است و کشف صحیح مشایخ طریقت از توحید و اتحاد سخن گفته اند و از  
 قریب معیت بیان فرموده اند اما از قریب است او تعالی سکوت و زبیده اند و بیان شافی در آن باب نفرموده  
 عجائب کار و بار است قریب است و سبحان سبیل بودیت مانسته است بهای ان مبلغ الکتاب جلد اول فافهم فان  
 کلامنا اشارات و بشارات و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعت المصطفی علیه و سلم آله  
 الصلوات و التسلیات انما الکتاب مکتوب و و صد و پنجاه و نهم و دوم زادگی خواج محمد سعید که جامع  
 علوم عقلیه و نقلیه اند و صاحب نسبت علیه در بیان فوائد ارسال رسل و عدم استقلال عقل و معرفت و حبیب  
 الوجود تعالی و تقدس و حکم خاص که در ماده مشایخ و مشرکان زمان فتره رسل و اطفال مشرکان  
 و از حرب بیان فرموده اند و در بیان تحقیق بعثت انبیاء در زمین پس از اهل هند و راجه سابق و ما نیاسب  
 ذلک الحمد لله الذی هدانا لهذا و انما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله فقد جاءت رسل ربنا بالحق شکر نعمت  
 ارسال رسل علیه الصلوات و التسلیات بکدام زبان بجا آورده شود و بکدام دل اعتقاد و نعم آن نموده  
 آید و جوارح کو که اعمال حسنه کافاست این نعمت عظمی نماید اگر وجود شریف این بزرگواران نمی بود ما  
 قاصر فمان را بوجود صانع تعالی و وحدت او جل سلطان که دلالت می نمود قدماے فلا سلفه یونان  
 یا وجود زیر کیمای بوجود صانع جلشانه مهتر گشتند و وجود کائنات را به هر تنب ساختند و چون  
 روز بروز انوار دعوت انبیا علیه الصلوات و التسلیات ساطع گشت متاخران فلا سلفه برکت آن نوار  
 روند سب قدما و خود نموده بوجود صانع جلشانه قائل گشتند و اثبات و تعالی نمودند پس عقول ما  
 به تائید انوار نبوت ازین کار معزول است اتمام ما توسط وجود انبیا علیه الصلوات و التحیات ازین

سعاد و در فیالیت شعری ما ذرا ارا و اصحابنا الماتریدیه من استقلال العقل فی بعض الامور کائنا ما کنا  
 تعالی و وحدت سبحانه فلفظوا الشاهق الجبل لعابد للصنم لهما و ان لم تبلغ دعوة الرسول و حکم التبرک النظر فیها بکفر و  
 خلوه فی النار و نحن لا نفهم احکم بکفر و اخلو فی النار لا بعد ابلاغ المبین و الحجة البالغة المنوطة بالرسال  
 الرسل نعم العقل چه من حج الله تعالی لکنه لیس حجة بالغة فی الحجة تیرتب علیه شد العذاب سوال اگر  
 شاهق جبل که عابد صنم است و در دوزخ محله نباشد و بهشت خواهد بود و این جایز نیست زیرا که دخول  
 بهشت بمشركان حرام است و ما دای ایشان و دوزخ است کما قال الله تعالی یا کایا عن میسی علی نبینا و علیما  
 و السلام انه من یشرک بالله فقد حرم الله علیه الجنة و ماواه النار و واسطه میان جنت و نار ثابت  
 نشده است اصحاب اعراف بعد از چند روز بهشت خواهند رفت پس خلود و جنیت است یا زنا  
 این سوال بسیار متعصب است آن فرزندی ارشدی میداند که در تاهیرین فقیر تکرار رسول میکرد و جواب  
 خافی نمی یافت و آنچه صاحب فتوحات مکیه در حل این سوال گفته و بهشت بچشمی در روز قیامت از برای  
 دعوت این قوم ثابت کرده و باندازه انکار و قبول ایشان آن دعوت را حکم بدوزخ و بهشت نموده  
 نزد این فقیر متعصب نیست چه آخرت و از جزا است نه دار تکلیف تا بعثت پیغمبر نموده آید بعد از مدت  
 مدید عنایت خداوندی جل سلطان زهنونی فرمود و حل این معما نمود و مشکف ساخت که جماعه که نه در  
 بهشت محله خواهند بودند و در دوزخ بلکه بعد از بهشت و احیای اخروی ایشان را در مقام حساب مانسته  
 باندازه جبریر معاتب معذب خواهند ساخت و استیقای حقوق نموده در رنگ حیوانات غیر مکلف  
 ایشان را نیز معذب مطلق دلاشته محض خواهند فرمود پس خلود و کرا بود و محله کرام با شد این معرفت  
 غریبه را چون در محضر انبیا علیه الصلوات و التسلیات عرض نموده شد بهر تصدیق آن فرمودند و قبول  
 داشتند و العلم عند الله سبحانه برین فقیر بسیار گران می آید که حکم کنند با آنکه حضرت حق سبحانه تعالی  
 با کمال رافت و رحمت خود بنده را بحد عقل که مجال خطا و غلط در وی بسیار است بی آنکه ابلاغ  
 بین متوسط انبیا علیه الصلوات و التحیات فرمایند در آتش محله دارد و بعد از ابهری گر قنار  
 ساز و چنانچه گرانست حکم کردن او را با وجود شرک بخلود جنیت کما یلزم من مذنب الب لشعری لعدم  
 القول بواسطه بین الجنة و النار فالحق ما الهمت به من عدله بعد استیفا و ما سبیه یوم عشره کما و من حکم است  
 نزدیک در اطفال مشرکان و از الحرب چه دخول بهشت منوط یا یا نیست با صالت یا بتبیت اگر چه

و اما سطره میان جنیت و آثار است نشانه است احاطه با کمال و از این جهت فراموش نشد



تبعیت در اسلام باشد چنانچه اطفال اهل فیه راست ایمان در حق اینها مطلق مستفقو است پس خوش است  
 اینها را تصور نباشد و دخول و خروج در آن موقوف بشک بعد ثبوت تکلیف و آن نیز در حق اینها  
 مستفقو است حکم الهام من الامام بعد بعثت النشور الحساب فیما اذ حقوق و همین حکم است مشرکان  
 زمان فتره رسل که دعوت پیغمبری ایشان نرسیده است ای فرزندان من پیغمبر چون ملاحظه نماید و نظر نماید  
 هیچ حاجتی نباشد که دعوت پیغمبری ما علیه علی آله الصلوٰه والسلام با نجان رسیده است بلکه محسوس میگردد که در رنگ  
 اقتضای همه جا بود دعوت و علیه علی آله الصلوٰه والسلام رسیده است حتی که دریا جوی و ما جوی نیز که سدا گشت  
 دارند و در ارم سالق که ملاحظه میکنند که پیغمبری یا بد که در اینجا بعثت پیغمبری شده باشد حتی که در زمین هستند که در  
 ازین معامله نمایند نیز می باید که از اهل تنبیلان نبیوت شده اند دعوت بصانع جلشانه فرموده اند و در بعضی از  
 بلاد هند محسوس میگردد که از انبیا علیه الصلوات و التسلیمات و ظلمات شرک رنگ شعلها انداخته اند و اگر  
 خدا بدینسان بلاد هند نماید و می بیند که پیغمبری است که عکس را نگذیده است دعوت او را قبول  
 نکرده و پیغمبر نیست دیگر که یک کس بوی ایمان آورده است دیگر نیست که دو کس بوسه گرفته اند و بعضی  
 را سه کس ایمان آورده اند زیاد از سه کس در نظر نمایند که در هند پیغمبری ایمان آورده باشند تا چاکر است  
 یک پیغمبر بودند و آنچه رؤسا و کفر هند از وجود واجب تعالی و از صفات او بجهانه و از تنبیهات تقدیسات  
 او تعالی نوشته اند همه متقبس از انوار مشکوٰه نبوت است چه در هر یک عصری و در اتم سابقه بنی از انبیا گذشت  
 است و از وجود واجب تعالی و از صفات نبوت و بجهانه تعالی و از تنبیهات تقدیسات و بجهانه تعالی خبر کرده  
 و اگر نه وجود و شریف این بزرگواران بود عقل لغت کور این بید و لثان که ملوث بظلمات کفر و معاصی است  
 که باین دولت مرتد شده عقول و قلبین بید و لثان فی حد ذاتها بالوہیت خود حاکم اند و غیر از خود  
 اتنی اثبات می کنند چنانکه فرعون هر گفته با علمت لکم من آله غیره و نیز گفته لئن اتخذت آلای غیری  
 لاجعلنکم من السجودین و چون از اخبار انبیا علیه الصلوات و التسلیمات معلوم کردند که عالم را صافی است  
 واجب الوجود تعالی بعضی ازین بید و لثان بر توجع ادعاء خود اطلاع یافت بتقلید و تشریح  
 اثبات صانع نموده اند و او را در خود حال او ساری دانسته اند و باین حسیله مردم را  
 بر پرستش خود خوانده تعالی الله عاقول الظالمون غلو کبیر این جا کوه اندیشی سوال نمکند  
 که اگر در زمین هند مبعوث می شد هر آینه خبر بعثت ایشان نیز بامیر رسید بلکه آن خبر از جبهت

از اهل هند پیغمبران مبعوث شده اند

تو فردوسی نبوی از منقول گیشست پس فلیس زیر اگر گویم که دعوت این پیغمبران مبعوث عام نبود بلکه دعوت  
 بعضی مخصوص بیک قوم بوده و بعضی دعوت مخصوص بیک قریه و یا یک بلده بود و تواند بود که حضرت حق سبحانه  
 و تعالی در قومی یا در قریه شخصی را باین دولت شرف ساخته باشد و آن شخص آن قوم یا اهل آن قریه دعوت  
 معرفت حاصل بجا شانه کرده باشد که منع از عبادت غیر او تعالی نموده و آن قوم یا اهل قریه کار او کرده باشند  
 تا دلیل جمیل و نموده و چون کار گذرند بایشان نهایت رسیده باشد عذاب حضرت حق جل و علا آمده  
 ایشان را هلاک کرده باشد و همچنین بعد از مدتی پیغمبر دیگری قومی یا قریه مبعوث شده باشد  
 و عامل معصوم که عامل الاول بقوم و فعل بهم با فعل با و اظم و کذا الی ما شاء الله تعالی و آثار الهاکت قری  
 و بلا در زمین هند بسیار است و این قوم هر چند هلاک شدند اما آن کلمه دعوت در میان قرآن آنها  
 باقی مانده و معلما کلمه باقیه فی عقبه علم پیغمبران نبوت انبیا مبعوث و قتی بامرسیده که جمع کثیر ایشان  
 گردیده باشند و قومی پیدا کرده یک گل بر و چند روز دعوت کرد و گذشت و عکس او را قبول نکرد و  
 دیگری آمد و همین کار را کرد یک کس را اگر دیده و دیگری را دو کس را سه کس را و دیدند خبر که بمانند شده  
 کفار همه در مقام انکار بودند و مخالف دین آبا و خود را رد می کردند تا نقل کنند دیگر الفاظ  
 رسالت و نبوت و پیغمبری از لغات عرب فارس آمده بواسطه اتحاد دعوت پیغمبر علیه علی جمیع الانبیا و الصلوات  
 و التسلیمات و این الفاظ در لغت هند نبوده تا انبیا مبعوثه هند را باین یا رسول یا پیغمبر گویند  
 و باین اسامی ایشان را یاد کنند و ایضا در جواب آن سوال بطریق معارفه گویم که اگر انبیا در  
 هند مبعوث شده باشند و هم بزبان ایشان بایشان دعوت نکرد و باشند هر آینه حکم آنها حکم  
 شایع جمیل بود با وجود تکرر دعوت الوہیت بدو و زنده در آیند و عذاب محکم ایشان را نشود  
 بذا و الایرة العقل السلیم و الایا عده الکشف الصحی فاننا شاهد بعض مردتم فی وسط اطمیم و الله سبحانه  
 اعلم بحقیقه الحال مکتوب دو صد و شصت و شصت بمحقق آگاه معارف و دستگاه مظهر فیض آبی  
 منبع رحمت ناغشای محمد زادگی میان شیخ محمد الصادق سلمه الله تعالی صدر و ریافت در بیان  
 طریق که حضرت ایشان را بآن طریق ممتاز ساخته اند و متضمن است آن بیان ولایت  
 سه گانه را که ولایت معصومی است و آن ولایت اولیاست و ولایت کبریه که ولایت  
 انبیا است و ولایت علیا که ولایت ملا را علی و شمل است بر بیان فضیلت نبوة بر ولایت هر ولایت



که باشد و بیان لطائف عشره انسانی که پنج ازان از عالم مرست پنج دیگر از عالم خلق که نفس عننا صراط بود باشد  
 بلکه لایق که مخصوص به کدام ازین لطائف است و بیان افضلیت عالم خلق بر عالم امر با بیان کمال آنکه مخصوص  
 به غرض خاک است بیان علوم و معارف غریبه که مناسب هر مقام است و امثال ذلک بحسب سبب استدراج و حکم  
 الحمد للرب العالمین الصلوة والسلام علی سید المرسلین و علی آله و صحبه الطیبین الطاهیرین بیان  
 سلف فرزند اسعد که شد تعالی و سبحانه که بچگونه عالم امر قلب و روح و سرخفی و اخفی که اجزاء عالم صغیر  
 انسانی است اصول انبیا در عالم کبیر است در رنگ عننا صراط بود که اجزای انسانی است اصول خود در عالم  
 کبیر و در ظهور اصول آن بچگونه فوق العرش است که بلا سکانیت موصوف است از انبیا است که عالم امر  
 را لاسکافی گویند و دایره امکان چه خلق و چه غیر و چه کبریه و چه نهایت این اصول تمام شود و احتراز عدم  
 بوجود که نشاء امکان نیست درین موطن تهنی گردد و چون سالک شید محمدی الشریف بچگونه عالم امر را  
 به ترتیب طی کرده سیر در اصول انبیا که در عالم کبیر است فرماید و به بلند فطرتی بلکه بعضی فضل نرسیده  
 جل شانہ آن همه را به ترتیب تفصیل طے کرده به نقطه آخر آن برسد هر آینه دایره امکان را بطریق شریف  
 تمام کرده باشد و اطلاق اسم فنای خود حاصل کرده شروع در ولایت صغره که ولایت اولیا است  
 نموده بود و بعد از آن اگر سیر در ظلال اسماء و وجود بی تعالت و تقدست که فی الحقیقت آن ظلال اصول  
 این بچگونه عالم کبیر است و شایسته عدم انجاء راه نیافتد واقع شود و آن همه بافضل خداوندی جل سلطانه  
 بطریق سیر فی الشریطی کرده نهایت آن برسد دایره ظلال اسماء و وجودی را نیز تمام کرده باشد و وصول  
 بر تیر اسماء و صفات واهی جل سلطانه حاصل نموده بود نهایت عروج ولایت صغری تا انبیا است و نیز چون  
 شرفی در حقیقت فنا متحقق میگردد و قدمی در بیدایت و ولایت کبری که ولایت انبیا است علیه الصلوات  
 و التسلیات نموده می آید باید دانست که این دایره ظل متضمن سبای تعینات خلقت است سوا سبای انبیا  
 کرام و ملائکه عظام عالم الصلوة والسلام و ظل بر اسم سبای تعین شخصه است از اشخاص حق که مبدء تعین حضرت  
 صدیق که افضل بشیر است بعد از انبیا علیه الصلوات و التسلیات فقط فوقین دایره است که گفته اند که  
 چون سالک سبای که مبدء تعین اوست برسد کبری الشهد را تمام کرده باشد مراد از آن اسم ظل اسم اعظم است  
 باید داشت و جزئی از جزئیات آن اسم نه اصل آن اسم و این دایره ظل فی الحقیقت تفصیل مرتبه انبیا و صفات  
 است مثلا علم صفت است تحقیقی که جزئیات دارد تفصیل آن جزئیات ظلال محض است که باجمال مناسبت

بیان ولایت کبری و ولایت نوری و ولایت علیا

دارد هر چندی آن صفت حقیقت شخص است از اشخاص غیر انبیا کرام و ملائکه عظام علیه الصلوة والسلام و سبای  
 تعینات انبیا و ملائکه اصول بن ظلال است یعنی گامی است از انبیا که مبدء تعین است و مبدء تعین است و مبدء تعین است  
 و مبدء تعین است و مبدء تعین است و مبدء تعین است و مبدء تعین است و مبدء تعین است و مبدء تعین است و مبدء تعین است  
 مختلفه مثلا مبدء تعین خاتم المرسلین است و مبدء تعین است همان صفة العلم با اعتبار سبای تعین حضرت برادریم  
 است علی بنیا و علیه الصلوة و نیز آن صفت با اعتباری مبدء تعین حضرت نوح است علی بنیا و علیه الصلوة  
 الصلوات و التسلیات و تعین این اعتبارات در مکتوب خواججه شریف ذکر یافته است و آنکه  
 بعضی از مشایخ گفته اند حقیقت محمدی تعین اوست که حضرت اجمال است سبای لودحت مراد ایشان از  
 برین فیه ظاهر ساخته اند و الله سبحانه و اعلم مرکز همین دایره ظل است این دایره ظل را تعین و انکاشته  
 اند و مرکز او را اجمال دانسته بوحث نامیده اند و تفصیل آن مرکز را که محیط این دایره است و احدیت  
 گمان برده اند و مقام فوق دایره ظل را که دایره اسماء و صفات است ذات بچگون که بر سر است از تعین  
 تصور نموده اند و نیز همین است بلکه گوئیم مرکز این دایره ظل مرکز دایره فوق است که اصل اوست  
 و سبای است بدایره اسماء و صفات و شیون اعتبارات فی الحقیقت حقیقت محمدی مرکز این دایره اصل  
 است که اجمال اسماء و شیونات است و تفصیل اسماء و صفات درین دایره مرتبه احدیت است و  
 اطلاق وحدت و احدیت در مرتبه ظلال اسماء و صفات است باصل و ازین قبیل است  
 باطلاق سیر فی الشریطی دران موطن چه فی الحقیقت آن سیر داخل سیرالی الشهد است و بعد از آن اگر عروجی در  
 دایره اسماء و صفات که در اصل این دایره ظل است بطریق سیر فی الشهد واقع شود شروع در کمالات لایق  
 کبری خواهد بود و این کمالات کبری مخصوص با نبیا است علیه الصلوات و التسلیات بلا معالنه و تبعیت  
 ایشان با صاحب کلام ایشان نیز باید دولت رسیده و نصف ظل این دایره متضمن اسماء و صفات زائد است  
 و نصف عالی آن شکر شیون و اعتبارات ذاتیه نهایت عروج بچگونه عالم امر تا نهایت این دایره اسماء و صفات  
 است بعد از آن اگر بعضی فضل یزدی جل شانہ از مقام صفات و شیونات ترقی واقع شود سیر  
 در دایره اصول تمام خواهد بود و از گذشت این دایره اصول دایره اصول آن اصول است بعد از ط  
 آن دایره قدسی دایره فوق ظاهر می خواهد بود و از نیز قطع باید نمود و چون ازان دایره فوق  
 جز از قوسی ظاهر نشد همان قوس اقتضا نموده آید در اینجا سبای خواهد بود بران سر طلاع بچگونه اند



و این اصول سه گانه اسماء و صفات که مذکور شد بجز و اعتباراتند و حضرت تعالی و تقدس که مبادی صفات و شیون است گفته حصول کمالات این حصول سه گانه مخصوص بنفس مطلق است و حصول الطینان مراد از شیون نیست بلکه مراد از شیون در همین مقام شرح صدر حاصل میشود و سالک با سلام حقیقی شرف میگیرد و همین موطن است که تعلق بر تخت صدر جلوس میفرماید و مقام از صفات تعالی و ولایت که یکی است و ولایت انبیا است علیهم الصلوات و التسلیمات و چون سیر را تا اینجا رسانند و فهم شد که مگر کار تمام کرده باشند و در او اندک این همه تفصیل استقامت یافته بوده که یک بازوی طیران است اسم باطن هنوز در پیش است که بازوی دوم از برای طیران عالم قدس چون آن را تفصیل با انجام رسانای و جناح از برای طیار کرده باشد یعنی چون بعنایت الله سبحانه سیر اسم باطن نیز با انجام رسیده و جناح طیران میسر شد الحمد لله تعالی بدانها و ما کنا ننتظره لولایان بدانها الله تعالی صلوات بنا یا محق ای فرزندان سیر اسم الباطن چه نویسد که مناسب است آن سیر متعارف تبطل است اینقدر از مقام و می نماید که سیر در اسم الظاهر سیر در صفات است بی آنکه در ضمن آن اذات ملحوظ گردد و تعالی و تقدس سیر در اسم الباطن نیز هر چند سیر در اسماء است اما در ضمن آن اذات ملحوظ است و آن اسماء در رنگ سیر باشد که روپوش حضرت ذات تعالی و تقدس گشته باشد و صفات العلم ذات تعالی اصلا ملحوظ نیست و در اسم آن علم ملحوظ ذات تعالی در پس پرده صفت زیرا که علم ذاتی است که مراد را علم است قاسم سیر فی العلم سیر فی الظاهر و السیر فی العلم سیر فی الاسم الباطن و نفس علی باسائر الصفات و الا سماء و این اسماء با اسم الباطن تعلق دارد و مبادی تعینات ملائکه را اعلی است علی بنیاد علی الصلوات و التعلیمات و شرف سیر درین اسماء نمودن و قدیم نمودن در ولایت علیا که ولایت ملائکه و فرقی در میان علم و علیم در بیان اسم الظاهر اسم الباطن نموده آید که آن فرق را اندک خیال کنی و گویی که از علمت علیم اندک راه سنت لایکه فرستی که در میان مرکز خاک محدب عرض است نسبت بآن فرق حکم قطره دار و نسبت بدریای محیط در گفت نزدیک و در حصول دور و ازین قبیل است ذکر مقاماتیکه بر سبیل اجمال در بیان می آید مثلا گفته شده است که بچگونه عالم مراد طی کرده سیر اصول اینها نمایند و اگر همه اسکان تمام شود و درین عبارت سیر الی الله تمام ذکر یافته است و حصول ازین سیر تقدیر به مدت پنجاه هزار ساله راه نموده که بریه تعریج الملائکه و الروح فی یوم کان مقداره تحسین لاف سست و رمزی ازین صفت می نماید غایت مافی الباب جذب عنایت جل سلطان نزدیک است که کار این

مدت دیده را در ظرفه العین میسر آورد و کار با دشواریست همچنین گفته است که دایره اسماء و صفات و شیون و اعتبارات را طی کرده سیر در اصول اینها نمایند مگر درن جمیع اسماء و صفات و شیون اعتبارات در گفتن آسانست و در طی کردن مشکل از صعوبت این طی مشایخ فرموده اند مثال الی اصول لا یقطع ابد الابدین و منع نموده اند تمامی سیر این مراتب را سه سه حشش غایتی و در نه سعدی را سخن پایان - بهر وقت سه دسته در میان بچنان باقی - گمان کنی که عدم انقطاع مراتب اصول با اعتبار ذاتی گفته باشند با اعتبار تجلیات صفاتی مراد از حسن حسن ذاتی داشته باشند حسن صفاتی زیرا که گوئیم که آن تجلیات ذاتیه بملا خطه شیون و اعتبارات نیست و آن حسن ذاتی بی روپوش صفات تجلیه چه گفت و گویابی این روپوش در موطن مجال نیست من عرف الله کل لسانه و تجلی نحوی از ظلمت سیطلم پس از ملاحظه شیون در آن مقام چاره نمود پس آن منازل و اصول و مراتب حسن داخل همان دایره اسماء و شیون است که انقطاع آن نزد ایشان محسوس است و امریکه برین روپوش ظاهر ساخته اند و از تجلیات و ظهورات است چنانچه ذاتی و چه تجلی صفاتی دور از احوال جمال است چه حسن ذاتی و چه حسن صفاتی با جمله طالع بلند و مقاصد اینها در سلک عبارات محقق بطریق اجمال اهتمام نموده است و در یابی بی نهایت را در کوزهای چند آورده و لکن من القاصرین بر سر اصل سخن رویم گوئیم که بعد از حصول و در جناح اسم الظاهر و اسم الباطن چون طیار میسر شد و عروجات واقع گشت معلوم شد که این ترقیات بالا صاله نصیب عنصر نارس است و عنصر بوالی و عنصر آبی که ملائکه کرام را علی بنیاد علیم الصلوات و التعلیمات نیز ازین عناصر سه گانه نصیب است چنانکه وارد شده است که بعضی از ملائکه از نار و شمع مخلوقند و تسبیح ایشان بسمان من جمع بین النار و الثلج است و در افتخار این سیر در واقع نموده اند که گوئیم بسیار سیر در این سیر در رفتن سخت در مانده شده ام اگر دوسه چوب و عصا دارم که هر دو آن شاید توانم راه رفت میسر نشود و بر خس و خاشاک است می اندازم که تقویت راه رفتن بنماید چاره ندارم غیر از راه رفتن و چون مدت باین حال سیر نمودم ثلثه شهر ظاهر شد بعد از طی مسافت آن فنا و خول با فشره واقع شده معلوم کردم که این شهر عبارت از لعین اول است که جامع جمیع مراتب اسماء و اصول صفات و شیون و اعتبارات است و نیز جامع است مرا اصول این مراتب و اصول اینها را در فتنه عبارت ذاتیه است که تا آنرا نماند معلومی مناسب است بعد از آن اگر سیر واقع شود مناسب علم حضوری خواهد بود و ای فرزند



اطلاق علم حصولی و علم حضوری در آنحضرت جل سلطان با اعتبار تیشل قنطاریست زیرا که صفاتی که وجود آنها را نام  
است بر وجود ذات تعالی و تقدس علم آنها مناسب علم حصولی است و اعتبارات ذاتیه که اصلا زیادتی آنها  
بر ذات تعالی و تقدس منتهو نیست علم آنها مناسب علم حضوری و الا فلیس لهما لتعلق العلم بالمعلوم  
من غیر آن چه حاصل من المعلوم فیه شیء فافهم و این تعیین دل که آن شهر جامع کنایت از دست جامع جمیع ولایت  
انبیا و کرام و ملائکه عظام است علیهم الصلوات والتسلیمات و غنای ولایت علیاست که مخصوص بلاء اعلی  
است بالا صلا و رفیع مقام ملاحظه نموده آید که آیا این تعیین دل حقیقت محمدی است یا نه معلوم شد که حقیقت  
محمدی بجا نیست که بلا و ذکر یافته است و آنرا تعیین دل گفتن باعتبار آنست که آن مرکز ظل این تعیین اول  
است باعتبار جامعیت اسما و صفات و شئون و اعتبارات و سیرے که فوق آن سیرا واقع شود و شروع  
در کمالات نبوة خواهد بود حصول این کمالات مخصوص بانبیا است علیهم الصلوات والتسلیمات و ناشی از مقام  
نبوت است کمال تابان انبیا را نیز به تبعیت از آن کمالات نصیب است و در میان لطافت انسانی  
حفظ و افزاین کمالات بالا صلا و عنصر خاک راست و سایر اجزای انسانی چه از عالم مر و چه از عالم خلق در بی مقام  
تاریخ آن عنصر پاک اند و بطفیل او بانی و ملت مشرف اند چون این عنصر مخصوص بر بشر است ناچار  
خواص بشر از خواص ملک فضل گشته چه انچه این عنصر را بپسرسیده است بیکس را بپسرسیده و بعد  
از و تحقیقت ندلی از نبی و وطن بظهوری آید و مراقب تو سیم او ادنی انجا انکشاف می یابد و درین سیر معلوم  
میگردد که کمالات جمیع ولایات چه ولایت مغربی و چه ولایت کبری و چه ولایت علیا هر یک کمالات مقام  
نبوة اند و آن کمالات شج و مثال اند حقیقت این کمالات را و لایح میگرد و که نقطه که در ضمن این سیر قطع  
یابا بزیاده از جمیع کمالات مقام ولایت است پس قیاس باید کرد که جمیع این کمالات را چه نسبت بود  
جمیع کمالات ما تقدم در مایع محیط را نیز نسبت است بقطره در انجا آن نسبت هم مفقود است مگر آنکه گوئیم  
نسبت مقام نبوة بمقام ولایت همچون نسبت غیر فنی است بنمای سیمانی مندرجانی ازین سیر میگوید اولو لایة  
افضل من النبوة و دیگرے از عدم آگاهی انچه حاصل در توحیه میگوید ولایت یعنی افضل من النبوة کبریت کلمه تخرج من  
انوار و چون بنایت شد بسمانه و هدیه جمیع علیه علی آله الصلوات والتسلیمات این سیر را نیز با انجام رسانید  
شود و گفت که اگر با فرض قوم دیگر در سیر افزاید در عدم محض خواهد افتاد و ازین راه الا عدم المحض  
ای فرزند ازین ماجر او تو هم نفی که عنقا در شکا آمد و سیر غ در دام افتاد **عنا شکا کس**

نشود و دام باز جبین و اینجا همیشه با بدست است دام را فیه بجا باشد و راه الورا ثم در الورا و س هنوز اول  
استغنا بلند است و هر فکرے رسیدن ناپسند است و آن درایت نبیا اعتبار و جوب محبت است و محبت  
بتمام مرتفع گشته است بلکه باعتبار ثبوت عظمت و کبریا لی است که بلغ ادراک است و منافی و جبران نبوی بجا  
اگر فی الوجود و البعد من الوجود آنرا بعضی اکمل و آن باشد که در آن سر و قات عظمت و کبریا لی  
بطفیل انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات ایشانرا جاد و محرم بارگاه سازند و عمل معهما عمل ستم  
فرزند انبیا ملاحظه خصوص بیات و جیدانی انسانی است که از مجموع عالم خلق و عالم امر ناشی گشته است  
مع ذلک در نیوطن نیز کس بر عنصر خاک است و آنکه گفته بپس و راه الا عدم المحض زیرا که بعد از  
تمامی مراتب وجود خارجی و وجود علمی حصول است که نقیض است و ذات الله بجا و راه این  
وجود و عدم است بچنانکه عدم را انجا را نیست وجود را نیز گنجایش نه زیرا که وجود و عدم بر نقیضت او برپا  
باشد چه شایان آنحضرت است جل سلطان و اگر اطلاق وجود در انتر تیکم از تنگی عبارت مراد وجودی خواهد بود  
که عدم را با محال نقیضت نباشد و انچه این نقیض بعضی مکاتیب خود نوشته است که حقیقت حضرت  
حق سبحانه تعالی وجود محض است از نارسائی خود نوشته است بحقیقت اینها مد و ازین قبیل است بعضی از  
معارف که در توحید وجودی و غیر آن نوشته سرش عدم اطلاع بوده است و چون از حقیقت کار آگاه ساخته  
از انچه در ابتدا و وسط نوشته است و گفته نام و مستغفر گشته استغفر الله و اتوب الی الله من جمیع ما کره الله بجا  
و تعالی ازین بیان لایح گشت که کمالات نبوت در مراتب معبود است و ایضا در عو جات نبوة و بحق است  
بسمانه انچه آنکه اکثری گمان برده اند که در ولایت روح حق است بسمانه و تعالی و در نبوة روح خلق و ولایت  
در مراتب عروج است و نبوة در مدارج نزول از انجا تو هم کرده اند که ولایت افضل از نبوة بود آنرا  
هر کدام ولایت و نبوة را عروجی است و بهبوطی و عروج هر دو را روح حق است بسمانه و تعالی و در بهبوط روح خلق  
غایت مافی الالباب در مرتبه بهبوط ولایت بکلیه روح خلق نیست بلکه باطنش بحق است و ظاهرش بخلق  
سرش آنست که صاحب ولایت مقامات عروج را تمام ناکرده نزول نموده است لاجرم نگرانی  
فوق هر دو قوت دانست و دست و مانع توجا دست کلبه خنق بخلاف صاحب نبوة مقامات عروج را  
تمام کرده بهبوط فرموده است لهذا بکلیت خود متوجه دعوت خلق است بحق جل و علا فافهم فان هذه  
العرفة الشریفة و هشام اعمالیکم بها احد باید دانست که در مراتب عروج چنانکه عنصر خاک از همه بالاتر

و در انقضای نبوة از ولایت و نشانی انقضای ولایت نبوة







و قبله او قبله او علیها الصلوات والتسلیمات باید دانست که تفضل قدوم ولایت نبی اعتبار تقدیم و تاخیر در آن  
است تا صاحب خفی افضل باشد از دیگران و علی هذا القیاس باینکه باعتبار قرب باصل و بعدیت از اصل و بعدیت از اصل  
درجات ظلال کثرت و قلت پس رو بود که صاحب قلت باعتبار قرب باصل افضل باشد از صاحب خفی که آن  
قرب پیدا نکرد دست کیه و ولایت یعنی لایحه فی الدرجه الاولی من لایحه الاولی الذی فی الدرجه  
الاخری یوشیه نماز که سلوک الطائف تترتیب مذکور که از قلب بروح روند و از روح به بشر از سر پختی و از خفی  
به خفی نیز مخصوص محمدی مشرب است که بر تترتیب این پنج گانه عالم را تمام ساخته تترتیب حصول اینها سیرتینا یزیدان  
در اصول اصول همین تترتیب را حرجی داشته کار با انجام میرساند و این راه تترتیب مذکور شاه راه است و حصول  
و مرط مستقیم است در متوجهان احدیت را بجلالت ولایات و دیگر در آنجا گویا از هر درجه بقبی کند و اند و تا بطلوب  
رسانیده اند از مقام قلب نقبی کنده از وصفات افعال که حاصل اصل است رسانیده و همچنین از  
مقام روح گویند نقبی کنده از وصفات ذاتیه رسانیده و علی هذا القیاس شک نیست که افعال صفات  
و تعلل از ذات او خف نکست اگر انفاک است و ظلال است پس در آن موطن و اصلان افعال  
و صفات را نیز تفسیر از تعلیلات ذاتی چون تعالی و تقدس حاصل خواهد شد چنانچه صاحب خفی را یزیدان  
تمامی کارانید و لذت میسر خواهد شد اگر چه تفاوت باعتبار علو و سفلی باقی خواهد ماند و صاحب قلت  
خفی برابر می خواهد جست اما اینجا غلط نمایی که این تفاوت در میان اولیا و یکدیگر متصور است که صاحب  
ولایت قلب دون است از صاحب لایت خفی بعد از وصول هر دو مرتبه کمال ما اولیا و نسبت  
بانبیاء علیهم الصلوات والتسلیمات این تفاوت محقود است زیرا که ولایت نبی که از مقام قلب ناشی شده  
است افضل است از ولایت ولی که از مقام خفی ناشی گشته است اگر چنان ولی کمالات خفی را با تمام  
رسانیده باشد و سر این صاحب لایت همیشه زیر قدم نبی آن ولایت است قال لیسر سحانه تعالی و تقدس  
کلمتنا لعلنا وناظر سلیم انهم لم المنصورون و ان چند نام انما لیون آرسه این تفاوت در میان انبیاء  
یا یکدیگر متصور است و صاحب علو افضل است از صاحب سفلی لیکن این تفاوت در انبیاء علیهم الصلوات و  
التسلیمات نیز باخرا در کمال عالم امر است بعد از آن تفاوت حریوط باین علو و سفلی نیست  
تواند که صاحب این سفلی در آن موطن افضل باشد از صاحب این علو که تا بدنا تفاوت فی ذلک  
الموطن بین موسی و عیسی علی نبیا و علیهم الصلوات والتسلیمات فان موسی جبریم و ذیشان عظیم

لیس عیسی علی نبیا و علیهم الصلوة والسلام ملک بحسب سوره الشان فعلنا ان التفاوت فی ذلک لموطن بامر  
آخر در او ذلک علو و السفلی انا اجتهد من بعد مفصل انشاء الله تعالی بحسن توفیق و کمال منه و کرمه تعالی  
و ذلک جدا تفاوت بین خلیل رحمان و سایر الانبیاء غیر خاتم المرسل علیهم الصلوات والتسلیمات فی  
الکمالات التي تتعلق بحقیقت الکعبه الربانیة التي هی فوق جمیع الحقائق البشریة والملکیة فان تحلیل قسم شانا  
عظیم و مرتبه رفیعته لم یتسلسل احد ذلک الشان والمرتبه درین مقام شگرت که مناسب مقام ظهور سر و ذات  
عظمت و کبریا است کمالات مرکز آن مقام که مقام جمال است نصیب خاتم المرسل است و باقی  
به مفصل بحضرت خلیل مسلم هر که دیگر است و در آنجا طفیل ایشانست از انبیا و کمال اولیا و علیهم الصلوات  
التسلیمات مانا که حضرت خیمه علیه صله السلام تفصیل آن اجمال طلب فرموده اند  
آنجا که تشبیه داده اند صلوات و برکات رسول خود را بصلوات و برکات حضرت ابراهیم علی نبیا و  
علیه الصلوات والتسلیمات و برین فقیر ظاهر ساخته اند که بعد از ستم هزار سال آن تفصیل ایشانرا  
نیز میسر شد و رسول مجاب گشت احمد مد سحانه علی ذلک علی جمیع نعمه و کمالات آن مقام عالی  
فوق کمالات ولایات و کمالات نبوت و رسالت است چرا فوق نباشد که آن حقیقت سجود ایها است  
را نبیا کرام و ملائکه عظام را علیهم الصلوات والتقیات و انچه این فقیر در رساله میدارد و معاد و نوشت است  
که حقیقت محمدی از مقام خود عروج نموده بمقام حقیقت کعبه که فوق اوست رسیده ممد گردد و حقیقت  
محمدی حقیقت احمدی نام یابد آن حقیقت کعبه ظله از ظلال این حقیقت بوده در وقت عدم نمود این  
حقیقت همه آنرا حقیقت انکاشته این اشتباه بسیار واقع میشود و ظل را در وقت عدم نمود اصل وصل  
می انکار و بحقیقت می نامد از انچه است که یک مقام چند مرتبه ظاهر شود و در آنست که ظهورات مقام  
باعتبار اطلاق مقام است فی الحقیقت حقیقت آن مقام همان است که در مرتبه اخیر ظاهر شده است اگر گویند  
از کجا معلوم شود که غیر تدریجی ظهورات اوست تا بحقیقت دانسته شود گویند حصول علم بر تعلیم  
ظهورات سابق شاید عدل است بر آخریت آن ظهورات و علم در وقت ظهورات سابق حاصل نیست  
بلکه بر ظهور حقیقت میداند که هیچ یکی را اطلاق نمی انکار و اگر چه ندانند که اختلاف این حقائق از کجا آمده  
فانهم یفرقون و معارف سابق معلوم شد که کمالات که بعالم امر تعلق دارد و مقدمات اند و معارف  
کمالات را که بعالم خلق متعلق اند و کمالات اولی از تعلیم خالی نیستند و مخصوص اند بمقامات

فصل در تفاوت مراتب نبی



ولایت و کمالات ثانی از نشان غایت که مناسب ظهور است این نشانها را میباید برآمده اند و از مقامات نبوة  
نسب کامل یافته پس طریقت و حقیقت که بولایت مربوط اند خداوان باشند و طریقت را که ناشی از مرتبه نبوة  
بولایت زنی باشد و عروج نبوة را از این بیان معلوم شد که سیری که با بر نقشبندیه قدم نهادن علی سلسله مراتب  
گرفته اند و ابتداء از عالم مژده اولی و انسب است چه ترقی از ادنی که عالم امر است باطنی که عالم خلق است باید  
نموده از اعلی بادی چه توان کرد این تمام را بر بنه کشوده اند و یکبار بصورت نظر انداخته عالم خلق را پست دیده  
شروع از پستی به بلندی صورتی ارتقا نموده اند و دانسته اند که حقیقت کار و دیگرگون است و پستی فی الحقیقت بلندی  
است و بلندی پستی علی نقطه آخر که عالم خلق است نزدیک افتاده است نقطه اولی که اصل الاصل است این  
قرب نقطه دیگر را بر نشسته است که تحقق کلام است گناه را نند و این دید مقتضی از مشکوطة نبوة است  
ارباب ولایت ازین معرفت قلیل نصیب ندانند علی الصلوات والتسلیمات شروع سیر عالم مژده اند  
و از حقیقت بشیریت آمده اند غایت مافی الباب اولیا و کمال را که سیر ایشان موافق سیر انبیا و علیم الصلوات  
والتسلیمات افتاده است و در ابتدا صورت شریعت است و در وسط شریعت حقیقت که بولایت تعلق دارد  
و مناسب عالم امر اند و در آخر حقیقت شریعت است که ثمره نبوت است پس مقرر شد که حصول طریقت نقطه  
است حصول حقیقت شریعت را پس بدایت اولیا کمال و بدایت انبیا و اصل حقیقت شد و نهایت هر دو  
شان شریعت فلا منتهی بقول من قال بدایت الاولیا و نهایت الانبیا و از بدایت اولیا و نهایت انبیا و شریعت  
خواستار آن بیچاره چون از حقیقت کار آگس به نه داشت لاجرم باین سطح حکم نمود این معارف  
هر چند که نغفیه است بل کثرت بر عکس آن گفته اند و مستبعد از ادراک است اما منصفه که جانب بزرگ  
انبیا را علی الصلوات والتسلیمات ملاحظه نماید و عظمت شریعت بر ویست و ستودگی بود و محتمل که قبول این اسلام  
غافل فرماید و این قبول را وسیله زیاده است ایمان خود نماید از فرزند بشنو که انبیا علی الصلوات  
والتسلیمات دعوت را مقصود بر عالم خلق ساخته اند یعنی الاسلام علی نفس و چون قلب را مناسب است  
بالم خلق بیشتر بود تصدیق او نیز دعوت فرموده اند و از مادر او قلب سخن نرسودند و  
آن را کامل و روح فی طریق ساختند و از مقاصد شمر دند بی نعمات بهشت و آلام  
دوزخ و دولت دیدار و بید و بختی حرمان همه وابسته به عالم خلق است عالم امر را بان  
تعلق نیست دیگر علی که فرض و واجب سنت است ایمان آن بعالی تعلق دارد که

طریقت حقیقت خادمان شریعت اند

لا منتهی بقول من قال بدایت الاولیا و نهایت الانبیا

که از عالم خلق است و انچه نصیب عالم امر است از اعمال ناقصه است پس قریبیکه ثمره ادا را بر اعمال است باندازه اعمال  
خواهد بود پس ناچار قریبیکه ثمره ادا و فرائض است نصیب عالم خلق باشد و قریبیکه ثمره ادا و نوافل است نصیب عالم امر  
و شک نیست که نوافل باندازه فرض هیچ اعتدای نیست کاشکه قطره داشت نسبت دریا به محیط بلکه نوافل  
باندازه سنت نیز همین نسبت است اگر چه در میان سنت فرض نیز نسبت قطره و دریا است پس تفاوت  
در میان دو قرب از نجایا من باید کرد و مرتبت عالم خلق را بر عالم امر ازین تفاوت باید دانست که فرائض  
چون از نیمنه نصیب ندارند فرائض را خراب باشد و ترویج نوافل میگویند صوفیه خام ذکر و فکر را از این تمام  
دانستند و رتایان فرائض و سنن مسلمات می نمایند و از بعینات مریاضات اختیار نموده ترک جمیع جماعت میکنند  
می دانند که اوایک فرض جماعت از هزاران رعین ایشان بهتر است آن ذکر و فکر با رعایات آداب  
شرعیه بهتر و مهم تر است و علماء بی سر انجام نیز در ترویج نوافل سعی دارند و فرائض را خراب و اوجیهانند  
مثلاً نماز عاشورا که از حضرت پیغمبر علیه علی آله الصلوات والتسلیمات بصحت ندیده است  
جماعت و جمعیت تمام میکنند و حال دیگر میدانند که روایات قهیه که است جماعت ناقصه است  
و در ادا و فرائض کسل می درزند که سنت که فرض را در وقت تحب افانیند بلکه از اصل وقت هم تجاوز  
میکنند و جماعت نیز چندانی تقید ندارند یک کس یا بد و کس دو جماعت قناعت دارند بلکه زیاده  
که بتمنائی کفایت کنند هرگاه مقتدایان اسلام این معامله نمایند از عوام چه گوید از شومی این عمل ضعف  
در اسلام پیدا است و از ظلمت این کرد و از هوا بدعت هویدا است اندک پیش تو گفتم غم دل پرسیم  
که دل زده شوی و در سخن بسیار است و ایضا ادا و نوافل قرب علی از ظلال می نشاند و ادا و فرائض  
قرب اهلی که شایسته طلیت ندارد مگر نوافل که براسه تکمیل فرائض و کرده شود آن تیر محمد و معاون  
قرب اصل است و از لحقات فرض پس ناچار ادا و فرائض مناسب عالم خلق بود که باصل توجیه است و  
ادا و نوافل مناسب عالم امر که در پیش فرائض است و هر چند قرب اصل می بخشند اما افضل و اکمل  
اینها صلوات است الصلوة معراج المؤمن شنیده باشی و اقرب مایکون العبد من الرب فی  
الصلوات وقت خاص که حضرت پیغمبر را بوده علیه و سلم که الصلوة و السلام که تعبیر از آن به س  
محانه وقت فرمود نیز فقیر در نماز بوده نماز است که مکر سننات است و نماز است که نبی  
از نعمت و منکر میفرماید و نماز است که پیغمبر علیه الصلوة و السلام راحت خود را در آن میجوید

نقش در میان عالم و عالم خلق







این دولت بر سبیل قلت سرایت کرده است بعد از آن رو با ستار آورده است و غلبه کمالات لایست علی حده گشته است اما امید است که بعد از منتهی الفایند دولت از مرتبه گردد و غلبه و شیوع پیدا کند و کمالات اصلی رو بظهور آید و ظلی ستار پیدا کنند و حضرت مهدی علیه الرضوان بظاهر و باطن مروج این نصبت علیه باشد و ای فرزند تاج کامل بنی علیه علی آل الصلوٰۃ و السلام چون نصبت کمالات مقام نبوت را تمام کند اگر از اهل مناصب است بنصب ابایش سرفراز میسازند و چون کمالات دلالت کبری تمام کند اگر از اهل مناصب باشد بنصب ظلی قتلش مشرف میسازند و از مقامات کمالات ظلی مناصب است منصب قطب ارشاد است و مناسب منصب خلافت منصب قطب مدار گویا این دو مقام که تجریت اند فلان آن دو مقام اند که در فوق و در غوث نزد شیعیان معنی الدین یعنی همان قطب مدار است غوثیه منصب علیه نیست و آنچه متقدم فقیر است آنست که غوث قطب مدار است قطب از و در بعضی امور مددخواهد و در منصب مناصب بدال او را نیز دخل است ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم تدریس علوم و معارفیکه مناسب مقام نبوت است و ولایت آن نبوت شرائع انبیا است علم الصلوات و التسلیمات و چون در اقسام نبوت تفاوت است در شرائع انبیا نیز باینکه آن تفاوت اختلاف پیدا آمده است و معانی که مناسب مقام ولایت اولیا است شطحیات مشایخ است و علویکه از توحید و اتحاد خبر دهد و از احاطه و سرایان غایت دهد و از قرب و صیبت نشان بخشد و از مراتب و ظلمات شتار فرماید و مشهود و مشاهده اثبات کند بالجمله معارف انبیا کتاب سنت است و معارف اولیا خصوص فتوحات مکیه مع قیاس کن ز گلستان من به امرای ولایت اولیا بقریب حق بر دو ولایت انبیا نشان قرابت و تعامل نماید و ولایت اولیا ولایت بشود و نماید و ولایت انبیا نسبت بمجول کیفیت اثبات فرماید و ولایت اولیا و قرابت را نشان دهد که چیست و جهالت را نداند که کدام است و ولایت انبیا با وجود قرابت قربتین بعد داند و مشهود النفس غیب شمع و گویم شرح این بحد شود و ای فرزند سخن را در بیان کمالات نبوت و مزیت آن بر ولایت و فرق در میان ولایت سه گانه که ولایت مفرست و ولایت کبری و ولایت علیا است و معارف مناسب هر کدام و محال متعلق هر یک طویل الذیل ساخت فقره اکرمه و عکس در بیان اینست اندراج نمود تا بود که انکمال غایت از استبعاد و افهام بر آید و از مظان

دینان کمالات نبوت و مزیت آن بر ولایت

انکار و این عوام کیفی است و ضروری دانستد لای و نظری ذکر بعضی مقدمات از برای تنبیه است و تقریب با تمام عوام بلکه تنبیه و تشریح است بر اے ادراک خواص نام نیست بیان طریقی که حضرت حق بکائنات این حقیر را بآن طریق ممتاز ساخته است از بدایت تا نهایت بنیادش نقشبنده است که متضمن اندراج نهایت در بدایت است برین بنیاد عمارت ساخته و کوششها بنا فرموده اگر این بنیاد نبی بود معامله تا با نبی نبی خود و تحم از بخار و فرزند آورده و زمین همد که مادرش از خاک شیر بطن جاست کشتند و آب فضل سما آن را سیلاب داشتند و تربیت احسان بری ساختند چون آن گشت و کار بکمال رسید این علوم و معارف ثمرات بخشید احمد شد الهی هدانا لهذا واکفا لمتدی لولان هدانا الله لقد جاهدت رسل ربنا باحق باید دانست که سلوک این طریق عالی مربوط است برابطه محبت شیخ مقتدا که سیر حادی باین راه یافت باشند و قوت انجذاب باین کمالات متعین گشته نظر و شافی امراض قلبیه است و توجیه و رفع علل متویه صاحب این کمالات تمام وقت است خلیفم روزگار قطب ابدال به ظلال مقامات خرسندند و اوتا و ونجا از بحار کمالات و بقطره قانع نور هدایت و ارشاد و در رنگ نور انبیا بنخواست او بر هر کس فالقن است فلیک که بخوابد هر چند که خواستش او را اختیار او نباشد چه باست که طلب خواهش مرے نماید و آن خواهش در وی پیدا نشود لازم نیست جماعت که بنور او متعین شوند که تبوسل و رشد پیدا کنند اینمے را بدانند بلکه بسیار است که اصل هدایت در رشد خود را نیز کامیابینے ندانند مع ذلک کمالات شیخ مقتدا متحقق شوند که عالمی را هدایت نمایند چه علم همه را نمیدهند و معرفت تفصیل سیر مقامات همه را نمی بخشند آری شیخ که مدار بنا و خصوصیت طریقه از طرق و وصول منوط بوجود و شریعت اوست البته صاحب علم است و از تفصیل سیرگاه دیگران را بعلم او کفایت نموده توسط او بر تریه کمال و تکمیل میرسانند و بغنا و بقا مشرف میسازند مع خاصر کند بنده و سبلوت عام راه افاده و استفاده ما انکاسی الفباغی است مرید برابطه محبت که شیخ مقتدا دارد و ساعه فضا عتبر بنگ او منصف میگردد و بطریق انکاسی یا نور میشود و در نیصورت علم چه در کار بود و دایم در افاده دایم در استفاده خیر بزه که بتابش بخورید ساعه فضا عتبر میگردد و بهر دوایام می پزد و چه در کار است که او را علم به بختی خود بود و یا آقا دانند که آن را بخت می سازد آری علم از بر اے سلوک و تسلیک اخلاص اے در کار است که بسلاسل دیگر مربوط و در طریق ماک طریقه اصحاب کرام است عیسم الرضوان علم سلوک و تسلیک



بنظرمی آید و عالم نظامی که نور ظهور و نورانی میگردد و نور ارشاد و هدایت او شامل تمام عالم است محیط  
عرش تا مرکز فرش هر کس را که رشد و هدایت و ایمان و معرفت حاصل میشود از راه اومی آید و از  
استفاد میگردد و تبویسط او یکسایز و دولت نمیرسد مثلاً نور او در رنگ دریا محیط تمام عالم را فرا گرفته است  
و آن دریا گویا بخیر است صلا حرکت ندارد و شخصی که متوجه آن بزرگ است و با و اخلاص دارد یا آنکه اگر  
آن بزرگ متوجه حال طلبه شده در وقت توجیه گویا روزی در دل طالب کشاده شود و از آن راه بقدر توجیه  
و اخلاص دریا سیرابی می گردد و همچنین شخصی که متوجه ذکر آملی است جلشاد و بان عزیز اسلام متوجه نیست از آنکه  
بلکه او را نمی شناسد همین قسم فاده انجام حاصل میشود لیکن در صورت او سه بیشتر از صورت ثانیه است  
اما شخصی که متکبران بزرگ است و بان بزرگ از دریا است هر چند بدگر آملی تعالی و تقدیر مشغول است  
اما از حقیقت رشد و هدایت محروم است همان کار و از راسته راه فیض و میگردد و سه آنکه آن عزیز متوجه  
عدم افاده او شود و قصد عزرا و نماید حقیقت هدایت از وی مفقود است صورت رشد صورت  
بیشتر از قبیل انفع است و جماعه که اخلاص و محبت آن عزیز دارند هر چند از توجیه مذکور و ذکر آملی تعالی جلشاد  
خالی باشند نیز ایشان را بواسطه محبت نور رشد و هدایت میرسد و لیکن نه معرفت آخر المکتوب  
سه پس کم این زیرا که این پس است و بانگ دو کرم اگر و زده کس است و الحمد لله رب العالمین و الحمد لله رب  
اولا و آخرا و الصلوة والسلام علی رسول محمد و آله و انما و سرمد المکتوب و و صد و شخصت یکم  
بسیار و تاب سیر لغمان صد و ریافت در میان فضائل نماز و کمالات مخصوصه آن در ضمن معارف  
بلند و حقائق ارجمند بعد از حمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات معلوم اخوی اخری ارشده شد سبحان  
یا که نماز کن دوم است از ارکان پنجگانه اسلام و جامع عبادات است جزوی آنست که از جامعیت  
حکم کل پیدا کرده است و فوق جمیع تقریبات اعمال آمده دولت رویت که سرور عالمیان را علیه  
آرا الصلوات و التسلیمات در شب معراج و شبست میرشده بود و از نزول در دنیا مناسب این  
نشان آن دولت ایشان را در نماز میسر میشد از فرموده علی که الصلوة والسلام الصلوة معراج المؤمن و غیر  
فرمود علیه علی که الصلوة والسلام اقرب ما یكون من الرب فی الصلوة و کمل تا بیان او را  
علیه و علیم الصلوات و التسلیمات از آن دولت درین نشان در نماز خط و افرست و نصیب کامل  
اگر چه رویت نیست که این نشان را بر تنابدا اگر نماز کردنی فرمود نقاب حیره مفقود که می کشود

و طالب را مطلوب که ولایت ینمود لذت بخش هیچ در کانت نیست هر چند شیخ مقتدا که هم چو بانی آن طریق است  
بکمال علم و فویرفت تحقق است پس چار و درین طریق عالی در حق و وصول حیات و اموات میان شیوخ  
و جوان و کمال مساوی باشند که بواسطه محبت یا توجیه صاحب ولایت بهشتی مقاصد پیرسند و لذت نفس را نشود  
من نشاد و الله ذو الفضل العظیم باینکه منتی هر چند صاحب علم نبود اما از ظهور خوارق چاره نباشد گاه باشد  
که او را در آن ظهور اختیار نبوده بلکه بسیار است علم ظهور آن نیز نباشد مردم از سه خوارق بیند و او را از آن  
اطلاع دو آنکه گفته شد که منتی صاحب علم بود مردم از عدم علم تفصیل احوال است نه عدم علم مطلقاً یعنی که احوال  
خود هیچ نمیدانند که امرت الاشارة الیه و این نور هدایت او در مردمان او سه و اسط و بواسطه ساط  
تا زمانه ساریست که طریق مخصوص و رابلوث تغییرات و تبدیلات بلوث نساخه و بالحق مخترعات  
و تبدیلات خراب نگردانیده ان الله لا یغیر القوم حتی یرزقوا بالقریب آنکه جماعت این تبدیلات را  
تکلیفات آن طریق گمان می برند و آن الحاقات تلمات آن نسبت تهوایستایند نمیدانند که تسم و تکلیف آن کاتب  
سرانجامی نیست و الحاق و اختراع فرخنده هر بیس و برگی نه سه هزار نکته بار یک ترز مواجی است نه هر که مر  
بشاهد قلندری دانده نور سنت سینه را علی صاحبها الصلوة والسلام و التوحید قلیمات بدعتها مستور ساخته اند  
در نوع ملت معظویه را علیه الصلوة والسلام و التوحید کدورات امور محدثه ضائع گردانیده و عجب  
آنکه عیون محدثات را امور متحده میدانند و آن بدعتها رحنات می انگارند و تکلیف حین و تقیم ملت از آن  
حنات می جویند و در امتیان آن امور ترغیبات ینمایند و با هم الله سبحانه سوا الصلوة و التوحید دانند  
که دین پیش ازین محدثات کامل شده بود و نعمت تمام گشته و رفقا و حضرت حق سبحانه و تعالی بصحلول  
یوسف است که قال الله تعالی الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام و دنیا پس کمال این  
ازین محدثات محبتن فی تحقیقات انگار نمودن است بمقتضای این که بر میدهیت که اندک پیش تو گفتیم  
از دل ترسیم که دل آرد و شوی و نه سخن بسیار است و علما و مجتهدین از احکام دین فرموده اند  
حداث مالین من پس حکام و جهاد و امور محدثه باشند بلکه از اصول دین بودند لا الاصل را بر اربع اقلیم  
سه فرزند معرفتی و در رساله سید و معاد و باب فاده و استفاده که بقلب رشاد تعاق و در نوشته  
است چون مناسب است یا بتمام داشت و سودمند بوده این معرفت درین مکتوب نیز نوشته اینجا اعتبار  
نمایند قطب شاد که جامع کمالات فرویه نیز باشند بسیار عزیز الوجود است و بعد از قرون بسیار و از منته



بیشمار تقسیم گوهری نگارست نمازست که راحت ده بیمار نیست حتی یا بلال بر غریبست ازین جزا و قرة عینی  
 فی الصلوة اشاره ایست باین متنناذواق و مواجید و علوم و معارف احوال مقامات انوار و الوان تلونات  
 تمکینات و تجلیات تکلیف و غیر تکلیفات تلونات و غیر تلونات هر چه ازینما و برین ناز میسر شود و بی گاهی از  
 حقیقت نماز رود بدینا و آن ظلال امثال است بلکه ناشی از و اعم و خیال مصلی که از حقیقت نماز آگاه است  
 در وقت واد صلوته گوینا از نشاء و دینوی می بر آید و در نشاء و خروشی می در آید لاجرم درین وقت بی مخصوص  
 باخرت است نهی از ان فرامیگیرد و خطی از اصل بی شائبه نیست بدست می آرد چنانچه دینوی مقصور بر کمالات  
 خلقی است که معالیه که بیرون ظلال است مخصوص خیرت است پس از معراج چاره بود و آن نمازست در حق نشان  
 این دولت مخصوص باین امت است که به تبعیت پیغمبر خود علیه و علی آل الصلوات و التسلیمات که در شب معراج از دنیا  
 باخرت رفت و به پشت در آمده بدولت رویت و مشرف شده باین کمال مشرف گشتند و بدین سعادت  
 مستعد شدند اللهم اجزه عنا مولد واجزه عنا افضل اجزیت نبیا عن امت و اجز الا نبیا و کلم جزا و فانه  
 دعاة الخلق الی الله سبحانه و ید اتم الی لقاء الله تعالی جمیع را ازین طائفه که بحقیقت نماز آگاه نشاء ختم و کمالات  
 مخصوصه آن اطلاع بخیرند ندیعا لحیات امراض خود را از امور دیگر مستند و حصول مرادات خود را با شیاء  
 دیگر مربوط ساختند بلکه گرویی ازینما نماز را در کار دانسته بنای آن بر غیره نیست و علم را از صلوته  
 افضل انگاشته صاحب فتوحات میگردد که در صوم که ترک کل شرب است باصف صمدیت تحقق شد  
 و در نماز تغییر غیریت آمدن دعا بد و عبود و استغفار و کما تری بنی علی علیه السلام و جود الی الذی یؤمن  
 احوال السکری از عدم آگاهی حقیقت نماز است که جمیع ازین طائفه تسکین اضطرار بر از سماع و نغمه و  
 نوا و حبستند و مطلوب خود را در پرده های نفی ملاحظه نمودند لاجرم رقص و رقاص را دیدن خود گرفتند یا آن  
 شنیده باشند با جمل الله فی الحرام شقایق بلای الغریق تعلیق بکل حیث و حبش نشی یعنی و بهیم اگر شنبه از حقیقت  
 کمالات صلوته برایشان منکشف شدی هرگز از سماع و نغمه نزدند و یا وجد و توحید نکردند  
 رخ چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند و اسے برادر قدر فرق که در میان نماز و نغمه است همان  
 قدر فرق در میان کمالات که نشاء و آن نمازست و کمالاتیکه نشاء آن نغمه است بدان اعلا  
 تکفیل الا اشاره این کمالیست که بعد از هزار سال بوجود آمده است و آخر سبب است که بزرگ  
 اولین بر آمده مگر ازینجا فرموده علیه و علی آل الصلوات و التسلیمات انتم خیرا و انکم هم نفرمودند

اولم خیر اوستم چنانکه سبب آخر را بادل بیشتر دیده که محل تردد و گشت و در حدیث دیگر فرموده علیه و علی آل  
 الصلوته و السلام که بیشتر باین امت است و اول است یا آخر در میان گذشت آرس در متاخرین باین امت اگر چه  
 نسبت علواست اما کلیل است بل قلی در متوسطان هر چند نسبت بآن علویست لیکن کثیر است بل اکثر  
 و کل وجه کثیر کیفیت اما قلیل است آن نسبت متاخران را بدرجات علیا رسانیده و بسا بقا آن نسبت داده  
 و بیشتر ساخته قال علیه و علی آل الصلوات و التسلیمات لا سلام بدراغیا و یعو و کما بدراغی و یعو و غیره و غیره  
 آخرت باین امت از بدایت امت ثانی است از احوال آن سرور علیه و علی آل الصلوة و السلام زیرا که امتی است  
 را حاضری است عظیم در تغییر امور و تاثیر است قوی در تبدیل شیاء و چون درین امت نسخ و تبدیل نمود  
 ناچار نسبت سابقان بمان طراوت و نقارت در متاخران جاوه گرفته است و تا بعد شریعت محمدیه  
 است در امت ثانی فرموده گویا بان عدل برایش حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوته و السلام حضرت  
 مهدی است علیه الصلوات و التسلیمات فیض روح القدس از باز مد فرماید دیگران هم بکنند انچه سجایا کرد  
 سلسله برادران سخن خود را در کثیر خلاص گران است و افهام اینها دور و دورا اما اگر بر مرخصات بیایند  
 علوم سعادت یکدیگر را موازنه کنند و صحت و قبح احوال را بمطابقت علوم شریعه عدم مطابقت آن  
 ملاحظه نمایند و تعظیم و توقیر شریعت نبوت را ببینند که در کدام یکی مبنی ترست شاید از استنباط در نتیجه  
 دیده باشند که تغییر در کتب سائل خود نوشته که طریقت و حقیقت خادمان شریعت اند و نبوت افضل از  
 ولایت است اگر چه ولایت آن نبی باشد و نوشته که کمالات ولایت را نسبت به کمالات نبوت  
 هیچ مقداری نیست کاش که حکم قطره داشته نسبت بدریای محیط و مثال باین بسیار نوشته است خصوصا  
 در مکتوبیکه بنام فرزندی در بیان طریق نوشته است آنجا ملاحظه نمایند مقصود ازین گفتگو اظهار  
 نعمت حق است بجهان و ترغیب طالبان این طریق است نه تفضیل خود بر دیگران معرفت خدا س  
 جل و علا بر آنکس حرام است که خود را از کافر فرنگ بهتر داند کیفیت آنکه برون ابیات بی چون فرما  
 برداشت از خاک و منور گردد از غم سر ز خاک و من آن خاک که بر نو بهاری بکند از لطف بر من قطره  
 باری اگر بر روی دامن صدف زانم و چو سوسن شکر لطفش که تو انم بعد از سطله این مکتوبات  
 اگر شوق تعلیم نماز و حصول بعضی از کمالات مخصوصه آن در شما پیدا شود و بی آرام سازد  
 بعد از استخار با متوجه بخند و گردند شطری از عمر بتعلیم نماز صرف نمایند و الله سبحانه و الهما دس



الی سبیل الرشاد والسلام علی من اتبع الهدی والترجم متابعت المصطفی علیه علی الصلاة والسلام اهتماما کمالا  
**مکتوب دوم و شصت و دوم** بمولانا محب علی صدور یافت در بیان تکیه ارتباط حاجی است  
 و نسبت ما افکاسی و رقریب بعد تفاوت ندارد و ما نیا سبب ذلک بحمد و سلام علی عبادہ الذین اصطفی صمیمه شریف  
 که از روستا التفات بر قوم فرموده بودند بوصول آن تنج گزیده چون بنی از فرط محبت کمال اختصاص بود از دیار  
 فرحت بختی بخیر از وفادار و عمر سابق اندر لاج یا فتنه بود و ما به وضعی که باشند از اوضاع شرعی محل مضافا نسبت  
 بشرط آنکه رشته محبت گسسته نشود بلکه روز بروز قوت پیدا کند و تا مره این اشتیاق سر دگر و دیگر ساعه  
 فسانه در التماس بی تقید چه ارتباط حاجی است و نسبت ما افکاسی انصافی و رقریب بعد تفاوت ندارد  
 مگر در سرعت و بطی و علم و بعضی از خصوصیات طریق و عدم علم به آن تحقیق اینچنین را از خاتمه مکتوبی که  
 بنام فرزندی ارشدی در بیان طریق نوشته است طلب فرمایند فعل آن مکتوب را یا ران  
 سیادت پناه اخوی میر محمد نمان آورده اند از آنجا طلیند زیاده چه اظنا ب ناید و السلام **مکتوب و شصت و دوم**  
**و شصت و سوم** بحاجب معارف آگاه میان تاج الدین صدور یافت در بیان معارف که تعلق کعبه  
 ربانی دارد و در بیان فضائل صلوات و ما ینا سبب ذلک بحمد و سلام علی عبادہ الذین اصطفی صمیمه شریف  
 قدوم سرت لزوم محبان شتاق را فرحت فراوان رسانند بسمانه محمد و المنه علی ذلک **و شصت و سوم**  
 برده اسے فلک سینا فام نازین و دگر ادم خویش که در ارم خوش شیر جانا تبار جانب شترق  
 یا ماه جهان گریمن از جانب شام به چون قدم نخب فرموده اند زود تر تشریف آرد که شتاقان زویر باز  
 انتظار دارند و از روستا استماع احباب و بیست اندر ندرت فقر چنانچه صورت کعبه ربانی سجود الیها است موصوف  
 خلایق را به بشر و ملک حقیقت آن نیز سجود الیها است مرقا لوق آن صورت را لاجرم آن حقیقت فوق جمیع خلق  
 آمده است کمالات متعلقه آن فوق کمالات متعلقه سایر حقائق گشته گویند این حقیقت بر رخ است میان  
 حقائق کونی و حقائق الهی سرلوقات عظمت و کبریا بی داشته که هیچ رنگ و کیفی بدمان قدس  
 آن نرسیده و هیچ ظلیت به آن راه نیافتیم نهایت عروج جات و نیوی و ظهورات  
 آن نامتناهی حقائق کونی است نصیب از حقائق آله جل شانہ مخصوص با خیریت  
 است الا در نماز که معراج مومن است و در آن معراج که گویند از دنیا به آخرت  
 رفتن است خط از انچه در آخرت میسر خواهد شد میسر میگردد و انکارم که عمده در حصول

از این کتاب

این دولت در نماز تو جسته است بجهت کعبه که موطن ظهورات حقائق الهی است تعالفت تقدست پس کعبه  
 عجوبه ایست در دنیا بصورت از دنیا است فی حقیقت از آخرت است نماز متوسط آن نیز این نسبت  
 پیدا کرده است بصورت و حقیقت جامع دنیا و آخرت گشته و تحقیق پیوسته است که حالتی که در ادای نماز  
 میسر شود فوق جمیع حالات است که در بیرون نماز حاصل میشود چنان حالات از دیر طریقه بر آمده اند هر چند  
 علویان کنند و این حالت نصیب از اصل دارد هر قدر فرق که در میان خل و اصل است همان قدر فرق  
 در میان آن حالات و این حالت باید دانست و مشاهده می گردد که حالتی که بنایت الله سبحانه در وقت  
 موت رو خواهد داد فوق حالت نماز خواهد بود و چه موت از مقدمات احوال آخرت است هر چه آخرت  
 نزدیک است اتم و اکمل است چنانچه ظهور صورت است و آنجا ظهور حقیقت شتاق باینها و همچنین حالتی که کبر  
 الی جل طلانه در بر رخ مغربی میسر خواهد بود فوق آن حالت خواهد بود که در وقت مرگ میسر شده بود  
 و همین نسبت بر رخ کبری را که روز قیامت است یا بر رخ مغربی که مشهور است اتم و اکمل است  
 و مشهور و جنات التیم نسبت به مغرب کبری التیمت الکلیت دارد و فوق جمیع اینها آن موطن است  
 که بجز صادق علیه علی الصلاة والسلام و التسلیات از آن خبر داده فرموده ان مد جنة ليس فيها حور ولا قنور  
 تجلی فیها ربنا ضاحک بکس یا یا ان تر جمیع ظهورات دنیا و ما فیها اند و بالا تر جمیع آنها خفته بلکه دنیا  
 اصلا از موطن ظهور نیست ظهورات ظلال و کمندار مثال که مخصوص بدنیاست نزد فقیر معدود از  
 امور دنیوی و اند فی الحقیقت داخل و ائمه امکان آن ظهورات را خواه تجلیات صفات گویند  
 و خواه تجلیات ذات تعالی الله تعالی قولون علوا کبیر فقیر دنیا را تمام ملاحظه می نماید خالی محض می باید  
 و از انچه از مطالب آنجا بشام او تیر سر غایت مافی الباب فرموده است مرقا لوق را مطلوب  
 و از انچه بستم خود را پریشان گردان است یا غیر مطلوب را مطلوب دانستن چنانچه اکثره بان  
 گرفتار اند و بخواب خیال آرام گرفتند نماز است درین موطن که خبری از اصل دارد و بولی از مطلوب  
 می رود و در خط الفتا و مکتوب دوم و شصت و چهارم می رسید باقر سار تیور می صدور  
 یافت در بیان آنکه عالم خود را بجهت و بهالت باید برود و اعتماد بر احوال کثوف بناید کرد درین مرقا لوق  
 که بعضی از مشایخ نواحی اظهار نموده بودند که بابت و تعلیم آن فرموده الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین  
 اصطفی صمیمه شریف که از فرط محبت و کمال اشتیاق صادر فرموده بودند فرحت فراوان رسانند بسمانه محمد و المنه علی ذلک











و کثیر از منجهای هر و بیست و نه لایزال الی الابد لا تعد و فیہ اصلا اولی بحری علیه تعالی انان لا تقدم  
 و لا یستقر پس علم او تعالی اگر تعلق بمعلومات اثبات کنیم یک تعلق خواهد بود و کثیر محمولات تعلق گشته است  
 و آن تعلق نیز محمول کیفیه است و در رنگ صفة العلم چون و بیچگونگی است استیلا و این تصور را بپاشای  
 زائل گردانیم و بگوئیم که رواست که شخصی در یک وقت کلمه را باقسام متباینه و احوال متغایره اعتبارات  
 متضاده و بداند پس در همان وقت کلمه را هم اسم داند و هم فعل و هم حرف و هم تثنائی و هم رباعی و هم حرب  
 داند و هم مثنوی و هم ممکن داند و هم ممکن و هم غیر ممکن و هم معرفه داند و هم نکره و هم ماضی داند و هم  
 مستقبل و هم امر داند و هم نئی بلکه جائز است که آن شخص بگوید که این همه اقسام و اعتبارات کلمه را در  
 مرات کلمه در یک وقت بتفصیل می بینم هر گاه در علم ممکن بلکه در ممکن جمیع اقسام تصور بود و در علم ذرات  
 تعالی و الله المثل الی علی چه استبعد باشد باید دانست که اینجا هر چند صورت جمع چندین است مافی الحقیقت  
 در میان اینها ضدیت مفقود است زیرا که هر چند زید را در آن واحد موجود و معدوم دانسته است  
 اما در همان آن دانسته است که وقت وجود او مثلا بعد از هزار سال سیه میسر است و وقت عدم  
 سابق او پیش از آن سال معین است و وقت عدم لاحق او بعد از هزار و یکصد سال است فلا تضاد و اینجا  
 فی الحقیقه تفاوتی از زمان و علی هذا القیاس سایر الاحوال فافهم ازین تحقیق واضح گشت که علم او تعالی از این  
 بجز نبایات متغیره تعلق گیر و شایسته تغییر در و راه نمی یابد و منطوق حدوث در آن صفت پیدا نمیشود و کما  
 از بحث الفلاسفه زید که تغییر بر تقدیر میستور باشد که یکی را بعد از دیگری دانسته باشد چون هر  
 در آن واحد بداند که گنجایش تغییر و حدوث نبود پس حاجت نباشد با ثبات تعلقات متعدد در او را تا تغییر و  
 حدوث را بجمع آن تعلقات بودن بصفت علم کما فعلیه بعض المتکلمین لیدفع شبهة الفلاسفة آری اگر تعد  
 تعلقات در جانب معلومات اثبات کنیم گنجایش دارد و همچنین یک کلام بسیط است که از ازل تا ابد همان  
 یک کلام گویا است اگر مست از همانا باشد است اگر نئی است هم از اینجا اگر اعلام است هم از اینجا ما خود را  
 و اگر استعمال است هم از اینجا اگر تمثیلی است هم از اینجا مستفاد است اگر ترجمی است هم از اینجا جمیع کتب منزه  
 و صحت سر و رقیست از آن کلام بسیط اگر توریست است از اینجا انتشار یافته و اگر انجیل است هم از  
 صورت لفظی گرفته است اگر زبور است هم از اینجا سطوره گشته و اگر فرقان است هم از اینجا متنزل فرمود  
 و الله کلام حق که من الحق یکست پس با پس نزول مختلف آنها آمده و همچنین یک

فعل است و مصنوعات اولین و آخرین بهمان یک فعل بوجود می آیند کریمه و ما امرنا الا واحدة کلمه با بصیرت  
 ازین اگر احیاست و اگر امانت مربوط بان فعل است و اگر ایلام و اگر انعام منوط هم بان فعل و همچنین اگر  
 ایجاد است و اگر اعدام ناشی از آن فعل است پس در فعل حق بجهان نیز تعد و تعلقات ثابت نبوده و کلام  
 یک تعلق مخلوقات اولین و آخرین باوقات مخصوصه وجود خود بوجود می آیند این تعلق نیز در یک فعل  
 تعالی چون و بیچگونه است زیرا که چون را بیچگون راه نیست لایحل عطایا الملک الاسطیاه و انضری  
 چون از حقیقت فعل حق جل سلطان اطلاع نیافته تکوین را حادث گفت و افعال و سبحانه را حادث  
 دانست ندانست که اینجا آثار فعل از حق اند سبحانه افعال و تعالی و ازین قبیل است آنچه بعضی  
 از صوفیه تجلی افعال ثبات نموده اند و در انوطن در مرات افعال ممکنات جز فعل واحد جل سلطان ندیده  
 اند آن تجلی فی الحقیقت تجلی آثار فعل حق است سبحانه تجلی فعل و تعالی زیر که فعل و تعالی که بیچگونگی  
 و قدیم است و قائم بذات اوست تعالی که آنرا تکوین گویند و در ریاض محذات گنجایش  
 نیست و در ظاهر ممکنات تصور نه در تنگنای صورت معنی چگونه گنجد در کلمه گدایان معنی چه  
 کار دارد و تجلی افعال و صفات نزد فقیر بے تجلی ذات متصو نیست چه افعال و صفات را از حضرت  
 ذات تعالی و تقدس نفکاک نیست تا تجلی آنها بے تجلی ذات متصور بود و آنچه متفک از ذات  
 است تعالی و تقدس ظلال افعال و ظلال صفات اوست سبحانه پس تجلی آنها بے تجلی ظلال افعال  
 و صفات بودن تجلی افعال و صفات اما فهم هر کس باین کمال ترسد ذلک فضل الله یؤتیه  
 من یشاء و الله ذو الفضل العظیم بر سر اصل سخن رویم او تعلی در هیچ چیز حلول نکند هیچ چیز در و  
 حال نبود اما او تعالی محیط اشیا بود و قرب و معیت با ایشان دارد و آن حاطه و قرب معیت که  
 در غرق قاصر باشد که آن شایان جناب قدس و نیست تعالی آنچه بکشف و شهود معلوم کنند  
 از آن نیز منزه است چه ممکن را از حقیقت ذات صفات در افعال او تعالی جز جمل و حیرت  
 نصیب نیست ایمان نبیب باید آورد و هر چه کاشوف و شهود گردد تحت لافعی باید ساخت  
 و عقا فکا کس نشود دام باز حین که گنجایش همیشه با دیدست است دام را بیست از شتوی حضرت  
 ایشان مناسب بنیقام است هنوز ایوان متغایر است و هر فکر رسیدن این پند است پس ایمان  
 آیم که او تعالی محیط اشیا است و قوی است با ایشان و با ایشان است اما معنی حاطه و قرب و معیت



اور تعالیٰ ندانیم که چیست احاطه و قرب علی گفتن از تاویلات متشابه است با قائل بیا و میل آن ستم و او تعالیٰ هیچ چیز  
متخلف نشود و همچنین هیچ چیز با وسعانه محدود نمیکرد و آنچه از بعضی عبارات صوفیه اتحاد مفهوم میشود و خلاف مراد ایشان  
است زیرا که مراد ایشان از این کلام که سوهم اتحاد است اذاتم انفق فواء الله است که چون فقر تمام شود  
و نیستی محض حاصل آید باقی نمی ماند بلکه الله تعالی ندانند که آن فقیر خدا متجدد شود و خدا گردد که آن کفر و زند  
است تعالی سبحانه عما یوهم الظالمون علوا کبیر و حضرت خواجہ قدس سره می فرموده اند که معنی عبارت  
اجا الحق نه آنست که من حقم بلکه آن است که من ستم و موجود حق است سبحانه و کثیر و تبدیل را بذات صفات  
و افعال و تعالی راه نیست فبحان من لا یتغیر بذاته و صفاته و لا فی افعال و کبر و لا فی الالوان و آنچه صوفیه  
وجودیه بتشریلات خمس ثبات نموده اند از قبیل تغییر و تبدیل است در مرتبه و جوب که آن کفر و ضلالت  
است بلکه این تنزلات در مراتب ظهور است کمال او تعالی اعتبار کرده اند و بے آنکه تغییر و تبدیل  
در ذات و صفات و افعال و تعالی را به باید و او تعالی عین مطلق است هم در ذات هم در صفات و هم  
در افعال و در هیچ امری هیچ چیز محتاج نبود چنانچه در وجود محتاج نیست ظهور نیز محتاج نه و آنچه عبارات  
بعضی صوفیه مفهوم میشود که او تعالی در ظهور کمالات اسمائی و صفاتی با محتاج است این سخن برین فیه بسیار  
گران است میداند که مقصود از آن فریشت ایشان حصول کمالات است مرایشان را نمائی که عالم بجناب  
قدس او باشد تعالی و تقدس کریمه و ما خلقت الجن والانس الا لیبعدون ای بیرون شوند از پیش  
است پس مقصود از خلقت جن و انس حصول معرفت ایشان بود که کمال ایشان است امریکه  
عالم بجناب حق بود سبحانه و آنچه در حدیث قدسی واقع شده است فخلقت الخلق لاعرف مراد از آنجا  
نیز معرفت ایشان است نه آنکه من معرفت شوم و توسط معرفت ایشان کمالی حاصل نمایم تعالی الله  
عن ذلک علوا کبیر و او تعالی از جمیع صفات نقص و سمات حدوث منزله و بر سرست جسم و جسمانی نیست  
و مکانی و زمانی نه و صفات کمال او را ثابت است از آنجه مشت صفات کمال در و سب موجود اند  
وجود زائد بر وجود ذات تعالی و تقدس و آن صفات حیات و علم و قدرت و ارادت و بصرو سب و  
کلام و کون است این صفات در خارج موجود اند نه آنکه در علم موجود اند از وجود ذات خارج  
فحق ذات تعالی و تقدس چنانچه بعضی از صوفیه وجودیه گمان برده اند و گفته اند در سب عقل و غیره  
صفات با ذات تواز و بی تحقیق همه عین که آن فی الحقیقت نفی صفات است چه تفاوت صفات

معجزه و فلاسفۀ نیز تعالی علمی و اتحاد خارجی گفته اند و از تعالی علمی انکار نموده و گفته اند که مفهوم علم عین مفهوم  
ذات است تعالی و تقدس یا عین مفهوم قدرت و ارادت است و اتحاد با اعتبار وجود خارجی گفتند  
پس تا تعالی وجود خارجی اعتبار نکند از تفاوت صفات خارج نشوند و التنازلا اعتباری لا بکبریم لفظا  
کما عرفت و او تعالی قدیم و ازلی است و غیر او را قدم و ازلیت ثابت نبود جمیع مسلمین برین حکم اجماع  
فرموده اند و هر کس که بقدم و ازلیت غیر حق جل و علا قائل گشت است بکفر و نموده است امام غزالی ازین  
راه تکفیر این سینا و فارابی و غیر ایشان نموده است که قائل بقدم عقول و تقدس اند و بقدم بیوهی و  
صورت گمان برده اند و سموات را بانچه در ایشان است قدیم دانسته اند و حضرت خواجہ با قدس  
سره میفرمودند که شیخ علی الدین بن العربی بقدم ارواح کمال قائل است این سخن را از ظاهر صروت باید داشت  
و محمول بر تاویل باید ساخت تا با جماع اهل ملل مخالفت نشود و او تعالی قادر مختار است از شائبه ایجاب  
و منتهی انظار منزله و بر سرست فلاسفۀ نیز کمالی را در ایجاب دانسته نفی اختیار از و واجب تعالی  
نموده اثبات ایجاب نموده اند این بخیر دان واجب را تعالی و تقدس معطل بیکار داشته اند و جز  
یک صحنه که آنهم با ایجاب است از خالق سموات الارض صادر ندانسته وجود حوادث را نسبت بعقل  
فعال داده که وجود آن جز در توهم ایشان ثابت نشده است بزم فاسد ایشان ایشان از حق سبحانه و تعالی  
بیج کار نیست ناچار باید که در وقت انظار با نظر را التما بعقل فعال آوردند و حضرت سبحانه هیچ چیز  
نکند که تعالی را در وجود حوادث مدخل نداده اند گویند که عقل فعال است که با ایجا و حوادث تعلق دارد  
بلکه بعقل فعال هم رجوع ندارند که او را در دفع تعلیات ایشان نیز اختیاری نیست این بید و لدان در حق  
بلاست پیشقدم فرق مناله اند که قران التما بحضرت حق سبحانه و تعالی می آرند و دفع تعلیات از تعالی را می طلبند  
و خلاف این سفیان و دجین درین بید و لدان از جمیع فرق ضلالت و بلاست بیشتر است یک کفر و انکار  
است با حکام منزله و عناد و عداوت است با اخبار مرسله دوم ترتیب مقدمات فاسده است  
و تمسک لال و شواهد باطله در اثبات مقاصد مطالبه بر نقد خطا و اثبات مقاصد خود که ایشان خورده اند  
چنانچه سیفۀ خورده سموات و کواکب که هر وقت بقرار و سرگردانند مدار کار بر حرکات و فاعل ایشان دانسته اند  
و از خالق سموات و موجد کواکب محرک نیامد و بر امر ایشان چشم پوشیده اند و در اعمال و دانسته زبیه بخیران  
زبیه عید و لدان سیفۀ ترا ایشان آنکه ایشان از زیر رک داند و صاحب وظائف انکار داز علوم متسق



و تعلم ایشان علم هندسه است مالا یغنی عن نفسه است و لا طائل من وراء مساوات ایا و ثلث ثلث بر دو قائم را چه  
کاری آید و شکل جوسی و مامونی که جاگاه ایشان است بکدام غرض مربوط است علم طب علم تندیب خلاق که  
بستربین علوم ایشان است از کتب بنیاد و تقدم علی بنیاد و علیهم الصلوٰۃ والسلام سر کرده ترویج باطل خود  
نموده اند که ماصرح به الامام الغزالی فی المنقذ عن الضلال اهل طاعت و متابعان انبیا علیهم الصلوٰۃ والسلام  
اگر در دلائل و براین قاطع کنند باینکه نیست که مدار کار ایشان بر تقلید انبیا است علیهم الصلوٰۃ والسلام  
و لائل و بر این بر اثبات مطالب عالی خود بر سبیل شرعی از همه ان تقلید ایشان را که نیست  
بجملات این بید و لئان که از تقلید خود را بر آورده اند و در صد و اثبات بدلائل گشته منسلوا  
فاصلوا و عوت نبوت حضرت عیسی علی بنیاد و علیه الصلوٰۃ والسلام چون باطل طون کلان ترین  
بید و لئان بوده رسیده گفت سخن قوم مستردن لا حاجه بنا الی من بعد نیازی به سفیه مالا یغنی  
نفسه که حیای اموات میاید و ابرار که و ابرص می کند که خارج از طور حکمت ایشان است  
اورا میباید و فطن احوال و میگردیده جواب دادن از کمال عناد و وسفا همت است  
سه فلسفه چون اکثرش باشد سقه پس کل آن بنام سقه باشد که حکم کل حکم اکثر است و بخانا الله  
بجانه عن ظلمات معتقد اتم السوء درین ایام فرزندی محمد معصوم جواهر شرح موافقت را تمام کرده  
در اثبات سابق و قبا همتا می این بخیر و ان بوضوح آمد و قائم با بر آن مرتب شد الحمد لله  
الذی هدانا لهذا و ما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق و عبارات شیخ محی الدین  
بن العربی نیز ناظر باینجا است و در معنی قدرت موافقت بفسفیه دارد که محنت ترک زقادر تجویر غلبه  
و جانب فعل لازم میداند عجائب کار و بار است شیخ محی الدین از مقبولان در نظر درمی آید و اکثر  
علوم او که مخالف آرای اهل حق اند خطا و ناصواب ظاهر میشود و اما که بخطای کشف معذور داشت  
و در رنگ خطا اجتماع می از ملامت مرفوع ساخته این اعتقاد خاص است این فقیر را در راه  
شیخ محی الدین که او را از مقبولان میدانند و علوم مخالفه او را خطا و مضری بنمید جمیع هستند ازین  
طائفه که هم شیخ و اطمن و ملامت میکنند و هم علوم او را تحطیه می نمایند و جمیع دیگر ازین  
طائفه تقلید شیخ را اختیار کرده جمیع علوم او را صواب میدانند و بدلائل دشوار حقیقت  
آن علوم را اثبات می نمایند و شک نیست که این هر دو فریق راه افسراط و قفریط

افتیاد کرده اند و از توسط حال دور مانده شیخ را که از اولیا مقبولان است بواسطه خطا کشفی چگونه رو کرده  
شود و علوم او را که از صواب دور اند و مخالف آرای اهل حق اند چگونه بتقلید قبول توان کرد و اهل حق  
هو التوسط الذی و فنی الله سبحانه و تبارک و تعالی در مسئله وحدت وجود و جمیع غیر ازین طائفه با شیخ شریک اند  
هر چند سخن درین مسئله نیز طرخاص دارد و اما در اصل سخن شرکت در اندازین مسئله نیز چند بظاہر مخالفت بمعتقدات  
اهل حق دارد و اما قابل توجه است و شایان جمع این فقیه بنیادین الله سبحانه و تبارک و تعالی در شرح رباعیات حضرت ایشان  
این مسئله را بمعتقدات اهل حق جمع ساخته است و نزاع فریقین را بلفظ عائد داشته و شکوک و  
شبهات طر فین را حل ساخته بر بنحیکه محل ریب اشتباه نموده کمال الحیف علی الناظر فیه باید دانست  
که حکمات با سربا چه جواهر و چهار حق و چه اجسام و چه عقول و چه نفوس و چه افلاک و چه عنایر همه  
ستند باینجا و قادر مختار اند که از کیم عدم اینها را بوجود آورده است و چنانچه اینها در وجود با و تعالی  
محتاج اند در بقا نیز با و سبحانه محتاج اند و وجود اسباب و وسائط را در پویش فعل خود ساخته است  
و حکمت از قبا قدرت گردانیده لا بلکه اسباب را دلائل نبوت فعل خود کرده و حکمت را وسیله  
وجود قدرت فرموده زیرا که اگر باب خطا نت بصیرت ایشان بکل متابعت انبیا علیهم الصلوٰۃ  
و التسلیمات کفیل شده است میدانند که اسباب و وسائط که در وجود و بقا با او سبحانه  
محتاجند و ثبوت و قیام از و دارند و پوسه دارند تعالی و تقدس و فی الحقیقت جمیع اینها  
چگونه در دیگر که مثل فاسد تاثیر کنند و احداث و اختراع آن نمایند قادی است و در  
آنها که بجا دان میفرماید و کمالات لائقه او را عطا مینماید چنانچه عقلای عقلی از جماد محض میشد  
از انجا که بر بند به فاعل و محرک او چسبیدانند که این فعل فراخ و حال او نیست فاعل است و او  
او که بجا دان فعل میفرماید پس فعل جماد و نزد عقل در و پویش فعل فاعل حقیقی نقد بلکه آن فعل نظر  
بجای و دلیله شد بر فاعل حقیقی فکد این آرسه در فهم اسبیل فعل جماد و پویش فعل فاعل  
حقیقه است که از کمال عباده جماد محض را بواسطه آن فعل صا حب قدرت دانسته است  
از فاعل حقیقی که فرشته فضل به کثیر اید می به کثیر این معرفت مقبلس ز شلوة نبوت است  
هم بر کسر انجا ز سجد کمال را در دفع اسباب می دانند و ابتدا و اشیا را توسط اسباب حضرت  
حق سبحانه و تعالی منتسب می سازند نمیدانند که در دفع اسباب رفع حکمت است که در ضمن آن چندان



اصل طرح خط است ربنا ما خلقت هذا باطلا انما علمنا الصلوات والتسليمات مراعات اسباب می نمایند و  
تفویض مر این مراعات بحضرت حق سبحانه و تعالی میفرمایند چنانچه حضرت یعقوب علیه الصلوة والسلام  
ما خلقه بشیء من نعمه پس از خود او وصیت فرمود باینکه ملائکه خلوا من باب و اخرجوا و خلوا من ابواب  
تفرقه با وجود این مراعات تفویض امر حق فرموده جل سلطان گفت و ما عني علم من انتم من شئ ان  
الحکم الا الله علیه تو کلمت و علیه فلیتوکل المتوکلون و حضرت حق سبحانه و تعالی این معرفت را در عین فرموده  
است و بخود نسبت داده که بعد از آن فرموده و انه لذلک علم ما علمناه و لکن اکثر الناس لا یعلمون  
و حضرت حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید حضرت پیغمبر را نیز توسط اسباب شارت میفرماید یا ایها  
البنی حبساک الله و من اتبعک من المؤمنین باقی ماند تا اثر اسباب رواست که حضرت حق سبحانه در بعض  
اوقات در اسباب تاثیر نیز خلق فرماید تا موثر افتد و در بعض اوقات تا غیر در آنها خلق نکند پس  
تا چار هیچ اثر بر آنها مترتب نشود چنانچه شاید میفایم این یعنی را در اسباب که وجود سبب است گاهی آن  
اسباب مترتب میشود و گاهی به هیچ اثری از آن ظهور نمی آید انکار از مطلق تاثیر اسباب مکایه است  
تا تاثیر بید گفت و آن تاثیر را در ذات خود آن سبب یا بجا حضرت حق سبحانه و تعالی باید دانست را  
غیر درین مسئله نیست و الله سبحانه اعلم ازین بیان لایح گشت که توسط اسباب شای فی توکل نیست چنانچه  
ناقصان گمان برده اند بلکه در توسط اسباب کمال توکل است حضرت یعقوب علی نبینا و علیهم  
الصلوة والسلام مراعات سبب را با تفویض امر بحق حل و علا توکل فرموده علیه توکلت و علیه  
فلیتوکل المتوکلون و او تعالی مرید خیر و شر است و خالق این هر دو الا از خیر را نه است  
و از شر را نه نه این فرقیست دقیق در میان اراده و رضا که حضرت حق سبحانه و تعالی اهل سنت  
را با آن فرق متد ساخته است سایر فرق بواسطه عدم ابتدا باین فرق و فضالت مانده اند  
مستزاد درینجا عبد را خالق فعل خود گفته اند و ایجا د کفر و معاصی را با و منسوب ساخته و از کلام شیخ  
محمی الدین و متابعان او مفهوم میشود که چنانچه ایمان و اعمال صالح مرعی اسم الادی است کفر و  
معاصی نیز مرعی اسم المضل است بن محن نیز مخالفت اهل حق است سیلی یا بجا دارد که متذکر رضا  
گشته است چنانکه گویند که اشرار و افتاده مرعی افتاب است حضرت حق سبحانه و تعالی اعباد را  
قدرت و اراده داده است که با اختیار خود کسب فعال نمایند خلق افعال بحضرت حق سبحانه

منسوب است و کسب بایشان عادت مذبحانه برین جاری شده است بعد از قصد عبد فعل خود را خلق  
حق سبحانه و تعالی بآن فعل متعلق میشود و چون فعل عبد بقصد و اختیار او صدور می یابد پس چار متعلق مدح  
و ذم و ثواب و عقاب بود و آنکه گفته اند که اختیار عبد ضعیف است اگر ضعیف با اعتبار قوت اختیار حق سبحانه  
گفته اند مسلم است اگر ضعیف با نیکی گفته اند که در او فعل با سوره کافی نیست پس غیر صحیح است قل الله  
لا یکلف بالکس فی دسعه بل یرید الیسر لای یرید العسر غایت مافی الباب جزاء عمل فعل معرفت  
را معوق بقدر حق است بعزیز و حکیم الله قدر توفیق الله سبحانه ما هم میدانم که کفر و زیدین نسبت بحضرت  
حق سبحانه و تعالی که مولی نعم ظاهره و باطنه است و موجود سموات و ارض است و هر بزرگ  
و کمال که هست مر جناب قدس و راثیت است جزا را آن کفر باید که از شداید عقوبات بود و آن  
خلود است در عذاب یحییان ایمان آوردن بنیب یحییان منعم بزرگ را در استگودا و اشتن و اربا وجود  
مراجعت نفس شیطان باید که جزا او بدترین جزا یا بود و آن خلود است از نعمات و لذات بعضی را شایع  
فرموده اند که دخول بهشت فی الحقیقت مربوط بفضل حق است سبحانه و منوط ساختن آنرا بایمان بنا بر اینست  
که جزا اعمال بود و الذی باشد و نزد فقیر دخول بهشت فی الحقیقت مربوط بایمان است لیکن ایمان فضل  
اوست سبحانه و عطیه او تعالی و دخول ناره مربوط بکفر است و کفر ناشی است از هوا نفس مآره  
ما اصحاب من جهنم فمن الله و ما اصحاب من الجنة فمن الله باید دانست که مربوط ساختن دخول بهشت  
را بایمان فی الحقیقت تعظیم ایمان است بلکه تعظیم مومن به است که یحییان از عظیم القدر بران مرتب  
شده است و یحییان منوط ساختن دخول ناره بکفر حقیر کفر است و تفصیل آنکه نسبت به او تعالی  
این کفر وقوع آمده است که این طور عقوبت بر دوام مترتب گشته است بخلاف آنچه بعضی را شایع  
گفته اند که ازین دقیقه خالی است البقا در دخول ناره که عدیل اوست مثل نیوج متمشی نیست  
چه دخول ناره فی الحقیقت مربوط بکفر است و الله سبحانه الملم به از حضرت حق سبحانه و تعالی را  
مؤمنان در آخرت بهشت خواهند دید بجهت و بے کیف و بے شبهه و بے مثال  
این مسئله است که جمیع فرق اهل ملت و غیر اهل ملت غیر اهل سنت هم منکر اند و رویت  
بے حجت و بے کیف را تجویز نمی نمایند حتی که شیخ محی الدین بن العربی نیز رویت  
آخرت را تجویز صوره فرود می آرد و بجز این تجویز نمی نماید و در حضرت ایشان



از شیخ نقل میگرداند که اگر معتزله رویه را بر تبه تنزیه مقید نمی کردند و تشبیه نیز قابل می گشتند و رویه را باین  
تجلی نیز میدانستند هرگز از رویه انکار نمی کردند و محال نمیدانستند یعنی انکار ایشان از یحیی و بر کفیی است  
که مخصوص بر تبه تنزیه است بخلاف این تجلی که جهت و کیفیت در آن ملحوظ است پوشیده همانند که رویه  
آخرت را بتجلی صورتی فرود آوردن فی الحقیقت انکار کردن است هر رویه را چنان تجلی صورتی که  
از تجلیات صورتیه دنیا جدا بود و بیت حق تعالی نیست همراه المؤمنون بقیه کفایت و ادراک  
و ضرب من مثال پادشاه بنیاء علیهم الصلوات والتسلیمات رحمت عالمیان است اگر توسط وجود  
این بزرگواران نمی بود ما بزرگان را بمعرفت ذات و صفات واجب الوجود تعالی و تقدس  
که دلالت میفرمود و مرفیات مولائی ما را جلالت از عدم مرفیات او بچنانکه تمیز مینمود و عقول  
ما قفسه ما به تا تأمل نور دعوت ایشان از یحیی معزول است و افهام ما تمام مابقی تقلید  
این بزرگواران درین معامله مخدول است عقل هر چند محبت است اما در محبت ما تمام است  
و بر تبه بلوغ نرسیده حجت بانه بعثت علیا است علیهم الصلوات والتسلیمات که عذاب ثواب اخروی  
و اعلی منوط به آنست **مسئله** چون عذاب اخروی و اعلی منوط به بعثت شد پس بعثت را رحمت عالمیان  
گفتن بچینی بود **جواب** بعثت عین رحمت است که سبب معرفت ذات و صفات واجب الوجود  
است تعالی و تقدس که متضمن سعادت و نوبیه و اخرویه است و بدولت بعثت معلوم و تمیز گشته  
است آنچه مناسب جناب قدس او تعالی است و آنچه نامناسب جناب قدس او است بجهان  
تر بر آن عقل لنگ و کور ما که بدین امکان و محدودیت قسم است چه دانند که مناسب حضرت و جوی  
قدم از لوازم او است از اسما و صفات و افعال او کدام است و نامناسب کدام است تا اطلاق آن  
نموده آید و اجتناب ازین که ده شود بلکه بسیار است که از نقص خود کمال را نقصان دهند و نقص را  
کمال انکار و این تمیز زود فقیر فوق جمیع نعم ظاهره و باطنیه است بید و لذت تر آنکه امور نامناسب را  
بجناب قدس او تعالی نسبت دهد و اشیا را ناشایسته را بحضرت او سبحانه منتسب سازد  
بعثت است که باطل را از حق جدا ساخته است و نامستحق عبادت را از مستحق عبادت تمیز داد  
بعثت است که براه حق جل و علا توسط آن دعوت می فرمایند و بنده را با سعادت قرب  
و صل مولی جل سلطان میرسانند و بوسیله بعثت اطلاع بر مرفیات مولی جلالت میسر شود و کلام و جواز

تصرف در ملک او تعالی از عدم جواز ان تمیز میگرداند و مثالین فوائد بعثت بسیار است پس مقرر شد که  
بعثت رحمت است و آنکه متفاد و هوای نفس را به گشته حکم شیطانی بعد از انکه بعثت نماید و بمقتضای بعثت عمل کند  
گناه بعثت چیست و بعثت چرا رحمت نبود سوال عقل فی حد ذاته هر چند و احکام آبی جلالتش تا نقص ما تمام  
است اما چرا نتواند که بعد از حصول تصفیه و تزکیه عقل را مناسبت و اتصال غیر متکلیف بر تبه واجب تعالی و  
تقدس پیدا شود که سبب آن مناسبت و اتصال حکام را با نجا اخذ نماید و حاجت معیت که توسط ملک  
است نشود و جواب عقل هر چند آن مناسبت و اتصال پیدا کند اما تعلیق باین پیکر بیولانی داشت  
بالکل زایل نکرد و تخرید تمام پیدا نکند پس همه همیشه و انگیزه و بود و تخیله هرگز خیال و را نکند از دو قوت غضبیه  
و شومی همواره مصاحب او بودند و زبانه حصر و شره همه وقت ندیم او باشد و شود و نشان که از لوازم دفع  
انسان است از وسفاک نبوند و خطا و غلط که از خواص این نشاء اند از وجدان نباشد پس عقل شایان  
اعتماد نبوده احکام ماخوذه او از سلطان و هم و تصرف خیال مصنون نبوند و از شایان نباشد و خطا  
محفوظ نباشد بخلاف ملک که ازین اوصاف پاک است و از زایل مبر پس چار شایان اعتماد بود و احکام  
ماخوذه او از شایان بود هم و خیال و مظنه شایان و خطا مصنون باشند و در بعضی اوقات محسوس میگردد در  
علو سبب بتلقی روحانی اخذ نموده است در اثبات تلخیص آن بقوی و حواس بعضی از مقدمات مسلمة غیر  
صداقت که از راه و هم و خیال یا غیر آن حاصل شده اند باین اختیار بآن علوم منضم میشود و یحیی که در اوقات  
اصلا تمیز نتواند کرد و در ثنائی الحال گاه بود که علم آن تمیز دهند و گاه ندهند پس لاجرم آن علوم بواسطه  
خلط آن مقدمات بیئت کذب پدید می آید و از اعتمادی بر آید یا آنکه گوئیم که حصول تصفیه و تزکیه  
منوط است بایمان اعمال صائمه که مرفیات مولی باشد بجهان و این معنی موقوف بر بعثت است چنانکه  
گشت پس بعثت حصول حقیقت تصفیه و تزکیه میسر نشود و صفائی که کفار و اهل فسق را حاصل  
میشود آن صفائی نفس است نه صفائی قلب صفائی نفس غیر از صفالت نمی افزاید و بجز از خسارت  
ولایت نمی نماید و کشف بعضی از امور غیبیه که در وقت صفائی نفس کفار و اهل فسق را دست میدهد  
است در رنج است که مقصود از آن خرابی و خسارت آن جامعه است بخانا الله سبحانه عن بده البلیه  
بحرمت سید المرسلین علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات علی آله و ائمه و اهل بیت که تکلیف شرعی  
که از راه بعثت ثابت شده است نیز رحمت است نه آنچه آنکه شایان تکلیف شرعی را ملاحظه نادره







مطالب عالی توانمند شد حج لغت دیگر است و در رسیدن دیگر حج لغت بعد از رسیدن مقصود بود و بهشت  
و دوزخ موجود اند بعد از حجاب و از قیامت گرسنه را بهشت خواهند فرستاد و اگر دوزخ و دوزخ و ثواب و  
عقاب نیندازد است که انقطاع ندارد و کما ولت علی النصوص القطعیة الملوکة صاحب مقصود گوید که آن بهر جهت است  
ان رحمتی وسعت کل شیء کفار را عذاب و دوزخ تا سه حقیقه ثابت کند بعد از آن گوید که نار و حق ایشان بر دوزخ  
گرد چنانچه حضرت بر ائمه علی نبیا و علیه الصلوة والسلام شده بود و خلف در وعید حق جانزدارد و گوید که کفر  
از اهل لیل و خلوه و عذاب کفار ترفته است و درین سلسله نیز از صواب و افتاده است نه البته است که وسعت رحمت  
در حق و عثمان کافران مخصوص بدین است در آخرت بودی از رحمت بکافران کمالی الله تعالی علیه من  
روح الله الاقوم الکافرون و قال تعالی بعد قوله سبحانه و رحمتی وسعت کل شیء فساکتها للذین یتقون یوتون  
الزکوة والذین هم بآیاتنا یتوبون شیخ اولایت را خوانده و آخر کار کفر موده و کریمه فلا تحسن الله خلف  
و عده رساله دلائل ندارد در خصوصیت خلف و عده تواند بود که اقتضای عدم خلف بود عده انجا بود اسطه آن بود که  
مرا از عده انجا حضرت رسل است و علی بن ابی طالب کفار و آن متضمن عدم و عید است و عداست هر رسل  
را و عید است هر کفار را پس گویند درین کریمه هم خلف و عده متغی شده و هر خلف عید قایل است مستند علیه لاله  
و ایضا خلف در وعید در ذکاب خلف در وعید مستلزم کذب است و ناشایان آنحضرت جل سلطان ازیر که  
در ازل دانسته بود که کفار را عذاب محله نخواهد کرد مع ذلک برای مصطفی حج لغت علم خود گفته که عذاب  
محله خواهد کرد این معنی را بخوبی نمودن شفاعت تمام دارد سبحان ربک رب العزّة عما یصلون و سلام  
علی المسلمین اجماع اهل دل بر عدم خلوه و عذاب کفار کشف شیخ است و مجال خطا در کشف بسیار است  
فلا اعتداده مع کونه مخالف لاجماع المسلمین ملائکه بنده با سه خدا اند جل سلطان که از ماضی معصوم  
اند و از حقا و لیسان محفوظ لایصون الله ما هم ویفعلون یا مؤمنون از خوردن و آشامیدن  
پاک اند و از زنا شوی منزله و میراوند کیر هائیکه در قرآن مجید در حق ایشان با عتبار  
شرف صفت ذکور است از صفت نساء کما اور و سبحانه تذکیر الفمائیکه حق  
نفسه و حضرت حق سبحانه و تعالی بعضی از ایشان را بر رسالت برگزیده است چنانچه  
بعضی از انسان را نیز باین دولت شرف ساخته الله یصلی من الملائکه رسلا و من  
اناس جمهور علماء اهل حق برانند که خواص بشر فضل خدا خواص ملک امام غزالی

و امام الحرمین و صاحب فتوحات مکیه با فضیلت خواص ملک از خواص بشر قائلند و انچه برین فقیر ظاهر  
ساخته اند آنست که ولایت ملک افضل است از ولایت نبی علیهم الصلوات و التسلیمات اما در نبوت  
رسالت درجه ایست مرتبی را که ملک بآن نرسیده است و آن در چهار راه عنصر خاک آمده است  
مخصوص به شمس است و نیز برین فقیر ظاهر ساخته اند که کمالات ولایت را نسبت به کمالات نبوت  
بچ اعتبار دینی نیست کما شمس قطره داشت نسبت بدرباری محیط پس مزیت که از راه بنوة ابراهیم  
زیاده خواهد بود و از آن مزیت که از راه ولایت حاصل شود پس فضیلت مطلق مرانیا را بود و علیهم  
الصلوات و التسلیمات و فضل خوبی مرانیا که کرام راست علی نبیا و علیهم الصلوات و التسلیمات  
فانصواب ما قال جمهور من العلماء و شکر الله تعالی بجمعهم ازین تحقیق لایح کشف که هیچ ولی بدرجه نبی  
از انبیا نرسد علیهم الصلوات التسلیمات بلکه منزلتی همیشه زیر قدم آن نبی بود باید دانست که در  
هر مسئله از مسائل که علماء و صوفیه در آن اختلاف دارند چون نیک ملاحظه مینمایند حق بجانب علماء  
می یابند مگر آنست که نظر علماء بواسطه متابعت انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات بکمالات نبوت علوم  
آن نفوذ کرده است و نظر صوفیه معذور بر کمالات ولایت و معارف آنست پس بناچار علیک از پیشگاه  
نبوت اخذ نموده شود و احوط خواهد بود از انچه از مرتبه ولایت مأخوذ شود تحقیق بعضی ازین معارف  
در مکتوبیکه بنام فرزندی ارشدی در بیان طریق نوشته است اندراج است اگر خفایا میاید انجا رجوع  
فرمایند ایمان عبارت از تصدیق قلبی است انچه از دین بطریق ضرورت و تواتر عا بر سیده است انوار کسا  
نیز رکن ایمان گفته اند که احتمال سقوط دارد و علامت این تصدیق تبریک است از کفر و نیرایه از کافر  
و انچه در کافریست انحصار نفس و لوازم آن همچنان بستن زنا و مثل آن و اگر عیاذا بالله سبحانه با دعوی این  
تصدیق تبریک گفته نماید مصدق و مبین است که بدراغ ارتداد متمم است و فی الحقیقت علم و حکم منافق  
است لا اله الا الله و لا اله الا الله پس در تحقق ایمان از تبری کفر یا ره نبود و ایمانی آن تبری قلبی است  
و اعلا س آن تبری قلبی و قلبی و تبری عبارت از دشمنی است با دشمنان حق جل و علا آن دشمنی  
خواه بقلب بود اگر خونی از صرا ایشان داشته باشد و خواه بقلب قالب بود در وقت عدم آن خوف  
کرمیه یا ایها النبئی جاهد الکفار و المنافقین لفظ علیهم مؤید این معنی است چه محبت خدا و عز و جل محبت  
رسول و علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات بی دشمنی دشمنان و صورت نه مبدوع و توبی بے تبر



نیست ممکن و اینجا صادق است شیعہ که این قاعده را در موالات با اهل بیت جاری ساخته اند و تبری غلطی  
ناشته و غیر ایشان را غلط خوان موالات داشته تا مناسب است زیرا که تبری از دشمنان شر طموالات دوستان  
داشته اند نه تبری مطلق از غیر ایشان و هیچ عاقل منصف تجویز نکند که اصحاب پیغمبر علیه السلام و اهل بیت  
و التحیات دشمن باشند و حال آنکه این بزرگواران در محبت و علیّه علی آله الصلوٰۃ والسلام اسوال نفس  
خود را صرف کرده اند و مجاهد و ریاست را بر باد داده چگونگی دشمنی اهل بیت را ایشان منسوب توان  
ساخت و حال آنکه نهی قطع محبت اهل قرابت آن سرور علیه السلام و اهل بیت و اهل بیت و اهل بیت و اهل بیت  
مندره است و اجرت دعوت را محبت ایشان ساخته کما قال الله تعالی قل لا اسئلكم علیه اجرا الا المودة  
فی القربی و من یقترب منی فلیقرب و یبتعد منی فلیبتعد و یسألنی فلیسأل و یمنی فلیمنی و یحذر منی فلیحذر و یحذر منی فلیحذر  
و السلام اینهمه بزرگی که یافت و شجره انبیا گشت بواسطه تبری از دشمنان او تعالی بوده قال الله تعالی  
لقد کان لکم اسوة حسنة فی ابی ابراهیم الذین معاذ قالوا القوم انابوا و انعم و ما تعب و من دون الله  
کفرنا بکم و بدینا و علیکم العداوة و البغضاء و ابدا حتی تؤمنوا بالله و حده و هیچ علمی در نظر فقیر از برای  
حصول رفقای حق جل و علا برابرین تبری نیست تبری باید که حضرت حق سبحانه و تعالی را با کفر و کفر  
عداوت ذاتی است و اگر آقا قتل مثل لات و عزری و عبده ایشان بالذات دشمنان حق و اهل سلطانه  
و مخلوق و از برای عمل شیعہ است و آنکه هوای نفسانی و سایر اعمال سیه این نسبت ندارد زیرا که عداوت  
و غضب نسبت با اینها ذاتی نیست اگر غضب است بصفات منسوب است اگر عقاب عتاب است  
با فعال راجع لمدخل و از برای این سلیات گشت بلکه منفرت ایشان را منوط بمشیت خود داشته باید دانست  
که چون بکفر و کفران عداوت ذاتی متحقق گشت تا جابر رحمت و رافت که از صفات جمال است و آخرت  
بکافران غرسد و صفت رحمت رفع عداوت ذاتی نمکند چه انچه بذات تعلق دارد اوقوسه دارد رفع است  
از انچه بصفت تعلق دارد و پس مقتضای صفت جمدیل مقتضای ذات نمکند که در انچه در حدیث قدسی  
آمده است سبقت جنتی علی غضبی مراد از غضب غضب صفاتی باید داشت که مخصوص بعباده مومنان  
است نه غضب ذاتی که بشیرکان مخصوص است سوال اگر گویند که در دنیا کافران را از رحمت  
نصیب است چنانکه تو با لا تحقیق ان کرده پس در دنیا صفت رحمت رفع عداوت ذاتی چگونه  
منوده جواب گوئیم که حصول رحمت در دنیا کافران را با اعتبار ظاهر و صورت است و فی الحقیقت

استدراج و کید است در حق ایشان که میبایستون تا غلبه یمن با او نمیدیند سراج لعم فی الخیرات بل لا یستحقون  
و کبریه سندن در جنت لا یعلمون و املی لعم ان کیدی تنین شاید انیغنه است فلیغم فائده جلیل عذاب  
ابدی و دوزخ جزا کفر است پس اگر پرسند که شخصی با وجود ایمان رسوم کفر بجای آورد و تعظیم رسم  
اهل کفر نماید و علماء و بکفر حکم کند و او را از اهل ان عداوتی شمرند چنانکه اکثر مسلمانان هندو یا  
بله بجهل اندکس بفتوی علماء باید که آن شخص در آخرت بعذاب ابدی گرفتار گردد و حال آنکه در اختیار  
صالح آمده است که کسی که در اول او مقدار ذره ایمان بود از دوزخ او را بیرون خواهند آورد و  
در عذاب محله نخواهند گذاشت تحقیق این مسئله نزدیک تو چیست گوئیم که اگر کافر عرض است عذاب  
خالد نصیب و مست عیاذ بالله سبحانه منه و اگر با وجود اتیان مراسم کفر ذره ایمان نیز دارد بعذاب نفع  
میتواند خواهد شد اما بیکت آن ذره ایمان امید است که از خلود عذاب خلاص شود و از گرفتاری  
دائی نجات یابد فقیر یکبار می بیداد است شخصی رفته بود که معامله او قریب با حضار رسیده  
بود چون متوجه حال او شد دید که قلب او ظلمات بسیار دارد و هر چند متوجه دفع آن ظلمات شد که  
آن ظلمات را بیرون بند قبول نکرد و بعد از تو بسیار معلوم شد که آن ظلمات ناشی از صفات کفر است  
که در وی مکتومت و مشاء آن کدورات موالات اوست با کفر و اهل کفر تو جهات دفع ان ظلمات  
نمائند تنقیر و از ان ظلمات مربوط بعذاب نار است که جزا کفر است و معلوم شد که ذره از  
ایمان دارد که بیکت آن آخر او را از دوزخ خواهند بر آورد چون این حال را در وی مشاهده نمود  
بجمله گذشت که آیا بر جنازه او نماز باید کرد یا نه بعد از تو به ظاهر شد که نماز باید کرد پس مسلمانانی که با وجود  
ایمان رسوم اهل کفر می نمایند و تعظیم امام ایشان میکنند بر جنازه اینها نماز باید و بکفر بطریق نباید ساخت  
کما هو العمل فی الیوم و امیدوار باید بود که آخر بیکت ایمان از عذاب ابدی نجات یابد پس منم منم  
که اهل کفر را عفو و مغفرت نیست ان الله لا یغفران لیشرک به اگر کافر حضرت است عذاب ابدی جزا کفر  
اوست و اگر ذره ایمان نیز دارد جزا عذاب موقت است از نار و در سایر کما لمر انشاء الله  
تعالی اغفر و ان شاء عذاب نزدیک عذاب و دوزخ موقت باشد یا محله مخصوص بکفر است بصفات  
کفر کما سیحی تحقیقه و اهل کبار که گنا بان ایشان بمغفرت نه آمده اند بتوبه یا شفاعت یا بجز عفو و  
احسان و نیز ان کبار را بالآدم و من و نیوسه یا عذاب و سکر موت مقرر ساخته امید است که



در عذاب آنها جمیع را عذاب قبر کفایت کند و جمیع دیگر را با وجود محنتها و قهراً احوال تیار است و شدائد آن روز که تقاضا فرمایند و از گناهان باقی نگذارند که محتاج عذاب نماندند و کبریا الذین آمنوا ولم یلبسوا ایمانهم بنظم اولنگ ایمان من مؤید این معنی است چه مرد از نظم شمر گشت و الله سبحانه اعلم بحقائق الامور کما اگر گویند که در جزای بعضی از سیئات غیر کفر عذاب و دوزخ نیز آمده است کما قال تعالی و من قتل مؤمناً متعمداً فجزاءه جهنم خالد فیها و در اخبار آمده است که کسی که یک نماز فرض بعد قضا کند یک حقیقه او را در دوزخ عذاب کند پس عذاب دوزخ مخصوص بکفار نکشت گوئیم که عذاب قاتل مخصوص بقتل قاتل و متحمل قتل کافر است کما مکره المفسرون و در سیئات غیر کفر که عذاب و دوزخ آمده است از شائبه صفات کفر عالی نخواهد بود و مثلاً تخلفات سیده و عدم مبالغات باتیان آن و خوار داشتن او امر و نواهی شرعی را در دوزخ آمده شفاعتی لاهل لکایا من امتی و در جاسه دیگر فرموده امتی است مرحومه لا عذاب لعنای الآخرة له کبریا الذین آمنوا ولم یلبسوا ایمانهم بنظم اولنگ ایمان مؤید این معنی است کما مر و احوال اطفال شرکان و شاهقان جبل و شرکان زمان فتره رسل در مکتوبیکه بنام فرزندی محمد سعید نوشته است تفصیل ثبت یافته از اینجا معلوم فرمایند و در زیادتی و نقصان ایمان علما را اختلاف است امام اعظم کوفی رقی الله تعالی عنه میفرماید الایمان لا یزید و لا ینقص و امام شافعی رحمه الله سبحانه میفرماید که نیرید و ینقص و شک نیست که ایمان عبارت از تصدیق و یقین قلبی است که زیادتی و نقصان را در اینجا گنجايش نیست و آنچه قبول زیادتی و نقصان کند داخل دائره یقین نیست و یقین قائم مافی الباب ایمان اعمال صالحه انجلا و آن یقین میفرماید و اعمال غیر صالحه آن یقین را کمدر میسازد پس زیادتی و نقصان باعتبار اعمال و انجلا و آن یقین ثابت شده در نفس آن یقین جمیع یقین را که منجمله روشن یا فتنه زیاد و گفتند زان یقین که آن انجلا و روشن ندارد گویند بعضی غیر منجمله یقین را یقین ندانستند همان بعضی منجمله یقین دانسته ناقص گفتند و جمیع دیگر که حدت نظر داشتند دیدند که این زیادتی و نقصان راجع بصفات یقین است و نفس یقین لا یمز یقین را غیر زائد و ناقص گفتند مثلاً آنکه دو آئینه برابر که در انجلا می و نورانیت تفاوت دارند شخصی سینه آئینه را که انجلا زیاد دارد و فائزگی درو بیشتر است گوید که این آئینه زیاده است ازین آئینه دیگر که انجلا و نمایندگی ندارد و شخصی دیگر گوید که هر دو آئینه برابر اند زیاده

و نقصان ندارد تفاوت و در انجلا و نمایندگی است که از صفات ذاتیه آن است پس نظر شخص ثانی صاحب است و تحقیق شئی نافذ و نظر شخص اول مقصور است و از صفت بذات نرفته رقیع الله الذین آمنوا منهم و الذین اتوا العلم درجات تا این تحقیق که این فقیر باطل را آن موفق شده است اعتراضات مخالفان کبریا درم زیادتی و نقصان ایمان نموده اند زائل گشت و ایمان عامه مومنان در جمیع وجوه مثل ایمان انبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات نشد زیرا که ایمان انبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات که تمام تجلی و نورانی است ثمرات و نتائج باضعاف زیاده دارد و از ایمان عامه مومنان که ظلمات و کدورات دارد و علی تفاوت در جات و همچنین ایمان ابی بکر رضی الله تعالی عنه که در وزن زیاده از ایمان این است است اعتبار انجلا و نورانیت باید داشت و زیادتی را راجع بصفات کامله باید ساخت نمی بینی که انبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات با عامه در نفس انسانیت برابر اند و در حقیقت ذات همه متحد و تفاضل اعتبار صفات کامله آمده است و آنکه صفات کامله ندارد گویند از انواع خارج است از خواص فضائل آن نوع محروم با وجود این تفاوت و در نفس انسانیت زیادتی و نقصان راه نمی یابد و نمیتوان گفت که آن انسانیت قابل زیادتی و نقصان است و الله سبحانه اعلم بالصواب و ایضا گویند که مراد از تصدیق ایمانی نیز بعضی تصدیق منطقی است که شامل ظن و یقین است برین تقدیر زیادتی و نقصان را در نفس ایمان گنجايش گشت لیکن صحیح آنست که مراد از تصدیق اینجا یقین و اذعان قلبی است نه معنی عام که شامل ظن هم بود امام اعظم رح گویند یا مؤمن حق و امام شافعی گویند یا مؤمن نشاء الله تعالی فی الحقیقت نزاع ایشان فقط است مذنب اول باعتبار ایمان حاصلست و مذنب ثانی باعتبار ثبات و عاقبت کار اما شافعی از صورت امتثاله و احوط است کما لا یخفی علی المصنف و کلمات اولیا و احقر حق است و از کثرت و وقوع خوارق عادت از ایشان این معنی از ایشان عادت مستمره گشته است و منکر آن منکر علم عادی و ضروریست معجزاتی مقرون بدعوی نبوت است و کرامت ولی از معنی غالی است بلکه مقرونست باعتراف متابعت آن نبی فلا اشتباه بین المعجزة و الکرامه که از علم المستکرون و ترتیب در میان خلفاء و راشدین ترتیب خلافت است اما افضلیت شیخین اجماع صوابیه و تابعین ثابت شده است چنانچه نقل کرده اند از امام احمد از اکابر ائمه که یکی از ایشان امام شافعی است قال الشیخ امام ابو الحسن الاشعری ان تفصیل ابی بکر رضی



فیه شک ان یوقد و قال عزوجل ان الذین یوادون الذین یسئلونکم فی الدین والآخره و احبهم مولانا  
سعد الدین در شرح عقائد نفسی درین افضلیت انصاف دانسته است از انصاف دور است تردیدی که شود  
استنباط حاصل است چه مقرر علم است که افضلیت باعتبار کثرت ثواب نزد خدا می باشد و علمای اجماع را در  
استنباط افضلیتی که معنی کثرت ثواب فضل و مناقب بود که نزد عقل و اعتبار ندارد زیرا که سلف از صحابه تا بعین  
آنقدر فضل و مناقب که از حضرت نقل کرده اند از هیچ صحابی منقول نشده است حتی قال الامام احمد با جواد و لا حد من  
الصحابة من الفضائل ما جاء علی سح ذکاب به الا ان حکم کرده اند با فضیلت خلفا و ثلثه پس معلوم شد که وجه  
افضلیت دیگر است و این فضل و مناقب اطلاع بر آن افضلیت باشد و اولی و دومی را میسر است که بصریح یا  
بالقول معلوم نموده باشند و آن محایه غیرند علیه الصلوات والتسلیمات پس این پنج شرح عقائد نفسی گفته است که  
هر ادا از افضلیت کثرت ثواب است پس توقف را بهیچ سبب قط است زیرا که توقف را وقت نگذارش  
باشد که آن افضلیت را قبل از صاحب شریعت صحت او دلاله معلوم نکرده باشند و چون معلوم کرده باشند  
چرا توقف نمایند و اگر معلوم نکرده باشند چرا حکم با فضیلت کنند و آنکه همه را بر داند و فضل یکی بر دیگری  
فضولی انکار بود و انفضولی است بحسب بوالفضولی که اجماع اهل حق را فضولی داند مگر لفظ فضل در این  
باین فضولی برده است آنچه صاحب فتوحات کیه گفته است که سبب تریب فضل فتمه اعمارهم دلالت بر بزرگوار  
افضلیت ندارد و چهارم مخالفت دیگر است و محبت افضلیت و دیگر و سلم این مثال این شرطیات است و است  
که شایان تمسک نیست که معارف کشفیه و کرامات علوم اهل سنت جدا افتاده است از صفات راست پیشانی  
نگذرانرا مگر کسی که دشمنی نیست یا مقلد صرف و آنچه در میان صحابه با امتازات مشایخات گذشت بر محامل  
نیکی صرف باید کرد و از هر دو اوصاف دور باید داشت قال التقی الزانی مع افراط فی حب علی کرم الله تعالی  
و جبره ما وقع من الخلفاء و الحاربات لم یکن عن نزاع فی خلافه بل عن خطاء فی الاجتهاد و فی حاشیه  
النیالی علیه فان معاویه و اشرار بنوا عن طاعة مع اعترافهم بان افضل بل زمانه و انه الاحق بالامامة و مشیته  
هی ترک انصاف عن حقه عثمان رضی الله تعالی عنه و نقل فی حاشیه کمال القری عن علی کرم الله تعالی و جبره قال  
اخواننا بنوا علینا و لیسوا کفره و لا نسقوا لاهم من لنا و یل و شک نیست که خطاء اجتهادی از علم است  
دور است و از طعن و تشنیع مرفوع مرعات حقوق صحبت خیر البشر علیه علی الیه الصلوات التحیات  
نموده جمیع اصحاب کرام را بر یکنی یاد باید کرد و بدو سستی غیر علیه علی الیه الصلوات التسلیمات نشانزد است

فیه شک ان یوقد و قال عزوجل ان الذین یوادون الذین یسئلونکم فی الدین والآخره و احبهم مولانا  
سعد الدین در شرح عقائد نفسی درین افضلیت انصاف دانسته است از انصاف دور است تردیدی که شود  
استنباط حاصل است چه مقرر علم است که افضلیت باعتبار کثرت ثواب نزد خدا می باشد و علمای اجماع را در  
استنباط افضلیتی که معنی کثرت ثواب فضل و مناقب بود که نزد عقل و اعتبار ندارد زیرا که سلف از صحابه تا بعین  
آنقدر فضل و مناقب که از حضرت نقل کرده اند از هیچ صحابی منقول نشده است حتی قال الامام احمد با جواد و لا حد من  
الصحابة من الفضائل ما جاء علی سح ذکاب به الا ان حکم کرده اند با فضیلت خلفا و ثلثه پس معلوم شد که وجه  
افضلیت دیگر است و این فضل و مناقب اطلاع بر آن افضلیت باشد و اولی و دومی را میسر است که بصریح یا  
بالقول معلوم نموده باشند و آن محایه غیرند علیه الصلوات والتسلیمات پس این پنج شرح عقائد نفسی گفته است که  
هر ادا از افضلیت کثرت ثواب است پس توقف را بهیچ سبب قط است زیرا که توقف را وقت نگذارش  
باشد که آن افضلیت را قبل از صاحب شریعت صحت او دلاله معلوم نکرده باشند و چون معلوم کرده باشند  
چرا توقف نمایند و اگر معلوم نکرده باشند چرا حکم با فضیلت کنند و آنکه همه را بر داند و فضل یکی بر دیگری  
فضولی انکار بود و انفضولی است بحسب بوالفضولی که اجماع اهل حق را فضولی داند مگر لفظ فضل در این  
باین فضولی برده است آنچه صاحب فتوحات کیه گفته است که سبب تریب فضل فتمه اعمارهم دلالت بر بزرگوار  
افضلیت ندارد و چهارم مخالفت دیگر است و محبت افضلیت و دیگر و سلم این مثال این شرطیات است و است  
که شایان تمسک نیست که معارف کشفیه و کرامات علوم اهل سنت جدا افتاده است از صفات راست پیشانی  
نگذرانرا مگر کسی که دشمنی نیست یا مقلد صرف و آنچه در میان صحابه با امتازات مشایخات گذشت بر محامل  
نیکی صرف باید کرد و از هر دو اوصاف دور باید داشت قال التقی الزانی مع افراط فی حب علی کرم الله تعالی  
و جبره ما وقع من الخلفاء و الحاربات لم یکن عن نزاع فی خلافه بل عن خطاء فی الاجتهاد و فی حاشیه  
النیالی علیه فان معاویه و اشرار بنوا عن طاعة مع اعترافهم بان افضل بل زمانه و انه الاحق بالامامة و مشیته  
هی ترک انصاف عن حقه عثمان رضی الله تعالی عنه و نقل فی حاشیه کمال القری عن علی کرم الله تعالی و جبره قال  
اخواننا بنوا علینا و لیسوا کفره و لا نسقوا لاهم من لنا و یل و شک نیست که خطاء اجتهادی از علم است  
دور است و از طعن و تشنیع مرفوع مرعات حقوق صحبت خیر البشر علیه علی الیه الصلوات التحیات  
نموده جمیع اصحاب کرام را بر یکنی یاد باید کرد و بدو سستی غیر علیه علی الیه الصلوات التسلیمات نشانزد است



باید داشت قال علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام من اجتمع فی جمیع احوال من الغضن فی الغضن یعنی محبتی که با محاب من  
تعلق کرده همان محبت است که بر تعلق شده است و همچنین بقصه که ایشان تعلق گیرند همان بغض است که بمن  
تعلق گرفته است اما بکار بان حضرت سیرت ایشان نیست بلکه جای آنست که ایشان دور دور از ایشان دور  
محاب کرام نیز باشد که با محبت ایشان باوریم و از بغض ایشان اجتناب و دوری را دوست میداریم بدستی  
بغیر علیه و علیهم الصلوٰۃ و التسلیما ایشان را بغض از ایشان که از آن بغض ایضا و منجر آن سرد میشو و لیکن محبت  
حق گویم و محبت را محبت حضرت سیرت حق بود و محققان ایشان بر خطا زیاده برین فتنه نیست تحقیق این محبت  
در مکتوب بیکانجا به شرح شریف نوشته است تفصیل ذکر یافته است اگر خواهی مانده باشد بدان مکتوب رجوع  
فرمایند بعد از تصحیح عقاید از تعلیم احکام فقہ چاره نبود و از دانستن فرض واجب حلال و حرام و سنت و بدعت  
مستنبط و مکروه گذرنه و همچنین عمل بمقتضای این علم نیز ضرورت است مطالع کتاب فقہ از ضروریات شمرده و  
مبلغ و رتبان اعمال ماحر معری دار نشسته از فرائض و ارکان صلوٰۃ که عبادین است باید بدینا برستند  
فرمایند اول از اسباب و ضوایح بود هر ضوایح با تمام و کمال باید شست تا بر وجه صحت و ایضا در مع  
استیجاب باید نمود و در مسح رقبه احتیاط باید فرمود و تحلیل دست چپ را بانبیایان اصابع  
آمده است آنرا اعمال فرمایند تا بدان حد که نرسد به دست داشته شده حق است جل و عرضی  
او تعالی اگر تمام دنیا یک فعل مرضی و محبوب حق جل سلطان معلوم شود و عمل بمقتضای آن میسر گردد و منتهم  
حکم آن دارد که کسی که بیزبانی چند جواب نفیس بخرد و بجا دلائل روح را بدست آورد بعد از ظهور کمال  
و سبیل و مقصود نماز که معراج مؤمن است باید فرمود و اهتمام باید نمود که نماز فرض بی جماعت و انیاب  
بلکه تکبیر و بے امام ترک نشود و نماز در وقت مستحب یا بد و در قرائت مراعات قدر سنون باید کرد و در  
رکوع و سجود از طاعت چاره نبود که فرض است یا واجب بقول مختار و رقومه راست باید ایستاد و بیک  
استخوانها بقر خود رجوع نماید و بعد از راست ایستادن طاعت در کار است نیز باید که فرض است یا واجب  
یا سنت علی اختلاف الاقوال و همچنین در جلیسه که میان دو سجده است بعد از شستن دست  
اطمینان نبرد در کار است چنانچه در رقومه و اقل تسبیح رکوع و سجود سه بار است و اکثر شش  
تا هفت بار یا یازده بار علی اختلاف الاقوال و تسبیح امام یا اندازده حال مقتدیان است  
شرم می آید که کسی در حال تفرد و وقت استقامت اقتضای بر اقل تسبیحات نماید اگر نتواند

تج بار یا هفت بار بگوید و در وقت سجده رفتن پنجمین نزدیک است اول او را بر زمین نهد پس اول  
دو را تو بر زمین نهد بعد از آن هر دو دست بعد از آن یعنی را بعد از آن زمین را در وقت وضع زانو  
و دست ابتدا از زمین باید نمود و در وقت رفع را سنجیده با همان نزدیک است اول باید برداشت  
پس بتدریج از زمین باید نمود و در وقت قیام نظر بر موضع سجود باید داشت و در وقت رکوع بر پایها  
خود نظر باید کرد و در سجود بر نوک بینی خود و در جلوس بر دست خود یا بر کنار خود ملاحظه باید نمود چون  
نظر را از پراگندگی و وحشه شود بر موضع مذکور گماشته گردد نماز بجماعت میسر شود و صلوٰۃ بخشوع حاصل آید  
کما به المنقول عن النبی علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام و همچنین تفریح اصابع در وقت رکوع و خم  
ساختن آن اصابع در وقت سجود سنت است آنرا اعمال فرمایند گشت کشادن یا منم ساختن  
بے تقرب نیست فوائد در ضمن آن ملاحظه نموده صاحب شریع بعمل در آورده است تا راجع فائده  
برابر تابعت صاحب شریعت نیست علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام اینهم احکام در کتب فقهیه مذکورند  
تفصیل و ایضاح مقصود از اینها و اینها ترغیب بر اعمال است بمقتضای علم فقہ و فقهائند سبحانه و ایام  
علی الاعمال الصالحه الموافقه للعلوم الشرعیة بعد از آن و فقهائند سبحانه تصحیح عقاید اندیشه بکرمه سید سلیمان  
علیه و علیهم و علی کل من الصلوٰۃ افضلها و من التسلیما کمالها اگر شوق بقضائ صلوٰۃ و دانستن  
کمالات مخصوصه آن در خود یا بنده پس سه مکتوب که متصل و قریب یکدیگرند آنرا مطالعه فرمایند  
اول مکتوب بنام فرزندی محرم صادق نوشته شده است و مکتوب دوم بنام محمد نعمان و مکتوب سوم  
باسم شیخ تاج بعد از تحصیل و جناح اعتقادی و علمی اگر توفیق آید وی جل سلطان زهنش  
فرماید سلوک طریق صوفیه است نه از برای آن غرض که شے را از آن اعتقاد و عمل حاصل کنند بلکه  
مجدد است آنرا بلکه مقصود آنست که نسبت بقدرات یقین و اطمینان حاصل کنند هرگز به شکاکات اهل نگر و دیار  
شبهه باطل نشود چه پاس استدلال جوین است و مستدل بے تأمین الا بکرام الله تعالی القلوب و  
نسبت باعمال سیری و سهولت حاصل کنند و کسل و کثرتی که از اماره ناشی میشود را ازل گردانند  
و ایضا مقصود از سلوک طریق صوفیه نه آنست که صور اشکال غیبیه را مشاهد نمایند و انوار  
و اوان را معانی کنند این خود داخل لهو و لعب است صورت انوار حسی چه نقصان  
دارد که کسی از آنها را گذارسته بر یا فادات و مجاہدات تمنای صور و انوار غیبی نماید چو این صور



و آن صورت این انوار و آن انوار همه مخلوق حق اند جل و علا و ازایات و الیه وجود او تعالی و در میان طریق  
صوفی اختیار کردن طریقه علیه نقشبندی و دلی و انسب است چنانچه بر گواران التزام متابعت سنت نموده  
و اجتناب از بدعت فرموده اند اگر دولت متابعت دارند و از احوال هیچ ندانند فرموده اند و اگر با وجود  
احوال در متابعت فتور دانند آن احوال را نمی پسندند از اینجا است که سماع و رقص را تجویز نکرده اند و احوالیکه  
بران مترتب شود اعتبار نموده اند بلکه ذکر و رایت و استغفار منع آن فرموده اند و هر آنکه بران ترتیب  
خود التفات بآن ننموده و روزی مجلس امام از ملازمت حضرت ایشان حاضر بودیم شیخ کمال کیسه از  
غلمان حضرت خواجها را بود در وقت افتتاح طعام در حضور ایشان اسم الله را بلند گفت ایشانرا ناخوش  
آمد بیک زجر بیخ فرمودند که او را منع کنند که در مجلس طعام حاضر نشود و از حضرت ایشان شنیدیم که حضرت  
خواجها نقشبند علما را جمع کرده نجافا حضرت میر کمال برده بودند تا ایشانرا از ذکر و رایت منع فرمایند  
علما و بجزئیات گفتند که ذکر و رایت است نکنند ایشان در جواب فرمودند که گفتیم تا بر این طریقت هرگاه در پیش  
جلین هم بماند تا ندانند سماع و رقص و در چه گوید احوال و مواجید که بر اسباب نا مشروط و مترتب شوند  
نزد فقیر از قبیل استدراج است چنانچه راجع رایت احوال و اذواق دست میدهد و کشف و تجوید  
مکاشفه مانند در مریا و صور عالم بطوری آید علما و یونان و جوگیه بر این میهند در نتیجه شریکند علامت صفت  
احوال موافقت علوم شرعی است با جناب از ارکاب مورخه و مشتمه بدانند که سماع و رقص فی الحقیقت  
داخل لمو و احسان است که بر من الناس من بشری هو الحدیث و شان منع سرودن ازل شده است  
چنانچه چنانچه از شاگرد این عبا من است و از کیا را تا بعین گوید که مراد از لمو الحدیث سرود است  
فی المدارک لمو الحدیث اسم و الفناء و کان بن عبا من بن سعور رضی الله تعالی عنهم بکلفان اند اغفان  
و قال مجاهد فی قوله تعالی و الذین لا یشتدون لزواری لا یخفون و ان افاء و علی عن امام الهدی علی بن منصور  
الما تری من قال لمقری زماننا احسنت عند قرائته یفر و بانث من امره و اجط الله تعالی کل حسنة  
و علی بن ابی حمیر الدیوسی عن القاضی ظهیر الدین الخوارزمی من سمع الفناء من المنه و غیره و بری فعلا  
من الحرام من ذلک باعقا و یغیر عتقا و یغیر عتقا و یغیر عتقا و یغیر عتقا و یغیر عتقا و یغیر عتقا و یغیر عتقا  
و من ابطال حکم الشرع لایکون مؤمنا عند کل مجتهد و لا یقبل الله تعالی طاعته و اجط الله کل حسنة  
اعاذا الله سبحانه من ذلک یا شایسته و روایت فقیه در حرمت غنا بسیار است بحدیث که

بطلان

احصای آن متعدد است مع ذلک اگر شخصی حدیث منسوخ یا روایت شاذ را در اباحت سرود بسیار اعتبار ننماید  
که فقیه در هیچ دقتی و زمانی فتوی بااحت سرود نداده است و قص دیا کوبی را مجوز ندانسته چنانچه در متفاسا امام  
همانست و الدین شامی مذکور است و عمل صوفیه در عمل حرمت نیست همین بس که ایشانرا منع و درایم  
و ملاست کنیم و ایشانرا بحق سبحانه تعالی موقوف داریم اینجا قول امام ابی حنیفه و امام ابی یوسف و امام محمد معتبر است  
که عمل با بوی کبر شامی و ابی حسن نوری موقیان خام این وقت عمل بپیران خود را بهانه ساخته سرود و رقص را  
درین و ملت خود گرفته اند و طاعت و عبادت ساخته اولنگ الذین اتخذوا دینهم هوا و لعبا و از روایت  
سابق معلوم شده است کسیکه فعل حرام را مستحسن اندازد حرام اهل اسلام می برآید و مرتد میگردد پس خیال  
باید کرد که تعظیم مجلس سماع و رقص نمودن بلکه آن را طاعت و عبادت دانستن چه شناعة دارد لکن بحدیث  
الحمد و المنه که پیران بابین امر بتبلیا نموده و امتایان را از تقلید این امر واد با بندند شش خنده  
بیشود که مخدوم زاد با میل بسر و د دارند و مجلس سرود و قصیده خوانی در شبها جمیع معتقد بسیارند  
و اکثر یاران دین امر موافقت مینمایند عجب هنر عجب میدان سلاسل دیگر عمل بپیران خود را بهانه  
ساخته از تکاب این امر مینمایند و حرمت شرعی را عمل بپیران خود دفع میکنند اگر چه فی الحقیقت  
درین امر محقق نباشند یاران درین ارتکاب چه معذرت خواهند فرمود حرمت شرعی کی طرف مخالفت  
طریقت پیران خود کی طرف نه اهل شریعت ازین فعل راضی اند و نه اهل طریقت اگر حرمت شرعی نمودی  
مجموعه اوقات امر در طریقت شایع بودی فلیت که حرمت شرعی بآن جمع شود و یقین است که جناب مرزا  
باین امر راضی نخواهند بود اما مراعات آداب شما نموده تصریح منع نمی کنند و یاران را ازین اجماع نمی نمایند  
این فقیر چون در آمدن خود توقف و بی چند فقره فراهم آورده کوشته فرستاد این سبق در ملازمت مرزا جو  
بگذارد و از اول تا آخر پیش ایشان بخواند و السلام مکتوب دو صد و شصت و هفت  
مرزا احسان الدین احمد صدور یافت در بیان آنکه امر او در قائل که حضرت ایشان بآن تمیز گشته اند  
شما از آن بطوری توان آورد بلکه بر مراد اشارت نیز از آن باب سخن نمیتوان کرد و آن امر محققش از  
مشکوکة نبوت است و ملائکه علیین نیز درین دولت شریک اند و ما بنا سب ذلک بعد الحمد و الصلوة  
و تسلیع الدعوات میرساند که صحیفه شریفه که از روی کرم نامزد این احقر ساخته بودند  
بطلان آن مشرف گفت جزا که الله سبحانه فی الامانات حق بل سلطان چه نویسد و چه



شکر آن نایب علوم و معارفی که افاده میشود و موفیق خداوندی جلشانه اکثر آن در قیام کتابت می آید و سبب اهل  
 و ناهل میسر است اما سرور و قافله که بآن تمیز است شمه از آن ظهور نموده اند و در یکله بر جزو اشارت نیز از آن قول  
 سخن بنویسد و فرزند می اغری که مجموعه معارف فقیر است نسبه مقامات سلوک و جذبه مرز ازین امر را  
 دقیقه با او در میان نمی آرد و بسط تمام در استتار آن می گویند با آنکه میدانند که فرزند از حرمان مراد است  
 و از خطا و غلط محفوظ اما چنانکه در وقت معانی زبان را میگرد و لطفات سر را بهرامی بند و یقین صدر  
 و لا ینطق لسانی نقد و قسمت آن امر را نیز از آن قیاس اند که در بیان نیا بد بلکه در بیان نمی آید  
 فریاد و حافظ این همه آخر هر زنه نیست به هم قصه غریب و حدیث عجیب است این دولت که در استتار  
 آن میگوید شمیم مقبول ز مشکوه نبوت انبیا است علیه الصلوات و التسلیات و ملائکه ملا اعلی علی نبیا و علیهم  
 الصلوات و التسلیات شریکین دولت اند و از متابعان انبیا علیه الصلوات و التسلیات هر که را باین  
 دولت مشرف سازند با هر چه گوید رضی الله عنه که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله احصا به و سلم  
 و دوزخ علم اخذ نمودم یکی از آن دو علم آنست که در میان شما منتشر ساختم و علم دیگر را اگر منتشر سازم حلقوم  
 مرا بر بند و آن علم دیگر علم اسرار است که نم هر کس بآن نرسد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله  
 ذو الفضل العظیم تا نیا مقوم آنکه کتابت که حضرت خواجها و اهل نوشته است بظرف شریف خواهد گذشت  
 خرد ما که احوالی که در طریقت پیدا کنند نزد فقیر کم از بدعت نیست که در دین احداث کنند بر کات طریقت  
 نماز مانی قانع است که احوالی در طریقت پیدا نشده است و چون مر حداث در طریقت پیدا شد راه  
 نفوس و برکات آن طریق مسدود گشت پس محافظت طریقت از این مهمام آمد و اجتناب از  
 مخالفت طریقت از ضروریات گشت پس هر کاه از هر مخالفت طریقت خود بشنود بزر و سبانه منع  
 آن فرایند و در ترویج تقویت آن طریقت کنند و الا اعلام والا کرام مکتوب نیست  
 و شخصیت و چشم خان خاندان صدور یافت در بیان آنکه علم وراثت انبیا علیه الصلوات و التسلیات  
 چیست و مراد از علماء که در حدیث علماء امتی کا نبیا یعنی اسرا یکل واقع شده اند کدام  
 اند و در بیان آنکه علم اسرار که از وراثت انبیا باقی مانده است علیه الصلوات و التسلیات  
 غیر آن اسرار است که اولیاء امت بآن تکلم کرده اند از علم توحید و وجودی و بیان احاطه  
 و سرمان و قرب و معیت و التماسا ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی احوال

و اوقات فقر و انجمن و مستوجب حمد است المسؤول من الله سبحانه و تعالی که و عافیتکم و ثباتکم و تقویتکم چون  
 سمعت علم و وراثت در میان بوده چند کلمه از آن مقول به مقتضای وقت شسته آمد در اخبار آمده علماء و زینه الانبیا  
 علیکم السلام از انبیا علیه الصلوات و التسلیات باقی مانده است دو نوع است علم احکام و علم اسرار عالم  
 وراثت کس است که او را از هر دو نوع علم سهم بوده آنکه او را از یک نوع نصیب بوده از نوع  
 دیگر که آن منافی وراثت است چه وراثت را از جمیع انواع ترک که مورث نصیب است نه از بعضی  
 بعضی آنکه او را از بعضی معین نصیب است و اخل غنا است که نصیب او جنس حق او تعلق گرفته است  
 همچنین فرموده علیه و سلم که الصلوة و السلام علماء امتی کا نبیا یعنی اسرا یکل مراد از علماء وراثت اند  
 غنا که نصیب از بعضی ترک فر گرفته اند چه وراثت را بواسطه قرب و جنسیت همچو مورث میتوان گفت  
 بخلاف غریب که ازین علقه خالی است پس هر که وراثت نبود عالم نباشد مگر آنکه علم را  
 متعید بیک نوع سازیم و گوئیم که عالم علم احکام است مثلاً و عالم مطلق آن بود که وراثت باشد و  
 از هر دو نوع علم او را نصیب و او بود اکثر مردم گمان دارند که علم اسرار عبارت از علم توحید  
 وجود است و شهود و وحدت در کثرت مشابه کثرت در وحدت و کثایه است از معارف حاطه و سرمان  
 وجود و قرب و معیت او تعالی بر خبی که مکتوف و شهود را بابل حوال است حاشا و کلام حاشا  
 و کلام که این علوم و معارف از علم و اسرار بود و نشانایان مرتبه نبوت باشد زیرا که بنیای این  
 عارف سکر و قنوت و غلبه حال که منافی هوایست و علم انبیا علیه الصلوات و التسلیات است و احیای چه علم احکام  
 و چه علم اسرار هر دو در صحت که شمه از سکر بآن متمیز گشته است بلکه این معارف مناسب مقام و لا یتند که قدم رانج  
 در سکر در و پس این علوم از اسرار ولایت بودند بر سر نبوت انبیا علیه الصلوات و التسلیات هر چند ولایت نیز کتابت است  
 اما احکام آن مغلو بند و در جنب احکام نبوت متفصلی به هر جا شود و هر آشکارا و پنهان از نمان بود و ن پدیدار  
 فقیر در کتب و رسائل خود نوشته است و تحقیق نموده که کمالات نبوت حکم در یاسه محیط دارد و  
 کمالات ولایت در جنب آن قطره است محقرا چه توان کرد جمیع از نارسائی بکمالات نبوت  
 گفته اند که اولایه افضل من العبوده و جمیع دیگر در توجیه آن گفته اند که ولایت نبی افضل است از نبوت  
 و این هر دو فریق حقیقت نبوت را نادانسته حکم بر غائب کرده اند زیرا که باین حکم است حکم توحید  
 سکر بر صحو اگر حقیقت صحو نیست هرگز سکر را بصحو نسبت نمی دادند و چه نسبت غافل را



با عالم پاک و آنکه محو خواص را نیز محو غوام دانسته و شکر بر آن ترجیح داده اند که شکر خواص را محو و محو غوام را شکر است باین حکم نمی نمودند و مقرر عقل است که محو بهتر از شکر است اگر محو و شکر مجازی است باین حکم ثابت است و اگر حقیقی است نیز باین حکم ولایت را از نبوت افضل گفتند و شکر را بر محو ترجیح دادند و در رنگ آنست که کسی که کفر با اسلام ترجیح دهد و جهل را از علم بهتر داند زیرا که کفر و جهل مناسب مقام ولایت است و اسلام و معرفت مناسب مرتبه نبوت منصوص گردیده کفرت بدین القدر و الکفر واجب لدی و عند المسلمین فی وجوب و محمد رسول الله صلی الله علیه و علی آله و سلم از کفر استعاده می نماید قل کل عمل علی شاکسته چنانچه در عالم مجازا اسلام بهتر از کفر است و حقیقت نیز اسلام را بهتر از کفر باید دانست فان الحجاز منقطة الحقیقة اگر گویند که در مقام ولایت چنانچه در مرتبه جمع کفر و جهل ثابت است در مرتبه فرق بعد الجمع اسلام و محو و معرفت نیز تحقق پس کفر و شکر و جهل را بمقام ولایت مناسب گفتند بجهت بود گویند که محو و مانند آن در فرق مرتبه اثبات نمودن نسبت بر تبه جمع است که سراسر شکر و استتار است و لا محو آن مرتبه نیز مترجح بسبب است اسلام آن جمله کفر و معرفت خوب و جهل اگر در کتاب گنجایش می دانست احوال معارف مرتبه فرق را تفصیل ذکر کرده است و شکر و مانند آنرا در آن مرتبه بیان می نمودار باب فطانت شاید ایشان را بتفرس نیز در یافتن العجب کل العجب این قدر باید فهمید که انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات این همه بزرگی و کلانی که یافتند از راه نبوت یافته اند نه از راه ولایت بیش از خادمی نیست از برای نبوت و اگر ولایت را بر نبوت مزیت میبود ملائکه ملائکه که ولایت ایشان کامل است از سایر ولایات از انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات افضل میشدند و اگر همه ازین طائفه چون ولایت را افضل از نبوت دانست ولایت ملائکه را اکل از ولایت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات دیدند ناچار ملائکه علیین را از انبیا افضل گفتند علیهم الصلوات والتسلیمات و از جمود اهل سنت بعد افتادند کل ذلک لعدم الاطلاع علی حقیقة النبوة و چون در نظر مردم بطلان بعد نبوت در جنب کمالات ولایت حقیر می درآید لاجرم سخن را درین باب مبوط ساخت و شمر از حقیقت معامله و نمود و بنا غفر لنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا و ثبت امرنا

و انصرنا علی القوم الکافرین اخوی ارشدی شیخ داود چون مترود آن حدود بود و دند با عیث این تصدیق گشتند مکتوب دولیت و شصت و نهم بر تضرع خان حدودیات

در ترغیب بر امانت رسانیدن با عدای دین و تحریف توین آنکه باطل این خبر و ان وید و تان و اظهار تنهای خود باین مرتبه عظیم القدر و مایه مناسب ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی هر کسی را در دل تنه مرئوس از امور و تنهای این تغییر شدت نمودنست بدشمنان خدا جل و علا دشمنان مقبل و علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات و امانت رسانیدن است باین بید و لتان و خوار و استنای ایشان و آله باطل ایشان را و یقین میداند که هیچ عملی نزد حق جل و علا ازین عمل مرعفی تر نیست بنا بر آن مکرر ایضا بنا بر این عمل مرعفی ترغیب می نمایند و اینان باین عمل از اهم مهم اسلام میدارند چون بدولت آنجا تشریف برده اند و برای تحقیر و امانت رسانیدن آن بقدر کثیفه و اهل آن تعیین شده اند اول شکر این نعمت بجا باید آورد که جمع کثیر برای تعظیم و توقیر مقام و اهل آن میر و ندرتند و تعالی الحمد و الثناء که ما را باین بلا مبتلا ننهاد و بعد از شکر این نعمت عظمی در تحقیر توین این بید و لتان آنکه باطله ایشان سی بلوغ باید فرمود هر قدر که میسر شود تخفیر با جهر در تحریف این جماعه باید کوشید و انواع امانت باین بت تراشیده و تراشیده باید رسانید امید است که بعضی از دانه ها که واقع شده است باین عمل تلافی آنها نمایند و کفارة سازند ضعف بدن و شدت سرما را نه است و الا بحکمیت ایشان رسیده ترغیب باین امر می و باین تقریب یکبار تفرقی بران سنگ می انداخته اند اسرا به سعادت می ساخت زیاده چه مبالغه نماید و السلام مکتوب دولیت و هفتاد و پنج نور محمد و در میان ترجیح بعضی محبتا بر عزال الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی اخوی شیخ نور محمد و در افتادگانرا بنجی فراموش ساختن که بسلامی و پیامی هم یاد میکنند تنهای شاعریت و انزوای بوده که میسر شد اما بعضی از محبتا هست که بر عزالت می چهره قیاس از حال او پس قرنی نمایند که چون عزالت اختیار کرده بصحبت تیر و شکر علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات ترسیدار کمالات صحبت بهره یافت و از تائیدین گشت و از خیریت پایه اولی بدرجه دوم رسید بنیایت الله سبحانه و تعالی هر روز به طریقه دیگر است

مراتبوی یوماه فومنون و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعت المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات مکتوب دولیت و هفتاد و یکم شیخ حسن بر کی صد و یافته در حل استفسار واقعه که دیده بود و الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب شریف اخوی اعز می شیخ حسن احسن الله سبحانه و آله و صلواتی کماله رسید واقعه روشن







و کتاب بی‌اول و آخر و الباطن و ماریت اذریست و لکن الترمی ان الذین یبایعوننا  
بما یعون الشریکین فدیهم و استعالمنا لاول فلیس قبلک شیء و انت لاخر فلیس بعدک شیء  
و انت انما یبایعون فوک شیء انت الباطن فلیس و یک شیء هیچ استشهاد نیست زیرا که این عبارت چهار بار  
نهی کمال وجود و ماسواست و بطریق و برهانی اصل وجود چیست آنکه فرموده لا صلوات الا باجماعه لکتاب فرموده  
لا ایمان لمن لا امانه و امثال آن در کتاب سنت بسیار است این توجیه نه تاویل نه توضیح است  
چنان که گمان برده اند بلکه حمل نه توضیح است بر کمال بلاغت و در عرف چون اهتمام با هر سالتی شخصی نباید  
مفرماید که دست او دست منست مقصود اینجا حقیقت نیست مجاز است که مبلغ از حقیقت است چنان  
فعل از انداز و قدرت فاعل که عبید و ملوک صاحب قدرت کامله است زیاده بوقوع آید التفات تو جان  
مالک قادر در آن فعل مرعی باشد مالک را مژده که گوید این فعل را من کردم نه تو سخن را هیچ و دالت نیست  
بر اتحاد فعل و نه بترتیب اوقات و امثال آنکه فعل عبید ملوک عین فعل مالک مقتدر بود و اوقات او عین اوقات او  
این جماعت ذائق انبیا را علیهم الصلوات و التسلیمات مگر نفهمیده اند که مدار دعوت ایشان بر تنبیه است  
و وجود غیر و غیریت عبارت ایشان را بر توحید و اتحاد فرود آوردن از تکلفات بارده است اگر بی تحقیقت  
موجود و یک بود و ماسوا و انظورات و بوند و عبادت ماسوی عبادت او باشد چنانچه این جماعت گمان برده  
اند چنانچه انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات مبالغه و تاکید بدین معنی آن نمایند و عقوبتهای ابدی بر عبادت ماسوی  
مترتب سازند و مانند آنرا دشمنان خدا گویند چون بر دشمناء غلط ایشانرا اطلاع نه بخشند و در غیریت را  
که از جهل و ایشان ناشی شده است زایل نگردانند و عبادت ایشانرا عین عبادت حق جل و علائق دانند  
بعضی از این جماعت گویند که پیغمبران علیهم الصلوات و التسلیمات بواسطه تقصیر فهم عوام اسم را توحید وجود  
را پوشیده بجای دعوت را بر غیر و غیریت کرده اند و وحدت را پوشیده به کثرت دالت و انداز این سخن  
در رنگ تفسیر شیعیه ناسموع است پیغمبران علیهم الصلوات التسلیمات متعلق اند به تبلیغ انجیل و فضل الامر است  
هرگاه فضل الامر مروج و یک بود غیر او را مروج و نباشد چرا پوشیده داشته اند و خلاف نفس ناطقه علی الخصوص  
احکامی که بذات و صفات افعال واجب الوجود تعالی و تقدس تعلق داشته باظهار و اعلان احوال اند  
مکونه نظر آن که چه و فهم آن قاصر بوندی مبنی که تشابهات قرآنی و آنچه در احادیث آمده است  
از تشابهات چه جا عوام که خواص نیز در فهم آن عاجز اند مع ذلک در اظهار آن ممنوع نشدند

و غلط عوام مانع اظهار آنگاه گشت این جماعه کسيکه به وجود قائل است و از عبادت ماسوا که تعالی التزمه میفرماید  
و در اشترک می نامند آنکه یک جود قائل است و از موجد میگویند اگر عبادت بهر از منم نماید تبخيل آنکه اینها  
ظهور است حق اندر سمانه و عبادت ایشان عبادت حق است تعالی شانہ انصاف باید نمود که ازین صفت  
اشترک کدام است و موجد کدام انبيا عليهم الصلوات و التسليمات بوجدت و جود دعوت نکرده اند و وجود  
گوینده را اشترک بلفظه دعوت ایشان بوجدت مسمود است بملشانہ عبادت ماسوی را اشترک گفته اند اگر  
صوفیه وجودیه ماسوا را بعنوان غیریت ندانند دفع اشترک میکنند ماسوی ماسوی است و انبیاء بلند اند بعضی  
از متاخران ایشان عالم را عین حق جل سلطانہ میگویند و از عینیت محاشی می نمایند و طعن و تشنیع بقائلان  
عینیت میکنند و شیخ نجفی الدین و تابعلان او را ازین راه انکار پیش می آیند و بدید میکنند مع ذلک  
این جماعه عالم را غیر حق جل سلطانہ نمی گویند بلکه نه عین حق و نه غیر حق جل و عطا میدهند این سخن از جواب دوتا  
الانسان متغایران آفتیقر است مگر ان عینیت مصداق بدرجه عقل است غایه مافی الباب متکلمین در صفات  
واجبی جل سلطانہ لاهو و لا غیر هو گفته اند و از غیر مصطلح مراد داشته جود از انفکاک متغایرین مرعات نموده اند  
په صفات واجب جل سلطانہ از حضرت ذات تعالی و تقدس شفاک شیتند و جود از انفکاک در میان ذات و  
صفات قدیر او تعالی و تقدس تصور نیست پس لاهو و لا غیر هو در قدیم تصدیق است بخلاف عالم کاین  
نسبت در و مفقود است کمال الله و لم یکن معه شیء پس نفی غیریت از عالم نمودن هم بلغت و هم مصطلح از عرف  
و و راست ازین جماعه از نارسایی خود عالم را در رنگ صفات قدیمه انکاشته اند و حکم مخصوصی از این جماعه  
اطلاق نموده و این جماعه چون به نفی عینیت عالم قائل گشته اند لازم است بر ایشان که به غیریت عالم  
قائل شوند و از مره ادب باب توحید وجودی بر آیند و بوجودات متعدد عالم گردند و در توحید وجود  
از عین گفتن چاره نیست چنانچه شیخ نجفی الدین و تابعلان او گفته اند و عین گفتن باین معنی است که عالم باصانع  
متحد است حاشا و کلا بلکه بآن معنی است که عالم معدوم است و جود واجب است تعالی و تقدس شیخ نجفی  
این فقیه در بعضی رسائل خود تحقیق این معنی نموده است سوال صوفیه جودیه گوینده دوجود لاکه اشترک  
گویند باعتبار آنست که او و یحیی است اشترک طریقت است جواب نفی دو پینی که اشترک طریقت است توشیح  
حاصل میشود و توحید وجودی در آن موطن هیچ در کار نیست باید که شهسوار کث لموظ او غیر از یک ذات قدس  
المری و دیگر بنود ما فاما تحقیق میشود و اشترک طریقت ممدفیع گردد و در روز که آفتاب انتهای می بیند و ستارها



نمی بیند و دفع و دینی حاصل است هر چند هزاران از ستار با در و زب وجود بقصد آنست که یک کتاب  
مشتمل بر ستار با معدوم باشند یا موجود بلکه گوئیم که کمال فساد آنست که اشبار موجود باشند و کمال فساد  
که بطریق حقیقی در هیچ چیز اتفاقات نمایند بلکه هیچ چیز را مشاهده نکنند هیچ چیز در دیده بصریست و نه در آید و اگر اشبار  
موجود نباشد فساد که تحقق شود و فانی از که بود و اگر افراموشش شمار و اول کسی که طرح توحید و وجود کرده است  
شرح محلی بن علی است عبارت شایع ما تقدم هر چند که از توحید و اتحاد خبر میدهند اما قابل کمال اندر توحید و وجود  
چهار گاه غیر حق را جلالتانند بهینند بعضی گویند پس فی حقیقت سویی اند و بعضی ندای بجا می زنند و بعضی پس  
الدار غیر یار را ندانند و همدارند بلکه است که از شایع یک پی می شناسند و هیچ کدام را دالت بر وحدت وجود نیست  
آنکه مسئله وحدت وجود را محبوب و مفصل ساخته است و در رنگ مرث و توحید وین خود هیچ معنی ندارد است و بعضی  
از عارف غامضانین بحث را مخصوص خود گردانیده اند که گفته فاعلم البتة بعضی از علوم و معارف را فاعلم  
الولاية اخذ میکنند و فاعلم الولاية محلی خود را میدانند و شمرار در توحید گفته اند که با مشاهده آثار و غیره در خود  
چیزی بگیرد و نقصان دارد و با بجز در تحصیل فناء و بقا و حصول کمالات دلالتهای توحید و توحید در کار نیست  
توحید شهودی باید تا فاعلم شود و ایشان ماسو حاصل گرد و تواند بود که سلسله از هدایت تا نهایت سیر کنند و از  
علوم معارف توحید وجود و هیچ بروی ظاهر نشود بلکه نزدیکی که انکار این علوم نماید نزد فقیر را بهر کمالی ظهور  
این معارف بسوا که میسر شود اقرب است از آن راهی که متفلسفین این ظهور بود و ایضا سالکان این راه اکثر  
خان بطلوب میسرند و رنده های آن اکثر شان را میمانند و از دریا بقطره سیر میکنند و توبویم اتحاد دخل  
گرفتار میمانند و از وصل محروم میشوند و این معنی را تجربه معلوم ساخته است و الله سبحانه العظم للصواب  
و نیز فقیر هر چند براه ثانی میسر شده است و از ظهورات علوم و معارف توحیدی حظ وافر یافته اما چون  
عنایت خداوند جل سلطان شام حال و بود و سر میجوی داشته بود و می فاد و راه را با فضل عنایت  
طی نموده است و از کمال کرم و از انظار گذرانیده باصل ساینده و چون مایه پشتر شدن فساد و دیگر راه با تضرع  
بوصول است و اصل حصول الحقیقت الهی بدانند و اما کمال الهی لولان بدانند الله تعالی و سل ربنا با حق توحید حقیقی  
سابق معلوم شد که اگر چه موجودات متعدد باشند و ماسو حق جل علاه موجود و دوست کفنا و بقا تحقق شود و ولایت  
صغری و کبری حاصل آید چنان ماسو فناء است اندام ماسو و دید ماسو باید که فقود شود و آنکه ماسو  
معدوم و ناپدید بود این سخن با وجود ظهور سیر اکثر خواص پشیده مانده است از عوام چه گوید

توحید شهودی را عین وجودی خیال کرده و حقیقت وحدت وجود را از شرائط راه دانسته اند و وجود گویند و رضای  
و فضل انگاشته حتی که بسیاری از ایشان معرفت حق جل سلطان و محقق در معارف توحید وجود خیال کرده اند و شهود وحدت  
در مرامی کثرت از انجام کار تصور نموده آنکه بعضی از ایشان تصریح کرده که حضرت پیغمبر علیه و علی جمیع اخوان من  
الصلوات افضل ما من التسلیات اکملها بعد از حصول کمالات نبوت در مقام شهود وحدت در کثرت بوده است  
که بر انا اعطینا الکوثر را اشارت بان مقام نمایند و ترجمه کرده را باین عبارت میکنند بدستیکه و او بر ما شهود  
وحدت در کثرت مانا که از توسط داد کوثر در میان حروف کثرت این اشارت را نصیب انداخته و کلا که  
این قسم معارف شایان مقام نبوت باشند چه اینا علیم الصلوات و التحیات بخداست و چون جل سلطان  
وحدت نمایند و هر چه در مرامی چون گمایلش دارد از یحیی بی نصیب است و بدل غ جوی و چندی قسم حضرت  
حق سبحانه و تعالی ایشان را صفات و بارگاه اینا را علیم الصلوات و التسلیات به ترازوی کمالات خود میسوزد  
کمالات ایشان را مایل کمالات خود میداند کبر کلمه تخرج من افواههم چون کرمی که در سنگه نماند  
زمین و آسمان او همان است به کینه است او را ازین قسم معرفت که او اعلی حاصل شده بود نعمت و  
استغفار است و آن شهود را در رنگ حلول نصاری از انجالب قدس نفی مینمایند حضرت خواجه نقشبند قدس سره  
میفرماید هر چه دیده شد و شنیده شد و دانسته شد آن همه غیر است حقیقت کلام لافنی آن باید که و پس  
شهود وحدت و کثرت نیز شایان نفی گشت و هر چه شایان نفی است از انجالب قدس نفی است  
این کلام حضرت خواجه را ازین شهود بر آورده است و از گرفتاریهای مشاهده و معانیجات بخشیده  
ورفت از علم بجهل کشیده و از معرفت بجهت برده جزاه الله سبحانه یعنی خیر از آن بدین بدین یک سخن معنی حضرت  
خواجه ام و حلقه گروش ایشان و الحق از اولیاء که کس بمثل این عبارت تکلم نموده است و جمیع مشاهدات  
و معانیات را برین نوع نفی ساخته و برین مقام حقیقت این سخن ایشان کفر نموده اند معرفت خدا  
بر بهار الدین حرام اگر اجزاء او انتها بایزید باشد باید جست چه بایزید بان بزرگ از شهود  
و مشاهده نگذشته است و از تنگناهای بجا می قدم بیرون نرفته بخلاف حضرت خواجه که بیک  
کلمه لافنی جمیع مشاهدات او فرموده اند و همه را غیر حق ساخته جل سلطان تشریه او نیز خواص  
تشبیه است و همچون کمال از نقص ناچار انتها او که از تشبیه نگذشته است اینا خواص  
باشد چه بدایت از تشبیه است و نهایت به تشریه که بایزید را در آخر حال برین نقص اطلاع بخشیدند







و ظلی از ظلال او دارند و شک نیست که آن نور را ذات حق گفتن جل سلطانۀ انفراد محض است و ایضا و صریح  
و زندۀ خالص نهایت تحمل خداوندی است جلشانه که مثال این مقربان را بعد از ما به گویند که آن استیصال  
نمی فرماید و استیصال آنرا نمی نماید سبحانک علی ملک بعد ملک سبحانک علی عفوک بعد عفوک بعد قدر ملک  
قوم حضرت موسی علیه السلام بجزو طلب روتیه هلاک گشتند و حضرت موسی  
علی نبینا و علیه الصلوٰۃ و السلام بعد از طلب روتیه زخم لن ترانی خورد و بهیوش  
افتاد و از آن طلب تاب گشت و محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که محبوب العالمین  
است و بهترین موجودات اولین و آخرین با وجود آنکه بدولت معراج بدنی مشرف شد و از  
عرش و کرسی درگذشت و از مکان و زمان بالا رفت علما را در روتیه او علیه و علی آله الصلوٰۃ و  
السلام با وجود اشارتنامه قرآنی اختلاف است اکثر علما بعد از روتیه او علیه و علی آله الصلوٰۃ و السلام  
قائل گشته اند قال الامام الغزالی والاصح انه علیه و علی آله الصلوٰۃ و السلام ما رای ربه سبحانه لیلۃ المعراج  
این بے سرانجامان بزعم باطل خود هر روز خدا را می بینند جلشانه حال آنکه علما و در یک دیدن محمد رسول  
الله صلی الله علیه و علی آله و سلم قبل و قال دارند تفهیم الله سبحانه ما جعلهم و ایضا از سخنان این جامعه معلوم  
گردد که آن کلام را کسی شنود نسبت آنرا بحضرت حق سبحانه بچون نسبت کلام بمشکمل می اندازند و این عین الحاد  
است حاشا و کلا که از حضرت حق سبحانه کلامی صادر شود بطریق تکلم که در سبب و ترتیب باشد و تقدیم و تاخیر  
بوده که آن علامات حدوث است سخنان مشایخ کبار ایشان را در غلط انداخته است چنانچه مشایخ نیز اثبات  
کلام و مکالمه با حضرت جل سلطانۀ نموده لیکن باید دانست که مشایخ نسبت آن کلام را بحضرت حق سبحانه  
بچون نسبت کلام بمشکمل نمیدادند بلکه بچون نسبت مخلوق بخالق یقین میکنند و در اینجا هیچ غلطی نیست حضرت موسی  
علی نبینا و علیه الصلوٰۃ و السلام که از شجره مبارکه کلام حق شنید جلشانه نسبت این کلام بحق  
جل سلطانۀ بچون نسبت مخلوق بود بخالق نه بچون نسبت کلام بمشکمل و همچنین کلامی که از حضرت جبرئیل  
علی نبینا و علیه الصلوٰۃ و السلام شنید نسبت آن کلام بحضرت حق سبحانه و تعالی را بچون  
نسبت مخلوق بود بخالق غشایه افی الباب آن کلام نیز کلام حق است جل سلطانۀ و مگر آن  
آن کافر و زندیق گویند کلام حق مشترک است در میان کلام نفس و کلام لفظی که بتوسط اهر  
حق سبحانه و تعالی ایجاد آن فرماید پس کلام لفظی نیز بحقیقت کلام حق باشد جل و علای پس ناچار

مشکوک آن کافر بود و فایده آن اینست که فی کثیر من الموضع و الله سبحانه و تعالی باید دانست وجودی که در ممکنات  
اثبات میکند وجودیست ضعیف در رنگ سایر صفات ممکنات را در حسب علم واجب تعالی چه مقدار است و  
قدرت حادثه را در حسب قدرت قدیمه چه اعتبار چنین وجود ممکن در حسب وجود واجب تعالی الاشی محض است چه جا  
آن دارد که ناظر بر سطوح تفاوت مراتب این دو وجود در شکل فتد که آیا اطلاق وجود برین دو فرد بطریق حقیقت است  
یا اطلاق او بر یک فرد بطریق حقیقت است و بر فرد دیگر بطریق مجازی یعنی که جمیع افراد صوفیه بشق ثانی یقین نموده اند  
اطلاق وجود بر وجود ممکن بر سبیل تجرید و انست اند موجود ممکنات را اثبات نکنند مگر عوام یا خاص  
خواص مراد از آن خاص انبیا اند عظیم الصلوات و التسلیمات و از امتان ایشان کیسه بولایات اصلیه  
ایشان مشرف شده است و دائره ظلال را تمام طے کرده عوام ظاهرین اند وجود واجب تعالی و وجود  
ممكن را از اقسام طلق وجود میداند و هر دو را موجود تصور نمایند و خاص خواص حدید البصر اند هر دو  
وجود را از افراد طلق وجود می یابند و تفاوت مراتب افراد وجود را راجع بصفات و اعتبارات وجود  
نمایند نه راجع بحقیقت و ذات وجود و تا کی حقیقت شود و دیگر مجاز و جماعه متوسطان که از مرتبه عوام  
قدوم فوق مانده است و از کمالات خاص خواص کوتاه دست اندر مشکی است که قائل بوجود ممکنات گردند و  
باطلاق وجود بر وجود ممکن بطریق حقیقت نمایند از اینجا است که گفته اند که ممکن را موجود به این علاقه میکنند که  
او را نسبت به است بوجود و کما یقال ما اشیء آنکه وجودی بوی قائم است با بطریق حقیقت موجود شود و بعضی ازین  
جامعه از وجود ممکن ساکت اند یعنی و اثبات آن تصریح نمی نمایند و بعضی دیگر نفی وجود از ممکن نمایند  
و موجود جز واجب تعالی را نمیدانند و طائفه از ایشان وجود ممکن را غیر وجود نمیدانند چنانچه عین نمیدانند  
و گروهی از ایشان تصریح کرده اند باینکه وجودی که واجب تعالی بآن وجود موجود است ممکن نیز جهان وجود  
موجود است این عبارت نیز نفی وجود از ممکن نمایند با جمله در اثبات وجود ممکن حدت نظر باید تا بدین  
شعشعه نور وجود واجب تعالی تو اندان را دید تیز بنیان در روز با وجود شعشعه آفتاب  
ستاره ها را می بینند و آنکه تیز بین نیست نمیتواند دید پس وجود ممکنات در رنگ وجود ستاره ها است  
در روز هر که حدید البصر است تواند دید هر که ضعیف البصر است ازین دید بے نصیب است اگر پرسند  
عوام با وجود ضعف بصر در کوری بصیرت چگونه وجود ممکنات را می تواند دید و حال آنکه شعشعه انوار وجود  
واجب تعالی مانع رؤیت اوست گوئیم از باب علم اند از باب دید سخن ما در باب دید است نه در



ارباب علم چه ارباب علم از بحث خارج اند پس گویند ظهور انوار واجب الیقینی در حق ایشان مفقود است پس بالغ روی خود ممکنات  
بنیاد ایشان گویند که ظهور انوار بالغ شود و وجود ممکنات است نه بالغ علم وجود ممکنات چه علم ایشان است که بسامع و تعلیم نیست  
حاصل شود و بنظر استلال هم صورتی نبیند و چنانچه علم وجود دستار با در روز ضعیف بصیرت از این حاصل است با وجود ظهور انوار  
از آفتاب عوام را علم وجود ممکنات است نه ظهور وجود آنها چه شود از صفات بصیرت است و بصیرت ایشان کور است  
مشهود ملک بود و ملکوت جودت باشد یا لا اله الا هو است از عزم عوام چنانچه درین بحث مشارک خاص خواص اند در جایگاه  
و غیر نیز در میان ایشان شرکتی حاصل است ازینجا است که انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات در بسیاری از احکام  
در رنگ عوام زندگانی نمایند در معاشرت با خلق یا اهل و عیال خیر البشر یا اهل و عیال مثل ایشان معامله میفرمایند  
اجناس معاشرت خود علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات مشهور اند منقول است که روزی سید البشر علیه علی که  
الصلوات والسلام تقبیل امامین میفرمودند و به انبساط تمام با ایشان معاشرت می نمودند شخصی از حاضران  
گفت یا رسول الله من باز ده پسر دارم و هرگز هیچ یکی را بوسه نکرده ام حضرت پیغمبر فرمودند علیه علی که  
الصلوات والسلام که این رحمت است که بر بنده ای رحمت خود عطا می فرماید و چون خاص خواص بعضی اوصاف  
بعوام مشارک اند اگر چه شرکت باعتبار صورت باشد و ناچار عوام از انارسائی خود از کمالات ایشان  
قلیل انقیاب اند و ایشان را در رنگ خود با خیال میکنند و آنکه در اوصاف و شمائل از ایشان جدا بود  
او را میگردند و بزرگ میدارند ازینجا است که اوصاف و اخلاق اولیای را که از اوصاف اخلاق ایشان  
جداست بهتر میدارند از ان اوصاف و اخلاق که مشابه اخلاق ایشان است اگر چه آن اخلاق در انبیا و  
موجود بود علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات بشنود نقل کرده اند از مخدوم شیخ فرید بخش که چون یکی از فرزندان  
ایشان می مرد و خبر موت او بایشان میرسید هیچ تفری در ایشان راه نمی یافت و می گفت که سنگ بچه  
مرد است بیرون تمیز و چون فرزند سید البشر ابراهیم نام علیه الصلوات والسلام فوت کرد حضرت پیغمبر علیه  
علی الصلوات والسلام بر و سه گریه کردند و بخون گشتند و فرمودند انا بفراتک یا ابراهیم  
مخزونون بتاکید مبالغه بیان حزن خود فرمودند و بخشید بهتر است یا سید البشر نزد عوام کالانعام حاله اول  
بهتر است و آنرا بی تعلیق میدارند و ثانی را عین تعلق و گرفتاری می انگارند اما عاذا بالله عن معتقدا تهم  
السوء و چون این وارد از آن مالیش و ابتلاست عوام را شنبه ساختن و در ثبات انداختن عین حکمت  
مصلحت است اللهم انما نحن خفا و از قفا ابتاه و ازنا الباطل باطلا و از قفا اجتناب بهر جهت سید البشر

علیه علی و ارحم الراحمین صلوات نفسان اول تسلیمات اکمل بر اصل سخن رویم و گوئیم که ایمان انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات  
و ایمان اصحاب ایشان و ایمان اولیای که بحق اصحاب اند بعد از شهادت و بواسطه رجوع به دعوت به نصیحت قرار گرفته  
در رنگ آنکه شخصی آفتاب را در روزی بیند و ایمان شهودی بوجود آفتاب پیدا کند و چون شب شود ایمان  
شهودی او مبدل به ایمان غیبی گردد و ایمان علماء هر چند غیب است تا غیب ایشان بواسطه متابعت  
انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات حکم حدس پیدا کرده است و از نظر نه برآمده است مراد اینجا علماء آخرت است  
و علماء دنیا زیرا که علماء دنیا داخل طایفه مؤمنانند و ایمان غیبی که بعد از مؤمنان منسوب است بهترین اقسام  
ایمانی است که بتعلید انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات مربوط است بقال الله و قال رسول الله صلی الله  
علیه و سلم منوطا سوال علماء فرموده اند ایمان استدلالی بهتر است از ایمان تقلیدی حسی که بسیاری از علماء  
استلال با شرائط ایمان نموده اند و ایمان تقلیدی را سبب نداشتند و تو ایمان تقلیدی را بهتر گفته جواب  
ایمانی که بر تقلید انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات حاصل شود ایمان استدلالی است زیرا که صاحب تقلید بتعلیل  
میداند که انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات و الحقیات و تبلیغ رسالت صادق اند و شخصیکه حضرت حق سبحانه و تعالی  
بمهرات تصدیق او نموده است البته صادق است پس انبیا که همه مؤید بحجرات اند همه صادق باشند  
علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات تقلید غیر معتبر آن است که در ایمان تقلید آن وجود نماید و صدق انبیا علیهم  
الصلوات والتسلیمات و حقیقت تبلیغ ایشان هیچ منقور او نبود این ایمان نزدیاس از علماء معتبر نیست  
باقی ماند استدلالی که بقدرات ارباب نظر حاصل کنند و به ترتیب صفی و کبری ایمان نتیجه پیدا سازند  
آن استلال امریست که بکمال نزدیکیست و از وقوع دور و در مقام استدلالی با ثبات واجب تعالی  
مثل مولانا جلال الدین و آتی از ارباب نظر معلوم نیست که کس گذشته باشد زیرا که او هم محقق است و هم  
متاخر در اثبات این مطلب عالی سعی بسیار نموده مع ذلک هیچ مقدمه از مقدمات استلال او نباشد که حقیقت  
رسائل او در آن مقدمه منبج یا تبصیر نیامده باشد و وظایم موجود نموده باشد و امی به صاحب استلال ایمان  
بمقدار استلال حاصل نماید و تقلید انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات و تنگی روی او نماید بنا بر انما بانزلت و اتینا الرسول  
الکتابنا مع الشاهدین مکتوب و ویست و مفتاد و سوم بمیزان احسام الدین احمد صدور یافت  
در میان آنکه ساکب را باید که بمنزله طریق شیخ خود باشد و بطریق مشایخ دیگر التفات نکند و اگر وقایع  
بر خلاف آن رود و بنده اعتبار نکند که شیطان دشمنی است قومی از کمر و کید او غافل نباشد



واینها سبب کمال کماله الهی بپایان آمد و کمال انتمی لولا ان بدلائل اخذ بقدر جرات رسل ربنا بالحق علیه من صلوات الله  
والتسلیات اکملها بحقیقه التفات که در سه کرم نامزد این حق ساخته بودند بمول آن نتیج و سرور و دیدن کرم حق  
بجانه خیر اندر ارج یافته بود که اگر چنانچه مباد در سه ساعت منقطع موبود که عبارت از قصائد گفت و اشعار غیر طریقت  
خواندن است نیز بود و اخوی و اخوی بر سر چنان موضع یاران پنجانی که در واقع آنحضرت راضی الله تعالی علیه علی السلام  
دیدند که ازین معرکه موبود بسیار راضی اند برینا ترک نشودن موبود بهیچ شکل است و خود را اگر قانع را اعتبار بود  
و بر مقامات اعتبار باشد مردان را به بران نتیج احتیاج نباشد و التزام طریقه از طریق عبث می افتد چه هر مردی موافق  
وقائع خود عمل خواهد کرد و مطابق منامات خود زندگانی خواهد نمود و آن وقائع و منامات موافق طریقی پیرا باشند یا نباشند  
و مرضی او نباشد یا نباشد برین تقدیر سلسله پیری و مردی بر هم نخورد و هر بوالهوسه بوضع خود مستقل میگردد  
و مردی صادق نیز از وقائع را با وجود پیر به نیم جویند و طالب رشید بدولت حضور پیر منامات را از  
افضات احکام می شنود و هیچ التفات به آنها نمی نماید شیطان لعین دشمنی است قوی منتیان از کید او بکین  
نیست و از کید او ترسان و از ان بدیدان و متوسطان چه گوید فایده مافی الباب منتیان محفوظ  
و از سلطان شیطان معصون بکلاف بندیان و متوسطان پس قانع ایشان شایان اعتماد باشند و از  
لکر دشمن محفوظ بنویسند سوال واقعه که در آن واقع حضرت پیغمبر را ببیند صادق است و از کید و کفر شیطان محفوظ  
قان شیطان لا تمیل بصورت کما و در پس وقائع ما غن فیه صادق باشند و از کید شیطان محفوظ بودند جواب  
حاجب فتوحات مکیه عدم تمثیل شیطان را مخصوص بصورت خاصه آنسر و علیه و علی آله الصلوٰه والسلام  
که در قون و در مدینه است بسیار و حکم بعدم آن تمثیل بهر صورتیکه به بیند تجویز نمی نمایند و شک نیست که شخص آن  
صورت علی حاجب الصلوٰه والسلام خصوصاً در منامات بسیار متعسر است پس چگونه شایان اعتماد بودند و اگر  
عدم تمثیل شیطان را مخصوص بصورت خاصه آنسر و علیه و علی آله الصلوٰه والسلام سازیم و بهر صورتیکه به بیند  
عدم آن تمثیل را در صورت تجویز تجویز چنانچه بسیار از علماء بدان رفته اند و نیز مناسب رفعت شان آنسر و علی  
علیه و علی آله الصلوٰه والسلام گوئیم که اخذ احکام از آنصورت و در یافتن مرضی آن از مشکلات است چه  
تواند بود که دشمن لعین در میان متوسط شده باشد و خلاف واقع را بواقع نموده بود و بیننده را در شبهه  
و التباس انداخته عبارت و اشارت خود را عبارت و اشارت آن صورت علی حاجب الصلوٰه والسلام گردانیده  
باشد چنانچه مرویت که روزی سید الشریع علیه و علی آله الصلوٰه والسلام مجلس داشتند

واینها سبب کمال کماله الهی بپایان آمد و کمال انتمی لولا ان بدلائل اخذ بقدر جرات رسل ربنا بالحق علیه من صلوات الله

وینا وید قریش و رؤسای اهل کفر آنجا حاضر بودند و بسیار سے از اصحاب کرام نیز در آن مجلس بودند و سید الشریع  
علیه و علی آله الصلوٰه والسلام بر ایشان سور و انجیل می خواندند چون ذکر آله باطله ایشان بکلام آنسر و علیه و علی آله  
الصلوٰه والسلام منضم ساخت برنجیکه حاضران آنرا از کلام آنسر و علیه و علی آله الصلوٰه والسلام انگاشتند و هیچ را تجویز نکرد  
نیافتند که حاضر بودند و غلبه بر آوردند و گفتند که محو یا باطل کرد و ستایش تیان نمود و حاضران اهل اسلام  
نیز از آن کلام تخریج کردند و آن سرور از کلام آن لعین اطلاع نداشتند فرمودند چه واقعه است صاحب کرام  
عرض کردند که این فقره را در اشرار کلام شما ظاهر شد آن سرور علیه و علی آله الصلوٰه والسلام متغیر و محزون  
گشتند و این اشرار جبریل امین علی بنیا و علیه الصلوٰه والسلام آمد و می آورد که آن کلام القادری شیطانی  
بوده و پیچ نبی و رسولی نگذاشته است که شیطان در کلام او القادری نگذاشته است پس از آن حق بجانه و تعالی آنرا  
رو کرد و دست و کلام خود را حکم ساخته است پس هرگاه در زمان حیات آنسر و علیه و علی آله الصلوٰه والسلام  
در حالت یقظه در محضر صحابه شیطان لعین در کلام آنسر و علیه و علی آله الصلوٰه والسلام کلام باطل  
خود را القا نماید و هیچکس تمیز نکند بعد از وفات آنسر و علیه و علی آله الصلوٰه والسلام در حالت  
منام که محل تعطیل حواس است و جاس التباس و اشتباه با وجود تنهایی را می از کجا معلوم شود که  
آن واقعه از تصرف شیطان محفوظ است و از تمییز او معصون یا آنکه گوئیم چون در اذان  
قصائد گفت خوانندگان و شنوندگان متکلم شده بود که آنسر و علیه و علی آله الصلوٰه والسلام  
ازین عمل راضی خواهند بود و چنانچه مدد و حسان از ما و حسان راضی اند و این منته در تمثیل ایشان  
متنقش گشته تواند بود که در واقع آن صورت تمثیل خود را دیده باشند بے آنکه واقعه حقیقه  
باشد و یا تمثیل شیطانی بود و ایضا واقعات در رویا و صادق گاه به محمول بظاهر حقیقت  
آنها همانست که را می دیده است مثلاً صورت زید را در خواب دیده است و مراد همان  
حقیقت زید است و گاه بصورت از ظاهر اند و محمول بر تعبیر مثلاً صورت زید را در خواب دیده است  
و مراد از آن عمر داشته اند مثلاً بواسطه علاقه مناسب که در میان عمر و زید بوده است پس این وقائع یاران از کجا معلوم  
شود که محمول بر ظاهر اند و از ظاهر بصورت فیه چنان توان بود که مراد از آن وقائع تعبیرات بود و آن وقائع کلمات  
باشد از امور دیگر بے آنکه تمثیل شیطانی را گنجایش بود با جمله اعتبار و قانع نباید نهاد اشیا در خارج  
موجود اند سعی باید نمود که اشیا را در یقظه بیند که شایان اعتماد است و گنجایش تعبیر آنچه در خیال



دیده شود خواب و خیال است یاران آنجا بدست که بوضع خود زندگانی نموده اند اختیار بدست ایشانست اما  
 میر محمد نعمان را غیر از انقیاد و چاره است عیاذا بالله سجد اگر بعد از منع توقف نماید اگر فرضاً توقف کند که  
 امر خود را بدو مباد و فقیر منع بواسطه مخالفت طریقت خود است مخالفت طریقی خواه بساط و رقص بود خواه ببول و  
 و شعر خوانی هر طریق را و صولیت بمطالع خاص و معلی مطالب خاص این طریق متوسط ترک این امور بر کمال مطالب  
 این طریق بود باید که از مخالفت این طریق اجتناب نماید و مطالب طریق دیگر منظور نظر او نباشد حضرت خواجۀ نقشبند  
 قدس سره فرموده اند این کار را میسر نمی آید یعنی این کار را نمی توان باطنی پس بنیم چون مشایخ دیگر کرده اند  
 بدان انکار نمی نمایند لکن وجهه بول و میانه و زبانی و ملاذنا فقر است و قدوه امیر و ان هرگاه در کوهی حادث شود  
 که مخالفت این طریق علیه بواجب مضطرب با فقر است مخدوم زاده با حق بجانب طریقی والد بزرگوار خود فرزندان  
 حضرت خواجۀ احرار قدس سره بعد از تغییر والد بزرگوار ایشان طریقی اصل را ایشان مخالفت نمودند و بانی کنندگان  
 مجادله فرمودند چنانچه بسبع شریف ثنائی رسیده باشد از مشرب قوی العذب حضرت خواجۀ نالو شسته بود و ناسی در اوائل  
 حال در بعضی موارد رعایت مذہب ملائمت نموده مسالمت میفرمودند و ملاست را ترجیح داده ترک غیرت در بعضی موارد  
 از تکلیف نمیدادند و ملا را و اخراج این امور هم اجتناب داشتند و ملاست و ملائمت دیگر در نظر انصاف بینندگان  
 فرضاً حضرت ایشان درین آوان در دنیا زنده بودند و این مجالس و اجتماع منعقد میشد آیا باین امر راضی میشدند  
 و این اجتماع را می پسندیدند یا یقیناً فقیر آنست که هرگز این معنی تجویز نمیفرمودند بلکه انکاری نمودند و مقصود فقیر  
 اعلام بود قبول کنی یا کنیدی هیچ مضائقه نیست و گنجائش مشاجره اگر مخدوم زاده با و یاران آنجا بی برهان  
 وضع مستقیم باشند یا فقیران را از صحبت ایشان غیر از حرام چاره نیست زیاده چه تصدیق و بدو السلام  
 اولاً و آخراً مکتوب و ویست و هفتاد و چهارم بنسخه یوسف برکی صدور یافته در بیان  
 بلند میستی و عدم التفات به شهودات سطحی که قلیق بر پایه کثرت دارد و مانیاست ذلک بعد از آنکه در صلوة  
 و تبلیغ الدعوة میرساند رسائلی مثلثه شاکه ارسال داشته بودید رسید و از وقایع احوال و کرامات که  
 اندراج یافته بود و بوضوح آنجا بدعا لیکه در آخر حال شهود و وحدت در کثرت نوشته اند و باین عبارت ادا  
 نموده اند که دیگر انتہا آنست که بجال اول شهود و گمشدن کم کند یعنی بنده ام و غفلت و بی احتیاطی  
 صلی الله تعالی علیه و سلم آن حال امیل است و فوق احوال مذکوره است اما  
 انتقاد دیگر است و نهایت ازان حال بمراحل بعید بنور ایوان استغناء بلند است

۷

مرافق رسیدن ناپست است بد مقصود فکر ارکله طریقه لاکه الا انکدر فقیر در مکتوب سابق نشانوشته بود یعنی این شهود بود  
 که کثرت تعلیق داشتند سجد انچه و المنة که برکت این کلام طریقه این شهود و ادشاهل گشت بهت بلند و از نو بخود و  
 راه انکشاف نمایند انصاف سجد محب محالی هم از کوه چو تنگ توحید برآمده بشاه راه بر افتاده اند چه نعمتی است از آنکه  
 احوال سابق نگنشد و یاد لذت های شهود کثرت آمیز نمایند و استقامت عمری درین راه تنگ و پوفرا نیند بسیاری  
 از کوه کنار یازیده ام که کنار را گذار داشته اند و بر قیاس آن فعل مطلع گشته اتفاقاً بعد از مدتی مذکوره احوال کوکنار  
 خوردن و یاد لذت های آن حالت نمودن باز ایشان را بحالت قدیم ایشان برده است مخدوم و شهود دیگر بهر مای  
 کثرت تعلیق دارد و لذت بخش است و شهود و تنزیهی که در بخیل دارد و از التذاب بعد است بلای مد و شیخ مقتدا  
 بآن راه رفیق متعذر است انخواهی اغری مولانا احمد برکی که عوام او را از علما ظاهر میدادند و از علم باحوال  
 خود و احوال یاران خود نهاده سرش آنست که باطن او متوهم شهود و تنزیهی است که موطن جبل است و ایمان  
 او در رنگ علما ایمان بنیب است باطن او از بلند فطرتی الثغالی به شهود و کثرت آمیز نگرده است  
 و ظاهر بجزایات حلقه مفقوت و مغرور نگشته وجود شریف او دران نواحی منتظم است این حالت که شاکه  
 از حصول آن خبر داده اید مولانا ویراست که بآن حالت تحقق است علم اولم اعلم نزد فقیر ما آن بقیه  
 بر وجود مولانا است عجب است که بر اهل کثوت آن نواحی این معنی چگونه محقق مانده است در علم فقیر بزرگی  
 مولانا در سنگ وجود و آفتاب ظاهر و باهر است زیاده چه تصدیق و بدو التماس دعا و افتخار دارد و کمال  
 مکتوب و ویست و هفتاد و پنجم بملا احمد برکی صدور یافته در جواب استفسار که از قبول خود  
 و بیان احوال یاری از یاران خود نوشته بود و خط کتب نمودن بر تعلیم علوم شرعی و نشر احکام فقهیه و طریقه  
 ذلک بعد از آنکه و الصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند که دو صحیفه شریفه که بصحیف شریع حسن و خیر ارسال داشته  
 بودند رسید حضرت فراوان رسانید در یک صحیفه بیان احوال خواجۀ اولیس نموده اند و در صحیفه دیگر استفسار  
 از قبول خود فرمود و برین اثباتی بحال ایشان نموده اند و دیگر مردم آن نواحی بجانب شامید و مند و التماس  
 بشامی آنرا معلوم شد که شمار اندر آن زمین ساخته اند و مردم آن حدود را به شام بطول داشته اند چنانچه  
 انچه و المنة علی ذلک ظهور این معامله را از جمله واقعات نه انکار نمیکند از مظان ریب و اشتباه است  
 بلکه از محسوسات و شهادات شمرند و در تحصیل این دولت شمار از تعلیم علوم شرعیست و نشر احکام  
 فقهیه در مواضعیکه در آنجا ممکن گشته است و بدعت رسوخ پیدا کرد و بآن محبت و اخلاص شمار

بنسخه



بدون خود بعض عطا فرموده است تعالی تعلیم تعلیم العلوم الدینیة و نشر الاحکام بنفوقیه استلزم فائز مالک الامور و مالک الارلقا و مدار النجا که هر کس بر مضبوط است خود را در جرگه علماء دارند و بام معروف و بلی منکر خلق را بر حق جل سلطان و لالت فرماید قال الله سبحانه و تعالی ان یذکره فمن شاور اتخذ الی رب سبیل ذکر قطبی که بآن مجاز اند نیز مؤید ایتیان احکام شرعی است و دفع سرکشی نفس الهی آن طریق را نیز جاری دارند و از عدم اطلاع به احوال یاران خود را در نباشد عاقل دلیل به حاصلی خود ندانند احوال یاران در آئینه داری کمالات شما کافی است احوال شما است که بطریق الفکاس در یاران ظاهر گشته است شیخ حسن یکی از ارکان دولت شما است و ممد معاون معامله شما اگر قضا شما را میل باوراء الله و یا سیر سبیلستان پیدا شود و نائب مناسب شما آنجا شیخ حسن است التفات و توجه در حق او مدعی دارند و کوشش فرمایند که از تفصیل علوم دینی ضروری و دور تر فارغ شود این سیر سبیلستان هم در حق او غنیمت بود و هم در حق شما در قضا الله سبحانه و یا لکم الاستعانة علی ملتة الاسلام علی صاحبها الصلوة و السلام و التیمه نوشته بودند که آن یار شه شاه است که ترقی واقع شده است آنچه در غیبت و بی شعوری دست میدید از ارواح طیبات حالا در یافت می بیند و خدا و این دید با هیچ دلالت بر ترقی نیست در شعور مینداید و بی شعوری قدم اول درین راه آنست که غیر حق را بجا نیندازد و از مساوی او بجا نبرد و از لایفه او بچ نماند این معنی که اشیا را غیر اولیائی نمید و بجهان مساوی اندانند این خود کثرت مبنی است بلکه غیر او را بجا نماند اصله نمید و ندانند این حالت معبر لغنا است و منشر اول است از منازل این راه و بدو خط القادس و حکم را تا نگردد و اوقاف نیست ره در بارگاه کبریا که مکتوبانی که درین ایام نوشته شده است بسیار عزیز الوجود است و خواص مغربیه در آنجا اندراج یافته نقل آنرا شیخ حسن آورده اند و ینک ملاحظه خواهند فرمود التماس فرما و مغفرت والده مرحومه خود نموده بودند حاجت نموده آمده باقی احوال انید و در شیخ حسن تفصیل معروض خواهند داشت و السلام علی من اتبع الهدی و الزم متابعة المصطفی علیه علی الذین اهلوا و انفسا و من التجات الکلماء فیکرو فقیر زاده التماس دعا سلامتی فائز دارند و السلام مکتوب دولیت و هفتاد و ششم بیان شیخ بدیع الدین صدور یافته در بیان محکمت و تشابهات قرآنی و بیان علماء راغبین و بیان کمالات ایشان و ایناسب ذلک الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی سید المرسلین علیه و علی آلهم و سلم الطاهرین اجمعین جلنا الله سبحانه و یا لکم من الرحمن فی العلم اس برادر حضرت حق سبحانه و تعالی کتاب مجید خود را دو قسم ساخت محکمت و تشابهات قسم اول منشأ عالم شریع و حکم است

قسم ثانی مخزن علم حقائق و اسرار بود و چه قدیم و سابق و اصابع و انازل که در قرآن و حدیث آمده است همه از تشابهات است و همچنین حروف مقطعات که در اواخر قرآن وارد شده اند نیز از تشابهات اند که بر تاویل آنها اطلاع نداده مگر علماء راغبین را خیال کنند که تاویل عبارت از قدرت است که به بدیه بقیه آن نموده اند و یا ذات است که به وجه آفرام ساخته بلکه تاویل آنها از اسرار غامضه است که باخص خواص آنها نموده اند از حروف مقطعات قرآنی چه نویسد که هر حرفی از حروف بحریت مواج از اسرار خفیه عاشق و معشوق و رمز نیست خاص از رموز و حقیقه محب و محبوب و محکمت بر چند امهات کتاب اندامانجام و ثمرات آن که تشابهات اند از قاصد کتاب اندامهات از وسائل پیش نیستند از برای حصول نتایج پس لب کتاب تشابهات اند و محکمت کتاب قشر آن لب تشابهات اند که بر مرقاشاره میان اصل مینایند و از حقیقت معامله آن مرتبه نشان میدهند بخلاف محکمت تشابهات حقائق اند و محکمت نسبت به تشابهات صور آن حقائق عالم را شیخ کس بود که لب را بقشر توان جمع خست و حقیقت را بصورت تو اند فرموده و در علماء قشر به قشر خمر سندانند و به محکمت اکتفا نموده و علماء راغبین علم محکمت را حاصل نموده اند تاویل تشابهات خط و افراسه گیرند و جمع صورت و حقیقت که محکم و تشابه است مینایند اما کسیکه بعلم محکمت و بجعل بمقتضای آن محکمت تاویل تشابهات جوید و بصورت را گدازشته بحقیقت بوی آنگس جاہل است که از جهل خود بجز است و ضالست خود بی شعور نمیداند که این نشان مرکب از صورت و حقیقت است تا این نشان است هیچ حقیقت از صورت مشکک نیست قال الله تعالی و اعبد ربک حتی یاتیک الیقین ای الموت کما قال المفسرون عبادت را تا زمان موت منتفی ساخت که منتها این نشاء است لان من مات فقد مات قیامت و در نشاء اخروی که ظهور حقائق است الفکا که صور از حقائق آنجا حاصل است پس حکم بر نشاء عالمه است خلط نکند یکی را بدیگر که مگر جاہل یا زندق که مقصودش البطلان شرع است چه هر حکمی که شریعت را بر بت نیست همان هم بر شعی است عاقل مومنان و اخس خواص از عارفان درین معنی مساوی الاقدام اند متصوفان خام و کلان بے سرانجام در صد و آنگه که در نهایی خود را از رتبه شریعت بر آرند و احکام شرعی را مخصوص بعوام دارند خیال میکنند که خواص مکتب بمعرفت اند و بس چنانکه از جهل ادراء سلاطین را بجز معدل انفات مکلف نمیدانند و میگویند که مقصود از ایتیان شریعت حصول معرفت است و چون معرفت میسر شد تکلیفات شرعی ساقط گشت و این کریمه و اعبد ربک حتی یاتیک الیقین ای الله



کمال سهل است بی بستن مدعی آرند یعنی انتها و عبادت حاصل معرفت حقیقی است ظاهر آنکه بیان کرده  
است یقین را بافتن بجان مرادش اینها کلفت عبادت بود و ما شد تا زمان حصول معرفت حق جل و علاه نفس  
عبادت که آن مغضی اتحاد و زندقه است و بی انکار و عبادت عارفان ربانی است برای آن میکند که بتدیان  
ولیس مردان ایشان بآن اقتدا کنند آنکه عارفان محتاج به عبادتند و در تأیید این قول از مشایخ نقل  
میکند گفته اند تا پس منافق و مرانی نباشد مرید از وی منتفع نگردد و خذلیم آمد بجان او اجمل آنقدر احتیاج  
که عارفان را عبادت است عشر آن مرتدیان را اذنان احتیاج حاصل نیست و عروج ایشان  
مربوط بعبادت است و ترقیات ایشان منوط به ایتان احکام و مشایخ ثمرات عبادت که عوام را فزود  
متوقع است عارفان را ثمرات آن امروز میسر است پس ایشان احتیاج بعبادت باشد و احوج بایمان  
شریعت بودند آید و دانست که شریعت عبارت از مجموع صورت و حقیقت است صورت ظاهر شریعت است  
و حقیقت باطن شریعت پس قشر و لب هر دو اجزا شریعت اند و قشر بهر دو افراد آن علماء ظاهر  
بقشر آن کفایت نموده اند و علماء را تخمین قشر آخر البلیب جمع ساخته اند و از مجموع صورت و حقیقت حفظ  
و افزا گرفته پس شریعت را در رنگ شخصی که مرکب از صورت و حقیقت است تصور باید کرد جمیع بصورت  
آن گرفتار می پدید آید و از حقیقت آن انکار نمود و بر مقتضای خود را غیر از بدیهه بزر و ب  
نمانند این جماعه علماء قشر اند جامع دیگر گرفتاران حقیقت گشتن آمان حقیقت را حقیقت شریعت  
نمانند بکله شریعت مقصور بر صورت داشتند و قشر انکا شدند و لب و راء آن تصور نمودند و ملک  
سرموی از ایتان احکام شریعت باز نماندند که صورت را از دست ندادند و تارک حکم از احکام  
شریعت را بطلال و ضال شمردند اینها اولیا و خداوند جل سلطان و محبت او تعالی از اسوای او بجان  
بریده اند و جمیع دیگر آنکه شریعت را مرکب از صورت و حقیقت دانسته و مجموع قشر و لب یقین نمود  
حصول صورت شریعت بی تفصیل حقیقت آن نزد ایشان از حیث اعتبار اقاط است و حصول حقیقت آن  
بی ثبات صورت اتمام و اقص بلکه حصول صورت را که بی ثبوت حقیقت بود آنرا از اسلام نیز  
میدانند و نبات بخش تصور میکنند که ما بمو مال ظهور العلماء و عوام المؤمنین و حصول حقیقت از  
بی ثبوت صورت از جمله محالات تصور مینمایند و قائل آنرا از ندیق و ضال می نامند باجمه کمالات  
صوری و معنوی نزد این بزرگواران منحصر در کمالات شرعی است و علوم و معارف الهیه مقصور بر عقائد

کلامیکه برای اهل سنت به ثبوت پیوسته است هزاران شهود و مشاهدات را بیک سطر پیچنی و پیچونگی حق جل و علاه که از  
مسائل کلامیه است برابری اندازند و احوال و مواجید و تجلیات و ظهورات را که بخلاف حکمی از احکام شرعی  
ظاهر کردند به غیر خود آن ظهور را از منظران استدراج می شمردند و آنکه الذین بهی اصدفهم لهم است  
ایشان علماء ائمه آنند که بر حقیقت معامله ایشانرا اطلاع بخشیده اند و برکت مراعات آداب شریعت  
ایشانرا بحقیقت شریعت رسانیده بخلاف فرقه ثانیه که هر چند متوجه حقیقت اند و گرفتاری بحقیقت دارند  
و در ایتان احکام شرعی هم آکن سرموی تجاوز نمی نمایند اما چون آن حقیقت را و رای شریعت دانسته اند  
و شریعت را قشر آن حقیقت تصور نموده ناچار بظلی از ظلال آن حقیقت فرو مانده اند و بحقیقت محال آن  
حقیقت راه وصول نیافته لاجرم ولایت ایشان ظنی آمد و قرب ایشان صفاتی بخلاف ولایت علماء را شرح  
که اصل است در اد و حصول باصل یافته و از حجب ظلال تمام گذشته لاجرم ولایت ایشان ولایت انبیا است  
علیهم الصلوات و التسلیمات و ولایت آن اولیا و ظل ولایت انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات و فقیر علماء  
رائخان را غیر از ایمان تشابهات نصیب نمی یافت و تا ویلانی که علماء صوفیه بیان کرده اند آنها را لایق  
ایشان آن تشابهات نمی دانست و از اسراری که قابل اعتبار باشد آن تا ویلات را تصور نمیکرد و چنانکه  
عین القضاة در تاویل بعضی از تشابهات گفته مثلا از الف لام بهم الم خاسته که معنی در دست که لازم حق  
و محبت است و امثال آن آخر کار چون حضرت حق سبحانه تعالی بحض فضل خود شمه از ویلات تشابهات را  
بین فقیر ظاهر ساخت و جدولی از ان دریای محیط به زمین استعداد این مسکین کشاده گردانید و دانست  
که علماء را سخنان نیز از تا ویلات تشابهات نصیب وافر است الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما كنا لنهتدی لہ  
لولا ان هدانا الله لقد جرات رسل ربنا بحق تعبیرات و قائل مسطوره را که طلب نموده بودند و احوال  
بر حضور داشته از ان مقول به پنج نوشت چه کند قلم بعارف دیگر جاری گشت و معالیه دیگر پیش آمد و خدا  
فرماند داشت و سلام علیکم و علی سائرین تسبیح المدنی و الزام متابعه المعطی علیه و علی آله و علی اخوانه  
الصلوات و التسلیمات العلی مکتوب و ولیست و بهفتاد و دو مضمون بلا عباد احمی صدوریا  
در بیان علم یقین و عین یقین و حق یقین این علوم از علوم سابقه است که در توسط حال  
تحریر یافته بود درین معرفت نهایت شهود و شهود نفسی است و معارفیکه اخیر نوشته اند شهود نفسیه را  
در رنگ شهود اخلاقی بے حاصل دانسته و راسه نفس شهود و نبات نموده اند و در رنگ



شهو و آفاق بی حاصل است و رانی نفس فایق شود و اثبات نموده اند بلکه نفس شهو در او را در و اذیه وصول انشه از او را می  
 آن علوم و معارف نوشته اند چنانکه اینصفت از کتب رسائل ایشان لایح است بدان ارشد که علم الیقین در  
 ذات حق سبحانه و تعالی عبارت از شهو و آیات است که دال اند بر قدرت او تعالی و تقدس و شهو و آن آیات را سیر  
 آفاقی گویند اما شهو و حضور ذاتی جز سیر الغنی تصور نیست و آن جز در نفس سالک نمی باشد ذره گریز نیک  
 و ریس بیدود بهر چه عجزی نگذرد و خود بگوید و آنچه در سیر و ن خود مشاهده میکند همه از قبیل مشاهده آثار و  
 دلایل است بر ذات او تعالی نه مشاهده ذات خود سلطان قطب الحقیقین سید العارفین ناصر الدین خواجہ عبدالقادر  
 قدس سره الا قدس فرموده اند که سیر به دو نوع است سیر مستطیل و سیر متعرج سیر مستطیل بعد از درج است و سیر  
 مستدیر قرب در قرب سیر مستطیل مراد از خارج دائره خود طلبید است و سیر متعرج برگرد دل خود شستن است  
 و مقصود از خود چسبن پس تجلی است که در صور حسی موشائی و بچنین در پرده انوار میباشند و اعل علم الیقین اند  
 هر صورتیکه باشد و هر نوریکه نظر هر شود در نگین باشد آن نور یا بهر رنگ منافی باشد یا غیر منافی  
 محیط کائنات بود یا نه حضرت محدومی مولوی عبد الرحمن الجامی قدس سره السامی در شرح  
 لمعات میفرمایند در بیان این بیت سه دوست ترا بر مکان میجویم به هر دم خبرت  
 از این و آن میجویم به که این اشارت بمشاهده آفاقیت که مفید علم الیقین است و این شهو و  
 چون از مقصود منتهی خبر نمیدد و حضور آن نمی بخشد الا بالامارات و الاستدلال الاجرم در رنگ شهو و  
 و دو درجات باشد که دالالت میکند بر ذات آتش پس این شهو و داد دائره علم نه بر آید و مفید  
 عین الیقین نشود و مفنی وجود سالک نباشد عین الیقین عبارت از شهو و حق است از درجه بجهت بعد  
 امکان معلوماً بالعلم الیقینی و این شهو و متلزم فانی سالک است در غلبه این شهو و عین او بالکلیه میگوید  
 و در دیده که شهو و افکار از ان باقی نماند و در شهو و فانی است سالک می گردد و این شهو و نیز در طاعت  
 قدس الله تعالی اسرار هم معتبر است با دراک بسیط و معرفت نیز گویند و درین ادراک خواص و خواص شریک  
 لیکن فسق آنست که خواص را شهو و خلق مزاحم شهو و حق جل و علانیت بلکه در دیده شهو و  
 شان جز حق جل و علانیت شهو و مزاحم است لهذا از آن شهو و ذبول تمام دارند و از  
 ادراک خبر ندارند و این عین الیقین حجاب علم الیقین است کما ان علم الیقین حجاب در وقت  
 تحقیق این شهو و چه حیرت و نادانی است علم را در ان موطن اصلاً گنجایش نیست قال بعض الکبراء

قدس الله تعالی سره علم الیقین حجاب عین الیقین حجاب علم الیقین و قال ايضا و علما من عرف  
 حق المعرفة ان الطلع علی سره فلا يجد علما به قد لک لکامل فی المعرفة التي لا معرفة و ابراه و قال ايضا قدس  
 تعالی اسرار هم العلیة اعظم باشد شهو هم تحیر حق الیقین عبارت از شهو و است سبحانه بعد از ارتفاع العین و  
 اضمحلال المتعین اما این شهو و او حق را سبحانه حق است جل و علانیت لکامل عطا یا الملک لا سلطان و این در  
 بقا باشد که مقام بی سیم و بی بهر است صورت بند و نگاه سالک را بعد از تحقق بقا و سطر کفای ذات و  
 صفات است حق سبحانه و تعالی بعض عنایت خویش از نزد خود وجودی نمی بخشد از سر کمال و وجودی و وجودی  
 می آرد و این وجود را وجود و سوب حقای گویند و در ان موطن علم و عین حجاب یکدیگر نمی شوند و عین شهو و  
 عالم و در عین علم مشاهده و عین اوست که عارف در ان موطن از عین حق می یابد و عین مشاهده کونی جزئی  
 از ان در دیده شهو و او نمانده است و از تجلیات صورتیه که تعینات و صور خود را با حق می یابد تعالی شان  
 آن تعینات کونی است که فاعل با و راه نیافته است فاین احدی تعالی الاخر ما للتراب و  
 رب الارباب اگر چه ظاهر عبارت نزوع و ام سوب هم عدم فرق است میان تجلی صورتی که خود را حق  
 یافتن است و میان حق الیقین که در انجا سر خود را حق یافتن است اما در تجلی صورتی انابر صورت نیفتد و  
 و حق الیقین بر حقیقت و نیز در تجلی صورتی حق را بخود می بیند و درین موطن حق را بحق می بیند تعالی شان  
 حق را بخود نمیوان دید پس اطلاق شهو و در تجلی صورتی بر سبیل تجويز است چه حق را چه سوب حق  
 نمیتوان دید آن در مرتبه حق الیقین است که حقیقت شهو و در ان مقام تحقق است و بعض شیوخ  
 الزمان لما لم یطلع علی هذا الفرق ولم یعلم المتعین الا المتعین الکونی اطال لسان الطعن علی الملک کابر  
 قدس الله تعالی اسرار هم فی تفسیر هم حق الیقین علی النج الذی قر و زعم ان هذا الیقین  
 قد حصل فی تجلی المصور الذی هو اول القدم فی السلوک و هم فسر و ابراه حق الیقین  
 الذی هو نهاییه الاقدام فلیست یستقیم بل حکم ان حق الیقین الذی حصل لیم فی نهاییه  
 حصل لنا فی تجلی الصور الذی هو اول اقدامنا و الله بیدی من نشار الی صراط  
 مستقیم و السلام مکتوب و ویست و هتقاد و شتم بلا عبد الکریم شامی صدق  
 یافت در بیان آنکه لازم بر هر کس بعد از تصحیح عقائد و عمل بمقتضای شریعت عز اسلامت  
 داشتن قلب لازم است از نا و ان حق جل و علانیت نشان ما سواست و مداحی طریقه علیه



نقشبندی و در تحریرین با مداد و اعانت موتی و مایا سبب ذلک کمال شد و سلام علی عبادہ الذین اصطفی  
مکتوب مرغوب اخوی رسید موجب فرحت گشت نصیحتی که بیا مان کرده و میکند آنست که بعد از تصحیح  
عقائد بروفت کتب کلامیه است و جماعت شکر الله تعالی بسیم بعد از اتیان احکام فقهیه ز فرض واجب است  
و مندوب و حلال و حرام و مکروه و مستحب مثلاً و انتها رسالت داشتن قلب است از گرفتاری مادی و حق بجات  
و تعالی و سلامتی قلب و قتی میسر شود که در قلب ماسوس حق جل و علا مظهر نشود و فرضاً اگر هزار سال  
حیات و فاکند غیر حق سبحانه در دل خور نگذرد آن معنی که اشیا در خاطر گذرند و آنها را غیر حق نداند  
جل سلطان زیرا که این معنی در ابتدا امر اقبال توحید را نیز میسر است بلکه بآن معنی که اشیا و هلا در دل  
خورد نگذرد و این عدم خور یعنی بر نفسان قلب است مادی و حق را سبحان بر نیچ که اگر به تکلف اشیا را  
بیاد و بدینند یا نگذرد است دولت معبر بقرب قلب است و قدم اول است درین راه و سایر کمال است  
متفرع برین دولت اندسه و یکس را تا نگردد و او فنا نیست ره در بارگاه کبریا و اقرب طرق  
از برای وصول باین دولت فطریه علی نقشبندی است قدس الله تعالی سر را با بها چنان بزرگوار  
ابتدا سیر از عالم امر نموده اند و از قلب بقلب راه جسته ایشان را بجای ریاضات و عبادات  
و دیگران التزام سنت است و اجتناب از بدعت حضرت خواجہ نقشبند قدس سره فرموده اند طریق فقر  
طریق است اما التزام سنت کار شکل فطریه لمن توکل بهم و اقدس بهدا هم للمو لوی الجامی سے  
نقشبندی عجب قافله سالارانند که بر بند از بند پنهان بحرم قافله را از دل سالک ره جاذبه  
صحبت نشان بی برو سوسه خلوت و فکر جل را به قاصری گردانند این طائفه را طعن قصور به حاش نشد  
بر آرم زبان این لگه را به همه شیران جهان بسته این سلسله اندی و به از حیل جهان بکسلد این سلسله را  
ثانیاً فروغ آنکه صحیفه محبت الطوار قاضی محمد شریف رسید چون بی از فرط محبت فقرا بوده موجب فرحت  
گشت و عارف فقیر را ایشان رسانند تا لائح باو که مکتوب مرغوب پیش شیخ حبیب الله رسید از فوت  
والد مرحوم خود نوشته بودند ان الله وانا الیه راجعون از جانب فقیر دعا رسانیده عزای  
مصیبت نمایند و گویند که بدعا و فائحه و صدقه و استغفار امداد و اعانت والد مرحوم خود  
نمایند فان المیت کالغریق یتظر دعوة لم یجد من ولد و ادب او ام او اخ او صدیق را تبع  
مکشوف آنکه شیخ احمدی طریق این بزرگواران را نموده متاثر گشته است حضرت

حق سبحانه و تعالی استقامت بران کرامت فرماید که مشار الیه چون در سلام نور آمده است و اعلی مقام کلام  
که در کتب فارسی مذکور اند نمایند و همچنین سلیم احکام فقهیه نیز نمایند تا معرفت فرض و واجب نیست و مندوب  
و حلال و حرام و مکروه و مستحب پیدا کند و بقضای آن زندگانی نماید و تعلم و تعلیم کتاب گلستان و بوستان  
داخل بیکاریست و السلام مکتوب و ولایت و مقام و تنعم بلاحسن کشمیر صدور یافت  
در او شکر نعمت و ولایت او بطریقه علی نقشبندی و تقریرین صحبت و خدمت حضرت ایشان قدس سره  
الا قدس و در ضمن آن اظهار نعم خداوندی جل سلطان که بتوسط آن مرتب گشته و ذکر یافته الحمد لله و سلام  
علی عبادہ الذین اصطفی صحیفه شریفه که از روی کرم و انکس نام زو این فقیر ساخته بود و بجناب مولانا بیلی  
رسانیدند موجب فرحت فراوان گشت سلامت باشند استفسار رفته بود ازین عبارت شیخ محی الدین  
بن الصبیه قدس سره که سبب ترتیب خلافت مدته اعمار هم که در کدام کتاب از مصنفات ایشان واقع  
شده است محمد و با فقیر این عبارت را بدست که در تو حیات کیه دیده بود و درین لایحه جزئی نقص کرد و تعیین الموضع  
میسر شد اگر مره ثانیه بطور آند اعلام خواهد نمود انشاء الله تعالی دیگر فقیر و او شکر نعمت و ولایت شما احتیاج  
بقصور دارد و در مکافات آن احسان شما مقوف بجز انیمه کار و بار شمنی بران نعمت است و انیمه بدو داد  
مریوط با حسان بحین توسط شما آن داده اند که کم کس دیده است و بدین توسل شما آن بخشیده اند که کم کس  
بخشیده است از خواص عطا یا آنقدر عطا فرموده اند که اکثری را از علوم عطا یای آن مقدار میسر شده است  
احوال و مقامات و اذواق و مواجید و علوم و معارف و تجلیات و ظهورات همه زمینه بار اعرج ساخته ببار  
قرب و منازل وصول رسانیده اند لفظ قرب وصول از تنگی میدان عبارت اختیار کرده است و الا فلاح قرب  
تمه و لا وصول و لا جبارة و لا اشاره و لا شهود و لا حلول و لا اتحاد و لا کیف و لا این و لا زمان و لا مکان و لا  
احاطة و لا سریان و لا علم و لا معرفه و لا جبل و لا حیرة چه گویم با تو از مرغی نشانه به که با عطا بود  
چنانکشان به ز عطا هست ناسه پیش مردم به ز مرغ من بود آن نام هم گم به چون اظهار این احسانهای  
خداوند جل سلطان که در عالم اسباب ظهور آنها مرتب است بران نعمت شما بوده است  
تقسیم شکر نعمت شما نیز بوده است در ضمن چند فقره مندرج ساخته بقید کتابت در آورده بود  
که نفعی از شکر آن نعمت شما او یا بدو اسلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم  
تسابعه المصطفی علیه و علیهم الصلوات و التسلیات مکتوب و ولایت و مرشد و ام







انه عليه الصلوة والسلام ما رآني ربه ليلة المعراج وقد ورر سائل خود بوقوع روية آنسرور عليه الصلوة والسلام  
در شب معراج در دنیا احترام نموده و چه آن چه باشد در جواب گویم که روية آنسرور عليه الصلوة والسلام در  
شب معراج در دنیا واقع نشده است بلکه در آخرت واقع شده زیرا که آنسرور عليه الصلوة والسلام در آن  
شب چون از دایره امکان و زمان بیرون جست و از تنگی امکان برآمدن و ابد را آن واحد یافت بدین  
و نهایت را در یک نقطه متحد و دیدار یابد بهشت که بعد از چندین هزار سال به بهشت خواهند یافت و در بهشت  
عبدالرحمن بن عوف که بعد از پانصد سال از فقر صحابه رضوان الله تعالی علیه جمیع بهشت خواهند یافت  
دید که بهشت قبل از منقضی آن مدت در آمد و سر توقف را از او پرسیدند پس دینی که در آن موطن شود  
رؤية آخرت خواهد بود و منافات با جامع بر عدم وقوع آن نخواهد داشت و آن روية دینی که در آن موطن شود  
بر تخریست و دینی بر ظاهر و الله سبحانه و تعالی علم حقایق الامور کلمات مکتوب و ولایت و هشتاد و چهارم  
بلا عجب القادر انبالی صدور یافته و بر بیان آنکه احوال و مواجید نصیب عالم امر است و علم باحوال نصیب  
عالم خلق این معرفت از معارف سابقه است حقیقت معلومه آنست که در مکتوبات حضرت مخدوم ناده کلان  
عليه الرحمة در بیان طریقت تحریر یافته است بدانکه انسان مرکب است از عالم خلق که ظاهر اوست و از عالم  
امر که باطن اوست احوال و مواجید مشاهدات و تجلیات که در ابتدا تو سط ظهور دنیا نصیب عالم امر است  
که باطن امر انسان است و همچنان حیرت و جهالت و عجز و یاس که در انتها حاصل میشود نیز نصیب عالم امر است  
که باطن انسان است ظاهر حکم و الارض من کاس لکرام نصیب روقت قوت دارد و ازین ماجرا نیز نصیب است  
هر چند ثبات و مستقامت نیست اما نحوه از آن عالم پیدا میگردد و با صالت کاری که بظاهر تعلق دارد و علم باطن  
احوال است زیرا که باطن را حصول احوال است نه علم بآن احوال که ظاهر خوب و راه دانش و تمیز نمی کشود و ظهور  
صور مثالی و معارج مقامات از بره اوداک ظاهر است پس حال باطن است علم بآن حال ظاهر ازین بیان  
معلوم شد که اولیای علم اند و آنگاه که از علم به نصیب اند نفس حصول احوال فرقه ندارند اگر  
فرقه هست از راه علم بران احوال است و عدم علم به آنها مثلاً شخصی که حاله جوع بر دهن طایر است  
شده است و به قرار و به آرام ساخته مع ذلک میداند که این حالت را جوع می نامند و همچنین شخصی  
دیگر است که طریای آن حالت در حق وے ثابت شده است اما نمی داند که آن حاله معسوسه جوع  
است پس این هر دو شخص حصول آن حالت برابرند فرقه ندارند مگر در علم و عدم علم باید نیست چنانکه علم ندارند

و قسم انظار اند که علم نفس حصول احوال ندارند و از ثلوثیات آنها اصلاً واقف نیستند و جمعی دیگر ثلوثیات حوال  
را خبر دارند اما تشخیص حوال نمی توانند که در این جامع هر چند تشخیص حوال نمیدانند که اما داخل ارباب علم اند و  
شایان شکی نیست و تشخیص حوال کار هر شیخ نیست بلکه این دولت بعد از قرون مطاوله ظهور می نمایند تا یکی را بیان است  
بنوازند و دیگران را بعلم احوال فرموده طفیلی او سازند انبیاء الوافرم صلوات الله تعالی و تسلیما علیه علیهم بعد از  
در تنای مدیده بعوت میشدند با حکام متاخره هر کدام از ایشان مخصوص می گشت و انبیاء دیگر علیه الصلوات و  
الرحمات مامور به جمعیت آنها میشدند و در دعوت بهمان احکام انکشاف می نمودند و خاص کنند به مصلحت  
عام را با و السلام مکتوب و ولایت و هشتاد و پنج میر سید محب الله بانکپور صدر و ریافته در بیان  
احکام سماع و وجود نفس و بعضی از معارف که بروج تعلقی دارند پس الله الرحمن الرحیم الله الله سلام علی  
عباده الذین اصطفی بدان ارشد که الله تعالی طریق السداد و انما که صراط الرشاد که سماع و وجود چنانچه  
طایف است که بقلب احوال تصف اند و تبدل اوقات قسم وقتی حاضر اند و وقتی غایب گاهی واحد گاهی  
فاقد ایشانند ارباب قلوب که در مقام تجلیات صفاتی از صفت بصفه و از انسی با ستم متغی و تحول اند  
تلون احوال تقدیر است ایشان است و شست آمل حاصل مقام ایشان و دوام حال در حق ایشان محال  
و استمرار وقت در شان شان متمتع زمانی در قبض اند و زمانی در بط فیم انبار الوقت و ظهور مرقه عیسر چون  
و اخره بی طون ارباب تجلیات ذاتیه که تمام از قلب برآمده بقلب قلب پیوسته اند و بکلیت رسته وقت ایشان  
و یکی است و حال شان سرمدی لایل لا وقت و لا حال فیم آبار الوقت و ارباب انگین و هم الواصلون لذین  
لا رجوع لهم صلا و لا فقه لهم قطعاً من لا فقه له لا وجود آرسه فمی از منتیانند که سماع با وجود استمرار وقت ایشان  
را نیز نافع است بیان آن تفصیل در آخر این بحث تحریر خواهد یافت انشاء الله تعالی اگر سوال کنند که حضرت  
رساله خاتمیت علیه علی آنکه الصلوة و اتحیه فرموده است لی مع الله وقت و لایستی فی ملک مقرب و لابی مرسل  
ازین حدیث مفهوم میشود که وقت و ای نمی باشد جواب گویم که بر تقدیر صحت این حدیث بعضی از مشایخ  
ازین وقت و مستمر خواسته اند لی مع الله وقت مستمر فلا اشکال جواب دیگر گویم که در وقت مستمر  
کیفیت خاصه احوال نادرست میدهند و آنرا بدو که از وقت و نادره مراد دارند این کیفیت نادره  
خواهند این زمان نیز اشکال مرتفع میشود و اگر سوال کنند که سماع نغمه تواند بود که در تحصیل آن  
کیفیت نادره مدخلی داشته باشد پس غرضی نیز برای تحصیل آن کیفیت محتاج



بسماع گشت جواب گویم که تحقیق آن کیفیت غالباً در حین اذان نماز است و اگر در بیرون نماز احیاناً گشت و به نظر  
از مشایخ و فخرات آنست تواند بود که در حدیث قره عینی فی الصلوة اشاره باین کیفیت نادره باشد و ایضا  
جبر است اقرب ما یكون العبد من الرب فی الصلوة و قال تبارک و تعالی و اقرب و اقرب و شک نیست که در  
هر وقتیکه قرب آتی جل شانه بیشتر است بگشایش خیر و در وقت منتفی تر پس از پنج روز که میفرمود میشود که وقت  
در نماز است و دلیل بر استمرار وقت دوام و وصل اتفاق مشایخ است قال ذو النون المصري ما رجع من حج الا من  
الطريق و من وصل لارجع و یادداشت که عبارت از دوام حضور است بجناب قدس خداوندی جل سلطانه  
در طریق حضرت خواجه گلکان قدس السلام و اهم امر مقتضاست باجمله اشعار از دوام وقت علامت نارسائی  
است و شرفی کمیل از مشایخ کابین العطا و امثاله که بجز از رجوع و اصل بصفات بشریت قائل گشتند  
و از آنجا عدم دوام وقت مفهوم میشود و خلاف در بجز از رجوع دارند و در وقوع چه رجوع البته واقع نیست  
کما لا یخفی علی ارباب یسیر جمل مشایخ بر عدم رجوع و اصل ثابت شد و خلاف بعضی راجع بجز از رجوع گشت  
بناطائف از مشتهیانند که بعد از وصول بدرجه از درجات کمال وصول مشاهده حال لایزال ایشان را  
برودت قوی و دست میدهند به نسبت تمامه حاصل میشود که از خروج بمنازل وصول باز میدارد و وجه بمنازل  
وصول هنوز در پیش دارند و مدارج قرب تا غایت منقطع نگشته اند با وجود این برودت میل عروج دارند  
و از روست کمال قرب و رضیورت سماع ایشانرا سودمند است و حرات بخش هر زمان بعد سماع ایشان عروج  
بمنازل قرب میسر میشود و بعد از تسکین ازان منازل فرودی آیند اما رنگ ازان مقامات عروج  
همراهی آرند و بان رنگ منبسط می گردند این وجه بعد از تقد نیست چه تقد در حق ایشان مقصود  
است بلکه با وجود دوام وصل از براسه ترقی بمنازل وصول است ازین قبیل است سماع و  
وجد منتیان و واصلان آرسه بعد از فنا و بقا ایشان را هر چند جذب عطف فسد نمایند لیکن چون  
برودت قوت دارد و جذب تنها و تحصیل ترقیات منازل عروج کفایت نمی کشد محتاج به سماع  
می گردند طائفه دیگر از مشایخ اند قدس الله تعالی اسرار بهم که بعد از وصول بدرجه ولایت نفوس  
شان در مقام بندگی فرودی آیند و ارواح ایشان بی مزاحمت نفوس در مقام اصلی متوجه جناب  
قدس اند هر زمان از مقام نفس مطمئنه که در مقام بندگی متکین و راسخ گشته است مدوی بروح  
می رسد روح را بر اسطه آن اند و مناسبیت خاصه مطلوب پیدا میگرد و و آرام این بزرگواران عبادات است

و تسکین و ادای حقوق بندگی و طاعات میل عروج در نهایت ایشان کم است و شوق صعود و در وطن شان  
قلیل هنوز متابعت ملت جبین و قضا ایشان لایع است و کجلا اتباع سنت و دیده بصیرت شان کجلا لاجرم  
حدید البصر اندازد و چیزی بیند که نزد یگان در ابصار آن عاجزند هر چند عروج کثرت دارند اما نورانی که نور چشم نمود  
در جهان مقام شان عظیم دارند و جلیل لقد را ند ایشانرا احتیاج سماع و وجد نیست عبادات ایشانرا کار سماع  
میکنند و نورانیت اصل از عروج کفایت میبخشد جماعه مقلدان اهل سماع و وجد که بر عظم شان این بزرگواران اقیقت  
نیستند خود را از حقائق میگیرند و ایشانرا از زباده گوشت عیش و محبت را منحصر در نفس و وجد میدانند و طائفه دیگر  
از مشتهیان آنانند که بعد از قطع مسالک سیرالی الله و تحقیق به بقا با ایشانرا جذب قوی حنایت میفرمایند و  
بقلب با سجده کشتن کشتن می برند برودت آنجا از سرایت ممنوع است و تسلیه ایشانرا از عروج محتاج  
با وجود غریبه نیستند سماع و رقص را در تنگناست خلوت ایشان با نیست و وجد و توحید با ایشان کار نه باین  
عروج انجذاب نه نهایت نهایت مرتبه ممکن الوصول میرسد و بواسطه متابعت آنسر و علی آله الصلوات  
و التسلیات و التحیات از مقامیکه مخصوص بآنسر و است علیه الصلوة و التحية نصیب می یابند این نوع  
وصول مخصوص طائفه افراد است اقطاب نیز ازان مقام نصیب ندارند اگر بعضی فضل ایزد جل سلطانه  
این نوع و اصل نهایت نهایت را بعالم باز گردانند و تربیت مستعدان باحواله نمایند نفس او در  
مقام بندگی فرودی آید و روح بمرغ نفس متوجه جناب مقدس است او است که جامع کمال است فردیه است  
و حاوی تکمیلات قطبیه و احی با اقطاب همنای قطب الارشاد و لا قطب الا و تا و علوم مقامات ظلی و معارف  
مدارج اصلی او را میسر است بلکه آنجا که اوست منظر است و نه اصل از نظر و اصل او را گذرانیده اند این کمال  
کمال بسیار عزیز الوجود است اگر بعد از قرون متداوله و از منتهای عده بنظر آید هم مقتسم است عالمی از منتهای  
منور گردد و نظرا و شافی امراض قلبیه است و توجه او دفع اخلاق ردیه نامرضیه اوست که مدارج عروج  
را تمام کرده در مقام بندگی فرود آمده است و آرام و انس عبادات گرفته بمقام جدید که فوق آن  
مقامی نیست در مقامات ولایت ازین طائفه بعضی را انتخاب نموده مشرف یسازند و قابلیت منصب  
محبوبیت نیز ایشانرا مسلم است جامع جمیع کمالات مرتبه ولایت است و حاوی تمام مقامات درجه دعوت از  
ولایت خاصه و نبوت بهره مند است باجمله در شان او این بهر صراح صادق است ع اچو خواجهان هر زمانه و متناهی  
بناطائفی را سماع و وجد و فزارت و منافی عروج هر چند بشرط الطواف شود و شمه از شرف سماع و ذکر این سالکین



خود یافت انشاء الله تعالی وجد او معلول است حال و وبال حرکت او طبیعی است مگر که مشوب به هوا  
نفسانی و اعنی بالمبتدی من لا یکن من ارباب القلوب ارباب القلوب متوسطون بین المبتدیین و المتقدمین  
هو الغائی فی السوء الباقی و هو الاصل الکامل و لا تنهار درجات بعضها فوق بعض و لا یصلو مراتب الا یکین  
قطعه ابدالاً بدین باجماع سماع متوسط از نافع است قسمی از متبیین از انیر حیث که بالا گذشت لیکن باید دانست که  
ارباب قلوب را نیز سماع مطلقاً محتاج الیه نیست بلکه جامع را است که بدولت جذب شرف نشده اند بر اخص  
و عبادات شاد و میسر آیند که قطع مسافت نماید سماع و وجود در نیصورت این جامع را ممد و معاون است و اگر  
ارباب قلوب از مجذوبان باشند قطع مسالک سیر ایشانرا بحد جذب است محتاج بسماع نیستند و نیز باید دانست  
که سماع ارباب قلوب غیر مجذوب را مطلقاً نافع نیست بلکه انتقاج از ان شروط بشرط است و بدو نه  
خرق و افتاد از حلقه شرط عدم اعتقاد است بکمال خویش و اگر بتامی خود معتقد است مجوس است آری  
سماع و انیر نخوی از عروج میبخشد اما بعد از تسکین از ان مقام فرو می آید و شرائط در کتب کاسر مستقیم الاحوال  
المعارف و المعارف و نحو این شده که اکثر آنها در این ایام این وقت مفقود است بلکه این قسم سماع و نقص  
که در سیرت شائع شده است و این نوع اجتماع که درین اوان متعارف گشته شک نیست که ضرر  
محض است و منافی صرف عروج و انجا معنی ندارد و صعو در انصورت تصور نیست امداد و اعانت  
از سماع درین محل مفقود است مضرت و منافات موجود تنبیه سماع در نقص هر چند نسبت بعضی منتیان  
نیز در کار است لیکن ایشان چون هنوز مراتب عروج در پیش دارند از اوساط اند و تلمارتب عروج  
ممکن الحصول بتام طی نگشته حقیقت آنها ازینها مفقود است نهایت گفتن باعتبار نهایت سیر الی الله  
است و نهایت این سیر نامی است که سالک مظهر آنست بعد از ان سیر در ان اسم و ما یعلق به است چون  
از اسم و ما یعلق به مایکشف علی ارباب گذشت به سماع حقیقه برسد و را بخلافانی و بقائی پیدا کنند منتی  
حقیقه است و فی حقیقت نهایت الی الله در نیصورت است نهایت اول را که نهایت تا اسم است نیز  
نهایت سیر الی الله اعتبار کرده اند و باعتبار رفائے و بقائے که در آخر تبه حاصل میشود اطلاق اسم  
و لایت نموده اند و آنکه گفته اند که سیر فی الله را نهایت نیست این سیر در وقت بقاست و بعد از  
طی منازل عروج شسته بے نهایتی آن سیر آنست اگر سیر در ان اسم واقع شود تفصیل بشیونات مندرج در ان  
تخلقی گردد و هرگز نهایت آن نرسد چه هر اسم تشبیه بشیونات مندرج و بی نهایت است اما در وقت عروج

باجماع سماع متوسط از نافع است و قسمی از متبیین از انیر حیث که بالا گذشت لیکن باید دانست که

اگر خواهند که اورا از ان اسم گذرانند تواند بود که بیک قدم آن اسم را طی نمایند و نهایت انیه برسد و اگر حاجت  
مستلک گشت زب شرف و اگر بکس تربیت خلق بازش آوردند زب فضیلت گمان نکنی که وصول بآن  
اسم امر آسان است جای نمی باید کرد تا باین دولت مشرف سازند و تا که ازین میان باین نعمت قصو  
سفر را گردانند و آنکه تو نیز از تریه و تقدیس خیال میکنی بسیار است که عین تشبیه و تقیص است بلکه بسیاری از مراتب  
که تو نیز از تریه خیال میکنی از مقام روح نیز پایین تر است تریه که فوق العرش تراخیل میشود و نیز داخل در شریک است  
و ان کشف مشرف از عالم ارواح است چه عرش محمد و جهات و منتهای ابعاد است عالم ارواح ما و رار  
عالم جهات و ابعاد است چه روح لامکانی است در مکان نیکی و روح را در ما و رار عرش اشبات نمودن  
ترا و در هم نیندازد که روح از تو بعید است و مسافت دور دراز در میان تو و روح است نه چنین است  
روح را نسبت با جمیع ممکنه با وجود لامکانیت برابر است ما و رار عرش گفتن معنی دیگر دارد و تا با جمیع  
ترسی نتوانی دریافت طائفه از صفو فیه که به تریه روحی رسیده امد و فوق العرش آنرا در یافته تریه آتی  
جل شاد تصور نموده اند و علوم و معارف آن مقام را از علوم مضی علم گفت و سر استوار را درین مقام حلقه  
دقی آنست که آن نور نور روح است این فقیر را نیز در وقت حصول آن مقام این نوع اشتباه پیدا شده بود  
اما چون عنایت خداوند جل سلطانه از ان ورطه گذرانیده دانست که آن نور نور روح بوده نور  
آتی جل سلطانه الحمد لله الذی هدانا لهذا ما كنا لنهتد لولا ان هدانا الله و چون روح لامکانی  
است و بصورت بیگونی مخلوق است لاجرم محل اشتباه میگردد و والله یحق الحق و هو هیله اذیل  
و جماعه از ایشان که آن نور روح فوق العرش را گرفته فرو می آید و بآن بقا پیدا می کنند خود را  
جامع بین التشبیه و التثویه میداند و اگر آن نور را از خود جدای یابند مقام فرق بعد اجماع تصور میکنند  
امثال این مخالطات صوفیه را بسیار است و هر سحانه العاصم عن مظان الاغلاط و محال الاحتیاط باید دانست  
که روح هر چند نسبت بعالم چون است حقیقی داخل دائره چوشت گوئیابرنخ است در میان عالم چون در میان  
جناب قدس حقیقی پس رنگ هر دو طرف دارد و هر دو اعتبار در و صحت است بخلاف بچون حقیقه که چون  
را احوال بر سه ماه نیست پس تا از جمیع مقامات روح عروج نماید بآن اسم نرسد پس دل از جمیع  
طبقات سلوات حتی العرش می باید گذشت و تمام از لوازم مکان می باید برآید بعد از ان مراتب  
لامکانیت عالم ارواح را نیز طی باید نمود و از زمان تا بآن اسم رسد و خواج سید ارو که در و اصل است



حاصل خواجی بچند نیست به فو سجد و راد او را بر این عالم خلق عالم امر است و راد عالم مراتب است  
و شیونات خللا و احال و تفصیل و دور او را بر این مراتب خلقی و صلی و کونی و آسمی و اجالی و بیلی  
مطلوب حقیقی را می باید جست تا اگر باین جست و جو نبوازند و کدام صاحب ولت را باین سعادت شرف  
سازند و لک فضل الله یستین یشار و الله ذو الفضل العظیم است بلند باید داشت و بهر چه در راه پرست  
افتد قناعت نیاید کرد و دور او را بر این مراتب جست و کیف الوصول الی سعاده و نایب قلیل بحال  
دو و نهن خوف به تنبیه آخر دوام وصل و تکرار وقت کسی را مسلم است که بعد از تحقیق فناء مطلق باشد شرف  
شده باشد و علم حصولی او بعلم حضور است تبدیل یافته این محبت را به بیان واضح و لاج گردیم بدانکه هر علمیکه  
عالم را از او را رذات خود حاصل میگردد و طریق حصول آن حصول صورت معلوم است در ذره ن عالم و بهر علمیکه  
محتاج بحصول صورت نباشد و آن علم ذات خود است علم حضور است چه ذات بنفسه حاضر در عالم است در علم  
حصولی تا صورت معلوم حاصل است در ذره ن توجه معلوم است و چون صورت از ذره ن زائل گشت آن  
توجه ذره ن نیز زائل گشت پس و ام توجه در علم حصولی محال عادی است بخلاف در علم حضوری که غفلت از  
معلوم در اینجا غیر تصور است چه نشان تحقیق آن علم حضور ذات عالم است چون این حضور دائمی است علم نیز  
ذات دائمی باشد پس و ال توجه از ذات خود ممکن نباشد و در بقا باشد علمی است حضور که زوال آن  
متصور نیست گمان نکنی که بقا باشد عبارت است از آنکه خود را عین حق یا بی چنانکه بعضی ازین طائفه حق المبین  
را باین عبارت تعبیر نموده اند نه چنین است بقا باشد که بعد از فنا مطلق میسر شود باین قسم علوم مناسب  
ندارد و این حق المبین که بعضی گفته اند مناسب بقا است که در جذب دست میدهند بقای که مقصود است  
و دیگر است ع ذوق این می نشانی بخدا تا بخشی پس تکرار توجه و دوام حضور در صورت بقا باشد  
ثابت شد پیش از تحقیق بقا باشد دوام ممکن نیست اگر چه بسیاری را پیش از رسیدن باین مقام  
آمنی متوهم میشود ولی مخصوص در طریقه عالی نقشبندیه قدس الله تعالی اسرار هم و الحق ما حقیقت و انصواب  
ما الهست والله تعالی اعلم بالصواب و الیل حج و المآب الحمد للرب العالمین و اولاد آخره و الصلوة  
و السلام علی رسول دنا و سرمد اکتوب و و صمد و هشتم و ششم بمولانا ان الله فقید و رایت  
در بیان اعتقاد صحیح ما خود از کتاب و سنت است بردن آراء صاحب اهل سنت و جماعه و در جماعتیک  
از کتاب و سنت خلاف معتقدات اهل سنت و جماعه نمیده اند و با کشف خلاف اهل حق معلوم ساخته اند

X

بسم الله الرحمن الرحیم بدان ارشدک الله تعالی و الهامک سوار الصراط که از جمله ضروریات طریق سالک  
اعتقاد صحیح است که علما اهل سنت از کتاب سنت و آثار سلف تنبیه فرموده اند و کتاب سنت را محمول  
در شستن بر معانی که جمیع علمای اهل حق یعنی علمای اهل سنت و جماعه آمنی را از آن کتاب سنت فهمیده اند و ضروری  
و اگر بالفرض خلاف آن معانی مغفول میگشت و الهام امر است ظاهر شود آنرا اعتبار نباید کرد و از آن استخاره  
باید نمود مثلاً آیات و احادیث که از ظاهر آنها توحید وجود مفهوم میشود و همچنین حاطه و سرب این قرب و محبت  
و آیه معلوم میگردد و چون علمای اهل حق از آن آیات و احادیث این معانی فهمیده اند اگر در اثبات راه  
بر سالک این معانی مشکف شود و موجود و چنانکه نیاید یا در ابالذات محیط داند و در قرب ذاتا بیاید هر چند او در وقت  
بر واسطه غلبه حال و سکوت معذور است اما باید که همیشه سخن سجاده و تعالی المبحی و متضرع باشد که در از زمین  
در طبر آورده امور یک مطابق آراء صاحب علمای اهل حق است بروی مشکف گرداند و سربوی از خلاف  
معتقدات حق ایشان ظاهر نشود و با بجمیع معانی مفهوم علمای اهل حق را مصداق کشف خود باید ساخت  
و محکم الهام خود را جز آن نباید داشت چه معانی که خلاف معانی مفهوم ایشانست از حیث اعتبار ساقط  
است زیرا که هر مرتجع و ضال مقتدی معتقدات خود را کتاب و سنت میداند و با ندازه انضمام که یکیک  
خود از آن معانی غیر مطابق حق فهمید فضل به کثیر او میدد به کثیر او آنکه گفته معانی مفهوم علمای اهل حق  
معتبر است و خلاف آن معتبر نیست بنا بر آنست که آن معانی را از منبع آثار صحابه و سلف صالحین  
رضوان الله تعالی علیهم اجمعین اند کرده اند و از انوار نجوم هدایت شان اقتباس فرموده اند و اند  
نجات ابدی مخصوص با ایشان گشت و فلاح سربد نصیب شان آمد و الهامک حزب الله الان  
حزب الله هم المفلون و اگر بعضی از علمای با وجود حقیقت اعتقاد در فرعیات بدایت نمایند و مرتکب  
تقصیرات باشند در علیات انکار از مطلق علمای نمودن و همه را مطعون ساختن بی انصافی محض است  
و سکاره صرف بلکه انکار راست از اکثر ضروریات دین چه ناقضان آن ضروریات ایشانند و ناقضان حیدر  
آز از دید آن ایشانند و لاف و زاری هم لما به تنبیه لولا تمیز هم الصواب عن الخطا لغوینا و هم  
الذین بذلوا جهدهم فی اعلای کلمة الدین القویم و اسکو ا طریق کثیر من الناس علی الصراط المستقیم  
فمن تابعهم نجح و فلاح و من خالفهم ضل و اضل باید دانست که معتقدات صوفیه بالآخره یعنی بعد از  
آلک منازل سلوک و وصول با فقه در جات الولایت همین معتقدات علمای اهل حق است



علما را نقل و با استدلال است و صوفیه را بکشف و الهام اگر بعضی صوفیه را و را شاعر را به واسطه سحر وقت و غلبه  
حال و مریضه آن معتقدات ظاهر میشود لیکن اگر او را از ان مقام گذرانید و نهایت کار رسانید آن مخالفات نابار  
نفس و سرگردند و الا بر همان مخالفت بنمایند آیا امید است که او را بآن مخالفت نهند مکنند حکم او حکم مجتهد خطی است  
مجموعه در ستمناط خطا نمود و در کشف از جمله مخالفات بعضی ازین طائفه حکم بحدت وجود است و احاطه و قرب معیت  
ذاتی چنانکه بالا گذشت و همچنین است انکار ایشان از وجود صفات سبعه یا ثمانیه در خارج بوجوه و زائد بر ذات و عرسلط  
زیر که علما را اینست صفات را موجد و میداند و در خارج بوجوه و زائد بر وجود ذات تعالی انکار ایشان ازین راه پیدا  
شده است که درین وقت شبهه و ایشان ذات تعالی و تقدس در مراتب این صفات و علوم است که مرآت از نظر اهل حق  
مختلف میباشد پس بواسطه آن اختلاف حکم بعدم وجود آنها در خارج کرده اند و گمان برده اند که اگر موجود میبودند بشود  
سیکست غیبت لاشعور و لا وجود و بر علما بواسطه حکم ایشان بوجوه صفات طعن کرده اند بلکه بفره و ثنویه حکم نموده  
اعاذا تا انظر سبحان عن الجراحه فی الطعن و اگر ایشان را ازین مقام ترقی واقع میشود و شبهه و ایشان ازین پرده  
می برآند و حکم بر آئینه ازل میگشت صفات را جدا میدیدند و حکم بانکار نمیکردند و کار ایشان بطعن اکابر علمای سیکست  
و از جمله مخالفات آن بعضی حکم بعضی امور است که مستلزم ایجاب و اجاب اند تعالی و تقدس اگر چه ایشان لفظ  
ایجاب و طلاق نمیکند و اثبات ارادت بنمایند المنة الحقیقت ثانی اراده اند و درین حکم جمیع اهل مل را  
مخالفند کی از آنجه امور حکم ایشان است بآنکه حق سبحانه قادر است بقدرت بعضی ان شایر فعل و ان لم یفعل  
لم یفعل اما شرطیه اوله واجب الصدق میداند و ثانیه را متمنع صدق و این قول بایجاب است بلکه انکار  
قدرت است نیز بعضی که مقرر اهل مل است چه نزد ایشان قدرت بمعنی صحت فعل و ترک است و لازم از  
قول ایشان و وجوب فعل و امتناع ترک است فاین نهامن و فلک مذہب ایشان درین سکه لعین مذہب  
حکما است و اثبات اراده نمودن با وجود وجوب صدق اوله و امتناع صدق ثانیه و خود را باین اثبات  
از حکما جدا ساختن نافع نیست چه ارادت تخصیص حدی المتساوین است فحیث لا تساوی لا اراده و  
بهذا المتساوی معدوم الموجب و الامتناع فافهم و از جمله آن امور بیان ایشانست در تحقیق سکه اقتضا و  
قدرت بر یکدیگر ظاهر است ایجاب است و از جمله عبارات ایشان در ان بحث نیست که الحاکم محکوم و المحکوم حاکم  
قطع نظر از ایجاب حق سبحانه را محکوم احکام ساختن و حاکمی بر وی گماشتن بسیار مستقیم است انهم یقولون  
منکار من القول و زور آو اما انشال اینها از مخالفات بسیار است کقولهم بعدم امکان روتیه الحق سبحانه

الا تجلی صوره و این قول مستلزم انکار روتیه حق است سبحانه روتیه که تجلی صوره تجویز نموده اند فی الحقیقه  
رویتیه حق نیست سبحانه قریب است از شیخ و مثالی سه پیراه المؤمنون بغیر کیف و و ادراک و ضرب مثال با  
و کقولهم بقدم ارواح الکمل و از لیسما و هذا القول ایضا مخالف لاهل الاسلام فان عندهم العالم جمیع اجزاء  
محدث و الارواح من جمله العالم لان العالم اکمل جمیع ماسوسه الله تعالی فافهم پس سالک را باید که پیش از  
وصول بحقیقت کار با وجود مخالفت کشف و الهام خود تقلید علما را اهل حق را لازم داند و علما را محقق و خود را محقق  
انکار چه مستند علما تقلید بنیاد است علیهم الصلوات و التسلیات که بوی قطعی میداند و از خطا و غلط معصوم و کشف  
و الهام او بر تقدیر مخالفت با حکام ثابت بوی خطا و غلط است پس کشف خود را بر قول علما مقدم داشتن فی الحقیقت  
مقدم داشتن است بر احکام قطعی منزله و هو غیر الضلالت و محض تضلالت و ایضا همچنانکه احکام و وجوب کتاب است  
حدود است عمل مقتضای آنها بر یکدیگر که مجتهدین از کتاب نیست ستمناط فرموده اند استخراج احکام از آنها نموده از  
حلال و حرام و فرض و وجوب نیست و محرم و مکروه و شبه علم باین احکام نیز ضروری است مقلد را نمیکند خلاف را  
مجتهد از کتاب نیست احکام اخذ کند و بران عامل باشد و در عمل قول مختار را از مذہب مجتهدی که خود را تابع  
او ساخته اختیار کند و از رخصت اجتناب نموده بعزیمت عمل نماید و اما کن در جمیع کردن اقوال مجتهدین سعی  
نماید تا بر قول تنفیق علیه عمل واقع شود مثلاً امام شافعی در وضو نیست را فرض می گوید بے نیت وضو نکند و  
بهمین ترتیب در غسل اعضا و لا را نیز لازم میداند رعایت ترتیب و ولا باید که امام مالک لک در غسل  
اعضا فرض میگوید البته دلک یکم بجهنم پس لمس شادوس ذکر را ناقض وضو گفته اند بر تقدیر وقوع لمس شادوس ذکر  
تجدید وضو میکند غلظت القیاس بعد از حصول این دو جناب اعتقاد و عملی متوجه عروج دایج قریب از وی میگردد و  
جلشان که طالب قطع منازل ظلالی و سالک نورانی باشد لیکن بدانکه این قطع منازل و عروج دایج واجب است  
توجه و تصرف حضرت شیخ کامل مکمل راه و ان راه بین راه ناست که نظر او شافی امر اضقلیه است و توجه او  
دفع اخلاق روتیه نامر ضیه پس دل طلب شیخ نماید اگر بعضی فضل خداوند جل شانخ شیخ را با و دانسته اند  
شیخ را نعمت عظمی تصور کرده خود را لازم او سازد و تمام مستقادر تصرفات او گرد و شیخ الاسلام بر میسر نماید  
آتی حیث است آنکه دوستان خود را کرده که هر که ایشان را شناخت ترا یافت و تا ترا یافت ایشان را  
شناخت اختیار خود را با نگیه در اختیار شیخ گم کند و خود را از جمیع مرادات نمی ساخته که مرمت را در  
خدمت او بندد و بهر چه شیخ او را امر فرماید سر بایست سعادت خود را در ان دانسته در امتثال آن بحبان



سعی نماید شیخ مقتدا اگر مناسب است اقدام او را و ذکر خواهد دید بآن امر خواهد نمود و اگر توجبه و مراقبه مناسب است  
 بآن اشارت خواهد کرد و اگر در محضر صحبت کفایت معلوم خواهد کرد بآن امر خواهد نمود و باطل با وجود ریافت صحبت  
 شیخ احتیاج ذکر هیچ شرط از شرط نظر راه نیست هر چه مناسب حال طالب خواهد بود و بدین خود را و اگر بعضی از  
 شرط نظر راه تقصیر یافته واقع خواهد شد صحبت شیخ آنرا کافی خواهد کرد و توجبه و جبر نقصان آن خواهد نمود و اگر کثرت  
 صحبت از پیشین شیخ مقتدا مشرف نشد اگر از راه است جذبهش خواهد کرد و بعضی عنایت بیغایت کار را و اگر کفایت  
 خواهد نمود و هر شرطی و او بکلیه و کار شود و اعلام خواهد نمود و در قطع منازل سلوک روحانیات بعضی اکابر را  
 و سائل راه او خواهد ساخت چه بطریق حرسه عاده الله سبحانه و در قطع راه سلوک تو سطر و حیاتیات مثل سخن  
 در کار است و اگر از راه نیست کار او به توسط شیخ مقتدا در خطر است تا زمان وصول شیخ میباید که همیشه بحق  
 سبحانه تعالی و متضرع باشد که او را شیخ مقتدا رساند و نیز میباید که رعایت شرط نظر راه لازم داند شرط نظر در کتب  
 مشایخ تفصیل بیان یافته است از آنجا ملاحظه نموده مرعی دارند که عبارت معظم شرط نظر راه مخالفت با نفس  
 است و آن موقوف بر رعایت مقام و رجع و تقوی است که عبارت از انتمار از محارم است و انتمار از  
 محارم صورت نمیداند و از فضول مباحات اجتناب نکند چه از خالصه عثمان و از ارتکاب مباحات با شیاری  
 مشبهات میرساند و شبهه بجهنم نزدیک است و احتمال وقوع در آن قوی تر و من حامی بر شوکتان  
 یقینیه پس اجتناب از محرمات موقوف شد بر اجتناب از فضول مباحات پس در رجع اجتناب از فضول  
 مباحات نیز مرعی شده و ترقی و خروج وابسته بوج است بپائش آنست که اعمال را و در جز است امتثال  
 و امر و انتمار از منای و امتثال اوله قدسیان نیز شریک اند اگر در امتثال ترقی واقع میشد قدسیان نیز  
 واقع میشد و انتمار از منای در قدسیان نیست چه ایشان بالذات معصوم اند بحال مخالفت ندارند تا  
 از آن نمی کرده شود پس لازم آمد که ترقی وابسته بهین جز است و این اجتناب سلسله مخالفت  
 نفس است چه شریعت بر آن رفع هر ای نفسانی و دفع رسوم ظلمانی وارد شده است زیرا که مقتدا  
 طبیعت نفس یا ارتکاب محرم است یا فضولی که با انجام بجهنم رساند پس اجتناب از محرم و فضول غیر مخالفت  
 نفس است اگر سوال کنند که در امتثال او امر نیز مخالفت نفس است زیرا که نفس میخواهد که بعبادات امتثال  
 نماید پس امتثال نیز مستلزم ترقی باشد و چون در ملاک و امتثال مخالفت مفقود است سبب ترقی باشد  
 خالقیا من مع الفارق جوابش آنست که عدم رضا نفس در ادای عبادات بواسطه آنست که او را

فراغت خود است میخواهد که خود را بجهنم مقید گرداند و آن فراغت و عدم تقید نیز داخل محرم است یا فضول  
 پس در امتثال او امر مخالفت با نفس اماره اجتناب ازین محرم یا فضول آمده از راه آدای او امر فقط که  
 ملاک نیز دارند خالقیا صحیح پس هر طریقی که مخالفت نفس در آن بیشتر است اقرب طرق است شک نیست  
 که رعایت مخالفت نفس از سائر طرق و در طریقه علیف نشیند بیشتر است چه این بزرگواران عمل بجهنم اختیار  
 کرده اند و از رخصت اجتناب نموده و معلوم است که در عزیمت هر دو جز اجتناب محرم و فضول مرعی  
 است بخلاف در رخصت که اجتناب از محرم است و پس گرفته شود که تواند بود که سائر طرق نیز  
 عزیمت اختیار کرده باشند گوئیم که در اکثر طرق سماع و رقص است بعد از تخیل بسیار کار خجست  
 میرسد عزیمت را و در آن چه بحال و همچنین ذکر هر که پیش از رخصت در آن مقصور نیست و  
 ایضا مشایخ سلاسل دیگر در طرق خود بواسطه بعضی نیات حقانیه امور محدثه پیدا کرده اند  
 که نهایت تصحیح در آن حکم بر رخصت است بخلاف اکابر این سلسله علیه که سر موی مخالفت  
 سنت تجویز نگرده اند و ابداع واحداث رواند آشته پس مخالفت نفس درین طریق اتم باشد  
 پس اقرب طرق باشند پس طالب را اختیار این طریق اولی و اشد باشد چه راه بنایت  
 اقرب است و مطلب در کمال رفعت و جماعه از متاخرین خلفائے ایشان ترک اوضلاع این  
 بزرگواران گرفته بعضی امور درین طریق احداث نموده اند و سماع و رقص و هر اختیار کرده اند  
 آن عدم وصول است بحقیقت نیات اکابر این خاندان بزرگ خیال کرده اند که بر این محذورات  
 و مبدعات تکلیف و تنجیم این طریق بنمایند انداخته اند که در تحریب و اجتماع آن میگویند  
 و مقتدی الحق و هویدے السبیل مکتوب و و صد و هشتاد و هفتم بحقائق آگاه  
 برادر حقیقی حضرت ایشان میان علام محمد صدور یافته در بیان جذبه و سلوک و معارفی که  
 مناسب این و مقام اند بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی هدانا لهذا ما كنا لنهتدی لولا ان  
 هدانا الله لقد جازت رسل ربنا بالحق و جنهم بافضلهم و اکملهم محمد الذی جاز بالصدق صلوات الله  
 سبحانه و برکاته علیه و علی من تابعهم اجمعین الی یوم الدین آمین چون دیده شد که طالبان  
 بواسطه دناوت همت و پستی فطرت و عدم دریافت صحبت شیخ کامل ملل مسلک طویل را و طلب رفیع  
 را بر اقصیه و مقصد وضع فرود آورده اند و هر چه ایشان را در راه میسر شده از حقیر و غیر اکتفا نموده اند



و همانرا مقصد پیدا شده و خود را ب حصول آن کامل و منتهی انکاشه انداخته و الیکه منتیان راه و واصلان درگاه  
از انجام کار و نهایت روزگار خود بیان فرموده اند این جماعت پست فطرتان با سنیله ارقوت تخمیل خود آن  
احوال کامل را بر احوال ناقصه خود تطبیق داده اند همان قصه است که خواب اندر گزینی شتر شده از بحر عمیق بقطره  
بلکه بصورت قطره از دریا به عمان بر شعله بلکه بصورت شعله قناعت کرده اند چون را چون تصور کرده اند چون  
آرام گرفته و مانند ریاضت خلیل نموده از میانند گردیده اند احوال جامع که تقلید ایمان به چون آورده اند و  
بیانند را گریه از احوال این طالبان سلوک تمام ناکرده و تشنگان آرام بسیار گرفته بر آب بهتر است از  
محتی نامبطل و از نصیب نامعنی فرق بسیار است و ای بر طالبان بطلب نرسیده که محدث را قید میماند و چون  
را چون می انکارند اگر کشف غیر صحیح ایشانرا معذور ندارند و باین خطا و غلط مواخذه نمایند بر بالا تو اخذ تا ان سنیله  
او اخذ تا ان سنیله طالب کعبه شد و از شوق متوجه وصول آن گشت اتفاقا در شان راه خانه شبیه خانه کعبه  
او را پیش آمد اگر چه آن مشابهت در صورت است آن شخص خیال کرد که کعبه است و به آنجا متکلف گشت و  
شخصه دیگر خواص کعبه را از واصلان کعبه معلوم ساخته تصدیق به کعبه کرد این شخص هر چند گاهی از طلب برآه  
کعبه نژده است اما خیر کعبه را کعبه ندانسته است و در تصدیق خود و محنت حال او از حال طالب معطلی مذکور  
بهتر است اگر چه طالبی که هر چند بطلب نرسیده است اما خیر بطلب را مطلب ندانسته است از حال حلقه  
محتی که قدری در راه مطلب نژده است بهتر است چه او با وجود حقیقت تصدیق بطلب قطع مسافت راه  
مطلوب بوفه ایملکه کرده است پس مزیت او را تحقق باشد و طاققه هم از ایشان باین کمال خیالی و وصال  
و محنت خود را بمنتی و افتد اخلق کشیده اند و بعلت منقصت خویش استعداد بسیار از استعداد  
کمالات راضی ساخته اند و بشو می بروی صحبت خود و حرارت طلب طالبان را زائل گردانیده اند و ضلوا  
فاصلوا ضاعوا فاضاعوا این تخمیل کمالات و این توهم وصال در مجذوبان سلوک ناکرده از سالکان  
مجدوب نارسیده بیشتر است زیرا که مبتدیان و منتی در صورت جذب نشاء کنند و به ظاهر در عشق مبت  
متساوی اگر چه فی الحقیقت یا یکدیگر مناسبت ندارند و احوال یکدیگر جداست پس چه نسبت خاک را  
با عالم پاک ؟ و راسته امر هر چه هست معلول است و بر غرض محمول و در انتها چون محنتی است برای حق است  
تفصیل این سخن عتق رب مذکور خود را بدین انشاء الله تعالی این مشابهت صوری و این مناسبت ظاهری  
باحث آن تخمیل میشود و چون در طریقه علی نقشبندیه جذب سلوک مقدم است مجذوبان

این طریق را که بدولت سلوک مشرف نشده اند انقسم تخمیل و این نوع توهم بسیار است و جمعی را هم از ایشان  
که منقلب در مقام جذب حاصل میشود و از خالی بجالی میروند قطع منازل سلوک و طی مسالک سیرانی انشاء  
می انکارند و بآن تعلیقات خود را مجذوب سالک میدانند بخاطر فقر را یافت که فقر چند نوشته شود  
در بیان حقیقت جذب و سلوک و فوق در میان این هر دو مقام با ذکر بعضی از خواص مجذوبه هر یک از  
و یکدیگر و فوق در میان جذب مبتدیان و جذب منتی و حقیقت مقام تکمیل و ارشاد و علوم دیگر که مناسب  
آن مقام باشند یعنی الحق و بطلان لاطل و کوره البحر و شریعت فیه بحین توفیق بجان و به بجانیده السبل و نعم المولى  
و نعم الوکیل این کتب مثل است بر دو مقصد و یک خاتمه مقصد اول در بیان معارفیکه مقام جذب تعلقی اند  
و مقصد ثانی در آنچه تعلقی بسلوک دارد و در خاتمه بیان بعضی علوم و معارف متفرقه است که طالبان از سیرانی  
کثیر المنفعت است مقصد اول بدانکه مجذوبان سلوک تمام ناکرده هر چند جذب قوی داشته باشند و از هر یک  
مجدوب شوند داخل جرگه ارباب قلوب اند و سلوک و تزکیه نفس از مقام قلب نمی توان گذشت که متعلق قلب  
پیوسته بجناب ایشان قلبی است محبت شان عرضی است نه ذاتی عرضی است نه اصلی چنانکه روح و نفی  
متخرج است و ظلمت با نور و دنیا با آخرت با کمالیه از ضیق مقام قلب برآیدن و بقلب قلب پیوستن و بجناب  
روحی بطلب پیدا کردن بی تخلص روح از نفس از برای توجیه بطلب و جدا شدن نفس از روح و فرو آمدن  
او در مقام بندگی متصور نیست مادام که این هر دو نه حقیقت مجتمع اند اما حقیقت جامع قلبیکم و برآست  
بجناب خالص روحی متصور نیست و تخلص روح از نفس بعد از قطع منازل سلوک و طی مسالک سیرانی انشاء  
و تحقق سیرانی الله بلکه بعد از حصول مقام الفرق بعد الجمع که سیرانی الله باشد تعلقی و از و صورت بند و  
هر گدائی مرد میدان که شود و پیشه آخر سلیمان که شود و بظهور الفرق بین جذب المنتی و جذب مبتدی شهود این  
بجنوبان ارباب قلوب در پرده کثرت است یعنی را معلوم کند بانه و شهودشان درین کثرت نیست الا عالم ارواح  
که لطافت و احاطه و سر بیان بود خود و بصورت شبه است ان الله خلق آدم علی صورته و باین مناسبت  
شهود روح باشد و حق میداند تعالی و تقدس و احاطه سر بیان و قرب و محبت هم برین قیاس است زیرا که  
نظر سالک عبور نمیکند مگر تا بمقام فوق و فوق و فوق مقام ایشان مقام روح است پس نظرشان از  
مقام روح بالا رود و شهود روح امر دیگر نباشد نظر بفرق روح موقوف است بر سیدن بمقام روح و محبت و  
بجناب هم در رنگ شهود است شهود حق سبحانه بلکه محبت و انجناب بجناب قدس او وابسته به تصور مناسبت



که نهایت سیر الی الله معبر است به هیچکس این نگرده او فناء نیست رده در بارگاه کبریا به اطلاق شود  
و به مقام از تنگی میدان عبارت است و الا کارخانه این بزرگواران باور دارد و در اثرشود متعارفست بجهت آنکه  
ایشان بچون و چگونه است اتصال ایشان با وسعانه نیز بچون و چگونه است چون را به بچون افست  
لاجل عطا یا الملک الامطایه اتصال به تکلیف بقیاس بهست رسلاناس را با جان ناس به  
احاطه و سر بیان و قرب و محبت حق سبحانه نزد تحقیق ارباب سلوک که نهایت کار رسیده اند علی است و فانی  
علماء اهل حق شکر الله تعالی سیم حکم کردن بقرب ذاتی و امثال آن نزد ایشان از حیاصلی و دوریست  
نزد و بیکان حکم بقرب نیکه بزرگی میفرماید هر که گویند و یکم دورست و هر که دورست نزدیک است تصوف  
و نیست علمیکه متعلق توحید و وجود است مشار آن محبت و انجذاب قلبی است ارباب قلوب که جذب پیدا  
نکرده اند و بر راه سلوک قطع منازل مینمایند این علم با ایشان مناسبت ندارد و همچنین بخدوایی که سلوک از  
قلب بکلیت متوجه قلب است اندازین علوم تبرک مینمایند و مستغفر میباشند بعضی از مجذوبان باشند که چندان  
براه سلوک و آینه و طو منازل نمایند اما نظرشان از مقام موقوف قطع نشود و در بوقی پیدا کنند امثال  
این علوم و امن ایشان نیکه اردو ازین در طه نیست و اندر آید اندر عروج به ارج قرب و صعود و معارج  
قدس کند و تنگ اندر بنا آخر جاسمین هذه القرية انظام الیها و اجعل لنا من لدنک و لیا و اجعل لنا  
من لدنک تفصیل علامت و وصول به نهایت مطلب تبرک ازین علوم است چه هر چند به تشریف شایسته  
پیدا شود عالم را با صلح به مناسبت ترنیا بدین زمان عالم را عین صانع و آستین و یا صانع را خط  
عالم بند آشتن بالذات معنی ندارد و ما للتراب و رب الارباب معرفت حضرت خواجه نقشبند  
قدس الله تعالی سره الا قدس فرموده اند که ما نهایت را در بدایت درج میگویم معنی این عبارت آنست که  
انجذاب و محبتی که منتهمان را در نهایت میسر میشود و در طریق انجذاب و محبت که در ابتدا پیدا میشود و در  
است زیرا که انجذاب منتهمی روحی است و مبتدیه جذب قلبی و چون قلب بر رخ است میان روح و نفس  
در ضمن جذب قلبی جذب روحی نیز حاصل است و تخصیص کردن این اندراج را بان طریق هر چند نمیشود  
در جمیع جذبات حاصل است بنا بر آنست که اکابر این خانواده طریقه از برای حصول آمیختگی  
وضع نموده اند و مسلک از برای وصول این مطلب تعیین کرده اند و دیگران را از معنی بر سبیل اتفاق  
میسر می شود و ضابطه بدست ندارد و الا این بزرگواران را در مقام جذب به شان خاص

مکتوبات امام ربانی

است که دیگر از ان نیست و اگر هست ندارد است و لهذا بعضی ایشان را در مقام به آنکه قطع منازل سلوک  
نمایند فناء و بقا رتبه بفناء و بقا ارباب سلوک حاصل میشود و شریک از مقام تکمیل کشیده به مقام سیر  
عن الله باشد نیست نیز بدست می آید که بان تربیت مستعدان مینمایند تحقیق این بحث عن قرب و خیر  
خواهد یافت انشاء الله تعالی اینجا و قیقه است باید دانست که روح را پیش از تعلق به بدن بخوی از توجه  
بمقصود حاصل بود چون به بدن متعلق گشت آن توجه زائل شد اکابر این سلسله علی طریقه از برای  
ظهور آن توجه سابق وضع نموده اند لیکن چون روح متعلق به بدن است توجه قلبی حاصل میشود که جامع  
توجه نفس و روح است و شک نیست که توجه روحی در توجه قلبی مندرج است اما توجه روحی که منتهمان  
راست بعد از فناء روح است و بقا ارباب سلوک و روحانی که معبر به بقا باشند است و توجه روحی که در ضمن  
توجه قلبی است بلکه توجه روح که پیش از تعلق به بدن بود نیز توجهی است که با وجود هستی روح است که  
فنا و راه شافیه است و فرق در میان توجه روح با وجود هستی روح و توجه روح با فنا فی روح بسیار است  
پس نهایت گفتن آن توجه روحی مندرج را با اعتبار آنست که توجه روح است که در نهایت همین توجه  
مینماید و پس سپس مراد از اندراج نهایت در بدایت اندراج صورت نهایت است در بدایت نه  
حقیقت نهایت که اندراج او در بدایت محال است تواند بود که عدم اتیان فقط صورت برای خیریه  
طلب میظرف بوده باشد و حقیقه ما حقیقت بعون الله تعالی و سابقان که انجذاب ایشان بی تحمل و  
کسب است بلکه توجع و حضور آمده اند آن انجذاب نیز قلبی است و اثر است از توجه سابق روح  
که بالکل بواسطه تعلق به بدن زائل نشده است کسب و فعل از برای ظهور توجه سابق جماعه است که  
بواسطه این تعلق توجه سابق را فراموش کرده اند کسب گویا از برای تنبیه بر توجه سابق است و تذکر است  
مرآن دولت گم شده را لیکن ناسیان توجه سابق از سابقان مذکورین لطیف الاستقامت و اندوختن  
توجه سابق بالکلیه از توجه کلی بمتوجه الیه بالفعل و گم شدن در آن خبر میدهد و عدم نسیان توجه سابق  
غایت مافی الباب در سابقان آن توجه و شمول و سر بیان در کلیه ایشان پیدا میکند و بدن ایشان  
نیز محکم روح شان میگردد و گما بهوشان المحبوبین المرادین اما فرق در میان شمول محبوبان و شمول  
سابقان در رنگ فرق میان حقیقت شئی و صورت شئی است کما هو الظاهر علی ارباب باری و جان  
و اصل و مریدان کامل را این قسم شمول نیز تحقیق است لیکن کالبرق است و این نیست شمول دائمی خاصه



محبوبان است معرفت مجذوبان ارباب قلوب چون در مقام قلب متکلم و سرخ پیدا کنند و معرفت و  
صحو که مناسب آن مقام است ایشان را میسر شود و میگویند که طالبان را فائده رسانند و در صحبت ایشان انجذاب  
محبت قلبی حاصل شود و هر چند از ایشان کمال نرسد چه ایشان خود بجه کمال نرسیده اند و دیگر را  
واسطه حصول کمال نمیتوانند شد مشهور است که از ناقص کامل نیاید فائده ایشان هر قدر که باشند پیش  
از فائده ارباب سلوک است هر چند بنهایت سلوک رسند و جذب بنیسان پیدا کنند اما مقام قلب ایشان بطریق  
سیر عن الله باشد فرو دنیا و رده باشند چه چندی غیر مرجع بعالم مرتبه تکمیل و فائده ندارد و چه او را بعالم مناسب  
و توجیه نمائند تا فائده تواند نمود و شیخ مقتدا را که برزخ میگوید باعتبار آنست که او در مقام برزخیت که مقام  
قلب است فرو آمده است و از هر دو جهت روح و نفس خطی و افراشته است از جهت روح از فوق  
استفاده میکند و از جهت نفس با و در خود فائده مینماید زیرا که او را توجیه حق سبحانه با توجیه خلق جمع شده است  
که هیچ کدام حجاب دیگری نیست پس فائده و استفاده معا و را حاصل است بعضی از مشایخ ازین  
برزخیت برزخیت بین الخلق و الحق میگویند و شیخ برزخ را جامع بین التشبیه و التثنی میگویند و میگویند فائده  
که انقسم برزخیت که بنابر آن بر سر است لائق مقام شیخی که بنیای آن بر صحو است نیست زیرا که  
نفس شان درین مقام در غلبات انوار روح مندرج است و همان اندراج نشانگر شده است  
و در مقام برزخیت قلب نفس و روح از یکدیگر جداست پس ناچار سرگردان گنجایش نباشد بلکه  
آنجا بر صحو است که مناسب مقام و عوشت و فائده و شیخ کامل را چون در مقام قلب فرو می آورند  
بواسطه برزخیت مناسب بعالم پیدا میکنند و واسطه حصول کمالات مستعدان کمالات میشود  
و مجذوب متکلم نیز چون در مقام قلب است بعالم مناسب دارد توجیه را از ایشان دریغ نمیدارد  
و از انجذاب و محبت اگر چه قلبی باشد نیز نصیب بدست آورده است لاجرم راه فائده بروی  
گشاده است بلکه گوئیم که کمیت فائده مجذوب متکلم پیش از کمیت فائده منتهی مرجع است کیفیت  
فائده منتهی زیاده از کیفیت فائده مجذوب است زیرا که منتهی مرجع را هر چند بعالم مناسب پیدا شده  
اما در صورت است فی الحقیقت جداست منصف برنگ اصل است و باقیست با و این مجذوب را بعالم  
مناسب فی الحقیقت است و از جمله اقوال عالم است باقی است ببقای که عالم بان بقایانی است پس ناچار  
طالبان بواسطه مناسب حقیق از مجذوب بیشتر فائده گیرند و از منتهی مرجع کمتر لیکن فائده مراتب کمالات و لا



مقتدر اور وقت افاده طالب التجا بجناب حق سبحانه و اعظام مجل متین او خفا لکده سبحانه فی ضمن  
بذلک اشتباه لازم است و این التجا چه درین امر بلکه در جمیع امور و در جمیع اوقات حق سبحانه و تعالی اورا  
حفاظ نموده است و در هیچ وقتی از اوقات و در هر افعال از وی شگاف نمیشود و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء  
والله ذو الفضل العظیم مقصد ثانی در بیان آنچه تعلق بسلوک دارد بدانکه طالبی چون بطریق  
سلوک متوجه بقوت گردد اگر با سیمیکه رب اوست برسد و در آن فانی و مستهلک گردد و اطلاق قنابر و  
درستی می آید و بعد از آن بقا بدان اسم اطلاق بقا بر وی مسلم است و باین فناء بقا بر سه اولی از اولی  
مشرف گرد و لیکن اینجا تفصیل است که بسط سخن در آن ضرورت نیست مگر فیضی که از ذات تعالی و  
تقدیس میرسد و نوع است نوعی است که با سجاد و ابقا و تخلیق و ترزین و احیاء و امات و امثال  
آنها تعلق دارد و تعدد گیر بایمان و معرفت و سایر کمالات مراتب و ولایت و نبوت و تعلق است نوع  
اول از فیض بتوسط صفات و پس و نوع ثانی بعضی را بتوسط صفات است و بعضی دیگر را بتوسط  
شیون است و فرق در میان صفات و شیونات بسیار دقیق است لایفهم الا علی احاد من الاولیاء  
الحمد لله المشرب و لم یعلی الله تکلم به احد باجملة صفات در خارج موجودند و جز اندر ذات تعالی و  
تقدیس و شیونات مجرد اعتبارات اند و ذات عرض سلطان این بحث بشائی روشن گردد آب مثلاً بالطبع  
از بالا به پایین فرو می آید این فعل طبیعی در وی اعتبار حیات و علم و قدرت و ارادت پیدا میکند چه  
ارباب علم بواسطه نقل خود بمقتضای علم از بالا به پایین می آیند و توجه فوق نمیکند و علم تابع حیات است  
و اراده تابع علم است و قدرت نیز ثابت شد چه ارادت تخصیص احد المقدورین است این اعتبارات  
در ذات آب ثابت کرده شود و بمنزله شیونات اگر با وجود این اعتبارات صفات زائده در ذات آب  
اثبات کرده شود و بمنزله صفات موجود است با وجود زائد آب را باعتبارات اولی می و عالم و قادر و مبدی و یقین گفت  
از برای این سالی ثبوت صفات زائده در کار است پس آنچه در عبارت بعضی مشایخ در اثبات سلسله  
مذکوره از برای آب واقع شده است بنمای آن عدم فرق است میان شیون صفات و همچنین حکم فی وجود  
صفات نیز محمول است بر عدم آن فرق و دیگر در میان شیون صفات نیست که مقام شیون موجه و ایشانست  
و مقام صفات پنجمین است محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اولیائیکه بر قدم وی اند و خوانند الله تعالی علیه  
جمعین فیض ثانی ایشان بتوسط شیونات است و سایر انبیاء و جماعه که بر قدم ایشانند صلوات الله تعالی

فصل مقصد ثانی در بیان سلوک

و بر کاشه علی بنیاد و علیهم و علی حجج اتباعهم وصول این فیض بلکه فیض اول هم ایشانرا بتوسط صفات است  
پس گویم ای که رب آنسر و راست علیه الصلوة والسلام و واسطه وصول فیض دوم است فطن شان العلم  
است و این شان جامع جمیع شیون اجمالی است و آن فطن معبر بقابلیت ذات تعالی و تقدیس مرشدا  
علم را بلکه جمیع شیون اجمالی تفصیلی را لیکن باعتبار شمول علم آنها را باید دانست که این قابلیت  
اگرچه بر نرخ است میان ذات عزشان و میان شان العلم اما چون محبت او بزرگ است و آن جهت ذات  
است تعالی شان در نرخ نیز رنگ آن پیدا میشود پس آن نرخ بر رنگ جهت دیگر که شان العلم است  
منصیع است پس ناچار فطن آن شان گفته شد و ایضا غل شی عبارت از ظهور شی است اگرچه بشبه  
شان باشد و مرتبه دوم و چون حصول نرخ بعد حصول طرفین است لاجرم این نرخ در وقت مکاشفه  
در تحت آن شان منکشف میشود پس اعتبار این ظهور را با اثر اطلاق ظلیت مناسب فناء و طائفه از  
اولیاء الله که بر قدم وی اند صلی الله علیه و سلم و بارک سمانی که ارباب ایشان اند در وصول فیض ثانی  
اطلال آن قابلیت را جامع اند و کاتفاصیل اند و آن فطن محل را و ارباب سایر انبیاء صلوات الله تعالی  
و تسلیات علی بنیاد و علیهم و واسطه وصول فیض اول و ثانی ایشانرا قابلیت انصاف ذات عز سلطان به  
صفات موجود زائده و طائفه که بر قدم ایشانند ارباب ایشان صفات است و در حق وصول فیض اول و ثانی  
و واسطه وصول فیض اول آنسر و راست علیه الصلوة والسلام قابلیت انصاف ذات تعالی و تقدیس جمیع  
صفات را گویند قابلیت که وسائل فیوض سایر انبیاء و صلوات الله و بر کاشه علی بنیاد و علیهم طلالین قابلیت  
جامعانه که کاتفاصیل اند و آن جامع محل را و طائفه که بر قدم آنسر و راست علیه الصلوة و تسلیات و واسطه وصول  
فیض اول نیز ایشانرا احدا است که صفات اند پس محمد یاز و سائل وصول فیض اول جدا آید از واسطه  
وصول فیض ثانی بخلاف دیگر از آنکه یکی است بعضی از مشایخ قدس الله تعالی اسرار هم که رب آنحضرت را  
علیه الصلوة و تسلیات و قابلیت انصاف منحصراً اند و نشان آن عدم فرق است میان شیون صفات  
بلکه عدم علم است بمقام شیون و الله یحق الحق و مبدی سبیل پس محقق شد که رب آنحضرت  
علیه الصلوة والسلام و تسلیات رب الارباب است هم در مقام شیون و هم در خاند صفات و واسطه  
وصول هر دو فیض است و نیز معلوم گشت که وصول فیض مراتب کمالات و ولایت آنحضرت  
علیه الصلوة والسلام از ذات است بی واسطه امر زائده چنانچه شیون عین ذات اند اعتبار زیادتی و ایشان



از مشرعات عقل است لهذا بجای ذاتی مخصوص و گشت و کمل تابعان و چون از راه و فیض میگردانند ایشان را نیز  
از مقام مشرب به بدست آمد و دیگر بر چون و سائل صفاتی در میان است صفات وجودی و از آنکه موجود اند و حاکم  
حصین در میان افتاد و بجای صفاتی نام زد ایشان گشت باید دانست که قابلیت انصاف هر چند اعتبار است  
وجود و از آنکه در دو وجه صفات وجودی و قابلیت اینها اما چون قابلیت در رنگ برانند میان ذات و  
صفات بلکه میان شیون و صفات و برین رنگ طرفین خود میگردانند و قابلیت نیز رنگ صفات گرفته حکایت  
پیدا کرده اند و فراق دوست اگر اندک است اندک نیست و درون دریده اگر نیم دوست بسیار است  
ازین بیان لایح گشت که ظهور ذات تعالی و تقدس بی پرده منافی بجای نمی شود و نیست لیکن بجای وجودی را  
منافی است لهذا آنرا در اعلی الصلوة والسلام و التوحید و در جانب و حصول فیض وجود کمالات و ولایت حاصل  
در میان نیاید و در جانب فیض وجودی حاکمی در میان آمد که قابلیت انصاف است چنانکه گذشت گفته نشود  
که چون شیون و قابلیت اینها از اعتبارات عقل باشد وجودی ثابت شده و از آن حجاب علمی لازم آمد  
غایت مافی الباب حجب صفات خارجی است و حجب شیون علمی زیرا که گوئیم که موجود و نهی در میان و  
موجود و خارجی پرده نمیشود و موجود خارجی را پرده نمیشود مگر موجود خارجی و لو سلم فالحجاب العلی ممکن  
از تقاعد عن البین بحصول بعض المعارف بخلاف الخارجی فانه لا يمكن نزول چون این مقدمات معلوم شد  
پس بدانکه اگر محمد است منتهای سیر او که مسی بسیر علی الله تا بطل شان است که اسم او است بعد از فنا  
دران اسم بقتل فی الله مشرب میگردد و اگر بآن اسم باقی گشت بقا باشد و از آن نیز میگذشت و باین فنا  
و بقا و مرتبه اولی از ولایت خاصه محمدیه علی صاحبها الصلوة والسلام و التوحید داخل میشود و اگر محمدی  
مشرب نیست بقا بلایت صفت یا نفس صفت که رب اوست میرسد و اگر درین اسم فانی گشت فانی  
فی الله بروی اطلاق نیاید کرد و همچنین بر تقدیر بقا بآن اسم باقی باشد نیست چه اسم الله عبارت از مرتبه  
است که جامع جمیع شیون و صفات است و چون در جبهه شیون زیادت اعتبار است عین و از آنکه عین  
یکدگر پس فنا در یک اعتبار فنا در جمیع اعتبار است بلکه فنا در ذات است تعالی و تقدس و همچنین بقا  
بیک اعتبار بقا جمیع اعتبار است پس فانی فی الله و باقی باشد درین صورت گفتن درست میشود  
بخلاف در جانب صفات که موجود اند و چون در اندک بر ذات مغایرت اینها با ذات عز سلطان و با یکدیگر  
تحقیق است پس فنا در یک صفت مستلزم فنا در جمیع نیست و لهذا احوال فی البقار پس ناچار

این فانی را فانی فی الله نباید گفت و باقی را باقی بالله بلکه مطلق فانی و باقی میتوان گفت یا مقیصه یعنی  
فانی در صفت علم یا باقی بآن صفت پس ناچار فانی محمدیان اتم آمد و بقای ایشان اکمل و الصانع عروج محمدی  
چون بجانب شیون است و شیون را با عالم هیچ مناسبت نیست چه عالم ظل صفات است نظر شیون پس فنا  
سالم در شانی مستلزم فانی مطلق و باشد برنجیکه هیچ بقا وجودی و سالک و اثر او نماند و همچنین بر تقدیر بقا بآن  
خود بآن شان باقی میگردد و بخلاف فانی در صفت که تمام از خودی برآید و اثرش زایل نمیشود و وجود و سالک  
اثر همان صفت است و ظل آن پس ظهور اصل ماضی وجودی و باطل نباشد و بقا با ندازه فنا است پس محمدی  
از رجوع صفات بشریت همین باشد و از خوف او محفوظ چه او بجای از خود برآمده است و با وسعانه باقی گشته  
درین محل خود منسج باشد بخلاف در صورت فانی صفاتی که خود را بنجا بواسطه بقای اثر وجود سالک ممکن  
است از بنجا تو اند و و اختلافیکه در میان مثل خود و جزا رجوع و اصل و عدم چو از آن واقع است حتی آنست که اگر  
محمد نیست محفوظ است از خود و الا در خطر است و همچنین است اختلافیکه در زوال اثر وجود سالک بعد از فانی او  
واقع است بعضی بزوال عین و اثر قائل گشته اند بعضی دیگر زوال اثر را جاز نمیدانند حتی درین باب نیز تفصیل  
است اگر محمد نیست عین و اثر هر دو را گم میازد و غیره و اثرش زایل نمیشود و چه صفت که اصل و است باقی است  
پس زوال ظل آن را سا ممکن نباشد اینجا و قیاس است باید دانست که مراد از زوال عین و اثر شه و زوال  
شه و نیست نه وجودی چه قول بزوال وجودی مستلزم الحاد و زندقه است و جماعه ازین طائفه زوال وجودی تصور  
کرده اند و از زوال اثر ممکن گریخته اند و آنرا الحاد و زندقه دانسته اند و الحق با حقیقت با علامه سجاد عجیب است  
که با وجود قول بزوال وجودی و زوال عین نیز قائل گشته اند چه حکم بزوال عین وجود در رنگ حکم بزوال اثر  
مستلزم الحاد و زندقه است باجماع زوال وجودی در عین و اثر محالست و شه و دی و هر دو ممکن بلکه واقع ممکن  
مخصوص محمدی مشرب است پس محمدیان که تمام از قلب می برآیند و بقلب قلب می پیوندند از قلب حوال  
آزادند و از رفیت ماسوسه بالکلی محروم و دیگر از چون وجود و آثار او منکسر است و قلب حوال نقد و قوت خلصه  
از مقام قلب ندارد چه وجود و آثار و قلب حوال از شعب حقیقه جامه قلبیه است پس شه و دیگران همیشه در  
باشد چه قدر که از بقایا وجود سالک ثابت است پرده مطلوب به نقد راست چون اثر باقیست بر  
پتان اثر است معرفت اگر سالک از راه سلوک غیر متعارف و مرتبه از مراتب فوق آید که رب اوست برسد  
بی آنکه بکمال اسم رسد و در مرتبه فانی و مستلزم گردد و فانی فی الله و انصاف گفتن درست است و همچنین است بقا بآن



مرتبه پس تخصیص فنا فی الله بآن اهم باعتبار آنست آن مرتبه اولی است از مراتب فنا فی الله معرفت سلوک  
انواعست بعضی را بقدم جذبه است و بعضی دیگر را جذبه بر سلوک شان مقدم است و جماعه را در شان قطع منازل  
سلوک جذبه حاصل میشود و جمعی را طی منازل سلوک میسر میشود اما با جذبه به تدریج تقدم جذبه محبوبان را  
و باقی اقسام همچنین تعلیق دارد و سلوک محبان عبارت از طی مقامات عشره مشهور است به ترتیب تفصیل دور  
سلوک محبوبان خلاصه مقامات عشره حاصل میشود و به ترتیب تفصیل کاست ندارد علم بوحید وجود و مانند آن  
از احاطه و سر بیان دعوت ذاتیه جذبه مقدم یا متوسط و البته است سلوک خالص جذبه نه تنها از امانتالین  
علوم مناسب نیست چنانکه بالا گذشت و حق یقین نه تنها از انیز بعلم مناسب توحید وجود و مناسب نیست  
هر جا بیان حق یقین بمقام جذوبان مناسب مقام ارباب توحید وجود کرده اند آن حق یقین جذوبان  
مبتدیه یا متوسط است معرفت بعضی مشایخ فرموده اند که چون کار طالب جذبه برسد بعد از آن را بهر بیان  
جذبه است و پس یعنی احتیاج توسط را بهر دیگر ندارد و همان جذبه کافی است اگر ازین جذبه به سیر فی الله  
اراده نموده اند بکافی است اما لفظ را بهر مترافی این اراده است چه بعد از سیر فی الله سافعی نیست که در  
قطع آن تخیل را بهر باشد و همچنین جذبه مقدم هم مراد نیست چنانکه متبادر از عبارت است پس ناچار جذبه متوسط  
اراده نموده باشند کفایت او در وصول به مطلوب معلوم نمیشود و چه بسیار است از سلطان در وقت حصول این  
جذبه از عروج بقوت قاعده نموده اند و همان جذبه را جذبه نهایت انگاشته اند اگر کافی نبود و در شان  
راه نمیکشید است آنکه جذبه مقدم چون محبوبان تعلیق دارد اگر کافی باشد گنجایش دارد و محبوب باقر اقبال  
عنایت خواهند کشید و در شان طریق نخواهند گذاشت اما این کفایت در حق جمیع جذبات مقدم هم  
منوع است جذبه که انجام کار او سلوک کشد کافی است و اگر سلوک نیاید جذوب ابر است از محبوبان  
نیست خاتم طائفه از مشایخ قدس الله تعالی اسرار هم گفته اند که تخیلی ذاتی منبسط شعور است  
و مطلق حس بعضی از ایشان از حال خود چنین گفته اند که در وقت ظهور این تخیلی ذاتی مانند تپه به حس  
و حرکت افتاده بودند و مردم مرده می انگاشته بودند و بعضی دیگر منبسط کلام و جز آن در تخیلی ذاتی کرده اند  
حقیقت این سخن آنست که این تخیلی ذاتی در پرده اسمی است از اسما بقرار برده بواسطه بقایای اثر  
وجود صاحب تخیلی است و آن به شعور بواسطه آن بقیه است اگر تمام فانی میگشت و به بقایا بقیه  
مشرک میشد آن تخیلی هرگز او را به شعور نمی ساخت و مشرق حق بالسادن میس به چون به مشرق کفایت

بلکه گوئیم آن تخیلی که در پرده است تخیلی ذاتی نیست و داخل تخیلی صفات تخیلی ذاتی که مخصوص آن شخص است  
علیه الصلوة والسلام و نتیجه تخیلی به پرده است و علامت پرده به شعور است و به شعوری از دور است و  
و دلیل به پرده شعور است و شعور در کمال حضور است بزرگی از حال صاحب بن تخیلی که بالاصلاته والاستقلال  
چنین خبر داد علیه الغفران آنجا که گفت سه موسی از هوش رفت بیک پر تو صفات به تو عین ذات می نمکری  
در سببی به چنین تخیلی ذاتی که به پرده است محبوبان را دانی است و مجازا به زیر که ابدان محبوبان رنگ  
ارواح شان گرفته اند آن نسبت در کلیه ایشان سرایت کرده است و در محبان این سرایت بر سبیل بندرت  
و آنچه در حدیث نبوی علیه الصلوة والسلام و اکملها واقع شده است لی مع الله وقت مراد از وقت نه این تخیلی  
برسته است زیرا که این تخیلی در حق آن سرور که بادشاه مراد آنست علیه الصلوة والسلام دانی است بلکه نوعی از  
خصوصیت این تخیلی دانی است که آن بر سبیل قلت واقع است کما لا یخفی علی اربابه معرفت مشایخ قدس  
تعالی اسرار هم در بیان حدیث لی مع الله وقت لایسفه فی ملک مقرب و لایخفی مرل و طائفه از تخیلی از وقت  
وقت مستمر اراده نموده اند و دیگر جمعی بندرت وقت قائل گشته اند حق آنست که با وجود استمرار وقت  
نا در بن تحقق است کما مرث الاشارة الیه آنفا تر و این تحقیر تحقق آنوقت نادر و در وقت او را نماز  
است و همانا که آن سرور علیه الصلوة والسلام در حدیث قره عینی فی الصلوة بآن اشارت فرموده است  
و ایضا آن سرور فرموده علیه الصلوة والسلام و التیته اقرب ما یكون العبد من الرب فی الصلوة و قال  
تبارک و تعالی و اجد و اقرب پس در هر وقت که قربت الهی جلشانه بیشتر است گنجایش خیر و رفاه  
محقق تر است و آنچه بعضی از مشایخ قدس الله تعالی اسرار هم فرموده اند از وقت حال و گوشت  
و استمرار آن چنین خبر داده است حیث قال حالی فی الصلوة کما فی قبل الصلوة فالا حدیث  
المذکوره بل انفس المذکوره فی السواة والاستمرار باید دانست که استمرار وقت تحقیق است  
سخن در آنست که با وجود استمرار حالت نادره هم واقع است یا نه جمعی را که بندرت وقت اطلاع  
نداده اند نمی آن قائل گشته اند و جمعی دیگر را که ازان مقام بهره داده اند بآن اعتراف نموده اند  
و الحق کسی را که بغیر آن حضرت علیه الصلوة والسلام و التیته در نماز جمعیت داده اند از دولت قرب آن شریک  
از دانی داشته اند قل قلیل اندر زقا الله سبحانه لکمال کرم نصیبان به المقام بحر مدته علیه  
و علی آله الصلوة و التیته و السلام معرفت منتیان از باب صفات در علوم و معارف



بجذب و بان نزد یک اند و در شهود هر دو نشان نیز یک رنگ چه هر دو از ارباب قلوب اند غایه مافی الباب ارباب صفات از تفصیل مطلع اند اختلاف جذب و بان و انصاف ارباب صفات بواسطه سلوک عروج بقرب قرب بیشتر و انداز جذب و بان عروج ناکرده لیکن محبت اصل دانگیزشان است اگر چه چوب زبان است چه عجب که یک کلمه از معنی من احب و محبت و بان نیز قرب معیت اصل اعتبار کرده شود پس جذب و بان در محبت مناسبت بجذب و بان از جذب ذاتی و لوح الحجب و جذب و بان نیز محقق است معرفت در عبارات بعضی ازین طائفه واقع است که اقطاب را تجلی صفات است افراد را تجلی ذات درین سخن مجال تامل است چه قطب تجلی مشرب است محمد یاز تجلی ذات است درین تجلی نیز تقاطع و تماس است قریب که افراد است اقطاب را نیست اما هر دو را از تجلی ذات نصیب است مگر آنکه گوئیم که از قطب قطب یدال مراد کاشته باشند که بر قدم حضرت اسرافیل است نه بر قدم محمد معرفت ان الله خلق آدم علی صورته الله تعالی بچون و چگونگی آفریده و چگونگی نیست روح آدم که خلاصه است بر صورت بچونی و چگونگی آفریده پس بچون آنکه حق سبحانه لا مکانیست روح نیز لا مکانی آمده و نسبت روح ببدن همچو نسبت است تعالی او تقدس با عالم نه داخل است و نه خارج نه متصل منقطع پیش از قیومیت نسبتی مفهوم نشود و هر دو در ذات بدن را مقوم روح است همچنانکه الله تعالی قیوم عالم است قیومیت او تعالی مریدان را بواسطه قیومیت روح است فیضی که وارد میشود محل در و در آن فیض ابتدا و در حقیقت و بواسطه روح آن فیض بدین میرسد و چون روح بصورت بچون و چگونگی آفریده شد لاجرم بچون و چگونگی حقیقه را در و در گنجایش آمد الا یسئله ارضی و لا سمائی و لکن یسئله قلب عبیدی المؤمن چه ارض و سما با وجود و وسعت و فراخی چون داخل دایره امکان شود و بدین بچونی و چگونگی قسم گنجایش لا مکانی که مقدس از جنس و جونی است نه از لا مکانی و در مکان گنجایش ندارد و بچون و در چون آریام نمیکند پس چگونگی گنجایش در قلب عبید بنون که لا مکانیست و مبرای از جنس و جونی است محقق گشت تخصیص قلب عبید بنون چگونگی گنجایش که قلب غیر مؤمن کمال را بچون لا مکانی فرو داده است گرفتار چندی و جونی شده است و حکم آن گرفته پس اسطین دول و گرفتاری چون که داخل دایره امکان شده است و جونی پیدا کرده است آن قابلیت را ضائع ساخته است او را که کمال انعام بل هم فضل و از منافع هر که از دست قلب خود خبر داده است مرادش لا مکانیست قلب بوده باشد چگونگی هر چند وسیع است تنگ است عرش با وجود عظمت و فراخی چون مکانیست هر آینه و جنب لا مکانی که روح است حکم و از خور و دار و بل قل بلکه گوئیم که این قلب چون محل تجلی انوار قدس شده است

بلکه بقای بقایم یافته عرش و مافیه اگر در واقع محدود و متلاشی گردیده اثر از منهای باقی نماند کما قال سید الطائفة فی هذا المقام ان المحدث اذا قورن بالقدیم لم یبق له اثر این لباسی است مکی که خاص بر قد روح و فیه اند ملائکه نیز این خصوصیت ندارند داخل دایره امکانند و متصف بچونند لاجرم انسان خلیقه عرش را در محل سلطان علی صورت شی خلیقه شی است تا بر صورت شی مخلوق نباشد خلافت شی را نشاید تا خلافت را شایان نباشد تحمل بار امانت اصل خود تواند کرد و لا یحکم عطا یا الملک لا مطایا ه قال تبارک و تعالی انا عرضنا الامانة علی السموات و الارض و الجبال فابین ان یحملنها و استعفن منها و علمنا ان الانسان ان کان ظلو با هو لا یتیر الظلم علی نفسه حیث لا یجوز من وجوده و لا تواجی وجوده اثر و لا حکم کثیر کثیر محمل حتی لا یکن له ادراک تعلیق بالمقصود و لا علم له نسبتی بالمطلوب بل العجز عن الادراک فی ذلک لموطن ادراک و الاعتراف بالجهل معرفة اکثر هم معرفه بالعدم است و هم بخلافیه تنبیه اگر بعضی عبارات لفظی که به هم ظرفیت یا مطروفته است در شان او تعالی و تقدس واقع میشود حمل بر تنگی میدان عبارات بیاید کرد و مراد کلام را مطابق آرای الهیست بیاید داشت معرفت عالم چنانچه چه کبریا هر اسما و صفات الهیست تعالی شانه و مرایای شیونات کمالات ذاتیه و سبحان گنجی بود و کمون سر بود و غزوه خواست که خلاصه بکار بود و الا جهل تفصیل او را آفریده تا دلالت کند بر جل خورشید علالت باشد بر حقیقت خود پس عالم را با صانع بچون هیچ نسبت نیست الا آنکه عالم مخلوق اوست دلیل است بر کمالات غزوه او تعالی و تقدس و او را این هر حکمی که هست از زمین اتحاد و عنایت احاطه معیت از عسکر وقت و غلبه حال است و کما یستقیم الاحوال که او قریح صحوا ایشان از شرب از زانی داشته اند ازین علوم متبرک و مستغفر اند اگر چه بعضی ایشان را نشاء راه این علوم حاصل میشود اما بالاخره ازینها میگذرانند و مطابق علوم شریعت علوم از برای ایشان ایراد میفرمایند مثالی از برای تحقیق این بحث بیان کنیم عالمی تخریری و فوئنه که کمالات غزوه خود را در هر حد ظهور آرد و فوئنه کمون خود را بر ملا جلوه دهد و ایجاد حروف و اصوات نماید تا در پرده آن حروف و اصوات آن کمالات را تجلی سازد و آن فنون را اظهار نماید پس بر تصور است و این فنون و اصوات دوال را با معانی غزوه بلکه بان عالم موجود هیچ نسبت نیست الا آنکه آن عالم موجود اینها است و اینها دوال اند بر کمالات کمونند او حروف و اصوات را عین آن عالم موجود یا عین آن معانی گفتن معنی ندارد و همچنین حکم با حاطه و معیت درین حادثه غیره واقع است معانی بهمان صرافت غزونه اند آری چون در میان معانی و صاحب معانی و در میان حروف و اصوات مناسبت



والیه و مدلولیت تحقق است بعضی معانی زانده غیر واقع در تحلیلی آید فی الحقیقت آن عالم و معانی مخلوق  
 او از آن نسبت آنده منزه و مبرا است و این حروف و اصوات در خارج موجود اند آنکه آن عالم و معانی موجود  
 آند و آن حروف و اصوات او بام و خیالات اند پس عالم که عبارت از ماسوی است در خارج موجود است با وجود  
 اطلاق و الکنون الطبیعی نه آنکه عالم او بام و خیالات است این مذهب بعینه مذهب سفسطائی است که عالم او بام  
 و خیالات میداند اثبات حقیقت در عالم نمودن عالم را از او بام و خیالات نمی برآورد و حقیقت موجود در عالم  
 زیرا که عالم و رای الحقیقه مفروض است تنبیه بر ادراک منظریت و مرآتیت عالم را ماسوا و صفات است موصوفا  
 و صفات را نه اسما و صفات با حیا نه چنانکه در رنگ سیمی محاط هیچ مراتب نیست و دو صفت بجز موصوف مقید  
 به هیچ منظر نگردد و در تنگای صورت معنی چگونه در کلیه گدایان سلطان چکار دارد و معرفت کمال  
 تابعان آن سر و علی الصلوة والسلام اگر چه بواسطه اتباع آن حضرت علی الصلوة والسلام و التعمیه از تجلی ذات که  
 بالاصالة خاصه آن حضرت است علی الصلوة والسلام نصیب است و سایر انبیاء را علی بنیاد و علیهم الصلوات  
 و التسلیمات تجلیات صفات است و تجلی ذات اشرف است از تجلی صفات لیکن باید دانست که انبیاء را  
 علی بنیاد و علیهم الصلوات و التسلیمات در تجلیات صفات مراتب قرب حاصل است که کمال تابعان این  
 مرتبه را نیست با وجود تجلی ذات بطریق تبعیت مثلا شخصی محبت بهال آفتاب مدارج عروج را طی کرده  
 بافتاب برسد و در میان آفتاب و او غیر از عالمی و قبیعی نماند شخصی دیگر با وجود محبت ذات آفتاب در عروج بافتاب  
 عاجز است چنانچه در میان او و آفتاب حائل و در میان نیست که شک نیست که شخص اول نزدیکتر است بافتاب  
 و عالم تر است بکلمات دقیقه او پس در هر که قرب بیشتر است و معرفت زیاده تر فاضل تر است پس هیچ ولی از  
 اولیاء این است که خیر الامم است با وجود فضیلت غیر خویش بر شبه هیچ نبی از انبیاء نرسد اگر چه او را بواسطه متابعت  
 پیغمبر خویش از مقام باب الاصلیة نصیب حاصل شود فضل کلی انبیاء را است اولیا طفیل اند و لیکن نه آخر الکلام  
 الحمد لله سبحانه علی ذلک و علی جمیع نعماته و الصلوة والسلام علی فضل انبیاء و علی جمیع الانبیاء و المرسلین  
 و الملائکة المقربین و علی الصديقین و الشهداء و الصالحین مکتوب و وصود و هشتاد و هشت  
 بسید امین مانکپور صدور یافته در مرغ از ادای صلوات نوافل بجماعه در نماز عاشورا و شب برباره  
 و غیره با میناسب ذلک بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی شرفنا بمناجاة لیسیر المصلین جنبنا عن ارتکاب  
 المبتدعات فی الدین و الصلوة والسلام علی من تمح بنیان الفضائل و رفع اعلام الهدایة

و علی آله الا برار و صبیحه الاخیار باید دانست که اکثر مردم از خواص عوام در بین مان در ادای نوافل اهتمام  
 تمام دارند و مکتوبات مساهلات ینمائند و مراعات سنن و عبادات را در آنها کمتر میکنند نوافل را غنیمت میدانند  
 فرائض را ذلیل و خوار کم است که فرائض را در اوقات تنجیه ادا نمایند و در تکیه جماعه سنونه بلکه در نفس جماعه  
 تقییدی ندارند بنگار سل و تساهل ادا نفس فرائض را غنیمت میدانند و روز عاشورا و شب برباره  
 شب برباره و هفتم ماه حجب اول شب جمعه ماه مذکور که آنرا لیلۃ الرغائب نام نهاده اند کمال اهتمام را در آن  
 بجمیع تمام نوافل را بجماعت میکنند و آنرا نیک و ستون می پندارند نمیدانند که این تسویات شیطان است  
 که سبب است را بصورت حسنات ینمائند شیخ الاسلام مولانا عصام الدین برکت در حاشیه شرح و قایم فرماید که  
 تطوع بجماعت و ترک فرض بجماعت از جهات شیطان است باید دانست که نوافل را بجماعت تمام گزاردن  
 از بدعتهاست مذمومه و مکروه است اذان بدعتهاست که حضرت رسالت خاتمیت علیهم الصلوات  
 افضلها و من التسلیمات المکملها در شان آن فرموده است من احداثی فی دنیا یا آخرت یا اثم و بدعتها را نوافل  
 بجماعت و بعضی روایات فقهیه مطلق مکره است و در بعضی دیگر که است مشروط بدعا و جمیع است پس  
 اگر چه تداعی یکد کس و در ناحیه مسجد نقل بجماعت گزارند و با شنبه که است و در هر کس اختلاف شایع  
 است و در چهار کس با اتفاق مکره نیست و در بعضی روایات و در بعضی دیگر صحیح است که مکره است فی القضاة  
 السراجیه که التطوع بالجماعه بخلاف التزویج و صلوة الکسوف و فی القضاة الغیاثیه قال شیخ الاسلام  
 السخری رحمه الله سبحانه التطوع بالجماعه خارج رمضان انما یکره اذا کان علی سبیل التداعی اما اذا اقتدوا به  
 و اثنان لا یکره و فی الثلث اختلاف و فی الاربع یکره بلا خلاف و ذکر فی الخلاصة التطوع بالجماعه اذا کان  
 علی سبیل التداعی یکره اما اذا صلوة بجماعه بغیر اذان و اقامه فی ناحیه المسجد فلا یکره و قال شمس لائمه المحل  
 اذا کان سوسه الامام ثلثه لا یکره بالاتفاق و فی الاربع اختلاف و الاصح مکره و فی الفتاوی الشافیه  
 و الاصلی التطوع بالجماعه الا فی شهر رمضان و ذلک انما یکره اذا کان علی سبیل التداعی یعنی باذان و  
 اقامه اما لو اقتدوا به و احدا و اثنان لا علی سبیل التداعی فلا یکره و اذا اقتدوا به ثلثه اختلف المشایخ رحمهم الله  
 و ان اقتدوا به باریقه که اتفاقا و امثال این روایات بسیار است و کتب فقهیه به آن مملو اند  
 و اگر روایتی پیدا شود که از ذکر عدد و ساکت باشد و مطلقا مجوز باشد ادا نوافل به جماعت  
 آنرا اصل باید کرد بر مقید که در روایات دیگر واقع شده است و از مطلق مقید مراد باید داشت



و جواز مقصود برائشین یا ثالث باید نبود و چه علما رخصیه اگر چه در اصول مطلق بر اطلاق میگذازند و بر مقید  
حکم نگذاهند و روایات محل مطلق بر مقید جائز و گذشته اند بلکه لازم دانسته و اگر بطریق فرض محال  
تکلیف و اطلاق بگذاریم پس برائشین این مطلق معارض خواهد بود و هر آن مقید را اگر قوت برابر باشد و مساوی  
منسوخ است چه روایات که ایهت با وجود کثرت محتمل و منقحی بهمانند بخلاف روایت اباحت ولو سلم  
سواء اما گوئیم که بر تقدیر تضارض اولی که ایهت و اولی که اباحت ترجیح جانب کراهت راست که رعایت  
احتیاط و در راست جناح برقرار اهل اصول فقهاء است پس جماعت که در روز عاشورا و شب برات و  
لیله الرغائب نماز بجاعت میگذارند و دوست و دوست سیصد سیصد بگویند که در مسجد جامع میشوند و  
آن نماز را و اجتماع و جماعت را مستحسن می پندارند و میگویند اما هر کوه اند با اتفاق فقهاء و مکتوبه را مستحسن نشین  
از اعظم جنایات است چه حرام را مباح دانستن منکر کفر است و مکتوبه را حسن پنداشتن یکم تبذیر و پاپا  
است شاعت این فعل را نیک ملاحظه باید نمود و دوست آویز ایشان در باب دفع کراهت عدم مدایع  
است آری عدم مدایع بقضای بعضی روایات دفع کراهت میکند اما مخصوص به واحد و اشئین است  
و آنهم بشرطی است که ناجیه مسجد تحقق شود و بدو ناسخ و القاء با آنکه مدایع عبارت از اعلام یکدیگر است  
از برای اوست نماز فصل و آنهمی درین جماعت تحقق است چه قبله قبله در روز عاشورا یکدیگر را اعلام میکنند  
و می خوانند که در مسجد فلان شیخ یا فلان عالم می باید رفت و نماز جماعت می باید گزارد و این فعل را اعتبار  
نشوده اند تقسیم اعلام از اذان و اقامت هم مباح است پس مدایع هم ثابت شد اگر مدایع را مخصوص  
با اذان و اقامت داریم چنانچه در بعضی روایات واقع شده است و حقیقت اذان و اقامت خود ایم  
پس جواب همانست که بالا گذشت که مخصوص با واحد و اشئین است با شرط دیگر که بالا مذکور شد باید دانست  
که میناسد اوست نوافل بر اخصا و مستتر است که منظره ریاض و سمع است و جماعت منافی آنست و در اذان  
قرائت اظهار و اعلان مطلوب است چه از شائبه ریاض و سمع میر است پس با جماعت مناسب باشد یا آنکه  
گوئیم کثرت اجتماع محل حدوث فتنه است لهذا از برای اوست نماز جمعه حضور سلطان یا نائب و شرط کرده اند  
تا از حدوث فتنه امن تحقق شود و درین جماعت مکرورات هم احتمال لیاقت فتنه قوی است پس این جماعت  
مشروط باشد و منکر باشد و حدیث بنو لیت علیه من الصلوات افضلنا و من استسلیات الکلماء الفتنه  
لعن الله من یقلها پس ولایة اسلام و قضاة و اهل احتساب را لازم است که منع این اجتماع نمایند

و

و درین باب زجر را باطل و جوه معنی دارند تا استیصال این بدعت که مخبر فتنه است متحقق شود و الله یحیی  
المن و یموت و یسئل مکتوب و و صد و هشتاد و نهم بمولانا بدرالدین صدر و ریافت در بیان  
اسرار قضا و قدر و مایه سبب و ذلك بمثل الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی کشف سر القضا و القدر علی  
الخواص من عباده و ستر عن العوام لمکان الضلال عن سوا السبیل و اقصا وده و الصلوة و السلام علی من  
اٰم بسبحه بالباقه و قطع به اعداء العصاة الذالک و علی آنکه و صحابا البررة الا لقیار الذین آمنوا بالقدر  
و رضوا بالقضا و بعد ظلم کانت سبب القضا و القدر کثرت فی الحیرة و الضلال و غلب علی اکثر ناظرین  
باطل لوهم و الخیال حتی قال بعضهم یحیی فیما یصد من العبد بالاعتقاد و فی بعضهم سبب الی الواحد القهار  
و اخذ طائفة بطرفه الا قضا و فی الاعتقاد الذی هو الصراط المستقیم و المنهج القویم و لقد وفق بهذا الطريق  
الفرقة الناجية الذین هم اهل السنة و الجماعة رضی الله تعالی عنهم و عن اسلامهم و اخلاصهم فتم شکر الافرط  
و التفریط و اختاروا الوسط و البین روى عن ابی حنیفة رضی الله تعالی عنه انه قال جعفر بن محمد یصاوی  
رضی الله تعالی عنهما فقال یا بن رسول الله بل فوض الله تعالی الامر الی العباد فقال الله تعالی اهل  
ان یفوض الیهم و الی العباد فقال بل یحییهم علی ذلک فقال الله تعالی ان یحییهم علی ذلک ثم  
یعدیهم فقال و کیف ذلک فقال من البین لاجر و نقیض و لا کراه و لا تسلط لهذا قال بل یسئل من لا خیال  
الاختیار الیه العباد و مقدوره الله تعالی من حیث الخلق و الاجاود و مقدوره العباد علی وجه آخر من التعلق  
بعباده بالاکتساب فحرکت العبد باعتبار سببنا الیه قدرته تعالی سببی خلقا و باعتبار سببنا الی قدرته العبد  
کسبنا غیر ان الاشعره منهم و سببنا الی ان لا دخل لاختیار العباد فی افعالهم اصلا الا انه سبحانه و جود  
الافعال عقیبا اختیار هم بطریق حقه العادة اذ لا تاثیر للقدرة المحادثة عنده و هذا المذهب حاصل الی الجبر و  
لهذا سببی بالجبر المتوسط قال الاستاذ ابو حنيفة الاسفراغی بتاثير القدرة المحادثة فی اصل الفعل حصول  
الفعل مجموع القدرین و قد جوز اجتماع الموشرین علی اثر واحد جبهتین محققین قال القاضي ابو بکر الباقانی  
بتاثير القدرة المحادثة فی وصف الفعل بان یجعل الفعل موصوفا بمثل کونه طاعة و معصية و اتحادا  
العبد الضعیف بتاثير القدرة المحادثة فی اصل الفعل و فی وصفه معا اذ لا منعه للتاثير فی الوصف بدون  
التاثير فی الاصل و الوصف اثره المتفرع علیه لکنه محتاج الی تاثیر زائد علی تاثیر اصل الفعل اذ وجود الوصف  
زائد علی وجود الاصل و لا محذور فی القول بالتاثير و ان کبر ذلک علی الاشعره اذ التاثير فی القدرة



ايضا بايجاد الله سبحانه كما ان نفس القدرة بايجاده تعالى ايضا القول بتاثير القدرة هو الاقرب الى الصواب  
 ونذهب للاشعرى داخل في دائرة الجبر في الحقيقة اذ لا اختيار عنده حقيقة ولا تاثير للقدرة الاحادية اصلا عن  
 الا ان الفعل الاختياري عند الجبرية لا ينسب الى الفاعل حقيقة بل مجازا وعند الاشعرى ينسب الى الفاعل  
 حقيقة وان لم يكن للاختيار ثابته حقيقة لان الفعل ينسب الى قدرة العبد حقيقة سواء كان القدرة مؤثرة ولو في  
 كما هو مذهب خيرة الاشعرى من اهل السنة او مدارا محققا كما هو مذهب مبيد الفراق يميز مذهب بل الحق عن  
 مذهب بل لباطل وفي الفعل عن الفاعل حقيقة وثابته له مجازا كما هو مذهب الجبرية كقوله كثر عن  
 الضرورة قال صاحب التمهيد ومن الجبرية من قال بان الفعل من العبد ظاهر او مجازا اما في الحقيقة لا استطاعة  
 به او العبد كما لشجر اذا حركته الريح حركت فكذا العبد مجبور كالشجر وهذا الكفر من ههنا الصير كافر وقال ايضا في  
 مذهب الجبرية ولو لم يكن للعبد افعال على الحقيقة لاني اخبر لاني الشريعة بالعبد فالفعل هو الله سبحانه و  
 بنا كافرين قلت اذ لم يكن للقدرة العبد تاثير في الافعال ولم يكن للاختيار حقيقة فامتنع نسبة الافعال  
 الى العبد حقيقة عند الاشعرى قلت ان القدرة وان لم يكن لها تاثير في الافعال لانه سبحانه جعلها لا اله الا هو  
 في الافعال بان يخلق الله تعالى الافعال عقب صرف قدرتهم واختيارهم الى الافعال بطريق جبر العادة و  
 كان القدرة عليه عادية لوجود الافعال فيكون للقدرة مدخل في صدور الافعال عادة لانها لم توجد بدونها  
 عادة وان لم يكن لها تاثير في الافعال فباستمرار العلية العادية ينسب الى العباد افعالهم حقيقة بغير  
 التمايز في الصحيح مذهب الاشعرى والكلام بعد محل تاويل علم ان اهل السنة آمنوا بالقدرة وقالوا بان الله  
 خيره وشهره وحلوه ومرة من الله سبحانه لان معنى القدرة هو الاحداث والايام وعلومه ان ليس بمحدث ولا موجود  
 الا الله سبحانه لا اله الا هو خالق كل شئ فاعبده وادع له المعزلة والقدرة انكره القضاة والقدرة زعموا بان  
 افعال العباد وحاصلة بقدرة العبد وحدها قالوا لو قضى الله سبحانه الشر لم يعذبهم على ذلك جوزا منه سبحانه و  
 بغير اجل منهم لان القضاء لا يسلب للقدرة والاختيار عن العبد لانه قضى بان العبد يفعل وتركه اختيارا عليه  
 ما في الباب انه يجب الاختيار وهو محقق للاختيار لا مناف له وايضا منقوض بافعال البارى تعالى لان فعله  
 سبحانه لا يتطرق الى القضاء اياه واجب ومنع اذ لو تعلق القضاء بالوجود فيجب او بالعدم فيمنع فلو كان وجوب الفعل  
 بالاختيار منافيا لم يكن البارى تعالى محاروا هذا الكفر واليخفى على حدان القول باستقلال قدرة العبد في ايجاد احواله  
 مع كمال ضعفه في غاية السخافة ومثله نهاية السفاهة وهذا بالغ مشايخ نادرا ان يشرى الله تعالى سيدهم في فضيلتهم

في هذه المسئلة حتى قالوا ان المجوس سعد حالاً منهم حيث لم يشبهوا الا شر كيا واحدا والمعتزلة اثبتوا شر كيا واحد  
 فزعمت الجبرية انه لا فعل للعبد اصلا وان حركاته بمنزلة حركات الجادات الاقدرة لهم صلا ولا قصد ولا اختيار  
 وزعموا ان العباد يتأب بالخير والايهاب بالشر والكفار والعصاة معذورون غير مسؤولين لان الافعال  
 كلها من الله تعالى والعبد مجبور في ذلك وهذا كفر وهولاء المرجية المسلمون الذين يقولون بان المعصية  
 لا يضر والعاصي لا يعاقب روى عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم انه قال بعنت المرجية على لسان سبعين  
 نبيا وذهبهم باطل بالضرورة للفرق الظاهر بين حركة البطش وحركة الارقاش فعمل وعلم قطعا ان  
 الاول باختياره دون الثاني والنصوص القطعية على هذا المذهب ايضا لقوله تعالى انما كانوا عبادا  
 وقوله سبحانه فمن شاء فليؤمن ومن شاء فليكفر الى غير ذلك واعلم ان كثير الناس يضعف عنهم وتصوراتهم  
 يطلبون المآخذ وروى السؤال عن انفسهم فيقولون اني مذهب الاشعرى بل لي مذهب الجبرية فارة يقولون  
 بان الاختيار للعبد حقيقة ونسبة الفعل اليه مجازا تارة يقولون بضعف الاختيار المستلزم للاجبار ومع ذلك  
 يسمون كلام بعض الصوفية في هذا المقام من ان الفاعل واحد ليس لا اله الا هو وان لا تاثير للقدرة العبد في الافعال  
 وان حركاته بمنزلة حركات الجادات بل وجود العبد ذاتا وصفة كسراب لقيعة يحيطان ما رآه اذ اجاره لم يجد  
 شيئا وجد الله عنده وامثال هذا الكلام ازواجهم جراحة على المداينات والمسائلات في الاحوال والافعال فيقول  
 في تحقيق هذا المقام والله سبحانه اعلم بحقيقة الملام ان الاختيار لو لم يكن ثابته للعبد حقيقة كما هو مذهب الاشعرى لما  
 نسب الله تعالى الظلم الى العباد اذ لا اختيار لهم ولا تاثير لقدرتهم وانما يجد مدارا محققا عنده وقد نسب سبحانه الظلم  
 اليهم في غير موضع من كتابه المجيد ومجود المداينة بدون التاثير ولو في الجملة لا يوجب الظلم منهم نعم ان الايام  
 والتعذيب للعباد منه تعالى من غير ان يكون الاختيار ثابته لهم ليس ظلم اصلا او هو سبحانه مالك على الاطلاق  
 يتصرف في ملكه المطلق كيف يشاء انما نسبة الظلم اليهم ستلزم لثبوت الاختيار لهم واحتمال المجاز في هذه النسبة  
 خلاف المتبادر فلا يرتكب من غير ضرورة فاما القول بضعف الاختيار فلا يخلو اما يراو به بضعف بالنسبة الى اختياره  
 تعالى فيسلم ولا نزاع فيه لاحد وكذا الضعف بمعنى عدم الاستقلال في صدور الافعال ايضا مسلم واما الضعف  
 بمعنى عدم المدخلية للاختيار في الافعال منبج وهو اول المسئلة ومن المنع قد مر مفصلا شيخنا ان علم ان الله تعالى  
 كلف عباده بقدرة حقاقتهم واطاعتهم خفف في التكليف بضعف خلقهم قال الله تبارك وتعالى يريد الله ان يخفف  
 عنهم حمل الانسان ضعيفا كيف وبوجه حكيم روف رحيم لا يلق بالحملة والرافة والرجمة تكليف ما لا يطاق له



العبد فليعلم كيف يرتفع الصخرة العظيمة التي لا يقدر على رفعها العبد بل كلف بما هو اليسر على العبد من الصلوات والتمسك  
على القيام والركوع والسجود والجمعة الميسرة وكل ذلك يسيرة غاية اليسر وكذا الصوم مثلا في نهاية السهولة والركوع  
ايضا كذلك وقد روي عن العشرة لم يقدر بالكل والضعف مثلا للتعقل على العباد من كمال لرافعة جعل للمأمور  
خلق ان يحسن الاصل يحصل للوضوء والخطا جوتهنم وكذا حكم بان من لم يقدر على القيام صلي قاعدا ومن لم يقدر  
على القعود صلي مضطجعا وكذا من لم يقدر على الركوع والسجود صلي موميا الى غير ذلك مما لا يحصى على التناقل في الاحكام  
الشريعة بنظر الاعتبار والانصاف فيجب تمام التكليفات الشرعية في غاية اليسر ونهاية السهولة وبطالع كمال الامور  
منه سبحانه على العباد في صفات الصفات ومصادق تحقيق التكليفات مني العوام في زيادة التكليف  
من المأمورات فان بعضهم يمتني الزيادة في الصوم المفروض وبعضهم في الصلوات المفروضة على هذا القياس  
وما هذا التمني الا كمال الخيف وعدم وجدان اليسر في اداء الاحكام لبعض بني علي وجود ظلمات نفسانية و  
كدرات طبيعية ناشية عن هو نفس الامارة المتعصية بمعادات الله سبحانه قال الله سبحانه كبر على المشركين  
ما تدعوهم اليه وقال تعالى وانما لكبيره الا على الخاشعين كما ان مرض الظاهر يجب للعبد اداء الاحكام كذلك  
مرض الباطن ايضا موجب لذلك العسر وقد ورد في الشرح الشريف لا بطلان لروح النفس لامة ورفق هو اجسها  
نوى النفس وتالفة الشريعة على فرضه تقيض فلا جرم يكون وجود ذلك العسر وسيل وجوده هو نفس فيقدر وجود  
الهو بقدر العسر اذا انتفى الهو كلية انتفى العسر اسادا ما كلام بعض الصوفية المذكور سابقا  
نفي الاختيار او ضعفه فاعلم ان كلامهم ان لم يكن مطابقا باحكام الشريعة فلا اعتبار له اصلا فكيف يصلح للجمعة  
والتعليد وانما الصالح للجمعة والتقليد اقوال العلماء من اهل السنة فما وافق اقوالهم من كلام الصوفية لقبولها  
خالفا لما قبل على اننا نقول ان الصوفية المستقيمة الاحوال لم يتجاوزوا الشريعة اصلا لا في الاحوال ولا في  
الاعمال ولا في الاقوال ولا في العلوم والمعارف وتعلمون ان تقييد الخلاف مع الشريعة ناشية عن فهم في الحال  
وخلل فيه ولو صدق الحال ما خالف الشريعة بحجة وبما يخالف الشريعة دليل له مذمومة وعلامة للحماة وغاية ما في اننا  
ان الصوفية لو تكلم بكلام مخالف للشريعة ناش عن الكشف في غلبة الاحمال وسكر الوقت فهو معذور وكشفه غير صحيح وغير  
صالح للتقليد ينبغي ان يحل كلامه ويصرف عن ظاهره فان كلام السكاره يحل ويصرف عنه هذا ما عسير  
في هذا المقام بعون الله سبحانه وحسن توفيقه تعالى الحمد لله سلام على عباده الذين حفظوا ملبوب  
دو صمد ونمودم بلامح باشم صدور يافته بسيم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام

على سيد المرسلين وآله واصحابه الطيبين الطاهرين بدانك طريقه التي اقرب است وابقى واثق واسلم  
احكم واصدق واول واعلى واجل وارفع واكمل طريقه عليه نقشبندية يست قدس الله تعالى ارواح اهلها  
واسرارها اليها انهم بزرگي انظر بين وعلوشان اين بزرگواران بواسطه التزام متابعت سنت سنية است  
على صاحبها الصلوة والسلام والحقية واجتناب از بدعت نامرضيه نشانه که در رنگ اصحاب کرام عليهم  
الرضوان من الملک المنان نهايت کار و در بدایت شان مندرج گشته است وحضور و آگاهی ایشان دام  
پیدا کرده بعد از حصول بدرجه کمال فوق آگاهيها و دیگران شده ای برادر ارشدک الله تعالى الى سوار الصبر  
اين درویش را چون نهوس اين راه پيدا شد عنایت خداوند جل و علما هادی کار و گشته بخدست  
ولایت پناه حقیقت آگاه هادی طریق اندراج النماية في البداية ولسه سبيل لموصل الى درجات اللوایة  
سويده الدين الرضي شيخنا واما منامح الباقی قدس الله تعالى سره که یکی از خلفا کبار خاندان حضرت اکابر  
نقشبنديه قدس الله تعالى اسرارهم بوده اند رسانيدوا ایشان اين درویش را و اگر اسم ذات جل سلطان  
تعليق فرمودند بطريق مهوود توجه نمودند تا انذ تمام درين پيدا شد و از کمال شوق گريه دست و او بعد از  
یکروز کيفيت بخودي که نزد اين اکابر معتبر است و سعي است بغيره رومود و دران بخودي یک درياي محيط و در  
وصور اشغال عالم را در رنگ سایه دران دريا يافتيم و اين بخودي رشته رفته استيلائي پيدا کرده با متداد  
کشيدگای تا یک پير روز ميکشد و گاهی تا دو پير و در بعضی اوقات استيعاب شب مينمود و چون اين قصه  
را بحضرت ایشان رسانيدم فرمودند بخو از فضا حاصل شده است و از ذکر گفتن منع فرمودند و نگذاشت  
آن آگاهی احر نمودند بعد از دور و در فضا محصل شد بعضی رسانيدم فرمودند که بکار خود مشغول  
باش بعد از ان فضا محصل شد چون بعضی رسانيدم فرمودند که تمام عالم را یکی سعي ميني و متصل و جد  
ی يابی عرض کردم که بل فرمودند که معتبر در فضا فضا است که با وجود و يد آن اتصال به شعوری حاصل  
در همان شب فضاي فضا بان صفت حاصل شد بعضی رسانيدم و حالتيکه بعد از فضا حاصل شد نیز بعضی رسانيدم  
و گفتيم که من علم خود را نسبت بخوت سبحانه حضوری مياهم و اوصافیکه بن منسوب بوده بخوت سبحانه منسوب مياهم  
بعد از ان نور که محيط همه شياء است ظاهر گشت و من از آن حق و استم جل و علا و آن نور رنگ سياه داشت  
بعضی رسانيدم فرمودند که حق مشهود است جل سلطان انا در پرده نور و غير فرمودند که اين انبساط که دران نور  
نمايد در علم است بواسطه تعلیق ذات جل شانه با شياء متعدده که در بالا و پست واقع شده اند منبسط



بنیاد نفی انبساط باید کرد بعد از آن نور سیاه منبسط و با انقباض آورد و تنگ شدن گرفت تا آنکه  
بنقطه کشید فرمودند آن نقطه را هم نفی باید کرد بحیرت آمد بخوان که در آن نقطه موهوم هم از میان  
و بحیرت آنجا میدکد در انبساط حق بجا شود و خود است چون بعضی رسانیدم فرمودند که همین حضور نقشبندی  
است و نسبت آفتابند بحیرت ازین حضور است و این حضور را حضور رب غیب نیز میگویند و اندک آنجا  
در بدایت درین موهون صورت می بندد و حصول این نسبت مرطاب را در نظریات در رنگ خد کردن نگاه  
است در سلاسل دیگر افکار و او را در پیر تباران عمل نماید و بی مقصود و در قیاس کن رنگستان کن بهار  
مرانه و این نسبت عزیز الوجود بعد از دو ماه و چند روز از استوار زبان تعلیم ذکر حاصل شده بود و بعد از تحقیق  
شدن این نسبت فغای دیگر که آنرا فغای حقیقه میگویند حاصل گشت و دل را آنقدر وسعت پیدا شد  
که تمام عالم را از عرش تا مرکز زمین در جنب آن وسعت مقدار خود قدری نبود بعد از آن خود را هم فرود  
عالم را بلکه هر ذره را حق میدیدم جل و علا بعد از آن هر ذره عالم را فردای عین خود دیدم و خود را عین  
همه دنیا تا آنکه تمام عالم را در کنه گم یافتیم بعد از آن خود را بلکه هر ذره را با آنقدر منبسط و وسیع دیدم که تمام  
عالم را بلکه ضعیف عالم را در آن گنجایش باشد بلکه خود را هر ذره را نور یافتیم منبسط که هر ذره را ساریست  
صورت و اشکال عالم در آن نور محض و متلاشی بعد از آن خود را بلکه هر ذره را مقوم تمام عالم یافتیم چون بعضی رسانیدم  
فرمودند که مرتبه حق لطیف در توحید یکمین است و جمیع عبارات از مقام است بعد از آن صورتی شکل عالم را  
چنانکه اول حق می یافتیم این مان موهوم و هر ذره را که حق می یافتیم تفاوت و تبدیلی همان ذره را موهوم یافتیم  
بنایت حیرت دست داد درین تناعبات خصوص که از پیر زکوار علیه الرحمه شنیده بودم بیا و آمد که فرموده است  
این شئت قلت ای العالم حق وان شئت قلت ای خلق وان شئت قلت ای حق من حق و خلق من حق و ان شئت  
قلت بالحق لعدم التمییز فیما این عبارت فی الجملة مسکن آن عبارت گشت بعد از آن در ملازمت ایشان  
رفته عرض حال خود نمودم فرمودند که هر دو حضور تو صاف نشده است بکار خود مشغول باش تا تمیز موهوم و موهوم  
ظاهر شود عبارات خصوص را که مشعر بر عدم تمیز بود و خواندم فرمودند که شیخ بیان حال کامل نگه داشته است عدم تمیز  
هم نسبت به بعضی ثابت است حسب لام بکار خود مشغول گشتم حضرت حق سبحانه و تعالی بعضی توحید شریف  
حضرت ایشان بعد از دو روز تمیز موهوم ظاهر گردانید تا موهوم حقیقه از موهوم تمهیل ممتاز یافتیم  
و صفات و افعال و آثار که از موهوم مینماید از حق سبحانه دیدم و این صفات و افعال را نیز موهوم

محض یافتیم و در خارج جزئیات موهوم ندیدیم چون انجالت را بعضی شرف رسانیدم فرمودند که مرتبه فرق  
بعد الجمع همین است و نهایت می تا اینجا است پیش ازین آنچه در نهاد او استعداد هر کس نمانده اند ظاهر میشود  
این مرتبه را شایع ظرفیت مقام تکمیل گفته اند باید دانست که این درویش را در مرتبه اولی چون از سر لک  
آوردند و از انقباض بقا مشرف ساختند چون در هر ذره از ذرات وجود خود نظر کرد و جز حق را نیافت هر ذره  
را امرات شود و او یافت از انقباض باز بحیرت بردند چون خود آوردند حضرت حق سبحانه تعالی را با هر ذره از ذرات  
وجود خود یافتند و در وی و مقام سابق نسبت باین مقام ثانی فرود تر در نظر آوردند باز بحیرت بردند و چون  
با قوت آوردند و غیر مرتبه حق را سبحانه تفصل عالم یافت و تفصل نه دخل عالم و نه خارج نسبت نسبت و  
احاطه و سر بیان برنجیکه اول می یافت با تکلیف متقی گشت مع ذلک بهمان کیفیت مشهود شد بل کانه محسوس  
و عالم نیز درین وقت مشهود بود و اما حق سبحانه ازین نسبت مذکوره هیچ ندانست باز بحیرت بردند چون بعضی  
آوردند معلوم گشت که حق سبحانه و تعالی را بعالم نسبت است و راه ایشان نسبت مذکوره و آن نسبت مجهول  
الکیفیه است او تعالی مشهود شد نسبت به محمول الکیفیه بالا بحیرت بردند و نحو از قبض درین مرتبه بروداد  
چون باز خود آوردند او تعالی مشهود گشت بغیر آن نسبت مجهول الکیفیه بطوریکه هیچ نسبت بعالم  
ندارند معلوم الکیفیه نه مجهول الکیفیه در نیوقت عالم مشهود بود بهمان خصوصیت و در آنوقت علم خاص  
عنائیت شد که بسبب آن علم هیچ مناسبت در میان خلق و حق تعالی نماند با وجود حصول هر دو مشهود درین  
وقت معلوم گردانیدند که این مشهود باین صفت باین تشریه ذات حق است سبحانه تعالی عین ذلک  
بلکه صورت مثالی تعلق نکون اوست سبحانه که در او اول تعلقات کونی است معلوم الکیفیه باشد آن  
تعلق یا مجهول الکیفیه هیات هیات شعریف الوصول الی سعاد و و نهائ ظلال الجبال و و نه خروف  
ای عزیز اگر قلم را در تفصیل احوال و تبیین معارف جاری سازم بتطویل اجتماع به اطناب کشد علی الخصوص  
معارف توحید وجود عالم طلیات اشیا اگر در بیان آئینه جماعه که عمر ما در توحید وجود گذرانیده اند معلوم نمایند  
قطره ازان در یابی به نهایت حاصل نموده اند عجب آنست که همان جماعت این درویش را از ارباب توحید  
وجودی انکار دهند و از علما و منکرین توحیدی شمارند و از کوه نظر پنداشته اند که اصرار بر معارف توحیدی از  
کمال است و ترقی از ان مقام از نقص به بخیر و چند خود بخیر و حیب پسندند بر عجم هنر پستند آنجا اعتقاد  
امر احوال مشایخ ما تقدم است که در توحید وجودی واقع شده اند حضرت حق سبحانه و تعالی ایشان را انصاف



و ثانی و اصل منتفی است و اصل را رجوع نبیاست بزرگی میفرماید ما رجوع من رجع الامن الطريق و من وصل  
 الیه لا یرجع باید دانست که صاحب وجود عدم هر چند در راه است اما از نهایت کار بکمال اندراج آنها به  
 فی البدایه آگاه است آنچه منتفی را در آخر میسر است خلاصه آن این را در نخبه اجمال حاصل است این نسبت  
 چونکه در منتفی شمولی پیدا کرده است و مجموع سیر البته آن در روحانیت و جسمانیت او حاصل شده و در وجود  
 عدم مقصور بر خلاصه قلب است و لولفه الجمله و امکان علی سبیل الاجمال لاجرم منتفی صاحب تفصیل است  
 رجوع او بصفتا جسمانیه منتفی چه سر بر آن نسبت در مراتب جسمانیه او را از صفات آن بر آورده است و  
 فانی ساخته و این فنا مو بهیبت محض است و رجوع از مو بهیبت محض لا ملین بجناب قدس تعالی و تقدس  
 بخلاف صاحب وجود عدم که این سر است و در او مفقود است چون این مراتب تابع قلب اند آن  
 نسبت بطریق طبیعت در نهایت نرسیده است و از صورت باز داشته مغلوب ساخته لیکن تا  
 فنا و ذوال نرسیده نمیکنند الرجوع منه اذا المغلوب قد غلب بعض العوارض و حقوق بعض الموانع  
 الزائل لا یعود کما مر به بلکه بعضی از مشایخ این سلسله علیه قدس الله تعالی احوالهم بر سهولت و اضمحلال  
 مذکور و بقایا دیگر بر آن مترتب است اطلاق فنا و بقا کرده اند بخیلی ذاتی و شهود ذاتی نیز در مرتبه ثبات فرموده  
 و این باقی را و اصل گفته اند و یادداشت که عبارت از دوام آگاهی است بجناب قدس جسمانیه نیز  
 در اینجا تحقق پیدا نمیکند و ذلک باعتبار اندراج النهایه فی البدایه و الا فالقادر و الباقی لا یکنان الا  
 للمنتهی هو الواصل و انجلی الذاتی مخصوص به و دوام حضور روح الشریعانه لا یکنان الا للمنتهی الواصل  
 اذ لا رجوع له اصلا اما اطلاق اول هم باعتبار مذکور صحیح است و منتفی بر وجه و جبهه نیزین قبیل است فنا و بقا و  
 تجلی ذاتی و شهود ذاتی و وصل و یادداشت در کتاب فقرات حضرت خواجہ ابرار قدس الله تعالی صرحه لا قدس  
 واقع است عزیز میفرمودند که بناس آن کتاب کتوبات و رسائل است بعضی از مخلصان ایشان را است  
 معرفت من ارسلت الیه است تکلموا الناس علی قدر حقولهم و انجاری عی است نیز از این قبیل است رساله  
 سلسله الاحرار که بطریق کلام حضرت خواجہ ابرار واقع شده است بر اعیان مشرق که حضرت خواجہ  
 مولد الدین رضی شیعنا و توالیها بعد الباقی سلمه الله تعالی نوشته اند این بقا را بلکه بر بقا نیکی و محبت جذبه پیدا  
 شود و آنرا در توحید وجود است لهذا بعضی از مشایخ حق یقین را بر زنجی بیان کرده اند که آنش بوجه وجود است  
 و بعضی را همین بیان را اشتباه انداخته حق یقین ایشان عبارت از تجلی صورت است و کما که بطریق و شیخ

باید

و یاد از یکجا دانسته اند که آن مشایخ را از ان مقام ترقی واقع نشده است و محبوس آن مقام مانده اند سخن در  
 نفس حصول معارف توحید نیست که آن البته واقع است بلکه سخن در ترقی از مقام است اگر صاحب  
 ترقی را منکر توحید گویند و بر آن اصطلاح بندند چه بنافشته است بر سر اصل سخن رویم و گویم که چون قلب را  
 بر کفیه دلالت است و قطره را به بحر عنبر اشاره اقتضای بر تکرار نمود و کثافت قطره ای بر او رجوع حضرت خواجہ  
 مر کمال مکمل دانسته اجازت تعلیم طریقه فرمودند و جمیع اوطال البانرا حواله من نمودند و در وقت و مکان و تکلیف خود  
 تردوی بود فرمودند جای ترد نیست که مشایخ عظام این مقامات را مقام کمال و تکمیل فرمودند اگر تردوی  
 در این مقام پیدا شود و تردوی در کمالیت آن مشایخ لازم آید حسب الامر شروع در تعلیم طریقت نمودم تو جهات  
 و در کار طالبان مرعی ساختم و در مشربش ان اثر به عظام محسوس شد حتی که کار سنین بساعات قرار یافت  
 یک چند به باین امر سرگرمی داشتیم آخر الامر باز علم به نقص خود پیدا شد و ظاهر ساخته که تجلی دانسته  
 بر سر که اکابر مشایخ آنرا نهایت گفته اند هیچ درین راه پیدا نشد و سیر الی الله و سیر فی الله نیز معلوم نشد  
 چیست پس از تحصیل مثال این کمالات چاره نبود این زمان علم نفس خود بر سر گشت طالبانی که در  
 گروهین بوده اند جمیع کرده حدیث نقص خود گفتیم و در علم همه را ساختم اما طالبان نمغنی را بر توضیح محمول داشته  
 از آنچه داشته اند نگزشتند بعد از چند نگاه حضرت حق سبحانه و تعالی احوال منظره را محصل گردانیده و جمیع علیه  
 که بصلاوات و التسلیمات بدانکه حاصل طریقه حضرت خواجگان قدس الله تعالی اسرار هم احقا و اتمنت  
 و جماعت است و اتباع سنت سنی مصطفویه علی صاحبها الصلوٰۃ و السلام و الخیر و اجتناب است  
 از بدعت و هواس نفسانیه و عمل بجزئیت امور ممالکن و احتراز از اذعین به رخصت و استعلاک  
 اضمحلال است اولاد در جنت جذبه و این استعلاک را بعد از تعبیر کرده اند و بقا که درین جنت پیدا  
 شود بعد از تحقق این استعلاک معبر بود عدم است یعنی وجود و بقا که مترتب است بر عدم  
 استعلاک است و این استعلاک و اضمحلال و حجارت از غیبت از حسن است بلکه باین استعلاک بعضی را  
 غیبت از حسن اتفاق افتد و بعضی دیگر را نه و صاحبان بقا ممکن است که بصفتا بشریت رجوع کند  
 باطلاق نفسانیه و نماید بخلاف بقا نیکی بر فنا مترتب است که حواریان جان غیبت تواند بود که حضرت خواجہ  
 بزرگ قدس الله تعالی سره الا قدس همین معنی فرموده باشد که وجود عدم وجود بشریت خود میکند اما وجود فنا  
 وجود بشریت هرگز خود نمی کند چه باقی بقا و اول هنوز در راه است و رجوع از راه ممکن است



انجام دهد حق آنست که این حق الیقین ایشان در جنت جذبه پیدا شده است و این معرفت مناسب  
 آن مقام است بجای صورتی چیز دیگر است کما لا یخفی علی اربابه و شهود وحدت و در مراتب کثرت برنجیک مراتب تمام  
 متعین شود و شهود جز وجه بانی هیچ نماید آن مقام را بیاوشت مناسب است اطلاق یا دواشت بر این مرتبه کرده اند  
 و این را تجلی ذاتی و شهود ذاتی نیز میگویند و این مقام را مقام احسان میفرمایند و آن گم شدن را بوصول معبر است  
 مع تو دور و گم شود وصال نیست و پس در این اصطلاح مخصوص است بحضرت ناصر الدین خواجہ عبداللہ الشاذلی  
 متقدمین این سلسله هم کسی باین اصطلاح تکلم نکرده است و هر چه خوبان کنند خوب آید و از کلمات قدسی  
 سمات ایشانست که زبان مرآت دل است و مرآت روح و روح مرآت حقیقت انسانی و حقیقت انسانی  
 مرآت حق سبحانہ تعالی حقائق غیبیه و غیبات قطع مسافت بعیده کرده بزبان می آید و آتی صورت نظری  
 پذیرفته بسامع مستعدان حقائق میرسد و نیز فرموده اند بعضی اکابر را که ملازمت کردم و چیز مرا گم است کردند  
 میگفت آنکه هر چه نویسم جدید بود و قدیم دویم آنکه هر چه گویم مقبول بود و نه مردود و از این کلمات قدسیه بزرگ ایشان  
 و علو منزلت معارف شان مفهوم میگردد و واضح میگردد و کمال ایشان در ان سخنان در میان نیستند و مرآت  
 پیش نیند و اللہ سبحانہ اعلم بحقیقت الحال و ماعدہ من علو درجه و منزلت کماله این ثنویات را ما ساجد  
 خود بخوانند و ثنوی هر کسی از نظر خود شنیدار من و از ورون من بخت اسرار من و تسکین از انکه من و  
 نیست بلیک گوش چشم را این نور نیست و این حقیقت از حقیقت علوم و معارف ایشان را جز  
 این مکتوبات با اندازه فهم قاصر خود خواهد نوشت و الامر عند اللہ سبحانہ و اگر حق سبحانہ کمال غیبت خود  
 بعضی ایشان را بعد از حصول آن خذند و تمامی بجهت بدولت سلوک مشرف گردانند و جذبه بسافت بعید را که  
 تقدیر به بجا نیر رساله راه کرده اند در کرمی بروج الملائکة و الروح الیمینی یوم کان مقدار حسین الف سنه  
 و غیبت باین تقدیر باندک مدت تواند قطع نمود و بحقیقت قناتی اللہ و البقار تواند رسیدن بتمام سلوک  
 تا نهایت سیرالی اللہ است که بطنای مطلق معبر است بعد از ان باز مقام جذبه است که سیر فی اللہ است  
 باللہ تعبیر کرده اند سیرالی اللہ عبارت از سیر تاسمی است که سالک مظهر آنست که سیر فی اللہ سیر در ان است  
 چه هر اسم جامع اسماء بی نهایت است پس سیر در ان نیز بی نهایت باشد و این روش را در مقام معرفت خلص  
 است درین نزدیک و کر خواہ یافت انشاء اللہ تعالی و این اسم در مراتب عروج فوق عین ثابت است زیرا که عین  
 ثابت سالک ظل همان اسم است و صورت علمیه آن جان که بفضل ایزد سے جل شانہ مخصوص اند

و

از ان اسم نیز عروج میفرمایند و ترقیات بی نهایت الا ما اشار اللہ متعالی شمر من بعد نما میدق صفات  
 و مکتبه اخطه لید و اجل و هر چند و اصلان سائر ارباب سلوک در جنت ثانی با ایشان مشارکند و بقا  
 فی اللہ و البقار میحقق لیکن مسافتی که ارباب سلوک بر یا ضات و مجاہدات قطع میکنند و در از منظر طبع  
 بمنتهای آن میرسد اکابر این خانواده بزرگ بالتذات دولت شهود و ذوق یافت مقصود و آن مسافت  
 را بزمان قلیل قطع میفرمایند و بکعبه مطلوب میرسند و بعد از رسیدن ترقیات بی نهایت میانند که نشانیان  
 ارباب سلوک از ان ترقی و قرب قلیل انصیب اند چه تقدم جذبه بر سلوک خوی از منفی محبت میطلبند تا  
 مراد نباشد جذبه بکنند و چون بکشند هر آئینه نزد کثیر افتد و قرب بیشتر پیدا کند از خواسته شده و ناخواسته  
 فرق بسیار است و لک فضل اللہ یوتیہ من یشاء و اللہ ذو الفضل العظیم ثنوی عشق معشوقان نهانست و تسکین  
 عشق عاشق با دو صد طبل و نفی و لیک عشق عاشقان تن زده کند و عشق معشوقان خوش فر بکنند  
 اگر گویند که مراد ان سلاسل و دیگر هم در این ترقی و قرب شریک چه جذبه بر سلوک شان مقدم است پس بر این طریق  
 بر طبق و دیگر چه باشد و اقرب طرق برای چه گفته شود جواب آنست که طرق دیگر موضوع از برای حصول غیبتند  
 بلکه بعضی ایشان از برای سبیل اتفاق آیند و دست میدهند و این طریق موضوع از برای حصول سید و است و  
 یا دواشت که در عبارات اکابر این سلسله علمیه واقع میشود بعد از تحقق هر دو جنت جذبه و سلوک صورت می بند  
 و نهایت گفتن او را باعتبار نهایت مراتب شهود و آگاه نیست الانانیت مطلق و را را الوار است تفصیل  
 آنست که شهود یا در مراتب صورت است یا در معنی یا در احوال و معنی این شهود بی پرده را بر تر گفته اند یعنی  
 حصول آن شهود کالبرق است باز و پرده میشود و چون شهود اگر بحض فضل یزدی جل سلطانه دوام پذیر و تمام  
 از ضیق برد یا بر آید تعبیر از ان بیا دواشت میفرمایند که حضور ب غیبت است چه هرگاه مشهود و پرده اند غیبت  
 متحقق گشت ما دوام که دوام بی پرده بی پیدانگند نام یا دواشت بر ان اطلاق نمیشود و اینجا دقیقه است باید دانست  
 که هر چه جل را رجوع نمیشد و آگاه میشد نمی است ما سیر بر ان نسبت در کلیه و کالبرق است بخلاف مجو بان که جذبه  
 بر سلوک شان مقدم است این سیر بر ان نمی است و کلیه ایشان حکم سر گرفته است و کار سیر سیر کما مرآت الاشاره آیه  
 لا تشا جساد هم کما لا تشا روحهم حتی صارت خواہ هم روحهم و بطنهم خواہ هم لسانهم غیبت را در آگاه ایشان  
 گنجایش نباشد پس آن نسبت فوق تر نسبتها باشد و همین معنی در کتب و رسائل این حضرات آن عبارات شائع  
 است چه نسبت عبارت از آگاهی است نهایت مراتب آگاهی آنست که بی پرده میرسد و دوام پذیر و شال



این طریق که این نسبت را بخود مخصوص میداند باعتبار وضع طریق است از برای حصول آن ولت کما هو الا  
بعضه اکابر سلاسل دیگر را هم اگر چه بیشتر شود جائز است بلکه واقع قوه اکابر این لشکر شیخ ابوسعید ابوالخیر قدس  
الله تعالی سره ازین آگاهی رهنه بنمایند و از استاد خود تحقیق آن میفرمایند آنجا که میسر شد که این حدیث واهی  
باشد استاد و در جواب میفرمایند بنا شد شیخ باز تکرار آن سلسله بنماید و همان جواب میباید و مرتبه سوم باز تکرار آن  
سوال میکند استادش و در جواب میفرماید که اگر باشد نادر است شیخ برقص در آمده و گفته که این از آن تلوار است  
آنکه گفته بودم که مناسبت مطلق و را را تلوار است بیانش آنست که بعد از تحقیق این آگاهی اگر عروجی واقع  
شود و در گرداب حیرت می افتد و این آگاهی را در رنگ سائر مراتب عروج و پس میگذارد و همین حیرت است که  
سبب حیرت کبر است که مخصوص با کابر است کما وقع فی کتب القوم بزرگ و در مقام میفرماید حسن تو مرا کرد  
چنان زبرد زبرد کز خال و خط و زلف تو ام نیست خبر و دیگر میفرماید عشق بالاله کفر و دین دیدم  
برتر از شک از یقین و دیدم که کفر و دین یقین و شک هر چاره همه با عقل به پیشین دیدم به چون گذشتم ز عقل  
صد عالم به چون گویم که کفر و دین دیدم به هر چه هست سزاوارند پس اسکندری همین دیدم به عزیزی دیگر  
میفرماید سه لا و هوزان سراسری روزی بی بازگشتن چیست کیسه بی بعد از حصول این حیرت مقام معرفت  
تا که ای این ولت مشرف سازند و حصول ایمان حقیقی بعد از کفر حقیقی که مقام حیرت است بنوازند مناسبت  
مطلب محققان درین ایمان است و مقام و حجت و کمال متابعت حضرت صاحب شریعت علیه الصلوه  
و السلام که ادعای الله علی بصیره آنا و من اتبعنی در این مقام است که آن سرور دین و دنیا علیه الصلوه و السلام  
این ایمان را میطلبند و میفرمایند اللهم اعظمی ایمانا صادقا و یقینا لیس بعده کفر و از کفر حقیقی که مقام حیرت  
است استعاذه میفرماید که احو ذک من الفقر و الکفر غیر تبیم انبای حق یقین است آنجا علم و عین  
حجاب یکدیگر نیستند شجر فطوبی لا رباب النعم نعمها و للعاشق السکین با تبحر به زبان و شک این  
تعالی که جذبه این عزیزان دو نوع است نوع اول که از حضرت صدیق اکبر رسیده و همین اعتبار طریق ایشان  
منسوب با حضرت است رضی الله تعالی عنه و حصول آن توجیه بوجه خاص است که قیوم جمله موجودات و  
استمالک اشکال در آن نوع دوم که بعد از تلوار آن طریق حضرت خواجہ نقشبند و آن از راه حیرت است و غیره  
و آنچه با حضرت خواجہ بلیغ نخستین ایشان خواجہ علاء الدین سیده و چون ایشان قطب رشاد و وقت خود  
بودند از برای حصول تقسیم جذبه نیز طریق وضع کردند آن طریق در خلفای خانواده ایشان بطریق علانیه

مشهور است در عبارت ایشان واقع میشود که اقرب طرق طریق علیه السلام است هر چند اصل این جذبه از  
حضرت خواجہ نقشبند است اما وضع طریق از برای تحصیل مخصوص آن خواجہ علاء الدین است قدس الله  
تعالی اسرارها و آنکه این طریق کثیر البرکت است آنکه این طریق نافعه از بسیار طرق دیگر است آنوقت  
خلفای مثل خانواده علائیه و احراریه بایند ولت عظمی بهره مند اند و بطالبان زمین راه تربیت  
میفرمایند حضرت خواجہ احرار بایند ولت عظمی از خدمت مولانا یعقوب چرخ علیهما الرضوان که  
از خلفای حضرت خواجہ علاء الدین سیده است نوع اول از جذبه که حضرت صدیق رضی الله تعالی  
عنه منسوب است طریق علیده از برای حصول آن وضع است و آن طریق وقوف عدوی است سلسله یک بعد  
از حصول این جذبه تحقق میشود و نوع دوم است بلکه نوع است نوع نیست که حضرت صدیق رضی الله  
تعالی عنه از طریق بقصود پیوسته اند و حضرت رسالت خاتمیت علی صاحبها الصلوه و السلام و نبوت  
تبر از همین خانه جذبه همین طریق رسیده اند و حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه بخت کمال خلاص بازش  
و پشتند فاسد در ایشان بودند از میان سائر اصحاب ضوان الله تعالی عنهم اجمعین باین خصوصیت طریق  
مخصوص گشته اند و همین نسبت جذبه و سلوک تا حضرت امام جعفر صادق همین خصوصیت رسیده و چون  
والله امام از اولاد کرام حضرت صدیق است رضی الله تعالی عنهم امام باعتبار این هر دو فرمودند و لدی ابوبکر  
مرتضی چون حضرت امام از ابای کرام خود غنیمتی جدا گرفته اند جامع این هر دو طریق گشته اند و آنچه جذبه را  
با سلوک ایشان جمع فرمودند و باین سلوک بقصود پیوسته و فرق در میان این هر دو سلوک آنست که  
سلوک حضرت امیر سیر آفاقه قطع میشود و سلوک حضرت صدیق با فاعله چندانی تعلق ندارد و بآن بنماید  
که نقی از خانه جذبه گنده باشند و بطوب ساینده و سلوک دل تحصیل معارف است و در ثانی غلبه محبت  
الاجرم حضرت امیر باب مدینه علم آمد و حضرت صدیق قابلیت خلت آن سرور علیه الصلوه و السلام پیدا  
کرد قال علیه الصلوه و السلام لو کنت متخذا احد اخلیلا لاتخذت ابابکر خلیلا و حضرت امام باعتبار حاجات  
جذبه که بنای آن محبت است بخت سلوک آفاقه که نشر علوم و معارف است لقیب و اقر از محبت و معرفت  
حاصل کردند بعد از آن امام این نسبت مرکب از طریق و ولایت سلطان عارفین قدس الله تعالی سره پیوسته  
گرمایان بارانانت را بر پشت ایشان نهد اند تا بدین باطل آن برسد و روی تو جبهشان جانب دیگرست پیش رخن  
آن نانت بآن نسبت مناسبت ندارد و درین تمیل نیز حکمتهاست هر چند عالمان ازین نسبت قلیل انصیب



اما این نسبت را از انوار آن بزرگوار نصیبی افروست مثلاً نوعی از مسکه که درین نسبت منبج است از آثار  
انوار سلطان العارفین است آن مسکه بتدبیر انوار غائب میسازد و از پیش می برود بعد از آن بتدبیر  
باستار می آرد و با اعتبار علیّه صواب این نسبت در مراتب صحو منبج میگردد و در ظاهر صحت در باطن منکر  
این بیت در بیان حال ایشان است از درون شوآشاد از برون بیگانه و شوق این چنین زیار و شوق  
کم میبود اندر جهان بی علی بن ابراهیم القیاس از هر بزرگ نوری فر گرفته تا با بلی خود رسیده و آن عارف  
ربانی حضرت خواجه عبدالحق عجدانی است که سر حلقه سلسله حضرات خواجهاست قدس الله تعالی  
اسرارهم و در وقت باز این نسبت علیه از سطر اوت گرفته در عرض ظهور آمد بعد از ایشان درین سلسله  
جانب سلوک آفانیه باز مخفی شد بعد حصول جذب بر اهراسه و دیگر سلوک نمودند و عروج پیدا کردند تا  
زمانیکه حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره الاقدس بعالم ظهور آمدند آن نسبت بآن جذب و سلوک  
آفانیه باز ظاهر گشت و بآن هر دو جهت جامع کمال معرفت و محبت گشتند با وجود آن یک فخر جذب و دیگر را  
که از راه محبت میخیزد و نیز ایشانرا عطا فرمود چنانکه بالا گذشت و از کمالات ایشان نصیبی از کمالات مناب  
ایشان اجنی خدمت خواجه علاء الحق و الدین را حاصل گشت بدولت هر دو جذب و سلوک فانی شرف گشتند و  
بمقام قطب ارشاد رسیدند و همچنین خدمت خواجه محمد یار سا از کمالات ایشان بهره نام یافته و حضرت  
خواجه در آخر حیات در حق ایشان فرمودند که هر که میل دیدن من بکنند فخر را به بیند و نیز از ایشان منقول است که  
میفرمودند مقصود از وجود بها و الدین ظهور محمد است و خدمت خواجه یار سا با وجود این کمالات نسبت فرود  
مولانا عارف ربیو کرانی است در آخر حیات خود عطا فرمودند و علیه همین نسبت ایشانرا ملایع شبنمی و تکمیل طلبه  
گشت و الا در کمال و تکمیل درجه علیا آهسته حضرت خواجه نقشبند در شان ایشان فرمودند اگر او شبنمی کند عالم از شبنم  
منور شود و مولانا عارف ربیو کرانی نسبت فرود را از مولانا بها و الدین که پدرشان بود یافته بودند باید بدست که نسبت فرود  
بر تمام رنجی است بجا ندهد و شبنمی و تکمیل و دعوت کار ندهد و اگر آن نسبت با نسبت قطب ارشاد و مقام دعوت  
و تکمیل خلقی است جمع شود باید دید که اگر نسبت فرود است غالب است پلار ارشاد و تکمیل و در بصورت زبونت والا  
صاحب آن دو نسبت در حد اعتدال است ظاهرش تمام باطن است و باطنش با کلیه با حق تعالی و تقدس  
درجه علیا در مقام دعوت خلق صاحب این دو نسبت است هر چند نسبت قطبیت ارشاد و نیز تنها در دعوت کفایت  
میکند الا این بزرگواران را در مقام مرتبه دیگر است نظر ایشان شایسته امراض قلبیه است صحبتشان

واقع اخلاق نامرخصه سید الطائفة بنفید البغدادی باین دولت مستعد شده بود و باین منزلت که مشرف  
گشته نسبت قطبیت ایشانرا از شبنم سخی قطعی حاصل شده بود و نسبت فرودیت از شبنم محمد صواب از  
سخنان قدسی نشان ایشان است مردم میدانند که من مرید سی ام من مرید محمد صابم نسبت فرودیت را  
غالب ساخته نسبت قطبیت را فراموش کرده در جنب آن معدوم و نیست است بعد از خلفای حضرت خواجه نقشبند  
چرخ این خاندان بزرگ حضرت خواجه حرار بود و جذب و خواجها را تمام نموده و توجیه فانی گشتند و تمام هم  
را رسانیده بی آنکه در ارم در آمده است ملک و فدا در آن پیدا کنند باز بخانه جذب و آورند و استملاک و  
اصحکمال خاص در همین جهت پیدا کردند و بقایای هم در همین جهت یافتند با جمله شان عظیم و بخت و شرف  
علوم و معارف که از فناء و بقا دست میداد ایشانرا در همین مقام میسر شد اگر چه در علوم بود اسطه لغایر چنین  
تفاوت پیدا است یکی از تفاوتها اثبات توحید و وجود است و عدم آن و همچنین استاثبات اموریکه مناسب جمیع  
مذکرانند من الاطاعه و السمران و الوصیة الذاتیات و شهود الوحدۃ فی الشریعة مع اخفاء الکثرة بالکلیه بحث  
لا یرجع کلمته انا علی السالک اصلا و امثال ذلک بخلاف العلوم الالهیه الالهیه علی البقار الذی یلحقها  
الطریق فانهما لیست که ذلک بل علوم هم مطابقت با علوم الشریعیه غیر محاسبه الی التحکلات و تکلفات  
و الاسو له و الاجوبه با جمله نقاشیه در جهت جذب است هر نوع جذب که با است از مسکه نرسد و در صورتی اگر  
لهذا با وجود لیاقا تا بر باقی رجوع نمیکند و اشارت با و بی اقتد چدر جذب و غلبه محبت است و غلبه محبت را مسکه لازم  
ست پس هیچ وجه مسکه از شبنم منفک نشود پس نیاز علوم آن نیز مسکه از شبنم باشد کما قول بوحدة الوجود فانی با  
علی المسکه و غلبه محبت بحیث لا یبقی فی نظره الا المحبوب فی کل شیء ماسواه و اگر بصحیحی آمد شهود محبوبیت شود  
ماسواه او نمیشد و حکم بوحده وجود نمیکرد و بقاشیه بعد از فناء مطلق و نهایت سلوک است نشان صحو و پیدار  
معرفت است مسکه را در انظار مطلق منافی نیست آنچه از سالک در حالت فناء گشته بود همه جمع کرده اما منصف بیک  
جمله و بعضی با بقا را بشنیدن چار و در علوم نشان مسکه را بجا نیاید پس علوم ایشان مطابق علوم انبیاء باشد  
علیهم الصلوات و التسلیمات و البکرات لی یوم الدین ایضا از عزیز شنیده ام که حضرت خواجه ربیو کرانی از آباء  
مادری خود که صاحب غریبه بودند و جذب و بای توبیه و تبت نیز حاصل کرده بودند و از مقام اقطاب شاعر  
که تائید دین با ایشان مربوط است و در محبت شان عظیم دارند حضرت خواجه را نصیبی از فرود تائید  
شرعیت و نصرت دین ایشان را از آنجا بود شمه از احوال گرامی ایشان بالا مذکور شد که بعد از آن



احیای طریقت این بزرگواران اشاعت آداب این عزیزان علی الخصوص در ملک هندوستان که اهل آن  
از کمالات ایشان بهر بهر بودند بطور ارشاد و ینای معارف آگاهی موبد الدین رضی شینا و مولانا محمد الباقی  
سله الله تعالی تحقیق گشت خواست که شمه از کمالات ایشان نیز درین مکتوب برج نماید چون رضای  
ایشان درین باب مفهوم گشت از جرات آن درین باب تقاعد نمود و مکتوب و وصعه و نو و و عظیم  
بمولانا محمدالحی صدور یافته و در بیان مراتب توحید وجودی و شهودی و معارف متعلقه آنها بسم الله الرحمن  
الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین و علی آله و صحابه اجمعین بدان رشک  
الله تعالی که منشاء توحید وجودی جمعی را کثرت ممارست مراقبات توحید است و تعقل مسمی کلمه لایله الا الله  
بلا موجود الا الله ظهور این قسم توحید بعد از تحلل و تامل و تخیل بواسطه استیلائی سلطان خیال است که از  
کثرت مراد است معنی توحید یا تمیز و در تحلیله نقش بسته است و چون بخیل جاعل مجبور است هر آینه  
معلوم است صاحب این توحید از ارباب احوال نیست چه ارباب احوال ارباب قلبند و از مقام قلب  
در نیوقت خبر ندارد و علی پیش نیست بلکه علم را در جاست بعضا فوق بعضی و دیگر انشاء توحید  
وجودی انجذاب و محبت قلبی است که ابتدا را یادگار و مراقبات که خیالی از تخیل معنی توحید است اشتغال نموده  
و بعد و بعد با یحی و سابقه عنایت بمقام قلب سیده اند و جذب پیدا کرده اند و مقام اگر بر ایشان جمال توحید  
وجودی ظاهر شود و سبب آن غلبه محبت محبوب خواهد بود که ماسوائه محبوب را از نظر نشان مخفی ساخته است  
و دستور گردانیده و چون ماسوائه محبوب را نمی بینند و نمی یابند لاجرم چه محبوب را موجود ندانند  
توحید از احوال است و از علت تخیل و شائبه توهم پاک و مبرا و اگر انجذاب ارباب قلوب را از جهان مقام  
بعالم باز گردانند محبوب خود را در هر ذره از ذرات عالم مشاهده نمایند و موجودات را ملا و محال و محال  
محبوب میدانند اگر محض فضل خداوند جل سلطانه از مقام قلب برآمده توحید جناب قدس مقلب قلب و بند  
انیمه رفت توحید که در مقام قلب پیدا شده بود و برینوال می آرد و چند و معارج عروج صعود نماید خود را با  
به مناسبت ترایند جمعی از اینها تاجیکان و وطن پسند بر ارباب آن معرفت مثل رکن الدین ابوالکلام شریف  
علاؤ الدوله سمانی و بعضی دیگر را بعد از ذوال انیمه رفت به نفی و اثبات آن کار معنی مانده کتاب این طور از  
انکار ارباب انیمه رفت تاحشی بنیاید و از طعن ایشان خود را دور میدار و انکار و وطن را وقتی مجال باشد که ارباب  
آن حال را در نظر آن حال قصد و تمییز باشد که او را ایشان بمعنی در ایشان ظاهر شده است

محقق

ایشان مغلوب سحر خیال اندیش هر آینه معذور باشند و لا روه و لا طعن علی المضطر المعذور لکن اینقدر میداند که  
فوق انیمه رفت و دیگر است و در اینحال حالتی دیگر تحقق مجوسان بنیقام از کمالات بسیار است و از مقامات  
بیشمار محروم انیمه قلیل البصاحت را بی آنکه ممارست بمعنی توحید نماید و ضمن مراقبات و انوار بلکه به آنکه  
جد و جهد نماید محض فضل اندر و در ملازمت هدایت اخلاصت ینای حقائق و معارف آگاهی موبد الدین رضی  
شینا و مولانا محمد الباقی قدس الله تعالی سره الاقدس بعد از تعلیم ذکر و توجه و التفات ایشان در مقام قلب و در  
در معرفت کشاده بودند و علوم و معارف انیقام را فراوان عطا فرموده و دقائق انیمه عارف را متکشف ساخته و تا  
درست در انیقام و تفتند از الامران کمالات بنده نواز که از مقام قلب برآورند و درین ضمن انیمه رفت و برینوال و درده  
رفته تمام معذور گشت مقصود از اظهار احوال خود آنست تا معلوم شود که تیر قوم را از روی کشف و ذوق تبحر  
آورده است تا از روی ظن تعلیم و معارف توحید که از بعضی اولیا الله ظاهر شده اند و راجع احوال و مقام  
قلب بریزد و باشد پس هیچ نقصان ایشان ازین راه لاحق نشود و انیمه رفت را توفیق رسایل در حارف توحیدی  
ست چون آن نوشته را بعضی یاران منتهی ساخته جمیع آنرا منتهی شده است آن رسایل را بحال خود گذشته است  
لازم می آید که از آن مقام نگذراند و طائفه دیگر از ارباب توحید آنانند که استلزام و ضمه احوال در مشهود و خود بر وجه  
پیدا کرده اند و محبت ایشان آنست که در مشهود و محوره مضحک و معذور باشند و اثر از لوازم وجود ایشان ظاهر شود  
و چون انار بر خود کفر نمایند و نهایت کار نزد ایشان فنا و نیستی است مشاهده را نیز کفر است میدانشان بعضی از ایشان  
میفرمایند آشتی عدمالا خود را با عدی میجویم که هرگز او را وجود نمود ایشان اند مقول محبت حدیث قدسی من  
فکنت فانما ویتنه شان ایشان تحقیق است همیشه در زیر بار وجود نمودن محبت سایش نماند و چه سایش و غفلت است بر  
تقدیر و ام استلزام غفلت را بگذاشت نیست شیخ الاسلام هر وی میفرماید یکساعت از حق سجده غافل باز  
میدست که گناهان در انجمنه وجود و بشریت را غفلت و کار نیست جبهی الله تعالی از کمالات کرم خویش هر یک از ایشان  
بماند از دست او با مریکه مستلزم غفلت اند ظاهر ایشان را آن امور مشغول ساخته است تا آن بار وجودی بکمال ایشان  
تحقیق با جمعی را بسامع و بقل لفت داده و طائفه را تصنیف کتب و تبحر علوم و معارف شاعر ساخته و کرد  
را بچشمه امور بی مشغول داشته عبد الله مصطفی همراه گناهان انیمه رفت شخصی از عزیزه سر از بر سید  
فرمود و تافسه از آن جو خلاص شود و بعضی را بعلوم توحید و در مشهود و وحدت و در کثرت آرام و اوزان بار ساخته  
برسانند ازین قبلیه است توحید یک و بعضی اکابر مشایخ نقشبیه قدس الله تعالی اسرار علم ظاهر شده است نسبت این



بزرگواران بجز این صرف یک شئ عالم و شهود در عالم کاره ندارد معارفیکه ارشاد مینماید حقایق و معارف  
و تنگنای ناصر الدین خواجه عبد الله مناسب علوم توحید و وجود و شهود و وحدت و کثرت نوشته اند از تقسیم اخیر توحید  
ست کتابت فقرات ایشان که شکل است بعضی علوم توحید و جز آن مشار علوم آن کتاب مقصود از آن  
معارف استیناس لغت ایشانست بعالم و همچنین است معارف خواجه تا که در بعضی رسائل بطریق کلام کتاب  
فقرات تحریر یافته مشار این علوم توحید و جد به است و نه غلبه محبت و شهود ایشان را با عالم نیست نیست تا آنجا ایشان را  
در عالم مینماید شهود و شال شهود حقیقی ایشانست مثلاً شخصی که قمار چال آفتاب است و از کمال محبت خود را در  
آفتاب گم ساخته است نامزد نشانی از خود نگذاشته این چنین گم شده را اگر خواجه بداند باز و بپند و آشی و آفته  
دردی به واسطه آفتاب پیدا آید تا ساحتی از نشان انوار آفتاب نفسی راست کت و دومی بیاساید  
همان آفتاب را در جهانی این عالم و مینماید و آن علاقه او را با این عالم انسی و اتفاقی پیدا میسازد نگاهی او را  
مینماید که این عالم عین آفتاب است و جز آفتاب هیچ چیز موجود نیست و گاهی در مرتبه ذرات عالم چال آفتاب  
مینماید یا کسی سوال کند که چون عالم نفس لامع عین آفتاب نباشد پس آنرا آفتاب نماندین خلاف واقع باشد زیرا  
که گوئیم افراد عالم با یکدیگر و بعضی امور مشترک اند و بعضی دیگر امتیاز حق سبحانه و تعالی بکمال قدرت خویش انوری که  
باحتیاق از بدو باطله بعضی حکم و مصالح از نظر مینماید معنی میسازد و اجزای مشترک فقط شهود مینماید پس چاره حکم  
با چاره دیگر یکسان پس آفتاب را نیز باین علاقه عین عالم بیاید همچنین حق را بسجا دنیا عالم هر چند فی الحقیقت بی هیچ  
مناسبت نیست اما مشابیه است اسمی مصحح این اتحاد میگردد و مثلاً حق سبحانه و تعالی موجود است و عالم هم موجود و هر  
یکی حقیقت مریان این دو وجود هیچ مناسبت نیست و همچنین و تعالی سمیع و عالم بصیر حق و قادر و مریست و  
بعضی افراد عالم نیز باین صفات متصف اند چه صفات که دیگر از هر چه هست مانع از خصوصیت وجود مکانی  
و تعالی صفات محدثات را از نظر ایشان ستور ساخته اند اگر حکم با سجا و کثرت خفاش دارد و تقسیم اخیر توحید و کلام  
اقسام توحید است بلکه فی الحقیقت از باب این معرفت مغلوب این دار و ندین و سکر ایشان باعث این معرفت شده  
بلکه این دار و بر ایشان از برای مصلحت آورده اند و خواستند که بتوسل این معرفت ایشان را از سکر  
آزاد و تسلی دهند چنانچه جمعی را به سماع و وصف طائفه را استعمال بعضی امور مباحه سلیمه اند و باید دوست که بکلمات  
ایشان از این طائفه بعضی امور که مغایر شهود ایشانست استعمال مینماید تسلی میسازد بخلاف این بزرگواران  
بامر که مغایر شهود ایشانست اتفاقی نمی نمایند و رام نمیکرد پس چاره عالم را عین شهود ایشان مینماید و رام

میگردند پس چاره عالم را عین شهود مینماید و مرآت عالم از اجلوه میدهند تا ساحتی از آن باز تحقیق  
یابند مشار تقسیم اخیر توحید را بطریق کشف ذوق معلوم نبود چنان دو وجه سابق را میدهند یعنی تقسیم  
داشت اند از رسائل و مکتوبات همان دو وجه بلکه وجود و عدم را نوشته است و توحید وجود را منحصر در آن نوشته است  
لیکن چون بعد از رحلت ارشاد و پناهی قبله گاهی بتقریب زیارت هزار شریف بیده محرومه و دلی اتفاق  
عبود را قادر و زعید بر زیارت شریف ایشان رفته بود و در مشار توحید نیز از مرتبه اتفاق تمام از روحانیت  
مقدسه ایشان ظاهر گشت و از کمال غریب نواری نسبت خاصه خود را که حضرت خواجه احرار ربوب  
بود و محبت فرمودند چون آن نسبت در خود یافت به ضرورت حقیقت این علوم و معارف را بطریق ذوق دریا  
و معلوم گشت که مشار توحید وجود در ایشان انجذاب قلبی و غلبه محبت نیست بلکه مقصود از این معرفت  
تحقیق آن غایت است تا ندانند اظهار این معنی را مناسب نمی وید اما چون در بعضی رسائل آن دو وجه  
سابق سابق مذکور شده بودند مردم قلیل الدراست از آن در توهم افتادند که از این بیان مقصود این  
دو اکابر لازم می آید که طریق ایشان طریق ارباب توحید است باین توسل زبان فتنه انگیزی در آن کردند  
حتی که این توهم در بعضی طلاب قلیل الارادت باعث فتور احوال ایشان گشت به ضرورت مصلحت در  
اظهار تقسیم توحید و بدو از برای استظهار ذکر آن واقع نیز مناسب نیست در تحریر خود روشی از مخلصان  
خواجه ماقبل کرده که میفرمودند مردم میدانند که ما از مطالعه کتب ارباب حیدر استی فرا میگیریم و همچنین مقصود است  
که ساحتی خود را غافل سازیم این سخن مؤید کلام سابق است تفصیلات پناهی شیخ عبد الحق که از مخلصان حضرت  
خواجه است نقل کرده اند که حضرت خواجه قلیل ایام رحلت میفرمودند که ما را به تعین یقین معلوم شده است که توحید  
کوچه تنگ است شاه راه دیگر است هر چند پیش از این همه میدانستیم اما تقسیم یقین اکنون اظهار آمده است ازین سخن  
نیز مفهوم میشود که در آخر کار مشرب ایشان توحید مناسبند داشت و رایت احوال اگر تقسیم توحید هم ظاهر  
شده باشد باکی نیست بلکه سبب از مشرب را در ابتدا آن تقسیم بظهور آمده است باخبر از آن بر آید اند  
ایضا بعد از وصول بمقام جد به نقشبندیه طریق حضرت خواجه نقشبندیه و طریق حضرت خواجه احرار از یکدیگر  
جداست و علوم و معارف نیز از هر چه جدا اند غلبه توحید حضرت خواجه احرار بعد از آن نسبت باطنی اجداد  
ماوری خود است که پشت به پشت بزرگ آمده اند و این فنا نیستی که در بالان مذکور شد از انوارم نسبت  
آن بزرگواران است این حقیر بواسطه مصلحت اجنای این وقت از برای تربیت طالبان طریق حضرت







بسیار شنیعه که مومن از پیغمبر معجزه طلب کرده باشد مجزیه طلبان کفار را نه اهل انکار سه معجزات از بهر قهر دشمن است نه بوی جنسیت بی دل بردست نه موجب ایمان نباشد معجزات نه بوی جنسیت که جذب صفت است اگر شبهه پیدا شود در خاطر آنرا بی توقف عرض نماید اگر حل نشود تقصیر بخود نهد و هیچ مقصود را بخواهد پس عاقل سازد و واقع که رود باز بر پنهان ندارد و تعبیر و قلعه از و طلب کند و تعبیر یک طلب مشکف شود و غیر عرض نماید و صواب خطا را از خود برکشود خود را بر پنهان احتیاج کند که حق با باطل درین از میر حجت صواب با خطا مختلط و بعضی درستی بی اذن از وجود انشود که غیر او را برای گزیدن متانی اراحت است آواز خود را بر آواز او بلند کند و سخن بلند را بلند کند که سودا است نه فرضی و قوتی که رسد اکثر ایتو سطر تصور نماید و اگر در واقع بیند که فیضی از نشانی رسیده است آنرا نیز از پیر فایده دهد و بداند که چون پیر چای کمال است و فیوض است فیض خاص از پیر مناسب است و احوال مرید بلام کمال شنی از شیخ که صورت اخلاصه نوی ظاهر شده است بمرید رسیده است لطیفه از لطافه پیر که مناسب آن فیض اردو بصورت آن شیخ ظاهر شده است بواسطه استیلائی مریدان لطیفه را شیخ دیگر خیال کرده است فیض را از آن دست این مغالطه عظیم است حقیقت آنرا زلت قدم گذاشت و در عین حال و محبت پیر تقیید دارد و بجهت رسیدن به علایق علی الاصولات و التسلیمات با یکدیگر طریق کلامی مثل مشهور است بی بی ادبی بخدا نرسد و اگر مرید در رعایت بعضی از آداب خود را مقصود دارد و رادای یا شیخی نرسد و اگر سعی تمام نموده اند از حده برآید محفوظات را از حصر کف بتقصیر خارج است اگر چه از ابا الله سبحانه رعایت آداب نکند و خود را مقصود تمام نموده اند از برکات این بزرگواران محروم است هر که را روی به پیر و ندانست نه دیدن را و نمی سودد داشت به آری مرید یک برکت تو حیدر پیر شریف و با تقوا و با عبادت امام و طریق فرست بر خطا هر شود و پیر از اسلام دارد و کمال و گواهی و با تمیز پیر رسیده که بعضی امور الهامی یا پیر خطا کند و بمقتضای الهام خود عمل کند اگر چه نزد پیر خلاف آن تحقق بود چه تمیز در نیست زرت که تعلیم برآمده است تعلیم و در حق خطاست نمی بینی که صاحب پیغمبر صلی الله علیه و آله علیهم الصلوات و التسلیمات را امور اجتماع و دیگر احکام غیر منزه بآنست و خلاف کرده اند و بعضی اوقات صواب بجانب صاحب ظاهر شده است کمالا یعنی علی ارباب العلم من خطا که خلاف با پیر میرا بعد از رسیدن بر مرتبه کمال مجوز است و نه سواد پیر است بلکه خیا چنین نیست اگر صاحب پیغمبر علیهم الصلوات و التسلیمات کمال و ب مؤدب و اند خیر از تعلیم مردم و دیگر نمیکند و نه با بوی سلف بعد از رسیدن بر مرتبه اجتماع و تعلیم ابی حنیفه رضی الله تعالی عنه خطاست صواب و متابعت رای خود است نه راسه ابی حنیفه قول مشهور است از امام ابو یوسف که نازعت ابی حنیفه فی مسأله خلق القرآن است بهترینیه بکه

تکلیف صناعت بتلاقی افکار است اگر بر یکت که ماندی زیادتی پیدا نه کردی بخوبی که در زمان پیوسته است امروز با اختلاف آراء و ملاحق انظار و ه صد زیادتی و کمال پیدا کرده است با چون بنا را او نهاده است فضل او است افضل للمقصدین لیکن کمال اینها را مثل امتی مثل لمطر لا یدری اولهیم خیر ام آخرهم بیت نبوت علیه علی الاصول و السلام تنذیب ارفع شیده بعضی مریدین بدانکه گفته اند شیخ یحیی و سیت احیاء و امانت از لوازم مقام شیخی است مراد از احیاء احیاء روحی است جسمی و همچنین مراد از امانت امانت روحی است نه جسمی مراد از حیا حیا موت فناء و بقاست که بقام و لایث کمال میرساند شیخ مقتدا باذن الله سبحانه متکفل این هر دو امر است پس شیخ را ازین احیاء و امانت چاره نباشد معنی یحیی و سیت یحیی و یحیی احیاء و امانت جسمی را بجنبش شیخی کاری نیست شیخ مقتدا حکم کاره را دارد هر کس را که با و متابعت است در رنگ حسن و خاشاک و عیب و سید و در نصب خود را از انشای استیفا نماید خوارق و کرامات نیز برای جذب مریدان نیست مریدان بناسبت معنویه مجذب میگردد و آنکه باین بزرگواران متابعت ندارد از دولت کمالات ایشان محروم است اگر چه نه از مجزیه خوارق و کرامات بدین ابوجهل و ابوسب از شایسته معنی باید گرفت قال الله سبحانه فی حق الکفار و ان یروا کل آیه لایؤمنوا بها حتی اذا جاءک یکادلو یقول الذین کفروا ان هذا الا ساطیر الاولین و السلام مکتوب و و صمد و نو و سوم و شیخ محمد جنزیه صمد و ریافته و در جواب اسوله که پرسیده بود ولی مع الله وقت در حدیث نبوی علیه علی الاصول و السلام آمده است و ابو ذر غفاری نیز همین را گفته و جهان چه باشد و پرسیده بود که قدیمی بنده علی رقبه کل ولی الله حضرت شیخ عبدالقادر فرموده و دیگرے نیز همین را گفته حقیقت اینها مله حبیت و پرسیده که مراد از اولیا که قدم ایشان بر گردن نهاده بود اولیا همان حضرتند مطلقا الحمد لله و سلام علی عباد الله الذین صطفی صیغه شریفه که رساله شریفه بور و آن متبع و مسرور گردید چنانچه میست که در میان حق جل و علا دور افتاده بار بار یاد فرمایند راج یافته بود که حضرت رسالت پناه علیه علی الاصولات و التسلیمات فرموده است لی مع الله وقت حضرت ابو ذر غفاری نیز همین گفته و حضرت میران محلی الدین گفته که بای من برگردن جمله اولیا و دیگرے همین گفته است گاه گاه برینج و لفظ خوفا میشود دعایان نموده نوشته که این دو سخن چنانچه میست که در میان حق جل و علا دور افتاده بار بار یاد فرمایند راج یافته بود که کتوب یفهم این غریب باشد ارسال نمایند خود و ما این فقیر در رسائل خود نوشته است که آنست و در وجود او استمرار وقت و وقت نادریم بوده است آنوقت در حین اداسه نماز بوده است الصلوة معراج المؤمنین شنیعه باشد و از حنی یا بلال شایسته عدل و اثبات این مطلب ابو ذر غفاری بوار است و تعبیر نیز باین دولت



مسترف شده باشد چه کمال تابعان آنست و در از جمیع کمالات او علیه علیهم الصلوات و تسلیات بطریق و شرف  
 نصیب آنست و حضرت شیخ عبدالقادر فرموده قدی بنده علی رقبه کل ولی الله و جمیع الابرار  
 صاحب عوارف که مرید و مرادی شیخ ابوجیب سهروردی است که از مهران مصاحبان حضرت شیخ عبدالقادر  
 بوده است این کلام را از ان کمالات ساخته است که شعر عجیبی اندک از شیخ در باب شیخ احوال بود بقایای سکر  
 یافته اند و در نجات از شیخ حماد و یاس که از شیخ حضرت شیخ است نقل کرده است که او بطریق فرست فرموده که این  
 عجمی را قید است که در وقت دی برگردن بمرد و لیا خواهد بود و هرگز نمیشود بنگردد و قدی بنده علی رقبه کل ولی الله  
 هر آنکه نزد بگوید و لیا برگردن بنده بر تقدیر حضرت شیخ در این کلام حق اند این کلام خواه از بقایای سکر از  
 ایشان سر بر زده باشد و خواه ماسور باشد با طهار این کلام چه قدم ایشان برگردنهای جمیع اولیاء آنوقت  
 بوده است و جمیع اولیاء آنوقت بر قدم ایشان بوده اند لیکن باید دانست که این حکم مخصوص با اولیاء آنوقت است  
 اولیاء ما تقدم و ما تخر ازین حکم خارج اند چنانکه از کلام شیخ حماد مفهوم میشود که قدم او در وقت دی برگردن هم  
 اولیاء خواهد بود و نیز خوشه که در بقا و بوده است و حضرت شیخ عبدالقادر در این سقا و عبد الله زیارت و  
 رفته بودند که آن خوشه بطریق فرست و حق شیخ گفته که می بینم ترا در بقا و که بمنبر بر آمده و میگویی قدی بنده  
 علی رقبه کل ولی الله و می بینم اولیاء آنوقت ترا که همه گرد نهاس خود را پست کرده اند ارجال و اکرام ایشان از  
 کلام این بزرگ نیز مفهوم که آن حکم مخصوص با اولیاء آنوقت بوده است و در وقت نیز اگر کسی را حق سبحانه  
 چشم بنیاد عطا فرماید بید چنانچه آن خوشه دیده بود که گرد نهاس اولیاء آنوقت زیر قدم وی اند و حکم حماد و بغیر  
 اولیاء آنوقت نکرده است در اولیاء ما تقدم حکم چگونه مجوز بود که شامل اصحاب کرام است که یقیناً از حضرت  
 شیخ افضل اند و در ما تخر نیز چگونه نمیشود که شامل حضرت مهدی است که آنست و علیه و علی آله الصلوة  
 و السلام بقدم او بشارت داده است و امت ما بوجود او بشهر ساخته و او را خلیفه الله فرموده و همچنین اصحاب  
 حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام که از انبیاء اولوالعزم است از سابقانند و بواسطه متابعتان  
 شریفه طیحت بر اصحاب خاتم الرسل اند علیه الصلوة و السلام از بزرگسایان این امت تواند بود که آن سرور  
 فرموده باشد علیه و علی آله السلام لایدری اولم خیر ام آخرهم یا بحاجه حضرت شیخ عبدالقادر را در ولایت شان  
 عظیم است و در نبی علیاست ولایت خاصه محمدیه را علی صاحبها الصلوة و السلام و ائمه از راه غیر نقطه آخر سینه  
 است و سر حلقه آن دایره گشته از چنان کسی توهم نکند که چون شیخ سر حلقه دایره ولایت محمدیه بود باید که از جمله اولیاء

افضل باشد چه ولایت محمدی فوق جمیع ولایات انبیاست علی نبینا و علیه الصلوات و تسلیات زیرا که گوئیم  
 سر حلقه ولایت محمدیت که از راه سر حاصل گشته است چنانکه گشت نه سر حلقه مطلق آن ولایت تا اقلیت  
 لازم آید یا آنکه گوئیم سر حلقه مطلق ولایت محمدیه بودن متکثر از فضیلت نیست زیرا که تواند بود که دیگر است و در  
 کمالات نبویه محمدیه بطریق جمعیت و وراثت پیش قدم بود فضیلت از راه آن کمالات او را ثابت باشد جمعی از  
 مریدان حضرت شیخ عبدالقادر و حق شیخ علونینانید و در محبت جانب فرط میگرد و در رنگ مجاز و غیره حضرت  
 امیر کرم الله وجهه از خوی کلمه و کلام انجمنه غم نمیشود که شیخ را ایشان از جمیع اولیاء ما تقدم و ما تخر افضل  
 میدانند و غیر از انبیاء علیهم الصلوات و تسلیات معلوم نیست که دیگر از حضرت شیخ افضل در این از افاضت است  
 اگر گویند آنقدر ظهور خوارق و کرامات که از شیخ بوجود آمده است از هیچ ولی نبی و نبیانی در این فضل او را باشد گوئیم که  
 اکثر ظهور خوارق بر فضیلت ولایت ندارد و تواند بود که یکی بود که شیخ خارق از ذوی نبی و نبیانی فضل باشد از  
 آن کس که خوارق و کرامات از ذوی نبی و نبیانی آیند شیخ اشوخی در عوارف بعد ذکر کرامات و خوارق مشایخ فرموده  
 کل بنده ما حب الله سبحانه و قد یکاشف بها قوم و عیالی و قد یکون فوق هؤلاء من لا یکون له شئ من  
 هذا ان بنده کما تقویه الیقین و من شیخ صرف الیقین لا حاجه الی شئ من بنده الا کرامات و دون ما ذکرنا  
 تجوز الذکر فی انقلاب وجود ذکر الذات کثرت ظهور خوارق را دلیل بر فضیلت ساختن و در رنگ نیست که کسی  
 کثرت فضائل و مناقب حضرت امیر را دلیل بر فضیلت و سازد بر حضرت صدیق رضی الله تعالی عنهما که آنقدر فضائل  
 و مناقب از ذوی نبی و نبیانی است ای برادر شیخ خوارق عادات بر و نوع است نوع اول علوم و عارف است  
 جن سلطان که بذات و صفات و افعال و احوال و علایق دارد و درای طور نظر عقل است و طایفه متعارف  
 معاد است که بنده بای خاص خود را بآن ممتاز ساخته است و نوع ثانی کشف صور مخلوقات و اخبار از  
 معنیات که بعالم تعلی دارد و نوع اول مخصوص باین حق و ارباب معرفت است و نوع ثانی شامل محبت و  
 مبطل است زیرا که اهل است در راجع را نیز نوع ثانی حاصل است نوع اول نزد خدا جل و علا شرف اعتبار  
 دارد که با اولیاء خود مخصوص ساخته است و اعداد ارادان شرکت نداده و نوع ثانی نزد عوام خلایق  
 معبر است و در انظار ایشان معجز و محترم نمیشود اگر چه از اهل است در راجع نبی و نبیانی نزد یک است که از  
 نادانی او را پستش نمایند و بر طلب و یاس که او را از ان تحلیف نماید و منقاد او گردند بلکه  
 مجربان نوع اول را از خوارق نمیدانند و از کرامات فی شمر خوارق نزد ایشان مخصوص در نوع ثانی است



و کرامات بر عزم این محبوبان مخصوص بکشف صور مخلوقات است و اختیار از مغیبات ایشان زهی خبر دان  
 علی که به احوال مخلوقات حاضر یا غایب تعلق دارد که ام شرافت و کرامت در وی حاصل است بلکه این  
 علم شایان است که بجهل مبذل گردد و تائید از مخلوقات و احوال ایشان حاصل آید معرفت اجبی  
 است حق تعالی و تقدس که بشرافت و کرامت سزاوارست و با عزت و احترام شایان سب پرستی نیست  
 برخ و دیو در کشته و ناز و بسوخت عقل زحیرت که این چه بوجع نیست و قریب ما ذکرنا قال شیخ الاسلام  
 الهروی و امام الانصاری فی منازل السائرین و شارحه و الذی ثبت عندی بالتجربة ان فراسة  
 اهل المعرفة انما هی فی تیزه من یصلح بحضرت الشیخ و علامن لا یصلح و یعرفون اهل الاستعداد الذین  
 اشتغلوا بالعبادة و صلوا الی حضرة الجمع فنده فراسة اهل المعرفة و اما فراسة اهل الرياضة بالجوهر  
 و الخلو و تصفیه الباطن من غیر وصله الی جانب الحق تعالی فلم فراسة کشف الصور و الاجبار  
 بالمغیبات المختصة بالخلق فانهم لا یخبرون الا حق تعالی لانهم محجوبین عن الحق سبحانه و اما اهل المعرفة  
 فلا اشتغال لهم بایر و علیم من معارف الحق تعالی لایکون اخبارهم الا عن الله تعالی لما کان العالم اکثرهم  
 اهل نطق عن الله سبحانه و اشتغال بالذی نالت قلوبهم الی اهل کشف الصور و الاخبار عما غاب من  
 احوال مخلوقات فخطوبهم و اعتقاد انهم اهل الله خاصة و اعراضا عن کشف اهل حقیقة و انهم هم فیما یخبرون  
 عن الله سبحانه و قالوا لو کان هو لا اهل حق کما یزعمون لایخبرنا عن احوالنا و احوال المخلوقات و  
 اذا کانوا لا یقدرون علی کشف احوال المخلوقات فلیف یقدرون علی کشف امور علی من نه و کذب و هم سبنا  
 القیاس الفاسد و عمیت علیهم الاخبار الصحیحی و لم یعلوا ان الله تعالی قد جی هو لا عن ملاحظة خلق  
 و خصم و شغلهم عما سواه حایه لهم و غیره علیهم و لو کانوا من تعرض الی احوال خلق ما صلح الحق سبحانه  
 و قدر انما اهل حق اذا اعتقدوا الی التفات الی کشف الصور و لو کما لا یقدر غیرهم علی اوراکه بالفراسة  
 التي شیهتها اهل المعرفة و فی الفراسة فیما تعلق بالحق سبحانه و بالقرب منه و اما فراسة اهل الصفات  
 الخارجین المتعلقین بالخلق فلا تعلق بخباب الحق سبحانه و ما لا یقرب منه و یشترب المسلمون  
 و انصاره و الیه و و سائر الطوائف فیها لانها لیست شریفه عند الله سبحانه فخص بها اهل  
 مکتوب و و صمد و نو و و چهارم بمجدوم زاوکی که جامع علوم ظاهره معارف و اسرار  
 باطنه اند مجد الدین خواجہ محمد مقصوم سلمه الله تعالی صمد و ریاضت در بیان معارف که

و  
 ج

بصفات ثنائیه واجب الوجود تعالی و تقدس تعلق دارد و در تحقیق مبادی تعینات انبیا علیهم الصلوٰت  
 و التسلیات و مبادی تعینات سایر خلایق و حقوق جزئیات با کل خود و عدم جواز انتقال جزئیات بیک کس  
 دیگر و در فرق میان تجلی و شهود انبیا و اولیاء علیهم الصلوٰت و التسلیات و در بیان حصول عریان مر  
 کس تابعان ما با وجود توسط انبیا علیهم الصلوٰت و السلام و در تحقیق الفاظ محمود و محال که در عبارت شایخ  
 قدس الشراسر بهم واقع شده اند و ما بناسب ذلک صفات ثنائیه حقیقه واجب الوجود تعالی و تقدس  
 که اول شان صفة الحيوة است و آخر شان صفت تکوین ستمند قسمی است که تعلق آن عالم غالب  
 است و اضافت آن بخلایق بیشتره کما تکوین از نجاست که جمعی از اهل سنت و جماعت انکار وجود او نموده اند  
 و گفته اند که تکوین از صفات اضافیه است و الحق انه من الصفات الحقيقية الغالبة علیها الاضافة و  
 قسمی دیگر آنست که اضافت دارد اما کمتر از قسم سابق کالعلم و القدرة و الارادة و السمع و البصر و الكلام و  
 قسم ثالث اعلاى اقسام ثلثة که آنرا هیچ وجه بعالم تعلق نیست و راجحه از اضافت ندارد کالحيوة ان صفت  
 ام جمیع صفات و هل همه آنها و استحق کل و اقرب باین صفت صفة العلم است که مبادی تعینات علم الرسل  
 است علیه علیهم الصلوٰت و التسلیات و صفات دیگر مبادی تعینات خلایق دیگر است چون هر صفت  
 باعتبار تعلقات متعدد و جزئیات دارد و مثل تکوین که آنرا باعتبار تعلقات شتی تخلیق و تربیتی و حیوانات جزئیات  
 پیدا شده است و این جزئیات نیز در رنگ کلیات خود مبادی تعینات خلایق آمده و هر یک مبادی تعین  
 او کلی اند تعینات دیگر که مبادی آنها جزئیات آن کلی است تابع آنکس خواهد بود و زیر قدم او زندگانی خواهد  
 نمود از نجاست که میگویند فلا فی زیر قدم محمد است و فلا فی زیر قدم عیسی و فلا فی زیر قدم موسی علیهم الصلوٰت  
 و التحیات و التسلیات و اما و اکملها و چون این جزئیات را بطریق سلوک ترقی واقع شود ملحق بکلیات خود  
 خواهند شد و شهود کلیات خواهد بود و فرق با صالیه و تبعیت خواهد ماند و انبیا و سب و عدم توسط خواهد شد چه  
 تابع هر چه باید و هر چه بنده توسط اصل ممکن نیست گاه باشد که تابع از تصور خود و اصل را متوسطه اند اما فی حقیقه  
 اصل در میان تابع و شهود او حائل است نه حائل که مانع شهود باشد بلکه باعث شهود و در رنگ عینک  
 صاف و جانز نیست که جزئیات یک کلی ترقی نموده از کلی خود خروج کرده تحت کلی دیگر در آیند و شهود  
 ایشان شهودان کلی دیگر شود مثلاً جامع که زیر قدم موسی اند انتقال نموده زیر قدم عیسی و اهل شوند  
 اما تواند بود که زیر قدم محمد آیند بلکه همیشه زیر قدم او بیند علیه و علی آله الصلوٰة و السلام زیرا که



رب محمد رب الارباب است واصل جمیع آن کلیات پس نسبت بآن جزئیات اصل لاصل باشد و  
این ترقی گویا باصل الاصل است نه باصل که مبانی اصل آنهاست انقدر فرق در میان جزئیات و  
کلیات آنها خواهد ماند که خبری را در واصل است یکی اصل خود که کلی اوست محال دیگر اصل لاصل و کلی او را  
جواب اصل الاصل است پس اینجا معلوم گشت که شهود محمد رسول الله صلی الله علیه و علی آله وسلم بی پرده  
تعیینات است و شهود دیگران در پرده تعینات الاصل در پرده تعین محمدی از حیث است که گفته اند تجلی ذات  
خاصه محمد رسول الله صلی الله علیه و علی آله وسلم و تجلی دیگران در پرده صفات الاصل در پرده رب الارباب  
که رب محمد است که فوق جمیع اسما و صفات است سوای صفة الحیوة اگر گویند که ازین بیان لازم می آید  
شهود سائر انبیاء علیهم الصلوات و التسلیات در پرده مبدا تعین محمد است که رب است اولیا است او  
که بالا صلاة زیر قدم او بنده علیه الصلوة و السلام شود ایشان نیز در رنگ شهود سائر انبیاء در پرده رب الارباب  
خواهد بود پس فرق در میان سائر انبیاء علی نبینا و علیهم الصلوات و التحیات و در میان اولیا است او  
علیه الصلوة و السلام چه باشد در جواب گوئیم که انبیاء را سوای این شهود که در پرده حقیقت محمدی است  
شهود دیگر هم هست که از راه مبادی تعینات ایشان پیدا میشود و بالا صلاة عینیک با سه مخصوصه  
خود را بر دیده با سه بصیرت گذاشته مشاهده غیب الغیب میفرماید باید دانست که این دو شهود  
نه باین معنی است که هر دو معاً متحقق میشود بلکه باین معنی است که اگر ترقی که باصل الاصل برسد شهود او  
در پرده حقیقت محمد است در رنگ عیسی علی نبینا و علیه الصلوات و السلام که بعد از نزول نبوت  
شرف خواهد شد و این ترقی متعسر است نزد یک با ستم است فضل عظیم خداوندی جل سلطان در کار است  
و در عالم اسباب شفقت بر محمد است نسبت و اگر ترقی از اصل خود نموده از حقیقت خود  
بحقیقة الحقائق ترسیده شهود او در پرده حقیقت مخصوصه خود است بدان و آگاه باشی چنانکه بصیرت  
ذات تعالی و تقدس را می است از حقیقت الحقائق که بعد طی منازل کشیده وصول میسر شود همچنین  
از سائر حقائق کلیات نیز راهی است بحضرت تعالی و تقدس که بعد از طی مراحل مشکرة حصول حصول  
می پیوندد و غایت مافی الباب در راه حقیقت الحقائق و صل عریانست و در سائر طرق هر چند وصل  
ذرات میسر میشود اما این سیر از منتهای اصول غالی حقیقت الحقائق که حقیقت محمدی است در میان  
احاط است اگر چه حصین نباشد و این متین نبود همچنین قدر حاجزیت است که مانع اطلاق تجلی ذات گشته

اگر نه سائر انبیاء را نیز بالا صلاة از ذات تعالی نصیب است و امثال کل ایشان را تبعیت انبیا و رسل علیهم و علی  
امهم الصلوة و التحیات نیز نصیب است سوال هر گاه صفت الحیوة فوق صفت العلم باشد پس در راه حقیقت  
الحقائق نیز تعین صفة الحیوة حاصل آمد پس وصل عریان چون بود و تجلی ذات جزا باشد جواب آن تعین که بعین  
است نحو و تلاشی میگرد و هیچ اعتباری از او در مرتبه حضرت ذات تعالی نمیداند هر چند صفات دیگر را نیز  
در مرتبه حضرت ذات اعتباری نیست اما آنها نام بنده ذات غیر سنده یعنی که تلاشی گرداند بخلاف صفة الحیوة  
که آنجا میسر شد و تلاشی میگرد و لهذا تعین حقیقت محمدی و سائر تعینات خلایق و دیگر دلی اند و زوال  
آنها در مرتبه از مراتب محال گشت بلی رسیدن بشی دیگر است و متصل گشتن در شی دیگر و عبارت بعضی  
از مشایخ قدس لکن از راه احکم که لفظ محو و ضحلال واقع میشود مراد از آن محو نظریه است نه محو یعنی تعین  
سالك از نظر او مرتفع میگردد و نه آنکه در نفس الامر محو میشود که آن الحاد و زندقه است جمعی از ناقصان این  
راه از ان الفاظ موهمه محو و ضحلال عینی دانسته اند و بزندقه رسیده اند که از عذاب و ثواب اخروے  
انکار نموده اند و خیال کرده اند که چنانکه از وحدت بکثرت آمده اند مرتبه دیگر چنین طور از کثرت بوحدة  
خواهند رفت و این کثرت در ان وحدت مضحل خواهد شد و جمعی ازین زنادقه آن محو شدن را قیامت  
کبری خیال کرده اند از شتر و نشتر و حساب و صراط و میزان انکار نموده اند ضلوا فاضلوا کثیرا من الناس  
یک شخص را از ان جماعت دیده که در مطلب خود شتر مولانا عبد الرحمن الجامی را قدس الله سره اشتداد  
می آورد و جای معاد و مبدا وحدت است و پس بنام و میان کثرت موهوم و السلام بنمیدانند که مراد  
مولانا ازین بیت خود و رجوع بوحدة باعتبار نظر و شهود است غیر از یکذات شهود ایشان نمیاند و  
کثرتها تمام از نظر ایشان مخفی میگردد و نه رجوع عینی و وجودی بوحدة چه باشد اگر رجوع بوحدة کمالی عجز و نقص و  
احتیاج زائل شده است پس رجوع وجودی بوحدة چه باشد اگر رجوع بوحدة بعد از موت خیال  
کرده اند کافر زندقه اند که از عذاب اخروے انکار دارند و ابطال دعوت انبیا نمایند علیهم الصلوات  
و التسلیات امتها و اکملها سوال تو در بعضی از رسائل خود نوشته که فانی افتخار مخصوص بولایت  
محمد است معنی آن سخن چیست جواب از تحقیق ما تقدم معلوم شد که وصل عریان مخصوص بولایت  
محمد است و دیگران را هر چند جب مرتفع شود اما از حیله بهیچ پیر این شعر که از راه توسط توسط حقیقت  
محمدی حاصل می گردد و چاره نبود که مریس از افتخار که نهایت مراتب انسانی است بر علو باندازه



آن حیلوله بقیه بنیادین بملاحظه آن بقیه اطلاق فنای در مطلق مجوز نباشد بقای آن بقدر اخیر از  
محمدی کیست که در مابعد از هزاران محمدی المشرب اگر کسی را این حدت نظر پیدا شود به هم مقیم است  
مشایخ طبقات اکثرشان تار و جود و سر سخن کرده اند که کسی باشد که از انفاهی گشته باشد فلیف از  
انفا و آنکه در دریای انفا غوطه زده باشد و بهر ذره از ذرات آن رسیده و اطلاع یافته که بریت احمد است  
ذلک فضل الله و توفیه من یشاء الله و الفصل العظیم سوال معتقد توانست که هر چه بنی را علیه علی آله  
الصلوة و السلام از کمالات حاصل آید کمال تابعان او را نیز تبعیت از آن کمالات نصیب است پس  
لازم آید که از وصل عریان نیز نصیب باشد و حال آنکه همان در میان حاصل است جواب حیلوله بنی در وصل  
عریان ضرر ندارد چه آن وصل تبعیت نه با صالیه پس حیلوله موکد تبعیت باشد نه منافی چه منافی تبعیت  
حصول متوسط است نه رفع از متوسط که آن مناسب مقام اصالة است پس بهم حیلوله باشد و بهم وصل  
عریان تبعیت میسر شود فافهم سوال فرق چیست که در ماده کمال تابعان بنی علیه علیه الصلوات  
والتسلیمات وصل عریان و تجلی ذات اطلاق میکنند و در انبیاء و دیگر صلوات الله تعالی و تسلیما علیه علی بنی  
وعلیهم این اطلاق تجویز نمیکند با آنکه حیلوله بنی با علیه الصلوة و السلام در هر دو ماده حاصل جواب  
تجویز این اطلاق در ماده کمال تابعان باعتبار تبعیت است که توسط بنی منافی آن اطلاق نیست چنانکه  
گذاشت و در انبیاء و دیگر علیه بنیاء و صلوات و اتحیات اگر این اطلاق تجویز یابد باعتبار صالیه و انبیاء  
چه این بزرگواران با صالیه قطع منازل فرموده بحضرت ذات تعالی رسیده اند و شک نیست که  
متوسط در صورت اصالة منافی آن اطلاق خواهد بود پس فرق واضح گشت باید دانست که فرق  
و تبعیت در میان انبیاء را تقدم و کمال تابعان این است علی بنیاء و علیهم علیهم الصلوة و السلام و اتحیات  
سوجب فضیلت بنیاء است علی بنیاء و علیهم الصلوات و اتحیات چه اصل مقصود است تابع طفیل چه پدر تابعان  
اطلاق وصل عریان و تجلی ذات صحیح است و در متوهمان این اطلاق نیست اما طفیل را چه یار که مقصودی مساوی  
جود چگونه مساوات میسر شود که آن دولت در اصل بر وجه اتم و کمال است در تابع بوجه اسم و رسم اما آنقدر  
مناسبت تصحیح نسبت بنیاء و تابع را بهجوتیو ع میسازد و لذا خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات علماء  
است خود را بهجوتیو انبیاء بنی اسرائیل فرموده ازین بیان لازم آید که حصول تجلی ذات مراد لیا این است را  
موسوم فضل نباشد و انبیاء که تجلی ذات ندارند فافهم فانه من منزلة الاقام و نصف فان هذه العلوم استاثرات الله

سبحانه هذا العبد بها بصدقة حبیه محمد علیه و علی آله الصلوة و السلام سوال مقر است که مقصود  
از آفرینش خاتم الرسل است علیه و علیهم الصلوات و التسلیات و دیگران و نفس وجود و حصول کمالات  
طفیل او و سید در بعیت و بدرجات علیا میرسد و اندر روز قیامت آدم و من و نوح تحت لوای او علیه و  
علیهم الصلوة خواهند بود و توفیقی دولت و وصول بر سر انبیاء علی بنیاء و علیهم الصلوات و اتحیات بطریق  
اصالت است نه بطریق تبعیت و جان چه باشد جواب همچنانکه محمد رسول الله صلی الله علیه و آله  
و سلم از راه حقیقت خود طریق است بحضرت ذات تعالی و تقدس بنیاء و دیگر را علی بنیاء و علیهم الصلوات  
والتسلیمات نیز راههاست از حقائق خود بحضرت ذات تعالی شانه درین وصل تبعیت نیست بخلاف  
امتان که تبعیت انبیاء از راه حقائق ایشان که مناسب استعداد هر کدام است بمطلب میرسد صالیه  
در حق ایشان مفقود است غایت مافی الباب چون وصل دیگران اگر چه با صالیه باشد وصل عریان است  
چه حقیقت خاتم الرسل علیه الصلوات و التسلیات پیر این شعر مظلوم گشته است پس ناچار اول قضی که  
میرسد آن حقیقت اتصال می یابد بعد از آن توسط او دیگران میرسد و منی تبعیت همین حصول توسط  
است پس آن اصالة باین تبعیت جنگ ندارد و نیک باید دریافت تبعیتی که در حق امتان گفته شده است  
در این تبعیت است که منافی اصالة است کما مر غیره فافهم اگر گویند که در مراتب عروج از مرتبه  
صفه الحیوة نیز نصیب کمال است باید گوئیم که هست اگر گویند که در بالا مذکور شد که نهایت این صفت را  
اضمحلال و تلاشی است و در حضرت ذات تعالی و تقدس نصیب کمال از مقام محو و تلاشی چه بود و حال آنکه تو  
در بالا گفته که تعینات حقائق را اضمحلال عینی نیست اگر هست نظری است که اضمحلال عینی بالحد و در ذره  
میرساند جواب اضمحلال عینی چه در کمال اضمحلال نظریه کافیه است اگر چه درین اضمحلال مراتب متفاوت  
باشد فافهم والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال و السلام علی من اتبع الهدی و انتم متابعه المصطفی علیه  
و علی آله الصلوات و التسلیات و التماسا و الکلمات مکتوب و و صد و نو و و تحم حاجی و یوسف کشمیر  
صدور یافته در بیان نظر بر قدم و هوش و درم و سفر در وطن و خلوة در آنجمن که اصول مقرر طریقه علیه  
نقشبند است قدس الله تعالی اسرار شما باید دانست که یکی از اصول مقرر طریقه نقشبندیه قدس الله  
تعالی اسرار شما نظر بر قدم است مراد از نظر بر قدم آن نیست که باید نظر از قدم تجاوز نکند و پیش از قدم میل  
بفوق نماید زیرا که خلاف واقع است بلکه نظر عیشیه از قدم تفوق میفرماید و قدم را ردیف خود نمیدانید زیرا که



مردج برزخیه علو اول نظر است بعد از آن قدم صعود نماید و چون قدم بر تبه نظر رسیده نظر از آنجا بر تبه بلای آید  
و قدم بر تبه آن تیره صعود میفرماید بعد از آن باز نظر از آن مقام ترقی میکند علی بن الحقیاس اگر مراد آنست که  
نظر باید که بقای ترقی نماید که آنجا قدم را بجا نشاند پس آن نیز غیر نیست زیرا که بعد از تمامی قدم اگر نظر  
تنها باشد بسیاری از مراتب کمال فایده شود و باقی آنست که نهایت قدم تا نهایت مراتب است و بعد از  
سالك است بلکه تا نهایت استعدادی که آن سالك بر قدم است لیکن قدم اول باصالت است قدم  
ثانی تبعیت آن نبی و فوق مراتب این استعداد و او را قدم نیست اما نظر است این نظر چون حدت پیدا کند  
منتهای او نهایت مراتب نظر آن نبی است علیه و علی آله الصلوات و التسلیات که آن سالك بر قدم است  
چه کمال تابعان نبی را که از جمیع کمالات و نصیب است لیکن با نهایت مراتب استعداد که باصالت سالك  
و تبعیت است قدم و نظر و افقت دارند بعد از آن قدم کوتهی میکند و نظر تنها صعود مینماید و تا نهایت  
مراتب نظر آن نبی ترقیات میفرماید پس معلوم شد که نظر بنیاد عظیم الصلوات و التسلیات نیز فوق اقدام  
ایشان صعود میفرماید و کمال متابعان این بزرگواران را از مقام انظار ایشان نیز نصیب است  
چنانچه از مقامات اقدام ایشان نصیب است و فوق قدم خاتم الانبیا علیه و عظیم الصلوات و التسلیات  
مقام رویت است که دیگر از امور صعود یا خیر است آنچه دیگر از انبیا است و از انقاد است کمال متابعان و را  
از مقام نصیب است اگر چه رویت نیست سه فریاد و حافظ این همه آخر بزه نیست بهر قصه غریب  
حدیث عجیب است بهر سر اصل سخن رویم و گوئیم که اگر مراد آنست که قدم باید که از نظر خلف نماید  
بنوعیکه در هیچ وقتی از اوقات بمقام نظر رسد نیک است زیرا که بمعنی مانع ترقی است و همچنین اگر از  
قدم و نظر قدم و نظر ظاهر مراد داشته شود گنجایش دارد و در وقت راه رفتن نظر بر آنکس پیدا میکند و خوب است  
مسلو نه نقشار حاصل میگردد و اگر نظر بر قدم دوخته شود جمعیت اقرب باشد و این مراد مناسب است  
بمعنی کلمه و دیگر که قرین است آن کلمه نیست جوش در دم غایت مافی الباب بلکه اولی از برای دفع تفرق  
است که از اتفاق تفرق و کار ثانی دفع تفرق نفس میا زد و کلام ثالث که قرین اینی و کلام است کلام سفر  
در وطن است آن عبارت از سیر و تفرق است که نشاء حصول اندراج نهایت فی البدایه است که  
مخصوص بنظر تفرقه علیه است هر چند سیر در نفس جمیع طرق است اما بعد از حصول بر آفتابی است و در نظری  
شروع ازین سیر است و سیر آفتابی در ضمن این سیر مندرج است و باین اعتبار اگر درین طریق

عالی اندراج البدایه فی نهایت نیز گوئیم گنجایش دارد و کلام چهارم که قرین این کلمات سرگشته  
است کلام خلوت و راجح است هر گاه سفر در وطن میسر شد پس در آنجا نیز خلوت خانه وطن سفر نماید و  
تفرقه آفاق کچه نفس راه نیاید این نیز تقدیر است که در برای حجه را بر لبه باشد و روز نهامسد و ساخته  
پس باید که در آنجا تفرقه مشکله و مخاطب نباشد و لغت احدی نکرده و انیمه تحلات و تکلفات در ابتدا است  
در وسط و انتها جمیع ازینها در کار نیست در عین تفرقه جمعیت است و نفس غفلت حاضر زیا کسی گمان  
نکند که تفرقه و عدم تفرقه در جمعیت حق منتفی مطلقا مساوی است لایکله مراد آنست که تفرقه و عدم تفرقه  
در جمعیت باطن او برابر اندر مع ذلک اگر ظاهر را با باطن جمیع سازد و تفرقه را از ظاهر نیز دفع نماید و اولی  
و نسب خواهد بود قال الله سبحانه و تعالی بنیبه علیه و علی آله الصلوات و السلام و ذکر اسم رب بک و  
تقبل الیه بتبلیا باید دانست که در بعضی اوقات از تفرقه ظاهر چاره نبوده که حقوق خلق ادا شود پس  
تفرقه ظاهر نیز در بعضی اوقات مستحسن باشد اما تفرقه باطن هیچ وقتی از اوقات مستحسن نیست که این نص  
از برای حق است سبحانه پس سه حصه از عبادات مسلم از برای حق باشد چنانچه باطن بیامد و فی الظاهر حق  
و دیگر ظاهر نیز برای ادا حقوق خلق ماند و در ادای آن حقوق چونکه اشتغال او امر حق است سبحانه آن نصف  
و دیگر امر راجح حق گشت تعالی و تقدس الیه يرجع الامر کله فاعبده مکتوب دو صدر و نو و دو ششم  
در بیان بساطت صفات حق جل و علا و نفی تعدد و خلق آن باشد یا حضرت مخدوم زوکی خواجه  
محمد سعید سلمه الله تعالی و ابقاه صدور یافت الحمد للرب العالمین و الصلوة و السلام علی سید المرسلین  
و آله الطاهرين اجمعین بدان اسعدک الله تعالی که صفات واجب جل سلطان در رنگ است و تعالی چون  
و چگونه اند و بر بساط حقیقت اند مثلاً علم یک نشاء بسیط است که معلومات ازل و ابجهان یک نشاء  
مشکشف میگردد و یک قدرت کامل بسیط است که مقدرات اولین و آخرین وسیله آن بوجودی آید و دیگر  
یک کلام بسیط است که از ازل تا ابد بجهان کلام گویند علی بن الحقیاس سائر الصفات کحقیقه و تعدد  
که باعتبار تعلق معلومات و مقدرات پیدا شود و نیز در آخر تبه مقدر است شیا معلوم و مقدر حق اند بجا  
اما صفت علم و قدرت را با شیا هیچ تعلق نیست انیمه قدرت و را در طور نظر عقل است را بای معقول هرگز  
شکل انیمه تجویزی نماید و محال میدانند که شیا معلوم و مقدر حق باشد چنانچه علم و تعالی با آنها  
تعلق نکند و همچنین مقدر باشد و قدرت متعلق نشود و نمی بیند که در آخر تبه ازل و ابد آن حاضر است



بلکه آنهم گنجایش ندارد پیش از تعبیر با قرب شی و اوفق آن نیست و موجودات از ازل و ابدا در آن حاضر  
اند و در همان آن حاضر زید را بهم محدود میداند و هم موجود و هم چنین میداند و هم جسمی و هم جوهری میداند  
و هم بیرو همی میداند و هم میت و هم در بر رخ میداند و هم در حشرات و جنات و معلوم است که آن آفرین  
باین موجودات هیچ تعلقی نیست چه اگر تعلقی پیدا کند از آن نیست خواهد بود برآمدن زمان نام ناخواهد یافت  
و ماضی و استقبال نخواهد گشت پس این موجودات هم در آن ثابت اند و هم غیر ثابت پس اگر انگشانی  
ثابت کرده شود بسیط حقیقی که او را هیچ یکی از معلومات تعلقی نباشد و جمیع معلومات بدان یکسان انگشانی  
معلوم گردند چه عجب زیرا که جمیع ضدین در بیخون آنها متعالیه برآمده است که مخصوص با تجاوز زمانست  
اتحاد جهت انجاء زمان را گنجایش نیست و لایحرج علیه بجهان زمان اتحاد جهت نیز مفقود است که  
فرق اجمال و تفصیل است در رنگ آنکه در مرتبه کلمه شخصی بگوید که اسم و فعل و حرف که قسم یکدیگر اند  
همه را در آخرت به در آن واحد متحدی بنیم و منصرف را عین غیر منصرف می یابیم و مبنی را عین معرب  
میدانم و بگوید که با وجود این جامعیت کلمه را با هیچ یکی از این قسم تعلقی نیست از این همه مستغنی است و  
بیخ یکی از عقلا انکار آن شخص نمی نماید و بتبعاد آن نمیکند در ما سخن فیه و نشاء المثل لا علی چرا استبعاد نکند  
و توقف نمایند اگر گویند که مثل این سخن کسی نگفته است چه شد اگر نگفته است اما مخالف سخن دیگران نیست  
تا مناسب مرتبه و وجوب نه تعالی و تقدس سه خروزه بخور ترا بفایز چه کاره مثالی که در مخلوقات  
میتوان گفت از برای توضیح این معرفت است که گفته اند که علم بعلت مستلزم علم بمعلوم است و در صورت  
بالاصالة مدکر متوجه بعلت است و تعلقی بعلت پیدا کرده است علم معلول به بعلت آن علم علت آمده  
بسی آنکه تعلقی ثانی پیدا کرده باشد از باب محقول در صورت نیز به تعلقی علم در مرتبه ثانی مملو است  
معلوم تجویز نخواهند کرد و اگر چنان تعلقی باصالة نباشد لیکن مثالی قریب تر از این مثال معلوم نیست که  
پیدا شود و مقصود توضیح است نه اثبات و الله تعالی اعلم بحقائق الامور کما و الصلوة و السلام علی  
من اتبع الهدی و التزم متابقة المصطفی علیه و علی آله من الصلوات و التحیات و المبارکات مکتوب  
و و صدور و نو و و مقیم بمولانا بدرالدین صدور یافته در تحقیق احاطه و سر بیان حق سبحانه و توضیح آن  
بامثل و در رعایت حفظ مراتب و جویی و امکانی اعلم ان حاطة الحق سبحانه بالا شیاء و سر بیان فیه  
حاطة الجسم بالمفصل و سر بیان فیه کما نکتة مثلا ساربه فی جمیع اقسامها من الاسم و الفعل و الحرف کذا فی

اقسام الاقسام من الماضی و الماضی و الامر و النبی و المصدر و اسم الفاعل و المشتق و متصل و منقطع  
و الحال و التیمة و الثلاثی و الرباعی و الخماسی و الحروف و الجارة و الناصبة و الحروف المختصة بالافعال و الحروف  
المختصة بالادخلة علیها الی غیر ذلک من الاقسام الحاصلة من تقیسات الغیر المتناهیه فیه الاقسام کما  
خیل الکلمة بل هو لا را حقیقات مندرجه تحت الکلمة ما زاد فی تفصیلهما و تیزه را عن الکلمة و فی تیزه بعضیها عن  
بعض شی الا اعتبار العقل و فی الخارج لیست الا الکلمة و لهذا اصح الحمل و لکن لکل مرتبه من المراتب اسم تخص  
هو به و با احکام لا توجه فی غیره امثلا الدال علی المعنی بالاستقلال مع الاقتران بالزمان فعل و غیر الاقتران  
اسم و غیر الدال علی المعنی بالاستقلال حرف و کذا المقترن بالزمان الماضی فعل ماض و بالزمان الحال  
و الاستقبال مضارع و ما وجد فی علتان من لعل التیة المشهورة فی غیر منصرف و المنصرف و حروف علماء البحارة  
و حروف علماء النصب ناصبة فاعلاق اسم مرتبه علی مرتبه اخری و اجراء احکام احدیها علی الاخری  
کاطلاق فعل الماضی علی المضارع و المنصرف علی غیر المنصرف و الجارة علی الناصبة مع کون المراتب  
کما لیست الا الکلمة فاجراء احدیها علی الاخری صلاحة و خروج عن الصراط السوی فقول و الله سبحانه  
اعلم ان لکل مرتبه من المراتب منزل الوجود سبحانه سما مختص بها و احکام لا توجد الا فیها فالوجوب لذاته  
و الاستثناء و الذاتی مختص بمرتبه الجمع و اللوهمیه و الامکان الذاتی و الافتقار الذاتی مختص بمرتبه الکلون  
و الفساد و المرتبه الاولی بمرتبه الربوبیه و الخالقیه و المرتبه الثانیة بمرتبه العبودیه و الخلقیه فلو طبق ساهی  
احد لهما علی الاخری و اجری احکام مختص بمرتبه علی المرتبه الاخری لکان زندقه صریقه و کفر بخصا و عجب  
من بعض الملاحدة و الزناوة انهم کیف یخاطبون المراتب بجدون احکام مرتبه علی مرتبه اخری فیصفون  
الکون بصفات الواجب الواجب بصفات الممكن مع علمهم بتمایز صفات الممكن الذی هو مرتبه واحدة  
بعضها عن بعض و اختلاف احکام و علمهم بعدم زوال تمایزهم و اختلاف احکامهم صلاحة اتحاد و هم  
فی المرتبه الکلونیه فانهم یعلمون بالبداهة مثلا ان الحرارة و الاشراف من صفات النار المختصة بها لیست  
واحدة نهما فی الماد و لا یوصف بهما الماء و کذا البرودة الی اختصت بالماء لیست فی النار و کذا التیمیز و ن  
بالضرورة بین ازواجهم و هاتهم و یکمکون بتفرقة احکامهم و الله سبحانه الهادی الی سبیل رشد و السلام  
علی من اتبع الهدی مکتوب و صدور و نو و و شتم بمرید محب الله انکبوری صدور یافته بر بیان فصول  
بنهایت کار بطریق اشارت خفیه و عبارات لطیفه و بر سر این مخا غیر از مخد و مزاده کلان علیه الرحمة



والرضوان از زبان چمکسل طلوع نیافته بدان رشد که الله تعالی مدتها که سیر و ظلال داشت و حصول نطفه عین حصول می یافت حال آنکه حصول باصل پیشتره است حصول جزئین ندارد و کماله انکاسته فی بدنه شخص اولی  
 الیه لا یصلیب بهما من شخص لاطلا فافهم فان کلامنا اشاره بدانند عباراتی مناسب بیان که بطریق رمز و  
 اشارت تحریر یافته بود و مناسب بمقام دانسته نیز درین مکتوب مندرج ساخت فهم نمایند ذکر چنان باخود از تیر ماه و  
 مداومت بران بازگشت بفضل حضرت رحمان جلیل عریان باقی بجهت جان و السلام علی من تبع علی الهدی والشر  
 متابعت المصطفی علیه و علی آله الصلوات المتناهیه من التحیات کما مکتوب و صد و نو و نهم شیخ فزیرا بهر  
 صدر یافته و غزای مصیبت و دلالت بصبر و رضا بقضا و فضیلت مرگ طاعون و در بیان آنکه فرار ازین  
 طاعون گناه کبیره است در رنگ فرار یوم زحف است بعد از آنکه و الصلوة تبلیغ الدعوات میرساند که مکتوب  
 رسید از مصیبتها نوشته بودند آن الله و اما الیه اجعون صبر و تحمل باید نمود و رضا بقضا باید داد و من زور و  
 نیچم گرم بیازاری به خوش بود و غزیران تحمل خواری به قال الله تبارک تعالی ما اصحابکم من مصیبت فاما  
 کسبت یدکم و یعرفون کثیر و قال تبارک و تعالی ظهر الفساد فی البر و البحر باکسبت ید یدی الناس رین با ان  
 شومی بحال ما اول موشان هلاک شدند که با احتیاط بیشتر و شنیده و زنان که در انزل و بقای نوح انسان  
 بر وجود ایشانست بیشتر از مردان مردند که درین و با از مردان که نیکو سلامت ماند خاک بر چیده او و آنکه نیکو  
 مرد و طوبی که در بیشتر که با تساهل و قد جرم شیخ الاسلام ابن حجر فی کتاب بذل لما عاون فی فضل طاعون  
 بان ایت با الطاعون لا یساکن لانه نظیر المقتول فی المعركة و بان الصابر فی الطاعون محسب با عیال الله العیبه  
 الا انکب له اذا ات فی غیر الطعن الا یفتن ايضا لانه نظیر المربط که ذکره شیخ الاجل السیوطی فی کتاب  
 شیخ اصد و رشیخ حال لمونی و القبر و قال چو حجت جدا و همین کسی که نگرخت و نمود از جمله غازیان مجاهد است و  
 از جر که صابران و بلا کشتان هر کسی را اجلی است مسمی که گنجانش تقدیم و تاخیر ندارد و اکثر گزیرایان که سلامت  
 ماند بعلت آنکه اجلی ایشان نرسیده بودند آنکه که تخمین ایشان را از مرگ خلاص ساخت اکثر صابران  
 که هلاک شدند هم بجل هلاک شدند فلین الفرائجی و لا الا استقرار بملک این فرار در رنگ فسرار یوم  
 زحف است و گناه کبیره است از مکر خداوند نیست جل سلطانه که گزیرندگان سلامت ماند و صبر کنندگان  
 هلاک شوند فیض بکثیر او میدی بکثیر شنیده میشد از صبر و تحمل شما و امداد و اعانت شما مسلمانان جزا کم  
 الله سبحانه خیر از تربیت طفلان و تحمل اذرا ایشان و لشک نشوند که امید واری اجر جلیل بران مرتب

است زیاده چه نویسد مکتوب سه صدمه بخند و مزادگی جامع علوم عقلی و نقلی مجدالدین محمد مصوم  
 سلمه الله تعالی صدور یافته در بیان اسرار غامضه و معارف غیبیه بلسان رموز و اشارت ایام از  
 مقام قیاب قوسین او و نیز اندراج یافته الحمد لله و سلام علی عباد الله الذین اصطفی انسان کامل  
 چون بکفر فیصلی مراتب اسما و صفات را طی کرده جامعیت تمام پیدا کند و مرآت کمالات اسما و صفات  
 الهی حل سلطان گردد و عدم ذاتی او که مرآت آن کمالات است به تمام منقش شود و خیر آن کمالات در و  
 هیچ چیز ظاهر نبود این زمین به نقاشی خاص که منوط بآن کمالات است بعد حصول فضای تمام که مربوط  
 باشقای عدم او بوده شرف گردد و اسم ولایت بروی صادق آید و بعد از آن اگر عنایت زلی حل سلطان  
 شامل حال او شود و تواند بود که مرآت ثانی این کمالات که عارف بآن بقا یافته بود و مرآت حضرت ذات  
 الهی و تقدس منکس گردد و ظهور را بجا پیدا کند در نیوت سرقاب قوسین بطور آید باید دانست که ظهوری  
 در وی و در بیرون کنایت از حصول نسبت مجوس مرئی را بآن مراتب نه آنکه آنجا حقیقت مرآت است  
 حصول شیئی است در وی و شد مثل لا علی و چون آن کمالات که عارف بقاء بآن یافته بود و مرآت  
 آنجا بقدس سره بطریق حقیقت و احاطه منعکس گردد و ظهور را بجا پیدا کند و نسبت مجهول کیفی  
 در آنجا حاصل شود لاجرم آنکه بعارف تعلق و است آنجا اطلاق یا بدو خود را آن کمالات ظاهره  
 بنیاد نیست عروج آنادر مقام قیاب قوسین تلاطم است ای فرزند بشنوم آت صورت که در و  
 حسن و جمال منعکس گردد و اگر فضا آن مرآت صورت و علم پیدا کند ناچار ظهور آن حسن و جمال متجلی شود  
 و خط و افرا خواهد بود و مراتب حقیقت هر چند لذت و المفقود است که از صفات امکانست اما امری که شایان  
 آن مرتبه علیاست و از سمات نقص حدوث مبرک آن ثبات است سه فریاد حافظانیه آخر خبر نه نیست به  
 هم قصه غریب و حدیث عجیب است به این کمالات ظاهره که در آخر مرتبه نسبت مجهول کیفی پیدا کرده اند  
 حکم اینها در رنگ حکم عالم خلق انسانست نسبت به عالم امر من عرف نفسه فقد عرف ربه اینجا دریاب چون این  
 کمالات ظاهره که بفضل حضرت جمال ذات است تعالی را تقدس نسبت مجهول کیفی حضرت اجماع پیدا کرده  
 و اجمال بلا کیف بدست آورده اند آئینه واری حضرت جمال نمودند تا چار و حضرت جمال تفصیل بخود عقبار  
 بعضی توهم نیز پیدا شد که سبب عروج انامی عارف گشتن کمال و نسبت بمقام او اولی است سه ظم آنجا رسید  
 و شرف است به اینست بیان تنایت انبساط غایت لغایت که فهم آن از دراک خواص مبرحل و راست و از







و التسلیمات متوسطه است و در حق اصحاب انبیا علیهم الصلوات و التحیات که تبعیت و راشت بایند و ملت  
 مشرف گشته اند متوسط انبیا است علیهم الصلوات و التحیات بعد از انبیا و اصحاب ایشان علیهم الصلوات  
 و التسلیمات کم کسی بایند و ملت مشرف گشته است هر چند جائز است و دیگر بر تیر تبعیت و راشت بایند و  
 همه سازند فیض روح القدس را بازدهد و فرماید دیگران هم بکنند آنچه میگویند انکار کم که ایند و ملت  
 و رکب تا بعضی نیز بر تیر انداخته است و در آنجا بر تیر تابعین نیز سایه افکنده بعد از آن رو با ستار  
 آورده تا آنکه نوبت بالغ ثانی از بعثت آن سرور علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات رسیده  
 درین وقت نیز آن دولت پر بعیت و راشت بر منصفه ظهور آمده و آخر را بادل مشابه ساخته  
 اگر با و شده بر در پیرزن بیاید تو انجا چه سبب است بکن پیرو السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعه  
 المحضه علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات انما و اکملها مکتوب سه صد و دو و هم مخدوم زادگی  
 که جامع علوم ظاهره و اسرار و معارف باطنه اند اعنی محمد الدین محمد معصوم سلمه الله تعالی صد دریا  
 و در بیان فرق ولایت سه گانه که ولایت اولیا و ولایت انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات و ولایت  
 ملا را علی است علی نبینا و علیهم الصلوات و التحیات و در بیان آنکه نبوة افضل است از ولایت بعضی از  
 خصائص معارف تعلق دارند و مایه مناسب و کمال بدان ارشد که الله تعالی که ولایت عبارت از قرب  
 آتی است جل سلطان که به شایستگی صورت نه بند و وسیله حیل و محب حصول نه پذیرد و اگر ولایت اولیا  
 است البته بدخ ظلمت قسم است و ولایت انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات هر چند از ظلمت برآمده است  
 اما بی حیل و محب اسما و صفات محقق نیست و ولایت ملا را علی نبینا و علیهم الصلوات و التسلیمات هر چند از  
 محب اسما و صفات بلند رفته است لیکن از محب شیون و اعتبارات ذاتیه چاره ندارد و نبوة در سالت است  
 که شایستگی ظلمت با و راه یافته است و محب صفات اعتبارات را در راه گذراند پس چاره نبوة از ولایت نبی باشد  
 و قرب نبوة ذاتی واصلی باشد و من کم یطلع علی حقیقه حکم بالعکس جز بم القاب پس حصول در مرتبه نبوة باشد  
 حصول در مقام ولایت زیرا که حصول بملاحظه ظلمت صورت نه پذیرد و بخلاف حصول و ایضا در مقام حصول  
 رفیع اثبیت است در کمال و حصول بقا اثبیت پس رفیع دو گامی مناسب مقام ولایت باشد و بقا و دو گامی  
 ملا کم مرتبه نبوة و چون رفیع دو گامی مناسب مقام ولایت است پس چاره سر همه وقت لازم مقام ولایت باشد  
 و در مرتبه نبوة چون بقا اثبیت است پس صحو از خواص آن مرتبه بود و ایضا حصول تجلیات خواهد که صورت و شکل

بوده در برده الوان و انوار همه وقت در مقامات و ولایت است و در طی مقامات مبادی آن بخلاف مرتبه نبوة  
 که در انموطن و حصول باصل است و اختصاص از تجلیات ظهورات که ظلال آن اصل نزد چنین روقت طی مقامات  
 و مبادی آن مرتبه نیز احتیاج بآن تجلیات نیست مگر آنکه از راه ولایت عروج واقع شود این زمان حصول آن  
 تجلیات بواسطه ولایت نیست نه بواسطه مسافت راه و حصول نبوة با بطنه تجلیات ظهورات از ظلال خیریه  
 و آنکه اگر قناری ظلال گذشته است از تجلیات و از سره سر طراز البصر انجا باید طلبیدای فرزند و لو در شوق  
 و طمأنینه محبت و نغمه شوق انگیز صیحه مادر و آمیز وجود در نفس رفاقی همه در مقامات ظلال است و در  
 آوان ظهورات و تجلیات ظلی بعد از حصول باصل حصول این امور تصور نیست محبت در انموطن بمحض  
 اراده طاعت است چنانچه علما فرموده اند نه معنی زانکه بر آن که منشا شوق و ذوق است چنانچه بعضی  
 صوفیه گمان برده اند ای فرزند بشنوی چون در مقام ولایت رفیع اثبیت مطلوب است تا چاره و بیار و زوال  
 اراده سعی میاید شیخ بیظام گوید اریان لا اری دور مرتبه نبوة چون که رفیع اثبیت در کار نیست و ال نفس  
 اراده مطلوب نکشت چرا مطلوب باشد که اراده حقیقه است فی حد ذاتها کامل اگر نقص با و راه یافته است  
 بواسطه حیثیت متعلق اوست پس باید که متعلق او امر محبت نامرضی نباشد بلکه جمیع مرادات آن مرضی  
 حق باشد اصل و علا و همچنین در مقام ولایت در نفی جمیع صفات بشریت میگویند و در مرتبه نبوة مطلوب  
 نفی متعلقات سوا این صفات است نفی اصل این صفات که فی حد ذاتها کامل اند شایسته علم فی حد  
 ذاتها از صفات کامله است اگر نقص بوی راه یافته است از راه متعلق سوا اوست پس نفی متعلق سوا آن  
 ضرور است نفی اصل آن صفت علی بن القیاس پس شخصی که بمقام نبوة از راه ولایت آمده است و او را در شایسته  
 راه از نفی اصل صفات چاره نبوده و آنکه به توسط ولایت بمقام رسیده است و از نفی اصل صفات کاری  
 نیست نفی متعلقان سوا این صفات باید کرد و باید نیست که مراد از این ولایت که مذکور شد ولایت ظلی است  
 که بولایت صغریه مجر است و ولایت اولیا است اما ولایت انبیا که از ظلال گذشته است و دیگر است بجز مطلوب  
 نفی متعلقات سوا صفات بشریت است نفی اصل این صفات چون نفی متعلقات سوا صفات حاصل  
 ولایت انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات بمقتول پیوست بعد از آن عروجی که واقع شود متعلق بمکالات نبوة  
 خواهد بود از این بیان واضح گشت که نبوة را از اصل ولایت چاره نبوده و آنکه ولایت از مبادی و مقامات  
 اوست اما ولایت ظلی در حصول مکالات نبوة هیچ در کار نیست بعضی را اتفاق افتد و بعضی دیگر اصلا



باین باب آن عبوری وقع شود فافهم و شک نیست که نفس اصل صفات حسرت نسبت بهی متعلقات سواران  
 صفات پس حصول کمالات نبوة اهوری اقرب باشد نسبت بحصول کمالات ولایت و همین نسبت بهی سواران  
 است در هر امر که وصول باصل دار نسبت باموریک از اصل جدا افتاده اند یعنی بی کیمیا بی اصل بهیست  
 عمل سیر سبب اقرب طرق حاصل و آنکه از اصل آن جدا افتاده است و در محنت است و عمره در تحصیل آن  
 فانی می سازد مع ذلک حرمان نقد وقت و سبب آنچه بدست آورده است بعد التیاء و التی شایست بآن اصل اورد  
 و بسا آن شایست عارضه از وی زائل گردد و به اصل خود عود نماید و بقلابی و علی نکند بخلاف واصل  
 اصل آنکه با وجود سهولت عمل و نزدیکی راه از خوف قلابی و غلبی همین است جمعی از سالکان این راه که بر این  
 شاکه و محاجرات شدید و غلبی از ظلال رسیده اند گمان برده اند که وصول بمطلب منوط بر ریاضات شاکه است  
 و محاجرات شدید نمیدانند که راه دیگر اقرب زمین راه است موصول بنمایه نهایت آن راه اجتناب است که بجز  
 فضل و کرم منوط است راهی که ایشان اختیار کرده اند راه انابت است که بجز محاجرات منوط است و همان این  
 راه اقل قلیل اند و اصلان راه اجتناب هم غلبه انبیا علیهم الصلوات و التسلیات همه براه اجتناب رفته اند و محاجرات  
 ایشان علیهم الصلوات و التحیات نیز بهیست و وراثت براه اجتناب واصل گشته اند و ریاضات را باب اجتناب از  
 برای ادای شکر نعمت و وصولت قال علی الصلوة والسلام فی جواب السائل عن محاجرات ریاضات الشکر بدین مع  
 کون ذنوبه بالتقوی و التاخره مغفوره افلا کون عبد اشکورا و محاجرات اهل انابت از برای حصول و حصول  
 نشان باطنی را راه اجتناب راه بر و نیست و راه انابت راه رفتن از برون تارفتن فرق عظیم است زودی برند و  
 و درمی رسا شد و زود و زود و راه میمانند حضرت خواجه نقشبند قدس سره فرمودند ما فضلیا نییم بلکه تا فضل  
 نباشد نهایت دیگران در بدایت ایشان چگونه مندرج گردد و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله  
 ذو الفضل العظیم بر سر اصل سخن رویم و گوئیم که این فقیر در عرض داشت که بپیر بزرگوار خود قدس سره نوشته است  
 که جمیع مرادات مرتفع گشته اند اما نفس اراده هنوز برجاست بعد از مدتی نوشته که آن اراده نیز در رنگ  
 مرادات مرتفع گشته و چون حضرت حق سبحانه و تعالی بوراثة انبیا علیهم الصلوات و التسلیات مشرف  
 ساخت و انست که مقصود رفع متعلق سواران اراده بوده است نه رفع نفس آن اراده لازم نیست که رفع  
 متعلق سواران از رفع اصل بر وجه تمام و اکمل حاصل شود بلکه بسا است که بجز و فضل آن میسر شود که متعلق و تکلف  
 عشرت غیر آن حاصل نگردد و فرزند در مقام ولایت دست از دنیا و آخرت باید شست و گرفتاری

آخرت را در رنگ گرفتاری دنیا باید بشوید و در آخرت را در رنگ رود دنیا محمود نباید دانست امام و اولاد حق  
 فرماید آن اردت السلامه سلم علی الدنیا و ان اردت الکرامه کبر علی الآخرة و دیگرے ازین طائفه گوید که  
 منکم من یرید الدنیا و منکم من یرید الآخرة شکایت از فریقین است باجمعا فاکه عبارت از انسان ماورای  
 حق است جل و علا شامل دنیا و آخرت است و فناء و بقا هر دو اجزای ولایت اند پس در ولایت از انسان آخرت  
 چاره نبود و در مرتبه کمالات نبوة گرفتاری آخرت محمود است و در و آخرت مرضی و مقبول بلکه در آن وطن بود  
 آخرت و گرفتاری آخرت کرمیدید چون ربهم خفا و طعنا و کرمه و تحشون ربهم و تحافون عذابه و کرمید  
 الذین یحشون ربهم بالغیب و هم من الساعه مسفقون نقد وقت ارباب ان مقام است گریه و ناله ایشان  
 از نه که احوال آخرت است و الم و دانه ده نشان از ترس احوال قیامت همواره از فتنه قیامت استعاذه اند و  
 همیشه از عذاب ناپناه جو و متضرع در حق جل و علا نزد نشان و در آخرت است و شوق و محبت ایشان شوق  
 و محبت آخرت چه اگر بقا است موعود باختره است و اگر رضا است کمالتش نیز موقوف باختره دنیا مبعوضه  
 حق است جل و علا آخرت مرضیه و تعالی مبعوضه ابا مرضیه در پیج امر بر این نمیتوان ساخت زیرا که  
 مبعوضه شایان اعراض است و مرضیه شایان اقبال از مرضیه اعراض نمودن عین سکرات خلاف  
 موعود مرضی او تعالی کرمید و الله یدعوالی دار السلام شاید یعنی است حضرت حق سبحانه و تعالی مبالغه  
 و تاکید تر خیر آخرت میفرماید پس اعراض از آخرت نمودن فی الحقیقت معارضه است بجز حل و علا و سعی و  
 رفع مرضی او کردن است امام و اولاد حق بآن بزرگس چون در ولایت قدم راسخ داشت ترک آخرت اگر است  
 گفت مگر ندانست که صحاب کرام علیهم الرضوان همه بدر آخرت مبتلا بودند از عذاب آخرت ترسان روز  
 حضرت فاروق رضی الله تعالی عنه شکر سوار کوچ میگذشتند قاری این کرمیه را خواند آن عذاب یک  
 واقع ماله من دفع از استماع آن از هوش رفتند و از شتر بخود برین افتادند از آنجا برداشته بجان بریدند  
 و تا مدتی از آن دور و بیار افتادند که مرموع بیاد ایشان آمدند آنرا در توسط احوال و مقام فانیان  
 از دنیا و آخرت میسر میگردد و گرفتاری آخرت را در رنگ گرفتاری دنیا میدارند اما چون بشرف بقا مشرف  
 گشت و کار را با انجام رسانیده کمالات نبوة بر توست انداخت استجا همه در و آخرت است و استعاذه از دوزخ  
 است و تمنای بهشت است شجارد و انهار و حور و علمای بهشت را با شای و نیوی هیچ مناسبت نیست بلکه  
 اینها و طرف نقیض اند در رنگ نقاضت غصبه رضا شجارد و انهار و آنچه در بهشت است نایب و غمراة



اعمال صالحه اند پیغمبر علیه و علی آله الصلوٰه والسلام فرمود که بهشت درخت ندارد و آنجا درختان بنشینند  
برسدند که چه طور بنشینند فرمود علیه و علی آله الصلوٰه والسلام تسبیح و تحمید و تمجید و تلیل یعنی سبحان الله  
یا بگویند تا در بهشت نهال بکشد و در بهشت درخت بهشت نتیجه تسبیح گشت کلمات تنزیه است چنانچه  
درین کلمه در کسوت حروف و اصوات مندرج ساخته اند و در بهشت آن کلمات را در کسوت درخت تعبیر میفرمایند  
علی هذا القیاس آنچه در بهشت نتیجه عمل صالح و هر چه از کلمات خوبی بغایت تقدیر است در ضمن کسوت صالح  
قوی و علی اندراج یافته است و در بهشت آن کلمات در پرده لذات تعلقات ظهور میفرمایند پس نماز آن  
تلذذ و تفریح مضی و مقبول باشد و وسیله باشد از برای بقا و وصول رابعه چهاره اگر ازین سه آگاه میگشت  
فکر سوختن کبشت نمی نمود و گرفتاری آنرا غیر گرفتاری حق جل و علانیدانست بخلاف تلذذ و تفریح و نیوی که  
نشأت آن جنب و شرات است بنشیند آن حرمان در آخره اعاد تا الله سبحانه منه این تلذذ اگر میباش شرعی است  
محاسبه در پیش است اگر رحمت و تسکین نفرماید وای صد وای و اگر سیاح شرعی نیست مورو عید است از ناظرین  
افسانه و ان لم تغفلوا و تحمنا لکن من این انما سرین پس این تلذذ را بآن تلذذ چیست بود این تلذذ هم قائل است  
و آن تلذذ و تفریق نافع پس در آخره یا نصیب عوام مومنانست یا نصیب خاص خاص خاص ازین درد  
تنزه ینمایند و گراست در خلاف آن ای انکار نوع آن ایشانند من چنین یارب مکتوب سه صد و  
سوم سجای یوسف کشمیر بعد الحمد و الصلوٰه باید دانست که کلمات اذان هفت است الله اکبر  
الله اکبر ان لیون لحاجه الی عبادۀ عابد کررت هذه الكلمة اربع مرات لتا کید هذا المعنی المبین شملین  
لا اله الا الله ای شهادت تعالی مع کبریا و استغناء عن العبادۀ لیس المستحق للعبادۀ الا هو سبحانه  
اشهد ان محمدا رسول الله اشهد ان علیه و علی آله الصلوٰه والسلام رسول الله سبحانه و بلغ عنه تعالی  
طریق العبادۀ فلا لیون العبادۀ الا لایقه سبحانه قدسه تعالی الا الهی مأخوذه من جهة تبلیغ و رساله علیه  
و علی آله الصلوٰه و تحیه می علی الصلوٰه می علی الفلاح کلماتان لطیفه الی اداء الصلوٰه المکروه الی  
الفلاح الشاکر ای اکبر ان لیون بحجاب قدسه تعالی عبادۀ احد لا اله الا الله اشهد ان الله تعالی لا محاله هو  
المستحق للعبادۀ و ان لم تصد العبادۀ من احدی الا لایقه بحجاب قدسه تعالی بزرگی شان نماز بزرگی این  
کلمات که موضوع از برای اعلام نماز است باید در یافتن سالی که نکوست از بهارش پیداست اللهم  
اجعلنی من المصلین لطفین بکرمت سید المرسلین علیه و علیهم الصلوات و التسلیات مکتوب سه صد و چهارم

بسم الله حمداً لکی صدور یافت خبر بیان اعمال صالحه که در اکثر آیتهای قرآنی دخول بهشت منوط بآن ساخته است  
تعالی و تقدیرش در بیان او و شکرش در بیان بعضی از معانی و اسرار نماز بعد الحمد و الصلوٰه بدان سه کلمه است  
تعالی تا مدت ها درود داشت که یا خدا و او را محال صالحه که حضرت حق سبحانه و تعالی در اکثر آیتهای قرآنی و عده دخول  
بهشت را مربوط بآن ساخته است جمیع اعمال صالحه است یا بعضی اگر جمیع است تسلسل است کم کسی بایستادن جمیع  
موقوف شده باشد و اگر بعضی است مجهولست تعیین نیافت آخر بعضی فضل خداوندی جل سلطان بخاطر بخت که  
شاید مراد از اعمال صالحه ارکان خمس اسلام باشد که بنا بر اسلام بر آنست امید است که اگر این اصول پنجگانه  
اسلام بر وجه کمال و ایامند بخاست فلاح نقد و نقتت چنانچه ای حد فائدا اعمال صالحه اند و موانع سیات و  
منکرات اند که یکی این الصلوٰه تنهی عن النغش و المکر شایده اینجمله است چون بایستادن این پنجگانه اسلام پیش  
امید است که شکر او یافت چون شکر او یافت از عذاب بخاتی حاصل آید یا بفعل الله بعد از آن شکر تو آید  
پس در ایستادن این پنجگانه بجان باید کوشید علی الخصوص در اقامت نماز که عبادین است همما کن بزرگ  
اولی از آداب آن راضی بناید شد اگر تمام ساحت حاصل عظیم از اسلام بدست آورد و جل ترین از برای خلاصی حاصل گردد  
و الله سبحانه الموفق باینکه کلمه اولی در نماز شارت است بغیر کلماتی است تعالی از عبادات عابدان از نماز مصلحان و  
تکبیر ای که بعد از آن اندر موز و شارت بعد م یاقته و هرگز از برای عبادت جناب قدسی و تعالی در تسبیح و تکریم  
چون تنگی بخیر ملحوظ بوده است و آخر کوع تکبیر گفتن نفرموده بخلاف سجده که با وجود تسبیحات آنجا و اول و آخر تکبیر گفتن  
فرموده تا کسی در و هم نیفتد که در سجده نهایت انخطاط و انخفاض است غایت تذلیل و انکسار حق عبادت ادا  
می یابند از برای دفع این و هم هم در تسبیح سجده فقط اعلی اختیار اقامه هم تکرار تکبیر سنون گشته و چون نماز  
معرّج مؤمن است و آخر نماز کلمات تسبیح و علی آله الصلوٰه والسلام در شب معراج به آن کلمات  
مشرف شده بود خواندن فرمود پس مصلی را باید که نماز را معراج خود سازد و نهایت قرب را نماز خود را بفرمود  
علی آله الصلوٰه والسلام اقرب الیون العبد من الرب فی الصلوٰه و مصلی چون مناجای رب است عز شانه  
و مشاهدۀ عظمت جلالت و دست تعالی در وقت ادای نماز جای آنست که در وی رعبی و همی پدید آید  
از برای تسلی او تم نماز تسلیت نیست فرموده و آنچه در حدیث نبوی آمده است علیه و علی آله الصلوٰه و السلام  
صبر بارتع و تمجید و تلیل بعد از نماز فرض در علم فقیر سرش آنست که در اداء نماز هر چه از قصور و تقصیر آید تسبیح  
تسبیح و تکبیر تعالی آن باید نمود و احتیاف عدم لیاقت و ناتمامی عبادت خود باید فرمود و چون اداء عبادت



بتوفیق او تعالی میسر شده است تحمید و شکر آن نعمت باید بجا آورد و مستحق عبادت غیر او را نباید داشت امید است  
که چون او را نماز مقرون بشهر الطوبی و آداب وقوع شود و بعد از آن تلافی تقصیر و شکر نعمت توفیق و نفی استحقاق عبادت  
از غیر او تعالی اگر عظیم قلب به این کمالات طلب نموده آید تا آن نماز شایان قبول خداوندی جل سلطان گردد و حسب  
آن نماز مصلی و مصلح بود البتہ جمیع من المصلین المفلحین بحمد سید المرسلین علیہ علیہم وعلی آله الصلوٰت و السلام  
مکتوب سجد و سجده و تحمید و تحسین الله صدور یافت در بیان اسرار نماز و فرق در میان نماز مبتدی  
و عامی و در میان نماز ثنوی و مایا سب زکات بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و السلام علی عباده الذین اصطفی  
بدان ارشدک الله تعالی تمامی صلوٰة و کمالات آن نزد فقیر عبادت از ایشان فرائض و واجبات و مستحبات  
سجرات نماز است که در کتب تفصیل بیان یافته است امری و دیگر امری این امور را رعایت کند که در نماز  
نماز از خود غلط باشد خوش نماز نیز مندرج در همین امور را رعایت و مجموع قلب نیز منوط باینها جمیع علم  
این امور کفایت و زبده اند و در اصل مسأله و ممانعت اختیار نموده لاجرم از کمالات نماز فایز نصیب گشت  
اند و جمعی دیگر به تمام بحضور قلب بچسبیده داشته باعمال ادبیه و جوارح که پروا دارند و اقتصاد بر فرائض و سنن  
نمائند و اینجا نیز در حقیقت نماز آگاه نگشته اند و کمال نماز را از غیر نماز جدا نموده چه حضور قلب را از جمله  
احکام نماز نشمرده اند و آنچه در خبر آمده است لا صلوٰة الا بحضور القلب تواند بود که مراد از حضور حضور قلب  
باشد باین امور اربعه تا فوری درایتان امری ازین امور واقع نشود و روی این حضور حضور دیگران  
این فقیر نمی در آید سوال چون تمامی نماز و کمال آن مربوط بایشان امور را رعایت و امری و دیگر امری  
ایشان و کمال آن ملحوظ نشد پس فرق در میان نماز مبتدی و ثنوی بلکه نماز عامی که مقرون بایشان این  
امور باشد چه بود جواب فرق از راه عامل است نه از راه عمل اجر یک عمل بواسطه تفاوت عمل  
تفاوت است علیکه از عامل مقبول و محبوب بود توقع آید اجر آن اضعاف مضاعف است از اجر  
که مترتب بر عمل غیر آن عامل باشد چه عامل هر چند عظیم القدر باشد علی و جزیل لاجراست از آنجا که  
که عمل ربانی عارف بهتر از عمل باخلاص مرید است تکلیف که عمل عارف مقرون باخلاص بود انداخته  
صدیق رضی الله تعالی عنه سهو حضرت غیر را علیه علی آله الصلوٰة بهتر از صواب عده خود دانسته طلب سهو او علیه  
و علی آله الصلوٰة و تحمید میفرماید اینجا که میگوید یا اینکه گفت سهو خود آرزوی آن دارد که بجلت خود سهو آن سرور باشد  
علیه و علی آله الصلوٰة و السلام پس تمامی اعمال و احوال خود را بکار عمل سهو آن سرور علیه علی آله الصلوٰة

و احتیاج میداند که تمامی تمام تمامی حسنات خود را در سجده سهو آن سرور علیه و علی آله الصلوٰة و السلام سالت بیناید  
و عمل سهو آن سرور علیه و علی آله الصلوٰة و السلام مثل سلام و ادب و است علیه علی آله الصلوٰة و السلام بود و کثرت  
نماز فرض چهارگانی بطریق سهو کماری پس نماز ثنوی با وجود تسبیح و ثمرات دنیوی از جزئی آخرت بر آن مترتب  
باشد بخلاف نماز مبتدی دعای حجه نسبت خاک را با عالم پاک بدست از خصائص نماز ثنوی و امی نماید از آنجا  
قیاس نمایند گاه هست که ثنوی در نماز و وقت قرأت قرآن و اتیان تسلیات و تکبیرات زبان خود را در رنگ سجده  
سهو مییابد و قوی و جوارح خود را پیش از آنکه تسبیح نماید گاهی مییابد که در وقت ادای نماز باطن حقیقت  
به تمام اظهار و صورت تعلق گشته بعالم غیب ملحق شده است و نسبت بمجمل الکفایت غیب پیدا کرده و چون از  
نماز فارغ شده باز رجوع نموده بآنکه جواب اصل سوال گویم که ایشان امور اربعه مذکوره تمام و کمال نصیب ثنوی  
است مبتدی و عامی و در است که بایشان این امور تمام و کمال موفقی نشوند هر چند ممکن و جائز است و انسا  
لکبیرة الاعلی الخاشعین و السلام علی من اتبع الهدی مکتوب سهو و سهو بولا اصل صدور  
یافتند و در کتب معتدبه از مناقب و کمالات حقایق آگاه معارف و دستگاه و مخدوم و مراد کلام خواص محمد الصاوی  
علیه الرحمة و الغفران و مخدوم و مراد بای خرد و محوی مقهوره محمد فخر و عیسی رحمة الله علیه و در خانه این مکتوب  
بیان نمای ارباب ولایت و در بیان آنکه این فساد و قرب نبوة هیچ در کار نیست و مایا سب لک الحمد شد و  
سلام علی عباده الذین اصطفی آنچه ملاحظ واقعات اهل سیرت را شنیده باشد فرزند عظیم رضی الله عنه  
نیز با و برادر خود محمد فخر و محمد عیسی سهر خجرت اختیار فرمودند و انانید اجون حمد الله سبحانه که اهل قیامندگان  
قوت صبر عطا فرمودند تا نبویه را سر و او ندو خوش گفت من از نوروی نه چم گرم نیازاری که خوش بود عزیزان  
نخل خوار می فرزند محوی آیتی بود از آیات حق جل و علا و حتی بود از جمتهای ربانی عالمین برین است و چه  
سالمی آن یافت که کم کسی یافت پای مولویت و تدریس علوم نظریه عقیدیه با کمال رسانیده بود و حتی که تلامذه  
ایشان بیضای و شرح موافقت و امثال اینها را بقدرت تمام درس دارند و کایات معرفت عرفان و قصص شهود و  
کشف ایشان مستثنی است از آنکه در بیان آورده معلوم شماست که درین جهت سالکی برنجی مغلوب حال شده بود که حضرت  
خواجہ با قدس سره معالجه تسکین حال ایشان را بطعام بای باز که مشکوک و مشتبہ است بنمودند و میفرمودند که محبتی که  
مراحمه صادق است بایچکس نیست و همچنین محبتی که او را باست بایچکس نیست ازین سخن بزرگی ایشان باید  
در یافت ولایت موسوی را بنقطه آخر رسانیده بود و عجب آنکه غرائب آن ولایت علیه ربانین میفرمود و میفرموده







راست آمد و میزان را چگونگی پر سازد و اضعاف با همه چیز خلق نمایی گفته شود گوئیم که انسان جمیع عالم خلق  
عالم امر است هر چه و خلقی و امر است نه انسان است شئی را ندانن نیست و حدی است که از ترکیب خلق و امر  
ناشی شده است و این نیست و حدی است که از ترکیب خلق و امر است و این نیست و حدی است که از ترکیب خلق و امر  
پس حمدی که از انسان بود و اضعاف جمیع خلق خود را بدو و علی هذا القیاس حل سائر الاسوال و سائر  
خلق با سواى انسان باید داشت و اگر انسان را نیز داخل کنیم گوئیم که انسان کامل چنانچه جمیع افراد عالم را جزای  
خود می باید افراد انسان را نیز جزای خود می باید و خود را کل همه می دانند برین تقدیر چه خود را اضعاف حمد خود می باید و  
اضعاف حمد جمیع افراد انسانی نیز خود را بدیافت و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه علی  
آدم الصلوات التمام و التمجیات الکمل مکتوب سه صد و هشتاد و شش بمولانا فیض الله ربانی بی صدور یافته  
در بیان مخفی حدیث نبوی علی صاحبها الصلوة والسلام کلماتان خفیه کلماتان علی اللسان تعلیمتان فی المیزان  
حسبیتان الی الرحمن سبحان الله و بحمد سبحان الله العظیم سبحان الله رب العالمین سبحان الله رب العالمین سبحان الله رب العالمین  
و السلام کلماتان خفیه کلماتان علی اللسان تعلیمتان فی المیزان و کونما جمیعیتین الی الرحمن فلان  
و بحمد و بحمد علی اللسان ظاهر لفظه الحروف اما وجه لفظه فی المیزان و کونما جمیعیتین الی الرحمن فلان  
الجزء الاول من الکلمة الاولى لفظه تنزهه تعالی سبحان الله عما یلقین بحجاب قدسه عز وجل و الباء و الجاء  
کبریا عن صفات نقص و سماء احد و ث و الزوال و الجزاء الثانی من تلك الکلمة لفظه یفید اثبات صفات  
الکمال و شیوناته بحال له تعالی سوا کانت الصفات و شیوناته من نقصان و من افول و من جعل لافضا  
الاستغراق فی الجزئین یفید ثبوت جمیع التزهیات و التقدسیات و ثبوت جمیع صفات الکمال و بحال له تعالی  
فما حصل الجزئین من الکلمة الاولى ارجاع جمیع التزهیات و التقدسیات لکماله سبحانه و اثبات جمیع صفات الکمال  
و بحال له عز وجل و حاصل الکلمة الثانیة اثبات جمیع التزهیات و التقدسیات لکماله تعالی مع ثبات لفظه العظیم  
له عز وجل و فیها الی ان سلب لفظه تعالی لیس الا لاجل لفظه و کبریا به سبحانه فلا جرم یكون کلماتان تعلیمتان  
فی المیزان جمیعیتین الی الرحمن و ایضا التسمیع صراح التوبة بل زیادة التوبة و خلاصتها کما حققت فی بعض المکتوبات  
تقولون التسمیع وسیلة الی محو الذنوب و عفو ایسات فلا جرم یكون تعلیمتان فی المیزان من محو الکفایات جمیع الی  
الرحمن لانه سبحانه یحب العفو و ایضا ان اسمح الحماة لانه سبحانه قد سأل الله عما یلقین به و اوجب صفات  
الکمال و بحال له تعالی فالرحمن الکریم انو باب جل شأنه ان نیزه اسمح عما یلقین به و یوجب فی الحماة

صفات الکمال

صفات الکمال کما قال بل جزا الا احسان لا الاحسان فلا جرم یكون الکلماتان تعلیمتان فی المیزان بحسبیتات  
سبب تکلمنا جمیعیتین الی الرحمن بوجود الاخلاق و الحمیة و بواسطتها و السلام مکتوب سه صد و هشتاد و شش  
حاجی محمد زکریا صد و ریافته در بیان محاسبه یومی و لیلی کما و روحا سبوا قبل ان تتما سبوا بعد الحمد و الصلوة و التمجی  
الدعوات میرساند که جمیع از مشایخ کرام قدس الله تعالی اسرارهم طریق حق حاسبه اختیار کرده اند و شرب قبول نعم  
و فقر و فاق و اقوال و حرکات و سکنتا و سیه خود را ملاحظه نمایند و تفصیل بحقیقت بهر کدام و می رسد تقصیرات  
وسیات خود را در تارک بتوبه و استغفار و التواضع میفرمایند و اعمال و افعال صاحب فتوحات مکیده قدس سره را می بینند  
تعالی ساخته بحد و شکر خداوند جل سلطانه پیش می آیند و صاحب فتوحات مکیده قدس سره را می بینند  
بوده میفرمایند و در محاسبه خود از مشایخ دیگر فرمودم و خطرات و نیات خود را نیز محاسبه نمودم و نزد فقیر صد  
بار تسبیح و تحمید و تکیه قبول نمودم برنجیکه از محض صداق بی ثبوت پیوسته است علیه و علی آله الصلوة و التمجیات  
حکم محاسبه دار و کار حاسبه نمایند گوئیم به تکرار کلمه تسبیح که مفتح توبه است اعتدال از تقصیرات و وسیات خود  
نمایند و جناب قدس و تعالی از آنچه از کتاب این سیدات عائد شده بود تشریه و تقدیس میفرمایند و هر چه مرکب  
مسیات را اگر عظمت و کبریا فی جناب قدس حضرت آموختن و نامی ملحوظ و منظور میشد هرگز بکدام مثال امر او  
تعالی مبارک می نمود و چون مبارک نمود معلوم شد که امر و نهی او تعالی نزد مرکب اعتدال و  
اعتباری نبوده اعادنا الله سبحانه من ذلک پس به تکرار کلمه تنزهه تعالی آن تقصیر نمایند باید که در استغفار  
طلب تنزهه است که در تکرار کلمه تنزهه طلب استیصال ذنب فاین غایب و ذلک سبحان الله عجب کلمه است  
الفاظش در غایت قلت و معانی و منافع آن در نهایت کثرت و تکرار کلمه تنزهه شکر توفیق خداوندی جل سلطانه  
بجای آید و او اوست شکر نعم او تعالی میفرمایند تکرار کلمه تنزهه شکر است به آنکه جناب قدس و تعالی بلند تر است  
از آنکه این اعتدال و این شکر نمایان آنحضرت جل شأنه باشد زیرا که اعتدال و استغفار او محتاج با اعتدال و  
استغفار کشیده است حمد او راجع بنفس و سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین و بحمد  
رب العالمین بحسبیتان با استغفار و شکر کفایت نیامند و باین کلمات قدسیه هم کار استغفار حاصل شود و هم شکر  
بجای آید و هم ایامی با آنها نقص استغفار و شکر میسر گردد و بنا بقبل من انک انت اسمیع العظیم و سبحان الله تعالی  
علی سیدنا محمد و علی آله و صحبه الطاهرين و سلم و بارک علیه و علیه و علیه جمیع مکتوب سه صد و هشتاد و شش  
محمد ششم در بیان جامعیت انسان بعضی از اسرار غامضه که تعلق با ین مقام دارد و ما یناسب ذلک



بعد الحمد والصلوة بنیاد که هر چه در انسان از کمالات است همه متقوا از مرتبه و جلالت تعالی و تقدس اگر علم است  
 مستقوا از علم اگر تبت است و اگر قدرت است نیز متقوا از قدرت اگر تبت علی بن القیاس با کمال هر مرتبه باندازه آن مرتبه است  
 علم انسان در جنب علم واجب تعالی و تقدس حکم موده دارد که لاشی محض است نسبت بزننده که بجهت ابی زید که  
 یافته باشد و همچنین قدرت انسان در جنب قدرت واجب تعالی و تقدس حکم عکسیت دارد که شایسته است خود نماید  
 نسبت شخصی که بر یک و میدان او آسمانها و زمینها و حیال و بحار باره باره گردند و جهای منشور شوند کمالات دیگر را  
 هم برین قیاس باید گردان تفاوت از تنگی عبارت گفته میشود و الا چه نسبت عجب نسبت خاک را با عالم پاک پس  
 کمالات انسان و در صورت کمالات مرتبه و وجوب تعالی تقدس گشت و دین کمالات بشر از مشارکت اسمی از  
 کمالات آن مرتبه چیزیست دیگر حاصل نکرده است اینهاست ان الله خلق آدم علی صورته و معنی من عرف نفسه فقد عرف  
 ربه ازین بیان لایح دیگر وجه هر چه در نفس است اگر چه صورت است همانست که حقیقت آن در مرتبه و وجوب تعالی  
 و تقدس حاصل است از اینجا سر خلافت انسان را در باب چه صورت شی خلیفه شی است در مقام زنا قد و  
 جسم گمان برده اند که خدا عزوجل سلطان بصورت انسانست از خیردی قوی و جوارح انسانی را در ان  
 حضرت علی سلطان ثابت نموده اند ضلوا فاضلوا انداخته اند که اطلاق صورت و مثال آن در حضرت  
 از قبیل تشبیه و تمثیل است زیرا سبیل تحقیق و تثبیت چه حقیقت آن صورت ترکیب مطلق و بعضی و تجزیه  
 سخنانیک منافی و وجوبست و مانع قدم تشابهات قرآنی نیز از ظاهر مصروف اند و بر تاویل محمول قال  
 الله تعالی و ما یعلم تاویل الا الله یعنی تاویل آن متشابه را هیچ کس نمیداند مگر خدای عزوجل پس معلوم شد  
 که تشابه نزد خدای عزوجل و علانیة محمول بر تاویل است و از ظاهر مصروف و علمای رنجین را نیز از علم  
 این تاویل قلمی عطا میفرماید چنانچه بر علم غیب که مخصوص باوست سبحانه خاص رسل را اطلاق می بخشد  
 آن تاویل را خیال کنی که در رنگ تاویل بدست قدرت و تاویل وجه بذات حاشا و کلا آن تاویل  
 از اسرار است که باطن خواص علم آن عطا میفرماید باید دانست که صاحب فتوحات کیه و تابان او  
 میگردد که صفات واجب تعالی و تقدس چنانچه عین ذات واجب اند تعالی همچنین این صفات نیز همین یکدیگر  
 اند مثلا علم چنانچه عین نیست عین قدرت نیز عین ارادتست عین سمع و عین بصر علی بن القیاس از صفات  
 در سخن نزول و تفسیر از صواب و راست زیرا که این سخن مبنی بر نفی وجود صفات زائده است که خلاف مذہب  
 اهل سنت و جماعه است چه صفات ثانیة یا سابعه بر وفق اگر اس این بزرگواران در خارج موجود اند

در تشبیه و تمثیل

مانا که تو هم در غیبت ذات و صفات واجب تعالی و تقدس ایشان را از غایتی شده است که تفاثر و تباین آنموظن را  
 در رنگ تباین و تفاثر آنموظن خیال کرده اند و چون آنرا در رنگ تباین و تفاثر آنموظن کرد ذات و صفات  
 ما باشد نیافتند و تا آنرا تا آنرا این مشابه نمیداند لاجرم حکم نفی تفاثر و تا آنکه نمودند و بعینیت یکدیگر قیاس گشتند  
 نمائند که تا آنکه تا آنکه آنموظن در رنگ ذات و صفات واجب تعالی چون و چگونه است و آن تا آنکه را این تا آنکه  
 تشبیه نیست الا در صورت و اسم پس تباین تا آنکه آنموظن تحقق باشد و باور در آن عاجز باشم نه آنکه هر چه را  
 ادراک نتوانم که نفی آن کنیم و مخالف اهل حق باشیم و الله سبحانه و العالی مکتوب سه صد و یازدهم  
 بخند و مزاحی مظهر فیض الهی و مظهر اسرار انعامی شایع و جبر سعید و صمد و یافت در بیان اسرار غامضه حقانیت  
 بطریق جزو و اشارت این اسرار متعلق بحروف مقطعات دارد که از تشابهات قرآنی است که علمای رنجین را تاویل  
 آن اطلاع داده اند در اللهم های و چشمی است مری ما به بحواله رب جیب خدایه لام مرتبه خلیل الله است و  
 میم زنده بر کلیم الله است و تبتی ای کار با حضرت کلیم علی نبینا و علیه الصلو و السلام حقیقت الف است و  
 مهدای سعادت این حقیر نیز تبعیت و وراثت همان حقیقت الف لیکن باز گشت حضرت کلیم علی نبینا و علیه الصلو  
 و السلام بحقیقت میم است و باز گشت این حقیر بحقیقت های و چشمی است الحال مرجع و ملازمین همین حقیقت  
 است این حقیقت همانست که تغییر از ان غیب بیوت مینماید و این حقیقت گنجینه رحمت است یک رحمت که در نشا  
 پن کرده اند و نود و نه رحمت که برکت آنرا ذخیره مانده اند مستقر و متوجع همه آنها همین حقیقت است گوئیایک  
 بطن آن مخزن رحمت و دنیا است و چشمه و گنجینه رحمت آخرت صفت ارحم الراحمین ازین حقیقت انبار مینماید  
 در نموظن ظهور جمال صرف است که شائبه از جمال آنرا نیافته است و دشمنان را در دنیا هر چه از قسم محنت و  
 اندوه بد چه تربیت جمالی است که بصورت جمال ظاهر شده است و دشمنان را در دنیا هر چه از قسم محنت و  
 سرور بد چه تربیت جمالی است که بصورت جمال و انموده اند و اهل الملک الا الهی جل سلطان فیض به کثیر و میدی  
 که کثیر و میدی ای کار و با حضرت خاتم الرسل علیه و علیه الصلو و السلام حقیقت الف است که فوق حقیقت الف است  
 و همچنین مهدای حضرت خلیل علی نبینا و علیه الصلو و السلام همان حقیقت فوقانی است غایت باقی البرا حقیقت  
 مهدای حضرت خاتم الرسل جمال حقیقت است و حقیقت مهدای حضرت خلیل تفصیل تحقیق علیه الصلو و السلام  
 و تسلیات اتم و کمال و باز گشت حضرت خاتم الرسل علیه و علیه الصلو و السلام حقیقت الف است و  
 باز گشت حضرت خلیل علی نبینا و علیه الصلو و السلام حقیقت لام است بی جمال را بوحده بیشتر نسبت



است لایزم بالف مراجعت دیگر است که قریب بحدت است تفصیل بکثرت بیشتر مناسبت داشت ناچار یادداشت  
 به لام که نزدیک بکثرت است حاصل آمد پس حضرت ابراهیم علی نبینا وعلیه الصلوٰۃ والسلام هم و برادر کثیر لکرتان  
 و هم در معاد و مرجع از ایشان است که سید البشر علی آله الصلوٰۃ والسلام صلوٰۃ و برکت که حاصل صلوٰۃ و برکت  
 حضرت خلیل است علی نبینا وعلیه الصلوٰۃ والسلام مسالمت مینمایند و در اسرار آئین که رتبه اینها فوق رتبه صفات  
 رب حضرت خاتم الرسل علیه وعلیه الصلوٰۃ والسلام است اسم مبارک الله است تعالی شان و رب انجیر هم که  
 در ضمن است جل و علا چون انجیر را در مبدایت مناسبت بکثرت تعلیم است علی نبینا وعلیه الصلوٰۃ والسلام ناچار  
 برکات بسیار از آن حضرت با انجیر رسیده است هر چند ولایت انجیر ولایت موسوی نیست اما از برکات آن ولایت  
 معلوم است و ترقیات بسیار از آن راه نموده استفادہ که انجیر از ولایت نموده است از راه اجمالی آن ولایت است  
 و استفادہ فرزندی عظیمی علیه الرحمة از راه تفصیل آن ولایت ولایت فقیه که از ولایت موسوی مستفاد است شبیه ولایت  
 رحل مومن است که از آل فرعون بوده ولایت فرزند نوح علیه الرحمة شبیه ولایت سحرة فرعون است که  
 ایمان آوردند مکتوب سه صدر و دو از و هم میر محمد نعمان صدر یافت در جواب اسوله که پرسیده بود  
 در اینجا تحقیق اشارت سباب است و آنچه مختار علما و خفیه است در آن باب انجیر شد رب العالمین صلوٰۃ و برکت  
 علی سید المرسلین و علی اخوانه من الانبیاء المرسلین و الملائکة المقربین و عباد الله الصالحین جمیع صحیفه شریفه  
 که مصحوب ملا محمد و ارسال داشته بودند رسید فرستاد و آن رسائی پدید پدید بود که علما سبکبند که در  
 روضه متبرکه که مدینه علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام و انجیر از که منظم بزرگتر است با وجود وجود و بیرون صورت  
 و حقیقت که منظم بر صورت و حقیقت محمدیه را علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام و انجیر از که منظم بزرگتر است با وجود وجود و بیرون صورت  
 باشد محمد و آنچه نزد فقیر ثابت شده است آنست که خیر القیام که منظم است بعد از آن روضه مقدسه  
 مدینه علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام و انجیر بعد از آن زمین حرم حضرت مکه حرمه الله تعالی عن الآفات اگر علی  
 روضه متبرکه که از آنکه منظم بهر کفایت باشد مراد از که منظم سوائے زمین کعبه مقدسه مراد داشته باشد و ایضا  
 پرسیده بود در ماده تجویز اشارت سباب ملازمان مرحومی مولانا علم الله سال نوشته اند فرستاده شده است  
 درین باب هر چه اشارت شود بخیر و احادیث نبوی علی صدر با الصلوٰۃ والسلام در باب جواز اشارت  
 سباب بسیار آورده اند بعضی از روایات فقیهیه نیز درین باب آمده چنانچه مولانا در رساله لایز  
 نموده است و چون در کتب حنفی نیک ملاحظه نموده می آید معلوم میشود که روایات جواز اشارت

غیر روایات اصولی و غیر ظاهری مندرج است و آنچه امام محمد شیبانی گفته کان رسول الله صلی الله علیه و آله  
 وسلم شیع و قطع کما یضیع البی علی آله الصلوٰۃ والسلام ثم قال بذقونی و قول اخفیه رضی الله تعالی عنهما از  
 روایات نو آور است و در روایات اصولی کافی الفتاوی و الفرائد فی محیط بل شیع با صعبه السبابه من بیده البی  
 لم یذکر محمد بنده المسئله فی الاصل وقد اختلف المشایخ فیه منهم من قال لا یثیر و منهم من قال یثیر و ذکر محمد بن غیر  
 روایه الاصول حدیثان عن ابی صلی الله علیه و آله وسلم ندان شیع ثم قال بذقونی و قول اخفیه رضی الله تعالی  
 عنهما و قد قبل انه سنة و قبل سخط ثم قال بما ذکره و اوضح ان الاشارة حرام فی السراجیه و یکره ان یثیر  
 بالسبابه فی الصلوٰۃ عند قوله اشهد ان لا اله الا الله هو المحارون الکبر و علیه الفتوی لان شبه  
 الصلوٰۃ علی السکون و الوقار فی الغیاب من الفتاوی و لا یثیر بالسبابه عند التسمیة بالمحار و علیه الفتوی  
 فی جامع الزموز لا یثیر و لا یقعد و هو ظاهر اصول صحابنا کافی الزایدی و علیه الفتوی کافی المصنوع الوجی  
 و خلاصه و غیر ما و عن اصحابنا سنة فی خزائن الروایات من الآثار خانیة ثم انواخذ فی التسمیة و انتمی الی  
 قوله لا اله الا الله بل یثیر با صعبه السبابه الیه البی لم یذکر محمد رحمه الله فی الاصل فقد اختلف المشایخ فیه  
 منهم من قال لا یثیر و فی الکبر و علیه الفتوی و منهم من قال یثیر و فی الغیاب و لا یثیر بالسبابه عند التسمیة  
 هو المحار و هرگاه در روایات معتبر و حرمت اشاره واقع شده باشد و برکات است اشاره فتوی داده باشند  
 و از اشارت و عقد نمی کنند و آنرا ظاهر اصول صحاب گویند مقلد از امیر سید که بمقتضای احادیث  
 عمل نموده حرمت در اشارت نایم و بقا و س چندین علما مجتهدین مرکب امر محرم و مکروه و سنی گردید و حرمت  
 این امر از خفیه از و حال خالی نیست یا آنکه علما مجتهدین عالم احادیث معروفه جواز اشارت اثبات نمی  
 نمایند آنکه عالم این احادیث میدانند ما عمل بمقتضای این احادیث در حق این بزرگواران تجویز نمی کنند و  
 می انگارند که این مقتضای آنرا خود برخلاف احادیث حکم بر حرمت و کراهت کرده اند و این هر دو شق فاسد  
 است تجویز کنند آنرا اگر سفسیه یا معاند و آنچه در ترغیب الصلوٰۃ گفته است که انگشت شهادت برداشتن  
 در تسمیة سنت علماست مقدم است اما علماست متاخر نمی کرده اند از آنکه چون رافضیان  
 دین غلو کردند سنیان ترک کردند از برای نفی تمت سنی بهر رافضی مخالف روایات کتب معتبره  
 است زیرا که ظاهر اصول صحاب ما عدم اشارت و عدم عقد است پس عدم اشارت سنت علما  
 ما تقدم شده و چه ترک نفی تمت انگشت حسن ظن ما باین اکابر دین آنست که از انکیه دلیل حرمت







این مکتوب بیان مراعات آداب پیر فرموده اند و فرموده اند که ختم و قترین مکتوب را همین مکتوب سازند و  
 عدد سیصد و سیزده را رعایت کنند که موافق عدد پیغمبرین مرسل است علیهم الصلوات و التسلیات نیز عدد و اهل  
 بهرست رضی الله تعالی عنهم اجمعین فرمودند که در خانه این مکتوب عرضه داشتی که حضرت محمد و مزاده کلان علیه  
 الرحمة و الغفران نوشته اند نویسنده آنرا بدعای وفات ایشا نرزیاء و کند بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات  
 بجناب بخوی خواجہ محمد باشم میر سادما سوله که طلب حل آن را در مکتوب میر سید محمد شکر نموده بودند و جواب نداده  
 معلوم داشت نوشته فرستاده حاصل سوال اول آنکه قرب الهی جلیس طائفة بحسب فنای فی الله و بقای بالله و علی تمام  
 مقامات جذب و سلوک است اصحاب کرام که بیک صحبت خیر الانام علیه علیهم الصلوة و السلام از اولیای اہل بیت افضل  
 گشته اند آیا انیمہ سیر و سلوک و فنا و بقا ایشا نرزیاء در همان یک صحبت افضل بود از تمامی سیر و سلوک دیگر فنا و بقا صاحب کرام  
 را بتوجه و تصرف آنحضرت بوده علیه علیهم الصلوة و التحیتہ بچند اسلام و نیز ایشا نرزیاء اعظم سلوک و جذبہ حال و  
 مقام آلوده یا نه و اگر بوده بچند نام میخوانند و اگر طریق سلوک و تصرف نبوده پس اینها را بدعت حسنه توان گفت  
 بدانند که حل این مشکل منوط ب صحبت است و موقوف بر خدمت شخصی که درین مدت کسی نگفته است به یک  
 نوشتن چگونه معقول شاخا و شاخا چون سوال کرده اند از جواب گفتن چاره ندارد و بضرورت بوجه  
 اجمال حل آن مینماید استماع نمایند قریبیکه منوط بقنا و بقا و سلوک و جذبہ است قریب لایت است که  
 اولیای اہل بیت به آن مشرف گشته اند و قریبیکه اصحاب کرام را در صحبت خیر الانام علیه علیهم الصلوة  
 و السلام میسر شد قرب نبوة است که تبعیت و وراثت ایشا نرزیاء حاصل میگشت و درین قرب فنا است  
 نه بقا نه جذبہ است نه سلوک و این قرب بر مراتب از قرب و لایت اعلی و افضل است چه این قرب قریب  
 اصوات است آن قرب ظلیت نشان مابینما اما فیم کرس بدایق انیمہ فرت نرسند و کیست که خواص رفیع انیمہ  
 بعوام مشارک باشند که بر علی نوای قلند زبونی بدی هرگز یکجا قلند رست به آری بندہ کمال  
 قرب نبوة براه قریب لایت عروج واقع شود از فنا و بقا و جذبہ و سلوک چاره نباشد که اینها مبادی وحدت  
 آن قرب اند و اگر این راه رفته نشود و شاہراہ قرب نبوة اختیار افتد فنا و بقا و جذبہ و سلوک هیچ درکار  
 نباشد اصحاب کرام بشاہراہ قرب نبوة رفته اند که جذبہ و سلوک و فنا و بقا کار ندارند بیان انیمہ فرت از  
 مکتوبیکه بنام مولانا امان الله نوشته است طلب نمایند و این فقیر چرا در مکتوبات و رسائل خود نوشته است  
 که معاملہ من با و رای سلوک و جذبہ است و وراسے تجلیات و ظهور رست مراد از ان همین قرب است

در ملازمت حضرت خواجہ خود بودم قدس سره که این دولت رونق و نور آورده بود باین عبارات بخدمت  
 ایشان عرض کرده بودم که برین امری ظاهر شده است که سیر نفس نسبت بآن امر عجیب تر آفاق نیست نسبت  
 به سیر نفسی زیاده تر ازین عبارات و در قدرت تعبیر از ان دولت نمی یافتیم بعد از سالها چون اینها را بنویسید  
 منقح و محرر گشت عبارت مجمل و تحریف آورده و الحمد لله الذی بدنا لهذا و ما کننا لہ لئلا یلونا ان بدنا ان الله قد  
 جاورت رسل ربنا باحق پس عبارت فنا و بقا و جذبہ و سلوک محدث باشد و از مختصرات مشتمل بود مولوی جاسق  
 علیه الرحمة و رفیحات مینویسد که اول کسی که دم از فنا و بقا زده است ابو سعید خدری است قدس سره و حاصل  
 سوال دوم آنکه در طریق نقشبندیہ التزام متابعت سنت است و حال آنکه آنسور علیه و علی آله الصلوة  
 و السلام ریاضات عجیبہ و گریکهای شدیدہ کشیده اند و در طریق از ریاضات منع مینمایند بلکه ریاضات  
 را بواسطہ کمبود کثوف صور یہ ضرر میداند عجب نمایند که در متابعت سنت چگونه احتمال ضرر تصور شود و صحبت  
 اطوارا که گفته است که ریاضات در طریقہ ممنوع اند از کجا شنیده که ریاضات را مضر میدانند و در طریق دوم  
 محافظت نسبت و التزام متابعت سنت علی صاحبها الصلوة و السلام و التحیتہ و سعی و درستر احوال و اختیار  
 توسط حال و مراعات حد اعتدال در مطاعم و ملائین از ریاضات شاقه و مجاہدات شدیدہ است غایت  
 مافی الباب عوام کالانعام این امور را از ریاضات نمی شمردند از مجاہدات نمیدانند ریاضت و مجاہدت نزد  
 ایشان منحصر در گریکهای است و کثرت جوع و در نظر نشان عظیم القدر است زیرا که خوردن نزد اینها مصلحت  
 از انجم تمام است از عظیم مقاصد پس ناچار ترک آن ریاضت شاقه بود و مجاہدہ شدیدہ باشد بخلاف دوم  
 محافظت بسنت و التزام متابعت سنت علی صاحبها الصلوة و التحیتہ و امثال آنها را در نظر عوام قدری نیست  
 و اعتدای نہ تارک اینها را از سنگرات دانسته تحصیل این امور را از ریاضات شمرند پس لازم است برای این  
 طریقت که درستر احوال میگویند ترک ریاضتی که در نظر عوام عظیم القدر است باعث قبول خلقی است و  
 مستلزم شهرت است که متضمن آفت است و شمر شمرارت نمایند قال علیه علی آله الصلوة و السلام  
 بحسب امر امن الشمران یشار الیه بالاصابع فی دین او دنیا الامن عصمہ الله من فقر و غنیہ و کسبیکه  
 دور از مراعات حد اعتدال در ماکولات بسیار آسان است که سیر تمام دارد و می باید که ریاضت  
 مراعات توسط حال از ریاضت کثرت جوع زیاده است حضرت و اند بزرگوار قدس سره میفرمودند  
 که در علم سلوک رساله دیدہ ام که در اینجا نوشته که ماکولات مراعات اعتدال نمودن حد وسطا



نگاه داشتن در وصول مطلوب کافیست باین مراعات پنج احتیاج بگذرد فکر نیست و احتیاج که در مطاعم و ملائیس  
بلکه در جمیع امور توسط حال و میان روی چه زیباست نه چندان بخور کرد و نبات بر آید نه چندان که  
از ضعف جانت بر آید حضرت تعجبنا و تعالی حضرت پیغمبر را علیه علی آله الصلوٰۃ والسلام قوت چهل  
مرد عطا فرموده بود که بآن قوت تحمل بار کرسی سگی بای شانه می نمودند و اصحاب کرام نیز به برکت صحبت  
خیر البشر علیه الصلوٰۃ و التحیه تحمل این بار می نمودند و پیغمبر خوری و خلی در اعمال و افعال ایشان واقع نمی شد با وجود  
گر سنگی قدرت بر حاربه اعدا بر نمی داشتند که قدرت شیر شکران پیشتر آن رسد از اینجا بوده که بکس از  
صابران بر دوست کس از کفار غالب می آمدند و صد کس بر هزار غلبه می نمودند و جوع کشان غیر از صحاب  
نزدیک است که در اتیان آواب و سمن عاجز آیند بلکه بسیار است که از عده ادا و انقض تکلف بر آید باین قدر  
درین امر تقلید اصحاب کرام نمودن در اتیان سمن و انقض خود را عاجز ساختن است متقوست که حضرت صدیق  
رضی الله عنه تقلید آنسور علیه علی آله الصلوٰۃ والسلام نموده وصال اختیار کردند از ضعف ناتوانی  
بی اختیار بر زمین افتادند آنسور بطریق اعتراض فرمودند علیه علی آله الصلوٰۃ والسلام که کیست از شما شرم  
نزد ویر و دگر خود بی تنه میگرد و طعام و شراب را اینجا میخورم پس بے قدرت تقلید نمودن محسن ندانند و بعضا  
اصحاب کرام به برکت صحبت خیر الانام علیه و علیهم الصلوٰۃ والسلام از مضرت های خفیه کثرت جوع محفوظ و مایمون  
بودند و دیگران را این حفظ و امن میسر نیست بیانش آنست که کثرت جوع البته صفا بخش است جمعی را صفا  
قلب میبخشد و جمعی دیگر اصفائی نفس صفائی طلب بهر است افزای و نور بخش است و صفائی نفس ضلالت نامست  
ظلمت افزا خلافت یونان و برابره و جو گیه بند همه را ریاضت گرسنگی صفائی نفس بخشیده بجهلالت خسارت  
والات نمود و فلاطون بی خرد و غما بر صفائی نفس خود نمود و صور کشفیه خیالیه خود قتلای خود ساخته عجب  
ورزید و حضرت موسی علی نبینا و علیه الصلوٰۃ والسلام که در آنوقت مبعوث شده بود و دیگر وید و گفت سخن قوم  
همدیون را حاجت بنیالی من پدید آید اگر این صفائی ظلمت افزای نمیداشت صور کشفیه خیالیه سدا ده و میگفتند  
و از وصول مطلب منع نمی آمدند باینکه این صفا خود را نورانی ندانستند که این صفا از پوست و قهقهه باره  
او نگذشته است و باره او بر همان خست و نجاست خودست بیش ازین نیست که نجاست مغلظه را بشکل خلاف قیوت  
شامیه قلب کفی حد ذاته پاکیزه است نورانی میگرد و وزنگی بر روی او از نجاست نفس ظلمانی نشسته است به  
باینکه تصفیه بجالت اصلی رجوع نمیداد و نورانی میگرد و بخلاف نفس کفی ذاتا نجاست است و ظلمت صفت ذاتی

اوست تا زمانی که بسیار است قلب بلکه متابعت سنت اتباع شریعت علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام و تحیه بلکه بعضی  
فضل خداوندی جل سلطان مزی و مطهر نگردد و خست ذاتی او را نل نگر و فلاح و بهبود و از وی متصور نیست فلاطون  
از کمال جبل صفائی خود را که باره او تعلق داشت در رنگ صفائی قلب موسوی انکاشت ناجا خود را نیز  
همدنب مطهر و در رنگا و خیال کرده و از دولت متابعت او علی نبینا و علیه الصلوٰۃ والسلام محروم ماند و بدایخ  
خسارت ابدی قسم گشت عاونا الله سبحانه عن هذا البلاء و چون این حضرات در دنیا و جوع کمون بوده اکابر  
اینظر لیه قدس الله تعالی اسرار بهم ریاضت جوع را ترک نموده و در مطوعات بر ریاضت اعتدال و مجاهده و حفظ  
حال دلالت نمودند و منافع جوع را با احتمال این ضرر عظیم الخطر ترک کردند و دیگران منافع جوع را با احتمال نمود  
چشم از مضرات آن پوشیدند و جوع ترکیب نمودند مقرر عقل است که با احتمال ضرر منافع کثیره را میتوان گذشت  
نزدیک این مقاله است آنچه علما فرموده اند شکر الله تعالی سیمیم که اگر امری دایر باشد میان سنت بدعت ترک  
بدعت بهتر است از اتیان سنت یعنی در بدعت احتمال ضرر است و بدعت توقع منافع پس احتمال ضرر را بر توقع  
منافع ترجیح داده ترک بدعت باید نمود پس عجب نباشد که در اتیان سنت ضرری از راه دیگر پیدا شود  
حقیقت این سخن آنست که آن سنت گویا موقت بآن قرن است چون توقیت آنرا بواسطه وقت و خفا جمیع و زیاده  
مبادرت در تقلید آن نموده اند و جمیع دیگر آنرا موقت دانسته تقلید نورزیده اند و الله سبحانه علم حقیقه الحال  
سوال سوم آنکه در کتاب کا بر اینظر لیه علیه است که نسبت با حضرت صدیق نسبت بخلاف سایر طرق و کتب  
گوید که اکثر طرق به امام جعفر صادق میرسد و حضرت امام جعفر صدیق نسبت بهین ملاسل و دیگر جز اینست  
صدیق نسبت نباشد جواب آنکه حضرت امام نسبتی هم از حضرت صدیق دارد و هم از حضرت امیر مزی علیه السلام  
عنها و با وجود اقبال این دو نسبت علیه حضرت امام کمالات هر نسبت و در ایشان جدا است و از یکدیگر متمیز  
است جمعی بواسطه مناسبت صدیقی از حضرت امام نسبت صدیقیه اخذ نموده اند و حضرت صدیق نسبت  
گشت جمعی دیگر هم بواسطه مناسبت امیر نسبت امیر به را اخذ نموده حضرت امیر نسبت گشته اند باین فخر قوی  
در بر گنه بنارس رفتند و که آنجا آب گنگ آب جمن جمیع اند با وجود آن اجتماع محسوس میگردد و آب گنگ علاحد  
است و آب جمن علاحد برنجیکه گویا در میان برنج مانده اند که آب یکی با دیگر خلط نشود و جمیع بجان آب  
گنگ واقع شده اند از جهان آب جمیع آب گنگ میخورند و جمیع دیگر که بجان آب جمن اند از آب جمن میخورند  
اگر گویند که حضرت خواجه محمد باقر ساقی سر در رساله قدسیه تحقیق نموده است که حضرت امیر خا پنجاه







استفسار برنجی نماید که از شائبه اعتراض پاک بود از منطقه انکار میزد و بنوق چون حق و مصلحت متوجه اند  
اگر حیوانات از بر امری خلاف شریعت ظاهر شود باید که مریدان امر تقلید نکنند و حسن ظن و ممانعت آن را  
بجای طلب وجه صحت خود و اگر وجه صحت پیدا نشود باید که در دفع آن ابتلا بحضرت حق سبحانه و تعالی بکنند و  
متضرع شود و بگوید و از اوست سلامتی بپوشاید و اگر مرید را در حق پیر شنبه در انکاب مباح پیدا شود آن به  
براعت باشد بنگراند هرگاه مالک الامر محل سلطان در اتیان مباح منع نفرویده باشد و اعتراض ننموده و بگوید چه رسد  
که از نزد خود اعتراض کند بسیار است که در بعضی جاها ترک اولی اولی باشد از اتیان اولی در حدیث  
نبوی آمده علیه علی آله الصلوٰه والسلام ان الله كما يحب ان يؤتی بالقرمیه یحب ان یؤتی بالرحمة  
خدمت نیز چون فیضهای مفقود دارند در ایام فیض اگر باحوال مریدان به پروازند تسلی خود بعضی از امور  
مباحه نمایند چه جای اعتراض است در بنوق عبد الله صحرای از برای تسلی خود همسرا  
سگبانان به صحرا به شکار میرفت و بعضی از شایخ درین وقت تسلی خود بهماع و غنمه میبردند  
والسلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعت المصطفی علیه و علی آله الصلوٰات و التماس و اکملها  
خاتمه عرضداشت اول که معضرت پناه خد و مزاوله کلان قدس سره نوشته بود  
عرضداشت کمترین بندگان محمد صادق بعرض اشرف میرساند که احوال و اوضاع این جد و بدین  
توجهات علیه جمیع صورت و معنوی گذرانست بدست که از طرف خادمان حضرت خاطر نگران و  
پریشان میبوده روز آخر عریضه میان بدرالدین رسید و خیر و عافیت کامل رسانید فرحت بحد و مسرت  
بے اندازه روی نمود و الحمد لله سبحانه علی ذلک حمد اکثر اکثر قبله که با حافظ بها و الدین شب سیزدهم خرم آن  
کرد از شب چهاردهم حافظ موسی شروع کرده است پنج سیپاره بخواند شب آئینده که شب نوزدهم است  
ختم میکند در عشره اخیر حافظ بها و الدین هزار و ده است که ختم خواهد کرد و حضرت سلامت نبی در نماز تراویح  
حافظ قرآن بخواند که مقانی وسیع پس فوائدی ظاهر شد گویند که مقام حقیقت قرآنی بود هر چند باین جرأت  
نمیخواند که در حیوان معلوم شد که حقیقت محمدی علی صاحبها الصلوٰه والسلام اجمال ان مقام است گویند که  
در بای عظیم ادر گویند در آورده باشند و ان مقام تفصیل حقیقت محمدی است اکثر از انبیا و اولیا و کل بقدر  
خود از بعضی آن مقام بهره دارند و از تمام آن مقام بغیر از پیغمبر با علیه الصلوٰه والسلام نصیبی معصوم نشود  
این حقیر نیز به وایت حق سبحانه و تعالی توجه عالی نصیب کامل روزی گردانند و تا هنوز ان مقام خوب واضح

نشده است باقی احوال جمیع گذران است در نیا مظهر خلیه برکت معصوم میشود و غنی محمد سید و ضلع هموار دارد  
و اوقات جمیع تذکر میگرداند باریان شهر نیز بنوق تمام حاضر میشوند و فقیر تا الحال چهار سیپاره جنیه بالا حفظ  
کرده است تا روز عید ظاهر پنج سیپاره یا کند و العبودیه عرضداشت و دوم عرضداشت کمترین بندگان  
محمد صادق بذروه عرض میرساند که احوال و اوضاع اخی و مستوجب شکرت خیریت آن ذات کعبه مرآت  
رح خادمان و مخلصان مظلوم و مسؤل است سرفراز نامه ناس و صحیفه گرامی که بصحوب اسمعیل مرسل بود بمطالع  
آن مشرف متوج گردید حق سبحانه و تعالی شانه عاطفت آن قبله عالمیان بر کافه اهل اسلام باقی و پاینده دارد  
بکرمه النبی الامی و آله الامجاد و علیهم الصلوٰات و التسلیمات اکملها قبله که با از خرابی احوال چه نویسد که  
غیر از حسرت و ندامت برصد و اعمال و تضرع احوال ماضیه و حال سرمایه بدست ندارد و روزی آنست که هیچ  
لحظه و ساعتی بخلاف رضای او تعالی و تقدس نگذرد و آن سیرت مگر آنکه توجه خادمان آن سرور درگاه مدنی  
فرماید و شکر نماید که از گریبان کار با و شوار نیست و الحمد لله و المنته که تا حال بمن توجه شریف بطریقیکه  
امر فرموده بودند استقامت دارد و دوران کم فتور است راه میاید بلکه روز بروز امید و ارتق و تزیادت  
بعد از فجر و ظهر و عصر حلقه می نشیند و حافظ بها و الدین چون از ترویات فرحت میداد قرآن نیز بخواند و این  
فقیر در بعضی اوقات مقبوض است و دیگر بسط و قبض و بسط و توج و ذوق و آرام و جز آن تعلق ببدن  
دارد و از آن بجا و زنی نماید و لطائف سسته نه متوج و نه غافل و اگر متوجه اند توجه آنها مثل علم حضور است  
بلکه عین آن و توج و ذوق و مثل آن همه را داخل ظلال میداند و از ظل مجاور نمیدانند و بطائف اولاً  
بدن مخلوط بودند و در نظر بصیرت غیر از بدن امری دیگر مفهوم نمی شد چنانچه بحضور موفور السور و  
عرض کرده بود الحال از بدن ممتاز و روی آیند و ان مقام بقاء میماند و بی از بقا با زیاده نوعی  
از قضا به لطائف رونمود چنان معلوم شد که بی این فنا که بعد از بقا شود تمامی کار سیرت و احسان  
چند روز است که مقبوض و معامله سرور است تا چه ظاهر شود فاما تا حال توجه بعالم نیانده است چنانکه  
عرض احوال ضرور میدوید و بجهت حرارت نمود قبله که با فقیر به شب حضرت را جواب می بیند اما نشاء و ادب  
زیاده چه نویسد که داخل تعلقات رسمیه است و العبودیه عرضداشت سوم عرضداشت کمترین  
بندگان محمد صادق بموقف عرض میرساند که این حقیر بدست که مقبوض و معصوم نبود و آخر الامر محض توجه  
قدس عنایت خداوندی حل سلطان در رسید و بسط عظیم روست نمود و دوران بسط چنان معلوم گشت که



چنانچه سابقاً یاد و توجه شما از جانب این کس میبود و الحال هر چه هست از جانب اوست تعالی و تقدس در خود  
پیش از اقامت قبول نمی یافت کالمرة التي تطلع عليه الشمس فاحترق بذلك الطلوع كل غلظة وكدة من  
البدن اللطاف وحصل فيها كل نور وبركة شيعه فاشهر الصدور واتسع القلب صدار البدن كالنور  
مضيئاً الطف من الریح والسر الذين كانوا قبل ذلك ووجدت اجلي الاكمل من بين اللطائف على  
القلب فلما نظرت الى القلب ظهران في القلب قلباً آخر انجلي عليه فلما نظرت الى قلب القلب  
ظهران في ذلك قلباً آخر وكذا الى غير النهاية فلم يظهر قلب بسيط الا وقلب آخر فيه ولم يتوهم الآن انه  
يتهي الى القلب البسيط وليس يتيقن وعلم ان الحالات السابقة من هذه الحالة بالنسبة اليها كانت  
كلها تنكفات صرفة وكان يحظر اسم هذا المقام فاليقنتها سور الاوب قبله كاه انهمه كثر من اثره  
از آثار توجه الطهره گر برتن من زبان شود هر چه بیک شکر تو از هزار تو اتمم کردی حضرت سلامت  
آرزومندی دریافت ملازمت خادمان درگاه را چه شرح دهد چه نویسد شب و روز بلکه هر ساعت  
در تصور آنست که کدام وقت نیک و ساعت خوش خواهد بود که مطلب علی و مقصده او بحصول  
خواهد بود و خیر ازین تمنای آرزومندی در تصویر نمی آید حق سبحانه و تعالی با حسن توجه و اوفق طرق ایند  
عظمی ایستگردد تا دایم بحرمه النبی وآله الامجاد علیه و علی آله من الصلوات اتمها و اکملها و العبودية  
تمام شد جلد اول مکتوبات امام ربانی

بن صنایع مکین و مکین خلق نوزن

شرح کاشانه بدایات و عرفان معقله آئینه صافی در زبان مورد انوار الهیات نزدانی انجی



از ارشادات علیه غوث ربانی حضرت مجدد الف ثانی مرتبه مدبران علم النجاس حضرت قاضی

در مطبع مشرقی نوین کشتور طبع من مطبوعه



بن العربی در مسئلہ وحدۃ الوجود باینچہ مختار حضرت ایشان سست سلمہ اللہ تعالیٰ سلم اللہ الرحمن الرحیم الحمد للہ  
الذی جعل الامکان مرآۃ للوجود و معبر العدم منظر للوجود و الوجود ان کانتا صفت کما لہ سبحانہ  
تعالیٰ و راء جمیع الاسماء و الصفات و راء جمیع الشیون و الاعتبارات و اوراء الظہور و البطون و ورا  
البروز و الکیون و ورا التجلیات و الظہورات و اوراء المشاہدات و المکاشفات و ورا کل کسب  
و مقبول و ورا کل مہموم و تحیل فهو سبحانہ و راء الوراثم و راء الوداعثم و راء الوراثم و راء الوداعثم  
چگونہم با تو از مرغی نشانہ کہ باغقا بودیم آشیانہ ز غنقا هست نامی بیش مردم ز مرغ من بود آن  
نام ہم لم فلا یصل حمد عادل جاب قدس ذاتہ بل شتی جمیع المجاہدون سراج قات عزتہ فهو الذی  
اشتی علی نفسہ حمد ذاتہ بذاتہ فهو سبحانہ الخالد و المحدث و ما سواہ عاجز عن اداء الحمد المقصود کیست و قد  
عجز عن حمدہ سبحانہ من یوحا ل و اء الحمد یوم القيمة تحتہ آدم من دونہ و هو فضل البرایا و الکلمہ تلو و اء  
اقریم منزله و جمیع کمالا و شملہم جلا و اتهم بر اء ارفعم قدر اء غلظہم اہت و شرف اء اء اء  
وینا و اء علم ماہ و اگر ہم جبا و اء شرف ہم نبیا و اعظم نبیا لولہ لما خلق اللہ سبحانہ الخلق و لما اظهر  
الربوبیۃ و کان نبیا و آدم بین الماء و الطین و اذا کان علوم القيمة کان ہو امام النبین و خطیبہم  
و صاحب شفا عتہم الذی قال نحن الآخرون و نحن السابقون یوم القيمة و انے قائل  
قولا غیر خروانا حبیب اللہ و انا قائم النبین و لا فخر و انا اول الناس خروجا اذا بعثوا تا قائل ہم  
اذا و قد و انا خطیبہم اذا ائمتوا و انا شفعم اذا صلبوا و انا بئتمہم اذا ائمتوا و انا بئتمہم اذا ائمتوا  
در قافلہ کہ اوست و انم نرسمہ این بسکہ رسد زور بانک برسمہ صلوات اللہ سبحانہ و  
تسلیماتہ تعالیٰ و تحیتہ غر شانہ و برکاتہ جل برہ علیہ و علی جمیع اخوانہ من النبین و المرسلین و الملائکۃ  
المقرین و علی اہل الطاعۃ جمیع صلواتہ و تحیتہ و برکتہ ہو لما اہل کلمہ ذکرہ الذاکرون و  
کلمہ خصل عن ذکرہ الخافلون و بعد الحمد و الصلوۃ و تبلیغ الدعوات و ارسال التجارست نمودہ می آید  
صحیفہ شریفہ کہ نامزد این فقیر ساختہ بود و در اغوی اعزی شیخ محمد طاہر رسانیدند و خوش وقت ساختند  
چون ششمین جہان و معارف ارباب کشت و شہود بود و فرحت بر فرحت افز و دوزخ اکم اللہ سبحانہ  
تعالیٰ غیر مہم افتت صحیفہ ایشان نمودہ از افواق عراق ابن طائف علیہ سخن در میان آوردہ و بچند کلمہ  
مصدق کشت و ما معلوم شرفیست کہ جو مبداء ہر خبر و کمال هست و عدم منشأ ہر شر است



بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ حمد اکثر اطباء مبارکافہ و علیہ کما یحب ربنا و رضی و الصلوۃ والسلام الاتان الامکان علی  
حبیبہ محمد وآلہ و اصحابہ و اہل بیتہ و کل ورثتہ و ساغر من اتج المدی و علی جمیع الانبیاء و المرسلین و الملائکۃ  
المقرین کما یلین بعلو شانہم و یجری اما بعد فہذہ مکاتیب تضمنہ علوم غریبہ و معارف عجیبہ و اسرار  
لطیفہ و دقائق شریفہ تا حکم بہا احسن الرفاع و ما اشار الیہا و احسن الاولیاء مقبستہ من مشکوۃ انوار  
النبوۃ للامام العمام قدوة ہلما و الراشخین المشرقت بشفایات المرسلین صاحب الولایۃ الاصلیۃ مخزن  
الاسرار الالہیۃ واقف و دقائق المتشابہات القرآنیۃ الایۃ البجیۃ من الآیات الرحمانیۃ مجد العت  
اتانی شخینا و امانا الشیخ احمد القاروقی سلمہ اللہ تعالیٰ سبحانہ علی رؤس العالمین چون جلد اول  
مکتوبات بعد و سید و سیردہ مکتوب رسید حضرت ایشان سلمہ اللہ تعالیٰ فرمودند کہ بر ہمین عدد ختم  
کنند کہ موافق عدد پیغامبران مرسل است صلوات اللہ تعالیٰ علی انبیاء و علیہم و نیز موافق عدد  
اہل بدست رضوان اللہ تعالیٰ علیہم اجمعین تبرکات و تمنا بران عدد ختم نمودہ آمد بعد از ان مکتوبات  
قدسی آیات دیگر کہ صدور یا نقد معارف آگاہی حقائق و مشکاوی مظہر فیض الہی منظر اسرار نامتناہی  
جام علوم ظاہرہ و باطنہ حضرت محمد و مزاوی شیخ محمد الدین خواجہ محمد مصوم سلمہ اللہ تعالیٰ  
و اباقہ و اوصلہ الے غایتہ تا تمناہ باعث گشتند کہ این مکاتیب جمع شود بحسب اشارہ شریفہ  
ایشان کہترین خاکروبان این در گاہ ضعت عباد اللہ الباری عبد الحی بن خواجہ جلال حسای غفر اللہ تعالیٰ  
ذوہہ و ستر اللہ سبحانہ و حسن اللہ تعالیٰ فاقتمہ متصدی جمیع این مکاتیب گشت ہو اللہ الموفق  
و علی النکال مکتوب اول بشیخ عبدالعزیز جوہوری صدور یافتہ در بیان تحریر نہ ہستی شیخ علی



پس وجود واجب را ثابت باشد بسلطان و عدم نصیب ممکن بود تا همه خیر و کمال عائد باو باشد و همه شر و نقص راجع باین ممکن را وجود ثابت کردن و خیر و کمال راجع باو داشتن فی الحقیقه شریک کردن است و در ملک و ملک حق جل سلطان و همچنین ممکن را عین واجب گفتن تعالی شانه و صفات و افعال و اعراف عین صفات و افعال و تعالی ساختن سو و اوست و الحاد است در اسماء و صفات و تعالی کناس حس که نقص و جهت ذاتی تمام است چه مجال که خود را عین سلطان عظیم الشان که نشاء و غیرات و کمالات تصور نماید و صفات و افعال نمیند خود را عین صفات و افعال جمیع او توهم کند قایده مانی الباب بنابر قضیه تفکیک علماء و علما هر ممکن را وجود ثابت کرده اند و وجود واجب تعالی و وجود ممکن را از افراد مطلق وجود داشته و وجود واجب را تعالی اوست و اقدام گفته اند یعنی موجب تشریک ممکن است بواجب تعالی در کمالات و فضائل که از وجود داناشته گشته اند تعالی اندر عین ذلک علما کبریا در حدیث قدسی آمده الکبریا و الدانی و الظاهر از ارسا اگر علماء و علما هر ازین دقیقه آگاه می گشتند هرگز ممکن را وجود ثابت نمیکردند و خیر و کمال که مخصوص بآن حضرت است جل و علا باعتبار اختصاص وجود ممکن را اثبات نمی نمودند و ربنا لا تو اخذنا ان نسینا و اخطانا اکثر صوفیه علی الخصوص متأخران ایشان ممکن را عین واجب تعالی دانسته اند و صفات و افعال آنرا عین صفات و افعال و تعالی نمکاشته میگویند سه همتایه و هشتین و همه اوست + در دل که او اطلس شده همه اوست + در این فرق و نهان خفا جمع + باشد همه اوست ثم باشد همه اوست + این بزرگواران هر چند از تشریک وجود متمیزه نموده اند و از تمییزیت که بجهت ایاغیر وجود را وجود یافته اند و تقاضی را کمالات گفته می گویند و هیچ چیز شرافت و نقص ذاتی نیست اگر هست نسبی و اضافی است هم قائل نسبت بانسان شرافت دارد که منزل حیات و است و نسبت بیکوئی که در آن هم مخلوق است آبی حیات است و تریاق نافع مقتدای ایشان درین امر کشف و شهود است هر قدر که ظاهر ساخته اند و دریافتند اللهم ارنا خالق الاشياء کما هی درین باب آنچه بر فقیر ظاهر ساخته اند بتفصیل و اینها در اول مذہب شیخ محی الدین ابن العربی که امام و مقتداست متأخران صوفیه است درین سلسله بیان میکنند بعد از آن آنچه کثوف گفته است در تحریری که در تفریق در میان دو مذہب بیروجه اتم حاصل گردود از دقت بی بگری غلط نشود و شیخ محی الدین عربی و تابعان او و میفرماید که اسماء و صفات واجب جل و علا عین ذات واجب اند تعالی و تقدس و همچنین عین یک دیگر اند

مثلا علم و قدرت چنانچه عین ذات تعالی عین یک دیگر اند نیز پس در آنم و در هیچ اسم و در تعدد و تکثر نباشد و تمایز و تمایز نبود غایه مانی الباب آن اسماء و صفات شیون و اعتبارات در حضرت عالم تمایز و تمایز پیدا کرده اند اما لا و تفصیلا اگر تمیز اجمالی است معتبر بین اول است و اگر تفصیل است می بینین مانی تعیین اول را وحدت می نامند و آنرا حقیقت محمدی میدانند و تعیین مانی را واحدیت میگویند و حقائق سائر ممکنات می انکارند و این حقائق ممکنات را اعیان ثابته میدانند این دو تعیین علمی که وحدت و احدیت اند و مرتبه واجب اثبات می نمایند بگویند اعیان بوی از وجود خارجی نیافته اند و در خارج غیر از احدیت مجرده هیچ موجودی نیست و این کثرت که در خارج بیناید عکس آن اعیان ثابت است که در مرآت ظاهر و در کثره و در خارج موجودی نیست عکس گفته است وجود و تحلیله پیدا کرده در رنگ آنکه در مرآت صورت نفس منعکس گردد و وجود تحلیله در مرآت پیدا کند این عکس را وجودی جزو تحلیله ثابت نیست و در مرآت روسه حلل نگرفته است و در روی آن مرآت چیزی نقش نگشته اگر انعکاش است و تحلیله است که در روسه مرآت متوجه شدن تحلیله و متوهم چون صنع خداوند نیست بسلطان که اتفاق تمام دارد و بر رف و هم و تحلیله مرتفع نگردد و دو باب و عذاب ابدی بران مرتب باشند این کثرتی که در خارج نمودی پیدا کرده است به قسم قسم است قسم اول تعیین روحی است و قسم دوم تعیین مثالی و قسم سوم تعیین جسمی که بشادات تعلیل دارد این سه تعیین را تعیینات خارجی میگویند و در مرتبه امکان اثبات می نماید تنزلات شمس عبارت ازین تعیینات بیگانه است و این تنزلات شمس را حضرات محس نیز گویند چون علم حجاب غیر از ذات واجب است تعالی و غیر از اسماء و صفات واجب بسلطانها که عین ذات تعالی و تقدس نزد ایشان ثابت نشده است و صورت علمیه را عین این صورت دانسته اند نه شیخ و مثال آن و همچنین صورت منکس اعیان ثابته را که در مرآت ظاهر و نمودی پیدا کرده است عین آن اعیان را تصور کرده اند نه شبیه آن ناچار حکم با اتحاد نموده اند و همه اوست گفته اند نیست بیان مذہب شیخ محی الدین ابن العربی در سلسله وحدت وجود و در وجه اجمال همین علومند و امثال این علوم که شیخ آنها را مخصوص بنظام الولایت می داند و می گوید که خاتم النبوة این علوم را از خاتم الولایت اخذ می نماید و شرح مفصّل و توجیه آن تکلفات می نمایند باجمالی از شیخ هیچ کی ازین طائفه باین علوم و اسرار زبان نگشوده است و این حدیث را بدین معنی

منقول



بیان نموده هر چند چنان توحید و اتحاد و غلبات سکر از ایشان بطور آمده و انانیت و سبحانی گفته اند اما  
و چه اتحاد در معلوم ساخته اند و منشأ توحید را در دنیا قیاس شیخ بر آن متقدمان این طائفه آمده و حجت  
متاخرین ایشان گفته است مع ذلک و قائل کثیره درین مسئله مخفی مانده است و اسرار خامنه درین باب  
بر منته ظهور نیامده که فقیه باطن را آن توفیق یافته است و تبحر بر منته گفته و الله یحیی الموتی و یوحی السبل  
مخبر و اصفاست ثانیة واجب الوجود تعالی و تقدس که نزد اهل حق شکر الله تعالی میسم در خارج موعود اند  
ناچار در خارج از ذات تعالی و تقدس تمیز باشد تمیز که از قسم چونی و بیچگونگی بود و همچنین این صفات از  
یک دیگر تمیزند تمیز چونی بلکه تمیز چونی در مرتبه حضرت ذات تعالی و تقدس نیز ثابت است لانه الواسع  
یا الواسع الجول کثیفه تمیز که فراخ و دراک باشد از ان جناب قدس سلب است بعضی  
و تخریب در اینجا تصور نیست تحلیل و ترکیب را در ان حضرت جلاله بانه و عالیست و خلقت را  
گنجایش نه با جمله آنچه از صفات و اعراض ممکن است از ان جناب قدس سلب است لیس کثیفه  
شئی لانی المذات و لانی الصفات و لانی الافعال با وجود این تمیز چونی و وحدت بی کیفی اسما و صفات  
واجبی جلاله اند و در خانه علم نیز تفصیل و تمیز پیدا کرده اند و منکس گفته و هر اسم و صفت تمیز را مقابل  
است در مرتبه عدم و نقیضه است در ان مطلق مثلا صفت علم را در مرتبه عدم مقابل است و نقیضه که عدم علم  
باشد که سبب برچگونگی است و صفت قدرت را مقابلی است عجز که عدم قدرت باشد علی هذا القیاس و آن  
عداوت متقابل نیز در علم واجبی جلالت تفصیل و تمیز پیدا کرده اند و مرایای اسما و صفات متقابل خود  
گشته و بجائی ظهور عکس نهاده نزد فقیران عداوت آن عکس اسما و صفات حقائق ممکنات اند غایه ما  
فی الباب آن عداوت در رنگ اصول و مواد آن مایهات اند و آن عکس همچون صور حاله در ان مواد  
پس حقائق ممکنات نزد شیخ محی الدین همان اسما و صفات تمیزه اند و در مرتبه علم و نزد غیر حقائق ممکنات  
عداوت اند که تفاهل اسما و صفات اند یا عکس اسما و صفات که در مرایای آن عداوت در خانه علم ظاهر  
گشته و با یکدیگر مترج شده و قادر مختار جلاله هر گاه خواست که مایهتیه را از ان مایهات مترج بوجود  
ظلمه که بر تو است از حضرت وجود برین مصف گردانیده موجود خارجی ساخته با جمله بر تو  
از حضرت وجود باین مایهیت مترج نه انداخته مبدا و آثار خارجی گردانید پس وجود ممکن در علم و  
در خارج در رنگ ساغر صفات او بر تو نیست از حضرت وجود و از کمالات ابجه او شل علم ممکن بر تو

از علم واجب تعالی و تقدس و ظلی است از ان که در مقابل خود منکس گفته است و قدرت ممکن نیز ظلمه  
است که در عجز و مقابل او است منکس شده و همچنین وجود ممکن ظلی است از حضرت وجود که  
مرآت عدم که مقابل او است منکس گفته است و مایه درم از خانه چیز نیست به تو دای  
همه چیز من چیز نیست بلکه نزد فقیر ظلی عین شئی نیست بلکه شیئی است و مثال آن شئی و حل  
لای بر دیگر منقح است پس نزد فقیر ممکن عین واجب ثابت بود و چه حقیقت ممکن عدم است  
و عکس که از اسما و صفات در ان منکس گفته است شیخ و مثال آن اسما و صفات است عین  
آنها پس همه اوست درست نباشد بلکه همه ازوست چه آنچه ذاتی ممکن است عدم است که شرارت  
و نقص و خجست را انشاء است و هر چه از جنس کمالات در ممکن پیدا است از وجود و تولیع آن همه متفاد  
از ان حضرت است جلاله اند و بر تو است از کمالات ذاتیه او سبحانه پس ناچار او تعالی نور آسمانها  
وزین باشد و ما و رای او سبحانه همه ظلمت بود کیت و عدم و فی جمیع الظلمات تحقیق این بحث کما شینیه در  
مکتوبه که بنام فرزندی غلی مرحومی در بیان حقیقت وجود و تحقیق مایهات ممکنات نوشته است  
طلب فرمایند پس عالم با سمر با نزد شیخ محی الدین عبارت از اسما و صفات است که در خانه علم تمیز پیدا  
کرده و مرآت ظاهر وجود و در خارج نمودی حاصل کرده است و نزد فقیر عالم عبارت از عداوت  
است که اسما و صفات واجبی جلاله اند و در خانه علم در آنجا منکس گفته اند و در خارج با سجاد  
حق سبحانه آن عداوت بآن عکس وجود ظلی موجود شده پس در عالم خیمت ذاتی پیدا شده و  
شرارت حیل ظاهر گشت و خیر و کمال همه عائد به جناب قدس او شد و حل و علا که مایه مایهات ممکنات  
من الله و مایهات ممکنات من سیکه ممکنات منکس مویده اینم فرمت است و الله سبحانه الملمح پس ازین تحقیق  
معلوم گشت که عالم در خارج موجود است و ظلی چنانچه حضرت حق سبحانه در خارج موجود است  
بوجود اصلی بل بذاته غایه مافی الباب ازین خارج نیز ظلمه همان خارج است در رنگ وجود و صفات  
پس عالم را عین حق حل و علا سلطانیت او گفت و حل کی بر دیگر سبب جائز نباشد ظلمه  
را عین نفس نمیتوان گفت و وجود و انقار بین مافی الخارج لان الاثنین متفاد از ان و اگر کسی ظلمه شخص را عین  
شخص گوید بر سبیل تسلیم و توجها به بود که خارج از بحث است اگر گویند که شیخ محی الدین تا ایمان  
او نیز عالم را ظلمه حق می دانند تعالی پس فرق چه بود که ایمان ایشان و عداوت ظلمه را جود و در هم می آمیزد







سلسله الله تعالی صدور یافت و در بیان آنکه معامله آفاق و انفس داخل ظلال است و در بیان ولایت  
صغری و کبری و کمالات نبوت و تحقیق حقیقت تجلی افعال که بعضی صوفیه را ردا داده اند که آن  
ظن فعل حق است نه عین فعل بصفات و ذات + احمد کند و سلام علی عباد الله الذین اصطفی هر چه در ربای  
آفاق و انفس ظاهر شود بدین ظلیت قسم است پس سزاوارتی بود تا اثبات نموده آید و چون معامله  
از آفاق و انفس گذشته از قید ظلیت است و شروع در تجلی فعل و صفت بیک گشت و معلوم شد که  
قبل ازین هر تجلی که ردا داده بود در سیر آفاقی و انفسی اگر چه آن را تجلی ذات دانسته تعلق بظلال  
فعل و صفت داشت نه نفس فعل و صفت بذات خود چه رسد تعالی و تقدس زیرا که دائره ظلیت نهایت  
انفس منتهی میگردد پس هر چه در آفاق و انفس ظهور کند داخل آن دائره است فعل و صفت نیز هر چند  
فی الحقیقه ظلال حضرت دانسته تعالی و تقدس اما داخل دائره اصل نه در ولایت انیمه و ولایت اصلی  
است بخلاف ولایت مرتبه سابق که با آفاق و انفس تعلق دارد که ولایت ظلی است نهایتان دائره ظل را  
با تجلی برقی که ناشی از مرتبه اصل است میسر است که کیامت از قید آفاق و انفس و ابعاد و جمعیه از  
دائره آفاق و انفس در گذشته و از ظل با اصل پیوسته دنیا و تجلی برقی در حق ایشان دائمی است چه ممکن و  
ماوی این بزرگواران دائره اصل است که تجلی برقی ناشی از ان است بلکه معامله بزرگواران از تجلیات  
و ظهورات فوق است زیرا که هر تجلی و ظهور بر مرتبه که تعلق کند از شایسته ظلیت بیرون نیست و اگر تارسته  
اصل الاصل ایشان را از ظل فارغ ساخته است و از رفیع البصر غلاف کرده نهایت کمال در ولایت ظلی  
که ولایت صغری است بر تجلی برقی حصول می پیوندد این تجلی برقی قدم اول است در ولایت کبری که  
ولایت انبیاست عظیم الصلوات و التسلیمات و ولایت صغری و ولایت اولیا است قدس الله تعالی  
اسرارهم از اینجا تفاوت ولایت اولیا و ولایت انبیا با بر دریافت صلوات الله تعالی و تسلیما به سبحانه  
علیم که نهایت آن ولایت برای این ولایت است از کمالات نبوت انبیا عظیم الصلوات و التسلیمات چه گوید  
که برای نبوت نهایت این ولایت است مگر حضرت خواجه نقشبند قدس سره نصیب از ولایت انبیا عظیم  
الصلوات و التسلیمات و در انشت فرا گرفته اند که گفته ما نهایت را در برایت درج میکنیم این فقیر  
اینقدر میداند که نسبت و حضور نقشبندیه چون بحال برسد به ولایت کبری می پیوندد و از کمالات آن  
ولایت حظ وافر می گیرد و بخلاف طرق دیگران که نهایت کمال شان تا تجلی برقی است باید دانست

سیر که بعد از سیر آفاق و انفس میسر گردد و سیر در اقربیت حق است سبحانه و تعالی زیرا که فعل او تعالی  
نیز از ما بزرگتر است و همچنین صفت او تعالی از ما و افعال او تعالی نیز بزرگتر است و ذات او تعالی بزرگتر است  
و هم از فعل و صفت او سبحانه بزرگتر است و سیر درین مراتب سیر در اقربیت است حقیقت تجلی فعل و تجلی صفت  
و تجلی ذات و درین مطن تحقیق میشود و از سلطنت و هم و دائره خیال بخلاف حقیقی حاصل میگردد زیرا که سلطان و هم  
و خیال در سیر و در دائره آفاق و انفس سلطنت میسر نیست نهایت و هم تا نهایت ظل است هر جا ظل نبود و هم نبود  
پس ناچار در ولایت ظلی خلاصی از قید و هم بعد موت میسر شود که و هم او بعد از آمدن او در ولایت اصلی که در  
کبری است خلاصی از قید و هم و خیال درین نشاء میسر است با وجود و هم از قید و هم ازادی است که طائفه  
اولی را در آخر است طائفه آخری را اینجا میسر است در ولایت ظلی درین نشاء حصول مطلوب غیر از  
منحوت و هم و خیال نیست و در ولایت اصلی مطلوب از علت تراش و هم منزله و هم است اما که حضرت ملا و هم  
حیطه و هم و قید خیال هم تنگ آمده آرزوی موت مینماید تا بدو که مطلوب را عریان از لباس و هم و خیال در  
کنار کشد و در بادی موت منع عافاک الله نموده میفرماید من شوم عریان زتن و از خیال پتیا خرام در  
نهاییات احوال + بشنود آنکه تقسیم در آفاق و انفس تجلیات ظلال افعال و صفات است نه تجلیات نفس افعال  
و صفات بیانش آنست که کون از صفات حقیقیه است چنانچه غیب علماء و اتریدیه است شکر الله تعالی سقیم  
نه از صفات اضافیه که از کمالات الاشعیه درین صفت چون رنگ منافات غالب است نظیر صفات و دیگر  
از صفات اضافیه گمان برده اند نه چنانچه است بلکه آن صفت از صفات حقیقیه است که رنگ منافات آن مرتج  
گشته است و این صفت کون پایان تر جمیع صفات است رنگ صفات عالیله دارد مثل نصیب از علم و حیوة دارد  
و ظنی از قدرت و ارادت نیز دارد و این صفت کون را جزئیات است که فی الحقیقت ظلال وی از انچه  
تخلیق و تزئین و احیاء و مات و انعام و ایلام و این جزئیات داخل افعال اند که فی الحقیقت ظلال آن  
صفت اند و از دائره صفات حقیقیه خارج و این فعل را و وجه است و همیت یفاعل و همیت  
و دیگر مفعول و این دو وجه در نظر کشف ستائر هر درجه اولی عالیست و وجه ثانیه ساغر و ایضا وجه  
اولی در نظر تجلی می در آید و وجه ثانیه در رنگ ظل آن اصل و ایضا وجه اول رنگی از  
و جوب دارد و وجه ثانی رنگی از مکان این وجه ثانی مبادی تعینات غیر انبیا است عظیم  
الصلوات و التسلیمات و از اولیا کرام و سایر انام و این فعل حق محل سلطانه چون با اعتبار



چنین رنگی از وجوب دارد و رنگی از امکان ناچار ممکن باشد زیرا که مرکب از واجب و ممکن ممکن است  
 و ایضا این فعل چون باعتبار جهت فوقانی روی بقدم دارد باعتبار جهت تحتانی قدیمی در حدوث ناچار  
 حادث باشد زیرا که مرکب از قدیم و حادث حادث است و جمیع که فعل حق را جل سلطان قدیم گفته اند  
 نظر بجهت اولی است و جمعی دیگر که حادث دانسته اند منظور ایشان جهت آخری است نظر ثالثه است  
 بلند است و نظر ثانیه نیست هر چند هر دو فریق از حق و طرف مانده است و حق متوسط آنست که  
 این تغییر آن انبیا یافته است و کمال فضل الهی و تین پیشا و الله ذو الفضل العظیم مثل این تحقیق در صفات حقیقیه  
 نیز در بعضی از مکاتیب تحقیق یافته است طلب نمایند باید دانست که وجه ثانیه در فعل عبارت از خلق  
 خاص است که خلق بزرگ گرفته است و این خلق زید گویا جزئی است از جزئیات مطلق خلق مثلا و این خلق خاص  
 که خلق بزرگ گرفته است نیز جزئیات دارد و در رنگ خلق ذات زید و خلق صفات زید و خلق افعال زید  
 و این جزئیات خلق زید در رنگ ظلال انحراف آن خلق زید را که چون کلیست و خلق فعل زید را نیز ظله  
 است و مظهری و آن کسب زید است که خلق فعل نموده است این کسب را زید از صفات زید و زید و دنیا و زید است بلکه  
 کسب ابدی و زیدی است از خلق حق جل و علایس این معارف معلوم گشت که فعل خلق کون است و وجه ثانیه از فعل  
 ظل است و وجه اولی را چنانچه تحقیق یافته است و وجه ثانیه را نیز فعلی است که خلق زید و مثلا و خلق زید را نیز فعلی  
 است که خلق فعل زید و و این ظل را نیز فعلی است که کسب زید باشد چون این علوم دانستی بماند که در نظر سالکان در  
 وقت سلوک مثلا چون نسبت کسب زید از زیدی می گردد و منافات آن بزرگ تر قیاس شود ناچار فاعل آن فعل حق  
 را میداند تعالی و تقدس بلکه افعال متکثره و متباینه ضلالت را فعل یک فاعل می یابند و ظهور اینست را یکی  
 افعال می انکارند انصاف بیاید و او که این یکی فعل حق است سبحانه یا یکی خلقی از ظلال آن فعل است  
 که کبراتب تنزل نموده ام ظلیست یافته است بر یکی فعلی از جلیات و دیگر اقیاس باید کرد که بطل از ظلال کثافت  
 نموده اصل اصل انکاشته اند و بجز و سوز آرم یافته باید دانست که وجوب وجود و چه که نسبت اضافت  
 است ناچار در مرتبه فعل یافته شود و چون این نسبت به عالم مناسبت ندارد و بلکه مخصوص به صانع عالم  
 است تعالی و تقدس پس بوجه اولی از فعل که بالا ذکر یافته است مناسب باشد اگر گویند از این بیان  
 لازم می آید که وجوب در مرتبه ذات و صفات تعالی و تقدس ثابت باشد و ذات و صفات او تعالی  
 و تقدس واجب گفته نشود پس وجوب از حضرت ذات و صفات سلب بود چنانچه امکان

و اجتماع از آن حضرت تعالی سلب است پس قسم رابع پیدا شد سوای وجوب و امکان و اقتضای و حال آنکه  
 اختصاص عقلی ثابت شده است درین اثبات گفته گوئیم که این اختصاص را بهیه راست نیست بود و آن نیست  
 الا بهیه الهیه الی الوجود و اختصاص رکافی ذات واجب تعالی و صفات سبحانه فان ذات تعالی سوچ و بذاته لا الوجود  
 عینا کان و از آنکه او صفات تعالی موجوده بذاته سبحانه من غیر آن مخلقیها و وجود ذات تعالی و صفات سبحانه فوق  
 هو و لا اله الا الله فایده مانی الباب ما تصور ذات تعالی و نسبت صفات سبحانه بالوجه و الاعتبارات و لا دلیل  
 الی لکن عرض لذاته که نه فی الوجود و القوری انشای الوجوب که هو المناسب و الاثنی بذاته تعالی و عرض لصفات  
 سبحانه فی الوجود و الذی فی الامکان که هو المناسب لها لا احتیاجا الی الذات فذاته تعالی و صفات سبحانه فی حدیها  
 فوق مرتبه الوجوب و الامکان بل فوق مرتبه الوجود و اینها باعتبار الوجود و القوری انشای الوجوب نیاسب لذاته  
 تعالی و الامکان نیاسب الصفات تعالی و تقدس است فی الصفات تعالی من جهت الوجود خارجی لا و احتیاج و لا  
 ممکن بل بی فوق الوجوب و الامکان و باعتبار الوجود الذی ممکنه و لا یزیم من غیر الامکان احد و لا اله الا الله  
 لذاته امکان ممکنات بل الوجود آنها انظمی و نیاسب هذه المعرفه ما قاله باب المعقل بل ان الکلیه و البحریه و غیره  
 لها بهیه باعتبار خصوصیه الوجود و الهی فایده صحت بهیه الهیه حال الوجود و خارجی فزید الوجود فی الخارج مثلا مثل  
 پس بحر می که این یکی بل عرض لاجزیه بعد الوجود و الذی فی الظلی بل نقول جمیع النسب و الامتناعات و الاحکام  
 و الاعتبارات التي کل علیه تعالی کالالهیه و الا لایه غیر الصفات الثمانيه الموجوده انما یصدق علیه سیه باعتبار  
 التصور و العقل و الا فالذات من حیثیت هو غیر متصف بصفه و لا سیه باکم و لا حکیم حکم فصاحب الشرع تعالی  
 انما اطلق علی ذاته اسما و احکاما باعتبار التناسب و التماثل لکن قرینه الی انهم المخلوقات و کون النظم  
 منعم علی قدر حقو کم که افعال زید الوجود فی الخارج بدون لاحتیاج و زید و زید انچه بی علی علیه التنبیه  
 و التعلیل و کون حکیم با بحر عینه زید و نسب و اشیم من حکیم بانی فکذا لک احکم بالوجوب و الوجود علی الذات  
 انشای لعلی اولی و النسب من احکم بالامکان و الاقتضای الی جناب قدسه تعالی و وجوب  
 و لا وجود و کمال الیقین بجناب تنزیه تعالی امکان و اقتضای فافهم هذه المعرفه الشریقه المتقدسه فانها  
 اساس الدین و خلاصه علم الصفات و الذات تعالی و تقدس است و احکم بها احسن انظما و لا و لا و لا  
 من الکبر و انما انشای انچه سبحانه هذه العبد بنده المعرفه و السلام علی من اتبع الهدی مکتوب چهارم  
 بیاض و آب میر محمد نعمان عدد و ریافته در بیان آنکه علم یقین و عین یقین و حق یقین که بعضی



صوفیه قرار داده اند فی الحقیقه و در نظر اندازند علم یقین و یک شرط علم یقین در پیش است تا یقین  
 یقین چه رسد و بیان آنکه صاحب این علوم مجد و این الف است و الحمد لله و سلام علی عباده الذین  
 احفظوا فیهم من انفسهم که از احوال خیر کمال خود اطلاع بخشیده اند المسؤول بن الله سبحانه و سلامکم و استقامتکم بدانند  
 که علم یقین عبارت از شهود آیات است که افاده یقین علی نماید این شهود فی الحقیقه استدلال است  
 از اثر و ثبوت پس آنچه از تجلیات و ظهورات و مرایای آفاق و انفس دیده شود و هم از قبیل استدلال اثر  
 ثبوت است اگرچه آن تجلیات را تجلیات ذاتیه نامند و آن ظهورات را بی کیف خوانند چه ظهوری در  
 مراتب حصول اثر است از آثار آن شیء بحدوث عین آن شیء پس سیر آفاقی و انفسی تمامه قدم از دایره  
 علم یقین بیرون نکند و غیر از استدلال از اثر و ثبوت فیض آن نباشد قال الله تبارک و تعالی سوره یحیی  
 آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق و دیگران سیر آفاقی را از علم یقین دانسته اند و عین یقین  
 و حق یقین در سیر انفسی اثبات نموده اند و بیرون نفس سیر کفشی آن ایشانند و من چنین یا رب  
 میداند که حضرت حق سبحانه به بنده از بنده نزدیکتر است پس از بنده تا حق جل و علا در جانب اقریب است  
 سیر دیگر متخلل است که وصول بقطع آن متوسط است ازین سیر ثالث نیز فی الحقیقه مثبت علم یقین است  
 هر چند دایره ظلیت بیرون است اما از شایعه ظلیت پاک و برتر نیست زیرا که اسما و صفات واجب جلیطه  
 فی الحقیقه ظلال حضرت ذات تعالی و تقدس و هر جا شوب ظلیت است داخل آثار و آیات است پس ایشانان  
 از سیر علم یقین یک سیر اول را مخصوص علم یقین ساخته اند و سیر دوم آنرا محصل عین یقین و حق یقین دانسته  
 و به سیر ثالث لب مکشاده تا دایره علم یقین تمام شود عین یقین هنوز در سیر اول مستغرق قیاس کن زنگستان من بهار  
 مرا + از عین یقین و حق یقین چه گوید و اگر گوید که نمک که دریا بدین معارف از حیله و لایب و باب ولایت  
 و درنگ علماء و ظواهر در ادراک آن عاجزند و در درک آن قاصر این علوم مقبول از مشکوه انوار نبوت اند علی  
 اربابها الصلوٰه و السلام و التبحر که بعد از تبحر فی الف ثانی برتبیعت در اشت تازه گشته اند و بطراوت ظهور  
 یافته صاحب این علوم و معارف مجد و این الف است کما لا یخفى علی الناظرین فی علومه و معارفه البته  
 متعلق بالذات و الصفات و الافعال و تملین بالاحوال و المواجهه و التجلیات است و الظهورات معلومون  
 ان یولاء المعارف و العلوم و راء علماء و ورء معارف الاولیاء بل علومهم و لاء بالنسبه الی  
 سواک العلوم مشترک و تلك المعارف لب ذلک القشر و الله سبحانه تعالی الهادی و بداند که بر سر

هر ماده مجردی گذشته است اما مجرد ماده دیگر است و مجرد الف دیگر چنانچه در میان ماده و الف فرق است  
 و مجردین اینها نیز همانقدر فرق است بلکه زیاده از آن و مجرد آنست که هر چه در آن مدت از نفوذ  
 با متان برسد و سطا و برسد اگرچه قطاب و دایره و آن وقت بود و در لایحه باشد خاص کند بنده و صلیت  
 عام را به و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعت الله علیه و علی آله الصلوٰات و التسلیات  
 الطیبه و علی جمیع اخوانه من الانبیاء و المرسلین و الملایکه المقربین و عباد الله الصالحین اجمعین بکتاب  
 پنجیم بسم الله بن علی خلیفای صدر و یافته در بیان آنکه صفات او تعالی و او اعتبار و او در اول اعتبار  
 حصول آنها است فی انفسها و اعتبار دوم قیام آنها است بذات و هر دو اعتبار تشریف و فراج  
 اند الحمد لله و سلام علی عباد الله علیهم السلام و ما صفات واجب جلیطه که موجود اند و قیام بذات  
 دارند تعالی و تقدس و اعتبار و دارند اعتبار اول آنکه فی حد ذاتها ثابت اند و اعتبار دوم آنکه  
 قیام بذات واجب دارند تعالی و تقدس باعتبار اول مناسبت به عالم دارند و مبادی تعینات اند باعتبار  
 دوم از عالم مستغنی اند و هیچ توحیی به عالم و عالمیان ندارند و ایضا در نظر کشفی باعتبار اول از ذات تعالی  
 و تقدس متغایر و اعتبار ذات تعالی و تقدس ماورای اینها نموده می آید و باعتبار ثانی نیز چنین  
 اند و انفاک متصوره و ایضا باعتبار اول حجاب ذات تعالی و تقدس و باعتبار ثانی احتجاب نوع است  
 در رنگ آنکه بیاضی که قائم باشد حجاب جامه نیست غایتی مافی الباب بیاض بهر دو اعتبار حصول  
 نفسی حصول قیامی حجاب ذات نیست هر چند محسوس همان بیاض است اما حجابیت مرفوع است بجلالت  
 صفات واجب تعالی و تقدس باعتبار اول حاجب اند و اعتبار ثانی غیر حاجب و فرق در میان این  
 دو اعتبار آنکه خیال نمایی این غیر با وجود و جذب قوی و سهرعت سیر مابین این دو اعتبار را نزدیک  
 به پانزده سال قطع کرده است علماء متقدمین بفرق این دو اعتبار متذکر گشته اند که حصول عرض فی نفسه همان  
 حصول قیامی اوست و هر دو از علماء متاخرین بعضی بفرق این دو اعتبار آیه یافته اند و تحقیق نموده اند  
 که حصول نفس عرض دیگر است و حصول قیامی دیگر لان العرض یقال فی حقه انه وجوده و جهه قیام  
 فی الوجود غیر القیام این تحقیق متاخران که در عرض نموده اند گویند زینیه بود از برای عروج  
 مستندی و وسیله بود از برای عروج حاجندی بسیار است از تحقیقات کلامی و فلسفی و دین سیر و  
 سلوک مدغموده است و واسطه معارف الهی جلشانه گشته و السلام علی من اتبع الهدی



والتزم متابته المصطفیٰ وعلی آله واصحابه من الصلوات التماسا کمالها مکتوب ششم  
 بخبرم زادگی جامع علوم عقلیه و فقهیه مجد الدین خواجہ محمد مصوم سلمه الله تعالی صدور یافته در بیان بعضی  
 از اسرار غامضه و از انجا چه امر اقبال پیغمبر با حضرت ابراهیم را علیه الصلوٰۃ والسلام مفهوم می گوید  
 الحمد لله و السلام علی عبادہ الذین اصطفیٰ انکارم که مقصود از آفرینش من آنست که ولایت محمدی ملایمت بر نبی  
 علیهما الصلوات والتیمات متعین گردد و چون ملاحت این ولایت با جمال صباحت آفرینیت مجتزع نشود  
 و وروقی الحریف اعی یوسف السبح وانا الخ باین التفصیل و امتزاج مقام محبوبیت محمدیه بدرجہ علیرسدنا  
 که مقصود از امر با نبی علی بنیما و علیه الصلوٰۃ والسلام حصول این دولت عظمی بوده است و  
 طلب صلوات و برکات ثمال صلوات و برکات حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوٰۃ والسلام براس این  
 غرض بوده ملاحت و صباحت هر دو یعنی احسن این امر تعالی پنج صفات لیکن حسن صفات و افعال و آثار همه  
 مستفاد از حسن صباحت است که کثیر البرکات است حسن ملاحت بچهره اجمال مناسب است گویا ملاحت کبری  
 است حرم را و صباحت دائره آن مرکز و در حضرت ذات تعالی و تقدس چنانچه بساطت است و سعت است نیز  
 آن بساطت و وسعت که در فهم ما و آیه و نشان اجمال تفصیل که در کمال و در آثار که الایضار و در بزرگ الایضار  
 و هو الطیف بآخر بساطت و سعت که در حضرت ذات تعالی اثبات بینا نمیکند که هر چه اندر آنکه عین یکدیگر اندر یکدیگر  
 بعضی گمان برده اند اما تمیزی که در میان این دو مرتبه نه است خارج از حیطه ادراک ما است و بیرون از  
 دائره افهام ما پس ملاحت صباحت نیز در مرتبه تمیز باشد و احکام یکدیگر از هر که جدا و مکملاتی که باینها متعلق  
 شوند از هر که جدا باشند و آنچه مقصود از آفرینش قدس و دیدار من معلوم شد که حصول بیست و سه ساله با جابت  
 قرن گشت الحمد لله الذی جعل فی صلوٰۃ بین البحرین و مصلی بین القین الممل علی کل حال و الصلوٰۃ والسلام علی  
 خیر الانام و علی انوار الکرام من الانبیاء و الملائکة العظام و چون صباحت نیز برنگ ملاحت متلون  
 گشته است لاجرم مقام خلعت ابراهیمی نیز بسته پذیر کرده است و محیط حکم مرکز نیز یافته باید دانست  
 که مقام محبت یکمرتبه ملاحت مناسب است و در دو مقام خلعت بمرتبه صباحت در محبت محبوبیت  
 صورت نصیب خاتم الرسل است علیه و علیهم الصلوٰۃ والسلام و محبت خالص مخصوص بچهره کلیم علی  
 نبینا و علیه الصلوٰۃ والسلام و حضرت خلیل علی نبینا و علیه الصلوٰۃ والسلام نسبت یاری دینی دارد و محبت محبوبیت  
 است و یار و یار و یار که نام نسبت علییده است و این فخر چون مرای ولایت محمدیه و ولایت موسویه است

است

علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام و البیته موطن مسکن و در مقام ملاحت دارد و بواسطه غلبه محبت ولایت محمدیه علی صاحبها  
 الصلوٰۃ والسلام و البیته نسبت محبوبیت غالب است و نسبت محبت ثواب و ستورای نرزد با وجود اینها که خلقت  
 من مربوط بوده است کارخانه عظیم دیگرین حواله فرموده اند برای پیروی و مریدی مرانیا در ده اند و مقصود از خلقت من  
 تکمیل و ارشاد خلق نیست معالیه دیگر است و کارخانه دیگر درین ضمن هر گز نیست و در فیض خواهد گرفت و الا سلام  
 تکمیل و ارشاد نسبت بآن کارخانه نیست همچون طرح فی الطریق و حوت انبیا علیهم الصلوٰۃ والسلام و التعلیمات نسبت  
 بعمالات باطنیه ایشان است علم دارد و هر چند منصب نبوت ختم یافته است اما کمالات نبوت و خصائص آن بطریق تنجیس  
 و وراثت کمال ابدان انبیاء انصیب است علیهم الصلوات و التیمات مکتوب ششم بفقیر حقیر عبدالحی که جات این  
 مکتوبات شریف است صدور یافته در بیان مراتب پنجگانه محبوبیت و محبت و محبت و رخصا و مرتبه فوق  
 آنها و خصوصیت هر کدام آنها پیغمبری و ما یاسب لک الحمد لله و السلام علی عبادہ الذین اصطفیٰ و الحمد لله الذی  
 اتم علینا و هداانا الی الاسلام و جعلنا من امته حبیب محمد المصطفیٰ علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام بدان ارشد که الله  
 تعالی و محبت ذاتیه که حضرت ذات تعالی و تقدس خود را دوست دارد و سه اعتبار محبوبیت و محبت و  
 محبت ظهور کمالات محبوبیت ذاتیه خاتم الرسل علیه و علی آله و علیهم الصلوات و التسلیمات سلم است غایتی فی الباب  
 در جانب محبوبیت و کمال سبلی و افعالی فعلی اصل است و افعالی تابع آن لیکن افعال علت غائی است فعل  
 را چه خیر در وجود و متاخر است ما در تصدیق و تقدم و ظهور کمالات محبت نصیب حضرت کلیم الله است علی نبینا و علیه الصلوٰۃ  
 و السلام و اعتبار سوم که نفس محبت است بواله بشر حضرت آدم علی نبینا و علیه الصلوٰۃ والسلام و لا در انجا مشهور و گشت  
 ثانیاً حضرت ابراهیم نیز علی نبینا و علیه الصلوٰۃ والسلام و انجا مشهور و گشت و ثانیاً حضرت یحیی نیز در همان اعتبار  
 بنظر در آمد و الامر الی الله سبحانه حضرت ذات تعالی و تقدس چنانچه خود را دوست میدارد و کمالات اسمائی  
 و صفائی و افعالی خود را نیز دوست میدارد و ظهور این محبت حضرت تعالی و تقدس مراست و صفات خود را  
 در حضرت خلیل تم است علی نبینا و علیه الصلوٰۃ والسلام و ظهور محبوبیت اسمائی و صفائی و افعالی در انبیا دیگر  
 متحقق است علی نبینا و علیه الصلوٰۃ والسلام و التیمات در رنگ ظهور محبت اینها و چون صفات افعال  
 را ظلال است ظهور محبوبیت آن ظلال توسط اصول انبیا نصیب اولیای مرادان و محبوبان است در رنگ  
 محبت آن ظلال که نصیب اولیای مریدین و محبین است فوق مقام محبت ذاتیه مقام حب است که جامع  
 اعتبارات ثلثه است و اجمالاً و نه افعال مقام رضا فوق مقام محبت است چه مرتبه رضا فوق مرتبه محبت است











من از نور و نور ظل را موقوفه و مقبض از نور رحمت و اندر میدی الله نور من و یشاء الاله الکریم محمول علی اود الله تعالی  
و نحن تا اولنا تبایل و کشف علینا الحقول بعون الله تعالی سبحانه و حسن توفیق تعالی الله نور السموات و الارض  
نور است که اشیا با روشن گردند آسمانها و زمین با و تعالی روشن گشته است چه او سبحانه اینها را از ظلمات عدم  
بر آورده است و بظلال و وجود و توابع وجود متصف گردانیده منور ساخته است آسمانها و زمین را که بان نور پدیدار  
گشته اند در رنگ مشکوه تصور باید نمود و آن نور را بشاید مصلح باید دانست که در آن مشکوه مودع است و دخول کل  
تخیل بر مشکوه بنابر اشتغال آن مشکوه است بر آن مصلح و از زجا هر چه بوده آسمانها و مصلحها را باید نمود چه آن نور بلیس  
با آسمانها و صفات است نه محض از شیون و اعتبارات و زجا هر چه صفات غرض سلطان کن و بوجوب و جمال قدیم همچون کوی است  
و خشتان و آن مصلح که در آن مشکوه مودع است از شجره مبارکه زیتونه ایقا یافته است که کنایت از ظهور جاع  
عرشی است که اتوی در ملکیت از آن ظهور هر چه ظهورات دیگر که آسمانها و زمین قطعی دارند در رنگ انوار آن ظهور  
جامع را و چون آن ظهور جامع لا مکانی است و بی جهت است لا شرفیه و لا غریبه آنرا توان گفت که کاد زیتونها  
یعنی و لولم ترسمه نارصفه ما وجه است مر آن شجره مبارکه را و بیان صفات و ملائیکه است آن شجره است که  
تمثل بهایت نور یعنی آن پرده زجا هر چه از جنت صفا و درخشندگی از دیاد آن نور نموده است و در  
حسن و جمال آن افزوده چه کمالات صفات با کمال ذات تعالی و تقدس جمع گشته است و حسن صفات با حسن  
ذات تعالی مقرون شده با وجود و تضاعت نور و کمال ظهور میدی الله نور من و یشاء علی من لم یحبل الله له نور افاله  
من نور این ظهور جامع که بعرض آفتاب یافته است غمتای مشاهرات و معاینات و مکاشفات است  
و نهایت تجلیات ظهورات است تجلی ذات باشد یا تجلی صفات بعد از آن معامله کمال قرارشیا بر چنانچه  
شمره از آن در بیان خواهد آمد افشاء الله تعالی و این ظهور جامع هر چند مقرون بصفات است اما صفات  
درین موطن حجاب ذات نیستند چنانچه صفات مودعات را تعالی و تقدس خصوص ظهورات ظلیه  
است زیرا که ظهورات ظلیه در مرتبه علم است و ظهور اصل و در مقام عین و در علم صفات حجاب ذات است نه  
در عین یعنی بنی که زیره او در مرتبه علم چون تعقل کنی ظهور او در علم بصفات خواهد بود مثل طویل یا قصیر یا عالم  
یا جاہل یا غیره یا کثیر یا نادر یا کاتب انیمه صفات که تعقل کنی حجاب ذات او خواهد بود و انیمه تقیدات کلیمه  
تفحص او خواهند گشت و چون آن زیر خشت از علم عین گشت با وجود صفات مشهود گردد و معامله از ظلیت  
بر اصالت قرار یابد چه صورت علمی زیر ظل است مر زیر موجود خارجی که اصل او است اینجا صفات حجاب

ذات او نخواهد بود و محسوس شخصی جمع صفات خواهد گشت و همچنین مفارقت صفات از حضرت ذات تعالی و تقدس  
در مراتب ظلال است و در تصویرات مثال چون وصول اصل میر گشت صفات را متفک از ذات تعالی نخواهد یافت  
و شود ذات متفک از مشهود صفات نخواهد بود و تجلی صفات که از تجلی ذات جدا ساخته اند و تجلی افعال علیده دانسته اند  
و همه در مقامات ظلال است بعد از وصول اصل یک تجلی است که متضمن تجلیات ثلثه است مثلاً زیر را که می بیند  
شهود ذات او از مشهود صفات او متفک نیست در هر اوقات که زیر را می بیند باید که او عالم و فاضل است علم و  
فصل چنانچه حجاب رویت از مشهود متفک از مشهود نیست از آنکه زیر را تعقل کند و بصورت ظلیت او را در اک نمایه صفات  
از ذات او متفک خواهند بود و حجاب ذات خواهند گشت چنانچه گذشت بنی بنی که مرئی در آخرت ذات جمع صفات  
است تعالی و تقدس نه ذات محض از اسماء و صفات که آن محض و اعتبار است زیرا که ذات را از صفات هرگز مجرد  
نیست و صفات از ذات هرگز متفک نیستند تجرد بان اعتبار گویند که عارف کامل را چون گرفتاری ذات تعالی  
و تقدس استیلا می یابد یا در ملاحظه اسماء و صفات از نظر اوسا قسط میگردد و غیر از ذات احدیت تعالی هیچ مشهود وائی نامر  
بیس تجرد ذات تعالی و تقدس از صفات باعتبار نظر عارف گشت نه باعتبار خارج نفس امر که تجلی تحقیق انشاء  
الله تعالی و ایضا لادن ظهور جاع غمتای تصویرات مثال است مکالمه که بعد از آن رود و در مراتب مثال  
تصور نقیضه ای یافت چه در مثال امری را تصویر بینانید که مشابهت و مناسبت بخارج داشته باشد اگرچه آن  
مشابهت در اسم بود و امری که هیچ چیز و هیچ وجه در خارج مشابهت ندارد تصویر آن در مثال محال است و کمالات  
فوق ازین قبیل اند که هیچ چیز و هیچ وجه مشابهت ندارند با در مثال تصویر آن نموده آید اینجا است که در آن  
موطن جل هم وقت دانگ است و عدم ادراک نشان ادراک است درین ظاهر چند از آن مقام غیر از  
جل یا علم یافت امری دیگر بحصول نه پیوسته اما امید است که در آخرت قوی بخشد و ولی دهند که در نشان  
نور تلالی نگردد و از حقیقه معامله آگاه بود و در تعادل ده و دلیری بین پرده خویش خوان و شیرینی بین  
آگاه باش که ظهور فوق العرش در چنانچه از ذکر حضرت حق سبحانه و تعالی الخوق العرش مستقر بود و مکان و جهت  
او را نهایت باشد تعالی عن ذلک و علایق بجناب قدس تعالی لا ظهور صورت زیر در مراتب مستلزم  
استقرار نیست در مراتب هر چند بخیر و ان در توهم اقتند و قدر المثل الاعلی مومنان در آخرت حضرت  
حق سبحانه و تعالی را در بهشت خواهند دید با آنکه بهشت و غیر بهشت نسبت بجنان بر ابرام و همه مخلوق  
و سائر اند تعالی و تجلی که بگونه طور واقع شده بود شاید بحالیت و خلقت نه شست غایه مانع الباب



بسته محال قابلیت ظهور دارند بعضی دیگر را ازین قابلیت نیست مرآت قابلیت ظهور دارد و فعل مستور  
 را ازین قابلیت نیست بآنکه هر دو از ان اقدس تفاوت در ظاهر است نه در ظاهر و نسبت بظاهر نه مظهر بلکه  
 قابل و ناقابل و همچنین الغافل که موهوم کلیه و جزئی باشد و یا حالیت و بحلیت از ان مفهوم میگردد و از ظاهر مظهر  
 انوشایان جناب قدس او تعالی نمیتند از تکی عبارت از کتاب این الفاظ نموده می آید **س** این قاعده یاد  
 دار کا که خداست بی جز و نه کل نه ظرف نه مظهر و نه است و چون قلب انسان عرش عالم صغیر است  
 و شایه عرش عالم کبیر تکی که آن ذات است بی شایه ظلیت مله از جهان تکی بی شایه نصیب آن قلب است  
 هر چند با سمانها فین نیز از جهان تکی رسیده است اما در پرده ظلی زلال است مگر قلب در رنگ عرش از شایه  
 ظلیت مبر است اگر چه ظهور با اعتبار صغیر و کبیر متفاوت است و بعد از آن روشن تر و روشن تر بی شایه ظلیت  
 بعد از عرش مجید نصیب قلب کمال اکمل انسان است و دیگر انرا ظلیت و انگیه است باید دانست که ظهور عرش  
 از شایه ظلیت مبر است اما آنجا صفات با ذات تعالی و تقدس متنزج است و شیون و اعتبارات در ذات تمام  
 ثابت اگر چه صفات و شیونات در ان تمیز حجاب ذات نباشد لیکن در دید و دانش مشارک اند و در محبت  
 و گرفتاری مسا هم گرفتاری محبت احدیت مجرده تعالت و تقدس بفرکت امری را معنی نمیتند و حکم کبر  
**اللا اله الا الله** و این خالص را خوا با اندر عدم شرکت صفات علی تفاوت درجات نصیب بیست  
 وحدانی انسانی است و نصیب بیست و وحدانی قلب انانیت و نصیب جز و ارضی انانیت و فوق همه  
 اینها بیست و وحدانی انسان را که بزرگ جز و ارضی او بر آمده است و حکم آن گرفته با جمله محمد و انبیاء  
 جز و ارضی است امور دیگر در رنگ تخمینات زائده است در انسان دو چیز اند که عرش ندارد و عالم کبیر  
 را ازین نصیب نیست و انسان جز و ارضی است که در عرش نیست و بیست و وحدانی که در عالم کبیر نیست و  
 شعور یکیه بیست و وحدانی قطع دارد و علی نور است که مخصوص به عالم صغیر است پس انسان انچه بیست و کلیات  
 خلافت پیدا کرده است و با امانت برداشته است از خصال نفس غریبه انسانی بشو بشو که معالیه او بجای  
 میرسد که قابلیت مرآتیت حضرت احدیت مجرده پیدا میکند و بی اقران صفات و شیونات مظهر ذات احد  
 می گردد و تعالی لا شانه و حال آنکه حضرت ذات تعالی و تقدس همه وقت مستجمع صفات و شیونات  
 است هیچ وقت ذات را تعالی انفکاک از صفات و شیونات نیست بیانش انیکل انسان  
 کامل چون از گرفتاری ماسواست ذات احدیت تعالی و تقدس آزاد گشته گرفتاری بذات

احد جل سلطان پیدا کند از صفات شیونات هیچ لحاظ و منظور و مقصود و مطلوب او نباشد حکم امر و مع من  
 احب او را یک قسم اقصای مجبور لکینیت بحضرت احدیت مجرده پیدا میگردد و آن گرفتاری که بذات احد  
 جل سلطان او را حاصل شده بود نسبت قریب چون بذات چون در وی اثبات نماید در وقت انسان کامل  
 مرآت ذات احد سگردد و بیستی که از صفات و شیونات در ان هیچ مشهود و مری نشود بلکه احدیت مجرده تعالت و  
 تقدس در وی ظاهر و تجلی باشد سبحان الله اعظم ذاتی که از صفات هرگز انفکاک نداشته و مرآت این انسان  
 کامل کثیست تجرد ظاهر و تجلی گشت و حسن ذاتی از حسن صفاتی نمیز باشد و این آیت و مظهریت غیر از انسان کامل  
 احدی را نیست نشده است حضرت ذات تعالی و تقدس بی اقران صفات و شیونات و هیچ چیز غیر از انسان تکی گشته  
 عرش مجید در عالم کبیر مظهر ذات مستجمع صفات است تعالی و تقدس و انسان کامل در عالم صغیر مظهر ذات احدیت که  
 مجرد از اعتبارات است این مرآتیت از انچه گویای انسان است و الله سبحانه المعطی لا مانع لما اعطاه ولا یسقط  
 لما منحه و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعت المصطفی علیه و علی آله و اصحابه الصلوات و التحیات العلیا  
 مکتوب دو از دهم بر تنب آگاهی بر اوست حضرت ایشان سلمه الله تعالی میان غلام محمد صد دریافت  
 در بیان آنکه ملک هر چند شاه پرست و شهو و انسان در مرآت نفس است اما آن دولت را در انسان کایجو  
 ساخته اند و باقی آن بنشیده و مانیا سب و ذلک به احمد قدس و سلام علی عباده الذین اتقوا لا اله الا الله و انما الله علی بنیاد و علم  
 و السلام شاه پهل اند و متوجه اهل و گرفتاری بآل دارند شایه ظلیت در حق ایشان مقصود است انسان بیچاره  
 درین نشاء کم است که از دائره ظلیت قدم بیرون نمیدونی توسط امرای آفاق و نفس شهو دوائی پیدا کند بعد از  
 وصول بآل پر تویی از نشان انوار اهل را در مرآت قلب و تجلی ساخت بهامش باز میگردد اند و تربیت نقصان  
 با وجود المیدا درین رجوع هم تربیت اوست و هم تربیت دیگران زیرا که آن بر تو انوار اهل که هیچ جز و او ساخته اند  
 در مدت رجوع اجزا و دیگران را نیز منصف بزرگ خود می سازد و تکلون بون خود مینماید چنانچه دیگران را از نقص کمال  
 می آرد و از غیب میهود و دالت می کند و چون عزت دعوت و رجوع تمام شود و کتاب باجل رسد شوق اهل  
 پیدا شود و دایه رفیق اعلی از اندا و سرب زنده و از تعلقات شتی و ارسته رخت از غیبت بشباهه کشد  
 و معامله را از گوش باغوش آرد الموت جیسر و وصل الجیب الی الجیب اینجا صادق می آید باید دانست  
 که ملک هر چند شاه پهل است و شهو و انسان در مرآت نفس است اما آن دولت را در انسان کایجو ساخته  
 اند و باقی آن بنشیده اند و تحقق بان گردانیده بخلاف ملک که آن دولت را در و کایجو و مکرانیده اند



در بیرون نظارگی میکند و بقایای تحقیقی بآن حاصل می نماید آن انصباغ و تلمون که انسان را بطون اصل میسر  
 شده است ملک ندارد و اختصاصی که کما کما تراوست داده قدسیان را حاصل نه زیرا که از درون تاثیر و تفاوت  
 بسیار است اگر چه دولت درونی کالچر بود و دولت بیرون کلک بود و دولت بیرون کلاما اشاره و اشاره  
 لهذا خواص بشر از خواص ملک افضل گشتند و با وجود اینها استحقاق خلافت پیدا کردند و الله تعالی بر حجت من ایشان  
 و الله تعالی افضل العظیم سه زمین زاده بر آسمان تا خسته زمین و زمان را پس انداخته باین دولت انسان را بواسطه  
 جزه ارضی میسر شده است و قلب که عرش الله گشته است بدولت عنصر خاک است که جامع کل است و مرکز دایره  
 اسکان بی زمین از پستی و بی سری انچه طو و رفعت پیدا کرده است و فروتنی او را سر بلند ساخته من تواضع قد  
 سبحانه رفعا الله تعالی و چون انسان بعد از تمامی عدت رجوع و دعوت و بعد از انصباغ بصیغ اصل رجوع بآل نماید  
 و متوجه بجناب قدس گردد و اختصاصی و انبساطی که در آنجا میسر شود و حقین است که دیگر بران نشود و قرنی و منزلی که در  
 حال گرد و غباری رانده او اصل فانی گشته است و بقایای اصل پیدا کرده و منصف برنگ اصل شده و دیگر بر اچال که  
 با او بری جویر چه انصباغ و گیران اگر چه باعتبار تجرد و تنزه اکل و اتم بود اما از خارج آمده است حکم عارض دارد  
 و انصباغ انسان چون درونی است حکم ذاتی دارد و شگفتان اینها این کمال مخصوص بانبیا است صلوات الله تعالی  
 و تسلیاته علیه و عظیمه و جمیع که مراد از خواص بشر ایشانند و پوراست و بهجت هر کرا این دولت عظمی مشرف سازند و  
 اصحاب انبیا عظیم الصلوات و التیجات بکرت بهجت این دولت بیشتر میسر بوده و از غیر اصحاب کرام هر کرا بخواهند  
 هر چند قلیل بود عمل قل سه اگر بادشهر بر در پیر زن بیسیا بدو تو انخواجهر صلیت من باین بنا اتم لانا و انخر لانا  
 انبیا علی شئی قدر بجز سید المرسلین علیه و عظیمه الصلوات و التیجات و التسلیات الکملها و التملها مکتوب سید دوم  
 بجز انبیا لدرین صدور یافته در جواب کتابت او در میان آنکه نصیب علما و علما هر چه است و نصیب صوفیه علیه  
 چیست و نصیب علما و انجمن چیست که در انبیا اند و انبیا سب ذلک بعد الحمد و الصلوات و تبلیغ الدعوات  
 میرساند و حقیقتی که کما روی کرم صادر فرموده بودند انخواجهر شیخ محمد طاهر رسانیدند و خوشوقت ساختند  
 اندراج یافته بود که تا زمان حصول ملاقات بکتابت که کشتن نصاب باشد و دیگر دره باشند و خدا و انکرا  
 انصبتی بی الدین و متابع سید المرسلین علیه و عظیمه من الصلوات افضلها و من التیجات الکملها نصیب علما  
 طو اهرافین و متابع سید المرسلین بعد از تصحیح عقاید علم شراعی و احکام است و عمل بقیصاف آن علم  
 و نصیب صوفیه علیه با انچه علما دارند احوال و مواجید است و علوم و معارف و نصیب علما و را سخین که

درین

در انبیا عظیم الصلوات با انچه علما هر دارند و با انچه صوفیه بآن ممتاز اند اسرار و وقایع است که در  
 تشابهات قرآنی رمزی و اشارتی بآن رفته است و بتسبیل تاویل اندراج یافته فهم الکاملون فی التایا  
 و الحقون باور داشته ایشان بتسبیل سیمیه و در اشت شریک دولت خاص انبیا از عظیم الصلوات و تسلیات  
 و محرم بارگاه لاجرم بشارت کرامت علما و امتی کانیای اسرار شریف گشته اند و عظیمه بکتاب سید المرسلین  
 و حبیب رب العالمین علیه و علی جمیع الانبیا و المرسلین و الملائکة المقربین و اهل طاعتک اجمعین الصلوات  
 و التیجات و علما علما حالا و جدا لکن وسیله الی حصول لورائت الی نهایی درجات السعادة مکتوب  
 همرازه بولانا احمد برکی صدور یافته در جواب استفسار او که صاحب منصب البتة صاحب علم است یا نه استفسار  
 دیگر که فانی الله و بقا بالله تا اکنون درست نیاید و در عدم اطلاع بر احوال خود سید احمد الرحمن الرحیم الله تعالی  
 عباده الذین اصطفی و صیفته شریفی بی در پی رسیدن احوال صاحب منصب نوشته اند انالله اما الیه راجعون بیاران و دوستان  
 فرماید که چنانچه خداوند باریک طبع لاله الله الله و حانیت مرحومی خواجهر محمد صادق و بر و حانیت مرحومه همشیره او  
 ام کلثوم بنویسند و اب و بختا و هزار بار را بر و حانیت کی بخشد و مقلو هزار بار را بر و حانیت و دیگر از دوستان  
 دعا و فاتحه بخوانند است نوشته بود که در مکتوبات اندراج یافته است که صاحب منصب صاحب علم است محمد و ما  
 قطب الاقطاب صاحب علم است اقطاب بقعات در رنگ بجزای وی دست و پای وی انصبتی را علم بکارت خود  
 بود و بقیه دیگر را نبود نوشته بود که فانی الله و بقا بالله تا اکنون درست نیاید چه بگویند که شاد و بهجت کم بوده اینقدر  
 مکتب نگردد یک که در حصول بعضی از احوال شعله اطلاع داده شود اکنون از پند و نشان فانی و بقا شاد و شاد و شاد و کمال که  
 انالله انهم قد شفا احسان بنام و شفا انکار انصبتی فیما یزید مسافت بمید و در میان است تالاقات موری میسر نشود و اطلاع بر احوال  
 اکنون تسعیرت مشیخ در فنا و بقا سخنان گفته اند که همه بر مرز و اشارت است از خود کس چه در یار و حضرت حق سبحانه در  
 بر علم و احوال بی تشخصی را علم باحوال عطا فرموده پیشوایان و جمعی را با بر و ط ساخته بمرتب کمال و تکمیل میرساند  
 خاص که بنده مصطفی عام را به کاش شیخ حسن را چند روز و دیگر نگاه داشته اطلاع بر بعضی احوال  
 او داده و خدمت شما میفرستادم آنرا شغل فزایان رشید قابل شاکر کسی آمد و چند روز اقامت میکردم  
 سخن میداشت چه خوب بوده تا خبرهای ضروری بوی نموده میشد مقصود آنست که احوال حال شوند اطلاع بر احوال  
 برادر و برادر و ابی عند التلانی انشاء الله الباقی و السلام نصبتی که لا بد است آنست که در و رس علوم  
 بیج و چه خود را مساوات ندارند اگر تمام وقت شما مشغول بر سر نشود بوسه زکری و فکر نکنند ساعش



از برای ذکر و فکر فراخ است شیخ حسن را نیز سبق گفته میباشد و مثل نگذارید و چون آن حدود از علم قلبی انصیب  
است احیای علوم شرعی نمایند زیاده چه با لغت نماید اوراق و نقل خود اجابوس رسید اکثر با نظر در آن مبرهنه  
از حضرت حق سبحانه و تعالی اسیدوار باشند تا از قوه فعل آیند و السلام مکتوب است آن مرد و هم بسادات عظام  
و قضاة و ابالی موالی کرام بلده سامانه صدور یافته در نکویش خلیب آنجا که در عید قربان ذکر خلفاء را شنیدین  
رضی الله تعالی عنهم ترک کرده و خوانده مینایب ذلک الحمد و سلام علی عبادہ الذین مطیع با عمت تصدیق خدا م  
دوی الاحترام سادات عظام و قضاة و ابالی و موالی کرام بلده سامانه آنکه شنیده شد که خلیب آن مقام در خطبه  
عید قربانی ذکر خلفاء را شنیدین رضی الله تعالی عنهم ترک کرده و سامی مبرک را نشانرا خوانده و نیز شنیده که چون جمعی  
با تو عرض نمودند پسودیشان خود اعتقاد را نکرده و تمرد پیش آمده و گفته که چه شد اگر اسامی خلفاء را شنیدین نکرار شده و  
نیز شنیده که اکابر و ابالی آن مقام در غیاب ساله و وزیر و شدت و عظمت بان خلیب بی انصاف پیشینا مدبر  
دایم یکبار که صد بار وای مدو خلفاء را شنیدین رضی الله تعالی عنهم همین اگر چه از مشرک خطبه نیست ولیکن  
از شواهد اهل سنت است شکر الله تعالی انهم ترک نکردند از بعد و مگر یکبار در پیش و باطنش خبیث است اگر چه  
کنیم که تعصب و عناد ترک نکرده باشد و عیدین تشبیه قوم نمونیم را چه جواب خواهد گفت و از نظایر هم که اتقوا  
مواضع التهم چگونه خلاص خواهد گشت اگر در تقدیم و تفصیل حضرات شیخین متوقف مست طریق اهل سنت را راضی  
است و اگر در محبت حضرات شیخین مترو دست نیز از اهل حق خارج و دور نیست که آن حقیقت که کشمیر غیوب  
است این خبیث را از بدعتان کشمیر اخذ کرده باشد معتوال و بای ساخت که فضیلت حضرات شیخین با جمیع صحابه  
و تابعین ثابت شده است چنانچه نقل کرده اند از جماعه از اکابر ائمه که یکی زایشان امام شافعی است قال شیخ الامام  
ابو الحسن الاشعری ان فی کبر عظمی بقیة الامة قطعه و قدواتر عن علی رضی الله تعالی عنه فی خلافت و کبری  
ملکة و بین حکم الغیر من شیعة ان ابابکر و عمر و فضل الامة و قال الذہبی هم قال و رواه عن علی  
رضی الله تعالی عنه سبعاً و ثمانون نقلاً و عدوهم جماعة هم قال فیج الله الرفقة باجمهم و رواه البخاری عن الذی  
کتابه مع الکتاب بعد کتاب الله تعالی انه قال فی الناس من بعد النبی علیه و علی آله الصلوة و السلام ابو بکر و  
ثم عمر ثم جابر بن عبد الله بن عمر بن الخطاب ثم انما تاویل من المسلمین و امثال ذلک عنه و عن غیره من  
اکابر الصحابة و التابعین کثیرة شہیة لا ینکر الا باطل او معاند و آن بی انصاف بایگفت که محبت جمیع صحابه  
پیغامبر علیه و علیهم الصلوات و التسلیات ماموریم و از بغض و ایذای ایشان ممنوع حضرات شیخین

از اکابر صحابه و ائمه و از اقارب آن سرور علیه و علیهم الصلوات و التسلیات و مودت اهل حق باشند قال الله تعالی قل لا  
یسئکم علیما الا المودة فی القربی و قال علیه و علی آله الصلوة و السلام الله فی الصحابی لا یخفد و هم غرضان احدی من  
اجم جمعی اجم و من یسئکم فیفسد انفسهم و من اذنی تقدادی الله من اذی الله و شک  
ان یا خذاین قسم کل بر او از ابتدای اسلام تا این وقت ملوم نیست که در هندوستان شکفته باشند نزدیک است که  
ازین معاند تمام شهر هم گروید بلکه عتقاد و از هندوستان تفرغ شود سلطان وقت نصره الله سبحانه و تعالی عداو الاسلام از اهل  
سنت و خفی غریب است در زمان این چنین برعت نمودن نهایت جرأت است بلکه فی الحقیقت منازعه کردن  
است با سلطان خروج است از اطاعت او فی الامر و ذلک عجب است که مخدوم عظام آن مقام درین واقعه خود صاف دارند و  
مسأله فرمایند قال قد تبارک و تعالی فی ذم اهل کتب و لا لایهم الا بیون و الاحبار عن توهم الام و حکم محبت الخس ما  
کالوا یسئون و قال الله تعالی ایضا کالوا لیتنا یون من مکر فعله الخس ما کالوا لیتفعلون درین طور و اوقات متاخر و زین  
بتدعان را دلیر ساختن است و رخنه در دین کردن از مسأله است که جماعه مهدیه آنجا را اهل حق را باطل  
خود و عودت نمایند و در اندک مدت یک دور در رنگ گران از مردمی ربانید زیاده چه تصدیق و بد چون استماع  
این خبر و شست انگیز و شورش آورد و درگ فار و قیم را حرکت داد و بچند کلام اقدام نمود و منذر و زخا هند داشت و السلام  
و علی سائر من اتبع الهدی و التزم تامة المصطفی علیه و علی آله الصلوات و التسلیات و التیجات و الیه کاست  
مکتوب نشانزد و امام شیخ بیع الدین سهارنبوری صدور یافته در جواب استفسارهای او در بیان عجایب و غرائب  
احوال برفخ صغری و فضیلت مرگ طاعون و الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی و حقیقه شریفه رسید اندراج یافته  
بود که در چند و حادثه قومی روده است اول حادثه طاعون دوم حادثه فطاعنا الله سبحانه و ایاکم عن البلیات  
نوشته بودند که با وجود این فتن شیب و روریات و مرا قه صرف میگردد و باطنی و راست قدس سبحانه احمد  
و المنته علی ذلک جواب اسو که اندراج یافته بود درین اکثر اوقات قرأت چهار قل کرده میشود و کفن مسنون رجال  
راستوب است و ستار از امر است اقتصاد مسنون نایم و جواب امنی نویسم که احتمال تلوث بقا و رات است  
و بلند صحیح بی شوت نه پیوسته است و علی علماء و اراء النهر بر نیست و پیر این تبرکی را اگر بر جای میسر کفن برهند  
انگیزش دارد و جاهل شهادت امان افغان ایشانست و حضرت مدتی رضی الله عنه وصیت کرده بود که کفنونی فی  
توبی بدین بر رخ صغری چون از یک وجه از ماطن دینوی است گنجایش ترقی دارد و احوال انیس وطن تفسر  
باشخاص تفاوت فاحش دارد و الانبیا و یصلون فی القبور شنیده باشند و حضرت پیغامبر علیه و علی



آله الصلوة والسلام شب سراج چون بر حضرت کلیم علی نبیا علیه الصلوة والسلام گذشتند دیدند که در قریه نماز میکرد  
و همان لحظه چون آسمان رسیدند حضرت کلیم را آنجا یافتند ساله اندوختن عجایب و غرائب دارد و درین ایام چون  
بیترب فرزند علی مروی نظر آن موطن بسیار کرده میشود اسرار غریبه نظری آید اگر کشید از آن دو گفت آید  
باخت فتنها کرد و هر چند شوق جنت عرش محمد است اما بر نیز و نه ایست از ریاض جنت هر چند عقل کوتاه اندیش  
در تصور آن عاجز باشد شیم و دیگر است که تماشای آن عجبهای دنیا بهر دایمان اگر چه بعد اللبیا والقیحی است  
انافع کلمه طیبه بر طویل صاحبه است و گر بختن الاموت گناه کبیره است در رنگ فرایم زحمت و سیکه در زمین  
و یا بهر بانه و در شهر است و از فتنه قبر امون و آنکه صبر نماید و نیر و از غازیان است سه ان قال بی است  
ست سما و طاعة فی قلت لدواعی الموت ایلا و مر جان چند روز است که بغم و سرفزون ساخته است و وضعت بدن  
بهم سیده و بضرورت اقتضای بر او بوده آید و السلام مکتوب این چند هم بمر از احسان الدین احمد صدور یافت  
در بیان آنکه مصیبت های این عالم اگر چه بظاهر جرات اندازانی بقیه باعث ترقیات اند و در این فصلت مرگ  
طاوون و ایناسب ذلک بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات تصدیق ده میگردد که صیغه شریفه که بصحبت شیخ مصطفی  
در باب غرر مصیبت های ارسال داشته بودند مضمون آن مشرف گشت اند و انالیه را چون این مصیبت ها بظاهر جرات با بوده  
است و فی الحقیقه ترقیات و مرام بنیات الله سبحانه متلج و غرائی که درین نشاء بر آن مترتب شده است شرف  
آن ثمرات است که از حکایات و اوقالی در آخرت متوقع و مامول است پس جو در فزون عین رحمت است هم در حقیقه نشاء  
منافع و فوائد است و هم مرامات نشان ثمرات و متلج مترتب است امام اهل محی السنته در حلیه الامار میگوید که در  
زمان عبداللہ بن الزبیر سر روز طاوون واقع شد و در آن طاوون اشتاد و وسوسه بر از حضرت الش که خادم حضرت  
پیامبر با بوده علیه و علی آله الصلوات و التسلیات و آن سرور در حق او دعا و بکرم فرموده فوت کرد و وکیل میراز  
حضرت عبدالرحمن ابن ابی بکر رضی اللہ تعالی عنہ فوت شد و هر گاه با صاحب بکرم خیر الانام علیه و علی آله الصلوة و السلام  
انعام فرمایند ما عاصیان در کدام حساب در قیامت آمده است که طاوون ایشان سلفی را عذاب بوده است و این  
است را شهادت است و الحق جماعه که درین دانی میرز عجب حاضر و متوج میروند و موسی آید که کسی در زمین  
ایام باین جماعه ارباب بلائی شود و درخت از دنیا آخرت که شد این ملاورین است بظاهر غضب است و بیاطن  
رحمت میان شیخ طاهر نقل می کرد که در راه بود و در ایام طاوون شخصی زیده بود که میگویی که هر که درین ایام نمید  
حسرت نخواهد کشید بی هر گاه که نظر با احوال این گشتگان سر داده میشود و احوال غریبه و ملامت عجیب مشاهده میگردد

و دیگر شدانی سبیل الله باین خصائص تمیز باشند و مفارقت فرزند ی اغری قدس سره از اعظم مصائب  
است معلوم نیست که کسی مثل این مصیبت مصاب شده باشد اما صبر و شکر می که حضرت حق سبحانه تعالی  
درین مصیبت این ضعیف قلب را کرامت فرموده از اهل نعم و عظم انعامات است از حضرت حق سبحانه  
سألت بینا که چرا این مصیبت بعد آخرت باشد و در دنیا هیچ از آن جزا ظاهر نشود و هر چند میداند که این  
ساله از تنگی سینه است و الا و تعالی واسع الرحمة فلهذا لاخرة و الا و لی المسؤل من الاخوان الامه و الا و لعانة  
و دعا و وسلاطه الخائفة و العفون الزلات الملازمة للانسانیه و التجاو من التقصیرات الناسیه من البشریه ربنا  
اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا و تقم امرنا و اقرنا علی القوم الکافرین و السلام علیکم و علی عائلتکم  
من اتبع الهدی مکتوب همیز و همیشج جمال ناگوری صدور یافت در بیان آنکه نصیب علماء و ریاضین صیبت  
و نصیب علماء و طوا هر صیبت و نصیب صوفیه صیبت در جواب التماسی که نموده بود و الحمد لله و سلام علی  
عباده الذین اصطفی العلماء و ورثه الانبیاء و در داجی علماء و عظام کانیست علم و راشت علم شریعت است  
که از انبیا باقیما عمره عظیم الصلوات و التسلیات و علم شریعت را صورتی است و حقیقه صورتش آنکه نصیب  
علماء و طوا هر است شکر الله تعالی لیسیم که تعلق بحکامات کتاب و سنت دارد و تحقیقش آنکه نصیب علماء و ریاضین  
است رضی اللہ تعالی عنهم که متعلق بمتشابهات کتاب و سنت است و حکامات هر خیر امهات کتاب اندامانناج  
و خیرات آن تشابهات اند که از قاصد کتاب اندامات و سائل میشنیدند از بر اے حصول محتاج  
پس لب کتاب تشابهات اند و حکامات کتاب مشر آن لب تشابهات اند که بر مز و اشارت بیان اهل بینا نیز و از  
حقیقت آن معامله نشان میدهند علماء و ریاضین فشر را لب جمع ساخته اند و مجموع صورت و حقیقت شریعت  
را دریافته اند و گویا که در آن شریعت را در رنگ شخصی تصور نموده اند که فشر و لب آن از صورت شریعت حقیقت  
شریعت باشد علم شرائع و احکام را صورت شریعت دانسته اند و علم حقائق و اسرار را حقیقت شریعت  
در یافته و جمیع بصورت شریعت گرفتار گشته از حقیقت آن انکار نمودند و بپیر و مقتدا اے خود را غیر از  
هاتیر پیری ندانسته و جمیع دیگر چیز که قمار آن حقیقت گشته اما چون آن حقیقت را حقیقت شریعت ندانسته  
بلکه شریعت را تصور و صورت داشتند و فشر انگاشته و لب را و او آن تصور نمودند و ملازم امر  
حقیقت آن حقیقت آگاهی نیافتند و از تشابهات نصیب فراموش کردند و علماء و ریاضین هم اوار تون نه  
الحقیقه جعلنا الله سبحانه و ایاکم من جمیع و تقطعی آثارهم ثانیاً آنکه انوعه سیان شیخ نور محمد از جانب ایشان ظاهر



ساخته که میفرمودند ما از مشایخ سلسله جازتهاست از جانب نقشبندی نیز اجازه تری میخواستیم و ما کراما  
پیری و میری در طریق علیه نقشبندی تعلیم و تعلم طریق است نه بکلاه و شجره که در سلسله دیگر متعارف است  
طریق این بزرگواران محبت است و ترتیب ایشان انوکاسی است لاجرم در هدایت ایشان نهایت  
و دیگران اندراج یافته است و راه اقرب گشته و نظر ایشان شانی اراض قلبیه است و توجه شان  
دفع علی منویه است نقشبندی عجب قافله سالار است که بر نازده پهلوان بحرم قافله را به سفر و فرج خواهند  
داشت و الفخر عند کرام الناس مقبول و السلام به مکتوبات و نور و هم میسر محبت الله مدوریافته در  
اتباع سنت سنی و احتیاج از بیعت نامرغیه و مانیاسب ذلک به بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات  
بیاد و پناهی اخوی مرغی میسر میسر که احوال و اوضاع فقر و انجود و مستوجب حمد است  
المسئول من الله سبحانه و شاکم و شاکم و استقامت درین مدت از کیفیت احوال اینجود و اطلاع بخشیده  
بعد سالت از موانع است الفصیحی الی الدین و متابعت سید المرسلین علیه و علیهم الصلوة و السلام و ایتان  
استه السنیة و الاجتناب عن البدعة اللامرغیه و الکانت البدعة تزی من کل قلیک الصبح لانی فی الحقیقة لا نور فیها  
و لا ضیاء و لا لعلیل منها شفاء و لا لداء منها دوا کیف و البدعة اما رافعة للسنة او ساکنة عنهما و الساکنة لا بدوان  
تکون زائرة علی السنة فکون ناکحة لمانی الحقیقة یضالان الزیادة علی النص لیس له فالبدعة کیف کانت تکون  
رافعة للسنة فیقیقة لمانی اخر فیها و لاس فیها لیست شمری من این حکمو ان البدعة الحمد تری فی الدین الکامل  
و لا سلام المرضی بعد تمام النعمة و لم یعلموا ان الاحداث بعد الکمال و الاتمام و حصول الرضا بمنزل من احسن  
فماذا یجد الحق الا الضلال و لم یعلموا ان حکم بحسن الحدیث فی الدین الکامل متلزم لعدم کماله و مبنی عن  
عدم تمام النعمة لم یخبروا علیه ربنا لاواخذنا ان فینا و اخطانا و السلام علیکم و علی من لدکم مکتوبات  
استیم بمولانا محمد طاهر خشی مدوریافته در فضائل صلوة و تحریرش نمودن بر آنکه ارکان و شرائط  
و آداب و تکذیل ارکان کما ینبغی بجای آورد و مانیاسب ذلک به الحمد لله و السلام علی  
عباده الذین اصطفی کتوب شریفین که از لواحق جویند و رفته بود و رسید چون تنفس خیر ضعف  
بوده باعث بآرامی گشت متر صد فرجه است بر دست آیند با مرسل دارند و کیفیات احوال  
نویسند محبت الطوار چون این دار و دار عمل و دار جزا و آخوت است سده در ایتان با عمل ماله  
باید فرمود و بهترین اعمال فاضلترین عبادات اقامت صلوة است که عماد دین است و معراج

مومن است پس اهتمام تمام و سادگی آن مرغی باید داشت و احتیاط باید نمود که از ارکان و شرائط و سنن و  
آداب آن کمایشی و طریق ادایا بد و در رعایت طمانینت و تعدیل ارکان بکراما بالغه نموده می آید نیک  
محافظت نمایند که اکثر مردم نماز را ضلوع ساخته اند و طمانینت و تعدیل ارکان را برهم زده اند و عید و در حق  
انجاء و واروده اند و تهدید با آعه و چون نماز درست شد امید عظیم از برای نجات میسر گشت چه درین بر  
شد و معراج عروج با تمام رسید به شکر غلطیدای صفریایان به از برای کوری سودایان به و السلام علیکم  
و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعت المصطفی علیه و علی آله الصلوات و التسلیات علی مکتوبات  
میست و یکم بحاج محمد صدیق قلب مهدی مدوریافته در بیان آنکه ما از قلب که در حدیث قدسی واقع  
شده است لایستی راضی المصنف است نه حقیقه جامع که بعضی مشایخ از وسعت آن خبر داده اند اما مصنف که بعد  
سلوک و جنبه و بعد از تحقیق و تزکیه و بعد کین قلب و طینان نفس از ترکیب اجزاء عشره صورت یافته و پخته و جدا  
پیدا کرده و هر یک این مشغله حقیقه جامع بچندین وجوه در بیان آنکه انیمه کلمات که مصنف را ثابت نموده شد  
در مقام قاب تو سین است او معانی و ادبی و این است بهیم الرحمن الرحیم الحمد لله و السلام علی عباده الذین  
اصطفی بر سیده بودند که مکتوبات و رسائل خود نوشته که ظهور قلبی الحمد ایست از ظهور عرش و فضل کلی ظهور عرش  
راست و در حدیث قدسی آمده است لایستی راضی و لا سالی و لکن سنی قلب عجدی المومن ازین حدیث  
لازم می آید که ظهور قلبی اتم بود و فضل مراد باشد محبت آثار اعلی این اصل مبنی بر مقدمه است به آنکه باب و لایستی  
قلب گویند و مراد حقیقه جامع انسانی و آنکه از عالم امر است و لیسان نبوة علی صاحبها الصلوة و السلام و آیت  
قلب عبارت از مصنف است که بصلاح آن صلاح جسد مربوط است و بعد از آن فساد جسد منوط کما و رد فی الحدیث  
النبوی علیه و علی آله الصلوات و التسلیات ان فی جسد آدم مصنفه از محبت صلح الجسد که و اذا نسدت فساد الجسد که  
الادبی القلب و ست قلب لازم الطلاق اول است از نجا است که بازید و جید قدس شد قلبی اسرارها از  
قلب خبر داده اند و عرش و مانیه را در جنب غلظت قلب بخرامه گشته تنگی قلب لازم الطلاق ثانی است در مقام  
قلب را تنگی بر نجه است که جز لا یتجسس را که احقر و صفر جمیع انشیاست در آنجا گنجش نیست و بعضی اوقات  
که تنگی قلب را بجز لا یتجسس را که احقر و صفر جمیع انشیاست در آنجا گنجش نیست و بعضی اوقات  
درای طور نظر عقل است فلا تکت من المتمرین هذا چون این مقدمه معلوم گشت به آنکه ظهور که حقیقه جامع مربوط  
است شک نیست که الحمد ایست بسته به ظهور تمام عرش و فضل کلی درین مقام مرعش راست و شیخ بازید و



شیخ خفیه که قلب را وسیع از همه گفته اند و عرش و مافیه را در جنب آن محصور دانسته از قبیل اشتباهاتی به منوفج شده است نمودجات عرش و مافیه را در جنب جامعیت قلب محصور دیده حکم بر حقان عرش و مافیه نموده اند و متذکران اشتباه را این فقیر در کتب و رسائل خود مکرر نوشته است و آنچه در حدیث قدسی آمده است موافق لسان انبیاء است علیهم الصلوات و التسلیات مراد از آن قلب مضغه است و شک نیست که ظهور اتم اینجا است و مراتب احدیت ذات مجرده تعالی مراد را مسلم است عرش را هر چند از ظهور تام که ظهور اصل است نصیب وافر است اما صفات را در انموطن امتزاج است و چون صفات فی الحقیقه ظلال حضرت ذات اند تعالی و تقدس آن ظهور از شائبه تقلیت پاک و مباه باشد از اینجا است که عرش را ازین ظهور انسانی که بل صرف تعلل دارد تو قیاس است و مکرر این محال است سوال از حدیث قدسی و معنی آن قلب مفهوم میگردد و تو آنرا تنگ میگوئی جواب تنگی آن باعتبار عدم گنجایش ماسوی است در وی و وسعت آن باعتبار ظهور آنرا از قدم است فلا سنانة این فقیر در بعضی رسائل خود تعبیر از آن قلب باعتبار این عبارت کرده است الفریق الاوسع لیسط الابطوط و الاقل الاکثر سوال شایان فضیلت حقیقت جامع است که از عالم امر است مضغه که از عالم خلق است و مرکب از عناصرین فضیلت از گنجایافت جواب عالم خلق را فضیلت است بر عالم امر که ادراک اکثر خواص از آن مزیت قاصر است اینمخبر را این فقیر در کتب و رسائل که بنام مرجعی فرزند علی در بیان طریق نوشته است واضح ساخته اگر تردیدی مانده از اینجا باشد طلبند حقیقت این مضغه بشنو عوام را مضغه است که ترکیب عناصر را به هم رسیده است و خواص را بلکه خاص خواص را مضغه است که بعد از سلوک و جذبه و بعد از تصفیه و تزکیه و بعد از تکلیف و طهینان نفس بلکه بعضی فضل و کرم خداوندی جل سلطان از ترکیب جزای عشره صورت یافته است چهار جز و از عناصر و یک جز و از نفس مملو و پنج جز و از عالم امر این هر دو جز و با وجود تضاد و تمایز یکدیگر بقدرت کامله واجب الوجود تعالی و تقدس صورت تضاد و تمایز اینها زایل گشته جمع شده اند و هیئت وحدانی پیدا کرده این عجب را حاصل نموده اند جز و ظلم در دنیا عالم عرض خاک است این هیئت وحدانی نیز بزرگ جز و از حق برآمده است و بجا که منتظر یافته خاک شو خاک تا بر ویدل پیکر که بجز خاک نیست ظلمت گل بای برادر دست از باب ولایت بران این علوم و معارف نرسد که مقبض از شکوة الوار نبوة است علی صاحبها الصلوة والسلام و التمجید ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم و سقوله که حضرت خلیل الرحمن علی نبینا وعلیه من الصلوة والسلام آنها و الملهما الطینان آن سالت نموده همین مضغه است چه حقیقت جامعۀ اعلی نبینا وعلیه الصلوة والسلام تمکین پیوسته بود و نفس الطینان رسیده زیر که این تمکین و

این الطینان در مرتبه ولایت صورت می نمرد که زمینه نبوت است علی را بهما الصلوة والسلام و التمجید سب شان نبوت قلب و اضطراب مضغه است نه قلب حقیقت جامع که آن نصیب عوام است و حضرت رسالت تأیید علی صاحبها الصلوة والسلام و التمجید که ثبات قلب نموده اند و گفته اللهم یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی طاعتک مقصود ثبات مضغه است و در بعضی احادیث که در باب تعقل قلب دارد گفته اند نظر بجمال این اگر از قلب معنی گرفته شود که جامع و شامل حقیقه جامع و مشتمل بود گنجایش دارد و سوال این مضغه هرگاه به شرف میخسوف قلب عبدی المؤمن مشرف شده باشد و شایان مرآتیت حضرت تعالی و تقدس گفته قلب و اضطراب در وی چرا بود و محتاج با طینان برای چه باشد جواب ظهور هر چند نیست پیدا کند و از شائبه شین و صفات وار بهر حال و حیرت بیشتر پیدا کند و نکات و بایافته زیاده نیز حال پیدا است که با وجود این ظهور با وجود این گنجایش از کمال جمل و حیرت طلب دلیل بر وجود صانع نماید و در رنگ عوام بی استدلال با تقلید یقین بر وجود صانع تعالی پیدا کنند پس قلب و اضطراب مناسب حال آن باشد و طلب الطینان مراد را ضروری بود این فقیر در بعضی از رسائل خود نوشته است که عارف صاحب یقین را بعد از رجوع احتیاج با استدلال میگرد و در نیقار معلوم شد که در عین حصول و وصول احتیاج بدلیل است این مقام موافق حال کمالات مرتبه نبوت است علی صاحبها الصلوة والسلام و التمجید و آن مقام مناسب حال ولایت و چون صاحبین قلب را رجوع بدعوت واقع شود خلق و اضطراب و تعقل و تمون قلب او را بیشتر خواهد بود و هرگاه در عین وصول بواسطه جمل و حیرت محتاج بدلیل است در زمان فرقت اولی با استدلال محتاج بود تا بواسطه استدلال فی الجملة الطینان پیدا کند با آنکه گوئیم که دوستی که چند روز از او پوشیده داشته اند و بدین فرقت آن تبسم ساخته جای آن دارد که همواره بخلق و اضطراب بود و بر دوام بجزان و اندوه باشند کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تامل الحزن انکم الفکر بعضه وجوه که فارق این دو اطلاق قلب است بیان میکند گوش هوش استماع یا بهر حقیقت جامع که از عالم امر است بعد از تصفیه و تزکیه تمکین تمام بر دوام او را میسر است بخلاف مضغه که طینان او مرطوب با دراک حواس است تا زمانه شش را بچاس ادراک نماید از خلق نه بر آید لهذا حضرت خلیل علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام و علی جمیع الانبیاء و المرسلین و الملکة المقربین از برای طینان قلب خود سوال کرد و گفت رب ارنی کیف تمی الموتی فارق و دیگر آنکه حقیقت جامعۀ بزرگ متاثر می گردد و چون حال ذکر میرسد بزرگ متحد میشود و تو بهر بزرگ می گردد و این مقام را صاحب عوارف قدس الله تعالی اسماء مقصد استی گفته است این تجوهر قلب را بزرگ



ذات تعالی قعیر فرموده بخلاف مصنفه ذکر را با و راه نیست اثرا و کجا و توجو هر کجا ظهور نکورست با صلا  
 به تعلیمت نهایت عروج و مذکر نا و این مذکور است فرق دیگر آنکه حقیقت جامع چون نهایت نهایت بود  
 و از آیت است خاطر نصیب وافر حال کند اگر نمایندگی مطلوب پیدا و ظاهر در وی ظل مطلوب خواهد بود  
 عین آن مطلوب در رنگ مرآت ظاهر که ظاهر در وی شیخ شخص است عین شخص بخلاف مصنفه که برخلاف  
 مرآت ظاهر در وی عین مطلوب است نه ظل و لهذا فرموده است قلب عجدی المؤمن انما عالمه و راه طور  
 نظر و فکر است زینهار از اینجا حلول و ممکن نمی که آن کفر و زندقه است هر چند ظل معاش با و نکند که عین یک  
 شئی در شئی دیگر ظاهر شود و طول و ممکن آنجا نباشد و این از تصور عقل است و قیاس غائب است بر شا و فلاک  
 من الیها صحت فرق دیگر آنست که حقیقت جامع از عالم امر است و مصنفه از عالم خلق بلکه عالم خلق و عالم امر  
 هر دو اجزای اویند خلق جزو علم است و امر جزو اصغر و از اجتماع این هر دو جزئی و وحدانی ایجاد یافته است  
 که تجزیه روزگار گشته این انجوه به هر چند از عالم خلق و از عالم امر است و هیچ کدام بواسطه همیشه ترکیبی تناسب  
 و تشابه ندارد و اما مسدود از عالم خلق است زیرا که جزو از شی درین معامله شده است و طبی خاک باعث نفوت  
 او فرق دیگر آنکه وسعت حقیقت جامع باعتبار ظهور که صور اشیا است در وی وسعت مصنفه که بعد از تعلق آن  
 مکشوف میگردد باعتبار گنجایش مطلوب است که نامحدود و نامتناهی است و آن تنگی و این تنگی است که مانع قبول  
 ماسوای است حتی که ذکر را نیز نمیکند از رو که داخل بر اوقات مذکور شود و شاید به طبیعت را نیز نمیکند که گردان  
 حریم مقدس گردد و ایضا فراخی اول چون شایسته چون دارد و شایان گنجایش همچون نبود و فراخی ثانی چون  
 نصیب از هیچونی یافته است چون را گنجایش ندر عجب غیب کار و بار است باین قلب را بعد از رجوع به  
 خلقت و غنین طاری می گردد و از اینجا است که سید البشر علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات فرموده اند اند  
 لیغان علی قلبی تا چند بیان فرق نماید ما لا اله الا رب الارباب ای برادر این مصنفه را بر چه گوشت لایعابه  
 خیال نمی که آن جوهر نفیس که خزائن و اسرار عالم خلق در وی مخزون گشته است و وقائن و خفایای عالم  
 امر در وی مدفون شده باز یادی معاملات خلاصه که بهیئت وحدانی او منوط است اول اجزای عشره  
 را به تصفیه و تزکیه و جذب و سلوک و بقا و مقام که در مقام ساختن اند و از و نش تعلقات ماسوی آزاد گردانیده  
 مثلا قلب را از قلب گذرانیده بملکین رسانیده اند و نفس را از آمارگی بلیدان آورده اند و جزو تازی  
 را از سهر کشی و نا فرمانی باز داشته اند و خاک را از لیشتی و پست فطری ارتفاع داده اند علی هذا القیاس

جمیع اجزای او را از افراط و تفریط بحد اعتدال و توسط آورده اند بعد از آن محض فضل و کرم این اجزا را ترکیب داده  
 شخص معین ساخته اند و انسان کامل گردانیده قلب آن شخص را که خلاصه اوست و مرکز وجود و مصنفه تعبیر نموده اند است  
 حقیقت مصنفه که با اندازه و جوارات و گفتند آمده است و الا امر الی الله سبحانه که اگر ناقصی گوید که هر انسان مرکب ازین  
 اجزای عشره است و از ترکیب اینها بهیئت وحدانی وار و گویم آری ازین اجزا مرکب است آن آن اجزای مرکبی  
 و مسلم گشته اند و بجذب و سلوک از در فتن تعلقات ماسوا از و گشته بخلاف اجزای انسان که بقا و بقایا پاک و پاکیزه  
 گشته اند چنانچه گذشت و در هر انسان چون این اجزا و تمیاض و متممات و هر جزو را احکام و احوال متممزه  
 است تا چار از بهیئت وحدانی نصیب ندارد و اگر بهیئت پیدا کرده است اعتبار نیست نه حقیقی بخلاف اجزای  
 انسان کامل که از تمیاض و تمیاض برآمده متعین و مطلق گشته اند و احکام و احوال متممزه ایشان زائل گشته یک  
 حکم قرار یافته اند پس ناچار بهیئت وحدانی روی حقیقی بودند اعتباری در رنگ آنکه چون را از ادویه مختلفه است  
 سازند و سخی نموده جمیع اجزای او را با یکدیگر خلط کرده بهیئت وحدانی ثابت کنند و از احکام متممزه یک حکم آرند  
 فافهم و الله سبحانه علم ای برادر اینهمه کمالات که مصنفه را ثابت نموده است در مقام تاب تو سنین است که در ظاهر  
 رنگی از منظر متوهم است بهر چند اینجا ظاهر اصل است نه ظل آن که صورت باشد اما شخص ظاهر از رنگ مرآت پاک  
 و مبرا نیست پس تو سنین ثابت باشد و ادای انیم تمام مقام او دانی است که ظاهر از منظر رنگی گرفته است و امر زائد آنجا  
 و تحلیل نیامده پس تو سنین آنجا مفقود اینجا باشند و جزو یکدیگر در اینجا مقصود نباشد که مناسب مقام او دانی است و  
 معالمان مقام ملحقه است تمام ورق را با دیگر و ایند تا از تو سنین به ادنی رتبت برداشته شود کلاما اشارات  
 و رموز و بشارات و کنوز و الله سبحانه الملهم و علی الله تعالی علی سیدنا محمد و صحبه و سلم و بارک مکتوب **سمیت دوم**  
 بمولانا محمد صادق کشمیریه صدور یافته در بیان شرافت یافتن بلده سمرقند بر اکثر بلاد اعیان حضرت ایشان  
 سلم الله تعالی و مشاهده نمودن نوری که گردی از صفه وی راه نیافته در زمین سکنی خود و آن زمین بعد از  
 چندگاه روضه مقدسه محموم زاده گلان خواججه محمد صادق قدس سره شستن الحمد لله و سلام علی عبادہ الدین  
 اصطفی بناتیه الله تعالی و سبحانه و بصدره حبیبه تعالی و علی آله الصلوٰة و السلام و التیحه و البرکة بلده سمرقند  
 گویا زمین اجماعی من است که برای من چاه عقیق تاریک را بر کرده صف بلند ساخته اند و بر اکثر بلاد و قیاف  
 آن را ارتقاع داده نوری در آن زمین و دویست گشته است که مقبض از نور ربی منعی و یک کیفی است و در رنگ  
 انواری که از زمین مقدسه سمیت الله صلح است پیش از ارتحال فرزند می علمی بچند ماه این نور را بین







آنرا نیز راجع نفی باید ساخت و غیر از حکم بکلمه شش در مقام اثبات هیچ نصیب نباشد پس ذکر نفی و اثبات در طرق  
و دیگران مناسب حال مبتدیان باشد و ذکر آنکه کلام اثبات محض است بعد از آن مناسب بود تا نسبت کشوف  
بتکرار این کلامه اثبات استقرار و تکرار پیدا کند بخلاف طرق این اکابر که بر عکس است که اول اثبات است و ثانی نفی  
آن اثبات پس ذکر اسم الله درین طریق در ابتدای مناسب بود و ذکر نفی و اثبات بعد از آن صورت بند و اگر  
بافقی سوال کند گوید که بدین تقدیر اکابر این طریق را از مقام اثبات نصیب نباشد و غیر از نفی نقد وقت نشان بود  
جواب گویم که اثبات دیگران در اول حال این بزرگواران را میسر است تا بعد از بلند همتی بآن اتفاقی نمایند بلکه  
شایان نفی دانسته آن را نفی می نمایند و مطلوب نیست در اوان میدانند پس هم اثبات و دیگران ایشان را میسر است  
و هم نفی از آن اثبات که مناسب مقام کبریا است ایشان را حکم هر بی انجام بی کار ایشان نبود و هر چه  
از حقیقت معلوم ایشان آگاه نبود و شمه از عدم حصول این اکابر که در آن موطئ حصول است گفته شد اگر از  
حصول اکابر اکابر ایشان لب کشای خواص به عوام ملحق شوند و فتهیان در رنگ مبتدیان سبق الف  
و با اختیار کنند شمر فرا و حافظ اندام آخر میرزه نیست نه هم قصه غریب و حدیث عجیب است نه و مراقبه  
ذات تعالی و تقدس که دیگران اختیار کرده اند نزد ایشان از حیث اعتبار ساقط است و بطل و مراقبه  
آنجا بطل از نظر این نیست تعالی الله عما یقولون علو اکبر اذات او تعالی بلکه اسما و صفات او سبحانه نیز  
بیرون از حیطه فکر و مراقبه است از بی مقام غیر از جبل و حیرت نصیبی نیست نه آن جبل و حیرت که مردم آنرا  
جبل و حیرت دانسته اند آن غموم است جبل و حیرت این موطئ عین معرفت و الیمینان است نه آن معرفت  
و الیمینان که در فهم مردم گنجد که از تعلیل چون است و از بی چو فی بی نصیب در آن موطئ و هر چه اثبات کنیم  
بیچون خواه بود و تمیز از آن خواه کل کنیم و خواه بمرکز من لم یز قلم ید و الیقینا و جبر این بزرگواران با حدیث  
است تعالی و تقدس و از اسم و صفات ذرات میفرماید تعالی و تقدس و در رنگ دیگران از ذرات  
بصفات فرد و بی آیند و از ذرات و جبهه فیض میگردانند عجب کار و بار است جمیع ازین طائفه ذکر اسم الله  
و اختیار نمودن آنرا و آن گفتار نموده بعضات فرد و آئیند و ملاحظه سمیع و بصیر و عظیم می نمایند و باز بسبیل  
عروج از عظیم و بصیر و سمیع باسم الله میروند و محراب اسم الله تنها کفایت نکند و قبلیه توجه جز احدیت ذات  
تعالی نشانند البس الله کاف عبده قص قاطع است و ذکر تکیه قل الله ثم ذکر هم میگردان معنی است  
بکلمه نظر است بزرگواران این طریق علیه بلند افتاده است هر تر از آنی قاصی نسبت ندارد و لهذا نهایت

در برایت ایشان مندرج گشته و مبتدی طریق ایشان حکم فتهیان طرق دیگر یافته و از ابتدای سفر ایشان در  
وطن مقرر شده و خلوت در محجوب حصول پیوسته و دوام حضور نقد وقت نشان آمده ایشانند که تربیت طالبان مربوط  
بصحت علیه ایشان است و تکمیل نقصان موقوف به شریف شان نظر شان شافی امر اض قلمیه است و اتفاقات  
شان دفع غلط معنوی یک توجه ایشان کار صدراعین میکند و یک اتفاقات شان برادر یا غنا و دجایا و هاتین  
نقشبندی عجب قافله سالار اند و نه که بر نوازده پنهان مجرم قافله را به سعادت آثار ازین بیان می توهم  
کنند که این اوصاف و شمول جمع اسامیه و تلازمه طریق علیه نقشبندی را حاصل است کلاما بلکه این شمول مخصوص  
با کابر این طریق علیه است که کار را بنهایت الهیته رسانیده اند و مبتدیان رشید باین اکابر نسبت ارادت درست  
کرده اند و مراعات آداب نموده اند و راج نهایت در برایت در حق ایشان ثابت است بخلاف مبتدی  
ازین طریق که شیخ ناقص این طریق برسد اندراج نهایت در حق او مشهور نیست چه شیخ او نهایت نرسیده  
است در حق مبتدی نهایت چگونه تصور شود سه از کوزه همان بیرون تراود که در دست نه نجابت آثار طریق  
این اکابر طریق اصحاب کرام است علیهم الرضوان و این اندراج نهایت در برایت اثر آن اندراج است  
که در صحبت خیر البشر میسر میشد علیه و علی آله الصلوٰة والسلام زیرا که در اول صحبت آن سرور علیه و علی آله الصلوٰة  
و السلام آن میسر میشد که در انتها هم است که دیگر آنرا میسر گردد و این فیوض و برکات همان فیوض و برکات  
است که در قرن اول ظهوری پیوسته هر چند در ظاهر آخر از اول دور است نسبت به وسط آتانی الحقیقه آخر ابد  
از وسط نزدیک است و منفع و یمن آن متوسطان آنرا یاد و دارند بانه بلکه اکثری از متاخران نیز معلوم نیست که  
بحقیقت انیماله و ارشد و السلام علیکم و علی اسن اتبع الهدی و التزم متابعت المصطفی علیه و علی آله الصلوٰات  
و التسلیمات لبلی مکتوب چیست و چهارم بحاجی محمد دکنی صدور یافته در جواب کتابت او الحمد لله و السلام  
علی عباد الذین اصطفی الله لعلهم یحذرون ان یرکبوا کمال اخلاص و مودت مرسل داشته بود و در موجب فرحت و ان  
گشت نسبت را بطریمواره شمارا با صاحب را بطریمیلر و دو واسطه فیوض انکاسی میشود و شکر این نعمت  
علی بحاجی یاد و در مفض و بیط هر دو بازوی طیران این راه اند تقبض و لگیر نشوند و بیط خوشحال نگردد  
آرزوی آن نموده بود و بعد که در جمیع ذرات مشاهد جمال لایزال میسر شود و محبت اطوار انیده را بار زد  
چه کار آرزوی او با اندازه فهم قاصر و خوا بود و جمال لایزال در مرات ذرات مشاهده نمودن از قصور  
نظر است ذرات را چه مجال که مرایای آن جمال گردند آنچه در مرایای ذرات شود و دیگر و علی از انبیا بی نهایت



آن حال است و اورا تعالی و راء الراء با حیثیت و بیرون دایره آفاق و انفس با طلبید نسبت به کمال شهادت و  
 فوق تمنای شماست زنها را تقلید مردم بپستی میل نکنند و تمنای نزول از اوج چه حقیقت ننمایند کارخانه اکابر  
 بلند است ان الله سبحانه یحب فی العلم المسؤل عن الله سبحانه جمیعکم السوریه و المعنویه و السلام مکتوب بیست  
 بیستم بخواجه شرف الدین حسین در آنکه هر عملی که بر وفق شریعت عا کرده آید داخل ذکر است اگر چه بیع و شری بود  
 الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه که فرزند منی محب مولانا عبد الرشید و مولانا جان محمد  
 ارسال داشته بودند رسید و صحت و مبلغ نیز رسید چرا که الله سبحانه نیز استلح خبر صحت شما فرحت فراوان  
 رسانید ای فرزند فرست تعلیم است و صحت و فراخ غنتم همواره اوقات را بذكر ائمه جلاله مصروف  
 باید ساخت هر گنجی که بر وفق شریعت عا کرده آید داخل ذکر است اگر چه بیع و شری بود پس در جمیع حرکات  
 و سکات مراعات احکام شرعی باید نمود و هر که در دنیاچه ذکر عبارت از غفلت است و چون مراعات  
 او را و نواهی و در جمیع افعال نموده آید از غفلت آموخته و نهای آنها بخانی میرسد و دوام ذکر و تعالی حاصل گشت این  
 دوام ذکر و راء داشت حضرات خواجهاست قدس الله تعالی اسرارهم که آن مقصود بر باطن است و این  
 در ظاهر نیز نشانه است اگر چه متعسر است تقنا الله سبحانه و ایاکم بتبایه صاحب الشریعه علیه و علی آله الصلوٰه  
 و السلام و ائمه مکتوب بیست و ششم بر لایق بنای مرزا حسام الدین انصار سال یافته در جواب  
 کتابت او که از انجا بوی جانب داری می آید و در آنکه تعلیم ذکر در رنگ تعلیم الهی و بی است مرعیان را بهم الله  
 الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه که مصحوب قاصد کشمیر کرم ده ارسال داشته بودند  
 بمطالع آن مشرف گشت چون مقصود غیریت حضرت آنکه و دوده فرحت بخشید چرا که الله سبحانه فی اندر آن یافته  
 بود که مخدوم زاده کلان و خواججه جمال الدین حسین بواسطه شرم تلقین میان شیخ الهدایه انجانوا فستند رسید  
 مخدومها هنوز ازین قسم سخنان بوی جانب داری می آید و ازین طرح و وضع مبایست و مخالف مفهوم میگردد  
 ان الله و انافیه را چون مخدوم زاده کلان بایسته شرم و صیبت و الی ذکر گوار خود می گرد و شرم توجه و  
 افاده که در حضور ایشان نیست بهر دو مخدوم زاده یا حضرت ایشان واقع شده بود نیز می گردند و میان  
 شیخ الهدایه با وجود دعوی پیری پستی با وی درین امر جرات نمینمودند و ملاحظه و صیبت و بیعت افاده میکردند  
 آنچه شما نوشته اید حق و ثواب خواهد بود و اما مکتوبی که مخدوم زاده کلان مصحوب برادر عزیز خود ارسال  
 داشته بودند متضمن کمال تواضع بوده و تشکر فرط طلب و شوق بجا نهادن مکتوب اکتفا نموده بود و در

بی جنون طلب ایراد آن عبارات متعوض نیست بعد از ارسال مکتوب مگر کفرانی راه یافته باشد بنا لا ترخ  
 قلبا بعد از بدینا و حسب انما من لدنک رحمة انک انت الوهاب اما فیتمید اند که وصیت ایشان حکمت نخواهد  
 بود و امید است که عاقبت محمود خواهد داشت اما فوس است که آن قسم طلب که شمه از ان از مکتوب ایشان  
 مفهوم میگشت بر باد رود و قصد آن بجای آن نشیند و روستان و بیواخوانان بختی بسیار گران است که اهتمام  
 آن دار ندگر با اگر کار بجز تلقین تمام است مبارک باشد و زود فیه تلقین ذکر در رنگ تعلیم الهی بی است مرعیان  
 که مجرد تعلیم حاصل ملکه مولویه است چه مضایقه متوقع از کرم التفات شما نیست که باین طرف و باین  
 بگذارد و مجمع یاران بساوات آشنائی کنند زیاوه چه میانه نماید و السلام مکتوب بیست و هفتم بمولانا  
 محمد طاهر بخشی ارسال یافته در جواب تشکلات شیخ عبد العزیز جوینوری در مکتوب اول که بنام اوست  
 در آن نموده بود بعد الحمد و الصلوات و تبلیغ الدعوات میرساند مکتوب شریف که بعد از مدت مدید ارسال  
 داشته بود و در رسید فرحت رسانید حضرت حق سبحانه و تعالی جمیعیت ظاهر و باطن محلی و متزین دارا و غیر ذلک  
 سه مکتوب و شما نوشته است از انجمله یک مکتوب بشمار سیده است مسافه بعیده عذر بیناید و مکتوبیکه  
 مشیخت آب شیخ عبد العزیز نوشته بودند به مصحوب مکتوب شما نیز رسید و آنچه اندراج نموده بودند بوضوح انجا مید  
 انجا اندراج یافته بود که اگر حقائق ممکنات که مورد علمیه اند عدا با باشند که انصاف صفات اند لازم آید  
 حصول آن عدا مات و ذوات تعالی و تقدس و بسجاده منزه عن ذلک عجب شبهه است میداند که حضرت  
 حق سبحانه و تعالی شرفیه و کثیفه را میداند و هیچ کدام اینها و ذوات تعالی حصول نیست و هیچ کدام  
 انصاف نه در صورت حصول از یکجا پیدا شود و نیز اندراج یافته بود که حقائق ممکنات باید که وجودی  
 و ثبوتی باشند نه عدمی که حقائق عبارت از ارواح و نفوس ممکنات است بی وجود و ثبوت علمی دارند  
 که در حقائق در کار است باید که این اعتراض اول شیخ محی الدین بکنند که گفته الاعیان تأکدت راحه الوجود  
 عجب کار است این حقائق عبارت از ارواح و نفوس ممکنات داشته و اعیان ثابت و معلومات الله  
 گذشته و نیز اندراج یافته که انبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات و اولیا علیهم الرضوان و سائر افراد  
 انسان که از ممکنات اند اگر حقائق اینها عدا مات باشند که شرف و کرامت ازین زمره علیه سلب و  
 معدوم گردد چه اسلوب معدوم میگردد و که اوقات الحکمت بالله و قدرست کماله خود آن عدا مات را  
 بحسن تربیت خود مرایای عکس اسما و صفات خویش میساخته بفرست نبوت و ولایت مشرف گردانید



و نظائر کمالات خود متجلی گردانیده مغز و کرم ساخت چنانچه انسان را از اناه همین خلق کرده بدرجات  
علیا رسانیده العجب شریف و کرامت انسان را در نظر آورده و تشریف و تقدیس واجب را تعالی و تقدس  
از دست دادند و گویند همه اوست اشیا و خسیسه و زلیه را همین حق میگویند تعالی و تقدس از ان مقوله  
تجاشی نمی نمایند و حقائق عدمیه را انسان از خود نمی نمایند و از ان تجاشی دارند حضرت حق سبحانه تعالی الصان  
و اود و نیز از احوال یافته بود که سخن اجماعی را با بدیع ارفع نمیتوان نمود سخن مبدع مقوله همه اوست را میدانیم  
مقوله همه از دست مجمع علیه علماء است تا این زمان که راه ملامت و شناعیت بر صاحب نصوص سلوک است  
بواسطه همین مقوله است که همه اوست میگویند و حاصل معارف فیه که نوشته است همه از دست است که مقبول شرع  
و عقل است فلیکن که میگوید کشف و الهام گردد و شیخ مشارالیه بعد از ذکر اعتراضات در مقام شفقت آمده  
نوشته اند که اگر حقائق کمالات ارواح انسانی دارند موافق چه بر است که از مهور که ام صفت را مراد  
داشته باشند تا این زمان سموع نشده است که حقائق کمالات را که ارواح انسانی گفته باشند العجب کل العجب  
شیخ خیال کرده که هر کس سخن را بقیاس و تخمین میگوید و بظن و خیال بیافزاید کما معارفی که بی کشف و الهام در گفت  
و نوشت آید بی شود و مشاهد در تحریر و تقریر بکند بتان و افتر است علی الخصوص که مخالف قوم گویند شیخ  
مشارالیه تا چه اعتقاد داشته باشد و این معارف را از کدام قبیل فمیده بود ربنا اعرفنا و لولنا و اسرافنا  
فی امرنا و نیست اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین و السلام مکتوب **بسم** و **بسم** بسم الله الرحمن الرحیم  
کشمیری در جواب استفسارهای او بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند مکتوب شریف رسید چون  
متقن احوال پسندیده بود موجب فرحت گشت نوشته بودند که در درایت معامله بجای رسیده است که  
حاصل صفات بر تعالی و تقدس به کلفت بیناید و در ایسحانه و راهم میداند کسی نمائند که این جل هم بکلفت  
میرشود و بجزیرت صرف انجا بر پیر سیده بودند که در رشحات از بابا و آبریز نقل کرده است که گفته چون  
حق سبحانه تعالی روز از گل آدمی سرشت من آب بران گل میریزم تا وایل این چگونه باشد برانند که  
خدایات طینست حضرت آدم علی نبینا و علیه الصلوة و السلام چنانچه ملائکه که ام را علی نبینا و علیهم الصلوة  
و السلام دخل داده بودند روح او را قدس سره نیز دخل داده باشند و خدمت آب ریزی با سپرده  
بعد از نشاء و عنصری او بلکه بعد از کمال او باین معنی او را اطلاع داده باشند جائز است که حضرت حق سبحانه  
و تعالی ارواح مجرده را قدرتی دهد که افعال اجسام صادر نماید ازین قبیل است آنچه بعضی از کبر از

افعال شاقه خود خبر داده اند که پیش از وجود عنصری بقرون متطاو له صادر شده بودند آن صدور افعال  
از ارواح مجرده ایشان بوده و اطلاع بر نیستی ایشان را بعد از وجود عنصری حاصل شده جمعی را  
صدور این افعال در توهم تناسخ می اندازد و حاشا و کلا که بدست دیگر با و تعلق گرفته باشد روح مجرد  
است که با قدر خداوندی جسطان کار برین میکند و ارباب زینج را در ضلالت می اندازد  
و بنیقام بحال سخن بسیار است و تحقیقات غریبه نا ارض گشته اگر توفیق یافت جای ثبت خواهد نمود  
انشاء الله تعالی الآن وقت مساعدت نمود و ایضا پیر سیده بودند که در رشحات بینوید که چون خواهد  
علاء الدین قدس سره از مولانا نظام الدین خاموش گران خاطر شده و خاستند که از ایشان سلب  
نسبت کنند مولانا در آنوقت التجا بروحانیت آن سرور آورده و علیه و علی آله الصلوة و السلام و  
از آنحضرت علیه و علی آله الصلوة و السلام بجزرت خواجه خطاب رسید که نظام الدین آن ماست  
کسی را بروی محال تصرف نباشد و جای دیگر در همین کتاب می نویسند که در سیریه حضرت خواجه  
احرار قدس سره از مولانا سلب نسبت نمودند مولانا بکلفت که خواجه را پیر یا قند و هر چه داشتیم بر دند  
و در آخر کار مغلس گردانیدند این چگونه بود که حضرت رسالت صلی الله علیه و علی آله الصلوة و السلام  
کس را که از آن خود ساخته باشند و فرموده که کسی را بروی محال تصرف نیست حضرت خواجه احرار قدس سره  
چگونه بروی تصرف کنند باشند که حضرت خواجه اقدس سره این نقل را نمی پسندیدند و در سلب نسبت مولانا  
توقف داشتند و میفرمودند که مولانا عبد الرحمن و غیر ایشان از مریان مولانا سعد الدین کاشغری که  
میر مولانا نظام الدین است بسیار زود و هیچ کی بر این نقل لب نگذاشته است و هر دو قول پیش نیامده  
مولانا فخر الدین علی از کجا نوشته باشد اگر این خبر صدق میداشت بتواتر نقل میشد لتواتر الدواعی  
علی نقله و چون بتواتر منقول نگشت و به خبر واحد قرار گرفت معلوم شد که در صدق آن تردد است  
و بعضی از نقلهای دیگر که صاحب رشحات کرده است از صدق دور اند و اهل این سلسله علیه  
در ان نقلها تردد دارند و در هر دو سبب احاطه اعلی ایضا حضرت خواجه اقدس سره می فرمودند که مغلس ساختن  
و لالت بر سلب ایمان دارد و اعدا و ان الله سبحانه مننه و انعمه بخود نمودن بسیار مشکل است ربنا لا تفرغ  
قلوبنا بعد از هدایتنا و هب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب مکتوب **بسم** و **بسم**  
انفصیل بنای شیخ عبد الحق دهلوی صدور یافته در بیان آنکه بهترین امته این نشاء خزن و



اندره است و گوارترین نعم این مائده الم و صیبت الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفیٰ فخر و اکراما  
 در و در مصائب هر چند تحمل آذی است اما امید کرامتهاست بهترین امتداین نشاء خزن و اندوه  
 است و گوارترین نعم این مائده الم و صیبت این شکر باره برادر وی تلخ غلات رفیق فرموده انرو  
 باین جیله راه ابتلا و نموده سعادتمندان نظر بر حلاوت آنها انداخته و آن تلخی را در رنگ شکر می خایند  
 و مرارت را بر عکس صفا شیرین می بینند چرا شیرین نباشد که افعال محبوبانند شیرین اند  
 علی گران تلخ یا بر که با سوا کی گرفتار است و دو قمتان در ایلام محبوب آفتد حلاوت و لذت  
 می یابند که در انعام او مقصور نباشد هر چند در دوز محبوبند و لیکن در ایلام نفس محب را مدخل نیست  
 و در انعام قیام بر او نفس است نه هینا لا رب اب لغیر فیما به الله لا تحمنا اجرهم و لا نفقا بعدهم وجود  
 شریف ایشان درین غریب اسلام اهل اسلام را منتقم است سلیم الله سبحانه و ابقاکم و السلام  
 مکتوب سی ام بخواجه محمد اشرف و حاجی محمد فزنی در جواب کتابت ایشان و در جواب  
 سوال کی از ورزش نسبت رابط و دیگری از فتور مشغولی خود و سبب الله الرحمن الرحیم به الحمد لله و سلام  
 علی عباده الذین اصطفیٰ فخر و اکرامی که اخویان خودن اشرفین را رساله داشته بودند رسید و کیفیات  
 احوال که اندراج یافته بود بوضوح انجا میدخواجده محمد اشرف و ورزش نسبت رابط را نوشته بودند که بعدی  
 استیلا یافته است که در صلوات آنرا سجد خود می داند و می بیند و اگر گرفتاری کند منتفی دیگر و محبت  
 اطوار این دولت تمنای طلب است از هزاران کی را اگر بدین صاحب انعام مستعد تمام المناصب  
 است بختی که با نیک محبت شیخ مقتدا جمیع کمالات او را جذب نماید رابط را چه انفی کنند که او سجد و الیه است  
 نه سجد و چه انجاریب و مساجد را نفی نکنند بطور این هم دولت سعادتمندان را میسر است تا در جمیع احوال  
 صاحب رابط را متوسط خود و اند و در جمیع اوقات متوجه او باشند و در رنگ جماعه سید دولت که خود را  
 مستغنی دانند و قبله توجه را اندیش خود منحرف سازند و معامله خود را بر هم زنند و دیگر خیر فوت و الدرة  
 فرزندان خود نوشته بودند ان الله و ان الله را چون خوانده ناکند خوانده شود در انشاء و خواندن انرا اجابت  
 مفهوم گشت مولانا حاجی محمد انظار نموده بودند که قریب دو ماه است که فتوری در مشغولی رفته است  
 و آن ذوق و حلاوت که سابقا داشت نمانده موت اطوار انغم نیست اگر در و چیز فتور نرفته باشد که  
 از ان دو چیز متابعت صاحب شریعت است علیه و علی آله الصلوات و التسلیات و التحیات دوم محبت

و اخلاص است بشیخ خود با ثبوت این دو چیز اگر هزاران ظلمات طاری شود باک نرود و آخر او را خلائع  
 نخواهند داشت اگر عیاذ الله سبحانه یکی ازین دو چیز نقصان پیدا کرد و خرابی و خرابی است اگر چه کم  
 و جمیع باشد که آن سندر ج است که عاقبت خرابی دارد و از حضرت حق سبحانه تعالی تبریع و زاری  
 ثبات این دو امر خواهند و استقامت برین دو امر مسئله نمایند فاما ملک الاسر و مدار النجاة و السلام علیکم  
 و علی سائر الاخوان خصوصاً علی المحب القلید مولانا عبدالغفور السمرقندی مکتوب سی و یکم بخواجه  
 شرف الدین حسین صدور یافته در بیان و غلط و نصیحت الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفیٰ فخر و اکرام  
 فرست منتقم است باینکه تمام عمر با مولا طائل صرف نشود بلکه تمام برضی حق جل و علامت با بنار بچکانه  
 بجمیعت و جماعت با قتل ارکان یا بر که او یا بر و نماز تجرد از دست نهند و اشتغال برحرار الیگان  
 گذارند و خواب جز گوش مخلوط نباشد و بخلوط عاجیه سرنگردند و تذکر موت و احوال آخرت نصیب  
 عین دارند و بجلد از دنیا معین باشند و آخرت قبل بقدر ضرورت بر نیایند و از نرسا و اوقات  
 اشتغال امور آخرت محروم دارند حاصل کلام آنکه دل باید که از گرفتاری با سوا آزاد باشد و ظاهر  
 احکام شریعتی و سترین کار نیست و غیر این پنج باقی احوال بخیر است و السلام مکتوب  
 سی و دوم بفرز قلیج الله صدور یافت در جواب عریفه او که شکایت از جمیعت باطن نوشته بود  
 و ایناسب ذلک بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات سیر ساندیخته شریفه که در باب خوانش بود و رسید  
 ان الله و ان الله را چون ما هم توفیق الله سبحانه بقضاء و تقالی را ضعی شدیم شما هم را ضعی باشید و برعا  
 و فاخته محروم و معادن گردید و دیگر خبر خلاصی شما باعث مسرت و فرحت گشت و از دوا الم کی الم سکین یافت  
 الله سبحانه الحمد و المنه علی ذلک شکایت از جمیعت باطن نوشته بودند بی شکست ظاهر را تا شریع عظیم است  
 در تصرف باطن چون در باطن که در است یا بند تراک آن توبه و استغفار نمایند و چون صورت الهی  
 ظاهر شود بکل مجید لاجل و لا قوة الا بالله العلی العظیم فقط دفع آن بکنند و تکرار مودتین در ان وقت  
 مقتدم است باقی احوال مستوجب حمد است الله سبحانه الحمد و المنه و انما و علی کل حال و اعوذ بالله سبحانه  
 من حال اهل النار فقیر اثر ضعف داشت بنا بر ان تفصیل احوال پدر دخت حضرت حق سبحانه و تعالی  
 ما و شما را بر جاده شریعت مصطفوی علی صاحبها الصلوة و التیمه استقامت کرامت فرماید و السلام  
 مکتوب سی و سوم بمولانا محمد صالح کولابی صدور یافته در بیان آنکه محبوب در نظر محب



در همه حال محبوب است اگر انعام فرماید و اگر ایلام نماید بلکه نزد اقل ایلام از یاد محبت بخش است از انعام او عزیت حمد و شکر و مایه سبب ذلک الحمد و شکر و سلام علی عباده الذین اصطفی اخوی اعز من سولانا محمد صلح معلوم فرماید که محبوب در نظر محب بلکه در نفس امر همه وقت محبوب است و همه حال محبوب اگر ایلام فرماید محبوب است و اگر انعام فرماید محبوب نزد اکثر مردم که بدولت محبت شرف گشته اند و در وقت انعام از یاد محبت محبوب است از وقت ایلام از یاد هر دو در وقت مساوات است و نزد اقل عکس انیماء است و ایلام از یاد محبت بخش است از انعام او و قدر مدین دولت عظمی حسن ظن است محبوبی که اگر محبوب بر حقوق محب ابراء بسکین نماید و هر عضو او را از عضو دیگر جدا سازد و محب را بر این صلاح خود و اندو بهیو خود تصور کند و چون حصول این حسن ظن که است فعل محبوب از نظر محبت بر خاست بدولت محبت ذاتی که مخصوص بحسب رب العالمین است علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات و مع الاستعانت به جمع نسبت اعتبارات شرف گشت و در ایلام زیاده از انعام محبوب التذاد و فرج یافت انکارم که انی مقام فوق مقام رضا است چه در رضا و فرج که است فعل ایلام محبوب است و انیماء التذاد باین فعل زیرا که هر چند از جانب محبوب جدا بلند و نیز بود از جانب محب فرج و مسرور زیاده تر باشد نشان مایه سبب و چون محبوب در نظر محب بلکه در نفس امر همه وقت و همه حال در نظر او محبوب است لاجرم محبوب در همه وقت و همه حال بلکه در واقع و نفس امر محمود و محبوب نیز خواهد بود و محب در وقت ایلام و انعام او مانع و شناخوان او مانع یصدق لهذا المحب الصادق ان یقول صادقاً و معصوماً الحمد لله رب العالمین علی کل حال و یصیر هذا المحب من الحامدین له سبحانه فی السراء والضراء حقیقه نانا که عزیت حمد و شکر ازین رهگذر است که در شکر انعام منعم ملوکنا است که راجع به صفت بلکه بفعل است و در هر لحاظ حسن و جمال محمود است سواء کان ذاتیاً او صفیاً او فعلیاً و سواء کان انعاماً او ایلاماً فان ایلام سبحانه حسن کانه تعالی فیکون الحمد المبلغ فی الشان و اجمع مراتب احسن و اجمال و البقی فی حالتی السراء و الضراء بخلاف الشکر فانه مع تصوره سیر الزوال و علی شرف الهلاک بزوال الانعام و هلاک الاحسان سوال شود بعضی از مکتوبات خود نوشته که مقام رضا فوق مقام محبت و مقام محب است اینجا بدینوسی که این مقام محبت فوق مقام رضا است توفیق در میان دو حسن چیست جواب این مقام محبت و راء آن مقام محبت تقاضا حب است چه آن مقام شکر نسبت اعتبارات است اجمالا و تفصیلاً اگر چه آن محب را محبت ذاتی گویند و این محب را محب ذات تصور کنند زیرا که آنجا قطع نظر از ملاحظه شیون اعتبارات نیست بخلاف انی مقام که از سبب و

اضافات معرست که هر آنچه در بعضی از مکتوبات اندراج یافته است که فوق مقام رضا و گاه ای نیست الا خاتم الزل را علیه و علیهم و علی آله الصلوات والتسلیمات مگر عبارت از انی مقام است که مخصوص علی دست علیه و علی آله الصلوات و السلام و الله سبحانه اعلم بحقائق الامور کما باید دانست که اگر است ظاهر منافی رضا باطن نیست و معرات صورت فانی صلاوات حقیقت نه زیرا که ظاهر و صورت عارف کامل را بر صفات بشریت و انزاشته اند تا باقیاب کمالات او گردد و او بتلاو آزمائش پیدا کند و محبت باطل متوجه گردد و این ظاهر و صورت عارف کامل را نسبت باطن حقیقت او در رنگ جامه یکا تصور باید نمود نسبت به شخص لایق آن جامه و معلوم است که جامه را نسبت باطن شخص چه مقدار مستحقین است قدر صورت نظر حقیقت او این صورت عارف ربانی بصران در رنگ کوه می انکار نزد مثل صوری حقائق خود خیال میکنند لاجرم در مقام انکاری آیند و حرمان کسب نمی نمایند و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعه المصطفی المکتوب سی و چهارم بنور محمد تباری صدر و یافته در جواب عریفه او که از توار و احوال نوشته بود الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب شریف رسید از توار و احوال بوضوح انجاسید بدانند که حضرت حق سبحانه و تعالی چنانچه داخل عالم نیست خارج عالم هم نیست و چنانچه متصل ز عالم نیست متصل بعالم هم نیست او تعالی هست اما انیمه صفات دخول و خروج و اتصال و انفعال از وی سبحانه سلب است خالی ازین صفات اربع او را سبحانه بایر چیست و بیرون ازین صفات او را تعالی بایر یافت اگر زنگی ازین صفات متجلی است گرفتاری ظلال و مثال حال است بلکه بصفت بیخونی و بیخونی که کردی از طبیعت تراشیده باشد او را تعالی بایر طلبید و انفعال بیخونی بان مرتبه پیدا میاید کرد این دولت تیجه محبت است بقیض و نوشتن را است نمی آید و اگر نبیند که نعم کند که در باب بکار خود و سرگرم باشد و تا حین ملاقات کیفیات احوال را نویسان باشند و السلام مکتوب سی و پنجم به پیرزادگی خواجه محمد عبدالقادر سلمه تعالی صدر و یافته در جواب استفسارهای که نموده بودند از توحید و از عین یقین و مایه سبب ذلک بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد و الصلوات و تبلیغ الدعوات بخواب محمود زیاده سیر سائر صحیفه شریفه رسید از مطالع آن فرحت فراوان بحصول انجاسید از شمول نسبت حضور و استیلائی آن اندراج یافته بود نیک و مبارک است این دولت که بشمارا در سه ماه میسر شده است در سلاسل دیگر اگر در ده سال میسر گردد نعمت عظمی شمرند و کرم عظیم تصور نمایند شکر این نعمت بجا باید آورد و چون میدانند که فطرت شما بلند است و به سبب این نعم احوال زشایه عجب مبراست اظهار این نعمت نموده آید و شکر کرم لازمه فطرت قاطع است نوشته بود که پیشگاه توحید ظهور کرد و ان نعمت است این دولت نیز مبارک باشد و ادب قبول این دار و نماینده آید غلبه این حال و ادب شریعه را نیک مراعات فرمایند و حقوق بندگی را بکامیابی



بجا آرد و بداند که این شجره بر تقدیر صدق و محبت بواسطه استیلاي محبت محبوب است که محب هر چند بنزد و دایم  
از محبوب نه میزد و نه اندر او نه میزد و ذوق گیر و دامنوسب محبوب دارد و درین صورت شوق محبت کثرت است لیکن  
بمعنای واحد پس فایده و طبع تحقق نباشد زیرا که در فانی شود و کثرت است باطل بواسطه استیلا و شهود واحد  
این فانی نسبت بعد شهود کثرت ممکنات گفته اند حقیقت فنا و تحقق شوق کثرت اسما و صفات و شیون و  
اعتبارات نیز تمامها از نظر محقق گردند و جز احدیت ذات مجرد و تعالی هیچ چیز مخلوق و منظور نباشد حقیقت توحیدی  
سیر الی الله بنجا جلوه گر گردد و خلاصی از گرفتاری ظلال الکلیه و بنیاد صورت بند و فانی زمان معامله باطل  
اصول اقتد و از دال بحدلول رسیده شود و از علم بعین و از گوش با فویش عروج نموده آید و وصل عریان تحقق گردد  
و کذا و کذا هم کذا و کذا غیر از در و افشار است و آن هم بهم و سرور هم از ان موطن لب بخی توان کشاد و خرم زاده  
از مایمان آن عین یقین میطلبند و نخواهند که آن عین یقین در علم عین کج شکل کار است چه کند و چه گیر و چه رسان  
و انما ید و مقبول سازد و مکر خرم زاده از کرم معذور و از اند و از طلب علم بطلب حال گرانید و وسوای که خرم زاده  
گردند هر دو سوال از بلند فطرتی خبر و ادیک سوال از بیان عین یقین بطرف خاص بوده چنانچه گذشت و سوال دیگر  
از بیان تاویل تشابهات قرآنی بوده که علم آن نصیب علماء ربین است جواب سوال دوم از جواب سوال اول  
هم دقیق تر است و پوشیده تر و شایان استقار است و منافی ظهور و انظار علم تاویل تشابهات کنایات از معانی است  
که مخصوص برسل است علیم الصلوات و التسلیات از امتان گراقل قلیل را به تبعیت و در اشت ازین علم نزدی  
از زانی و از دور درین نشاء برقع از جمال شان برایشان نکشاید اما امید است که از نشاء جم غفیر از امتان نیز  
تبعیت باین دولت متد گردد و اندر تقدیر تعلیمی در آید که درین نشانیر پیشه و گیراد و آن اقل روا است که  
باین دولت مشرف سازند اما علم حقیقت معامله ندهند و تاویل را منکشف ناسازد باجماع جائز است که تاویل  
تشابهات حاصل آن بعضی بود و آنرا ندانند که چه حاصل دارد زیرا که تشابهات کنایات از معانی است و روا  
بود که معامله حاصل شود و علم بآن معامله میسر نگردد و انیمینی در یک فروی از مستحبان خود مشا هره نموده است  
بر گیر س تا چه رسد سوال شما از نیعالمه امیدوار ساخته است اللهم اعم لنا نورنا و اغفر لنا انک علی کل شیء قدير  
و السلام مکتوب سی و ششم بخواجه محقق صدر و ریافته در بیان بحکمت امامت و حقیقت نزهت  
اهل سنت و جماعت و نزهت مخالفان و در بیان آنکه اهل سنت متوسط اند در میان افراط و تفریط که در فانی  
و غوارج اختیار کرده اند و مدای اهل بیت اکسر و ربلی الله علیه و سلم و ما یناسب ذلک لم یکن لرحمن الرحیم

بر ائمه و الصلوات علیهم السلام میرساند محبت در ایشان و ارتباط و الفت با ایشان و رنجست اهل غفلان  
این طائفه علیه قیل با و فاع و اطوار این طبقه سینه از اهل نعم خداوند نیست جلستانه و از اعظم ذل او  
اتقانی بخبر صادق فرموده است علیه و علی آله الصلوة و السلام المرحوم من احب الی محبت ایشان با ایشان است  
و در حرم حریم قرب قلبی با ایشان توفیق آثار سعادت اطوار فرزند ی خواجه شرف الدین حسین ظاهر ساجد  
که این اوصاف حمیده در ایشان با وجود تعلقات شتی جمع است و انیمینی پسندیده با وجود گرفتاریهای لا اطفال  
اجتمع شد سحانه الحمد و المنة علی ذلک صلاح ایشان موجب صلاح جم غفیر است و فلاح ایشان مستلزم فلاح  
جم کثیر شار الیه ظاهر ساجد که ایشان بخوان تو آشنا اند و رنجست با شماع علوم تو دارند اگر چند کلمه بجناب  
ایشان بنویسمی بهتر باشد یا بلیطه چند کلمه نوشته شد چون درین ایام از بحث امامت بسیار مذکور میشود و هر یک  
درین باب نقل و تخمین سخن میزنند و بعضی درین بحث چند سطر نوشته آمد و حقیقت نزهت با اهل سنت نزهت  
مخالفان بیان نموده شد بجناب آثار اسن علامات اهل سنت و الجماعه تفضیل شیخین و محبة شیخین تفضیل شیخین  
که با جمعه یقین جمع شود و از خصائص اهل سنت و جماعت است تفضیل شیخین با جماع صحابه و تابعین ثابت  
شده است چنانچه نقل کرده اند از اکابر ائمه که یکی از ایشان امام شافعی است رشیخ ابو الحسن اشعرس  
میفرماید که تفضیل ابوبکر و عمر و عیسی است قطعی است و از حضرت امیر نیز متواتر ثابت شده است که در زمان  
خلافت و آن ملک خود در حد و جم غفیر خود میفرمود که ابوبکر و عمر بهترین این است انما یخیر الامم زهی گفت  
امام بخاری روایت کرده است که حضرت امیر فرموده است که بهترین مردم بعد از نبی علیه و علی آله الصلوة  
و السلام ابوبکر است پس عمر پس عمر پس گفت پس عمر او محمد بن الحنفیه پس تونی فرمود پس عمر یک  
مردی از مسلمانان باجماع تفضیل شیخین از کثرت روایات ثقات بعد شمرست و تو اتر رسیده است انکار آن یا از  
راه جبل است یا از راه قصب و چون بحال بخاری یافت عبد الرزاق که از اکابر شیعه است بی افتخار تفضیل  
شیخین قائل گشت و گفت که چون علی بن ابی طالب را بر خود تفضیل داده کن آن هم تفضیل او است و تانی را بر خود تفضیل  
میدهم و اگر او تفضیل نمیداد من هم تفضیل نمیدادم گناه است که من دعوی محبت علی نکالم و بدو مخالفت کنم و  
چون در زمان خلافت حضرت جنتین ظهور فتن و احوال در امور مردم بسیار شده بود و بدلهای مردم ازین راه  
گردست میگردید گشته و عداوت و کینه در میان مسلمانان استیلا یافته بعضی در وقت محبة شیخین نیز از جمله شرر لفظ  
سنت و جماعت اعتقاد نموده اند تا جایی ازین راه سو و ملن با محاسب خیر البشر علیه و علی آله الصلوة و السلام











اهل بیت تصور نموده پس وطن اوزبان درازی بنمایند و امور نامناسب باو منتسب میسازند این چنانچه  
 تو مدین است خدا کند جلشند که ابوبکر و عمر و سایر صحابه کرام با اهل بیت رسول علیه و علی آله الصلوات و السلام  
 دشمن بودند و نفس عداوت با اهل بیت را بشنایند بی انصافان کاشکند دشمنان اهل بیت را سب کنند و لعین  
 اسامی اکابر صحابه بنمایند و سوء ظن بزرگان دین پیدا سازند این زبان در نیاب مخالفت ایشان با اهل سنت  
 مرتفع میگردد و چنانکه اهل سنت نیز دشمنان اهل بیت را دشمن اند و طعن و تشنیع ایشان قائل از خوبی اهل سنت  
 است که شخص معین را که با نول کفر مبتلا بود با احتمال اسلام و توبه بجهنم نیکو بیند و اطلاق لعن تجویز نمی  
 کند مگر از آنرا علی الاطلاق لعن تجویز میکنند اما بر کافر مسلمین تجویز لعن میکنند تا زاینکه سوخته و خامه او بپزد  
 قطعی معلوم شود و روافض بی تحاشی ابوبکر و عمر رضی الله تعالی عنهما را لعن می کنند و اکابر صحابه را سب  
 و طعن بنمایند و با هر اسمی که سوا از الصراط درین بحث وارد و مقام خندان عظیم است میان اهل سنت  
 و مخالفان مقام اولی آنکه اهل سنت بحقیقت خلافت خلفاء اربعه قائلند و هر چهار را خلفاء برحق میدانند  
 زیرا که در حدیث صحیح آمده است که اخبار از انبیاء است اختلاف بعدی تلشوا سنت و این درت بخلاف  
 حضرت امیر تمام شده پس مصداق این حدیث هر چهار خلیفه باشند و ترتیب خلافت برحق باشد و مخالفان  
 انکار حقیقت خلافت خلفاء و تشکیک بنمایند و خلافت ایشان را بتعصب و تقلب منتسب می سازند  
 و امام برحق غیر از امیر دیگر بر نمیدانند و بگویند که از امیر خلفاء و ثلثه واقع شده بود و تفریق حل میکنند و در میان  
 انتخاب کرام غیر از امام علیه و علیهم الصلوة و السلام صحبت نفاق بی انکارند و در عداوت یکدیگر را مخدوع  
 تصور بنمایند زیرا که بزرگواران و ائمه امیر مخالفان او حکم تقیید البتة بحسب نفاق و دشمنی و خلاف آنچه در  
 و لهای ایشان بوده بزبان ظاهر میساختند و مخالفان نیز چون بزرگواران ایشان عداوت امیر و عداوتی در میان  
 امیر بودند با ایشان نفاق آشتی می کردند و معاو و اسد را بمواالات و انبوه و در پس بزرگواران ایشان جمع میجاب  
 پیغمبر علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات منافق و مخدوع بودند و بظاهر خلافت آنچه در باطن بود ظاهری کردند  
 پس باید که نزد اینها بزرگترین این است صحاب کرام باشند و بزرگترین محبت خیر البشر بود علیه و علی آله الصلوة  
 و السلام که این اخلاق ذمیمه از انجاشی شده است و بزرگترین قرون قرن صحاب باشد که بر این نفاق و  
 عداوت و بغض کینه بوده و حال آنکه حضرت حق سبحانه و تعالی در حکام مجید خود ایشان را رحمت عظیم میفرماید  
 اعانوا الله سبحانه عن مستحقاتهم و هو هرگاه سابقان این است را با این اخلاق ذمیمه متعصب سازند و در لاف

چیز خیریت خواهند یافت آن طائفه مگر آیات قرآنی و احادیث نبوی را که فضل صحبت خیر البشر علیه السلام و السلام  
 و در فضیلت صحاب کرام و علیه و علی آله الصلوات و السلام را و در خیریت این است و آورده اند و دیده اند ایمان  
 بآن ندارند و قرآن و احادیث را بتعلیل صحاب کرام یا رسیده است چون صحاب طعون باشند یعنی که از راه ایشان یا رسیده است  
 بزرگواران خود را بود و نمیدانند که با دشمنان من ذلک مقصود این جماعت کرا ابطال این است و انکار شریعت و علیه و علی آله الصلوات  
 و التسلیمات بصورت انکار محبت اهل بیت رسول بنمایند و بحقیقت ابطال شریعت و علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات  
 میکنند کاشکند امیر و موافقان امیر مسلم میباشند و بدین تفریق که از صفات اهل کرم و نفاق است قسمی ساخته و دعوت از موفقان  
 امیر و یا مخالفان او که سی سال با یکدیگر محبت نفاق دارند و بکفر و خداع زد و گافی نمایند چه خیریت و آنرا خواهد بود و اینها  
 چگونه شایان قتل خواهند بود و ابوبکر و عمر رضی الله تعالی عنهما را طعن میکنند و نمیدانند که در طعن او نصف احکام شرعی معلوم  
 میگردد زیرا که علماء مجتهدین فرموده اند که در احکام سه هزار احادیث وارد شده است یعنی سته هزار احکام شرعی  
 بسنت نبوت شده است از آن سته هزار یک هزار و پانصد بروایت ابوبکر و سته هزار و پانصد بروایت عمر و سته هزار  
 طعن او طعن نصف احکام شرعی باشد و امام بخاری گوید که راویان ابوبکر و سته هزار و پانصد بروایت عمر و سته هزار  
 کرام و تابعین یکی از ایشان ابن عباس است و ابن عمر نیز از وی روایت کند و همچنین جابر بن عبد الله و انس  
 بن مالک از روایت او است و حدیثی از حضرت امیر نقل میکنند در طعن ابی هریره آن حدیث مفتری است چنانچه علماء  
 تحقیق آن فرموده اند و حدیث دعاء آنسر و علیه و علی آله الصلوات و السلام را بی هریره را بفهم و علماء معروف  
 است قال ابوبکر حضرت مجلس الرسول صلی الله علیه و علی آله و سلم قال من سب مسلم را و ده حتی ایض فی تعالی  
 فیضها الیهم لا یشاء با فضیلت برده کانت علی فافاض رسول الله صلی الله علیه و علی آله و سلم مقالته فسمی الی  
 صدری نهامیست بعد و یک تنیابین بجز در غم خود شخص بزرگ دین را دشمن امیر دانستن و سب و لعن و لعن و لعن  
 او جائز نیست از انصاف و در است آنچه که با افعال محبت است که نزدیک است که سزاوارت قیام ایمان بیرون اندازد  
 و اگر فرستاد تقیید در حق امیر تجویز نموده آید چه خواهد گفت در احوال امیر که بطریق او را در فضیلت شریف نقل کنند  
 و همچنین کلمات قدسیه او که در عین خلافت و ملکات خود حقیقت خلافت خلفاء و ثلثه صادر شد چه تقیید همین قدر است  
 که در حقیقت خلافت خود نماید و به اطلاق خلافت خلفاء و ثلثه را ظاهر سازد و اما انکشاف حقیقت خلافت خلفاء و ثلثه و بیان  
 فضیلت شریف این امر است علیحدہ ما و رای آن تقیید که عملی غیر از صدق و صواب ندارد و بقیه رقی آن صورت  
 نه بدو ایضا احادیث صحیح که بحد شریعت رسیده است بلکه متواتر المعنی هستند که در فضیلت حضرت خلافت و ثلثه



و غیر ایشان وارفته جمعی را از ایشان بشکست ساخته آن حدیث را چه جواب خواهند گفت زیر آن تقیه در حق حضرت  
پیغمبر علیه و علی آله الصلوٰۃ و السلام مجوز نیست چه تبلیغ بر پیغمبران لازم است عظیم الصلوات و التسلیمات و ایضا آیه  
قرآنی که در باب نازل گشته از تقیه آنجا متضمن نیست حضرت حق سبحانه و تعالی ایشان را نقصان و باطلوم را باب بقول است  
که تقیه از صفات حیانت است با سلام الله آنرا نسبت دادن نامناسب است کلمه بیشتر به صفت تقیه و یک ساعت یا دو  
ساعت یا یک روز یا دو روز اگر تجاوز نموده یا بکمالش دارد داسی سال در اسلام الله این صفت حیانت اثبات نمودن  
و صبر بر تقیه داشتن بسیار تکرر است و اصرار بر صبر و کبیره گفت اندا اصرار بر صفتی از صفات ارباب شقاق با محاب نفاق  
چه خواهد بود کاش قباحت این نام را بفهمند از تقدیم شیخین که پیش از آنکه متکلم را با نفاط میرست و تقیه اختیار کرده اند اگر شانت  
صفت تقیه را که از صفات ارباب نفاق است می نمود هرگز نگویید آن را بیکر و نرواز و ولیا چون را اختیار ننمودند بلکه  
گوئیم در تقدیم شیخین هیچ امانت امیر نیست تحقیق خلافت امیر بحال خود است و درجه ولایت و مرتبه هدایت و ارشاد او  
کرم الله تعالی و بحال خود در اثبات تقیه تنقیض و توپین لازم است که این صفت از خصائص ارباب نفاق است  
و از لوازم اصحاب مکرو خداع مقام و دم اکمال سنت شکر الله تعالی بسیم هم مشایجرات و منازعات اصحاب  
خیر البشر را علیه و عظیم الصلوات و التسلیمات بر بحال نیک نمول میدارند و از هوا و تعصب دور میدارند زیرا که گفتیم  
ایشان در صحبت خیر البشر علیه و عظیم الصلوات و التسلیمات مزی شده بود و سینه های ایشان از عدل و ولایت و کینه پاک گشته  
غایتی باقی الباب چون هر کدام را رای و اجتهاد بوده و هر متبذر را لایق موافق رای خود و واجب بضرورت در بعض امور  
بسبب مخالفت آثار رای مخالفت و مشاجرت لازم گشت و هر یکی را تقلید رای خود صواب آمد پس مخالفت شان در  
رنگ موافقت برای حق بوده نه برای هوا و اوس نفس ما را در مخالفتان و مشایجرات حضرت امیر را تکفیر میکنند و انواع  
طعن و تشنیع در حق محاربانان تخریب مینمایند هرگاه اصحاب کرام در بعض امور اجتماع ویران سر و علیه و علی آله الصلوات  
و التسلیمات مخالفت کرده اند بخلاف رای آن سر و علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات حکم نموده اند و آن خلافات  
ایشان نر سوم و لام نبوده و منع آن با وجود نزول وحی نیامده مخالفت با امیر در امور اجتماع چه اگر کفر باشد  
و مخالفان چه مطعون و لام باشند محاربانان هم غییر اند از اهل اسلام و از اجلای اصحاب اند و بعضی از  
ایشان مشرک نیست تکفیر و تشنیع ایشان امر آسان نیست کبریا که تخریج من افوا هم قریب نصف دین و ثمرات  
را نزد یک است که ایشان تبلیغ کرده باشند اگر ایشان مطعون باشند اعتماد از شرط و تخمین و چگونه این  
بزرگواران مطعون باشند که روایت هیچیک از آنها را هیچیک از روکرده نه امیر نه و نه هیچیک از آنها را که هیچیک

است بعد کتاب الله تعالی و شیعیه نیز بران اعتراض دارند فقیر از احتیاجی که از اکابر شیعیه بوده شنیده ام که  
میگفتند کتاب بخاری که اصح کتب است بعد کتاب الله بخاری و آیات هم از موافقان امیر است و هم از مخالفان  
امیر و بواسطه مخالفت راج و مرجع نمائسته است چنانچه از امیر روایت کند از معاویه نیز روایت دارد و اگر  
شاید بطعن در معاویه روایت معاویه بودی هرگز در کتاب خود روایت او را درج نکردی و همچنین در سلسله کتفا و احاد  
بوده اند هیچ یکی باین وجه در روایت حدیث فرق نگرفته است و مخالفت امیر را منشاء طعن نساخته باید انست لازم  
نیست که امیر در جمیع امور خلاف حق باشد و مخالفت ایشان بخطا هر چند در مواردی بجانب امیر بوده زیرا که بسیار  
که در احکام خلافیه صدر اول علماء تابعین و امام مجتهدین نهیب غیر امیر را اختیار کرده اند و حکم نهیب کرده اگر حق  
بجانب امیر است و بدین خلاف آن حکم نکردی قاضی شریح که از تابعین و صاحب اجتماع بوده است بمنه بامیر  
حکم کرده و شهادت امام حسن را علیه الرضوان بواسطه نسبت نبوت منظور نمائسته و مجتهدین قبول قاضی شریح علی و  
و شهادت امیر را برای پدر خود نگرفته اند و در مسائل دیگر هم اختیار احوال غیر امیر که مخالف دای امیر بوده است بسیار است  
بسیار منصف مخفی نخواهد بود و در توضیح این احوال میطلب پس بر مخالفت امیر گنجایش اعتراض نباشد و مخالفان طمعون  
و طام نباشند حضرت عائشه صدیقۀ رضی الله تعالی عنہا که حمید حبیب رب العالمین بوده است و نائب گور مقبول و  
منظور و او علیه الصلوٰه و السلام بوده و حضرت بنیمرض موت را بچهره او بر سر برده و در کنار او جان داده و در حجره  
مطهره او مدفون گشته و ذلک الشرف حضرت صدیقۀ عالمه و مجتهده بوده است و بنیمرض علیه و علی آله الصلوٰه و السلام  
بیان شطردین را با و داده داشته و صاحب کرام در مشکلات حکام رجوع بوی نموده و در حل حقاقت از وی دریافتند  
و بنیمرض صدیقۀ مجتهده را بواسطه مخالفت حضرت امیر طمعون ساختن و اشیاء ناشایسته را بوی متسبب نمودن بسیار نامست  
است و دور از ایمان بنیمرض علیه و علی آله الصلوٰه و السلام امیر گردا و حضرت بنیمرض است و بنیمرض است حضرت  
صدیقۀ زوجۀ مطهره و است علیه و علی اهل بیت الصلوٰه و السلام و جدیقه مقبوله و علیه و علی آله الصلوٰه و السلام  
پیش ازین یکصد سال داب فقیر آن بوده که اگر طعام می پختند مخصوص بر و جانیا طهره اهل عیالیا  
و بان سر و حضرت امیر و حضرت فاطمه و حضرت امامین را ختم میکرد و علمای صلوات و التسلیمات شب و روز می پند  
گمان سر و حاضر است علی آله الصلوٰه و السلام فقیر بر ایشان عرض سلام میکند متوجه فقیر نمیشوند و رو بجنب دیگر  
دارند و درین اثنا بنیمرض فرمودند که من طعام در خانه عائشه بنیمرض هر که طعام فرستد و خانه عائشه فرستد این  
زمان فقیر دریافت که سبب عدم توجه شریف ایشان آن بوده که فقیر حضرت صدیقۀ را در آن طعام شریک















که تمام دنیا را در حجب آن هیچ مقداری و احسان نیست کاشکه حکم قطره داشت نسبت بر برای حیاط عظمت  
 این کلمه طیبیه باعتبار درجات گوینده است هر چند درجه گوینده پیشتر و در این عظمت بیشتر نزدیک باشد تا به ادا  
 مازو نه نظریه آرزوی و دنیا معلوم نیست که برابر این باشد که کسی در گوشه خیزیده باشد و بنگر از این کلمه طیبیه متلذذ  
 و مخلوط بود آنچه توان کرد هیچ آرزو یا میسر نیست و از غفلت و اختلاط خلق چاره نه در باطن نامور تا و اغتر لانا که علی  
 کل شیء قدیر سبحان ربک رب العزّة عالی صقون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین **مکتوب**  
 سی و هشتم بجای یوسف کشمیری صدر یافته در بیان آنکه اهل القدر در باطن برابر خود و تعلق بر دنیا  
 نیست هر چند ظاهر دنیا و اسباب دنیا وی تشبیه نمایند و مایه اسباب و ذلک به الحمد لله و سلام علی عباده الذین  
 اصطفی معرفه خدا جلستاد نه آنکس حرام که برابر خود و در باطن او محبت و دنیا بود و باطن او را نیز تعلق  
 بر دنیا باشد و یا این مقدار خاطر از دنیا در باطن او ظهور کند مگر ظاهر او که از باطن بیرون جدا افتاده است  
 و از آخرت بر دنیا آمده و اختلاط بدو پیدا کرده حصول المناسبتة المشروطة فی الافادة والاستفادة اگر  
 سخن از دنیا گوید و با سبب دنیوی تشبیه نماید گنجایش دارد و هیچ نمرود نبود بلکه محمود بود تا حقیق عباد مطلق نشود  
 و طریق افاده و اشتباهه سد و نگر دو پس باطن این شخص بهتر از ظاهر او است حکم بگویم نای گندم فروش دارد و دم  
 ظاهر بچین در رنگ خود باور اگر گندم نهای و جو فروش تصور میکنند و ظاهر او را از باطن او بهتر میدانند و خیال  
 می کنند که نظر بر بی تعلق و ایستاد و بیاطن گرفتار است ربنا فتح بینا و بین قومنا بالحق و انت غیر الفاحشین اسلام  
 علی بن ایتح الهدی و التزم متابعه المصطفی علیه و علی آله الصلوٰات و التسلیمات اعلی **مکتوب سی و نهم**  
 بسید عبدالباقی سارنگپوری صدر یافته در بیان محراب بکین و محراب شمال و سابقان و مایه سبب ذلک  
 بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی بران ارشدک الله تعالی که محراب شمال  
 اصحاب حجب ظلمانی اند و محراب بکین اصحاب ارباب حجب نورانی سابقان آند که ازین حجب دازان حجب  
 بر آمده اند و یک قدم بر شمال و قدم دیگر بر بکین نهاده گوی سبقت میدان اهل برده اند و از ظلال مکانی  
 و ظلال و جوی بالا گذشته و از اسم و صفات و از نشان و هتیا جز ذات خود است تعالی و تقدس اصحاب شمال  
 ارباب کفر و شقاوت اند و محراب بکین اهل اسلام دار باب ولایت اند و سابقان بالا سالک انبیا علیهم  
 الصلوٰات و التسلیمات و پیغمبت هر که را باین دولت مشرف سازند این دولت بیشتر بر پیغمبت و کمال محراب  
 انبیا است علیهم الصلوٰات و التسلیمات و بر سبیل تلمت و ندرت و غیر محراب نیز متحقق است و فی الحقیقه

این شخص نیز از زمره اصحاب است و طبع کمالات انبیا علیهم الصلوٰات و البرکات و رقی او مگر فرموده علیه و علی آله  
 الصلوٰة و السلام لا یدری اولهم خیر ام اخرهم هر چند فرموده علیه و آله الصلوٰة و السلام خیر القرون قری لا یدری  
 این را باعتبار قرون گفته و آثار باعتبار اشخاص و الله سبحانه اعلم لیکن اجماع اهل سنت است بر فضیلت نخستین  
 و بعد از انبیا علیهم الصلوٰات و التسلیمات که نیست که برابر او بکسر سبقت کرده باشد پس سابقان این است او است و  
 اقدم پیشیان این است حضرت فاروق تبسول او بر دولت فضیلت مشرف گفته است و تبسوط او از دیگران  
 بالا گذشته از اینجا است که فاروق را خلیفه مدینه میگفتند و در خطبیه رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است که من  
 حضرت صدیق است و حضرت فاروقش رویت او است خوش روئی که بشهسو او رفعت نماید و باخصل و صفات او  
 مشارکت فرماید بر سر اصل سخن رویم و گوئیم که سابقان از احکام بکین شمال خارج اند و از معاملات ظلمانی و نورانی فوق  
 کتاب ایشان در او کتاب بکین و کتاب شمال است و محاسبه شان و را و محاسبه محراب بکین و محاسبه شمال کار و بار  
 ایشانان علیهم السلام و شج و دلال بانیمان جدا از محراب بکین در رنگ محراب شمال از کمالات شان چه در باینده و ارباب  
 ولایت در رنگ عامه مومنان از اسرار ایشان چه فراتر از حروف و قطعات قرآنی و زو اسرارشان است و تشابهات  
 فرقی که نور در راج و وصول ایشان حصول باطل ایشان از اطل فارغ ساخته است و ارباب ظلال را از حرم خاص  
 ایشان دور داشته مقر بان ایشانند و روح در کبان نصیب شان ایشانند که بفرع اکبر اند و بکین بنگر و دند و باحوال  
 قیامت در رنگ و دیگران از جایم و ند اللهم اجعلنا من پیغم فان المراء مع من حسب بصدقه شهید المرسلین علیه و علی  
 آله و علیهم الصلوٰات و التسلیمات و التعلیمات و البرکات **مکتوب سی و دهم** بولا نا بر الدین صدر یافته در بیان  
 فرق حجب که باعتبار شده است نه باعتبار وجود و مایه سبب ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی  
 خرق حجب اسما و صفات و شیون و اعتبارات از حضرت ذات تعالی و تقدس و تقسم است خرقی است که باطنیا  
 شود خرق وجودی متعین است و خرق شهودی ممکن بلکه واقع هر چند نصیب قل قلیل و خص خواص بود و آنچه  
 در خبر آمده است ان الله یبعث من نور و ظلمة و کشف لا حرق است سبحات وجهه انتهی الید بر من خلقه  
 مراد ازین کشف و خرق خرق وجودی است که متعین است و آنچه ازین فقیر و بعضی رسائل خود نوشته است از خرق  
 هیچ حجب از حضرت ذات تعالی و تقدس مراد از ان خرق خرق شهودیست چنانچه حضرت حق سبحانه و تعالی  
 شخصه را بصارت کر است فرماید که ماورای حجب و استار ایشانیا ستوره را بر میدارد و بجا خرق حجب و استار  
 باعتبار شده است قلنا انما نسلوهم شد که آنچه این فقیر نوشته است از جواز خرق متانی جزم عدم جواز خرق حجب











صفات او تعالیٰ اقتضای معلوم شد که اطلاق بعضی از صفات بر او متعالی و درین سبب و درین  
و از خلاف دیگران رسیدن ازین و دانست دور است و مقام بندگی و اطاعت آنرا بر تنای خلاف علماء مشایخ  
و جمیع ائمه ساجده و از امور خلافیه مسئله التوحید و غیره از راه نظر و استدلال است خلاف این فقیر بایشان درین امور از راه  
کشف و شهود علمای و فقیه این امور را نمیدانند و این فقیر بجهت این امور و غیره را محذور خلاف شیخ علاء الدین در مسئله وحدت وجود و بطریق  
مفهوم میشود و فقیه آن ناظر است هر چند راه کشف و آراء است چه صاحب کشف را فقیه را غرض از آنست که این مسئله متضمن  
احوال غریبه است و متضمن معارف عجیبه فایده مافی الباب است و درین سخن نیست و اتفاق این احوال و معارف زیاده سوال  
برین تقدیر مشایخ را باطل باشد و حق او را می کشوف و شهود ایشان بود جواب باطل نیست که محلی از صدق ندارد و در  
ما نحن فی شأنه این احوال و معارف غریبه نیست حق است بجا نه و مبتلا و حسب و تعالی چه یکایم و نشان باسوی را در نظر بصیرت  
شان نگذار و او هم در غیر و غیره را و خود و شلای ساز و در زیوت ناچار بود وسط مسکو و غلبه حال سوی را مسدود و مخدوم  
و انست و موجود و جز حق را نخواهد و در تعالی اینجا باطل نیست و بطلان کجا درین بطلان است و بطلان باطل  
این بزرگواران در محبت حق عمل و علا و در او و غیره را در باخته اند و از خود و غیره دوام و نشان گذشت و نزدیک است  
که باطل و نشان ایشان بگریز و در اینجا حق است و برای حق است علماء ظاهرین از حقیقت ایشان چه در این  
غیر از مخالفت صورتی چه فکند و از کمالات ایشان چه فرایه نترسند در این است که ما در این احوال و معارف کمالات و دیگر  
است که این احوال و معارف نسبت باین کمالات حکم قطره و در نسبت بر برای محیطه آسمان نیست و درین و در  
پس عالیت پیش خاک تو در برابر من حق روم و گویم که آنچه در حق حجب گفته اند که سیر آفاقی حجب ظلمانی و نورانی به نام حجب  
میکرد و در اینجا که در حجب نورانی حجب خود شمس است بلکه خلاف آن ثبات شده و شمس و گشته که حرق حجب ظلمانی  
منو و باطلی حجب مرآت است که سیر آفاقی و بسیر نفسی معیبر است و در حق حجب نورانی بسیر احوال و صفات و اجزای است  
تعالی و تقدس حق لا یستغنی فی نظره ام و لا صفه و لا شأن و لا اعتبار و نه سیر حرق الحجب انورانی به نام حجب نورانی  
و امکان نه اولی و اصل اول حصول این احوال و معارف و در سیر آفاقی معلوم نیست که نصف حجب ظلمانی حرق شده باشد  
و حرق حجب نورانی اینجا صورت دارد و فایده مافی الباب در حجب ظلمانی مراتب متفاوت است که سبب اشتباه میگردد و در  
چه حجب نفسانی و ظلمت فوق حجب قلبی است شلای پس قلیل الظلمه اگر خود را انوار نورانیت نسبت و انوار و ظلمانی  
نورانی متصل شود و حقیقت ظلمانی است و نورانی نورانی حدی البصر یکبار دیگر حجب ظلمانی و نشان ایشان  
را در یافته خلقت را انوار حکم نه نماید و لکن فضل شد و یومین و شفاء و افتد و فضل عظیم و طریقی که این فقیر را

بسیک آن مشرف ساخته اند و همیشه که جان جذب و سلوک است و تخلیه و تجلی آنجا بهم جمع اند و تصفیه و تزکیه  
در آنم و بطن یکدیگر متقرب و سیر نفس در مقام متقرب سیر آفاقی است و درین تصفیه تزکیه است و درین تجلی تجلی نفس جذب  
فصل سلوک است و نفس شامل فانی لیکن تقدم ذاتی بر تجلیه و جذب بر سیر و تصفیه تزکیه سبقت ذاتی است لکن نظر  
نفس است نه آفاق پس ناچار درین طریق راه اقرب گشت و وصول نزدیک شد بلکه گوئیم که این طریق الدیه معلوم است  
و احتمال عدم وصول نا محقق و است حضرت حق سبحانه و تعالی تهافت مسالت با بر نمود و فرصت با طلبید و آنکه  
لکن کاین طریق الدیه معلوم است زیرا که اول قدم این راه جذب است که بدین موصول است و مواقع توهمات یا مانع  
سلوک است یا موانع جذباتی که متضمن سلوک نباشد و درین طریق هر دو مانع مرقع است زیرا که سلوک طفلی است که در نفس جذب  
بموصول میشود و پس اینجا سلوک خاص است و نه جذب ابر تا سدره که در دو این طریق است که شاه راه انبیا است علمای  
اصول و التسلیمات این بزرگواران ازین راه مبتدیان موصول علی تفاوت است و در جاکم رسیده اند و آفاق نفس  
را یک گام قطع کرده گام دیگر باور آفاق و نفس نهاده اند و معامله را از سلوک و جذب فوق برده زیرا که نهایت سلوک  
تا نهایت سیر آفاقی است و نهایت جذب تا نهایت سیر نفسی و چون سیر آفاقی و نفسی نهایت رسید و معامله سلوک  
و جذب تمام گشت بعد از آن نه سلوک نه جذب به معنی فراخ و فهم هر جذب و سلوک و نهایت سیر آفاقی و جذب  
اینها و برای آفاق و نفس قدمگاهی نیست اگر بالفرض غمرازی یا بند و سیر نفس صرف نمایند و هنوز آن را تمام  
نترانند بزرگ گوید **س** ذره گریس نیک و لب بر بود که گری می یک زند و خود بود چه چنانکه گذشت و دیگری  
فرا بود آنچه من الذات لایکون الا بصوره التجلی له فالجمله ما رای صورته فی مرات الحق و ما در اء الحق و لا  
یکن ان یراه باید دانست که پیران من و بخدا نه نمایان من که تبوس ایشان درین راه چشم و اگر ده ام و تبوس  
شان ازین مقوله لب کشاده در طریقت سبق الف با ایشان گرفته ام و ملکه مولودیت از توجه شر بقیه شان  
حاصل کرده ام اگر علم دارم طفیل ایشان است و اگر معرفت هم اثر التفات ایشان طریق اندراج نهایت  
فی البدایه ازین بزرگواران آموخته ام و نسبت انجذاب بحسب قبولیت از ایشان اخذ نموده و یک  
نظر ایشان آن دیده ام که مردم در این زمین نمیند و یک کلام شان آن یافته ام که دیگران در زمین نیابند  
**س** آنکه به تیریز یافته یک نظر من دین یطعنه زمره برده سخره کند بر چله خویش گفت آنکه گفت **س**  
نقشبند یعیب قافله سالارانند که بزرگواران و نهان بجرم قافله را با از علو فطرت و سمویت امتداد  
طریقت را از سیر نفسی قرار داده اند و سیر آفاقی را در ضمن آن سیر قطع نموده سفر در وطن در عبارت



ایشان کنایت از سیر است در طریق این بزرگواران راه اقرب است و وصول نزدیک تر و نهایت سیر و دیگران  
برایت سیر ایشان است لهذا فرموده اند ما نهایت را در هدایت درج میکنیم بجملة طریق این بزرگواران بیان  
ساز طریق مشایخ قدس سران همه بسیار عالی است و حضور و آگاهی ایشان توان گفت که فوق آگاهی های اکثر  
شان است از اینجا است که فرموده اند نسبت مافوق همه نسبتها است و از نسبت حضور و آگاهی مراد نیست از این بزرگواران  
چون در بارای آفاق و انفس و راه سلوک و جذب و ولایت اولیا را قدرگاهای نیست و گذرگاهای نه چنانچراین بزرگواران  
نیز چون از آفاق و انفس خبر نداده اند و از راه سلوک و جذب و ولایت نیز آموخته اند و از گذرگاه کمال و ولایت بی خبر نمانده اند  
البتة بعد از قنای هر چه می بینند و در خودی بینند هر چه می شناسند و خودی شناسند و حیرت در ایشان در وجود  
خود است و فی تفکرم افلا تجرون بجانم لا خود نیست که این بزرگواران هر چند از بیرون و انفس خبر داده اند اما اگر  
خدا انفس هم بینند بخوانند که انفس را نیز در رنگ آفاق و انفس است و در ولایت و غیرت نفی آن نمایند حضرت  
خواج بزرگ قدس سره میفرماید هر چه دیده شد و شنیده شد و دانسته شد آن همه غیر است حقیقت کلمه لایف  
آن باید که در دست نقشبند ندولی بند نقش نینداید هر دم از بوالعجب نقش و گریش آرمند **نقشبند** است  
و لیک از نقش پاک نقش ما هم گرچه پاک از لوح خاک است اینجا سیر نیست باید دانست که نفی غیرت دیگر است  
چنانستغای غیرت دیگر نشان ماینها و آنکه گفتیم که ولایت را بیرون جذب و سلوک و آفاق و انفس قدم گاه  
نیست زیرا که ما و رای این ارکان از همه ولایت مبادی و مقدمات کلمات بیوت است که ولایت را زمان  
شجره بلند بالا دست کوتاه است اکثر از احباب انبیا علیهم الصلوات و التسلیات و اقلی از سائر ائمه به تبعیت  
و وراثت انبیا علیهم الصلوات و التبعیات این دولت و شکرشته اند و این راه جامع جذب و سلوک قطع منازل  
بعد نموده و در راه سلوک و جذب قدم نهاده اند و از دایره ظلال تمام بیرون رفته انفس را در رنگ آفاق  
و انفس گذاشته اند و درین مقام تجلی ذاتی برقی که دیگران را کالبرق انطاف است و ایشان را دائمی است  
بلکه معامله این بزرگواران فوق کلیه است چه برقی و چه غیر برقی زیرا که خواه از ظلیت بی طلبند و فقط از ظلیت این  
بزرگواران از کوه عظیم است برایت کار این بزرگواران جذب و محبت الهی است جل سلطان و چون بنای  
بینایت خداوندی جل سلطان و عظم شأنه محبت ساعده استیلا می باید و قوت و غلبه پیدای کند چنانچه محبت  
ناسوی درجه قدر رتبه و رتبه اول می آرد و تعلق گرفتاری اغیار تند ریج مرغی می گردد و چون صاحب دولت  
را با استیلا محبت خداوندی جل سلطان محبت ناسوی بالکل زایل گشت و محبت و گرفتاری خراب

قدس خداوندی جل سلطان بجای آن گشت ناچار اوصاف و ذائل و اخلاق رو به او تمام متعلق شد و متعلق  
با اخلاق حمیده گشت و مقامات عشره متحقق آمد و آنچه سیر آفاقی تعلق داشت بی مؤخره سلوک تفصیل و بی ریاضات  
و مجاهدات شدید و سیر شد زیرا که محبت تقاضای اطاعت محبوب مینماید و چون محبت بحال رسید اطاعت تمام  
حاصل گردید و چون اطاعت محبوب بر وجه تمام با نمراد و قوت بشری حاصل گشت مقامات عشره میسر شد و بهین سیر  
محبوبی چنانچه سیر آفاقی بدست آمد سیر نفسی نیز انجام رسید زیرا که خبر صادق فرمود علی آقا علیه السلام  
المرح من احب و چون محبوب ما و رای آفاق و انفس است محب را نیز بکمال محبت از آفاق و انفس باید که گشت  
پس ناچار سیر نفسی را نیز واپس گزارد و دولت محبت حاصل کند پس این بزرگواران بدولت محبت نه با آفاق  
کار دارند و نه با انفس بلکه آفاق و انفس تابع کار ایشان است و سلوک و جذب و طیفه معامله شان سرانجام این  
بزرگواران محبت است که اطاعت محبوب آنرا لازم است و اطاعت محبوب مربوط با بیان شریعت است علی صاحبها  
السلامة والسلام و ایچته که دین مرضی است اعلی پس علامت کمال محبت کمال ایتان شریعت است و ادواتان  
کمال شریعت منوط به علم و عمل و اخلاص است اخلاصی که در جمیع اقوال و اعمال صورت بندد و در جمیع حركات  
و سکونات متصور باشد که نصیب خلصه است نفع لام خلصان سکور الام ازین معاجیه در اینند و المخلصون علی  
تطهر عظیم شنیده باشند بر سر اصل سخن رویم و گوئیم که مقصود از سیر و سلوک و جذب و تصفیه طیفه انفس است از اخلاق رو به  
و اوصاف و ذلیله که رئیس آن همه عالم گرفتاری است انفس حصول مرادات و هوای انفس است پس انفس  
سیر نفسی چاره نبود و از صفات و صیغه صفات حمیده رفتن گذر نه و سیر آفاق خارج از مقصود است و غرض  
مستند به آن تعلق نیست زیرا که گرفتاری آفاق بواسطه گرفتاری انفس است چه هر چیز را که کسی دوست میدارد  
بواسطه دوستی خود دوست میدارد و اگر فرزند و مال را دوست می دارد برای شمع و اتفاح خود دوست  
می دارد و چون در سیر نفسی دوستی خود بواسطه استیلا محبت حق جل و علا زایل گشت دوستی فرزند و مال  
و غرض آن نیز زایل شد پس سیر نفسی ضروری آمده و سیر آفاقی لطیف و ضعیف آن سیر گشت لهذا سیر انبیا علیهم  
الصلوات و التسلیمات با انفس مقصود گشت و آفاق لطیف و ضعیف شد و بی سیر آفاقی هم نیک است اگر فرصت  
قطع آن بدهند و بی تخیل توقفات انجام آن رسانند و اگر فرصت قطع آن ندهند و توقفات بتلا  
سازند نزدیک است که سیر آفاقی را داخل مالایه شمرده شود و از موانع حصول مطلوب احتداد  
نموده آید سیر انفس هر قدر که قطع کرده شود مستقیم است که از سیر محبت رفتن است محبت عظیم است که



این سیر را بنجام رساند و بیرون دایره نفس خرامد چه در کار است که کس تو نیت نفس را در مرآت آفاق  
مشاهده نماید و تغییرات خود را در آفاق معاشه کند چنانچه صفائی قلب خود را مثلاً در مرآت مثال معلوم سازد  
و آن صفای بصورت نور خورشید بریند و او در آن نور کار نماید و بفراست خود صفائی از آنرا خواهد  
گشت مثالی مشهور است که در او از ده ساله را بطیب چه حاجت چه بوجدان صحیح خود تلویحات احوال خواهد  
در یافت و بفراست صحت و قبح خود معلوم خواهد ساخت آری سیر آفاقی علوم و معارف و تجلیات و ظهورات بسیار  
دارد اما جمیع آنها را رج بظلال است و سلی شبه و مثال هرگاه سیر نفسی بظلال تعلق داشته باشد چنانچه در رساله  
و مکاتیب تحقیق آن نموده است سیر آفاقی باید که بظلال متعلق شود چه آفاق چون ظل است مرآت را  
و مرآت است مظهر و در آنجا نه باید دانست که نفس در مرآت آفاق نشاید و صفای تجلیه را  
از آنجا معلوم میسازد و در رنگ آنست که کس در خواب یا در واقعه در عالم مثال خود را یا در شاه  
بیند یا خود را قطب وقت آنجا مشاهده نماید فی الحقیقت نه بادشاه است و نه قطب است بادشاه  
و قطب آنست که در خارج باین منصب مشرف گردد غایت مافی الباب ازین خواب و اندیشه واقعه  
استعداد بادشاه است و قابلیت قطبیت را معلوم میگرد و جانی باید کند تا معامله از قوه فعل آید و از گردش  
باغوش رسد و در این فیه نیز ترکیه و تجلیه منوط بسیر نفس است و آنچه در سیر آفاقی دیده است استعداد  
و قابلیت ترکیه و تجلیه است پس تا در خارج بسیر نفس خود را منکر و مظهر نمید و بوجدان خود را  
مصفی نیابد فی الحقیقت از ثنایی نصیب است و از تحقیق بمقامات بیهوده است و از اطوار سبعه بجز نیست  
برست نیارده پس ناچار سیر نفسی داخل سیر الی الله گشت و تمامی سیر الی الله که مقام فنا است مربوط  
به تمامی سیر نفسی شد و سیر فی الله مراحل بعد از سیر نفس صورت می بندد و کیف الوصول الی سعادت  
و دو نماند قلل البجالی و دو نمن خیموت پس سعادت آنرا را چون در سیر نفسی تعلق علی وجهی که بذات سالک  
منسوب بوده زائل میگردد و اگر قناری که بخود شست مرتفع میشود و اگر قنار در دیگران و در ضمن زوال گرفتاری  
ذات و نیز زائل می گردد چه گر قنار بهای دیگران بواسطه گر قنار خود است چنانچه تحقیق آن  
بالا گشت پس راست آمد که سیر آفاقی در ضمن سیر نفسی قطع گشت و سالک بهین یک سیر بهما از گرفتاری  
و دیگران نجات یافت پس با اندازه آن تحقیق معنی سیر نفسی و معنی سیر آفاقی بی تکلف راست آمده چه  
فی الحقیقت سیر نفس است و قطع تعلقات و هم سیر در آفاق است چه قطع تعلقات نفس بتدریج سیر

در نفس است و قطع تعلقات آفاق که در ضمن سیر نفسی صورت مییابد سیر در آفاق است بظلال سیر آفاقی  
و سیر نفسی بطور دیگران که محتاج به تکلف است چنانچه گذشت بی هر جا حقیقت است از کاف آزاد است  
و الله سبحانه و تعالی فی مکتوباتش ظهور اسما و صفات و واجبی بسلطان در مرآت سالک که در سیر نفسی گفته اند  
و آنرا تجلیه بعد تجلیه دانسته اند فی الحقیقت آن ظهور ظهور اسما و صفات نیست و تجلیه بعد تجلیه بلکه ظهور ظلال اسما و  
صفات است که محصل تجلیه است و مسل ترکیه و تصفیه بیانش آنست که سبقت از آن طرف است که  
مناسب مبتدایست است اول ظهور ظلال از ظلال مطلوب در مرآت طالب بقبول می پیوندد تا ظلمات  
و کوررات طالب را زائل گرداند و تصفیه و ترکیه او را حاصل کند بعد از زوال ظلمات و حصول ترکیه و  
تصفیه که مربوط به تمامی سیر نفسی است تجلیه صورت می بندد و متعدد و تجلیه پیدا میشود و شایان ظهور اسما و  
صفات و واجبی بسلطان میگردد پس در سیر نفسی تحصیل تجلیه است که منوط ترکیه و تصفیه است و تجلیه که در سیر  
آفاقی متوجه شده بود صورت تجلیه بود نه حقیقت تجلیه تا در سیر نفسی حصول تجلیه و ظهور تصور شود چنانچه گفته اند  
ازین بیان لازم آمد که پیوستن ظلال بکسستن مقدم است تا ظلال مطلوب در مرآت سالک متکسر نشود  
اگر کسستن غیر مطلوب مقصور نباشد اما پیوستن باطل بعد از حصول کسستن است پس از متکسر هر که پیوستن  
را مقدم داشته است مراد از آن پیوستن ظالی باید داشت و هر که کسستن را بر پیوستن مقدم ساخته است مراد از آن  
پیوستن باطل باید نمود و تا نزاع فرقی بین بظرف راجع گردد و شیخ ابو سعید خراسانی سره درین مقام متوقف  
است سیگوید تا نیمی نیایی تا نیایی نیمی اندام که ام پیش بوده معلوم گشت که یافت ظل از رسیدن است  
و یافت باطل بعد از رسیدن فلا شبهه چنانچه در وقت صبح پیش از طلوع آفتاب ظهور ظلال اشعه  
آفتاب است تا عالم را از ظلمات خالی سازد و صفای بعد از زوال ظلمات و حصول صفای نفس  
آفتاب است پس ظهور ظل آفتاب از زوال ظلمات سابق است و طلوع نفس آفتاب از زوال  
ظلمات لاحق طلوع بادشاهان بعد از حصول تجلیه و تصفیه زیبا است هر چند تجلیه و تصفیه بی مقدم طلوع  
شان مقصور نیست فقه الحق و ارتقاء النزاع و زوال الاشتباه و الله سبحانه و تعالی الملم مکتوب چهل و سیوم  
بمولانا محمد فضل صدور یافته در بیان معنی آنکه گفته اند در آن حضرت ذوق یافته است نیافت و در تحقیق  
اندر ارج نهایت فی البدایه که خاصه این طریقه علیه است و بیان فضیلت این طریقه بطریق دیگر نایاب است  
فذلک الله و سلام علی عباده الذین اصطفی و عبارت مشتمل این طریقه علیه قدس الله تعالی



اسرار بهم واقع شده است که در آن حضرت جلالت ذوق یافت است این سخن مناسب مقام اندراج  
نهایت در بدایت است که موطن جذبه خالص این بزرگواران است در آن مقام حقیقت یافت نیست که مخصوص  
بانتهاست لیکن چون چاشنی از نهایت در بدایت درج کرده اند ذوق یافت آنجا میسر است و چون از جذبه معامل  
بیرون رود و از ابتدا توسط آید ذوق یافت نیز در رنگ یافت رو بعدم آرد نه یافت باشد نه ذوق یافت  
و چون کار به نهایت رسد یافت میسر گردد ذوق یافت مفقود بود و چون ذوق یافت در غنی مفقود است تا چنانکه  
و حلاوت در حق وی کمتر است غنی ذوق و حلاوت را در قدم اول گذشته است و در آخر محمول زاید و حلاوت  
و فی مزی گشته کان رسول الله علیه و آله و سلم و بارک توکل بحزن و اتم الفکر سوال چون غنی را  
یافت مطلوب میسر شد ذوق یافت برافق و گشت و مبتدی چون از یافت بی نصیب است ذوق یافت از کجا  
یافت جواب دولت یافت نصیب باطن غنی است که بعد انقطاع تعلق او که بظاهر خود داشت این دولت  
مشرف گشته است و چون باطن او را بظاهر او تعلق کمتر مانده است تا چنانکه نسبت باطن بظاهر هر آنست که ذوق یافت  
باطن ظاهر ذوق نگردد و لذت نشود پس باطن غنی را یافت مطلوب حاصل بود ظاهر او را ذوق آن یافت  
بناشد باقی مانده ذوق باطن که یافت نصیب او است چون باطن نصیب از بیچونی یافته است آن ذوق او نیز  
از عالم بیچونی خواهر بود و در رک ظاهر که سر اسر چون است نخواهد در آید پس بسا است که بظاهر نفی ذوق  
از باطن نماید و باطن را نیز در رنگ خود حلاوت و اندر چه ذوق چون دیگر است و ذوق بیچون دیگر و چون دیگر  
ظاهر غنی از ذوق باطن او خیر را در عالم ظاهر بن از باطن غنی چه خیر خواهند گشت و غیر از آنکه نصیب شان چه  
خواهر بود و ذوق که نفی شان در آید ذوق ظاهر است که از عالم بیچون است از بیچون است که سماع و تقص و صیحه و  
اضطراب و اشغال نیما که از احوال ظاهر است و از ذوق صورت نزد ایشان عزیز از وجود است و عظیم القدر بلکه  
بسا است که ذوق و مواجید را منحصر درین امور دانند و کمالات ولایت را در غیر این امور نه انکار نه بداهت اندک  
سواء الصراط احوال ظاهر نسبت باحوال باطن حکم چون دارد نسبت به بیچون پس ثابت شد که باطن سقته  
هم یافت دارد و هم ذوق یافت غایتی مافی الباب چون آن ذوق از عالم بیچونی نصیب دارد و در رک ظاهر او  
نفی در آید بلکه ظاهر نفی آن ذوق حاکم است هر چند یافت باطن ظاهر اطلع دارد و از ذوق آن یافت را  
نفی دریافت پس ذوق بظاهر توان گفت که غنی را یافت میسر است اما ذوق یافت مفقود است و در مبتدی  
رشد این طریق عالی که ذوق یافت انتهای نیما بند با وجود فقدان یافت بواسطه آنست این بزرگواران در ابتدا

چاشنی از انتها درج بینا و طریق انعکاس بر تویی از نهایت در باطن مبتدی رشیدی اندازند و چون ظاهر مبتدی  
باطن او مربوط است و قوت تعلق در میان ظاهر و باطن او ثابت است تا چنانکه آن پر تو نهایت و آن چاشنی  
ولایت از باطن بظاهر مبتدی میسر و در ظاهر را بر رنگ باطن او متعین میسازد و ذوق یافت به ختیا در  
ظاهر او پیدا میگرد و پس راست آنکه در مبتدی حقیقت یافت مفقود است و ذوق یافت حاصل است ازین بیان  
علو مرتبه که بفرشتندیه قدس الله تعالی اسرار هم و رفعت نسبت علیه ایشان معلوم میشود و حسن تربیت و کمال  
اهتمام این بزرگواران در حق مریدان و طالبان مفهوم می گردد و در قدم اول آنچه خود دارند با اندازه حوصله  
مرید رشید مطالب صادق عطای فرمایند و بطاقت و ارتباط جی با کفایت و انعکاس تربیت ازینا بند بعضی  
از شلخ سلاسل دیگر قدس الله تعالی اسرار هم از سخن اندراج نهایت فی البدایه که ازین بزرگواران  
صادر شده است در ثبوت اندر حقیقت این سخن تر و در اندر و تجرید نمیکنند که مبتدی این طریق بر امر  
غنی طرق دیگر باشد عجیب است که مساوات مبتدی این طرق با غنی طرق دیگر از کجا نمیدانند و اندیش از  
اندرج نهایت در بدایت ازین بزرگواران سر بر نهاده است و این عبارت و دلالت بر مساوات ندارد  
مقصود نشان آنست که درین طریق شیخ غنی بتوجه و تصرف خود چاشنی از دولت نهایت خود به طریق انعکاس  
بمبتدی رشید عطا میفرماید و در بدایت او کمالات نهایت خود امتزاج نیما مساوات کجا است و محل اشتباه کدام  
و در حقیقت آن چه گنجایش تر و در است و این اندراج دولتی مستلزم عظیم مبتدی این طریق هر چند حکم غنی ندارد  
اما از دولت نهایت بی نصیب نیست فرضا اگر این مبتدی را فرصت قطع طریق و معیول و ملی منازل آن ندانند  
دولت نهایت بی نصیب نخواهد رفت و آن دره تک کلیت او را طبع و تکلیف خواهد ساخت و خلایق بر این طرق  
و دیگر که از نهایت دور از کار اند و در قطع منازل مسافت زیر بار وای هزار وای اگر ایشان را فرصت این قطع نبود  
و ملی مسافت در حق ایشان تجرید نیما بند و چون در میان مبتدی این طریق و مبتدی این طریق دیگر فرق واضح  
گشت و مزینان مبتدی بر دیگر را باب بدایت لایح شد باید دانست که در میان غنیان این طرق و طرق  
و دیگر همین قدر فرق است و مزیت این غنی بر غنیان طرق دیگر همان مقدار ثابت است بلکه نهایت این  
طریق علیه و را و راه نهایت سائر طرق مشایخ است این سخن را ازین باور دارند یا اگر بر سر انفسان آیند شاید باور  
دارند نهایتی که برایست و نهایت آمیز باشد از نهایت دیگران البتة تفاضل خواهد داشت و تا چنانکه نهایت آن نهایت  
خواهر بود سلسله که کسوست از مهابرش پیدا است جمعی از متعصبان سلاسل دیگر را میگویند که نهایت است



ما وصول حق است سبحانه و آنرا شما بدایت خود میگوئید پس از حق کجا خواهر رفت و نهایت شما و راه حق چه خواهد بود گوئیم  
که ما از حق حق میرویم و جلسله طایفه و از شما طایفه که نیت باطل لاسل می یویم و از تعلیمات اعراض نموده مبتغی را آنچه گوئیم و  
ظهورات را بدین گذارشته ظاهر را در اطنان بطون میجوئیم و چون در طایفه مراتب متفاوت است از یک طایفه با طایفه  
دیگر میرویم و از آن طایفه دیگر با طایفه ثالث قدم می نهیم الی ماشاء الله تعالی حضرت حق سبحانه و تعالی  
هر چند بسیط حقیقه است اما واضح است نیز نه بان وضوح که طول عرض دارد و کما از امارات امکان و علامات  
حدوث است و وحدت و تعالی در رنگ او بجا نماند چون در یک کوه است و دیگری که در آن وضوح واقع میشود و نیز چون  
و یک کوه است و صاحب سیر نیز با وجود چونی و چندی بقوت چینی و چوکی قطع آن منازل چینی نیندازد و از چونی بچونی  
بچهارگان بی سر و برگ از حقیقت معامله چه دریا بند و گرفتار آن عالم چون از چونی چه خبر دارند و رسانی خود را  
احتراس می انکار و وینادانی خود با اشیای نمانده چیزی چند زو و بجزر و غیب پسندند و بزم غم هنر با این قدر  
نی نمهند که نهایت انبیا علیهم الصلوات و التسلیات بلکه نهایت خاتم الرسل علیهم الصلوات و التسلیات نیز حق  
است سبحانه و نهایت اینان با نهایت این بزرگواران علیهم الصلوات و التسلیات متحد نیست بلکه با یک دیگر  
و هیچ مناسبت ندارد پس توان که چه را نهایت میسر شده باشد که در نهایت اینان بود و در نهایت آن  
بزرگواران علیهم الصلوات و التسلیات باشد پس راست آمده که نهایت تهیق است سبحانه و تفاوت و در میان طوائف  
علی تفاوت و در جات ثابت است یا آنکه گوئیم که همه نهایت خود را وصول حق میدانند و جل سلطان لیکن بسیاری  
نمیتوانند که ظلال ظهورات حق را هم میدانند تعالی و تقدس با وجود تفاوت درجات آن ظلال و ظهورات پس  
نمایانست چنانچه رباب نمایان نفس الامر وصول حق نشد تعالی و تقدس بلکه بزم هر یک منتهای او حق است  
سبحانه پس اگر ابتدا یکی ظلال و ظهورات حق باشند تعالی و تقدس که نهایت دیگر نیست بزم حقانیت و نهایت  
آن یکی وصول حق باشد تعالی که ما و آن ظلال و ظهورات است چنانچه است و در محل انکار و شبهه  
باشد قاصری که گنار این طائفه را طعن قصوریه حاشا الله که بر آرم بریان این گله را نه همه شیران جهان  
بسته این سلسله اند و به از حیل جهان بسلسله این سلسله را نه ربا اعتراف و نوبنا و اسرافتانی امر نا  
و نسبت اقدارنا و الفرقنا علی القوم انما فریق مکتوب چیل و چهارم به محمد صادق و ولد حاجی محمد زین  
صد و ریافته و جواب استفسار او که از وحدت وجود بدیده بود و تطبیق دادن آنرا با علوم شرعیه و ایضا  
بدیده بود و از احب الله سبحانه و عید الخیر یعنی است و ما بناسب ذلک الحمد لله و سلام علی خبا و اله من

اصطفی پر سیده بود و نه که صوفیه بود و قائل اند و علما آنرا کفر و زندقه میدانند و هر دو طائفه از فرق و مذهب  
از حقیقت انبیاء نزد تو چیست بخت آنرا تحقیق این بحث را این فقیه در مکتوبات و رسائل خود تفصیل نوشته  
است و نزاع فریقین را با نظر راجع داشت مع ذلک چون پرسیده اند سوال را از جواب چاره نبود  
بضرورت چند کلمه نوشته اند بدانند که از صوفیه علیه هر که بود و قائل است و اشیا را عین حق می بیند  
تعالی و حکم همه او است میکند مرادش نیست که اشیا با حق بمل و علاقه اند و نیز منزل نموده تشبیه است و  
و حجب مکن شده چون چون آمده که انیمه کفر و الحاد است و ضلالت و زندقه آخانه ایجاد است نه عینیه نیز  
است نه تشبیه فوسبحانه الا که امکان فسخان من لا تغیر نداته و لا یصفاته و لا فی السماء مجرد و الا که ان و بجا  
و تعالی بر همان صرافت اطلاق خود است از راجع و حجب کفیفض امکان بیل نظر موده بلکه صفت همه او است آنست که  
اشیا نیستند و موجود او است تعالی و تقدس منوره که انا الحق گفت مرادش آن نیست که حق موهوم کلان  
کفر است و موجب قتل او بلکه صفت قول او آنست که من یتیم موجود حق است سبحانه غایه فانی الباب صوفیه اشیا را  
ظهورات حق میدانند تعالی و تقدس و کجائی اسما و صفات او سبحانه می انکار و عینی شایسته تنزل و بی مغفله و  
بتبدیل در رنگ آنکه ظل از شخص نمیشود نمیتوان گفت که آن ظل بان شخص متحد است و نسبت عینیت دارد و  
یا آن شخص تنزل نموده بصورت ظل ظاهر شده است بلکه آن شخص بر صرافت احوالت خود است و ظل از وی  
بوجود آمده است بی شایسته تنزل و تغیر چند و بعضی اوقات جبی را بواسطه کمال عینیت که وجود آن شخص پیدا کرده  
اند و جو سایه از نظر شان محقق گردد و غیر از شخص هیچ چیز مشهود ایشان نباشد شاید که مونی که ظل عین شخص است  
یعنی ظل معدوم است و موجود همان شخص است و پس از این تحقیق لازم آمد که اشیا نزد صوفیه ظهورات حق اند  
تعالی نه عین حق جلسله طایفه پس اشیا از حق باشند تعالی نه حق جلسله طایفه پس معنی کلام ایشان که عین است همه او است  
باشد که مختار علماء و کرام است و نزاع در میان علماء و کرام و صوفیه عظام که شریع الله سبحانه الی یوم القیام فی  
حقیقت ثابت نباشد و مال تو لیلین کی بود و افتخار فرق است که صوفیه اشیا را ظهورات حق میگویند تعالی  
و علما ازین لفظ نیز کجاشی مینمایند از جهت تحرر نمودن از توهم حلول و اتحاد و سوال صوفیه اشیا را با وجود  
ظهورات معدوم خارجی میدانند و موهوم و در خج جز حق را نمی بینند سبحانه و علما اشیا را موجودات خارجی  
میگویند پس نزاع فریقین در معنی ثابت شد جواب صوفیه هر چند عالم را معدوم خارجی میدانند اما در خلج  
وجود و نبی آنرا اثبات مینمایند و ادوات خارجی میگویند اگر کثرت و همیه خارجی انکار میکنند مع ذلک



میگویند که این وجودی که در خارج نمود پیدا کرده است نه از قسم آن وجودات و بلکه است که با تعلق و هم مرتفع  
گردد و ثبات و استقرار ندارد بلکه این وجود و بی و این نمود خیالی چونکه تصنع حق است سبحانه و انتقاش قدرت کامله  
اوست تعالی از زوال محفوظ است و از خلل مخلوق محال این نشاء و آن نشاء و آن مربوط است به سوظنای عالم  
را و ام و خیالات میرزا و تعلق بسیار با تعلق و هم خیالی می انکار و میگوید که وجود اشیا تابع اقتدار است  
نفس احرار می اندازد اگر آسمان را زمین اقتقاد کند زمین است ازین با اعتقاد آسمان و شیرین را اگر تخ و هم تلخ  
است و تلخی با اعتقاد شیرین با جمله این خبر و ان انکار یکا و صانع مقارن جل سلطان می نمایند و اشیا را با و تعالی هستند  
نمیدارند و افانکلو پس صوفیه اشیا را در خارج وجود و بی که ثبات و استقرار دارد و با تعلق و هم مرتفع بلکه در اجزای  
می نمایند و محال این نشاء و آن که مخلد و موبد است سبحان وجود و مربوط میسر از علماء و اشیا را در خارج موجود میسر  
و احکام خدای ابره را بر اشیا و مرتب می دانند و ملک وجود اشیا را در جنب وجود حق جل علاه ضعیف و  
نخیف تصور می نمایند و وجود ممکن را نسبت به وجود واجب قضا و تقدیرس بالک میداند پس نزد فریقین اشیا  
را در خارج وجود ثابت گشت که احکام این نشاء و آن نشاء و آن مربوط است و با تعلق و هم و خیال مرتفع  
است فارغ از انزع و زوال الخلاف غایب مانی الباب صوفیه آن وجود و بی میگویند بواسطه آنکه در وقت  
عروج وجود اشیا از نظر ایشان حق میگرد و غیر از وجود حق جلشانه در نظر شان میماند و علماء و از اطلاق لفظ و هم  
بر آن وجود و تماشای می نمایند و وجود و بی میگویند تا قاصر نظری با تعلق آن حکم کنند و از ثواب عذاب آن انکار  
نمایند سوال صوفیه که اشیا را وجود و بی اثبات می نمایند خصوص شان نسبت که این وجود با وجود ثبات و  
استقرار نفس امری نیست وجودی خود و هم ندارد و غیر از نمود نصیب نیست و علماء اشیا را در خارج موجود  
میدارند و با وجود نفس امری فالترس باقی جواب وجود و بی و نمود خیالی چون با تعلق و هم و خیال مرتفع نشد  
نفس امری گشت زیرا که اگر فرض کنیم زوال و هم هیچ و اجماع این وجود ثابت است زوال آنها هرگز زائل  
نمیگردد و لامتنی المواقف و نفس الامر الاله انقدر است که این نفس امری که در وجود ممکن اثبات نموده می آید  
در جنب نفس امری که در وجود واجب تعالی ثابت است حکم لاشی دارد و نزدیک است که آن را در موهومات  
و تخيلات شمرده شود و در رنگ افرا و کی مشکاک که با یکدیگر تفاوت فاش دارد و چنانچه وجود ممکن که نسبت به وجود  
واجب تعالی حکم لاشی دارد و نزدیک است که آن را در عدا و شمرده شود و فلا نزاع فی تحقیق سوال وجود  
همه اشیا چون نفس امری گشت لازم آمد که در نفس امر موجودات متشدد باشند نفس الامر یک موجود نه بود و این

منافی وحدت وجود است که مقرر صوفیه وجودیه است جواب هر دو نفس امریست وحدت وجود هم نفس امری و  
تعدد وجود هم نفس امری لیکن چون حجت و اعتبار مختلف است توهم اجتماع یقینین مرفوع است این حجت  
بشایی روشن گردد و صورت زیر مثلاً که در مراتب بینا نفس امر در مراتب هیچ صورت کائن نیست زیرا که آن خلوت  
نه در حق مرآتست و نه در وی آن مرآت بلکه وجود آن صورت در مراتب اعتبار توهم است و پیش از اذاعه خیال  
آنرا در مراتب حصولی نیست و این وجود و بی و از اذاعه خیالی که صورت را در مراتب پیدا شده است نیز نفس امریست  
اندا اگر کسی که صورت زیر را در مراتب دیده ام عقلا و عرفا و درین کلام صادق میداند و حق می نگارند  
و چون بنای ایمان بر عود است اگر شش سو گند خورد و گوید که والله من صورت زیر را در آئینه دیده ام باید که حاشا  
نشود پس درین صورت هم عدم حصول آن صورت زیر در نفس امریست و هم حصول آن صورت در مراتب  
و اعتبار اشیا و توهم نفس امری اما نفس امری در مراتب حصول نفس امریست و نفس امری در مراتب حصول نفس امریست  
است اعتبار توهم و شکل که متانی نفس امریست و اجماعان اعتبار نفس امریست و اولاً حاصل نفس امریست و  
مثال دیگر نقطه جوده است که با اعتبار توهم و شکل بصورت دائره در خارج شوقی پیدا کرده است و در اینجا هم عدم حصول  
دائره در خارج نفس امریست و هم حصول آن دائره با اعتبار توهم و شکل نفس امری لیکن عدم حصول دائره و شکل نفس  
امریست و حصول آن دائره با ملاحظه توهم و شکل نفس امریست پس اول مطلق است و ثانی مقید است  
پس در این صوفیه وحدت وجود و مطلقاً نفس امری باشد و تعدد وجود با اعتبار توهم و شکل نفس امری گشت پس بطلان  
اطلاق و یقید در میان این دو نفس امریست نفس نباشد و اجتماع یقینین ثابت نبود سوال چون زوال و هم  
جمع و اجماع فرض کرده شود و بی و نمود خیالی چگونه ثابت باشد جواب این وجود و بی و نمود خیالی و بی  
و هم حاصل نشده است تا بزوال و هم زائل گردد و بلکه بصنع حق جل و علاه مرتبه و هم حاصل گشته است و اثبات  
پیدا کرده است ناچار بزوال و هم خلل پذیرد و وجود و بی بلین اعتبار گویند که حق سبحانه و تعالی آنرا در  
مرتبه حس و هم خلق فرموده است و چون خلق است تعالی هر مرتبه که باشد از زوال و خلل محفوظ است و  
حضرت حق سبحانه و تعالی چون آنرا خلق فرموده است ناچار نفس امری گشته در مرتبه که خلق کرده باشد هر چند آن  
مرتبه نفس امری نباشد و مجرد اعتبار بود اما مخلوق در آن مرتبه نفس امریست و آنکه گفتیم که حضرت حق سبحانه و تعالی  
آنرا در مرتبه حس و هم خلق فرموده است یعنی اشیا را در مرتبه یکا فرموده است که آن مرتبه را حصول و شوقی  
نیست مگر در حس و هم در رنگ آنکه تشبیه بازی چیزهای غیر واقع را نماید و یک چیز را در مرتبه و لامتنی آن چیز



حصولی نیست مگر در حق و در حق هر یک چیز موجود نیست و این ده چیز را که نموده است اگر بقدرت کامله خداوندی جلوسلطان شایسته و مستقر است که از فعل و سر حرکت زوال محفوظ باشد نفس امری می گردنبد آن ده چیز هم در نفس امر مستند و هم نیستند لیکن بدو اعتبار اگر قطع نظر از مرتبه حق و در حق کرده شود مستند و بلا خلاف در حق و هم مستند و تفهیم و مستند که در یکی از بلاد هندوستان شعبده بازان پیش سلطان بنیاد شعبده بازی نموده بودند درین اثنا طبع شعبده باز و فرختای این بقدر آوردند و نمیدانی بود اینها را ظاهر ساختند و در همان مجلس نمودند که آن درختها را اهلان شترند و بار آوردند و اهل مجلس از آن بار تناول نمودند و در وقت آن سلطان حکم کرد که شعبده بازان را قتل رسانند چه او شنیده بود که بعد از ظهور شعبده اگر شعبده باز را بکشند آن شعبده بقدرت خداوندی جلوسلطان بحال خودی مانده و اتفاقاً چون آن شعبده بازان را کشتند آن درختهای انبه بقدرت خداوندی جلوسلطان بحال خود مانده و شنیده ام که آن درختها این زمان بحال خودند و مردم از میوه آنها بخورند و ما ذلک علی الله بغير حساب در صورت تنازع فیہ حضرت حق سبحانه و تعالی که جز او در خارج و نفس امر موجودی نیست بقدرت کامله خود کلمات اسماء صفاتی خود را در برده صور ممکنات در مرتبه حق و در حق ظاهر ساخت و بود و در حق قیوت خیال آن کلمات را در خیالی شایسته جلوه گر گردانید یعنی اشیاء را بر طبق آن کلمات در مرتبه حق و در حق بجا و فرموده و در حق قیوت خیالی پیدا کرد و ندید بود اشیاء با اعتبار نمود خیالی است لیکن چون حضرت حق سبحانه و تعالی این نمود را مستقر و ثبات کرد است فرموده است و در صحن اشیاء اتفاق مرغی داشته و معالما ابدی باینها موطا ساخته ناچار وجود و قیوت خیالی شایسته نیز نفس الامر گشته است و از فعل محفوظ شده پس توان گفت که اشیاء در خارج با اعتبار نفس الامر هم وجود دارند و هم وجود ندارند لیکن بدو اعتبار چنانچه مکرر گفت حضرت والد بزرگوار این فقیر که از علما و محققین بود و در قدس سره میفرمودند که قاضی جلال الدین اکری که از علما و متبحرین بود از من پرسید که نفس الامر وحدت است یا کثرت اگر وحدت است شریعت که بنای آن بر احکام متباینه و متعارضه است باطل می گردد اگر نفس امر کثرت است قول صوفیه که بوحده وجود قائم باطل میشود حضرت ایشان در جواب او فرمودند که هر دو نفس امر نیست و آنرا بیان فرمودند و خاطر فقیر نموده است که در بیان آن چه فرمودند آنچه در بنو قیوت بخاطر فقیر نگیند و در تفسیر آورده و الاموالی الله سبحانه پس صوفیه که بوحده وجود قائل اند و حق است و علماء کثرت وجود حاکم اند نیز حق مناسب احوال صوفیه که بوحده است و مناسب احوال علماء

کثرت زیرا که بنای شریعت بر کثرت است و تقایم احکام بکثرت مربوط است و دعوت انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات و تنعم و تندیب اخروی بکثرت تعلیق دارد و چون حضرت حق سبحانه و تعالی حکم قاجست آن معرفت کثرت را به خواهر و ظهور را دوست میدارد و ابقاء این مرتبه نیز ضروریست چه ترتیب این مرتبه مرغی و محبوب رب العالمین است سلطان ذی شان را خدم و ششم باید و عظمت و کبر بانی او را ذل و افتقار و تنگ درگاه است معالنه وحدت وجود هر چند کمال حقیقه است و معالنه کثرت نسبت با دور نگیند از آن عالم را عالم حقیقت گویند و این عالم را عالم مجاز نامند و در آن چونکه محبوب و تعالی گشته است و بقای ابدی بسیار اعطاء نموده است و قدرت را در لباس حکمت آورده و بسبب را در پوشش فعل خود ساخته آن حقیقت کمالیچ شده است و اینجا متعارف گشته نقطه جواله هر چند کمال حقیقه است و دوازه که ناشی از آن نقطه است کمالیچ است آنجا میسر است و آنچه متعارف است مجاز است و ایضا پیرسیده بود مرغی این قول افلا حب الله عبدالم یفره ذنب برانند که چون دوست دارد و حق تعالی و سبحانه بنده را و ذنب وی صادر نشود که او لیا و حق جل و علا از ارتکاب ذنوب محفوظ اند اگر چه جائز است که ذنب را ایشان صادر شود و بخلاف انبیا علیهم الصلوات و التسلیم که از ذنوب معصوم اند و از صدور ذنب بکمالیچشان سلب است و چون ذنب از او لیا صادر نشود یقین است که ضرر ذنب بهم نخواهد بود پس در صورت عدم صدور ذنب لایفره ذنب درست است کمالیچ علی ارباب العلم و نیز تواند بود که مراد از ذنب ذنب سابق باشد که پیش از وصول بدرجه ولایت صادر شده بود فان الاسلام یجب ما کان قبله و حقیقت الامر عند الله سبحانه ربنا لا تؤخذنا ان یسئلا و اخطانا و اسلام علیکم و علی سائر من تبع الهدی و التزم متابعت المصطفی علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات اعلی مکتوب جمل و پیچیم بخلاف آگاهی معارف و دستگای خواجہ حسام الدین احمد صدور یافته در بیان آنکه عالم بتام جمالی شما و صفات واجب است جلوسلطان بخلاف ذات که ممکن از آن دولت بی نصیب است و قیامی خود در حق وی از انانی غایتی و تمامی عرض است بوی از جوهریت نیافتد و مایناست و ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الدین المصطفی و خد و المکرع از هر چه میر و دشمن دوست خوشتر است از معارف غریبه نوشته میشود و استماع فرمایند و طریق مراقبه خاص نموده می آید توجیه نمایند باید دانست که عالم بتام مجال و نظام اسماء و صفات واجب است تعالی و تقدس اگر در ممکن حیات است مرآت حیات واجب است تعالی و تقدس و اگر علم است مرآت علم است سبحانه و اگر قدرت است مرآت قدرت است



تعالی اعلیٰ بده القیاس و ذات او را تعالی در عالم مظهری نیست و مرآت آن بلکه ذات او را تعالی با عالم هیچ مناسبتی نیست و در هیچ چیز اشتراکی ندارد چه آن مناسبت در اسم بود و آن مشارکت در صورت باشد ان الله تعالی عن العالمین بخلاف اسماء و صفات که با عالم مناسبت آبی دارند و مشارکت صوری در میان اینها ثابت است چنانچه در واجب تعالی علم است در ممکن نیز صورت آن علم ثابت است و چنانچه آنجا قدرت است آنجا نیز صورت آن قدرت است بخلاف ذات که ممکن از ان دولت بی نصیب است و قیامی بخود و حق وی از زانی نیست بلکه ممکن چون بر صورت اسماء و صفات او تعالی مخلوق است بنامه عرض است و بوی از جوهریت نیافته و قیام او بذات و اجبی است تعالی و تقدس و ارباب مقبول که ممکن را بگوهر و عرض تقسیم نموده اند از ظاهر بنی است و قیام بعضی ممکن بعضی دیگر که ثابت است از قبیل قیام عرض بعضی است از قبیل قیام عرض کجهر بلکه فی الحقیقت آن هر دو عرض بذات بواجبی قیام دارند تعالی جوهریت در میان اینها ثابت نیست قیوم جمیع ممکنات اوست تعالی و تقدس پس ممکن را فی الحقیقت ذات نبود که صفات او قائم بآن ذات باشند بلکه ذات مراد واجب است تعالی که صفات او تعالی و همچنین جمیع ممکنات با دو قائم اند و اشارت آن که هر یک بذات خود بلفظ انانی نماید آن اشارت فی الحقیقت راجع بهمان یک ذات است که همه را قیام با دست اشارت کننده انانی نماید هر چند ذات تعالی مشارالیه هیچ اشارت نیست و با هیچ چیز متعذر این معارف غاصه را که نظر ان با معارف توحید و وجودی خلط نکنند و دست و گریبان گیر نگردد انرا برباب توحید و وجودی جز یک ذات تعالی و تقدس موهوم نمیدانند و اسماء و صفات او را تعالی نیز اعتبارات علی می انگارند و حقائق ممکنات را میگویند که بوی از وجود باینها نرسیده است الا عیان با سمیت را بخیر الوجود و کلام ایشان است و این فقیر صفات او را تعالی نیز موهوم و بوجوه را کم میداند چنانچه علماء اهل حق فرموده اند و ممکنات را که جمالی اسماء و صفات اوست تعالی نیز وجودی اثبات مینمایند غایت مافی الباب ممکنات را غیر از اعراض که قیامی بخود ندارند انرا جوهریت که قیام بخود دارند در ممکنات اثبات نمیکند و همه را قیام بذات او تعالی تعیین مینماید سوال ازین تحقیق معلوم میشود که ذات ممکن عین ذات واجب است تعالی و ممکن با واجب متحد است جلشانه و این محال است که مستلزم قلب حقائق است جواب گوئیم که ذات ممکن یعنی ماهیت و حقیقت او همان اعراض متعدده مخصوصه است که جمالی اسماء و صفات واجب تعالی و این اعراض را بذات واجب تعالی و تقدس هیچ عینیت نیست و هیچ وجه اتحادی نه تا قلب حقائق لازم آید پیش ازین نیست که قیام این اعراض

بآن ذات است تعالی قیوم جمیع شیا اوست پس سوال چون اشارت هر یک که بذات خود بلفظ انانی نماید راجع بذات واجب تعالی باشد لازم می آید که ذات ممکن یعنی ماهیت و حقیقت او عین ذات واجب بود تعالی چه اشارت هر کس بلفظ انانی ماهیت و حقیقت خود است و این مستلزم قلب حقیقت است و بعینه سخن ارباب توحید وجود است جواب آری اشارت هر کس بلفظ انانی ماهیت و حقیقت خود است اما حقیقت او چون اعراض مجتمعه است قابلیت این اشارت ندارد و چه اعراض بالا استقلال و بالا صالت قابل اشارت حسی نیست و چون حقیقت او قبول این اشارت نکرد تا چار آن اشارت راجع بمقوم آن حقیقت گشت پس ماهیت ممکن جهان اعراض مجتمعه است هر چند اشارت انانی او بواسطه عدم قابلیت حقیقت او راجع بمقوم او گشته است که ذات واجب تعالی و تقدس پس قلب حقیقت نشد و ممکن واجب گشت تعالی و تقدس و در امی سخن ارباب توحید شد عجب معالیه است انانی ممکن بواجب تعالی رجوع نماید و ممکن بحال خود ممکن اند و قبول بجانی و اما الحق حکم کند بلکه نتواند کرد که صاحب تمیز است سوال قیام ممکن بذات واجب تعالی مستلزم قیام حوادث است بذات او تعالی و آن متعین است جواب امتناع قیام حوادث بجهة حلول حوادث است در ذات او تعالی که محال است لیکن قیام رخیا بجهة حلول نیست بلکه بجهة ثبوت و تقرر است یعنی ثبوت و تقرر ممکن بذات واجب است تعالی سوال چون ثبوت ممکن بذات واجب است بنامه عرض باشد از محال و راجع به دو که قائم باو باشد و آن محال کدام است ذات واجب نیست تعالی و همچنین مختلف محل او نتواند بود و جواب عرض آنست که او را قیام بذات خود نباشد بلکه تعلیم بغير بود و چون ارباب مقبول در قیام عرض غیر از مسته حلول تفهیده اند تا چار عرض را اثبات محل نموده اند و بغير محل ثبوت او را محال دانسته اند و چون قیام را مسته دلیله پیدا شود چنانچه گذشت محل هیچ در کار نباشد محسوس و مشاهد است که قیام جمیع شیا بذات واجب است تعالی هیچ حلو و محله در میان نیست ارباب مقبول آنرا با دو دارند یا نه تشکیک ایشان مصادوم به اینه نامیشود و یقین ما بشک اینها زائل نمیکرد و این محسوس را باینال و افق گردانیم ارباب طلسم و اصحاب سیمیا چیز را نمائند از جنس اجسام غریبه و اعراض غریبه درین صورت همه کس میدانند که این اجسام را در رنگ اعراض بخود قیامی نیست بلکه قیام این هر دو بذات صاحب طلسم است و هیچ محل اینها را ثابت نیست و نیز می دانند که درین قیام شائبه حالیت و محلیت نیست بلکه ثبوت و تقرر اینها بذات صاحب طلسم است بی توهم حلول و در مانحن فیه نیز همین تصویر است چه حضرت حق سبحانه و تعالی انبیا را در مرتبه رسالت و و هم



خلق فرموده و اتقان واحکام در منع اینها مراعات نمود و معامله ابدی و تنیم و تقدیب سرمدی باینها  
مربوط ساخت پس این اشیا را قیامی بخود نیست بلکه قائم بذات حق انبئی شایسته حلول و بے مظنه حال  
و محل و تمیز و دیگر صورت که یا صورت آسمان که در آینه ظاهر شود ایضا باید که آن صورت را اجسام دانسته  
جوهر انکار و آن تمایز را جوهر انکاشته قائم بخود دارند و اگر فرضاً شخصی آن صورت را اعراض دانند و قائم  
بنظر تصور نایز و بعینت عرفیت طالب محال آنها بود و بی محال نبوت آنها را محال دانند آن شخص نیز سقیفه  
است که بتقلید مردم انکار بد است خود بیناید چه هرگز تیز دارد و بسیار است می باید که آن صورت را اصلا  
محال ثابت نیست بلکه احتیاجی بحال ندارد و همچنین نزد باب کشف شهود تمام کمالات و درنگ آن  
صورت و پیش از تمایل نیستند غایت مافی الباب حضرت حق سبحانه و تعالی آن صورت را تمایل را بجنبه کامل  
خود بر نیجه اتقان و احکام داده است که از خلل محسوس اند و از زوال محفوظ و معامله اخرویه  
ابدی باینها مربوط است که امر غیر مرده از تنگنای نظام که از علما و معتزله است حکم رسته من غیر امام عالم را  
مجموع اعراض دانسته است و از جوهر خالی انکاشته بلی ان الکتوب قد یصدق چون او از کونه نظری  
قیام این اعراض را بذات واجب الوجود حل سلطان ندانسته و موطن و تشیع محلا گشته است چه عرض  
را از قیام غیره چاره نبود و بوجوه هر قائل نیست تا قیام را با مستند سازند و از صوفیه صاحب فتوحات  
ملکیه عالم را اعراض محبته و عین واحد دانسته و عین واحد را اخبارات از ذات احدیت داشته جل سلطان  
لیکن بعد بقای این اعراض در دوزمان حکم کرده است و گفته عالم در هر آن بعد می رود و مثل آن  
بوجود می آید و نزد فیه این معامله شهود نیست نه وجودی چنانچه در حواشی شریح را بحیات تحقیق این بحث  
نموده است سالک را در توسط احوال پیش از آنکه ماسوس از نظر او مطلقاً رفع گردد و در آن چنان  
می بیند که عالم معدوم گشته است و در آن ثانی میاید که عالم موجود است و در آن ثالث باز معدوم میاید و موطن  
راجع موجودی انکار و تا آنکه بقای مطلق مشرف گردد و همیشه ماسوس را معدوم یا بد و درین زمان  
در شهود او عالم ستم العدم است و همچنین در توسط حصول بقا و رجوع بعالم گاهی عالم بنظر می آید  
و گاهی حقیقی می گردد و از انجا نیز حالت تجدید انشاء متوهم میگردد و همواره عارف را معامله بقا و رجوع بعالم  
بانجام میرسد و در مقام تکمیل و ارشاد استنا و فرماید باز عالم بنظر او خواهد آمد و عالم را ستم الوجود خواهد  
یافت پس این معامله راجع بشهود سالک گشت نه بوجوه عالم که بوجوه او همیشه بیک تیره است اگر غیر بخت است

در شهود است و انشاء سبحانه المعلوم للصواب و حکم بایم بقا اعراض در دوزمان که بعضی از تنگنای گفته اند دخول  
است و بشهودات نه پیوسته و اوله که بعد علم بقا اعراض آورده اند تا تمام اندر این معارف غامضه گویا سبقی  
است مراکز یاران آنجائی را التفات فرموده نقل آنرا بهر که شوق کند التفات فرماید چون در تفسیر کسب بود  
به کرام از یاران کثایت علیحدّه نوشته شد و انکشاف بین معارف نموده آمد و السلام علیکم علیکم علیکم مکتوب  
**چهارم** بمولانا حمیدنگالی صدور یافته در فضائل کلمه طیبیه که متضمن طریقت و حقیقت و شریعت است در  
بیان آنکه کمالات ولایت را در جنب کمالات نبوت هیچ مقدار نیست و در بیان آنکه ولایت را  
از شریعت چاره نیست و همیشه شریعت ملک است و باطن گرفتار آن و مانیاسب ذلک لا اله الا الله محمد  
رسول الله این کلمه طیبیه متضمن طریقت و حقیقت و شریعت است تا آنکه سالک در مقام نفی است در مقام طریقت  
است و چون از نفی تمام فارغ شود و جمیع ماسوی از نظر او منقذ گردد و طریقت را تمام کرده باشد و بمقام فنا رسید  
بود و چون بعد از نفی در مقام اثبات آید و از سلوک بگذرد و بگوید بهر حقیقت تحقیق شده باشد و بیقا موصوف گشته  
و باین نفی و اثبات و بیان طریقت و حقیقت و بیان فنا و بقا و باین سلوک و جذبه هم ولایت صادق  
می آید و نفس از آمارگی باطنیان میگراید و مزکی و مظهر میگردد و پس کمالات و ولایت مربوط بجز اول این کلمه  
طیبیه گشت که نفی و اثبات است باقی مانده و دوم این کلمه مقدسه که ثبت رساله قائم الرسل است  
علیه و علی آله و علیهم الصلوات و التسلیات این جزو اخیر محصل و مکمل شریعت است آنچه در ابتدا و وسط از  
شریعت حاصل شده بود صورت شریعت بود و سوم و رسم او بود حصول حقیقت شریعت درین موطن  
است که بعد از حصول مرتبه ولایت بجهول می پیوندد و کمالات نبوت که کل تابعان را به تبعیت و  
وراست انبیا علیهم الصلوات و التحیات حاصل میگردد و نیز درین موطن است طریقت و حقیقت که محصلان  
ولایت انموگیا شریعت را از سیرا می تحصیل حقیقت شریعت و تحصیل کمالات نبوت و ولایت را همچون طهارت  
باید دانست و شریعت را همچون صلوة در طریقت گویا از ان نجاسات حقیقت است و در حقیقت از ان نجاسات  
حکمیة تا بعد از طهارت کامله شایان اتیان احکام شرعی گردد و تا بلایت او ای نماز که نهایت  
مراتب قرب است و ستون دین است و معراج مؤمن است پیدا کند جزو اخیر این کلمه مقدسه راه یابی  
یا نعم بیکر ان که تذکر اول در جنب آن نظر می شود و بکمالات ولایت و در جنب کمالات نبوت مقلد  
نیست و دره را در جنب آفتاب چه مقدار بود سبحان الله جمیع انکجایی ولایت را از نبوت افضل دانسته اند



و شریعت را که لب لباب است پوست انکاشته چه کند نظرشان مقصور بر صورت شریعت است و از مغز جز پوست  
 بدست نیامده اند و نبوت را بمثل توجیه خلق قاصر انکاشته اند و این توجیه را در رنگ توجیه عوام ناقص نیست  
 ولایت را که توجیه حق دارد جل و علا بران توجیه ترجیح داده اند و ولایت را افضل از نبوت گفته اند و این را  
 در کمالات نبوت نیز در وقت عروج روحی است سبحانه چنانچه در مرتبه ولایت بلکه در مرتبه ولایت صورت  
 آن کمالات عروجی است که در مقام نبوت حاصل است چنانچه شمه ازان ذکر خواهد یافت و در وقت  
 نزول نبوت در رنگ ولایت روحی است این قدر فرق است که در ولایت بظاهر توجیه خلق است و  
 بیاطن حق است سبحانه و در نزول نبوت بظاهر و باطن توجیه خلق است و کلیت خود ایشان را بجمیع ایشان  
 دعوت نمایند و این نزول اتم و اکمل است از نزول ولایت چنانچه در کتب و رسائل تحقیق آن نموده  
 است و این توجیه ایشان بخلق نه در رنگ توجیه عوام است چنانچه گمان برده اند بلکه توجیه عوام بخلق از جهت  
 گرفتاری ایشان است که با سوسه دارند و توجیه خاص خواص بخلق نه بواسطه گرفتاری است با سوسه  
 چه این بزرگواران گرفتاری با سوسه را در اول قدم و داع نموده اند و گرفتاری بخلق  
 خلق جل سلطانهای آن گزیده بلکه توجیه خلق این بزرگواران را بر اسرار و ارشاد است  
 تا بخلق خلق جل سلطان ایشان را برهنه و بی مایه و برضای مولای ایشان تعالی و تقدس دلالت  
 نمایند و شک نیست که این قسم توجیه خلق که مقصود از آن تخلص ایشان است از قیمت با سوسه  
 فاضل تر است از آن توجیه که برای نفس خودی نمایند جل و علا مثلاً شخصی بزرگ را که جل سلطان است  
 دارد و درین اثنا باینانی پیدایش که پیش راه او چاه است که اگر قدم دیگر بردارد در چاه رود  
 درین صورت آن شخص را ذکر گفتن بهتر است یا تا باینار از چاه خلاص کردن بهتر شک نیست که  
 تخلص تا باینار بهتر است از ذکر گفتن او چه او تعالی بخشنه است از او از ذکر او و تا باینارده ایست  
 محتاج که دفع ضرر از وی ضرور نیست علی الخصوص که باین تخلص مامور شود و این زبان تخلص او هم  
 ذکر است که انتفال امر است و ذکر اداء یک حق است که حق مولای باشد جل شانه و در تخلص که با مر  
 واقع شود ادای دو حق است حق عبودیت و حق مولای تعالی بلکه نزدیک است که ذکر گفتن در آن  
 وقت داخل ذنب نموده آید چه هم وقت ذکر گفتن مستحسن نیست در بعضی اوقات ذکر ناگفتن مستحسن است  
 و در ایام نهمی و در اوقات کمروه روزه ناوشتن و نماز ناگذاردن از روزه داشتن و از نماز

گذاردن بهتر است باید داشت که ذکر عبارت از طریقت است بهر وجه که شریعت شود آنکه ذکر مقصور بر تکرار کلمه  
 نفی و اثبات است یا اگر ارازم ذات تعالی چنانچه گمان برده میشود پس آنچه از انتفال او امر و انتها  
 از نوای شریعت نموده آید هم داخل ذکر است هیچ و شری بامراعات حد و شرع ذکر است  
 و همچنین نکاح و طلاق بآن مراعات ذکر چه در حین مباشرت این امور بامراعات مذکوره امر و نهایی  
 جل سلطان نصب عین مباشرت این امور است پس غفلت را گنجایش نباشد لیکن ذکر که با هم وصفقت  
 مذکور واقع شود و سربع تاثیر است و محبت بخش مذکور است و قریب الایصال است بذكر بخلاف  
 ذکر که باقتال او امر و انتها از نوای واقع شود که ازین صفات قلیل انصیب است هر چند ازین  
 صفات در بعضی افراد که ذکرشان باقتال او امر و انتها از منای شریعت است بر سبیل عبرت یافته  
 شود حضرت خواجہ نقشبندی فرمودند قدس سره که حضرت مولانا زین الدین تابا دی قدس سره از  
 راه علم بخدا رسیده است جل سلطان و ایضا ذکر که با هم وصفقت واقع شود و وسیله ایست  
 مذکور که را که بامراعات حد و شریعت حاصل شود زیرا که در جمیع امور مراعات احکام شریعت نمودن  
 بی محبت تام بنا صعب شرع میسر نیست و این محبت تام مربوط بذكر و صفقت او است تعالی پس  
 اول آن ذکر باید تا بدولت این ذکر مشرف گردد و معامله عنایت دیگر است آنچه هیچ شرط  
 و نه توجیه و سبیل الله بختی من یشاء بر سر اصل سخن رویم و گوئیم که در این معامله سه گانه طریقت و  
 حقیقت و شریعت معامله دیگر است و کار و بار دیگران توان گفت که این معامله را در جنب  
 آن معامله هیچ اعتدای و اعتباری نیست آنچه در مرتبه حقیقت حاصل شده بود و با ثبات تعلق داشت  
 صورت این معامله بود و این معامله حقیقت آن صورت است در رنگ صورت شریعت که  
 در ابتدا بر توجیه عوام ب حصول پیوسته بود و بعد از حصول طریقت و حقیقت حقیقت آن صورت  
 میسر میگردد و خیال باید کرد و معامله صورت او حقیقت باشد و مقدمه اول ولایت بود و در گفتگو چگونگی  
 در آید و در بیان بگونه نچند و اگر فرضاً بیان کرده شود که دریا بدو چه دریا بدو این  
 معامله و ارث انبیای اولی العزم است علیهم الصلوات و التسلیمات و التحیات و البرکات  
 که نصیب قلیل است هرگاه اصول درین معامله قلیل باشند فرورع ناچار اقل خواهند بود  
 سوال ازین معارف لازم می آید که در بعضی مراتب عارف قدم از شریعت بیرون نمند



و به ما و شریعت عروج مینماید جواب شریعت اعمال ظاهر است و آن معامله درین نشاء و نیات متعلق است ظاهر همیشه شریعت مکلف است باطن گرفتار آن معامله و چون این نشاء و نیات باطن از اعمال ظاهر مدد عظیم است و ترقیات باطن مربوط باینان شریعت است که بظاهر متعلق دارد پس همه وقت درین نشاء و نیات باطن از شریعت جاریه نبود کار ظاهر عمل شریعت است و نصیب باطن نتایج و ثمرات پس شریعت محقق کلمات و فعل جمیع مقامات گشت متعلق و ثمرات نیست معصوم بهین نشاء و نیات نیست کلمات اخروی و تمام سمری نیز از ثمرات نتایج شریعت است پس شریعت شجره طیبه آنکه درین نشاء و نیات و ثمرات و فواید آن عالم تنفع است و جهان جهان فواید از اینها موقوف است سوال ازین بیان لازم آید که در کلمات نبوت نیز باطن محقق است سبحانه و ظاهر بخلق و خود در مکتوبات و رسائل خود نوشته و بالا نیز گذشته است که در مقام نبوت که محل نبوت است تمام روح و بخلق است وجه توفیق چیست جواب آن معامله عروج فلق دارد و مقام دعوت مربوط بهبوط است پس در وقت عروج باطن محقق باشد سبحانه و ظاهر بخلق تا بوقت شریعت غر ادا و حقوق اینها ناید و در وقت هبوط تمام بخلق متوجه باشد و بکلیت خود بخلق را بکن جل و علا و لالت فرماید فلا منافاة و تحقیق این مقام آنست که توجیه بخلق عین توجیه بجن است سبحانه فایده توفیق وجه آمدن باین معنی که ممکن عین واجب است سبحانه یا مرآت واجب است تعالی ممکن حقیر را چه یا که عین واجب تعالی و تقدس باشد یا قابل مرآتیت او تعالی تواند بود بلکه توان گفت که واجب تعالی و تقدس مرآت ممکن است و اشیا و در مرآت واجب تعالی همچنان متوجه میشود که صور اشیا و در مرآت صورت چنانچه آن صور را در مرآت صورت حلولی و سریانی نیست همچنین اشیا را در مرآت واجب تعالی حلول و سریان نه چگونه حلول متصور شود که در مرتبه مرآت صور را وجود نیست وجود صور در مرتبه توهم و خیال است پس باینکه مرآت است صورت نیست و آنجا که صور است را آنجا هزاران عارض است زیرا که صور را پیش از نمود خیالی ثبوتی نیست و غیر از محقق و بی بودی نه اگر مکان را بر دور توهم دارند و اگر زمان دارند و در مرتبه خیال دارند لیکن این نمودی بود اشیا چون بعضی خداوندی جل سلطان و ظل مصنون است و از سرعت زوال محفوظ و معامله ابدی باینها مربوط است و عذاب و ثواب سمری ایشان منوط بر آنند که در مرآت صورت لحاظ اولیا صورت است و التفات ثانی از برای شهود مرآت در کار است و در

مرآت واجب تعالی لحاظ اولیا مرآت است و التفات ثانی از برای شهود اشیا و در کار است و التفات مرآت نبوت صورتی برای حکام و آثار مرآت اندر مرآت طولانی است مثلاً صورتی طولانی ظاهر میشوند و برای طول مرآت میگردند و همچنین اگر مرآت صغیر است آن صغیر در برای صورتی هر یک دو بخلاف مرآت ذات واجب تعالی که اشیا برای حکام و آثار را نمیتوانند شهود در آن تبه علیین صلی و اثری نیست بلکه جمیع نسبت آنجا معلوم است اشیا را اگر برای چه چیز و انما بنمادی و در مراتب تنزل که در وطن نبوت و صفات است اگر اشیا برای صورتی حکام و اجبی باشند باینکه در او چه سمع و بصیرت و قدرت مثلاً که در برای اشیا ظاهر اند صورتی و بصیرت و علم و قدرت مرتبه و چون که مرآت آن اشیا است اینها حکام مرآت آنند که در مرآت اشیا ظاهر ظاهر گشته اند و آنکه گفتیم که در مرآت واجب تعالی لحاظ اولیا مرآت است و التفات ثانی از برای شهود اشیا که کالصور اند و آن مرآت در کار است حال آمدن و رجوع است که صورتی در آید و بعد از آنکه از نظر تمام مرتفع شده بودند و چون معامله رجوع باخر رسد و سیر و اشیا دور و دراز واقع شود و استقرار در مرکز دایره امکان میسر گردد و ناچار شهود و تفسیر مبتدل خواهد شد و ایمان شهودی ایمان غیبی خواهد شد تا آنکه معامله دعوت تمام شود و ندای الرحیل در زندان وقت غیب نخواهد ماند و جبر شهود نخواهد بود و اما این شهود اتم و اکمل خواهد بود و از ان شهود که قبیل رجوع حاصل شده بود چه شهودی که باخرت متعلق دارد و اکمل است از ان شهودی که بدین متعلق است سه بنیاد را با بنیم فهمیده و للعاشق المسکین بایستجیر باید دانست که از تحقیق سابق لایح گشت که صورتی را که در مرآت بنمایند جز در خیال شوقی نیست مرآت بر صرف تبحر خود است از حصول آن صورت این صورت را توان گفت که آئینه قریب اوست و نیز توان گفت که آئینه محیط آن صورت است و بآن صورت است این قربت و احاطه و محبت تا بقبیل قرب و احاطه جسم یا جوهر بعرض که آنجا قرب و احاطه است که عقل در تصور آن عاجز است و در ادراک کیفیت قاصر پس درین صورت قرب و محبت و احاطه ثابت بود و کیفیت هیچ معلوم نبود و لذا مثل الاعلی همچنین است قربی که حضرت حق را سبحانه با عالم است و همچنین احاطه و محبت او تعالی معلوم الماهیه است و محبت و محبت ایمان آرم که او تعالی قریب و محیط است و با عالم است اما کیفیت قرب و احاطه نیست او را تعالی نمایم که چیست چه این صفات از صفات اشیا جدا است و از سمات امکان و وحدت و طبعه هر چند منطقی و تشبیه آنرا در عالم مجاز که قطره حقیقت است آورده است و به آئینه و صورت



ایامی فرموده تا ضعیف بنیان بقاییت او تعالی از مجازی به حقیقت برسد و از صورت به معنی گرایند و السلام  
 علی من اتبع الهدی مکتوب چهل و نهم بخواجه محمد قاسم بنی صدریانیته در بصیرت و تنبیه بسم الله الرحمن  
 الرحیم بعد از حمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند بسم الله الرحمن الرحیم که از کلام آن اخوی حرارت  
 طلب مفهوم میشود و بوی از جمیع می آید مانا که این دولت اثر قرب محبت است گرفتاریهای لاطائل  
 شمار نگذاشت که یک هفته محبت دارند مجموع ایام محبت شما معلوم نیست که یک عشره کشیده باشند  
 از خدا شرم باید داشت جلسلسلطان که از هزار روز یک روز اتم برای خدا عزم و جمل انتخاب  
 میکنند و از تعلقات شتی خود را جمعی نمایند و محبت بر شما درست شده است و بهر جبران خود دریافتند که  
 یک ساعت این محبت به هزار بعینات مجایزه است و ذلک ازین محبت گرفته اند و به جملهای خود را  
 دوری انما از نزد هر استعداد و شایستگی است آنچه فائده که از ثواب فعل نیامده است و شما بلند افتاده  
 است لیکن شایسته در رنگ طفلان از جوهر نفس بخت ریزه باقی پس آرام گرفته اند به وقت صبح شود و بچو  
 روز معلومست که با که باخته عشق و شیب و بچو به حال اتم هیچ گرفته است فکر بر جمل باید نمود و عده این کار  
 محبت را بابت جمیع است و اگر این دولت میرفت و اوقات خود را بگذرانی جلالت که با خود انصاف  
 دولت است شمول باید داشت و هر چه منافی ذکر است از ان اجتناب باید نمود و در صل و حرمت شرعی  
 نیک احتیاط باید فرمود و لباس باید گذاشت و نماز و حج و قضا جماعت التزام نمایند و در قضا و ارکان سه  
 بلخ مرغی دارند و محافظت نمایند که ناز و اوقات مستحبه او باید بنایم لانا و اغفر لنا انک علی کل شیء قدير  
 مکتوب چهل و نهم بخواجه محمد طالب بنی صدریانیته در غیب نمودن بمقام رضا بسم الله  
 الرحمن الرحیم الحمد لله و السلام علی عباده الذین اصطفی خواجیه محمد طالب بنی صدریانیته در غیب نمودن بمقام رضا بسم الله  
 فو قرة العین محمد صدیق نوشته بودند ان الله وانا الیه راجعون برادر عزیز حضرت حق سبحانه و تعالی  
 نزد کونمان از هر چیز عزیز تر و محبوب تر است چه اموال و چه نفس و حیاه و اوقات فعل دوست تعالی  
 که دیگر بر ادروی فعل نیست پس ناچار فعل او تعالی عزیز تر و محبوب تر خواهد بود و جای آنست  
 که همان از فعل محبوب لذت بگیرند و عیش نمایند بصبر چه دلالت کند که ایامی بکرام است دارد و مقام  
 رضا هر چند از غیبت و سرور خبر میدهند اما تمیز از اتمی دیگر است سه عشق آن شعله است  
 که چون بر فروخت بهر چه مشوق باقی جمله سوخت پیش لا در قتل غیر حق برانند و در نگران پس

که بعد از این مانده اند الا الله باقی جمله رفت پیش و باش ای عشق شکر سوز رفت و السلام علی من  
 اتبع الهدی مکتوب چهل و نهم بخواجه محمد قاسم بنی صدریانیته در بیان آنکه بنیان ماسوی گام اول بن طریق  
 است سعی کند که ازین کوتهی نشود و عده و انصافی علی نمید و سلم علیه و علی آله الکرام نصیحتی که با خوی خواجیه محمد گدا  
 نموده می آید بعد از صبح بخانه کلامیه و بعد از بیان احکام تقصیر و اتمام ذکر الهی است جلسلسلطان بنی صدریانیته در بیان  
 باید که ذکر آنقدر استیلا یا بگذراند و در باطن نگذارد و تعقل علی و جوی را از ماسوی ترک و زائل گردانند این  
 زمان قلب را بنیان از ماسوا حاصل گردد و از دید و دانش غیر فارغ شود که اگر تکلف و قتل بسیار بوی  
 یاد دهند یاد کنند و نشاندند بهوار و متسلک و مستغرق مطلوب بود چون معامله تا با بنی صدریانیته در بیان  
 راه زده باشد سعی نمایند که از یک گام هم کوتهی نکنند بدید و دانش غیر گرفتار نمانند گوی توفیق و سعادت  
 در میان آنگاه اندکی پس میدان در نی آید سواران را چه شد بظواهر تعلقات شما کم بیناید تا بشوق تعلیق  
 خود را ببار بطلق محشور میدارند و الرافعی بالفراست حق نظر سلسله مقرر است و السلام مکتوب چهل و نهم  
 بر شمس الدین صدریانیته در بیان آنکه شریعت را صورت است و حقیقت و در بیان آنکه از ابتدا تا انتها  
 از شریعت چاره نبود و در بیان کلین قلب و اطمینان نفس و اعتدال اجزای قالب که در مرتبه نبوت است  
 و مایه ناسب ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی شریعت را صورت است و حقیقت صورت  
 شریعت عبارت از امتیاز احکام شرعیه است بعد از ایمان یا نقد و رسوله و با جاذبه من عنده بجان و با وجود  
 منازعت نفس ناره و با وجود کثرتی و طینان و انکار که در جمیع اموال و در نیوین اگر ایمان است  
 صورت ایمان است و اگر نماز است صورت نماز است و اگر روزه است صورت روزه و علی هذا القیاس  
 سایر الاحکام الشرعیه زیر که نفس که عده و وجود انسان است و مشار الیه هر فرد قبول انانیم او است بر کفر و انکار خود  
 است و حقیقت ایمان و حقیقت اعمال صالحه چگونه تصور شود و حجت خداوندی است جلالت که مجبور صورت را قبول فرموده  
 بشارت بر دخول جنت که محل رضای او است تعالی نموده است و بهم احسان او است تعالی که در  
 نفس ایمان تصدیق قلب کفایت فرموده است و بلذات نفس تکلیف نموده بی جنت را هم صورت است  
 و بهم حقیقت اصحاب صورت از صورت جنت مخلوق خواهند شد و باب حقیقت از حقیقت جنت اصحاب صورت  
 و ارباب حقیقت از یک فاکه جنت تناول نمایند صاحب صورت از ان لذتی باید و صاحب حقیقت  
 لذت و دیگر از ان مطهرات اعمات المؤمنین بان سرور علیه و علی آله الصلوات و السلام و در یک



جنت باشند و از یک فاکته تناول فرمایند و التذات و تم هر کدام علیحدہ است و اگر علیحدہ نباشد لازم آن فیصلہ است  
 المومنین بر جمیع بنی آدم بعد از پیغمبر علیہ السلام و نیز لازم آنست که هر که فضل باشد از شخص زوجه  
 او نیز از آن شخص فضل بود که زوجه باز در جنت متخرج است این صورت شریعت بشرط اتفاق است موجب فلاح  
 است و مستلزم نجات اخروی و مصحح دخول جنت چنانچه گذشت و چون صورت شریعت درست کرد ولایت عالم  
 حاصل نمود و التذات و التذین انما و این زمان بحکایت اللہ سبحانه سالک مستعد آن گشت که قدم در طریقت نهاد  
 و روبرو ولایت خاصه آورد و نفس را از تارگی بتدوین باطنیان کشف لیکن بدانند که طے منازل و وصول بآن ولایت  
 نیز موقوف باعمال شریعت است و ذکر آنی جل شانہ که عده این راه است از امور شرعی است و اجتناب  
 از منہای شرعی نیز از ضروریات این راه است و ادای فرائض از مقررات است و طلب پیر راه بین راه  
 نماید که وسیله تواند شد نیز امور شرعی است قل اللہ تعالی و اتبعوا لیه الوسیلۃ بالجملة از شریعت چاره نبود و چه  
 صورت شریعت و چه حقیقت شریعت زیرا که اہمات جمیع کمالات ولایت و نبوت احکام شرعی است کمالات  
 ولایت تملک صورت شریعت است و کمالات نبوت کلمات حقیقت شریعت کمالاتی آفانشاء اللہ تعالی  
 مقدم ولایت طریقت است که آنجانی ماسوی مطلوب بتدوین غیر و غیر نیست مقصود و چون فیصل خداوندی جل شانہ ماسو  
 بکلیت از نظر رفع گشت و در دیدن نامی و نشانی از اختیار نماند فنا حاصل گشت و مقام طریقت باجمام رسید و سیر  
 الی اللہ تمام شد بعد از آن شروع در مقام اثبات است که سیر سیر فی اللہ است و بین مقام بقا که وطن  
 حقیقت که مقصد قہقی است از ولایت بآن طریقت و حقیقت که فنا و بقا است اسم ولایت صادق می آید و انوار  
 مطہر می گردد و از کفر و انکار خود باز بماند و از مولای خود جہلسلطانہ را منی میگردد و مولی نیز از وی رفہی  
 میشود و کراستہ کہ در جہلسلطانہ خود داشت را مل میشود و گویند ہر چند نفس در مقام اطمینان برسد از سر کشی  
 خود باز نیاید سہ ہر چند کہ نفس مطہر گردد و ہرگز صفات خود نگردد و ہر جہاد کہ کہ آن سرور علیہ و علیہ  
 آلہ الصلوٰۃ والسلام در حدیث رجعت انما جہاد الا صغری الجہاد الا کہ فرمودہ است مراد از آن جہاد  
 با نفس داشته اند و آنچه بہ کشت فقیر در آمدہ است و بوجہان خود یافتہ است خلاف این حکم  
 متعارف است بعد از حصول اطمینان در نفس هیچ سر کشی و طغیان نمی یابد و در مقام انقیاد و تنگی می چند  
 بلکہ آنرا در رنگ قلب تنگ کہ نیسان ماسوی نموده است می یابد کہ از دید و دانش غیر و غیریت گذشتہ  
 است و از حب جہاد در یاست و از لذت دلم و وارستہ مخالفت کجاست و سر کشی کرا پیش از حصول

جہاد

اطمینان اگر چه سر متفاوت کند ہر چہ گویند از طغیان و سر کشی گنجایش دارد اما بعد از حصول اطمینان مخالفت و طغیان  
 را مجال نیست و در نیاب این فقیر ہر چند با محال نظر مطالعہ نموده است و در حل این معاد و در وقتہ کہ مخالفت مقرر  
 قوم است اما بخند نیست اللہ سبحانہ ہر چند سر و نفس مطہر نہ مخالفت و سر کشی نیافتہ و ہر استلاک و انحلال چیزہ دیگر در  
 وی ندیدہ ہر گاہ نفس خود اگر خدا می مولای جہلسلطانہ ساخته باشد مخالفت چہ گنجایش دارد و چون نفس از حضرت  
 حق سبحانہ تعالی را منی گشت و حضرت حق سبحانہ و تعالی از وی رفہی شد طغیان چہ صورت دارد کہ منافی رضا است  
 مرضی حق جل شانہ ہرگز نامرضی نمیکردد و مرداد از جہاد کہ اللہ سبحانہ حقیقتہ الحال تواند بود کہ جہاد با قالب بود کہ کبر  
 از طبع مختلف است و ہر طبیعت از ادعایان امر نیست و اگر میزان از امری دیگر اگر قوت شہویہ است از قالب  
 ناشی است و اگر غصیبہ است ہم از انجا ہر چہ است یعنی سائر حیوانات کہ نفس تا طلق ندارد این صفات مذکور  
 در انما کائن است و بشیو و غضب و شر و حرص و تنصت اند این جہاد ہمیشہ بر باہست اطمینان نفس تسکین  
 این جہاد نمی نماید و لیکن قلب رفع این قتال یعنی نماید در انقاء این جہاد فو اکثریہ است کہ متضمن تنقیہ و تطہیر  
 قالب است تا کمالات آن نشاء و معالہ آخرت باصالت اولو الامر و گشت چہ در کمالات این نشاء و قالب  
 تملک است و قلب تبوع آنجا کار بر عکس است قلب تابع و قالب تبوع و چون این نشاء و قالب پذیرد و آن نشاء  
 پرتو اندازد و این جہاد مقتضی گردد و این قتال باجمام رسد و چون فیصل اللہ سبحانہ نفس در مقام اطمینان آمد و منقاد  
 حکم الہی جل شانہ گشت اسلام حقیقی میسر شد و حقیقت ایمان صورت گرفت بعد از آن ہر چہ حمل خواہد بود اگر حقیقت  
 خواہد بود و اگر نازد ایا حقیقت نماز خواہد بود و اگر صوم است حقیقت صوم است و اگر حج است حقیقت حج  
 علی ہذا القیاس سائر امتیازات الاحکام الشرعیہ پس طریقت و حقیقت در میان صورت شریعت و حقیقت شریعت  
 متوسط گشت تا بولایت خاصہ مشرف نشود از اسلام مجازی باسلام حقیقی نرسد و چون بعضی فضل خداوندی  
 جل سلطانہ حقیقت شریعت متحلی گشت و اسلام حقیقی میسر شد مستعد آن گشت کہ از کمالات نبوت بہ تبیین  
 و وراشت انبیا علیہم الصلوٰۃ و التسلیمات بہرہ تمام یابد و غصیبہ و افراہید چنانچہ صورت شریعت همچون  
 شجرہ طیبہ است مرکبات و ولایت را کہ گویا ثمرات او نیز حقیقت شریعت نیز گویا شجرہ مبارک است  
 مرکبات نبوت را کہ همچون ثمرات او نیز کمالات و ولایت چون ثمرات صورت اند و کمالات نبوت ثمرات  
 حقیقت آن صورت ناچار کمالات و ولایت صورت باشند مرکبات نبوت را کہ حقائق آن صورت ناچار نبوت  
 کہ فرق در میان صورت شریعت و حقیقت شریعت از نفس آمدہ بود کہ در صورت نفس امارہ طغیان داشت















احکامات آن بجز محبت است و فو فی محض و چنانست ازین درجه متابعت نیز تا قتل و غلبه سبب این پنج درجه است  
 متابعت غیر از درجه اولی است بمقامات و درج تعلیق دارند و حصول اینها بمصوم و موط است و درجه ثانی از متابعت است که  
 تعلیق نیز در و بهبوط دارد و این درجه سابع از متابعت جامع جمیع درجات سابق است زیرا که درین درجه اول  
 هم تصدیق قلب است و هم تمکین قلب است و هم طمینان نفس است و هم ابدال از اولی و قالب که از طمینان کفری  
 باز مانده اند درجات سابق که از متابعت بوده اند و این درجه هم چون کل است هر آن که از این مقام تابع بتبع عین  
 شباهت پیدا میکند که گویا است تمکین از میان بخت و از تابا تابع و مقبوع زائل میگردد و چنان متوهم میشود که تابع در رنگ  
 مقبوع هر چه میگردد زائل میگردد و گویا هر دو از یک شمشاد یک نورند و در او غش یک کنار اند و هر دو در یک ستر اند و هر دو  
 در رنگ شیر و شکر اند و تابع گویا مقبوع کدام و تبعیت کرا در کفایت نسبت تفاضل گنجایش نه دارد و عجب معامله است  
 در عین مقام هر چند با معانی نظرها و اینها نسبت به تبعیت تبعیج طوط و منظور دیگر و دو امتیاز متابعت و مقبوعیت اصلا مشهور  
 نمیشود و اینقدر نیست که خود را تشبیه میداند و در مرتبه فی خود شباهت بر علیه و علی جمیع الانبیاء من اهل الصلوات و فضیلتها من التعلیمات  
 اکملها مانا که تابع دیگر است و طفلی و داریت دیگر هر چند همه در مقام تبعیت اند و تابع هر دو تابع حلیه و تبعیج در کار است  
 و در طفلی و داریت هیچ حلیه ای در کار نیست تابع اولش نور است و طفلی حلیس منعی بالجمله هر دو تابعی که آمده است از  
 برای انبیاء آمده است علم الصلوات و التقیات سعادت است آنست که طفلی انبیاء علم الصلوات و التعلیمات  
 از ان دولت هر دو بماند و از اولش ایشان متداول نمایند و در قافله که دوست عالم ترسم به این پس که رسد  
 زود و بالغ جسم به تابع کامل کسی است که باین رغبت و درجه متابعت تعلقی شود و آنکه بعضی از درجات متابعت  
 دارد و بعضی ندارد و تابع فی الجمله است علی تفاوت الدرجات علماء و فو اهر بر جبه اولی و خردمند امر کاشش  
 آن در جرج را هم سرانجام بر هنر متابعت را مقصود بر صورت شریعت داشته اند و رای آن امری دیگر نگاشته  
 طریقه صوفیه را که وسیله حصول درجات متابعت است به کار تصور نموده اند و اکثرشان پیر و مقتدای خود را  
 خیر از هدایت و بزوئی ندانسته چون آن کرمی که در سنگ نهان است به زین و آسمان او همان است به  
 حقیقت الله سبحانه یا که حقیقه التاب المرفیة لمصطفویة علی صاحبها الصلوة و السلام و البکره و التجه و علی جمیع  
 اخوان من الانبیاء و الکرام و الملائکة النظام و علی جمیع اتباع اهل یوم القیام مکتوب پنجوا و پنجم بخودم  
 زادهای عالی درجات یعنی خواجیه محمد سعید و خواجیه محمد معصوم سلمه الله تعالی صدور یافته در بیان آنکه  
 قرآن مجید جامع جمیع احکام شرعی است و در مناقب امام اعظم ابی حنیفه در بیان آنکه اصل این کار شریعت است

است مداحی صوفیه علیه آنکه احکام الهامیه هر وقت شانه و مانیا سبب ذلک اسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و السلام  
 علی عباده الذین اصطفی قرآن مجید جامع جمیع احکام شرعی است بلکه جامع جمیع شرائع اقدم است غایت مانیا الباب  
 بعضی از احکام این شریعت از ان قسم آنکه که عبارت نفس و اشارت نفس و دلالت نفس و تقنات نفس و مکر و مکر و مکر و مکر  
 و خواص زایل لغت درین فم بر این فم و مکر و مکر از ان احکام از ان قبیل آنکه که توسط اجتهاد و استنباط مقوم میگردد و این  
 فم مخصوص با مجتهدین است که آنسر و باشد بقول جمهور و صاحب کرام آن سرور و مجتهدان سائر است آن سرور  
 باشد علیه و علیهم الصلوات و التعلیمات لیکن احکام اجتهادیه در زمان آنسر و که او ان وحی بوده علیه و علی آنکه الصلوة و  
 السلام در میان خطا و صواب متروک و نبود بلکه بوقی قطعی صواب است از خطای غلطی تمیز میگشت و حق با باطل متمیز  
 نیماند که تقریر و ثبت نبی بر خطا و جز نیست بخلاف احکامیکه بعد از انقضای زمان وحی بطریق استنباط  
 مجتهدان حاصل گشته در میان صواب و خطا متروک اند و احکام اجتهادی که در زمان وحی مقرر گشته اند موجب  
 یقین آنکه مفید عمل و عقاید است و بعد از زمان وحی ناچار موجب ظن باشند که مفید عمل است نه موجب  
 اعتقاد و قسم ثالث از احکام قرآن از ان نوع آنکه که طاقت بیشتری در فهم آن عاجز است تا اعلامی از جانب  
 منزل احکام جملسطا نه حاصل نشود و فهم آن احکام مقصود نبود حصول این اعلام مخصوص پیغمبر است علیه و علی  
 آنکه الصلوة و السلام غیر پیغمبر این اعلام کنند این احکام هر چند با خود از کتاب اند اما چون ظاهر آن احکام پیغمبر است  
 علیه و علی آنکه الصلوة و السلام ناچار این احکام را منسوب بنبوت داشته اند که مظهر آن سنت است  
 و در رنگ آنکه احکام اجتهادیه را بقیاس نسبت کنند باعتبار آنکه قیاس مظهر آن احکام است پس سنت و  
 قیاس هر دو مظهر احکام باشند اگر چه در میان این دو مظهر فرق بسیار است که یکی مستند برای است که مجال  
 خطا دارد و دیگری مؤید با علام حق حل و علا که خطا را گنج گنجایش نیست قسم اخیر کمال شباهت باطل دارد  
 گویا نیست احکام است هر چند فی الحقیقت جمیع احکام همان کتاب عزیز است باید دانست که در احکام  
 اجتهادیه غیر پیغمبر را با پیغمبر علیه و علی آنکه الصلوة و السلام مجال خلافت است اگر آن غیر پیغمبر است و احکامیکه  
 عبارت و اشارت و دلالت نفس شایسته شده اند همچنین احکامیکه مظهر آنها سنت است احدی را و آنها را  
 مخالفت نیست بلکه جمیع است اتباع آن احکام لازم است پس مجتهدان است را در احکام اجتهادیه متابعت  
 رای پیغمبر لازم نیست علیه و علی آنکه الصلوة و السلام بلکه صواب در آن موطن متابعت رای خود است بخدا و قیقه است  
 باید دانست پیغمبر آنکه متابعت شرائع پیغمبر ان او العزم بینا علیه الصلوة و السلام واجب بر ایشان همان اتباع



احکام است که از کتب و محققان ایشان عبارت و اشارت و دلالت ثابت شده اند نشان حکام که با جهاد و  
سنگ ایشان ظاهر گشته زیرا که در حکام اجتماع هرگاه مجتهد است راستا بعت لازم نبوده چنانچه گذشت پیغمبر متابع را  
چگونه متابعت لازم باشد و احکامیکه ظاهر است است چنانچه پیغمبر اولی العزم را آن حکام با اعلام حاصل اند و پیغمبر غیر  
اولی العزم را نیز حکام با اعلام او تعالی ثابت است متابعت چه بود بلکه متابعت را گنجایش نیست زیرا که با اندازه هر وقت  
و مناسب هر گاه حکام علیحدّه است گاهی حل مناسب است و گاهی حرمست پیغمبر اولی العزم را اعلام بحال می شده بود  
و پیغمبر اولی العزم را اعلام بحرمست آن و این حل و حرمست هر دو با خود از حیث منزه است چنانچه در جهاد از یک ماضی  
و حکم مختلف اخذ نمایند یکی از آن حاصل می نمود و دیگری حرمست سوال این اختلاف در اجتماع گنجایش دارد  
که مدار آن بر رای است که هم احتمال صواب دارد و هم احتمال خطا اما این معنی در اعلام او تعالی گنجایش ندارد  
زیرا که آنجا تردد و صواب و خطا از نیست بلکه نزو قیاس و علیای حکم است که حل است حرمست گنجایش ندارد و اگر  
حرمست است حل را محال نیست جواب را و است که نسبت یک قوم حل باشد و نسبت بقوم دیگر حرمست است این حکم خدا  
حل و علا در یک واقع متعدد باشد نسبت تعدد قوم و لا محذور ای در است خاتم الرسل یعنی در است می آید که  
کافه انام درین شریعت یک حکم محکوم اند در یک واقع نزد خدا عز و جل سلطانة انجام و حکم نیست سوال فیم  
اولی العزم هرگاه حکم بحال می کرده باشد و پیغمبر دیگر متابع او را آن حکم بحرمست نماید لازم می آید که حکم ثانی نسخ  
حکم اول باشد و این جائز نیست که نسخ مخصوص پیغمبر اولی العزم است غیر او نسخ نمیشود و نسخ و تبخیر و نسخ و تبخیر  
می آید که حکم ثانی عام بود نسبت کافه انام تا نسخ حکم اول که نسبت بگروهی واقع شده بود نماید حکم ثانی عام نیست  
بلکه نسبت بیک گروهی حکم بحرمست کرده است حکم اول جنگ ندارد یعنی نمی که در یک واقع مجتهدی حکم بحال میکند مجتهد  
و دیگر در همان واقع حکم بحرمست نماید و هیچ نسخ نیست هر چند در میان این و آن تفاوت فاحش است که اینجاری  
است و آنجا اعلام در رای تعدد حکم گنجایش دارد و در اعلام گنجایش ندارد و اما تعدد قوم علاج آن بنیاید چنانچه  
گذشت پس در شریعت با تقدم احکامیکه از کتب و محققان پیغمبران و اولی العزم بحسب لغت مفهوم میگردد و پیغمبران متابع  
را نیز در آنجا محال مخالفت نیست و آن احکام نسبت بکافه انام دارد و گشته اند پیغمبر متابع هر قوم که دعوت کند  
مخلاف آن احکام تبلیغ نخواهد کرد اگر حل است همه راضی است و اگر حرمست است همه راضی است اما تا اینکه پیغمبر  
و دیگران اولی العزم بیاورند آن حکم فرماید این زمان نسخ متصور است پس نسخ باعتبار جهان حکام باشد که بحسب  
اعتدال از حقیقه منزه اند و با خود احکامیکه با جهاد و اعلام ثابت شده اند و نیست و اجتماع و تسو ب اند نسخ

در آنها متصور نیست که این احکام نسبت بسبب بعضی گریس جهاد پیغمبر و پیغمبرین سنت و رافع جهاد و سنت پیغمبر  
و گریه و اندیشه که آن نسبت بقومی است و این نسبت بقوم دیگر و اگر اختلاف نسبت بکافه انام یا نسبت بیک گروه که در  
البینه است چنانچه درین شریعت که حکم نسبت کافه انام است حکم ثانی نسخ حکم اول است پس سنت لائق  
پیغمبر علیه و علی آله و وصحی الا نبیاء و المرسلین الصلوات و التحیات نسخ باشد سنت سالیان او را علیه و علی آله الصلوة  
و السلام و حضرت علی علیه السلام و علیه الصلوة و السلام بعد از نزول که متابعت این شریعت خواهد بود و متابعت سنت  
آن سرور علیه و علی آله الصلوة و السلام خواهد کرد و نسخ این شریعت مجوز نیست زیرا که احکام علماء و پیغمبران  
او را علی بنیما و علیه الصلوة و السلام از کمال وقت و غموض خدا کار نمایند و مخالفت کتاب و سنت و اندیشه مثل روح  
است که در آن نام عظمی کوفی است که برکت و روح و تقوی و بدو لست متابعت سنت در علیا در اجتماع و تنبیط یافته  
است که دیگران در حق آن عاجز اند و مجتهدات و را بوسط وقت معانی مخالفت کتاب و سنت دانند و او را تعجب  
او را تعجب رای بنادر مثل ذلک عدم الاصول لی تحقیق علم و در ایتیه و عدم الاطلاق علی فیم و فرستاد امام شافعی  
بکشته از وقت قضا است و علیه الرضوان دریافت که گفت الفقهاء حکم عیال بی حقیقه و ای از جهات قاضی نظران که تصور  
خود را بگری نسبت نمایند قاضی که گذران قافله را طعن تصور عیال شد که برآم بر این انگار از پیغمبران  
جهان بپیشین سلسله اندیز و به از حلیه جهان بپیشین سلسله را به و بوسط زمین مناسبت که بحسب روح الله  
دار و تواند و آنچه خواهد بود یا رسا و فصول سه نوشته است که حضرت عیسی علی بنیما و علیه الصلوة و السلام بعد از نزول  
بنده سبب امام ابی حنیفه را خواهد کرد و فیم اجتماع حضرت روح الله موافق اجتماع امام عظمی خواهد بود نه آنکه تقلید این  
نزد سبب خواهد کرد علی بنیما و علیه الصلوة و السلام که نشان او علی بنیما و علیه الصلوة و السلام از ان بلند تر است  
که تقلید علماء است فرماید بی شایسته خلقت و تعصب گفته میشود که نورانیت این مذہب خفی بنظر کشف در رنگ  
دریای عظیم بنیاید و سائر مذہب در رنگ حیاض و جدا اول نظری در آیند و بظاہر هم که ملاحظه نموده می آید  
سواد عظمی انام اسلام متابعتان ابی حنیفه اند علیهم الرضوان و این مذہب با وجود کثرت متابعتان  
در اصول و فروع از سائر مذہب تمیز است و در تنبیط طریق علیحدّه دارد و این معنی بنی از حقیقت  
است عجب عالم است امام ابو حنیفه و تقلید سنت از پیغمبر پیش قدم است و احادیث مرسل را در رنگ تعاد  
سند شایان متابعت میداند و برای خود مقدم میدارد و پیغمبرین قول صحابه را بوسط شرف صحبت خیر علیه  
و علیهم الصلوة و التسلیمات بر خود مقدم میدارد و دیگران نه چنین اند و ذلک مخالفان او را صاحب را شنیدند







مناقی و رشت است و نفی است و بسیاری از علوم و معارف صحیح را که برین مرتبه تعلیم و آموختن است احکام شرعی را بر مبادی  
 از بعد است که الهام را در آن گنجایش نیست اما امور و مینی و آوری احکام شرعی بسیار است که مثل خاص انجام الهام  
 است بلکه توان گفت که اصل ثالث الهام است بعد کتاب و سنت این اصل تا انقضای عالم برپاست پس مگر این را باین  
 بزرگواران چه نسبت بود بسیار است که دیگران در بعضی اوقات عبادت کنند و آن عبادت غیر معنی باشد و این بزرگواران  
 در بعضی احوال ترک عبادت کنند و آن ترک معنی بود پس نزوح عمل و علامت کمال ایشان به انفعال و دیگران شد و عوام بکمال  
 این حاکم اندران را عابد میدانند و این را مکاری شمرند سوال چون دین کتاب و سنت کامل گشت بعد از کمال بالهام چه  
 احتیاج بود و چه نقصان مانده که بالهام کامل گردد جواب الهام مظهر کمالات خفیه دین است نه ثابت کمالات زائده در دین  
 چنانچه اجتهاد مظهر احکام است الهام مظهر وقایع و اسرار است که نعم اکثر مردم از آن کوتاه است هر چند در اجتهاد و الهام  
 فرق واضح است که آن مستند است بخلاف راهی که الهام یک قسم اصالت پیدا شد که در اجتهاد نیست الهام  
 شیه اعلام نبی است که ماخذ سنت است چنانچه بالا گذشت اگر چه الهام ظنی است و آن الهام قطعی ربه انما من لک  
 رحمة و هی لئلا من امر از شد و السلام علی من اتبع الهدی مکتوب پنجاه و ششم بحواله عبدالقادر  
 انبالی صدر و ریافت در بیان آنکه معارف بجای میرسد که سیئات دیگران در حق او حکم حسنات پیدا  
 میکند بحکم الله الرحمن الرحیم قال الله تبارک و تعالی اولیک سیدل انسیا هم حسنات عالمه در پیش بنیاست  
 الله سبحانه و تعالی علیه و علی آله الصلوٰة و السلام تا بجای میرسد که سیئات دیگران حسنات او میگردد و در ذیل  
 ایشان حمیده او میشود و مثلاً ریا و تمعنه از سیئات است و از ذایل اوصاف در حق او حسن پیدا میکند و حکم  
 محو و مٹو میگردد زیرا که آن در روشن جمیع تمام عظمت و کبر بانی را از خود مسلوب ساخته بجناب قدس خداوند  
 جل سلطان منسوب داشته است و جمیع انواع حسن و جمال و خیر و کمال را از خود دور داشته با و قلم  
 مخصوص گردانیده است خود را غیر از شر و نقص هیچ نمی یابد و در خود غیر از ذل و افتقار و انکسار هیچ نمی بیند  
 اگر فرضاً فردی از افراد عظمت و کبر بانی بظلمت و متوجه او شود و از زینت و خیر باریافت که از راه او بوقوع خواهد  
 گذشت و بجناب که شایان عظمت و کبر بانی است نخواهد رسید و همچنین حال حسن و جمال و خیر و کمال که پیش  
 از زینت بودن از اینها نصیب او نیست اما ذات با اهل امانات را چه است پس در صورت ریا و تمعنه مقصود  
 اشتهار و افتخار و رفعت و عظمت او نیست بلکه اظهار نعمت حق است بجهان و اعلام احسان او است تعالی  
 که نسبت با و تو فیع آمده است پس ریا و تمعنه حق با خدا تعالی و تقدس که از زلالست بحدت

آمده است و علی بن ابراهیم سائر الصفات اولیک سیدل انسیا هم حسنات و کان الله غفوراً رحیماً و السلام  
 مکتوب پنجاه و هفتم بلاغای از نائب صدر و ریافت در بیان آنکه ذکر حق جل و علا شانه اولی است از  
 صلوٰة فرستادن بخیر البشر علیه و علی آله الصلوٰة و تسبیحها و من تسلیمات امکله انا ذکر می که شایان قبولیت و شرف  
 باشد یا ذکر می که طالب از شیخ مقداد اخذ نموده باشد و مایه سبب ذالک چند گاه بصلوٰة خیر البشر علیه و علی آله الصلوٰة  
 و السلام اشتغال داشته و با انواع و اقسام صلوٰة در و میفرستادم و نتائج و ثمرات عاجله بران ترتیب می یافتیم و  
 بر قافیه و اسرار و ولایت خاصه محمد علیه صا جها الصلوٰة و السلام و نتیجه متعددی می یافتیم چون مرتبه برین عمل گذشت  
 اتفاق افتوری درین الزام پیدا گشت و توفیق این اشتغال را کمال شد و بر صلوٰات موقته اقتضای اوقات و در وقت  
 خوش می آمد که بجای صلوٰة تسبیح و تقدیس و تملیل اشتغال نمایم لکن حکمتی درین امر خواهد بود و تا چه ظاهر سازد و آخر  
 بقایات الله سبحانه معلوم گشت که در نیوقت ذکر گفتن به از در و فرستادن است اهم مسل را در هم مسل البیه را  
 بدو وجه یکی آنکه در غیر قوی آمده است من شغل ذکر می عن سائق عطیته افضل باطلی السالمین و وجه دوم آنکه چون  
 ذکر ما خود از حضرت پیوست علیه و علی آله الصلوٰة و السلام ثواب آن ذکر چنانچه بذا کبر سیدان سرور نیز مثل  
 آن ثواب میرسد قال علیه و علی آله الصلوٰة و السلام من من من حسناته فله اجر با و اجر من عمل بها و همچنین هر عملی  
 نیک که از امتان بوجودی آید اجر آن عمل چنانچه بعامل میرسد به پیغمبر که واقع آن عمل است نیز هانقدر اجر و عمل  
 دیگر و بی آنکه از اجر عامل چیزی نقصان کنند و هیچ در کار نیست که عامل به نیست پیغمبر عمل نماید چه آن عطا  
 حق است ملسطان عامل را در آن صفتی نیست آری اگر از عامل نیست پیغمبر نیز بوجود او باعث از یاد او عامل  
 خواهد بود و این زبانی نیز به پیغمبر عائد نخواهد گشت و لکن فضل الله بکرمته من یشاء و الله ذو فضل عظیم و شک  
 نیست که مقصود اصلی از ذکر با حق است بجهان و طلب اجر طفیلی او است و در در و مقصود اصلی طلب  
 حاجت است نشان اینها پس فی مضمون از راه ذکر به پیغمبر برسد با ضاعت زیاد خواهد بود از آن بر کاتی که از  
 راه در و با برسد علیه الصلوٰة و السلام باید دانست که هر ذکر این رتبه ندارد و ذکر می که شایان قبول است باین  
 عزیت مخصوص است ذکر می که این چنین است در و را بر و عزیت است و وصول بر کات از در و و بیشتر متوقع است لیکن ذکر می  
 طالب از شیخ کامل کمال خدناید و بیشتر لفظ طریقه بران عاود است که از در و گفتن فضل است چنان ذکر و سید آن ذکر است  
 ساین ذکر کنند بآن ذکر بر سزا نیاید است که مثل طریقت قدس الله تعالی سرار هم متعدی را غیر از ذکر آن بجز بزرگوار  
 اند و حق او بقصد بر نرفتن و شن نموده اند و از امور نافله منع ساخته اند ازین بیان لکن گشت هیچ فردی از این است



اگر چه در کمالات بدرجه علیا برسد به پیغمبر و مساوت پیدا کند زیرا که اینهمه کمالات که او را حاصل شده است بواسطه متابعت شریعت آن پیغمبر علیه الصلوٰه و السلام پس این همه کمالات هر آن پیغمبر را نیز ثابت باشد با کمالات متابعت دیگر و با کمالات مخصوصه علیه الصلوٰه و السلام و همچنین آن فرد کامل بر مرتبه پیغمبری نرسد اگر چه آن پیغمبر را هیچ متابعت نگذرد و باشد و دعوت او را قبول ننموده بود چه هر پیغمبر با صلاحت صاحب دعوت است و تبلیغ شریعت مأمور و انکار امتثال در دعوت و تبلیغ تصور پیدا کند و نیز ظاهر است که هیچ کمالاتی برتر از دعوت و تبلیغ نرسد فلان حسب عباد الله المثل الشان حسب الله الملی عباد و حسب عباد الله الملی الله و هو الهی و تبلیغ شنیده باشد که در خبر آمده است فردی قیامت سیاهی عمار را بخون شده و فی سبیل الله وزن کنند و بپای آن سیاهی بر پیکر آن خون راجع آید و امتان را این دولت میرفته است هر چه طفیلی و ضعیفی است اصل زحل است و فرغ سنبط از اینجا فضل اعیان مبلغان این است باید دریافت هر چند در دعوت و تبلیغ درجات است اعیان و مبلغان و درجات متفاوتند و علماء تبلیغ ظاهر مخصوصند و موصوفیه باطنی اتمام و از و آنکه عالم صوفی است که بریت احرست و شایان دعوت و تبلیغ ظاهر و باطن است و نائب و وارت پیغمبر است علیه و علی آله الصلوٰه و السلام جمعی محدثان این است که تبلیغ احادیث نبوی بنیادین علیه و علی آله الصلوٰه و السلام فضل این است و انشاء الله العالی فضل دانسته اند و عمل خدشه است و اگر نسبت مبلغان ظاهر گفته اند گنجایش دارد و فضل مطلق هر مبلغ جامع است که هم تبلیغ ظاهر نماید و هم تبلیغ باطن و هم بظاهر دعوت کند و هم باطنی لان فی الاقتصار قصور ایمانی اطلاق افضل فافهم و لا تکن من القاصین بلی ظاهر هر چند عده است و مناها نجات و کثیر البرکة و عموم المنفعة اما کمالات او را باطنی است ظاهر بی باطن اتمام است و باطن بی ظاهر نافر جام و آنکه باطن را بظاهر جمع سازد که بریت احرست ربنا اتم لنا نورنا و غفر لنا انک علی کل شیء قدير و اسلام علی من اتبع الهدی

**مکتوب پنجاه و هشتم** بخواجه محمد تقی صدور یافته در جواب استفسار او که از عالم مثال بود از دو جامع که یکی به متاع قاصر و جماعه دیگر که نقل روح میگویند دیان کمون و بر وز و مانیاسب و ذلک

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و الصلوٰه و السلام علی سید المرسلین و آله الطاهرين صحیفه شریفه که از حسن نشاء و علو فطرت التفات فرموده بود و نمیکطالده آن شرف گشت سلکم الله تعالی نوشته بودند که شیخ محی الدین عربی قدس سره در فتوحات مکیه حدیثی نقل میکند که آن سرور فرمود علیه و علی آله الصلوٰه و السلام ان الله خلق مائتة الف آدم و حکایتی می آرد در بعضی مشاهدات عالم مثال که در وقت طواف کعبه منظر شگفتین ظاهر شد که همراه جمیع طواف میکنند که من ایشان را نمی شناسم و در

ایشان طواف ایشان و و بیست عربی خوانند که یکی از ان دو بیست این است که تصدیقاً که ختم بنما به خدا بیست طواف جمیعاً چون این بیست شنیدم و حفاظت گشت که اینها ابدان عالم مثال اند و متعارف این طور یکی از آنها بجانب من نگاه کرد و فرمود که من از جمله اجداد تو ام من پرسیدم که چند سال است از فوت تو فرمود که از فوت من زیاده از چهل هزار سال است من از روی تعجب لغتم که از ابتدای خلقت آدم ابی البشر علی نبینا و علیه الصلوٰه و السلام تا ایندم هفت هزار سال تمام شده است فرمود تو از کدام آدم میگوئی این آدم است که در اول دوره هفت هزار سال خلقت شده است شیخ فرموده در نبوت آن حدیث نبوی علیه و علی آله الصلوٰه و السلام که سابق تحریر یافته است بخاطر گشت که مؤمنان قول است محمد و ما کرم مادرین شمله بعنایت الله سبحانه برین فقیر ظاهر گشته است آنست که انیمه آدم که پیش از وجود حضرت آدم علی نبینا و علیه الصلوٰه و السلام گذشته اند وجودشان در عالم مثال بوده است در عالم شهادت همین حضرت آدم است که در عالم شهادت موجود گشته است و در زمین خلافت یافته و سجود ملائک شده صلوات الله تعالی و تسلیما الله سبحانه علی نبینا و علیه الصلوٰه و السلام غایه مافی الباب آدم چون بر صفت جامعیت مخلوق گشته است و در حقیقت خود لطافت اوصاف بسیار دارد و پیش از وجود او بقول متطاوله در هر وقتی از اوقات صفته از صفات یا الطیفه از لطافت او بجا خداوندی جل سلطان در عالم مثال موجود گشته است و بصورت آدم ظاهر شده و علی با هم او گشته و کار د بار آدم منظر از وی به توقع آمده حتی که تو اوقاتش که مناسب عالم مثال است نیز بطور پیوسته و کمالات صوری و معنوی مناسب آن عالم نیز یافته و شایان عذاب و ثواب گشته بلکه در حق اوقاتش شده بهشتی بر پشت و دوزخی بدوزخ رفته بعد از ان در وقتی از اوقات بهشتیته الله سبحانه صفتی یا الطیفه دیگر از صفات و لطافت او علی نبینا و علیه الصلوٰه و السلام در جهان عالم بمنصه ظهور آمده و کار باریکه از ظهور او اول بوجود آمده بود از ظهور ثانی نیز بوجود آمده چون آن دوره نیز تمام شده ظهور ثانیست از ان صفات و لطافت او علی نبینا و علیه الصلوٰه و السلام بحصول پیوسته و چون آن ظهور نیز دوره خود اتمام کرده ظهور رابع به نبوت پیوسته الهی باشد و الله تعالی و چون در آخر ظهورات مثالی او که تعلق بصفت و لطافت او داشت تمام گشته آخر الامر آن سجد جماعه در عالم شهادت بجا خداوندی جل سلطان بوجود آمده و بفضل خداوندی جل سلطان معزز و مکرم گشته اگر صد هزار آدم باشند اجزای همین آدم اند و دست و پای او بند و مبادی و مقدمات او بند حد شیخ بزرگوار که زیاده از چهل هزار فوت او گشته است الطیفه بوده است در مثال از لطافت حد شیخ که عالم شهادت وجود داشته است و طواف بیست الله که میگرد در عالم مثال میگرد و



چرا که به مغفرت و عفو در مثال صورتی تشبیه بوده است که اهل آن عالم را قبله بوده این فقره در بیابان نظر را دور  
دور نشاند و نفس بسیار فرو و در عالم شهادت آدم و دیگر نظر نیامده و غیر از شهادت بای عالم مثال نیامده و آنکه  
بدن مثالی گفته که من جد تو ام و زیاد از چهل هزار سال از فوت من گذشته است اول دلیل است بر آنکه  
آدم بای پیش از ظهورات صفات و لطافت این آدم بوده اند آنکه خلقت مخلوقه و فطرت ازین آدم مباحث فی  
چه مباحث را به این آدم چه نسبت و چرا جدا بوده از خلقت این آدم هفت هزار سال تمام فتنه چهل هزار  
چه گنجایش دارد و جماعت که در دلهای ایشان مرض است ازین حکایات تناسخ می نمود و نزدیک است که بقوم  
عالم قابل گردند و از قیامت کبری انکار نمایند و بعضی از ملاحده که مباحث خود را مستحق گفته علم  
نحو از تناسخ می نمایند و انکارند که نفس بازمانده که یک کمال برسد از قلب ابدان او را چاره نبود میگویند  
چون یک کمال رسید از قلب ابدان بلکه از قلوب ابدان قانع گشت و مقصود از خلقت او کمال او است  
می شود و این سخن کفر محض است و انکار است از آنچه از دین جو اثر ثابت شده است هر گاه در آخر کار  
جمع نفوس یک کمال برسد و روح که با باشد و معذب کدام بود این انکار و دروغ است و انکار عذاب  
آخری است و نیز انکار حشر اجساد است چه بزرگ اینها نفس را احتیاجی بچیز که آلات کمالات او است  
نمانده است تا بچیز حشر نموده آید اعتقاد این جماعت موافق اعتقاد فلاسفه است که از حشر اجساد انکار  
دارند و عذاب و ثواب روحانی دانند بلکه اعتقاد ایشان از اعتقاد فلاسفه هم بدتر است که آنها در تناسخ  
می نمایند و عذاب روحانی اثبات میکنند و اینها هم اثبات تناسخ می نمایند و عذاب روحانی اثبات  
می کنند و اینها هم اثبات تناسخ می نمایند و هم از عذاب آخرت انکار دارند و عذاب نزد اینها عذاب  
دنیا است که از برای تهذیب نفوس اثبات میکنند سوال از حضرت امیر کرم الله تعالی وجه و بعضی  
دیگر از اولیاء الله نیز منقول است که بعضی از اعمال غریبه و افعال عجیب پیش از وجود و غرض بقرون  
ستاد و از ایشان در عالم شهادت وقوع آمده است صحت آن بی توجیه تناسخ چگونه است جواب صدور  
آن اعمال و افعال از ارواح این بزرگواران است که بشیرت الله بر ایشان بود و نجس با جسد گشته بسیار  
افعال عجیب گشته اند و دیگر نیست که آن تعلق گیرند تناسخ آنست که روح پیش از تعلق باین جسد  
دیگر که مباحث و معاشرا آن روح است تعلق گرفته باشد و چون خود تجسد کند و در تناسخ چه بود جنیان که تشکل  
بانشکال میکردند و تجسد با جسد میشد و درین اعمال حال عجیب که مناسب این اشکال و اجساد است

بوقوع می آرند هیچ تناسخ نیست و هیچ حلولی نه هر گاه جنیان را بتقدیر الله سبحانه این قدرت بود  
که تشکل با تشکل گشته اعمال غریبه بوقوع آرند و ارواح اکل را اگر این قدرت عطا فرماید چه تشکل  
است و چه احتیاج بدن دیگر ازین قبیله است آنچه از بعضی اولیاء الله نقل میکنند که در یک ساعت  
در آنکه متعدد و حاضری گردند و افعال تباینه بوقوع می آرند و بنحای لطافت ایشان تجسد با جسد مختلفه  
و تشکل با تشکل تباینه میگردند و همچنین بر یک شلاد و هندوستان توطن دارد و از آن دیار نه برآمده است  
جمعی از حضرت که مضمحل می گردند میگویند که آن عزیز را در حرم کعبه دیده ام و چنان و چنین در میان مادران  
غیر گذشته جمعی دیگر نقل میکنند که ما او را در روم دیده ایم و جمعی دیگر در بغداد دیده اند و تشکل لطافت  
آن عزیز است با تشکل مختلفه و گاه هست که آن عزیز را از آن تشکلات اطلاع شود و لهذا در جواب آن  
جماعت گاه میگویند این همه برین تمت است من از خانه نه برآمده ام و حرم کعبه را ندیده ام و درم و بغداد را ندیده ام  
و نمیدانم که شما چه کسانی و همچنین ارباب حاجات از اعراض احوالات در آن طاقت و مهالک و باطل  
می نمایند و می بینند که آن صور اغره حاضر شده دفع بلیه از میان نموده است گاه هست که آن اغره را از  
دفع آن بلیه اطلاع بود و گاه نبوده از او شما بهانه بر ساخته اند این تشکل لطافت آن اغره است  
و این تشکل گاه در عالم شهادت بود و گاه در عالم مثال چنانچه در یک شب بزرگس آن سوره علیه و علی  
آنکه اوصولات و اسلام بصورت مختلف در خواب می بینند و استفاده می نمایند اینهم تشکل صفات لطافت او است  
علیه و علی آله اوصولات و اسلام بصورتهای مثالی و همچنین مریدان از صور مثالی پیران استفاده می نمایند و  
حل مشکلات میسر میگردند و بروز که از بعضی مشایخ گفته اند بتناسخ پیران ساس نادر دزیر که در  
تناسخ تعلق نفس بدن دیگر از برای حصول این غرض نیست بلکه مقصود ازین تعلق حصول کمالات است  
بروز تعلق نفس بدن دیگر از برای حصول این غرض نیست بلکه مقصود ازین تعلق حصول کمالات است  
مر آن بدن را و وصول بدرجات است مر او را چنانچه جنی بفرمانی تعلق پیدا کند و در نفس او بروز نماید  
این تعلق نیز برای حیات آن فرد نیست چه اوجی و حساس و متحرک پیش ازین تعلق است چیزی که ازین تعلق  
در وی حادث میشود ظهور صفات و حرکات و سکانات آن جن است و مشایخ مستقیم الاحوال بعبارت  
مکون و بروز لب می کشانند و نقصان را در بلا فتنه نمی اندازد و در فقر مکون و بروز تیغ در کار نیست  
کاملی اگر تربیت ناقصی خواهد بود باید که با قدرت خداوندی حلسطانه صفات کامله



خود را در مرتبه ناقص نگذارد و به وجه و اوقات آن اندک اسرار و ثبات و استقرار در تمام این ناقص از نقص کمال  
آید و از صفات رفیع و بصفات جمیده گراید و هیچ کس و هر روز در میان نبود و آن فضل الهی و بیهوده نیست  
و اشک و از فضل عظیم و بعضی دیگر نقل ارواح قائل اند میگویند روح را بعد از کمال قدرتی پیدا میشود  
که اگر خواهر بدین خود را بگذارد و بدن دیگری داخل شود نقل میکنند غریزی که این کمال و این قدرت  
را داشتند و در جوار و جوانی فوت کردند این عزیز بدن خود را که پس در کبر رسیده بود گذارند و در بدن  
آن جوان داخل شد تا آنکه بدن اول او میست گشت و بدن ثانی زنده گشت این قول سلامه تناسخ  
ست که تعلق بدن ثانی از برای حیات آن بدن است این قدر فرق است که قائل تناسخ نفس حکم  
است و تناسخ از برای تکمیل نفس ثبات بنیاد و آنکه نقل روح قائل است روح را کامل می انکار و  
و بعد از کمال روح اجزای نقل بنیاد نزد فقیر نقل روح از قول تناسخ هم ساطع تر است زیرا که  
تناسخ را از برای تکمیل نفس اعتبار کرده اند اگر چه این اعتبار باطل است و نقل روح را بعد از حصول  
کمال گمان برده اند اگر چه هیچ کمال نیست هرگاه تبدیل ابدان از برای تکمیل کمالات قرار داده  
باشند بعد از حصول کمال نقل بدن ثانی برای چه بود اهل کمال تماشایی نیستند بهمت ایشان بعد از حصول  
کمال تجرد از ابدان است نه تعلق با بدن زیرا که آنچه مقصود از تعلق بوده است بجز حصول پیوسته و ایضا در  
نقل روح امانت بدن اول است و اجزاء بدن ثانی است پس بدن اول را از حصول احکام  
بر رخ چاره نبود و از عذاب و ثواب تبرک و نبرد و بدن ثانی را چون حیات ثانی اثبات بنیاد  
حتی در حق او در دنیا ثابت گشت اگر چه که متحققان نقل روح معلوم نیست که بعد از ثواب و ثواب و ثواب  
باشند و بیشتر و بیشتر متحقق بودند افسوس هزار افسوس این قسم بطلان خود را بمنتخبی گرفته اند و مقتضای  
اهل اسلام گشته صلوات الله علیه و آله و سلم و صلوات الله علیه و آله و سلم و صلوات الله علیه و آله و سلم  
الوهاب بحر من سید المرسلین علیه و آله و سلم و صلوات الله علیه و آله و سلم و صلوات الله علیه و آله و سلم  
که به عالم مثال تعلق دارند باید دانست که عالم مثال از جمیع عوالم فرخ تر است هر چه در جمیع عوالم  
است صورت او در عالم مثال است معقولات و معانی همه آنجا صورت دارند گفته اند حق را جل و علا  
سلطانه مثالی نیست اما مثال است و الله جل و علا این فقیر در کاتب خود نوشته است که در  
مرتبه تنزیه صرف چنانچه مثل نیست مثال هم نیست فلان نفر بگوید اما مثال و در عالم صغیر نمونه عالم

مثالی خیال است چه جمیع اشیا را در خیال صورت تصور است کفایت احوال و مقامات سالک چنانست بشیرا  
که تصور کرده بنماید و از باب علم می سازد و اگر خیال نبود یا کوتاهی کند جمل لازم بود از اینجا است که فوق مرتبه  
جمل و چه قسمت چه تنگ و پوی خیال مراتب ظلال است هر جا ظل نیست خیال را آنجا گنجایش نیست هرگاه  
صورت تنزیه در مثال نبود چنانچه گفته شد در خیال که بر تو نیست از مثال چگونه صورت تنزیه تصور بود  
ظاهر و لا یکن که الا جمل و الحیرة و هر جا علم بود گفت نبودن عرف الله لسانه نشان آنست و هر جا علم بود  
گفت و گو بودن عرف الله لسانه بیان آنست پس درازی لسان در ظلال بود و لکی زبان فوق مراتب  
ظلال است فعل بود یا صفت هم بود یا سعی پس هر چه تحت خیال است چون از ظلال است معلول است و معلول  
جمل محمول پیش ازین نیست که چون از آثار و علامات مطلوب است مفید علم یقین است عین و حق و راس  
ظلال و خیال است خلاصی از بخت خیال و قتی میسر گردد و که سیر نفسی را نیز در رنگ سیر آفاقی و افسان اندازد و  
در مادی آفاق و نفس جولان نماید این سینه اکثر اولیا را بعد از مرگ میسر میگردد تا حیات خیال میگیرند  
و آنکه را از کابراین دولت و رین نشاء میسر میگردد با وجود حیات و نبیوی از تصرف سلطان خیال بیرون  
می آیند و مطلوب رانی منت حیل و در کمال سیر میگردند در بنیوت محلی ذاتی بر حق این بزرگواران و اهل می گرد  
و وصل عربانی پر تومی اندازده بینا را ب انجیم فیهم با و للعاشق لم یکن با تبحر عیون سوال محبی در دفعات  
و مقامات در مثال و خیال می بینند که با و شاه شده ایم خدم و ششم خود را معاشنه میمانند و نیز می بینند که با قطب  
شده ایم و عالم رویا آورد و در عالم نقطه و افاق که عالم شهادت است هیچ ازین کمالات ظهور نمی آید این  
رویت هیچ صدقی دارد یا باطل محض است جو اسباب این رویت محلی از صدق دارد و بیانش آنست  
که سینه با و شهادت و قطیعت در آن جماعه کائنات است لیکن این معنی در آنها ضعیف است شایان آن نیست  
که در عالم شهادت ظهور یابد بعد از آن از دو حال خالی نیست اگر این معنی بعبانیت الله سبحانه قوت پیدا کرده  
و شایان آن گشت که در عالم شهادت ظهور پیدا کند قدرت الله سبحانه بهم با و شاه و هم قطب وقت میشوند و اگر  
این معنی آن قدر قوت پیدا نکند که در عالم شهادت ظاهر گردد و در جهان ظهور مثالی که مذهب ظهور است است  
کفایت می آید و بقدر قوت ظهوری یابد ازین قبیل است و اتمامی که طالبان این راه می بینند و خود را  
در مقامات عالمی می بینند و می بینند که بنیاد ارباب ولایت سرفراز گشته اند اگر در شهادت این معنی  
ظهور کند و دست عظیم و اگر بطور مثال کفایت شدنی حاصل است و جای مصیبت است و هر حاکم



و حجام در خواب خود را بادشاهی بیند و بیج حاصل نماند و در خسارت فقر و وقت و نیست نیست بر واقعات عینا  
 بناید نهاد و در شهادت هر چه میسر شود از آن اوست سه چو غلام آقا محمد ز قاقاب گویم نه ششم نه شنب  
 که حدیث خواب گویم تا اینجا است که اگر بخت کند به واقعات را اعتقادی نمی نمود و بر تعبیر جهان سست که در یافت  
 و فقط میسر گردد و اندام شود در اعتبار نموده اند و اتم را حضور در دولت دانسته اند حضور که غیبت  
 و در خفا آن باشد و این بزرگواران از حیز اعتبار رسا و سلاطین جاست که نیان ماسوی در حق ایشان بی  
 گشته است و ظهور غیر از قلب نشان همه وقت نفی شده بی که که نهایت در بدایت او مندرج گردد این کمالات از وی  
 چه مستبعد بود بنا بر این که از نوینا و اسرافانی امر تا و نیست اقدامات و الفرائض علی القوم الکافرین و السلام مکتوب  
 بیجا و مهم به پیروی گوی خواجیه عبداللہ سلمہ اللہ تعالی صدور یافته در بیان آنکه مقتول و مسموم و کشت و  
 و شمشیر داخل ماسوی است و ماینا سب و کلمه محمد و سلام علی عباده الذین مصطفی صحیح شریفه که قره العین  
 ار سالد شته بود و در وصول یافت اندراج یافته بود که کرم حضرت حق سبحانه و تعالی آن شعبه را بر طرف شده  
 است و از آن مکتوب بیج نامده است همه بر آن حضور است که از اثبات بیج چیز درست نیاید مقتول  
 و مسموم همه در تحت لا داخل است که او که نوشته بودند اما این سخن تکلف است امید است که بی تکلف نصیب  
 شود و نجابت آثار مقتول و مسموم بلکه شهود و کشت و چه آقایی و چه نفسی همه داخل دائره ماسوی  
 است و از جمله لب و لعل است و پیش از گرفتاری به شعبه بازی نیست زوال این گرفتاری اگر تکلیف است  
 داخل طریقه است و از جمله علم یقین است بعد التی و التی اگر این دولت تکلف میسر گردد و از تکلف نفی  
 انتقامی ماسوی پس از ضیق طریقت و از هر دو از گویم علم بیرون جبر و بقا مشرف گردد و انفسه بگفتن آسان  
 است بر سیدن و شوارا لاسمیرہ اللہ سبحانہ کاروباری که تکلیف تعلق دارد و در پیش است و در گذشت نفی  
 بلکه انتقام مقام اثبات و بیرون علم عین است بدانند که طریقت را در جنب حقیقت بیج اعتقاد است نیست  
 و نفی را نسبت با اثبات بیج اعتبار سه نه چه تعلق نفی مکنات است و تعلق اثبات واجب است توان  
 و در جنب اثبات بیج چون قطره در نظری در آید در بیروی در یاس سیکران و بجزول نفی و اثبات  
 بولایت خاصه رسیده میشود و بعد حصول الولایۃ الحاقیۃ اما العروج و الانزول و ان کان الزلزل  
 لذلک العروج لازما ایضا برنا تم لنا نورنا و اغفر لنا ذنوبنا انک علی کل شیء قدير السلام علیکم و علی  
 سائرین اتبع الهدی و انتم متابعتہ علیہ الصلوٰۃ و السلام مکتوب شصتم به محمد تقی صدور

یافته در جواب کتابت او در بیان آنکه از فضولیات دین عنان معطوف ساخته بضروریات دین باید پرداخت  
 و ماینا سب و کلمه محمد و سلام علی عباده الذین مصطفی صحیح شریفه مشرف گشت و لای که بان شته  
 و اندراج یافته بود در باب حقیقت خلافت حضرت صدیق رضی اللہ تعالی عنه با جماع اهل حل و عقد صدر اول  
 که خیر القرون است و در باب فضیلت خلفاء راشدین رضوان اللہ تعالی علیهم اجمعین که ترتیب اخت خلافت  
 ایشان مترتب است و در باب سکوت در زمین از نماز عات و مشاجرات اصحاب خیر البشر علیہ و علیہم الصلوٰۃ  
 و التسلیمات فرست فراوان رسانید این عقاد و رحمت امامت کل است و موافق اهل سنت و جماعت است  
 شکر اللہ تعالی بستم خود و ما شفقتم آثارا بکثامت از فروغ دین است نه از اصول شریعت ضروریات دین  
 است که با عقاد و عمل تعلق دارد که علم کلام و علم فقه و علم تکلف آنست ضروریات را گذشت بفضولیات پرداختن عمر  
 خود را صرف بالانفعی کردن است و در علامت اخیر آمده است علامه اعراضه تعالی عن العبد استغفاله بالایعینه اگر  
 بحث امامت از ضروریات دین و از حصول شریعت بی بود چنانچه شیعه گمان برده اند باینکه که حضرت حق سبحانه  
 و تعالی در کتاب مجید خود نمین اختلاف فرمود و شخص خلیفه بنمود و حضرت پیغمبر علی آله الصلوٰۃ و التسلیمات  
 امر خلافت کی میگرد و تبصیر و تصریح کی را خلیفه میبخت و در کتاب و سنت چون اتمام این امر مفوم نه شد معلوم  
 شد که بحث امامت از فضول دین است نه از اصول دین فضولی باید که بفضول منتقل نماید آنقدر ضروریات  
 دین در پیش است که نوبت بفضول نمیرسد اول از بیج عقاد چاره نبود که بذات و صفات و فعال و جوی جملسلطانه  
 تعلق دارد و اعتقاد باید نمود که آنچه پیغمبر علی آله الصلوٰۃ و التسلیمات از خود حق حل و علا آورد است و بضرورت  
 و تو احرار دین معلوم گشته است از حشر و نشر و عذاب و ثواب اخروی و دایکی و سائر نعمیات همه حق است احتمال  
 تخلف ندارد و اگر این عقاد نبود نجابت نبود ثانیاً از اثبات احکام فقهیه هم چاره نبود از ادای فرائض و واجبات  
 بلکه از ادای سنن و سجرات نیز گذر نه رعایت عل و حرمت شرعی نیک باید نمود و در حد و شریعت احتیاط باید  
 کرد تا فلاح و رستگاری از عذاب آخرت مشهور شود و چون عقاد و عمل را درست کند نوبت بطریق صوفیه رسد  
 و امیدوار کمالات ولایت گردد و بحث امامت نسبت بضروریات دین کاملتر و در حق طریق است غایتیانی  
 الباب چون مخالفان در نیاب غلو نموده اند و در جواب خیر البشر علیہ و علیہم الصلوٰۃ و التسلیمات کرده  
 بضرورت در و ایشان مقدار اولی لایزال بر او نموده بی آنکه لزوم فساد از دین بین رفع نمودن  
 از ضروریات دین است و اسلام مکتوب شصت و یکم در غرض موعود مولانا احمد بر کی صدور یافت



و نصیحت یاران مولانا حسن را سه حلقه آنها ساختن و مایه مناسب و دلکب بپسند آمدن الرحمن الرحیم بعد از حمد و صلوة و تبلیغ الدعوات میرساند و عزای مغفرت پناه مولانا احمد علی را میخواند و چون در وقت مرگ مسلمانان را آیتی بود از آیات حق جل و علا و رحمتی بود از رحمتهای او تعالی اللهم لا تحرنا اجمده ولا تضلنا بعده از یاران دوستان اعدا و اغانی که شکر را مامول و مسئول است خدمتگاری و دو کجی و فرزندان و متعلقان مرحومی بر بجهان و فطمان لازم است بی نمایند که فرزندان مرحومی بخوانند و علوم شرعی بخوانند و حرمی را مکافات با حسن فرزندان او نمایند و جواز الاحسان الا احسان و الطوار و اوضاع مرحومی را ماعان نمایند و احوال و اوقات او را مرعی دارند و در طریقه و ذکر و حلقه مشغولی باید که قصور واقع نشود و یاران جمع شده بنشینند و در یکدیگر فانی باشند تا اثر محبت ظاهر شود و این فقر قبل ازین بر سبیل اتفاق نوشته بود که اگر موانع را ناسفری اختیار کند باید که شیخ حسن را بجای خود نصب کند و قضا را این سفر او بوده است الحال هم که مرا ملاحظه بنمایم شیخ حسن را چنین این امر میبایم این معنی یعنی یاران گران نیاید که با اختیار او ایشان نیست افتاد و لازم است طریقی شیخ حسن بطریق مولانا مناسب بیشتر دارد و در آخر مولانا نسبت که از اینجا نباید که فتنه بود شیخ حسن را در آن نسبت شرکت است و یاران دیگر ازین معنی قلیل انصیب اند هر چند کشف و شهود پیدا کنند و توحید و اتحاد بخوانند و این دولت و دلی است و این کار و بار دیگر است کسوف کشف و رانجایجوی میخیزند و از آن توحید و اتحاد مستغفرند با جمله باید که یاران و تقدیم شیخ تو قوت گفتند و او را سه حلقه و نه بسته بکار خود مشغول باشند اخوی فاجه او ملین این معنی را مقبول یاران ساخته حلقه مشغولی و دولت نماید و شیخ حسن تربیت فرمایند و حسن را هم باید که محافظت خاطر هم پیرگان نماید و حقوق برادر بیجا آورد و وظایف کتب فقر از دست نهد و نشر احکام شریعت فرماید و مبتلا بعت سنت سینه ترغیب کند و از بدعت تخذیر نماید و طریق التجا و تضرع و زاری را از دست نهد و مباد و نفس را راه از راه ریاست و تقدم بر اقران در هر جمله اندوزد و محراب و آئینه سازد و همه وقت خود را قاصد و ناقص داند و طالب کمال خود باشد و نفس و شیطان و دودشمن قوی در کمین اند که نشود که از راه بنیاد از نو خائب و خاسر سازند همه اندر زمین تبو نیستند بلکه طفل و خانه رنگین است نه هندوستان از شاد دور است و در دو ساله یک قافله می آید و خبر می آید و در دهم و احوال را نویسان باشد اگر نتوانند رسید از نوشتن غافل نباشند میان شیخ یوسف با نزد یک اند و تا آنکه اینجا بودند و فواید بسیار را از خود نمودند و تحقیقت فناء اطلاع یافتند و به سعادت باز آمدن بخانه رفتند و مستعد و صادق الاخلاص است و الله سبحانه الموفق چون شما و او را فدا و اید و نصیحت مباحث نموده می آید

بوشیار باشد و ریاست را بلای جان خود و اندر رساند از آن باشد و باد ادرین ریاست لذتی پیدا نشود و سهلاکت ابدی رسام و رینا آخر لذت و نوبنا و اسرافاتی امرنا و تمت اقدارنا و انصرنا علی القوم الکافرین سبحان بیک رب العزیز عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین بکتوب شخصیت و دو هم بخانخان صدور یافت و در میان آنکه انسان مدنی الطبع مجبول است در تمدن و تعیش خود به بنی نوع خود محتاج است و خوبی انسان بهدین احتیاج است و مایه مناسب و دلکب الله الحمد لله و سلام علی عباده الذین اتقوا و ترقیات صوری و معنوی شمارا از حضرت حق سبحانه و تعالی مسألت مینمایم که خیریت و صلاح شما متضمن محبت و رقابت جمیع از مسلمانان است و دعای شما گویا دعای جمیع ایشان است سلکم الله سبحانه عما لا یطیب بینکم کم بحرمت سید المرسلین علیه و علیهم و علی آل کل من الصلوات افضلها و من التسلیمات المکملها چون نسبت محبت و ارادت و اخلاص شما با کابر سلسله علیه تعشید به قدس اسرار هم میداند که بر وجه اتم و کمال است بنا بر آن قصد می ده میگردد محذو ما کما اهل این سلسله علیه درین دیار غریب افتاد و اندو اهل این دیار را بواسطه شیوع بدعت بطریقه این اکابر که ملزم سنت امر قلقت مناسب است از اینجا است که بعضی از اهل سلسله بواسطه تصور نظر درین طریقه علیه تیز بر خیزد و اختیار نموده اند و نمای مردم را به علاقه و تکیه بر بدعت بجای خود کشیده و این عمل را بر ترک خود تمیل این طریقه علیه گمان برده حاشا و کلا بلک این جماعت در تحریک و تقصیر این طریقه کشیده اند و تحقیقت معاملة اکابر این طریقه نرسیده به اتمام الله سبحانه سوا الصراط و چون اهل این سلسله علیه درین دیار عزیز الوجود و مریدان و مجتبان این سلسله اعدا و اغانی این اکابر و طلبه این طریق که آدمی مدنی الطبع مجبول است در تمدن و تعیش به بنی نوع خود محتاج است قال الله تبارک و تعالی یا ایها النبی حبیب الله و من اتبعک من المؤمنین هر گاه در کفایت معانی خیر البشر علیه و علی آله الصلوة و السلام مؤمنان را داخل داده باشد بگردان چه مضائق اکثر اغنیاء این وقت در دینی را عبارت از عدم احتیاج می دانند کلا احتیاج ذاتی الان است بلکه ذاتی جمیع ممکنات است بلکه خوبی انسان بهین احتیاج است و ذل بندگی او ازین راه ناشی است چه اگر فرضا احتیاج از انسان زایل گردد و دستنایب از غیبه از عیسان و کسرتی غنیان و نافرمانی در داری نقد وقت او نخواهد بود و قال الله سبحانه ان الانسان لطفی ان راه استغنی غایت مافی الباب فقر اگر قساری ماسوی دارسته اند احتیاجی که با سبب دارم آن احتیاج را بمنسب الاسباب حواله مینمایند و دولت بهین شده را از خوان نعمت تعالی میدانند و مطلق و مانع فی الحقیقت او را سبحانه



تقصیر میفرمایند و چون اسباب را بواسطه حکم و مصلح در میان آورده اند و چون قریب را با سبب تسبب ساختن  
بزرگو را در این فکر و شکایت را با سبب راجع میگردانند و نیک و بد را بظاهر از ایشان میدانند چه اگر اسباب را  
داخل نکرده باشند کار خدا عظیم را باطل سازند و بنا بر این خلقت خدا را باطل بجا نماند و وجود شریف سیادت پناه حق تعالی و معاد  
آگاه انجمنی انجمنی میر محمد نعمان در آنجا و مخفی است دعا و توجه ایشان که بهر امر کارم که بر کائنات و فیوض جهات  
ایشان توأم دولت شما اند و در حضور و غیبت ایشان را امر و معاون شما نیامد زیاد از یک سال شده است  
که ایشان از غیبت های شما غایبانه بفرقه نوشته بودند و محبت و اخلاص که شما را نسبت بفرقه حاصل است در اینجا  
درج نموده و ظاهر ساخته بودند که صوبه داری اینجا را بدگری تقویین نموده اند و وقت توجه و دستگیری است فقر  
را در آستانه مطالعات مکتوب توحی در نیاب حاصل گشت و شما را در اول وقت رفیع القدر یافت ظاهر در جهان  
ساخت شخصی را می بود و جواب آن باین عبارت نوشت که غایب خانان در نظر رفیع القدری در آید و الامم عند  
الله سبحانه والسلام مکتوب شخصیت و رسوم به نور محمد نبی صدور یافت و جواب استفسار او که پرسید  
بود که با وجود حیات پیرا کمالی پیش شیخ و دیگر برود و طلب حق حل و علانایه میجوهر است یا بشم الله الرحمن الرحیم  
بعد از الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند مکتوبیکه ارسال شد به پیر سید پر سیده بودند که با وجود حیات پیرا اگر  
طالعی پیش شیخ و دیگر برود و طلب حق حل و علانایه میجوهر است یا نه بدانند که مقصود حق است بجهاد و پیر وسیله است  
بوصول جناب حق تعالی اگر طالب رشد و نورانی پیش شیخ و دیگر میندول خود را در صحبت او با حق سبحانه جمیع یا برود  
که در حیات پیری از آن پیر طالب پیش آن شیخ برود و طلب رشد از او نماید یا باید از پیر اول نگار کند و توبه  
یا نه نماید علی الخصوص پیری میری اینوقت که پیش از رسم و عادت نمانده است اگر پیران اینوقت از خود خبر نمانند  
و ایمان را از کفر جفا نمیشوند که از خدا جلشانه چه خبر خواهند آمد و میرا که ام راه خواهند نمود  
آگاه از خوشبختی نیست چنین بن که خبر دار از چنان چنین به دای بر می ی که برین طور پیر اعتقاد کرده باشند و  
بدگر بر رجوع کنند و راه خدا جل شانه معلوم سازد و خطرات شیطانی است که از راه حیات پیر ناقص  
آمده طالب را از حق سبحانه باز میدارد هر چهار شد و جمعیت دل یافته شود و بی توقفت رجوع باید کرد و  
از وسوسه شیطانی پناه با چسبست مکتوب شخصیت و چهارم به محمد موسی و لرم موسی خواج  
علی جان صدور یافت و بیان آنکه از کون احوال و از عدم حصول آمل و دنیا و دینه و لنگ نباشند  
بسم الله الرحمن الرحیم سلم الله سبحانه عما لا یلیق بحاکم الدنیا بحکم المؤمن و نیاز زندان مؤمن است مناسب

حال زندان در دوا لم و اندوه و مصیبت است از کون احوال و لنگ نباشند و از عدم حصول آمل و لنگ  
نگرند و نگران معسر سیران معسر سیرا یک کلمه و در فراقی مقرون فرموده است مانا که فراقی دنیا و فراقی  
آخره خواسته بود اگر بیان کار باشد و از نیست نباتی احوال بخیر و در سیادت آمل و توفیق آمل سید محمد الباقی  
المشافیه خواهند گفت مشار الیه مراعات اتفاق و حقوق شمار نموده بلاقات گرامی متوجه است مکتوب  
شخصیت و پنج مولانا محمد شام خادم صدور یافت و در آخر از امور لا طائل به بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد  
و الصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند و نیک از احوال باطن خود خبر مقتدی نوشته اند تا با بحث فرحت باشد امور  
لا طائل است دنیا و دنیا گرایی آن نیکند که نکر احوال آخرت را گذارند کسی بختیوای اشتغال نماید هر چه نیست  
شما بخیر خواهد بود و اما احسان الابرار سیئات المقربین شنیده باشند بهر حال متوجه احوال باشند و طبعی را ضرور  
دانند و الصلوة و تقدیر بقدر باشد سبحانه الحمد و المنته فقرای اینجا می هر چند رزق معلوم ندارد اما بی سستی و بی  
کوشش فراغت و وسعت بیکر از اندر زیاده از قدر کفایت میرسد روزی که نقد وقت است باقی احوال  
این حدود و متوجوب حمد است درین چند ماه و با عود کرده بود و یکسکه اجل او رسیده بود و دو حال بر طرف  
شده است سبحانه الحمد و المنته علی جمیع النعماء والسلام مکتوب شخصیت و ششم بنای خان صدور  
یافت و در بیان توبه و انابت و ورع و تقوی و مایه سبب ذلک بسم الله الرحمن الرحیم الحمد و السلام  
علی عباده الذین الصلوا چون عمر گرامی در معاصی و زلات و تقصیرات و هفوات گذرانیده خوش می آید  
که از سخن توبه و انابت گوید دوم از ورع و تقوی زور قال الله تبارک و تعالی و توبوا الی الله جمیعاً ایها المؤمنون  
اعلموا ان الله قد قال الله تبارک و تعالی ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبه نصوحاً عسی ربکم ان یمحکم عنکم سیئاتکم و  
یکلمکم جنت تجری من تحتها الانهار و قال الله تبارک و تعالی و ذروا ظاهر الاثم و باطنه فالتمسوا من الله التوبه و ان الله غفور  
رحیم عین فی حق کل نفس لا یتصور ان یتنبی عنه احد من البشر کیف و الانبیاء و علیهم الصلوة والسلام لم  
یستغنوا عن التوبه قال خاتمهم و رسید هم علیه و علیهم صلوات الله و التحیات الله لیغان علی قلمی و انی  
لا استغفر الله فی الیوم و اللیله سبعین مره فان كانت المعاصی تملک من الله تعالی و سبحانه و لا یلیق بحکم الدنیا بحکم المؤمن  
العباد و حقنهم کالزنا و شراب الخمر و سماع ملاء و النظر الی غیر محرم و س مکتوب غیر وضو و عتقاد و بدعت و تقوی  
عنها بالزوم و الاستغفار و التمسع و الاغذار الی الله عز وجل و لو ترک فرض من الفرائض لا بد فی التوبه من  
اوداعه و انکانت المعاصی تملک بظالم العباد فتوبوا به و المظالم الیه و الاستحلال الیه و الاحسان الیه و الدعاء



و ان كان صاحب المال والعرض ميا قالا استغفاره والاحسان ورد المال الى اولاده وورثته وان لم يعلم له وارث تصدق بقدر المال والنجاة على الفقراء والمساكين بنية صاحب المال والذي اودى بغير حق قال علي كرم الله تعالى وجهه سمعت ابا بكر رضي الله تعالى عنه يقول وهو الصادق قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم ما من عبد اذ نسي دينه فقام فتنوا وصلى واستغفر الله من ذنبه لكان حقاً على الله ان يفيق ولا يقول بل وعلوا من ليل سوا او ظلم نفسه ثم يستغفر الله غفورا جديدا وقال عليه وعلى آله الصلوة والسلام في حديث آخر من اذ نسي دينه لم يزل عليه فهو كفارة وفي الخبر ان الرجل اذا قال استغفر الله واتوب اليك ثم عاد ثم قالها مرارا مرات كتب في الرابطة من الكتاب في الحديث النبوي انه قال عليه وعلى آله الصلوة والسلام تلك المسوفين يقولون سوف نتوب اوصي لقمان الحكيم لا يسه يسي لا تأخر التوبة الى عذق ان الموت يا بنيك بنية قال مجاهد بن لم تيب اذا صبح واسمعه من النبيين قال عبد الله بن المبارك رحمه الله سبحانه ورفلس من اهرام فضل من ما في فلس يتصدق به قيل روي ان من فضله افضل عند الله من ثمانية مبرورة ربنا طمنا انفسنا ان لم نغفر لنا وقرمنا لنكون من الخاسرين عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم انه قال ان الله تعالى يقول عبدي ادا افرغت عليك وتكن من عبد الناس وانه تمانيتك عنه من اروع الناس واقع بما رزقناك تكن اغنى الناس وقال صلى الله تعالى عليه وآله وسلم لا يبرية رفي الله عيكن ورجالكن عبد الناس وقال حسن البصري رحمه الله سبحانه شقال ذرة من الورع خير من الف تنقال من الصوم والصلوة وقال ابو هريرة رضي الله تعالى عنه جلسا الله تعالى عذرا اهل الورع والزهاد في الله تعالى الى موسى على نبينا وعليه الصلوة والسلام لا يتقرب الى مقرب مثل الورع قال بعض العلماء يا لله لا تعلم الورع الا ان يرى عشرة اشياء فريضة على نفسه اولها حفظ الله عن الغيبة والثاني الاجتناب عن سوء الظن والثالث الاجتناب عن آخرته والرابع حفظ البصر عن المحارم والخامس صدق اللسان والسادس ان يعرف منه الله تعالى عليه كليل يحب نفسه والسابع ان يفيق ماله في الحق ولا يفتق في الباطل والثامن ان لا يطلب لنفسه العلو والكبر والتاسع ان لا يفتق على الصلوات والعاشر الاستقامة على السنة والجماعة ربنا لا تعلم لنا فورا واخر لنا انك على كل شئ قدير فمخدا وما كبريا شفقت وكرممت انما راكروا به اجمع ذنوب يسر شود وروح وتقوى اجمع محرمات وشبهات حاصل ايد نعمته است غنيتي ودونتي ست قصوي والا تو به از بعض ذنوب وورع از بعض محرمات هم منتقم است شايد برکات وانوار اين بعض در بعضي ديگر سرایت کند و توفيق تو به وورع از سائر معاصي نیز سرگرد و بالايد برک

کله لا يترك كله اللهم وقلنا عنك وشبنا على دينك وعلى طاعتك بصدقة سيد المسلمين وقائمه الغر المحجلين عليه عليهم وعلى كل من الصلوات فعلنا ومن التسليمات اكملها مکتوب **فصل** في تقويم بنجران صدور يا فتى وديان حقنا اهل سنت وجماعت رضوان الله تعالى عليهم اجمعين با بيان نعمته ارکان اسلام و توفيق نمودن بر آنکه کلمه حق يعني کلمه اسلام گوش زد سلطان و نعمت نمايند بهم الله الرحمن الرحيم الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى صحيحه شريفه که از روی کرم والفتاح نافر و فقره نامر او ساخته بودند رسيد خدا سبحانه که درين طور اعلان پرشبه و اشتباه اغيما و سوا و نمند از حسن نشاء که در او بود و سوا سبها با فقره و در از کار سرنياز است ايماني باين طائفه حاصل است چنيني است که تعلقات شتي مانع حصول اين دولت نشسته است و توجهات پراکنده از محبت اينان باز داشته شکر اين نعمت عظمي بجا بايد آورد و بايد که امر مع من احب هديت بنوي است عليه وعلى آله الصلوة والسلام سعادت و نجات اينان را دري از تصحيح اعتقاد بود و جوب آراي فرقه تاجيه اهل سنت و جماعت رضوان الله تعالى عليهم اجمعين که سواد عظم و جم غفيرة را به نبود تا فلاح و نجات آخر وي متصور شود و جنت اعتقاد که مخالف مقتضات اهل سنت است هم قابل است که بپوشد و ابدی و عقاب سردي رسا نمند اينست و مسالمت و عمل ميده منتفرت دارا ما داهنت اعتقادي گنجایش منتفرت ندارد ان الله لا يفران فيترك به و يغفر ما دون ذلك لمن يشاء مقتضات اهل سنت را بلسان ايجاز و اختصار ايراد مي نمايد بقتضاي آن تصحيح اعتقاد بايد فرمود و از حضرت حق سبحانه و تعالی استقامت برين دولت بتضرع و زاري مسالت بايد نمود بداند که الله تعالى بذات قدیم خود موجود است و سائر اشياء بکجا و او سبحانه موجود گشته اند و بتخليق او تعالی از عدم بوجود آورده پس او تعالی قدیم و ازلی باشد و اشياء همه حادث و نو پديد باشند و هر که قدیم و ازلی است باقی و ابدی است هر چه حادث و نو آورده است فانی و مستملک است يعني در شرف زوال است و او سبحانه يگان است شريك ندارد و در وجوب وجود و نه در استحقاق عبادت وجوب وجود غير او تعالی نشايد و استحقاق عبادت سواي او را سبحانه منسود و مر او را تعالی صفات کامله است از انچه حيات و علم و قدرت و امارت و وسع و بصير و كلام و تكوين است که مقدم و ازليت متصف اند و بحضرت توان جلسلانه قائم اند تعلقات حوادث در مقدم صفات فعل كنند و حدوث متعلق مانع از ليت اينان نگردد فلا سغه از خبر دي و معتزله از كوري از حدوث متعلق بي بخبر و متعلق برز و فني صفات کامله نمايند و عالم بجز نيات ندارد که مستلزم تغير است که امارت حدوث است نميد اند که صفات ازلي باشند و تعلقات



صفات تبعیقات حادثه حادث یا باشد و صفات تعلق از جناب قدس او تعالی ملبوس است و او تعالی از صفات و لوازم چهار و اجسام و اعراض منزله است زمان و مکان و جهت را در حضرت او تعالی گنجایش نیست اینها همه مخلوق اویند که او را بجهان فوق العرش و اندر جهت فوق اثبات کند عرش و مساوی آن همه حادث اند و مخلوق اویند تعالی مخلوق و حادث را چه بجا که مکان خالق قدیم گردد و مقرا شود و اینقدر هست که عرش اشرف مخلوقات است تعالی او نورانیت و صفات انبیه ممکنات در وی بیشتر است تا چنانکه حکم مرآتیب دارد که مخلوق عظمت و کبر پائی خالق جل و علا آنجا پیدا و بود است باین علاقه ظهور آنرا عرش شد مانند الاعرش و غیره نیست با و تعالی بر این که همه مخلوق اویند تعالی اما عرش را قابلیت نمایند که هست و دیگران را نیست آئینه که صورت شخص را بینا نماید نتوان گفت که آن شخص در آئینه است بلکه نسبت شخص با آئینه و سایر اشیا و متقابله بر این است تفاوت از جناب قابل است آئینه قبول صورت شخص نمائید و دیگر آنرا این قابلیت نیست و او تعالی جسم و جسمانی نیست جوهر و عرض محدود و تنه ای نیست طویل و عریض نیست دراز و کوتاه نیست پهن و تنگ نیست بلکه واسع است نه بآن وسعت که نفهم ما در آیه محیط است نه بآن احاطه که در کما باشد و قریب است نه بآن قرب که متقل با گردد و با است نه بمعیت متعارف ایمان آری که که واسع است و محیط است و قریب است و با است اما کیفیت این صفات را ندانیم که چیست و هر چه دانیم و ندانیم که قدی در هر چه جسم دارد و تعالی باین چیز متحد نشود و هیچ چیز با وی متحد نگردد و نیز هیچ چیز در وی تعالی حلول نکند و او تعالی در هیچ چیز حال نشود و بعضی و تجزی در جناب اقدس او تعالی محال است و ترکیب و تحلیل در آن حضرت حل نشاند ممنوع است و او را سبحانه مثل و کفونیست زان و فرزند نیست ذات و صفات او تعالی بیچگونگی چون انزلی شبه و بی نمونه اندا نیقدر میدانیم که او تعالی هست و با سما و صفات کماله که خود را بآن ستوده است نصف است اما هر چه از آن در نمود و دراک ما در آید متعقل و متصور ما شود و تعالی از آن منزله و متعالی است چنانچه گذشت لا تدرکه الابصار و در بیان بارگاه است پیش ازین بی نبوده اند که هست بیا یزدانست که اسماء الله تعالی توفیقی اندیشی موقوف بر سماع انداز صاحب شرع هر آیتی که اطلاق آن در شرع بر حضرت حق سبحانه آمده است اطلاق باید کرد و آنچه نیامده است اطلاق نباید کرد و اگر چه در آن اسم معنی کمال مندرج باشد چنانچه اطلاق باید کرد که آمده است و سخی نباید گفت که نیامده است قرآن کلام خداست جل سلطان که لباس حرف و صوت در آورده بر غیر ما علیه و علی آله الصلوٰه والسلام منزل

ساخته است و عباد بآن امر و نهی فرموده چنانچه کلام نفسی خود را توسط کلام و زبان در لباس حرف و صوت در آورده ظاهر میسازیم و مقاصد خفیه خود را در عین ظهور می نماییم چنانچه حضرت حق سبحانه کلام نفسی خود را بی واسطه کلام و زبان بقدرت کماله خود لباس حرف و صوت عطا فرموده بر عباد فرستاده است و او امر و نواهی خفیه خود را در ضمن حرف و صوت آورده بر منقعه ظهور جلوه داده است پس هر دو قسم کلام کلام حق باشند بل و کلام نفسی و لفظی و اطلاق کلام بر هر دو قسم بطریق حقیقت باشد چنانچه هر دو قسم کلام نفسی و لفظی بطریق حقیقت کلام ما اند نه آنکه قسم اول حقیقت است و ثانی مجاز زیرا که مجاز را لفظی جائز است و کلام لفظی را لفظی کردن و کلام خدا را لفظی گفتن کفر است و همچنین کتب و صحف دیگر که بر انبیاء ما تقدم علی نبینا وعلیهم الصلوات والتسلیمات انزال فرموده است هم کلام حق اند سبحانه و آنچه در قرآن و در آن کتب و صحف مندرج است احکام خداوند نیست جل سلطان که موافق هر وقت عباد را بآن تکلیف فرموده است و بدین مؤمنان در حضرت حق سبحانه را در بهشت بی جهت و سبب مقابله و بی کیف و بی احاطه حق است ایمان آری که باین رویت اخروی و کیفیت آن مشغول نشویم زیرا که روتیه او تعالی بچون است و درین نشاء حقیقت آن برابر با بچون ظاهر نشود و غیر از ایمان نصیب اینان نبود و اے بر خلائق و معتزله و سایر فرق مبتدعه که از حرمان و کوری انکار روتیه اخروی نمایند و قیاس غائب بر شاهد کنند و بدولت ایمان آنهم شرف نگردند و تعالی چنانچه خالق عباد است خالق افعال اینها است نیز خیر باشد آن فعل یا شرمه تقدیر او است تعالی اما از خیر را مضی است و از شر را مضی نیست هر چند هر دو بار اوست و مشیت او است سبحانه لیکن باید دانست که شمر شمار ابواسط ادب با و تعالی نسبت بناید کرد خالق الشربناید گفت خالق الخیر و الشر باید گفت چنانچه گفته اند حضرت حق را سبحانه خالق کل شیئی باید گفت و خالق الفا و زرات و الحنا و زیر بناید گفت از جهت رعایت ادب جناب قدس او تعالی معتزله از شوقی که دارند خالق افعال بنده را دانند و خیر و شر فعل را با و نسبت کنند شرع و عقل مکتوب اینها میفرماید آری علماء حق قدرت بنده را در فعل او فعل داده اند و کسب در بنده اثبات نموده زیرا که فرق و فرج است در میان حرکت مرقش و حرکت مختار قدرت و کسب بنده را در حرکت ارتعاش هیچ مدخلی نیست و در حرکت اختیاری مدخل است همین قدر فرق باعث مواخذه میگردد و اثبات ثواب و عقاب بنیاد اکثر مردم در قدرت و اختیار بعد تر در دو اند و بنده را مفضل و عاجز دانند ایشانان مراد علماء را فهمیده اند اثبات قدرت و اختیار در بنده نه باین معنی است که بنده هر چه خواهد کند و هر چه نخواهد کند این خود از بندگی دور است



بلکه باین معنی است که بنده با آنچه تکلف شده است از عهده آن تواند برآمد مثلاً تا زینج وقت تواند آورد و کوه چهل کیلی تواند دو و گرد و از ده ماه یکاه روزه تواند نشست و در عمر خود بزراد و راه یک ساج تواند نمود و سطله بذا اقیاس باقی احکام شمر غیر است که حضرت حق سبحانه و تعالی از کمال مهربانی و سهولت و ساقی در انهار تعالی فرموده است از جهت منفعت و قلت تو انانی بنده قال الله تعالی یرید الله کلم الیسر ولا یرید کلم العسر یعنی خدایتعالی آسانی بخواد و دشواری نپسندد و فرموده است جلساطه تیرید الله ان کثیف علم و خلق الانسان ضعیفا یعنی بنده را خدایتعالی که تخفیف کند از شما گرانگی تکلیفات شاقه را و مخلوق گشته است انسان ضعیف و صبر از شهوات نمیدانند و مکرر و تکلیفات شاقه را نمیتواند برداشت انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات فرستاد بای حق اند جل شانہ بسوی خلق تعالی ایشان را بحق دعوت کنند تعالی و از خلالت بر آید هر که دعوت ایشان را قبول کند او را بهشت و بند هر که انکار نماید عذاب و دوزخ تهدید کنند هر چه ایشان از حق تبلیغ نموده اند و اعلام فرموده همه حق است و صدق که شایسته تکلف ندارد و خاتم انبیا محمد رسول الله است صلی الله علیه و علی آله و سلم و دین او تا نسخ او بیان سابق است و کتاب او بهترین کتب با تقدم است و شریعت او را باقی نخواهد بود بلکه تا قیام قیامت خواهد ماند و عیسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام که نزول خواهد نمود عمل بشریت او خواهد کرد و بعنوان است او خواهد بود و آنچه او علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات از احوال آخرت خبر وارده است همه حق است از عذاب گور و حفظ آن و سوال نکرد و دیگر در آن و فتنه عالم و انشقاق سموات و انتشار کواکب و برودت زمین و کوهها و پاره پاره شدن اینها و خشم و نشر و اعاده روح بپسند و زلزله ساعت و هجوم قیامت و محاسبه اعمال و شهادت و جوارح اعمال کتبیه و طیران نمودن نامه های حسنهات و سیئات بر بکین و شمال و وضع میزان حسنهات و سیئات را بآن وزن کنند و کی و زیاده و حق حسنه و عینه معلوم سازند اگر پل حسنهات گران آمد علامت نجات است و اگر خفت ظاهر شد علامت خسارت است فعل و حفظ آن میزان بر خلاف میزان دنیا است آنجا پل که بالا رفتن است و آنکه نیست باشد تخفیف و تشفیع است انبیا و صلی علیهم الصلوات و التسلیمات اولاً و ثانیاً هم عصاره مؤمنان را باذن مالک یوم الدین جلساطه تیرید الله است قال علیه و علی آله الصلوة و السلام شفا علی لاهل الکباک من امتی و پل صراط که بر پشت دوزخ هستند و مؤمنان از آن پل عبور کرده بهشت روند و کافران پایا لغزیده در دوزخ افتند و بهشت که بعد از بهشت است مؤمنان است و دوزخ که بعد از دوزخ است کافران است هر دو مخلوق اند و با دالای باقی خواهند ماند و قافی نخواهند گشت

و اینها

و بعد از محاسبه مؤمنان چون بهشت ر و عود بهشت دائم خواهند ماند و از بهشت بیرون نخواهند آمد و همچنین کفار چون بدوزخ ر و عود بهشت در دوزخ خواهند بود و با دالای با دالای خواهند ماند و عذاب در حق ایشان مجوز نیست قال الله تعالی لا یخفف عنهم العذاب ولا هم یظفرون و هر که در دل او ذره از ایمان خواهد بود او را بواسطه افراسطه اعمام صبی اگر بدوزخ بریزند بقدر عصیان معذب خواهد بود و آخر او را از دوزخ خواهند بر آورند و نیز روی او را سیاه نخواهند کرد و چنانچه کفار را سیاه کنند و نیز غل و زنجیر نخواهند کرد و چنانچه کفار را کشتند از جهت حرمت ایمان او و ملائکه بنده های خدا و عیال و عکاک کرم اند و عصیان از امر خدا جل شانہ در حق ایشان جائز نیست و با آنچه مأمور بنفعل می آرند و از ناشوئی پاک اند و توالد و تناسل در حق ایشان نفوذ است بعضی ایشان را حضرت حق سبحانه و تعالی بر سالت برگزیده است و به تبلیغ و حق مشرق ساخته مبلغان کتب و صحت انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات ایشانند که از خطا و غلط محفوظ اند و از کید و مکر دشمن مصوم هر چه ایشان از حضرت حق سبحانه تبلیغ نموده اند همه صدق و صواب است و شایسته احتمال و اشتباه ندارد و این بزرگواران از غفلت و جلال او سبحانه ترسانند و غیر از اتشال او امر کار دیگر ندارند ایمان تصدیق قلبی است و اقرار لسانی با آنچه از دین بر تواتر و ضرورت بار رسیده است اجمالاً و تفصیلاً اعمال جوارح از نفس ایمان خارج اند اما در ایمان کمال می افزایند و حسن پیدای کنند امام عظمی کوفی علیه الرحمه میفرماید که ایمان قبول زیادتی و نقصان نمیکند زیرا که تصدیق قلبی عبارت از تحقیق و اذعان قلب است که تفاوت کمی و زیاده و در آن گنجایش ندارد آنچه قبول تفاهت است کند داخل دایره ظن و وهم است کمال و نقصان در ایمان باعتبار طاعات و حسنات است هر چند طاعت بیش کمال ایمان بیش پس ایمان عامه مؤمنان مثل ایمان انبیا بنابر علیهم الصلوات و التسلیمات است که آن ایمان بواسطه اقتضای طاعات بزرگه علیاً آن کمال رسیده است که ایمان عوام مؤمنان بگرو آن نرسد هر چند این هر دو ایمان و نفس ایمان شمر کنند و از دالای آن ایمان بواسطه حقوق طاعات حقیقت و دیگر پیدا کرده است ایمان دیگران گویا فروان ایمان نیست و در میان اینها تماثل و مشارکت نفوذ است عوام انسان هر چند با انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات و نفس انسانیست شریک اند اما کمالات دیگر را انبیا بر علیهم الصلوات و التسلیمات بدرجات علیا رسانیده است و حقیقت دیگر تا بهت کرده گویا از حقیقت مشتبه که علی و برتر اند بلکه انسان ایشانند و عوام حکم فناس دارند امام عظمی علیه الرحمه فرماید اما مؤمن حقا و امام شایسته گویا علیه الرحمه اما مؤمن انشاء الله تعالی هر که امام را وجه است باعتبار ایمان حال توان گفت انا



مومن حق و باعتبار مال و خانه توان گفت انما مومن انشاء الله تعالى اما هر چه که گویند از صورت تشنه  
 ۱. جنتاب بهتر است مومن با رکاب معاصی اگر چه کبائر باشند از ایمان بیرون نرود و داخل دایره کفر  
 نگردد و منقول است که روزی امام اعظم با جمعی از علماء کبار نشستند و در مشغله آمد و پرسید که  
 چه میگویند در حق مومن فاسق که بدو خود را بناحق بکشد و سر او را از تن او جدا سازد و در کاسه سر  
 او شراب اندازد و بخورد و بعد شراب بخورد و با خود ناکند آیا مومن است یا کافر هر کدام از  
 علماء در حق او غلطی نمودند و دور از معامله ساختند امام اعظم درین اثنا فرمود و مومن است و با رکاب  
 این کبائر از ایمان نه برآمده است این سخن امام بر علماء گران آمد و زبان طعن و تشنیع ایشان را دراز  
 ساخت آخر چون سخن امام بر حق بود و بجهت قبول نمودند و اعتراف فرمودند اگر مومن عامی پیش از  
 غرغره توفیق توبه یافت امید نجات عظیم است که وعده قبول توبه است و اگر توبه و انابت مشرف  
 نکشت امر او بخدای است جل سلطان اگر خواهر عفو کند به بهشت فرستد و اگر خواهر بقدر معصیت عذاب کند  
 با تش و غیر آتش اما آخر کار او نجات است و مال او به بهشت است زیرا که در آخرت حرمان از  
 رحمت خداوندی جل سلطان مخصوص باهل کفر است و هر که ذره ایمان دارد امیدوار رحمت است  
 اگر بواسطه علت معصیت رحمت در ابتدا نرسد در انتها منتهی است ان شاء الله بسم است ربنا لا تنزع قلوبنا  
 بعد از بدینا و حسب لنا من لدنک رفته انک انت الوباب بحث و خلافت و امامت نزد اهل سنت  
 شکر الله تعالى السیم هر چند از اصول دین نیست و باعتبار تعلق ندارد باجماع شیعه در نیاب غلو  
 نموده اند و افراط و تفریط کرده اند و ضرورت علماء اهل سنت حق ربی الله تعالى عنهم این بحث را بطریق  
 بعلم کلام ساخته اند و حقیقت حال را بیان فرموده اند امام بر حق و خلیفه مطلق بعد از حضرت خاتم الرسل  
 علیه وعلیهم الصلوات و التسلیمات حضرت ابوبکر صدیق است ربی الله تعالى عنه بعد از آن حضرت  
 عمر فاروق است ربی الله تعالى عنه بعد از آن حضرت عثمان ذوالنورین است ربی الله تعالى عنه  
 بعد از آن حضرت علی بن ابی طالب است رضوان الله تعالى علیه و افضلیت ایشان تدریج خلایف  
 است افضلیت حضرات خنین اجماع صحابه و تابعین ثابت شده است چنانچه نقل کرده اند آن را کابر آنکه که  
 از ایشان امام شافعی است شیخ ابوالحسن اشعری که رئیس اهل سنت است فرماید که افضلیت شیخین بر بابی  
 است قطعی است انکار کنند مگر جاهل یا تعصب حضرت امیر کرم الله تعالى وجهه میفرماید یکسکه مرابری کبیر

و عمره فضل بدین مرتبه است و او را تا زمانه زعم چنانکه مغزی را بر نهند حضرت عبدالقادر جیلانی قدس سره در  
 کتاب غنیه که از مصنفات ایشان است میفرماید و حدیثی نقل میکنند که آن سرور فرموده است علیه وعلی آله الصلوٰه و السلام  
 که مرا عروج واقع شد از پروردگار خود مسألت نمودم که خلیفه بعد از من علی بود مگر گفت که ای محمد بن حنفیه  
 شود خلیفه بعد از تو ابوبکر است و نیز حضرت شیخ میفرمود که حضرت امیر گفته است که بیرون نیامدیم خدا از دنیا  
 تا آنکه عید کرد و این که خلیفه بعد از من ابوبکر است و بعد از آن عمر بعد از آن عثمان بعد از آن تو خلیفه خواهی  
 بود ربی الله تعالى عنهم جمیع و حضرت امام حسن فضل است انما امام حسین ربی الله تعالى عنهما و علماء اهل سنت و علم و  
 اجتهاد حضرت عائشه ربی الله تعالى عنهما بر حضرت فاطمه ربی الله تعالى عنهما فضیلت میدهند فاطمه را بتول میگفتند  
 که صیغه مبالغه است در انقطاع و حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی قدس سره در کتاب غنیه حضرت عائشه را تقدیم  
 میداد و آنچه متقدّمین فقیر است آنست که حضرت عائشه در علم و اجتهاد پیش قدم است و حضرت فاطمه در زهد  
 انقطاع پیش از آن فاطمه را بتول میگفتند که صیغه مبالغه است در انقطاع و حضرت عائشه مرجع فتاوی محابه است  
 رضوان الله تعالى علیه جمیع بیچ مشکله در علم بر محابه بنی علیه وعلیهم الصلوات و التسلیمات پیش نمی آید مگر آنکه  
 اهل آن نزد عائشه بود ربی الله تعالى عنهما و محاربات و منازعات که در میان محابه کرام علیهم الرضوان واقع شده  
 از مثل محاربه عمل و محاربه صفین بر محال نیک صرف باید نمود و از او تعصب دور باید داشت چه نفوس امین  
 بزرگواران در محبت خیر البشر علیه وعلیهم الصلوات و التسلیمات از او او محسوس مزی شده بود و بعد از حرم و کینه  
 پاک گشته اگر مصالح دارد بر او حق دارد و اگر منازعت و مشاجرت برای حق است هر گروهی بمقتضای  
 اجتهاد خود عمل نموده اند و مخالفت را به شایسته دار تعصب از خود منع کرده اند هر که در اجتهاد خود معصیب است  
 در درجه و بقوله ده درجه از ثواب دارد و آنکه خطی است یکدرجه ثواب او را نقد وقت است پس خطی  
 در رنگ معصیب از امامت دور است بلکه امید درجه از درجات ثواب دارد و علمای فرموده اند که در آن  
 محاربات حق بر جانب امیر بوده است کرم الله تعالى وجهه و اجتهاد مخالفان از مواب دور بوده مع ذلک  
 معارضه طعن نیستند و گنجایش طاعت ندارد چه جای آنکه نسبت کفر یا فسق کرده شود امیر کرم الله تعالى وجهه فرموده  
 است بر او ان ما باقی نشد ایشان که کافر اند نه فاسق زیرا که ایشان را تا و میل است که منع کفر و  
 فسق نمایند حضرت پیغمبر فرموده است علیه وعلی آله الصلوٰه و السلام ایاکم و شما جمیع محابه پس جمیع  
 محابه پیغمبر را علیه وعلیهم الصلوات و التسلیمات بزرگی باید داشت و همه را بشیخی باید کرد و در حق بیچ



یکی ازین بزرگواران بنیاد بود مکان بر بنیاد کرد و ستارعت ایشان را به از صلاحت و گیران باید و شست طریق فلاح و نجاست نیست چه دوستی محاب کرام با اهل طاعت و تقوی غیر است علیه و علیهم الصلوات و التسلیات بزرگی فرماید ما سن برسول مقدس لم یقر احدی بعلامات قیامت که خبر صادق علیه و علی آله الصلوات و التسلیات از آن خبر داده است حتی است احتمال گفتن ندارد که طلوع آفتاب را جانب غرب برخلاف عادت و ظهور حضرت مهدی علیه الرضوان نزل حضرت روح القدس بنیاد علیه الصلوته و السلام و خروج و حال و ظهور با جوج و مایوج و خروج و انبیا الارش و و کما که از آسمان پیدا شود تمام مردم را فرو گیرد و عذاب درونک کند مردم از اضطراب گویندای بروردگار من این عذاب را از ما دور کند که مایان می ریم و آخر علامات انش است که از عدل خیر و جماعت از نادانی گمان کنند شخصی را که دوستی مهدی و توفیق نموده بود از اهل هند مهدی موجود بوده است پس بزم اینان مهدی گذشت است و توفیق شده و نشان میدهد که تفرش در فرماست و احادیث صحیح که بحدیثت بلکه بحدیثی رسیده اند که بسیار است چنانچه آن سرور علیه و علی آله الصلوته و السلام مهدی را علامات فرموده است که در حق آن شخص که معتقد ایشانست آن علامات مفعول اند و در حدیث نبوی آمده است علیه و علی آله من الصلوته و السلام که مهدی موجود و بیرون آید و بر سر و یار او برود و آن امر فرشته باشد که در آن شخص مهدیست او را متابعت کنید و فرموده علیه و علی آله الصلوته و السلام که تمام زمین را مالک شدن چهار کس و کس از مؤمنان و دو کس از کافران ذوالقرنین و سلیمان از مؤمنان و فرود و بخت نصر از کافران و مالک خواهد شد آن زمین را شخص نیم از اهل بیت من یعنی مهدی فرموده علیه و علی آله الصلوته و السلام دنیا زود آید که بخت کند خدا تعالی مردی را از اهل بیت من که تمام دلوطن نام من بود و نام پدر او موافق نام پدر من باشد پس بر ساز و زمین را برادر و عدل چنانچه پیر شده بود و بجز و ظلم و در حدیث آمده است که اصحاب کتبت اخوان حضرت مهدی خواهند بود و حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوته و السلام در زمان وی نزل خواهد کرد و او را اخفت خواهد کرد و با حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوته و السلام در قتال و جهاد و در زمان ظهور سلطنت او در چهاردهم شهر رمضان کسوف شمس خواهد بود و در اول آن ماه خسوف قمر برخلاف عادت زمان برخلاف حساب نجومان بنظر الفصاف باید دید که این علامات در آن شخص میست بوده است یا نه و علامات دیگر بسیار است که خبر صادق فرموده است علیه و علی آله الصلوته و السلام شیخ ابن حجر رساله نوشته است در علامات مهدی معتقد که بدو نیست علامت میکند نهایت جمل است که با وجود و خروج ام مهدی موجود و جبهه در ضلالت مانند پاهم انداخته سوا الصراط یغیر فرموده

علیه و علی آله الصلوته و السلام برستی که بنی اسرائیل هتقاد و کفر قه شده بودند که بعد ایشان در نازند مگر یکی از ایشان و زود است که امت من بر هتقاد و سده فرقه متفرق شوند که همه ایشان در آتش باشند مگر یک فرقه پسندند که آن فرقه تا به یکسانند و علیه و علی آله الصلوته و السلام آمانند که باشند بر مثل آنچه من بر آنم و محاب من بر اند علیه و علی آله الصلوته و السلام و آن کفر قه تا به اهل سنت و جماعت اند که ملتزم متابعت آن سرور علیه الصلوته و السلام و التسلیات و متابعت محاب آن سرور علیه و علیهم الصلوات و التسلیات اند اللهم تعالی معتقدات اهل سنت و جماعت و اعتقادی زمر تم و احشر تا هم ربنا لاتزع طوبی بعدا فیه دنیا و هب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب بعد از تصحیح اعتقاد از اعتنال او امر و انتها از نواهی شرعی که بعلی تعلق دارد و نیز چاره نبود و نازنج وقت بی فتور با تعدیل ارکان و با جماعت او باید نمود که فارق در میان اسلام و کفر همین ناز است چون او را صلوة بر وجه مسنون میرشد مثل ستین از اسلام بدست آمد زیرا که نازل دوم است از هجرت چنانکه اسلام و صلوات ایمان بخدا و رسول و دست بجا شد و وصل دوم نماز است و وصل سوم اداء زکوة است اهل چهارم روزه هاست ماه رمضان است و حق پنجم حج بیت الله است اهل ول بایان تعلق دارد و هفتم روزه اعمال تعلق دارند جماعت ترین جمیع عبادات و فاضلترین اینها نماز است در روز قیامت ابتدا و محاسبه از نماز خواهد بود و اگر نماز درست آمد و دیگر بعنایت الله چنانچه نیز به دولت خواهد گذشت و مما لکن از خطورات شرعی احتیاج باید نمود و تا مضیبات مولی را بجا نشانه سمیات بلکه باید دانست و موافقتی است خود را در نظر باید داشت و از ارتکاب آن خجل متعقل باید بود و نماست و حضرت با یکشیر طری بنده کی نیست و الله سبحانه و تعالی و آنکه بی تماشای ارتکاب ناقصی مولای خود نماید جلشانه و از آن عمل خود و تشویر و افعال نبود و ما روتهم و است اصرار و قمر او نزدیک است که او را رقیه اسلام بیرون کند و در امره اعدا و اخل سازد و بنا آتسان لدنک رحمة ذی الناس امر را بشناود و لقی که حق بجا و تعالی شمار آبان ممتاز ساخته است و مردم از آن دولت غافلند بلکه نزدیک است که شما هم آنرا دریابید است که بادشاه وقت که بهفت پشت سلمان آمده است و از اهل سنت است و حق مذہب هر چند چند سال است درین آفاق که او ان قرب قیامت است و بعد عمنذ جوت بعضی از طلب علم بشنوی طمع که ناشی از نیست باطن است با امر او سلطان قرب جسته بر او خوشامد ایشان در آمدند و درین بین تشکیکات نمود و شبهات پیدا کردند و ساهو و حان را از راه بردند و بنشین بادشاه عظیم الشان هرگاه سخن شمار آگین استماع میفرماید و بقبول تعلق بیناید چه دولت است که بصریح یا باشارت کلام حق یعنی کلام اسلام که موافق معتقدات اهل سنت



و جماعت است شکر الله تعالی میسر گوش زوایشان نمایند و هر قدر که گنجایش دارند سخن اهل حق را عرصه دارند  
بلکه همواره مترصد و منتظر باشند که تفریحی پیدا شود و سخن مذکور در میان آید تا اظهار حقیقت است  
اسلام نموده آید و پیمان بطلان و شهادت کفر و کفری کرده شود و کفر خود ظاهر بطلان است هیچ عاقل آنرا  
نه پسندد و بطلان آنرا بی توحشی باید ظاهر ساخت و آنکه باطله ایشان را بی توقفت نفی باید کرد و آنکه بر حق  
حکومتی نبرد و در پیشه خالق سموات است هیچ شنیده آید که آنکه باطله ایشان پیشه را آفریده باشند اگر چه هر چه  
آیند و اگر پیشه ایشان را پیش زنده و از سران خود را محافظت نمایند چه جای آنکه دیگران را محافظت کنند کفر گویا شهادت  
این امر را ملاحظه نموده بگویند که این آنکه شفاعت ما خواهند بود نزد حق جل و علا را از اجل شانه نزدیک  
خواهند ساخت بی عقلانند از کجا دانسته اند که این جمادات را بحال شفاعت خواهد بود و حضرت حق سبحانه  
و تعالی شفاعت شرکار که فی الحقیقت دشمنان و پند در حق عبده و دشمنان خود قبول خواهد کرد و در رنگ آنست  
که باغبان بر سلطان خروج نمایند و جمعی از اهل بمان اعدا و باغبان نمایند بزم فاسد آنکه در وقت تنگ  
این باغبان نزد سلطان شفاعت خواهند بود و بوسیله آنها این تقرب سلطان خوانم یافت زب بخیج روان خدمت  
باغبان کنند و بشفاعت باغبان عفو از سلطان خواهند و تقرب او خواهند چه احدی است سلطان بر حق نمکنند  
و باغبان را شکست بدهند تا از اهل قرب و از اهل حق باشند و در امن و امانی بودند بی یقنان سنگ را  
بگیرند و بدست خود تیرا شد سالها آنرا پرستش نمایند و توقعات از وی امید دارند و بالجملة بدین کفره  
ظاهر بطلان است و از ستمان هر که از راه حق و طریق مستقیم دور افتاده است اهل هوا و بدعت  
است و آن طریق مستقیم طریق آن سرور است علیه و علی آنکه اصول است و اسلام و طریق خلفاء راشدین  
و سست علیه و علیه اصول است و تسلیمات حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی قدس سره در کتاب غنیة میفرماید که  
وینمای میترعان که اصول نهانه طائفه از خواجه و شیعیه و معتزله و مرجیه و مشبه و جمعی و ضرایع و نجایه و کلایه  
و زان آن سرور و نور علیه و علی آنکه اصوله و اسلام و در زمان خلافت ابی بکر و عمر و عثمان و علی رضی الله  
تعالی عنهم و جمیع نیز نبود و اختلاف این طوائف و تفرق اینها بعد از اسامه از موت صحابه و تابعین موعده  
نقشای سبیه رضی الله تعالی عنهم و جمیعین حادث شده است خبر آن سرور فرموده علیه و علی آنکه اصول است  
و التسلیمات که یک بعد از من خواهد بود نیست اختلاف بسیار خواهد بود پیش لازم گیرید شاست مراد است  
خلفاء راشدین مر آنرا اندران خود محکم گیرید و در درازن خود را از اختلافات اسو زبیر که هر بخت خلافت

است و هر چه بعد از من نویسد شود و دور است پس ندیدی که بعد از زمان آنحضرت و خلفاء شریفین علیه و علیه صلوات  
و التسلیمات حادث شود و از تیر اعتبار ساقط است و شایان اعتبار نیست شکر این دولت عظمی بجا باید آورد که از کمال  
فضل و کرم ما را داخل فرقه تاجیه ساخت که ایشان اهل سنت و جماعت اند و از فرق اهل بدعت و بدعت نکر دانند  
و باحقاد فاسده ایشان مبتلا نکرد از آن جماعت ساخت که بنده را در خص صفات مولی جلشانه شریک  
گردانند و خالق افعال بنده بنده را گویند و منکر رویت از وی باشند که سرمای و ول و نیوی و و آخر ویه است  
و نفی وجود صفات کامله از واجب تعالی نمایند و نیز از آن دو طائفه فساد است که با صاحب کرام خیر البشر علیه  
و علیه صلوات و التسلیمات به پیچید و با کبر و بدین سوء ظن نمایند و ایشان را معاوی بیکر بیکر تصور کنند و بغض میکنند  
مبطن ستم سازند حق سبحانه و تعالی در حق این بزرگواران رحمت و ینیم میفرماید و این دو طائفه تکذیب کلام حق جل و  
علا نمایند و اثبات عداوت و بغض و کینه در میان این بزرگواران میکنند و تعالی اینها را توفیق و باد و بصراط  
مستقیم ینا گرداند و نیز از آن جماعت نکر دانند که حق را سبحانه جهت و مکان اثبات کنند و جسم جسمانی  
بکارند و امارات حدوث و اسکان در واجب قدیم حلسطانه ثابت گردانند بر سر اصل سخن رویم و گوئیم که  
معلوم ایشان است که سلطان کالریج است و سایر انسان کالجسد اگر کرج صالح است بدن صالح و اگر کرج  
فاسد است بدن فاسد پس در صلاح سلطان کوشیدن در اصلاح جمیع بی آدم کوشیدن است و صلاح در اظهار  
اسلام است به روش که گنجایش وقت باشد و از گذشت کلیه اسلام از مقتضات اهل سنت و جماعت نیز گاه و بیگاه  
گوش زواید ساخت و در عصب مخالفت با بنویس و اگر این دولت میسر گردد در انت عظمی از انبیا علیه صلوات  
و التسلیمات برسد آید شمار این دولت مفتی بدست آمده است قدر آنرا بدانند زیاده چه مبالغه نماید هر چند  
بماله و ابرام سخن است و الله سبحانه الموفق مکتوب تصدیق و تمام بخواجه شرف الدین حسین صدوریات  
در بیان ستون نورانی و ستاره ذنب دار که از جانب شرق طلوع نموده بود و در علامات قیامت و انبیا سبب لک  
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی هدانا لهذا انما کننا لنهتدی اولان الله تقدس جلاله و علوه رسل ربنا انما نحن لکم صلوات  
و التیمات صحیفه شریفه که فرزند زنی اعربی محبوب مولانا ابوالحسن فرستاده بودند رسانیده و خوشوقت  
ساخت از ستون نورانی که بجانب شرق حادث شده است کمر استفسار نموده بودند بداند که در خبر  
آمده است که چون بادشاه عباسی که از مقتضات ظهور حضرت مهدی معمود است علیه الرضوان السلام  
برسد طلوع کند در جانب شرق قرن و استشیدن در حاشیه ینوید یعنی معمودند که رو و سر داشته باشند



اول طلوع آن در وقت هلاک قوم حضرت نوح بوده است علی نبینا وعلیه الصلوٰه و السلام دو روز مان  
 حضرت ابراهیم علی نبینا وعلیه الصلوٰه و السلام طلوع نموده بود و قتیکه او را در آتش انداختند و در وقت  
 هلاک فرعون و قوم او بوده است و در زمان قتل حضرت موسی بوده پس چون بنی اسرائیل حضرت حق سبحانه و تعالی  
 استغاثه میکنند از شمشیرهای این بیاض که در جانب مشرق حادث شده بود و اول بصورت نمود و منور بوده بعد از آن  
 گنجی پیدا کرده شباهت بصورت قرن که شلخ سمت حاصل نموده و نیز باین اعتبار فرموده باشد که هر دو طرف آن  
 شلخ باریک گشته بود که شباهت بندان داشت پس هر دو طرف را دو سر اعتبار نموده اند چنانچه نیز که هر دو طرف  
 آن باریک باشد آنرا دو سر اعتبار کنند خوی شیخ محمد طاهر قزوینی از جوان پورا کرده است بگوید که این ستون نیز  
 بکجانب فوق و دوسر داشته شبیه پروندگان که در میان آنها اندک فاصل بوده در محرابی این معنی نموده  
 باشد و جمیع دیگر نیز همین طور خبر دادند این طلوع و رای آن طلوع است که در وقت قدوم حضرت  
 مهدی حادث خواهد شد زیرا که قدوم او علیه الرضوان بر سر آید خواهد بود و درین وقت از مائه بیست  
 و هشت سال گذشته است و نیز خبر آمده است در علامت حضرت مهدی علیه الرضوان که در جانب  
 مشرق ستاره طلوع کند که آن را ذنب باشد نورانی این ستاره نیز طالع شده است اوستا یاشل او این  
 ستاره ذنب دار تو را بود که برای آن گویند که گفته اند سیر کواکب ثابت از مغرب بمشرق است پس روی  
 آن ستاره بسیر خود بکجانب مشرق است و پشت آن بکجانب مغرب پس این درازی بیاض در پس پشت  
 اوست که مناسب ذنب است و از مشرق بکجانب مغرب هر روز بلندی بر آید بسیر قسری اوست که  
 مربوط بسیر فلک عظم است و اندک سجانه علم بحقیقت الحال بالجملة وقت ظهور حضرت مهدی نزدیک است  
 تا سر مایه که آن ظهور است چه مقدمات و مبادی بطور آئیند این مقدمات و مبادی ظهور او علیه الرضوان  
 در رنگ ابراهیم پیغمبر است علیه و علی آله الصلوٰه و السلام که پیش از ظهور نبوت او علیه و علی آله الصلوٰه  
 و السلام ظهور کرده بود چنانچه گفته اند که چون نقطه عبد الله که صورت حضرت محمد رسول الله بود علیه و علی  
 آله الصلوٰه و السلام در رحم آمنه قرار گرفت همه تنهای روی زمین تگوشا شدند که همه شیاطین از کار خود  
 بازماندند ملائکه تخت ابلیس را سرنگون کردند و ویرا در ویرا انداختند و پهل روز عقیبت کردند و  
 در شب ولادت آن سرور علیه و علی آله الصلوٰه و السلام ایوان کسری بنجید و چهار دوه گنگه از آن  
 بپیدا و آتش فارس که هزار سال بود که برافروخته بود و فرو رفته بود و چون حضرت مهدی

بزرگ خواهد بود و تقویت عظیم بسبب او یا سلام و مسلمانان خواهد گشت و در خطا هر و باطن ولایت او تصرف  
 عظیم خواهد داشت و صاحب خوارق و کرامات بسیار خواهد بود و آیات عجبیه در زمان او ظهور خواهد کرد  
 و راست که پیش از وجود او و جبرای خوارق عادت در رنگ ابراهیم نبی علیه الصلوٰه و السلام بطور  
 آئیند و مبادی ظهور و سینه چنانچه از احادیث معلوم میگردد و بداند که در خبر آمده است که مهدی ظاهر نشود تا  
 زمانی که کفر استیلا پیدا نکند و بر طاق کفری کند پس متوقع در وقت استیلا کفر و کفر نیست و زبونی اسلام و  
 مسلمانان است این آن وقت است که غزای اهل اسلام را آن سرور علیه و علی آله الصلوٰه و السلام طوبی فرموده  
 است و بشارت داده و فرموده علیه و علی آله الصلوٰه و السلام العبادۃ فی الحج حجة الی یعنی عبادت در زمان فتنة  
 در رنگ هجرت است بسوی من معلوم شماست که سپاهیان در وقت استیلائی فتنة و فساد اگر اندک جرأت  
 بینمایند اعتبار بسیار پیدا میکنند و در وقت تسکین فتنة اگر هزار ترو و نمایند بی اعتبارند پس وقت کار کردن و  
 قبول افتادن بین وقت و رفتن است تمام خود را بر غیبت حق عمل و علما و بزرگان و غیره از متابعت سکت  
 سینه علی صاحب الصلوٰه و السلام و لقیته هیچ چیز اختیار نکنند اگر خواهند که مقبولان محشور شوند عجب بیک  
 هجرت که در وقت استیلا فتنة از ایشان بوجود آید و بدو بر جبهه علیار رسیدند شما خود نمایند و داخل خیمه الامم  
 آید و وقت خود را به ولع از دست ندهید و بجز و سوز در رنگ طفلان گول نگردید و دادیم ترا گنج مقصود  
 نشان بگویم تا رسیدیم تو شاید برسی و نمود نورانی که پیش از ظهور این کواکب ذنب دار طالع شده بود و ظلمت  
 بود و رتبه در آن مفهوم نمیشد و غیر از خیر در فطرتی در آید آستاره ذنب دار شایسته کدورت داشت  
 آبا بالفتح و المضار هو الله سبحانه و ریح ستاره موت شخصی و حیاط احدی و ولایت فرموده آبا آنچه از کلام  
 مقوم میشود و غرضی که بشاره بای تعلیق دارد سه چیز است و فرموده و با انجم هم میگردون بشاره راه  
 می یابند و سفرهای بر و بحر فرموده و لقد زینا السماء الدینا بمصابیح و جنانا با رجوا المصابیح آسمان دنیا را  
 بشارت از زینب و مزین ساخته غرض سوم رجس شیاطین باینهم بواسطه است استراق سمع نمایند و رای  
 این سه غرض هر چه گویند نبیوت نیست و نیست و داخل او هم و دنیا است است ان الفطن لا یفطن من الحق  
 شیطان بل نقول ان بعض الفطن اثم فرزند فطن که مکررین و نیکو که وقت توبه و ایمان است و هنگام قبل و انقطاع  
 که زمان در وقتها است و نزدیک است که در رنگ باران نیسان فتنه بریزد و عالم را درگیر در مخبر  
 صادق فرموده است علیه و علی آله الصلوٰه و السلام ان بین یلی الساعه قنات قطع الليل المظلم یصلح الرجل فیما مومن



و کسی کافر و بیسی مومن و بیحج کافر القاعد فیما فیهم من القاع و الماشی فیما فیهم من الساعی فکسر و ادخلوا فیها اوتارکم  
 و اضربوا سیدکم بالحرارة فان دخل علی حدک فلیکن کثیرا منی آدم و فی روایتی قالوا فیما تاملنا قال کونوا اهل  
 بیوتکم و فی روایتی و الرمو فیما اوجاف بیوتکم معلوم شما شده باشد که درین روز کفار را در الحرب نواحی نگرین  
 بر مسلمانان و بر بلاد اسلام بیستما نمودند و چه امانت را ساینده خدا هم الله سبحانه این قسم گامای بدو بقتضای  
 آخر الزمان بسیار باشد گفت: بیعتا الله سبحانه و ایام و جمیع المؤمنین علی متابعتی سید الرسلین علیه و علیهم الصلوٰة و السلام  
 و آل کل و علی ملئکة المقربین مکتوب شخصیت و نعم محمد را و خبرش صدور یافته در بیان تعدیل ارکان  
 نماز و طاعت و تسویه صفوف و در بیان آنکه چون بجای کفار رفتند از تصحیح نیت و نماز اتحاد فرمودن و احتیاط  
 در قیام نمودن و ما یعلق لبکم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفیٰ جمیعہ بشر فیہ کما رسال  
 و اشتیاق بود و نرسید چون متضمن ثبات و اشتیاق است یا ران بوده است فرحت فراوان رسانید و از کم الله سبحانه  
 ثباتا و بهتقامه اندر ج یافت بود امریکه بان امور است باقی از یاران که داخل طریقه شده اند بران مرعات  
 نمایند و نماز پنج وقت با جماعت پنججاه و شخصت کس و امیکند خدا الله سبحانه علی ذلک یفهمتی است که باطن  
 بزرگتری جلشانه مهور باشد و ظاهر با حکام شرعی محلی شود چون اکثر مردم درین ایام و در ادای نماز ساهست  
 میانیند و بطاعت نیست و تعدیل ارکان تقید فی در زنده بفرست یا ران و در نیاب بنایک و مبالغه مینویسد تلخ  
 نمایند بخر صاوق فرموده است علیه و علی آله الصلوٰة و السلام و در ترین و زوان کسی است که از نماز خود بگذرد و  
 گفتند یا رسول الله نماز خود چگونه میزد و فرمود علیه و علی آله الصلوٰة و السلام تمام کند رکوع نماز را و نه سجود نماز  
 را و نیز فرموده است علیه و علی آله الصلوٰة و السلام نظر کنی صدای جلشانه نماز بنده که ثابت نماز در صلب خود  
 در رکوع و سجود و نیز آن سرور علیه و علی آله الصلوٰة و السلام دیدم روی را که نماز میگذازد در رکوع و سجود  
 تمام می آورد و نماز ناخاف و مست علی ذلک است علی غیر دین محمد و نیز آن سرور فرموده است علیه و علی آله  
 الصلوٰة و السلام تمام نشود نماز کی تا بعد از رکوع تمام نه ایستد و صلب خود ثابت ندارد و هر عضو او در محل  
 خود قرار گیرد و همچنین فرمود علیه و علی آله الصلوٰة و السلام تا در میان دو سجده تن فشیب و صلب خود را درست  
 کند و ثابت ندارد نماز او تمام نشود حضرت رسالت علیه و علی آله الصلوٰة و السلام یکی از نمازگزاران  
 دید که حکام و ارکان و قومه و جلست باجانی آورد فرمود که اگر تو برین میری روز قیامت از امتان من ترا  
 نکونید و در جای دیگر فرموده است که اگر تمبرین میری نه در دین خود مرده باشی ابوهریره رضی الله عنه

و

فرموده است کسی باشد که شخصت سال نماز گذارد و یک نماز را در این نرسد تا آنکه باشد که رکوع و سجود تمام بجای نیاورد و گفته اند  
 زید بن وهب مروی را دید که نماز میگذازد و رکوع و سجود تمام بجای نمی آید و آن مرد را بخواند و گفت چندگاه هست که تو چنین  
 نماز میکنی گفت چهل سال است گفت تو درین چهل سال نماز نکردی اگر میری نه بر شکت محمد رسول الله صلی الله علیه  
 و آله و سلم میری منتقل است که بنده مومن چون نماز گذارد و رکوع و سجود او را نماز آن نباشد  
 بود و دراتی فرشتگان آن نماز را با آسمان میبرد و نماز را گذارد و دعا و نیکی میکند و میگوید خطبک الله سبحانه کما حفظت  
 خدای عزوجل ترا چنانکه مرا چنانکه بدشتی و اگر نماز نیکو گذارد آن نماز ظمانی بود و فرشتگان را که است آید  
 و نماز را با آسمان نبرد و نماز گذارد و دعا و نیکی میکند و میگوید خطبک الله سبحانه کما حفظت خدای عزوجل ترا  
 گردان ترا چنانکه تو مرا حفظ کردی و ایند پس نماز تمام باید گذارد و تعدیل ارکان باید نمود و از رکوع و سجود  
 و قومه و جلست بجا باید آورد و دیگران را نیز تیمای نماز دلالت باید کرد و بطاعت نیست و تعدیل ارکان راه  
 باید نمود که اکثر مردم ازین دولت محرومند و این عمل تروک کشته است اجبا این عمل از اہم مہام اسلام است  
 آن سرور فرموده است علیه و علی آله الصلوٰة و السلام کیست که سکت مرا اجبا نماید بعد از آن که آن سکت مرد باشد  
 آنکس را ثواب صد شہید بود و نیز نماز کند در نماز جماعت سفها بر باید کرد و یکس از مسلمانی پیش و پس نایستد  
 سه باید نمود که همه بر ابریکند باشد آن سرور علیه و علی آله الصلوٰة و السلام اول تسویه صفوف می فرمود  
 بعد از آن تحریری بستی و فرمود علیه و علی آله الصلوٰة و السلام تسویه صفوف اقامت صلوة است ربنا آتینا  
 من لدک رحمة و ہدینا من امرنا شد اسعادت آثار اعلیٰ نیست درست میشود چون بجای کفار و از الحرب  
 رفتند و اول تصحیح نیت نمایند تا بعد بران مترتب شود باید که مقصود ازین جنگ و جدال اعلای کلمتہ اسلام  
 باشد و تو باین و تحریب اعدای دین بود که با آن ماوریم و مقصود سراسر جهاد و اہم ترین است باور و دگر نیست  
 خود را باطل سازند علون و غازیان از بیت المال مقررست که منافی جهاد نیست و در اجر غازیان نقصان  
 نمی آید و نیت باطل اعلیٰ نمایند صحیح نیست بکنند از بیت المال علوفه خورد و جهاد نمایند و امیدوار اند  
 غازیان و شہیدان باشند بحال شما غلطی آید که در باطن کین شغولید جل و علا و در ظاهر نماز جماعت کثیره  
 ادا نمایند بدست ذلک بدولت جهاد کفار و از الحرب مشرف گشته اید هر که سلامت می ماند غازی است و  
 مجاہد آنکه ہلاک شود و شہید پاک است اما این همه بعد تصحیح نیت تصور است اگر تحقیق نیت تحقق نشود و تکلیف  
 خود را برین نیست باید آورد و حضرت حق سبحانہ تعالیٰ و متضرع باید بود و تحقیق نیت نیست میرسد و در بنا اتم لنا و رنا



و آخر لما انک علی کل شیء قدیر نصیحت دیگر که بیان آن نموده می آید التزم نماز تجدید است که از ضروریات طریقی است  
 و حضور هم بشما هم گفته بود که اگرین معنی معتبر نماید و بیداری خلایق مقادیر نشود چنانچه از متعلقان امر باید  
 عمل شد تا در آنوقت شمار بطولع یا بکمره بیدار سازند و نگذارند که خواب غفلت افتاده باشند چون چند روز  
 چنین کنند امید است که بی تکلف و اوست دولت بیدار گردد و نصیحت دیگر احتیاط در تقصیر است چه در کار است  
 که هر چه از هر جا که بیاید باید خود را ملاحظه و در محنت شری بناید کرد و این کس بمر خود نیست تا هر چه دانند کند  
 مولا را در وجای طاعت که با او نمی تکلف فرموده است و در ضاعدم رفعا خود را بتوسط انبیا که رحمت است  
 عالم علیهم الصلوات و التسلیمات بیان نموده است بی سعادت بنده باشد که خلاف معنی مولا را خود را اتفاقا نماید  
 و بی اذن مولا در ملک و ملک مولی تصرف کند شرم باید داشت رعایت رضای صاحب مجازی بینا و بیخود  
 که دقیقه در نیاید فرو گذاشت شود و مولای حق بناید که مبالغه از امور نامعنی می نماید و جز اینها هیچ  
 اتفاقات آن نمی نمایند این اسلام است یا اگر نیک فکر کنید و هنوز هیچ غرضه است و تمارک ماسبق مکن است که  
 انساب من الانبیا مکن لا ذنب له بشارت است و مقصود از این ذلک اگر کسی مصر بر ذنب بود آن خود را  
 باشد منافق است صورت اسلام دفع عقوبت او نماید و منع عذاب او نکند و بکماله مبالغه نماید و باطل  
 تکلیف الاشارة دیگر در موضع خوف و در حال ابتلاء اعداء از برای امن در غایت قراة سورة لایلات مجرب  
 است اقل هر روز و هر شب یا زود بار بخواند و در حدیث مصطفوی علیه و آله الصلوة والسلام آمده است  
 من نزل منزلا ثم قال احوذوا کلکلمات الله التامات من شرم خلق لا یغفر شیء حتی ارکب من منزله ذلک والسلام  
 علی من اتبع الهدی مکتوب میباشد و هم بولانا بعدا لواحدا لاهوری صدور یافته در بیان اسرار و حقایق  
 کوی مظهر که چنانچه در انسان نموده عرش است نموده کعبه است و مایه سب و ملک در انسان چنانچه قلب او  
 نموده عرش و عرش جلال است جلاله و جلوه و جلوه او نمونج ظهور عرش است از بیت الله نیز در انسان نشانه است  
 که میانه است و از بین و شمال بیگانه است و چون سبقت بگانه است ارباب این دولت عظیم بالا صالت انبیا و  
 علیم الصلوات و التسلیمات و تبعیت و وراثت این بزرگواران از امتان ایشان هر که را این دولت شرف سازد  
 در محاب انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات و تبعیت انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات این دولت بیشتر بوده است  
 و بعد از زمان اصحاب قلت پیدا کرده بعد از قرون متطاو له الکی را باین دولت وراثت و تبعیت مشرف  
 سازند و مکتوب بود و کبریت احمد باشد و این شخص داخل زمره اصحاب کرام است علیهم الصلوات و از سابقان است

و صاحب این نسبت حلیه بد و است مرکز مطلوب تمیز است هر چند و نفس مرکز هم مراتب است اما بد و است سلطنت  
 مشرف است زیاد و ازین سما چه داناید و بیش ازین موز چه شرح دهد و چون فضل الله سبحانه این نسبت علیه  
 سر بر آرو نشینهای پیش آمد و در زوال آرد و نامی و نشانی از آن نماند چه نسبت قلب چه نسبت غیر قلب و از این  
 نه انک لظلم من عینی نشان آن موطن است اصحاب این دولت بصراط مستقیم اند که بوصول مطلوب مجازی افتاده  
 است و آنکه ازین صراطین و شمال است و وصول او ظلی از ظلال است اگر چه در ظلال مراتب متفاوت است  
 انما یهدی به اس خطلیت قسم اندسه فراق دوست اگر انک است انک نیست به درون دیده اگر نیم دوست  
 بسیار است به هر که از صراط مستقیم بر آید اندر خرد و جدا افتاد نماید و دو قدر میر و دو از وصول بطول بیدتر  
 میر و دوسه ترم نری بجهای اعزایی بکین و که تو میر و می تبرکتان است بیفتنا الله سبحانه علی الصراط المستقیم  
 و السلام علی من اتبع الهدی مکتوب میباشد و و حکم حضرت خذو مزادگی جامع علوم عقلی و نقلی و اجته  
 محمد سعید سلمه الله تعالی صدور یافته لا اله الا الله محمد رسول الله کلامه اولی متفحص اثبات مرتبه و است تعانت  
 و تقدیرست ظهور مرتبه و جوب در صورت مثالی بصورت نقطه اقراب از ظهور آن مرتبه که بصورت طویل و غرض  
 مشهود گردد و هر چند در آن مرتبه نقطه را انجایش است و نده و از ره راه انجا طول را مجال است نه غرض و  
 عشق را الاجرم در صورت کشفه کلمه نیست و در رنگ نقطه بیناید و کلام محمد رسول الله که نبی از دعوت خلق است  
 که با جسام و جوهر تعلق دارد و طول و بسط را آنجا قدم راسخ است ناچار صورت مثالی این مقام در  
 نظر کشفه طویل و عرض می در آید درین مقام سالک بواسطه بقیه سکر که در وی مانده است کلمه ثانیه را  
 در رنگ دریای محیط بینا بد و کلمه اولی را در رنگ نقطه در جنب آن دریا خیال میکند از اینجا است که  
 این فقیر نیز بواسطه بقیه سکر که مانده بود حکم کرده است و نوشته که کلمه ثانیه دریای است که در جنب آن  
 کلمه اولی کا نقطه است و درین مقام صاحب فتوحات کیه نیز گفته است که جمع محمذی اجمع است از جمع  
 بی پایان الی جلاله و چون بعثت الله سبحانه و سمعت یحیی مرتبه و جوب تعانت و تقدیرست بیرو توانا زد و  
 احاطه بی کفی آن مرتبه مقدسه ظاهر گردد و عالم تمامه باین طول و عرض علم جزو لا یتجزی پیدا کند نسبت به ریا  
 بے پایان چیزیست را که اول نقطه میافتد این وقت دریای بے پایان میاید و دریای محیط از حوز  
 لاتجری خرد تری بیند از اینجا کس گمان نکند که ولایت افضل از نبوت باشد زیرا که ولایت ساسب کلمه  
 اولی است و نبوت ملائم کلمه ثانیه زیرا که گویم نبوت عبارت از حصول هر دو کلمه قدسه است عروج



نبوت بکمال اولی تعلق دارد و نزول آن به کلمات انبیا پس مجموع کلماتین حاصل مقام نبوت باشد نه آنکه کلام  
انبیا حاصل مقام نبوت است چنانچه چنانچه گمان برده اند و کلام اولی را مخصوص ولایت داشته اند نه نخستین است  
بلکه هر دو کلام حاصل مقام ولایت اند باعتبار عروج و نزول و هم حاصل مقام نبوت اند بوجوه و نزول غایت مافی  
الباب مقام ولایت ظل مقام نبوت است و کمالات ولایت ظلال اند کمالات نبوت را در مقام سکون هر چه بگویند  
سخن و اندو این فقیر نیز در سکریات ایشان شریک است لهذا در بعضی مکاتیب خود کلام اولی را مناسب مقام  
ولایت نوشته است و کلام ثانی را مناسب مقام نبوت سکون نموده است غلطی است اگر بگویند که در کفر طریقت اسلام  
حقیقت بریند و بیا لایق اند و انانیتینا و اخطا انبیا و نبی که صلوة و اسلام و برحم الله عبدا  
قال آینه مکتوب **دووم** و مخدوم و خراگی خواججه معصوم صدور یافته در میان آنکه عالمه سمیت الله المقدس  
فوق تجلیات ظهور است و فوق ظهور عرش است و در بیان الحاق و وصول کتبی کعبه و شوق زیارت  
صورت بصورت کعبه عظمیه احمد الله و سلام علی عباد و الذین اطقی ظهور عرش هر چند فوق ظهورات است اما معامله که  
بسمیت الله مقدس هر دو است فوق ظهورات تجلیات است انجام ظهور تجلی بر دن نیک است تجلیات و ظهور  
حکم محیط و در این معامله در حکم مرکز آن دایره است و شک نیست که محیط دایره با وجود وسعت  
ظل مرکز دایره است زیرا که همان نقطه مرکز ظل خود را برین ساخته است و برنگ صد نقطه بر آن محیط دایره  
گشته است و در این فیه تغییر لفظ از قبیل تعبیر با قرب اشیا است و الا تجلیات نیز در رنگ دایره منقود است  
نه ظاهر را آنجا مجال است و نه مظهر او را آن موطن نه اهل گنجایش دارد و در ظل جلال نیز اذان دولت سرور درگاه  
ظل در راه مانده است چگونگی با تو از مرغی نشانه یک با عقاب بود هم آشیانه نه ز غنقا است نامی بیش مردم  
ز مرغ من بود آن نام هم کم نه کعبه انبیا بی اسم ائمه علی نبینا و علیهم الصلوٰه و الطیحات که صخره سمیت المقدس  
است کمالات ظهورات آن آخر عروج کمالات این کعبه عظمیه دارند و ملحق با بن سیر و درجه اطراف را  
غیر از حق بر مرکز چاره نیست طرق ابریزند که صراط مستقیم است بطالب راه نیاید و اشتیاق اهله  
لغاه الکعبه المعظمه قال الله تبارک و تعالی ان اول بیت وضع للناس للذین ببکم بارگاہ و هر  
للعالمین فیه آیات مینات مقام ابراهیم و من و خله کان آئنا و الله علی الناس حج البیت من استطاع الیه  
سبیلا و من کفر فان الله عنی عن العالمین هر چند بفضل الله سبحانه الحاق بحقیقت کعبه میر شده است و تزیینات  
سببه اندازد بعد از حق بوصول پیوسته است الا شوق ملاقات صورت بصورت است حج فرض اکبر

گشته است و امن طریق بهم بواسطه اعلیه سلامت متحقق شده است و شوق ادای آن فرض هم بر وجه کمال است لیکن  
تسویه و تسویه است استخاره سفر مساعده که بنیاد و هر چند نیک متوجه میشود راه رفتن نیکشاید و وصول کعبه  
بخشعی در آید چه توان کرد و تاخیر ادای فرض انبیا عذر با سو و من نیست مبر حال بقصد ادای فرض حج توفیق افتد  
سجانه از خانه باید برآمد و بدیده و سر قطع حاصل نیاید نمود اگر وصول میسر شد نعمت است غلطی و اگر در راه ماند  
امید واری فقره وقت است رنبا آتم لانا و اذ غفر لنا انک علی کل شیء قدیر و صلی الله تعالی علی سیدنا محمد و آله و صحبه  
و بارک و سلم مکتوب **هفتم** و سوم بحضرت خرد و مادی مجد الدین خواججه معصوم سلمه الله تعالی صلوات  
یافت در بیان ظاهر و باطن انسان کامل و اینها سبب ذالک الحمد لله و سلام علی عباد الذین اصطفا نسان  
جبارت از مجموع خلق و عالم امر است و عالم خلق را صورت و ظاهر انسان تصور نمایند و عالم امر را حقیقت و  
باطن انسان میدانند و اعیان ثانی را که خالق ممکنات گفته اند باین اعتبار است که ممکنات ظلال آن عیانند  
و آن اعیان و وصول انبیا است چه حقیقت و ما سمیت ممکنات همان ظلال اعیان است که ممکنات بآن ظلال  
مکنات گشته اند و وجود ظلی پیدا کرده بخلاف اعیان که تعینات و جوهریه آنجا اثبات مینمایند و فوق مراتب  
امکان آنرا میدانند زیرا که تعین و وحدت و تعین و احدیت را که مرتبه اعیان ثانی است تعین و جوهری گفته اند  
و سه تعین دیگر را که تعین روحی و تعین شالی تعین حسی باشد تعین امکانی دانسته اند پس تعین جوهری را که  
حقیقت تعین امکانی گویند بر سبیل تجز و خواهر بود که حقیقت امکانی از عالم امکان خواهر بود که از مرتبه و جوهری شئی  
گو با حقیقت سنی است پس آنچه گفته اند که صوفی کائن و بیان است یعنی بظاهر با خلق است و بباطن ایشان  
جدا است که با حق است بجهان مراد و ظاهر عالم خلق او داشته اند و از باطن عالم امر او خواسته اند و این مقام  
را که جمع بین التوحید است پس عالی گفته اند و مقام تکمیل و ارشاد دانسته اند و مرتبه دعوت انکا گشته  
و این فقیر را درین موطن معرفت خاصه است و آن آفتست که شخصی باشد از شخص خواص کم نسبت با مجموع  
عالم خلق و عالم صورت و ظاهر بود و حقیقت و باطن او همان اسم بود که مبدأ تعین او است با اسماء و صفیات  
دیگر که کلاصل اند و آن اسم را حق اتمت الی حضرت الذات المحمده عن الشیون و الاعتبارات این عارفت  
تمام المعرفه چون جمع مراتب امکانیه را سل کرده و وصول بآن اسم که قیوم است و ابرامی شده است و دانای  
او از مراتب امکانیه کنه شده بآن اسم منطبق گشته و ترتیب بر سبیل عروج انا فانا مراتب فوق آن اسم  
که کلاصل امر آن اسم را انطباق یافته است و برین لفظ با حدیث مجرده رسیده پس اینهمه مراتب انطباق



انامی و حقیقت او گشته است که عالم امر و در رنگ عالم خلق و صورت آن حقیقت شده و این صورت در رنگ جامه  
است مگر آن حقیقت را که بچون شخص لایس است مگر آن جامه را و چون دیگران را اطلاق نام مقصور بر عالم  
خلق و عالم امر است لا محذور صورت و حقیقت اینها زمین عالم خلق و عالم امر باشد و آن اسما که مبادی  
تعیینات ایشانند پیش از قیوم ایشان نباشند سوال عارف هر چند کمال معرفت پیدا کند از جمله کمالات است  
و از مکان بوجوب تعقیف نمیکرد پس است که قیوم است و ادم تبه و جوب است چگونه حقیقت او بود و جزو او باشد  
جواب گویم که این حقیقت باعتبار وجود و محذور لازم آید چنانکه بقا باشد گفته اند این شهود  
محدود نیست غرات و نتایج بر آن متفرع است سه فریاد حافظ نامه آخر بر نه نیست به هم قصه غریب و حدیث  
عجیب است پس محقق شد که مجموع صورت و حقیقت دیگران است صورت این عارف است که نسبت  
بحقیقت این صورت بچون جامه یکتا است نسبت شخص لایس آن جامه پس دیگران از حقیقت آن چه دریافتند  
و چه فهم کنند و غیر از مائل صورت و حقائق خود آنچه تصور نمایند معرفت این عارف مستلزم معرفت حق است سبحانه  
اذا را و اذکر الله سبحانه نشان شایسته الهی چیست آنکه دوستان خود را کردی که هر ایشان را شایسته تر یافت  
و تا تر یافت ایشان را شایسته و بچون فقر در بعضی کتب و رسائل خود نوشته است که عارف نام المعرنه بعد  
از رجوع به عتبات کلیت خود متوجه عالم میگردد و تا که ظاهرش خلق است و باطنش حق جل سلطان مباد از آن کلیت  
عالم خلق و عالم امر او است چنانچه متعارف قوم است یعنی بعالم خلق و عالم امر هر دو متوجه دعوت میگردد و نه آن  
حقیقت و باطن که این فقر در بالا نوشته است و اسم قیوم و با فوق آن مراد است توجیه او بچون جل و علا و  
ندارد که از عالم و جوب است چنانچه گذشت پس به تقدیر در وقت رجوع توجیه عارف کامل تمام بجانب  
خلق است و آنکه بیکر و بخلق و او در دوسه دیگر بچون جل و علا و او در توسط سیر است لیکن از آن شخص ملک  
بلند تر است که روش تمام بچون جل و علا سلطان زیر آنکه این شخص را و او اسه حقوق عباد ناقص  
است و آنکه اوای هر دو حق خلق جل و علا و حق خلق هما کن بجای آورد خلق را بجانب خالق  
میخواند جل سلطان پس نسبت او کامل باشد باید دانست که توجیه بچون جل سلطان بعد از طلب و بعد در حق  
این عارف نصیب دیگران گشته است که توجیه محتاج آنکه یکس دیده که توجیه باشد کلیت که از خود  
نزدیک تر باشد که توجیه صورت ندارد و این عدم توجیه از خصایص کمالات آن عارف است و در بیان  
نزدیک است که آن ناقص انکار هر توجیه را از عدم توجیه کمال تصور نمایند حضرت حق سبحانه و تعالی

ایشان را انصاف و با و یکجمل مرکب خود حکم نکنند و بهتر را عیب ندانند مکتوب بنقاد و جهام  
بخواه باشم صدور یافته و تاویل کریمه نظم نفسه الایه در بیان کریمه اناعرضا الایه و در  
بیان خلافت انسان کامل که عالمه او تا بجای میرسد که او را قیوم جمیع اشیا میسازند آن ظالم نفسه  
است و مقصد از این نظم تعلیل تعبیه نموده اند و سابق باخیرات را محجب و محبوب که سر حلقه آن محذور است  
علیه و علی آل الصلوٰه و السلام قال الله تبارک و تعالی و تعالیم او را شنا کتاب الزین مطهرنا من عبادنا منعم  
ظالم نفسه و نعم مقصد و نعم سابق باخیرات باذن الله تعالی و قال الله تعالی اناعرضا الایه و تعالی  
السموات و الارض و ابجبال فاین ان کلها و اشق منها و جعلها الانسان انه کان ظلوا جهولاً مراد  
الایهین ما را و الله سبحانه و کون تا و لهما ما ظله لارزنا لا تو اخذنا ان لیسنا و ان خطا باید و نیست که ان الله  
خلق آدم علی صورتی و تعالی از صورت منزله و تعالی است پس خلق آدم بر صورت او سبحانه باین معنی  
تواند بود که اگر مرتبه تنزیه را در عالم مثال صورتی فرض کرده شود هر آینه این صورت جامع خواهد  
بود که انسان جامع بر آن صورت موجود گشته است صورت و دیگر اقا بلیت آن نیست که مثال آن  
مرتبه مقدسه تواند بود و مرآت آن توان گشت ازینجا است که انسان شایان خلافت او تعالی گشته  
است زیرا که تا بر صورت شی خلق نگردد و شایان خلافت آن شی نباشد چه خلیفه شی خلقت شی است  
و نائب متاب آن شی است و چون انسان خلیفه رحمان گشت تعالی ناچار تحمل بار امانت را  
متعین شد لا یمل عطاء الملك الامطایاه آسمانها و زمین با و که هما جامعیت از کجا باید تا بصورت  
او تعالی خلق گردد و شایان خلافت او تعالی باشند و تحمل بار امانت او سبحانه نمایند و  
محسوس میگردد که اگر این بار امانت را فرشتگان و زمین و کوه و حواله نمایند پاره پاره گردد و هیچ اثری  
از انما باقی نماند و ان امانت بر عظم این حق تعالی است جمیع اشیا است بر تزلزل نیامد که مخصوص بکمال  
افراد انسان است یعنی معاملة انسان کامل تا بجای میرسد که او را قیوم جمیع اشیا حکم خلافت  
میسازد و نموده را را فاضله و وجود و بقا که سائر کمالات ظاهری و باطنی متوسطا و میرسانند اگر ملک است  
با و متوسل است و اگر ارض و جن است با و شمش و فی الحقیقت توجیه جمیع اشیا بجانب او است  
و همه مگر آنرا و این معنی را دانند پاره فرموده آن کل ظلوا جهولاً کثیر الظلم علی نفسه بحیث لا یستقی  
من وجوده و لا من لوائه و وجوده اثرا و لا حکما و تا بر خود چنین ظلم نمایند شایان تحمل بار امانت نبوده و جهولاً



کثیر الجمل کجاست لایکون نظم و لادک بالطلب بل عجز عن الادراک و بکل عن العلم بالمقصود و این عجز و جهل در آن  
 موطن کمال معرفت است لان اجماع اعظم ثمره و لا شک ان اعظم البین کل الامانه این دو وصف گویا علت  
 اندازم حل بارمانش را این عارفی که منصب قیومیت اشیا مشرف گشته است حکم وزیر دارد که محاسن  
 مخلوقات را با و مرفوع داشته اند هر چند انعامات از سلطان است اما وصول آنها بوط بوسط وزیر است  
 رئیس این دولت ابوالبشر حضرت آدم است علی نبینا و علیه الصلوٰه و السلام و این منصب عالی بالا صالته  
 مخصوص باقیاء اولی العزم است علیهم الصلوٰات و التیمات و تبعیت و در آنست بزرگواران هر که با این  
 دولت مشرف سازند سه با گریان کارها دشوار نیست و و طائفه اولی از و ارثان کتاب که برگزیدگان  
 از عباد و تالی همین خاتم نفسه است که منصب وزارت و قیومیت مشرف است و طائفه ثانیه ازین  
 برگزیدگان که تعبیر از این بقصد فرموده است آنانکه که دولت خدمت مشرف گشته اند و صاحب سر و  
 اهل مشورت اند هر چند معامله و کار و بار با و شاه است وزیر موط است اما خلیل ندیم است و صاحب  
 انفس و لغت است این از برای فرحت خود است و آن از برای محاسن و دیگران است نشان  
 مابینا و سر حلقه این مقام عالی حضرت ابراهیم خلیل الرحمان است علی نبینا و علیه الصلوٰه و السلام و  
 هر که با این مقام عالی مشرف سازند و فوق مقام جانب مقام محبت است که طائفه ثانی است که  
 سابق با خیرات اند با آن مقام اعلی مشرف گشته اند یار و ندیم و دیگر است و محبوب و دیگر اسرار  
 و معاملات که محب و محبوب می گرد و یار و ندیم را انجا چه دخل هر چند در وقت کمال انس و لغت  
 سر از حقیقت محبت را بخیل جلیل القدر در میان میتوان آورد و در احرم اسرار محب و محبوب  
 میتوان ساخت سر حلقه عجمان حضرت کلیم الله است علی نبینا و علیه الصلوٰه و السلام و سر گروه  
 محبوبان خاتم الرسل است علیه و علیهم الصلوٰه و التیمات و تبعیت و در آنست این  
 صاحب دولت و نشان هر که با این دو مقام مشرف سازند و مقاماتیکه مقام محبت اند و در مکتوبی از مکتوبات  
 این فقیر ذکر یافته اند و بعد از نبینا انجا نبی محمد رسول الله است علیه و علیهم الصلوٰه و السلام  
 همه داخل مقام سابقان است که نصیب فرقه ثانی است از و ارثان کتاب ربنا آتینا بهن لکن  
 رحمة و هدیه لنا من امرنا بشرا و السلام علی من اتبع الهدی مکتوب بقصد و بسم  
 بلیز مظهر صدور یافت و بر بیان آنکه محن و بیایات مرد و نشان را کفار نیست که تضرع و زاری و غفوا عاقبت

بایطلبید سلکم الله سبحانه عما لایلیق من بیکم در و محن و بیایات و نبویه مرد و نشان را کفار نیست هر زلات ایشان را  
 تضرع و زاری و التماس و انکسار و غفوا عاقبت از جناب قدس و تعالی بایطلبید تا زانیکه اثر حاجت مفهوم شود  
 و تسکین فتن معلوم گردد و هر چند دوستان و خیر اندیشیان در زمین کار اند اما صاحب معامله حق باین کار است  
 دار و خردون و پیرمیز نمودن کار صاحب مرض است و دیگران مثل از اعوان او نیستند در ارائه مرض حقیقت  
 معامله آنست که هر چه از محبوب حقیقی برسد بکشد و بی زمین و فراخی سینا و را بمنیت قبول باید کرد بلکه آنست که  
 بایکشت رسوائی و بی ناموسی که مراد محبوب است نزد محب بهتر از ناموس و تنگ و نام است که مراد نفس  
 او است اگر این معنی در محب حاصل نگردد و در محبت ناقص است بلکه کاذب است گر طمع خوا بدین سلطانین  
 خاک بر فرق قناعت بعد ازین پنجاب شریعت آب چون از خدمت برگشته آمدند از احوال سفر و  
 تنگی احوال مسافران بیان نمودند فاکه سلامت و عاقبت ایشان خوانده شد ربنا لا تؤخذنا ان نسئدا و  
 اخطانا ربنا ولا تقل علينا اصرار کما حلت علی الذین من قبلنا ربنا ولا تحملنا الا طاقه لنا و اعف عنا و اغفر لنا و  
 ارحمنا انت مولنا فاصبرنا علی القوم الکافرین بحان ربک رب العزیز عما یصفون و سلام علی  
 المرسلین و الحمد لله رب العالمین مکتوب بقصد و بسم الله و ششم بولانا فرخ حسین صدور یافته  
 در بیان حقیقت عرش که بر رخ است در میان عالم خلق و امر و از هر دورنگی دارد و ازین  
 ارض و سما نیست و بیان کرسی و وسعت آن و الحمد لله و سلام علی عباد و الذین صطفی عرش مجید از عجائب  
 مصنوعات حق است سبحانه بر زنی است میان عالم خلق و عالم امر و عالم کبریا که هم زنی زین دارد و هم زنی بزل  
 و عالم خلق که در شش و در خلق شده است و از زمین و کوهها و آسمانها که در کرمیه خلق الارض فی زمین رخ  
 واقع شده است ایجاد عرش بر خلق انبیا مقدم است چنانچه فرموده تعالی و تقدس هو الذی خلق السموات و الارض  
 فی ستة ايام و کان عرشه علی الماء بلکه تقدم خلق نیز ازین کرمیه مفهوم میگردد و پس عرش مجید چنانچه از جنس ارض  
 نیست از جنس سموات هم نیست چه از خط و افراز عالم امر هم دارد و انبیا اندازند غایت مانی الباب چون او را  
 بسموات مناسبت بیشتر است نسبت بر زمین ناچار محدود و در سموات است و الا فی حقیقت چنانچه از ارض  
 نیست از سما هم نیست پس لا حرم آثار و احکام ارض و سما جدا باشند باقیما ندره معامله کرسی که اگر کرمیه و سمع کرمیه  
 سموات و الارض مفهوم میشود و کرسی نیز از سموات جدا است اوسع جمیع اینها است شک نیست که کرسی از عالم امر است  
 که نادر تر عرش گفته اند و معامله عالم فوق عرش است چون از عالم خلق بوده خلق و از سموات جدا باشند بایک خلق او















الحمد لله وسلام علی عباده الذین صلی علیهم تسبیحاً وداوداً یارین نیک فرجام فرخنده و نیکه که بظاہر طراوت و  
 صلاوت دارد و در رنگ بطفان فریفته گردند و بدلائل و سیمین لعلین از سبلح بشتبه و از شبنم محرم گرایند و  
 از مولای خود جلوسلطان بجل و شمرنده مانند و در توبه و انابت قدم را بدشت و منہیات شرعیه را  
 سیم قائل یا بد نکاشت سه همه اندر زمین تبو نیست که تو طفلی و خانه زنگین است به حضرت حق سبحانه  
 و تعالی بکریم خویش دائره مبلع را بر عباد و سبع ساخته است مید و لقی باشد که از تنگی سینه انهمه و سختی  
 تنگ انگاشته در واری این دائره و سبع قدم نهد و از حد و شرعیه تجاوز نماید و در شنبه و محرم اقتدر مزم  
 حد و شرعیه یا بد بود و سر سوی از ان حد و تجاوز نماید و نگار از ان ورزده دار ان برسم و عادت  
 بسیار اندازد و نیز نگار ان که محافظت حد و شرعیه نمایند اقل قلیل اند و فانی نیکم حق را از بطل جدا سازد  
 بهین برین نگار نیست چه صوم و صلوة بصورت از هر دو بودی یا قال علیه و علی آله الصلوٰۃ و السلام ملک  
 و شکم الورع و قال علیه و علی آله الصلوٰۃ و السلام لا تعدل بالوجع شکیا یا ان هر چند طعمها بکاف میخورم و چون  
 لباسهای بر شوق میپوشند اما لذت و انتفاع در طعام و لباس فقر است سه آنکه آن داد بشایان بدایا  
 این داد و از ان تا این فرق بسیار است چون از رفای مولی جلوسلطان بعید است و این برضای او  
 تعالی نزدیک نیز محاسبات قلیل است و محاسبات خفیف ربنا انکنا من لدنک رحمة و فی لدنک منازعنا و خور و از  
 سلطان مراد و فقیق و توبه و انابت یافتن است و طریق را اخذ نمودند از حضرت حق سبحانه و تعالی اثبات  
 و استقامت مستول است و اسلام علیکم و علی سائر الانعام مکتوب برشتا و دو دم بخواجه  
 شرف الدین حسین حد و ریافت در اجتناب از دنیا و دینه و تحریص نمودن بر شریعت غر و انیاسب  
 ذلک اللهم صغر الدینا بعیننا و کبر لاخرة فی قلوبنا بجرته حبیبک علیه و علی آله الصلوٰۃ و السلام فرزند عزیز پیر  
 زنده از فرخنده دینه را غلب شوی و بطرافات فایده فریفته نگردی و سی نمایی که در جمیع حرکات و سکنات  
 بمقتضای شریعت غرا عمل نموده آید و بروفق ملت زهر از زنگانی کرده شود و اول نتیجی عقاب و مقتضای آرا  
 علماء اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی سیم ضرور نیست بعد از ان احکام معامله فقیهیه علیه است  
 و لای فرافض اتمام تمام باید نمود و در اصل و مستحبات باید فرمود و عبادات نافله و جنب عبادات فرائض  
 کاملتر و در فی الطریق اند و از اعتبار ساقط اند اگر مردم این وقت در ترویج نوافل اند و در تخریب فرائض  
 در ایات نوافل عبادات اتمام دارند و فرائض را غوار و بے اعتبار شمرند مبلغ کلی بتقریب و

بی تقریر حق غیر مستحق میدهند اما یک چیتل و راوای زکوة ایشان را در معرفت دادن متعسر است نمیدانند  
 که یک چیتل در زکوة ایشان در معرفت دادن به از کجا صدقه نافله است و راوای زکوة حجب و ایتال بر منو  
 است جلوسلطان و در صدقه نافله بسیار است که منشائی ان هوای نفسانی بود و در فرض ریا را انجا نیست  
 و در نقل جولانگاه ریاست از ریاست که در ادای زکوة لایا اهل است کفایت نماید و در صدقه نافله استوار برتر است که  
 ایقن بقبول است باجماع از اتمام احکام شرعیه چاره نیست تا از معرفت دنیا رستگاری تصور شود اگر بحقیقت  
 ترک دنیا میسر نگردد و از ترک کلی دنیا کوتاهی نکنند و ان الترام شریعت است و اوقاف فعال است سبحانه و الموفق  
 و السلام علی من اتبع الهدی مکتوب برشتا و سوم میر ماه و در دریافت و محبت این طائفه علیه که سرای  
 جمیع سعادت است و انیاسب ذلک الحمد لله وسلام علی عباده الذین صلی علیهم تسبیحاً و داوداً یارین نیک فرجام  
 مستوجب حمد است المستول من الله سبحانه و السلام و عافیتکم و شاکم و استقامتکم علی جادة الشریعة لمصطفویه  
 علی صاحبها الصلوٰۃ و السلام و البرکة و النجیة طریقه که خودی مغزی ارشادی ازین فقیر خند نموده بود و در هر چند  
 بواسطه قلت در یافت محبت که اصل تعلیم است نزد این بزرگواران برکات و ثمرات نافله بران اخذ متبر  
 نشده باشند اما اگر شکر از ان بر تباطی که از لوازم طریقه است انهمه باشد و لقی است غنی لمان العزیز من حب  
 برکت اولی که در صحبت اول مبتدی رسیدن این طریقه علیه را بوصول می یون و دوام توجه قلب است مطلوب  
 حقیقی جل سلطان و در اندکی فرصت این دوام توجه بر بیان با سوا میسر میسر که اگر فرخنده طالب هنر ارسال  
 و فاکند غیر حق سبحانه در اول و طور کند بواسطه نسیانیکه و از اسوا حاصل شده است اگر تکلیف و عمل سوا  
 را بسیار و بدینند یا بدینند چون این نسبت حاصل شود قدم اول دین راه زده باشد از قدم ثانی و ثالث و  
 رابع الی باشاء الله تعالی چه نویسد اقلیل یل علی لکثیر و القطرة منی عن البحر اخذ بر مقصود و ترغیب جدا است  
 حضرت حق جل علایق کرد و ناد و میان عبادیم کیفیات جنبه است اخلاص ایشان از زبانی بیان و درین  
 گفتگو آورده است اسلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و الترام متابعت علی علیه و علی آله الصلوٰۃ و السلام مکتوب  
 برشتا و چهارم شیخ حمید بن علی حد و ریافت سیم الله الرحمن الرحیم الحمد لله وسلام علی عباده الذین صلی علیهم  
 ارشادی میان شیخ حمید بن زواختیار نمودند که سلام و پیام با هم انجا نشستن کمتر است درین هفت و هشت  
 سال یک کتاب از جانب شمار رسیده انهم با تمام و بی سراجی که انهم را درینجا میسر و معلوم نیست که انهم  
 یا انهم انهم شیخ عبدلی چون متوجه وطن خود بوده باو گفته که یکبار خود را بشمار رساند و بر احوال تمام مطلع گردد



شیخ عبدالحی نزد یک بنحیال و خدمت بوده است و اکثر خدمت با تعلق و اشتغال علوم و معارف فقیر سیاب است  
 و از احوال حیزه و سلوک گاه است بشمار گفته است که چند روز و منزل شما اقامت نماید و از علوم و معارف آنچه  
 مناسب وقت و حال بود و بیان در احوال گذشته و آنچه نقد وقت بوده باشد از احوال و مواجید همه را بمشاوره  
 نمایند و آنچه نصیحت کند باور و از برای احوال بمشاوره بشماره شما خواهی گفت نشاء الله تعالی و السلام علیکم  
 و علی سائر من اتبع الهدی مکتوب هشتم و پنجم شیخ نور محمد در یافته اند که در اسلام علی عباده الدین  
 اصطفا احوال و اوضاع فقره این حدود متوجع کماست و مسکول من الله سبحانه استقامتک انوی میان شیخ  
 عبدالحی هم شهری شماست و بخار شما آمده است شیخ علوم و معارف غریبه است و چیزها ضروری را راه نزد  
 او مودع است ملاقات او یاران و در اتحاد راه مقتضی است که نوا آمده است و چیزها نوا آورده از فنا و بقا نزد  
 او نشان است و از حیزه و سلوک نزد او بیان بلکه از برای فنا و بقا متعارف و از گذشت حیزه و سلوک  
 مقرر نیز آگاه است بلکه توان گفت که او را بخار گاه است بیشتر از معارف غریبه مکتوبات  
 گوش زد او شده است و معالک مقتضای نموده دریافت است و الله سبحانه الموفق احوال تفصیل بمشاوره الیه علوم  
 خواهند ساخت نزد او هر چه در از و اسلام مکتوب هشتم و پنجم شیخ نور محمد در یافته اند که در اسلام علی عباده الدین  
 جواب کتابت اند که در اسلام علی عباده الدین اصطفا انوی شیخ نور محمد در یافته اند که در اسلام علی عباده الدین  
 نود و پنج میوه هر روز در اندیشه و دولت است که بیان و مخلصان است از بیشتر متوجع بنای من و کرد و نود و پنج  
 با سبب را پیش از بازو بکلیت با و سبحانه قبل نمایند باقی کیفیت شما نزد انوی شیخ عبدالحی شاید فیصل انما علوم و  
 معارف ربانی و کتابی نزد شما را بلیبار است از ان معجزه چیری نود و پنج شیخ نور محمد در یافته اند که در اسلام علی عباده الدین  
 علیه علیهم الصلوات و التسلیمات انما و الله مکتوب هشتم و پنجم شیخ نور محمد در یافته اند که در اسلام علی عباده الدین  
 الحمد لله و سلام علی عباده الدین اصطفا مکتوب شریف که مبنی از کمال محبت و اخلاص فقره آورده رسید  
 حضرت حق سبحانه و تعالی بر محبت اینان استقامت بخشاد و نصیحت که بدوستان سعادتمند نمودی آید  
 اتباع سلت سینه علی صاحبها الصلوة و السلام و آنچه است و اجتناب از بدعت نامرغیه است  
 سر که احیای سنی از شنن نماید که متروک عمل گشته است آنکس ثواب حد شهید است تکلیف که احیای  
 فرضی از غفلت یا احیای واجب از اجابت نماید پس از رکان و نماز کند و اکثر علماء و حنفیه واجب است  
 و نزد امام ابو یوسف و امام شافعی فرض است نزد بعضی علماء حنفیه نیست است و پیش اکثر مردم این عمل

متروک گشته است احیای این یک عمل زیاده از ثواب شهید فی سبیل الله خواهد بود علی هذا القیاس سائر  
 الاحکام الشرعیة من الحلی و الحرام و الاکراه و غیر ما فرموده اند که و این دن نمیکند را یکمیل از ان که مستحب  
 شرعی گرفته باشد بهتر است از انکه دو نیست و درم تقدیر نماید فرموده اند اگر شخصی را عمل صلاح در رنگ عمل بنحی  
 و بر آنکس نیکو رنگ از حق کسی انده باشد آنکس را بهشت نبرد تا آن نیکو رنگ را از انما بد با حمله ظاهر را  
 با حکام شرعی عقلی ساخته متوجع باطن باید بود تا بظلمت آلوده نشود عقلی با حکام شرعی بی اندر باطن  
 مستقر است علماء فتوی میدهند که را باطل شد میکنند اهتمام در باطن مستلزم اهتمام ظاهر است و هر که  
 بی باطن بود از ظاهر در ظاهر است و احوال باطن است در راج او نیز علم است محبت حال  
 باطن اهتمام عقلی ظاهر است با حکام شرعی طریق استقامت نیست و الله سبحانه الموفق مکتوب هشتم و پنجم  
 علامه العبدین صدور یافت در رضا بقضا الله تعالی و سلام علی عباده الدین اصطفا انوی شیخ نور محمد در یافته اند که در اسلام علی عباده الدین  
 مولای خود را مبنی باشد و آنکه تابع رضای خود است بنده خود است اگر موی بر حلقوم بنده اجرای کار نماید  
 باید که بنده در آن وقت شادان خندان باشد و همان فعل موی را مبنی خود باید بلکه با فعل متلفذ بود اگر عیاد  
 باشد سبحانه و در ازین فعل کراهت پیدا آید و سینه او تنگی آرد از دانه بندی و درست و از قرب  
 سولی مطرد و مجروح باطن مراد است تعالی باید که او را مراد خود و نیت شادان و غم باشد و از  
 استیلا باطن کج ابر و نشو و نو رنگ نباشد بلکه چون فعل محبوب است با آن متلفذ باشد که باطنی است  
 که احتمال زیاده نقصان ندارد پس خطای حبیبیت نهایت از بلا عافیت طلبند و از سخط پناه جویند که موی او  
 تعالی در دعا و سوال بنده است قال ربکم و انوی آنچه کم مولا عبد الرشید آید و احوال ان بقدر ایمان و  
 عصمت الله سبحانه عن البلیات الظاهرة و الباطنة مکتوب هشتم و پنجم شیخ نور محمد در یافته اند که در اسلام علی عباده الدین  
 یافته بیننا الله سبحانه و دایم علی عباده الدین اصطفا انوی شیخ نور محمد در یافته اند که در اسلام علی عباده الدین  
 او ضلع فقرای انچه دوستوجب حمد است الله سبحانه و الحمد و المنة و ایما علی بنیه الصلوة و آنچه سر مد او مسکول  
 من الله سبحانه سلا شکر و عافیتکم شما شکر و شفاکم محروما و کمرا شفقتنا را وقت کار گرفته میرود و هر آنی که میگذرد  
 شکر از عمر کم نمیدارد و اجل سخی را تقریب بسیار دهم و اگر تپه لشکر و غیر از حضرت زید است نقد وقت نخواهد بود اهتمام  
 باید که در دین چند روز حیات بر وفق شریعت غزائنگانی نموده آید تا بجای متصور شود این وقت وقت عمل  
 است و وقت عیش و در پیش است که نمره این عمل است و در وقت عمل عیش کردن زراعت خود را سیر خوردن و از



تشریح آن باز دشمن زیاد چه تصدیق دهد دولت معنوی حاصل و مکتوب نودم بمهرز  
عرب خان در سفارش صدور یافت یکم آفتابیه و منکر علی الاعدا آفتابیه و الانبیه و حکم علی ایلیات  
الصوریه و المعنویات قال رسول الله صلی الله علیه و آله خلق علی الله فاب خلق علی الله فاب خلق علی الله فاب خلق علی الله فاب  
حق سبحانه تعالی متکفل رزاق خلایق گشته است پس خلایق در رنگ عیال و باشند تعالی پس هر که  
بعیال کس موهبت کرده باشد و بار او بر دوشته باشد پس نمیکشود صاحب عیال خود را در دوش  
او را بسکارساخته و موهبت او را بر خود گرفته بنا و علی ذلک تبصیر جز آنکه نمیدانم که حافظ جان مرد صالح  
و تامل قرآن مجید است که عیال و دوش موش میدارد که از عهده شان نمی تواند بر آید پس زکرم ایشان  
داد و اعانت مشارالیه است که بیان را برای کرم بهانه کافیست و اسلام مکتوب نود و یکم حضرت خدو مزادگی  
تواضع محمد که از اسراف قاب تو سین او ادنی استفسار نموده الحمد لله و سلام علی عباد الله الذین اصطفی  
و مقام قاب تو سین او ادنی بشنود که چون انسان کامل بعد از تمام سیر الی الله سیر فی الله تحقیق  
شود و تخلق با خلاق الله گردد و با جمال این سیر را نیز تمام کند و دایره ظهور و کسوس و صفات را که مربوط  
بسی فی الله بود و بانجام رساند شایان آن می گردد که معشوق با صالیه بی شائبه ظلمت و لبی تو هم حالت  
و خلعت در وی ظهور نماید و چون صفات ذاتیه معشوق را از ذات او تعالی انفکاک نیست ناچار  
ظهور ذات مع الصفات و عین عاشق خواهد بود و دو قوس حصول خواهد بود و قوس صفات و قوس صفات  
بود و این مقام اعلا مقام قاب تو سین است که متعلق بظهور اصلی است بی شائبه ظلمی و اگر بعینیت ایند  
سجانه عاشق صادق را کمال گرفتاری بذات معشوق پیدا شود و بگوید که از اسم و صفات هیچ نخواهد بود زیرا  
بفضل خداوندی جل سلطان اسم و صفات تمام از نظر او میزد و جز ذات هیچ چیز نخواهد بود و او را در هر چند  
صفات موجود باشد ناگشود و او را در عین حال سر او ادنی بظهوری آید و از تو سین از اینها اندازد ان مقام اعلا  
چون مربوط واقع شود قدم اول در عالم خلق خواهد افتاد بلکه در عنصر خاک خواهد گشت که آن عنصر پاک  
با وجود ووری و مجوری اقرب موجود نیست بعالم قدس عجب کار و بار است اگر عروج و صعود را اعتبار کنیم  
عالم امر را اقرب موجود است میدانیم بلکه اخای عالم امر را از همه اقرب میدانیم بعالم قدس چون نبی و اولیای  
نظری اندازیم دولت قرب نصیب عالم خلق پیدا کنیم بلکه نصیب عنصر خاک میدانیم بی نقطه اولی از دایره چون  
جانب عروج و از ملاحظه نائیم اقرب نقطه آن جانب عروج نقطه ثانیه است از ان دایره دور

جانب مربوط که ملاحظه نموده می آید اقرب نقطه آن نقطه اولی نقطه اخیر آن دایره است اینقدر فرق است که آن  
نقطه ثانیه در عروج معرض از نقطه اولی است و این نقطه اخیر مقبل و متوجه همان نقطه اولی است نشان این  
المعرض و مقبل نقطه ثانیه میل بطور آن نقطه اولی دارد و نقطه اخیر مقبل بطور آن نقطه اولی ظاهر را خواهد نشان  
فاین معنی و ذلک ربنا اتانم لک رحمة و رحمة لک من امرنا شرع و اسلام علی من اتبع الهدی مکتوب  
نود و دو و هم بمهر محمد نعمان صدور یافته در بیان آنکه ولایت از قرب است و خوارق و کرامات شرط آن  
نیست و در بیان حکم سجد و تحیت مرسلین را و اینها سبب ذلک الحمد لله و سلام علی عباد الله الذین اصطفی  
مآب بخوی اغری می محمد نعمان خوشوقت باشند و بداند که ظهور خوارق و کرامات شرط ولایت نیست  
و چنانچه علما مکتف بحصول خوارق نمیند و اولیایه بظهور خوارق مکتف نمیند و ولایت عبارت از قرب نیست بلکه  
که بعد از نیل اسوی با ولایه خود که است بفرایضی را این قرب عطا فرمایند و از احوال غیبات حدیثی اطلاع  
ندهند و شخصی دیگر باشد که او را هم این قرب دهند و هم اطلاع بر غیبات بخشند و شخصی ثالث را از قرب هیچ ندهند  
اطلاع بر غیبات بخشند شخص ثالث را اهل استدراج و صفاتی نفس را بکشت غیبات مبتلا ساخته است و  
و ضلالت انما خسته کریم بیول نعم علی شی الا انهم هم الکاذبون استخوان عظیم شیطان نفسا هم ذکر الله و لک  
حزب الشیطان الا ان حزب الشیطان هم انما همون نشان حال شایسته شخص و شخص تاسف که  
بدولت قرب شرف اندازد اولیایه الله اندک شرف غیبات نه در ولایت نشان می افزاید و عدم کشف اینها  
نه در ولایت نشان نقصان می آید و تفاوت آنها باعتبار درجات است بسیار است که صاحب کشف غیبی  
از صاحب کشف آن صورت فضل بود و پیش قدم باشد بر سطح مرتبت قربی که او را حاصل شده است صاحب  
خوارق که شیخ الشیوخ است مقبول جمیع طوائف در کتاب عوارق خود تصریح باینکه فرموده است که اگر کسی  
این سخن را از من بگوید بآن کتاب رجوع نماید آنجا که هست بعد از کرامات و خوارق که این همه کرامات  
و خوارق مواهب حق اند جل سلطان نگاه است که قومی را بآن مکاشف مشرف سازند و این دولت را بدهند  
و نگاه است که در مرتبه فوق آن مقام باشد شخصی زین طائفه که او را هیچ از کرامات و خوارق ندهند زیرا که اینها کرامات  
از برای تقویت یقین عطا میفرمایند و کسی را که صرف یقین داده نشده است او را بآن کرامت حاجت نبود  
و اینهمه کرامات و ذکرات است و دون توجیز قلب است بلکه که بلا ذکر یافته است استیجاب  
ایم این طائفه خواهد بود الله انصاری که مکتب شیخ الاسلام است در کتاب منازل السائرین فرموده



که فرست بر دونه است فرست اهل معرفت است فرست اهل جود و اهل ریاضت است فرست  
 اهل معرفت متعلق بشاقت است و شافقت و لیاقت است سبحانه که بکثرت جمع و صل گشته اند  
 و فرست اهل ریاضت و ارباب جود مخصوص بکثرت جود و احوال بکثرت تعلق دارند و چون  
 اکثر از خلایق اهل انقطاع اند از جناب قدس حق جل و علا و اشتغال بنیاد دارند و لای ایشان مایل بکثرت است  
 و با جزایغیبات مخلوقات است این یعنی نزدشان عظیم است و گمان میرند که اینها اهل فناءند و خواص اوینند  
 سبحانه و اعراض بینایند از کشف اهل حقیقت و هم بسیار از اهل حقیقت را در آنچه از حضرت حق سبحانه اخبار  
 مینمایند و گویند که اینها اگر از اهل حق بی بودند چرا چنان گمان می برند و اینها که جماعه خبر میدادند از احوال  
 غیبی با و از احوال غیبی سایر مخلوقات و چون ایشان را قدرت بر کشف احوال نیست چگونه قدرت  
 بخوابد و بر کشف امور که علایق است از احوال مخلوقات و تلمذ می یابند فرست اهل معرفت را که  
 بذات و صفات و افعال و وجهی بسلطان تعلق دارد و این قیاس فاسد و محروم مانده اند این جماعه از  
 علوم و معارف صحیح این بزرگان و ندانند که حضرت حق سبحانه و تعالی حمایت این بزرگان فرموده  
 است از ملاحظه خلق و مخصوص گردانده است ایشان را بجناب قدس خود جل و علا و مشغول ساخته است ایشان  
 با سوای خود از جهت حمایت ایشان و غیرتی که بر ایشان دارد و اگر ایشان با احوال خلق متعین میشدند  
 حضور جناب قدس و رای ایشان نمی ماند و انتمی کلامه و امثال این سخنان و دیگر هم فرموده است و من حضرت  
 خود بخود قدس سره شنیده ام که میفرموده که شیخ علی الدین بن العربی نوشته است که بعضی اولیاء کرام که  
 کرامات و خوارق از ایشان بسیار ظهور داده است در آخر نفس از ظهور این کرامات ناام بود و غوغائی میکردند  
 که کائنات نیمه خوارق از این ظهوری آمد و اگر تفاهل باعتبار کثرت ظهور خوارق بودی نه است برین طور سخن  
 نماداشته سوال چون ظهور خوارق در ولایت شریطه بود ولی از غیر ولی چگونه تمیز شود و حق از مبطل چه نوع  
 جدا گردد و جواب گویند تمیز نشود و حق و مبطل تمیز بود و اختلاط حق با باطل لازم این نشاء و نبودی است  
 علم بولایت ولی بچنان در کار نیست بسیار از اولیاء الله اند که بولایت خود اطلاع ندارند  
 فکیت و دیگر بر اطلاع بر ولایت شان لازم بود و در بنی از خوارق چاره نبود تا بنی از غیر بنی  
 تمیز نشود که علم بنبوت بنی واجب است و ولی چون بشریت بنی خود و نبوت بنی خود میفرمود و بنی او را کافیت  
 و اگر ولی با و از بشریت بنی خود و نبوت بنی خود از خوارق چاره نبود و چون دعوت او مخصوص بشریت

نبی است خارق بر حج و کار نیست علماء و دعوت بظاہر بشریت مینمایند و اولیاء هم دعوت بظاہر بشریت  
 مینمایند و هم بباطن بشریت میفرمایند اول مریدان و طالبان حق را توبه و انابت و ولایت مینمایند و باقی  
 احکام شریعیه ترغیب میفرمایند و ثانیاً بزرگ حق جل و علا سلطان را مینمایند و تلمذ میفرمایند که جمیع اوقات  
 خود را مستغرق ذکر الهی حل سلطانه دارد و بحدیکه ذکر استیلا فرماید و غیر ذکر هیچ چیز را در دل نگذارد تا آنکه  
 نیای از جمیع با سوای مذکور حاصل گردد که اگر تکلف یا دیشا نماید یا دیشا نیاید بشیئین است که ولی را  
 از برای این دعوت که بظاہر بشریت و بباطن بشریت تعلق است خوارق چه در کار است پیری و عمر پیری  
 عبارات است ازین دعوت که بخارق کانند و دیگر است او را مساس نیست با آنکه گویند میرشد و  
 طالب استعداد هر ساعت در سلوک طریق خوارق و کرامات پیر احساس مینمایند و در معالجه غیبی هر زمان  
 از وی مددی میخواهد و میباید در ظهور خوارق نسبت بگیرد و در کار نیست ان نسبت بمریدان کرامات در  
 کرامات و خوارق در خوارق است چگونه مرید احساس خوارق پیر نمکند که پیر دل مرده را از زنده گردانند  
 است و بشا بدهد و مکتشف رسانند و زو عوام اعیان جسدی عظیم ایشان است و زو خواص اعیان جسدی  
 بر بان رفیع ایشان است خوارق محظوظ بر ساق قدس سره در رساله قدسیه میفرماید که اعیان جسدی پیش اکثر  
 مردم چون اعتبار داشت اهل اندازان اعیان اعراض نموده باجای روحی پرداخته اند و متوجه اعیان  
 اول مرده طالب گشته اند و الحق که اعیان جسدی نسبت باجای قلبی و روحی کامل در حق فی لطف حق است و  
 نظر باین داخل عبث چه این اعیان سبب حیات چند روزه است و آن اعیان وسیله حیات الهی است  
 بلکه گویند که فی حقیقت وجود اهل فناء کثرتی است از کرامات و دعوت ایشان خلق را بجناب سلطانه رحمتی است  
 از جهت های حق جل سلطانه و اعیان قلوب موات است از آن تنهای علی ایشان بان اهل حق و نبوت  
 روزگار را بزم بطون و بهم برزخون در شان شائسته کلام شائق و است و نظر شان بشفا هم جلسا لاله  
 قوم لایقی جلسیم و لا تحبب نسیم علامه که حق این طائفه از مبطل انیاء جدا شود است اگر تشخیص باشند  
 که استقامت بر شریعت داشته باشند و مجلس و دل را بحضرت حق سبحانه و تعالی بلی و توحیدی پیدا میگرد و  
 بروی از اسوای مفهوم میشود و آن شخص محض است و بعد از ولایت است علی تفاوت درجات این هم نظر  
 بار باب مناسبت است فی مناسبت محض محروم مطلق است هر که اوری به نبودند است بن و یزید  
 روی بنی سوودند است بن در مکتوب شریف شریف از حسن نشاء و خدا طلبی سلطان عمداً اندراج یافته بود







میشود و بر جمیع کیفیات که موم حلال و اتحاد میگردد و فی الحقیقت نه حلول است نه اتحاد که معلوم قلب حقیقت  
 امکان است بر حقیقت و جو ب تعالی و تقدیر است که حال عقلی است و در شریعت زنده است و آن ظاهر صفت  
 سیر باقی میماند هر چند که تعالی شهادت است که مشهور و معروف است اما منصف برنگ باطن است اگر چه باطن از حیث مشهود  
 و ادراک برآمده است و طبع غیب گشته و گسیب اگر چه در کج خلق باطن بیرون پیدا کند و از حیث ادراک چون بیرون  
 نرود و درخت از شهادت غیب نشناختن بیچون حقیقتی نصیبی نیاید و از غیب غیب مطلع نگردد و باید دانست که این طایفه  
 باقی مانده را تمام روح بخلق است و طاعات و عبادات شرعی با و مربوط است و معالجه و توفیق و تکمیل نیز با و مربوط  
 و باطن این عارف صاحب تکمیل خواهد بود و بمرتبه ای که در دو خواسته و متعلق بقامات و جو ب بود نیز متوجه  
 ظاهر است و بهر چه ظاهر رود و روی او نیز همان سوی است از جهت تکمیل تربیت و تبیین عبادت چه  
 این دارد و اصل است و انیموطن و عود است حقیقت مشهور و مشاهد در آخرت است معالجه کشف  
 و معالجه در پیش است عبادت معبود و جسد طاهر و نیموطن به از استغراق در معبود است لغالی و انتظار مطلوب  
 اینجا که ناشی از محبت است به از استیلاک و مطلوب است از باب سکون را با و در و در و این توجه ظاهر  
 و باطن که عارف صاحب تکمیل را جانب خلق پیدا شده است تا زمان بلوغ جبل است که منتهای مقام  
 و عود است و چون اصل رسید بر مرتبه آمده قدم در کوی وصال محبوب خواهد نهاد و بدو بیت وصل  
 و انقیاد بجز محبت اینا مشرف خواهد گشت سه بنیالارباب الغیم نیمه با و للعا شق المسکین مایه جمع  
 ربنا انکم لنا و اذ غفر لنا انکم علی کل شیء قدیر و اصلوة و اسلام و الحیة و البرکة علی خیر خلق الله و علی  
 خوانه اکرام و صحیح اعظام الی یوم القیام مکتوب بود و چه ارم بمولانا عبد القادر انبالی صید و  
 یافته در بیان حقیقت تن و فنا و بقا و جدا شدن عدم از حقیقت و صورت عارف و نسبت مجاورت بهر سائید  
 بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و اصلوة و اسلام علی سید المرسلین حقایق ممکنات معلوم این  
 فقیر چنانچه در بعض مکاتیب نوشته است عبارات از عبادات است که نشاء بهر شهر نقص است با عکس  
 صورت علیه سماء و صفات الهی جلشانه که در آن عبادات ظهور یافته اند غایت مافی الباب آن عبادات  
 در رنگ بیوی اند و آن عکس و در رنگ صورت که در بیوی حال گشته است شخص و تمیز عبادات آن  
 عکس ظاهر است و قیام آن عکس با آن عبادات تمیز و این قیام در رنگ قیام عرض نموده نیست بلکه  
 در رنگ صورت است که بیوی گفته اند و شخص بیوی را بصورت داشته اند و چون بیوفیق اند

سالک متوجه جناب قدس خداوندی جلشانه بزرگوار و مرآتیه میگردد و وساطت فضا و از اسوا س اعراض نیاید  
 و آن عکس صورت علیه صفات و اجی جسد طاهر و در هر آن قوت و غلبه پیدا میکند و برترین خود که عبادت است  
 است استیلا و تسلط میا بدلائل ان حزب الله انما یولون معامله تا بجای میرسد که عبادات نه بیچون اصل و بهیوی  
 بوده است و عکس را و به استیلا می آرند بلکه تمام از نظر سالک محقق میگردد و در غیر از عکس با اصول و اصول خود  
 در نظر و بی مانده عکس که مرایای اصول خود اند و نیز از نظر محقق میگردد و در چه مرایا را از حقا چاره نبود این مقام  
 مقام فساد است و پس بلند است و اگر این سالک فانی را بقا یافته باشند و بعالم باز گردانند عدم خود را در رنگ  
 پوست تنگ کفایتی بدن است خواهی یافت و نزدیک است که از غایت بی مناسبتی که بعد پیدا کرده است  
 تعبیر از آن به پیران شهر نماید و از خود میباید بدانی حقیقت در موطن عدم از وی مباین تشنه است  
 و داخل مظان انامی او است بالجه عدم درین مقام جز و مغلوب و مستور است و از حالتی  
 که داشت فرو آمده است و تابع بلکه قائم آن عکس که با و قیام داشته اند گشته است و این  
 فقیر سالها درین مقام بوده است و عدم خود را در رنگ پیران شهر از خود جدا میبافته و بعد المیتا و است  
 چون غایب است بیغایب خداوندی جسد طاهر شامل حال و گشت و دیگر آن جز و مغلوب ازین ترکیب کلال  
 یافته مفارقت گردید و تشنه که بجهول آن عکس پیدا کرده بود و مفتقد و ساخت و بعد مطلق گویا طبع گشت  
 در رنگ آنکه صورتی را بر کالبد است سازد و قیام آن بان کالبد دهند چون صورت درست شود  
 و حیات در سوخ پیدا کند آن کالبد را شکستند و قیام او را کالبد دور ساخته بود قائم و در نور و در  
 مانع نمیزاین عکس که قیام با و داشته اند یافت که قیام خود بلکه با اصول خود پیدا کرد و در این دم طاهر  
 لفظا تا جز بر عکس و اصول آن عکس نماید و جز و عدی گویا با و ساس نداشت و یافت که حقیقت فنا  
 درین موطن صورت نیست فانی سابق گویا صورت این فنا بوده است و ازین مقام چون ببقا  
 آورده و در بعالم باز گردانند نه آن عدم را که نسبت به بیست داشت و اصل و غلبه مر او را  
 بود باز گرداننده مجاور و در ترین او ساخته اند و حقیقت و صورت او مباین گردانند و طلاق لفظا تا پیران  
 گردانند و برای حکم و مصالح آنرا باز در رنگ پیران شهر پوشانند و در نیالت اگر چه عدم را باز آورده  
 تا قیام آن عکس را با آن بسته اند و قیام آن عکس قیام نمیشود و چنانچه در بقای سابق  
 گشت هر گاه در آن بقا این نسبت باشت اینجا که حقیقت بقا است این نسبت بر وجه خواهد بود



غایه باقی الباب جامه را بعد از لباس بر صاحب جامه تاثیر است چه اگر جامه گرم است لایس گرمی  
متاثر میگردد و اگر سرد است بسرو میماند و دیگر دو چیز این علم مانند جامه را در خود تاثیر می یابند  
و اثر او در تمام بدن ساری و پدید می آید آنکه این تاثیر و سرایت بیرونی است نه درونی عرضی است  
نزداتی از مجاور خارج آمده است و از مجامع داخل اگر شرف نقص است که از آن عدم ناشی گشته  
هم عرضی است و خارجی نزداتی و اصلی صاحب این مقام هر چند با سایر مردم در بشریت مشارکت دارد و در  
صدد و صفات بشریت با دیگران ساهم اما زوی و از انبای نفس وی بطور صفات بشریت عرضی است  
که از مجاور آمده است و دیگر نزداتی و اصلی نشان با مینما عوام مشارکت صوری را ملاحظه نموده خواص  
بلکه انحصار خواص را در رنگ خود با تصور کرده در مقام انکار و اعتراض می آید محرم میماند که یکم قوالو بشر  
بید و نفاق و کفر و کبر و قوالو الحمد للارسلو یا کل طعام فشی فی الاسواق نشان حال شان است  
بنسبت اندر سجانه هر چه از صفات بشریت در خود می بیند یا بد که حامل آن صفات آن عدم مجاور است  
که در کلیت وجودیده است و سرایت کرده و خود را تمام و کمال از آن صفات پاک و متمیز میداند و متمیز از آن  
در خود حساس نمیکند و سجانه الحمد و المنة علی ذلک این صفات که نسبت مجاور ظاهر میشود و در رنگ انبساط  
شخص لایس لباس شریف است بسرونی لباس مجاور شریف میماند البنان چون تمیز ندارد نمیشود مجاور و شخصی را کسر  
آن شخص داشته حکمای خلایق و قیاس متسبب بسیارند هر کس فسانه بخواند فسانه است و آنکه ویش نقد  
خودم دانسته است به آئین است و تقبی خون نموده قوم موسی را نه خون بود آب بود و ربا لاترغ قلوبا بعد از آن  
و هب الناس لرد یک رجته اکل انت الوهاب و السلام علی من اتبع الهدی مکتوب بود و و حکم مقصود و علی  
تبریزی و رسوال از کفر حقیقه صدور یافت بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و السلام علی عباده الذین اصطفوا  
صحیفه بشر فی سید استفسار بعضی از سخنان صوفیه رفته بود و خود ما وقت و مکان هر چند تفاوت گفت  
و نوشت نمیکند اما سوال را از جواب چاره نبود و بعضی ورت چند کلمه نوشته اند محل کلام در حل جمیع آن  
مسائل آنست در شریعت چنانچه کفر و اسلام است و در طریقت نیز کفر و اسلام ثابت است و چنانچه در شریعت  
کفر شرارت و نقص است و اسلام کمال است و در طریقت نیز کفر طریقت نقص است و اسلام طریقت کمال کفر  
طریقت عبارت از مقام جمع است که محل استتار است تمیز حق از باطل درین مطن مقصود است چه میشود  
سالک در مطن در مایه جمیل و رفیع جمال و وحدت محبوبست پس خیر و شر و کمال و نقص را

چون ظاهر و ظلال آن وحدت نمی یابد لاجرم نظر انکار که ناشی از تمیز است در حق او معدوم است ناچار به  
در مقام صلح است و همه بر صراط مستقیم نیاید و این که تمیز بر مایه و امن و امان و آقا بر ناصیه تان ربی  
علی صراط مستقیم و گاهی مظهر را عین ظاهر و نبشته خلق را عین حق می نگارد و مرلوب را عین رب میداند نیمه  
گله است که از تمیز جمع می شکند منظور درین مقام گوید کفر است بدین الله و الکفر واجب و لذت و  
عذاب مسلمین قبیح و این کفر طریقت بکفر شریعت مناسبت تمام دارد هر چند کافر شریعت مردود است حتی  
عذاب و کافر طریقت مقبول است و مستوجب درجات چنان کفر و استتار از غلبه محبت محبوب حقیقی ناشی  
شده است غیر محبوب همه را فراموش کرده است پس مقبول بود و آن کفر از استیلا ی جهل و قرد پیدا شده  
ناچار مردود باشد و اسلام طریقت عبارت از مقام فرق است بعد از جمع که مطن تمیز است و حق از باطل  
و نیز از شر نجاست تمیز است این اسلام طریقت را با اسلام شریعت مناسبت تمام است بلکه چون اسلام شریعت  
بکمال میرسد نسبت اتحاد با این اسلام پیدا میکند بلکه هر دو اسلام اسلام شریعت از فرق در میان اینها  
بظاهر شریعت و باطن شریعت است و بصورت شریعت و حقیقت شریعت مرتبه کفر طریقت از اسلام صورت  
شریعت بلندتر است هر چند نسبت با اسلام حقیقت شریعت است و او در آن است و آسمان نسبت به  
آمد فرو و درین عالم نیست پیش خدا کتوبه و از مشل حق قدس الله تعالی اسرار بهم هر که به شیطیات تعلیم  
نموده است و خدای خفا ظاهر شریعت گفته هم در مقام کفر طریقت بوده است که مطن سکرونی تمیزی است درگاه  
که بدولت اسلام حقیقت شریعت شسته اند از انشال این سخنان پاک و متمیز اند و بظاهر باطن اقتدا با نبیا  
دارند و متابع ایشانند علیهم الصلوات و التسلیمات پس شخصی که تکلم بشیطیات نماید و همه در مقام صلح باشد و همه  
بر صراط مستقیم انکار و در میان خلق و حق اثبات تمیز نکند و بوجود آئینه قائل نبود و اگر آن بمقام جمع رسیده  
است و بکفر طریقت تحقیق گشته است و نیان ما سوای فرموده مقبول است سخنان ناشی از سکر انداز ظاهر  
مصرف و اگر آن شخص بی حصول این حال و وصول بدرجه اولی از کمال باین سخنان تکلم است و همه را  
بر حق و بر صراط مستقیم میداند و تمیز باطل از حق نمی نماید از زمانه و ملاحظه است که مقصودش ابطال شریعت  
است و مطلوبش رفع دعوت انبیا که رحمت عالمیانند علیهم الصلوات و التسلیمات پس این کلمات خلاف ایمان حق صا  
میشود و هم از مطن حق را بحیات اند و باطل را هم قاتل در رنگ ماتمیل کتبیه اسرار کمال را به شکر و ابرو  
و تقبی را خون ناگوار این مقام نه لا اقام است جم غفیر از اهل اسلام بتقلید سخنان کابر ارباب سکر از صراط مستقیم



مخبر گشته پس کوهی ضلالت و خسارت افتاده اند و درین خود را بر باد داده اند و از انجا که قبول این بخان  
مشروط بر اینست که در باب سکر و جود و اندوختن ایشان مقتضای نظم این شمران افسان با سواى حق است  
سبحانه که در بلیز آن قبول است مصداق اختیار حق و ابطال استقامت بر شریعت است و عدم استقامت بر شریعت  
آنکه حق است با وجود سکر و مستی و بی تمیزی سر وى از کتاب خلاف شریعت نخواهد بود و منظور با وجود قول ما الحق  
در هر شب در زمان باز بگردان یا نصیرت نماز نافله و میگرد و طاعت میگرد و دست طلبه آن میر سیده اگر چه از  
وجه حلال بوده میخورد و آنکه بطل است اثبات احکام شرعی بروی چون کوه قاف گران است کرمیه  
که علی الشکر کن ما تدرعهم الیه ایشان حال نشان ربنا اتنا من لدنک خیر و یمنی لنا من امرنا و شد و اسلام علی من  
اتبع الهدی مکتوب بود و ششم بخواجه ابوالحسن نجاشی در حل آنکه پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم در مرض موت طلب  
قرطاس فرمود و تا پیغمبر نوبت رسید و حضرت فاروق بجمع از صحابه منع آن نمود و صدور یافته اند و اسلام  
علی عبادہ الذین یطیعون رسول الله فالتیمت علیه و علی آله الصلوٰۃ و السلام و التیمه در مرض موت طلب  
طلبیدند و فرمودند و تا پیغمبر نوبت رسید و حضرت فاروق بجمع از صحابه منع آن نمود و صدور یافته اند و اسلام  
از صحاب کرام رضی الله تعالی عنهم منع ایشان قرطاس نمود و حضرت فاروق رضی الله تعالی عنه گفت حسبننا  
کتاب الله و گفت ابجره تقم و حضرت رسالت علیه و علی آله الصلوٰۃ و السلام و التیمه هر چه میفرمودند از روی وحی  
میفرمودند و کما قال الله تعالی و ما یطیعون طوٰی ان صوالا و وحی یوحی و روحی و روحی کفر است کما قال الله تعالی  
و من لم یحکم با انزال الله فاولک هم الکفرون و ایضا بخواجه و بایان بر پیغمبر تسلیم فرموده است و از حکام  
شرعی و آن کفر و انحراف و زندقه است حل این شبهه توجیه نیست بدان ارشدک الله تعالی و بدان که سواد و اهل این  
شبهه و امثال این شبهه را که جمیع بر حضرت خلفا و ثلثه رضی الله تعالی عنهم و بر سائر صحابه کرام رضی الله تعالی عنهم  
ایرا و نمایند و باین تشکیکات در ایشان نخواهند اگر بر سر انصاف بیایند و شرف محبت خیر البشر را علیه و سلم  
آله الصلوٰۃ و السلام قبول نمایند و بدانند که نفوس ایشان در محبت خیر البشر علیه و علی آله الصلوٰۃ و السلام  
از خوا و هوس مزل شده بودند و بینهای شان از عداوت و کینه پاک گشته و دانند که ایشان از اکابرین  
و کبرای اسلام که بدل نموده اند و طاعتهای خود را در اعلاى کلمه اسلام و نصرت سیدنا نام و اتفاق فرموده  
اموال خود را در اعلاى کلمه اسلام از برای تأیید دین حق و دلیل و نهار و در سه و چهار و گذار گشته  
اند و عشا و قبا و اولاد و ازواج خود را و اوطان و مسکن خود را و عیون و زروع خود را

و اشجار و انهار خود را از محبت حضرت رسول علیه و سلم و التسلیمات اختیار نموده اند و نفوس رسول مقدر را  
بر نفوس خویش اختیار کرده اند و محبت رسول را بر محبت خویش و بر محبت فریاد و اموال خویش و ایشانند  
مشایران وحی و ملک بینند و بای محضرات و خوارق تما آنکه غیب ایشان شهادت گشته است و علم شان عظمی  
هم الذین اتی الله تعالی علیهم فی القرآن المجید رضی الله عنهم و رضوا عنه ذلك شکر فی التوریه و سلم فی الانجیل  
هر گاه جمیع اصحاب کرام درین کرامات شریک باشند از اکابر صحابه که خلفا و راشدین باشند از بزرگمای ایشان  
چند و نمایران فاروق است که حضرت حق سبحانه و تعالی در شان او رسول خود را فرموده یا ایها الذین جبک  
الله من اقبلکم الی الله بن عباس رضی الله تعالی عنه فرموده که سبب نزول این آیت کرمیه اسلام  
حضرت فاروق است رضی الله تعالی عنه بعد از حصول نظر انصاف و بعد از قبول شرف محبت خیر البشر  
علیه و علی آله الصلوٰۃ و السلام و التیمه و بعد از نرسیدن بزرگمای و علو درجات اصحاب کرام علیهم الرضوان انجمه و غیره  
کنندگان و تشکیک پدید آرندگان نزد یک است که این شهادت را در رنگ مغالطهای و فسططهای زر  
انزوده تصویر نمایند و از درجه اعتبار ساقط کنند اگر چه داده غلط را در هر یک تخفیف میکنند و غل فسطط را تعیین  
نمایند لا اقل بمجمل این قدر شاید دانند که مووی این تشکیکات و حاصلین شبهات بی حاصل است بلکه ضلالت  
براهمت و ضرورت اسلامیه است و مردود و موطر و کتاب و سنت است و آنکه در جواب آن سوال دور  
تعیین مواد غلط آن شبهه چند مقدمه بعون الله سبحانه و نوشته می آید استماع نمایند جل این اشکال بر وجهی که این  
مقدمه است هر چند هر مقدمه جواب است علاوه اول آنکه جمیع منطوقات و عقولات آنحضرت علیه و سلم علی الصلوٰۃ  
و التیمه بموجب وحی نبوده و کرمیه و ما یطیعون عن الهوی مخصوص بنطق قرآنی است کما قال الله التفسیر و نیز اگر جمیع  
منطوقات او علیه و علی آله الصلوٰۃ و السلام بموجب وحی بودی بعضی منطوقات او علیه و علی آله الصلوٰۃ و السلام  
از نزول حق جل شانہ اعتراض دارد و کشتی و عقوبات آن گنجایش نداشت قال الله تعالی انطاب علیه علیه  
و علی آله الصلوٰۃ و السلام غنی الله عنک لم اذنتهم مقدمه دوم آنکه در احکام اجتماعیه و در امور عظیمه بموجب  
کرمیه فاعبه و یا اولی الابصار و کرمیه و شاد و هم فی الامر اصحاب کرام را بآن سرور علیه و سلم و علیهم الصلوٰۃ  
و التسلیمات گنجایش ننگو بوده است و رد و بدل مجال داشته چه امر با اعتبار و امر بشور و عی حصول  
رد و بدل صورت ندارد و رد و قتل و فدیة اسبارة بر که اختلاف واقع شده بود و حضرت فاروق  
قبل حکم کرده بود و وحی موافق را سے فاروق آمد و بر اخذ فدیة و عید نازل گشت آن سرور



فرمود علی علیه السلام و الصلاة والسلام و انزل الغاب لما تجا غیر و سعد بن معاذ و سعد بن عقیل ان اشدی  
 موده بود و مقدمه میوم آنکه سهو و نسیان بر سبب جهل است بلکه و ان علی علیه السلام در حدیث  
 ذی البینین آنکه سر و علی علیه الصلاة والسلام در نماز فرض رباعی بر و رکعت سلام دادند و الیدین عرض  
 کرده انصرفت الصلاة ام نیست یا رسول الله بعد از شصت صدق ذی البینین آن سر و علی علیه الصلاة  
 و السلام بر خاسته و رکعت دیگر بان منضم ساختند و سجده سوگند نه گاه سهو و نسیان در حالت محض  
 بقصد تلبیس است یا نه باشد و رکعت دیگر بان منضم ساختند و سجده سوگند نه گاه سهو و نسیان در حالت محض  
 وجه تلبیس است یا نه باشد و رکعت دیگر بان منضم ساختند و سجده سوگند نه گاه سهو و نسیان در حالت محض  
 از احکام شرعی براس چه مرتفع شود زیرا که حضرت حق سبحانه تعالی بوجی قطعی آن سرور اعلی  
 و علی علیه السلام اطلاع بر سهو و نسیان او فرموده و صواب را از خطا متمیز ساخته چه  
 آنکه برین بر خطا مجوز نیست که تسلیم رفع اعتماد است از احکام شرعی و اویس ثابت  
 شد که موجب رفع اعتماد نفس سهو و نسیان نیست بلکه تقریر بر سهو و نسیان موجب رفع اعتماد است از احکام  
 شرعی و آن تقریر مقرر است که مجوز نیست مقدمه رابعه آنکه حضرت فاروق بلکه خلفاء و ائمه علیهم السلام  
 بیشتر بخت از کتاب و سنت و احادیث مخصوص در باب بشارت جنط ایشان از کثرت رواته نقایه توان  
 گفت که بجز شریعت بلکه بحدود اتر یعنی رسیده باشد انکار آن از جعل است یا از عباد رواته احادیث صحیح و  
 حسان اهل سنت آنکه از اسانده خود که صحابه و تابعین باشند اخذ نموده اند و رواته جمیع فرق خالفه  
 را اگر چه کثیر معلوم نیست که عشر عشر اهل سنت بر سبب کمال الحیف علی المتنبی منصف و کتب و احادیث  
 اهل سنت متخون به بشارت این اکابر است به پشت و اگر در کتب احادیث بعضی از فرقه  
 مخالفه این بشارت را روایت نکرده باشند نمیست که عدم روایت بشارت بر عدم بشارت  
 دلالت ندارد و اما نبوت بشارت این اکابر به پشت و در قرآن مجید پس است آیات متکثره قال الله  
 تبارک و تعالی و السابقون الاولون من المهاجرین و الانصار و الذین اتبعوهم باحسان و فی الله  
 عظم و رضوا عنه و اعد لهم جنات تجري من تحتها الانهار خالدين فیها ابدان و انهم فیها هم و قال تبارک  
 و تعالی لا یستوی علم من افق من افق و قال و انکم عظم و رقبه من الذین افقوا من بعد و قال و کلا  
 و عدل است هر گاه جمیع صحابه و تابعین از فتح و بعد از فتح انفاق و مقاتله کرده اند بیشتر به پشت باشند از

اکابر صحابه که در انفاق و مقاتله و مهاجرت سابق اند و بگوید چه توان گفت و غلبت در حاشا ایشان چگونه درک  
 نماید که جمیع اهل تفسیر گفته اند که برای یسوی در شان حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه نازل گشته که سابق سابق  
 است و انفاق و مقاتله و قال سبحانه تعالی لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة امام جمعی است  
 معاطم التبریل ز جابر نقل کرده رضی الله عنه که پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که بدو رخ فرود یک کس را  
 که در تحت شجره بیعت کرده اند و این را بیعت الرضوان گویند حضرت حق سبحانه تعالی ازین قوم خوشود  
 و شک نیست که تکلیف شخصی که بیشتر به پشت باشد کتاب و سنت کفر است از اربع قبایح مقدمه خامس آنکه  
 توقف حضرت فاروق رضی الله تعالی عنه در اتیان قرطاس نه از روی رد و انکار بوده عبادا باشد سبحانه  
 من ذلک نقیم سو ادب از و رای و دمای پیغمبری که کلیم متصف است چگونه باشد بلکه از ادب  
 صحابی که یکبار یاد و یا بیشتر صحبت غیر البشیر و فاشیه است اعمی متوقع نیست بلکه از ادب است و که بدولت  
 اسلام مستعد نشسته اند نقیم رد و انکار متوجه نیست فلیت کیسه را که بر و زار اندا باشد و از اعظم مهاجرین  
 و انصار و این معنی حمل نموده اند حضرت حق سبحانه تعالی و تقدس لسان و ادب که با بر دین اقامه سو  
 اطن پیدا کنند و ناصیده هر گاه و کلام مواخذه نمایند بلکه مقصد حضرت فاروق استقام و استفسار بوده و چنانچه  
 گفته است تفحص یعنی اگر چه و اتهام طلب قرطاس فرمایند آورده شود و اگر درین باب جلد داشت باشد و زیوت  
 نازک تصدیق ایشان بناید و ادب اگر بوی و امر طلب قرطاس نموده اند تا بگوید و بماند طلب قرطاس  
 خواسته کرد و بچهار امور انرا خوانند و نشد که تبلیغ دوی برین واجب است و اگر این طلب با امر دوی نیست  
 بلکه میخواهند که از دوی جهاد و فکر بیز نویسد و وقت مساعدت آن نمیکند یا ای جهاد بعد از ازال  
 ایشان باقی است مستبطلان است ایشان از کتاب که اصل اصول دین است حکام اجتهاد ویرا استنباط  
 خواهند نمود و هر گاه در حضور ایشان که آوان نزول و بی بوده استنباط استنباط را انگیختن بود بعد از  
 ازاله ایشان که زمان انقضاء دوی است بطریق اولی استنباط و اولی استنباط و اولی استنباط و اولی استنباط  
 چون آن سرور علیه و علی علیه الصلاة والسلام درین باب جهاد و اتهام فرمودند بلکه ازین امر عرض  
 نمود معلوم شد که از روی دوی بوده است و توقف که برای مجروح استفسار بود و هیچ ندم نیست  
 و آنکه اگر امر از جهت استفسار و استعلام وجه خلافت آدم علی نبینا و علیهم الصلاة والسلام عرض  
 کردند اهل فیما من فیفسد فیما و یسک الداء و نحن نسج بحدک و تقدس ملک حضرت ذکر کرد و وقت بشارت



اولاد حضرت یحیی علی نبینا وعلیهما الصلوة والسلام گفته اند کیونکه بی غلام و کانت امراتی عاقر او قدر بخت من اکبر  
 عتیقا و حضرت مریم علیها السلام گفته اند کیونکه بی غلام و لم یسنی لی غیره و لم اک بغیا و حضرت فاروق هم اگر برای  
 استقامت و استفسار در ارتباط قرطاس توقف نموده باشند چه معنای آنست و چه شور و شمر است مقدمه سادس  
 آنکه حصول حسن ظن بصحبت آن سرور و باصحاب آن سرور و علیهم الصلوات و التسلیات در کار است و بدان آنکه  
 بهترین قرون قرون اوبوده است علیه و علی آله الصلوة والسلام اصحاب او بهترین نبی آدم بودند بعد از انبیا علیهم  
 الصلوة و التحیات نیز در کار است تا یقین شود که در بهترین قرون بعد از احوال آن سرور علیه و علی آله الصلوات  
 و التسلیات جامع که بهترین نبی آدم اند بعد از انبیا علیهم الصلوات و التسلیات برعل باطل اجتماع نخواهند کرد  
 و فسقه کفره جانشین خیر البشر نخواهند ساخت و آنکه گفته که اصحاب بهترین نبی آدم اند زیرا که این دین  
 و امت بعض قرآنی خیر الائم است و بهترین امت ایشانند چه قریح ولی برترین صحابی نبی است پس آنکه بر سر  
 انصاف باید آمد و باید فهمید که اگر منع ایمان قرطاس از حضرت فاروق کفری بود حضرت صدیق که  
 نبص قرآنی التقای این امت خیر الائم است تخصیص خلاف اولی که دو مایه و انصار که حق سبحانه و تعالی  
 در قرآن مجید خود برای ایشان شرافت نموده است و از ایشان راضی گشته است و موجود بخت ساخته است  
 با و محبت میکرد و در و جانشین پیغمبر نبی است و چون حسن ظن بصحبت و باصحاب آن سرور علیه و علی آله  
 الصلوات و التسلیات که مقدمه محبت است حاصل گشت از امر محبت این قسم شبهات بجا میسر شد  
 و حدس بطلان این تشکیکات پیدا آمد و اگر عیاذ بالله سبحانه حسن ظن بصحبت او و اصحاب او علیه و علیهم الصلوات  
 و التسلیات پیدا نشد و بسو ظن گشید این سو ظن ناچار بصاحب آن محبت و بصاحب آن اصحاب  
 منجر خواهد شد بلکه بولای آن صاحب نیز خواهد رفت شناخت این امر را نیک باید دریافت تا آسن  
 بر رسول من لم یقر اصحابه قال علیه و علی آله الصلوة والسلام فی شان اصحابه اکرام علیهم الرضوان  
 من اجمعهم و من انفضهم فبفضله انفضهم پس محبت اصحاب مستلزم محبت او گشت علیه و  
 علیهم الصلوات و التسلیات و بفضل اصحاب مستلزم بفضل او علیه و علیهم الصلوات و التسلیات  
 و التحیات و چون اینقدریات معلوم گشت فی تکلف جواب آن شبهه و امثال آن شبه حاصل شد بلکه بوجهی  
 بمحصول بنامید چه هر مقدمه از این مقدمات قول گفت که جوابی است از جوبه حقیقه چنانچه گذشت و مجموع  
 این مقدمات بعون الله سبحانه سم او این شبهه بنماید و در دفع این تشکیک از نظر حدس نبی آرد و کمالا یخفیه

حکم

علی الفطن المنصف لفظ حدس بسره بر زبان می آرد و امثال این تشکیکات بر بی بطلان اند و مقدمه یازدهم  
 بطلان آن شبهات آورده میشود و از قبیل تنبیهات است بر آن بد است بلکه این قسم شبهات و تشکیکات نزد  
 این فقیر در رنگ نیست کشفی فزون نزد جماعه ایمان یاب و شکر را محسوس ایشان است بدلائل  
 و مقدمات زرا نوده بر ایشان اثبات نماید که آن ذمه است بر این حیا رکان چون دفع آن مقدمات موهبه  
 عاجز اند و در تعیین مواخلفات آن دلائل قاصر ناچار در شبهات می افتند بلکه یقین بدیهیت آن سنگ یتیم  
 و حس خود را قیاموش می سازند بلکه ستم سیدانند زیر کی باید که اعتماد بر ضرورت حس نماید و مقدمات موهبه را  
 ستم سازد و در باطن فیه نیز بزرگی و علو درجات خلقت و ثلثه بلکه بزرگی محبت کرام حضرت خیر البشر علیه و علیهم  
 الصلوات و التحیات بمقتضای کتاب و سنت محسوس مشاهدات قاطع و طامع این بزرگواران بدلائل زرا نوده  
 قوی و وطن در ایشان نمایان طعن ایشان در رنگ قیج آن سنگ است که در وجود آن نمایانند و پرده پیرند  
 رنبا لا ینزع قلوبنا بعد از بدینا و حسب لاسن لکن رجعتنا لک انت الوباب فی ابلیت شعری بالعلم علی سب  
 اکابر الدین و وطن کبر اء الاسلام و لیس ظن احد و سب شخص من افسقه الکفره نماید فی اتبع عبادته و کرامته و  
 فضیله و سیله الی النجات فلیکن سب هداة الدین و ظن حماة الاسلام و ادر فی الشیخ ان سب عدا و الرسول  
 علیه و علی آله الصلوة والسلام کافیه جیل و ابی لب شلا و ظنم ملا یح عبادته و کرامته بل الاسراف من هم و ان احوال و ان  
 و انسب و اعلم عن تعبدی الوقت و الاشتغال بالالعینه لکن الله قد خلقت لهما السب و الکفره و لا تسلمن اما کلا و یقول  
 حضرت حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید و صفحت اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوة و السلام حوا و منیع میفرماید پس در  
 حق این بزرگواران گمان عداوت و کینه با یکدیگر بدون سنی فی نص قرآنی است و نیز اثبات عداوت کینه  
 درین بزرگواران قیج در فریقین پیدا میکند و رفع امان از ظرافتین بنمای پس هر دو فرق از اصحاب لازم می ی  
 که طعون باشند عیاذ بالله سبحانه من ذلک و بهترین نبی آدم بعد از انبیا علیهم الصلوات و التسلیات بهترین  
 مرم باشند و بهترین قرون بهترین قرون باشند چه اهل آن قرن همه زمان عداوت و کینه متصف گشته اند  
 هیچ مسلمانی باین امر عزت نماید و این معنی را تجزیه نکند چه قسم بزرگی است حضرت امیر ربانی الله تعالی عنه  
 که خلفا و ثلثه رضی الله تعالی عنهم معاوی اوباشند و حضرت امیر را باین حضرات عداوت مبطنه بود  
 این خود قدح طغیان است چه ابایک و دیگر چون شیر و شکر نباشند وفاتی در یکدیگر نه بوند امر خلافت  
 نزد این بزرگواران مرغوب و مطلوب ع نبوده است تا سبب عداوت و کینه بود و قیلولی



حضرت صدر موعود و مشهور است و حضرت فاروق نیز مودت و محبت را پیدا شد و این خلافت را  
 بیک دنیا رفیق و شرم حضرت امیر که با معاویه جنگ و جدل فرموده بود و سبط میل و رغبت و امر خلافت بوده است  
 بلکه قتال با بغاوت فرزند امیر شده است و دفع اینها میکرد و قال الله تبارک و تعالی فقاتلوا  
 الی تنبته فی الی امر الله غایه مافی الباب چون خاربان حضرت امیر باغبان مادل اند و صاحب  
 رای و اجتهاد اند اگر چه درین اجتهاد و خطی باشند از طعن و ملامت و از تفسیق و تکفیر دور اند حضرت امیر  
 در شان ایشان بیغرمایه و احوالنا بقوا علینا لیسوا کفره و لا یسقطوا لعلهم من التاویل قال التائمی  
 و هو منقول عن عمر بن عبد العزیز ملک و ما و طهر الله عنهما ای دنیا فلنظیر عنهما التائمی ربنا اغفر لنا و لاخواننا  
 الذین سبقونا بالایمان و لا یجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا ربنا انک رؤوف رحیم و الصلوة و السلام  
 علی سید الانام و علی آله و صحابه الکریم الی الیوم الیقین مکتوب بود و در مقدمه بخواهیم شکر شی صدور یافت  
 در جواب سوال که طلب حل مکتوب ششم کرده بود و الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی رسید  
 بود که معنی این عبارت چیست که در مکتوب ششم واقع شده است انکارم که مقصود از آخرش  
 من آنست که ولایت محمدی با ولایت ابراهیمی علیهم الصلوات و التسلیات منقطع گردد و حسن ملاحظت این  
 ولایت با جهل صباحت آن ولایت مختص شود و باین انصبغ و امتزاج مقام محبوبیت  
 محمدیه بدرجه علیا رسد بدانکه منصب و لای و مشاطی هیچ منقطع و مجز و نیست دلالت که حسن دلالت و محبت  
 صاحب جمال و کمال را با هر که تخطی سازد و حسن هر کدام را با یکدیگر مقترن گردانند کمال خدا متعارف  
 اوست و نهایت شرف و سعادت او از غیبه بیخ نقض و قصوری در شان آن دو صاحب جمال لازم  
 نمی آید و همچنین اگر مشاطی نموده در حسن و جمال آن دو صاحب کمال بیغرمایه و طراوت و زینت دیگر پیدا  
 آرد شرافت و سعادت اوست و هیچ نقض و قصور اینها را لازم نمیدارد از انظر نیز بر و کمال و نقصان  
 و زین طرف شرف روزگار باشد با جمله اتقوا و استغاده که صاحب دو تائید از راه عثمان و خدیه  
 میسر گردد و هیچ منقطع و مجز و نیست که مستلزم قصور و نقصان نیست بلکه کمال صاحب و تائید و در خدمت غلام  
 خدیه است قاصد و لای بود که از خدیه منقطع و متقطع بود و متعلق و متعلق از غلامان نقصان است و استغاده و استغاده از  
 همسران تصور قال الله تبارک تعالی یا ایها الذین جسدتم و ان تبک من المؤمنین ان عباس بنی الله غلامان  
 است که بسبب نزول این آیت که میسر اسلام حضرت فاروق است بنی الله عده بیستی است که خدایات اصاغر و سافلین

بخش مرتبه اکابر و اعلی است و اگر شخصی با مرتبه بی هم میسر نشود تصور عبارت چیست سلاطین امر و تخطی سلاطین  
 بخود و شتم و تخطی و کمالات و دور امر و طوط ایشان میدانند و از غیبه بیخ نقض و قصوری در شان ایشان نیست  
 چنانچه معلوم و مشرف است و شرف است این شبهه عدم فرق است در میان منقطع و متعلق که از جانب صاحب غایب  
 و متعلق و متعلق که از جانب غایب حاصل میگردد و بین شد که اول کمال بخش است و ثانی نقصان و از این اول مجز و  
 و ثانی منقطع و از این سببانه الملم للعباد ربنا انما من لکن رجعت و بی لکن امرنا شد و اسلام علی من تبع الهدی  
 مکتوب بود و در مقدمه بخواهیم شکر شی صدور یافت در جواب سوال که طلب حل مکتوب ششم کرده بود و الحمد لله و سلام  
 یافت الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی سوال کرده بود که علم الله انک حضرت حق سبحانه و تعالی  
 نه داخل عالم است نه خارج عالم متصل است بعالم و نه بمفصل از عالم تحقیق این بحث چیست جواب حصول این  
 نسبت دخول و خروج و اتصال و انفصال نظر بر وجود تصور است که موجودی نظیر وجود دیگر ازین نسبت غایب  
 نیست و در این فیه دو موجود کائن نیست تا حصول این نسبت تصور شود و تعالی موجود است و عالم ماسو  
 اوست سبحانه و تعالی و تعالی تفکیک حضرت حق سبحانه و تعالی تفان و استحکام بر نیکی پیدا کرده است که  
 بار تقاض و هم و خیال تفکیک نیست و معالمت و تعلیم و تعلیم بدی با و مرطوب است تا ثبوت آن اثر چسب و و هم  
 است و بیرون جس و و هم و در احوال و گاهی نیست کمال قدرت اوست سبحانه و تعالی که موجود متخیل را در حق ثبات و  
 استقرار حکم موجود و عطا فرموده است و احکام موجود و بروی جاری ساخته اما موجود موجود است و موجود  
 موجود هر چند ظاهر بیان موجود را نظیر ثبات و استقرار او نیز موجود تصور نمایند و موجود و اندک تحقیق این معنی  
 در کتب و مسائل خود تفصیل نوشته است اگر احتیاج افتد آنجا رجوع نمایند پس موجود نسبت به موجود از  
 نسبت بیخ ثبات نباشد و ان گفت که موجود نه داخل موجود است و نه خارج موجود و نه اتصال به موجود  
 و از و نه انفصال از موجود زیرا که آنجا موجود است از موجود نامی و نشانی نیست اما تصور نسبت با و نه  
 آیا این بحث را بمشال انض که در انم نقطه بعد از سر عت سیر بصورت دایره متوهم میگردد و موجود و اینجا همان نقطه  
 است و صورت دایره را نیز و هم ثبوتی نیست جایکه نقطه موجود است از آنکه موجود اما اینجا نشانی و نشانی  
 نیست و درین صورت نمیتوان گفت که نقطه داخل دایره است و نیز نمیتوان گفت که خارج دایره است و  
 همچنین اتصال و انفصال نیز در میان اینها متصور نیست چه در ان مرتبه دایره نیست تا نسبت متصور گردد  
 نسبت ایجاد و اولام بخش سوال حضرت حق سبحانه نسبت قرب احاطه خود با عالم انبیا فرموده است و



حال آنکه موجود را بگویم چه نسبت قرب و کرام احاطه است آنجا که موجود است و نسبت تا محیط و محاط منقطع  
 کرده شود و با این قرب احاطه از قبیل قرب جسم به جسم است و احاطه جسم به جسم بلکه این قربی احاطه از آن نسبت  
 است که محمول الکلیفیه معلوم الانبیا اند قرب احاطه مطلق را سبحانه اثبات نمائیم و آن بیان آن الکلیفیه از آنیم که نسبت  
 بخلاف نسبت اربعه که در سابق فی آن نموده شد است چنانچه محمول الکلیفیه از غیر معلوم الانبیا نیز چه شریعت نبوت  
 این نسبت وارد نشده است تا اثبات نشان نمائیم و کیفیت نشان را بجهول داریم هر چند معنی اتصال فی بین  
 را در رنگ معنی قرب و احاطه بی کیفی در آن حضرت حل سلطانة توان بخیر نمود اما چون اطلاق لفظ اتصال  
 نیامده است و قرب احاطه آمده است متصل نباید گفت و قرب محیط باید گفت و اطلاق انفصال خرج و دخول نیز  
 در رنگ اطلاق اتصال است که نیامده است و در مثال مذکور نیز اگر نقطه محمول را نسبت به آنکه موجود است احاطه  
 قرب و محبت اثبات نمائیم محمول الکلیفیه نخواهد بود چه نسبت را از نسبتین جاری نیست پس الوجود الالهی نقطه محمول  
 و همچنین اتصال و انفصال خرج و دخول بی فی در مثال مذکور تصور است اگر چه نسبتین ثابت نباشند چه وجود  
 طرفین از برای نسبت معلوم الکلیفیه در کار است که متعارف و معتاد است و آنچه محمول الکلیفیه است از حیث عقل  
 بیرون است حکم در اینجا لزوم وجود طرفین نبودن از احکام و مبدء نخواهد بود که از حیث اعتبار ساقط است که قیاس  
 غائب است بر شاهد بر شریع عالم را که موجود و محتمل گفته است با معنی است که خلق عالم در مرتبه و هم در خیال واقع  
 شده است و وضع او در مرتبه حق ارایت محمول است و در رنگ که قادی بر کمال دائره موجوده را که نصیب  
 او غیر از اختراع و هم در خیال نیست و در مرتبه و هم در خیال خلق فرایر و بی وضع کامل خود از ادراک تبارک تعالی و هیچگاه شکر  
 بر نمی آید که در هم و خیالی کلیه تفعیل و نبوت آن خلل پذیرد و در تقاضای آن تصور پیدا کنند این دائره موجوده معنوی  
 هر چند نبوت در خارج ندارد و موجود در خلق همان نقطه است پس اما نسبتی بوجود خارجی دارد و استنادی بوجود  
 او حاصل است چه اگر نقطه نبود دائره آنرا کجایشی نبود و خشته آن باشد که سر و دیر آن گفته اند و در حدیث  
 و لکن این دائره را اگر در پیش آن نقطه گوئیم کجایش دارد و اگر آن نقطه گوئیم کجایش دارد  
 و اگر دلیل و دایمی بآن نقطه گوئیم نیز میگوید و بپوشش نقطه موجود است و آن نقطه گوئیم کجایش دارد  
 ولایت است و ملائم ایان شهودی و دلیل و دایمی تقی مناسب مرتبه کمالات نبوت است و ملائم ایان غیب  
 که از ایان شهودی اتم و اکمال است چه در شهود از کفایتی ظل جاریه نبود و در غیب از این کفایتی فلان است  
 و غیب از این ایان است اما از ادراک است و گویند اصل است و در شهود و در خیال و ادراک غیر اصل است

که گرفتار غیب است که نظر آن با جمیع حصول نقص است و وصول کمال این سخن فرافهم هر بی سرانجامی نیست بلکه  
 نزدیک است که حصول را بهر از وصول و اندر موصوفاتی از بیخبری عاقل را موجود و محتمل بآن معنی گوئیم که از نبوت و  
 تحقق نیست مگر با اختراع و هم و تراش خیال که اگر در هم و خیال متبدل گردد آن نبوت و تحقق نیز متغیر شود و مثلاً اگر  
 چیزی را در هم بشیر نبی تصور کرد آن بشیر نبی است اگر همان شی را وقت دیگر و هم متبدل حکم کرد آن شی متغیر است این  
 سید و لقمان از خلق و صنع خداوندی جل سلطانة غافل اند بلکه سکر و از انساب و استناد که بوجود موجود خارجی  
 دارد و جابل نخواهند که باین املی رفع احکام خارجی که بعالم مربوط است نمایند و دفع عذاب و ثواب اخروی  
 دایمی را میکنند که خبر صادق علیه و علی آله الصلوٰه والسلام از آن خبر داده است و احتمال خلقت ندارد و  
 حزب الشیطان الا ان حزب الشیطان هم آن خاسرون سوال عالم را چون ثبات و استقرار ثابت گردید  
 اگر چه در مرتبه و هم و خیال بود و معامله تعزیه و تبسم ابدی نیز در حق آن اثبات نمود و چه اطلاق وجود بی  
 بخیر نبی نمایند و او را موجود و بنید ایند و حال آنکه نبوت و وجود با یکدیگر مترادف اند و چنانچه مقرر شد پس نسبت  
 جواب وجود نزد این طائفه اشرف و اکرم و اغراض است و آنرا مبدء هر چیز و نشاء هر کمال میدارند  
 همچنین جوهر نفیس را با مساوی حق جل و علا که سر اسرار است تجویز نمیشوند و اشرف را با نفس  
 نمیتواند و او مقتدا درین امر کشف و فراموش است کشف و محسوس ایشان است که وجود محسوس حضرت حق است  
 سبحانه و تعالی و غیر او را که موجود گویند اعتبار آنست که آن غیر نسبت و ارتباطی هر چند محمول الکلیفیه بوده بآن  
 وجود و ثابت است و در رنگ ظل که بآل خود قیام دارد و آن غیر نیز قائم بآن وجود است و نیز نبوتی که در مرتبه  
 و هم و خیال پیدا کرده است ظلی از ظلال آن وجود است و چون آن وجود خارجی است و حضرت حق سبحانه و  
 تعالی در خارج موجود است اگر مرتبه و هم را بعد از صنع و اتقان خداوندی جل شأنه ظلی از ظلال آن خارج  
 هم گویند کجایش دارد و آن نبوت و بی را باعتبار این دو ظلیت اگر وجود خارجی اتم داشتند جایز باشد بلکه  
 عالم را نیز اگر باین اعتبار ظلیت موجود خارجی تصور کنند هم جایز بود باجماع ممکن هر چه دارد و مستفاد از مرتبه  
 حضرت وجود است تعالی و تقدس از خفا و پیر خود چیزی نیامده است او را بی ملاحظه ظلیت موجود  
 خارجی حقیقت امر و شواهد است و شریک ساختن است باو تعالی در خمس او صاف او تعالی تعالی افند  
 من ذلک علو کبیر او این فقیر و بعضی مکاتیب در سائل خود که عالم را موجود خارجی گفته است آنرا نیز باین  
 بیان راجع باید داشت و بر اعتبار ظلیت جل باید نمود و وجود را که مستطین مترادف نبوت و تحقق گفته با اعتبار



معنی لغوی خواب بود و الوجود کما فی ثبوت کما وجود را هم غیر از ارباب کشف و شهود و از اهل نظر و استدلال  
 عین حقیقت واجب الوجود تعالی گفته اند ثبوت از معقولات ثانویه است نشان باینها قاعده وجود چنانچه  
 مبدا هر چیز و کمال است و منشاء هر شئ و جمال عدم که مقابل و مست هر آینه مبدا هر شئ و نقص بود  
 و منشاء هر شیء و فساد اگر و بال است از و ناشی است و اگر ضلال است هم از و پیدا است و ذلک بهر بنا  
 نیز در وی مودع است و خوبیهای هم در وی کمون و در مقابل وجود خود نیست مطلق ساختن لا تسبیح  
 محض گردانیدن از خوبیهای او است و نیز خود را و قیام وجود و ساختن و شتر و نقص را و خود گرفتن هم  
 از بهر بای خوب است و نیز مرآت وجود و شستن انهار کمالات او نمودن و همچنین آن کمالات را در بر  
 خاندن از یکدیگر ممتاز ساختن از اجمال به تفصیل آوردن از صفات تحسنة او است باجماع خدمتگاریهای  
 وجود و از بر پاست و حسن و جمال و کمال و مر وجود از ترجیح و شتر و نقص او پدید است استغنائی وجود  
 از اقبال او است و عز وجود از ذل او عظمت و کبر بانی و مر وجود را بواسطه سفلی و دنائت او است  
 و شرافت وجود از خاست او پیدا است و خواجگی وجود از بندگی او پدید است و استوار است  
 گردم به غلام خود حیر از آزاد گردم به ابلیس یعنی که منشاء هر فساد و ضلال است از عدم هم شتر تر است  
 و هر با که در عدم کان است آن پید و لولت از آن بهر با هم فی نصیب است قول انما خیر منه که از و  
 صادر شده است جسم با و خیر پیش از و نیست و شتر است صرف و دلالت نموده عدم چون مبتنی و بلا شکیست  
 خود و وجود مقابل نموده تا چهارم و دو و مطر و شد حسن تقابل را از عدم باید آموخت که تقابل هستی به  
 نیستی بنیاید و در مقابل کمال نقص پیش می آید و چون فقر و جلال در طرف می افتد بدل و انبساط  
 خود را به بینا بر همین مطر و گو یا شتر اتمای عدم را بعلت کبر و تمه و که داشت و کشیده است و تنبیل میگردد  
 که در عدم غیر از خیریت کم چیز است که آشته به تا خیر نباشد مرآت و مظهر خیریت و اندر شد لاجل عطایا الملک  
 الاسطیایه مثل شهور است و معلوم گشت که ابلیس همدین کارخانه عالی در کا بوده است که گناه  
 نموده مزبله های همه را بر سر خود بگردد و مظهر و یکبار نماید اما آن پید و لولت چون از راه کبر و ترغ و تر اند  
 خیریت خود را در نظر آورد و دل خود را شیطا گردانید و از اجزای خود را از خسر الدنیا و الاخره فی تحقیق نشان  
 حال او است بخلاف عدم با و شتر است و نقص اتی و مبتنی ذاتی که داشت از حیران بر آرد و بهر جهت حضرت  
 وجود شتر گردانید و گفت که من هم شکر خود و به شناختی که بلند شتر خود و به سوال و را ابلیس

اکثر شتر است از کجانی ناشی شد و ادای عدم وجود است که شتر است با و راه نیافته است جواب عدم چنانچه مرآت  
 وجود است و مظهر خیر و کمال است وجود نیز مرآت عدم است و مظهر شتر و نقص است ابلیس علیه اللغه در جانب  
 عدم شتر است را از عدم گرفته است که آن عدم موطن شتر است و در جانب وجود نیز شتر است و مرآت را از عدم  
 است که از راه مرآتیت و مظهریت عدم در مرآت وجود ظاهر شده بود پس خال شتر است طرفین شد ذاتی و معنی  
 اصلی و ظنی برین چارها و خویا و وجود شتر است نه از مرآتیت و لا یتصور است که از صفات عدم بوده و مخرم ساخته  
 است و ذلک در جانب وجود شتر است که از مرآتیت عدم منشویم شده بود و نیز نصیب و از ما چارها شتر است بری  
 رسانید و بنا لاترغ قلوبنا بعد از بدینا و همب لئامن لک رب رحمة انک انت الاله اب و اسلام علی ان انت الاله  
 علی من التزم متابعه المصطفی علیه و علی من التزم بطول و التسلیات و التماسات و التماسات و التماسات و التماسات  
 صدور یافته و در جواب سوالهای که کرده بودند بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفوا  
 بهر سبب بود که گاه هست که سالک در وقت عروج خود از مقامات اصحاب انبیا علیهم الصلوات و التماسات  
 که با جماع از فضل انبیا پدید بلکه با است که خود را در مقام انبیا علیهم الصلوات و التماسات و التماسات و التماسات  
 معالجه است یعنی مردم از اینجا مساوات آن سالک با باب آن مقامات توهم میکنند و شتر کتی او را و شتر کما  
 با عالی آن مقامات و در خلی می آید و باین توهم و تمیل رد و وطن او بنیاید و زبان لامت و شتر کایت در حق  
 او دراز میکنند کشف عطا از وی این معما باید نمود و جایش آنست که وصول ساقل بمقامات عالی گاه هست که  
 از قبیل وصول فقر و محتاجان بود که با ابواب اصحاب دول و با کمته خاصه ارباب هم میسر گرد و تا از اینجا حاشیه  
 خواهند از دول و هم ایشان در ویزه نمایند و در از کار بود که این وصول را مساوات و شتر کایت نمود و با  
 که این وصول از قبیل تماشائی بود که بر سالیط و سائل سیر را کن خاصه ابر و سلاطین نماید تا بنظر اعتبار تماشای  
 کند و غنی بعلو پید آرد توهم مساوات ازین وصول چه گنجایش دارد و تنبیل شتر است ازین سیر و تماشای چه تنبیل  
 بود و وصول خادمان با کمته خاصه مخدومان تا حقوق خود نگاری بکار آنموسوس وضع و شتر کایت است  
 ابلوی بود که ازین وصول توهم مساوات و شتر کایت نماید هر فرشی و کس لانی و شمشیر برداری قرین سلاطین  
 نظام است و در اصل کمته ایشان حاضر حیل خطمی طلبند که اینجا توهم شتر است و مساوات نماید مع بلای  
 در و مندان از دور و دور می آید مردم از برای غریبی بهانه می طلبند و از برای وطن و شتر کایت و غنی بعلو پید  
 می رسد و تعالی انصاف نشان دهد ایست که در حق ضعیف محلی از برای رفع شتر و در رفع لامت می طلبیدند



و در خط عرض مسلمانی یک شید نماز ایشان که طعن می نمایند از دو حال خالی نیست اگر عقدا آنرا که صاحب نیال مقصد  
 شکر کند و مساوات است باری بآن مقامات عالی پس در آنکه فروزترین تصور میکنند و از مزه اهل اسلام برآورد  
 چه شرکت در نبوت و مساوات با نبیا علیهم الصلوات و التسلیات کفر است و همچنین فضیلت شیخین علیهم الرضوان  
 با جماع صحابه و تابعین ثابت شده است چنانچه نقل کرده اند آنرا که باری الله که یکی از ایشان امام شافعی است  
 علیهم الرضوان بلکه فضل هر جمیع صحابه که امام راست بر باقی است چه پنج فضیلتی که فضل نبی البشیر علیه  
 الصلوات و التسلیات عدیل تواند شد فعل سیر که از احباب علیهم الرضوان در وقت ضعف اسلام و قلت مسلمانان از  
 برای تأیید دین متین و نصرت سید المرسلین علیه و علیهم الصلوات و التسلیات صادر شده است اگر دیگران در تمام عمر  
 بر ریاضات و مجاهدات اکتفا نمایند بر تیره فعل قلیل صاحب فرسودن آن سرفروموده علیه علی الله الصلوته و السلام که اگر  
 اتفاق نماید یکی از شما مانند کوه احد طلار از سر آن اتفاق بگذرید صحابه که اتفاق نمایند بیکه نصف درهم برسد و فضیلت  
 حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه ازین راه آمده است که او سبق سابقان است در ایمان و در بذل نفس و  
 اتفاق اموال کثیر و در خدمات لائقه اندر ایشان و نازل شده است که بکریه لایستوی سکرم من افق من قبل  
 افق و قاتل و لکن عظم و رجب من الذین افق من بعد و قاتلو و کلا و عدل انداختن جمعی نظر بکثرت فضائل و  
 مناقب و بیکران انداخته در فضیلت او توقف می نمایند باینکه اگر سبب فضیلت کثرت فضائل و مناقب  
 بود با سبب که بعضی از احاد است که این فضائل و از بزرگترین خود فضل ایشان که این فضائل و از بزرگترین  
 مناقب می گیرند و را و این فضائل و مناقب و آن بزرگترین فقیر سببیت تأیید وین و اقدیس اتفاق بود  
 و باین نفس است در نصرت هر گام دین رب العالمین و چون غیر این است از جمیع است از همه فضل باشد و همچنین  
 هر که درین امر سبق است از مسبقان فضل است سابقین و یا در امر دین استاد و علم لایحان است لایحان از اول  
 سابقان استفاده می نمایند و از برکات ایشان استفاده می نمایند و دین امر بعد از نبی با علیه الصلوته و السلام  
 صاحب این دولت علی صدیق رضی الله تعالی عنه است که سبق سابقان است در اتفاق اموال کثیره  
 و در مقام مجاهد شیده و در بذل عرض و وجه و در دفع فساد و تباه از جهت تأیید دین و نصرت  
 سید المرسلین علیه و علیهم الصلوات و التسلیات پس فضیلت از دیگران او را مسلم باشد و حضرت پیغمبر علیه  
 و علی آله الصلوات و التسلیات عزت و علیه السلام را چون که بسیاری حضرت فاطمه علیها السلام و حضرت حقیقه  
 و تعالی در نصرت حبیب خود و در عالم اسباب نیز با کفایت فرموده است و گفته با ایها النبی جسک الله من تعبدک

من المؤمنین بن عباس رضی الله عنهما فرموده است که سبب نزول این آیه اسلام حضرت فاروق است پس بعد  
 از حضرت صدیق فضیلت او تعیین بود و از جماع صحابه و تابعین بر فضیلت این دو اکابر منعکس گشت چنانچه گذشت  
 و حضرت امیر رضی الله عنیه نیز فرموده است که بوی که عمر فضل این است اندر هر که از ایشان فضل و برتری است او را از آن  
 زخم چنانچه مغزی را از سر تحقیق این بحث در کتب و رسائل خود تفصیل نموده این مقام زیاده برین تجاویز ندارد و ای بود  
 که خود را عدل محابیه البشیر علیه علی آله الصلوات و التسلیات سازد و عیالی باشد از اخبار آنها که خود را از سابقان  
 قصور نماید لیکن باید دانست که این دولت سبقت که باعث فضیلت است مخصوص بقرن اول است که بشیر و محبت خیر  
 البشیر مشرف است علیه و علی آله الصلوات و التسلیات و در قرن دیگر انمیغی مفقود است که لاحقان بعضی قرون از  
 سابقان قرون دیگر فضل باشند بلکه در یک قرن و است که لاحق از سابق آن قرن فضل باشد حضرت یحیی  
 و تعالی طاعنان را بینا گرداناد بر شاعت طعن سلم و طرد و مون مجروح و قتل و بر قباحات کفریه مسلم و فضیلت  
 محض تعصب و تعنت چه علاج خواهد کرد که اگر قابل تغییر و شایان فضیلت نباشند آن کفر و ضلال باریاب  
 آن قال خوا بگشت و از امری کفر بر می کفر و یا بر یوست چنانچه در حدیث نبوی آمده است علیه و علی آله الصلوته  
 و السلام ربنا اغفر لنا ذنوبنا و ذنوب اباؤنا و اجدنا و انصرنا علی القوم الکافرین بر اصل سخن رویم  
 و از شق ثانی بیان نایم و گوئیم اگر در حق صاحب نیال طاعنان این اعتماد ندارد و معالیه او کفر نمیشناسند  
 هم از دو حال بیرون نیستند و اتمه او را که کذب و بهتان جل می نمایند این خود سوس و ظن است نسبت مسلم که محظور  
 شرعی است و اگر او را کاذب میدانند و مقصد شرکت و مساوات بی آنکار نرسد و طاعت چیست  
 و تشیع و تعصب او حرام است و اتمه صادق را بر محامل نیک حمل باید کرد و آنکه صاحب واقعه را تشیع و تشیع  
 باید فرموده و اگر گویند که وجه اظهار این قسم حال شورانگیز چیست گوئیم که ظهور این قسم احوال این شیخ طریقت  
 بسیار آمده است و عادات ستمه ایشان گشته است پس نه اول فاروقه کسرت بی الاسلام و بی اراده صادق  
 نخواهد بود و گاه است که مقصود ازین نوشتن اظهار احوال موهومه است پیش شیخ طریقت خود بصحت و سقم حال  
 نماید و بر تعصیب و تاویل آن اطلع بخش و گاهی مقصود ازین نوشتن تحریس و ترغیب طلاب تلامذه است و گاهی  
 باشد که مقصودش ندان بودن باشد بلکه مجروح و علیه حال برین فتنه گوی و فساد دینی چند نزد نفسی است کند  
 مری بطلال است که سبب مقصود او اظهار این قسم احوال شهرت و قبول خلق باشد این احوال و بال دست  
 و ستم راج است که تنفس خرابی او است ربنا لا تزخ قلوبنا بعد از هتیا و هب الناس لک رحمة اهل











بمعصومین و اولاد و ائمه و کار و الهام لا یکنی الی نفسی طرفه یعنی پس معلوم شد که مراد انرا بیشتر ملا تا مر و شیوه  
از مریدان اینان سرور علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام که رئیس مرادان و محبوبان است فرموده است  
ما اودی فی مثلنا و ذیبت پس بلا منعه دلالتی پیدا کرد که حسن دلالت خود دوست را بدوست میسازد  
و از لغات بغیر دوست پاک گردانند عجب معامله است دوستان اگر کر و ریا یا بند بند و بلا را بخیرند  
و دیگران کر و ریا بند و دفع بلا خواهند سوال گاه هست که در وقت درد و بلا از دوستان نیز  
اضطرابی و کراهی مفهوم میگردد و جوش صیحت جواب آن کرده و اضطراب صورت بیست و نیت فضا  
طینت بشری است که در اقبال آن حکم و مصالح است چه جهاد و معاد و با نفس بی آن متصور  
نیست نشینده باشد بقراری و بی آرامی که از آن سرور دین و دنیا که در وقت سکرات موت  
ظاهر میشود علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام آن بقیه جهاد با نفس بوده است تا فائز خاتم الرسل علیه السلام  
و اشیات بر جهاد و دشمنان خدا متحقق گردد و شدت مجاهدات دلالت دارد تا جسم مواد صفات بجزئیت  
نمایند نفس را در کمال اقتدار و در حقیقت اطمینان رسانند و پاک پاکیزه دارد پس بلا لاله باز را  
محبت گشت و هر که محبت ندارد در بلا چه کار دارد و دلالتی بجه کار اوئی آید و نزد او چه قدر قیمت داشته  
باشد و چه دیگر از برای درد و بلا نیست که محب صادق از دشمن کاذب تمیز گردد چه اگر صادق است برود  
و بلا متلاذ و مخلط نخواهد شد و اگر عری سست نصیبتش از بلا کره و تالم است و با این تمیز نمیشود مگر کسی که  
شائبه از صدق داشته باشد تا حقیقت کره و تالم را از صورت کره و تالم جدا سازد و حقیقت صفات  
بشریت را از صورت صفات بشریت علیحدہ نماید لولی معین لولی رهم نیست ازین بیان و التذیجانہ  
الهادی الی سبیل الرشاد و ایضا پیر سید بود که عدم لاشی محض گفته اند پس او را وجود نباشد  
و چون وجود نداشته باشد با وجودیکه در دین پیدا کرده باشد او آثار و ترقیات چون بود و اگر بود و نیست  
بود از در خیال چون بر آید باشد که عدم هر چند لاشی است اما انیمیه کارخانه اشیاء و برپاست و  
نشان تفصیل و کثرت اشیاء است و صورت علمیه اسماء الکی جلست که در آت عدم منعکس  
گشته است و آتمیز ساخته است و شیو علی بخشیده ناچار از لاشی محض نیز او را برآوردده است و  
نشاء آثار و احکام گردانیده و این آثار و احکام در بیرون خانه علم نیز کائنات و در مرتب محسوس و در  
نیز ثابت و چون باستحکام صنع خداوندی جل شانہ در آن مرتبه ثبات و استقرار پیدا

لای  
و جواز

کرده اند و بزرگوار حس و در هم نیز مرتفع نمیدان گفت که این آثار و احکام خارجی و بشما از ترقیات عدم چه  
عجب دارد اینیمه کرد و فکر کائنات یعنی بر عدم است کمال قدرت خداوند را جل شانہ نشانده نماید که از عدم  
انیمیه کارخانه را این ساخته است و کمالات وجود را بقا لاشی و ظاهر فرموده راه ترقی او در کمال و وضع  
که صورت علمیه اسماء و اشیاء جل سلطانه و جبره و ممکن اند و با وجود مستتر اند و در کنار و بنید و از صورت حقیقت و از  
ظلال باصل شاهره افتاده است کور باطن بود که احساس آن نمایان باشد مگر کس شفاء و انحراف الی ریه سبیل  
لفظ ذین و خیال شمار در شبانه نمیدان و در آثار و ترقیات را در نظر شما و شواهد نماید که هر معامله که هست بیرون  
علم و خیال نیست غایب مافی الباب از خیال تا خیال فرق است خلق در مرتبه خیال دیگر است و اختراع  
و هم و خیال و دیگر اول نفس مر نیست و توان گفت که موجود خارجی است نیز و ثانی ازین دولت قلیل انصیب  
است و ازین ثبات و استقرار لیل بجدی یعنی از هنرهای عدم را که در معرفت علیحدہ نوشته است و نقل  
آرامیر محب التبریده اگر ذوق داشته باشد آنرا ملاحظه نمایند ایضا از فنا و بقا پیر سید بود و معنی این کلمه را  
در کتب و رسائل خود این بقیه بسیار جا نوشته است مع هذا اگر خفای در و مانده باشد علاجش حضور و شفاء  
است تمام حقیقت در نوشتن بی آید اگر کسی آید انهار آن از مسلح و در سینه یا کسی چه نموده دریا بد فنا و بقا  
شود نیست و وجودی نیست که بنده ناچار نشود و کج تعالی تقدیر گردد و العید عید و الارب رب سمر بر از نادر  
آنکه فنا و بقا را وجودی تصور نمایند وی انکار کند که بنده رفیع تعینات و وجود خود نموده باصل خود که منزله  
از تعینات و قیود است متحد میگردد و از خود ناچار گشته برب خود بقا پیدا میکند در رنگ قطره که از خود غایبی  
گشته بدریا ملحق شود و رفع قید خود نموده بطریق متحد گردد و اعوذ باللہ سبحانہ عن متحققاتهم و حقیقت فنا عبارت  
از نسیان ماسوای او است سبحانہ و عدم گرفتاری است بنیر او تعالی و پاک ساختن ساخت سینه است  
از جمیع مرادات و خواستهای خود که مناسب مقام بندگی است و مناسب مقام بقا قیام عید است بمرادات لای  
خود و جلست و مرادات او سبحانہ عین مرادات خود یافتن است بعد از شهود آیات انفس و ایضا پیر سید  
بود که سیر یک در بیرون انفس نوشته آن کدام باشد سیر مراتب عشر عالم خلق و عالم امر و سیر بیست  
و جہاد داخل نفس بنمایند سیر در او را در انفس کدام باشد بدانند که انفس در رنگ فاق ظلال عالم لای  
است جل سلطانه و چون ظل بفضل خداوندی جل شانہ خود را فراموش ساخته متوجه اصل خود گردد  
و محبت باصل خود پیدا کند ناچار حکم المرء مع حبه خود را همان اصل خواهد یافت و اتا سکه خود را



برهان اصل خودخواه از اخلاص و همچنین چون آن اصل را اصل دیگر است ازین اصل بآن اصل خواهد رفت بلکه خود را عین آن اصل خواهد یافت و بفرموده الی ان یبلغ الکتاب اجل این سیر سیر ماورای آفاق و انفس است اما باید اندک جمعی سیر انفسی را سیر فی الله گفته اند آن سیر که گفته شد ماورای این سیر است که گفته اند چنان سیر حصولی است و آن سیر و حصولی و فرقی در میان حصول و وصول در کاتب متعده و تفصیل نوشته است از آنجا معلوم کرده باشند دیگر از اقربیت ذات و صفات و افعال و اجزای جل سلطان رسیدن بود و بیان آن نیز بصورت تعلیق دارد و صلاح نیست که بنویسد و اگر نویسد متعلق است معلوم نیست که بفهمد در آید و اگر چه بر حضور هم مفهوم گردد و مختلف است دیگر کمالات مرتبه نبوت بر سیده بود و کمالات و تقا و تجلی و مبدای ثبوت تعیین همه در مراتب کمالات و لایات ثلثه است و سیر در مراتب کمالات نبوت بچه روش است بدانند که در مراتب عروج تا زانیکه با یکدیگر تمیز اند و از مصلی باصلی و دیگر رفته میشوند آن همه کمالات داخل و اگر کمالات است و چون این تمیز بر طرف میشود و این تفصیل کم گردد و معامله باجمال و بساطت صرف افتد و شروع در کمالات مرتبه نبوت بود و درین مرتبه نیز بر چند وسعت است ان الله واسع علیم اما آن وسعت و وسعت دیگر است و اگر تمیز است هم تمیز دیگر زاده ازین چه نویسد و چه مفهوم شود و ربنا انما من لدنک رحمة و توفیق لنا من امرنا و شئنا بعضه استمرانها را که بر سیده بود و در جواب آن را بوقت دیگر انداخته شد که الحال وقت بسیار تنگ است و دست زمانه و اهل زمانه سرفه کرد و چیزهای نوشته میشود و فقیرم کنیز و بر استفسار و لیر نباشد و ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اسیر افغانی امرنا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکفرین ان الله یرب العالمین و الله اولوا و اخر اول الصلوة علی رسولک و ائمتا و سمره و اعلی آله الکرام و صحبه

الغلام الی یوم القیام

تمام شد جلد ثانی  
مکتوبات امام ربانی

فهرست جلد ثانی مکتوبات امام ربانی حضرت محمد و الف ثانی

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۳	مکتوب شیخ عبد العزیز بنوری در بیان کرامات	۲۳	مکتوب براتب گاهی میان علام محمد برادر بی حقیقت
۹	مکتوب شیخ الدین بن العربی در سلسله وحدت الوجود	۲۴	ایشان در بیان فرق مشاهد ملک و انسان
۱۱	مکتوب شیخ حسن لدین خلیفانی در بیان آنکه حق ذات او تعالی و مرتبه صفات او سبحانه فوق از اعتبار وجود و جرب است	۲۶	مکتوب امیر زاعم لدین در جواب کتبت او در بیان آنکه نصیب علما بطور اهرجیت و نصیب هوفیه علیه و نصیب علما و اهرجین چیست
۱۲	مکتوب شیخ محمد زاده حضرت خواجه محمد سعید حیدر معانی آفاق نفوس لای صغری و کبری و کمالات نبوت	۲۷	مکتوب امیر لانا احمد برک در جواب استفسار او که صاحب منصب البتة صاحب علم است یا نه
۱۳	مکتوب امیر محمد رفیع در بیان علم البیقین عین البیقین و حق البیقین که بعضی صوفیه قرار داده اند	۲۸	مکتوب بسادات غظام و قضاة و اهل دوا و مالی کرام مله سامانه در کومین خطیب بجا که حدیث قربان ذکر خلفاء را شدن ترک کرده
۱۴	مکتوب شیخ محمد زاده خواجه محمد سعید حیدر معانی آفاق نفوس لای صغری و کبری و کمالات نبوت	۲۹	مکتوب شیخ بدیع الدین سهار پوری در جواب استفسار او در بیان عجاب و غرائب موجودیت و جمیع احب و رضا و مرشیه فوق اثنا
۱۵	مکتوب شیخ محمد زاده خواجه محمد سعید حیدر معانی آفاق نفوس لای صغری و کبری و کمالات نبوت	۳۰	مکتوب امیر زاعم لدین در بیان فرق ایمان حبیب خاص و ایمان عوام و ایمان متوسطان
۱۶	مکتوب شیخ محمد زاده خواجه محمد سعید حیدر معانی آفاق نفوس لای صغری و کبری و کمالات نبوت	۳۱	مکتوب شیخ جمال ناگوری در بیان آنکه نصیب علما و اهرجین چیست و علما و اهرجین چیست
۱۷	مکتوب شیخ محمد زاده خواجه محمد سعید حیدر معانی آفاق نفوس لای صغری و کبری و کمالات نبوت	۳۲	مکتوب امیر محمد زاعم لدین در بیان بعضی از خصائص ظهور فوق عرش و معنی تائیدی آنکه کریمه



صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون
۳۲	کتوب مولانا لاہر بخش در فضائل صلوٰۃ - ۲۹	۹۵	کتوب خواجہ گدا در بیان آنکہ نسیان ماسوائے
۳۳	کتوب خواجہ محمد صدیق در بیان آنکہ مراد از قلب	۱۰۰	کلام اول ابن عربین است -
۳۴	کہ در حدیث قدسی لایسختی الخ واقع شد مضمت	۱۰۱	کتوب میرزا شمس الدین بایان آنکہ توحید در حقیقت سیر
۳۵	کتوب مولانا صادق کشمیری در بیان شرافت مرشد	۱۰۲	کتوب خواجہ محمد صدیق در بیان او بجا نہ
۳۸	کتوب محمد زاده خواجہ محمد عبداللہ در بیان	۱۰۳	کتوب خواجہ محمد علی کشمیری
۴۱	اتباع سنت سفید و جناب از بدعت نامرشد الخ	۱۰۴	کتوب بیگی از مشائخ صدر یافتہ
۴۲	کتوب حاجی محمد دکنی در جواب کتاب او	۱۰۵	کتوب بید شاہ محمد در بیان آنکہ متابعت آن
۴۳	کتوب خواجہ شرف الدین بزرگلیک ہاشمی تبریزی	۱۰۶	سر و صلح مراتب و درجات دارد -
۴۴	کتوب میرزا حسام الدین در جواب کتاب او	۱۰۷	کتوب محمد زاده خواجہ محمد سعید خواجہ محمد مصطفی
۴۵	کتوب مولانا محمد طاہر بخش در جواب تشکیکات شیخ	۱۰۸	در بیان آنکہ قرآن مجید جامع جمیع حکام شرعیہ است
۴۶	عبدالرحمن بن جونیوری - در کتب بدو کہ بنام او	۱۰۹	کتوب مولانا عبد القادر در بیان معاملہ عارفانہ
۴۷	کتوب مولانا محمد صادق کشمیریہ در جواب استفادہ	۱۱۰	کتوب بلا غارے نائب کہ ذکر او کے است
۴۸	کتوب شیخ عبدالحق دہلوی در بیان آنکہ بہترین	۱۱۱	از صلوٰۃ -
۴۹	انتہا این نشان و نمودہ است -	۱۱۲	کتوب خواجہ محمد تقی در جواب استفسار
۵۰	کتوب خواجہ محمد شرف و حاجی محمد در جواب سوال	۱۱۳	اور از عالم مثال -
۵۱	در زینت نسبت رابطہ و فتور مشغولی -	۱۱۴	کتوب محمد صادق در جواب استفسار او کہ از
۵۲	کتوب خواجہ شرف الدین حسین در بیان	۱۱۵	وحدت وجود پر سیدہ بود -
۵۳	و غلط و نصیحت -	۱۱۶	کتوب خواجہ حسام الدین در بیان آنکہ عالم بجا
۵۴	کتوب میرزا تقی اللہ در جواب حوالہ	۱۱۷	بحالی اسما و صفات واجبی است -
۵۵	کتوب مولانا محمد صالح در بیان آن کہ	۱۱۸	کتوب مولانا حمید بنگالی در بیان فضائل کلاطیبہ
۵۶	محبوب و رفقہ حب در ہمہ حال محبوب است	۱۱۹	کتوب خواجہ محمد قاسم در نصیحت و تنبیہ
۵۷	اگر انعام فرماید اگر ایلام الخ	۱۲۰	کتوب خواجہ محمد طالب در غیب بمقام رضا

صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون
۹۵	کتوب خواجہ گدا در بیان آنکہ نسیان ماسوائے	۱۲۱	کتوب حضرت مخدوم زاده خواجہ محمد سعید
۱۰۰	کلام اول ابن عربین است -	۱۲۲	کتوب بہ مخدوم زاده خواجہ محمد مصطفی در بیان
۱۰۱	کتوب میرزا شمس الدین بایان آنکہ توحید در حقیقت سیر	۱۲۳	معاملہ بیت اللہ -
۱۰۲	کتوب خواجہ محمد صدیق در بیان او بجا نہ	۱۲۴	کتوب تیر حضرت خواجہ محمد معصوم در بیان
۱۰۳	کتوب خواجہ محمد علی کشمیری	۱۲۵	ظاہر و باطن انسان کامل -
۱۰۴	کتوب بیگی از مشائخ صدر یافتہ	۱۲۶	کتوب خواجہ ہاشم در بیان تاویل کریمہ
۱۰۵	کتوب بید شاہ محمد در بیان آنکہ متابعت آن	۱۲۷	قالم لنفسہ الخ
۱۰۶	سر و صلح مراتب و درجات دارد -		
۱۰۷	کتوب محمد زاده خواجہ محمد سعید خواجہ محمد مصطفی		
۱۰۸	در بیان آنکہ قرآن مجید جامع جمیع حکام شرعیہ است		
۱۰۹	کتوب مولانا عبد القادر در بیان معاملہ عارفانہ		
۱۱۰	کتوب بلا غارے نائب کہ ذکر او کے است		
۱۱۱	از صلوٰۃ -		
۱۱۲	کتوب خواجہ محمد تقی در جواب استفسار		
۱۱۳	اور از عالم مثال -		
۱۱۴	کتوب محمد صادق در جواب استفسار او کہ از		
۱۱۵	وحدت وجود پر سیدہ بود -		
۱۱۶	کتوب خواجہ حسام الدین در بیان آنکہ عالم بجا		
۱۱۷	بحالی اسما و صفات واجبی است -		
۱۱۸	کتوب مولانا حمید بنگالی در بیان فضائل کلاطیبہ		
۱۱۹	کتوب خواجہ محمد قاسم در نصیحت و تنبیہ		
۱۲۰	کتوب خواجہ محمد طالب در غیب بمقام رضا		







صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۵۶	کتب میر محمد نعمان در بیان عروج و مراتب اول	۷۹	کتب میر عبد الرحمن در رفع شبهات متکلمان
۵۷	کتب ابی بدلا در بیان عالم ارواح و عالم مثال و عالم اہل سام	۸۰	کتب مولانا سلطان سرہندی در علوشان
۵۹	کتب میر محمد تقی در بیان خطرات	۸۱	کتب فی العروج والنزول الی حضرت محمد مزاج
۶۱	کتب بلا شمس لدین ربیان تحقیق سخن شرف لدین کجی میری که گفته تا کافر نشود و سر پرادر	۸۲	کتب سلطان وقت در امر اردعوا و دعوت علما و صلحا
۶۴	کتب میر محمد امین در نصیحت	۸۳	کتب میر محمد از اسرار اوقیت او قلک لہ
۶۵	کتب بد مرزا منوچہر در تقریر نصیحت	۸۵	کتب میر محمد نعمان در آنکہ عام حضور سے کہ عارف الوجود بود الخ
۶۷	کتب میر محمد نعمان در رفع شبهات متکلمان عذاب قبر	۸۶	کتب قاضی نصر اللہ صفری میان بدلال
۶۸	کتب مولانا محمد طاهر برہرچہ از جہیل سبحانہ آید جمیل باشد	۸۷	کتب علما و ارباب ظاہر
۶۹	کتب بلا محمد ابراہیم در معنی ستفراق الہی و در جہ ارباب فقر	۸۸	کتب میر محمد شہر در فرق میان تصدیق قلب و تعین آن
۷۰	کتب در خاتمہ جلد اول	۹۱	کتب میر محمد شہر در نفس و قلب الخ
۷۱	کتب میر محمد شہر در جواب طلب مشورہ	۹۲	کتب فی ذوال العین والآخرہ میر محمد معصوم
۷۲	کتب میر محمد شہر در نصائح خیر و بد	۹۳	کتب بنان جهان در اتباع شرح تہذیب
۷۳	کتب میر محمد شہر در بشارت او	۹۴	کتب میر محمد شہر در انکوش رجوع انقہر بقہ
۷۴	کتب میر محمد شہر در زادہ حضرت خواجہ محمد معصوم و خواجہ محمد سعید در بیان کمالہ و در وقت محفل سلطان وقت گذشت	۹۵	کتب میر محمد شہر در بیان حدوث عالم
۷۵	کتب میر محمد شہر در بیان کمالہ و در وقت محفل سلطان وقت گذشت	۹۶	کتب میر محمد شہر در بیان کمالہ و در وقت محفل سلطان وقت گذشت

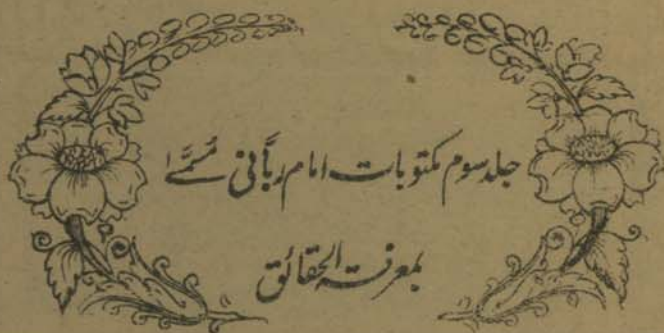
صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۹۸	کتب میر محمد شہر در ارجاع حوادث الخ	۱۰۰	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ
۱۰۱	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ	۱۰۲	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ
۱۰۳	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ	۱۰۴	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ
۱۰۵	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ	۱۰۶	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ
۱۰۷	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ	۱۰۸	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ
۱۰۹	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ	۱۱۰	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ
۱۱۱	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ	۱۱۲	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ
۱۱۳	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ	۱۱۴	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ
۱۱۵	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ	۱۱۶	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ
۱۱۷	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ	۱۱۸	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ
۱۱۹	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ	۱۲۰	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ
۱۲۱	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ	۱۲۲	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ
۱۲۳	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ	۱۲۴	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ
۱۲۵	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ	۱۲۶	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ
۱۲۷	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ	۱۲۸	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ
۱۲۹	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ	۱۳۰	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ
۱۳۱	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ	۱۳۲	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ
۱۳۳	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ	۱۳۴	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ
۱۳۵	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ	۱۳۶	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ
۱۳۷	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ	۱۳۸	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ
۱۳۹	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ	۱۴۰	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ
۱۴۱	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ	۱۴۲	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ
۱۴۳	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ	۱۴۴	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ
۱۴۵	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ	۱۴۶	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ
۱۴۷	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ	۱۴۸	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ
۱۴۹	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ	۱۵۰	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ
۱۵۱	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ	۱۵۲	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ
۱۵۳	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ	۱۵۴	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ
۱۵۵	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ	۱۵۶	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ
۱۵۷	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ	۱۵۸	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ
۱۵۹	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ	۱۶۰	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ
۱۶۱	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ	۱۶۲	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ
۱۶۳	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ	۱۶۴	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ
۱۶۵	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ	۱۶۶	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ
۱۶۷	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ	۱۶۸	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ
۱۶۹	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ	۱۷۰	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ
۱۷۱	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ	۱۷۲	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ
۱۷۳	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ	۱۷۴	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ
۱۷۵	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ	۱۷۶	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ
۱۷۷	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ	۱۷۸	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ
۱۷۹	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ	۱۸۰	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ
۱۸۱	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ	۱۸۲	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ
۱۸۳	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ	۱۸۴	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ
۱۸۵	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ	۱۸۶	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ
۱۸۷	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ	۱۸۸	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ
۱۸۹	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ	۱۹۰	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ
۱۹۱	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ	۱۹۲	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ
۱۹۳	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ	۱۹۴	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ
۱۹۵	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ	۱۹۶	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ
۱۹۷	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ	۱۹۸	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ
۱۹۹	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ	۲۰۰	کتب میر محمد شہر در بیان سبب ناسخ







شیخ الکنوز والبشارات علی البحر للملاحه مع صاحب بیت الصیحة الفصحة السین العجین المصطفی بن الفکرین متشبه  
 الشکلی بن سبک المتوحیدین بر آن السلف سلطان الخلف و شیعته الفقه و طایفه المعتمدی الموحود و ذکر  
 الاصل والفرع شارح الدین والشرع و آرشید البشیر نور المانیة الحارثیة عشر محمد و لاهت ثانیة  
 الامام الربانی سے کجا گرد و زومقش خامد آگاه و چہ نم دریا دیدار دریا پر گاہ و ہمان بہتر گزین پس گوش  
 یا ششم و سہم نغمہ و خاموش یا ششم پد سی المصطفی یا لاسم الذی البشیر علی الشیخ احمد بن الشیخ عبد الاحد  
 القاروقی نبی و الخفی مذہب و انقبضت می مشربانی الفروع ادامہ اللہ سبحانہ فیل حیاتہ سلا  
 العالمین و ارواہم من بجا پر کاتانی یوم الذین جذا وقت و حال آن ناظران سلیم الیال کہ چون  
 سواد نظر بدین برادر کہ سواد اعظم اسرار حکم است بکشانند و با علام ربانی از ان برادر ہمہ اعداد حضور یابند و  
 از ان سواد سواد سے دل را پر نور و خوش آب و مال کن قاریان ستقیم الاحوال کہ چون بیان شان است  
 این نگارن قلمم گرد و با امام سبحانی جان شان و نگارن نگارن گرد و دو حصار آن مجیدان پاک ہند و  
 مستعدان نیک اعتقاد را کہ چون از غایت وقت و غرض حال این نکات و رموز کہ در رطلور عقل  
 است بر ایشان پر وہ کشاید بر عدم یافت و تصور دریافت خویش را جمع دانستہ راہ صدق و یونان  
 ع کے را از ایشان جز ایشان نماند و گویان ہمہ را سلم دارند و نقد ثمرات سعادت ابدیہ انزل بخوانند  
 و لک لمن خشی ربه و احسن از ان خوانندگان کج بین و شنوندگان سخن جبین کہ انچه ازین علمات شریفہم شان  
 در کتبہ موافق طبع شان آید بر ہمارہ قال و بحث خیال صاحب این مقال را چہ دارند و انچه ازین بیان  
 چنین و چنان نیاید از کوتاہی نظر زبان بیان خویش و از کثرت و حکم المراد لایزال عدو الما جمل چنگ چنگ  
 ساز گشتند انستہ اند کہ این عاقل علیہ در ظہار این اسرار خفیہ در میان نیند ع ایشان نیند این ہمہ  
 الحان بر مطرب است یا اندہ سبحانہ اخوان بالسر اسرار عیب خویش و اسرار غیب پاک دلائل معانی این  
 گردان و دانہ قید و غل غل مخلصان عالم البکر کہ بر پای دل و گردن خاطر دارند و انکہ خالص عبادت و انکہ کفر  
 در انظار اسرار در میان قیہ شاہد اہم از کتبہ صاحب اسرار بشنوند ع بر حال تو بر حال تو بر ہمان و دلیل  
 چون جلد اول مکتوبات معدن الفتوحات کہ در معرفت نام است و تارخ ہتمام یافت بعضی نشنگان  
 زلال مقال بعضی اقدس ساندہ کا اگر شارہ عالیہ و ارد شود انہار اسرار سے کہ بعد ازین از شبہ خامسہ  
 گوہر نار انجلیہ میاید چہ نمودہ در یاس جلد ثانی بریدار گرد و ہندگان حضرت از غایت انکار و خشیت در جواب



بسم اللہ الرحمن الرحیم

انا بعد این کلمات طلیبات و معروف عالیات کہ ہر لفظ از ان مرکز پر کار دہاے سیرا بر آتش محبت و اتیہ  
 سینہ چشم زخم اخیارہ خال زینت بخش ز سار و سان حقائق و مردک البصار دور بیان و قائل و ذرہ  
 انصافیت از ریاسے موج احدیت کہ یہ طولای باطن از کان غوامی با حل آوردہ و نافذ جان شہ  
 از تات آہوی بیدار سے ہویت کہ بنان بیان سیاحی مجمل آوردہ و غنی اللہ قاسے فقرہ ہند الدالہ العتیم  
 و روح مشام ارواح ہمہ بہ الشیم سے زہر یک لفظش چون نافذ پر شمیم و حل جانان میرند سر و بے  
 آن کہ برودت و زکام است و چہ دانند نافذ اش گرد مشام است و سرایم و آن علاج خواص بہم خوشدرا  
 چون ذرہ رقاص مہین فرزند قار و ست چون آب و کنون لطف از زبان اوکت آب و سرابا  
 شمع اخلاق قاروق و نہر نقصت تریاق قاروق و چہ از انقبضت بہت مجمل و کجا ہش نقبند غیر از  
 دل و خوش انخلان و خواص الحقائق معراج الوصول منہاج القبول خزینہ الرحمة و قیہ انکسہ مشرف  
 القلوب مشرق القیوب تہجد العمل حقہ الکمل حدیثہ الاخیار حدیثہ الاخیار نور الطریقہ نور الحقیقہ  
 ازین العالمین عین العالمین نور المانعۃ للرجا مرآت الارادۃ مرقات الحیجۃ مطلق الرموز والاشارات



فرمودند اتممه علوم که تبیین و تحقیق یافت در آن قدرت و حیرت که آیت مقبول منی بودند آنگاه خاموش گشته  
 تشریح اشارت و اشارت گشته اند و فرمودند که دوش ندارد و اندک ظاهر است که این علم که نوشته  
 بل هر چه در گفتگوی تو آمده هر مقبول و منی است که اشارت به نوشته های من کرده فرمودند این همه مکتوبه ایم و  
 بیان است و در آن وقت هر کس که علوم را بطریق درست و مستقیم از من بر یک یک اجازت و تفصیل نظر میکرد و می  
 در علمی که وقت مراد آنهار در دوسه بود و هر یک در آن حکم داخل یافتیم که در علم الاحسان نیز قلم محترم را گذاشتیم  
 اسرار قدیم جریان دادند و چون آن جلد بود و نوشته کتب رسید که مطابق اسامی است بر همان قلم شد در  
 سال که تاریخ آن از نور الخلاق بودید است بعضی مکاتیب که بعد از آن بر منته گذاشتیم و صحیفه نگارش  
 آمد الایم النسیب و الیها انجیس قطب زمانه در گمانه بیت و تقریر و تحریری و کانی و تن تجرید و روحی  
 و جان و دم از آئینه سازد و نور زائل و دم او عقل آئینه دل و معدن الايقان و العرفان محمد نمان بن  
 شمس الدین محمد الشیخ میرزا بزرگ الیه شانی سلطان و ابقاه که در کمال خلفا بزرگ حضرت ایشانند  
 و یا مریانی حضرت در صوبت کن رهنمای میرزا و روح این طریقه علی بنده اند که آن لالی مشوره را فرام  
 آورده و فیه حله الشیخ و فی کار آید با حاجت مقبول گشت و چون جمع مکاتیب بیه و چند رسید بیان  
 حضرت سیادت پناه و خادمان این درگاه هاجرت صوری ضروری حال گشت و حضرت ایشانرا  
 نیز خدمت روزگار طول ضمیر به نظیر تحریر عارف و تقریر مکاشف نیامد تا آنکه بتائید بایست خداوند  
 جلشانه بعد از چندین ساله که از زمندی این ضعیف که نام او در آخر مکتوب اول این جلد قلم شریف  
 رفته در سلسله که از لفظ خاک نشین میرمن است بنجاک نقیضی عقبه علیه استعوا یافت مقدار آن در یک  
 لسان الغیب و انبوب بیان حضرت ایشان در کتب و تقریر و جو شش تحریر آید و از غایت رحمت و  
 عنایت آن غریب نواز این کترین آن سواد و نقل آن از سولوبه بدین متناظر گردید و اتمام حجت  
 در همان سال که از لفظ ثالث نیز معین است متفرق از شد و چون شمار مکاتیب بعد و سیزده رسید که  
 موافقت آن اجد و حرف باقی بودید است و بیا اعتبار تقریر بیان بغایت شایان و زیبا بر همان  
 بنجام یافت در سالی که کاس الراضین ملوح آنست بعد از آن مکتوبی را که تیانگی علوم جدید و اسرار  
 غریبه ظهور یافت و فرمودند که سکه الحما که در جهان شد که باحق آن قطب این عدد و سوره قرآنی  
 عیان شد و کلامه اول و آخر و اطنافه و اطنافه را ازین مانده بر قائمه قوت جان و قوت ایمان

این مکتوب در روز پنجشنبه ۱۲۸۵ قمری در شهر کابل  
 در روز ۱۲۸۵ قمری در شهر کابل  
 در روز ۱۲۸۵ قمری در شهر کابل

با دلی یوم التنا و بحق الحق الهادی الی سبیل الرشاد مکتوب اول سیادت پناه میر محمد نمان در جواب  
 سوال و از قرینیت افعال و صفات و ذات و وجبه جل سلطان و در دریافت بسم الله الرحمن الرحیم  
 الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی هم شریفه و وصول یافت تصدیق بیا کشید و حق سبحانه و تعالی  
 سعی ایشانرا مشکور گرداند چون مکرر از قرینیت افعال و صفات و ذات و وجبه جل سلطان  
 استفسار نمودند و آنرا و آن بیان اندک بصورت اینقدر و این نماید بآئینه که هر شی ما بایست خود  
 آن شیئی است و از برای ثبوت ما بایست مر آن شیئی را هیچ جعل جاعل در کار نیست که ثبوت  
 شئی بر نفس خود را ضرور است است از اینجا گفته اند که جعل در نفس ما هیات ثابت نیست و ما بایست  
 مجبور نیستند و جعل جاعل از برای اتصال ما هیات بوجود در کار است فعل متبذل و در اتصال ثوب  
 است به یون نه آنکه ثوب را ثوب سازد و یون را یون گرداند که آن محال است که تحصیل حاصل است پس  
 جعل در نفس شئی را ثوب را اتصال شئی بوجود و شئی را ثوب شئی ما بایست خود خود شئی است  
 و این معنی در نظر کشیده در ظل شئی و عکس شئی مفقود است که عکس و ظل ما بایست غلط و عکس خود ظل و  
 عکس نیست بلکه ما بایست اصل خود ظل و عکس شئی است چنانکه ما بایست ندارد و همان ما بایست اصل است  
 که لفظ خود را غلط و فرموده است پس اصل اقرب باشد ظل را از نفس خود چنانکه اصل خود ظل است و نفس خود  
 و چون عالم ظلال و عکوس افعال و اجبی است جل سلطان تا چار افعال که اصول او بیند از عالم  
 بعالم اقرب باشد و همچنین افعال ظلال صفات و اجبی از جلشانه تا چار صفات بعالم از عالم و از  
 اصول عالم که افعال باشند اقرب باشند که اصل الاصل اند و چون صفات نیز ظلال حضرت ذات اقدس تعالی  
 و حضرت ذات جل سلطان اصل جمیع اصول است لاجرم حضرت ذات تعالی افعال را از افعال صفات  
 و اجبی اقرب باشد نیست بیان اقربیت او تعالی که در هر تحریر و بیان آید عقلاً اگر بر صفات بیاید چنانکه  
 قبول این شئی نموده اگر قبول نمایند غم نیست که خارج از بحث اند و چون درین بیان مقدّمات معقوله  
 نیز مندرج است اگر سیادت پناه میر شمس الدین علی بنایز و طالع الدین کتب شریف سازند و نگارش دارد  
 و نوشته بود که شروع در حله ثالث مکتوبات نمایند چنین کنند که اهل افتد در هر چه صلاح به بینند  
 سخیل که ببارک باشد و چون میر مشار الیه نقول فیض این امر بنمایند فرمایند که نسخه را تعدد سازند  
 و یک نقل آنرا بسرهند فرستند و مسودات را بحال قلم نگاه دارند شاید احتیاج افتد







مستحق عبادت ایشان باشند اگر احدی بی اذن او یا شیء ضرر و نفع تواند رسانید او بیکاری افتد  
و مستحق عبادت نبیند مگر آنکه ایجاب کند صفات اکماله الا واحد لا شریک له و لا یستحق للعباده  
الا هو الا احد القهار سوال اگر چه تمامه باین صفات بر هیچیک نیست است نیز کم نقص است که متافی الوهیت  
و معبودیت است اما تواند بود که آن غیر صفات دیگر داشته باشد که باعث اقبال گردد و بی نقص لازم  
نبرد هر چند ما کن صفات را ندانیم که حلیت جواب آن صفات نیز خافی نیست از صفات کامله است  
یا از صفات ناقصه بهر تقدیر محذور مذکور لازم است هر چند ما آن صفات را بخصوص ندانیم که حلیت  
و تقدیر معلوم است که از کمال و نقصان خارج نیست و بهر تقدیر نقص و انگیزست چنانچه گذشت و دلیل  
دیگر بر عدم استحقاق معبودیت غیر حق سبحانه و تعالی آنست که او تعالی هرگاه در هیچ ضروریات وجود  
و توالج وجودی اشیا کافی باشد و نفع و ضرر اشیا با و سبحانه مربوط بود و دیگر بیکار و بی مال محض بود  
و هیچ احتیاجی بشیاء را و نباشد پس استحقاق عبادت او را از کدام راه پیدا شود اشیا چه این است  
و خضوع و انکسار با و پیش آید کفار بیکار در غیر حق سبحانه را عبادت کنند و اقسام تراشیده را معبود  
خود سازند بر عزم فاسد آنکه ایشان نزد حق سبحانه و تعالی شفعاء مأخوذ هستند و در توسل رساله حضرت  
حق سبحانه و تعالی تقرب خواهند نمود و زبیه بخیر دان از کجاده است آنکه ایشان را متوجه شفاعت  
خواهد بود حضرت حق سبحانه و تعالی ایشان را اذن شفاعت خواهد داد بجز دو توهم احدی از  
عبادت شریک ساختن جل و علا نهایت خذلان و خساره است عبادت امر اسان نیست  
که بهر رنگ و چاک کرده آید و هر عاجز تر از خود را مستحق عبادت تصور کرده شود  
و معین الوهیت استحقاق عبادت مقصور نیست بهر صلاحیت الوهیت و درستی عبادت است  
و هر که این صلاحیت نیست این استحقاق نیست و صلاحیت الوهیت مربوط بود و واجب وجود است  
آنکه وجوب وجود ندارد الوهیت را انشاید مستحق عبادت نبود بی عقل آید که حضرت  
حق سبحانه را در وجوب وجود بیه شریک ندانند و در عبادت با او تعالی شرک را اقامت نمایند آنست  
آنکه وجوب وجود شرط استحقاق عبادت است و چون در وجوب وجود شریک نبود در استحقاق عبادت  
هم شریک نباشد در استحقاق عبادت شریک ساختن مستلزم شریک ساختن است در  
وجوب وجود نیز پس تکرار این کلمه طیب هم نفس شریک وجوب وجود باید ساخت

و هم نفسی شریک استحقاق عبادت بکلام و احوج و انفع درین راه نفسی شریک استحقاق عبادت است که مخصوص  
به دعوت انبیا است علیهم الصلوات و التحیات و تسلیات مخالفان که مترجم است انبیا نیستند علیهم الصلوات  
و التحیات نیز با لای علی علیه شریک وجوب وجود نمایند و واجب الوجود جزیکه را ندانند چنانکه اما  
از معالمت استحقاق عبادت غافلند و از نفسی شریک استحقاق عبادت خارج از عبادت غیر تجاشی بزرگوار  
عبارت دیگر محاسن تورات انبیا اند علیهم الصلوات و التحیات که هم در میانیند و رفع استحقاق  
عبادت غیر میفرمایند مشرک لبان این بزرگواران آنکس است که عبادت غیر حق سبحانه گرفتار  
است اگر چه بنفش شریک وجوب وجود قائل باشد چه اتمام اینها بنفش عبادت ماسومی حق است  
شجانه که عمل و معامله تعلق دارد و مستلزم نفسی شریک وجوب وجود است پس تا زمانیکه کسی بشیرائع  
این بزرگواران علیهم الصلوات و التحیات که بعضی از نفسی استحقاق عبادت ماسومی است تحقق نشود  
از شرک زبرد و از شعبه است شریک عبادت الهی آفاقی و انفسی نجات نیابد که شریک انبیا علیهم الصلوات  
و التحیات متکفل انفع است بلکه مقصود از بعثت شان تحمیل این دولت است و در غیر شریک  
این بزرگواران نجات ازین شرک نمیشد نیست و توحید بی الزام ملت انبیا علیهم الصلوات و التحیات  
ممکن نه قائل اند تبارک و تعالی ان الله لا یغفر ان یشرک به مراد الکرمه ما را او الله سبحانه و متکفل  
ان بزرگواران لایستزم بالشرائع لان عدم التزام الشرائع لازم للشرک فذكر الملزم و مراد الزام  
خبر میدرخ مایه هم من ان الشرک کمالا یغفر لا یغفر ان یشرک به مراد الشریع ان یغفر و وجه ان یغفر  
معنی ان یشرک به ان یغفر لان ان یشرک به مراد الشریع کفر یا بدیه سبحانه فلا یغفر و العاقبه بین الشرک و الکفر  
با خصوص و العموم فان الشرک کفر خاص من مطلق الکفر فذكر الخاص و مراد العام می بیند فی مایه هم من  
ان الشرک کمالا یغفر لا یغفر ان یشرک به مراد الشریع ان یغفر و وجه ان یغفر با بدیه است که عدم  
استحقاق عبادت در غیر حق سبحانه را بدیهه است لا اقل حدی است کسیکه معنی عبادت را آنکه  
قوم نماید و غیر حق سبحانه را نیک تامل کند بی توقفت بکلام استحقاق عبادت نماید و آن غیر از مقدّمات  
که در بیان آیهی آورده میشود از قبیل شبهات است که بر بدیهیات نمایند باید نقص و مناقضه محال  
برین مقدّمات گنجایش ندارد و نورایمان باید تا بفراست و درک این مقدّمات نماید بسیار از بدیهات  
است که بر اهلان و قاصران منقض مانده است و همچنین جمعی که بر من ظاهر و مکتب باطن گرفتار اند



بدیهیات جلوه و خفیه بر ایشان مخفی است سوال در عبارت مشایخ طریقت قدس الله تعالی اسرار هم واقع شده است که هر چه مقصود است معبود است معنی این عبارت چیست و محله کار صدق دارد که کم آن جواب مقصود شخص متوجه الیه آن شخص است و آن شخص ناجان دارد در تحصیل آن مقصود خود را احاطه نمیدارد و هر قسم ذل و اکسار که در تحصیل آن پیش می آید تحمل میکند و تقاعد نمی درزد و این معنی مودی عبارت است که مبتنی از کمال ذل و اکسار است پس مقصودیت شش مستلزم معبودیت آن شخص شد پس نفی معبودیت غیر حق سبحانه تعالی و قس متحقق شود که غیر حق سبحانه جل و علا مقصود دے تا ند و مراد او جز تعالی چیز دیگر نباشد تحصیل این دولت مناسب حال سالک معنی کلمه طریقه لایا که الا الله لا مقصود الا الله است چندان تکرار این کلمه باید نمود که از معبودیت غیر تاس و نشانانی نماند و مراد حق تعالی هیچ چیز نبود تا در نفی معبودیت غیر صادق بود و در رفع آنکه متکثره حق باشد و این قسم نفی آنکه متکثره نمودن و از نفی مقصودیت معنی معبودیت غیر آمدن شرط کمال ایمان است که بولایت مربوط است و نفی آنکه هوای منوات نفس مطهره نگردد و این معنی متوقفت و اطمینان نفس بعد از کمال فنا و بقا مقصود است و در ظاهر شریعت عکسگرایی از مسیر و سلوک و شعار از رفع حرص عباد است که بیعت مخلوق گشته اند آنست که اگر در تحصیل مقصود دے عیاذ الله سبحانه و تعالی رزق رقیه شریعت بیرون اندازد و در حصول آن از حد و شرعیه تجاوز نماید آن مقصود معبود او باشد و آله او بود و اگر آن مقصود انجمن نبود و در تحصیل حصول آن از کتاب متکرات شرعیه نماید آن مقصود محمود شرعی نبود گویا آن مقصود از مقاصد اولیست و آن مطلوب از مطالب آن مذکور مقصود او فی الحقیقه حق است سبحانه و مطلوب او امر و نواهی شرعیه و تعالی پیش از میل طبع با آن شش مقصود پیدا کرده است و آن هم مطلوب احکام شرعیه است و حقیقه شریعت که بحال ایمان دلالت میکند بر مبدء مقصودیت غیر مطلوب است چه در تجویز مقصودیت غیر حق سبحانه تعالی ایماست که باید او را اعانه نمود و هو او هوس تعالی مقصودیت غیر معارفه مقصودیت حق سبحانه تعالی پیدا کند بلکه حصول آن از حصول عرفی حق جل و علا اختیار نماید و بخساره ابدی رساند پس نفی مقصودیت غیر مطلقا در کمال ایمان ضروری آمد تا از زوال و رجوع مأمون و محفوظ بود آرزو بعضی از صاحب دولتان را بعد از رفتن از دهر و رفع اختیار صاحب ازاده و اختیار میسر از دهر اختیار و اراده چیز دیگر را از دهر مسلوب گردانیده مناسب

اختیار و اراده کلینی تا تحقیق این معنی در مکتوب دیگر خواهد نمود ان شاء الله تعالی ربنا اقم لنا نورنا و اغفر لنا انک علی کل شیء قدير السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعت المصطفی علیه و علی جمیع الانبیاء و الصلوات و التحیات و التسلیات و البرکات اتمها و اکملها مکتوب چهارم بیاد است و ارشاد پناه میر محمد نعمان در تاول آیه کریمه لا یسئله المملون قال الله تعالی ان القرآن کریم فی کتاب مکنون لایسئله الا المظهر و لا المکتم ما را در آیه سبحانه و عرض کرد که عقاید بقیه قاهره در آیه آنست که اساس کنند اسرار مکنونه قرآنی را مگر جماعه که از لزوم تعلقات بشریه پاک شده باشند هرگاه غیب پاکان اساس اسرار قرآنی بود دیگران چه رسد و مرتبه دیگر آنکه خوانند قرآن را یعنی نشانید که خوانند قرآن را که جماعه که نفوس ایشان از هوا و هوس منزه شده باشند و از شرک جلی و خفی و از آله فانی و انفسه مطهر گشته باشند آنست که مناسب حال مبتدی سلوک ذکر است و نفی ماسوا و مذکور است بحدی که هیچ از ماسوای معلوم نماند و هیچ چیز غیر از حق سبحانه و مراد نباشد اگر تکلف اشیا را بیاورد و بدیند یا دوش نیاید و مقصودش نبود و چون چنین خود کماز شرک پاک گشته باشند و از آله آفاقی و انفسه آزاد شد درین زمان می سرزد که بجای ذکر تلاوت قرآن نماید و بدولت تلاوت ترقیات فرماید پس از حصول اینجالت مذکوره تلاوت قرآن نمودن داخل اعمال ابرار است و بعد از حصول اینجالت تلاوت قرآن از جمله اعمال مقربین چنانچه ذکر گفتن پیش از حصول اینجالت از اعداد اعمال مقربین بوده است اعمال ابرار از جمله عبادات است و اعمال مقربین از جمله تفکرات تفکر ساخته خیرین عبادت سسته او سبعین سسته ششیده باشند و تفکر عبارت از باطل پیوسته حق با تقدیر فرق که در میان ابرار و مقربین است در عبادت و تفکر ایشان نیز همان قدر تفاوت است باید دانست ذکر که که مبتدی را در اعداد اعمال مقربین بود آنست که از هیچ کامل کامل اخذ نموده باشد و مقصودش سلوک طریقت بوده الا آن ذکر که نیز از جمله اعمال ابرار است و الله سبحانه الملم للصواب و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعت المصطفی علیه و علی جمیع الانبیاء و الصلوات و التسلیات اتمها و اکملها مکتوب پنجم بیاد است و ارشاد پناه میر محمد نعمان در بیان بعضی از احوال و از واق خاصه حضرت ایشان مد ظله العالی الحمد لله و السلام علی عبادہ الذین اصطفی مخفی نماند که تا زمانیکه بنیاده الله سبحانه آن عنایت بصورت جلال و غیب او تعالی تجلی نقرمود و مجبوس نفس زندان گشتیم از غمناک شهودی با کلید رحمت و از پس



کو چپای علل خیال و مثال تمام نیر آدم و در شاهزاده ایمان نفیس مطلق العنان تبحر متوهم و از حضور نفیس  
و از نعین معلوم و از شهو و استلال بر وجه کمال ترویج و نه دیگران عیب عیب دیگر از این هنر و کمال و وجدان  
بالغ نیا فتم و شریکهای خوشگوار به ننگ و دینه ناموس و مرزای مزه دار خواری و زواری را نچشیدم  
و از جمال من و ملاست خلق حفظ نگرفتم و از حسن بلا و جلالت مردم محفوظ نماندم و کمالیت من بدی انفسال  
گشته یا کمال ترک اراده و اختیار نکردم و شریکهای مطلق آفاق و انفس را تمام و کمال نگسست و  
حقیقت تضرع و اتجا و انابت و استغفار و ذل و انحسار را بدست نیاوردم و قطاس رفیع الشرف  
استغفار حضرت حق سبحانه را که محفوظ سیر اوقات عظمت و کبریا بی است مشاهد نمودیم  
و خود را بنده خوار و زار و ذلیل و سیه اعتبار و بی بهر و بی اقتدار و با کمال احتیاج و فقار معلوم ننشتم  
و مائیدی نفسی ان النفس لمارة بالسوء لا ماحسم ربی ان ربی غفور رحیم اگر بعضی نفس و تریبون  
و ارادات الهی جل سلطان و توانی عطیات و انعامات ناقصی او سبحانه درین مختلکده شامل  
حال این شکست بال نیشید و در یک بود که عالمه بیاس رسد و رشتن امید گسترده و آنچه در کفایت  
عاقبتی فی عین البیاض و اگر من فی نفس الجفای و حسن بی فی حالة العناء و وقتی علیه الشکر  
فی السراء و الضراء و جلی من تلبی الامیاء و من مقفیه آثار الاولیاء و من مجی العلماء  
و الصالحی و صلوات الله سبحانه و تسلیاته علی الافیاء و اولاد علیهم صلیهم ثانیاً مکتوب ششم  
بمعارف آگاه شیخ بدیع الدین در بیان آنکه ایلام محبوب از انعام او و جلالش از جمال او محبوب تر است  
الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفاه صلیهم و علیهم شریفه که محبوب شیخ فخر الله از سالده اشعه  
بودند رسید از جفا و ملاست خلق نوشته بودند آن خود جمال این طالع است و مقبل از نگار ایشانست  
یا عشت قبض و کدورت چرا باشد او اکل حال که فقیر باین قلعه رسید محسوس میشد که نور ملاست  
خلق از بلا و دوقر در رنگ سخا بهای نورانی سپه در سپه میرسد و کار را از حقیقت باوج  
میرسد اما بتریت جماع قطع مراحل نمیدوند اما حال بتریت جماع قطع مسافت می نمودند  
و در مقام صبر و کمال در مقام رضایا شدند و جمال و جلال را مساوس داشتند نوشته بودند که  
از وقت ظهور نقشه ذوق مانده است و نه حال باید که ذوق و حال مضاعف باشد  
که جفا که محبوب از وفا که او بشیر لذت بخش است چه بلا شد در رنگ عوام سخن کرده اید و

دور از محبت ذاتیه رفته اید برخلاف گذشته جلال را پیش از جمال انکار نده و ایلام را زنده از انعام متوهم  
زیر که در جمال و انعام مراد محبوب شوب می رانند است و در جلال و ایلام خالص مراد محبوب است و  
خلاف مراد خود است مراد اینجا وقت و حال سابق است و نشان مائیده از زیارت حرمین شریفین نوشته  
بودند چه مانع است حبسنا الله و نعم الوکیل مکتوب ششم بیاد است پناه میرحب الله ما یکپوری در بیان  
تحمل ایلام خلق بعد از نماز و الصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند که محقق شریعت سیادت پناه اخو  
میرحب الله رسید فرست و از ان رسانید از تحمل ایلام خلق چاره بود و از میرحب جفا  
اقارب گذرند قال الله تعالی امر الحبیبه علیه و سلم آله الصلوة و السلام و اصبر کما صبر  
او لولعزم من الرسل و لا تتعب لهم کما در سکونت آن مقام همین ایضا و جفاست و شاد در مقام  
فرار اید از ان تک آری شکر برورده تاب تک ندارد و چه توان کرد و بیت هر که عاشق شد  
اگر چه نازنین عالم است به نازکی که راست آید باری باید کشید به اندراج یافته بود اگر اجازت باشد  
در آید یا منزل اختیار کنم منفری تعیین نمایند تا از افراط جفای آید جفا رفته نفس راست گفتند اهو  
طریق الرخصة و طریق الغریبه الصبر و تحمل علی الاثر درین موسم ضعف برقی غالب آید چنانچه معلوم  
شماست ازین جهت بجهت کماله تقصیر نمود و السلام مکتوب ششم بمحقق آگاه مولانا محمد صدیق در بیان  
اصالة غریبه و ظلمت شود و نمود و محبت خفا را غیب مقابل شود است که شانه ظلمت دارد و غیب  
ازین شوب جدا است پس از شهو و اکل باشد لیکن هرگاه سید البشر علیه و سلم آله الصلوة و السلام  
در شب معراج بدولت رومی مشرف شده باشد که باور الوار سر و قات ظلال است و از شوب ظلمت  
ظلمت اقدس است چرا در حق او علیه و سلم آله الصلوة و السلام غیر اکل آمد زو و دو کفای نفیس از  
برای رفع ظلمت بوده چون رفع ظلمت با کماله در عین حضور می شود عیب چه در کار بود این دولت است  
که مخصوص سید الکونین است علیه و سلم آله الصلوة و السلام و اکل تابعان او را علیه و سلم آله الصلوة  
و التسلیات ازین مقام تبعیت و در ذات نیز نفیس است چنانچه رویت نیست شود و مشاهده  
بیت از ان مقام تعبیه شیب بهتر عبارات است تفصیل آن مقام کیفیت راست نمی آید  
هر کس با اندازه یافت خود خواهد دریافت و هو در مذک و لا نفیس نه الاقل القلیل و السلام  
مکتوب ششم بیاد است و ارشاد پناه میرحبان در بیان آنکه کس که میانه انکم الرسول فخذوه



الایة بسم الله الرحمن الرحيم قال الله تبارک و تعالی ما اعلم الرسول فخذوه و ما نعلم عنه فانتهوا و اتقوا الله  
 ذکر القوی بعد ذکر الامثال ملازم و انتہا عن المناسبات اشاره الی اجتنام الانتہاء الذی  
 ہو حقیقتہ التوقیر و نہ ہوتا کہ الدین قال رسول الله صلی الله علیہ وسلم و بارک ملاک  
 و نکم الویج و قال علیہ الصلوٰۃ و السلام فی موضع آخر لا تعدل بالریۃ شیئا و الریۃ ہوا الورع  
 و الوجه لهذا الاتہام و انتہی سحانہ اعلم بالصواب ان الانتہاء اعم و جوداً و اکثر نفعاً المسانہ الیو جید  
 فی ضمن الامثال ایضاً فان الاتیان بالامر انتہاء عن منہ و ہوتا ظاہر و ما کثر نفع الانتہاء بغير حجتہ  
 عمومہ فلما نہ مخالفتہ مع النفس لاحتل النفس فی بخلات صورۃ الامثال فان النفس  
 قد تلبذ فیہ و کل ما فیہ زیادۃ مخالفتہ مع النفس لا شک انہ اکثر نفع و اقرب طرق الی النجاة  
 فان المقصود الاصل من التکلیفات الشرعیۃ قسر النفس لانہا انقضت بمعادات الله  
 سبحانہ و رد فی الحدیث القدس عارفتک فانہا انقضت بمعاداتی کحل طرق من طرق المشائخ  
 لکون رعایۃ الاحکام الشرعیۃ فیما کثر یكون اقرب طرق الی الله سبحانہ و جود کثرۃ المثلث  
 مع النفس لادہو الطرق النفسیۃ لہذا قال سیدنا و قبلتنا الشیخ بہار الدین المشہر  
 بنقشبند قدس سرہ و جدت طریقاً اقرب طرق الی الله سبحانہ و جود کثرۃ المثلث مع النفس و اما  
 بیان زیادۃ رعایۃ الشرعیۃ فی ہذہ الطریقۃ فلما لا یخفی علی النصف القطن الخالص فی طرق المشائخ  
 و مع ذلک بنیہ زیادۃ الصیاح فی بعض الرسائل و انتہی سحانہ اعلم بحقیقۃ الحال و ہو سبحانہ جے  
 و نعم الوکیل و صلی الله تعالی علی سیدنا محمد و آلہ و صحبہ وسلم و بارک و السلام علی من اتبع الهدی  
 مکتوب دہم بیادت و از شاہ پناہ میر محمد نمان در تفسیر آیۃ کرمیہ و اذا سالک عبادی عنی فانی قریب  
 الحمد و سلام علی عبادہ الذین اصطفی قال الله تعالی و اذا سالک عبادی عنی فانی قریب قریب  
 حضرت حق شہادہ تعالی ہر چند چون و بگوید نہ است اما دہم را گفتیش جو لا گاہ است اقرب است  
 تعالی کہ از خط و ہم خارج است و از دائرہ خیال بیرون لہذا اقرب دان بسیارانہ و اقربیت دان اقل  
 قلیل نہایت قریب تا حصول اتحاد است ہر چند اتحاد ہمچو دو ہم است و اقربیت از گذشت اتحاد  
 است در جانب قریب اگرچہ عقل از خود نزدیکترے را غیر از بعد تصور نکند این از کو تہ  
 نظر عقل است کہ ہر روزی عادی کردہ است و از خود نزدیکترے را در نیافتہ و السلام

مکتوب یاز دہم بیادت پناہ شمس الدین علی خلیفای در بیان جامعیت انسان کہ مرکب از اجزاء  
 عشرہ و عالم امر و خلق است و ترجیح قلب انسان بر عرش مجید + الحمد و سلام علی عبادہ الذین اصطفی  
 آدمی نفسانیست جامع کہ مرکب از اجزاء عشرہ است از عناصر اربعہ نفس ناطقہ و قلب و روح و سر و فنی  
 و احش و قوی و جوارح دیگر کہ انسان است بہین اجزاء است و این اجزاء را یکدیگر متضادہ اند تضاد عناصر  
 اربعہ با یکدیگر ظاہر است و بچنین ضدیت عالم خلق با عالم امر ہوا است و بچگونہ عالم امر ہر یکے با امری  
 مخصوص است و کمالی فسوب و نفس ناطقہ خود خواہان ہوا ای خود است بیچ کیے سری خود دینی آرد و  
 عنایت خداوندی جل سلطانہ این اشیا متضادہ را بقدرت کاملہ خود سورت ہر کدام را شکستہ جمع و ہر  
 است و مزاج خاص و ہیات و حدانی عطا نمود و ہر حصول مزاج خاص و ہیات و حدانی بکلیت بالخذ  
 خود صورتے و اورا بخشیدہ است تا حفظ اجزائے متفرقہ متضادہ و نماید این مجموع را سلبے انسان گردانیدہ  
 باعتبار جامعیت و حصول ہیات و حدانی بشرف استعداد خلافت مشرف ساختہ این دولت  
 بعد از انسان ہیچ کیے را میر نشدہ است عالم گیر اگرچہ بزرگ است اما از جامعیت خالی است  
 و اولیات و حدانی بے نصیب این ماجرا در جمیع افراد انسانی ثابت است و عوام و خواص انسان  
 درینے شرکت دارند باید دانست کہ اشرف اجزاء عالم گیر عرش مجید است و تجلے مخصوص بہ آن  
 فوق تجلیات اجزاء دیگر است زیرا کہ آن تجلے جامع است و آن ظہور حق اسما و صفات و جوبہ است  
 تعالی و تقدست و الیہا آن تجلے دائمی است گنجائش اقتیاز ندارد و قلب انسان کامل کہ نہایت  
 بعرش دارد و از اعراض اندر سوزانہ تجلے عرش نصیب وافر دارد و خط کامل غایت مافی  
 الباب آن تجلے گے است و این تجلی نسبت بآن جزوی است اما قلب مزینتی دارد کہ در  
 عرش نیست و آن شعور بہ تجلے است و الیہا قلب ظہر سبت کہ گرفتاری بظاہر خود دارد و تجلیات عرش  
 کہ ازین گرفتاری خالی است پس بجا قلب را بواسطہ این شعور و گرفتارے تدفنی ممکن است  
 لیکہ واقع زیر آن حکم امر مرغ من احب قلب یا کہے است کہ بآن گرفتاری دارد و مفتون بہیت  
 اوست اگر مہب اسما و صفات یا اسما و صفات است و اگر مہب ذرات تعالی و تقدست  
 اسخا درست کردہ و اگر گرفتارے اسما و صفات در گذشتہ تجلیات عرش مجید کہ تجلے مجوز  
 اسما و صفات در حق او غیر واقع است و السلام مکتوب دواز دہم بیادت پناہ



میر محمد نمان در فوائده تضرع و نیاز و ذکر و تلاوة قرآن و طول قنوت و نماز الحمد لله و سلام علی عباد الله  
 اصطفا صلی الله علیه و آله و سلم و سید الشهدا و سید المریدین و سید الساجدین و سید المومنین و سید  
 و دوام التجا بفرست حق سبحانه و تعالی است یا ذکر گفتن بهتر این روش هم موجب بزرگداشت و ذکر گفتن جایزه است  
 یا اینهمه هر چه شود و وقتست دارد و مصلحت بزرگ نموده اند چیز باشد و دیگر در رنگ ثمرات و شتایج  
 ذکر اند و نیز سیده بود و ذکر ازین سبب چه کلام چیز بهتر است ذکر نفس و اثبات و تلاوة قرآن و نماز  
 بطول قنوت ذکر نفس و اثبات و رنگ و وضو است که شرط نماز است تا طهارات درست نشود شروع  
 در نماز ممنوع است همچنین تا معامله نفی با انجام نرسد غیر از ذکر الف و واجبات و شش هر چه گفتن از عبادات  
 تا فله داخل و بیال است اول از آنکه مرض خود یا بد ساخت که مربوط بیکه گفتن و اثبات است بعد از آن  
 عبادات و حیات دیگر که در رنگ غذاست صالح اند مریض را یا بد ساخت یا بد ساخت یا بد ساخت یا بد ساخت  
 مرض هر غذا که تناول نمایند فاسد و مفسد است مضرع هر چه گویید و غلظت غلظت شود و در انجام این  
 معامل لازم نیست که تعیین نموده آید که آن حالت خود گویا است تمامی خود است نوشته بود و دیگر بیکه  
 بنام چه کس بجل خود پیش ازین هم بنام هر چه نوشته بود و که با سبب شما بجل سازید و در جواب کتابت  
 شما حالان هم همان سخن است بهتر از شما که خواهد بود و بود دل را اگر توانی گفت که بجانب  
 شماست و جوی از بیکه نفسستن شما در اگر معلوم نیست هر چند در جواب است اما چون از ملاقات  
 خانی است بی اعتبار است تقریب فقیر آخیا نباشد مرا بخداست ارحم الراحمین پیرو توحید و طریقت شوند  
 و مشتاقان آخیا را رسو سازند اگر چه از بیکه مانند آنجا در دل قصور کرده باشند و دیگر است  
 والد و ملازمین موفق باشد و عیسمت و آبرو بود و اقصیه است دور در از شش که نوشته بودند بمطالع  
 در آید هر چند چیز باشد و خوش و مکرر بسیار در آید و اما نیک است که اخیر که هم بیکه می باشد و فایده که ازین  
 قسم و اوقات یا نیکه متنبه باشد و توبه و استغفار تلاطم نماید و متعانت دینوی و مضر خرافات خانی لاشه  
 محض است عاقل بیان بخون نشود و مبتلا نگردد پیش از آنکه باید که مال آخرت بود و دوام بزرگتر و اولی باشد  
 چه کار است که لذت تمام در ذکر می باشد و چیز را در نظر در آید آن خود داخل هو و لعب است  
 در ذکر هر چه مشتقت بود بهتر باشد تا زینج وقت را نموده اوقات را بیکه اگر آبی جل شانه  
 مسرور دارد و بیهوش است از ذکر معطل نباشد و باید که خدمت شما را غنیمت

دانسته در روضا جوی شما باشد و شایسته خلیه بجانب ایشان بر وید و برقی تمام بجانب خود کشید و دلال  
 بحسنات نمایند و السلام مکتوب سیزدهم سیادت پناه میسر محبت الله و پاکبوری صدور یافته در تحریص  
 رسوخ مبتالعت صاحب شریعت عزرا علیه و علی آله الصلوٰة والسلام و مبتالعت پیر طریقت  
 بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب شریف سیادت کتب اخوی میر سید محب الله رسید مقدمات مابین کلام و  
 اضطراب و اضطراب اندراج یافته بود و موضوع انجاسید نا امیدی گرفت است امیدوار باشند و اگر درین دوام  
 رسوخ دارند هیچ غم نیست مبتالعت صاحب شریعت عزرا علیه و علی آله الصلوٰة والسلام و اعتقاد  
 و محبت شیخ طریقت واقع باشند و ملحق و متفرع بود که درین دو دولت قصور ننزد و دیگر هر چه باشد  
 سهل است و تمامی آن ممکن و پیش ازین هم نوشته بودیم که چون از سکونت مانگیو که کاره اند به آید باطن  
 اختیار گفتن مثل که مبارک باشد شما عکس فیه بیکه مبارک هم گرد دلالتمندو الحال نیز همان سخن است  
 امشب بظن در آنکه گویا رخت شمار از آنک بپوشیده با که آید بده اند اما بخدا پیرانه اختیار کنید و اوقات  
 بیکه اگر کسی جل سلطان معمود دارد و بیکس کار نداشته باشد مگر ذکر نفس و اثبات باشد و جمع مروتات  
 را بیکه این کار طبع از راحت سینه بر آید تا مقصود مطلوب محبوب جز بیکه نباشد اول از ذکر گفتن  
 مانده شود بربان بگویند بشرط اخفا که هر درین طریق ممنوع است باقی روش و او صنایع طریق را  
 معلوم کرده آید تا تو انید راه تقلید را از دست ندید که تقلید شیخ طریقت ثمرات دارد و خلافت  
 طریق او خطره ها است زیاد و چون سید و السلام علی من اتبع الهدی و التزام متابعت المصطفی علیه  
 آله و صحابه الصلوٰة و التسلیمات آنها و اکملها مکتوب چهاردهم به میر شمس الدین علی در جواب  
 سوال او از وجود واجب تعالی در و یافته الحمد لله و سلام علی عباد الله الدین المصطفی صلی الله علیه و آله  
 شریف که از روی کرم و شفقت مرسل داشته بودند بمطالع الله آن مخلوقا و سکنه داشت جز آنکه سبحانه و تعالی  
 انزاج یافته بود هرگاه که ذات حضرت حق سبحانه و تعالی بیاست خود موجود باشد و بود عینا کان او از ان  
 پس تعالی بیان واجب الوجود که ذات الله سبحانه و تعالی اعتبارا لوجوب الوجود است و میان  
 تمتع الوجود چگونه تحقق شود و اطلاق واجب الوجود بذات معزا از وجوب وجود بجهت و چه توان  
 نمود و اثبات استحقاق عبادت که منوط بوجوب وجود است چگونه خواهد شد و اطلاق واجب  
 الوجود بذات عدم الوجود و الوجود بجهت اعتبار او بود و متحد و ما جواب این اسئله

در این مکتوب  
 به زبان شیرین  
 سید محمد



تفصیل در مکتوبات جلد ثانی که ظاهر انبیا کی از فقیر زاد با است اندراج یافته است اگر مطلقا  
فرمانند محیل که حفظ نمایند باطل تواند بود که ما بهیت واجبی جل سلطان بخودی خود موجود بود و انبات و جوب  
اطلاق و جوب در آن حضرت جل شانده از قبیل منتزعات عقل باشد و قد اکتل لاطل و چنانچه جوب و جوب  
از قبیل منتزعات است امتناع عدم نیز در آن حضرت جل سلطان از منتزعات است آنجا که از قبیل منتزعات  
است محل و علائق که نسبت و جوب و جوب نسبت امتناع عدم هم نیست چون نسبت و جوب وجود  
پیدا شد نسبت امتناع وجود عدم که مقابل اوست نیز پیدا گشت و نسبت استحقاق عبادت که منتزعه  
بر و جوب وجود است نیز بطور آردگان افتد و کمین معنی و آن کان من النسب والا اعتبارات  
فاذا ظهرت النسب ظهر التقابل والسلام اولاً و آخراً مکتوب پانزدهم بیاد است پناه میر محمد نعمان  
و رو یافته در بیان کلام لذت ایلام محبوب در نظر محب از انعام اوز بیاتراست انحراف و سلام علی  
عباده الدین اسطفی سادت پناه اخوی میر محمد نعمان را معلوم بوده باشد مفهوم شد که هر چند  
یاران خیر اندیش و نسبت اسباب خلاصی کوشیدند سو دمنند قیام انحراف یا منتزعه اند سبب پاره  
ازین امر بقیستای بشریت حرمه پیدا شد و در سینه تنگی ظاهر گشت بعد از زمانی بقضل حق  
جل سلطان اینهمه حزن و تنگی سینه بفرج و شرح صدر مبدل گشت و یقین خاص دست اگر او این  
جماعت که در صدد آزارند موافق مراد حق است جل شانده پس کرده و تنگی سینه تمیض است و منافی  
و حوسه محبت است چه ایلام محبوب در رنگ انعام او نیز محبوب و مرغوب محب است محب چنانکه  
از انعام محبوب لذت میگیرد از ایلام او نیز لذت میگیرد و بلکه در ایلام اول لذت بیشتر میباشد که از شائبه  
خطف و مراد او میرا است و چون حضرت حق سبحانه و تعالی که محیل مطلق است آزار را بنکس  
خواسته باشد هر آینه این اراده او تعالی نیز در نظر انکس بعبارت او سبحانه تعالی محیل است  
لیکن سبب التذاد است و چون مراد این جماعت موافق مراد حق است سبحانه و این مراد حق را در دست  
هر آینه مراد اینها نیز نظر سخن موجب التذاد است فعل شخصی که مظهر فعل محبوب بود آن فعل نیز در  
رنگ فعل محبوب محبوب است و آن شخص فاعل بعد از این نظریه در نظر محب محبوب محاور آید محیب معامله است  
چون چنانچه ازین شخص بیشتر تصور بود در نظر محب زیاده می در آید که نمایند که صورت غضب محبوب بیشتر  
دار و کار دیوانگان این راه و از گونه است پس بدی شخص خواستن و بوسه بد بودن منافی

محبت محبوب بود که آن شخص بیش از مراتب فعل محبوب هیچ نیست محبی که مقصدی آزارند و نظر محب و سبب آزار  
نسبت نماید خلائق یاران بگویند و تنگیهای سینه را دور سازند و بجا آمد که در صد آزار ندیدند باشد بلکه باید که  
فعل آنها لذت گیرند آری چون بد عالم اویم و حضرت حق سبحانه و تعالی را دعا و التجا و تضرع و زاری خوش  
می آید دعا و دفع بیه مینمایند و سوال عفو و عافیت کنند و آنکه مر است صورت غضب گفته شد زیرا که  
حقیقت غضب نصیب اعدا است با دوستان بصورت غضب است و حقیقت عین حرمت  
است در بصورت غضب چندان منافع محب و و حیت نماده اند که چه شرح دهد و نیز در صورت غضب کید و ستان  
عظیم می نماید خزان جماعت منکر است و باعث ابتدای اینها و معنی عبارت شیخ محمد الدین عربی قدس سره  
معلوم ننوده باشند که گفته است عارف را نسبت نیست یعنی مبنی که مقصد دفع طبع شود از عارف سلوب است  
زیرا که چون طبع را عارف از محبوب داند و مراد محبوب تصور نماید دفع آن چه نوع نیست بند و دفع آن  
چگونه خواهد اگر چه بصورت و عارف دفع بر زبان آرد از جهت اقبال امر و عالمانی حقیقت هیچ نمی خواهد و آنچه پدید  
مستند است و السلام علی من اتبع الهدی مکتوب شانزدهم بولانا الحمد لله و رو یافته در صدد علم  
اطلاع سالک احوال خود را و مشاهده آن در مرایای مسترشیدان انحراف و سلام علی عباده الدین  
اسطفی مکتوب شریف رسید نوشته بودند که من در خود از احوال و مواجید و علوم و معارف این طائفه  
شیخ نمی یابم مع ذلک و شخص طالب راه را که طریقه کفتم خیل تا شکر گشتند و احوال عزیز پدید آید که در  
وجه آن چه باشد بدانند احوالیکه در آن و شخص پیدا گشته عکس احوال شایب بوده است که در مرایای  
استعداد آنها بطور آره و آن و شخص چون صاحب علم بودند درک احوال خود نمودند شمارا  
نیز دلالت به علم حصول آن حال مستور کردند در رنگ آینه که دلالت بحصول کمالات خفیه شخص نماید  
و هنرهای مکتوبه او را و ساز و مقصود حصول احوال است علم بان احوال دولتی است و دیگر جمعی را این  
علم میهند و جمیع دیگران میهند مع ذلک هر دو از ارباب ولایت باشند و در قرب برابر بودند نام علم  
و متامن جل مقرر این طائفه است از عدم علم باحوال خود در آزار نباشند معنی نمایند که  
احوال حاصل شود بلکه از احوال گذشته بجز احوال واصل گردند علم باحوال اگر به تو طر مشندان مجیر  
شود قناعت کنند که در مرایای ایشان مطاع نمایند و از راه مظاهر حظ بگیرند احوال باید علم بان احوال  
اگر به تو طر مشندان امید است که بتوسل حاصل گردند نیز نوشته بودند که دوام آگاه به عبارت از پیوسته

و نسبت  
مکتوبات  
جلد سوم  
جلد سوم  
دینی



بسیار است که دل را در بعضی مشاغل فیهولی ازین آگاهی احساس مینماید تشخیص آگاهی و دوام آگاهی باینکه  
بدانند که آگاهی عبارت از حضور یا غیاب است بجناب قدس خداوندی جل سلطانیه شبیه بعلم حضور ری  
که دوام لازم است بچ شنبه آید که شخصی در وقتی از اوقات از نفس خود غافل گردد و فیهولی نسبت  
بجوید آید که غفلت و فیهولی در علم حصولی تصور است که مقابرت در میان است و در علم حضور ری  
همه حضور در حضور است اگر چه البزیرین حضور و در نفور است و حصول در غور است پس آگاهی را دوام  
لازم آمد و آنچه دوام ندارد و غلغله است بطلوب که اشتباه آگاهی مذکور دارد و دوام آن تعدد است  
که شباهت بعلم حصولی دارد که دوام قلیل القیوب است و مثلاً اطلاق علم حصولی و علم  
حضور ری نسبت بجناب قدس واجبی جل سلطانیه سبیل تشبیه و تمثیل است چه آنکه خود نیز در کتب و تعالی شان  
از ضبط علم حصولی و علم حضور ری بیرون باشند باین معقول هر چند آن را تصور توانند نمود و از خود نیز و دیگری  
را نتوانند دریافت آنرا از یک ارباب علوم لدنی این معنی واضح است و بعینیت خداوندی  
جل شان بهیولت حاصل ربنا آتخامن لک مدح و مدحی لنامن امر از شداد دیگر یاریت پناه  
ماوی چون بر شما حقوق بیار دارند و از آمدن شایه نصرت در آثار تدبیر که بی توقفت خود را  
در ملازمت ایشان رسانند و تلافی آثار نمایند اگر بخصت ایشان می آمدند مضائق بود باید که ملوفق  
مرضی ایشان عمل نمایند و بخصت بیایند زیاده چه نویسد مکتوب به قند هم بصالحه ازاله اذات  
در بیان عقائد مدینه و ترغیب بر عبادات شرعی الحمد لله الذی نعم علینا و هدانا الی الاسلام و جل  
من امت محمد سید الانام علی علی آله الصلوٰۃ و السلام باید دانست که حضرت حق سبحانه و تعالی  
نعم علی الاطلاق است اگر وجود است از جناب قدس او تعالی مملو بواب است و اگر  
بقا است هم از آن حضرت جل سلطانیه عطا است و اگر صفات کامل است هم از و جرت شامل است  
سبحانه و تعالی زندگی و دانی و توانائی و مینائی و شنوائی و گویائی همه از آن حضرت جل شان مستفاد است  
و انواع نعم و منوفا کرم از حد و عد بیرون است هم از آن جناب قدس مفاض از الوهیت  
شدت اومی فرماید تعالی و اجابت دعوت و دفع بلا اومی نماید سبحانه و تعالی است که انکمال  
راست خود را زرق عباد را العلیت گنایان شان منع نکند ستارست که از وفور غفر و تجاوز  
هنگام حضرت شان باریکاب سلایک ننماید حلیم است که بمواخذ و عفو بیت شان

استعجال فرمایید که میست که عموم کرم خویش از دوست و دشمن باز ندارد و اصل عظم این نعم و اعزاز کرم اینها  
دعوت باسلام است و هدایت بدار السلام و ولایت بتابعیت سید الانام علی آله الصلوٰۃ و السلام که  
حیوة ابدی و تسکین سرمدی بدان مربوط است و رضای مولای تعالی و سبحانه بآن منوط یا بجماعه انوار  
و احسان او تعالی انهم من الشمس است و احلی من القمر انهم دیان باقدار و تمکین اوست تعالی و احسان  
شان از قبیل متعدده من المستغنی الی الله من الفقر نادان در رنگ دانائی یا تمیزی قرار دارد و غی شل ذکی این امر  
موقوف است بیهیت که بر تن من زبان شود هر موی یک شکری از من از توانم کرد و شک نیست که  
بدرجه عقل حکم بوجوب شکر نعم مینماید و تقییم و توقیر او را لازم میداند پس شکر حضرت حق سبحانه و تعالی  
که نعم حقیقی اوست بجا نبیدیه عقل واجب گشت و تقییم و تکریم او تعالی لازم آمد و چون حضرت حق  
سبحانه و تعالی در کمال تقدس و تنزه است و عباد در نهایت تدنس و تلوث از کمال بی مستی چه  
در بیان که تقییم او تعالی در جمیعت و تکریم او سبحانه در کرم است با است که اطلاق بعضی امور را  
بر آن جناب اقدس ایشان شخصی دامت و فی الحقیقت نزد او تعالی مستحبین باشد و تقییم خیال کنند  
تو همین بود که تم تصور نمایند تحقیر باشد پس تا زمانیکه تقییم و تکریم او تعالی از جناب قدس او سبحانه  
مستفاد شود شایان شکر او باشد سبحانه قابل عبادت او نبود تعالی چه حمد که از نزد ایشان باشد و بیک  
است که بچ بود مدح قبح گردد و تقییم و توقیر و تکریم او تعالی که از آن حضرت مستفاد گشته است  
نسبت با همین شریعت حق است علی صدرها الصلوٰۃ و السلام و احمیه اگر تقییم قلبی است در شریعت  
حق همین شده است و اگر شای سالی است هم آنجا سرن اعمال و افعال جوارح را نیز بتفصیل صاحب  
شریعت بیان فرموده است پس ادای شکر او تعالی منحصر در اتیان شریعت گشت قلباً و قالماً  
اعقاد او علاً و هر قسم تقییم و عبادت او تعالی که با و را شریعت ادا نموده اند شایان اعتماد نباشد  
بلکه بسیار است که محصل اضداد بود و حجت متوجه فی الحقیقت علیه باشد پس بلاخط بیان مذکور  
عل بشریعت بعقل نیز واجب آمد و ادای شکر نعم تعالی بی اتیان آن تعدد گشت و شریعت دو  
جزو دارد عقادی و عملی عقادی از اصول دین است و عملی از فروع دین فاقد عقاد از اهل نجابت  
نیست و خلاصی از عذاب آخرت در حق او تصور نه و فاقد عمل احتمال دارد که امر او غرض پیشیت  
اوست سبحانه و تعالی اگر چه ابد عفو فرماید و اگر چه ابد بقدر زنب عذاب کند خلود در نار مخصوص بقاقد



اعتقاد است و مقصور بر کفر و ریاء دین فاقه عمل اگر چه معذب شود و مآخوذ و مارد و حق او مفقود است و چون  
 اعتقادات از اصول دین است و از ضروریات اسلام ناچار میان آنها تمایز و در عملیات با وجود ذرات  
 چونکه تفصیل است و احوال آنها مکتب فقه داشته شمه در ترغیب بپیش از عملیات مقرر و نیز بیان خواهد نمود  
 انشاء الله تعالی اعتقادات است تعالی ذات اقدس خود موجود است و حق او تعالی بخودی خود است  
 و او تعالی چنانچه هست همیشه بوده است و همیشه خواهد بود و عدم سابق و عدم لاحق را بجناب قدس او تعالی  
 راه نیست چه وجوب وجود کینه خادم آن درگاه مقدس است و سلب عدم کینه کناس آن بارگاه محترم  
 و او تعالی یکی است که شرک ندارد در وجوب وجود در الوهیت و استحقاق عبادت چه شرک یک  
 و حق در کار بود که او تعالی کافی بود و مستقل نباشد و آن نقص است که منافی وجوب الوهیت است  
 و چون کافی بود و مستقل باشد شرک یکا میماند و عیب می افتد و آن نیز علقه نقص است که منافی  
 وجوب الوهیت است پس اثبات شرک یک مستلزم نقص احد الشریکین گشت که منافی شرکت است پس  
 اثبات شرکت مستلزم نفی شرکت آمد و آن محال است پس شرک باری تعالی محال باشد  
 و او را سبحانه صفات کماله است از حیث و علم و قدرت و ارادت و سمع و بصر و کلام و تکوین و این  
 صفات ثنائیه را صفات حقیقت گویند که قدیم اند و در خارج موجود اند و وجود ذات تعالی و تقدس  
 چنانچه مقرر علماء اهل حق است شکر الله تعالی اسمیم و غیر از اهل شگفت شکر الله تعالی اسمیم وجود  
 صفات زائده از فرق مخالفان یکس قائل نیست حتی که صوفیه متأخرین ازین و فرقه نایبه نیز صفات را  
 عین ذات گفته اند و مخالفان موافق گشته اگر چه از نفی صفات محاشی دارند اما از حصول  
 و از تبادر عبارات ایشان نفی صفات لازم است مخالفان کمال از نفی صفات کماله نگاشته اند  
 و بعضی خود از نصوص قرآنی جدا افتاده بداهم الله سبحانه سواد الصراط و صفات دیگر یا اعتبار  
 اند یا سلیله همچون قدم و ازلیت و وجوب الوهیت و چنانچه گویند او تعالی جسم و جسمانی نیست  
 عرض وجوب هر نیست مکانی در مانی نیست حال و محل نیست محدود و قنای نیست از جهت  
 به حیت است و از نسبت بی نسبت کنایت و شلیت از جناب قدس او تعالی مسلوب است  
 وضدیت و تدبیر در آن حضرت جل سلطانة مقفود از مادر و پدر و از زن و فرزند یک و مجتر  
 است که اینها همه امارات حدوث اند و مستلزم نقص و جمیع کمالات در جناب قدس او را ثابت است

و صفات  
 و صفات  
 و صفات  
 و صفات

و جمیع نقائص از آن حضرت جل سلطانة مسلوب بالجمیع صفات امکان و حدوث که کسر انحصار و شرافت دارند  
 بعد از جناب قدس او تعالی مسلوب باینه و شرف او سبحانه کلیات و جزئیات است و در آنده اسرار  
 و خفیات و در سموات و در زمین مانند ذره احقر هم از ضبط علم او سبحانه بیرون نیست بچون غایت  
 جمیع اشیا او است سبحانه باید که عالم کج آنها نیز بود که خالق را از علم خلق چاره نبود بی در و لکن چند آنند که  
 حضرت حق سبحانه و تعالی را عالم جزئیات ندانند که آن بعضی ناقص خود کمال انکار چنانچه از کمال  
 بخیردی زیاده از یک چیز از واجب الوجود جل سلطانة خداوندانند و آن هم بجناب با منظره با خفیا  
 و آنرا نیز کمال انکار و عجب جاهلانند که جل را کمال تصور نمایند و منظره را از اختیار دارند و از جل  
 که دارند اشیا دیگر را مستغیر او دارند سبحانه عقل فعال از نزد خود تراشیده محذرات را با و منسوب  
 دارند و خالق سموات و زمین را معطل و بیکار دارند و هیچ طائفه نیز و این فقیه سیه تر ازین طائفه و عالم  
 بوجود نداده است سبحان الله جمیع هسته کاین پلیدان را از باب معقول تصور نمایند و بحکمت  
 منسوب میدانند که احکام کا و ذی ایشان را مطابق نفس امره انکارند و بنا لاترغ قلوب اعدا و ذی  
 و بسبب ان من لدنا رحمة انک انت الوهاب و او قائل از ازل تا ابدا بیک کلام شکم است  
 اگر امر است از همان یک کلام است و اگر نهی است هم از آن و همچنین اخبار و اخبار تا شے  
 از همان یک سخن و اگر تورات و انجیل است هم از آن سخن دلیل است و اگر زبور و فرقان است  
 هم از آن کلام نشان است و همچنین سایر مصحف و کتب که بر اینها علیه الصلوات و السلامات نازل گشته  
 تفصیل همان سخن است هرگاه ازل و ابدا باین دست و دست داد آن آنجا و حد و دگر گنجایش آن هم  
 ندارد که اطلاق آن آنجا بواسطه تشکی عبارت واقع است پس کلامی که در آن صادر شود  
 یک کلمه یک حرف یک لفظ نقطه خواهد بود و اطلاق فقط آنجا در رنگ اطلاق است که  
 بواسطه تشکی عبارت واقع است و الا نقطه هم گنجایش ندارد و دست در ذات و صفات آن حضرت  
 جل سلطانة از عالم بیخونی و بیچگونگی است ازین دست و تشکی که از صفات امکان است  
 پاک و مشرعه است و او را سبحانه مومنان در پشت خواهند دید بعنوان بیخونی و بیچگونگی چه رویته  
 که متعلق به بیخونی خود آن رویت نیز بیخونی خواهد بود و بلکه سیه نیز از بیخونی خط و آفر خواهد یافت تا بیخونی را  
 تواند دید لاجل عطایا الملک الا مطایه امروز این مقام را بر خص خواص از اولیای خود جل ساخته اند



مختلف گردانیده این سلسله غامضه نزد این بزرگواران تحقیقی است و دیگران را تقلیدی و غیایان زایل  
 هیچکس از فرق مخالفان جز از مومنان و چه از کافران باین سلسله قائل نیست و در همین مباحث سلطانیه غیر این  
 بزرگواران همه محال می افکارند و مستشهد می افغان قیاس غائب بر شایه است که بین انفساد است  
 حصول ایمان باین قسم سلسله غامضه بی نورتابت نیست سینه علی صاحبها الصلوة والسلام و آنچه  
 معتقد است به لایق دولت بود هر سر به باز می کشد هر حرف به عجیب است جمیع که ایمان  
 بدولت اودیت نداشته باشند چگونه حصول آن سعادت مستعد خواهند شد که نصیب مکر حرمان  
 است و این نیز عجیب که در پشت باشند و نه بینند زیرا که آنچه مباد از شرع است حصول دولت اوست  
 است مرجع اهل بهشت را و نیامده است که بعضی از اهل بهشت خواهند دید و بعضی دیگر نخواهند دید  
 در حق اینها ما جواب حضرت موسی است علی نبینا و علی الصلوة والسلام که در سوال فرموده  
 قال الله تعالی ایا علیا عنما قال فیما بال لقرون الاولی قال علیها عند ربی فی کتاب لا فی فی الذی  
 جعل لکم الارض ممدوا و سلک لکم فیها سبلا و انزل من السماء ماء فایدوا انکم بهشت و ما در آن بهشت  
 هم نیست بحق بیانه برابر است که همه مخلوق و بیند قاع و او را سبحانه در هیچ یک از اینها حلول و  
 تمکین نیست اما بعضی از مخلوقات را لیاقت ظهور انوار و اجبی نیست جل سلطانیه و بعضی را هست  
 آئینه لیاقت ظهور مورد ارد و سنگ و کلوخ ندارد پس تفاوت ازین طرف است یا وجوب نیست  
 مساوات از آن حضرت جل سلطانیه این قاعده یاد دارد آنجا که خداست به نه جز و نه کل  
 نه ظرف بی مظهر و نه در دنیا و نیست در حق نیست این محل لیاقت ظهور آن دولت ندارد و هر که  
 در دنیا بوقوع رویت قائل خود کذاب و مفتری است و غیر حق را شایسته حق دانسته است این دولت  
 درین نشان اگر میسر شد حضرت کلیم علیه السلام علی نبینا و علی الصلوة والسلام از دیگران بآن حق بود حضرت  
 پیغمبر علیه السلام اگر باین دولت شرف گشته اند و وقوع آن در دنیا نبوده است  
 بلکه به بهشت فرستاده و دیده اند که از عالم آخرت است در دنیا ندیده و بلکه از دنیا برآمده یا حضرت ملی گشته  
 و دیده اند و او تعالی خالق سموات و زمین است خالق جبال و بحار است و خالق اشجار و اثمار  
 است و خالق معاون و نباتات است چنانچه آسمان را خلق ستارها مزمین گردانیده است زمین  
 را خلق انسان مزمین ساخته اگر لمبط است بیا جاد او قالی کلین گشته است و اگر مرکب است

هم خلق او بجهان پیداشده باجمیع اشیا را از کم عدم بود آورده است و حادث گردانیده قدم غیر او  
بجهان نشاند و غیر او بجهان هیچ چیز قدیم نیاید جمیع اهل ملت برحدوث ماسوای او بجهان اجماع دارند  
و با اتفاق غیر او بجهان قدیم ندانند و کسی اقدم اینها قائل شود بتفصیل بلکه تکفیر او حکم نماند باجمیع الامم  
در رساله منقذ عن الضلال تصریح باین معنی نموده است و حکم بتکفیر جماعه کثیره را نیز قدیم دانند  
کرده و جمعی که بقدم هموات و کواکب و امثال اینها قائل گشته اند قرآن مجید بکذب اینها  
می فرماید لکما قال الله تعالى الله الذي خلق السموات والارض وما بينهما في ستة ايام ثم انما  
على العرش و امثال اینها از آیت های قرآنی بسیار است سفیه بود که بعقل ناقص خود خلاف  
نصوص قرآنی نماید و من لم يجعل الله له نورا فلان من نور چیست آنچه عباد مخلوق حق اند بجهان افعال  
عباد نیز مخلوق اند و تعالی چه خلق غیر او را نشاید و ایجاد ممکن از ممکن نیاید که بتصور قدرت  
متمم است و مقص علم متصف که شایان ایجاد و خلق نیست و آنچه بنده در افعال اختیار یابد  
دخل دارد کسب است که بقدرت و اراده بنده واقع است خلق فعل از حق است بجهان  
و کسب فعل از بنده پس فعل اختیار ی بنده مجموع کسب بنده و خلق حق جل و علا واقع است  
و اگر کسب و اختیار بنده را اصلا در فعل او دخل نبود حکم مرتضی پیدا کنند و اختلاف محسوس مشاهد  
است بیهوده میدانیم که فعل مرتضی دیگر است و فعل مختار دیگر و بین قدر فرق از برای مداخلت  
کسب در فعل او کافی است و حضرت حق بجهان و تعالی از کمال رافت خود خلق خود را در فعل  
بنده تابع قصد بنده ساخته است و بعد از قصد بنده ایجاد فعل در بنده میفرماید پس ناچار بنده ممدوح  
و ممدوم بود و معاقب و مشاب و قصد و اختیار که حضرت حق بجهان به بنده داده است هر دو  
جهت فعل ترک دارد و نیز بتفصیل حسن و قبح فعل و ترک ارباب علم علیهم السلاوات و التسلیمات  
بیان فرموده است باوجود آنکه بنده اختیار یک جهت نماید چاره ندارد از آنکه طام بود یا معدوم شود  
نمیت که حضرت حق بجهان بنده را آنقدر قدرت و اختیار داده است که از عهده او امر و نواهی  
شرعی تواند برآمد چه در کار است که قدرت کامله دهند و اختیار تام بخشند آنچه باید داده اند متذکر آن بصادق  
بیاهست است و مرض قلبی دارد که در اثبات شریعت در مانده است که علی المشکرین ماله عویم الیه  
این مسئله از مسائل غایض کلامیه است نهایت و بیان آن مسئله همین است که درین اوراق



توید یافته است و الله سبحانه الموفق ایمان با آنچه علماء اهل حق فرموده اند باید آورد و بحث و جدال نماید ان شاء  
 بهیست نه هر جای که بکرب توان تا حقن بلکه جای بسیار باید انداختن چنانچه علیهم الصلوات و التسلیمات رحمت  
 عالمی اند که حضرت حق سبحانه و تعالی ایشان را برای هدایت خلق مبعوث ساخته است بواسطه این بزرگواران عباد  
 بجناب قدس خود خوانده است و بدار السلام که محل رضای اوست دعوت فرمود و بدست باشد که قبول  
 دعوت کریم نماید و از مانده دولت او منتفع گردد و این بزرگواران آنچه از حضرت حق سبحانه و تعالی تبلیغ نموده اند  
 همه حق و صدق است و ایمان بآن آوردن لازم عقل هر چند عجیب است اما در حجت ناقص است حجت باقیست  
 انبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات حال گشته است که عباد را محل عذر نگذاشته اول بنیاء حضرت آدم علی دنیا  
 و علیهم الصلوات و التسلیمات و آخر ایشان خاتم نبوت شان حضرت محمد رسول الله است علیه علیهم الصلوات و التسلیمات  
 و حجج انبیاء ایمان باید آورد و التسلیمات و همه را محصور و در گنجاید است عدم ایمان یکی ازین بزرگواران  
 مستلزم عدم ایمان است حجج ایشان علیهم الصلوات و التسلیمات چه کلمه ایشان حق است و اول دین شان  
 واحد و حضرت عیسی علی نبیایا و علیهم الصلوات و التسلیمات که از آسمان نزول خواهد فرمود تا بعت شریعت  
 خاتم الرسل خواهند نمود و علیهم الصلوات و التسلیمات حضرت خواهد بود پس از کمال خلفاء کمال حضرت خواهد  
 نقشبند است قدس الله تعالی سر جماع عالم و محدث است نیز در کتاب فصول سه فصل مقدمی اگر در حضرت  
 عیسی علی نبیایا و علیهم الصلوات و التسلیمات بعد از نزول عمل بنده امامی حقیقه خواهد کرد یعنی الله تعالی  
 و حلال او را حلال خواهد داشت و حرام او را حرام و طاهر او را طاهر و پاک او را پاک و نجس او را نجس و عیسی  
 الصلوات و التسلیمات و رسالت و تبلیغ او تعالی شرف و بانه مأموران امتثال دارند و  
 عصیان و نافرمانی موی جل سلطان در حق شان مقفود است و از خوراک و پوشاک پاک اند و از زنا شوی  
 معز اند و از ولد و متاع نیز پاک است و صفت آگهی جل سلطان بواسطه ایشان منزل گشته است و امانت  
 شان محفوظ و مأمون مانده ایمان آوردن با ایشان نیز از ضروریات دین است و را سگوار شایسته  
 نیز از واجبات اسلام و نزد جبرائیل حق خواص شریف افضل اند از خواص ملک چه وصول شان با وجود  
 عموالحی است و قرب قدسیان بی نزاحت و ممانعت حاصل تسبیح و تقدیس اگر چه کار قدسیان است  
 اما جهاد را باین دولت جمع کردن کار کل انسان است قال الله تعالی افضل الله المجاهدین یا مولی  
 و الله هم علی القاعدین درجه و کلا و عدا الله الحسنه محمد صادق علیه علی الصلوات و التسلیمات از آنچه فرموده است از

احوال قبر از احوال قیامت و از دشواری و نشو و نما و از بهشت و دوزخ هم حق است ایمان با حق در رنگ ایمان  
 باشد نیز از ضروریات اسلام است مگر آخرت در رنگ مکه صانع است و قطعاً کافر است عذاب قبر از حفظ  
 و غیر آن حق است و مگر آن اگر چه کافری است اما بتبع است که نگار حادیت مشهور است و چون قبر میخ است  
 در میان دنیا و آخرت عذاب آن نیز شبیه عذاب دنیا دارد که انقطع پذیر نیست و شبیه عذاب آخرت دارد  
 که از جنس عذاب آخرت است شبیه سنگوب این عذاب جماعت اند که از قبول تنزه نمی نمایند و نیز عذاب  
 که بنام است و سخن عینی مردم نمی در آید و سوال مگر نگار قبر نیز حق است و این عظیم قتل است و در حضرت حق بیوا  
 و تعالی ثابت دارد و روز قیامت حق است و البته آدمی است در آن سموات پاره پاره خواهد گشت و  
 گواکب فرو خواهد ریخت و زمین و جبال نیز بر چه خواهد شد و بعد موعود خواهد بود چنانچه نفوس  
 قرآنی بآن ناطق است و اهل جمع فرق اسلامیه بر آن تفقد که آن کافر است اگر مقامات موبه  
 تسویل کفر خود نماید از ایمان را از راه برد و در آن روز از قوری انجمن و احیای استخوانهای پوسیده  
 و رخت نمودن حق است و حساب اعمال و وضع میزان و طیلان صفت اعمال و رسیدن صفت ارباب  
 همین شان و صفت اصحاب شمال بشمال شان نیز حق است و مملو که بر پشت دوزخ بنهند و از آنجا  
 گذشته بهشتیان بهشت روند و دوزخیان از آنجا در دوزخ افتند نیز حق است چه اینها مملو  
 ممکن اند که بخیر صادق بوقوع آنها خبر داده است پس بے توقع قبول آنها باید نمود و تقدیمات و مبی  
 تشکیک و تردید نباید کرد اما کلام الرسول فحده نص قطعی است و در آن روز شفاعت نیکنان در حق بدان  
 باذن حضرت رحمت جل سلطان نیز حق است چنانچه فرموده است علیه علی الصلوات و التسلیمات شفاعت  
 لاهل الکبار من امتی یعنی شفاعت من مرادل کبار است از آنست من و خلود کافران بعد از حساب  
 در دوزخ نیز حق است و همچنین خلود ملعونان در عذاب و در نعمات بهشت نیز حق مومن فاسق اگر چه  
 رواست که بشوی گناهان خود و چند گاه بدوزخ رود و بقدر ذنب آنجا عذاب بود اما خلود  
 در نار در حق و سه مقفود است که سیکار دل و سه مقدار ذره از ایمان بود در دوزخ مخلد خواهد  
 بود مال کار او بر حمت است و مرجع او بهشت و مدارایان و کفر به خاتم است اما است  
 که در تمام عمر سیکه ازین دو صفت متصف بود و در آخر بعد از آن متحقق گردد اما العبرة للآخر  
 را بیا لاترغ فلو با بعد از بدینا و سبب الناس له تک حجت آنک است الوهاب



وایمان عبارت از تصدیق قلبی است باموریکه از دین بطریق ضرورت و تواتر بیست و هفت است و از آن  
سائے نیز بآن امور ضروری همچو ایمان بوجود صانع و توحید او قائلان و همچنین ایمان بحقیقت کتب و محبت منزله  
و ایمان بانبیاء و ائمه و ملائکه عظام علیهم الصلوات و التسلیات لایستقامت ایمان باخترت از حشر احسا و  
و خلود عقاب و ثواب و دروغ و دروغ و اشتقاق سموات و انتشار کواکب اندکاک ارض و  
جبال همچنین بفضیلت صلوة خمس و تعین رکعات در آن و بقرینت زکوة مال و رسوم رمضان و حج بیت الحرام  
بر تقدیر استطاعت را همچنین ایمان بحکمت شرب غر و قتل نفس بغیر حق و حقوق و الدین و سرقة  
و زنا و اکل مال تمیم و اکل ربوا و امثال آنها که تواتر بیست و هفت است از ضروریات دین اند  
و مومن باز کتاب کبیره از ایمان نبی بر آید احتمال کبیره کفر است و کفر در کتاب کبیره فسق و خود را  
مومن بر حق باید دانست یعنی بی ثبوت و تحقیق ایمان خود اعتراف باید نمود و کلام استثنای یعنی کلام  
انشاء الله بایمان نیاید مقرون ساخت که فعلی از شک است و بی ثبوت ایمان صورت مناقات  
دارد در استثنای راجع بخاتم و ارند که کبیرم است اما از اشتباه ثبوت حالی هم غالی نیست پس  
احتمال در ترک صورت تنگ و اشتباه است و فضیله حضرت خلقای را بر هر ترتیب خلافت  
ایشانست چه اجماع اهل حق است که افضل اهل بشر بعد پیغمبران صلوات الله تعالی و تسلیاته  
سجانه علیهم اجمعین حضرت صدیق است رضی الله تعالی عنه بعد از آن حضرت فاروق رضی الله تعالی  
عنه وجه فضیلت آنچه این فقیر فیده است که کثرت فضائل و مناقب است بلکه اسبقیت ایمان  
است و اقامت اتفاق اموال و اولیت بذل نفس از بایست تا بید دین و ترویج ملتین چه  
سابق گوید در امر دین است و لاحق هر چه یابد از خوان دولت سابق می یابد  
و مجموع این هر یک صفات کامله حضرت صدیق است رضی الله تعالی عنه یا اسبقیت ایمان  
سکینه اتفاق مال و بذل نفس خود را حج کرده است او است رضی الله تعالی عنه و این دولت  
غیر او را درین است میسر نشده است قال رسول الله صلی الله علیه و سلم فی حوضه الذی مات فیہ انة  
لیس من الناس احد آمن علی فی نفسه و مال من ابی کریم الی محمده و لو کنت اتخذ من الناس خلیلاً لآخذت  
ابا کریم خلیلاً و لکن خلت الاسلام افضل سواد عن کل خوخة فی غیا السجدة خوخة ابی کریم و قال علیه علی آله  
الصلوة و السلام ان الله یبغض الیکم قتلکم کذب و قال ابوبکر صدیق و ما منی بنف و مال فقل انتم تارکون

سے صاحبی قال علیه آله الصلوة و السلام لو کان بعدی نبی لکان یحیی النقطاب و حضرت ابی البرکات  
رضی الله عنه فرموده است که ابوبکر و عمر هر دو افضل این است اندک سیکم را بر ایشان فضل و بقیه می است  
و او را تا زمانه از خم چنانچه مفسری را از منازعات و محاربات که در میان اصحاب خیر البشر  
علیه و علیهم الصلوات و التسلیات واقع شده است بر محال تنگ محمول باید داشت و از منظره نبوی  
هوس و از حجب جاه و ریاست و از طلب رفعت و منزلت و دور باید ساخت چه این رذائل از نفس  
آگاه است و نفوس این بزرگواران در محبت خیر البشر علیه و علیهم الصلوات و التسلیات پاک مزکی  
شده بودند اندک است که در آن مشاجرات و محاربات که در خلافت ایشان واقع شده بود حق بجانب  
حضرت امیر بوده است رضی الله تعالی عنه و مخالفان او منطبق بودند بخلاف اجتهادی که مجال است  
و لطف ندارد و تفسیق خود چه گنجایش دارد که صحابه همه عدول اند و مرویات همه مقبول و مرویات موافق  
امیر و مخالفان امیر هر دو در صدق و وثوق برابرند و علت مشاجرت و محاربت حج احدی  
نشده است پس همه را دوست باید داشت که دوستی ایشان بدوستی پیغمبر است علیه و علیهم الصلوات  
و التسلیات که فرموده من احبهم فاجبهم و از بغض دشمنی ایشان اجتناب باید نمود و کفایت ایشان  
بغض آن سوره است علیه و علیهم الصلوات و التسلیات که فرموده من یبغضهم فبغضهم و تعظیم و توقیر آن  
بزرگواران تعظیم و توقیر آن خیر البشر است علیه و علی آله الصلوة و السلام در عدم تعظیم عدم  
او همه را تعظیم و توقیر باید نمود از جهت تعظیم محبت خیر البشر علیه و علیهم الصلوات و التسلیات شیخی  
فرموده ما امن بر رسول الله من لم یوقر محله بعد از تعظیم اعتقاد از ایمان اعمال هم چاره بود پیغمبر فرموده علیه  
علی آله الصلوة و السلام که بنای اسلام بر حق چیز است که شهادت ان لا اله الا الله و ان محمدا  
رسول الله عبارت از ایمان و اعتقاد است بدانچه تبلیغ محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم  
و علی آله و سلم بی ثبوت پیوسته است چنانچه گذشت دوم ادای صلوات خمس است که شتون دین است  
سوم ادای زکوة مال است چهارم صوم ماه مبارک رمضان است پنجم حج بیت الحرام است پس نماز  
بهترین عبادات است بعد ایمان یا الله و یومک و در رنگ ایمان حسن لذاته است بخلاف سایر  
عبادات که حسن کسب آنها ذاتی نیست تنگ تقید و زبده بعد از طهارت کامل چنانچه در کتب فروع مذکور است  
است بی غور ادای نماز باید نمود در قراة و رکوع و سجود و قنوت و طهارت و سایر ارکان احتیاط باید کرد







از آنچه صاحب شریعت علیه السلام القلوات والتیمین فرموده است خود را نگاه باید داشت و فحش  
حدود شرعی باید کرد اگر مطلوب سلامت و نجات بود خواب خرگوش تا چند خواب بود و پنبه غفلت در گوش  
تا کی آخر بیدار خوابند ساخت و بی غفلت خوابند برداشت آن زمان غیر از نماز است و حرمت  
فقد وقت خواب بود و غیر از نجاست و خسارت حاصل نبرد یک است و عذاب الهی  
گو تا گون آخرت میار و آماره سن بات فقد قامت قیامت پیش از آنکه بیدار سازند و مسو و نکند  
بیدار شوند و بمقتضای او امر و تواری شرعی کار کنند و خود را از عذاب الهی گوناگون آخر و بی گناه  
قال الله تعالی قوا انفسکم و اهلکم نار و اوقوا الناس و الحیارة علیها ملائکة یعنی نگاهدارید نفسها  
خود را و اهلها به خود را از آتش که میزند آن آدمی و سنگ است بعد از تصحیح اعتقاد و بعد از ایتان  
اعمال صاحب بمقتضای شریعت حق علی صاحبها الصلوة والسلام و اتمیة اوقات خود را بزرگتر از آنکه بشاید  
معمور باید داشت و از یاد او قاعی فلان نباید بود ظاهر را اگر خلق مشغول دارند باید که باطن بچون باشد  
جل سلطان و بیا و او قاعی ملذذ باید بود این دولت در طریق حضرت خواجگان ما قدس الله قاعی  
امر از هم مبتدی را در اول قدم در صحبت فتح کامل کمال عنایت الله سبحانه میسر است شاید ایمان بدین  
معنی شمار هم حاصل شده باشد بکلی نصیب اگر چه اقل بود میسر گشته هر چه بدست آمده است آنرا بکار آورده  
و در شکر آن باشند و امیدوارند و بی بوند چون در طریق حضرت نقشبندی قدس الله قاعی  
اسلام اندر لاج نهایت در بابت است اگر ازین طریق اندک است هم بسیار است که در بابت  
از نهایت خیر و در است اما مبتدی را باید که چند بسیار بدست آید در نظر او اندک بود اما از شکر آن  
قانع نبود و هم شکر آن نماید و هم زیادتی را خواهد مقصود اصله از ذکر قلب زوال گرفتاری دادن حق است  
بجانه که در من قلبی عبارت از آنست و تا زوال این گرفتاری حاصل نشود از حقیقت ایمان نصیب  
نبرد و در راه او امر و تواری شرعی میسر و سولت میسر نیاید بیست ذکر گوید که اگر در توحید و پاکی  
دل نزد کرمان است و در طاعت خوردن باید که خطا نفس مطلوب نبود بلکه بنیت قوت و استقامت  
بر عبادت بود و اگر این نیت در ابتداست ندب باید که بکلاف خود را برین نیت گذارد و متفرع بوند  
که حقیقت این نیت میسر گردد و همچنین در جامه پوشیدن باید که نیت تزئین از برای عبادت و ادب  
نماز بود که در قرآن مجید آمده است خذوا زینکم عند کل مسجد مقصود از جامه های مزین پوشیدن نمودن خلعت بود

که متنوع است و همچنین سعی باید نمود که در جمیع احوال و حرکات و سکات رضامندی مولای خود و سلطان مطلوب  
بود بمقتضای شریعت حق و عمل کرده شود این زبان ظاهر و باطن هر دو متوجه حق باشند تعالی او را در حق  
بوند جل و علا مثل خواب که سر غفلت است چون بنیت دفع تکبیل در ادای طاعت کرده خود  
آن خواب باین نیت عین عبادت گردد و در آن خواب بود و گویا در طاعت بود که بنیت ادای طاعت  
است و در خبر آمده است نوم العمار عبادة هر چه میداند حصول منفی امر و زار نشاء است که حجیم  
موضع است و التزم رسوم و عادات که منظر تنگ و ناموس است که ضدیت بشریعت غرادرند  
چه شریعت از برای رفع رسوم و عادات وارد شده است و از برای دفع تنگ و ناموس که ناشی  
از جواسه اماره است آمده اما بویق الله سبحانه در دوست بر ذکر قطبی بسیار شایسته و خجرتی بے فتور  
بشرط ادا کنند و در حل و حرمت شرعی هما کن احتیاطا تا نیندیشد که جلال بنیض ظاهر شود و خود را غیب  
گواند وجه دیگر از برای نوختن این قسم نصح آنست که اگر چه عمل بمقتضای این نصح حاصل نشود  
اعتراف بقصور و نقص خود حاصل است و آن نیز ذلتی است به هر کس که بیافتی یافت عظیم  
و آنکس که نیافت و در نیافت برین است عیاذ الله سبحانه از آنکه نیاید و از یافتن خود در یاز نبود و نکند  
و از تا کردن خویش ایشان نشود دیگر جابل متمر و باشد که سر از رقیه بندگی بر آورده بود و با از خیریت شکر شده  
ربنا آخامن لدنک رحمة و همی لمانن امر از شد آه چند وقت و حال و زمان و مکان تقاضای آن  
نمیکرد که چیزی نبوید اما چون شوق و رغبت شایا بر وجه کمال دیده بکلفت خود را برین امر آورده  
سطری چند تسوید نموده بحال الدین جبین سپرده حضرت حق سبحانه تعالی بمقتضای آن که است فرماید  
و السلام علی من اتبع الهدی مکتوب میزد هم بسیار پناه میر محمد نعمان در و دیار فتنه در بیان  
بی تعلقی از مامو اس و ترغیب بصحبت طالبان حق تعالی الحمد لله رب العالمین و اما علی کل حال فی الزمان  
والنصره صحیفه شریفه مع هدیه که بصحب سلیمان ارسال داشته بودند رسید که اکم الله خیر نوشته بودند  
که مقصود از این سفر حصول بعضی مقاصد بوده است که متعاصی گشته است امیدوار باشند  
خان مع الصبر سران مع الصبر بیکرین عباس بیفراید لن یغلب عسر سیرن از احوال پراهمان خود  
چه و بید و دوستان را ببلند سازد مع ذلک هم زاران هزار شکر است که در عین  
بلا عافیت است سبحان من جمع بین الضدین و قرن بین المتضامین و در زکات فقیر











اهل عرف پسندند چه فضیلت است اما انصاف درکار است مقصود اصلی ازین تصدیق و ازین اطلاق کلام است  
 که بر خلاف حق و حرم نمایند و حکم عموماً نجاست شأن میکنند و اهل اسلام را نیز بواسطه اختلاط کفار که از ان چاره  
 آنکه نیست بخش ندارند و از اهل و اشراف مسلمانان بعلت نجاست توهم اجتناب نکنند و ازین راه از همه  
 تبری نمایند و این را احتیاط نه انکارند که احتیاط در ترک احتیاط زیاده چه تصدیق و هر بیت اندکی بیش تو  
 گفتم غم دل برسدیم که دل آزرده شوی و در نه سخن بسیار است و والسلام مکتوب است و سوم  
 بخواجه ابراهیم قبادیانی در آنکه او تعالی بواسطه انبیا علیهم السلام خبر داده است از ذات و صفات خود  
 و اعمال مرضیه و نامرضیه عباد که عقل را در ان مدخل نیست الحمد لله الذی نعم علینا و هدانا الی الاسلام  
 و جعلنا من امت محمد علیه و علی آله الصلوة و السلام انبیا و حجتها اندر عالمی از علیهم الصلوة و التسلیمات  
 که حضرت حق سبحانه و تعالی بواسطه بعثت این بزرگواران علیهم الصلوة و التسلیمات از ذات و صفات خود  
 بماناقص عقلان و قاصر اساکان را خبر داده است و اندازه فهم کوه بر کمالات ذاتیه و صفاتی خود  
 اطلاع بخشیده و مرضی خود را از نامرضی خویش جدا ساخته و منافع دنیوی و آخروی را از مضار  
 متنازع نموده اگر توسل و جود در شرف شأن نبوی و عقل بشری در اثبات صانع تعالی عاجز بود  
 و در ادراک کمالات او بجهل ناقص و قاصر آمده قدر اقل گفته که خود را اکابر ارباب عقول میگوید  
 منکسر صانع بودند و او را از نقصان عقل بهر منسوب میساختند و مجادل نمرد که بادشاه روی  
 زمین بوده است بحضرت خلیل علیه نبیا و علیه الصلوة و السلام در اثبات خالق سموات و ارض  
 مشهور است و در قرآن مجید هم مذکور و فرعون بیدولت میگفت ما علمت لکم من الاله غیری  
 و نیز فرعون بحضرت موسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام خطاب کرده گفته است لئن اتحدت  
 الالهة لیسجدن لی و نیز آن بیدولت بهمان گفته است یا هان ابن لی صرحاً  
 بعد المبلغ الاسباب اسباب السموات و الارض فاطلع الی الموصی و نه لانه کذباً بجمه عقل در اثبات  
 این دولت غلط قاصر است و بدون پادشاه این بزرگواران باین دولت سرانجام نرسد و چون  
 بتواتر انبیا علیهم الصلوة و التسلیمات دعوت ایشان بخدا که خالق زمین و زمان است جل شانه  
 شمرت ریافت و کلمه این بزرگواران در دفع گشت شغفای هر وقت که در ثبوت صانع  
 تردد داشتند بقی خود مطلع شده باین اختیار بوجو در صانع قائل گشتند و ایشان را

و چون بگوید  
 ۱۱

یاو تعالی مستند ساختند این نورست که از انوار انبیا متعین گشته است و این دولت است که از  
 خوان انبیا بر روی کار آمده علیهم الصلوة و التسلیمات ایام التواذیل ایام آباد و مخیرین سائر  
 سمعیات که به تبلیغ انبیا علیهم الصلوة و السلام بار سیده است از وجود صفات کمال  
 واجب جلایه و از بعثت انبیا و از عصمت ملائکه علیهم الصلوة و التسلیمات و التعلیمات و التسلیمات  
 و از حشر و نشر و از وجود همیش و در دفع و تقیم و تقدیب و انکی اینها و امثال آنها که شریعت باین مطلق است  
 عقل در ادراک شأن قاصر است و بی سماع ازین بزرگواران در اثبات آنها ناقص و غیر مستقل و چنانچه  
 طور عقل و درایه طور حس است که آنچه بحس مدرک نشود عقل در ادراک آن بینا نمیگردد و درایه  
 طور عقل است آنچه بعقل مدرک نشود و توسل نبوت بدرک در آید و هر که درایه طور عقل طریقه از برای معرفت  
 اثبات نمی نماید فی الحقیقه منکر نبوت است و مصادم براهته است پس از وجود و انبیا چاره نبود  
 تا بکار نم چنانکه که عقل احب است دلالت نمایند و تقییم مولای نعم جل و علا که بعلم و عمل تعلی دارد و از  
 قبل او بجهت معلوم ساخته ظاهر سازند چه تقییم او تعالی که از نزد او بجهت مستفاد نشود شایان شک و تردید  
 تعالی زیرا که قوت بشری در ادراک آن عاجز است بلکه بسا است که غیر تقییم او را بسا تقییم او تعالی  
 انکار و در از شک و یحور و در طریق استفاده تقییم آنحضرت جل شانه از ان حضرت تعالی و تقدیر مقصور بر نبوت  
 است و منحصر به تبلیغ انبیا علیهم الصلوة و التسلیمات و الهام که اولیا را هست مقتبس از انوار نبوت است  
 و از برکات و فیوض متابعت انبیا است علیهم الصلوة و التسلیمات و عقل درین امر اگر کفایت میکرد  
 فلا سفلونان که مقتداست خود عقل را ساخته اند و تیه ضلالت می مانند و حق را بجهت از همه بیش  
 می شناختند و حال آنکه جاهل ترین مردم در ذات و صفات و جوی حل سلطانه اینها اند که  
 حق را بسا میکار و محفل دانسته اند و غیر از یک چیز و آن هم با یحیی نه با حقیا و تعالی مستند ساخته عقل خل  
 از نزد خود و تیه شیده و او را از خالق سموات و ارض باز داشته با و سوب میارند و اثر را از نور  
 حقیقی جلایه منع نموده آنرا اثر نبوت خود میدانند و چون دانستند معلول اثر علت قریب است  
 علت بعید را در حصول معلول تاثیر ندانسته اند و به جمل این عدم است و او را از انوار و یا و قضا  
 کمال او بجهت تصور نموده اند و تعلیل را تحلیل نگاشته و حال آنکه حضرت حق سبحانه و تعالی خود را  
 بخلق سموات و ارض می ستاید و مدح خود رب المشرق و رب المغرب

و چون بگوید  
 ۱۱



میفرماید و این فیضان را بر عزم قاسم خود با حضرت حق سبحانه و تعالی ترجیح احتیاجی نیست و با وسعانه هیچ  
میزان نه در وقت انتظار و اعتیاج باید که اینها عقل فعال خود بوجع نمایند و قضاے حاجت خود را از او  
خواهند که محال را با وجود داشته اند بلکه عقل فعال نیز چون بر عزم اینها موجب است نه محال قضاے  
حاجت از وی خواستن هم محقول نیست ان الکفرین لا مولی لهم عقل فعال چه بود که سرانجام آید و  
جواز است یا مستند باشد نفس وجود و نبوت او نه از ان سخن است چه تحقیق و حصول او یعنی بر مقتضات  
از راند و فقهیه است که اصول فقه اسلامی تمام و آفرجام اندیشیده بود که ایشان را از قضا و محال شانه  
باز داشته باشند این امر موهوم مستند سازد که ایشان را نه عاقل و عار است که بمحضت فلسفی مستند  
باشند بلکه اشیا بعد از خود را منی و خیرست یونان و هرگز میل وجود نمایند از آنکه استناد وجودشان بمجبول  
مستند نموده آید و از سعادت انتساب بقدرت قادر مختار جلایه متعین گردند که بر کتب کلمه خارج  
من افواههم ان یقولون الا که با کفار در الحروب با وجود بیت پرستیها از بیجا احسن حالت که  
بحضرت حق سبحانه و تعالی و ملا در تنگه التماس دارند و بهمارا وسیله شفاعت پیش او تعالی سازند و عجب  
آنکه بجهت این شمار حکم است نامند و حکمت مشرب میدارند اکثر احکام ایشان بیجا در انکسایات که  
مقصود انسی است گازی اند و مخالفت کتاب و سنت اطلاق حکما بر اینها که سر اسیر جل مرکب نصب  
شان است بکدام اعتبار نموده آید که بر عقل حکم و استتار گفته شود و یا از قبیل اطلاق بصیر  
بر اعلی شمرده آید و بجهت ازین سببها که سبب التزام طریق انبیا علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات تقلید صوفیه  
انگیزه که در هر عصر از متابعان انبیا بوده اند علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات و التعلیمات طریق ریاضت و  
مجاهدات اختیار نموده اند و بصغای وقت خود مغرور گشته بر خواب و خیال خود اعتماد کرده  
اند و کثوف خیالی خود را مقتدا ساخته فعلوا و افعلوا نمیدانند که این صفای نفس است که با هر  
بعضالت دارد نه صفای قلب که در سیر هدایت است صفای قلب منوط باین نسبت انبیا است  
علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات و تزکیه نفس مربوط بصغای قلب و سیاست اوست نفس را نفس  
که صفای پیدا کند با وجود غفلت قلب که محل ظهور انوار قدم است حکم آن دارد که با رغبت برافروخته باشد  
از برای تاراج کردن دشمن کین که الیس لعین بود با بکار طریق ریاضت و مجاهدت در رنگ طریق فطری  
استلال و قضا اعتبار نماید که در مقرون بصدیق انبیا و علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات که از قبل حق جل و علا

تبلغ نمایند و تجامع سجد می نمایند که رخا این بزرگواران نزول ملائکه معصومین آنکند و مکر دشمن لعین  
محفوظ است ان عبادی الیس ملک علیهم سلطان نقد وقت شان است و در گزاین این دولت فیه شرف است  
و از دامن نافرمان جام لعین ربانی متصور گشته که که التزامت است این بزرگواران نموده آید و در اثر  
ایشان رفته شود و علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات سمیت محال است معدی که راه صفای توان رفت  
چون در صفت صفای عالی جمیع اخوانه الصلوٰۃ و التسلیمات انطیجان الله اخلاطون که کس فاسد  
است دولت نیست حضرت عیسی را علی بنیاد علی الصلوٰۃ و التسلیمات در خود را از ان بی دلیل  
مستند دانست آن حضرت که در از بر کثرت نبوة بهره گیر و من محمل الله و انزاله من نور قال متتبع  
و تعالی و لقد سبقتم کلنا و انما المرسلین انهم لهم المنصورون و ان چند نالهم العالیون عجب محاله است  
عقول ناقصه فلا سق که یاد ظرف تقیض بطور نبوت افتاده است هم در سیر و هم در محاد و احکام آنها  
مخالفت احکام انبیا است علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات نه ایمان باشد درست کرده اند و نه ایمان با حق  
بقدم عالم قائمند و حال آنکه اجماع عین است بر حدوث عالم هیچ اجز از خود و همچنین بالشتاق سموات  
و انتشار کواکب و اندک کجبال و انفجار کربا که بر وز قیامت موعود است قائل نیستند و منکر خیر اجاد  
و انکار نصوص قرآنی نمایند و متاخران آنها که در زمره اهل اسلام خود را در ظل ساخته اند همچنان بر اصول  
فلسفه خود در اصرار اند و بقدم سموات و کواکب و امثال اینها قائلند و بخدم فاد هلاک اینها حاکم قوت  
ایشان بکنند نصوص قرآنی است و وزن شان انکار ضروریات دین عجب مومن اند بخدا و رسول  
ایمان آورند اما آنچه خدا و رسول او فرموده است قبول ندارند سفاخته ازین نیکدرو فلسفه  
چون اکثرش باشد سفسطیس کل آن به هم سفا باشد که حکم کل حکم اکثر است و اینجا خود را در تعلیم و تعلم  
اکتبی که عاصم از خطای فکری است صرف کردند در ان باب و قتها نمودند و چون بقصد قضاے  
ذات و صفات افعال و اجبی رسیدند جل سلطان دست و پای خود را گم کردند و آنکه عاصمه را  
از دست داده خطیها خورد و در تیره ضلالت ماندند در رنگ شفق که سابلالات حرب را  
تیار سازد و در وقت حرب دست و پای خود را گم کرده کار بنبردم مردم علوم فلسفه را مشق و متفکر  
داند و از غلط و خطا محفوظ می انکارند بر تقدیر تسلیم این حکم در علوی صادق باشد که عقل را در آنها  
استقلال و استبداد است که خارج از بحث اند و داخل دایره مالایفی اند و آخرت که دائمی است کار ندارند



و نجات اخروی یا تمام بود نیست سخن در علوی است که عقل را در ادراک مباحث و تصورات و بطور نبوت  
 مربوط اند و نجات اخروی یا بنام نوط است که حجت الاسلام امام غزالی در رساله مفید عن الضلال میفرماید که  
 فلا سقم علم طب و علم نجوم را از کتب انبیاء ما تقدم علی نبینا و علیهم الصلوٰات و التسلیمات سر کرده اند و خود  
 ادویه و غیره را که عقل در درک آنها قاصر است از تحت و کتب منزله بانبیاء علیهم الصلوٰات و التسلیمات  
 و التحيات اقتباس نموده و علم تزیین اخلاق را از کتب صوفیه آموخته که در هر عصر و هر استخیریه بوده اند از  
 برای ترویج اباطیل خود سر کرده اند این علم معجزه شان سر گرفته شد و خطی ما که در علم الهی در ذات و  
 صفات و افعال و اسبج کل سلطان خود نموده و در ایمان یا کفر در ایمان یا کفرست مخالفت بخصوص  
 قرآنی نموده اند شمه از آن بالا ذکر یافت است البته علم مهندسه و مثل آن که با تفاوتی از اختصاص دارد  
 اگر مشق و نظم باشد هیچ کار نخواهد آمد و که نام عذاب و وبال آخرت را نخواهد دور ساخت عداوت  
 اعدا و تقاضای من العبد استخفافه بالایعینیه چه آخرت بکار نیاید لایفه است و علم منطق که علم الهی  
 است و آثار و احکام از خطا گفته اند بکار ایشان نیامد و در مقصد است از غلط و خطا ایشان را نبرد آورد  
 بکار دیگران چگونه خواهد آمد و از خطا چگونه خواهد بماند در بنا لا یتبع قولنا بعد از بدینا و مذهب است  
 من کذب رفته انگشت ابواب بعضی از مردم که علوم فلسفه سری دارند و تفسیرات فلسفی مضمون  
 اند این جامع را حکما دانسته عدیل انبیاء اند علیهم الصلوٰات و التسلیمات بلکه نزدیک است  
 که علوم کا فیه ایشان را صادر دانسته بر شریک انبیاء تقدیم دهند علیهم الصلوٰات و التسلیمات  
 اعاذنا الله سبحانه عن هذا الاعتقاد السوء آری هرگاه اینها را حکما دانستند و علم اینها را حکمت  
 گویند ناچار درین بلا افتند چه حکمت عبارت از علم بیهوده است که مطابق نفس الامر باشد علم بیهوده  
 مخالفت انبیاء بود غیر مطابق بقوت بنفس نخواهد داشت یا بجهل تصدیق اینها و تصدیق علوم اینها  
 مستلزم تکذیب انبیاء و تکذیب علوم انبیاء است علیهم الصلوٰات و التحيات که این دو علم  
 در دو طرف تقیض افتاده اند تصدیق یکی مستلزم تکذیب دیگری است هر که خواهد  
 ملت انبیاء را التزام نماید و از حزب حق باشد جل و علا و از اهل نجات بود و هر که نخواهد فلسفه  
 شود و در گروه شیطان باشد و خاسر و خائب بود و قال الله تبارک و تعالی فمن شاقط یؤمن و من شاقط یفکر  
 اما اعتبر بالظلمین تارا احاط بهم سرادقنا فان یستقیثوا انما یأثموا بما کمل لشیء الی الوجوه الشریک است

مر قنقاه الاسلام علی من اتبع الهدی و التزمنا به المصطفی علیه علی سبع اخوانه من الانبیاء و الکرام و المملکت  
 العظام الصلوٰة و التسلیمات انما و اکملها و السلام مکتوب است و چهارم بلا مجرم گشتی که از خدا و مان  
 میر بخیر نمان است و در داشته در بیان بزرگی اصحاب کرام آنست و علی علیه السلام و السلام و مهربانی  
 از آنها بایکدیگر قال الله تبارک و تعالی محمد رسول الله و الذین یطعون علی الکفار رجاء یمکن لهم ان یمسکوا بحبل الحق  
 انفسنا من الله و در مصداقنا الی قول تعالی لیظنهم الکفار و عدائهم الذین آمنوا و علوا الصلوات منهم مغفرة  
 و اجرا عظیما درین آیه کریمه جمیع اصحاب خیر البشر را علیه علیهم الصلوٰات و التسلیمات بحال مهربانی که  
 بایکدیگر داشتند مدح فرموده است چه از هم که واحد است و کفایت مبالغه است در مهربانی و چون  
 صفت مشبهه و دلالت بر استمراریت دارد باید که مهربانی ایشان بایکدیگر بصفت استمرار و دوام باشد چه در حضور  
 آن سرور چه بعد از رحلت آن سرور علیه و علی آله الصلوٰة و السلام و انما من انچه منافی مهربانی است  
 در حق یکدیگر باید که ازین بزرگو ازان بر دوام سلوب باشد و احتمال بغض و کینه و حسد و عداوت  
 بایکدیگر ازین اکابر و دین بر سبیل استمراریت بقی بود هرگاه جمیع صحابه کرام باین صفت مریضه نقص باشند  
 چنانچه مقتضای کلمه و الذین است که از صیغ عموم و استغراق است از اکابر صحابه چگونه که این صفت  
 با هم و اکمل در آنها خواهد بود و لهذا آن سرور فرموده است علیه علی آله الصلوٰة و السلام ارحم منی  
 با منی ابو بکر و رشان حضرت فاروق رضی الله تعالی عنه فرموده است علیه علی آله الصلوٰة و السلام  
 لو کان ابجدی بنی لکان عمری فی لواء کمالاتی که در نبوت در کار است همه را عمر و اندا آنچه منصف  
 نبوت بنجامت الرسل ختم شده است علیه و علی آله الصلوٰة و السلام بدولت نصب نبوت مشرف  
 گشت و یکی از لوازم نبوت کمال مهربانی است و شفقت بر خلق و ایثار و استیلا که منافی شفقت  
 مهربانی است و از ذمام اخلاق است از حسد و بغض و کینه و عداوت و در حق جماعه که مشرف  
 محبت خیر البشر مشرف گشته اند علیه علیهم الصلوٰات و التسلیمات چگونه تصور شود که بهترین این  
 امت که خیر الامم است ایشانند و ما بقدرین این ملت که ناخ المثل است هم ایشان که  
 قرن ایشان بهترین قرون بوده است و صاحب ایشان فاضلترین انبیاء و رسل بود اگر  
 ایشان باین صفات رویه موصوف باشند که کمینه این است مرحوم را ازان  
 در تمام است ایشان چه بهترین این است باشند و این است بکدام وجه



خیرالام بود و حقیقت ایمان اولویت اتفاق اموال بر مال نفس را چه مزیت فضیلت باشد و خیریت  
 قرن را چه تائید فضل صحبت خیر البشر را علیه علی آله الصلوات و السلام چنانچه باشد جامع که صحبت اولیای  
 این است از ننگانی میانند ازین رذائل بخت میاید جمعی که در صحبت افضل لرسل علیه و علیهم الصلوات  
 و التسلیمات عمر خود را صرف کرده باشند و از پس تائی و نصرت دین او بذل اموال و نفس نموده بود  
 چه احتمال دارد که این زمانم در حق شان توهم نموده آید مگر آنکه عظمت و بزرگی خیر البشر علیه و علیهم  
 آله الصلوات و السلام و نتیجه از نظر ساقط شود عیاذ بالله سبحانه و صحبت او علیه و علیهم آله الصلوات  
 و السلام از صحبت ولی است ناقص بر توهم گردد و نفوذ یافتند بجهان و حال آنکه مقرر است  
 که هیچ ولی استی بر مرتبه صحابی آن است نزد خلقت به نبی آن است شیخ شبلی علیه الرحمة فرموده است  
 ما امن بر رسول الله من لم یقر اصحابه جمعی گمان می برند که اصحاب پیغمبر علیه السلام  
 و التیمات و دو فریق بود و دیگر و سه بود و مد که مخالفت حضرت امیر داشتند رضی الله تعالی عنه و عنهم  
 او گروهی دیگر و باقی حضرت امیر بود و در کرم الله تعالی وجهه و این دو گروه با یکدیگر بیروت و بغض  
 و کینه داشتند و بعضی از آنها از جهت بعضی مصالح این صفات خود را مصلحت میداشتند و بعضی  
 می نمود و عموماً گمان میکنند که این رذائل در ایشان تا یک قرن نزدیک بوده است تا بودند  
 این زمانم داشتند و این توهم مخالفان حضرت امیر را به بدیاد میکنند و چیزهای نامناسب  
 یا ایشان منتسب می سازند انصاف باید نمود که بدین تقدیر هر دو فریق مورد طعن میگردد و رذائل  
 صفات انصاف میبایند و بهترین این است بدترین این است بلکه بدترین جمیع اعم  
 می گردند و خیریت آن قرن بشریت تبدیل میاید که ام انصاف است که حضرت شیخین را  
 رضی الله تعالی عنهما باین توهم بدیاد نموده آید و امور نامناسبه باین اکایدین متبسانه شود  
 حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه بحکم نص قرآنی اتقوا این است است زیرا که  
 اجماع مفسرین است چه ابن عباس رضی الله تعالی عنه و چه غیر آن را برین که کریمه و  
 سخیها الله در شان حضرت صدیق نازل است رضی الله تعالی عنه و مراد از اتقوا است  
 رضی الله تعالی عنیه پس شکی نیست که حضرت حق سبحانه اتقوا این است خیرالام میفرماید یا یکدیگر  
 که کفر و تقیید و تضلیل او چه سرحد شاعت بود امام فخر الدین رازی باین کریمه استدلال

بر فضیلت حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه نموده است زیرا که حکم کریمه ان اگر کم عند الله العظمی کریم ترین  
 این است که مخاطب نیز و خدا جل و علا اتقوا این است است و چون حضرت صدیق بحکم نص قرآنی  
 اتقوا این است است باید که کریم ترین است نیز نزد حق جل و علا بحکم نص لاحق او باشد رضی الله  
 تعالی عنه و اکابر آنکه سلف که یکی از ایشان امام شافعی است رضی الله تعالی عنه غنم اثبات اجماع صحیح  
 و تابعین کرده اند بر فضیلت حضرت شیخین رضی الله تعالی عنهم و حضرت امیر نیز حکم با فضیلت حضرت  
 شیخین رضی الله تعالی عنهم نموده است امام ذہبی که از اکابر محدثین است فرموده است که این نقل  
 از حضرت امیر زیاده از شهادت لفر و ادیت کرده اند و عبدالرزاق که از اکابر شیعه است نیز بوجوب  
 این نقل حکم با فضیلت شیخین نموده است و باین عبارت گفته افضل الشیخین لتفضیل علی ایها  
 علی نفسه و الاما فضلیتها لکفی فی درالان اجه ثم اخالفه پس کسانیکه حکم کتاب و صحبت و اجماع و نیز  
 با عترت حضرت امیر افضل این است خیرالام باشد تقیید و تحقیر شان از کلام انصاف و زیاده  
 باشد و کلام خیریت در ضمن آن موضوع بود اگر در سب احدی معنی خیریت و عبارت بود  
 سب ابی جبل و ابی سب که مخصوص قرآنی ملعون و مطرود اند و در این است بود و حسانت  
 کثیره در ضمن آن حاصل آمد و در سب کلام خیریت است که متضمن فحش و فحشیت است علی الخصوص  
 در حق کسی که حق آن نبود و اهل آن نباشد و وضع شیئی در غیر موضع آن شیئی ظلم است و از شیئی تا شیئی  
 فرق است و از موضع تا موضع تفاوت است پس از ظلم تا ظلم بودن بعید بود و خلافت حضرت  
 ذی النورین رضی الله تعالی عنه با علی صحابه کریم ثابت شده است و با اتفاق صفار و کبار و ذکور  
 و اناث آن قرن خیر القرون بحصول پیوسته لهذا علماء فرموده اند که نقد اتفاق و اجماع که بر خلافت حضرت  
 ذی النورین رضی الله تعالی عنه بحصول پیوسته است بر خلافت هیچ یک از حضرت خلفا نشد و دیگر بحصول پیوسته  
 زیرا که در بد و خلافت او رضی الله تعالی عنه چون کنوع تردید بوده اهل آن قرن درین ماده احتیاط بسیار  
 مرعی داشته اند نموده اند باید دانست که اصحاب کرام رضی الله تعالی عنهم مبلغان کتاب و سنت اند  
 و اجماع هم بقرن ایشان منوط بوده اگر جمیع ایشان یا بعض ایشان ملعون باشند و تقبیل و تقیید  
 متصف بودند اعتماد از کل دین یا بعض دین مرتفع می گردد و قائده بعثت خاتم الانبیاء و افضل لرسل  
 کرم من اند علیه علیهم و آله الصلوات و التسلیمات جامع قرآن مجید حضرت عثمان رضی الله







ترقی مراتب که بزرگترین و تلاوت قرآن و نماز حاصل میشود انجمن و سلام علی عباده الذین یعلمون  
طالب این راه را از ذکر گفتن چاره نبود که ترقی او مربوط تکرار ذکر است بشرط آنکه از شیخ کامل  
مکمل گرفته شود و اگر مقرون باین شرط نباشد بسیار است که از قبیل او را دایر بود که نتیجه آن ثواب است  
نه درجه قرب که بقریبان تعلق دارد و آنکه گفتیم بسیار است که از قبیل او را دایر بود زیرا که جائز است  
که فضل خداوندی جل سلطان بے قوسط شیخ تربیت طالب نماید و تکرار ذکر او را از مقربان سازد  
بلکه رواست که بے تکرار او را بمراتب قرب شرف سازد و از اولیای خود گرداند و این شرط اعتبار  
اکثر است و بر وفق حکمت حوادث است و چون بفضل خداوند بے جل سلطان معامله که بزرگوار است بود  
تمام شود و از گرفتاری آند بپوشانند خلاصی میسر گردد و اماره یا ملینان آید آن زمان ترقی اند که گفتن  
حاصل نمیشود و ذکر آنجا حکم او را دایر پیدا میکند در آن موطن مراتب قرب مربوط تلاوت قرآن  
و ادای نماز بطول قرار است اینجا اول از ذکر گفتن میسر میگشت این زمان تلاوت قرآن  
علی الخصوص که در نماز خوانده شود میسر است با بجز در وقت ذکر حکم تلاوت پیدا میکند که در اول  
از قبیل او را دایر بوده و تلاوت حکم ذکر پیدا کرده که در ابتدا و قوسط از مقربان بود و عجب معامله  
در وقت اگر ذکر بگویند قرأت قرآن تکرار کرده شود که از کلمات قدسی آیات قرآنی است  
و با استغاده شروع نموده آید همان فایده میدهد که از تلاوت قرآن میسر است و اگر بگویند قرأت  
تکرار کرده نشود در رنگ عمل بار است هر عمل بمقامی است و موسمی که اگر در آن موسم بجا آورده شود  
حسن و ملاحضت پیدا کند و اگر در آن موسم ادا کرده نشود بسیار است که خطایه را اگر چه چنان باشد  
قرأت فاتحه در آذان تشهد خطاست اگر چه ام الکتاب است پس پیر درین راه از ضروریات  
آمده تعلیم او هم از هم هام گشت و بدو شرط افتاد عزیز فرموده است سبب از اندوی کرم  
تست احوال که بعد تو نیز نیست اول و السلام علی من اتبع الهدی مکتوب است و ششم  
بیاد پناه میر محمد نعمان و رو یافته در بیان آنکه حضرت حق سبحانه و تعالی چنانچه بذات خود موجود  
است نه بوجو و بچنان بذات خود حق و عالم و موصوف بصفت ثانیه است نه بصفت زائمه و ما  
نیاسب ذلک انجمن و سلام علی عباده الذین یعلمون حضرت حق سبحانه و تعالی در نفس وجود در کلمات  
توابع وجود و از حیوة و علم قدرت و سمع و بصر و اراده و کلام و تکوین بذات اقدس خود کافی است و در حصول این

کلمات محتاج بصفت زائمه نیست هر چند صفات کلام زائمه نیز او را سبحانه کاین است پس او تعالی  
چنانچه بذات اقدس خود موجود است نه بوجو و بچنین بذات خود زنده است نه بوجو که صفت اوست  
تعالی و بذات خود رواناست نه بصفت قدرت و بذات خود بینا است نه بصفت بصر و بذات خود خواست  
نه بصفت سمع و بذات خود تواناست نه بصفت قدرت و بذات خود مریاست نه بصفت اراده و بذات خود گویاست  
نه بصفت کلام و بذات خود سید ایجاد کائنات است نه بصفت تکوین هر چند وجود عالم توسط تکوین  
و سایر صفات است چنانچه تحقیق اینصغ و تقریب خواهد آمد این تکوین و اراده قدرت است چه در قدرت  
سخت فعل و ترک است و در تکوین جانب فعل متعین است و نیز قدرت بر ارادت تقدیم دارد و تکوین بعد  
از ارادت است این تکوین مشییه آن استطاعت بنده است که علما را اهل حق آنرا مقرون بفعل بنده شایسته  
اند و رای صفت قدرت و ارادت دانسته قدرت بمعنی هر دو طرف فعل و ترک است و ارادت مرجع  
یکطرف است و ایجاد بعد از ترجیح ارادت تکوین تعلق دارد اگر اثبات قدرت کرده نشود که بمعنی طرفین  
است ایجاد لازم آید و اگر تکوین اثبات کرده نشود ایجاد بغير مستند میان چه قدرت بمعنی ایجاد است  
و تکوین مباشر ایجاد است پس از اثبات تکوین چاره نبود که علمای ماتریدیه بآن متذکره اند و شاوچون  
اصناف و تعلق او را باشیاء بیشتر یافته اند از صفات اصناف یا کاشته اند و الله سبحانه و تعالی سبیل خلق  
و تزئین و احیاء امات و افعال آنها را راجع بکون و داشتن بهتر است از آنکه هر کدام را صفت قدیم بر سرها  
گفته شود و قدما بے شک و بی ضرورت اثبات کرده شود پس لایح شد که هر چه در بیان ایجاد او تعالی بصفت  
میسر است او را سبحانه بذات خود بے قوسط صفات حاصل چه ذات او تعالی بمبدا خطایه رسد و اعتبار  
جامع جمیع کلمات است بلکه بمن هر کمال چه بعضی و تجزی در آنحضرت مفقود است تمام دانایی است  
و تمام شنواییست و تمام بینایی است علی هذا القیاس سایر الصفات مع ذلک او را سبحانه صفات بنده بلکه  
ثانیه که علما را اهل حق شکر الله تعالی میسر بود و آنها قائل اند نیز ثابت اند و این صفات کلام که قدیم اند  
تلاال آن کمال ذاتیه اند و ظاهراً آن کلمات و توان گفت که و پوشش آن کلماتند و حجب آن افکار  
کنونند و اول چون ذات او تعالی در حصول جمیع کلمات کافی است صفات برای چه اثبات کرده و در قول  
وجود و قدما بچه گفته آید از اظفار سفوف و مویله الکفایات نموده اند و از وجود و قدما بچه گفته آید از اظفار سفوف و مویله الکفایات  
گفته اند و آب حضرت ذات تعالی و تقدس هر چند در حصول کلمات کافی است اما در تکوین و تخلیق اشیا



از صفات نامرکه چاره بود چه ذات اقدس و در نهایت متزه و تقدس است و در غایت عظمت و جلال  
کبریا بی است و کمال بقا و اثبات است و کمال میناستی است و او را بشیاء و ان الله لفتی عن العالمین  
و بمقتضای حکمت و بر وفق عادت و در افاده و استقامت از مناسبت پیغمبر و متفین چاره بود و صفات  
نامرکه که درجه منزل فرموده ظلمت پیدا کرده اند و بشیاء را نسبت به نوعی از جمله حاصل نموده اگر تو سط صفات بود  
حصول شیئی از اشیا تصور نباشد زیرا که اشیا را در سطوات اشعه افروز حضرت ذات تعالی و تقدس جز با کثرت  
خدا و اشرف و انعدم نصیب نیست بیکسانند که اثبات صفات نمایند و با اشیا اثبات بحسب سلطانة منسوب  
دارند صادر اول چه بود که بی پرده صفات در درجات و جرات ذات تعالی محفل و آنچه گرد و حوال فکرافه و معتزله  
بر چند صفات را در خارج اثبات نموده اند اما باعتبار علی قانگشته اند و در علم کمالات ذاتیه متاخر دانسته  
پس ایجاد اشیا ذات بحسب منسوب گشت که بواسطه اعتبارات پیدا شد جواب ایجاد عالم در خارج است و عالم در خارج  
موجود است پس از محبت خارجی چاره نمود تا تواند وسیله وجود خارجی اشیا شده تواند اشیا را در خارج  
از اشرف و استسلاک محقق است که در اعتبارات علمی بود و ذات خارجی بکار نیاید و جواب علمی در محقق  
موجودات خارجی کفایت نکند بعضی از صوفیه که عالم را جز در علم موجود ندانند اعتبارات علمی ایشان را شاید  
نفع کنند و تواند وسیله وجودات علمی گشت اما عالم در خارج موجود است اگر چه این خارج عقل آن خارج  
بود و این وجود دخیل آن وجود باشد پس از محبت خارجی که تواند وسیله وجود خارجی عالم گشت چاره نمود  
صفات حقیقت باید که در خارج موجود باشند و ترتیب اشیا نامرک و کمالات ذاتیه را بواسطه خود در درج  
عالم جلوه دهند و در منظر ظهور از مرتبه صفات هر چند محجب ذات تعالی و کمالات ذاتیه بود و وجود اینها  
مربوط است بحجاب اینها در رنگ بحجاب علیک است که سبب نمایندگی است این ظهور این نمایندگی  
هر چند بظلمت است اما چه توان کرد که وجود را در فعل مربوط ساخته اند و در مارا بحجاب پر داخته ما با لذات  
لا ینفک عن انذات مصرع سیاهی از جیشگی رود که خود رنگ است و در این بعد بنامید ق صفات  
و نامرکه اخطی اندیه بنده حق نشود دخیل سلطانة الفضل و اقلای از حق جدا نشود بجان المرائع من احب  
هر چند در حق سبحان و تعالی را با اشیا نسبت بحسبیت حاصل است اما این معیت که متعارف  
آن محبت است دیگر است تا محبت پیدا نگردد این معیت دارند و چون در محبت نیز در درجات  
تفاوت است اما از آن در معیت نیز تفاوت حاصل است همین معیت است که سبب خلاصی

از ظلیت است و همین معیت است که در اصطلاح محال کلیت است و همین معیت است که در منزل رفیت است و مثبت حریت در همین معیت است که در اصطلاح انانیت است بلکه اگر انانیت بدو جرات کلیت بانی است که در معیت عامه خود را با ایشان فرموده است و در محکم در معیت خاصه بیک حدیث المومنین احب ایشان با وی انداخته که معیت شان ما بین المومنین چه در معیت خاصه اثبات معیت از طرفین است و در عامه معیت از ان طرف است پس آن را عمران لازم بود در عین و حیوان یا حشر تا علی ما فرطت فی جنب الله عالم هر چند ظلال صفات است و متوسط صفات وجود و بقا پیدا کرده است اما محبت حضرت ذات تعالی و تقدس توسط محبت ذاتیه با حضرت ذات تعالی و از صفات که اصول دوی اند عروج بی کیفی بالارفته است و اصول را گذاشته باصل اصول پیوسته اما پیوستن بی کیفی و اگر از اصل بالاتر و آمدن را چه فایده بود و محبت چه در کار باشد اتصال باصل در جهت داشت و وصل طلبه او را همیشه میر بود کار ثابت که اصل را در رنگ نخل زینه باید ساخت و بیال محبت بالا باید رفت فحما این عروج فرخنده را نش هرگز نیست و خود را گذاشته از خود بالا رفتن مقبول را باب نظر و فکر تملیک از صوفیه نیز از هزاران یکی میندولت مشرف است و سرین معتمدی و مشکف است بهیت هزار نکته با ریکتر و مواجیاست که هر که سر برتر اشد قلندی دانند که سوال این اثر فانی است یا نفسی جواب نه آفاقی است و نه انفسی زیرا که آفاق و انفس بیرون و درون را میخوانند و این معاطله را سه دخول و خروج است هر چند نیز در باب نظر منظور است هر گاه مطلوب از دخول و خروج تقدس بود نتیجه که با و پیدا شود و ناچار از دخول و خروج منزه باشد این سیر بر این اشکال و مابین وقت نیز در باب این سیر که از ارباب عالم بود در رنگ سیر دلی و اگر است که معلوم تقویه است و منزه از منزه دیگر است تنبیه عالم هر چند ظلال صفات است و صفات ظلال حضرت ذات تعالی اما این ظلیت را در جرات و مراتب است که هر کدام حجاب مطلوب است ان قد سبحانه سبعین الف حجاب بن نور و طلاء شنیده باشند تا محجب تباهما خرق نشود از ظلیت نزد و مراد از خرق حجاب ایجا خرق شهودی است و آنچه در آخر این جزا منع خرق حجب آمده است مراد از ان خرق وجود است که منع است که مستلزم رفع صفات قدیمه است که محاسن اما چون معیت غیر متکلفه حاصل است حکم خرق وجود دارد و واجب بے حجب است که معیت نقد و وقت است و کلمات



حاصل ندارد و بنا بر آنکه نور تاد و غفران آنکس علی کل شیء قدیر و الحمد لله رب العالمین و الصلوة والسلام  
 علیه و آله و سلمین و علی آله الطاهین اجمعین مکتوب است و هفتم بآل علی کشمی در بیان آنچه  
 بنده را باید که از مرادات خود بتمام برآید و مرادات محتسبات باشد یا بیان مرض ذاتی و مرضی بنده  
 باید که مراد و مطلب او غیر از مولای خود جل سلطان نباشد و چه مراد و مصلحت مراد بنده هیچ نباشد و اگر  
 چنین نبود و مراد بقیه بنگ برآورده باشد و یا از قید رقت کشیده بود و بنده که گرفتار مرادات خود است  
 و بهر او و بوس خود فریفته است بنده نفس خود است و در اطاعت شیطان بعین است و ایندلیت  
 و البته حصول ولایت خاصه است که بقا و بقای اتم و اکمل بود است سوال گاه هست که  
 یا ایستاد خود امشب از کس نیز ظهور می آید اگر زوایا حصول مطالب شئی ازین بزرگواران امام  
 محسوس میگردد و امام ابد و سلطان اولیا علیه علیهم الصلوات و التسلیات التمام و اکملها سر و شیرین  
 دوست میداشت و در می که بر هایت است داشت در آن مجسمه گشته است و چه بقای تقسیم  
 یا ایستاد دین بزرگواران چه بود جواب بعضی از یا ایستادگان طبیعت است تا نشاء طبیعت بیاستادگان  
 بر جا است در وقت حرارت بے اختیار طبیعت بسروے مائل است و در وقت سردی و سردی  
 راغب تقسیم با است متانی عیونیت و سبب گرفتاری بهوای نفس خود و چه ضرورت طبیعت  
 خارج از دایره تکلیف است و بیرون از هوای که اماره چه هوایات نفس یا حصول مصلح است یا مشرب  
 و محرم و آنچه ضروری است نفس را یا کن سانسیت پس مشاک گرفتاری و دیگر کرداری فضولیات فیهال  
 آمد اگر چه از تقسیم مصلح بود چه فضول مصلح را نسبت قرب جو اراست مجرم که اگر باغواست دشمن بعین اذ انجا  
 قدم بر داری اختیار در محرم خود افاقا دین ختمار مصلح ضروری آمد که اگر از انجا رفتی واقع شود فضول  
 مصلح خود افاقا و اگر سکن در فضول مباحات کرده شود بعد از ذلت اگر قدم بیرون افتد تا چار در محرم  
 افاقا و بعضی از یا ایستادگان قبول است که حصول آن از خارج است مع خلوص نفس فی نفس مرادات  
 و خارج یا در عطف حضرت رحمن است که الفاخرات نماید فان متعبد بجان و عطائی قلب کل یوم من شیطان  
 است که القای او و شر و عداوت است بعدیم و تمیزیم و ما بعدیم الشیطان الاغور از دوزخ این فقیر بعد از ادای  
 نماز و امان در ایام کثرت قله بطریق سکوت که در نفس این فقره علیه است نشسته بود که مجرم از دوزخ است لا طائل  
 بلی حلاوت کشیده از جمیع باز داشت بعد از الحیون بنیارت و سبحانه و تعجبت آورد و دیگر که آن کرد و

در رنگ با قطع است ابر بیرون برآمد و با القاننده همراه بر رفتند و خانه را خالی گذاشتند در آنوقت معلوم گشت  
 که این یا ایستاد بیرون برآمد و بوزن از درون برخاسته که شانی بیدگی بود و با جگر فسادی که فشار آن نفس اماره  
 است مرض ذاتی است و کم قائل و متانی مقام بیدگی است و بهر فسادی که از بیرون آید اگر چه القای شیطانی  
 بود و از امراض عارضه است که با سلس علاج زوال پذیر است قال الله تبارک و تعالی ان کید الشیطان کان  
 ضعیفا لای بالی بالنفس با است دشمن جانی با مصاحب سوز دشمن بیرونی بهر او برایش میاید و با عانت  
 او را از جانی بهر و جالبترین اشیا نفس اماره است که دشمن و بهر خواه خود است و بخت او با هلاک نفس خود است  
 تمنای او معصیت حضرت رحمن است جسد طاهر که مولی و مولا نعم او است و اطاعت شیطان که دشمن  
 جانی و است باید دانست که تیر میان مرض ذاتی و مرض عارضی و فساد داخل و فساد خارجی بسیار معذور  
 است مبارات فیضه باین و عظم و اکمل گمرو و مرسته ذاتی خود را مرض عارضی انکار و در دستار ماند  
 ازین ترس در روشن این سرچشمه و انگیزه و اظهار نیفتن سخن بنیدد و نیز که بگذرد سال است که درین  
 اشتباه بود و فساد ذاتی را بفساد عارضی مختلط میافتم در وقت حضرت حق سبحانه حق را از باطل  
 جدا ساخت و مرض ذاتی را از مرض عارضی تمیز گردانید و بجهان احمد و المنه علی ذلک و علی جمیع شایستگی  
 از حکمتها اظهار این قسم اسرار آن است که کوه نظری کالی را بوجو داین نوع آرزوهای بیرونی  
 ناقص نه انکار و از برکات او محروم نمائید سبب حرمان کفار از دولت تصدیق انبیاء علیهم الصلوات  
 و التسلیات وجود این قسم صفات بوده است درین بزرگواران فقاوا ابشر سید و شاکلف و او آنچه فرمود  
 اند که حضرت حق سبحانه و تعالی عارفت را بعد از زوال مرادات و یا ایستادان و صاحب اراده  
 میاورد و اختیار است و سید بهر تفصیل انشیاء الله تعالی در جای دیگر بعبارة الله  
 سبحانه خواهد بود که این وقت مساعدت آن میگردد و السلام علی من اتبع الهدی و السلام علی من اتبع الهدی  
 علیه و آله و سلمین و علی آله الطاهین اجمعین مکتوب است و هشتم بملا صالح ترک در بیان  
 کیفیت تصدق با روح بوی احمد و سلام علی عباد الله الذین اصطفوا و از سبب خاطر آمد که  
 بهر و حائیت بعضی از اقارب موتای خود تصدقی کرده شود و درین اثنا ظاهر گشت که باین نیت  
 آن میت مرحوم رافح و سرور حاصل شده خرم و شادان بنظر در آمد چون وقت عطا  
 آن صدقه رسید اول بهر و حائیت حضرت رسالت خاتمه علیه و علی آله الصلوة و السلام







در فمیدن آن نیست که در فمیدن را بخواه عجز از کاشود است که در فمیدن نیست بجان فمیدن باین فمیدن  
 جمعی را بقصد است میباید که کلام حق برساند و بعضی را باین فمیدن بسبب کمال ایمان بقرآن میگوید  
 و بهدایت می آید و بعضی را بکثیر و پستی بکثیر از ائمه است و باین فمیدن باین فمیدن و باین فمیدن  
 مکتوب است ای ام بیدار و ارشاد پناه میر محمد نعمان در بیان عروج و مراتب اصول و مراتب عبادات  
 الحمد لله رب العالمین و السلام علی سید المرسلین بیت پایا آخر آدم است و آدمی که گشت محرم از مقام محرمی  
 اگر نگردد باز مسکین زمین سفر و نیست از وی هیچکس محرم تر و چون بعبادت الله سبحانه و تعالی عروج  
 یا اصول خود که در رنگ نخل است در آن اصول را واقع شود و هر چه از اصول او را فانی است  
 در آن اصل و بعد از آن بقای باین و باین فو و بقاء اطلاق انامی او از آن نخل زائل گشته بران اصل که  
 فو و بقاء او را در وی حاصل گشته است اطلاق خواهد یافت و خود را همان اصل خواهد دانست و همچنین چون  
 از آن اصل محرم حق جل و علا و عروج واقع شود اصل که فوق آن اصل است و آن اصل نخل است  
 مراد از آن اصل را فو و بقاء آن اصل او را درین اصل ثانی حاصل خواهد کرد و اطلاق انامی او از آن اصل اول زائل  
 یا اصل ثانی خواهد بود و خود را همان اصل ثانی خواهد یافت و همین نسبت است اصل ثانی را باین اصل  
 اگر عروج واقع شود اطلاق انامی باین اصل ثالث خواهد یافت که اصل ثانی نخل است و همچنین در هر  
 اصله حقیقی که در رنگ نخل است مراد اصل فوقانی را همین نسبت است که اگر بعضی فضل خداوندی  
 جل سلطان عروج واقع شود و از نخل باطل بیکه را نند اطلاق انامی او از نخل باطل آن خواهد یافت  
 و خود را همان اصل خواهد دانست الی ما شاء الله تعالی علی تفاوت درجات است و این اصول  
 باین کثرت و باین رفعت اجزا را خواهند گشت تا قطره را در یا خواهند ساخت و کاه را کوه خواهند  
 گردانید و چون این اصول جزای او باشند تا چار از کمالات و برکات شان تیر به تیر کامل نصیب او  
 خواهند شد و کمال و جامع کمالات آن اجزا خواهد بود و از اینجا فرق در میان انسان کامل و سایر افراد  
 امت آن توان شناختن آن دریاست محیط است و اینها در رنگ قطره است حق آن در بایس اینها و او را شناختند  
 و اگر کمال او چه در این خوش گشت الهی چیست ای که او را به خود اگر است کردی که هر کس ایشان را شناخت ترا یافت  
 و در این یافت ایشان را شناخت و چنانچه در میان انسان کامل و انسان ناقص کثرت و قلت اجزا تفاوت  
 در میان طاعات و حسنات اینها نیز مانند آن تفاوت است شفعه را که صد زبان پدیدهند

و بهر زبان یا حق نکند جل و علا چنبت دارد بآن شفعه که در یک زبان پدیدهند و بآن یک زبان یا حق  
 نماید جل و علا ایمان معرفت و سایر کمالات را بر شفعه قیاس باید کرد و باین فمیدن تا فمیدن تا فمیدن تا فمیدن  
 کل شی قدر الحمد لله اولاد آخره و الصلوٰه و السلام علی رسول الله و آله و سر ملا علی آل الکرم و صحبه العظام  
 ای یوم القیام مکتوب سی و یکم بمکرمه الدین در تحقیق عالم ارواح و عالم مثال و عالم اجساد  
 الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفیٰ نوشته بود نمکه روح پیش از تعلق ببدن در عالم مثال بوده است  
 بعد از مفارقت از بدن باز به عالم مثال خواهد رفت پس عذاب قبر در عالم مثال خواهد بود و در رنگ  
 الهی که در خواص در عالم مثال احساس نمایند نوشته بود نمکه این سخن شاخسار بسیار دارد و اگر قبول  
 نمایند فروغ بسیار برین سخن متعجب خواهند ساخت بدانند که این قسم خیالات از مصدق قلیل النصیب است  
 بسیار که شمارا برده غیر متعارف دلالت نماید چند کلمه ضرورت با وجود موانع در تحقیق این بحث نوشته آمد  
 و الله سبحانه و تعالی ای سبیل الرشاد ای یار در عالم کمالات راسته قسم قرار داده اند عالم ارواح  
 و عالم مثال و عالم اجساد عالم مثال را بر این گفته اند در میان عالم ارواح و عالم اجساد  
 و نیز گفته اند که عالم مثال در رنگ مرات است مرعانی و حقایق این هر دو عالم را که معانی  
 و حقایق اجساد و ارواح در عالم مثال بطور لطیف ظهور مینماید چه در آنجا مناسب بهمنه و حقیقه  
 صورت و بیئت دیگر است و آن عالم فی حد ذاته متضمن صور و هیئات و اشکال نیست صورت  
 اشکال در وسع از عوالم دیگر متشکل شده ظهور یافته است در رنگ مرات است که فی حد ذاتها  
 متضمن هیچ صورت نیست اگر در وسع صورت کائن است از خارج آمده است چون این سخن معلوم  
 شد بمانند که روح پیش از تعلق ببدن در عالم خود بوده است که فوق عالم مثال است و بعد از تعلق  
 ببدن اگر تنزل نموده است بعالم اجساد بجلاله می فرود آمده است بعالم مثال کار نمکه در دونه پیش  
 از تعلق و نه بعد از تعلق پیش ازین نیست که در بعضی اوقات بتوفیق الله سبحانه و تعالی بعضی از احوال خود را در  
 مرات عالم ملاحظه نمایند و چون موقع احوال را از آنجا معلوم میازد چنانچه در و اوقات و منامات اینجمله  
 واضح و لا محاله است و بسیار است که باینکه از حس غائب شود اینجمله احساس نماید و بعد از مفارقت از  
 بدن اگر روح علوی است متوجه فوق است و اگر سفلی است گفزار غفل است بعالم مثال کار نمکه ندارد و  
 عالم مثال از براس و بدین است نه از براس بودن جای بودن عالم ارواح است نه عالم اجساد عالم مثال



بیش از مرآت این دو عالم نیست چنانچه گذشت و الهی که در خواب در عالم مثال احساس نموده می آید  
صورت و فرج آن عقوبت است که برای آن مستحق گشته است و از برای تبدیل و انجمنی را بر وی ظاهر ساخته اند  
و عذاب قبر ازین قبیل نیست که حقیقت عقوبت است و صورت و شبهه عقوبت و نیز الهی که در خواب  
احساس نموده می آید اگر فرضاً حقیقت هم داشته باشد از قسم الهامی نبوی خواهد بود و عذاب قبر از عالم عذاب جزو نیست  
خشان با اینکه عذاب دنیوی را نسبت به عذاب اخروی اعادنا الله سبحانه و تعالی هیچ مقداری و اعتباری  
نیست اگر شراره از آتش دوزخ در دنیا افتد همه را پاک بپوزد و دوشلی گردد و عذاب قبر را در رنگ  
عذاب خواب و نشن از عدم اطلاع است از صورت عذاب و حقیقت عذاب و نیز منشأ این شبهه  
توهم مجانست عذاب دنیا است بعد از بخت و این باطل است من البطلان سوال از کلمه متروکی الاغتر  
حین موت و الله که گشت فی مشاهد المصنوع میشود که توفی نفس چنانچه در وقت و در خواب است نیز عذاب بیکه را  
از عذابهای دنیا نمردن و عذابهای دیگر را از عذابهای آخرت تفکیک بکلام وجه است جواب توفی  
نوم از آن قبیل است که شخصی از وطن مالوف خود بشوق و رغبت از بر سر برود و تماشا برون آید تا فرج و صورت  
حاصل کند و خرم و شادان بوطن خود باز رجوع نماید و دیگرگاه او عالم مثال است که متضمن عذاب ملک  
ملکوت است و توفی موت چنین است که آنجا بزم وطن مالوف است و تخریب بنای هموار اینجا است  
که در توفی نوم محنت و کشت حاصل نیست بلکه متضمن فرح و سرور است و در توفی موت شدت و کشت است  
پس بطن متوفای نومی دنیا جو در معامله که باو نمایند از معاملات دنیا باشد و متوفای موتی بعد از تخریب بطن  
مالوف خود انتقال یا خیرت نموده است و معامله او از معاملات اخروی گشته من مات فقد قاست  
قیامت شنیده باشد زنده باشد و خیالی و ظاهری و مثالی اعتقادیات مقرر اهل است و جماعت را  
شکر الله تعالی معین از دست ندهند و خواب و خیال خود غره شود که بخت است باعت این فرقه ناجیه صورت نیست  
خوش طبعیه را موقوف داشته اگر از زوایا بخت و از عجبان و دل در تالیع این بزرگواران کوشند خبر شرط  
است ماعلی الرسول الا البلاغ انشاء عبارت تمام در توهم انداخت که نزدیک است که این خیالات شمارا  
از تقلید این اکابر برون آورد و بکشفیات خود سازد و لغو باشد بجهان منتهای و شر و الفنا و من طلیات  
و حالنا شیطان دشمن تو نیست و اکتفا باشد که از هر طریقی که بخواهد از و برت مفارقت تا بیک  
سال هم نمیشد است چه باشد آن اصفیای که در التزم متابعت گشت و اهل سنت بنمود و انحصار بخت

و تقلید این بزرگواران میکردیم فراموش گشت که مستحکات خود را مقتدر خود گردانیده شایسته را برادر  
تفرع ساختند احتمال ملاقات با محب ظاهر بسیار بعید بینا چنان زندگانی نمایند که رشته امید بخت است  
نشود در شایسته آنسان که در رحمت و مهربانی انسان امر ناپسند و اسلام علی بن ابی طالب مکتوب سی و دوم  
در بیان آنکه خطرات از اسباب فصل گفته اند باندازه عقلی معوری است و در تحقیق حقیقت کثرت و بیم  
و مایه اسباب ملک آنکه در اسلام علی عباده الدین اصطفا نوشته بودند که هر چه از راه وانی پرسید که  
از مجموع خطرات پیشانم گفت بخت مناس و هو علی کل شیء یحیط چون احاطه و شمول مطلوب معلوم است خطره را  
از اسباب فصل باید شعرت از موجبات فصل و پیوسته ابواب مشاهده را مفتوح باید داشت و در وقت  
را مسدود و در این سخن باندازه عقلی معوری که مقدمه است از مقدمات این راه صادق است و درین  
موطن اگر وصل است هر چنانچه تحقیق فصل است با اعتبار تو است و اگر مشاهده است چند فی الواقع  
مبایعه است هم ملا خط صورت کائن و این محلی نزد اکابر این راه از حیر اعتبار ساقط است که گفته  
وجود سالک نیست و نیز محلی و مطلق درین محلی شرکت دارند بگویم هند و فلاسف و ثانی نیز ازین محلی مایه  
اند از علوم و معارف این موطن محفوظ و متسلطه غایب مانی الیاب حق را این دولت از راه صفای قلب  
حاصل میشود و مطلق را از راه صفای نفس تا چارگان بیدار است میرود و این بصیالات می آرد اما هر چه  
گرفتار صورتند از منتهی بخت صورت پرست غافل معنی چه دارند آخرت بگو یا حال جانیان نهان چه کار  
دارد و بکن محلی را احتمال بخت از صورت کائن است و مطلق منکم در صورت بی التزم گشت دنیا  
علایم تسلیمات و تسلیمات خلاصی از گرفتاری صورت محال است و ایضا محلی صورت داخل دانه  
علم است لیکن چون حال و ذوق دوری بر توفی اندازد آن علم حال نامیگر و در توفی شهود کثرت است  
لیکن بعضی آن منظریت وحدت و شهود کثرت بهر عنوان که بود و یال در و یال است باید که در  
نظر باطن از کثرت و شهود کثرت نامی و مثالی نماند و شهود و شهود حقیقت هیچ نبود تا فناء قدم اولی است  
درین راه میسر گردد در گرفتاری عبارت از انبیا ماسوائی است از باطن پس ثمرت را در آن موطن چه حال  
بود و شهود کثرت آنجا چه باشد و خطره را که از اسباب فصل و از ابواب مشاهده گفته است مرا و از آن  
وصل و مشاهده وصل مشاهده صورت است که عین مفارقت و دوری است زیرا که وصل نزد اکابر این  
طایفه علیاً بر است در مقام بقا باشد حاصل است که بعد از فتن و لسان جمیع ماسوا حاصل می گردد



وجود خطر منافق آن دولت است و حصول و سوسه باغ آن منزلت در مقام فاکد و نیز آن وصل  
است خطر نوعی منتفی میگردد اگر تکلف یا دایم یا دیندار یا سواد یا سواد  
حاصل گشته است نوشته بودند و علی کل شیء محیط بیان احاطه این عبارت نیامده است مانا که از کلام  
مولدین است چه تعدیه احاطه کلام هم کلیه علی بسیاری آید و متعارف در عبارت نصیب عرب تعدیه  
احاطه بکن با است قال الله تبارک و تعالی و کان الله کل شیء محیط قال الله تعالی الا ان کل شیء محیط  
ظاهر این عبارت را از قرآن خیال کرده بطریق استشهاده آورده نه چنین است بیان این معنی در  
کلام مجید عبارت دیگر است چنانچه کثرت و ایضا نوشته بود کثرت و همی و تعدد و اعتباری بودی  
مترکم گشته است که اکثر علما تعدد وجود در غلط افتاده از مغرب پست و از لب نقیض قناعت  
انموده اند کثرت و تعدد هر چند و همی و اعتباری است اما چون بفتح ایضا و خداوندی جل سلطان پیدا  
گشته است متعین و محکم است و معاطه بنویس و انویس پس مربوط و آثار خارجیه بر وسع مترتب هر چند  
و هم و اعتبار مرتفع شود ارتفاع این کثرت و تعدد ممنوع است چه عذاب و ثواب دائمی و اخروی  
که مخیر صادق علیه السلام و انصاف و السلام از آن خبر داده است منوط بکثرت است و مربوط تعدد  
و حکم ارتفاع کثرت و تعدد و نمودن در الحاد و زندقه است اعادنا الله سبحانه من ذلک پس  
صوفیه علیه السلامی کلام هر دو مثبت و اتم را این کثرت و تعدد قائل اند و معاطه اخروی دائمی  
پس مربوط و امید اند لیکن این کثرت در وقت عروج چون از شهود صوفیه مرتفع میگردد و آثار دینی  
و اعتباری میمانند و چون در نفس امر مرتفع نمیشود هر چند از شهود مرتفع شود علما آنرا موجود میدانند  
پس نزاع فریقین راجع بلفظ کثرت بعد از اتفاق در معنی هر کلام بانه از در یافت خود حکم کرده است  
صوفیه اعتبارشود و نمودن اند در ارتفاع شهودی را ملاحظه نموده حکم بومی اعتباری کرده اند علما ملاحظه  
بشود و استقرار نفس امری او کرده حکم بوجود او فرموده و کل وجهی اینفق را این فقیر در مکتوبات  
در مسائل خود تفصیل بیان نموده است و نزاع فریقین را راجع بلفظ داشته اگر مخفی ماند آنجا رجوع  
باید نمود نظر علما نزدیک بصواب است که مطابق نفس امر است و نظر صوفیه باعتبار سکر و غلبه حال است  
ستارها در روز مخفی است و در نفس مراتب اند و از شهود مستور حکم ثبوت بر تار با اقرب بصواب است از آنکه  
ملاحظه عدم شهود آنها نمود حکم بعدم وجود ستار یا نماند علما که بوجود کثرت فائزند مقصودشان البقاء شریعت است

که فیای آن بر تعدد است و اجرای وعد و وعید صاحب شریعت کبلی کثرت تصوف و صوفیه تبارین  
معنی مترسند هر چند تکلف تطبیق آن بشریعت نمایند و آنچه علما فرموده اند بے تکلف صادق است و بی کل  
مطابق و بیخ غبار و کدورت ندارد و اثبات وجود مستقل تبعه بنیاد تکیه بر نفس بود و شرکت بوجوب  
پیدا کند تعالی وجود ضعیف معاض و متعارف غیر اثبات ینمانند چه بایست تخطئه است بعلمای کابر درین  
اند و نیست غلط نمودن غلط محض و محض غلط است ناپس ماندگان دین و شریعت را از علما  
گرفته ایم و مذہب و مکتب را از برکات ایشان اخذ نموده اگر در ایشان گنجایش طعن بود اعتماد از  
شریعت و مکتب مرتفع گردد و در این اطاعت سلف راضی و بتبع گفته اند و طعن او را از اسباب تفصیل  
و تشکیک در دین شمرده بطلان او حکم کرده نوشته از مغرب پست قناعت نموده مانا که صورت را مغیر خیال  
کرده و تنزیه را پست چه دعوت و گرفتاری علمای تنزیه است و شهود و مطلوب صاحب تجلی صورت  
صورت و اشکال لغات باید از کلام گرفتار بفرست و کلام پست و مانده است اما دایم علمای  
ادبی متلاسل سین ربنا اتنا من لدنک رحمة و همی لنا من امر تارشده و السلام و لا و آخر مکتوب می نویسد  
بلا شمس و رو یافته در بیان تحقیق این سخن فتح شرف الدین بلی میبری که گفته تا که نشود و سر برادر و برادر  
خود حقیقت نشود و مسلمان نشود ملا شمس با ستقامت با خیر پدید بود که شیخ المشایخ و شیخ شرف الدین  
بلی میبری در رساله ارشاد السالکین نوشته اند که تا که نشود و مسلمان نشود و تا ساک سر برادر خود را  
بیر و مسلمان نشود و تا مادر خود حقیقت نشود و مسلمان نشود و از این کلمات صیحت بیاید که مراد از کفر کفر نیست  
است که عبارت از مرتب جمع است که مومن است و مقام عدم اقرار است یا حق اسلام و قیام  
کفر بلکه چنانکه اسلام را حسن میدانند کفر را نجاست و بیاید و هر دو را مظاهر اسم الهادی و هم الفضل یافته  
از هر دو حظ میگیرند و تله و میگرد و این آن کفر است که منصور از آن خبر داده است و در آن بوده  
است و بران مرده گفته شعر کثرت بدین الله و الکفر واجب بودی و عت السالکین قیاس به  
شطحیات مثل قولنا الحق و قول سبحانی و قول الس فی جنبی سوی الله همه آثار آن شجره جمع اند که  
منشای آن استیلا به حب و غلبه محبت محبوب حقیقی است که غیر محبوب از نظرشان مستور گشته  
است و شهود جز محبوب مانده این مقام مقام جبل است و مقام حبست نیز آن  
جبلست که محمود است و آن حیرت است که مدوح است و چون بیتامیت الله سبحانه



ازین مرتبه جمع بلند ترسیر واقع شود و علم باین جبل جمع شور و معرفت با حیرت قرین گردد و فرق و تمیز پیدا شود و از لشکر جمیع آید دولت اسلام حقیقی ظهور نماید و حقیقت ایمان میر آید این اسلام ایمان از زوال محفوظ است و از طریقان کفر مأمون در ادعای مآثور آمده است اللهم فی اسماک ایما تالیس بعد کفر آیین همان ایمان است که از زوال محفوظ است الا ان اولیا الله لا خوف علیهم ولا هم یخزفون نشان حال ایل این ایمان است چه ولایت باین ایمان معنویت هر چند در مرتبه جمع هم اطلاق اسم ولایت میتوان نمود اما نقص تصور همه وقت دامنگیر آن مرتبه است چه کمال در ایمان و معرفت نه در کفر و جبل هر کفر و جبل که باشد پس راست آمد آنچه شیخ گفته تا بکفر طریقت متحقق نشود اسلام حقیقت مشرف نگردد و آنچه گفته که تا ببرد خود را نکشد مسلمان نشود مردان را ببرد و هر مردی که شیطان داشته که قرین اوست و همیشه او را دلالت بشهر و فساد مینماید در حدیث آمده است علی قاتل العنکبوت و السلام که هیچ بنی آدم نیست مگر آنکه او را قرینه از جن است پس بندگان رسول الله شمار اقرین جنی است فرمودند هست اما خدا تعالی مراب روی اعانت داده است که از شر او سالم مانده ایم این برین تقدیر است که لفظ فاسلم در حدیث واقع شده است بصیغه محکم روایت کرده شود و اگر بصیغه ماضی روایت کرده شود معنی چنان میشود که آن قرین من مسلمان شده است این معنی اخیر مشهور است و کشتن آن قرین عبارت از عدم انقیاد اوست و خوار و زار داشتن است و او را سوال آدمی با وجود عقل و فراست چه را مغلوب آن شیطان میگردد و بدالات سوار او سارعت مینماید و مرکب نام ضلالت حق جلشانه میشود و اب شیطان قتل و بلا است که حضرت حق سبحانه و تعالی از برای استیلا و آزمائش عباد مسلط ساخته است و او را از نظر شان مستور فرموده است و بر احوال او ایشانرا اطلاع نداده و اول احوال ایشان بیاگر دانیده است و در درگ و پوست شان در رنگ خون جاری داشته سعادت باشد که آنکس را بیک چنین بلا بچشم خداوند جلشانه محفوظ مانع ذلک حضرت حق سبحانه و تعالی در کلام مجید بگوید و البقیع یاد فرموده است و سعادت مردمان را در این ساخته بجا بعلت خداوند جلشانه شیطان بآن تسلط حکم رویاه دارد و بی امداد افضل او شیر درنده است که تو مراد دل ده و دلیری برین روی خوش خوان و شیرینی بین به جواب دیگر آنکه شیطان از راه هوا به آدمی در آید و بهشتهاست او را دلالت مینماید ایما باعانت نفس امام که دشمن خانگی است بر وی نصرت میسپارد و او را

مشتاق خود میسازد و کید شیطان فی حد ذاته ضعیف است که میاری دشمن خانگی کار خود میکند فی الحقیقه بلاه ما ماره است که دشمن جانی نیست هیچکس دشمن خود نیست مگر آن جن دشمن بیرونی با مداد او کار خود میکند پس اول نفس خود را باید برید و از انقیاد نفس خود باید برآمد و او را خوار و زار باید داشت سر برادر در ضمن این چهار بریده خواهد شد و خوار و زار خواهد گشت حجاب راه انکس نفس انکس است و برادر خارج از محبت است که از دو لبش برود دعوت مینماید از صراط مستقیم بسبیل مستقیم بخواند بعد از انقیاد نفس دفع آن دشمن خارجی با مداد خداوندی جسطان باهل وجه تصور است ان عبادی لیس ملک علیهم سلطان بنشارت است مر آن عباد که از ذیبت نفس برآمده اند و بعبادت بجز حقیقه ساخته و نه سبحانه الموفق و آنچه گفته تا با وجود بنشین مسلمان نشود تواند شد که از ملامت و عین ثابت او را مراد داشته باشد که سبب ظهور وجود است در خارج و در اصطلاح این طائفه از عین ثابت با تدبیر آمده است عزیزی فرموده و لدست می آید با ان دامن لعجب بامرد از ام عین ثابت خود داشته و پیر آن ام اسم الهی را جلشانه خواسته که عین ثابت تعلق و عکس و بر تو آن اسم است جل شانه و چون ظهور آن اسم جلشانه در خارج توسط آن عین ثابت گشته است تعبیر از ان ظهور ولایت نموده با بجهاد در میگویند و عین ثابت میخوابند و این عین ثابت را تعین و جوی میگویند زیرا که تعینات نزد این طائفه علیه پنج است که از تراتلات نفس گویند و حضرت خمس میگویند و تعین را در مرتبه وجوب اثبات نمایند و سه تعین در مرتبه امکان ثابت میکنند و دو تعین و جوی تعین وحدت و تعین واحدیت است که هر دو در مرتبه علم است فرق با جهل و تفصیل علمیت و سه تعین که در مرتبه امکان اثبات مینمایند تعین روحی است و تعین مثالی است و تعین حسی و چون عین ثابت در مرتبه واحدیت است ناچار تعین آن و جوی بود و چون حقیقت آن شخص ممکن همان عین ثابت است که تعین و جوی دارد و این شخص کاتل است مر آن عین را پس مادر این شخص از عالم وجوب بود که او را با عالم امکان ظهور داده است و جفت شدن با او را بنبغه است که این تعین امکانی شخص یا آن تعین و جوی که حقیقت اوست متحد شود به جو ممکن گردان امکان بقتلند بجز واجب در وجوب نماند بصیغه تعین امکانی اواز نظر او محقق نشود و نامی خود را بر تعین وجوبی اطلاق دهد تا بنبغه که تعین امکانی فی نفس الامر با تعین وجوبی متحد گردد که آن محال است و مستلزم اتحاد و نزدیکی معانی آنجا نبوده است اگر زوال تعین است بشهر و تعلق دارد و اگر اتحاد است هم بشهر و است مبیت در آن این گردد و در















در ایام دوائی کفار و مجذبات علی السلام و انحصار زنان ایشان در سوسم اهل کفر را بجای آورد و عید خود می سازند  
و در ایام شصتیه بهدایای اهل کفر و فحشهای دختران و خواهران در رنگ اهل شرک میفرسیند و فحشهای خود را  
در رنگ کفار در آن موسم رنگ می کنند و بهر پنج سرخ آنها را پیکره میفرستند و آن موسم را  
اعتبار و اعتنا میدهند به شرک است و کفر است بدین اسلام قال الله تبارک و تعالی و ما یوسوس  
بما کنتم لا تعلمون و ما یوسوسون و حیوانات را که در مشایخ می کنند و بر سر قبرهای ایشان رفته آن حیوانات را  
فحش مینمایند و در ایام تقیه این عمل را نیز داخل شرک ساخته اند و در بابت مبالغه نموده و در فحش  
از جنس ذمی جن احکاشته اند که منع شرعیست و داخل و ایزه شرک ازین عمل نیز احتیاج  
نیاید و گویند که شایبه شرک دارد و دوجه نذر بسیار است چه در کار است که تذکر فحش حیوانی کنند  
و از کجاست فحش آن نمایند و بیایح جنین سازند و تشبه عبیده جن پیدا کنند و ازین عالم  
است صیام نساکه نیست پیران و بی بیان نگاه دارند و اکثر آنهاست ایشانرا از خود در کشیده  
روزها که خود را بنام آنهاست کنند و در وقت افطار از برای هر روزه خاص و وضع مخصوص  
تعیین مینمایند و تعیین ایام نیز میکنند از برای صیام مطالب و مقاصد خود را باین روزها  
مربوط میسازند و بتوسل این روزه ازینها حاجت میخواهند و روائی حاجت خود را از آنها  
میدانند این شرک در عبادت است و بتوسل عبارت غیر حاجات خود را از ان غیر خواستن  
است شناخت این فعل را نیک باید دریافت و حال آنکه در حدیث قدسی آمده است  
که او تعالی فرموده الصوم فی وانا اجزی به یعنی صوم مخصوص برای من است و غیر مرا در  
عبادت صوم شرک نیست هر چند در هیچ عبارت شرک با و تعالی جائز نیست اما بعضی صوم  
از برای اتمام این عبادت است که تا کیست فحش شرک در آن عبادت کردن است و حیل است  
آنچه بعضی از زنان و در وقت اظہار ناعت این فعل گویند که این روزها را برای خدا نگاه میداریم  
و ثواب آن را بپیران میبخشیم اگر درین امر صادق باشند تعیین ایام از برای صیام چه در کار است  
و تخصیص طعام تعیین اوضاع شصتیه مختلفه در افطار برای چیست بسیارست که در وقت افطار  
از کباب حرمت نمائند و افطار را بهر چه نام کنند و بواجب سوال و گدائی کنند و بآن افطار  
نمایند و قصاصه خوانند و در مخصوص باریکاب این مجرم دانند این خود مین ضلالت

است و قبول شیطان بعین است و الله سبحانه العاصم و شرط دوم که در وقت بیت نماز میان  
آورده اند منی از سر قمر بوده است که از کباب سیات است و چون این ذمیر در اکثر افراد  
زنان متحقق است و کم زنی باشد که از وقایع این ذمیر خالی بود منی این ذمیر شرط بیت  
شان آمد زنان که در اموال شوهران بی اذن شان تصرف شوند و بی تخاشی تلفت و حسیج  
آن مینمایند داخل سارقان گردند و بیکره سرقه متحقق باشند اینست در عموم سارقان گفت که ثابت  
یاشد و این خیانت در جمیع افرادشان نزدیک است که متحقق شود الا من عصمها الله سبحانه  
کاشن تخفیعه را سیه بشمرند و بدین تصور نمایند احتمال نسبت باین سیه در حق شان غالب است  
و خوف کفر از راه این احتمال در باب ایشان بیشتر حکیم مطلق جلشانه بعد از نهی شرک زنان را  
منی از سر قمر فرموده که این ذمیر در حق شان بواسطه شیوع احتمال آن از ایشان قدسی  
را بخور کفر دارد و از سائر کباب سیات در حق ایشان منکر است و چون زنان را بواسطه  
محکوم اخذ اموال شوهران ملکه خیانت پیدا میشود و قبح تصرف در اموال غیر از نظر شان زائل میگردد  
و درینو که در اطاق غیر شوهران نیز تصرف نمایند و بی تخاشی در اموال دیگران خیانت و سرقه  
کنند نزد یک است که اینجانبانک تا بل افصح و واضح گردد پس متحقق شد که منی سرقه در حق زنان از اهم  
مهم اسلام آمد و بعد از شرک نسبت با ایشان قبح آن تعیین شد و تکمیل روزی حضرت پیغمبر صلی الله  
علیه و آله سلم از اصحاب خود پرسیدند که میدانید که سارق السارقین کیست یعنی بدترین و زودان  
کدام است عرض کردند که بنده را نمیفرمایند حضرت فرمود علی علیه السلام السارقین و السیارات و السارقین  
که است که از ناز خود بدزد و در کان ناز را تمام و کمال ادا نماید ازین سرقه نیز احتیاج ضروری  
آمرتا بدترین و زودان نباشد بحضور دل نیت ناز باید کرد که به حصول نیت عمل صحیح نبود  
قرارت را درست باید خواند و در کوع وجود را با طمینان بجای باید آورد و قومه و جله را نسیه  
با طمینان باید ادا کرد یعنی نسیه از کوع درست باید استاد و بمقدار یک نسیه در استادن  
درنگ باید کرد و در میان دو سجده دست باید نشست و بمقدار یک نسیه نشستن کم است  
باید نمود و قومه و جله طمینان میسر شود و هر که چنین نکند خود را در اقطار سارقان داخل  
سازد و مورد عید گرداند شرط ثالث که در بیت نماز مخصوص است منی از نهی از نماز است



تخصیص سبب نسا بین شرط بواسطه آنست که حصول زنا در اغلب توسط حصول رضا است از زنا  
 باین عمل و عرض کردن اینهاست نفوس خود را بر مردان پس زنان درین عمل سابق باشند و رضا  
 ایشان در حصول این عمل معتبر باشد پس نمی آید زن آنکه باشد مردان درین عمل تابع زنان  
 باشند از اینجاست که حضرت حق سبحانه و تعالی در کتاب مجید خود زن را نیز مردان را تقدیم فرموده الزانیة  
 و الزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة این دو میخماره بخش دنیا و آخرت است و در جمیع ادیان مستقیم  
 و منکر است ابو حنیفه رضی الله تعالی عنه از حضرت پیغمبر و ایت کن علیه السلام علیه السلام و السلام  
 که فرمود علی علیه السلام علیه السلام که گروه آدمیان از زنان نیز تمایز کند که در وقت شصت است  
 که در دنیا و آخرت اما شصت است که در دنیا است که آنست که با او فواریت و صفا از زنا  
 کننده زائل میگردد و دوم آنکه زنا موثر فقر است سوم آنکه نقصان در عمر است و آن در شصت  
 که زنان را در آخرت کیست و غضب خداست جل سلطان دوم سو حساب است سوم  
 عذاب ناریدانند که در حدیث نبوی آمده است علیه السلام علیه السلام و السلام زنان چنان نظر  
 بسوی محرمات است و زنای دستان گرفتن محرمات است و زنای پارسه رفتن بسوی محرمات  
 قال الله تبارک و تعالی قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم و یخفوا و جه ذلک انکم لم ان الله جبریا  
 یغضون و قال الله تعالی قل للمؤمنات یغضن من ابصارهن و یخفین فوجین یغضوا  
 تخفون و من انرا که پوشند چنان خود را از محارم خود و بکار بردن فرجای خود را از محرمات و بگویم زنان  
 مومنات را که چشمهای خود پوشند از محرمات و محفلت کنند فرجای خود را از محرمات باید دانست  
 که دل تابع چشم است تا زمانیکه چشم از محرمات پوشیده نشود محفلت دل مشکل است و چون  
 چشم گرفتار شود محفلت دل مشکل است و چون دل گرفتار شود محفلت فرج متعسر میشود و پوشیدن  
 چشم از محرمات ضروری آمد تا محفلت فرج میسر آید و بخسارت دینی و دنیوی نرساند و در قرآن  
 نمی فرموده است از آنکه زنان با مردان بیگانه کلام نرم و ملائم گویند در رنگ و نشان  
 به کار برنجیک مردان به کار را در وجه سوزانند و طبع به در دل آنها افتد و بگویند زنان  
 با مردان قول معروف و حسن را که خالی ازین وجه و طبع بود و نیز نمیشد آمده است از آنکه  
 زنان اظهار زینت و محاسن خود در پیش مردان نمایند و مردان را در خواستش اندازند

و اینها

و اینها نمی آمده است از آنکه پاریهای خود را بر زمین زشت نامعلوم شود زینت پوشیده ایشان چنانچه چنانچه  
 امثال آن در حرکت آمد و از تاید که آن مستلزم میل و جال است و بسا با بملیه و غیره بفرق است منعی و مستقیم  
 است احتیاط باید نمود که از کجای مقدسات و مبادی محرمات نموده نشود تا سلامتی از نفس محرمات میرسد  
 و الله سبحانه و تعالی و ما توفیته الایات علی توکل و الایات یبوشید نهاده که زن اجنبیه زن را در رنگ  
 مرد اجنبی است در حق نفوس و شہوت و رویت که زن خود را براس غیر شوهر خود یا برادر خود را براس  
 دهر و قریب سازد و غیر شوهر مرد باشد یا زن چنانچه مردان را نظر شہوت با مردان حرام است  
 و مساس با مردان نیز ایشانرا بشہوت محرم زنان را نیز نظر شہوت بزنان محرم است و مساس بشہوت  
 ایشانرا حرام نیک این دقیق را رعایت باید کرد که شاه راه بخسارت دنیا و آخرت است و وصول  
 مرد بن زن بواسطه تباین صفین تعدد دارد و موانع در میان است بخلات و وصول زن بن زن که با اتحاد  
 صفت در کمال تمیز و آسان است احتیاطا پنج بیشتر مرع باید داشت و در منع نظر و مساس  
 نسا با مردان و بن و نظر بن مردان از تبیغ و بملی بین باید نمود شرط چهارم که بعبودیت ناسفر بوده  
 است نمی لازم فکل و لا د است که زنان ایشان دختران خرد و میکشند از جهت ترس فقر  
 این عمل شایع چنانچه بعضی قتل نفس بغیر حق است متعصمن قطع رحم است نیز اگر کبار رسیدات  
 است و شرط پنجم که در عبودیت ناسفر نموده است نمی از بهتان و افترا است و چون این صفت  
 در نسا بیشتر بوده است بعضی نمی ایشان فرموده است این صفت از افترا و نام صفت  
 است و از دل زنا اهل خلاق که متعصمن که در جمیع ادیان حرام و مستنکر است و نیز  
 متعصمن ایذا می مومن است که نسبت با و بهتان و افترا نموده است و ایذا می مومن حرام است و  
 نیز مستلزم فساد فی الارض است که نفس قرآنی ممنوع و محظور و محرم و مستنکر است شرط ششم نمی از به  
 و نافرمانی و نافرمانی است علیه السلام علیه السلام و السلام در هر امری که فرماید این شرط متعصمن ایشان  
 جمیع اوامر و آنها از جمیع نواهی شرعی است چه صلوة و زکوة و چه صوم و حج که بنا بر اسلام  
 بعد از ایمان باشد و یا جارا من عند بضرورت برین چهار رکن است نماز پنجگانه را بی کسل و  
 بی قور بجد و جهد باید نمود و زکوة مال بر عبت و منت بمصارف زکوة ادا باید کرد و صوم  
 رمضان که کفای رسایات سالیانه است نگاه باید داشت و حج بیت الله که در شان آن

و اینها  
 و اینها  
 و اینها



نخبر صادق فرموده است علی آله الصلوٰۃ والسلام هیچ کس را که از این قبل از او نباشد و تا اسلام را برپا داشته اند و همچنین از ورع و تقوی چاره نبوده که حضرت پیغمبر فرموده است علی آله الصلوٰۃ والسلام ملاک و نیکم الورع یعنی برپا دارنده دین شایع است و آن عبارت از ترک نهیات شرعی است از تناول مسکرات اجتناب باید نمود از در رنگ خمر باید دانست و محرم و مستحکم باید داشت و از غنائز اجتناب ضروری است که داخل امور و لعب است که حرام است و آمده است که انکار و رقیته الزامی نیست غافلون زن است و از غیبت گفتن و سخن چینی نمودن نیز اجتناب لازم است که ممنوع شرعی است و نیز خمر و ایثار مومن بنا بر وجهی که باشد نهی عنه است اجتناب از آن هم ضروری است و شگون بد را اعتبار نکنند و آنرا نیز نمانند و نیز مرض یکدیگر است نه آنکه کجا و زکند و از مرضی بهیچ برسد که خبر صادق علی آله الصلوٰۃ والسلام ازین هر دو منع فرموده است لاطیره و لا عدوی یعنی شگون بد را اصل ثابت نیست و مرض یکدیگر را رسیدن مطلق متحقق نه و سخن کاهن و منجم را اعتبار نکنند و امور غیبیه نمانند ازینها استفسار نمایند و اینها را عالم یا مور غیبیه نمانند که در بعضی سالفه و منع آن آمده است و سخن کنند و ساحر را کار نفرمایند که حرام قطعی است و قدم را رخ و رکفر دارد و هیچ کس از هر دو ساحری نزد یکدیگر نیست احتیاط باید کرد که دقیقه از قائل آن بغیر نیاید که آمده است که مسلم تا زمانیکه اسلام دارد و حر از وی در وجه و شبای و چون ایمان از وی جدا گردد اعازنا الله سبحانه آن زمان هر از وی متحقق شود پس گویا سحر و ایمان نقیض یکدیگرند اگر سحر است ایمان نیست نیک رعایت این دقیقه باید کرد تا مداخله در کار خانه ایمان بیفتد و بشوی این عمل اسلام از دست نرود و با بجهال و خبر صادق فرموده است علی آله الصلوٰۃ والسلام و علماء در کتب شرعیه نیز بیان فرموده اند بجان و دل در اقتال آن باید کوشید و خلافت آنرا هم قاتل باید اندیشید که بیعت ابدی رساند و بعد از اینها گوناگون متباگرد و اندو چون نسا ربائعات اینهمه شرعاً نظر را قبول نمودند آنرا علی آله الصلوٰۃ والسلام مجید و قول یا اینها بیعت فرموده با من حق جل و علا ایشانرا طلب مغفرت نمود و اتفاقاً از آن سرور علی آله الصلوٰۃ والسلام با من حق جل و علا در حق جاعل بود و تو را آید امیدواری تمام است که با حاجت رسد و آن جماعه مغفور گردند و هر چند زوجه ابی سفیان

نیز داخل این بیعت بوده است بلکه سرگروه آنها بوده اند ازین آنها او سخن میکرد ازین بیعت و افتخار در حق او امیدوار است پس ازین هر کس این ثمرات اعتراف نماید و تقصیرات آنها عمل کند حکما درین بیعت داخل شود امیدوار بکات آن استغفار گردد و وقال الله تبارک و تعالی یا فعلین بعد از آن فکر تم و متم یعنی چه کار دار و خدا تعالی بجزای شما اگر شما شکر او بجا آید و ایمان درست کنید شکر بجا آوردن عبارت از قبول کردن احکام شرعی است و بمقتضای آن عمل نمودن است طریق نجات در راه استگاری همین متابعت صاحب شریعت است علی آله الصلوٰۃ والسلام در اعتقاد و عمل ستاد بر پای آن غرض میگردد که دلالت بشریعت نمایند و برکت ایشان تیسر و سهولت در اعتقاد و عمل بشریعت پیدا شود نه آنکه میدان هر چه دارند کنند و هر چه خواهند خورد و پیران سپارند اگر دهند و از عذاب نگاهدارند که یعنی متمنای محض است آنجا به اذن که شفاعت تواند کرد و تا عمل مرتضی بود و شفاعت او نکند و مرتضی وقت شود که بمقتضای شریعت عامل باشد و بوجوب شریعت زنی اگر از وی واقع شود و شفاعت تبارک آن مکن بود سوال مذنب را بکدام اعتبار مرتضی توان گفت جواب چون حضرت حق سبحانه و تعالی مغفرت او میخواست و وسیله از برای عفو او در میان می آید آن شخص فی الحقیقت مرتضی است اگر چه بظاهر مذنب است و الله سبحانه الموفق ربنا آتئنا من لدنک رحمة و فی الناس انما اشرار و الاسلام مکتوب چهل و دوم بخواجه محمد هشتم کشی در بشارت او و روایات بعد از حمد و الصلوٰۃ و تبلیغ الدعوات میرزا محمد حقیق شریفی صاحب کتاب فتح الله دار السلام داشته بودند رسید چون تقصیر محبت و اخلاص و حرارت و اشتیاق بود و فرحت بخشید و وقت مطالعه کتاب شما انشاء الله انیت شما در نواحی بسیار نظر در آمد امیدوار ساخت الله سبحانه الحمد و المنة علی ذلک زیاده چه نویسید محبت اطوار معلوم شد که ترک مراسلات سعادت آب میر محمد نعمان را یا عث چپا باشد اگر تو هم از اینجانب دار ندیج و وقوع ندارد کمال صفات صورت است این فقیر در محافظت میر حمایت سعی می دارد تا مباد افتوری در کار طلب طاری شود و سدر راه ساکنان مگر دور در رنگ مرغ که محافظت بکجا خود ننماید و دیگر دو ماه نزدیک است که فقیر صنعت دارد و تو بد جواب بعضی اسو که در کتب سابق اندراج نموده بودند عاجز است اگر صحت شد انشاء الله تعالی



خواهد نوشت و الا از روستان اتماس دعا و فاتحه دار و حبنا الله و نعم الوکیل والسلام علیکم وعلی سائر  
 اهل الله و فرزندانی گرامی بر خوردار باشند مکتوب چهل و سوم حضرت محمد و مزاده های کبار و احوال  
 محمد سعید و خواججه محمد مصوم علیهما الله تعالی و در دریافت در مکالمات که در مجلس سلطان وقت مظلوم  
 گذشته است محمد و سلام علی عباد الله الذین اصطفی احوال و اوضاع انجیر و دوستی و حب و محبت است  
 صحبت های عجیب غریب بیکدیگر در بنیاد افتد بجهان سربسته درین گفتگو های امور و فیوض اصول  
 اسلامی بسیار و در این راه نمی یابید و بهمان عبارات که در خلوات و در مجالس خاصه بیان میکرد و درین  
 معرکه با توفیق الله سبحانه بیان بنمایید اگر یک مجلس را نویسید و دفتر بیاید مخصوصاً امشب که شب  
 هفت دهم ماه رمضان بود آنقدر از لغت انبیاء علیهم الصلوات و التسلیات و از عدم  
 استقلال عقل و از ایمان با خیرت و عذاب و ثواب در آن و از اثبات رویت و از غایت  
 نبوت خاتم الرسل و از مجد و هر ماته و از اوقات و انجلیفات و از حدیث رضی الله تعالی عنهم اجمعین  
 و سینه تراویح و از بطلان تناقض و از احوال جن و جنیان و از عذاب و ثواب ایشان و امثال  
 اینها بسیار فرموده و سخن آتلع مسوع گردید و همچنین درین ضمن اشیا ی دیگر از احوال اقطاب  
 و ابدال و احوال و بیان خصوصیات ایشان که از او که اندک و گشت احمد الله سبحانه که بجای میمانند  
 و تفسیری ظاهر نشود و درین واقعات و ملاقات شایع حق را بجای معصومان و سرباکم و ان بود و احمد الله الذی  
 بهمان احوال و کلماتی و الا ان الله لقد جاست رسل رتباً بحق دیگر ختم قرآن را تا سوره عتیکوت  
 رسانیده امشب که از آن مجلس بگشته می آیم به ترویج اشتغال بنماییم این دولت غنی حفظه دارین  
 حرکت که عین جمیع بود حاصل گشت احمد الله و لا و آخره مکتوب چهل و چهارم  
 بمیر عبد الرحمن ولد میر محمد نعمان در رفع شبهات متکرران رویت اخرو و سبب  
 الرحمن الرحیم اعتراضیکه در مسئله رویت دارند بیکدیگر لایق که بر نفس رویت اگرند آنست که  
 رویت بصیری تقاضای محاذات و مقایله میکنند مری را با رالی و آن در حق واجب تعالی  
 منقوض است که مستلزم حجت است که منبر با حاطه و تحدید و نهایت است که مستلزم نقص است  
 و آن منافی الوهیت است تعالی الله عن ذلک علو کبیراً جواب اگر کسی در بیکمال  
 حیل سلطان هرگاه درین فضا ضعیفه فانیه و نبویه بصیر که عبارت از دو قطعه عصیه مجوف

ف  
 غایب و ثواب  
 جن از عالم این  
 عبارت مقوم  
 مشهور و دور  
 که در حدیث  
 اعمق و سبب  
 نایب مشهور است  
 مکتوب و قول  
 حجت بر سبب  
 حجت

بمحس و حرکت است قوت آن بهر که بشرط مقایله و محاذات احساس و ابصار اشیا نماید  
 چه آنکه اندک در فضا و آخرت که قوی و باقیه است همان دو قطعه عصیه را قوی عطا فرماید که بشرط مقایله  
 محاذات ابصار مری نماید و در هیچ جهات بود که آن مری با بی حجت باشد اینجا استیجار حلیت  
 و محال که کم از کم که فاعل حیل سلطان در اعلا مرتبه اقتدار است و قابل مستند احساس و ابصار غایت  
 مافی الالباب در بعضی ممکنه و مصباح شرط محاذات و تعیین حجت را در احساس ابصار مری داشته است  
 و در بعضی ممکنه و از منزه دیگر اعتبار این شرط لغزیده و محمول برین شرط رویت ابصار مری که میسر طریقی  
 بر موطن دیگر اعتبار نمودن با وجود کمال اختلافات و مقتضیات موطن از انصاف دور است و در تصور  
 نظر است بر مکتوبات عالم ملک شهادت و انکار است از عجب عالم ملکوت خالق الملوت و الموت  
 سوال اگر حضرت حق سبحانه و تعالی مری شود باید که محاط و مدرک بصیر گردد و آن مستلزم حد و نهایت است  
 تعالی الله عن ذلک علو کبیراً جواب گویم روا باشد که مری بود و محاط و مدرک بصیر باشد خدا تعالی  
 تعالی و هرگز که لا بصار و هو یبصر که لا بصار و هو لا یبصر و هو لا یبصر و هو لا یبصر و هو لا یبصر  
 جلشانه و یقین و جدانی بیان کند حق را می نمید جل سلطان و التناذی که بر رویت مشرب شود  
 نیز بر وجه کمال در حد و نهایت امری میسر مدرک ایشان نشود و هیچ حاصل از مری بدست نیارند  
 و غیر از وجدان رویت بقی التناذی و دیدن هیچ چیز از مری نقد و وقت شان بود و بیت عفا  
 شکار کن نشود و دام باز چمن که کاینجا همیشه باید نشست و دام را با نقصانیکه در رویت متوهم  
 می گردد و احاطه و ادراک مری است که در آن موطن مفقود است و محو و نبوت رویت بی حجت و  
 التناذیکه را از آن رویت حاصل شود هیچ نقص و قصور ندارد بلکه کمال اتمام و احسان  
 مری است که جمال بیکمال خود را برهنه و نازک محبت جلوه گریز از دوزخ لال وصال رویت  
 ایشان را متلاذ و سبب گردانند هیچ نقص و قصور بجناب قدس او تعالی عائد نشود و هیچ حجت  
 و اطاعت آنجا پیدا نگردد و سه از انظرقت نیز در کمال او نقصان و درین طرف شرف و درگاه  
 من باشد یا آنکه گویم که مقایله و محاذات اگر در حصول رویت شرط باشد باید که چنانچه  
 که در جانب مری شرط است در جانب رالی نیز شرط باشد زیرا که مقایله نتیجه است  
 که بقایا بلین قائم است که راستی و مری باشد پس لازم آمد که حضرت حق سبحانه



هم اشیا را به وصف و رویت اشیا وراثت نباشد تعالی و تقدس و آن مخالفت نصوص قرآنی است قال الله تعالی و انما یؤمنون بهیرو هو السبح البصیر و سیری الله عظمه و ایضا متلزم نقص است و سلب صفت کامل است از وی تعالی سوال اگر گویند که رویت در واجب تعالی عبارت از علم است با اشیا امری دیگر و راسی علم که متلزم حجت بود نیست جواب گوئیم که شک نیست که رویت از صفات کامل است و با استقلال مراد واجب را بجا نصوص قرآنی ثابت است ارجاع آن علم خلاف ظاهر است و سلب که از اقسام علم بود عدم اکثر احوالات در وی لازم نمی آید گویند علم دو قسم است قسمی که محاذات معلوم در وی شرط نیست و قسم دیگر آنست که محاذات در آنجا مشروط است که مسبب رویت است و آن در ممکنات اعلاست اقسام علم است که در مرتبه المیزان قلب است و معقولات از معارضه و هم امنی حاصل نیست محسوس است که از این معارضه دارسته است و از این فکله جسته و از نجاست که حضرت خلیل الرحمن علیه السلام و علیه الصلوٰه و السلام با وجود ایمان و یقین با حیا می توانی سوال رویت احیای موی نمود تا المیزان قلب بان حاصل نماید بد نیست که رویت که از صفات کامل است هرگاه در واجب تعالی کائن نبود در ممکن از کجا بیاید زیرا که هر کجائی که در ممکن ظهور نموده است ممکن آن کمال است که در مرتبه حضرت او تعالی و تقدس کائن و ثابت بوده و ثابت که در ممکن بود در واجب نباشد تعالی و تقدس چه ممکن فی حد ذاته نقص است اگر کمالی است در وی عاریتی است از مرتبه حضرت و جوب تعالی و تترتیب که هر چه کمال است بیت نیاز و درم از خانه چیزی نیست و تو دادی بهر چیز من تیر و جواب دیگر در اصل سوال اگر گوئیم که این اعتراض در وجود واجب هم متشبه است تعالی و تقدس در رنگ نفی رویت نفی وجود هم نمایان از ان جناب قدس خداوندی جل شان پس این اعتراض صادق نبود که متلزم محال عقلی است بیان آنست که اگر حضرت حق سبحانه موجود باشد البتة در حجت از جهات این عالم بعد در فوق خواهد بود یا در تحت یا قدام خواهد بود یا خلف و لیکن خواهد بود یا در شمال و آن متلزم احاطه و تحدید است که مستوجب نقص است که منافی الوهیت است تعالی و تقدس عن ذلک سوال تواند بود که در جمیع جهات عالم بود و احاطه و تحدید لازم نیاید جواب گوئیم در جمیع جهات عالم بودن نفی احاطه و تحدید نمی نماید چه بدین تقدیر هم البتة و راسی عالم خواهد بود زیرا که در انست لازم

نقد

غیرت است و الا نشان متعارفان قضیه مقرر ارباب معقول است و آن متلزم تحدید است پوشیده نماند که نفسی از این قسم شهادت زرا اند و ده غیر حقیقه التزام فرق است در میان احکام غیبت و احکام شهادت و عدم قیاس کردن است غائب را بر شهادت چه تواند بود که بعضی احکام در شهادت صادق باشند و در غائب کاذب و در شهادت کمال باشند و در غائب نقص زیرا که بیان احکام است علی الخصوص که در میان موطن بودن بعید بود و التراب و رب الارباب حضرت حق سبحانه انصاف و با که باین توهمات و خیالات مشتبها بحکم نصوص قرآنی نمایند و کذب احادیث صحیح نبوی علیه السلام باین قسم احکام منزه بیاورد و کیفیت آنرا مفوض بجز چون خواهد بود و تصور ادراک کیفیت آنرا نیز در راجع باید داشت نه آنکه ادراک خود مقدار ساخته نفی آن احکام باید کرد که از سلامتی و صواب دور است تواند بود که چیزی را بیاریا که در نفس امر صادق باشند از ادراک معقول ناقصه یا مستبعد بود عقل اگر کفایت میکرد مثل ابی علی سینا که مقتدر است ارباب معقول است در جمیع احکام عقلیه محتملی بود و غلط نمیکرد و حال آنکه در یک مسئله الواحد لا یصدر عنه الا الواحد آتقدیر غلط کرده است که بر ناظر صفت باری شامل فاضح است درین مقام امام فخر رازی علیه السلام او نمایند و باین عبارت ایراد می کنند و تعجب ممن یعنی عمره فی تعلیم الله الخاصه عن الخطای الفکر و تعلیمها ثم اذا جازالی هذا المطلب الاشرت و وقع من اشياء یفحک من الصبیان علماء اهل سنت منکر الله تعالی معیم اثبات جمیع احکام شرعیه دارند معقول المعنی باشند آن احکام یا نه و بعلت عدم دریافت کیفیت آنها نفی آن احکام نمی نمایند مثل عذاب قبر و سوال منکر و نیکر و مل صراط و میزان اعمال و امثال آنها که معقول ناقصه ادراک آن عاجز اند این بزرگواران مقتدر است خود کتاب و سنت را ساخته اند و معقول را تابع آن گردانیده اگر تواند ادراک نمود فیها و لا قبول احکام شرعیه نمی نمایند و عدم ادراک خود را محمول بر قصور فهم خود می دانند و در رنگ و رنگان که هر چه معقول شان قبول کند خود تواند دریافت قبول نمی نمایند و هر چه در ورک معقول شان نه در قبول نمی نمایند مگر نمی دانند که بعثت انبیاء علیهم الصلوٰات و التسلیمات بواسطه تصور معقول است از بعثت مطالب مدنی مولای چون و چگونه عقل هر چند حجت است اما حجت کامله نیست حجت کامله بعثت انبیاء تمام شده است علیهم الصلوٰات



والتعلیمات قال قد تعالی وکما معنا بین حتی نبغث رسولاً طریقه اصل سخن و ویم و گویم که در  
رویت شاه هر چند مقابله و محاذات شرط بود اما تواند بود که در غائب این شرط نبود چنانچه غائب  
موجود است و در هیچ جسته از جهات موجودات نیست مرئی به رویت رائی از جهات منزه است  
بعد رویت نیز هیچ جسته و از اثبات نباشد و مقابله و محاذات آنجا مفقود بود اینجا که امر استبعاد  
و استحالة است رویت یحیی چون هم یحیی است چه چون لای یحیی چون راه نیست لایحل علیا الملک  
الامطایه آن رویت یحیی را به رویت یحیی که کبریات چون تعلق است قیاس کردن نامناسب  
است و از انصاف دور و الله سبحانه الموفق للصواب مکتوب جلیل و تحمیل بولایا سلطان  
سر مندی که در علوشان قلب مومن و منع ایدای آن نقل بالمعنی الحمد لله رب العالمین فی الصلوة  
والسلام علی رسول محمد و آله اجمعین اما بعد فالعلماء ان القلب جوار الله سبحانه و لیس شیء اقرب  
الی جناب قدس که القلب ای که و ایدای قلب مومنان او عاصیا فان البحار و ان کان  
عاصیا یحیی فاحذر دامن زانک و احذر و افانه لیس عید الکفر الذی هو سبب ایدای الله سبحانه  
و دنیا مثل ایدای القلب فانه اقرب البصیل الیه سبحانه فان الخلق کلم علی الله سبحانه و الضرب  
و الاثم لعلبدا ی شخص لوجب ایدای مولا ه فما شان موسی الذی هو الما ملک علی الاطلاق  
فلا یصرف فی خلقه الا بالقدرة الذی مردوانه لیس بداخل فی الایة ابریل هو اقتال للمامنه  
تعالی مثل الزمان الیکبریه مانه سوط فلوزاد احد علی مانه سوط کان ظلماد و اخلافی الایة  
و اعلموا ان القلب افضل المخلوقات و اثره فکمال الانسان افضلها لا جمال  
و جمیع مامن العالم اکبیر کذا الک القلب بجمیع مانه الانسان و کمال بملکته و احواله  
و کمال کان لشیء اشد اجمالا و اکثر جمعیة کیون اقرب الیه جناب تعالی و ان  
مانه الانسان اما هو من عالم الخلق او عالم الامر و القلب بمنزله و فی مراتب  
العروج یعرج الانسان الیه اصوله مثلاً کیون عروج اول الی المساع  
ثم الی الهوار ثم الی النار ثم الی اصول اللطائف ثم الی الاسم الحزنی الذی  
هو رب ثم الی کلیه ثم الی اشار الله قلبه بخلاف القلب فانه لیس له  
اصل یعرج الیه بل کیون العروج منه اول الیه الذات قلبه و انه

باب غيبة الموتى لكن الوصول من طريق القلب وحده وبغير ذلك التفصيل متعسر بل انما الوصول  
بعد من اتقان ذلك التفصيل لا ترى ان الجاهلية والتوسعة فيه انما يكون بعد طهارة  
ملك المراتب التفصيلية والمراد من القلب هنا هو القلب الجامع البسيط لا المعنوي المحيطة  
بكتوب جمل وششم في العروج والنزول الى حضرة تقي محمد و زادوا خواجه محمد سعيد  
من ظلال العالي نقل بالمعنى من محمد ونصلى على سيدنا ومولانا وشفيع ذنوبنا محمد وآله واصحابه  
اعلم ان سبحانه وتعالى اظهر على ان في الكائنات نقطة هي مركز العالم الظلي وتلك النقطة  
انما هي في العالم والى العالم تامة تفصيل لذلك الاجمال وتلك النقطة كالشمس في السما تميز  
ما في الافاق فكل من يصل الى الفيض منه سبحانه يكون من تلك النقطة وتلك النقطة  
محاذاة النقطة غيب الموتى وتلك النقطة كائنه في مرتبة النزول فنام كمن النزول في  
لهذا المرتبة من الوجود والاسفلية لا يكون العروج الى تلك المرتبة المسماة بغيب الموتى  
وهذا النزول في الدعوة والتكليف وفي ذلك النزول الذي يكون بمثابة تلك النقطة  
تتميم كان الرجوع الى العالم والظهور الى سبحانه وتعالى ان هذا التوجه الى العالم والانقطاع  
عنه سبحانه انما هو الى الموت فاذا جاء وقت الوصال العكس المحال ففى هذه النشأة  
الفرق والشوق من الجاهلين والملاقة انما يكون بعد الموت وظهر معنى الحديث القدرى  
الاطال شوق الابرار الى لقاءى وانا اليميم لاشد شوقا واعلم انه مع تحقق النزول في  
بده المرتبة ليس بين السالك وبين الله سبحانه حجاب بل الحجب كلها مفقودة ولكن التوسعة  
الى سبحانه مفقودة بل التوجه يكون شرفا له الى الخلق فهذا مقام الدعوة وقد يقع النزول  
من تلك النقطة التى هي مركز دائرة العالم الظلي الى النقطة التى هي مركز دائرة العسم و هو  
مقام الكفر بالله ولا كرامة سبحانه وعن اشياء صلى الله تعالى عليه وسلم وعن آيات تعالى  
وقد يقع العروج عن تلك النقطة الى مركز دائرة الاصل التى هي دائرة مقامات الانبياء  
عليهم السلام وتلك النقطة التى ذكرناها ظلمانية غاية الظلمة فالنزول في ذلك المقام  
تؤيده و اشراقه من عظيم القدر ومقابلها نقطة الاسلام وهى النقطة التى يقع العروج اليها  
بعد هذا النزول الظلماني ومصلح تلك النقطة الظلماني لانه لا الله والسلام مكتوب



چهارم و هفتم سلطان وقت مدظلدرایر اردو عادت علمای کین دعا گوین احمدی  
 یاریگان ملادگاه و خادان و ملارگاه اعلیٰ شکتی و نیاز مندی می نماید و شکر نعمت امن و  
 آمانی که بدولت و اقبال بندگان شامل حال عوام و خواص است بجای آورد و در اوقات  
 و آوا و ان نظره اجابت دعا و زمان املی فقرات و نصرت عسکر ظفر قرین میخواند زیرا که  
 هر کس را بر کاره ساختند که عجب در کار خداوندی ممنوع است کار که باشد شکر  
 غرض و جهاد و طر ساخته اند تقویت و تالیف پایدار دولت قاهره سلطنت است که قریب شریعت  
 غرض منوط بآن است که الشریع تحت الیفت گفته اند و این کار جلیل الاعباد نیز مبرور باشد شکر  
 دعا است که ارباب فقر و اصحاب بلا اند چنانچه نصرت و نصرت و قسم است قسمی است که آنرا  
 مبرور و طایب است و آن صورت است که تعلق بشکر غرض و در قسم دیگر حقیقت  
 فتح و نصرت است و از نزد سبب لاسالست و کرمه و النصر الامن عند الله اشارت بآن است  
 تعلق بشکر دعا دارد پس لشکر دعا با وسطه دل و احساس خود از لشکر غرض است که نمود و از سبب  
 بسبب و الاست فرمود و بر دوش شکر گان ازین میدان گوی و ایضا دعا و قضاء میباشد  
 چنانچه منصوص فرمود علی علیه السلام لا یرد القضاء الا الدعاء و سبب و جواهر این  
 قدرت ندارد که در قضاء نماید پس لشکر دعا با وجود ضعف و شکستگی بقوت نیز آید از لشکر غرض و نیز  
 لشکر دعا چون روح است و لشکر غرض از او لشکر غرض اقبال است مراد این لشکر غرض از او لشکر دعا چاره  
 نمود که قالب بے روح قابل تالیف و نصرت نباشد ازینجا است که گفته اند کان رسول الله صلی الله  
 علیه و سلم یستغنی لصبغ لیک المهاجرین یعنی بغیر خدا طلب فتح و نصرت میفرمود و رسول فقر  
 مهاجرین با وجود لشکر غرض استیلاست بخاربان پس فقر که لشکر دعا اند با وجود خواری و زاری  
 و بے اعتباری که فقر سواد الوحی فی الدلین گفته اند و زکار بکار آید  
 و باین بے اعتباری اعتبار پیدا میکنند و از گمان و همکاران پیش قدم میگردند و بمصدق  
 فرموده علیه من الصلوات انما که فردا است قیامت خون شهدار یا سیاهی علی  
 وزن کنند باین سیاهی را مح آید بجان الله و همه این سیاهی و این سیاه روزی  
 باعث عزت و سرخ روی ایشان گشت و پای ایشان را از خضیض باوج رسانید بلی

هتبار یکی درون آب حیات است - شاعری گوید - غلام خوشتر خواند لا ذر خسار  
 سیاه روی من کرد عاقبت کار - بهر چند این کترین شایان آن نیست که خود را در اعداد  
 لشکر دعا داخل سازد لیکن بجز اسم فقره احتمال رجابت دعا خود را از دعا و دولت قاهره خارج  
 نماید و در بیان حال و قال بعدا و قال سلامت رطب اللسان میباشد رتبا لقیل مثالی  
 انت السبع العظیم مکتوب چهل و هشتم حضرت مخدومزاده خواجه محمد سعید مدظل العالی  
 در سر اقبیت او فحاشی در میان آنکه انکشاف کند ذات بعلم حضوری است بسلم الله الرحمن الرحیم  
 الحمد لله سلام علی عباده الذین احفظوا امر الله اقبیت او فحاشی بعلم حضوری مبرور است که  
 تعلق یا حصل معلوم دارد و تعلق از ظلال معلوم و بصورتی از صورت آن که نصیب علم حصول است  
 پس علم حصولی فی الحقیقت علم نفسی نباشد بلکه علم بصورتی از صورت آن شی باشد و نسبت نفس  
 آن شی بجهل متحقق بود سبحان الله چهل و نهم شی را علم بآن شی گفته اند مانا که صورت و ظل شی را  
 عین شی تصور نموده علم صورت شی را علم بآن شی دانسته اند و آن ممنوع است و دعوی غیبت غیر ممنوع  
 زیرا که شی و صورت شی با یکدیگر نسبت اثبتیت دارند و هر جا که نسبت اثبتیت ثابت است  
 اتحای لازم الاثنان متغایران قضیه مقرره ارباب معقول است ایضا علم بصورت شی چگونه متلیم  
 علم شی که با وجود صورت شی متشال ظاهری است که لمیس با حکام مرتکب نموده ظهور پیدا کرده  
 است و بسا از دقائق و اسرار شی است که در صورت نامی و فحاشی از آنها نیست که تصور  
 صورت آن دلستان خواهد کشید و حیرت دارد که نازش را چنان خواهد کشید که کاش ظاهر شی  
 بصراحت خود در صورت شی ظاهر شود و باطن موقوف بر گاه ظاهری رنگ محل و مرتب را  
 تبلیس نموده بصورت شی ظهور نماید یقین است که ظاهر بصرف خود نمی ماند بلکه بطنی دیگر پیدا میکند  
 پس صورت چنانچه از اهل باطن شی محروم است از ظاهر شی نیز محروم بود پس تا چار علم انصورت  
 مستلزم علم آن شی که با وجود ظاهر با بجا معلوم فی الحقیقت آنست که در ذهن کائنات باشد و در ذهن  
 چون صورت کائنات است معلوم هم همان صورت باشد صورت را هر گاه با شی نسبت تغایر  
 پیدا شد علم صورت مستلزم علم شی که با وجود علم حضوری است که حاضر در آنجا نفس شی است  
 و ظلی و صورتی در میان متعلق گشته است پس معلوم درین علم نفس شی بود و صورت آن شی



سپس علم حضوری نسبت به دیگر علمان باشد و پس ماسوی علم حضوری را نیز بوجهی باشد که بصورت  
 علم خود را دانسته است حاصل مرکب است که چنانچه در علم سیدانند و غیره اند که سیدانند پس علم  
 حصولی را بذات و صفات و اجبی تعالی و تقدس را در خود و ذات و صفات و اجبی تعالی و تقدس  
 با این علم معلوم باشد چنانچه فی الحقیقت علم بصورت معلومهاست نه بقدر معلوم چنانچه گذشت و صورت  
 را در آن حضرت مشاهده کردیم پس تا علم بصورت را علم حاصل صورت نموده آید هر چند بعضی گفته اند  
 که حق را جلالتا مثل نیست اما مثال است لیکن اینصورت مثالی اگر ثابت شود غیر محسوس نیستی  
 است که با تعالی در او توان بود که در مثال که اوسع مخلوقات است صورت کائن باشد و در ذرات  
 ثابت بود و حدیث قدسی لا یخفی ارضی و لا سماء و لکن سید قطب عیدی المومن مخصوص بقلب  
 نبی و مومن است که معاطله او از سایر الناس جدا است که باینها و قیاسات گفته است و از حصول  
 و از نسبت به حضوری است آنجا اگر گنجایش است باعتبار حصول نسبت باعتبار حصول  
 مع در کمال آید در آیات و باید دانست که در علم حضوری اتحاد عالم و معلوم است پس زوال این علم  
 از عالم درو انبیا و معلوم نفس وی است که از وی متفک نیست بلکه علم هم در آنجا عین عالم است  
 و عین معلوم آنجا که چنانچه گشت و در او باید دانست که در علم حضوری چون معلوم نفس شیئی است  
 بصورت وی تا چنانچه معلوم در آنجا چنانچه هست متکشف میگردد و کما هو در علم می آید و بکلیه معلوم میگردد  
 چه که شیئی عبارت از نفس شیئی است و چون هیچ وجه اعتبارات ساقط شود و نفس ذات ماند که  
 حاضر مد که است که آن معلوم گشت بخلاف علم حصولی که معلوم در آنجا وجود اعتبارات شیئی است  
 که صورت و اشیا شیئی اند نه نفس شیئی چنانچه گذشت پس معلوم در آنجا که شیئی نبود و شیئی بکلیه معلوم نکرد غایب  
 مافی الباب در علم حصولی هم انکشاف شیئی است و هم درک شیئی و در علم حضوری هم انکشاف شیئی  
 هست اما درک شیئی نیست پس که معلوم متکشف گردد اما درک نشود و بخیده مانند که چون علم حضوری  
 نسبت بذات و اجبی جلالتا ثابت گشت کما لازم می آید که گفته ذات و اجبی جلالتا متکشف  
 گزیده ذات و اجب تعالی کما هو معلوم شود و این خلاف مقرر علما است گویم که این علم حضوری  
 که بذات و اجب تعالی تعلق گرفته است در رنگ رویت است که نسبت به بلیغ تملکات می کنند  
 که انکشاف آنجا هست و درک مفقود است درین علم هم انکشاف باشد و درک مفقود بود و هرگاه

۹۰

بذات و اجبی تعالی تعلق کند علم را تعلق کند که از رویت الفتح است خود در درگاه است  
 که متلزم احاطه است در انکشافات لایزال ابصار فرموده و لا تراها ابصارا و ال چون درک حاصل نشود  
 انکشافات بجز کار که گویم مقصود از انکشافات التذاری است که حاصل است درک بود یا نه بود و ال  
 انکشافات بیدرک چنانچه مستلزم التذاری باشد جواب علم با انکشافات کافی است و التذاری درک باشد  
 یا نباشد یا آنکه گویم درک در آن موطن حاصل است اما بجهول الکلیفیه درک که متفک است و انکشاف  
 علم همان است که کیفیت آن در علم در آید و احاطه معلوم نماید لا یحیطون به علیا که مناسب علم حصولی  
 است اگر درک در علم حضوری نبود درک علم حصولی از کجا آید که در ظل انچه نسبت از مرتبه حاصل  
 مستفاد است لیکن درک در اصل مجهول الکلیفیه است و در ظل معلوم الکلیفیه مکتوب جلیل و نهم  
 پنجاب حضرت میر محمد نعلان درو یافته در آنکه علم حضوری که عارف را بخود و یاقا تعالی تعلق گیرد  
 الحمد لله و سلام علی عباده الذین الصطفی باید دانست که علم حصولی نسبت بافاق است و علم حضوری  
 نسبت بانفس و چون معاطله قربیت او تعلق به عارف تمام المعرفه و در مقام عالی متمیز گردد  
 این انفس در حق او علم آفاق پیدا می کند و علم حضوری آن علم حصولی متبدل گردد و در وقت  
 اقربیت او سبحانه حکم انفس پیدا میکند و علم حضوری که او لا بانفس تعلق داشت یکن اقربیت تعلق  
 پیدا میکند به بانفس که خود را عین واجب دانده تعالی علیه متعلق بنفس اوست بعینه متعلق به واجب  
 انکار و بجهان این خود معاطله توحید است و بقیامات قرب تعلق دارد که نهایت قرب اتحاد است اقربیت  
 دیگر است و کار و بار آن در گزار اتحاد باید گذشت و یا شنید باید آمد تا اقربیت تصور شود و قاضی از لفظ  
 اشنیتیت در توحید افتد و اتحاد را فوق آن ندانند اشنیتیت که دون اتحاد است مقام عوام کالانعام است و این  
 اشنیتیت که تزاران مرتبت بر اتحاد دارد و مقام انبیای کرام است علیهم الصلوات و التسلیمات چنانچه  
 صحیحی که در آن شکر است حال عوام است و صحیح که بعد از شکر است مقام خواص بلکه انحصار خواص و چنانچه  
 اسلام که پیش از کفر طریقت است اسلام عوام اهل اسلام است و اسلامیکه بعد از کفر طریقت است  
 اسلام انحصار خواص عیال معاطله است چنانچه عارف خود را واجب ندانند تعالی اما علم حضوری که  
 بنفس عارف تعلق داشت باوجب تعالی تعلق پیدا میکند و علم نفس که حضوری و علم حصولی میگردد و ع  
 در حق چنین روحی باشد عقل عقیل بی یابین و قیقه نمر که راجع به جمع ضمیرین ساز و عدلی گوید معرفت ربی



مجمع الاصداد و ریا آتسان که یک روزه و بی لباسی از آنجا که استقامت علی بن ابی طالب الهادی مکتوب بنجام  
بقاضی نصر الله و در و یافتند فرق میان استدلال علماء در تحقیق و استدلال ارباب ظاهر از اثر میوثر  
استدلال از اثر میوثر و از حقوق بخلاق جل سلطان میوثر کار علماء را برست و هم کار علماء را تحقیق که کمال در  
انبیاء علیهم الصلوات و التحیات علماء ظاهر از علم بوج و مخلوق علم بوج و خالق پیدا میکنند و در و دانش را  
دلیل بر و در و موثر ساخته ایمان و یقین بوج و موثر حاصل نمایند و علماء را تحقیق که درجات کمالات  
ولا یت را قطع کرده و بقیام دعوت که خاصه انبیاء است یا الاصلات علیهم الصلوات و التحیات رسیده  
نیز بعد از حصول تجلیات و مشاهدات استدلال از اثر میوثر و ایمان ازین راه میوثر حقیقی است  
چند آیه که گفته اند که هر که متحلی شده و بوظیفه از ظلال مطلوب بوده که شایان نفی و تحقیر عدم ایمان است  
و یقین کرده اند که ایمان بر یحیی بی استدلال در غیوین نیست با چرا رو با استدلال می آورند و مطلوب را  
بجمله لفظی طلب می نمایند و چون این بزرگواران رشته محبت با انتخاب قدس دارند و ماسوی را  
قدس محبت مطلوب حقیقی ساخته اند تا چنانچه از علم مع من احب از راه استدلال مطلوب حقیقی می رسند  
و از تنگنای تجلیات و ظهور است که مشوب بظلال است و ارسته باصل الاصل می پیوندند و  
مقامی که آنجا علم علماء ظاهر برسد این بزرگواران بقلب محبت منجذب گشته خود را می رسند و اتصال  
چون پیدا میکنند این فرق از راه محبت آمد هر که محب است از غیر محبوب گشته است محبوب  
می پیوند و در کمال محبت ندارد و بکفایت میکند و از مقتضی میدانند که جایگاه بزرگان خود را می رسند  
علم ایمان هم با آنجا رسد نهایت علم بر تقدیر محبت تا دلیله مطلوب است و آنکه اصل مطلوب است  
با مطلوب است معیت میوثر و یقین را میگویند که نصیب نشود و بزرگ گویند ع بنده با حق میوثر و یقین را  
و یقین را مثل لایع بنده باید شد و از بندگی با سواس باید رست و الله سبحانه العالی الموفق مکتوب پنجاه و یکم  
بملا شمس لامه و در و یافته در فرق میان تصدیق قلب یقین آن که گفته اند بر یحیی علی عیاده الذین اعطوا  
سوال بعضی از محققان حاکمین که حقیقت ایمان گویند دل گفته اند بر یحیی علی عیاده الذین اعطوا  
و گویند عبارت از نفس تصدیق و یقین قلب است بخوبی یا امر از آنکه است بر نفس تصدیق و  
یقین دل آن مصدق بر جواب گویند دل و راس یقین دست هر چند و راس تصدیق نیست  
لیکن متغیر است بر آن یقین بعد از حصول یقین دل را از دو حالت خلوص و تسلیم و اقلید و یحیی علی عیاده

یا حیدر و انکار آن و علامت تسلیم و انقیاد رضا قلب است بخوبی یا امر از آنکه است بر نفس تصدیق و  
علامت جود و انکار که هست قلب است بمصدق و یقین است قال الله تبارک و تعالی ان من یرید الله  
ان یمیدیه یشرح صدره للاسلام و من یرید ان یضله یضله و من یرید ان یصلح الله یصلح الله و من یرید ان یضله یضله  
یضله الله و من یرید ان یصلح الله یصلح الله و من یرید ان یضله یضله الله و من یرید ان یصلح الله یصلح الله  
و یقین آن بخوبی موهبت الکی است جل سلطان و بصرف کرم تا مستجاب است قلب از تحقیق  
است که ایمان را موهبت الکی گفته اند جانشان و نشان جود و انکار بعد از حصول تصدیق و یقین  
بمصدق بر سوس و قرین صفات ردیف نفس آمده است که کجب جاه و علو در است خود بخوبی  
است و بعد قبول و تعین و تقلید دیگر مطبوع میوثر که عیب و اور تصدیق نیست و  
گردند و او تقلید و تعین دیگر نیست و تسلیم و انقیاد حاصل میوثر و ظلمت الله و لیکن کافرا انفسهم  
الظالمون الله تعالی جمع را بعضی فضل و کرم خویش ازین مرض جلیه بر آورده به تسلیم و انقیاد و تقلید  
انبیاء علیهم الصلوات و التحیات که هدایت امر را تسلیم اند مشرف ساخت و موثر و بجات تسلیم  
گردانیدند و از رضا است تعالی و گرد میوثر را بطور آینه که داشت و بقر و جبر از آن رذائل  
شیر آور و با یقین دولت کشید لیکن در بیان صراط مستقیم و در باره از امر مصدق و کذب و طبع  
و عاصی بار سال رسل و انزال کتاب بلای مبین فرمود محبت را بر یقین درست خود مکتوب  
پنجاه و دوم بقیه محمد ششم گفته در فانی قلب نفس و ذوال علم حصول و حضور و و دیافه  
فنا عبارت از نشان با سواسی حق است بجان و ماسوس دو قسم است آفاق و انفس نشان آفاق  
عبارت از ذوال علم حصول است نسبت بافاق و نشان انفس عبارت از ذوال علم حضوری است  
نسبت با نفس چه علم حصول یا فاق تعلق دارد و علم حضوری با نفس ذوال علم حصولی اشیا مطلقا هم  
هر چند نفس دارد که نصیب اولیا است اما ذوال علم حصولی مطلقا با حسرت و نصیب کمال است  
از اولیا نیز و یک است که جوهر آن یک تصویر آن بر اکثر عقل محال نماید و عدم حضور در کمال نفس را بخوبی  
چه حضور شئی نفس شئی ضروری است نزدشان پس ذوال علم حضوری نزد ایشان اگر چه یک لمح باشد مجزئ خود  
کیفیت که ذوال این علم مطلقا شود و یقین را با و نشان اولی که نسبت به علم حصولی است بفا و قلب تعلق  
دارد و نشان ثانی که نسبت به علم حضوری است متلزم فانی نفس است که اتم و اکمل است و حقیقت فنا







الموفق الملمم للصواب فان قلت قد جوزت زوال العين والاثر من الانسان فما تقول فيما  
 جازني القرآن المجيد في شأن خاتم الرسل عليهم الصلوات والتسليمات قل انما  
 انما بشر شكله وحي ابيه وادبائه في حديث النبي صلى الله عليه وسلم على صدره اتم الصلوة والسلام  
 انما انما بشر شكله وحي ابيه وادبائه في حديث النبي صلى الله عليه وسلم على صدره اتم الصلوة والسلام  
 قلت ليس كذلك ولا دلالة على بقاء الاثر الا انما انما اراد ارجاع الانسان الكامل  
 بعد الفناء والبقاء الى العالم ودعوة الخلق الى الحق سبحانه وتعالى مع الصفات  
 البشرية والخصائص الانسانية التي لا يمكن بعد كسر صورة تلك الصفات لتصل الى نسبة  
 بينه وبين العالم بعد زواله وتفسخ اثره في باب الافادة والاستفادة بينه وبين العالم تلك  
 المناسبة والحكمة الاخيرة في هذه الصفات البشرية والحكمة بعد زوالها ابتداء المكلفين في  
 المدح والثناء ليعرفوا من الطيب واليخسر المذهب من المصدق ويحصل الايمان  
 بالغيب بعد ما ليس الامر وسر الحال يرجع تلك الصفات قال الله تبارك وتعالى  
 ولو جعلناه ملكا لجعلناه رجلا وللبينا عليهم ما يلبسون فان قال قائل ما معنى زوال العين  
 والاثر من الانسان الكامل في الحال ان يظهره دائم على الصفات البشرية بكل وبشرية و  
 قيامه ويترجى قال الله تعالى في شأن الانبياء عليهم الصلوات والتسليمات وما جعلناه  
 جسدا الا ليطعون الطعام قلت الفناء والبقاء من صفات الباطن لا تعلق لظاهر بهما لا صالة  
 فان اظهره دائم على احكام الباطن يتجلى وتبين فان قيل لطائف الباطن متعددة كلها  
 يتحقق بالفناء والبقاء فابن بعض هو قلت المتحقق بها انما هي لطيفة النفس التي هو  
 في الحقيقة حقيقة الانسان المشار اليها باشارة قول اتاقي الامارة بالسوء اولها والمطمنة  
 آخرها والفاصلة بعد ادة الرحمن جللته ابتداء الرضية عنه المرضية انتها  
 في شر الاثر او خير الاخبار فان شره شر الطيبين وذاخيرهم على اهل التبيين والتقديس تنبيه  
 ليس معنى الفناء والزوال الوجودي ومعنى البقاء بقاءه هو زوال الامكان من الممكن راسا  
 وحصول الوجود له ثانيا فانه محال عقلي والقول بذلك كفر بل هو خلق وليس مع بقاء  
 هو الامكانية التي هي ارباب العقول في الغد صير بطريق اللون والنفس والا انهم

البقوا بهولها ثابتاني الحالين مع تبدل الصورة النوعية ونحن لا نقول باللبوس ولا بشيئهما  
 بل نقول ان الفناء والبقاء اعدام وحي ابيه ومن القادر المختار جللته جازني الخجلين بل  
 لمكوت السموات من لم يولد مرتين كانا اشارة الى الاسباب والثبات بالولادة الثانية  
 وانما قالوا البقاء بقاءه تجوز او تشبها لزوال الصفات الرذيلية وحصول الاخلاق  
 الحميدة كاجناس شبيهة بصفات مرتبة الوجوب تعالت وتقدست وقد حقت في  
 غير موضع ان ذات الممكن هو العدم ليس هو فلا معنى لزواله فان الممكن ممكن في جميع  
 الازوال حال الفناء والبقاء كما كان في حال عدمه والواجب تعالى واجب على التام  
 والدوام لا يلحق بجناب قدره في ولا يفصل عنه امر ونفسه ما قيل في اشعار الفارسي  
 سيدوني زمك در دو عالم + جدار گزشت و اندر علم به ولا يخفى عليك ان بقاء الامكان  
 في الممكن ليس بجارية عن بقاء الاثر في الممكن وبقاء ثبوته في مرتبة من مراتب الثبوت فانه  
 ثبات للفناء لا اتم والفناء في هذا الفناء بعد زوال الفناءات اتم اهلها ورد الظلال  
 المتكسرة في اتم اصلها من الوجود وتوابعها من الصفات الكاملة والتعريفات  
 الخاصة بحق هو بالعدم الصورت الكامل في العلم بحيث لم يوجد فيه اضافة ولا نسبة  
 الى شيء ولا اسم فان وجود الاضافة في العدم شيء عن ثبوته ولو في الجملة مكتوب بجاه  
 و چهارم بخان جهان در اتباع شرع مبين و محاربه اعداء دين حق سبحانه وتعالى  
 توفيق مريضات خود را که امت فرموده سلامت و معزز و محترم دارا بالبنی و الامجاد  
 علیه و علیهم الصلوات والتسليمات في كونه توفيق وسعادته در میان افكده اند  
 پس بسیدان در نمی آید سواران را چه شده تله ذات و تمنیات دنیوی قانی  
 و نمی گوایرا افتد و تجلیل رود که در ضمن آن عمل مقتضای شریعت غرضانوده آید و یا خیرت  
 منع شود و الا حکم حکم قائل دارد که بگذریش اندوده اند البته را بآن فریب داده دانسته اگر  
 معایب آن تیرا ق حکیم مطلق جل شأنه نموده آید و تلافی آن بشیرینی و تخی او امر و نواهی شرعی  
 کرده شود و یا بکلی باندگی و تدر و در وفق شریعت که نیاید آن برهولت است بلکه بدی  
 بست می آید و باندگی شکفت و فراغت آن دولت جاد وانی از دست میرود



عقل دور اندیش را کار باید فرمود و در رنگ طفلان بجز ز موی سر عوض نباید کرد و همین خدمت  
 که در پیش دارم اگر آنرا با تیان شریعت مصطفی علیه الصلوة والسلام و التوحید  
 جمع سازند کار انبیا کرده باشند علیهم الصلوات التسلیمات و درین معین را منور ساخته  
 و محمود گردانیده مافقران اگر سالها جان بکفیم درین عمل بگردانمشا بپایان نرسیم  
 گوئی تو فریق و سعادت در میان افکنده اند پس بیدان درمی آید سوارانرا چه شد  
 اللهم و فقنا سائب و ترضی بقیه المرام رافعان رقیه و عافنا ل ما بین خواجه محمد سعید  
 و خواجه محمد اشرف از یاران مخصوص اند هر قدر که رعایت احوال ایشان خواسته فرمود  
 موجب ائتمان فقیر است امر کم اسطه و شاکم ارفع مکتوب پنجاه و پنجم به عمر بنی خان  
 افغان در نکویش رجوع از فقر بقنا الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی اخو  
 میان عمر بنی خان از تنگناهاست فقر که نیت التجا بغیا آوردند و تبلیذات و تبغات  
 آن در ساختند اما الله و انا الیه راجعون نیک فهمیده اند اگر بسیار ترقی در دنیا  
 در صحبت اغنیای کفایت هزاره میکردند و مانسنگه پنجاه هزاره یا هفت هزاره  
 بود و بالا نیکند زند اگر فضا منصب مانسنگه برسد فکر کنید چه کرده باشید و کدام بزرگ  
 حاصل نموده لقسمه نان در فقر هم میرسد الحال نان چرب تر از آن بنورید یا نه هم  
 میگشت و باین هم خود را گذشت اما تصور کنید که کدام امر از دست شما میرفت  
 و تا هستی میر و مفلس تر میکردید الراضی بالضرر لایستحق الشفقه یعنی کیکی بفر خود  
 راضی است مستحق شفقت نیست چون مبتلا شده اید به کسب که طریق استقامت  
 و التزام شریعت از دست شما رود در شغل یا طین هم فوریت هر چند آنرا بدینا جمع شدن  
 مشکل است که جمع شدن است اینقدر هست که درین وضع که اختیار کرده اند و بآن  
 خدمت و تردد دارند اگر تصحیح نیت کرده شود داخل عزلت است و عمل نیک است اما تصحیح  
 نیت مشکل است امر و این خدمت است کفی الجمل نیک فردا شاید خدمتی فرمایند که عین مال  
 باشد و با جمل کار مشکل است بشار باشد خبر شماست و السلام مکتوب پنجاه و هشتم حجاب  
 پیر زده حضرت ایشان خواجه محمد عید الله و بخواجه جمال الدین حسین و لدخواجه سام الدین حاجه

انظر

در آنست بر فوت صحبت گذشته و ایامی اسرار جدید و قرنها لعینین و سرقی الاذین خواجیه  
 محمد عبدا و الله و خواجه جمال الدین محمد نجیب صورت و معنوی متجلی باشند عجب تقاطعی و زبیدند  
 و تا مهر بانی نموده که با وجود حصول قرب و جوار در سر مهند رسیدند و این غریب را بر سریدند  
 و حقوق آشنائی بجای تیار و در انداخته خواجه محمد افضل چه گلیه نماید که در آشنائی خود را از ایشان  
 بر احوال دور تر میدارد بیکل از آشنائی با پسران است از میر منصور چه گوید که همیشه آرزو صحبت  
 دارند و از قوت بقول نمی آید قول فقهای عظام است الراضی بالضرر لایستحق النظر شکر  
 هر چند در این ظلمات است اما قسمن آجیات است در اینجا بنیات است بجهان و لو  
 علی سبیل اندر آن گویید است می آید که در جاپاس دیگر اگر شج آن گوهر میر شود  
 مفتخر است هر مبارز که قدر و قیمت پیدا کرده است در استیلا اعدا و را  
 میر شده است هر چند سلامتی در زاویه است اما دولت عز و شهادت  
 در مرکز است کج و زاویه با بل ستر و ارباب ضعف مناسب است در حدیث آمده است  
 المؤمن القوی خیر من المؤمن الضعیف حب الاقطاب لا قطب نوشته شد کار مردان  
 اقویا میادرت و معرکه کبری است قل کل یعمل علی شاکله فکل اعلم من هوا ید سبیل  
 بعد از مضی مدت رخصت چون متوجه عسکر شد فرزند من محمد سعید را بفرود در حاشه  
 گذشته آمد چون فیض برکات و علوم و معارف را که بعد از مفارقت فردنی ظهور آمده بود ملاحظه نمود  
 از مفارقت او بیخبران شد و فرصت را غنیمت شمرد و طلبیده خرد زبیه همه آمده اند بامید آنکه ازین  
 برکات و دروینها بمانند عجب معاطات گوئید در حرکت ملائمه ایم و در زمره قلند و با وجود  
 آنکه از فریقین جدا ایم و کار و بار علیحده داریم شمه از علوم جدید و بقیه عنوان مکتوب است  
 قال الله تبارک و تعالی بل است علی لاشان حسین من الدهر لم یکن شیئا مذکور لا عینا  
 و لا اثراد لاشه و لا وجود و لا اسی آخیره و شاد مکتوب دیده اید که من زوال و جودی را از  
 تبیل الحاد و زندقه شمردم و ای خجایان عبارت نوشته ام و علاج آن کرم است بجهان نمود و حق قیاس  
 از گلستان من بهار ما اینهمه دل از برکات این واقعات است و لا اله الا الله و لا اله الا الله  
 اتمم نامه و اغفر لانا ک علی کل شی قدیر مولانا محمد را چون ستر و آن حد و دود و دود نوشته آمد



الحاقیه یا تخریر مکتوب پنجاه و هفتم بوالامیر احمد در بیان حدوث عالم در عقل فعال  
 الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین الله تعالی بذات اقدس خود موجود است  
 و هستی او بجهان بخودی خود است او تعالی چنانچه هست همیشه بوده است و همیشه خواهد بود عدم  
 سابق و عدم لاحق را بجانب قدس او بجهان راه نیست چه وجود و چه کینة خاتم آن درگاه  
 مقدس است و سلب عدم کینة کناس آن بارگاه محترم و ماسواست او تعالی که مکه بعالم است  
 چه از عناصر و چه از افلاک و چه از عقول و چه از نفوس و چه از لیساط و چه از مرکبات همه یا بجا و  
 جل سلطانة موجود گشته است و از عدم بوجود آمده قدم ذاتی و زمانی بجانب قدس او ثابت  
 است و پس وجود ذاتی و زمانی غیر او را بجهان کائنات چنانچه زمین را در دور و روز خلق فرموده  
 است سموات و کواکب را بعد از خلق زمین در دور و روز از عدم بوجود آورده است که مکه خلق الارض فی  
 یومین کریمه و بهترین سبع سموات فی یومین مصداق این سخن است نفیسی باشد لکنه منکر فی قرآنی  
 بود که بقدم بعض ماسواست لب کشاید و بقدم افلاک و کواکب حکم کند و بساط عناصر را قدیم داند و عقول  
 و نفوس را ازلی و قدیم تصور نماید اجماع اهل ملت بر حدوث ماسواست حق جل و علا منعقد گشته  
 است و باتفاق حکم بوجود ماسواست بعد از عدم سابق نموده اند چنانچه امام حجت الاسلام در رساله  
 المنقذ عن الضلال تصریح باینکه نموده است و جماعت که بقدم بعضی از اجزای عالم عالم را گشته اند  
 ازین راه تکفیر آنها فرموده اند الله تعالی عنین حکم بقدم شی از ایشان ممکن خروج از ملک است  
 و دخول در فلسفه و چنانچه ماسواست حق را جل سلطانة عدم سابق کائنات است عدم لاحق نیست  
 و انگیزه اوست کواکب از سموات فرو خوانند زینت و آسمانها پاره پاره خواهند گشت و زمین  
 و جبال نیز بر پرچ خواهند شد و بعدم خواهند پیوست چنانچه نص قرآنی بدان مطلق است  
 و اجماع جمیع فرق اسلام بر آن منعقد حضرت بجهان تعالی در کلام مجید فرموده است فماذا نفع  
 فی الصور نفخة واحدة و سموات الارض و الجبال قد کادواحدة فیومند وقعت الواقعة  
 و انشقت السموات ففی یومئذ و فرموده اذ انشکرت و اذ انجمت و اذ انکدرت و اذ انجبال  
 سیرت و فرموده اذ انشکرت و اذ انکدرت و اذ انجمت و اذ انشکرت و اذ انکدرت و اذ انجمت و اذ انشکرت و  
 و فرموده کل شیء بائس لا وجه له حکم و اید ترجمون و امثال اینها در قرآن مجید آیتهای بسیار

وارد است جایی بود که انکارهای اینها نماید ایماست بقرآن نداشته باشد و بر موهبات فلسفه  
 مفتون بود یا بحکم اشیاء ثابت عدم لاحق در ممکنات در رنگ اثبات عدم سابق آنها از  
 ضروریات دین است و ایمان بآن لازم و آنچه بعضی از علما گفته که هفت چیز را که عرش و  
 کرسی و لوح و قلم و بهشت و دوزخ و روح باشند فاش خواهند شد و باقی خواهند ماند باین  
 معنیست که اینها قبول فاعلی کنند و قابلیت ذوال ندارند حاشا و کلا بلکه در مختار جل شایسته  
 هر را خواهد بعد از وجود قانی سازد و هر که خواهد باین دار و از جهت حکم و مصالح بفعول الله  
 مایشاء و حکم مایرید ازین بیان لایح گشت که عالم جمیع اجزای خود مستند بواجب است  
 تعالی و در وجود بقایا و بجهان محتج چه بقا عبارت از استقرار نفس همان وجود است در زمان  
 ثانی و ثالث الا ماشاء الله تعالی تمام زمان نیست بر آن وجود که مکه بقایا شد پس نفس وجود  
 و استقرار وجود در دو باره او تعالی مقفوض باشند عقل فعال چه بود که سرانجام اشیاء نماید  
 و حوادث با او مستند باشند در نفس وجود و ثبوت او هزاران سخن است چه تحقیق و حصول  
 او مبتنی بر مقدمات زمانند و در فلسفه است که باصول فقه جمیع اسلامیة تا تمام و ناقصا  
 اندلیس بود که اشیاء از قادر مختار جل شانہ باز داشته یا بچنین امر موهوم مستند سازد بلکه  
 اشیاء را هزاران تنگ و عازت که بخت فلسفه مستند باشند بلکه اشیاء بعد موهوم در اشیاء  
 و خورشند باشند هرگز نیل وجود نمایند از آنکه استناد وجودشان بمجول قطعی نموده آید و از  
 سعادت انساب بقدر قادر مختار جل سلطانة متعین گردند کبریت که در سخن من افوا هم ان یقولون  
 الا کذباً مکتوب پنجاه و هشتم بوالامیر احمد صلاح الدین احراری در آنکه خلق و نمود و ممکنات در مرتبه  
 و هم است که اتفاق یافته است کائنات و ممکن معنی و چون خواست که کمالات کمون خود را  
 ظاهر سازد هر یک از اسمای الهی جل سلطانة طلب مظهری از مظاهر فرمود تا کمالات خود را در آن  
 مظهر جلوه فرماید و مظهریت وجود و توان وجود را غیر از عدم قابل نیست چه مظهر و مآت شی میبایست  
 و مقابل شیست و میبایست و مقابل وجود عدم است فقط پس حضرت حق بجهان تعالی  
 بجمال قدرت خویش در عالم عدم هر است را از اسماء مظهری از مظاهر تعین فرمود  
 آنروز مرتبه حس و وهم هر گاه که خواست و هر طور که خواست خلق فرمود خلق لا اشیاء متشی شایسته



و معامله ایدے بآن مربوط ساخت باید دانست که متانی عدم خارجی است ثبوتی که  
در مرتبه حس و وهم پیدا کنند که بآن بوی بوی متفاوتند و در ثبوت عالم از مرتبه و وهم  
حس است نه در مرتبه خارج تا منافعه او بود پس رواست که عدم در مرتبه حس و وهم ثبوت پیدا کند  
بفضیلت خداوندی جل سلطانة اتقانه و رسوخ آنجا و احوال حاصل شود در آن مرتبه بطریق انعکاس  
و ظلیت حی و عالم و قادر و مرید و مینا و شنوا و گویا و در مرتبه خارج هیچ نامی و نشانی از وی  
نباشد و در خارج غیر از ذات و صفات واجب جل سلطانة هیچ چیز ثابت و موجود نبود و باین معنی  
توان گفت الآن کما کان شال آن نقطه جواله و دائرة موهوم است که موجود همان نقطه است  
و بس و دائرة در خارج معدوم است و نامی و نشانی در خارج ندارد مع ذلک آن دائرة در  
مرتبه حس و وهم ثبوتی پیدا کرده است و در آن مرتبه بطریق ظلیت و انارة و اشراق احوال حاصلست  
از این تحقیق استغفای حاصل میگردد و از آن مقدمات بمبوط که حضرت شیخ مخی الدین و تابعان  
او در کمون عالم فرموده اند و بیان تنزلات نموده و تعینات علمی و خارجی ساخته و حقائق  
و اعیان ثابته را در مرتبه علم و اجبه جل سلطانة ثابت کرده و عکوس آنها را در خارج که ظاهر  
وجود است مقرر داشته و آثار آنها را خارج نامیده که لا یخفی علی المنصف الناظر فی  
کلامهم المطلع علی اصطلاحات تحقیق معلوم گشت که هیچ چیز غیر از حق جل و علا در خارج موجود نیست چه اعیان  
و چه آثار اعیان بلکه ثبوت اینها در مرتبه حس و وهم است و هیچ مخطور لازم نیست وجه این  
نه موهومی است که باختراع و وهم ثبوتی پیدا کرده است که با قفل و وهم مرتفع گردد بلکه ثبوت آن  
بفضیلت خداوندی جلشانه در مرتبه و وهم است و ثبات و تقرر و اتقان و استحکام درین مرتبه  
دارد مع الله الذی اتقن کل شیء ازین بیان واضح گشت که حقائق ممکنات عدا مات  
آنکه در غایه علم و اجبی قیود تعین پیدا کرده اند و بفضیلت خداوند جل سلطانة مرقناتیه در مرتبه  
حس و وهم ثابت گشته بعضی از آنها را بای اسمای آتیه جلشانه و درین مرتبه بحکم ظلیت  
و انعکاس حی و عالم و قادر و مرید و مینا و شنوا و گویا گشته و تحقیق شیخ و متابعان او حقائق ممکنات صور علمیه  
اسما را کمالی است که یکی از تنزلات حضرت و جلشانه با جمله نزد فهم این فقیر حقائق ممکنات عدا مات اند  
و نزد حضرت شیخ وجودات متغیرله و حضرت شیخ نمودار کثرت را در خارج اثبات کرده است و گفته



ربنا اتقنا من لدنک رحمة وبعی لنا من امرنا رشداً **مکتوب پنجاه و نهم** خواجہ شرف الدین حسین  
در ارجاع حوادث یومیه بار اوده اولی و ثانی و ثالث و غیره حق سبحانه تعالی بر جاده شریعت مصطفویه علی  
صاحبها الصلوٰۃ والسلام و التیمم استقامت بخشیده بکلیت گرفتار جناب قدس خود گرداناد  
فرمود عزیز با تمیز حوادث یومیه چون بار اوده واجب الوجود جلوسطانه کائن است و بفعل  
اولی ثانی و ثالث اوده خود را تابع اراده اولی و ثانی ساخته آن حوادث را مرادات خود باید داشت  
و بآن ملتذ باید بود اگر بگویی این نسبت باید پیدا کرد الا با از بنگی کشید نیست و بمولای خود  
جل شانہ معارفه نمودن در حدیث قدسی آمده است من لم یرض بقضائی ولم یصبر علی بلاءنی  
فیطلب رباً سوائی و ینخرج من تحت سائی آری موم فقر و مساکین و جماعه زیر دستان  
بر عایت و حمایت شما آسوده و مرغه الاحوال بوده اند و چون ایشان هم صاحب دارند کافی  
است یکنواشی شما باقی مانده است حضرت حق سبحانه و تعالی جزای عاجل و آجل کرامت  
فرماید و السلام **مکتوب شصتم** پیرزاده ایشان خواجہ محمد عبدالعزیز در بیان حدیث  
فات الشان بیان آنکه ذات الشان نفس ناطقه اوست با فکر فکله نفس و قلب و زوال علم  
حصولی بواجب الحسین سبحانه من لا یتغیر بذاته و لا بصفاته و لا فی اسماءه بحدوث الاکوان زیر که در حدوث کوان  
بهر تغیر و تلویش که رفته است در مراتب عدم است و در حضرت وجود تعالی و تقدس بیچ تنزله  
و تبدل چه در خارج و چه در علم راه نیافته بآتش آنست که حضرت حق سبحانه و تعالی چون خواست  
که کمالات ذاتی و صفاتی و اسمائی خود را ظاهر سازد و در جمالی و مریایه اشیا جلوه دهد هر کمالی را  
در مراتب عدم نقیض آن کمال که مقابل اوست باضافه از سایر اعدام تمیز است از برای سر مرتبه  
آن کمال تعین فرمود و هر مرتبه مقابل شئی است و سبب ظهور آن شئی و بعد از تعین الاشیا  
و کان اعدام را که قابلیت مرآتیت آن کمالات دارند هر گاه خواست در مرتبه حس دو هم ایجاد  
حسرمود استقرار و استحکام بخشید و آن همه کمالات را در آنها منعکس ساخت و باین انعکاس  
آن اعدام را در آن مرتبه حی و عالم و قادر و مری و سمیع و بصیر و حکم گردانید لیکن محسوس گشت است  
که اول در عدم تصرفی میفرمایند بآنکه در مرتبه چوبه دیگر سازند و آن را بآن تصرف ملایم و نرم  
می سازند و بعد از آن آنجا ظهور کمال مینمایند در رنگ آنکه اول موم را نرم و ملائم سازند

بعد از آن از تصور و اشکال پیدا اند باید دانست که مراد از عدم انجا عدم خارجی است که مقابل وجود خارجی است  
پس منافی اتحاد و که در مرتبه و هم واقع شود و نبوت و نبی بوی جنگ ندارد بآنکه گویم منافی عدم وجود  
است که نقیض اوست و عدم موجود دیگر و اما اگر عدم موجود گردد و بهیچ مخلوق لازم نیاید چنانچه در وجود  
کلمات اند که از معقولات ثانیه است که در خارج معلوم است ازین تحقیق معلوم گشت که حقایق اشیا اعلام  
اند که کمالات مرتبه وجود و تعالی و تقدس در آنها منعکس گشته است و آنها با یک د خداوندی جل سلطانہ  
تحقیق و نبوت و نبی پیدا کرده اند و در مرتبه حس دو هم استقرار و استمرار حاصل نموده گویا ذات  
اشیا بآن اعدام اند و انعکاس کمالات در آنها در رنگ دست و پای اعدام اند و قوس و  
جوارح آنها بعد از تمیز این معانی شئی چند از مقصد اصلی که بولایت خاصه تعلق دارند و کور  
میسازد و بگوشش و بوش باید شنید بدان ارشد که اهل تعالی و باریک سواد الطریق که حقیقت انسان  
و ذات آن عدم است که حقیقت نفس ناطقه است و در ابتدا بتیور از ان نفس نفس اماره مینماید و هر  
فروغ از انسان بلطف انا اشاره با و میکند پس ذات الشان نفس اماره باشد و سایر لطافت  
الشان در رنگ قوی و جوارح باشند مراد و چون عدم فی ذات شرمحض بوی از خیریت  
ندارد نفس نیز شرمحض بود و بوی از خیریت در و نباشد از شرارت و جهل است که کمالات  
منکر را که در و بطریق ظلمت ظهور نموده اند از خود میداند و قیام آنها را که باصل شان  
ثابت است نفس خود نسبت میکند و خود را بآن کمالات کامل و خیر میداند و ازین راه دعوی سری  
پیدا میکند و بخدا خود جل سلطانہ در کمالات خود را شریک می سازد و حول و قوت از خود تصور  
مینماید و متصرف خود را می انگارد و میخواهد که همه تابع او باشند و خود را ملج و خود را از همه  
دوست تر میدارد و دیگر براسه خود دوست میدارد و نه براسه ایشان و ازین تخیلات  
فاسده عداوت ذاتی بمولای خود جل سلطانہ پیدا می کند و با حکام منزله اولی و ثانی و ثالث  
و متابعت بواجب نماید و در حدیث قدسی آمده است عاد لنفسک فانما انت صیرت بعبادتی  
و حضرت حق سبحانه و تعالی از کمال رافت و رحمت خود انبیار اسعوث ساخته علیم الصلوات  
و التسلیمات که رحمت عالم اند تا دعوت بحق فرمایند جل سلطانہ و تخریب کار فاسد و دشمن  
نمایند و او را بر اجماع و موالات او دلالت کنند و ازین جهل و غیث بر آید و بر نفس شرارت



اول اطلاع دهند که سعادت انبی داشت دعوت این بزرگواران اجابت نمود و از جهل خویش خود  
 بازگشت و منقاد احکام منزل شد باید دانست که طریق تشریک نفس بر دو نوع است طریقی است که  
 بر ریاضات و مجاهدات تعلیق دارد و آن طریق انابت است که بمجربان مخصوص است و  
 طریق دیگر طریق جذب و محبت است که راه اجتناب است و بمبرادان تعلیق دارد و ششمان مابین  
 الطریقین طریق اول رفتن است بجنب مطلوب و طریق ثانی بردن است بمقتضی و از رفتن  
 مابرون تفاوت بسیار است و چون لبالب که صاحب دست را خواهند که براد اجتناب برند و او را  
 جذب و محبت بجنب قدس عطا فرمایند و کشان کشان می برند و درین میان سعادت و شادی  
 بود که او را بعد فتنه سازند و از دید و دلش ماسوسه را باند و از آفاق و انفس بگذرانند  
 پس آن آفاق و البسته بفتنای قلب است و فتنه نفس موقوف بر فتای نفس آماره در  
 اول زوال علم حصول نیست و در ثانی زوال علم حضوری و زوال علم حضور می تصور نبوده و اول  
 نفس حاضر تحقق نشود چه تا زمانیکه حاضر بر است علم حضور بر جاست زیرا که علم حضور بر  
 عبارت از نفس حاضر است نه امر زمانه بران پس زوال شهودی که در فتنه نفس است عبارت  
 از زوال وجودی آن بود و خلاف زوال شهودی که در فتنه نفس است قلب متعبد  
 کرده میشود که مستلزم زوال وجود قلب نیست که شهید و آفتاب از اندر باشد حاضر است  
 فتنه احدی مستلزم فتنه دیگر نیست فتنه سادگی بوجی خیال کشد که  
 زوال نفس حاضر در مقام بقا باشد که ارباب توحید و جو را میسر میشود هم حاصل است چه حاضر و دران  
 موطن حق است بجان نه نفس سالک که فتایافته است گویم که حاضر دران مقام نفس سالک  
 است که آنرا بعنوان حقیقت دانسته است از حضرت حق تعالی و تقدس که این یقین  
 و ازین حضور منزه و مبراست از ان قبیل است که گفته اند عجب اب اندر که موشی شتر شفا  
 انجا زوال علم نفس حاضر است که از قسم علم حصولی است نه زوال نفس حاضر که مستلزم زوال  
 علم حضوری گردد و زوال نفس حاضر عبارت از زوال عین و اثر اوست نه زوال علم نفس حاضر  
 نشان مابین مکتوب شخصیت و یکم بحضرت محمد و مزاده خواجده محمد سعید مد ظله در آنکه  
 عارف را نگاه رویت بعضی مظاهر عروج که کرده و غیب ذلک و چون معارف

بصرف ذات تعالی و تقدس می افتد و جمیع نسب و اعتبارات ساقط میگردد و دران موطن عروج  
 مستعسر میشود و بی علاقه و تعلیق بر آمدن دشوار مینماید درینوقت گاه باشد که بحکم النظرة الاولى ملک  
 نگاه اول که بنظر جمیع تعلیق کند و درینوقت تمام بدو نماید و بسرعت بالا برود و از جای که نقطه حقیقت  
 گفته اند بحقیقت رساند اما درینوقت محافطت از نظره ثانیه که النظرة الثانية علیک فرموده اند  
 لازم است که مضروب هم قائل است انداد و اعانت انجا خود چه تصور بود و ما جل احدی که بجان  
 فی احرام شفاء محسوس گشته است که اگر بطبیع خام نظر ثانی واقع شده است خالی افتاده است  
 و در رنگ سائر رنگ و کلوخ یافته و جمعی که نظر بای ثانی و ثالث در رابع را که بنظر جمیع تعلیق کند  
 مفید دانسته اند و از اسباب عروج بحقیقت انکاشته از ارباب استدراج اند و حقیقت که بآن  
 عروج مینمایند از عالم مجازست که میقل لا یؤمنون لیفهموا من البصائر هم و یفهموا و هم در ردایخامه  
 کافیهست و گاه بود که درین هفت ظلمات جوار نافع آید و کفر و فسق بسیار اید و گاه بجزایق است  
 بیش بود انداد زیاد نماید نه باین معنی گفته اند که فیوض وارده بر حاکم که غرق ظلمت غفلت باشد  
 از ثواب است آن فیوض بآنها نرسد بلکه متوجه بشخص میشود که با حضور در جوار اینان بود شخص  
 بفیوض دیگران ترقیات مینماید که اینچنین است زیرا که بواسطه طود و رباعی آن عارف  
 جوان گفت که آن فیوض وارد و بوالی او نرسد چه جای آنکه انداد عروج او نمایند کارخانه این  
 بزرگواران بلندست مرحله و فیض آنجا نافع نیست بلکه اینجا سرایت و ترقی که برابر اب اطل  
 شکفته است اینقدر دروایانند که ظلمت هم از برای کمال ظهور نور در کار است و بعد از این  
 الاشیاء را شنیده باشند و چون از کتاب ظلمت ممنوع است از کمال کرم ظلمت جوار را هم چنانچه  
 داشته اند و در ظهور نور که نور الانور است نافع ساخته اگر گویند که طاعات و عبادات را  
 خصوصاً اداء فی نفس را دران موطن چه النفع بود و چرا انداد عروج نماید گویم که چرا نافع نیست چون  
 انداد عروج نمی نمایند لیکن نفع و انداد مستند به که سابقاً متحقق میگشت درینوقت حاصل  
 نیست و در رنگ اصحاب خارجی که بالا مذکور شد و امثال آنها نافع نه و اتمه سبحانه اعلم  
 بحقیقه اسما که لا علم لنا الا بالعلم انت العظیم الحکیم و السلام علی من اتبع الهدی  
 مکتوب شخصیت و دوم بحضرت محمد و مزاده خواجده محمد سعید مد ظله العالی در فتای فتنه



وجودی از انسان بنابر عدم ذاتی او حقیقت و ذات انسان نفس ناطقه است که مشار الیه انسان است با حفظ آن  
و حقیقت نفس ناطقه عدم است که بواسطه انفکاک وجود صفات وجودیه خود را موجود بهم نموده است و حی  
و عالم و قادر با استقلال دانسته و این صفات کمال را از حیوة و علم و غیره جدا و خود را تصور نموده  
و بخود متمسک است و باین توهم خود را کامل و غیر یقین کرده و شرارت و نفس فانی خود را  
که ناشی از عدم است که شرمش است فراموش ساخته و چون عنایت خداوندی جل سلطان حق  
او در رسد و از اجل مرکب و تصدیق کاذب او را با نداند که این کمالات از جاسه دیگر  
است و این صفات کامله از دست و نه قائم با و و اندک حقیقت و ذات او عدم است  
که شرمش است و نفس خالص و این دید اگر بکرم او تعالی غالب آمد و در دست کمالات را بصاحب  
آنها برود ادای این امانت با نکل بابل آن نموده خود را عدم محض یافت و بوی از خیریت در خود  
ندید این زمان زمانی ماند و نه نشانی از عین ماند و نه اثری که چه عدم لا شئی محض است  
در مرتبه از مراتب ثبوت ندارد و اگر فرضاً در مرتبه از مراتب او را ثبوت تحقق بود و جمع کمالات  
از وی مسلوب نشود چه ثبوت عین کمالات از این تحقیق لازم آمد که این فناء اتم  
و اکمل است زوال وجودی فانی بیج در کار نیست چه وجودی او را برگزینده است  
باز دال تصور شود و عدمی بود که جوهر وجود خود را بر پا میداشت و چون این توهم زائل گشت  
و زوال شود و تحقیق شد عدم صرف ماند که بالک و لا شئی است پس از زوال شود و بیچاره بود  
و زوال وجودی هیچ در کار نباشد و الله سبحانه اعلم بحقیقه الحال **مکتوب شصت و دوم**  
بیمه منصور در کشف سرا حاط و قرب معیت او تعالی و راجع داشتن این عظیم کمال کتاب اکیم  
و قرب و معیت و احاطه و سرایان و وصل و اتصال و توحید و اتحاد و امثال نهادن حضرت  
جل سلطان از قبیل مشابهات و شیطیات است آن قرب و معیت و آن وصل و اتصال که فرسم ما  
در آیه توحید باشد و جناب قدس خداوندی جل شانہ اذن مدرک و معلوم ننموده و مبر است لیکن در آخر کار  
این قدر معلوم ساخته اند که این قرب و غیره غیبیه بان قرب و اتصال است که در میان آئینه و در میان صورتی  
که در آن آئینه متوهم است حاصل است که از عالم قرب و اتصال موجود و مبهم است و چون  
حضرت حق سبحانه و تعالی موجود حقیقی است و عالم در مرتبه حس و دوم مخلوق گشته است ناچار

قرب و اتصال در میان واجب تعالی و ممکن از قبیل قرب موجود و مبهم بود و هیچ مخلوقی از این قرب محبت  
بجناب قدس او تعالی عالم نشود و اشیا خیسه که در آئینه منعکس شود و آئینه را قرب و احاطه با آنها حاصل  
کرد و هیچ نقیصه با آئینه راه نمی یابد هیچ شئی در وی سرایت نمیکند چه در مرتبه که آئینه است این اشیا  
خیسه متوجه را در انزیه نامی و نشانی نیست تا صفات اینها در وی تاثیر نماید غایت مافی الباب حضرت  
حق سبحانه و تعالی چون عالم را در مرتبه حس و دوم خلق فرموده است و میخواهد که این مرتبه را اثبات و تثبیت  
بید با حکام و آثار می که بر موجود مرتب است برین مبهم جاری ساخته است و آثار موجود در این مبهم مرتب  
کرده اند از قرب و احاطه موجود را در رنگ قرب و احاطه موجود اثبات فرموده و از احکام صادر ساخته  
نمی بینی که رویت صورت جمیل در خارج چنانچه مستلزم التماثل و اگر نوری است بچنین تالبع صورت که در آئینه  
منعکس شود و ثبوت و بی انچه پدید آید نیز موجب التماثل و اگر نوری است بآنکه صورت اولی موجود است  
و ثانیه موجود و در حصول اثر بر دو شرکت دارند چون بکرم خلوعی جلطان موجود را با موجود در  
رتب احکام شرکت پیدا شده و اثر با در موجود در رنگ موجود در مرتب گشت امید واریس موجود  
نام او را از موجود پیدا آمد و بشارها از دولت قرب و اتصال موجود او را حاصل شده  
**مکتوب شصت و یکم** و معاشق المسکین یا قریب ذلک فضل الله یؤتی من یشاء و الله ذو فضل  
العظیم باید دانست که قرب و اتصال بغير این شئی که ذکر یافته هر شئی که تصور کنند و متعقل  
سازند بی شبهه تشبیه و تجسیم نخواهد بود و اگر آنکه ایمان آرند و اشتغال بکیفیت نمایند و مفوض بعلم  
حق دارند جل سلطان و چون این الفاظ را نویسه از بیان لاحق گشت اگر از تشابهات  
بر آورده داخل بجهل یا شکل ساخته شود گنجایش دارد و الله سبحانه اعلم بحقیقه الحال  
**مکتوب شصت و چهارم** به حضرت محمد و مزاد با سه کبار جامع الاسرار و العلوم  
خواجده محمد سعید و خواجده محمد معصوم سلیمان الله تعالی سبحانه و ابقا با در فنای اتم که مربوط زوال  
عین و اثر است با تحقیق وجود واجب سبحانه و بیان زوال عدم از ممکن و تلباس ثبوت و عدم  
آن فنای اتم و تحقیق شود که زوال عین و اثر از فانی حاصل گرد و نامی و نشانی از او  
نماند **سوال** حقیقت ممکنات چون اعدام باشند که باضافت امتیاز یافته جماله هماد  
صفات واجب جل سلطان گشته اند چنانچه در مکاتیب تحقیق این معنی نموده ایم لازم می آید



که بر تقدیر زوال حصول این فنا نامی و نشانی از عدم که حقیقت اوست در ممکن باقی نماند و جز در صورت  
دروست هیچ نمود زیرا که یک از دو نقیض مستلزم حصول نقیض دیگر است تا از تعلق نقیض لازم نیاید  
و وجود نزد صوفیه عین واجب است تعالی یا از اخض صفات اوست بجهان و بر تقدیر قیاس حقیقت  
لازم است و آن مستلزم اتحاد و زلزله است جواب نقیض عدم نه آن وجود است که عین واجب  
است تعالی یا از اخض صفات ذاتیه بجهان بلکه نقیض عدم مطلق است ازطلال آن وجود و عکسی است  
از عکس آن با جمله هر وجود که عدم در طرف اوقات از مطلق امکان است و احتیاج بر رفع عدم که نقیض  
اوست و از صفات واجب جلشانه اگر چه از دایره امکان خارجند اما چون احتیاج بذات واجب دارند  
تعالی و اعدام متقابل هر کدام را ثابت است از شوب امکان بیرون نیستند و همیشه احتیاج بذات تعالی  
و انگیزه شان است اگر چه قدیم اند از ذات واجب تعالی منکف نه نفس احتیاج دلیل امکان است  
اگر احتیاج بغیر است نقص کامل دارد و داخل دایره امکان است و اگر احتیاج بغیر نیست بوسی  
از امکان دارد و اگر چه داخل دایره امکان بود چنانچه صفات واجب تعالی که کمال اینها دون کمال  
ذات است تعالی و تقدس پس وجوب مطلق مر ذات را تعالی و تقدس تحقق شود که از مطلق  
نقص و شائبه قصور منزه و بر است و صفات واجب تعالی هر چند قدیم در دایره وجوب دارند اما چون محتاج  
بذات اند وجوب شان دون وجوب ذات تعالی چنانچه وجود شان دون وجود ذات تعالی چنانچه وجود شان  
را از عدم تقاضا دارد که عدم علم و عدم قدرت باشد مثلاً وجود ذات را تقاضا و تقدس هیچ عدم متقابل  
نیست و هیچ نقیض متصور نه اگر چه واجب را تعالی عدمی از اعدام نقیض باشد محتاج بود بر رفع  
آن نقیض و احتیاج از ذات نقص است که مناسب حال مکان است تعالی امدن ذلک علو اکبر الپوشیده  
نماند که در صفات واجب جل سلطان از اطلاق لفظ امکان تمناشی باید نمود و که موهم حدوث و صفات  
اقدس قدیم اند بر چند صفات واجب و احب اند ذاتیه هستند اما نظر بذات واجب جلشانه واجب اند  
که از ذات منکف نیستند و حاصل این معنی هر چند بخرامکان است اما از توهم حدوث خالیست و عدم  
حصول نقیض که عدم باشد موجود واجب را تعالی کشف است و شهود اگر چه بصورت طلالت  
نموده آید در رنگ آنکه بر بدیهی منتهی بصورت استدلال آید بر اصل سخن آیم و در جواب سوال  
گویم که بعد از زوال عدم از ممکن بر تقدیر فنا خیر از وجود چیزی دیگر در وسع ممکن ماند و بجز ثبوت

و تحقق نصیب او نباشد که عدم تعین و اثر وی منقذ گشته است لیکن این آن وجود ثبوت است که ممکن را  
در مرتبه و هم حس ثابت گردانیده است و آثار را بر وی مرتب ساخته و مرات کمالات مرتبه حضرت وجوب  
تعالی و تقدس بعد از زوال عدم گشته در رنگ عدم ذایل ذات و حقیقت ممکن شده و این ثبوت  
پیش از زوال عدم از صفات عدم بوده است که آزاد مرتبه حس دویم ثابت نگردانیده و امکان  
چنان ثبوت بعد از زوال عدم نایب مناب او گشته ذات ممکن آمده و صفات را بنحو دشب داشته  
و کارخانه عدم بوی بر پا مانده و این کارخانه که به نیابت عدم بوده است تا بحدی بر پا است که  
نقیض آن ثبوت بر جا است و امکان را بقا است و چون معادله از نقیض ثبوت بالا رود وجود را  
تقابل نماند بلکه عدم را بحال تقابل او نبود و امکان را اصل گنجایش نباشد در نفی قوت کار و بار دیگر  
است و ساز و خنک ساز دیگر سر او ادنی اینجا باید جست تا هر جا که ثبوت امکان و مجال عدم است اگر چه  
بنقضت باشد داخل قاب قوسین است و چون امکان و عدم بیکلیت رخت خود در بستند و کوس طست  
زود کمالات او ادنی در پیش است نه بآنچه که در نفی قوت ممکن ذات واجب گردد تعالی بلکه قیام  
او بذات تحت تعالی ثابت میگردد و قیام که مطلق ازطلالت ذات بوده تقاضا زایل میشود و رخ  
کس که در خدا گم شد خدا نیست به قیام این عارف بذات واجب الوجود تقاضا در رنگ قیام صفات  
اوست تعالی بذات او بجهان بلکه قیام او بر تبه است که آنجا از صفات هیچ مخلوق نیست بهر چند صفات را از  
ذات تعالی الفکاکی نیست لیکن قیام صفات ازلی و ابدی است و قدم دارد و قیام او ازلی نیست  
و بدایع حدوث شمس آصفیات را تقاضا نیست که اعدام باشند مثلاً عدم ظم و عدم قدرت و معادله  
این عارف از نقاضت اعدام بالا رفته است چنانچه تحقیق یافته پوشیده نماند که معایب چون  
از نقاضت عدم بالا رود وجوب تحقق گردد و ممکن واجب شود و آن محالست گویم واجب وقت  
گردد که وجود خارجی پیدا کند و ممکن را جز در مرتبه و هم حس ثبوتی نیست و وجوب وجود را کجا تصور شود  
ازین بیان فرق دیگر در میان قیام صفات و قیام عارف پیدا شد که قیام صفات باعتبار وجود خارجی  
است و قیام عارف باعتبار وجود دخی اگر ثبات و تقرر دارد و بدرا اناست باید دانست که  
تقاضا انا از عارف تا بقای عدم است که حقیقت اوست و چون عدم ذایل گشت آثار موردی  
نماند که بران اطلاق نموده آید معاملات ثبوت بعد از زوال عدم اگر چه طویل الدلیل است و ثبوت هر چند



ذات ممکن گشته انا را آنجا مورد نیست گویا وضع لفظ انا را برای حقیقت عاید بوده است که از  
حقیقت ثبوتیه نفرت داشته بلجی جزو عظم در ممکن عدم است و ممکن از عدم ممکن گشته است و کارخانه ممکن از عدم  
پس شده احتیاجی که در ممکن است از عدم آمده است و حدودی که دانسته امکان است از عدم پیوسته گشته  
اگر گفته در ممکن است هم از ازل عدم است و اگر امتیاز است هم از ازل و بی وجود حق ممکن مستعار است  
و آخر تمثیل و توهم است اگر چه ثبات و استقامت او را و بداند صفاتی که بذات واجب سلطانه قیام دارند  
ذات عز شانه بنامه برنگ سبک است از ان صفات ظهور میفرمایند آنکه چند سی از ذات متصف بصفتی  
بود و چیز به دیگر متصف بصفتی و دیگر چه در ان حضرت تعجب و تعجز نیست بسیط حقیقتی است برحکمی که  
آنجا اثبات نمایند با عیار کلیت است چنانچه گفته اند ذات الله تعالی کلمه علم و کلمه اراده و کلمه قدرة و قیام  
عارفانه بذات و بسیج جل سلطانه بے ملاحظه اسماء و صفات پیدا میشوند و نیز از این قبیل است  
که بکلیت برنگ آن می آید و برعکس می آید و دیگر شخص او مرتبه خود را او اینها بدفهم من فهم  
ست قیامت یکنی سعدی بدین شیرین سخن گفتن و مسلم نیست طولی را بدورات شکر خانی بد  
این طور ظهور که مراتب بکلیت برنگ صورت بر آید اگر عارف را بعد از فناست اتم بقالی بان ظهور پیدا  
شود اکل تعینات او خواهد بود که وجود و موهوب حقایق است که بولات ثانی او را بدست گشته است  
و این تعین با وجود وحدت و امکان چون ناشی از مرتبه جمیع است بر تعینات و دیگر که از این مرتبه  
ناشی از مرتبت و فضل دارد و در رنگ مرتبت و فضلی که حروف و کلمات قرآنی را است بر حروف  
و کلمات دیگر چه هر دو وجود و امکان شتم انداخته بود که بر ظاهر یعنی این تعین را بان تعینات  
و دیگر بر این حروف و کلمات قرآنی را با حروف و کلمات دیگر مساوی دانند از این فضل عارف  
در باب و مرتبت او بر دیگران مثل نیست کلام خدا عز و جل بر کلام دیگران قیاس نمائی نیست  
هر کس افسانه بخواند افسانه است بدو آنکه دیدش نقد شود و روانه است بدو محجوبان که محمد رسول الله صلی الله علیه  
علیه و سلم را بشرف گفتند و در رنگ سایر بشر تصور نمودند ناچار منکر آمدند و صاحب دو نشان  
که او را علیه الصلوٰة و السلام بعنوان رسالت و رحمت عالمیان دانستند و از سایر ناس  
ممتاز دیدند بدولت ایمان مشرف گشتند و از اهل ثبات آمدند تنبیه و در اداس بعضی از مطالب قبیه  
که بذات و صفات واجب جل شانه تعلیق دارد و بواسطه تنگی میدان عبارت الفاظ معلوم صفات ممکن

که مستلزم نقص و قصور است آورد میشود آن الفاظ را ظاهر صریح و بایده داشت و جناب قدس خداوندی را  
جل سلطان الذی جمیع صفات نقص و مایهات قصور منزه و مبرایا بدانت و اطلاق بعضی الفاظ که در شرع  
یا حضرت جلشانه وارد نشده است بتقلید مثل کلمه عظام بطریق تجویز نموده می آید مثل مرآتیت و غیره از آن  
ترسان و لرزان است ربنا لا تؤاخذنا ان لیسنا او اخطانا اگر گویند از لفظ علی و ظهور ظلی و امثال آنها  
که در عبارت تو واقع میشود لازم می آید تنزیل وجود در مراتب ظهورات چنانچه مشایخ دیگر گفته اند  
و حال آنکه تو انکار تنزیل وجودی نمائی و جوآن چیست گویم که تنزیل بر تقدیری لازم می آید  
که منظر را چنین ظاهر میگویی چنانچه دیگران گفته اند اما اگر عین گویم تنزیل چرا باشد و نمی آید  
فقیه عدم عینیه ظاهر است با منظر و اسد سجانه الموفق مکتوب **شخصت** و **تجرب** بولانا  
ظفر احمد رومی بعد از بقای ذات عارف را هر صفت از صفات و هر لطیفه از لطایف  
بکلیت ذات بر آید عارف کامل تمام المعرفة را بعد از بقای ذات چون صفات و اخلاق  
کامله عنایت فرمایند هر صفت از آن صفات متصف بعنوان کلیت ذات او خواهد بود و آنکه  
بعضی از ذات متصف بصفته باشد و بعضی دیگر متصف بصفات دیگر مثلاً ذات او تمامه علم  
خواهد بود و تمامه بصیر و تمامه سمع خواهد بود و چنانچه محققان صوفیه در صفات و اجبی جلشانه گفته اند  
که ذات الله تعالی کلمه علم و کلمه قدرت و کلمه سمع و کلمه بصیر مثلاً ازینجا است که مومنان حق سبحانه  
و در بهشت به جهت خواهند دید که بکلیت خود و بصیر خواهند بود و چون تمام بصیر باشند بهشت را  
چه گنجایش باشد گفته اند که آنچه خواهم مومنان را بعد از اللیتا و اللتی و در آخرت میسر خواهد شد  
اولیایا که خواص مومنانند و در دنیا میسر خواهد بود که نسیم آنها قدا اینها است نسیم آنها را  
ازینجا قیاس باید کرد **د** قیاس کن ز گلستان من بهار مرا **د** فلک فضل صد نوتیه من  
یشار و اسد ذوالفضل العظیم و همچنین بر لطیفه از لطایف آن عارف در نیوقت برنگ کلیت  
اوست بر آید تمامه عارف لطیفه روحی که در تمامه لطیفه قلب می شود و علی بن ابی القیاس  
سائر اللطایف الانسانیة من النفس الناطقة و السرائخ و الخف و بهرین منوال است  
بر جز و سه از اجزای او هر عنصری از عناصر او که حکم کل پیدا می کند مثلاً عارف  
تجاری خود را عنصر خاک می یابد و تجاری عنصر آب تصور می نمایند و چون لطیفه قلب که حقیقتاً



جامع است برنگ کل منصف میگرد و دو قطعه که او را بموضع قلبیه بود و زائل میشد و موضعی ازین زبان خالص  
 سماند و در رنگ جسد بی روح نماید و چنان تخمیل میگردد که درین رفت و آمد گرد و ازین راه  
 بوی بر سیده است و او بر صرافت اصلی خود است و در رنگ آنکه در یک پنجه دانه خام بر صرافت  
 اصلی بماند و حرارتی از آتش در و سه اثر کند و نه رطوبتی از آب بوی رسد فایده بانی الباب بعد  
 از رفع آن تعلق و بعد از غلبه منصف بر رنگ سایر اجزا میگرد و در رنگ اجزای دیگر حکم کل میگرد  
**مکتوب شصت و ششم** میقیم تصویر در جواب سوال او از معنی الجواز قطره الحقیقه که از خود  
 خود میقیم بر سیده بود که الجواز قطره الحقیقه میقیم گفته اند بدانند که مجاز ظل حقیقت است که از ظل اصل  
 شاه راه کشاده است مگر این اعتبار گفته اند من عرف نفسه فقد عرف ربه چه معرفت ظل مستلزم معرفت  
 اصل است زیرا که ظل بر صورت اصل خود کائن است پس سبب انکشاف اصل بود آن صورت  
 الشئی مانیکشاید به فلک الشئی لیکن بدانند که الجواز قطره الحقیقه بر تقدیر سه است که گرفتاری  
 بجواز در میان نیاید و بنظره ثانیه نگشاید نظره اولی است که قطره حقیقت است که بخبر صادق  
 آنرا النظره الاولی گفت فرموده است علیه و علی آله الصلوات و السلام گویند با لفظ لک اشاره  
 بمحصل ایند و لغت کرده و اگر عباداً با خدا سجده گرفتاری بجواز در میان آمد بلکه بنظره ثانیه  
 کشید آن مجاز سدره و حصول حقیقت است قطره چه بود است که بر ستمش خود  
 میجوید و بوی است که از حقیقت میگردد و اندک از آن بخبر صادق علیه و علی آله الصلوات و السلام  
 نظره ثانیه را مضردانته النظره الثانیه علیک فرموده کدام چیز سفر تر از آن بود که از حق  
 یازد و در و بیاطل گرفتار سازد و باید دانست که نظره اولی و قتی نافع است که با اختیار  
 نبود و اگر با اختیار بوده حکم نظره ثانیه دارد که میقل للمؤمنین لیغفوا عن البصایر و البصایر  
 این مطلب کافیت البصایر صوفیه خام معنی این عبارت را نفهمیده و غلط گرفتاریها  
 بصورت جمیل پیدا کنند و بعشوه و دلال اینها فریفته گردند بطبع آنکه آنرا وصول بحقیقت سازند  
 و معراج حصول مطلوب نمایند کلا این خود سدره مطلوب است و حاجب حصول مقصود باطل  
 است که در نظرشان مزین گشته است و در غرور حقیقت افتاده جمعی از اینها حسن جمال بن صورت  
 حسن حق دانسته چنانکه گرفتاری باینها عین گرفتاری بحق می دانستند و مشاهده آنها را مشاهده

حق ی انکارند بعضی ازینها گفته است امر و چون جمال تو بی پرده ظاهر است و در حیرت که وعده فردا  
 برای چیست به تعالی الله العالیون علو کبریا حق را همانند این کوه نظران چه گمان برده اند و حسن و  
 جمال او را چه تصور نموده مگر نشینده اند که اگر فرشتا تار سه موسه حور بشت که از مخلوقات  
 وی است بجهان در دنیا افتد از انوارت و اشراق آن موی هرگز در دنیا شب نیفتد و  
 ظلمت نشود و قعده سوختن کوه طور و پاره پاره شدن آن بیک تجلی حق جل و علا و افتادن  
 و میوش گشتن کلیم احد علی نبینا و علیه الصلو و السلام از آن تجلیها بآن منزلت و قرب  
 نبص و آفرینی ثابت شده است و اینان باین بخیر دی بمر وقت بے پرده حق را بینان  
 و بوعده رویت اخروی عجب کنندگان لقد استکبروا فی انفسهم و غنوا حقو کبر اعلما  
 اهل سنه و جماعت شکو الله قد سمعهم جاهد کننده اند و بر این تعلی بر مخالفان اثبات  
 رویت اخروی کرده که غیر از این شسته از فرق مخالفه بیکس چه از یسین و چه غیر از یسین  
 بر ویت حق جل و علا قائل نیست بلکه آرا محال عقلی انکارند و اهل سنه هم آن را  
 با کیف گفته اند و مخصوص بآن نشاء داشته و این بوالهوسان و درین نشاء فانی حصول  
 این دولت قاهره را تصور نموده اند و بخواب و خیال خود خورسند گشته ربنا آتسنا من لدنک  
 رحمة و یحیی لنا من امرنا رشدا و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعه المصطفی علیه علی  
 آله الصلوات و التسلیمات انهم و اکملها **مکتوب شصت و هفتم** میقیم تصویر حقیقت  
 کائنات و فرق میان مکتوف حضرت ایشان و صاحب فتوحات این عرصه کائنات که عاقلان  
 و مشاهد و منبسط و سطح و عریض تخمیل میگردد و نزد حضرت شیخ فحی الدین بن العرب بسو  
 با بیان او حضرت وجود دست که جز او در خارج موجودی نیست و آن وجود ذات حق است  
 سبحانه که آنرا ظاهر وجود نامند که بواسطه انکاس و تبیین صور علیه شکوه که آنرا باطن وجود  
 میگویند و معبر بایمان ثانیة الذان وجود که بر وحدت و بساطت خود است متکثر و منبسط و طویل  
 و عریض در تخمیل می در آید میفرمایند که مشاهد و محسوس همه چه عوام و چه خواص در آن صفی در  
 کسوت کونی و در صور و اشکال تمایزه حضرت حق است سبحانه که عوام را هم توهم بلام میگردد و در عالم  
 اصلا از فاعله علم بیرون نیامده است و بوی از وجود خارجی نیافته عکس آن صور علیه است



که در مراتب حضرت وجود ظاهر گشته بنودی در خارج پیدا کرده عوام را در توهم وجود خارجی خود انداخته  
 مولوی جامی علیه الرحمة مسجموعه کون را بقانون سبق بنمودیم بصرف و رقاب بعد ورق بنحاک که  
 ندیدیم و نخواهیم در و بی جز ذات حق و شیون ذات حق بن و آنچه مکتوف و معتقد این فقیر است  
 آنست که این عرصه عرصه و هم است و این صور و اشکال که در آن عرصه هست صور و اشکال ممکنات  
 است که بفتح خداوندی جل سلطان در مرتبه حسن و در هم نبوده پیدا کرده است و اتفاق یافته است  
 و هر چه بشود و محسوس است درین صفح از جنس ممکناتست هر چند بعضی از سالکان را آن مشهود  
 متوهم بود واجب گردد و بعنوان حقیقت ظاهر گردد و اما فی الحقیقت از افراد عالم است و اولی و در  
 الود است و از دید و دانش با جداست و از کشف و شهود مایه است و خلق را در وجه که نمایان  
 در کدام آئینه در آید و به غایت مافی الباب این عرصه متوهم بطل آن عرصه خارجی است که شایان  
 مرتبه حضرت و جوب است تعالی و تقدس چنانچه وجود این مرتبه بطل وجود آن مرتبه است و این مرتبه  
 و هم را اگر اعتبار آنکه بطل مرتبه خارج است خارج گویند گنجایش دارد و چنانچه اعتبار وجود ظنی او را  
 موجود نیز گویند و این عرصه و هم در رنگ عرصه خارجی نفس الامری است و احکام صادق دارد  
 و معاطله ابدی بآن مربوط است چنانچه مجزاه حق از آن خبر داده است علیه و علی الصلوة و السلام  
 ملاحظه باید نمود که ازین دو مکتوف کدام یک تنزیه و تقدیس خداوندی جل سلطان اقرب  
 و الباقی است و بجناب قدس اولی و النیب و ازین دو کدام مناسب است بحدایت و توسط  
 حال وارد و کدام مناسب حال اینهاست سالها این فقیر معتقد مکتوف اول بوده است و احوال  
 عجیب و مشاهدات غریبه در آن موطن گذرانیده و مظهرهای و افروز آن مقام حاصل کرده آخر الامر محض  
 فضل خداوندی جل شان معلوم گشته که هر چه دیده شد و دانسته شد غیر حق است بجان که نفی آن لازم است  
 و بعد اللہ و الباقی بکرم خداوندی جل شان معاطله از نفی با نفا آمد و باطله که در این حق و ایمان بود و از دید  
 و دانش فرورخت و گرفتاری غیب الغیب حاصل گشت و موهوم از موجود جدا شد و قدیم از  
 حادث متمیز آمد حاصل مکتوف ثانی است لکن لعل باعنی در عرصه کائنات با وقت نهم  
 بسیار گذشتیم بسرعت چون سهم بگشتم چشم ندیدیم در و بی جز جنس صفات آمد و ثابت در و  
 المحمود الذی بران از او کائنات است لولا ان بداننا ان الله بعد جاء رسلا ربنا

بسم الله

یا حق و السلام مکتوب شخصیت و شمع بقیع محمد ششم شمی در تحقیق مرتبه و هم که عالم را از مرتبه نمود  
 وجود دارد و ما نیاسب و لک عالم را که موهوم میگیم نه آشنایست که عالم بخوت و مجعول هم است چگونه بخوت  
 و هم بود که در این عالم است بلکه آشنایست که عالم را حضرت حق سبحانه در مرتبه و هم خلق فرموده است  
 و هر چند و هم در آنوقت بوجود نیامده بود اما در علم احد سبحانه بوده و مرتبه و هم عبارت از نمودن بود  
 که در رنگ و اثر و از انقضاء جواله در و هم ناشی گشته است که نموده و از و به بود حکیم مطلق جل سلطان  
 عالم را در غیر مرتبه خلق فرمود و نمود محض را ثبوت و ثبات بخشید و از غلط بصیرت آورد و از آن  
 بصیرت کشید و نفس الامر با خت فاد الکسایدل اشد تیاتم حسات مرتبه موهوم عجب مرتبه  
 است که آنرا با موجود هیچ مزاحمت نیست و هیچ مداخله نه و هیچ جسته از جهات با و اثبات نمی نماید  
 و هیچ حدی و نهایی از او پیدا نمیکند و از موهوم را با نقطه جواله موجود هیچ جنگ نیست و هیچ جسته  
 از جهات این را با او ثابت نه و هیچ نهایی این نقطه را بعد و ث این دائره پیدا نموان گفت  
 که نقطه در عین دائره است یا در شمال قدام است یا خلف فوق است یا تحت ثبوت این جهات  
 مرآن دائره را نسبت بآن اشیا است که در مرتبه او ثبوت دارند اما چیزی که در مرتبه دیگر کان  
 است دائره یا دایره از جهات هیچ ثابت نه و نیز این نقطه را بعد و ث این دائره هیچ حدی و نهاییست  
 پیدا نشده است و بر صراحت حالت سابق خود است و لکن المثل الاعلی ازین بیان و ازین تشبیل  
 حال عالم با صانع عالم جل شان در باب که او را بحدایت و این عالم حایه و نهاییست حاصل  
 نشده است و جتنی از جهات کامل گشته این نسبت اینجا چگونه تصور گردد که در آن مرتبه علما اذیتان  
 نامی و نشانی نیست تا تصور نسبت نموده آید بید و نشان چند از کوه نظری حصول این نسب  
 و ثبوت انجبات را در حق صانع عالم جل شان نسبت بعالم تصور نموده نفی رویت و جوب تعالی نمودند  
 و از احوال رنگاشته و جبل مرکب و تقدیر کاذب خود را بر کتاب و سنت تقدیم داده گمان برده اند  
 که اگر حق جل و علامه شود و البته در جسته از جهات خواهد بود و از رانی و آن مستلزم حد و نهاییست  
 است از تحقیق سابق معلوم گشت که حق را سبحانه با عالم ازین نسبت هیچ ثابت نیست رویت  
 اثبات کنند یا نه رویت موجود بود و وجوب نبود چنانچه تحقیق این معنی خواهد نمود و مگر دانسته اند  
 که این محذور در وقت وجود عالم نیز کان است زیرا که در وقت صانع تعالی از عالم در جسته



از جهات او خواهد بود و نیز در عالم خواب بود و آن تسلیم حد و نهایت است و اگر در جمیع جهات عالم گویند  
حد و نهایت را چه خواهند گفت و که لازم وراثت است و نیز فساد جهت بواسطه تسلیم حد و نهایت است  
و آن خود لازم است خلاصی از ان مضیق در اختیار قبول صوفیه است که عالم را موهوم گویند و از  
اشکال جهت و نهایت و از بند و در موهوم گفتن هیچ مخطور لازم نمی آید که آن در رنگ موهوم موجود  
احکام صادق دارد و معامله ابدی و نعمات و تعذیبات سرمدی بوی مربوط است آن موهوم دیگر  
است که سقراطی بجزر و آن قائل است که آن اختراع و هم و تراش خیال است نشان باینجا  
بر سر اصل سخن رویم و گوئیم که دایره موهوم را ناکشته از نقطه جلاله است با آن نقطه هیچ جهت  
ثابت نیست و آن نقطه بیرون از جهات اوست که اگر فرضاً آن دایره تمام بصیر گردد و هر آینه  
آن نقطه را به جهت خواهد دید که جهت در میان اینها مفقودست در مانع فیه اگر لای تمام  
بصیر گردد و حق را جل و علایق است باینچه مخطور لازم آید در بهشت مونسان تمام بصیر گشته خواهند شد  
و هیچ جهت ثابت نخواهد بود و اولیایا حکم تخلیق باطل و قدر در دنیا آیند دولت حاصل میگردد و تمام بصیر  
میگردند هر چند رویت نبود و کفایت با خیر است اما حکم رویت دارد اینکه گفته که حکم تخلیق باطل است  
زیرا که در واجب تعالی فرموده اند که ذات اولیای کلمه بصیر و کلمه سمع و کلمه علم متکلمان را ازین  
اخلاق الهیه نصیب است بر صفت ایشان نیز در آن مقام پرنگ کلیت ایشان می بر آید بصیرت و اشکال  
و سایر مونسان را در آخرت این نسبت است فرموده بدولت رویت مشرف خوان براخت انشاء الله تعالی  
بسی مخطوری و شکی نیست بر بنیاد لازم نیست و احدی بجهت اعلم حقیقه الحال **مکتوب شصت و نهم**  
بقاضی موسی شوشین در ترغیب التزام شریعت و محبت ارباب جمعیت بعد از الحمد و بقلوة و تبلیغ  
الدعوات میرساند که احوال فقر را بخیر و دستگیر است و محبت ارباب جمعیت بعد از الحمد و بقلوة و تبلیغ  
داشته بود و نذر رسید خوشوقت ساخت سلامت و باستقامت باشد طلب انصاف اندراج یافته بود و بخود  
انصاف می رسید و متابعت سید المرسلین علیه و علیهم السلام و التسلیمات فایده مافی الباب متابعت را تمام است  
کیست آن ایمان احکام شرعی است و باقی قسام را فیه در مکتوبی که بعضی از مجانب نوشته است بتفصیل  
ذکر نموده است خواهیم گفت انشاء الله تعالی که نقل آنرا بشما فرستند با جمله مدارا فاده و مستفاده این طریقه  
بر صحت است بگفتن و نوشتن کفایت نمی شود حضرت خواجۀ نقشبند فرموده اند قدس سره طریقه

ما صحبت است و احباب کرام بدولت محبت خیر البشر علیه و علیهم السلام و التسلیمات از اولیای است  
افضل اندک بیج ولی بمرتبه محابی نرسد اگر چه او پس قرنی باشد السؤل من الاخوان الدعا و بسلامة  
الایمان ربنا آتئنا من لدنک رحمة و یبخی لنا من امرنا رشد آرم علی ورق خود گردانید است و  
باصلاح آمده است حضرت حق بجهت استقامت و با دو تسلیم **مکتوب هفتاد و هم** بولانا محقق  
ولد قاضی موسی در تحریف محبت ارباب جمعیت الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی **مکتوب**  
شریف که بمصوب رحم علی درویش مرسل داشته بودند رسید چون بنی از ذوق و شوق بوده  
مشرت بخشید و در کاغذ علمی و واقعه که رو داده بودند نوشته بودند از مطالعة آن فرحت بر فرحت  
انجامید این قسم واقعات بشهر است سعی باید نمود که از قوت بفعل آید و از گوش با خوش  
رسد امر و که مدارک تقصیر ممکن است فرصت را غنیمت باید شمرد و بتسلیف و تاخیر نباید  
انداخت حضرت خواجۀ احرار قدس سره فرموده اند که جمیع از درویشان بودیم سخن از ساعت  
موجود که در روز جمعه و ولایت نهاده اند در میان آمد که اگر بیسر شود در آن ساعت از حضرت  
حق بجهت و تعالی چه باید طلبید هر کس چیزی گفته چون نوبت بمن رسید گفت مصعبت ارباب  
جمعیت باید طلبید که در ضمن آن جمیع سعادت میرسد بعضی مکاتیب را نقل گرفته بمصوب  
راغ فرستاده است حضرت حق بجهت و تعالی منتفع گردانا و دیگر اخوی شیخ کریم الدین چند گاه است  
که آمده اند شاید که از احوال خود بشما نویسد از دوستان توقع دعا است ربنا تم لنا و اعف لنا  
آنک علی کل شئ قدیر و التسلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی الکملات  
و التسلیمات **مکتوب هفتاد و یکم** بجناب میرزا و خواجۀ محمد عبید امد و تیز سیان قانع  
موسوم که عالم است و بیان موجد حقیقه که صانع عالم است و مدال الشی الاصله لفظه جلاله  
دایره از دوسه در و هم ناشی گشته است چنانچه در خارج موجود است در و هم هم موجود لیکن  
آنجایه رو پوش نموده دایره است و اینجا باین رو پوش و موجود در خارج و در و هم نه بیست است  
که در هر مرتبه وجود علمی و دار کلام یک موجود است هم در خارج و هم در و هم که آنجا بی رو پوش دایره است  
و اینجا بار و پوش و این دایره موهوم که در و هم نموده دارد و بی بود که از غلط پدید آمده است  
اگر آنرا در آن مرتبه موجود گردانند اثبات قیود و بند و نمود یا بود سازند باینکه از



نقطه حس خواب برآمد و نفس امر خواہد گشت و احکام خداوند پیدا خواهد کرد پس این دایره در دہم حقیقت است  
و صورتی تحقیقش همان نقطہ جو الہ است کہ بآن برپا است و صورتش همان دایره است کہ ثبوت  
و ثبات پیدا کردہ است این صورت ہر چند عین آن حقیقت نیست کہ صفات و احکام متماثرہ  
دارد اما از حقیقت دور نیست و جدائی ندارد حقیقت است کہ باین نحو و خود را تمیز کردہ اند  
است **س** خوشتر آن باشد کہ سر دلبران بگفتہ آید در حدیث دیگران بہ حضرت شیخ محی الدین  
ابن العربی قدس سرہ در مقام گوید و ان شدت قلت الذنوب من وجہ و خلق من وجہ  
و ان شدت قلت باحیرۃ لعدم التميز بينهما لیکن باید دانست کہ این تمیز در میان حقیقت و صورت  
ہر چند در دہم است اما چون صورت در آن مرتبہ با بجا و خداوندی جلیس طاعت موجود گشتہ است  
و ثبات و تقرر پیدا کردہ بر آئینہ نفس الامر **س** و تمیز نفس الامر حاصل ساختہ بطریق  
ظہیرت موجود خارجی گشتہ چہ وجود صورت چنانچہ ظل وجود حقیقت است مرتبہ نمود و بعد از حصول بود  
ظل خارج آمدہ پس تمیز در میان حقیقت و صورت چہ کہ نفس الامری بلکہ خارجی شد حاصل یکے  
بر دیگرے متعین گشت و یکے عین دیگرے نیامد و آئینہ عین گشتہ است زیادہ بر تمیز و ہی تعمیدہ  
و در اہم اعتبار طاعتی نہ الیستہ سبحان اللہ مرتبہ دہم بواسطہ ایجاد خداوندی جل شانہ کہ  
و در آن مرتبہ واقع شدہ است خارج گشتہ است و نفس الامر آمدہ دور از عالم و خارج کہ تصور  
است گشتہ و چون این مرتبہ خارج آمدہ است تا چارہ دورے مرتبہ دہم را جدا نمودہ و نقطہ  
جو الہ موجود خارجی گشتہ و دائرہ کہ از ان ناشی است مہموم یافتہ عجب معاملہ است صورت  
کہ از حقیقت ناشی است و ہر چہ دارد از حقیقت دارد و بیچ جداستہ اور از حقیقت نیست  
بجزور اور از حقیقت جدا ساختہ اند و از توہم و تحقق آوردہ تمیز و ہی را خارجی گردانیدہ  
اگر یہ صانع اللہ الذی القہ کل شیء ملاحظہ باید کرد کہ لاشئ محض را بقدرت کاملہ خود شے  
گردانیدہ است و دانایان و قادر و مرید ساختہ بزرگے گوید **س** چونکہ او شے گوش و چشم و  
دست و پاے پیوہ ام و چشم بندی ای خداے پیوہ بندی چہ گنجایش دارد زیرا کہ چشم بندے  
در جایی ثابت است کہ غیر واقع را واقع نماید اینجا قدرت خداوندی جل شانہ غیر واقع را  
واقع گردانیدہ است و احکام کا ذہبہ را کہ در آن مرتبہ کائن بود و مادی ساختہ

شیخ میفرماید بعد از تمیز بینہ و حال آنکہ در میان عبد و رب پنجاہ ہزار سالہ راہ است کہ کریم  
تخرج الملكة والروح الی فی یوم کان مقدارہ خمسين الف سنۃ اشارہ بآن است شیخ خود نیز  
باین دوری راہ معترف است از پنجاہست کہ بجزت کامل گشتہ است سادہ لوحی از دوری این  
راہ حق را سبحانہ بعد از انکار و در خود و در فناء سبحانہ قریب بل اقرب الی بعد از  
نفس العبد بلکہ این بعد باعتبار درک و معرفت است نہ باعتبار مکان و مسافت نقطہ آخر را  
نزدیکتر بن نقطہ است بمبدأ دائرہ لیکن چون پشت او را بجانب ہذا ساخته اند و رو  
او را بطرف دیگر گردانیدہ تا چارہ یافت او با وجود قرب از مبدأ دور افتادہ است و بعد از طے  
جمع نقطہ مربوط گشتہ **س** اسے کمان و تیر با پر ساختہ بہ میدان نزدیک تو دور انداختہ بہ  
ہر کہ دور اندازد و دور تر بہ از چنین میدانست او بجز تر بہ بلے تا شد تمامی بعد کشد قدرت  
قرب نماید صانع اللہ سبحانہ و خیرہ و السلام علی من اتبع الهدی مکتوب ہفتاد و دوم  
بنجاب خواجہ حسام الدین احمد در آنکہ تلونیات عسکر بار با ب جمیع تمکین است با جواب  
استفساری کہ در باب مولود خواندن نموده بود انھم قد و سلام علی عبادہ الذین اصطفی اصحیفہ شریفہ  
و ملاحظہ نمید کہ از دورے کرم و شفقت نامزد و این فقیر ساختہ بودند بمطالعہ آن مشرف گشت  
صد سبحانہ الحمد و المنة کہ بصحت و عافیت اند و از تقدیر احوال دوستان دور افتادہ فارغ نیستند  
احوال و اوضاع فقرا را انھم دوست و محبوب دوست کہ در حین بلا عافیت است و در مظان فقر  
جمیعیت فرزندان و دوستان کہ ہمراہ اند و اوقات شان جمیعیت است و احوال ایشان در ترے  
و تزیین عسکر و حق ایشان خانقاہ شخص است کہ در عین تلونیات لشکریان تمکین نصیبشان است  
و در عین گرفتاریاے شتی کہ از لوازم این موطن است گرفتار یک مطلب اند کہ را ایشان  
کارے و نہ ایشان را از کسے بارے مع ذلک مسلوب الاعتبار اند و بدولت جس و قید گرفتار  
عجب جسے است کہ ربانی را در عرض آن بوسے نخرند و طرے قیدے است کہ اطلاق را از انجا  
بہ پیشینے نہ ستانند انھم قد سبحانہ و المنة علی ذلک و علی جمیع نعمہ العظام حمداً و ما مقصود  
از فرستادن کتابت بہ قرۃ العین انھما حسرت بود بر فوت بعضی نعمتہا کہ در جوار وطن  
حصول آن متوقع بود و در لشکر آمدن و صحبت داشتن آنجا مربوط بصلح ایشان است



که ایشان اوضاع لشکر و لشکریان را بهتر میدانند و تقع و ضرر انیولن را بیشتر می شناسند اندراج یافته بود  
که اگر نبوی که از آفات محفوظ خواهند بود باید انضباط عند الله تعالی انفا حواصداً بجان که از امرایان  
بکرم الله بجان با وجود کثرت اختلاف با ربان بکفر و بیگانه را تا این زمان آفت نرفته نرسیده است  
و از مطالب بسیار غنا شده و دیگر در باب مولود و خوانی اندراج یافته بود و در لیس قرآن خواندن  
بصورت حسن در قصائد لغت و منقبت خواندن چه مضائقه است ممنوع تحریر و تغییر حدوث  
قرآن است و التزام رعایت مقامات لغت و ترویج دعوت بآن طریق امکان بالقصص مناسب  
آن که در شعر نیز غیر مباح است اگر بنویسند که تخریف در کلمات قرآنی واقع نشود و در قصائد  
خواندن شرایط مذکور تحقق نگردد و آنرا هم بغرض صحیح بخیر نمایند چه مانع است خدا و ما بخاطر فقر  
میرسد این باب مطلق نکند بود الهوسان ممنوع نمیکرد اگر اندک بخیر کرد و بد بخیر بیدار  
خواهد شد قلیله تفسیر اے کثیره قول مشهور است و السلام مکتوب هفتاد و سوم  
حضرت خواجه محمد و مزاده خواجه محمد سعید در اسرار صفت حیات که فوق علم است و در بیان آنکه  
علم چنانچه از صفات زائده است از شیون غیر زائده است نیز و کذا سایر الصفات حضرت شیخ  
محمد الدین بن العربی قدس سره و متابعان او که تنزلات خمس نوشته اند تعین اول از اجمال حضرت  
علم اعتبار ننموده اند و آن را حقیقت محوی گفته علیه و علی آله القلوات و التسلیات و کشف  
این تعین را بطله ذات دانسته و فوق این تعین لا تعین میدانند که مرتبه ذات بخت است  
و احدیت مجرده از جمیع منصب و اعتبارات پوشیده ماند که فوق شان اعلم شان الحیوة است  
که علم تابع اوست و او ام جمیع صفات است چه علم و چه غیر علم و چه حصولی و چه عسلی  
مقصود است و این شان الحیوة شانه است عظیم الشان شیون و صفات دیگر و جنب آن حکم  
بد اول در مذنبیت بدریای محیط عجب است که شیخ بزرگوار باین ملکیت وسیع سیر نظر نموده  
است و از گشتنهای این گامای علوم و معارف نه چیده و هر چند این شان حضرت  
ذات عز شأنه اقرب است و جهالت و عدم ادراک انشأنا چون شایسته تنزل اولیات  
دار و از سلطان علم و معرفت است قل او کثر در الوقت که این فقیر را بکرم الله سبحانه  
سیر در ان شان عظیم الشان افتاده بود و در نه آن مقام بهمانست بعیده مشهود شده بود

که شیخ آنجا کلمه دارد که در ان اقامت و زبده است شاید در آخر با خط از مقام فرار گرفته باشد بعد از  
درین طور بعد بای چون بدو اعتبار نتوان گفت تنگی سیدان عبارت است با صورت مثالی آن  
بعد همچون در عالم مثال بعد ساقف مشهود است بجا آنکه لا علم لنا الا ما علمتنا اما انت اعلم بحکم  
و السلام علی بن ایتج الهدی فصل بالخر ازین بیان لازم آمد که علم در مرتبه حیوة که فوق است  
ثابت نبود چه علم حصولی و چه حصولی و چون در مرتبه حیات ثابت نبود در مرتبه حضرت  
ذات عز شأنه چگونه ثابت باشد که فوق الفوق است و چون علم ثابت نباشد نقیض اثبات  
بود و تاملی الله سبحانه عن ذلک علواً کبیراً یعنی ازین اشکال منجی بر معرفت و حقیقه است  
که کم کس از اولیاء الله بآن لب کشاده است باید دانست که علم و اجبی جل شأنه مثلاً  
چنانچه از صفات ثنائیه حقیقت زائده است چنانچه اهل حق فرموده اند از شیون و اعتبارات  
ذاتیة غیر زائده است نیز و چون قسم اول از صفات زائده است بر ذات تعالی متعلق آن نیز  
ما سوامی ذات سبحانه عالم باشد ما سوا سوا صفات زائده و اجبی جل سلطان چه آنچه بدایت  
تسمی گشته است اسم زیادتی پیدا کرده شایان مرتبه مقدسه حضرت ذات تعالی و تقدس بنود و  
تعلق بآن جناب قدس پیدا کنند حصولی باشد آن علم با حضوری اگر حضوری است نیز بظنی از ظلال حضرت  
ذات تعالی متعلق است اگر چه اتحادی در بیان علم و عالم و معلوم پیدا کرده است چنانچه مرتبه اتحاد  
نیز ظله از ظلال بمرتبه مقدسه است نه عین آن اگر چه جمیع گمان غیبت آن بوده اند و قسم دیگر که از  
شیون ذاتیة غیر ذاتیة است متعلق آن حضرت ذات است و پس تعالی و تقدس و بالاتر است  
از آنکه ما سوامی ذات او تعالی و تقدس عز سلطان تعلق پیدا کند با جملة علمی که زائد است  
تعلق آن مقصود ما سوا ذات است تعالی و تقدس و علی که زائد نیست و مجرب اعتبار تعلق آن  
مقصود بر حضرت ذات است تعالی و تقدس و علی که در مرتبه حضرت ذات تعالی متقی  
است همان علم زائده است که شایان آن مرتبه مقدسه نیست که ظل آن شایان علم غیر زائده  
است از انتفاع آن علم ثبوت نقیض آن که جعل است لازم نیاید بر گاه که علم از  
صفات کامله است آنجا گنجایش ندارد و نقیض این که سراسر نقص است چه  
گنجایش دارد که در ان حضرت بار یا بد غایت مافی الباب این هر دو نقیض از ان



حضرت مسلوب بود و هیچ مظهر نبود و عارفی گوید معرفت ربی بجمع الاعداد و گویا بواسطه علوم متعالیه آن  
مقام اقدس هیچ کس ازین دو نقیض آنجا نمیرسد هرگاه جمیع نسب و اعتبارات در آن حضرت  
مسلوب باشند علم و عدم علم که از جمله نسب اند نیز مسلوب باشد آن ممکن است که او را از نسب  
و اعتبارات چاره نبود و جمیع در رفع نقیض در و سبب نباشد خالق نسب و اعتبارات منزه است  
از نسب و اعتبارات و قیاس غایب بر شاید درین موطن متعین است با آنکه گویم انتقایی علم خاص  
مستلزم عدم علم مطلق نیست بلکه مستلزم عدم علم خاص است که متضمن شایستگی است برین  
تقدیر هیچ مظهر لازم نیاید و ارتفاع نقیضین نشود و فایده باید دانست که علمی که از شیون آید  
فنائی هیچ مناسبه ندارد و بعلمی که از صفات زائده است اگر چه اصل این علم همان علم است چه  
صفت زائده ظل شان ذاتی است آنجا همه انکشاف در انکشاف است و حصول است  
در عین حضور از علو درجه آن چهل نمیشود و در طرف اوقات و در بقا است و بر مقتضای درخواست  
بر خلاف صفت علم که چهل آنرا بقا است بر پاست اگر چه وقوع آن غیر جائز و خطا است و این  
احتمال نقیض آنرا باعث انحطاط او گشته است و از تعلل آنجا سبب قدس باز داشته چه احتمال  
نقیض کمال هر کمال که باشد آرد و آنحضرت گنجایش نیست قدریکه در آن مرتبه مقدسه  
اثبات نموده اند بآن است که عجز در طرف دیگر او نیست بخلاف صفت قدرت که احتمال  
نقیض دارد اگر چه واقع نیست علی هذا القیاس جمیع الشیون و الصفات الواجبه لقیا  
و تقدس است و چون شان العلم را بصفت العلم هیچ مناسبت نباشد علم مخلوقات  
آن شان عظیم الشان چه نسبت بود و کدام مناسبت باشد و تعلل آن بآن مرتبه مقدسه  
چگونه متصور بود و دیگر آنکه بنده نوازی فرمایند و انکشاف ناقص مخلوق را از نزد انکشاف  
خود جلای و بند و بعد از فنا اتم و بقای اکمل از نزد خود بخشد در نیوست تواند بود که تعلل  
بچون بآن مرتبه مقدسه پیدا کند و جانی برسد که اصل را از آنجا کوتاهی کند و بر مرتبه اصل باصل  
الاصل و اصل گردد این خصوصیت است که به نبی آدم مرتبت شده است و راه ترقی بر ایشان گشاده است  
هم از اصل میگردد و هم از اصل الاصل در جانی میرسد که اصل در ناسطل و راه نیاید ذلک  
فضل الله و تسمیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم مکتوب بنقصان و وجه چهارم

بجسترت محمد و مزاده خواجه محمد معصوم در شرح کلام صاحب فصوص در بیان تجلی ذات و تحقیق  
در اسرار خاص حضرت ایشان در آن باب و حسب اتفاق این مکتوب شریف با تمام رسید و بگویند  
و سلام علی عباده الذین اصطفی قال الشیخ ابن العربی قدس سره و التجلی من الذات لا یكون  
الا بصورة التجلی له فالتجلی له لارای سومی صورتی فی مرآة الحق و ماراے الحق و لا یکن  
ان یراه و المراد من مرآت الحق هو الشان الذاتي الذی ظلله الاسم الزائد الذی یومئذ به  
لتعین التجلی له فان لكل اسم زائد یومئذ به تعین من تعینات المخلوقات اصلا فی مرتبت  
الذاتیة و هو الشان الذی یومئذ به اعتبار فی الذات کما حققت فی غیر موضع و یس  
المراد منه الذات مطلقا فان المطلق لا یكون مرآة للتقید و لما كانت المرآت مقیده مثل  
الصورة الکائنة فیها و اصلا لاصل تلك الصورة لاجرم تجلی المرآت فی نظر التجلی له بصورة  
الکائنة فیها من غیر زیاده و لا نقصان لان تجلی ذلک الشان و ظهوره فی هذه المرتبة التي  
وقع التجلی فیها لا یكون الا بهذه الصورة التي كان التجلی له علیها الا ان ظهوره بهذه  
الصورة لبناء و عدم تعلقه بالعالم مشروط بتوسط الاسم الظل یومئذ به تعین صور التجلی  
و هذه المرآت المقدسة بما نمته لسان المرایان ظهور الصورة فی تلك المرایا کما کن فی زاویة  
من زوايا و لا تظهر لمرایا باعیان الصور احواله فیها لبانیة فیها بخلاف هذه المرآت المقدسة  
فان الصورة غیر حالت فیها و لا حاصلة فی زاویة من زوايا باعدم الحالیة و المحلیة  
فی تلك الحضرة و کوحسب عدم التبعض و التجزئ فی تلك المرتبة المقدسة و لو و بها  
بل تظهر هذه المرآت المقدسة بکلیتها بصورة التجلی له کما کن بی مرآة صورة فالتجلی له  
ماراے سومی صورتی فی مرآت الحق الذی هو شان الذات الذی ظهر بصورة  
التجلی له و ماراے الحق المطلق و لا شان الخاص علی النج التشریعی و لفظ التقیسی  
و لا یکن ان یراه هذا شیء علی راے الشیخ فی نفی امکان الرویة التشریعیة و اثبات  
الرویة فی النظورات التشریعیة الساجدة للطیفة بطریق التمثل و التمثال و هو کما  
ترے مخالف لما اتفق علیه علماء اهل السنة و الجماعة شکر الله تعالى لا یسهم  
من ان رویته تعالى فی الدنیا جائزة غیر واقعة فی الآخرة بلا کیف و اقول لا یکن تثل



و مثال سه برهه المومنون بغير كيف + و ادراك و ضرب من مثال + لان روية التمثل  
روية كيف و ايدى ليست روية للتعالي بل روية مخلوق او جوده و اظهر بطريق التمثل  
و هو تعالي و راء التمثل و مثال و راء التوهم و الخيال و كل ذلك مخلوق لا تعالي  
و لعجب من كبر العرفاء انهم تسوا بالتشبيه عن التنزيه و بالحدوث عن التعظيم و انفقوا  
بالمثال و عكفوا للتمثل و ظني ان ذلك لمرض حدث لهم من قولهم بالتوحيد  
و الاتحاد و اصرارهم على تصور حكمهم بان العالم هو الحق سبحانه فلا جرم تكون روية اى  
فروى من افراد العالم روية لا تعالي عندهم للاتحاد و بينهما من هنا قال بعضهم بالشعر  
انفارسى من امر و زوجون جلال توبى بده ظاهراست به در جبرتم كه وعدة فردا  
بر اے چيست به الا ان الشيخ اخفى من بين تلك الافراد و اخا صاحب حاصل  
بطريق التمثل و بولايجدى نقعا كانه قدس سره بوفور عليه بالكتاب و السنة و اقوال  
العلماء رتبة على شناعة القول باطلاق الروية و الحكم بان رويةهم مطلقا روية  
سبحانه مع ذلك نغلبه السكوفوت حال التوحيد و تخلص مضيق التشبيه مطلقا  
و ما تفرغ لتحقيق الكمالات التنزيهية سفر دابل زعم ان المنزه الصرف قاصر و ناقص محدود  
تعالي كالمشبه ففر عن التنزيه الصرف و جزأه بان الكمال في الجمع بين التشبيه  
و التنزيه و الحكم بين احد جامعين الآخر ليرفع التمجيد و التقييد مطلقا و لا يخفى  
عليك ان التشبيه معدوم في الخارج عنده و اما الموجود في الخارج فهو موجود  
ابصرف فلا يكون احدا محدا و اوقفه اللاخر على قياس الوجود و لعدم  
الخارجيين فان العدم غير محدد للوجود و لا العكس فان الوجود على اطلاقه  
مع العدم اطلاقه مع الوجود غير مقيد احدا بالآخر و لو كان العدم محدد للوجود  
لكان ينبغي ان يحكم بان الكمال في الجمع بين الوجود و العدم و يكون احدا  
عين الآخر و هو سفسطه ظاهرا فلا يكون القول بالتنزيه الصرف تحديدا للتعالي  
ولا يكون الجمع كمالا بل نقصا و النقص بالكمال و معلوم ان المركب من الناقص  
و الكمال ناقص بقية الصور المعلومة لاسما بالاعيان الثابتة عنده ثابتة في السلم

و هي ايضا لا تتلزم تحديدا الموجود الخارجى حتى يحكم بالاتحاد بعينية مبنيا و بينه و انما يحسد و  
الموجود الخارجى مثله بالموجود الخارجى مثله و اما الموجود العلوى فلا يحسد و الموجود الخارجى  
ولا يزعمه لبيان المرتبين الاترى ان تصور شرك الباري تعالى و ثبوتة في العلم  
ليحكم عليه بالاستحالة لا يزعم الباري تعالى الموجود في الخارج و لا يجوده و لا يعقده  
اصلا حتى يتجلى في دفعه محلا غير واقع بان احدا عاين الاخرين و لترجع الالى كلام الشيخ  
في التجلي الذاتى و ما يناسبه فنقول ذكر الشيخ بعد ذكر هذا التجلي حاصله ان هذا التجلي نهاية  
التجليات و نهاية العروجات و ما بعد هذا الالعدم المحض فلا قطع و لا تعجب نفسك  
تجصيل العروج فوقه و الوصول وراءه فلا مقام اعلى من هذا العروج من على الذات  
مكتوب بنفقا و و تحمى ازين حقيقه محمد باشم كشمه در بيان آنكه تجلي افعال و تجلي صفات  
و تجلي ذات سبحانه اخوى خواججه محمد باشم كشمه بداند كه تجلي افعال عبارت از ظهور فعل  
حق است سبحانه بر سالك برنجيكه افعال عباد ظلال آن فعل نمايد و اين فعل را  
اصل آن افعال در يابد و قيام اين افعال را بان فعل واحد شناسد و كمال اين  
تجلي است كه اين ظلال از نظر او تمام مخفى گشته باصل خود لمحق گردد و فاعل  
اين افعال را در رنگ جامد و جس و حركت يابد و آنچه ارباب توحيد وجود كعبيت شيا و  
قائمند و همه اوست ميگويند درين موطن گفته اند و اين افعال متشكبه عباد و افعال يك  
فاعل جلشانه و البته آنجا اخفاست انتساب افعال است كه به فعله خود داشته و  
حدوث انتساب است آن افعال را بفاعل و اخفاست نفس افعال است  
و اسحاق آنها باصل شتان ما بينهما و ان يكوا و ان يخفى على البعض تجلي صفات ذات  
و ظهور صفات حق است سبحانه بر سالك برنجيكه صفات عباد و افعال صفات و ايجى و ان  
جل سلطانها و قيام آنها را باصول آنها در يابد علم ممكن را شلال ظل علم واجب يابد و قائم  
باو داند و چنين قدرت او ظل قدرت او تعالي داند و قيام آن باو تصور نمايد  
و كمال اين تجلي است كه اين صفات ظلال تمام از نظر سالك مخفى گشته باصول خود  
لمحق گردد و خود را كه موصوفات اين صفات بوده است در رنگ جامدى بى حيات و



بے علم باید اثر از وجود کمالات و توابع وجود در خود نیابد و ذکر باشد آنجا  
نه تو جسے نہ حضور می بود نہ شهودی بعد از حق باصل اگر چه تو هست خود بخود متوجہ است  
و اگر حضور است خود بخود حاضر و نصیب که سالک راست ازین مقام حصول حقیقت فنا و سستی  
انتقالے امتساب کمالات است که بر عزم خود آن کمالات را بچند توب  
می ساخت و ادای امانت است بابل امانت که بقصد و کذب آن امانت را از خود  
می انگاشت و نیز زوال مورد کله انا است بعد که اگر او را بقیاس با مد شرف سازند  
نیز هرگز انا را موردی نباشد و تعبیر از خود با نانی تو اندک در چند خود را بجان اصل  
خود باید بگشاید اطلاق کلمه انا بر این اصل میسر نباشد و خود را عین اصل خود نمیتواند گفت  
که خودی از وی بر طرف شده است و انا نیت زائل گشته انا الحق گفتن از عدم  
حصول این نسبت است و سبحانی بر زبان آوردن از تار سیدن بایند و لکن  
این قسم الفاظ که از اکابر صادر شده محل بر توسط احوال شان باید نمود و کمال شان  
و راه آن گفتگو اعتبار باید فرمود این دولت فنا که حقیقت نیستی است هر چند  
متممات تجلی صفات است اما حصول آن از بر تو تجلی ذات است و ذات متجلی نشود  
این دولت فنا میسر نیاید بلکه تجلی صفات نیز با تمام نرسد تا نیایی نرسد از تجلی ذات  
که آن بقیه عارف که در نظر او در رنگ جاویدت میجو و نیز زائل می گردد و آن  
عده بوده است که اصل بر ممکن است که بواسطه انعکاس صفات کامل حضرت و وجوب  
تعالی و تقدس در وی امتیاز و تشخص پیدا گشته بود و باین آئینه داری از اعدام  
و بیک جدا شده و چون این ظلال منعکس باصول خود ملحق گشت مابہ الامتیاز درین اعدام  
نماند و این عدم خاص نیز بعد مطلق ملحق شد این زمان از عارف نه نماند و نه نشاسته و نه  
اسے ماند و نه رسمی لا شیع و لا تیز و وجود و توابع وجود چنانکه از وی و در گرفته رفت عدم  
از وی جدا شده باصل خود لاحق شد باید دانست که امتیاز این عدم از اعدام دیگر بواسطه  
حصول ظلال صفات در وی حاصل شده بود باعتبار توهم بوده است و فی الحقیقت در وی  
هیچ ظله کائن نبوده در رنگ مرایای دیگر که حصول صورت در آنها باعتبار توهم است و چون

حصول ظلال در وی باعتبار توهم بود امتیاز او نیز هست باشد پس وجود ممکن چنانچه  
باعتبار توهم است عدم او نیز باعتبار توهم باشد بیرون دایره توهم او را قدامتگاه نداده اند چه  
فی الحقیقت وجود بر صراحت اطلاق خود است و عدم بر صراحت اطلاق خود نه متنزل  
آمده است و نه این را ترستی کمال اقتدار صانع است لغای که در مرتبه توهم از ان و ازین  
عالمی را خلق فرموده است و اتفاق تمام داده و معامله ایست و عذاب و ثواب سروری  
بوی منوط گردانیده و اذ لک علی افتد بغیر و آنکه در بالا گفته ایم که حصول بایند و لکن فنا  
از بر تو تجلی ذات است یعنی حصول نفس تجلی ذات بعد از حصول بایند و لکن فناست  
که تا نرسد نیایی فرق در میان بر تو تجلی در رنگ فرق در میان اسفار صبح و طلوع آفتاب  
در یاب در وقت اسفار بر تو تجلی آفتاب است و بعد از طلوع نفس تجلی آفتاب است  
که بعد از بر تو انداختن تجلی بعضی را بنفس تجلی مشرف نشاند و بواسطه عرض بعضی عوارض  
بآن دولت قصوی نرسد اسفار را در یابند و بعرض علت مایه یا رضی بطلوع آفتاب  
متمم نشوند و ایضا در شهود اسفار کمال قوت با صر در کار نیست شهود آفتاب است که کمال  
قوت با صر میطلبد و وحدت نظر بخود خفاش سکین در ادراک اسفار قادر است و در ابصار  
آفتاب عاجز دیده دیگر میاید که بآن ابصار آفتاب نماید و لب باشد که استعداد بر تو تجلی ذات بود  
و استعداد نفس آن تجلی نبود و خفاش را استعداد بر تو تجلی آفتاب است و استعداد تجلی آفتاب است  
سخن میگویم سربسته شاید نافع آید بعد از انصرام تجلی صفات و بعد از حصول قنای صفات  
و ذات عارف را تجلی روید که گویند و بجز تجلی ذات است و گویند بر رخ است در میان  
تجلی صفات و تجلی ذات صاحب دلته را که ازین تجلی گذرانیده پیش بر نرسد از تجلی ذات بقدر استعداد  
او را نصیب است و این تجلی بر دخی بر عزم این فقیر اصل است در آن تجلی ذاتی را که شمع علی الدن  
بن العرفی قدس سره پست از ان تجلی باین عبارت فرموده است من الذات لا یکن لا بصوره  
التجلی فالتجلی له مارا سے سوے صورت فی مراتک الحق و مارا سے الحق ولا یکن ان  
براه و شیخ این تجلی را متممات تجلیات گفته است و فوق این مقام ندانسته گفته  
و اما بعد بنی التجلی الا عدم المحض فلا تطمع ولا تعجب فان الرقی من بزه الدرجه من التجلی



الذی عجائب کار و بار است و معلوم مطلوب حقیقی در ماوراء این تجلے است و شیخ از آنجا  
می ترساند و بگریخته و میزد که امد نفس تمذیر و تمذیر میفرماید با آواره شگمان اگر در  
طمع کنیم و در حصول آن لقب کشیم چه کار کرده باشیم و از جوهر نفیس بجز ریزه تلی گشته  
غایت مافی الباب نصیب از هر مرتبه مناسب آن مرتبه است نصیب که از بچین میسر گردد و بچین  
خواهد بود که چون راه بچین راه نیست پس معرفتیکه با مرتبه تعلق گیرد در رنگ معرفتی است  
که به چون متعلق شود که این معرفت را گنجایش نیست از آنجا گفته اند که العلم فی ذات  
الله سبحانه جل ایس علم من جنس العلم المتعلق بعلم الممكن فانه من مقوله الکلیف  
ولا کیف و تفکر که در ذات امد تعالی سبحانه منع کرده اند بواسطه آنست که اول تعالی  
ماورای تفکر و تمیل است و اوست باری توان یافت نه بفکر و خیال ربنا اتنا من لولیک  
رحمة و یحیی لنا من امرنا رشداً و شیخ قدس سره بایسته میگذشت و بعد از آنکه الا الوجود  
الصرف والنور المحض بعد آن تجلی که عدم گفته است باین اعتبار گفته که عالم صفات  
از صفات بالا گذشتن در عدم خود کوشید نیست نه اینچنین است عارفیکه از صفات که  
اصل اوست بالا نرود و از شیون و اعتبارات ذاتیه فوق گذرد چه کار کرده باشد و بر  
چه آمده نماید و بقای که او را در هر مرتبه میسر شده است بر رفتن فوق از اصل خود و لیر  
ساخته و بقای اصل از اصل گذشته و باصل الاصل رسیده **و** تحرق بالنار من لیس بها  
ومن هو النار کیف یحرق **و** شیخ قدس سره اگر باصل این ظل میرسد از مرتبه فوق  
نبی ترسید و نبی ترسانید لیکن حسن ظن تعالی آن میکند که بفضل خداوندی جل سلطان  
آن بزرگوار از ان مقام مرتبه فرموده باشد و حقیقت کار را در یافتن حال بزرگوار باین  
قال او نباید بخشد شاید آنرا در ابتدا و توسط گفته باشد و از آنجا بر اصل گذشته من استوی  
یوما فهو مغبون و الله سبحانه الموفق ان تجلے ذات چه نویسد چه تواند نوشت که ذوقی  
بر که یافت یافت و من لم یذق لم یدرس قلم اینجا رسیده و سرشکست **و** اینقدر و اینها  
که تجلی ذات در حق این عارف گرفتار او بالا ذکر یافته است و اعلمی است و آنچه دیگران  
کالیرت و او را بر دوام است بلکه تجلے برقی فی الحقیقت تجلی ذات نیست اگر تجلی ذات

گفته اند تجلی شانه از شیون ذات است که سریع الاستیاء است هر جا تجلی ذات است و نبی ملاحظه  
و اعتبارات است دوام آنرا لازم است و استار آنجا متصور نه کمونیات تجلیات از صفات  
و شیون نشان میدهند حضرت ذات تعالی و تقدس که از کمونیات منزله و برت و استار را  
آنجا گنجایش نه ذلک فضل امد لویته من یشاء و امد ذو الفضل العظیم مکتوب بنفشاد و ششم  
بحضرت محم و مزاده خواجهم معصوم در علو شان العلم و مرتبه مقدسه فوق آن که برت  
منور صرف نشان العلم هر چند تابع شان الحیوة است اما علم را در مرتبه حضرت ذات تعالی و  
تقدس بعد از سقوط اعتبار صفات و شیون شایسته و گنجایش که حیات را بسا از صفات  
و شیون خود چه رسد مرتبه است در مطن تجرد از جمیع نسب که غیر از اطلاق نور بود و تجرد میفرماید لکلام  
که علم را نیز آنجا گنجایش است نه آن علم که آنرا حصول یا حضور می گویند که آن با هر دو قسم خود  
تابع حیوة است آن علم بچین و بچگونه است در رنگ حضرت ذات تعالی و تقدس و بهر شعور  
است بچین به اعتبار عالم و معلوم و فوق آن مرتبه ایست که علم را در ان مطن در  
سائر شیون گنجایش نیست آنجا به نور است که اصل آن شعور است بچین و بچگونه است  
و چون ظل آنحضرت نور بچین و بچگونه بود از بچین اصل که عین نور است چه گوید و چه  
تواند گفت و همکالات چه و چه امکان فلال نورند و بنور بر پا اند و وجود همه از نور وجود  
گشته است و سبب آنرا شده مرتبه اولی چون از مرتبه حضرت نور صرف رانحه اخطا دارد  
و جامع شعور نور است بجز صادق علیه و علی الصلوات و السلام آنرا مخلوق گفته است  
و تعبیر از ان گاهی بعقل فرمود آنجا که گفته اول ما خلق امد العقل مگای از انور یا در نور  
و گفته اول ما خلق امد نوری و هر دو یک است هم نور است و هم عقل و شعور و چون آن  
سرور علیه و علی آله الصلوات و السلام این مرتبه نور را نسبت بخود داده است و فرموده  
نوری توان گفت که این مرتبه حقیقت محموی بود و تعین اول باشند آن حقیقت تعین  
اول که متعارف گشته است آن تعین اگر تله از ظلال این تعین باشند هم مغتنم است چنانچه  
مراد از این عقل آن عقل نیست که فلاسفه آنرا بطریق ایجاب از واجب تعالی صادر اول گفته اند  
و آنرا امد و مد و در کثرت ساخته باید دانست که بهر تعین است رانحه امکان دارد و شوی از



عدم یا وی جمله است که باعث تعیین و تمیز وجود گشته است تعالی و بقصد یقین الاشیا و صفات و جوی است  
 جل شانه که تعیین و تمیز پیدا کرده اند با وجود قدم واجب لذواتها نیستند بلکه واجب لذات واجب اند لکن  
 که حاصل آن وجوب بالذات است که از تمام امکان است هر چند از اطلاق لفظ امکان در صفات  
 قدیمه تماشای لازم است که موم حدوث است و مناسب آنجا اطلاق وجوب است که از ذات واجب  
 آمده است تعالی اما فی الحقیقت امکان را آنجا گنجایش است که وجوب نشان لذواتها نیست  
 و از غیر آمده است هر چند غیر نگویید و غیر مصطلح خواهند اما اثینیت مقتضی غیریت است  
 الا نشان متغایر آن قضیه مقدره ارباب معقول است عجب است که شیخ محی الدین بن العرب  
 دو تعیین را وجوبی گفته است و سه تعیین را امکانی فی الحقیقت جمیع تعینات داغ غلیظ و واضح  
 امکان دارند هر چند از ممکن تا ممکن فرق بسیار است که قدیم و دیگر به حادث بود اما بهما از دایره  
 امکان خارج نیستند و بوی از عدم دارند مرتبه دوم را که نور صرف است و بلا تعیین متعین آن را  
 ذات بکت واحدیه مجرده در رنگ دیگران خیال کنی که آن نیز حجابی است از حجب نورانیت صرف  
 که آن صد سبعین الف حجاب من نور و ظلمه هر چند تعیین نیست اما حجاب مطلوب حقیقی است  
 اگر چه آخرین حجب بود و اول تعالی و راه الورا است این نور صرف چون داخل دایره تعیین  
 از ظلمت عدم منزه و مبرا است و حد المثل الا علی مثل آن مثل شعشان نور انکاب است  
 که حجاب قرص او است و از عین قرص ستر گشته حجاب او شده است فی الحدیث  
 حجاب النور و این مرتبه علیا فوق تجلیات ذایته است از تجلیات فعل و صفت چه گوید  
 زیرا که تجلی به شوت تعیین متصور نیست و این مقام فوق جمیع تعینات است اما نشاء آن تجلیات  
 ذایته همان نور صرف است و تجلی توسط او صورت بندد لولا لما حصل التجلی و حقیقت کعبه ربانی  
 انکارم که حضرت آن نور است که سجود جمیع آمده است و اصل جمیع تعینات شده است هر گاه ملاذ و لمجاو  
 تجلیات ذایته این نور بود و سجودیت دیگران چه ستایش او نماید و چون کمال فضل عنایت خداوندی  
 جل سلطان عارفی را از هزاران بوصول بایند دولت مشرف سازد و بفضله و بقا و غنی و مطلق مفر از فناء  
 تواند که بقای این نور یافته از فوق الفوق خط و افرد یابد و بنور از نور گذشته باصل نور برسد  
 ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم پس معارف چنانچه در اسطوره نظر و فکر است

در ای طور کشف و شهود است نیز ارباب کشف و شهود در فهم این علوم در رنگ ارباب علم عقل اند و نور است  
 نبوت باید که بدولت متابعت ابناء علیهم الصلوات و التسلیات بدرک این حقائق هدایت فرماید و دریافت  
 این علوم و معارف و لذات کند باید دانست که این نور در رنگ سایر انوار حاشا که شامیه از امکان  
 داشته ممکن باشد و از جنس جوهر عرض بود مرتبه است که غیر از نور بر سر هیچ چیز اطلاق  
 نمی توان کرد اگر چه وجوب وجود بود که وجوب دون اوست تنجیه ازین بیان که توهم نکند که خرق  
 جمیع حجب از ذات تعالی در حق این عارف تحقیق گردد و چه اخیر جمیع حجب این نور را گفته است  
 و آن متنوع است بخدی که لعل کرده اند از صد سبعین الف حجاب من نور و ظلمه لکن کشف  
 لافقت سجات و جبهه باقی بایه زیرا که اینجا تحقیق و بقا حجب است که معارف یکدیگر اندازد خرق حجب  
 شتان با بینا ربا آتیا من لدنک رحمت و بهی لسان امرنا شد آو السلام علی من اتبع  
 الهدی مکتوب بهفتاد و هفتم بحضرت مخدوم زاده خواجه محمد سعید در اسرار  
 حقیقت کعبه ربانی با دقایق عجز و معرفت و حقیقت صلوات و کلمه طیبه نفه و اثبات  
 الحمد للذی هدانا لهذا واکنا لننکدی لولا ان هدانا الله لقد جات رسل ربنا بالحق بعد از تمیز  
 علیا نور صرف که از این فقر حقیقت کعبه ربانی یافته است و نوشته مرتبه است پس علی که حقیقت  
 قرآن مجید شجائی است جل سلطان کعبه معطر حکم قرآن مجید قبله آفاق گشته است و بدولت سجودیت  
 همه مشرف شده امام قرآن است و ماموم پیش قدم کعبه معطر این مرتبه مقدسه با او وسعت  
 بیچون حضرت ذات است تعالی و تقدس و نیز مبدء امتیاز بیچون و بیچون گنگ آن حضرت  
 آن درجه علیا است وسعت و دران درجه مقدسه از درازی طول و پهنی عرض است  
 که آن از سمات نقص و امکان است امری است که تا آن تحقیق نشود و نه دریابد  
 و همچنین امتیاز دران مرتبه مقدسه نه بمزایله و مبابینه است که آن سترم بعضی تحریفی است  
 که از لازم جسم و حیاتی است تعالی الله سبحانه عن ذلک دران مطلق فرض شے غیر شے  
 مستصور نیست که غیریت مبنی از معاینات و اثینیت است بلکه فرض هم گنجایش ندارد که از  
 قبیل فرض محال است من لم یبق لم یدرس چگونه با تو از مرثی نشانه که با حقا بود  
 هم آشیانه بود عفا هست تا پیش مردم بود مرغ من بود آن نام هم که در آن مطلق







استحقاق معبودیت صرف مرآن فوق را ثابت است که اصل کل است و ملاذ همه در آن موطن و معیت  
نیز کوتاهی مینماید و امتیاز هم در راه میماند اگر چه چون و چگونه باشد منتها اقدام کامل از انبیا و کما  
اولیا علیهم الصلوات و التسلیات اولاً و آخراً تا نهایت مقام حقیقت صلوة است که نهایت  
مرتبه عبادت است و فوق آن مقام معبودیت صرف است که یکس را در آن دولت بهیچ وجه شرکت  
نیست تا قدم بالاتر نرود تا هر جا که شوب عبادت و عابدیت قدم را در رنگ نظر نگذارد است  
و چون معامله معبودیت صرف نهد قدم کوتاهی کند و سیر با تمام رسد لیکن بعد از آنکه سجده نظر را از  
آنجا منع نفرموده اند و بقدر استعداد و گنجایش داده اند بلا بودی اگر این هم نبود و گنجایش  
دارد که در امر حق یا محمد صلی الله علیه و سلم + اشارت باین کوتاهی قدم بوده باشد یعنی ساکن  
باش اسع محمد صلی الله علیه و آله و سلم و قدم پیشتر منه که فوق مرتبه صلوة که از مرتبه وجود  
صادر است و مرتبه تجرد و تنزه حضرت ذات را تعالی و تقدس قدم را آنجا جلا نکند نیست و  
گنجایش نه و حقیقت کلمه طایفه لا اله الا الله درین موطن متحقق میگردد و منفی عبادت آله غیر  
سحقه اینجا صورت می یابد و اثبات معبود حقیقی که جز او مستحق عبادت نیست درین مقام  
حاصل میشود و کمال امتیاز در میان عابدیت و معبودیت اینجا هویدا میگردد و عابد از معبود  
کما یشبه جدا میشود و معلوم میگردد که معنی لا اله الا الله نسبت بحال منتیان لا معبود الا الله  
است چنانچه در شرع معنی آن کلمه قرار یافته است لا موجود و لا وجود و لا مفقود گفتن نسبت  
بابتدای وسط است و لا مقصود و فوق لا موجود و لا وجود است که در یکجه لا معبود الا الله است  
باید دانست که در آن موطن ترقی در نظر وحدت در بصیرت و البته عبادت صلوة است که کار منتیان  
عبادت و دیگر که در تکمیل صلوة مدفرا نیند و نقص آنرا شاید تلاقی کنند از اینجا دانند بود که نماز درین  
لذاته گفته اند و رنگ ایمان و عبادات دیگر را حزن لذت و آسایش مکتوب بهشت و آسایش  
بحضرت محمد و مزاده بای عالمی مرتبه خواج محمد سعید و خواج محمد معصوم و را اخبار اشتیاق و شفاق با ایشان  
با ذکر خیرات عسکرها محمد و الصلوة و السلام علیه رسول الله و فرزندان گرامی هر چند مشتاق و  
خواهان دوام محبت مانند و ما هم آرزو من حضور و ملاقات ایشان اما چه توان کرد که جمیع  
آرزو با میسر نیست **ع** تجری الراح بالاشقی السفن + درین طور عسکر بے اختیار

وادی

و بی رغبت مانند بسیار ختم میداند و یکساعت این عرصه را به از ساعات کثیره اکنه و دیگر تعویذ  
مینماید از اینجا آن میسرست که در جابا به دیگر معلوم نیست که تمثال آن میسر شود و علوم و معارف  
این موطن جداست و احوال و مقامات این محضه طلحه منعه که از جانب سلطان است آنرا  
در یکجه کمال راقت در زمانندی مولا س که خود میداند جل شانه و سعادت خود درین جس  
سے انگار و علی الخصوص درین ایام مشا جرت عجا ئب کار و بارست و درین اوقات  
بفرقه غرائب غنچ و دلال لیکن هر دولت تازه بوالعجب که روز بروز میسر سفر زندان دزل  
نخلند و از دوری نایافت آنها جگر در مضطرب میباشند انکارم که شوق من به شوق شایع  
و غالبست و مقررست که آنقدر که پدر خوا بان پسرست پسر خوا بان پدر نیست هر چند قضیه اصلست  
و فرحیت متعینه عکس این معنی است چه اصل را احتیاجی نیست و فرع را سرخساج اصل اما از پیشگاه چنین  
آمده باشد شوق اصل را ثابت گشته آرس در خانه مکه خدای اند بهر چه + اگر دلی است بشما  
همسایه است و اگر آره است بکرم الله سبحانه و قرب و السلام مکتوب بهشتا و دو نعمت حضرت محمد و فرقه  
خواج محمد معصوم و در اسرار بیچونی ذات محبوب عارف و تحقیق بکلیه ذات و رویت اخلاوی و چون  
معامله عارف از شیون و صفات بالا رود و از وجود اعتبارات ذات تعالی و تقدس حق انجامد  
و از مقامیکه تغییر از آن بحقیقت صلوة نموده ایم تقوی پیدا کن توجه متوجه آنجا در رنگ متوجه الیه  
بیچون خواهد بود که چون را بیچون راه نیست و آن متوجه ذات عارف است و حذف جمیع وجوه  
و اعتبارات از وی و کینه عبارت از همان ذات مجرد است که بذات خود نه بوجه و اعتبار متوجه ذات  
و کینه معرود و مطلوب خود است و آنکه گفتیم که کینه عبارت از ذات مجرد است زیرا که کینه شے است  
که ما و را س جمیع وجوه و اعتبارات شے بود و ذات شے همان است که ما و را جمیع وجوه و اعتبارات  
شے چه هر چه از وجوه و اعتبارات شئی اعتبار کرده شود ذات شے ما و را همه آنهاست در مرتبه ذات  
اثبات هیچ امر گنجایش ندارد و هر چه اینجا اثبات نموده آید داخل وجوه و اعتبارات است و  
ذات ما و را و از آنست غیر از شے و سلب در آن مقام امر متصور نیست اگر علم باقیان  
است آنجا سلب است اگر تعبیر و تفسیر است هم به سلب و هر چه که اثبات را در آن گنجایش نبود  
و بغیر از سلب در تعبیر نیاید نصیب از بیچونه دارد و بحصول الکلیفیت است و توجیه که



در مرتبه ذات اثبات نموده آید عین ذات متوجه خواهد بود و وجه اعتبار ذات چه جمیع وجه و اعتبارات در آن مرتبه مسلوب گشته است و بجز از یک ذات مانده پس ناچار آن توجیه عین ذات نیز نصیب از بیچون خواهد داشت پس راست آمد که توجیه و متوجه در رنگ متوجه ایست بیچون خواهد بود هر چند از بیچون تا بیچون فرق بسیار است بالتراب در باب الارباب لهذا در توجیه و متوجه نصیب از بیچون اثبات نموده است که بیچون حقیقه متوجه الیه است فقط و هرگاه ذات و کنه ممکن بجهول الکلیفیت و بیچون باشد و هیچ در اثبات نیاید ذات واجب نقاسی که در کمال لطافت و تقدس و تنزه است چگونه مدرك شود و کدام حاصل از آن بدست آید که اگر از خوشی چو نیست چنین مد چه خبر دارد از چنان و چنین و ارحم الراحمین از کمال رافت و مهربانی در ممکن که سراسر چون است نصیب از بیچون عطا فرموده تا از بیچون حقیقه آگاه پیور کند در قنارے آن حاصل نماید و لا راض من کاس الکرام القلیب و آنکه معرفت کنه ذات را محال گفته اند معرفت متعارف خواهد بود که از عالم کیف و چون است تعلق آن بیچون محال است اما امر که از عالم بیچون بود و بافعال بیچون بیچون و اصل گردد و خطی از آن دولت عظمی فراق که در محال بود معرفت غیره و مسئله عجیبه قلما ظهرت الی الآن من اهل الکشف و العرفان لکن ذات مجرد که نصیب از بیچون ندارد و بتفصیل بیان یافته است محضول بعارف تمام معرفت است که و اصل حضرت ذات مجرد گفته است نقالی و تقدس و قنای و بقای در آن درجه علیا حاصل کرده و این دولت اثر آن بقای ذات است و سایر ممکنات را که سوای آن عارف باشد نصیب از ذات نیست و ملا ذات ندارد که صفات ایشان بآن قائم باشد بکی وجودشان ظلال اسما و صفات است عکس شیون و اعتبارات که قیام باصل خود دارند که اسما و صفات باشند بامرے که تعبیر ازان به ذات نموده آید بطالع سبع الناس که جامع ترین ممکنات است اگر خفته است و اگر خفته اثر صفات است و جسمانی و روحانی و او پر تو اسما و اعتبارات ذات نقاسی و تقدس از نفس ذات در و سے تعبیه نفرموده اند و قیام آنها بآن ذات مذاده سوال اسما و صفات را قیام بخود نیست بلکه قیامشان بذات است نقاسی

و تقدس دیگری باینها چگونه قائم باشد جواب گویم که دیگرے باینها وقتی قائم شود اندک که موجود بود و اگر آن در مرتبه توجیه نباشد و منتظر آید اگر ده باشد چرا باینها قائم نباشد که ضوع است و آنکه الفیقه و نوشته که ذات ممکن عدم است در رنگ آنست که بگویند که ممکن را ذات نیست ذات عدم و لا ذات که هر دو بیک معنی است هر چند بقیوم فلسفه تغایر در میان این دو مفهوم پیدا کند اما حاصل ندارد و در حقیقت مرجع شان یکی بود عدم از براسه خود نیست بدگرے چه کار آید و خود را نیتو اندم داشت دیگرے را چگونه بر دارد و تحقیق بحث آنست که چون عکس اسما و صفات در مراتب عدم ظاهر گشته است بظاهر قیام آنها بآن مراتب می نماید و آن مراتب در ذات آنها با اعتبار قیام و سه تخیل میگردد و سه تحقیق قیام آنها باصل خود است و تعلق بر آن ندارد و جز در توجیه آنها را بر آن عدم کارے نیست جوهریت و ذاتیه آن حرکت اینجا چه گنجایش دارد عدم قابلیت عرض بودن ندارد و جوهر چگونه بود و این عارف تمام معرفت که اصل مرتبه ذات است نقاسی و تقدس و بقای به ذات یافته و همه وقت حکم نقاسی مغرب دارد که عزیز الوجود و غریب الوقوع است بعد از قنای و بقای بوی که است فرموده که قیام این ظلال و عکس و اسما و صفات که حقیقت اوست بآن ذات بود چنانچه اصول آنها را که اسما باشند قیام بحضرت ذات است ظلال آن اسما را قیام به بر تو آن ذات باشد که بعارف عطا فرموده است پس این عارف مرکب از جوهر و عرض باشد و سایر افراد ممکن مجرد اعراض باشند که از جوهریت شائبه ندارند خوش گفت صاحب فتوحات مکی که عالم اعراض مجتمعه است که قیام بذات واحد دارد اما شیخ قدس سره دو دقیقه را اینجا فرمود که شمس است که آنکه عارف اکمل را ازین حکم استثناء و نفرموده است قوم آنکه قیام او بذات احد داشته نقاسی و حال آنکه قیام او باصل خود است که اسما و صفات باشند بذات نقالی هر چند اسما و صفات را قیام بذات باشد چه حضرت ذات را از عالم استغناء ذاتی است قیام عالم بآن درجه علیا چه رسد و عالم چه باشد که بهوس قیام بآن ذروه قصوی نماید اما تماشا کنان کوه دست بد تو درخت بلند بالاسی و معالیه این عارف از عالم جداست و حکم او از احکام عالم مستثنی و محبت ذاست حکم امر مع من حب از اصل خود



گذشته معیت باصل اصل خود پیدا کرده است و خود را و ران اصل اصول فانی ساخته اگر چه الکریم  
بمقتضای کرمی که جزا الا احسان الا احسان مکافات فناء او را ببقا او فرموده است و در این  
فانی شده بود آن باقی گردانیده و منظر ذات و اسماء و صفات خود کرده و مراتب جامع ساخته  
پس سائر افراد عالم در جنب جامعیت این عارف عاشق حکم قطره داشته باشد نسبت بدرایه  
محیط چه اسماء و صفات را در جنب حضرت ذات تعالی هیچ قدر کم و مقدار کم نیست قطره را  
هم قدر کم است نسبت بدرایه و اینان را در جنب آن توان گفت که آن هم نیست از اینجا  
علم و معرفت و درک و ادراک این عارف نسبت بدیگر قیاس باید کرد و عظم و علو او در اینجا  
باید فحیدر ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم این صاحب دولت را که بقا  
ذاتی مشرف ساخته اند و ذاتی داده اند که قیام صفات او مثل علم و قدرت بآن ذات  
باشد چنانچه اول قیام باصول شان بوده در رنگ سائر افراد عالم وجود این بقا و  
اکمل اطلاق کلیه آنرا که از وی ذائل شده بود و خودی نماید و در هیچ مرتبه از مراتب بقا  
اطلاق انما بر خودی تواند کرد و زیرا که بقا اکمل متفرع بر فناء است که نام  
و نشان اطلاق کلیه آنرا بر او داشته است گنجایش بود هم نگذاشته از ازل لا یعو و  
تقصیه مشهوره است و آنکه خودی نماید ذائل نگشته است مغلوب و ستور شده بود و  
عارض سر کشیده است و غالب آمده فان المغلوب قد یغلب باید دانست که نصیب از مرتبه علیا  
حضرت ذات تعالی و تقدس مخصوص باین صاحب دولت است که بمحصل ذات باقی گشته  
است و صفات او تعالی قیام داشته با سوا آن هر قسم فناء و بقا که پیدا کند نصیب او  
از اسماء و صفات است نه از ذات تعالی و تقدس هر چند اسماء و صفات را از ذات تعالی  
انفکال که نیست اما نصیب از ذات دیگر است و نصیب از صفات دیگر اگر چه عین عدم  
انفکال که صفات از ذات جمیع را در تو هم اند از دو نصیب صفات را نصیب ذات دانند  
لیکن هر کدام را علامات و امارات دیگر است و علوم و معارف دیگر که برابر باب وصول این  
دولت عظمی مخفی نیست لیکن پوشیده نماید که تجلی ذاتی مخصوص باین بزرگی نیست  
رواست که غیر او را نیز تجلی ذات شود اما نصیب از لفظ ذات تعالی نشود و چه تجلی بخوبی

خلیقت میطلب که ظهور در مرتبه ثانیست و نصیب از نفس ذات که گفته شد شایسته غایت را بر تابد و از نفس  
تجلی و ظهور هم رویوش گرد و ظهور ذات که بصفه از صفات کائن گرد و آنهم ظهور ذات است  
در مرتبه ثانی اما تجلی ذات نیست بلکه تجلی اعتباری از اعتبارات ذات است تعالی و تقدس  
چه ذات غرضانه جامع جمیع اعتبارات است بلکه منزله از جمیع پس تجلی اعتباری از اعتبارات تجلی  
ذات بود و سوال شیخ محی الدین بن العربی و ابی انان او قدس الله تعالی اسرار هم تعین اول تجلی  
ذات گفته اند و آن ظهور ذات است متعین علی جملی که اعتباری از اعتبارات ذات است که چه جامعیت  
**جواب** آنچه معتقد این درویش است آنست که آن ظهور علی جملی که تعین از آن بتعین اول  
کرده اند هم تجلی ذات نیست که با خود و شیوه از شیوئات ذات است تجلی ذات جامع جمیع  
شیئون و اعتبارات است بلکه فوق جمیع شیئون و اعتبارات اعتبار علم آنها در رنگ سائر اعتبارات  
ذات است که دست و وصول شان از دامن غنا آن مرتبه مقدسه کوتاه است اگر گویند ظهور  
در مرتبه ثانی مقصور بر علم است چه در خارج نفس ذات است تعالی پس ظهور آن در مرتبه ثانی از خانه  
علم خواهد بود و چه ظهور در علم است یا خارج حق ثالث سبب نگشته است تا آنجا ظهور اثبات نموده آید  
گوئیم قادر است که بشان علم که اعتبار است از اعتبارات ذات ظهور فرموده است توانا است که  
بر نفس ظهور فرماید که اعتبار ظهور علم بعض آن ظهور جامع بود بلکه بر نفس ظهور نماید که اعتبار علم  
و سائر اعتبارات را آنجا گنجایش نباشد آن مرتبه ظهور جامع ما و را مرتبه خارج و مرتبه علم بود  
که ظل خارج بود و بعلم کارند داشته باشد و تجلی ذات را مقید به تعین علم ساختن و دریا را بکوزه  
در آوردن است بلکه آب را در سرب جستن شاعر گوید که در صحن کما جی قلیه جود  
اضاع العمر فی طلب المحال به آری اعتبار علم جامع ترین سائر اعتبارات ذات است تقدس  
کمالات ذات که در وی است و در هیچ اعتباری نیست اگر بسبیل تجلی ظهور علم را ظهور ذات  
گویند و بر آن اطلاق تجلی ذات نمایند گنجایش دارد اگر چه اطلاقات ایشان بعید است  
و از مذاق شان مستبعد که لا یخفی علی الناظر فی کلامه سوال شیخ محی الدین بن  
العربی قدس سره رویت اخروی را بصورت لطیفه بامثالیه مقرر ساخته است معتقد  
درین مسئله حجت **جواب** رویت صورت جامع مذکور رویت حق نیست جل و علا



رویت مظهر است از مظاهر کمالات او سبحانه که در عالم مثال حصولی پیدا کرده است سید المصنفون  
بنیکرین و او در اک و هر بن مثال و رویت حق سبحانه و رویت صورتی قرار دادن فی تحقیق نفی  
رویت حق کردن است جل و علا و ایضاً صورتی که در عالم مثال ماضی گردد و هر چند جامع باشد با آنکه  
عالم مثال خواهد بود و عالم مثال هر چند وسعت دارد و یکی از عالم مخلوقه و اوست تعالی جامعیت  
صورتی که در وی بود و کمالش دارد که جمیع کمالات و جویب را جامع باشد و همه را ضبط نماید  
تمام آن مرتبه مقدمه گردد و رویت او بر رویت آن شود و تعالی هرگاه صفت علم که از صفات  
و جویب است و جامع ترین صفات فایده گنجایش ندارد که جامع جمیع صفات و اعتبارات ذاتیه بود و یکی  
تحقیق آن بالا گذشت عالم مثال که ممکن و مخلوق است چه بود که صورتی در وی جامع جمیع کمالات و جویب  
باشد و اگر فناء و تقدیر آنرا جامع گویم بلکه از ظلال آن مرتبه مقدمه خواهد بود و رویت مسلسل  
فی تحقیق رویت اصل خواهد بود و مخرج صادق علیه و علی آله الصلوات و السلام رویت اخرو را  
برویت قمر لیلۃ البدر تشبیه فرموده و هیچ قافیه نگذاشته و رویت نخل در رنگ قمر است و طشت  
آب که ارباب فطرت علیه آزار پیدا کنند آنقدر در درک می در آید که ظهور آن مرتبه مقدمه در بیان  
خانه علم تواند که حاصل گردد و از نخل مرتبه خارج ثبوت پیدا کند که ظهور آن ظهور جامع را در خانه علم ظنی  
بود که تغییر از آن تبیین نمایند و آن نخل جامع را در عالم مثال نخل دیگر بود و جامع که مرتبه نخل جامع  
علیه نماید و این نخل جامع شناسی که بصورت لطیفه در عالم مثال ظاهر گردد و بصورت انسانی  
کمال باشد که جامع ترین مخلوقات است آنقدر خلق آدم علیه صورتی تواند بود که باین  
اعتبار آمده باشد اما رویت حق آنست جل و علا که ما در آن ظهور را و صورتی بود و از عالم  
بی کیفیت و بیچون باشد ایمان بر رویت اخروست باید آورد و به هیچ کیفیت و چند چون نباید پرداخت  
خلق و وجود آخرت را بخلق و وجود دنیا هیچ نسبت نیست اما احکامی که را بر دیگر  
قیاس نموده آید چشم آنجا دیگر است و فهم و ادراک آنجا دیگر از ادوام ابدی است و این احوال  
و فناء در قفا آنرا سرساز نظافت و لطافت است و این را خشت و کثافت و شیخ قدس سره  
حق را جل و علا در بیرون خانه علم ظهوری اثبات نمی نماید و در ماورای محاسن و مظاهر ظهور  
مشاهده و رویت تجویز نمیکند آن ایشانند و من چنینم که یارب چه توان کرد و درین عرض

شیخ است قدس سره که گاهی بادی جنگست و گاهی صلح اوست که سخن معرفت و عرفان را بنیاد نهاده است  
و شرح و بیضا داده و اوست که از توحید و اتحاد و تفصیل سخن گفته است و منشاء تقدیر  
و تکثیر را بیان فرموده است و اوست که وجود را با کمال بحق داده است جل و علا و علم را  
موجوم و تمخیل ساخته و اوست که تنزلات مردود را ثابت گردانیده است و احکام هر مرتبه را  
جدا کرده اوست که عالم را عین حق دانسته است جلشانه و همه اوست گفته و با وجود آن  
مرتبه تنزیه حق سبحانه و را عالم یافته است و از دید و دانش او را سبحانه منزله و میرا دانسته  
مشائخی که از شیخ متقدم اند و درین باب اگر سخن گفته اند باشارت و بارمود گفته اند و بشرح  
تفصیل آن نیز داخه و آنانیکه ازین طائفه بعد از شیخ آمده اند اکثرشان تقلید شیخ اختیار  
کرده اند بر طبق اصطلاح او سخن رانده باین مانگان نیز از برکات آن بزرگ استفاضه  
نموده ایم و از علوم و معارف او حظ وافر گرفته جزا و امتد سبحانه عنایه انجرا فایده فی الباب  
چون بگویم بشریت مظان خطا و مجال صواب بیکدیگر غلط است و انسان گاهی در احکام غلطی  
و گاهی مطیب است لا جرم موافقت احکام سواد اعظم اهل حق را مصداق صواب باید دانست  
و مخالفت آنرا دلیل خطا باید دانست قائل هر که بود و مقول هر چه باشد مخرج صادق فرموده است  
علیه و علی آله الصلوة و السلام علیکم بالسواد الاعظم و نیز مقرر است که تکمیل صناعت  
بتلاحق افکار است و اختلافات انظار را سمیه و راه چینه توان گفت که بانی حکام علم خوا  
اما خوبی که بتلاحق افکار متاخران و اختلافات انظارشان کمال و تفتیح پیدا کرده است چیز  
دیگر است و زیب و زینت دیگر یافته توان گفت که نوع دیگر گشته است و احکام علمی یافته  
ربنا آتانا من لدنک رحمة و هیئ لنا من امرنا شد املکتوب هشتم نیز مختصر  
محمد و مزاده محمد معصوم سلمه امتد سبحانه در استناد شیا بذات محبوب عارف احمد مقدس الذی  
بدان آمده و ما گنا لغندی لولا ان بدانامه تقدیرات رسل ربنا بحق علیم الصلوات  
و التسلیمات بر نخله را باصل خود شا بر ایه است و هیچ خار و خشک در میان شان  
حائل نیست اگر خار و خشک است اقبال او بخود است و آنرا من او از اصل و نخل پیش از  
امانت و از اصل نیست چه هر چه او دارد از حسن و کمال وجود و ولولع وجود و استفا دار اصل است



عدم است که بے توسط اصل مگر نصیب او شده باشد و آن لاشعشع محض است و مجرد اعتبار و این  
خلل از کمال نادانے اصل خود را موش ساخته امانات او را از خود انگاشته است و خیانت در  
امانت نموده با وجود قبیح ذاتی که از راه عدم دارد و خود را حسین و کامل دانسته لیکن  
با وجود اقبال بخود و اعراض از اصل او را محبت و میل طبعی باصل خود کامل است دانند  
یا ندانند بلکه محبتی که بخود دارد همان محبت فی الحقیقت باصل متعلق است زیرا که حسن و  
کمال که متعلق محبت است از اصل است نه از وی که غیر از عدم و قبیح از خود چیز دیگر ندارد و  
محبت بآن تعلق گیرد و کماحق غیر مرده و چون بکرم خداوندی جل سلطان این مرض خود بینی آید  
زائل گردد و از جل مرکب که داشت با آید و امانت را از اهل امانت داند و بجا  
اقبالیکه بخود داشت اعراض از خود پیدا کند و اعراضی که از اصل داشت باقیال آن  
سبب شود این زمان رشته سعادت بدست آید و امید وصول باصل حاصل گردد و غایت  
ما فی الباب چون عالم ظلال اسما و صفات واجب است تعالی اصول آن هم اسما و صفات خواهد بود  
و این ظلال اعراض اند که قیام آنها با حصول خود است که اسما و صفات باشد و جوهری در میان  
اینها نیست که بوی قائم بود نظام از ستم که حکم آن الکل و با قدی صدق برین سر آگاه نموده  
گفته است که عالم تمامه اعراض است و جوهری در میان اینها نیست که بوی قائم باشد اما  
خطا کرده است که قیام این اعراض را با نفسها گفته است و از اصول اینها خاقل مانده که  
آن قیام دارند و از صوفیه شیخ محی الدین بن العربی قدس سره عالم را اعراض محبت  
نفسوده است و قیام آنها بذات حق داشته جل و علان با اسما و صفات که حصول آنهاست  
قیامت شعری ماسنی القیام بالذات المحررة عن جمیع الوجوه و الا اعتبارات و لا معنی القیام  
شده الا الاختصاص الناعت و لا لغت ثم فلا قیام و الی غیره ان القیام من جملة الوجوه  
الا اعتبارات المستغنیة فلا معنی لاشیاء فی ملک المرتبة المقدسة و چون افراد عالم ظلال اسما و صفات  
باشند تا چار و حصول شان با حصول شان خواهد بود و که اسما و صفات باشند و اگر با حصول حصول  
هم برسد منتفی بذات مجرد و مقدس نخواهد بود و از آنجا پیش نخواهد گذشت و اصالت ما بهم  
آنجا کجا گفته نیست که عطار ذاتی است آنجا از همه چه اسم بود و چه صفت و چه شان و چه

اعتبار پس عالم را از مرتبه مقدسه حضرت ذات تعالی جز حرمان نصیب نبود و وصل و اتصال را  
گنجایش نباشد لیکن عادت امد جاری گشته است که از کمال رحمت و رافت خود بعد از قرون  
متطاووله و از منته متباعد و سخته را بعد از فناء انتم بقای اکمل بنشیند و انموده  
از ذات قدس او را عطا میفرماید که قیام او چنانچه اول باصل خود بوده که اسما و صفات باشند  
اسمال قائم باین انموده باشد و مجموع آن اعراض سابقه که داشت و این ذات موسوب  
حقیقت او بود و کمال انسانی او با انجام رسد و نعمت در حق او تمام گردد و گفته میگویم یک شایع  
نما می که قیام عارف مخصوص بآن ذات موسوب نیست بلکه تمام افراد عالم را که اعراض مجتمعه اند  
چنانچه اول قیام اسما و صفات داشتند اسمال قیام آنها بآن ذات موسوب مربوط ساخته اند  
و بآن یکذات همه را قائم گردانیده مع خاص کنند و مصلحت عام را + سر خلافت انسان کرد  
که میانی جاعل فی الارض خلیفه آمده است اینجا تحقیق میگردد و حقیقت خبر آن از خلق آدم  
علی صورت در قیام واضح میشود و آنکه گفتیم که انموده می از ذات اقدس او را عطا فرمایند  
از تنگی میدان عبارت است و الا انموده را آنجا چنانچه گنجایش است و کدام چیز است که بصورت او  
بر آید و صورت را آنجا چه مجال است باید دانست که این قسم بزرگ در یک عصر متعدد نمیشود  
هرگاه بعد از قرون متطاووله پیدا شود و نقد آن در یک عصر چه صورت دارد و اگر تعین مدت  
ظهور این قسم دولت نموده آید مگر اقل آنرا باور کنند ربنا آئنا من لدنک رحمة و فی لی لسان  
امر تارشدا باید دانست حادثی را که بقای ذات نشرف سازند آن ذات موسوب بچون  
خواهد داشت و در جمیع وجوه و اعتبارات خواهد بود چه هر چه چون است معید بوجه و اعتبار  
است تا بچون نشود و از وجه و اعتبار نرسد ذاتی را که نصیب از بچون دارد و شاه راه است  
بذات بچون حقیقه جلشانه چنانچه وجه و اعتبار نطل را رایی است بوجه و اعتبار که اصل ذات  
ذات مجرد نطل را که عطا فرموده اند نیز شاه راه است بذات مجرد و بچونی و این ذات موسوب کند  
حرف است چه کند آنست که در ای جمیع وجوه و اعتبارات بود و این ذات ماوراء جمیع اعتبارات  
و سایر افراد عالم را که نیست که تمامی وجود شان وجوه و اعتبارات ذاتی نیست ماوراء اعتبارات  
که آنرا گفته شود پس چون در ایشان کند نباشد از کند اصل چه نصیب شان بود و کند است



که گفته راه دارد و وجه را بکنه چنانست که گویا محاذی که افتاده است و وجه را از کنه غفلت است  
 بکنه چگونگی رسد هر چند دور تر رود و دور تر افتد **س** ترسم ز سی کعبه ای اعرانی بکنن ره کو  
 میروی تیر کستان است نه اطلاق محاذات کنه بر کنه از تنگی مجال عبارت است محاذات در آن  
 حضرت چه صورت دارد لیکن آن معنی چون در صورت مثالی چون بصورت محاذات مثل  
 سیکر دو اطلاق محاذات بر سبیل تجرید نموده می آید بنا لا لیاخذنا ان لینا او اخطانا بشنو  
 بشنو چون افراد عالم را که اعراض مجتبه اند قیامی بذات موهوب عارف پیدا شد چنانچه گذشت  
 نسبت نیز اینان را بتوسط آن ذات عارف بذات اقدس جلشانه بپیدا گشت نصیبی احاد و اولاد  
 ازین راه از ان مرتبه مقدسه هم حاصل آمد چه ذات اینها همان ذات عارف است گویا بتوسط  
 ذات خود ارتباطی چون بذات بیچون پیدا کرده اند مع ذلک انتساب ایشان بذات اقدس  
 بتوسط عارف است که آن ذات فی الحقیقت ذات عارف است سخنی غریب بشنو  
 هر کس را که بذات خود انتساب بذات اقدس است جلشانه و وصول است به یحیی آن  
 مرتبه مقدسه آن کس و را خذ فیض و بركات از ان مرتبه مقدسه اصالت و استقلال فکرو  
 و قوسه در میان نیست و سائل در مادیون آن مرتبه متذکره است هر کس را از او اصلان  
 آنجا بقدر استعداد و تقصیر است بطریق اصالت و انتساب آن علم بمقتضی الامور کلمه  
 و السلام علی من اتبع الهدی مکتوب **هشتاد و یکم** خواجہ جمال الدین حسین در حل عالمه تعمیر  
 واقعه او بعد از احوال و نقلات و تبلیغ الدعوات معلوم فرزند می انزلی میاید که صحیفه شریفه  
 که ارسال داشتند بود چون نقصان یافت و جمعیت صورتی و معنوی بود فخرت بخشید  
 واقعه که رو داده بود نوشته بودند و تعمیر آنرا خواسته اند اندراج یافته بود که در وقت  
 بود که یکبار میوش گشته افتاد گویا جان از بدن برآمد و چون باز با فائده آمد نور می دید بشال  
 آفتاب روشن شد که از قایت لطافت بهوش ساختند بود چنانچه شخصی مجوبه را بیند و در پر تو  
 جمال وی بخور دود و ناله از وی نماند مکتوبات فرزند می با ذکر انسان مرکب  
 از لطافت سببه مشهوره است و هر لطیفه را کار و بار دیگر است و احوال و موجود  
 دیگر تا این زمان احوال از ذوق فرزند که تعلق بلطیفه قلب داشته و بتکونیات قلب

متلون بوده احوال این وارد قوی که بشعور ساخته بود بر لطیفه روح تو فرو آمده است و روح  
 در مصرف خود در آورده ان الملوك اذا دخلوا قرية اشد و با وجعلوا الغرة اليها اذلة چون نشان  
 و شعور که روح بوده است مغلوب و اردی گشت بشعور نشی نقد و وقت آمدن وقت کار و بار شما  
 بلطیفه روحی متعلق است در حلقه امروزه پاره انداد و اعانت در تکمیل این نسبت بوقوع آمده است  
 و ظهور اثر آن مشهود شده معلوم شد که وسعت پیدا کرده است و در صد و سیر است حضرت  
 حق سبحانه تعالی با انجام رساناد و واقعه دوم که نوشته بود و در تلافی و بنات انفس را  
 در منزل خود یافته تعمیر آن مناسب تعبیر واقعه اولی است که جمیع نسبت قلبی و نسبت روحی  
 تلافی این دو قسم کوکب نموده اند و پروین چون انتظام کوکب است بقلب مناسب است  
 و بنات انفس چون انتشار دارد در روح مناسب واقعه دوم اگر بعد از واقعه اولی ظاهر گشت  
 درست است و جمیع حصول و نسبت نموده و اگر پیش است هم درست است چه بسا است که نسبت  
 حاصل گردد و ظاهر نشود حصول آخر نموده اند و بعد از ان بواقعه دیگر ظاهر ساخته اند واقعه  
 سبحانه اعلم بالصواب سجا ملک لا علم لنا الا ما علمتنا و السلام **مکتوب هشتاد و دوم**  
 بحضرت محمد و مراد خواجہ محمد سعید و خواجہ محمد معلوم مظلما در اخبار آلام مجازت با بعضی اشارات  
 الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفا فرزند ان گرامی جمعیت صورتی و معنوی تحقیق  
 باشند درین سفر با و مخلصان حج الی برادر غارت آن دو فرزند عزیز میاید و کم است که از ایشان  
 فارغ باشند هر چند وصول تو کیم از حتم حقیقه جلشانه بشیر تذکره که در افتاده زیاده تر سواد  
 جدید روز بروز در رسوده می آید و بیاض می رسد اما سیکه در کنه کسیت و آن و آنکه حظ  
 بگیرد کدام خواجہ محمد با شمع منقش است که ذوق نعم کن دارد و فی الجمله متلذذ میگردد و لیکن درین سفر  
 اجیر از شدت سخن از مخلصان صحیح العذر گشته است چندست و مگر موافقت کنند حسبنا الله نعم  
 الوکیل و رفا هم کم اند از ذوق هم کم الیس اصد لکاف عیده دیگر از مفارقت شما در آرد بوده شی  
 بسد و نماز تجرد می بیند که شاهر و برادر با یک ازین یاران پیش وکیل با و شاهر رفته اید و لو که شاه  
 گردید و تجویز نوکری را بآن وکیل تفویض نموده اند که هر کرا قابل دانند نوکر گردید و هر کرا تجویز  
 میکنند بر ورسته چهره او میونسند و نوکر گیرند ازین بر سره شاهر هر دوی شمار نوشته است



و تجویز نوکری نموده و آن یار سوم را چهره نوشته و نوکرتی که من از شما میسر آن ثالث را چهره  
نوشته شما گفتید که در وقت چهره نوشتن روی خود را نزد یک روی او آورد و یک ملاحظه نمود  
گفت سیاهی دارد و از یک باین لفظ چیزی گفته و نوشته همه آمد سجاده که خاطر از جانب  
بر روی شما جمع گشت که قبول کردند اما از آن یار ثالث خاطر در آزار ماند که تجویز نشد کاش  
بنوکری نوکران بادشاه قبولش فرمایند العاقبه باخیر **مکتوب هشتمادوسوم بحضرت**  
**مخدوم و مزاد باه کبار سلمه ابد تعالی در برکات عسکری که بودند در آن با اختیار است فرزندان گرامی**  
بجمیعت باشند مردم همه وقت محنت بای مارا در نظر میدارند و غلصه ازین مضیق میطلبند میدانم  
که در نامادی و بی اختیار و ناگامی چه بلا حسن و جمال است و کدام نعمت برابر آن است که این  
کس را بی اختیار از اختیار او بر آرد و با اختیار خود او را زندگانی دهند و امور اختیار او را برین تابع آن  
بی اختیار و بی ساخته او دائره اختیار او آرد و کالیت بین بدنی الغسل در ایام جس گاه که  
مطالع ناگامی و بی اختیار خودی نموده و عجب حظ میگرفتم و طریقه ذوق میافتم باریاب فراغت  
ذوق ارباب بلاراجه دریا بند و از جمال بلاسه او چه درک نمایند طفلان را حظ مختصر و شیرینی است  
و آنکه از تلخی حظ فرا گرفته است شیرینی را بچوبه نیمه غرض مرغ آشفزازه که لذت  
شناسد و آن را به والسلام علی من اتبع الهدی **مکتوب هشتمادو چهارم بحافظ**  
**عبد الغفور در آداب این طریقه علیه السلام علیه عبادہ الذین اصطفی طالب این راه را باید**  
که بعد تصحیح عقاید بموجب آرائی صاحب اهل حق شکر امد یسیر و بعد از علم با حکام فقیه ضروری  
و بعد از عمل بمقتضای علم جمیع اوقات خود را مصروف ذکر الهی باشد که در اندیشه بشرط آنکه آن  
ذکر را از شیخ کامل کمال اخذ کرده باشد زیرا که از ناقص کامل نیاید و اوقات خود را بذکر هر شیخی  
مسمور دارد که بغیر از ادای فرایض و منن منگوده هیچ چیز نبرد و در حقیقت که تلاوت قرآن و عبادات  
ناقله را نیز موقوف دارد و با وضو و بے وضو ذکر گوید و ایستاده و نشسته و افتاده و بپین کار مشتغل  
باشد و در آمد و رفت و در خور و خفت از ذکر خالی نباشد **۵** ذکر گوید تا ترا جان است پی  
پاکی دل ذکر نیز بدان است پی چندان بدوام ذکر پردازد که غیر مذکور از ساحت سینه او خست  
بر بندد و از اسوای مذکور نام و نشانه در باطن او نماند تا آنکه اسوای بطریق خطره هم در دل او بماند

خطره نماند و اگر تکلف احتضا غیر نماید میسر نشود و بواسطه سیاهی که از غیر مذکور دل را حاصل گشته است  
و این نسیان که دل را از جمیع اسوای مطلوب حاصل گشته است مقدر حصول مطلوب است و میسر  
و حصول دوست از حصول مطلوب و وصول حقیقی بمقصود زیاده چه نویسد که در او را است **۵**  
کیف الوصول الی سعاد و دونها بقلل و اجمال و در ضمن خیر و چون برادر عزیز این سبق را  
بنایه اشد سجاده با بنجام رساند طالب سبق دیگر نماید و اشد سجاده الموفق و السلام علی من اتبع الهدی  
**مکتوب هشتمادو پنجم بحضرت مخدوم و مزاد باه کبار سلمه ابد تعالی در برکات عسکری که بودند در آن با اختیار است فرزندان گرامی**  
و اوضاع این دو مستوجب حمد است المسئول من اشد سلامتکم و استقامتکم بمشیت اشد سجاده  
اگر اجمیر رسیده شد و ازین عقبات شد اند راه گرامی مفرط نجانی میسر گشت بشما خواهد نوشت  
و خواهد طلبید انشاء اشد تعالی بجمیعت باشند و تحت خود را تمامی مصروف مراضی مولی  
چاشانه سازند مبادا در فراغت افتند و حظ نفس نمایند و بایل و عیال موبست تمام بیاکنند  
و مقصور در کار خانه هم نمایند جز حرام و ندامت وقت نخواهد بود و مودت نخواهد داشت  
این صحبت و این دولت را مستقیم دانند و با هم امور گذرانند خبر شرط است معارف  
جدیده که نوشته شده است همه سبق بعد سبق شما است سر سری گذرانند و بعد و بعد  
در مطالعه آن کوشند شاید در بعضی از کمونات آن منکشف گردد و سرایه سعادت شود  
در ماده شما بشری یافته ام که در مکتوب بے نوشته بخواجه محمد ششم گشته سپرده ام که بشما رساند  
که بکرم خود حق سبحانه و تعالی شما را ضائع نگذارد و قبول فرماید اما ترسان و لرزان باشند و  
بلو و لعب نگذارند بعد صحبت مبادا تا اثر نماند و بحضرت حق سبحانه تلج و متضرع باشند و بقدر  
ضرورت بایل حقوق اشتراط نمایند و خاطر داری کنند و با جاد مستورات بوظیف و نصیحت زندگانی  
نمایند و امر معروف و نهی منکر در حق ایشان در نیج گنند و جمیع الهیات را بنام و صلاح و اتیان کلام  
شرعی مرغیب نمایند تا کم مسؤلون عن رعیت حق سبحانه و تعالی بشما را علم داده است محل بروفتن  
آن نیز گشت فرماید و بران استقامت و بد آیین **مکتوب هشتمادو ششم بدوش حبیب خادم در کثرت**  
ظهور خوارق و قلت آن از کتاب فضول مباحات باعث قلت ظهور خوارق است علی الخصوص  
که کثرت مباشرت فضول بعد مشبه رساله و از انجا عبادا یا اشد سجاده بخواهی محرم آرد



اگر اوقات که در خوارق کجا چیده و از راه مباشرت مباح تنگ تر گرفته شود و بقدر ضرورت اکتفا نموده آید گنجایش  
کشف و اوقات بیشتر شود و راه ظهور خوارق کشاده تر باشد ظهور خوارق شرط نبوت است نه شرط ولایت  
چه اظهار نبوت واجب است نه اظهار ولایت بلکه شرط و اختیاری است نه لازمی است زیرا که آنجا دعوت خلق است  
و اینجا قرب حق جلشانه و معلوم است که دعوت را اظهار لازم است و قرب را به مقتضای مناسب کثرت ظهور  
خوارق از دلی دلائل بر فضیلت او بر دیگران که آنقدر خوارق از ایشان بظهور نیامده است  
نظار و بلکه راست که ولی باشد که اصلاً خارق از دلی بظهور نیاید فعل باشد از اولیای که اظهار خوارق  
نموده اند چنانچه شیخ الشیوخ تحقیق اینست در کتاب حوارق فرموده است هرگاه در انبیا علیهم السلام  
و السلام ظهور قنات و کثرت خوارق که شرط نبوت است موجب فاضلیت و مفضولیت نباشد  
در ولایت که شرط نیست موجب تفاضل چرا باشد انکارم که مقصود اصلی از ریاضات و مجاهدات انبیا  
علیهم السلام و التسلیمات و تنگ گرفتن ایشان مباشرت و مباحات را بر بغض و نفی تحمیل ظهور  
خوارق بوده است که بر ایشان واجب و شرط نبوت نشان بوده نه وصول بدرجات و قرب الهی  
جل سلطان چه انبیا علیهم السلام و انبیاء مجتبه اند که بقلب جذب محبت کشان کشان ایشان را  
می برند و بی مشقت نشان بدرجات قرب الهی جلشانه می رسانند انابت و ارادت است که ریاضات  
و مجاهدات از برای وصول بدرجات قرب جل سلطان آنجا در کار است که راه مریدان است و  
اجتناب راه مرادان مریدان بمشقت و محنت بی پایه خود می روند و مراد آخر انابت و تنعم می برند  
و بی محنت نشان بدرجات قرب می رسانند و انابت که ریاضات و مجاهدات شرط راه انابت و ارادت  
است و در راه اجتناب مجاهدات شرط نیست مع ذلک نافع و سودمند است مثلاً شخصی را که کشان کشان  
می برند و او بان کشش و مشقت خود را نیز در بدن در کار دارد و دود و دوزخ و دوزخ آنکه سعی خود را  
کار نفرماید هر چند رواست که گاهی کشش تنها که اوقه بود کار بیشتر کند از آنکه کشش مرکب  
مذکور کند پس سعی و ترو و مشقت در راه اجتناب شرط کمال و وصول هم نبود چنانچه شرط  
لفظ و حصول نیست آری احتمال نفع دارد و لطف بعضی الحمال و فوائد و منافع ریاضات  
و مجاهدات که عبارت از اقتضای بر ضروریات مباح است از باب اجتناب از نیز بغیر  
این معنی که مذکور شد بسیار است مثل دوام جهاد اکبر و طهارت و نظافت باطن از

گنومات دنیا و دین چه هر قدر که از حواجج ضروری است داخل دنیا نیست و آنچه فصول است  
از دنیا است و نفع دیگر در ریاضات و اقتضای بر ضرورت قنات محاسب و مواظبه آخر وی است  
و اینها سبب ارتقاع درجات اخروی است چه هر قدر که در دنیا محنت است ضمانت آن در آخرت  
سست است پس وجه دیگر هم از برای ریاضات و مجاهدات انبیا علیهم السلام و التسلیمات  
سواست و جمیع کمال مذکور شد پدید آگشت پس واضح شد که ریاضات و اقتضای بر ضروریات مباح  
اگر چه شرط وصول در راه اجتناب نیست اما فی حد ذات محمود و حسن است بلکه نظر بر فواید مذکور  
ضروری و لازم بر بنا آتسان لکن در حجت و بی لئامن امر را رسد و السلام علی من اتبع  
الهدی مکتوب **مشاد و مفتی** بمولانا صالح کولانی در اسرار مرادی  
و مرید حضرت ایشان مد ظله العالی احمد مدد و سلام علی عباده الذین اصطفی من هم  
مرید افتد ام و هم مراد افتد عزشان سلسله ارادت من به توسط بیائمه متصل است  
قنات و دیدن نائب مناسب یاد افتد است بحانه و ارادت من بچهره رسول افتد علی افتد علی سلم  
بوساطه کثیره است در طریق نقشبندیه بیت و یک واسطه در میان است و در طریق قادریه  
بیت و پنج و در طریق چشتیه بیت و هفت و ارادت من با مدد قنات قبول ساطت  
نمی نماید چنانچه گذشت پس من هم مرید محمد رسول افتد ام صلی الله علیه و سلم و هم هم مرید پس  
نزد او صلی الله علیه و سلم بر خوان آیند و است هر چند طفیل ام اما ناخوانده نیامده ام  
و هر چند با هم اما از احوال من بی بهره نیستم و هر چند انتم اما شریک دولت من شریک که اذن دعوت  
بمسری خیزد که آن کفر است بلکه شرکت خادم است با محمد و ممانه طلبیده اند بر سفره این دولت  
حاضر نشده ام و تا نخواسته اند دست بایند دولت در از کرده هر چند و بیسته ام اما من به  
حاضر و ناظر دارم هر چند در طریق نقشبندیه پیر من عبد الباقی است رضی الله تعالی عنه اما بفضل  
ترتیب من الباقی است جل جلاله و رحم الوالد من بفضل تربیت یافته ام و برهه اجتناب و تنعم سلسله  
سلسله رحمانی است که من عبد الرحمن ام چه رب من رحمن جلشانه و عم احسانه و مرید من  
ارحم الراحمین و طریق من طریق سبجانی است که از راه تتریه رفته ام و از اسم و صفت جز ذات  
نقدس و تعالی آن خواسته این سبجانی نه آن سبجانی است که بطامی بان قائل گشته است که از



این ساسه نیست آن از دایره نفس نه برآمده است و این ماوراء النفس و آفاق است و آن تشبیه است که لباس تنزیه پوشیده است و این تنزیه است که گرد آتش تشبیه لوی برسد و آن سرچشمه از شکر جوش زده و این از عین محبوب برآمده است از هم الرحمن در حق من اسباب تربیت را غیر از معادلات نداشته است و علت فاعله در تربیت من خیر از فضل خود را نشانسته از کمال کرم اتهام و غیره که در حق من دارد و تعالی و تقدس تجویز نمی فرماید که فعل دیگر در تربیت من مدخله باشد و یا من بدگیرم در نیغنی متوجه گردم مرایای الهی ام جل شانده و مجتبیای فضل و کرم نامتناهی او تعالی ع با کریان کار با دشواری است

الحمد مقدس البجالی والا کرام والمنته والصلوة علی رسول الله و آله و ائمه اولاً و آخراً

**مکتوب هشتاد و ششم بحضرت مخدوم زادۀ عالی مرتبه خواجہ یحییٰ سعید سلطانی مدظلہ العالی**

فلت غلیل و اثبات یقین و جود و حضرت حق سبحانه و تعالی بنده را که بدولت فلت خود که بالا صالہ مخدوم بحضرت ابراهیم ست علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ والسلام مشرف سازد و بولایت ابراهیمی سر فرزند دارد و اورا انیس و مدیم خود میفرماید نسبت انس و الفت که از لوازم فلت است در میان می آرد و چون نسبت فلت که از لوازم آن انس و الفت است در میان آمد قبح و کراهیت اخلاق و اوصاف غلیل از نظر مرتفع گشت چه تیغ اگر در نظر باشد باعث نفرت و بے الفتی خواهد بود که منافی مقام فلت است که سر اسرافت است **سوال** از تغایر قبح اوصاف غلیل از نظر در مجاز ظاهر است زیرا که رواست که درین موطن نسبت فلت غالب آید و قبح اوصاف غلیل راستور سازد اما در مرتبه حقیقت که آنجا علم شے کما هوست قبح را غیر قبح و الشق و مغلوب نسبت فلت شدن جائز نیست **جواب** در هر قبح وجهی از وجوه حسن کائن است پس تواند که قبح را نظر بان وجه حسن و اندو حکم بحسن آدمی فرماید باید نسبت که هر چند در آن قبح حسن مطلق پیدا شده است اما چون وجه حسن او ملحوظ و منظور مطلق حل شانده گشته است ناچار بکمال الان حزب اندر هم الغالبون بر سائر وجوه قبح آن غالب آمده است و بمس را برنگ خود ساختن و تحسن گردانیده فاد لک یبدل اندر سیاه تم حسناست بدان ارشد که امر تعالی سوار القراط که نسبت در میان فلت و محبت عموم و خصوص است

فلت عام است و محبت فرد کامل او چه افراط انس و الفت محبت است که باعث گرفتاری میگردد و میفرماید و بے آرامی آرد و فلت سر اسراف انس و الفت و آرام است محبت است که نشاء گرفتاری پیدا کرده از افراد دیگر فلت متمیز گشته است و گویا جنس دیگر شده و هنر که محبت درین امتیاز پیدا کرده است از سائر افراد فلت در و و حزن است و نفس فلت همه عیش و عشرت و فسخ در فرح و انس در انس است از نجات او اند بود که حضرت حق سبحانه و تعالی غلیل خود را علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ والسلام در دنیا که دار من است اجر عمل کرامت فرموده و بعد از آخرت قال امر تعالی فی حق و ایننا اجمعه فی الدنیا و انه فی الآخرة لمن الصالحین و چون محبت نشاء درد و حزن آمد پس در سبب فرد که محبت غالب باشد در دو حزن بیشتر بود از نجات گفته باشند کان رسول الله علیہ و سلم متوسل الحزن و او فرموده علی و علی اکرم الصلوٰۃ والسلام ما اودسی نبي مثل ما اودیت چه فرد کامل از افراد انسانی در حصول محبت او بوده علی و علی اکرم الصلوٰۃ والسلام و چه ناچار محبوب بوده است علی و علی اکرم الصلوٰۃ والسلام اما چون نسبت محبت در میان آمد محبوب نیز در رنگ محب و اله گرفتار آمد حدیث قدسی است الا طال شوق الابرار الی لقائهم و اما الیهم اشد شوقاً اینجا **سوال** است مشهور که شوق در مفقود باشد و چون از انحضرت جل و علایح چنین مفقود نیست شوق چه بود و اشد شوق چه باشد **جواب** گویم که مقتضای کمال محبت رفع اثنید است و اتحاد و محبت محبوب و چون که انغیض مفقود است شوق موجود است و چون تناسل اتحاد بالا صالت در محبوب کائن است چوب شاید که بجز در وصل محبوب هم قناعت کنند ناچار اشد شوق در جانب محبوب بود و متوسل الحزن صفت محبوب باشد اگر گویند حضرت حق سبحانه بر جمیع امور قادر است و هر چه بخواهد اودا میسر است پس هیچ چیز در حق او تعالی مفقود نباشد تا شوق تحقق گردد **جواب** تنای ابر و کبر و ارادت آن امر دیگر مراد او تعالی از اراده او سبحانه تخلف کنند تا انجا که اراده حصول آن نبود وجود آنرا نخواهد در عشق چنین بود اما محبیب باشد نگاه هست که در عشق مجبور و مطلق باشد و وصل هیچ ملحوظ نبود بلکه وصل را نخواهد و از اتصال محبوب گریزان



باشند این ادویه را گیسای عشق است بلکه از هنرهای عشق من لم یزق لم یدر بر سر اصل سخن رویم  
و گوئیم که خلقت این مقام عالیت و کثیر البرکت است در عالم مجادیه که دیگر از غیره است و نیست  
و سکونت و آرام است همه از ظلال مقام خلقت است و همچنین هر سطحی و لذت و آراست  
که از صوره حسن و منظر جمیل کائن است از مقام خلقت است و محبت و دیگر که نشاء دیگر دارد و اگر خلقت  
و انکس و الفت آن در میان نبود هیچ مرکبی بوجود نیاید و هیچ چشند و او با جز و دیگر  
عنه مخصوص که نسبت تضاد داشت نه باشد منظم نشود بلکه هیچ وجودی با ما نیستی منم  
نمود بلکه هیچ عالمی در تحت ایجاد واجب تعالی داخل نیاید چه حب است که سلسله  
ایجاد را در حرکت آورده است و باعث وجود اشیا شده ان اعرف خلقت الخلق  
حدیث قدسی است و حسب فرد کامل خلقت است چنانچه گذشت پس اگر خلقت نبود هیچ چیز  
موجود نگردد و چنانکه با دیگر جمع نشود و الفت دیگر وجود و نظام او برود و مربوط  
به خلقت است اگر خلقت نباشد نظام نیز در رنگ وجود مفقود گردد و پس خلقت اصل ایجاد است  
هم در جانب موجود هم در جانب موجود چه خلقت است که ممکن را بقبول وجود مانوس ساخته  
است و در قید ایجاد آورده بلکه عدم هم در خلوت مخفی خود بدولت خلقت آرام یافته است  
و باقیستی خود ساخته بلکه به نقیض خود نیز الفت و انس گرفته مرآت کمالات او شده است و واسطه  
وجود ممکنات آمد پس خلقت از جمیع اشیا مبارکتر آمد و بر کات او شامل موجود و معدوم گشت  
چون معارف و دقیقه مقام خلقت دانستی و عموم بر کات آنرا معلوم ساختی و نیز دانستی که مقام  
بالاصالت مخصوص نبضت ابراهیم است علی نبینا و علیه الصلوة والسلام و ولایت آن  
ولایت ابراهیمی است پس بدانکه اکنون برین فقر توسل بر کات این معارف ظاهر  
ساخته اند که تعین اول تعین حضرت ذات تعالی و تقدس حضرت وجود آن تعین اول  
وجود و رب حضرت غلیس است علی نبینا و علیه الصلوة والسلام و التوحید و البرکة و السلام  
اندا و امام همه اندانی جاعلک للناس اماما و سید البشریت باعت ملت او امور گشت اربعه  
ابراهم عتیقا علیه نبینا و علیه الصلوة والسلام و بعد از صبر بنییب که  
بعوث گشت امور بتابعیت او شد علی نبینا و علیه الصلوات و التسلیمات و سایر تعینات درین

این تعین وجودی مندرج است اگر تعین علی جمعی است در ضمن اوست و اگر تفصیلی است هم  
مندرج در دوسه اینجا تواند بود که حضرت پیغمبر علیه و علی آله الصلوة والسلام ابراهیم علیه السلام  
با جوت یاد میکرد و سایر انبیاء را با خود علی اجمعهم الصلوات و التسلیمات و اگر سایر انبیاء را بیرون  
یا میفرمودند هم گنجایش داشت زیرا که تعینات این بزرگواران در ضمن تعین او که تعین علی  
جمعی گفته اند مندرج است علیه و علیه الصلوات و التسلیمات و آنچه در صلوته منطوقه  
آمده است کما صلیت علی ابراهیم تواند بود که بواسطه آن بود که وصول بحضرت ذات  
تعالی و تقدس بے توسط تعین اول وجودی و بے توسط تمامی کمالات ولایت  
ابراهمی میسر نیست زیرا که قباب اول مرآت مرتبه مقدمه را اوست و اوست که آئینه داری  
غیب الغیب فخر مودده است و البین بطون را بطور آورده پس چنانکه را ادا  
توسط او جاریه نبود و خاتم الانبیاء علیه و علیه الصلوات و التسلیمات امر بتابعیت او فرموده  
تا به تبعیت او بولایت او برسد و ادا انجا بحضرت ذات جلشانه تجزیه فرماید علیه و علی جمیع الانبیاء الصلوات  
و التسلیمات سوال ازین بیان لازم آمد که حضرت ابراهیم از حضرت خاتم الرسل فضل باشد  
علی جمیع الانبیاء الصلوة والسلام و حال آنکه اجماع بر فضیلت خاتم الرسل است علیه و علیه  
صلوات و التسلیمات و نیز لازم می آید که تجلی ذات بالاصالت نصیب حضرت غلیس بود و دیگر آن  
به تبعیت او باشد و حال آنکه مقرر اکابر صوفیه است که تجلی ذات بالاصالت مخصوص به خاتم الرسل  
است علیه و علیه الصلوات و التسلیمات و دیگر از ابراهیم است اوست علیه و علی آله الصلوة والسلام  
جواب وصول بذات نیز در رنگ تجلی ذات تعالی و تقدس بر دو قسم است باعتبار نظر  
و باعتبار قدم یعنی نظر واصل است یا ناظر بنفس خود واصل آن قسم که وصول نظری است  
بالاصالت نصیب حضرت غلیس است که اقرب تعینات بحضرت ذات تعالی تعین اول است  
که رب است چنانچه گذشت و تا آن تعین نزد نظر ما و راس آن نفوذ نمکند و آن قسم که باعتبار قدم است  
بالاصالت مخصوص بحضرت حبیب است که محبوب رب العالمین مجوی از اجاس برند که غلیلان از انجا  
در اندازد که تبعیت نشان بر وند غلیله باید که نظر او تا مقام وصول رئیس مجویان علیه و علی آله  
الصلوة والسلام برسد و در راه کوتاهی نه کند تجلی ذات بیکو به بالاصالت مخصوص بحضرت غلیس



و دیگران تابع وی اند علی بنیاد علیه الصلوة والسلام و بوجه دیگر آن تجلی بالا صالت مخصوص حضرت  
 خاتم الرسل است و دیگران تابع او یند علیه وعلیم الصلوات و التسلیمات و چون وجه ثانی  
 اقوی و ادخل است در مراتب قرب تا چار تجلی ذات را بیشتر مناسبت بحضرت خاتم الرسل  
 علیه وعلیم الصلوات و التسلیمات بوی پیدا گردد و او صلی الله علیه و سلم از حضرت خلیل  
 و از سایر انبیاء علیه وعلیم الصلوات و التسلیمات و التیمات افضل آید پس فضل کلی در میان  
 انبیاء نصیب این دو بزرگوار آمده هر چند یکی از دیگر افضل بود علیها وعلیم الصلوات  
 و التسلیمات و البرکات و حضرت موسی علی بنیاد علیه الصلوات و التسلیمات چون رئیس  
 مغان است چنانچه حضرت پیغمبر باریس محبوبان است علیه وعلی التباه الصلوة والسلام تا چار او را  
 علی بنیاد علیه الصلوة والسلام بحکم الموضع من حبیب حضرت ذات تعالی معیت است دیگر بر  
 نیست و نیز در آن حضرت او را قدس مگفته است که بتوسل محبت او است و پس دیگر را انجا  
 مکتفی نیست اما این فضل را جمع بجهت است که توان گفت که مدیل کلی است چه جم غفیر انبیاء  
 علیه الصلوات و التسلیمات در ین مقام تابع او یند علیه وعلیم الصلوات و التسلیمات  
 مع ذلک افضل کلی جان است که نصیب خلیل و حبیب آمد علیها الصلوات و التیمات و هر چند هر یک  
 بیک وجه تابع دیگر است در وصول نظری حضرت خلیل اصل است و حضرت حبیب تابع او علیها  
 الصلوات و التسلیمات و در وصول قدس حضرت حبیب اصل است و حضرت خلیل تابع او  
 علیها الصلوات و التیمات و البرکات و کمالات و فضائل مخصوصه حضرت کیم را علی بنیاد علیه الصلوة  
 والسلام آن قدر که باین فقیر ظاهر شده بخاطر است که در کاغذ مملوءه ثبت نماید انشاء الله تعالی  
 باید دانست که انبیاء بتوسل نبی بحضرت ذات تعالی برسد علیه وعلیم الصلوات و التسلیمات  
 آن نبی در میان ذات حضرت تعالی و در میان آن انبیاء مائل نیست و انبیا را از حضرت ذات  
 بالا صالت نصیب است غایت مافی الباب و وصول بآن درجه ایشانرا بطبیعت آن نبی است  
 علیه وعلیم الصلوات و التیمات بخلاف آن نبی که بتوسل او برسد آن پیغمبر در میان حاضر است  
 مگر آنکه فردوسی از او فراموش است را بالا صالت از حضرت ذات تعالی نصیب بود آنجا نیز حیلوله نبی مقصود  
 و تبعیت او موجود علیه الصلوة والسلام و قلیل ما هم بل اقل سوال برین تقدیر فرق در میان

ان فردوس و سایر انبیا چه بود که حیلوله در هر دو مقصود است و تبعیت موجود جواب تبعیت در فردوس است  
 باعتبار تشریح است تا متابعت شریعت نبی نکند ترسد و تبعیت در انبیا باعتبار آنست که نبی مقصود  
 وصول بآن درجه اولاً بالذات است و دیگر از ثانیاً و بالعرض چه مطلوب از دعوت محبوب  
 است و دیگر از لطیف او خواهند و به تبعیت او طلبند اما همه مجلس یک سفره اند و در یک مجلس  
 علی تقاضای الدرجات استیفاوند لذات و نعمات میفرمایند ایشانند که زله بردار ایشان اند و  
 الوش خورشان گم فردوسی از افراد ایشانان که بکرم خداوند جل شانه مخصوص شود مجلس  
 مجلس اکابر گردد چنانکه گذشت باکریان کار با و شوار نیست بی مع ذلک است  
 است و پیغمبر پیغمبر است هر چند سراسر از گردد و علوبیاری پیدا کند و لایق است که سر او پایی  
 پیغمبر برسد قال الله تعالی و لقد سبقتم کلنا لعبادنا المرسلین انهم لهم المنصورون  
 و ان جنتنا لهم الغالبون سوال مراد از متابعت ملت ابراهیم که حضرت پیغمبر بآن مامور شد  
 چیست و با وجود استقلال شریعت او امر به تبعیت چه باشد علیه وعلی جمیع الانبیاء و الصلوات  
 و التسلیمات جواب استقلال شریعت به تبعیت جنگ ندارد و راست است که حضرت پیغمبر علیه  
 علی آله الصلوة والسلام شریعت را با صالت اخذ کرده باشند اما بواسطه حصول امر مامور باتباع  
 حضرت خلیل علی بنیاد علیه الصلوات والسلام کردند چه آن امر از خصائص آن بتبعیت که مامور  
 بشایعت او شده است و حصول آن امر حصول آن متابعت مربوط است مثلاً شخصی ادایه عرض  
 از قوالق نماید مع ذلک نیست متابعت نیز کند و گوید این فرض را نبی ما داده است  
 ما هم ادانیم برین تقدیر امید است که سوله تو اب ادای فرض تو اب متابعت جدایابد و بآن  
 نبی مناسبت پیدا گردد از برکات استفاده نیز نماید و تفیش آنکه مراد از متابعت ملت  
 متابعت تمام ملت است یا بعضی و اگر تمام است با وجود تشیع بعضی از احکام متابعت کل چگونه راست آید  
 و اگر بعضی است هم به حدیث نیست صل آنرا علمای تفسیر نموده اند آنجا رجوع باید کرد که آن باب  
 علمای ظواهر است بعلم صوفیه مناسبت کم دارد بجهان اهد معارفی از من ظاهر میگردد که از غریب  
 آن نزد یک است که انبیا هم از من نظرت پیدا کنند و محران نیز در مقام تنیز آیند و محرم گردد  
 مراد حصول آن معارف چه اعتبار است که در اخبار آن چه کار و بار دانایند که تعین اول تعین وجود است



و آن رب حضرت خلیل است و مبدء تعین او علی بنیاد علیہ الصلوٰۃ والسلام درین بزرگوار  
 هرگز کسی نه شنیده است که تعین اول وجودی بود و آن رب خلیل الرحمن باشد  
 علی بنیاد علیہ الصلوٰۃ والسلام در متقدمین این عبارت متعارف نبود و تعین و منزلت انجائش  
 نه در متاخرین که این قسم سخنان متعارف گشت تعین اول تعین علی قریب یافت و آن رب  
 خاتم الرسل مقرر گشت علیہ الصلوٰۃ والسلام که خلافت مقرر اند که ظاهر غرض خدای  
 باید کرد که بر سر او چه آمد و چه سان مطعون و ظلم گردند انکارند که تفصیل خلیل چه می نماید و  
 حبیب را جز و خلیل می سازد علیها الصلوٰۃ والسلام زیرا که سایر تعینات را مندرج در تعین اول  
 میداند هر چند در بالا دفع توهم ایشان نموده است و جواب شافی گفته اما معلوم نیست که آن  
 اکتفا نماید و آن شفاقتی که در چه توان کرد چهل و هفتاد و تعصب را ملاحظه نیست مگر  
 آنکه مقلب القلوب بقدرت کامل خود و لهائے ایشانرا بگرداند و محال قبول تسلیم حق سازد  
 بزرگی حضرت خلیل و علو شان او را امر اتج که به حبیب خود فرموده است توان دریافت  
 علیها الصلوٰۃ والسلام که متبع را با تابع چه نسبت است اما مجبورینی که نصیب خاتم الرسل اند  
 علیهم الصلوٰۃ والسلام بر جمیع فضائل و مراتب قرب چرید و از همه پیش متم  
 ساخت بزرگ مراتب قرب بیک نسبت محبوبیت برابر نیست اند شد محب محبوب را از الفسخ و  
 عزیز تر میخواند بدگر آن چه رسد که بوی مشارکت طلبند **سوال** تو در رسائل نوشته که رب  
 حضرت خلیل هم شان العلم است چنانچه رب حضرت حبیب است علیها الصلوٰۃ والسلام  
 اینقدر فرق است که آنجا به تفصیل است و اینجا باجمال **جواب** این معرفت پیش از  
 وصول بحقیقت این ولایت غلت بوده است و چون بحقیقت این ولایت متحقق شد محال  
 چنانچه بود ظاهر گشت گویا آن معرفت متعلق بظل این حقیقت بوده است و افسوس که  
 الملهم للصلوات آفرین معارف و اوضاع گشت که وجود عین ذات نیست بلکه تعین است  
 اسبق از تعینات حضرت ذات تعالی و تقدس و آنکه وجود را عین ذات گفته است تعین را  
 لا تعین نگاشته است و غیر ذات را ذات دانسته و مناقشه در غیریت محصل ندارد که از تنگی عبارت  
 است **سوال** این تعین اول وجودی را که تو یافته آن تعین اول علی جمله که دیگران

یافته اند چه نسبت است و در بیان این دو تعین تعین دیگر هم هست یا نه **جواب** تعین وجودی  
 فوق تعین علی است و فوق تعین علی که مرتبه حضرت ذات و لا تعین گفته اند همین تعین وجودی  
 است که عین حضرت ذات یافته اند و وجود را عین ذات دانسته و در بیان این دو تعین شان  
 انجود است که اقدم جمیع شیوانات است بعد از ان شان العلم است اجمالاً و تفصیلاً و تابع  
 اوست لیکن این تعین میانگی را منظر در نظر نمی در آید و او مناسبت حضرت ذات تعالی آنچه  
 بیشتر دارد و استغناء ذاتی در او بسیار جلوه گزشت اینقدر مفهوم میگردد که فیوض  
 و برکات آن خصوصاً بر جوانان مستغاض است و امید سعادته اعلم بحقیقت الحال سبحانه  
 لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العليم الحکیم تنبیه آنچه بالا گذشته است که وصول نظر  
 بالا صالت نصیب حضرت خلیل است و وصول قدمی بالا صالت نصیب حضرت حبیب  
 علی بنیاد علیہ الصلوٰۃ والسلام نه بان معنی است که آنجا شهود و مشاهده است و یا قدم را  
 آنجا گنجایش است آنجا شهود را گنجایش نیست قدم چه باشد بلکه قدمی و حصول است  
 بمجمل الکلیفیت اگر در صورت مثالی بنظر مرقم گشت و حصول نظری میگردد و اگر بقدم حصول  
 قدمی و الا نظر و قدم از ان حضرت جل شانهد هر دو و اله و حیران است و اسلام علی من اتبع  
 الهدی مکتوب هشتاد و نهم بقاضی اسماعیل فرید آبادی در شرح سخن شیخ روزبهان نقی  
 بعضی و قائل توجید وجودی و قال الشيخ الولی روزبهان البقلی قدس سره فی تبیین غلطات متقدمین  
 دیگر غلط آنست که گویند همه اوست و باین همه جزئیات متفرقه حادث یکذات خواهند و بر مگر  
 گویند که ما خود او ایم پس آن کافران را صد هزار خدا باشد و خداوند تعالی و تقدس  
 از جمیع و تفرقه محتملات منزله است و احد است که جز و را بر و راه نیست طول نه پذیرد و طول  
 نشود بدین قول کافران و نه خود را دانند و نه خدا را که اگر کسی حق بودی که فنا شدی  
 تو می را غلط در روح و انبیا را در جسم است قائم اقدس بجا استی پو شده مانند کعبات  
 همه اوست هر چند در قدما و صوفیه قدس الله تعالی اسرار هم متعارف نبوده است  
 اما مثل انا الحق و سبحانی و لیس فی جنتی سواه و امثال آنها بوده بسیار است که مؤدی این  
 عبارت و آن عبارات یک است رخ آب از سر چو گذشته است چه یک نیز چه صد نیز مثل مؤدی



مشهور است که در متاخران صوفیه این عبارت شائع و ذائع است و بی تکلف همه اوست  
میگویند و بران قول اصرار دارند که قلیله از دنیا که درین عبارت و اشغال این عبارت تردد دارند بلکه  
صورت انکار اظهار می نمایند و آنچه این فقر از اطلاعات ایشان معنی همه اوست می فهمد آنست که این همه  
جزئیات متفرق حادث ظهور یکذات اندلغالی و تقدس در رنگ آنکه صورت زید مثلاً در مرایای  
متعدد منعکس گردد و ظهور آنجا پیدا کند گویند همه اوست یعنی این همه صور که در مرایای  
متعدد نمود پیدا کرده است ظهور یکذات زید است اینجا کدام جزیت و اتحاد است و کدام حلول  
و تملون ذات زید با وجود اینهمه صور بر صرافت و حالت اصلی خود است و این صور در و  
نیچ افزوده است و نیچ کاسته آنجا که ذات زید است این صور را آنجا نماند و نشانی نیست  
تا با قوی نسبت از نسب جمیع و اتحاد و حلول و سرایان پیدا کنند سرالان کماکان را اینجا  
باید جست چه در مرتبه که اوست تعالی چنانچه عالم را پیش از ظهور آنجا گنجایش نبود و بعد  
از ظهور هم آنجا نیچ گنجایش نباشد فلا جرم کیون الان کماکان حجاب کار و بارت بسیار  
از اکار بر متقدمین صوفیه ازین عبارت توحید آمیز معنی حلول و اتحاد می فهمند و کیف تخیل  
قائلان آن عبارت می نمایند و بعضی ازینها توجیهات آن عبارات را بر نیچ مینمایند که بذاق  
قائلان نیچ نسبت و مناسبت ندارد و صاحب عوارف میفرماید که قول انا الحق از منظور  
و قول سبحانی از بایزید بسطامی بر طریق حکایت بوده است یعنی از حق جل و علا سلطان اگر بطریق  
حکایت نباشد بلکه شائبه حلول و اتحاد در میان بود قائلان این اقوال را در دنیا می چنانچه نصا را  
میگویند که کجول و اتحاد قائل اند و از تحقیق سابق واضح گشت که درین عبارات شطح نیچ حلول و اتحاد  
نیست و اگر حمل است باعتبار ظهور است نه باعتبار وجود چنانچه فعیده اند و بحلول و اتحاد برده  
مانا که این سلسله توحید در متقدمان صوفیه نیک محروم و محض نشده بود و هر کس ازینها که مغلوب حال  
میگشت کلمه در توحید که اتحاد نباشد از دس ظاهر می شد و از غلبه شکر بر سر آن در برت و ظاهر آن  
عبارات را از شائبه حلول و اتحاد مصروف نیساخت و چون نوبت شیخ بزرگوار محی الدین بن  
العسکری قدس سره رسید او از کمال معرفت این سلسله و قیقه را شرح گشت  
و متبویب و مفصل گردانیده در رنگ صفت و نحو در تدوین آورد و مع ذلک جمعی ازین

در عبارت  
بزرگوار محی الدین  
بن العسکری  
قدس سره

حائز مراد او را فعیده تخیلیه او نمودند و مطعون و ملام ساختند و درین سلسله در اکثر تحقیقات  
شیخ محقق است و طاعتان او دور از هوا بزرگی و وفور علم شیخ را از تحقیق این سلسله باید دریافت  
نمود و وطن او باید کرد و این سلسله هر چند میر و و بلا حق افکار متاخران واضح و فصح تر میگردد  
و از شبهه بای حلول و اتحاد دور تر می افتد بخوبی بحال بتلا حق افکار متاخران نحویه و فصح  
و فصح گشته است هرگز در زمان سیویه و اخفش آن تنقیح و وضوح نداشت که تکمیل صاحت  
بتلا حق افکار است امام اعظم و امام ابی یوسف رضی الله تعالی عنهما تا شاه شاه در سلسله خلق قرآن  
با کبریا میناقشه داشتند و رد و بدل میکردند بعد از شش ماه شخصی شد که قرآن را مخلوق  
گوید کافر گردد و این طول منازعت بواسطه عدم تنقیح این سلسله بوده است در نیت الحال  
که بتلا حق افکار تنقیح شده است گویم که محل نزاع اگر حروف و کلمات اند که دال اند بر کلام  
نفسه شک نیست که حادث اند و مخلوق و اگر بدلولات مراد باشد قدیم و غیر مخلوق است  
این تنقیح از بدکات تلا حق افکار است بر سر اصل سخن رویم و گوئیم که معنی دیگر هم این عبارت است  
که از حلول و اتحاد بیدار نیست یعنی همه نیستند موجود اوست تعالی نه آنکه اینها هم هستند و ما  
متحد اند تعالی این را خود ابدی نگوید از بزرگان چگونگی متصور شود و چون در غلبه محبت  
ما سوا س محبوب از نظر این بزرگواران مستوری گردد و غیر او در شهود شان نمی ماند  
میگویند همه اوست یعنی اینهمه که ثابت می نمود متوهم و تخیل بوده است موجود اوست  
تعالی برین تقدیر هم نه شائبه جزیت و اتحاد است و نه مطلب حلول و تملون مع ذلک  
این فقر اشغال این عبارت را نمی پسندد و هر چند ازین مقاصد میر است زیرا که شایان مرتبه تقدیر  
و تنزیه خداوندی نیست جل سلطان اینها چه باشند که نظا هر او بودند تعالی ع در کدام آئینه  
در آید او بی و ایشان را یارای آن کجاست که باعتبار ظهور هم بود و تعالی محمول گرداند اگر مظهر  
ظلمه از ظلال کمالات آنرا مظهر اند و آن ظل که آنرا مظهر اویند خداوند جل سلطان که او را چنانچه  
ظلال با ذوات تعالی در میان بوده باشند آن قدر سبعین الف حجاب من نور و طلسم  
شنیده باشند پس بے تماشای مظهر ظلمه از ظلال کمال او را سجانه بروی تعالی محمول دانستن  
و اوست گفتن سواد ب است و کمال جرات اما چون در غلبه شکر خال است آنقدر زیاده



نیست و همچنین بر توجیه ثانی مشهور خود را عین حق و الحسن و باعتبار آن محمول ساختن نیز  
ادبست بلکه خلاف واقع آن مشهور و هم ظلم از کمالات اوست بجان و اولی و ارا  
الورا است ثم ورا الورا نیز هر چه مشهورست نمایان لغیست پس حق بنوعی و اعلی  
خواه نقشبند یفرایند قدس سره هر چه دیده شد و شنیده شد دانسته شد آن هر غیر حقست  
بجان بجهت کمال لغی آن باید کرد و آنچه مختار این حقیرست درین مسئله و مناسب نشان تقدیر  
و تفسیر است عبارت همه از دست نه بان منصف که علمای خواهر بران بقدر نمایند و گویند  
صدور و خلق همه از دست این خود صادق است مع ذلک اینجا علاوه دیگر همست که علمای  
مستغرقند و صوفیه دریافت آن ممتاز گشته و آن ارتباط اصالت و ظلیتست  
یعنی اگر وجود ممکن است ناشی از وجود واجبست تعلل و پرتو وجود اوست بجان و  
همچنین اگر حیوة است ناشی از صفت حیوة اوست بجان و پرتو آن حیوة مقدسه است  
علی هذا القیاس العلم و الغدرة و الارادة و غیره پس بطور صوفیه عالم هم صادر از دست  
بجان و هم ظلم کمالات او و ناشی ازان کمالات منزه او تعالی مثلاً وجودی که ممکن  
داده اند امریست که بسبب خود باشد و استقلال او را حاصل بود بلکه آن وجود پرتو خلق وجود واجبست  
تعالی و همچنین حیوة و علم و غیره که ممکن نبخشیده اند امور است که استقلال ثبوت از صانع تعالی  
پیدا کرده اند بلکه وجود و صدور از صانع تعالی اینها ظلال کمالات و سبب اند بجان و صدور  
انثال آن کمالات بهین ارتباط اصالت و ظلیت و صوفیه بان مستغرقند اند معاملة صوفیه را  
با علای علین برده است نه بقدر و بقدر رسانیده بولایت خاصه تحقیق ساخته و چون علماء خواهر  
باین دید میسر نشده است از فنا و بقا بهره نرسید بولایت خاصه تحقیق نشده و صوفیه کمالات  
خود را ظلال کمالات واجب تعالی یافته اند و وجود و سائر توابع وجود را عکس آن کمالات  
دانسته ناچار خود را بمیش از امانت دار کمالات اندوخته اند و غیره از مزایای آن کمالات منفیه  
چون بگویم انقدر باثر کم آن تو دو الامانات الی المبدأین امانت را با اهل امانت بسیار ندانند  
کمالات را دست بدو بی باصل بدین خود را معدوم بپندارند و دست داشتند چه وجود حیات چون  
باصل رفت معدوم و دست نامده و فنا تحقیق گشت للمعومی چون ندانستی تو او را از دست

سوی آنحضرت لب کردی درست پد و آنکه دانشی که نفل کیستی پد فارغی که مردی و گردنستی پد  
بعد از فنا اگر او را بقا مشرف سازد مرتبه ثانیه وجود و توابع وجود از صفات کامله او بر عطا  
خواهند فرمود و بولایت ثانیه تحقق خواهند ساخت کن بیخ ملکوت السموات من لم یولد  
مرین **سیدنا** ارباب انجیم نعمیه پد با خدایا از متلی عبارات الفاظی که شرع باطلاق آن جارود  
نشده است در رنگ ظلیت و غیر باطلاق مینایم و میگویم وجود ممکن نفل وجود واجب است تعالی او  
صفات او ظلال صفات کامله او تعالی اذین اطلاعات ترسان و لرزان ام و چون اولیائے نور  
باین اطلاعات سبقت نموده اند امید و ارغوم ربنا لا تو اخذنا ان نسینا او اخطانا یا بدوست  
ازین تحقیق که سابق نموده اند اولی صحت گشت که صوفیه که قائلند بکلام همه اوست عالم را با هیچ جانی  
نمی بیند اند و حلول و سرایان اثبات نمیکند و حمله که میناید باعتبار ظهور ظلیت است  
نه باعتبار وجود و تحقق و هر چند از ظاهر عبارات شان اتحاد وجودی متوهم نشود و اما حاشا  
که مراد شان آن بود که کفر و اتحاد دست و چون حل یک بر دیگر با اعتبار ظهور گشت نه باعتبار  
وجود معنی همه اوست همه ازوست که بد نفل شش ناشی اذن شئی است و هر چند در فایده حال همه است  
گویند اما فی الحقیقت مرادشان اذن عبارات همه ازوست باشد فلا مجال فی النظر فی کلامهم و محکم  
بجفلیس قالمیس و کفریم بدانکه نفل شش عبارات از ظهور شش است در مرتبه ثانیه یا ثالثه یا  
رابع مثلاً صورت زید که در مراتب منعکس گشته است نفل زید است و ظهور زید است و در مرتبه ثانیه  
و زید فی حد ذاته در مرتبه وجود و اصلی خود است که نفل خود را در مراتب ظاهر ساخته است بآنکه در  
ذات و صفات او تلویحی و تغیری رود چنانچه گذشت ربنا انهم لنا نورنا و اعقر لنا انک علی کل شئی  
قدیر و السلام علی من اتبع الهدی **مکتوب** لو دهم بفقیر یا شمس کشفه در جواب سوائے  
که نموده از حقیقت مشاهده عرفا راجل و علا پر سیده بودند که بعضی از محققان صوفیه اثبات  
رویت و مشاهده او تعالی بدیده دل در دنیا میفرمایند که قال الشیخ العارف فی کتاب العوارف  
موضع المشاهده بصر القلب الخ و شیخ البواحق کلابی قدس سره که از قدایم این طائفه علیست  
و از روسای ایشان در کتاب تعرف می آرد و جمیعوا علی انه تعالی لایبیری فی الدنیا بالابصار و  
بالقلوب الا من جهة الا یقان توفیق میان این دو تحقیق چیست و راه تو بر کدام

محمد بن ابراهيم  
بن محمد بن احمد  
بن محمد بن احمد  
بن محمد بن احمد



و اجماع با وجود اختلاف بجهت معنی است بدان ارشاد که اندر نفس لاکمختر این فقیر درین سلسله قول است  
تقریباً است قدس سره و میداند که قلب را درین نشاء از ان حضرت جل سلطان فیض از ایقان فیض  
نیست از اربوبیت انکار نماید مشاهد و چون قلب را رویت بنود البصار را چه بود که او در نشاء  
و در نیما عالم بیکار و معطل است غایت مافی الباب معنی ایقان که قلب را حاصل شده است و عالم  
مثال بصورت رویت ظاهر میشود و موقوف به بصورت مرنی چه در عالم مثال هر معنی را بصورت  
مناسب عالم شهادت و چون در عالم شهادت کمال یقین در رویت است آن ایقان نیز بصورت رویت  
در مثال ظاهر میگردد و چون ایقان بصورت رویت ظاهر شود متعلق آنکه موقوف به است ناچار بصورت  
مرئی اینجا ظاهر گردد و چون سالک آنرا در مراتب مثال مشاهده می نماید از توسط مراتب زائل  
گشته و بصورت را حقیقت دانسته می انکار و که حقیقت رویت او را حاصل گشته است و مرنی  
پیدا آید و نمیداند که ان رویت صورت ایقان اوست و آن مرنی صورت موقوف به او این از اغلاط  
صوفیه است و از تعلیمات صورت بتعالی و همین دید چون غالب می آید و از باطن بظاہر می تراود و سالک را  
در توهم می اندازد که رویت بر می نیز حاصل گشته مطلوب از گوش باغوش آید نمیداند که حصول معنی چون در اصل  
به بصیرت است نیز مرنی بر توهم نمیشود است بلکه درین نشاء اوست چه رسد رویت او از کجا حاصل شود  
در رویت قلبی جمیع از صوفیه در توهم افتاده اند و حکم بوقوع آن کرده و در رویت بقرینه قسمی ازین طائفه در توهم  
وقوع آن افتاده باشد که مخالف اجماع اهل سنت و جماعت است شکر الله تعالی بهم سوال موقوف به راجون صورت  
در مثال پیدا شد لازم آید که حق سبحانه و تعالی بصورت بود جواب تجویز نموده اند که حق را سبحانه بهر چند مثل است  
اما مثال است و رواد داشته اند که در مثال بصورت ظهور فرماید چنانچه صاحب فصوص قدس سره  
رویت اخروی را نیز بصورت جامع بطیفه مثالیه مقرر ساخته است و تحقیق این جواب کانت آن صورت  
موقوف بصورت حق نیست سبحانه در مثال بلکه صورت مکتوف صاحب ایقان است که یقین او بان تعلیق  
گرفته است و آن مکتوف بعضی جوه و اعتبارات ذات حق است سبحانه ذات حق جل جلاله از جن معالمانه عارفان  
بذات میرسد جل سلطان این قسم تعلیمات پیدا نمیشود و بیج رویت و مرنی تخیل نمیکرد و چه ذات  
اقدس سبحانه را در مثال صورتی کائن نیست تا آنرا صورتی وی و نماید و ایقان آنرا بصورت  
رویت و نماید یا آنکه گویم در عالم مثال صورت معانی است نه صورت ذات و چون عالم جمیع طایفه سالک

و صفات است از ذاتی بهر هزار و چنانچه تحقیق آنرا در مواضع متعدد نموده ایم پس ناچار تمام از قسم معانی  
باشد و در مثال آنرا صورتی کائن بود و در کمالات و جویی هر جا صفت و شان است که قیام بذات  
دارد و از قبیل معانی است اگر آنرا در مثال صورتی بود و بولبا نقص گنجایش دارد اما ذات  
او را سبحانه حاشا که در مرتبه از مراتب صورت بود چه صورت مستلزم تجرید و تعقید است و تعقید  
در مرتبه که باشد بحدیث مراتب همه که مخلوق اوید سبحانه کجا گنجایش دارد که خالق خود را محدود و مقید سازند  
هر که تجویز مثال در ان حضرت جل شأنه نموده است باعتبار وجه و اعتبارات است نه باعتبار عین ذات لفظ  
و بهر چند تجویز مثال در وجود و اعتبارات حق ذات تعالی هم برین فقیر گران است مگر آنکه در نظمی از ظلال  
بعیده آنرا تجویز نموده آید ازین بیان وضع گشت که در عالم مثال ارشام صورت معانی و صفات را کائن  
نه ذات را تعالی پس اینجا صاحب خصوص تجویز رویت اخروی بصورت مثالی نموده است چنانچه گذشت آن  
رویت حق نیست تعالی بلکه رویت صورت حق بهر نسبت سبحانه چه او را سبحانه صورتی نیست تا تو  
بان تعلیق پیدا کند و اگر در مثال صورتی نیست نظمی از ظلال بعیده او را کائن است پس  
رویت آن رویت حق چه با باشد سبحانه شیخ قدس سره در نفی رویت حق جل و علما و اولیاء  
و فلا سفسر هیچ که بانی نمیکند بلکه اثبات رویت بر شمع میناید که مستلزم نفی رویت است  
و آن المانع در نفی است از صریح نفی لان الکنایه المانع من الصریح قضیه مقرر است اینقدر فرق  
که مقتدا است این جماعت عقل عقیشان است و مقتدای شیخ کشف بعید از صحت مانا که اوله غیر  
تأمله مخالفان که در تخیل شیخ شسته کشف او را نیز درین سلسله از صواب نخرت گردانیده است  
و ائمه بحدیث شان ساخته و چون از اهل سنت بوده است صورت اثبات آن نموده است و بان  
الکفار که در آنرا رویت انکار شده ربنا لا تؤخذنا ان نسئبا و اخطانا و تحقیق این سلسله دقیقه که در بعض  
از مواضع کتاب عوارف نوشته است نیز تحریر یافته است نه آنچه از اجماع بر سیده بودند و نالند بود  
که آن وقت خلائی که شایان اعترا باشد بطور نیامد باشد یا اجماع شایع عصر خود خواسته  
باشد و اقتدا سبحانه اعلم بحقیقه الحال مکتوب بود و حکم بمولانا طاهر بخشش در جواب  
اسواله او از فرق میان معرفت و ایمان حقیقه و غیر ذلک بعد الحمد و الصلوات و تبلیغ الدعوات  
میرساند صیغه اخروی اعز می که بمصوب شیخ سجاد دل ار سال داشته بودند رسید و صلوات



سبحانه که سلامت و بجا فیت اند چند اسوله اندراج نموده بودند و جواب آن پنج بخاطر رسیده  
نوشته شد نیک توجه نمایند سوال اول آنکه در میان معرفت و ایمان حقیقی چه فرق است جواب  
آنست که معرفت دیگر است و ایمان دیگر چه معرفت شناختن است و ایمان گرویدن شناخت بود  
و گرویدن نبود اهل کتاب را در حق پیغمبر علیه و علی آله الصلوٰه و السلام معرفت بود و می شناختند  
که پیغمبر است کما قال الله تعالی یعرفونه کما یعرفون انباءهم اما بواسطه غنا چون گرویدن نبود ایمان  
محقق نشد و معرفت هم در رنگ ایمان دو قسم است صورت معرفت است در رنگ صورت ایمان  
و حقیقت معرفت است در رنگ حقیقت ایمان صورت ایمان همان است که حضرت حق سبحانه از  
کمال رفت در محبت خود در شریعت از برای نجات اخروی بآن اکتفا فرموده است و آن گرویدن  
قلب است با وجود انکار و تمرد نفس آماره و صورت معرفت هم مقصود بهمان لطیفه است با وجود  
جهل آماره حقیقت معرفت آنست که آماره از جهالت جلیلی خود بر آید و شناسائی پیدا کند  
و حقیقت گرویدن ایمان اوست بعد از شناسائی و مطمئن گشتن او بعد از آماره که طبیعت او بوده  
اگر گویند که در شریعت تصدیق قلبی اعتبار کرده اند این گرویدن عین آن تصدیق است یا  
امر است و رای آن تصدیق اگر و رای تصدیق باشد لازم آید که در ایمان سه چیز معتبر باشد  
اقرار و تصدیق و گرویدن و این خلاف مقرر علم است و عمل را که بعضی علماء اعتبار در ایمان نموده اند  
جز و چهارم ایمان میشود و جواب گویم که گرویدن عین تصدیق است زیرا که تصدیق که حکم  
عبارت از اذعان است که معبر گرویدن است اگر پسند که اهل کتاب حضرت پیغمبر را علیه و علی آله  
صلوٰه و السلام چون بعنوان نبوت میدانستند ناچار حکم نبوت علیه و علی آله الصلوٰه و السلام میکردند و  
اذعان و گرویدن ایشان را حاصل میشد و چه حکم برین تقدیر عین گرویدن است پس ایمان در حق  
ایشان چه تحقیق نشود و کلام طاعت از کفر بر آید جواب گویم که بعنوان نبوت میدانستند ناچار بواسطه تعصب عنا قلب  
ایشان اذعان حاصل نمیشد تا حکم نبوت او نمایند معرفت و تصور بود اذعان حاصل نشد تا تصدیق گردد  
و بایمان رسانند و از کفر بر آید و فرق دقیق است بشنو و بوجدان خود را و با وجود عناد نبی الله فعل کذا  
توان گفت لیکن تا اذعان پیدا نشود ان نبی الله نمیتوان گفت زیرا که در صورت اعلی تصور است  
و حواله بمعرفه مشهوره است و در صورت ثانیه تصدیق است که نبی بر اذعان و گرویدن است

و چون اذعان نبود تصدیق چه صورت بند و البت در صورت اولی مقصود اثبات نبوت نیست بلکه  
اثبات فعل است و در صورت ثانیه مقصود اثبات نبوت است عناد آنرا بر متابذ پس اذعان  
چه صورت دارد اگر فرضاً به حصول اذعان تصدیق و حکم پیدا شود و آن نیز داخل تصور است و  
صورت تصدیق تا اذعان پیدا نشود در حقیقت تصدیق صورت نه بند و ایمان حاصل نشود این  
از امهات مسائل کلام است و بسیار دقیق است فحول علماء در حل آن در مانده اند بعضی از آنها اظهار  
رکن ثالث در ایمان افزوده اند و گرویدن را از اید بر تصدیق داشته و جمیع دیگر که تصدیق را عین  
گرویدن گفته اند محل این معاکاشیفه نموده اند و با جهل گذرانیده اند و قد الذی بدانان ابدان  
و اما کما لنتی می لولان بدانان انشور بشنو مرکب تقدیری و مرکب توصیفی مثل نبی الله و هذا  
بر چند متضمن حکم است بانه نبی و مثل است بر معرفت او بعنوان نبوت ا حصول تصدیق بانه نبی  
موقوف بر اذعان است که شکی نیست ایمان است غلام زید فعل کن از اجل صلاح حکم که لازم بود به اذعان  
کامل و صحیح است و در هر دو معرفت بعنوان غلامیت و صلاحیت ثابت است اما اذعان نیست  
که تصدیق به غلامیت و صلاحیت بر یک حاصل آید اگر گویند که تا اذعان نفس بعد از  
اذعان قلب گفتی و اذعان نفسی را بایمان حقیقی تعبیر نمودی و حال آنکه فلاسفه و ارباب معقول  
در تصدیق مطلق اذعان نفس گرفته اند از اذعان قلب سخن نگفته جواب گویم که ارباب معقول گفته  
از نفس روح بخارج اند و گاهی قلب اراده نمایند با جمله تدقیقات فلسفه ایشان دیگر است که  
اکثر آن لا طائل است اینجا آنها معطل و بی کار اند و حکم عوام دارند نبوت تدقیق اینجا بصوفیه پیدا  
که با حکام هر لطیفه تسلیم میکردند و از هر کدام لطافت بر سر و سلوک بالا میگذرند و نفس را از قلب  
میسازند و روح را از سر علیه و خفی را از انقباض تمیز میکنند و اندر ارباب معقول را اخیر از معرفت  
ایشان معلوم نیست که نصیب باشد نفس آماره را فلاسفه شش بزرگ دانسته اند و از مجردات شمرده اند  
و روح نامی برده اند و از سر و خفی و خفی نشانه نداده اند قد شانه کما یسوق الابل الی الابل و جواب  
دیگر گویم که ارباب معقول نظر با حکام عادت عری اذعان نفس را که قریب بفهم اینها بوده است  
و کر کرده اند و سخن ما در تصدیقات احکام شرعی است که نفس را بالذات از آنها انکار است  
اذعان چه بود این انکار است که منکر را بجد عداوت صاحب آن حکام رساند و تا بشنود



الغنا ومن سیئات اعمالنا و در حدیث قدسی آمده عا و نفسک فانما انت صفت بعدا است  
 ارحم الراحمین از کمال مهربانی در او اکل حال اذعان نفس را منظورند شت و با ذعان  
 قلب نجات را مربوط ساخت اگر ثانیاً بحض کرم او سبحانه اذعان نفس هم میسر شد نور علی لوز  
 و سرور علی سرور و وصول علی درجات الولایه و حصول حقیقه الایمان نوشته بودند که جواب حق  
 فهم و دانش فیه نوشته شود که معلوم توانم کرد مسئله بسیار در وقت دارد و حال انهم بی وقت شکل است  
 بلکه نفس هر وقت میطلب گناه جبارت چیست بایست که این فکر را اول میکردند و لبوال حل این  
 طور معاجرات نمی نمودند فلانکومونی و لوموا انفسکم سوال دوم آن بود که زبان و عباد و ایمان  
 حقیقه شرف اندیانه جواب اگر بر مرتبه مقربین برسند و نفوس شان مطمئن گردد و ایمان حقیقه برسند  
 سوال سوم آن بود که صاحب معرفت اجمال که نشاء آن کفر حقیقه است اینها را عارف چون  
 توان گفت معنی این عبارت خوب معلوم شد که چیست خود عبارت منطقی میگوید و دیگر آنرا  
 منع میکنند اگر مقصود این است که کافر طریقت را عارف بجه معنی توان گفت جوابش آنست که  
 کافر طریقت هم خدا را جلش از بیگانهی شناخته است و با سواسه او را محو و ستلاشی ساخته عارف است  
 اما عارف مطلق نیست که از تیز بر آمده است چون تیز آید عارف مطلق گردد و با ایمان حقیقی شرف  
 شود و السلام مکتوب نو و دوم بفقیر محمد باشم کشی در جواب سوال که نموده از استماع کلام  
 صوفیه حق را سبحانه و مکالمه ایشان با و لغایه پدید آمده بودند آنکه بعضی عارفان فرموده اند ما کلام  
 حق را میشنویم و ما را با و لغایه مکالمه میشود و چنانچه از امام بهام جعفر صادق رضی الله تعالی عنه  
 منقول است که گفت ما زلت ارد الایه حقه سمعنا من استکلم بها و نیز از رساله خوشیه که منسوب بجهت  
 شیخ عبد القادر جلی است قدس سره مفهوم میگردد که معنی است و تحقیق آن نزد تو چیست بدان  
 ارشد که الله تعالی که کلام حق جل علا در رنگ ذات حق و سایر صفات حق جلش از بیچون و بیچگون  
 است و سماع آن کلام بیچون نیز بیچون است زیرا که چون را به بیچون راه نیست پس آن سماع مربوط  
 به سماع نیست که سراسر چون است آنجا اگر از بنده استماع است بلکه روحانی است که نصیب از بیچونی  
 دارد و به توسط حروف و کلمات است و نیز اگر از بنده کلام است بهای تعالی روحانیت بی حروف و کلمات  
 کلام نصیب از بیچونی دارد که سماع بیچون میگردد و یا آنکه گویم کلام لفظی که از بنده صادر میشود

حضرت حق سبحانه و تعالی آنرا نیز بهام بیچونی استماع میفرماید و به توسط حروف و کلمات و  
 به تقدیم و تاخیر آنرا میشنوند اذ لا یجری علیه لغایه زمان یس فیہ التقدیم و التأخیر و در آن  
 موطن اگر بنده سماع است بکلیت سماع است و اگر کلام است هم بکلیت متکلم تمام گوش است و تمام  
 زبان است و در ذائق ذرات مخرج قول آنست بر کرم را بهی سماع بکلیت خود شنیدند و بکلیت خود جواب  
 بلی گفتند تمام گوش بودند و تمام زبان زیرا که اگر گوش از زبان تیزتر بودی سماع و کلام چون حاصل نمیکرد  
 و شایان ارتباط مرتبه بیچون گفتی لا یحیل عطا یا الملک الامطایه غایه ما منی الباب انفسه لطفه  
 که از راه روحانیت اخذ نموده بودند ثانیاً در عالم خیال که آن در انسان متعالی است بصورت حروف  
 و کلمات متبرجه تمثیل میگردد و آن تلقی و القای صورت سماع و کلام لفظی مرسوم میشود و چه هر سه را در عالم  
 صورتی است اگر چه گفته بیچون بود اما ارشام بیچون هم آنجا بصورت چون است که فهم و افهام بآن  
 مربوط است که مقصود از ان ارشام است و چون سالک توسط در خود حروف و کلمات متبرجه میباید  
 و سماع و کلام لفظی حساس نمیناید خیال میکند که این حروف و کلمات را از اصل شنیده است ولی تفاوت  
 از آنجا اخذ کرده نمیداند که این حروف و کلمات صور خیالی آن معنی تلقی است و این سماع و کلام لفظی  
 تمثال سماع و کلام بیچونی عارفان تمام معرفت باید که حکم هر مرتبه را جدا سازد و یکی را ب دیگری  
 تمسک نگردد و اند پس سماع و کلام این اکابر که بر مرتبه بیچونی مربوط است از تمسک تلقی و القای روحانی  
 است و این کلمات و حروف که تعبیر از ان معنی تلقی بآن نمیناید از عالم صورشالی و گرویی که  
 گمان برده اند که ما حروف و کلمات را از آنحضرت جل سلطانه استماع مینماییم و در فریق اندکی از ان  
 دو فریق که احسن حالند میگویند که این حروف و کلمات ما در سماع و ال اند بران کلام نفسی قدیم و  
 فریق دیگر اطلاق قول بملح کلام حق جلشانه مینمایند و همین حروف و کلمات متبرجه را کلام حق میگویند  
 جل و علا و فریق نمیکند در میان آنکه لائق ایشان بود تعالی که ارام است و کلام است که شایان جبار  
 قدس او نیست سبحانه و هم الجمال الباطل لم یعرفوا یا بیچون علیه و لا بیچون علیه تعالی سبحانه  
 لا اعلم لنا الا ما علمنا انک انت العلیم الحکیم و الصلوة و السلام علی خیر البشر و آل و اصحاب  
 الاطهر مکتوب نو و سوم بجهت محمد زاده خواجہ محمد سعید و تحقیق لغتین  
 اول وجود و در تفریق میان مبادی تعینات حبیب و خلیل و کلیم علیم الصلوات انچه



در آخر کار بکرم و فضل مکتوف ساخته آنست که تعین اول مر حضرت ذات را تعالی و تقدس تعین حضرت  
وجود است که محیط همیشا است و جامع جمیع اعداد است و غیر محض است و کثیر البرکت است حتی که اکثری از  
مشائخ این طائفه علیه اذاعین ذات گفته اند تعالی و منع زیادتی آن بر ذات نموده سبحانه غایت وقت  
و لطافت دارد که چشم هر کس او را نمیتواند دریافت و از اصل نمیتواند جدا ساخت لهذا تعین او در حد  
محقق ماند و از متعین تمیز نگشت و جمیع کفر از اجزای پستی پند و معبود و مطلوب ماورای آن نظایند  
و مبدء آثار خارجی او را داشتند و مکنون حوادثش ایوی او را انکاشند و این تمیز حق از نادون حق دولتی بود که  
برای این مسکین و ابله مانده ذخیره داشته بودند و این نفی مشارکت غیر معبود و معبود و سبحانه اولش مانده بود  
از انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات که برای این ذل برادرشان نگذاشته اند و انکه صدر الذمی بدانان رسد  
و ما کثرت می لولان بدانان اعداد تقدسات رسل ربنا با حق مکتوف ساخت که این تعین  
اول وجودی رب خلیل الرحمن است علی بن نبینا و علیه الصلوات و التحیات و مبدء تعین او  
و تعین خلقت او و نیز مکتوف گردانیدند که مرکز این تعین که جز و اشرف است در اجزای دیگر  
نسبت اقربیت باصل دارد بر حضرت حبیب الله است و نیز سید تعین او و تعین محبت او علیه و علی  
جمیع الانبیا و الصلوات و التسلیمات **سوال** تعین اول چون رب حضرت خلیل بود پس پیغمبر علیه و علی  
خلیل الرحمن الصلوة و السلام کدام معنی فرموده است اول خلق الله زوی مرکز دایره است اجزای آن است  
و نیز جزو را تقدم است بر کل پس ناچار مبدء تعین که تسویه از ان بنور بر خود فرموده است از هم  
سبق باشد علیه و علی اگر الصلوة و السلام مرکز دایره است و دایره است و دایره کل است  
اما آن جزو است که سایر اجزای کل از وی ناشی شده است زیرا که جمیع اجزای محیط دایره  
خلال آن جزو است که سایر مرکز آن دایره است اگر آن جزو نبود از دایره نامی و نشانی نباشد پس  
واضح شد که رب و مبدء تعین حضرت خلیل تعین اول است و نشانی تعین اول که جزو مرکز در شرف است  
اوست رب سید تعین حضرت خاتم الرسل علیه و علیه الصلوات و التسلیمات پس سابق از حقیقت خاتم نبوت  
و نشانی ظهور دیگران بر او باشد علیه و علی جمیع الانبیا و الصلوات و البرکات از انجا است که در حدیث قوی آمده است  
در شان حبیب الله لولا که لما خلقت الافلاک لما انطرت الی بوبه و چون مبدء تعین حضرت خاتم الرسل  
و علیه الصلوات و التسلیمات مرکز وجود تعین اول آمده که مبدء تعین حضرت خلیل است علی بن نبینا علیه الصلوة

و السلام ناچار ولایت محمدی که نشاء آن محبت است مرکز ولایت خلیله باشد که نشاء آن خلست  
علی صاحبها الصلوة و السلام و ولایت خلیله با وجود ولایت در میان ولایت محمدی و در میان حضرت  
ذات تعالی و تقدس حاج و عامل نباشد چه مرکز دایره از دایره سبقت ذاتی دارد پس خلف عامل  
سلف نبود بلکه امر بعکس است و وجه دیگر از برای سبقت و قرب این مرکز بشنو چون بعینت اهد سبحانه  
درین نقطه مرکز دور دور رفته میشود ازین لفظ که حاصل آن محبت است محب و محبوب تمیز میگردد  
و صورت دایره پیدا میشود که مرکز آن محبوبیت است و محیط آن محبت مبدء ولایت موسوی  
ست علی بن نبینا و علیه الصلوة و السلام و محبوبیت آن مبدء ولایت محمدی علیه و علی اگر  
صلوة و السلام پس این مرکز محبوبیت از مرکز محبت که دایره گشته است پیش قدم آمد  
و حضرت ذات تعالی نزدیکتر گشت چه مرکز را سبقت و قرب است که دایره است  
و همچنین این مرکز را نسبت به محیط دایره نیز سبقت و قرب است که محیط نیست پس ولایت  
محمدی از ولایت موسوی هم سبق آمد و اقرب علی صاحبها الصلوة و السلام و وجه دیگر از برای  
سبقت و قرب ولایت محمدی بشنو چون بفضل اهد سبحانه درین مرکز محبوبیت دور دور رفته میشود  
آن مرکز نیز صورت دایره پیدا میکند که مرکز آن محبوبیت صرف می نماید و محیط آن محبوبیت  
تمیز محبت ظاهر میگردد که نسبت فردی از افراد است اوست بتبعیت او علیه و علی اگر الصلوة  
و السلام بلکه بتبعیت ولایت موسوی نیز علی بن نبینا و علیه الصلوة و السلام که مناسبت به محیط  
دایره دارد و از انجا آمده است که ولایت محمدی همه وقت مرکزی است و نشاء محبت نیز  
از برکات آن ولایت است که با تمیز آن مرکز ثانی دایره گشته است مرکز دیگر از یکدایره  
باید دانست که این مرکزیت ثالث کار را بسیار پیش برود و نزدیکتر از نزدیکتر ساخت با مرکز  
کار یا دشوار نیست نه زیاد برین و قاطع و اسرار چه و انموده آید و از او را س تعین اول نشانی  
چه گفته شود هر چند در تعین اول نیست که جزو است یا جزو و او و یک واسطه یا بدو واسطه اما در  
نظر کشف باحوال از تعین اول سبقت دارد و بنیاد از او بطلوب نزدیکتر است **سوال** هر کمالی  
که جزو را میسر کرد کل را نیز میسر است زیرا که کل عبارت از ان جزو و از اجزای دیگر است پس سبقت  
و قرب که در جزو پیدا شود و در کل نباشد و چه آن چیست **جواب** کمالی که در جزو و بطریق



اصالت پیدا شود در کل تبعیت و وساطت جزو خواهر بود و بطریق اصالت و شک نیست که نسبت  
را سبقتی هست که تبعیت را نیست و اصل را قریب است که فرج را ندانیم اگر مرکز دائره در کمالات  
مخصوصه خود از دائره پیش قدمی نماید گنجایش دارد و تحقیق در جواب آن است که کمال جزو در کل  
وقتی سرایت نماید که آن کمال از باهیت اصلیه آن جزو ناشی شده باشد و اگر کمالی باشد در جزو  
که بعد از انقلاب باهیت جزو پیدا شود لازم نیست که در کل سرایت کند که آن جزو بعد از انقلاب  
باهیت خود جزو آن کل نموده است تا سرایت بآن نماید مثلاً نقره که یک جزو آن بعسل کبیر طلاء گردد  
و از باهیت نقره باهیت طلاء انقلاب نماید نمیتوان گفت که کمالات ذبیه این جزو و بفضه که کل  
او بوده است سرایت خواهد کرد چه آن جزو بعد از انقلاب جزو او نموده است تا سرایت کند  
فانهم و قس علیه معرفه ما نحن غیره سوال تعین اول وجودی وجود او در خارج است یا نبوت علی دارد  
و پس و یکدیگر ازین در تردید درست نمی آید چه در خارج نزد این بزرگواران جز یک ذات احدی  
موجود نیست و در آن خارج از تعینات و تنزلات ناسی و نشانی و اگر نبوت علی گویم لازم آید  
که تعین علی از وسع سابق باشد و آن خلاف مقرر است جواب گوئیم در نفس اثبات است  
و اگر نبوت خارجی هم بگویند بآن معنی که در ما و راسه علم هم او را نبوتی هست نیز گنجایش دارد  
و الله سبحانه و تعالی للمسلم للصواب مکتوب نمود و چهارم بحضرت محمد و حاده خواهر محمد مصوم که اندک  
در وقایع کمال و جمال ذاتی و مرتبه مقدسه که فوق است و تعینات تعینات حبیب و خلیل  
و کلیم علیه السلام از آن دو مرتبه و بره تعین حضرت ایشان ازین ذات حضرت حق سبحانه  
و تعالی فی حد ذاته جمیل است و حسن و جمال ذاتی او را ثابت است نه آن حسن و جمال که مکتوف  
و مدبرک ما گردد و در تعقل و خلیل مادر آید مع ذلک در آن حضرت مرتبه ایست اقدس که این حسن و جمال  
هم از غایت عظمت و کبریا فی آن بآن مرتبه نمی تواند رسید و چون جمال منصف نمیتواند ساخت  
تعین اول که تعین وجودی است تعین آن کمال و جمال ذاتی است و ظل اول بنا و از آن مرتبه  
اقدس که کمال و جمال را هم آنجا گنجایش نیست که از غایت عظمت و کبریا فی هیچ تعین تعیین نمیکرد  
و در کدام آینه در آید مع ذلک سری و نشاء از آن مرکز اقدس در مرکز دائره این تعین  
اول و ولایت نموده اند و نشانی آنجا تعبیه نموده اند چنانچه تعین اول نشاء و ولایت خلیل است

آن سر و آن نشاء که در مرکز این تعین نموده اند نشاء و ولایت محمدی است علی صاحبها الصلوات و التسلیات  
و آن حسن و جمال ذاتی که تعین اول ظل آنهاست شباهت به صباحت دارد که در عالم حجاز  
از قبل حسن و جمال خال است و آن سر و نشاء که در مرکز و ولایت نموده اند مناسبت بکمال است  
دارد که در او رشاقت قد و صباحت هاست و و راسه حسن و جمال خال امری است ذوقی  
تا ذوق مذنبند در بنیاد شاعر گوید که آن دارد آن نگار که آن هست هر چه است بد آن طریقت  
حرفیان که آن کجاست ازین بیان تفاوت در میان این دو ولایت در باب هر چند هر دو از  
قرب حضرت ذات تعالی و تقدس ناشی میگردد اما هر چه یک کمالات ذات است و معاد دیگر است  
صرف ذات تعالی و چون ملاحت فوق صباحت است پس وصول است بعد از طه مراتب  
صباحت صورت بند و تا وصول حج مقامات ولایت ابراهیمی میرسد و وصول بحقیقت  
این ولایت که دوز و علیای ولایت محمدی است میسر نیاید علی صاحبها الصلوات و التسلیات  
ازینجا تواند بود که خاتم الرسل علیه وعلیه وعلیه الصلوات و التسلیات تا میرسد بکمال است ملت حضرت  
ابراهیم گشت علیها الصلوات و السلام تا بوسیله این متابعت بحقیقت ولایت او برسد و  
ازینجا بحقیقت ولایت خود که تعبیر از آن بکمال است رفته است تحقق گردد و چون حضرت پیغمبر را  
ببرگزیده دائره ولایت خلقت مناسبت ذاتی است که بحضرت اجمال ذات اقرب است و محیط آن دارد در بنا  
که است که در توضیح کمالات ذات دارد تعالی و پس تا کمالات محیط آن دائره هم تحقق نشود و ولایت خلقت  
تمام نگردد و ازینجا است که در صلوات منطوقه آمده است که صلیت علی ابراهیم کمالات ولایت خلقت تمام  
او را میسر کرد چنانچه صاحب آن ولایت را میسر شده بود علی بنیاد علیها الصلوات و السلام و چون مکان طبع  
ولایت محمدی نقطه مرکز دائره ولایت خلیل است علیها الصلوات و تسلیات و نیز او نیز مقصد و بر سر مرکز آن دائره  
ناچار از آنجا بر آمدن و محیط آن دائره در آمدن و اکتساب کمالات آن کردن محسوس باشد و خلاف مقتضا  
طبیعت بود پس متوسط باید از افراد است او علیه و علی الصلوات و السلام که طبیعت او علیه الصلوات  
و السلام در عین آن مرکز بود و از راه دیگر مناسبت محیط آن دائره داشته باشد و ملوک کسب  
کمالات آن مرتبه نماید و بحقیقت آن مرتبه تحقق گردد و پیغمبر متبرع او حکم من سن سنه  
حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها بقسط و وصول او بآن کمالات نیز تحقق شود و مراتب ولایت



خفیه تمام کند بیان سران متعاک برین فقر ظاهر ساخته اند آنست که نقطه مرکز دایره ولایت خلت که  
از سائر نقطه آن امتیاز محبت یافته است اگر چه محیط است اما چون متضمن اعتبار محبت اعتبار  
محبوبیت است صورت دایره پیدا میکند و از آن مرکز دایره پیدا میکند و در محیط آن اعتبار  
محبت است و مرکز آن امتیاز محبت و نشاء ولایت موسوی علی نبینا وعلیه الصلوات  
و السلام اعتبار محبت است که محیط آن دایره است و نشاء ولایت محمدی اعتبار محبت است که مرکز آن  
دایره است حصول حقیقت محمدی اینجا تصور باید نمود و بعد از هزار سال این نقطه مرکز دایره  
ثانی که حقیقت محمدی بآن مربوط است نیز وسعت پیدا کرد و اعتبار و روسته بود پیدا گشت  
و بصورت دایره برآمد که مرکز آن محبت صفت است و محیط آن محبت متخرج به محبت و نشاء  
ولایت احمدی بمرکز آن دایره است و احدی دوم آنسر و دست علیه الصلوات و السلام که در اهل سموات  
بآن اسم معروف است چنانچه گفته اند انجبا لواله و ذکر حضرت عیسی علی نبینا وعلیه الصلوات  
و السلام که در اهل سموات گشته است بشارت قدوم آنسر و رابا اسم احمد داده است و این اسم مبارک را  
با ذات احد جلشاه فیلی تقریب است و یک مرتبه از آن اسم دیگر حضرت ذات جلشاه نزدیکتر است چنانچه  
مبین گشت و این اسم از اسم مبارک احد بیک حلقه پیوسته شده است که مبداء محبت است که باعث  
ظهور و ظهور گشته و اینجا هم که در احمد اندراج یافته است از حروف مقطعات قرآنست که در اوایل  
صور منزل گشته است و از اسرار فاسفه است و این حرف مبارک بهم را بآن سر و خصوصیت خاص است  
که باعث محبوبیت او گشته است و او را از همه تفوق داده است بر سر اصل سخن رویم و گوئیم  
که محیط آن دایره که عبارت از محبت است که متخرج به محبت بود و نشاء ولایت فردی از افراد  
آنست آن سر و علیه و علی اگر الصلوات و السلام که با وجود حصول ولایت محمدی مرکز  
مناسب محیط دایره داشته باشد و کمالات آخر ایم که متبایسته و معلوم شد که این دولت ثانی او را از  
ولایت موسوی حاصل گشته است و او از طفیل این دو ولایت غلطی جامع کمالات مرکز و محیط شده  
و مقرر است که هر کمالیکه آنست را میسر آید به نبی آن است نیز آن کمال حاصل است بکلم من سن سئمه  
حسن پس آن سر و علیه و علی اگر الصلوات و السلام بتوسط آن فرد کمالات محیط آن دایره نیز  
عبر شد و ولایت خلت در حق او علیه و علی اگر الصلوات و السلام نیز تمام گشت و دعای اللهم صل علی محمد

کمال صلیت علی ابراهیم بعد از هزار سال با جابت مقرون گشت مسئول ستیاب شد آنسر و رابا علیه و علی  
اگر الصلوات و السلام بعد از تمامی ولایت خلت کار و بار با آنسر و نشاء است که در مرکز ولایت  
نهاده اند و تعبیر آن کمالات یافته است و آن فرد را از برای حراست و محافظت است از آن عالم  
یاد کرد و اندیشه خود در خلوت خانه غیب انجیب با محبوب خلوت داشته است و حنیفا لارباب الیم نعمیها و اللع  
المسکین با تخریج نباید دانست که محیط مرکز ثالث هر چند نسبت به محیط مرکز تعیین اول صغری نماید اما اجمع  
است چه هر چه حضرت ذات جلشاه نزدیکتر است جامع تر است صغری در رنگ صغری انسان باید دانست  
که با وجود صغری جامع ترین جمیع اصناف عالم است و ایضا شخصی که کمالات این محیط تحقیق گشت  
و از اجمال مرکز تفصیل محیط آمد آن بے مناسبتی که محیط و تفصیل داشت زائل شد و بی تکلف  
از تفصیل رفت و کمالات آن تفصیل نیز تحقیق گشت بشنوب وجود و کمال اقتدار چون نظام  
عالم حکمت منوط ساخته اند در تربیت محبوبان نیز از وجود اسباب چاره بود هر چند  
وجود سبب بیش از بهانه نیاشد و زیاده از و پوش قدرت نبود سئمه امد الی قد خلت من  
قبل و من تجلی سئمه امد تجلیه فی هر چند بعضی کمالات را بتوسط فردی از افراد است  
خود حاصل نماید و بتوسط او بعضی مقامات برسد اما نقص آن نبی ازین راه لازم نیاید و آن  
فرد را مرتبه باین توسط بران نبی حاصل نشود و چه آن فرد این کمال را بتابعیت آن نبی یافته است  
و بتفصیل او باین دولت رسیده پس آن کمال فی الحقیقت از آن نبی است نتیجه متابعت  
اوست و آن فرد پیش از خادم او نیست که از خزان او خرج کرده لباسهای مرتب طیار کرده و کار  
که باعث مرتبه حسن و جمال محمد دوم میگردد و در عظمت کبریایی می افزاید اینجا کلام نقص محمد است  
و کلام مرتبه خادم امداد و اعانت از بهنگنان نقص است اما از خادم و ظلمان که امداد و اعانت  
واقع شود و عین کمال است و موجب از و امداد و جلال نقص باشد که یک را بدایه خلط کند و در  
توهم نقص افتد با و شایان با مداد خدم و حشم لکها میگیرند و قلمها فتح نمایند ازین امداد و غیر از  
عظمت و اہمیت با و شایان هیچ معلوم نشود و نیز از شرف و عزت خدم و حشم هیچ ظاهر میگردد و متان خدم  
و ظلمان انبیا اند علیهم الصلوات و التسلیات اگر ازین امداد باین بزرگواران برسد جاس تو سئمه  
مشققت شان نیست و آنکه گویند که این بزرگواران اصلا محتاج با مداد نیستند و جمیع مراتب



کمال ایشان را بالفعل حاصل است مگر بر هر چه است چه این بزرگواران نیز بندگان خدا اند و ایشان را  
 همواره از فیوض و برکات فضل و رحمت او ایام و اوقات و همیشه خواهان ترقیات اند و در حدیث  
 آمده است من استوی بویه فهو منبئون و آنست و مراتب خود فرموده است علیه و علی الصلوات و السلام  
 سلوا بی الوسیلة و ایضا در حدیث صحیح آمده است کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یستفتح بصلیة  
 المهاجرین یعنی پیغمبر خدا علیه و علی اکرم الصلوات و السلام در جنگها طالب فتح میکرد و توسل فقرار  
 مهاجرین اینهمه طالب و انداد و اعانت است جمیعک انداد و اعانت ایشان را و در حق این بزرگواران  
 تجویز نمی نمایند و این بزرگواران را محتاج بانداد و ایشان نمیدانند نظرشان بر بزرگی انبیا  
 افتاده است علیه السلام و التسلیمات و علو درجاتشان در نظر آنها آمده مع ذلک  
 اگر نظرشان بر عبودیت این بزرگواران نیز می افتاد و احتیاجات ایشان که بخواه  
 خود را در جلشانه معلوم شان میگشت از انداد ایشان انکار نمی نمودند و از اعانت خدام و غلمان  
 شان استغناء نمیکردند و بنا بر اینهمه لیاقت و اغفر لنا انک علی کل شیء قدير و الصلوة و السلام  
 علی نبینا و علی جمیع الانبیاء و علی الملائكة المکرام العظام مکتوب بود و پیغمبر  
 همی لانا صاحب کولابی در اسرار که مخصوص بولایت حضرت ایشان است مد ظله العالی  
 ولایت این فقیر هر چند مرایه ولایت محمدی و ولایت موسوی است علی صاحبها  
 الصلوات و السلام و بطغیله این دو اکابر علیهما الصلوات و التسلیمات مرکب از نسبت  
 محبوی و نسبت محبی است که پیش محبوبان حضرت محمد رسول الله است صلی الله علیه و سلم و در آن  
 محبان حضرت کلیم الله علی نبینا و علیه الصلوات و السلام اما بوسیلة متابعت حضرت خاتم اکمل  
 علیه و علیهم و علیهم اکل الصلوات و السلام با ولایت من کار و بار دیگر است و معامله علیحدہ  
 بآن مربوط است اگر چه اصل باین ولایت ولایت پیغمبر خود است علیه و علی الصلوات و السلام  
 که ولایت محمدی باشد که نشاء آن با اصالت نسبت محبویت صرف است ولیکن چون  
 نشاء ولایت موسوی که با اصالت ناشی از محبت صرف است باین ولایت ضم گشته است و  
 منصف بزرگ آن نیز شده و دیگر پیدا کرده است بلکه توان گفت که حقیقت دیگر گشته و دیگر داده  
 و پیغمبر دیگر آورده خوش گفت از آن افیون که ساقی در محو انگشت بدختر لغافران سر آمد و نه دستار

در بنا آئین من لدنک رحمة و نبی لنا من امرنا شد و اسلام علی من اتبع الهدی فصل باخیر  
 شمه ازان کار و بار که باین ولایت مربوط است اظهار نماید و باشارت ازان معاملات که بآن دو  
 ولایت منوط است ظاهر سازد قطع البیوم و فوج اهل قیوم هرگاه ابوهریره در اظهار بعضی علوم که از حضرت  
 پیغمبر گرفته است علیه و علی الصلوات و السلام قطع البیوم گوید از دیگران چه گفته اند خود من را که  
 است جل سلطان که باخص خواص عباد خود در میان میدارد و ناچارست را در حوالی آن نمیکندارد و حضرت  
 خاتم الرسل علیه السلام و التسلیمات که رحمت عالمیان است از کمال معرفت و وفور قدرت آن  
 اسرار را با بویهریره و غیره در بیان آورد و قابلیت مستحان دانسته آن درهای بکنونه را با ایشان را تیار فرمود و  
 مثل من غفلت که بغضات از تذکر و خطور آن اسرار هر اسان و لرزان است و بیگانه مناسب خود را  
 باین خرابی و آوارگی بآن مطالب علیا نمی باید اما میداند مصرع با که بیان کارها و شواهد است  
 بے خدا را چنین باید جلشانه و خدا را اینچنین کرم شاید این کرم در حق با مروت است  
 مشت خاک ما را از خاک برداشته خلیفه خود ساخت و پینایت خود قیوم است یا  
 گردانید و بیواسطه او را تعلیم اسرار جمیع اشیا فرمود و ملائکه را که عباد مکرم او بند تلامذ او گردانید و  
 اینان بآبان بزرگی امر بسجود او نمود و ابلیس را که ملقب بعلم ملکوت بوده و در طاعت و عبادت  
 شان عظیم داشته چون در سجود او با آورد و تعظیم و توقیر او نمود از درگاه معلای خود رانده و ملعون  
 و مطرود گردانید و ملاطمت و طعن ساخت و آن گشت خاک را قدرتی و جتنی بخشید که تحمل باران است او  
 نمود که سموات و ارض و حیال از تحمل آن ابا نمودند و ترسیدند و نیز او را قوس که عطا فرمود که بآن محبت  
 قابلیت رویت خالق سموات و ارض که چون و چگونه است با چونی و چگونگی خود پیدا کرد با کرم  
 جبل بآن صلابت بیک تجلی او سجده پاره پاره شد و خاکستر گشت آن خدای که قدیم الاحسان  
 و ارحم الراحمین است توانا است که مثل من واپس ماندگان را بدرجات سابقان رسانده  
 و بطغیله شان شریک دولت شان گردانید اگر بادشهر بر در پیرزن بیاید تو اس  
 خواجیه سبک بکن تنبیه حضرت حق سبحانه و تعالی همیشه بر تنزیه و تقدیس خود است و از صفات  
 حدت و سمات نقص نبرد و برست تغییر و تبدیل را در آن حضرت جلشانه با نیست انتقال انفصال را  
 در آن بارگاه گنجایش نه و تجویز خالیت و محلیت آنجا کفر است و حکم با نجا نیست عین اتحاد و زند



خواص عباد اولیٰ تعالیٰ هر چند در آن حضرت قرب و وصل پیدا کند از قبیل قرب جسمی بخوبی خواهد بود و از  
جس اتصال جویبر عرض از آنجا که قرب است بچون است و اگر وصل است بچون بکلی کار و بار این نزدیکی را  
در آن شخصیت جل سلطان از عالم بیستی است و عالم چون نسبت به عالم بچون حکم قطره دارد نسبت به دریا محیط  
که آن ممکن است و این واجب تعالی و نیز عالم چون در ضیق زمان و مکان کائن است و عالم بچون از تنگی  
دارد است و از زمان و مکان گذشته است مبدان عبارت و تعبیر در آن عالم تسبیح و درین  
عالم تنگ و تاریک علوه من العبارة و لبعده عن الاشارة ارحم الراحمین خواص عباد خود را  
نصیب از بچونی داده در عالم بچون سر داده است و بمعاملات بچونی مشرف ساخته است  
اگر فرضاً تعبیر از آن بچونی بچون نمایند بعد تر از آن است که با لغات لذت جماع را بنابر سبب گان  
بلذت کنند و شکر تعبیر کنند چه این هر دو لذت از یک عالم چون است و آن تعبیر و معجزه و عالم  
تسبیح و ناچار چون کسی تعبیر از بچون بچون نماید و بچون احکام چون اجرا کند جای آن دارد  
که مورد وطن و وطن در دو و با محاد و زندگی قسم شود پس وقت و غرض آن اسرار از راه عبارت  
و تعبیر آمده از راه تحقیق و حصول آن زیرا که تحقق شدن بآن اسرار کمال ایمان است و  
تعبیر نمودن از آن بچون بعبارات چون عین کفر و الحاد من عرف الله کل لسانه انجا  
کار باید کرد در بنا اتم لنا نورنا و اخف لنا انک علی کل شیء قدیر و الحمد لله اولاً و آخراً  
و الصلوة علی رسولنا و آله و سیدنا مکتوب بود و **ششم** بفقیر باشم گشته  
در اسرار که متعلق است بدو اسم مبارک آن سرور صلی الله علیه و سلم حضرت پیغمبر علیه و سلم آله  
الصلوات و السلام مسمی بدو اسم است که هر دو اسم مبارک او در قرآن مجید مکتوب است فرمود  
محمد رسول الله و نیز فرمود در حکایت بشارت روح الله اسم الله و هر کدام این دو اسم مبارک را و قلاً  
علیه است و ولایت محمدی هر چند ناشی از مقام محبوبیت اوست علیه الصلوات و السلام اما آنجا  
محبوبیت صرف کائن نیست بلکه از نشاء بهیبت نیز دارد اگر چه آن مخرج بالا صالت او را ثابت بنماید  
اما مانع مقام محبوبیت صرف است و ولایت احمدی ناشی از محبوبیت صرف است که شایسته محببت ندارد و این  
ولایت از ولایت سابق پیش قدم است و یک مرحله بمطلوب نزدیکتر است و محبوب مرغوب تر چه محبوب  
هر چند در محبوبیت تمام شود و متعلقا و بی نیازی او را کاملتر باشد و در نظر محب زیاده در آید و غایت نماید

و بیشتر محب را بخود جذب سازد و شیفته و دالتر گرداند نه تنها آنتم زیانی اوست نه بلاه  
من دنای وانی اوست نه و مراد از بلا افراط عشق است که مطلوب عاشق است و بجهان احدی محب  
همی است که مرکب از کلمه مقبولة احد است و از حلقه حوت بیم که از خواص مهر آبی جلشانه در عالم  
بچون گنجایش ندارد که در عالم بچون تعبیر از آن سرکنون بغیر از طلقه بیم توان کرد و اگر گنجایش  
میداشت حضرت حق سبحانه و تعالی بآن تعبیر میفرمود و احد احد است که لا شریک له است و طلقه  
بیم طوق جمودیت است که بنده را از موی تمیز گردانیده است پس بنده همان حلقه بیم است و لفظ  
احد از برای تعظیم او آمده است و اطمار اختصاص او کرده علیه و علی آله الصلوات و السلام است  
چون نام این است نام آور چه باشد که مکرر تر بود از هر چه باشد بعد از هزار سال که از آماشیری نماید  
در تعبیر امور عظام معامله آن ولایت باین ولایت کشید و ولایت محمدی بولایت احمدی انجامید  
و کار و بار از دو طوق جمودیت یک طوق رسید و بجای طوق نخستین حرف الف که در مرکز است  
اوست ممکن گشت تا محمد احمد شد علیه و علی آله الصلوات و السلام بیانش آنست که دو طوق عتق  
از دو حلقه بیم است که در اسم مبارک محمد صلی الله علیه و سلم و آله و عقبه و سلم و بارک اندراج یافته  
است تواند بود که آن دو طوق اشارت بدو تعین او باشد علیه و علی آله الصلوات و السلام یک  
از آن دو تعین جسدی بشری است دوم تعین روحی ملکی و در تعین جسدی هر چند بواسطه عرض و موت  
فوت رفته بود و تعین روحی فوت گرفته اما اثر آن تعین باقی مانده بود و هزار سال آنست تا آن اثر نیز  
زایل شود و نشان آن تعین نامده چون هزار سال آخر آرد اثری از آن تعین نامده و یک طوق عتق بود  
از آن دو طوق گشته شد و زوالی و فنا ی بآن طاری گشت و الف الوهیت که از در رنگ بقای یافتند  
توان گفت بجای آن نیست اما چار محمد احمد گشت و ولایت محمدی بولایت احمدی انتقال فرمود پس  
محمد صلی الله علیه و سلم و آله و عقبه عبارت از دو تعین آمد و احد کنایت از تعین باشد و پس این اسم  
بحضرت اطلاق اقرب باشد از عالم دور تر بود سوال فنا و بقا که شاخ قرار داده اند و ولایت از آن  
مربوط ساخته بچون است و این فنا و بقا که در تعین محمدی گفته شد یکدم معنی جواب فنا و بقا که ولایت بآن  
مربوط است فنا و بقا شهودی است اگر فنا و زوال است باعتبار نظر است و اگر بقا و ثبات است هم  
باعتبار نظر آنجا صفات بشری را استوار است نه زوال و فنا ی این تعین انجین است بلکه اینجا



صفات بشری را از افعال وجودی متحقق است و اخلاص از جسدی بروی کائن و در جانب بقا اینجا نیز چنین  
 بنده حق نشود و از بندگی نه برآید اینجا نیز مذکور است و بهر جهت بیشتر پیدا میکند و از خود و ترکش  
 احکام بشری از وی سلب تر میگردد و باید دانست که این عروج محمدی که مربوط بانقضاء صفات بشری  
 بر چند کار و بار او علیه و علی اله الصلوات و السلام بالا تر برود و بزرگوار علیه رسانند و از کثرتش غیر غیر  
 و از اینها ما بر آستان او علیه و علی اله الصلوات و السلام تنگتر گشت و نور بدایت او بواسطه مناسبت  
 بشریت بود کمتر شد و توجه که بهال این واپس ماندگان داشت قلّت پیدا کرد و بکلیت متوجه قیام  
 حقیقی گشت و ای بر حال آن رعایا که بادشاه جلال شان نیز در دو بکلیت بحسب خود متوجه شد  
 از اینجا است که بعد از هزار سال ظلمات کفر و بدعت مستولی گشته است و نور اسلام و هدایت  
 نقصان پیدا کرده ربنا انعم لنا نورنا و اغفر لنا انک علی کل شیء قدير مکتوب بود و مفتوح  
 بصوتی قربان جبرید در سر موسوم بودن عالم و صوفیه که عالم را موسوم گفته اند بآن معنی است  
 که عالم محض اخراج و تراش و هم است که مذہب سوسطانی بخیر درست بلکه موسوم بآن معنی است  
 که در مرتبه و هم خلیق خداوندی جلشانه مخلوق گشته است و در آخر مرتبه یعنی او تعالی ثبوت و  
 استقرار پیدا کرده لیکن خیر و کمال که در وی ثابت است مستعار از مرتبه حضرت وجودیت تعالی و تقدیر و غلظت  
 از ظلال کمالات آن مرتبه مقدسه و شرف و نقص که در وی کائن است مستعار از عدم است و غلظت از ظلال  
 شرف و نقص که در آن عدم مخزون است که نشان هر شرف و نقص است و چون سالک مستعد سالک بحکم  
 تربیت خداوندی جلسله این امانات را در دست بآید آن امانات بسیار و خیر و کمال را بآید آن بدید  
 و شر را بآید شرح حال نماید ناچار بدولت قنا تحقق گردد و نامی و نشانی از وی نماند از خیر و رومی اثری  
 نه از شر او اثری متوقع گردد چه هر چه او داشت از خیر و شرف مستعار از عدم و وجود بوده است که او از خانه  
 خود چیزی نیاورده است نه در وی بیش از امانت داری امری دیگر نبوده و چون امانات را تمام بآید  
 امانات را ندانید لاجرم از زحمات معنی و مالی خلاص شود و بفنا و نیستی ملحق گردد مکتوب بود و  
 سجاجی عبد اللطیف خوارزمی در شرائع از حسن صورتی خیر و کمال حسن جمال هر چه است  
 اثر وجود است که خیر محض است و مخصوص بواجب الوجود و جلسله در ممکن چنانچه وجود از آن  
 حضرت جمیع علل بطریق غایت متعکس گشته است حسن و جمال نیز از آن مرتبه مقدسه بطریق غایت آمده

ذاتی ممکن بواسطه عدم ذاتی او شرفش است قبح و نقص است لیکن این حسن و جمال که در ممکن مشهود است  
 هر چند از وجود آید است آنچه در مراتب عدم ظاهر شده است حکم کثرت گرفته لغیب از قبح یافته  
 است و نقص پیدا کرده و ممکن چون قبح ذاتی دارد آنقدر خط و لذت که از آن حسن در میاید از حسن  
 خالص که مبداء از این حسن است نمی در یابد چه مناسبت باین بشیر دارد نسبت بآن کناس را بواسطه  
 مناسبت لذت که از آن لذت منته کائن است از آنکه طبع نیست قصه مشهور است که کناس از محله عطاران  
 گذشت از خط بوی خوش ناخوش گشته بهوش شده افتاد بزرگه از آن راه میگشت چون  
 بر سر معالیه او مطلع شد فرمود که نه است نزد شام او بگذارد یک از بوی ناخوش آن خوش گشته بر سر  
 آید چنان کرد و بهوش آمد مکتوب بود و پنجم جنباب سیادت باب ارشاد پند و میوه من نجی  
 در اظهار شکر نعم ظاهر بود و باطنیه که معاف از برکات اکابر و آراء النهر است الحمد لله و السلام  
 علی عباده الذین هم علی امن لم یسکد الناس لم یسکد احد حقوق علما و مشایخ ما و آراء النهر شکر الله تعالی  
 سیم بر دما و واپس ماندگان و دور افتادگان بلکه بر کافران اهل اسلام بند و ستان  
 نه آنقدر است که دشمن تقریر و جبر بر آید درستی اعتقاد و بر وفق آرای صاحب اهل سنت کثر هم نقد  
 سبحانه فی الامعار از تحقیقات این بزرگواران اکتساب نموده ایم و محبت عمل بموجب مذہب حکما  
 حنفیه رضی الله تعالی عنهم از تحقیقات ایشان حاصل گردیده و نیز سلوک طریقه حلیه  
 صوفیه قدس الله تعالی اسرار هم درین دیار از برکات آن بقعه شریفه مستفاد است و تحقیق  
 مقام جذب و سلوک و فنا و بقا و سیر فی الله که بمرتبه ولایت خاصه مربوط است از پیش  
 اکابر آن عرصه متبرکه که معاف باجماع از کمال است اصلاح انجام یافته است و اگر باطن است فلاح را انجام حاصل  
 نموده است شکر فیض تو جبین چون کنایه از بهار بیکه اگر خار و گل همه پرورده است به حر سها  
 اقدس سبحانه و اعلیٰ لیما من الآفات و البلیات بمرتبه سید السادات علیه و علی اله الصلوات  
 و التسلیمات یا راسی که بتقریبات اذن دیا رعلیا باین دیا ر سفلی می آیند الطاف حضرت  
 ذوی البرکات انجام علی الخصوص اشفاق ملازمان ارشاد و هدایت پناه افادت و فاضلت است  
 سلمه الله تعالی نسبت باین حقیر اظهار می نمایند که عالیجناب نجابت آیات ایشان از ابو حسن غفرل کائنات  
 و بعضی علوم و معارف ترا که تسوید نموده مطالعه فرموده اند و پس سنایده این قسم شهادت



از بزرگان باعث از ویاد امید واری میگردد و بر تحریک بعضی افواق و مواجید و لیساز و چون  
درین ایام تبارگی شیخ ابوالکلام صوفی آمده اظهار لطافت ایشان نموده النوع مهربانی بیان فرموده تا چار  
اعتقاد بر کرم ایشان نموده بچند کلمه تصدیق گشت و خود را افزایا و ایشان داد و چون نقل بعضی مسودات  
این فقیر را اخوی محمد باشم که از دوستان حاجت مندست بمصوب صوفی مشارالیه مرسل داشته است  
اکنون بآن نموده حرفی از متواله علوم و معارف این طائفه علیه درین رقیبه مندرج ساخت از عنایات  
و اشتیاق حضرت امید آن دارد که هه اوقات مرجعه از دعای خیر و فاتحه سلامت فاتحه منسی  
تخا باند فرموده بآنان من لدنک رحمت و بیتی لسان امر نثار شد آد عوات فقیر از این فقیر را  
بحضرات آن عالی درجات بر کرام جناب نقابت و نجابت پناه ملاذ ابل اندر سید میرک شاه  
و جناب افادات و سنگاه علامه الوری مولانا حسن و جناب ناصر الشریعت حافظ الملت  
قاضی نوالک امام المدد لعلی بر کاتم تبلیغ فرماید بخدمت زاده بای گرامی مایه از فقیر زاده بای  
عرض و عا نموده التماس فاتحه بنیاید مکتوب صدقم شیخ نور الحق و کشف سر گرفتاری حضرت  
یعقوب بحضرت یوسف علیهما السلام با بعضی اسرار خفیه و علوم عجیبه انجمد و سلام علی عباده  
الذین اصطفی فضائل و کمالات اخوی اعز شیخ نور الحق از سر گرفتاری که حضرت یعقوب را  
بحضرت یوسف بود و صلوات اندر سجانه و تسلیما لعلی علی نبینا و علیها با به تمام و شوق تمام متفلسر  
نموده بودند و این فقیر نیز مدت بود که شوق انکشاف انیمیتی دشت چون شوق ایشان علاوه آن  
شوق شدنی اختیار بکلیت متوجه کشف این دقیقه گردید و در بادی انظر ظاهر ساخت که خلقت او کون  
جمال او علی نبینا و علیه الصلوٰه و السلام از جنس خلقت و حسن و جمال این نشاء و نیو نیست و ظاهر  
گشت که جمال او از جلس جمال بهشتیان ست و مشهور گردید که با وجود این انشاء صباحت  
اورا شباهت بحسن جور غلام ست بعد از ان آنچه بقصیل در ان باب بکرم و فضل خداوندی  
جل سلطان فائز گشت در قید کتابت آورده مرسل داشت بجا ناک لاعلم لنا الا ما علینا  
در پس آئینه طوطی صفت داشته اند + آنچه استاد ازل گفت جان میگویم سوال انیمه افراط  
محبت و گرفتاری که حضرت یعقوب را بحضرت یوسف بوده است علی نبینا و علیها الصلوات و تسلیات  
از کرام راه بوده و حال آنکه حضرت حق سبحانه و تعالی او را و بایا کرام او را علی نبینا

و علیها الصلوات و البرکات و التحیات اولی الایدی و الا ابصار میفرماید و نیز در شان آبا و کرام اومی فرماید  
انا اخلصنا هم سجاسته فکری الدار و انهم عن تامل المصطفین الاخیار پس گرفتار سبب بدون حق جل و علا  
چه مناسبست شان انبیا و اولی الایدی و الا ابصار باشد و مخلصان برگزیده را انیمه تعلیق مخلوق  
چه گنجایش دارد گفته نشود که این گرفتار سبب بدون حق نبود نقاس که مخلوق بیش از مرآت  
حسن و جمال او نیست سبحانه چنانچه صوفیه گفته اند و شهود و وحدت را در مرآت کثرت تجویز کرده  
و سوسه رویت اخروی درین نشاء در مجال و مظاهر صور ممکنات مشاهده و مکاشفه اثبات  
نموده زیرا که این قسم کشف و شهود که سالکان صوفیه را در غلبات لوحید درین نشاء فانیه  
دست میداد نزدیک است که خواص امتان اینها را از ان استنکاف بود و اینان از ان  
مکشوف و مشهود و تماشی و متزیه نمایند هر گاه عالم انچنین بود به انبیا برگزیده ثبوت این نوع  
احوال راجع احتمال است بلکه مقصور انیمیتی در حق این بزرگواران عین و مال است جواب  
این سوال نبی بر سجد است و آن آنست که حسن و جمال آخرت و همچنین تملذذات و تنعمات  
آن موطن نیز در رنگ حسن و جمال و نبوه ست نه مثل تملذذات و تنعمات اینجائی زیرا که  
آن حسن و جمال خیر در خیر است و آن تملذذ و تنعم مرضی و مقبول مولی جلشانه و این حسن و جمال هم  
شده و نقص ست و این تملذذ و تنعم هم نامقبول و غیر مستحسن لعدا دار آخرت دار رضائند  
و دار دنیا در غضب مولی گشت جل سلطان سوال حسن و جمال در ممکن چون ستعار از مرتبه  
حضرت و جواب بود و نقاس و ممکن پیش از مظهر و مرآت آن مرتبه نباشد چه ممکن از خود و هیچ ندارد و آنچه  
دارد و ستعار از حضرت و جواب ست لعلی و تقدس پس تفاوت درین دو موطن از کجا آید و چرا یکی  
مرضی و مقبول و دیگر نامقبول و غیر مستحسن گردد و جواب مبنی بر چند مقدمه است مقدمه اول  
آنکه عالم تمام مجال و مظاهر اسما و صفات واجبست جل شانها و مرایای کمالات اسمائے  
وصفات او تملذذات مقدمه دوم آنکه صفات واجبست جل سلطانها بر چند داخل و ابره و جواب اند  
اما چون احتیاج به در وجود و قیام اینان را بحضرت ذات تعالی ثابت است آنچه از ممکنان دنیا  
کائن ست و وجوب ذاتی در حق شان غیر مقطوع چه وجوب شان بخود نیست بلکه ذات واجبست  
بر چند اینها را غیر ذات گویند اما از غیریت چاره ندارد چه انیمیت در میان اینها کائنست



والاشنان متعارفان قضیه مقرر را باب معقول است مع ذلک اطلاق امکان در حق شان نباید کرد  
که موم حدوث است لان کل ممکن حادث عندهم وجوب بالغير نیز در ان موطن نباید بود مگر موموم  
الغیاک شان است از حضرت ذات تعالی و تقدس متعالی ثالث آنکه هر کجا امکان است عدم را  
فی حد ذات آنجا گنایش است اگر چه حصول آن عدم محال بود لیکن آن احتمال ناشی از نقل و حرکت  
است بلکه از جای دیگر آمده مقدمه را بر آنکه اسما و صفات واجب را جل سلطان چنانچه در جانب وجود  
شان حسن و جمال کامل است در جانب جمال عدم شان نیز حسن و جمال ثابت است اگر چه ثبوت این حسن و جمال  
حسن و موم بود که مناسب عدم است و هر چند مستعار از جواهر باشد که عدم را فی حد ذات غیر از شر و قبح  
نصیب نیست وجود است که سر اسر غیر و کمال است و تمامه حسن و جمال باید دانست حسنی که عدم  
نمودار گردد در رنگ آنست که خنثی را بشکر خلاف نمایند و شیرین دانند مقدمه فاسد آنکه بگویم قدم  
سجانه بنظر کشف لایح گشته است که درین نشاء جانب عدم ممکن را از کمال اقتدار تربیت نموده آزاد مریه  
حسن و موم بصنع کامل خود ثبات و متعذر از بشیدیده اند و مظهر حسن و جمال صفات که در جانب جمال عدم شان  
نمودار شده بود ساخته و نیز واضح گشته است که در نشاء آخرت جانب وجود ممکن را از ترجیح داده و مظهر حسن  
و جمال صفات که در جانب وجود شان ثابت است خواهند ساخت چون این مقدمات پنجگانه معلوم گشت  
تفاوت در میان حسن و جمال این نشاء و حسن و جمال آن نشاء واضح شد و قبح کی حسن و دیگر لایح  
گردید و غیر مضمی از مضمی تمیز پیدا کرد این تحقیقات هم حل این سوال شده و هم توضیح مقدمه شد که  
جواب و سوال اول مبنی بر روی بوده است که لایحی علی الفطن و چون این مقدمه واضح گشت  
در جواب سوال اول گویم که بفضل خداوندی جل شان بکشف صریح معلوم گشت که وجود حضرت یکتا  
علی بنیا و علیه القلو و السلام هر چند درین نشاء پیدا گشته است اما برخلاف سایر موجودات این  
نشاء وجود او از نشاء آخرت است و جانب وجود او را ترجیح داده او را مظهر حسن و جمال که تعلق بوجود  
اسما و صفات داشته ساخته اند و شایسته حدیثه را که بنفس او یا باصل او تعلق گیر و مضمی گردانیده  
و از علت عدم که نشاء هر قبح و نقص است او را اصل او را پاک کرده غیر از استیلائی جانب نور  
وجود که نصیب بشیتان است در وی نگذاشته ناچار گرفتاری حسن و جمال او در رنگ گرفتاری حسن و جمال  
بهشت و بشیتان محو آمده نصیب کل گشته و هر چند محب کامل تر بود گرفتاری حسن و جمال

آن نشاء بیشتر باشد و در ماضی مولی جل شان قدم بیشتر تند چه گرفتاری آن نشاء عین گرفتاری است  
بصاحب آن نشاء که آن نشاء پیش از طلسم حکمت او نیست جل سلطان و در رنگ ردای کبریا و پوش  
جمال پر دلی و امدید عوالمی دار السلام نفس قاطع است و امدید الاخره بر مبنی حجت واضح و آنکه گرفتاری  
آخرت را در رنگ گرفتاری دنیا مذموم داشته است و در ای گرفتاری مولی جل شان ساخته حقیقت آخرت  
را کمایی نداشته است و غائب را بر شایده با وجود فارق بین قیاس کرده را بعینه جاریه اگر حقیقت  
بهشت را کمایی میدانست فکر سوختن آن نمیکرد و گرفتاری آزاد او را گرفتاری مولا  
آن جل سلطان نمیدانست و دیگر گفته است که کرمه منکم من یرید الدنیا و منکم من یرید الاخره  
شکایت از فریقین است حضرت حق سبحانه و تعالی تصور کرده که حضرت حق سبحانه  
و تعالی دعوت به بهشت میفرماید و بعد از دعوت کسیکه اجابت کند از وی شکایت  
نماید اگر گرفتاری آن موطن قدس مذموم بود یا شایسته ذم داشته بهشت و ارض  
انگشته که رضای او نهایت مراتب قبول است و آنهم در رنگ دنیا مقصوب آمدی علت غضب  
باعث ذم عدم است و بیج قبح و نقص است و نصیب دنیا آنکه است و بسبب لعن دنیا گشته چون چرخ  
از عدم حاصل گشت شایسته ذم قبح و زائل شد ناراضی و نامقبول نصیب اعدا آمد و جز رضا و قبول  
وجود و نور و غیر از وصل و وصول و راحت و سرور هیچ نماند بجز صادق فرموده است علیه و علی اکملی و  
و اسلام که در بهشت به تسبیح و تهلیل و تحمید درختان بنشیند یعنی سمان اند گوید و در شش بنشیند  
معنی تمیزی که اینجا بکسوت این حروف و کلمات پیدا گشته است آنجا بصورت دوشه متمثل شود که گرفتاری  
بان درخت و تله ذاذان درخت عین گرفتاری و تله ذ معنی تمیزی باشد علی هذا القیاس صوفیه علیه  
که آنهمه و قائل و اسرار در توحید و اتحاد فرموده اند و بر نظایر این جمیله نشاء فرود آورده اند و عشق کرده  
و در ضمن اینها شود و شایده اثبات نموده و حسن و جمال اینها حسن و جمال مولی دانسته جل شان کی گفته  
ذاتک فی کل طعام لذیذ و دیگر گوید که امر و زچون جمال تو در پرده ظاهر است به در حیرت که وعده فرود  
برای صیت به و ثلثه گوید عا طشان گرد قبح آب خورند به در درون آب حق را  
ناظر اند به درین نشاء صدق اشال این سخنان از فهم و دریافت این فقر و دورست درین نشاء  
طاقت تحمل این نازکیا نمی یابد و آنرا قابل قبول این قسم دولت نمیداند اگر طاقت و قبول



میداشت مغضوب مولی جلشانه یعنی آمدن پیغمبر علیه و علی آله الصلوات والسلام الدنیا ملعونه یعنی فرمود  
و بهشت است که سزاوار کرامات است و قابل این مقامات و تمکک فی کل طعام لذیذ و طعام  
بهشتی صادق است نه در طعام دنیوی که مخلوط بر سر آب عدم است لهذا اگر لکاب این سخن بنیاده نزد  
این فقیر بهشت بر شخص عبارت از ظهور آن اسم الهی است جلشانه که مبداء تعین آن شخص است و آن  
اسم بصورت اشجار و انهار و بصورت حور و قصور و کسوت و ولدان و فلان ظهور فرموده است چنانچه در  
اسماء الهی جل سلطان تفاوت است و باعتبار علو و سفلی و باعتبار جامعیت و عدم جامعیت در حیات نیز باندازه  
آن تفاوت است اگر در ضمن این ظهور شود و شاهده اثبات نموده آید سخن و زیادت و وضع شے  
در موضع خود است اما در غیر این موضع اشغال این سخنان اطلاق نمودن جرأت است و وضع شے  
در غیر موضع خود مانا که صوفیه علیه از فطرت و کمال اشتیاقی که بطلوب دارند هر قدر که را می خواهند  
بشام جان ایشان میرسد غنیمت دانسته آن استیلائی که بحسب تعین مطلوب مقصود و تکلیف اندوخته  
که نفس مطلوب باید کرد و بوی در میان آورده و مظهر برده اند و مکاشفه اثبات نموده بزرگی گوید  
بجوی تو از جام هم مست و بخود بنده زهر سو که او را پاست بر آید بنده این قسم معاملات در عاشقیها  
در بے آرایه های بخت مجوز است بلکه سخن که از برای خدا است و از او شوق تقاضای مطلوب  
بے همتا است خطای ایشان حکم صواب دارد و شکر شان حکم محو و در خبر آمده است حسین بلال  
عند الله شین ع بر اشد تو خنده زنده آمد بلال بن ابی رباح که مکشوف این فقر است  
که رویت هر شخصی بهشتی در بهشت نیز باندازه آن اسم الهی است جل سلطان که مبداء تعین آن شخص  
اوست و کسوت اشجار و انهار و حور و فلان بهشتی ظهور فرموده است با معنی که بعد از چند گاه که  
خداوندی جل شانہ اشجار و انهار و غیره را که مظهر آن اسم مقدس بود اندر زمانه حکم  
حنیک پیدا میکنند و وسیله دولت رویت غیر مکشوف آن شخص می گردند و باز بحالت صلی  
می آیند و او را بخود مشغول میدارند و بکنایه ابد الابدین در رنگ تجلی ذاتی برقی که درین نشر  
اثبات کرده اند که تجلی ذات حضرت جلشانه مرستعدان آن دولت را همیشه در پرده اسما و صفات  
اجرا چند گاه زمانه بستر حجاب این اسما و صفات مرتفع میشود و حضرت ذات بی پرده اسما و  
صفات تجلی میگردد و چون آن اسم الهی جل سلطان اعتبار از اعتبارات حضرت ذات است

لغالی ناچار متعلق رویت بر شخص هم بان اعتبار ذاتی خواهد بود که رب آن شخص است از آنجا که  
تو هم بعضی و تجزیه بر ذریه که ذات عزشانه تمامه آن اعتبار است نه بعضی آن ذات اعتبار است  
و بعضی دیگر اعتبار دیگر که آن علامات نقص و حدوث است لغالی اندر سبانه عن ذلک گفته اند  
ذات احد لغالی مانده علم و تمامه قدره و کلا اراده و هر چند بر اعتبار تمام ذات است اما در فی جهان  
اعتبار است نه اعتبارات دیگر سر لاند که الابعاد از انجا باید حجت گفته نشود که چون در اعتبارات تمیز بود  
هر کجای عین ذات باشد لغالی متعلق رویت اعتباری را ساختن در میان اعتبارات کثیره بچشمی باشد  
زیرا اگر گوئیم که این اعتبارات هر چند عین ذات اند بلکه عین یکدیگرند تمیز و امتیاز چون که نزد گرفتاران عالم  
چون معتبر است ندارد اما امتیاز چون در میان شان کائن است و صاحب دولتان که از عالم چون بعالم  
بچون پیوسته اند پیوستگی چون امتیاز چون شان برایشان نیز واضح است و آنرا در رنگ امتیاز گوش از  
چشم بینا بر آید و هر چه در لایه مبداء تعین او اسم جامع باشد بر سبیل اعتدال علی تفاوت الدرجات  
و لعلی سبیل الاجمال و از اجمع اعتبارات ذات لغالی و تقدس نصیب است و رویت او جمع  
آنها متعلق لیکن چون ضیق جامعیت اجمال که نصیب اوست همه وقت دانست که اوست احاطه در  
در حق او نیز مقصود باشد و کریم لاند که الابعاد صادق و من اصدق من الله صدق بایده ذات  
بنده را که حضرت حق سبحانه بکرم خود مخصوص ساخته بدولت فناست اتم مشرف میگردد و اندو  
از قیام عدم که مایه است او شده بود خلاص میسازد و عین و اغراض وی نمیکند از او و بعد  
از انجمن فنا وجودی می بخشد که شبیه وجود نشاء آخرت بود و تعلق بر هیچ جانب وجود ممکن داشت  
و نظر کمالات جانب وجود و اسما و صفات الهی جلشانه بود و وجه تحقیق آن سابقا ذکر یافته است  
حضرت یوسف علی نبینا علیه الصلوة والسلام بوجو نخستین باین دولت مشرف شده بود و این  
خارج بوجو ثانی بولایت ثانی و چون آن جلیله بود حسن ظاهر نیز او را اعطا فرمود و این چون  
بعد از کرب حاصل گشت بنور باطن انکشاف نمود و حسن ظاهر او را ذخیره از بر اے آخرت داشت  
انجمن دوم و ثلثی بعد انجا علیهم الصلوات و التسلیات غریز الوجود است و اقل قلیل این  
بزرگوار هر چند نبی نیست اما بهجت انبیا شریک دولت فاضله انبیاست عظیم بقلوات و اگر طفیلی است  
اما سفره نشین خوان نعمت شان است و هر چند خادم است اما منشین مخدومان است



و آن تابع است که صاحب و همه از متوکلان است گاهی بود که اسرار بی باوی در میان آورند که انبیا در آن  
خط نمایند و شرکت باوی خواهند عظیم صلوات و تسلیمات چنانچه بفرصاتی نیز علیه صلوات و تسلیمات  
آن خبر داده است اما این قسم معامله داخل فضل جزوی شخص کلی مراد نیست علیه صلوات و تسلیمات این  
فضل هم اورا چون بدو است متابعت شان میسر نیست از ایشان است او پیش از امانت دار ایشان نیست  
اگر چه و لقد سبقتم کلمتنا لعلنا نالهم المسلمین انهم لم یستورون و ان جندنا لم الغالبون نفس قرآنی است  
که شان این بزرگواران از همه پیش برده است و بر همه نفرت داده و غالبانته سوال  
این وجودی که بعارف تمام الفنا بخشیده اند آیا او باین وجود هم در رنگ سایر موجودات این  
نشا و در مرتبه حس و وهم است یا از این مرتبه برآمده است و اگر برآمده است وجود خارجی پیدا کرده است  
یا نه و حال آنکه مقرر قوم است که در خارج غیر از حق سبحانه و تعالی هیچ چیز موجود نیست جواب  
آنچه در آخر کار معلوم گشته است گوئیم که برآمده است و نفس امری گشته مرتبه وهم هر چند  
باعتبار ثبات و تقرر حکم نفس امر پیدا کرده بود اما منتهی الحقیقت نفس امر نبود که نفس و راه  
آن مرتبه است گوئیم این مرتبه برزخ است در میان وهم و خارج موجودات نشأه آخرت هم در مرتبه  
نفس امر بلکه صفات واجبی جلشانه سوای صفات ثانیه حقیقیه هم در آن مرتبه اند و در مرتبه خارج  
غیر از ذات اقدس واجبی جلشانه و غیر از صفات ثانیه او تعالی هیچ چیز موجود نیست پس موجودات  
را سه مرتبه پیدا شد مرتبه وهم که نصیب اکثر افراد این نشأه است انبیا با جمیع علیهم الصلوٰه و التسلیما  
که از این مرتبه برآمده اند و همچنین ملائکه کرام علی نبینا و علیهم الصلوٰه و التسلیما که وجودشان مناسب  
وجود نشأه آخرت است و اقلی از اولیای کرام نیز باین دولت مشرف گشته اند و از وهم نفس امر ملحق  
گشته مرتبه دوم نفس امر است که صفات و افعال واجبی جلشانه آنجا کائنات و ملائکه کرام نیز  
در آن مرتبه موجود اند و وجود نشأه آخرت نیز در آن مرتبه ثابت است و همچنین انبیا اقلی از اولیای نیز  
بآن مرتبه رفته اند و علی اجمعهم الصلوٰه و التسلیما اینقدر است که صفات واجبی جلشانه در مرتبه  
آن مقام است که اشرف اجزای او است و سایر موجودات در اطراف و اکناف آن مرکز علی الجلب استعداد  
مرتبه سوم خارج است و موجود و را آنجا ذات و صفات ثانیه واجب الوجود دست تعالی و تقدس اگر فرق است  
باعتبار مرکز و غیر مرکز است که اشرف با قدری نسبت سوال از مرتبه وهم هر چند نفس امر رفتن که از مرتبه دارد و ملائکه

قرب بآن مربوط است جواب نشأه هر خبر و کمال و حسن و جمال وجود است و وجود را هر چند قوت و متعارف  
بیشتر پیدا شود و ظهور این صفات کاملتر آید و شک نیست که وجود و نفس امری از وجود و نفس امری و نسبت است  
پس ناچار خبر و کمال در وی اتم و اکمل بود و در قرب چه سخن است که در مرتبه صفات افعال اولیای  
موجود گشته است و در صفات خالقیه و راز قیه حق جوار پیدا کرده باید دانست که ثبوت عدم و همچنین  
ثبوت کمالاتی که شائبه عدم در آنها ملحوظ است اگر چه از کمالات صفاتی بود و در مرتبه حس و وهم است که تا  
از عدم بالکل پاک نشود و عین و اثر عدم زایل نگردد شایان وصول مرتبه نفس امر نگردد و اگر چه در مرتبه  
وهمی درجات است باعتبار قوت و ضعف علم هر چند اقوی بود در رفتاری مرتبه وهم اتم باشد و چون  
ضعف گردد رفتاری کمتر بود بسیار از اولیای کرام و ملائکه از مراتب عدم گذشته و غیر از اثر عدم  
در کمالات باقی مانده است هر چند تا آن اثر باقیست داخل مرتبه نفس امر نشوند اما از مرتبه وهم گذشته بنقطه نهایت  
آن می رسد و نظار گیان مرتبه نفس امر میگردند و نصیب ازین مقام حاصل میکنند محسوس می گردد  
که انبیا و کرام و ملائکه عظام علی تفاوت درجات علیهم الصلوٰه و التسلیما و همچنین بعضی از  
مصابیان انبیا اگر چه اقل باشند تا نهایت مقام مرتبه نفس امر رسیده اند و هر که از آنجا عظمی  
تفاوت درجات موطنی است خاص و مقامی است ملحقه حروف و کلمات قرآنی نیز آنجا مشهود میگردد  
و بنیاد که مقام آنها فوق مقام انبیا است علیهم الصلوٰه و التسلیما گوئیم این مقام برآمده اند  
و بمقام فوق نارسیده در میان برزخ شده اقامت نموده اند که مقام فوق مخصوص بذات  
و صفات مقدسه حضرت واجب الوجود دست تعالی و موجود در خارج غیر بجهانند و این حروف و کلمات  
چون سات حدود دارند قابلیت وصول آن مقام اند اما از همه موجودات آن مرتبه پیش قدم اند  
و چنگی در دامن مدلولات خود زده اند و بزرگانی که در رهنمای مرتبه نفس امر اقامت نموده اند نظار گیان  
مرتبه فوق اند و از کمال رفتاری در رنگ تمام گشته اند و آنجا مقدس اند و بجهان است که این بزرگواران  
با این توفیق و اقامت بحکم امر معوجب با محبوب خود معیت مجبور الکلیفیت دارند و خود را به اندوخته  
اتحاد و غنیمت با مطلوب خود مانوس و مالوف اند و درین اثنا که معیت حروف و کلمات قرآنی را بآن  
مرتبه مقدسه ملاحظه نموده اند معلوم گردید که این معیت را با معیت دیگران هیچ نسبت نیست  
این معیت بس عالی است هیچ در درک نمی آید که با بطن بطون مربوط است فعم مخلوق را



آنجا که گنجایش القرآن کلام احد غیر مخلوق آمده است از علوشان این حروف و کلمات مقدمه معلوم میگردد و کلام  
نفسی هم همین حروف و کلمات است چنانچه قاضی عضد تحقیق آن نموده است و به تقدیم و تاخیر و همین بار کلام قدیم  
نفس گفته و تقدیم و تاخیر آنها را عاقل بقصور آلت حادث خود داشته سوال اگر همین حروف و کلمات کلام  
نفس باشند باید که داخل مرتبه خارج گردند و در سابق گذشت که داخل آن مقام نمیکردند و حال آنست  
جواب این حروف و کلمات چون در اذان بان تقدیم و تاخیر مذکور شده اند ناچار باین ملاحظه نظر گشته اند  
و قول نشان در مرتبه خارج ظاهر میگردد و چون مرتبه ثانیه بی ملاحظه تقدیم و تاخیر دیده اند مشهود گشت که داخل اند  
و باصل خود ملحق بلکه تحلیس محبت دیگران چه نسبت دارد که آنجا اتحاد است و در محبت دیگران  
اتحاد گنجایش ندارد و همان احد همین حروف و کلمات قرآنی چون کلام قدیم شجائی بود و ظهور آن درین نشاء  
بجلافت سایر صفات قدیمه نفس خود خواهد بود چه حروف و کلمات برین تقدیر نفس اویند و روپوش  
آن غیر از تقدیم و تاخیر عارضی که از راه قصور آلت تکلم آمده است نخواهد بود پس قریب ترین  
اشیا بجناب قدس خدا و مدعی جل سلطان قرآن مجید که گردے از ظلیت بوی زرسیده است خوش  
خاشاک تقدیم و تاخیر را در چشم مجربان انداخته باصالت خود در عالم ظلال جلوه گرفته است لهذا انفس  
عبادات تلاوت قرآن مجید آند و شفاعت او مقبول ترین شفاعت دیگران گشت چه شفاعت ملک  
مقرب و چه شفاعت بنی مرسل و تالیج و ثمرات که بر تلاوت قرآنی مترتب میشود چه تفصیل آن تواند نمود  
و بیاست که تالی را برداشته بدرجائی برده است که مورد آنجا گنجایش متصور نبود و سوال آیا حروف و کلمات  
قرآنی باین دولت مخصوص گشته اند یا حروف و کلمات سایر کتب منزله نیز با وی درین دولت شرکت دارند  
و همه کلام قدیم نفس اند جواب همه را درین دولت شرکت است اینقدر فرق در نظر گشتنی متمثل  
میگردد که قرآن مجید گوینام کر و دائره است و سایر کتب منزله بلکه جمیع آنچه بدان ازا دل تا ابد  
تکلم واقع شود همه گوینا محیط آن دائره پس قرآن اصل همه آید و اشرف جمیع کتب گشت چه در  
اشرف اجزا و دائره است و اصل جمیع لفظ و دائره است گوینا سائر لفظ تفصیل اویند و اوجال الکل  
قال احد تعالی فی شان و انه لفظی زیرا اولین سوال از تحقیق سابق معلوم گشت که درین نشاء در  
ضمن مقام هر جمیله مشهود و مشاهد که گفته اند واقع نیست و انیان را قابلیت مغفرت آن مرتبه مقدسه  
ند آیا در غیر این ظاهر درین انفس مشهود و مشاهد تحقیق است جواب آنچه معتقدان غیر است آنست که فی این

نشاء ایقان است که رویت بصری و مشاهده که عبارت از رویت قلب است حلی تفاوت الدرجات  
تیمید و تشریف اوست که باختر مربوط است صاحب لغت که از اکابر این طائفه علیهم است در کتاب خود  
اجماع مشایخ را در میناب نقل میکند و میگوید که اجماع کرده اند بر آنکه رویت حق جل و علا درین  
نشاء به چشم و نه بدل واقع نیست و غیر از ایقان امری دیگر آنجا کائن نه سوال مقرر این طائفه  
علیه است که یقین را سه درجه است علم یقین و حق یقین و علم یقین عبارت از سه لال از اثر  
مبشر گفته اند چنانچه یقین بوجود آتش مثلاً که از راه استدلال از علم بوجود و دخان حاصل گردد و حق یقین  
عبارت از دیدن آتش گفته اند مثلاً و حق یقین عبارت از تحقیق شان بآتش داشته و چون رویت قلبی هم نمود  
حق یقین مکدام معنی راست آید و اجماع مشایخ بر عدم رویت مطلقاً چگونه صادق بود جواب اب تواند بود  
که مراد از اجماع مشایخ تقدم بود و متاخران برخلاف آن حکم کرده باشند و تجویز رویت قلبی نموده و نزد این غیر  
این حکم ثابت نشده است و این تجویز به ثبوت نه پیوسته و این در جات ثلث که در یقین گفته اند همه داخل  
علم یقین است و از استدلال نه بر آمده و از علم یقین نه گرفته و آنچه در حق یقین رویت آتش گفته اند  
رویت دخان است که از آنجا بر وجود آتش استدلال کرده اند نه رویت آتش چنانچه در علم یقین استدلال  
از علم دخان بود و بر وجود آتش اینجا در رویت دخان است بر وجود آتش این یقین ثباتی اتم است از  
یقین اول بواسطه قوت دلیل خود که آنجا علم دلیل است و اینجا رویت دلیل است و همچنین در حق یقین  
بایدان تحقیق شد نیست نه بآتش و از آنجا استدلال بر آتش کردن است و این یقین از هر دو سابق  
اتم و اکمل است که از نفس خود که دخان گشته است استدلال بوجود آتش نماید و از انفس تا آفاق  
فرق و وضع است قال احد تعالی سنبهیم آیاتنا فی الافاق و فی الفسهم حتی یتلک لهم الحق قال احد  
تعالی و فی الارض آیات للموین و فی انفسکم افلا تبصرون آنچه در آفاق و انفس دیده میشود  
همه آیات مطلوب است نه نفس مطلوب پس مرگ در آفاق و انفس دخیان بود  
که آیت آتش است نه آتش پس معالیه در آفاق و انفس استدلال باشد که حقیقت  
علم یقین است و حق یقین در ما و را و آفاق و انفس باید تشخیص نمود و سبحانه  
بزرگان یافت مطلوب را در انفس مقرر ساخته اند و بیرون انفس به حاصل و از سبب  
فرایند آنچه باینها بر سر سویی دست نه با تودر زیر تقدیم است آنچه هست نه دیگر که گوید چه چون



جلوه آن جمال بیرون ز تو نیست بنیاد و امان و سرکب اندر کش پناهی گوید رسد ذره گریس نیک  
 گریس بد بود اگر چه عمری نگزند در خود بود صاحب فصوص فرماید القلی من الذات لا یکین الا  
 بصوره التجلی بزرگ دیگر فرماید اهل اصد بعد از فنا و بقا هر چه می بینند در خود می بینند و هر چه می شناسند  
 در خود می شناسند و حیرت ایشان در وجود خود است و فی انفسکم افلا تعبرون و زود فیه انفس نیز در  
 رنگ آفاق بی حاصل است و از یافت مطلوب خالی و بی نصیب است نه که در آفاق و انفس  
 است استدلال است بمطلوب و ولالت است بمقصود و حصول مطلوب با ورا آفاق و انفس بطل  
 است و با سوا سسلوک و جذبه منوط چه سسلوک سیر آفاقی است و جذبه انفسه پس سسلوک و جذبه و سیر  
 آفاقی و انفسه همه داخل سیر الی اصد باشند آنچه گفته اند که سیر و سسلوک آفاقی سیر الی اصد است و جذبه  
 و سیر انفسه سیر فی اصد چه توان کرد ایشان را چنان دانانیدند و مرا چنین بجا ناک لا علم لنا  
 الا ما علمتنا من سکن الوش خورشان را چه یار اگر سخن ظلمات مذاق شان گوید اما چون معامله  
 تقلید گذشته است ناچار هر چه می باید بگویند مخالف قوم باشد یا موافق البویوسف رحه را بولان  
 گذشت تعلید التزام موافقت البویوسف که استاد او است خطاست ربنا لا توخذنا من سنینا و  
 اخطانا سوال این در جات ثلث یقین چون داخل علم یقین گشت و عین یقین نزد تو چه بود  
 جواب عین یقین مثلاً عبارت از اتمالت است که نفس دقان را با تش کائن است و چون سسل  
 بمنتهای درجه و دلیل برسد که دقان باشد و این را نیز حالت با تش پیدا خواهد شد که دقان را با تش  
 ثابت است نزد و فیه این حالت معبر بعین یقین است که فوق علم استدلال است و بیرون آفاق و  
 انفس است و چون برده استدلال از میان برخاسته است که نهایت مرجه علم است ناچار او علم  
 بکشف آمده و از غیب بشهود و حضور را بخامیده باید دانست که ظهور و حضور دیگر است و در وقت  
 و حساس دیگر ضعیف البصر را در وقت ششمان نور آفتاب کائن است و در وقت و حساس آن تحقیق تطبیق  
 تحقیق شدن بدخان و درجه دارد و شامل علم یقین و عین یقین است تحقیق که ذکر یافته تا زمانیکه تحقیق  
 بدخان جمیع نقطه از احوال کرده به نقطه آن آخر رسد علم یقین است چه به نقطه که مانده است  
 حجاب اوست که مستلزم استدلال است و چون به جمیع نقطه تحقیق شده و بنقطه آخر آن برسد  
 از استدلال بر آید که حجت تمامها را تغیر یافته است و در رنگ نفس دقان عین یقین اورا

ثابت بود و فافهم از حق یقین چه نوشته آید که کمال تحقیق آن مربوط بپناه اخروی است و اگر نصیب از ان دولت  
 در دنیا کائن است بخصوص بانص خاص است که سیر انفسه که شباهت بحق یقین دارد و نزد ایشان  
 داخل علم یقین شده و انفس آن حکم آفاق گرفته و علم حضور می ایشان که بانفس بوده است  
 علم حصولی گشته و عین یقین در ماورای آفاق و انفس در حق شان حاصل شده و قلیل با جمیع خاتمه  
 حسن در بیان حسن جمال محمدی علی صاحبها الصلوٰه و السلام که متعلق بحجت پروردگار عالمیان گشته است  
 جلشاه و اوصلی اصد لعلی علیه و سلم بان جمال محبوب رب العالمین آمده حضرت یوسف هر چند بصبا حتی که  
 داشت محبوب حضرت یعقوب بوده است علی بنیا و علیه الصلوٰه و التسلیمات حضرت پیغمبر بلکه خاتم الرسل  
 است بملاحتی که دارد محبوب خالق زمین و آسمان است علیه و سلم الصلوٰه و التسلیمات و التحیات  
 و زمین و زمان را بطیف او خلق فرموده است کما و رد باید دانست که خلق محمدی در رنگ خلق  
 سایر افراد انسانی نیست بلکه خلق بیخ فردی از افراد عالم مناسبت ندارد که اوصلی اصد علیه  
 و سلم با وجود نشاء عصری او نور حق جل و علا مخلوق گشته است کما قال علیه و علی اله الصلوٰات  
 و السلام خلقت من نور اصد و دیگران را این دولت میسر نشده است بیان این دقیقه  
 آنست که در ما سبق گذشته است که صفات ثمانیه حقیقیه حضرت واجب الوجود و جل سلطان بهر چند  
 داخل دائره و جوب است اما بواسطه احتیاجی که اینها را بحضرت ذات ست تعالی را کما میکان  
 در اینها کائن است و چون در صفات حقیقیه قدیمه را کما میکان را گنجایش گشت در صفات  
 اضافیه حضرت واجب الوجود تعالی ثبوت امکان بطریق اولی باشد و عدم قدم شان نیز  
 اول دلیل باشد بر امکان شان و کشف صریح معلوم گشته است که خلقت آنسر و علیه و علی اله الصلوٰه  
 و التسلیمات ناشی از این امکان است که بصفت اضافیه خلق دارد و امکانیکه در سایر ممکنات عالم  
 کائن است هر چند بدقت نظر صحیفه ممکنات عالم را مطالعه نموده می آید وجود آنسر در آنجا شهود می شود  
 بلکه منشاء خلقت و امکان او علیه و علی اله الصلوٰه و السلام در عالم ممکنات نباشد بلکه فوق این  
 عالم باشد ناچار او را سایه نبود و نیز در عالم شهادت سایه هر نفس انشخص لطیف ترست و چون لطیف ترست  
 از وی در عالم نباشد او را سایه چه صورت دارد علیه و علی اله الصلوٰات و التسلیمات بشنوبش نو  
 صفت علم از صفات حقیقیه است و داخل دائره موجود خارج است و چون آن صفات را



اضافه عارض شود و بآن تقسیم یا بدش علم اجمالی با علم تفصیلی آن اقسام او از صفات اضافیه  
خواهند بود و داخل دائره ثبوت نفس امر که مقرر صفات اضافیه است چنانکه گذشت و شهود دیگر و  
که علم جمعی که از صفات اضافیه گشته است نوری است که در نشاء حضری بعد از انصباب از انصباب اجمالی  
شکفته و مقتضای حکم و مصالح بصورت انسانی که حسن تقویم است ظهور نموده است و سعی بجمه و احراز شده  
نیک استماع باید نمود که اینقدر اجمال هر چند علم مطلق را مقید نگذاشته است و از حقیقت باضافه آورد  
اما هیچ زیادتى در قسم پیدا نکرده است و هیچ چیز او را مقید نگذاشته که اجمال علم عبارت از نفس علم  
است نه امر و اندیشه علم بجلال تفصیل علم که تقاضای جزئیات شکفته می نماید تا تفصیل متصور  
گردد و عجب قدرت که مظهر اطلاق است و طرذ مقیدیت که نفس مطلق است همین قسم نازک و مطلق  
علم نسبت بذات عالم جل سلطان ملاحظه باید نمود که علم نفس عالم و نفس معلوم متقارن بود و چنانچه  
در علم حضوری کائنات است بکلاف صفات دیگر که این قابلیت ندارد و نتوان گفت که قدرت عین قادر  
و عین مقدر است و ارادت عین مرید و عین مراد پس علم را با ذات عالم تعادلی است و محاللی که غیر  
از این است از اینجا قرب احمد با احمد باید دریافت چه واسطه در میان دارد و آن صفت علم است امر است  
که اتحاد و مطلوب و ادو پس جابجاست را در اینجا چه گنجایش و ایضا علم را حسن است و از آنکه غیر از این صفات  
این حسن ثابت نیست لهذا بزرگم این فقیر محبوب ترین صفات و اجبی نزد حق جل و علا صفت العلم  
است و چون حسن آن شایسته جویی دارد و حسن در ادراک آن قاصر است او را که نام آن حسن مربوط  
بنشاء آخرت است که موطن رویت است چون خدا را عز وجل ببیند جمال محمد را در یابد هر چند  
درین نشاء و دو شلث حسن بحضرت یوسف سلم و شلث ثانی بهمه تقسیم شد اما در آن  
نشاء حسن حسن محمدی و جمال جمال محمدی علیه الصلوات و التسلیمات که محبوب  
خدا و دست جل سلطان چگونگی حسن و دیگر را با حسن صفت علم مشارکت که حسن او بواسطه  
اتحاد است بمطلوب حسن عین مطلوب است و دیگر را چون اتحاد نیست آن حسن نیست  
پس خلقت محمدی علیه و علی الصلوة والسلام با وجود حدوث مستند بقدم ذات گشت  
تعالی و احکام او نیز شقی موجب ذات شد تعالی و حسن او حسن ذات اندک است که شایسته غیر  
حسن بود و حسن نیست چون چنین شد ناچار متعلق محبت جمیل مطلق گشت و محبوب او آمد

تعالی جمیل و محب اجمال سوال که یکم دلالت دارد بر آنکه محبت حضرت حق سبحانه و تعالی و علی علیه و  
آله و سلم نیز متعلق میشود و دیگران هم محبوب او تعالی میباشد و چه تخصیص آن چیست که در دیگران موجود  
نیست جواب محبت دو است محبتی است که بذات محب متعلق است و محبتی است که بغیر از ذات  
او متعلق دارد قسم اول محبت ذاتی است و اعلا اقسام محبت است چه یکپس هیچ چیز را دوست  
ندارد و چنانکه خود را و نیز این قسم محبت احکم و اولی است که بعروض عارضی و زوال پذیرد و نیز  
متعلق این محبت محبوب صرف است که شایسته محبت ندارد و بجلال قسم دوم محبت که عرضی است  
دوال پذیر است و متعلق او هر چند من و چه محبوب است اما از وجود متعدد و جمعیت نیز دارد و چون حسن  
جمال خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات مستند بحسن و جمال حضرت ذات است تعالی چنانکه  
گذشت ناچار قسم اول که بذات جل و علا متعلق است با و علی آله الصلوات و التسلیمات متعلق  
باشد و در رنگ ذات سبحانه متعلق محبت او نیز صلی الله علیه و علی آله و سلم محبوب صرف بود  
و دیگران را چون آیند دولت یسر شده است و از حسن ذات قلیل انصیب اند و قسم دوم محبت  
بایشان متعلق باشد و بیک وجه ایشان را محبوب گرداند محبوب متعلق او است صلی الله علیه  
و آله و سلم که در رنگ ذات محب همیشه محبوب است محسوس میگردد که آن قسم غلبه محبت که حضرت  
موسی راست با حضرت حق سبحانه و او با آن محبت راس در بیس مجتبان آمده همان طور از اطراف  
محبت حضرت حق سبحانه راست با حضرت خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات نیز در این فقره در  
این دو محبت خواصی نیاید که تفاوتی در میان این دو محبت بقوت و ضعف پیدا آرد و محبتی که خالق  
راست از محبت مخلوق شدید تر میباشد الا ان حزب الله و هم الغالبون هیچ تفاوت ظاهر نشود  
گویند این دو محبت را بمنزله عدالت برابر بخندند و سر موسی تفاوت کم و بیش  
تجویز نموده سوال صوفیه علیه تمام افراد عالم را مظاهر و مجلے اسما الهی داشته اند جل سلطان  
و حقائق اشیا را همان اسمایافته و اشیا را خلل آفاده اند پس تمام عالم ظهور اسما الهی داشته اند  
جل سلطان و تخصیص که ظهور بعضی اسما را بخلقت آن سرور نموده و علی الصلوات و السلام  
چنانچه گذشت وجه آن چه باشد جواب حقائق اشیا نزد صوفیه این اعیان ثابت اند که صوفیه  
علیه الهی اند جل سلطان و اسما الهی با نفسها و این عالم را ظهور آن صور علیه گفته اند اگر چه



برسبیل تجویز آنرا ظهور اسمائیه گویند بلکه صورت علمی شیئی نزد اینها نیز عین آن شیئی است نه شیخ و مثال  
آن شئی و آنچه این فقیر در خلقت آنسرور گفته است ظهور نفس اسم الهی است جل سلطانة ظهور  
صورت علمی آن اسم نشان مابین نفس الشئی و بین صورته العلیه آتش را که ظهور نمایند بین جلورت علیه او  
آن اشراق و اضافات کجاست که کمال جمال آتش همه او بوده است و در صورت علمیه آن پیش از شیخ و  
مثال آتش کاین نیست ارباب معقول آنرا پسندیدند بلکه عین آتش گویند اما کشف صریح ماکذب  
عینیت است و صورت علمیه آتش جز شیخ آتش نیست که در خارج موجود است محسوس میگردد که آنچه ظهور  
صور علیه اسم است امکان وجود آن از قبیل امکان عالم است و وجود عالم که در مرتبه و هم بعین  
خداوندی جل سلطانة ثبات و تقریر پیدا کرده است و آنچه ظهور نفس اسم الهی است جل سلطانة چنانچه  
در خلقت آنسرور گذشته است علیه و علی اله الصلوات والسلام امکان از قبیل امکان صفات  
اضافی است و وجود آن نیز در رنگ وجود آن صفات در مرتبه نفس امر مقرر است و بقیه آنسرور علیه و  
علی اله الصلوات والسلام بحکس در نظر نمی در آید که ظهور نفس اسم الهی باشد تعالی الاقرآن مجید که آن  
نیز ظهور نفس اسم الهی است جل سلطانة چنانچه ثمة ازان بالا ذکر یافته است غایت مافی الباب منشا ظهور قرآنی  
که از صفات حقیقیه است و منشا ظهور تخری از صفات اضافیه ناچار آنرا قدیم و غیر مخلوق گفتند و این  
را حادث و مخلوق و معالیه کعبه ربانی ازین دو ظهور اسمی هم عجیب تر است که آنجا ظهور معنی تنزهی است  
بی کسوت صورت اشکال چه کعبه که سجود الیه فلائق است عبارت از سنگ و گل و خشت نیست و همین جلد  
و سقف نیست چه اگر اینجا نباشد کعبه کعبه است و سجود الیه است پس آنجا ظهور است اما هیچ صورت  
نیست و این از عجیب حجاب است بشنو بشنو هر چند درین دولت خاصه تخری دیگر بر آشکار نیست  
اما اینقدر رسیده باشد که ازان دولت خاصه او علیه الصلوات والسلام بعد از تمکینی  
و تکمیل او علیه و علی اله الصلوات والتسلیمات بقیه مانده بود که در خوان دولت ضیافت  
که بیان زیاد تها لازم است که او ش گویا نصیب خادمان بود آن بقیه را بیکه از دولتین آن است  
او علیه و علی اله الصلوة والسلام او ش گویا عطا فرموده اند و آنرا خیر یا به ساخته تحمیر طینت او نموده و به بیت  
و وراثت او شریک دولت خاصه او گردانید علیه و علی اله الصلوات والسلام باکران  
کار با دشوار نیست + این بقیه در رنگ آن طینت حضرت آدم است علی نبینا و علیه الصلوة والسلام

که نصیب خلقت درخت خرمایند است کما قال علیه الصلوة والسلام اگر موعظتم التخلیه فانها خلقت  
عن بقیه طینت آدم علی و لاراض من کاس الکرام نصیب سوال حضرت شیخ علی الدین بن العربی  
و البان او حقیقت محمد را عبارت از حضرت اجمال علم داشته اند و آن را تعین اول گفته و تبیل  
ذات دانسته و فوق آن مرتبه را تعین ظهور نموده که حضرت ذات بخت سرت جلشانه و توان را  
قسم علم داشته در صفات اضافیه داخل ساختنی که دون صفات حقیقیه است وجه آن چیست  
جواب شیخ علی الدین در خارج جز ذات احدیه مجروره را موجود ندیدند و وجود صفات را اگر حقیقیه  
باشند جز در علم اثبات نمی نمایند پس ناچار تعین اول نزد او علم حلی بود و ثبوت صفات بعد از آن صورت  
بند که ثبوت شان فرع ثبوت علم است که جز در علم ایشا ترا ثبوت نمیدانند پس علم از بهر سبق باشد  
و جامع جمیع کمالات بود و نزد فقیر آنچه مکتوف شده است آنست که صفات حقیقیه ثانیه در رنگ  
ذات واجبی جلشانه در خارج موجودند اگر تفاوت است باعتبار مرکزیت و عدم مرکزیت است  
چنانچه گذشت و این قول موافق آرای علمای اهل سنت و جماعت است شکر الله تعالی سیمهم  
که وجود صفات را از اندر وجود ذات تعالی فرموده اند برین تقدیر علم حلی در تعین اول گفتن معنی ندارد  
بلکه اطلاق تعین نمودن هم گنجایش ندارد و سبق جمیع صفات صفت الیکونه است که صفت بعلم تابع است  
علم را بر و سبق و دون صورت ندارد و علی الخصوص که بعلم قدیم منقسم شده باشد آن از مطلق  
علم بایان ترست و داخل اضافات است چنانچه گذشت آرسه اگر علم حلی را تعین اول علم گویند  
گنجایش هم دارد که تعین ثانی آن علم تفصیله باشد سوال شیخ علی الدین که علم حلی را حقیقت  
تخری گفته است و این منشا تخری را ظهور آن دانسته مراد او ظهور نفس اسم است چنانچه گفته  
یا ظهور صورت این اسم چنانچه در سایر ممکنات است جواب صورت اسم زیر که تعین اول  
نزد او قدس سره تعین علمی است چه دو تعین اولین را علمی گفته است و سه تعین آخر را تعین  
خارجی و تعین علمی صورت شان علم که در خارج آنرا عین ذات گفته است و در علم صورت آنرا اثبات کرده  
و آن صورت علمی که حقیقت تخری باشد در شاخصی بصورت انسانی تخری ظهور نموده است بلکه نزد  
شیخ بر جا ظهور است ظهور صورت علمیه است اگر چه صفات واجبی باشد جل سلطانة چه صفات را نزد او  
ثبوتی جز در علم نیست و در خارج غیر از ذات بخت هیچ چیز نزد او موجود نیست سوال در آن مرتبه اتحاد



[illegible]

علیه و علی آلہ و اصحابہ البرۃ العتیق مکتوب صد و یکم شیخ عبد اللہ درمنغ تفسیر و اویل آیات آن  
طبق مذاق فلاسفہ علم الشیخانہ و عافانکم عن البلیات کتاب بقصرۃ الرحمن را کہ مرسل داشته  
بودند بعضی از مواضع آنرا مطالعه نموده و سپس فرستاد و مکرراً مصنف این کتاب خیلی میل بندهب  
فلاسفہ دارد و نزدیک است کہ حکما را عدیل انبیاء از علیم الصلوٰۃ و التلیات آیت درجہ  
ہو و متظر در آمد کہ بیان آنرا بطور حکما کہ خلاف طور انبیاست علیم الصلوٰۃ و التلیات کہ کرده است  
و تسویر در میان قول انبیاء و حکما بر داده و گفته است در بیان کریمہ اولئک الذین لیس لهم فی  
الآخرۃ الا بائفاق الانبیاء و الحکما الا اننا نحسی او العقلی با وجود جماع انبیاء علیم الصلوٰۃ اتفاق حکما چه  
انجائیش دارد و در عذاب اخروی قول شاذ را چه اعتبار است علی الخصوص کہ مخالف قول انبیاء و  
علیم الصلوٰۃ و التلیات فلاسفہ کہ عذاب عقلی اثبات می نمایند مقصودشان دفع عذاب جسمی است  
کہ اجماع انبیاء بر ثبوت آن واقع شدہ است و در مواضع دیگر انتہای قرآنی را موافق مذاق حکما  
بیان میکند ہر چند مخالف مذہب طبعین بود و مطالعہ این کتاب فی ضرر ہای خفیفہ بلکہ حلیہ نیست  
اظہار این معنی لازم دانستہ بحدیث کلمہ مقصد گشت و السلام مکتوب صد و دوم بجناب میر  
محمد رضا در ترغیب مجاہدات و انزوا و تربیت طالبان حق جل و علا الحمد للہ و السلام علی  
عبادہ الذین اصطفی احوال و اوضاع فقرا را انجید و مستوجب حمد است للہ سبحانہ الحمد و المنة  
و الحمد علی کل حال مدت است کہ بر احوال خیر مال خود اطلاع ندادہ اند امید است کہ آن ورق را  
گرددانیدہ باشند و از کسل بعل آمدہ و از فراغت بیجاہدہ رو آورده و وقت کشت و کاریت نہ بوم خور و  
خواب بصف شب برای خواب معدساند و نصف دیگر را برای طاعت و عبادت اگر این بہمت  
توانند روزی یکبار شب را کہ از نصف تا سدس است ملتزم باشند و سعی فرمایند کہ در وادام حصول  
این دولت فقور نزد با خلق جهان قدر اختلاف و انبساط نمایند کہ ادای حقوق آنها نمودہ اند  
الضرورة تقدیر بقدر انبساط با خلق زیادہ بر قدر حاجت فضولیت و داخل بالایی و بسااست  
کہ ضرر ہای عظیم بر آن متفرع شود و داخل مخطورات شرعی و طریقت گرد و شنی کہ با مریدان  
افراط در انبساط نماید مریدان را ناچار از ارادت بر آورد و در طلب شان فقور آرد و  
و عیادہ باشد سبحانہ من ذلک شیخ این معنی را نیک دریافتہ با طالبان نبوی سلوک نمایند کہ



سبب انس و الفت شان باشد موجب نکر و نفرت شان از و از خلایق ضرورتیست که بقدر حاجت آشنائی باین سم قابل است شمارا بتوفیق الله سبحانه این معنی سهولت میسر است بآب ابتلا چه کنند که بر دوام بار بآب تفرقه مشورتند قدر این نعمت بدانند و بمقتضای آن عمل نمایند نیک از حال طالبان خبردار باشند و بظاهر و باطن متوجه تربیت شان شوند زیاده چه نویسند مکتوب صد و سوم به شیخ حمید احمدی در تربیت او بر تصور احوال و ترغیب بر حصول تکمیل و کمال الحمد لله و سلام علی عباد الله الصالحین مکتوب شریف انوی اعز شیخ حمید رسیده و خوشوقت ساخت چنانچه من درین طور زبان بر فتن در صحبت شخصی جمعی را بجناب قدس خاندی جل سلطان رغبتی پیدا شود و از اسوامی او تعالی و لهای شان را برودتی حاصل گردد و مع ذلک آن برادر باین دولت مغرور نگردد و از کار خود ناخوش نباشد که مثل مشهور است که هنوز دلی دور است معلوم نیست که از صد کی سرانجام یافته باشد و این احوال که طالبان را در ابتدا رویسد به و ذوق و لذت می بخشد در رنگ آن است که طفلان اسبق الف و با آموخته سازند کار آنست که از تخیل بمو لوست برسند و از ادواق و التذات بدرجبه ولایت خاصه داخل گردند هنوز ایوان استغناء بلند است به تر فکر رسیدن ناپید است و باید که اوقات خود را معمور سازند و بشربعت و طریقت بظاهر و باطن متجلی باشد تکمیل دیگری فرع کمال خود است که درجه ولایت خاصه است لیکن چون در صحبت طالبان را رشد می پیدای شود و احوال و مواجیه رو سیدد اگر چه فقا و بقا نزد هم غنیت است و در نیوقت حکم کبریت احمد دارد و آنرا هم می کرده باشد اما بعد از اختار با و توجهات بهر که تعلیم طریقت گویند مناسب است بلکه لازم و ازین عمل ترسان و لرزان باشند مبادا که ازین اشیطان بر شایید اشتیاد اعادنا الله سبحانه عن شره عدد که شما گفته بودند اگر تمام کرده آید و و چند آن عدو راه بکار داری بعد از آن خبر کنید تا مناسب حال اعلام نموده آید ان شاء الله تعالی یارانی را که بشمار بوطاند و عارساند صحیفه شریفه که سید محیی نوشته بودند نیز رسیده الحمد لله سبحانه در نیوقت که کمال قرب قیامت را بگویم الهام علی اثر اناس در خبر کرده و لهای مردم حضرت حق سبحانه تعالی مجذب است و الا شوقین آن درگاه اقدس انجل سلطان توفیق از اجبه دعای ظم الغیب است و فائحه سلامتی خاتمه

ربنا اتم لنا قوتنا و اغفر لنا انک علی کل شیء قدير و اسلام اولاً و آخراً مکتوب صد و چهارم حضرت ذوی البرکات حضرت مخدوم زاده خواجه محمد سعید و خواجه محمد معصوم در بشارت قبول بعضی مراتب مرا ایشانرا الحمد لله و سلام علی عباد الله الذین صطفی فرزند ان گرامی مدتی است که از احوال ظاهر و باطن خود نوشته اند شاید بواسطه تمامی ایام مفارقت دنیا فی بحال دور افتاد و کان طاری شده باشد ما هم ارحم الراحمین و ارم کریمه العین الله بکاف عبده تلی ده غزایی نامزد است عجب کار و بار است با این همه ناپرواکی شما خاطر همیشه متوجه احوال شناست و خواهان کمال شما دیر و ز صید از نماز باید و مجلس سلوک داشتیم ظاهر شد که غشی که دیشتم از من جدا شد و خلعت دیگر بمن متوجه شد که بجای آن خلعت نشیند بخاطر آنکه این خلعت را اندک کسی خواهند داد یا نه و از روی آن شده که اگر آنرا بپسند بفرزندی ارشدی معصوم به پند بعد از لحه و دیگر بفرزندی محبت فرمودند و آن خلعت را بتمام پشاندند و این خلعت را که کثایت از معانی قویست بوده است که بر تربیت و تکمیل تعلق داشته و باعث ارتباط با این عرصه مجتهد او بوده و این خلعت حیدیه را چون معالیه با تمام برسد و متحق خلعت گردد امید است که از کمال کرم آن را بفرزندی اعز می محمد سعید عطا فرمائید این فقیر همواره تبضع این مسألت می نماید و اثر اجابت می نمود و فرزند را استحق این دولت می یابد با کرم بیان کار و دشواریست به اگر استعدا است هم داد او است تعالی به نیاردم از خانه چیزی می بخشت به تو وادی همه چیزین خیر است به قال الله تعالی اعملوا آل داود شکراً و قلیل من عبادی الشکور میدانید که شکر عبارت از صرف عبد است جمیع ما انعم الله علیه من الجواهر و القوی الظاهریه و الباطنیه الی ما خلق و اعطاه لا حله لولاه لما حصل الشکر و الله سبحانه الموفق این قسم علوم از اسرار خفیه است هر چند بصرفه گفته میشود اما احتیاجی آن لازم است که مردم مفتون نگردند و دیگر آن شکلی که داشتیم آن معالیه شاید در عالم مثال بود درین ایام حل شد و خافیه نماند شاید که درین معنی روحانیت خواجین الدین را هم مدینه باشد معصوم آن شکل را شاید در خاطر داشته باشد و السلام مکتوب صد و پنجم به شیخ حسن بر که در جواب کتابت او که در میان احوال خود نوشته بر احیای سنت و تهذیب از بدعت الحمد لله و سلام علی عباد الله الذین صطفی صحیفه شریفه



انوی اغری شیخ حسن الحسن الله آله رسیده خوشوقت ساخته از علوم و معارف اندراج یافته بود  
مطالعه آن فرحت بر فرحت افزود و حمد الله سبحانه که علوم صحیحانه و معارف صادقانه بر طبق کتاب سنت الهی  
عقاید فزونی بجایه حضرت حق سبحانه استقامت کرامت فرمایند و تمامی مقاصد عالیله سازند و از رفیع برتر باشند  
بودند چنانچه هست که درین طوفان طلمات بدست صاحب دولتی توفیق رفیع به عتی از بدین یابد و احیای  
سنتی اینچنین نماید در احادیث صحیح آمده است که هر که احیاء سنت نماید بعد از آنکه غسل بکند  
سنت در قیام شده باشد آنکس را ثواب صد شهید است ازینجا بزرگی این غسل را دریابند  
اما این قدر دقیق رعایت کنند که کار باقیان فائزند و یک حسنه باعث ثواب بسیار رسیده نگردد  
که آخر الزمان است و آوان ضعف اسلام رساله که فرستاده بود نیز از مطالعه آن فرحتنا و دلجو شد  
سباز که در علوم موفقت باین فقر بسیار است و در کشف مطابقت اقتضای است و نظر باین  
نیک بلند رفته کتابت شمار از تفحصن عالمها و علوم انتقار با بود یا نوی محمد کاشم کشمی سپرده بودیم  
که در وقت جواب نوشتن حاضر ساز و اتفاقاتی که ساخت بنابر آن در تفصیل اجوبه نوشتن وقت  
انچه بنظر مانده بود آنرا نوشتن محلا آنکه احوال پسندیده است و صحت علوم کان دیگر در بریت  
و تعلیم فرزندان مغفرت پناه مولانا احمد سنی بلخ دارند و با داب ظاهر باطن در ایت مدعی نمایند  
و سایر یاران حاجتمند را بلکه جمیع اهل اسلام آن بقعه را ولایت بشیرت و التزام سنت نمایند  
و از ایتان بدست تمهید و تحذیر کنند و الله سبحانه الموفق بعضی از مکاتیب جلد ثالث را خواجسته  
محمد باشم نویسنده بشما فرستاده است ختم گردد اوقات غیر مختلف است در بعضی اوقات رغبت  
بر توفیق علوم و معارف بی اختیار پیدا می شود و بر اوقات دیگر بآنکه اسرار غریبه افانید نمایند از شوق  
افت پیدا میگرد و تا بحدیکه دست قلم گرفتن خوش نمی آید بنابر آن در تفصیل جواب کتابهای شما که  
میرزا تقی میری افتد و نیتو اتم ب تکلیف چیزی نوشتن باقی احوال مستوجب حمد است از سراسر  
عسکر بنایت الله سبحانه خلعت میسر شده است حضرت حق سبحانه تعالی باستقامت ندارد و جمیع یاران  
انجایی را دعوت مخصوصه است و السلام مکتوب صد و ششم بحضرات مخدوم زاد  
سلم الله سبحانه در بیان آنکه آن سرور را علی الله علیه و سلم دیده و از و بشارت های علیا یافته  
صحیفه شریفه فرزندان گرامی رسیده حمد الله سبحانه که به صحت و عافیت از معامله که بتاثری امروز

روی داده است میوسیم نیک سماع نمایند که اشب که شب شنبه بود و بحال سلطانی رفته بودیم  
بعد از یک پر شب برگشته آمد سه سیپاره از حافظات بنفوده زیاده از و پر شب گشته بود که خواب شب  
شد بعد از حلقه صبح چون کوفت شب داشته بود و بخواب می بنید که حضرت رسالت پناهی الله  
علیه و سلم از برای فقر اجازت نامه نوشته اند چنانچه عادت شایع است که خلفا را می نویسند و یکی  
از یاران حاجتمند درین معاملت درین اثنای گویا ظاهر گشته است که در امضای این اجازت  
نامه خودی از فتور است تعیین وجه فتور بمران وقت معلوم است آن یار که تصدی این بخت  
ست بار دیگر گویا این اجازت نامه را در ملازمت آن سرور برده علیه و علی آله الصلوٰة و التسلیما  
و آن سرور در پشت آن اجازت نامه دیگر نوشته اند یا نویسنده این شخص شد اما نسبت  
بآن سرور معلوم است و بعد از نوشتن بمر خود درین فرموده الله علیه و علی آله الصلوٰة و التسلیما  
مضمون این اجازت نامه آنست که در عوض اجازت نامه دنیا اجازت نامه آخرت داده اند و در مقام  
شفاعت نصیب عنایت فرموده و کا قدم طولانی است و سطرهای بسیار نوشته اند من از ان یار  
میسرم که اجازت نامه اول کدام است و ثانی که نوشته اند کدام و من در آنوقت میبایم که من بآن سرور  
علیه و علی آله الصلوٰة و التسلیما در یک جا ایم در رنگ پسر یا پدر زنم گمانی میبایم حضور آن سرور  
و اهل بیت آن سرور علیه و علی آله الصلوٰة و التسلیما برین غریب نیست و آن کا غذا را پیچیده  
به دست خود نموده در رنگ فرزندان محرم داخل حرم شریف ایتان گشته ام کلا تر اموات مومنان  
مرا در حضور آن سرور در بعضی خدمات با مقام میفرمایند و میگویند که انتظار تو داشتیم چنان و چنان  
باید کرد درین اثنا اتفاق روی داد و از خاطر رفت که وجه آن فتور چه بود معانه میشد با فخر که  
چشم و امیشت مخصوصیات آن واقعه از خاطر میرفت بنابر شایان مانده بود که در نیاب خن  
بیشتر هم ندکور میکردم که این نسبت علیا عجب است که باز از خود غیور می کند بنابر شایان  
که ظهور آن ظاهر از خبر برای آخرت بود و نعم البدل بشیر که ازین واقعه نشانی آن ترویات حاصل گشت  
قرب قیامت است و وقت تراکم ظلمات که درم خیریت وجه نورانیت مگر حضرت مهدی باشد علیه السلام  
که بخلاف ظاهر بتایید یافته ترویج آن نماید شکر الله العلیه و سلم و از و بشارت های علیا یافته  
که بر و حانیت آن سرور علیه و علی آله الصلوٰة و التسلیما بسلام بزند و مجلس شادی سازند از ان



نیز شاید از آن طعامها تناول نمایند و دیگر مکتوبی نوشته ام که در بیان واقعه که روی داده بود که باز ثالث را بگری قبول نکردی بعد از زمانی ظاهر گشت که بعضی کرم آنرا نیز قبول فرموده و آثار قبول ظاهر گشتند بجانده محمد و البته علی ذلک و علی جمیع انعام درین ایام معارف غریبه معلوم عجیبه رو میید بگوینا آن ورق در قوم گشته است معلوم میگردد که ظاهر شده فرزندان دو عالمه عمر نزد یک شود الخیر فیما صنع الله تعالی میگویم و صبر بنمایم ربنا انما من لدنک رحمة و منی لناس امر از شد و السلام علی من اتبع الهدی مکتوب بعد و من بعد در بیان سبب فقر در نسبت را بطه و التذاد و طاعات بخیر اشراف بعد الحمد و الصلواته و تبلیغ الدعوات میرساند که صحیفه شریفه انوی غری رسید حمد الله سبحانه که بصحت و عافیت آمده اند پر سیده بود که لم این چیست که چون نسبت البطله خور میرود در ایتان سایر طاعات التذاد نمی یاید بدانند که همان وجهی که سبب فقر را بطه است مانع التذاد است گاه هست که سبب فقر نباشد و گاه که دورتی طاری میگردد و بواسطه کتاب لالت که چه اندک بود و چه اول ندوم نیست بلکه از لوازم سلوک حلقه است مخصوص طریقه و چه دوم را تدارک توبه و استغفار یاید نمود تا بکرم الله سبحانه اثر آن رفع گردد و چون نیز نیایان فیض و کدورت نیست بی طلبه بهر حال توبه و استغفار مانع است حضرت حق سبحانه و تعالی باستقامت اراده و السلام مکتوب شد و هم بلاطه هر خادم در بیان معالمانی که اصل التخلق دارد و این نیست یعنی نقول است معلوم است که اصل التخلق دارد و در نوع است توصیت که از اینجا بصورتشالی یا با آخر میتوان معلوم کرد و این معانیه تا وقتی است که سیر مقاماتی است که انما با عالم مناسبتی و اشارت کتی است و با وجود الامم و آن تا نهایت سیر مقام مناسبت شخصی را سیفوق مقام رضا سیر گردد و از اینجا هیچ معلوم وی نخواهد بود بصورت تنالی و نه با آخر این زمان آن عارف با علم محض حصول مقامات فوق خواهد بودی آنکه چیزی از آنها معلوم وی گردد و درین مقامات هم نبوت رسالت و اشاعه تائید فقیر است احکام که حضرت حق سبحانه و تعالی فرموده و جمله علم آنها را ضیغ گردانده و نهایت این سیر تائید مخصوص است که بار با آن پوشیده نموده و السلام مکتوب بعد و من بعد حضرت محمد و مزاده خواهد بود معلوم الله سبحانه در بیان آنکه ایجاد عالم در مرتبه و هم است اما بواسطه استقرار و تعلق ایجاد نفس امری گشته است و این مرتبه و رای مرتبه علم و خارج است و بیان آنکه هم وحدت نفس امریت و هم کثرت تحقیق آنکه فنای سالک با وجود ثبات و استقرار بچشمی است این مکتوب

بواسطه حوادث ایام تا تمام مانده مرتبه و هم عبارت از مرتبه است که در اینجا نمودنی بود و بدو چنانچه صورت نمید مثلا اگر در مراتب مرتبه شود و اینجا نمودنی بود و مرتبه در مراتب اصلا صورت کائنات نیست پیش از نمود و هم اینجا بشود که در کثرت صحیح و شود صادق لا یخفى است که حضرت حق سبحانه و تعالی از کمال اقتدار خود و عالم درین مرتبه خلق فرموده است و صنع کامل خویش نمود و محض را بود و بخشیده در آن مرتبه هر چند نمودنی بود اما چون عالم در آن مرتبه مخلوق گشته است نمود با بود و آمده است چه بجا و او تقاضا نیست بود و وجود است چون بود و او آمد نفس امری گشت و حکام و آثار صادق و در مرتبه و هم و در مرتبه علم و مرتبه خارج است این مرتبه پیش از مرتبه علم ثابت است و نسبت به مرتبه خارج دارد و ثبوت و تلبیه به ثبوت خارجی است بخلاف ثبوت علی که آنرا وجود ذی همتی گویند بطرف دیگر و وجود خارجی است معلومی که در مرتبه و هم است نیز ثابت است اما بطله خارجی دارد بخلاف مرتبه علم که بجا بطون و کون گویند و مرتبه و هم طلع از مرتبه خارج اندخته بجا علم در اینجا فرموده است و بطله خارجی عالم را در مرتبه تعلق خارج بود و ساخته پس نفوس خارج جزئیات احدی تعلق سلطانه هیچ چیز موجود نباشد و در تعلق خارج بود و تعلق عالم با این تعداد و کثرت ایجاد خداوندی جل سلطانه موجود بود و خارج نفس امر وحدت است و در تعلق خارج نفس امر کثرت چنانچه در علم نفس امر کثرت است پس هم وحدت نفس امری باشد و هم کثرت و هر که ام را اعتبار علی حده باشد لا محذور و فی جایی این خارج وجود و در عالم اعلی است سایر صفات آن از حیات و علم قدرت و غیره تا نیز در کمال صفات و اجسبی است جل سلطانه بلکه نفس امر که در ثبوت عالم اثبات نموده ای که نیز تعلق نفس امر مرتبه خارج است و نیار و دم از خانه چیزی نمی نخست بگوید ای هم چیز من چیز نیست بقال الله تعالی و تقدس الم ترالی ربک کیف ند الفل سوال تو در سائل خود نوشته که تعلق هر چه دارد از اصل است و تعلق بیش از امانت داری اصل هنری بید نیست اگر سالک مستعد کمالی است هر چه دارد از خدای کمال که بود کمالا تواند وجود بود و اصل خود بد و نمود از جمیع کمالات تنالی یا به ناچار بفنا و نیستی تحقق گردد و نامی و نشانی از وی نماند حاصل این کلام چیست و کمالات را باصل دادن به معنی است با وجود ثبوت و استقرار سالک فنا و نیستی بلکه ام اعتبار است جوایب این فنا در رنگ آنست که شخصی جامه عاقل پوشیده باشد و آنکه این جامه از وی نیست از دیگری است که بجا نیست پوشیده است چون این جامه غالب آید و استیلائی تمام پیدا کند تواند که با وجود تلبیس جامه این جامه را درست اصحاب علم بدید



و خود را بر مهند و غیاث یابد یکدیگر از مضمینان از برتری خود افعال بکنند و خود را از انبیا در زاویه گرد و چون  
وجود سالک در مرتبه و هم و تحیل مخلوق گشته است فنای تمیلی نیز او را کافیست چه استیلا این تمیل او را  
بمعین قلبی میرساند و ذوقی و وجدانی میگردد و آنچه مقصود از فنا نیستی است بوجدی آنو چه مقصود از فنا و ال  
گرفتاری نخل است و حصول گرفتاری بصل و چون جوع نخل حاصل بقینی گشت و وجدانی و ذوقی از ناچار  
گرفتاری بصل زائل گشت و گرفتاری اصل بجای آن گشت و اگر این تمیل بوصول نمی بودست و بولست  
گرفتاری زوال نخل نیز نیک گشت بلکه مدار سلوک این راه بر تو هم و تحیل است احوال و مواجید که معانی  
خزیه این راه است بوجه مدرک میگردد و تحلیات و تلونیات سالکان در مراتب خیال نشود و میشود  
فلولا الوهم نقصان لغتم و لولا الخيال ستر المحال درین راه هیچ چیز مانع تر از تو هم و خیال یافته نشد و اکثر  
در ادراک و احشاشان مطابق واقع بر آمد و هم سرست که بچاه هزار ساله را که در میان عهد و پیمان  
بکرم خداوندی در اندک مدت قطع میناید و بدرجات وصول میرساند و خیال است که وقایق و اسرار  
غیبی او در مراتب تنگ گشت میازد و سالک استعداد مطلع میگردد و از شرف تو هم که حضرت حق سبحان  
و تعالی عالم را در آن مرتبه اختیار فرموده است و آن اصل ظهور کمالات خود ساخته و از بزرگی خیال  
که حضرت واجب الوجود آنرا توفیق عالم مثال گردانیده است که اوسع جمع عوالم است حتی که در مرتبه و جود  
را جلالت نیز صورتی در آن عالم گفته اند و حکم کرده که حق را جل سجاده مثل نسبت اما مثال است لکن  
الاعلی صور احکام و جوهریت که عارف آنرا در مراتب خیال خود احساس مینماید و بذوق دریافت آهنا  
ترقی میفرماید سوال از تحقیق سابق واضح گشت که فنا نیستی باعتبار تمیل است اگرچه بقی قلبی رساند  
و وجدانی و ذوقی سازد و احکام صادق بر وی سترت شود و به اعتبار تحقق و خود تو بعضی رسل موشیه  
که این فنا باعتبار وجود است زوال عین و اثر است حقیقت نه عالم نیست جواب چون جوع و نخل  
بصل بقی نیست و وجدانی و ذوقی گشت ناچار حکم زوال و جود نیز کرده آید و ارتفاع عین و اثر گفته شد  
سوال این حکم بقنای وجودی با وجودی و استقرار فانی صادق است یا کاذب مکتوب صد و دهم  
حضرت مخدو فرموده محمد معصوم سلمه الله تعالی دبیان آنکه معال عارف بجای میبرد که صورت هیچ معلوم در حق  
حصول نمیکند آنرا مان هر ذره از ذرات او را شامی است بطلوب بیان آنکه حاین عارف بخریب حق  
سجانه بعضی از بعضی او تعالی و همچنین لاهوت او ال و اصحاب کن سرور را با آن سر و نیز همین نسبت است

علیه وعلیه الصلوٰۃ والسلام این معارف نقل معنی یافته چون عارفی مقامات نقل طی کرده عالم را جمل انسانه  
 این زمان علم وی که اشیاء مطلق خواهد کرد از تعلیقات برخواهد بود معنی ایشان را معلوم وی بودند بوجهی که هیچ  
 از انهار وی حصول نکند زیرا که هر چه شیء در وی حاصل خواهد شد ظل مصورت آن شیء خواهد بود نه عین شیء کما  
 قبل فی معرفت العلم به حصول صورته الشئی فی العقل لولا فک ان الصلوة الحاصلة من الشئی فی العقل  
 شیء و مثال لذلك الشئی لا عینه کما شدید لکشف الصحیح والالهام الصحیح این زمان عارف باحق سبحانه  
 هیچ نسبتی سوا می نسبت صافیت و مصونیت ثبات خواهد کرد از غلطیت و غیبت و مرآتیت حاشی خواهد نمود  
 این عالم را بواسطه کمال ذاتیه است چه ذات اسما چه از عالم غنا و ذاتی است ان الله لغنی عن العالمین  
 تخلات در مرتب بعضی سهار و صفات که اینجا این نسبت مقصور است پس تا زمانیکه از این مقامات نگذرد و جمل  
 الاصل نرسد از این نسبت بی نصیب است در غیقا م عارف بر سر ذره از ذرات شام بر سر خود و بجنب قفس خود  
 جلشانه بخلاف در علم حصولی که در انصورت عالم بر شری را بجا می خود کشد و خود مراتب جمیع اشیاء گرد و دگر  
 و م چنین در صورت غلطیت و مرآتیت بر شئی صاحب آن عالم را بسوی خود کشد و غلط بصیرت او را بر وی خود  
 نگذارند و چون افضل الله سبحانه از قید حصول غلطیت و از هر ذره از ذرات موجودات چه عرض و چه جوهر و چه اتفاق و  
 چه نفس او را دور از غیب الغیب و اگر دو باید دانست که چنانچه سابقا آن شخص مراتب جمیع اشیاء بود و هر چه  
 میکرد و بر ای خود میکرد و هر چه از وی صدور می یافت تا چار راجع به آن میگشت خواه میت میکرد و باطل  
 چون مراتب خود را از آئینه داری باز گردانیده و از نقد بطل باز مانده و مثل نادانی گشت که هر چه  
 در وی افتد نماند و بیرون و اندازد پس تا چار هر چه خواهد کرد برای خود نخواهد کرد بلکه براس  
 حق خواهد کرد و نیت کند یا نیت در محفل است نه در محقق این زمان حسب این عارف یکب اولی و تعالی  
 کشد و بعضی اولی و بعضی او سبحانه و م چنین تعظیم و توقیر وی تعظیم و توقیر حق است سبحانه و الهانت و  
 سرور ادب وی بفرجه الهانت و سرور ادب اولی و تعالی همین نسبت بوده اصحاب آن سرور  
 را بآن سرور علیه وعلیه الصلوٰۃ و التحیات علی تفاوت در جاتتم که حسب و بعضی ایشان شمر  
 یکب و بعضی آن سرور است علیه و علی آله الصلوٰۃ و السلام که فرموده علیه السلام من احبهم  
 فحبی احبهم و من ابغضهم فبغضهم و نیز همین نسبت است اهل بیت آن سرور را بآن سرور  
 علیه و علی آله الصلوٰۃ و السلام تا ما ظهور این نسبت در حضرت مرتضی و فاطمه الزهرا و حسین رضی الله



تعالی عنهم اتم است و یقیناً آنکه اثنی عشر نرسیده و در او را آنها اینست محسوس نمی شود  
و السلام مکتوب صد و یازدهم به شیخ نور محمد تهرانی بعضی از اسرار غریبه مقام تائب قوسین و ادنی  
و سر آنکه عارف کامل مثال خود را در معنی یابد این معارف نیز منقول یعنی است در معانی تائب قوسین و ظاهر  
رنگی از مظهر موهب است که ذاب معین و اثر از سالک محسوس نیست و بهر حال معارف او ادنی که آنجا هیچ علمی  
و اثری از مظهر نماند پس درین مرتبه ثانیه ایچا مظهر امری باشد مستفاد از مرتبه و موجب آن خلعتی است که ظاهر  
عارف را بعد از تمامی معامله از مرتبه اصل عنایت فرموده اند و تغییر از آن با فائده صورت نیز توان  
کرد این سر نیست پس غامض شایسته فیصل آن در موضع دیگر انشاء الله سبحانه ثبت یابد پس مظهر درین  
معامله امری بود که بوی از عدم آنجا راه نباشد و شایه امکان را آنجا بار نبرد پس اگر انفعالی  
در آن مرتبه اثبات نایم از خود بخود بود و نه از غیر که نشانی از غیر نماند و وجهی من وجهی قمر  
و بعضی من عنیه کل هر چند انفعالی که در مرتبه تائب قوسین اثبات نموده آید نیز حق است و ظهور آنکه در آن  
مرتبه بود ظهور اصل مابلی شایه ظلیت نیست و شایان آن مرتبه علیاً نه انفعالی که شایان آن  
مرتبه مقدسه باشد است که بوی از ظلیت به و راه نیافته باشد و غیره را هیچ وجه در میان خلق  
نبود زیرا که غیر از لوث عدم خالی نیست و انقص امکان بیرون نه آید اگر انفعالات مراتب  
ظلال چنان بود گنجایش دارد و باید دانست که درین معامله او ادنی که شمه ذکر یافت عارف  
کامل مثال خود را معنی یابد سرش است که مثال او هم چنین گرفته زیرا که مثال از مقتضیات عدم بود  
فما زالت احکام عدم فالقی الا الوجود الصریح و پس شمه مثال بل کلتایه به سجاده بین فائده  
و الا لقی فی الزندقه و چون اسرار غامضه و معارف غریبه را در این شمه شمه قال الله  
سبحانه تم دنی قدی بد آنکه تحقیق این و توبه از تحقیق با سرار او ادنی است که بالا ذکر یافته است  
زیر که تا علمی و اثری از عارف باقی است و از لوث عدم مبرا نشسته او را لیاقت این و نیست  
بعد از تحقیق این و توبه است که رو به نزول دارد چون تدمی تحقق گردد و عارف بخلق  
آزاد این زمان صورت قوسین ظاهر گردد و هر چند از قوس اول اثری و علمی نماند است لیکن  
چون در ابتدای مشرف میازند صورت قوسین در وقت تنویم میگردد پس از مدتی فکان طایفه عارفان  
شمرود که این وقت صورت قوسین ثابت است در حقیقت آن او ادنی بل ادنی اولی

من القوس الشانی هناك اثر و لا حکم فلا قوسین سبها حقیقه و نه ه المعارف من اسرار الله  
سبحانه نظیر ما علی شخص الخواص من عباد و السلام طه من اتبع الهدی و التزم متابعه المصطفی  
علیه و علی الکر الصلو و البرکات العله مکتوب صد و دوازدهم به شیخ تپائی قوسین  
در بیان آنکه صفات حقیقه او تعالی نه عین ذات و نه غیر ذات سبحانه الحمد لله و سلام علی عباده  
الذین اصطفی علیهم اهل سنت شکر الله تعالی سعیم صفات ثانیه حقیقه واجب الوجود  
تعالی چه بلایا گفته اند که لایو و لا غیره این معرفت و رای طو عقل است که بنور فراست و  
برکت متابعت انبیا علیهم الصلو و التسلیمات دریافته اند عقلاً ازین عبارت تامل فیضین می دهند  
ندانسته اند که در حصول تفاقن اتحاد مکان و اتحاد زمان شرط است و چون در آنحضرت جل سلطان  
مکان و زمان گنجایش ندارد و تفاقن چگونه تصور گردد و آنچه علماء در تفاقن لفظ غیر تصرف  
کرده اند و از غیر معنی خاص خواسته هیچ در کمالیت بلکه نظر کشف مع این تحقیق می نماید و لفظ غیریت  
بهر معنی که باشد اثبات میکند میبایم که صفات واجب جلی جلی عین ذات اقدس او تعالی ننید  
که زائد اند غیر ذات او سبحانه هم نمینند اگر چه زائد اند تعالی و تقدس نسبت ثنیت پیدا کرده  
است و آن قضیه مقرر ارباب معقول که الا نشان متغایران تخلف کرده است نقص اصول شان نموده  
و آنکه گفته شد که در این طور عقل است بآن معنی که عقل بآن متفکر گردد و از ادراک آن قاصرت  
و آنکه عقل بر غلات آن حکم میکند چگونه بر خلاف آن حکم نماید که آنرا تصور هم نکرده است بلکه احاطه  
ادراک او بیرون است حکم با ثبات و لفظی آن چه صورت بند در بنا آتسان لذت رحمت و بری لنا  
من او نماند مکتوب صد و سیزدهم به ملا سلطان سرمنندی در بیان آنکه صفات او تعالی  
بجیات و علم و سایر کمالات مصطف اند و تحقیق معنی قیام صفات بذات جل سلطان صفات  
واجب الوجود جل سلطان که قیامی بذات او داند تعالی و تقدس شل الحیوة و القدرة و علم و غیره را از  
کمال تقدس و تنزه هیچ نسبتی بصفات ممکن نداند که صفات ممکن اراض اند که قیامی بخواه از مد صفات  
واجبی جل سلطان تقوم جوهر اند که قیام جوهر آنهاست و ایضا صفات ممکن حکم نیست از مد و حاضر اند  
از حیوة و علم غیر مابلی نصیب انقد است که ممکن توسط شان می و عالم قادر میگردد تا آنها با نفسهای  
و عالم نمینند بخلاف صفات مقدسه واجب الوجود و تعالی و تقدس که در نظر کشف این حقیر



اینها نیز در رنگ موصوف خود عجایب و کمالات مندرجند و ذات مشغوف لیکن علمشان  
 اقبیل علم حضور می فهمید و از عالم علم حصولی و همچنین مشغوفی و شانی که در مرتبه واجب تعالی  
 و تقدس اثبات نموده می آید هر شیوه حیات و علم مکتوف میگردند و نور صورت نظری در آید گویا آن  
 نور یکی حیو است و یکی علم و انکشاف و این دو صفت کمال در آنجا بین و هویت است و صفت دیگر  
 ارتقوا و ارادت غیر چنانکه باین وضوح آنجا مکتوف میگردند و یکی آنچه در کار است در آن موطن انکشاف کمال  
 است که بسبقت علم تعلق دارد و چون علم تابع حیل است از صفت حیوة همه چاره بود و قدرت و  
 ارادت بمقدور و مراد و بواسطه و از سبب و بصیرت علم الکفای توان نمود و مقصود از کلام مفاده است و گوین  
 از برای مکتوبات است مع ذلک هر صفت چون جامع است تا چنانکه کمال و روی کائن است  
 انظر و نظر گفته نشود که از این بیان انهم آمد قیام معنی یعنی صفات هر گاه می و عالم باشد از قیام حیات و علم آنها  
 چاره نبود گویم که هر دو قائم بذات واجب تعالی کی بهالت دیگری نیست چنانچه علای نقاشی عرض  
 گفته اند که عرض و بقا عرض هر دو قائم بحیل من اند تحقیق این بحث است که صفات اجبی مثل سلطانه  
 بذات اقدس و تعالی اند در رنگ قیام عرض است بچگونگی بلکه شایسته قیام مصنوع است بصلان مبالغه قیوم  
 مصنوع است هر چند آنجا انصاف است اینجا انصاف نه لایزال آن قیام در رنگ قیام شئی است بذات خود  
 اینقدر فرق است که آنجا زیادتی ثابت است و اینجا زیادتی متصور نیست تا آن زیادتی غیر مرتبه رساننده  
 است و لا غیر فرموده اند پس در برده با تقایر اعتباری ثابت شده و قیام تحقیق گشت و حصول انصاف  
 اینجا انصاف انسان است بمانند انصاف جوهر است بچگونگی بلکه گویم در آن موطن که ذات اقدس صفات  
 حقیقیه مقدسه اند که بحضرت ذات قدیم اندیش لا حظ صفت انصاف آنجا کائن نیست بحضرت ذات  
 موصوفیت است و در صفات مقدسه موصوفاتی است هر گاه وجود واجب بود و در آنحضرت گنجایش نبود  
 صفت انصاف را چه محال باشد که فرع وجود در آن موطن مقدس غیر از نور چیرا گنجایش نیست و آن هم  
 چون اگر حیوة است نور است و اگر علم است نور علی هذا القیاس این نور اقدس چون اگر علم می و در مرتبه ثانی  
 نیز انتقال ثابت نموده آید هر چه بقال ظاهر است از غیر از وجود چیزی دیگر نخواهد بود و این نیز در تحقیق تعیین وجود  
 آنست که سائر تعینات تابع اند از این معین اول امر چنانچه اطلاق لفظ تعین اینجا بمقتضا علوم این فقیر گنجایش  
 ندارد لاجون در قوم این لفظ متعارف گفته است ما هم در اطلاق آن مسامحه نمایم ربنا انهم لنا نورنا

و انظر لنا انک علی کل شیء قدیر مکتوب صد و چهارم در تحقیق صفات واجبی تعالی تعالی علم  
 او تعالی به کمالات خویش و در میان آنکه معنی را از قیام بعین چاره نبود اما اثبات محل و از هیچ  
 در کار نیست و بیان بعین وجودی و مبادی تعینات اینها را بعین ملاک کرام علی البینا علیهم السلام  
 و السلام و مبادی تعینات او لیا و عوام مؤمنین و کفار و موجودات نشأت اخروی صفات حقیقیه که در مرتبه  
 حضرت ذات او تعالی اثبات یتیم هیچ تعینی از این اثبات در آن حضرت جل سلطانه تشریف پیدا  
 نمیگرد و در مرتبه دیگر و اس مرتبه اولی ثابت نمیشود و بوجهی از وجهه انفکاک شان صورت  
 نمی بند و تا مرتبه ثانی تحقیق نشود و انفکاک بوجهی از وجهه حاصل نگردد و تعین تشریل صورت  
 نه بند حضرت ذات تعالی و صفات حقیقیه او سبحانه گویا در یک مرتبه کائن اند با وجود زیادتی گویا  
 عین ذات اند تعالی و تقدس و هر چند این صفات مقدسه تفصیل کمالات مندرج حضرت ذات  
 سبحانه اما حکم شان از حکم سائر اجال تفصیل عللیده است چه اجال در مرتبه است که تفصیل در این  
 مرتبه کائن نیست بلکه مرتبه تفصیل در مرتبه اجال است و در آنحضرت جل سلطانه  
 این معنی مفقود است و تفصیل در عین مرتبه اجال است و این معرفت و رای طوری عقل است  
 که نظر کشفه آن متذکره است و علم واجبی جل سلطانه در آن مرتبه که باین صفات متعلق گفته است  
 در رنگ علم بذات خود و علم به کمالات مندرج ذاتیه خود علم حضور می است و اینها با وجود زیادتی گویا  
 عین عالم اند حضور شان در رنگ حضور نفس عالم است از کمال تجا و شان بحضرت ذات تعالی که هم غیر  
 از صوفیه صفات اعیان ذات گفته اند تعالی و انکار زیادتی صفات نموده اند و منع لایم کرده اثبات  
 لا غیره فرموده و کمال آنست که با وجود تصدیق لامبو اثبات لا غیره نموده آید با وجود زیادتی سلب  
 غیریت کرده شود این کمال موافق مذاق علوم انبیاست سلیم الصلوات التسلیمات و مطابق رسا  
 صابیه فرقه ناحیه اهل سنت و جماعت شکر الله سعیم باید دانست که انکشاف ذاتی در آن مرتبه که بحضرت  
 ذات تعالی و صفات مقدسه او سبحانه تعلق دارد و اقبیل علم حضور می است چه صفات مقدسه را نیز  
 حکم حضرت ذات تعالی و تقدس حینا گفته اند و آنکه گفتیم که اقبیل علم حضور می است  
 ویرا که علم حضور می عبارت از حضور نفس عالم است و چون صفات نفس عالم نیستند باید که علم آنها  
 علم حضور می نباشد اما چون صورتی از آنها متفرع نمیکرد و حضور نفس شان کائن است از



قبیل علم حصولی بود و احتیاجی که بصفت علم تعلق دارد از قبیل علم حصولی است آنکه گفتیم که از قبیل علم حصولی است زیرا که علم حصولی عبارت از صورت حاصله است از معلوم و علم و نیز این غیر تحقق و کثرت گشته است که صورت هیچ معلومی در حقیقتش نیست و علم او تعالی محل هیچ صورت معلومه نه کلیت حصول صورت در ذات عالم تعالی بلکه علم او تعلق است به معلوم و کثرتش نیست آنکه صورت از معلوم در علم ثابت شود و خانه علم از جمیع نقوش و صور علمیه عالی و مصفاست مع ذلک لا یغیب عن علمه شئ فی الارض و لانی پس اینها نیز کثرت میگردد که چون علم او تعالی به معلومی تعلق میگیرد ازین تعلق صورتی از معلوم منتزع میگردد و قیامی بان علم پیدا می کند یا آنکه حلی و حصولی در علم پیدا کند و چون از تعلق علم صورتی از معلوم منتزع میگردد و قیامی به علم پیدا می کند راست می آید که از قبیل علم حصولی بود و چون صفت علم تعلق به کمالات متدرجه ذاتیه او تعالی پیدا می کند اما چنانکه از ان کمالات باین تعلق صورت های علمیه منتزع خواهد شد و قیامی به علم پیدا خواهد کرد و اگر چه حلی و حصولی از آنها در علم ثابت نباشد سوال این صور علمیه اقیامی بصفت علم پیدا کردی اما معلوم نشد که محل ثبوت این صور که است معنی را چنانچه از قیام بعین چاره نیست از حلیت عین نیز او را چاره نبود و جواب بله معنی را از قیام بعین چاره نیست اما اثبات محل او را هیچ در کار نیست مقصود از اثبات محل از برای معنی اثبات قیام است بان نه از برای بر قیام هرگاه در جوهر مجرد ممکن که باطلال اند مر آن صور علمیه او آن صور مبادی تعینات این جوهر اند گفته باشند که بهیچ وجه محلی و مکانی ثابت بلکه هیچ در کار نیست اگر اصول این جوهر مجرد در محل نباشد چه گنجایش تعجب است این صور علمیه در رنگ احوال تصور نمائی که قیام بعید از مدبر قیاس احوال در اثبات محل شان نمائی که این صور علمیه حصول بلکه مبادی تعینات جوهر اند که قیام احوال با آنهاست به احوال چه رسد بلکه در احوال هم گویم که مقصود از اثبات محل از برای آنها اثبات قیام آنهاست به محل نه آنکه محل به تقلیل مقصود باشد تحقیق آنست که این صور علمیه در مرتبه و جوب کائنات محل و مکان آنجا گنجایش نیست و غیر قیام آنجا مقصور بر صفات حقیقیه واجب الوجود و تعالی که حضرت ذات اقدس قیام دارد و هیچ نسبت و محلیت آنجا کائنات نیست و ثبوت ذنبی و خارجی که گفته اند در مرتبه امکان تعین یافته است زیرا که در آن حضرت نه خارج را گنجایش است و نه علم را هرگاه وجود در آن حضرت حلی سلطان بار نباشد

وجود ذنبی و خارجی را که اقسام او به آنجا چه مجال بود و ظرفیت علم و خارج آنجا وجود را گنجایش باشد پس این صور علمیه ثابت باشند و قیام بصفت علم بودند و هیچ ثبوت علمی و خارجی در آنها تحقیق نشود بلکه وجود علمی و خارجی عارشان بود که از صفات امکانی است حدوث است فان کل ممکن حادث عند علم و در مرتبه و جوب بود چند و جو ثابت گشته است آن ظرفیت تلخیص و علم مر آن وجود را پیدا نشده که ظرفیت و ظرفیت را آنجا مجال نیست بلکه متاع می نمائی صورت معلوم عبارت از نفس علم حصول آن و حل و حل او در علم بچه معنی باشد متاخران صوفیه علیه گفته اند که صورت علمیه که عبارت از اعیان ثابته اند و حقایق ممکنات اند ثبوت شان در خانه علم است و پس در خارج علم بود که از وجود باینها نرسیده است لیکن عکس آن صور علمیه چون در مرات ظاهر وجود که جزو در خارج موجود می نیست افتاده است متوهم میگردد که آن صور در خارج موجود و لذت در رنگ صورتی که چون در مرات متغییر می گردد متوهم میشود که آن صورت در مرات مرتب فی السیاق شری ما و او مولا و الکبریا و ما منته حصول الصور فی العلم و ما الصور فی الشاهد الا نفس العلم و فی الغایت علمه تعالی ازلی قدیم بسیط و جدا نی تعلق بمعلومات متکثره حصلت من تعلقه صور متعدد و متمیز و التکلیف المعلومات من غیر ان نسبت حصولها و حلولها فی ذلک العلم الا ازلی نیست مثل الصور المتعدده و متمیزه و نسبتها و الانقسام المثل و فرض شئی قیه غیر شئی و بهیچ وجه ترکیب المنافی للقدم و الا ازلیت بحسب معامله است ارباب معقول صورت حاصله معلوم را در ذهن اثبات کرده اند و حلول آنرا در ذهن دانسته اند و در علم چه آن صورت تزدان عین علم است نه حال و علم و متبادر از عبارت صوفیه متاخرین حصول آن صورت است و علم که آنرا باطن وجود گویند و هو سمانه اعظم باید دانست که این صور علمیه که از تعلق صفت به کمالات متدرجه ذاتیه او تعالی ثابت گشته اند بطرف کشف الایمان می گردد که ایشانرا حیات و علم ثابت است و اینها فیکه مناسب علم حصولی بود ایشانرا نسبت به کمالات که در آنها مندرج است کائن چنانچه تحقیق این بحث در مکتوباتی تفصیل بیان نموده است اگر از غریب اغیرت خفائی بماند و احتیاجی اقتضا خارج باید کرد و چون از بیان سابق واضح گشت که ذات اقدس او تعالی و صفات مقدسه او سبحانه در یک مرتبه کائن اند و ثبوت یا ذاتی صفات معینی تهنیتی در آن حضرت بل سلطان پیدا شده است بدانکه این مرتبه مقدسه که حضرت ذات مع الصفات است



تعالی در مرتبه قائمه ظهور است اول بشایه تغییر و تبدل و آن نزوان خیر از وی کشف و ظهور از مرتبه حضرت  
وجود است که خیر محض و کمال صرف است و قابلیت ظهور جمیع کمالات دارد بطریق ظلیت و غیره و در این  
دولت شایسته شده است لهذا اگر علمی بآن مرتبه مقدس متعلق شود و امتزاج کمالات او نماید چنانکه  
گذشت بر آئینه اول چیزیکه از آن حضرت جلالت منتزع گردد حضرت وجود خود را به بود و کمالات دیگر را به  
او خواهد نمود و از اینجا است که جمیع غفیر از موصوفیه و غیره هم وجود را همین ذات سبحانه تصور کرده اند و تعین وجود  
لا تعین انکاشته و ثبوت این تعین ابدی و اوری علم و خارج است چنانچه تحقیق این معنی در مواضع  
کثیره بیان یافته است این حضرت بموجب طریق ظلیت جامع جمیع کمالات ذاتیه و صفاتی است جمالا  
و این مرتبه جامع اجمالیة التفصیل است که توان گفت که تعین ثانی است اول چیزی که در مرتبه تفصیل  
ثبوتی پیدا کرده است صفت الحیوة است که ام جمیع صفات این صفت حیوة گویند یا ظل آن صفت  
حیات است که در مرتبه حضرت ذات تعالی بر آئینه لا غیره در حق او ثابت نبود و او با رف  
غیریت متمم باشد و بعد از صفت الحیوة صفت العلم بطریق ظلیت چنانچه صفت الحیوة که  
کائن است و این صفت جامع جمیع صفات است و صفت القدرة و الارادة و غیره را با وجود  
استقلال گویند اجزای او نیز زیرا که این صفت را بجهت ذات تعالی و تقدس نوعی از اتحاد  
و غیره اورا نیست چه در صورت علم حضوری اتحاد علم و عالم و معلوم است و قدرت هرگز بقادر و  
مقدور مستحده نگشته است و در ارادت و تفصیل احد المقدورین است نیز این اتحاد کائن نیست  
علی نه القیاس و نزوان حقیقه بیدار تعین حضرت خلیل علی نبینا و علیه الصلوة والسلام بالا صالات  
تعین اول است که تعین وجود است و مرکز این تعین که اشرف اجزاء است بالا صالات بیدار تعین  
حضرت خاتم الرسل است علیه و علیه الصلوة والسلام چنانچه در مکتوبی تحقیق این بحث تفصیل  
ذکر یافته است و چون ولایت حضرت خلیل علی نبینا و علیه الصلوة والسلام ولایت اسرافیل است  
علی نبینا و علیه الصلوة والسلام بر آئینه بیدار تعین حضرت اسرافیل نیز همین تعین وجودی باشد  
علی نبینا و علیه الصلوة والسلام و بیدار تعین بر غیره و رسولی بالا صالات حصه است از حصص  
این تعین اول وجودی و از امتنان نیز اگر کسی را برکت متابعت انبیا علیهم الصلوة والسلام در تعین  
وجود می یابد باشد و حصه یافتن از حصص نقطه آن تعین بیدار تعین آنکس بود مجوز است بلکه

واقع تا درین تعین بیدار تعین پیدا نشود و وصول بجهت ذات تعالی بالا صالات گنجایش ندارد و ملائکه  
علیین را که مقرران حضرت اند علی نبینا و علیه الصلوة والسلام نیز مساوی تعینات و تعینات و تعین  
وجودی است که وصول بجهت ذات تعالی مربوط با نیست باید دانست که این صفت اعلم که در مرتبه  
تفصیل تعین وجودی پیدا گشته است هر چند حصص آن تعین وجودی اما چون حالت  
دارد و گویند در یک نفس وجود جامع جمیع حصص آن تعین است از اجمال است و هم تفصیل اجمال حکم  
هرگز دایره دارد و تفصیل حکم محیط پس مرکز این تعین علمی که اجمال است کانی ظل مرکز آن تعین اول  
وجودی است و بیان علامه جمعی تعین کرده اند که بیدار تعین حضرت خاتم الرسل علی نبینا و علیه الصلوة  
والتسلیمات اجمال حضرت علم است لابلکه این اجمال ظل بیدار تعین است علیه طی الاصلوة والسلام  
که مرکز تعین اول وجودیست که مرکز این اجمال علم را تعین اول گفته اند و مرتبه فوق را تعین و مرتبه  
وین حضرت وجود انکاشته بی عین وجود است اما تعین منسوب است چنانکه گذشت پوشیده  
نماند که تعین اول هر چند حصص مندرج آن مساوی تعینات انبیا کرام و ملائکه علیین عظام  
علیهم الصلوة والسلام تا درین مرتبه چون اجمال کائن است مساوی هر کدام علی و تفصیل حاکم  
نمی گردد و سببی با سبب کرده میشود و چون تفصیل یافت مساوی هر کدام متمم گشت و نام علویه  
یافت مثلاً یک حصه آن تعین اول وجودی اسم الحیوة است و حصه دیگر اسم علم است  
علی نه القیاس و میشود دیگر دو که اسم الحیوة باعتبار جامعیتی که دارد بیدار تعین ملائکه  
علیین عظام است علی نبینا و علیه الصلوة والسلام و نیز حضرت روح الله را که مناسبت بلاه  
اعلی دارد و این مقام نصیب است علی نبینا و علیه الصلوة والسلام و حضرت مهدی علیه الرضوان این  
مناسبت خاص بجهت روح الله دارد و ازین مقام امید و است علی نبینا و علیه الصلوة  
و السلام باید دانست که هر کدام از صفات شانیه که در مرتبه تعین ثانی تفصیل یافته است بیدار  
مرکز یک پیغمبر بزرگ مقتدر ارحمان چنانچه علم مثلاً بیدار تعین خاتم الرسل است علیه الصلوة والسلام  
و قدرت بیدار تعین حضرت عیسی است علی نبینا و علیه الصلوة والسلام و تکوین بیدار تعین  
حضرت آدم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام و جزئیات این اسما کلیه مقدمه مساوی تعینات  
انبیا است علیهم الصلوة والسلام و تعینات هر که و همی ازین بزرگواران که مناسبت با سبب خاص دارند و سبب خاص



ایشان را نسبت به جزئیات آن اسم مبادی تعینات شان است اولیائی که بر قدم پیغمبری از ایشان  
مقتدا گشتند و علیهم الصلوات و التسلیمات مبادی تعینات شان جزئیات اند جزئیات آن اسم را که  
سید القیین آن پیغمبر است علیه الصلوة والسلام و همچنین تعینات سایر مومنان جزئیات اند جزئیات  
آن اسم را که مبدء القیین پیغمبری است که اینها بر قدم اویند علیه الصلوة والسلام و مبادی تعینات  
الکفار باسم المضل تعلق دارند و ازین مبادی مذکور هر علمیه اند و چون مبادی تعینات ممکنات مخلوق  
گشت بدانکه تمامی دایره و جوب بر متهای این تعینات است از گذشت آن شروع در دایره ممکنات  
است و حضرت حق سبحانه و تعالی نخست که از کمال کرم و احسان خود فیوض و انعامات خود را  
بدیگران عطا فرماید و گنج بخشش نماید خلق را آفریده و از کمالات خود تواب و وجود خود به ایشان بخشید  
بنی آنکه از اینجا چیزی جدا نشود و اینجا ملحق گردد که آن از سمت نقص است تعالی الله عن ذلک  
علو اکبر المقصود از خلق انعام و احسان است ایشان تکمیل و تقیم کمالات اسمائی و  
صفات توکل شان حاشا و کلا و صفات فی حد ذاتها کامل اند و هیچ احتیاجی ظهور و ظهور ندارند  
حضرت جلشانه همه کمال بالفعل حاصل است بالقوه نیست که حصول آن مربوط بامری بود اگر نبود  
و شاهه است که در آن حضرت جل شان از خود بخود است و اگر علم و معلوم است همه خود عالم و خود عالم  
همچنین در خود تکلم است و خود سامع جمیع کمالات اینجا مفصل و تمیز اند لیکن بعنوان بچون نه که  
چون را بچون راه نیست خلق چه باشد که مرآت کمالات او سبحانه گردد در کدام آئینه در آید  
و عالم چه بود که تفصیل آن اجمال نماید و آن حضرت جلشانه درین اجمال تفصیل است و درین طریق  
وسعت و چون تفصیل و وسعت اینجا بچونی است متوهم میگردد که اجمال را تفصیل در کار است که  
مخلوق عالم مربوط است و تکمیل آن اجمال یا تفصیل است و حق آنست که انجام اجمال است تفصیل  
لما و الله و اوسع علم باید دانست که خلق این عالم در مرتبه دایع شد است که از هیچ فراسته و  
دایع آن مرتبه مقدسه نیست وجود احدی موجودین هر چند مقتضی تدبیر وجود آخرت اما آن  
قاعده اینجا مقصود است که وجود عالم هیچ تحدیدی و نهائی بآن وجود اقدس پیدا کرده است  
و هیچ نسبتی و جبهه اثبات نموده صوریکه در مرآت متوهم میگردد و ثبوت و در مرتبه کان است  
و این ثبوت هیچ فراسته و دایع نیست زیرا که اصل آن صورت حاصل نیست ثبوت این صورت

هیچ تحدیدی و نهائی در ثبوت اصل خود پیدا کرده و هیچ نسبتی و جبهه اثبات نموده وجود عالم در مرتبه  
وجود آن صورت است که در مرتبه و هم کان است که هیچ فراسته اصل ندارد که در خارج موجود است لکن  
ثبوت و همی صورت هیچ تحدیدی و نهائی و جبهه اثبات ثبوت خارجی که اصل صورت است پیدا شده  
و لیه المثل الا علی ازین تحقیق حقیقت آن سخن مفهوم گشت که گفته اند عالم در مرتبه و هم کان است یعنی  
عالم در مرتبه خلق یافته است که آن مرتبه تشبیه بر مرتبه و هم است که در صورت منعکس است با نسبت نسبت  
اصل خود که در خارج موجود است بلکه توان گفت اطلاق وجود خارجی نیز در آن مرتبه مقدسه اذقیل تشبیه  
و نظیر بود که خارج را آنجا که گرایش نیست هرگاه وجود از آن مرتبه اقدس کوتهی نماید خارج چه بود که فرغ  
وجود است و قسم است خانه حسنه این همه مبادی تعینات که مذکور شد از تعین و وجودی حلی بود  
یا تفصیل نسبت به وجودات ممکنات نشاء نبویست و وجود و شخص موجودات این نشاء مربوط  
بآن مبادی حالیه است اما موجودات ممکنات نشاء نبویست و وجود و شخص موجودات  
این نشاء مربوط بآن مبادی عالیه است اما موجودات اخرویه میشود و میگردد که متوهمان مبادی  
مذکور نیست بلکه مبادی تعینات شان امور دیگر است آن امور نزد این فقیر کمالات ذاتیه اند  
که گردی از غلیظت بامان پاک شان نرسیده و اندراج در آن مرتبه اقدس دارند بلکه در آن مرتبه  
مقدسه مفصل و تمیز اند تفصیل و تمیز بچونی آن کمالات مفصله ذاتیه مقدسه است که امم مبدء القیین  
موجود است از موجودات آن نشاء اخرویه و وجود اهل بهشت گویا اساس نیست آن تعینات  
وجودی حلی و تفصیل که به نشاء دین تعلق دارد و موجودات آن نشاء که در مواجیه اند مرآت  
مقدسه را بر عکس موجودات این نشاء که از مواجیه قلیل النصب اند موجودات آن نشاء و اندک  
چیز بیان نماید که از آن مرتبه مقدسه چه قسم نصیبها و حظها دارند بنیایا لا رب الا نعیم نصیبها  
و من بعد از این صفات بهما اکتفا حلی لایه و اجل رینا لا تواخذنا ان شیئا و اخطانا  
والسلام علی من اتبع الهدی مکتوب صد و یازدهم بفرمان پناه از احسان الدین  
در جواب استفسارها الحمد لله و سلام علی عباده الدین اصطفا احوال و اوضاع  
فقرا انجم و مستوجب حدیث المسؤل من الله سبحانه سلا متکم و عایت متکم صحیفه  
شریفه که از روی شفقت و مهربانی نام زد این فقیر ساخته بود و بطالع آن مشرف گشت



انظار اشتیاق فرموده بودند که در کمی از حرمین شریفین بمطلقاً متوطن نمونم که در دو محله و ماکرم  
زقن متعلقان خطر می در آید بلکه نزدیک است که منصرف شود اگر ایشان جریه و بزه نظر نمی کردند  
و امید است که سلامت برسد و الامر الی الله سبحانه و دیگر در باره سیادت آب نوشته بودند  
که اطباء ضرر آن حاکم اند و ما شفت آثار او نظر فقر هر چند بالا معان نموده ام هیچ ضرر  
در آن باره نمی نمایم زیرا آنکه یک ظلمتی است که در غیر ظلمات این ضرر است و بهش چه  
باشد باطله ضرر اطباء مفقود است و ظلمتی که مست از راه دیگر است و الامر الی الله سبحانه و دیگر در  
محمد سبیه ضعیف بسیار کشیدند سبحانه الحد و المنته که رو بهیست دارد و بعافیت آمده دعا  
مسئول است قره العین خواجہ جمال الدین حسین باخوان و اخوات از نکبات آخر الزمان  
مخوف و نا باشد حضرت خذ و فراد می کرام جمعیت سوری و معنوی منجلی باشند  
مکتوب صد و شانزدهم بخواجه ابو الکلام در ترغیب بنده نگاری خلق الله حضرت  
حق سبحانه و تعالی بر جد اعتدال و مرکز الت استقامت کرامت فرماید چه دوستی است که  
حضرت و امپ احطیات محل سلطان بنده را مخصوص بعضی از فضائل و فراموش گردانیده کلیه حوائج  
جمعی از بنده گان خود را بید صرفت و حواله فرماید و او را ملا و ملجأ آن جماعت گردانده چندی است  
که جمعی از خلایق را که از کمال کرم ایشانرا عیال خود فرموده است و خریط ساز و تربیت ایشان را  
با و تفویض نماید سعادتندی بود که بحد این دولت قیام نماید و دشمنندی باشد که بشکر این  
قدام به نماید و خدنگاری بمال صاحب خود را سعادت خود دانند و تربیت عباد و امان  
مولای خود را شرف خود انکار و حمد الله سبحانه که اهل آن بقعه که خیر ایشان طلب اللسان اند  
و حدیث کرم ایشانرا بر زبان دارند مکتوب صد و هفتادم بولانا شیخ غلام محمد در بیان  
آیه کریمه ان فی ذلک لکرمی آیه در بیان دیگر اعتراضات بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله  
سلام علی عباده الذین اصطفی قال الشيخ الاجل قدس سره فی کتاب العوارف فی الباب  
الثانی منه فی بیان معنی الکرمیه ان فی ذلک لکرمی لمن کان قلبه و اتقی السمع و هو شیط  
قال الواسطه ای لکرمی لقوم مخصوصین لاسائر الناس هم الذین قال الله  
تعالی فیهم اومن کان متیناً فاحیناً قال الواسطه فی الاشیاء المشاهده

تزلزل و الحجب لغیر لان الله اذ انزل علی النبی نزل به و خش قال الشيخ و نه لانه قال  
الواسطه صحیح فی حق اقوام و نه لانه حکم بخلاف هذا الامر لقوم آخرین و هم  
ارباب التملکین یحکم لهم من المشاهده و الغیر لای یخفی ان ما قاله الواسطه اولاً  
یدل علی الذکر لاهل التملکین خصوصاً لانهم الذین احیاهم الله سبحانه  
بعد الموت ای البقا هم بعد الفناء و اهل التلوین لا فناء لهم ولا بقاء فلا حیوة لهم  
مومنه ثانیاً لانهم فی وسط الطريق و الفناء و البقاء احوال الانتهاء و قوله  
الثانی ان ذکر التملکین خصوصاً لانهم الذین احیاهم الله سبحانه بعد الموت  
ای البقا هم بعد الفناء اهل التلوین لا فناء لهم ولا بقاء فلا حیوة لهم مومنه ثانیاً لانهم  
فی وسط الطريق و الفناء و البقاء احوال الانتهاء الی مهاد و قوله الثانی ان ذکر فی بیان  
الآیه يدل علی ان الذکر لاهل التلوین فی حال الاجتناب و الاستتار لا فی وقت  
المشاهده و الکاشف لانه اوان الذبول فیتا من هذا القول قوله الاول لان  
ذکر هذا المعرفه فی توسط حاله فی موضع آخره لانی بیان هذه الآیه  
فلا منافاة و الاعتراض للشیخ قدس سره بان ما قاله الواسطه صحیح فی حق اقوام  
ای لاهل التلوین و نه لانه حکم بخلاف هذا الامر لقوم آخرین و هم ارباب  
التملکین لان الواسطه ین فی سنه الآیه ان الذکر مخصوص برباب التملکین  
لانهم هم الاحیاء بعد الموت لاهل التلوین غایه ما فی الباب ذکر ثانیاً معرفته  
براسهانی بیان احوال اهل التلوین لا یعلق لها بیان الآیه فلا اعتراض  
علیه بانها تخالف حکم الآیه لان الآیه وردت فی حق قوم و نه المعرفه  
بیان احوال قوم آخر و لو ان الواسطه لم یخص الذکر برباب التملکین  
اولاً و اثبت الذکر لاهل التلوین ایضاً فی حال احتیاجهم بقوله الثانی  
لا حصل المناقاة بین قولیه و ما ورد اعتراضه من الشیخ علیه و انظار  
عنده ان الکرمیه بیان حال الفریقین فمن کان له قلب ارباب  
القلوب الذین تلونت احوالهم و هم اصحاب التلوین و قوله و اتقی السمع و هو شیط



بيان حال اهل التكلين فانهم القوا سمع للفهم في حال عين الشهود الا ان الذكرى  
للقوم الاول في بعض الاوقات وللشأن في جميع الاحوال كما ترى ولو قال  
الشيخ قدس سره ونزه الآيات حكم بخلاف هذا الامر لقوم آخرين ايضا كان  
الرب وكلمة او منع الخلو فلا يبا في الجميع بين القسريتين في الذكرى ثم  
قال الشيخ بعد ذلك فوضع الفهم محل المحادثة والمكالمه وهو سمع القلب موضع  
المشاهدة بصير القلب فمن هو في سكر الحال لا يسمع في بصره ومن هو في  
حال الصحو والتكلم لا يسمع في بصره التكلية ناصية الحال فيقسم بالوعاء  
الوجودي المستعمل في المقال لان الفهم هو الالهام والسمع والالهام يتبعه  
وعاء الوجودية وهذا العوالم يكون موجودا في انشاء التكلين في مقام  
الصحو وهو غير الوجود الذي يتلانى عنه لمعان نور المشاهدة لمن جاوز  
على عمر الفناء في مرق البقاء انتهى فوضع الفهم محل المحادثة والمكالمه  
اي مع الله عز وجل لا يسمع في بصره اي لا يفهم وقت المشاهدة وهو  
حال اهل التلويين في بل عند المشاهدة كما قاله الواسط لا يسمع سمع  
في بصره اي يفهم في عين المشاهدة وهو حال التكلين يجمع بين المشاهدة  
والفهم كما مر من جاوز متعلق بقوله هو هو يا اي موجود بالمرن جاوز عن الفناء  
ووصل الى البقاء ولا يخفى ان ما مضى المشاهدة في اهل التلويين والمشاهدة  
انما يكون في الذات كما قالوا وهو غير وصل بعد الى الذات فالاولى في حقه  
المكاشفة باصفات التخلية المتلونة وما هو في الذات التلويين له والغير  
في تلك الحضرة المقدسة تارة الذبول واخرى الشعور بل شعور في عين  
الذبول ومنهم في نفس الشهود والظاهر من كلام الشيخ قدس سره جواز وقوع  
المشاهدة في الدنيا بصير القلب وصاحب التعرف قدس سره وهو الملم الطائف منع روية تعالى  
في الدنيا بالبصر وبالقلب معا وادعى الاجماع عليه وقال اجمعوا على انه تعالى  
لا يرى في الدنيا بالبصار وبالقلب الا من جهة الايقان ما قاله صاحب التعرف قدس سره وارب

الى الصواب عند بل هو الصواب لان ما تخيل انه سبحانه يرى فانما هي روية  
خيال اى كشف صورة في الخيال للايقان الذي حصل للقلب والموقف به ايضا  
صورة ككشف للقلب فانهم جردوا المثال للتحقق سبحانه وان لم يكن له تعالى مثل فليد مثل  
الا على وانما ارتسم في الخيال صورة الايقان وصورة الموقف به وان لم يكن له تعالى  
صورة في الواقع لان المعاني الحاصلة للقلب ولسائر اللطائف بل كلها وجود  
ويوجد بها صورة في الخيال الذي هو مثال الذي هو وسع العوالم كلها اقل من ههنا  
الايقان للقلب وصورة الايقان وصورة موقف به مثل في الخيال بصورة  
روية مر في الروية في الحقيقة للقلب له تعالى فضلا عن ان يكون للبصر وانما هي  
روية مثالية للقلب تمثل ايقانه بصورت الروية تمثل موقف بصورة المرئ  
فخطن منه انه راه حقيقة وما هي الاروية خيالية بل نقول ان صورة الموقف  
يكون بصورة مثالية للتحقق سبحانه بل صورة كشف لتعلق الايقان به  
ظهرت في الخيال وحاشا الله ان يكون له تعالى صورة ولو في الخيال وانما هي صورة  
لبعض كشوفات قلب السالك من الوجوه والاعتبارات التي لها تعلق بالذات  
فهم ولهذا اذا وصل العارف الى الذات تعالى لم يتخيل لمثل هذا الخيال عيسى لذاته  
تعالى صورة ولو في المثال والخيال وليس له تعالى مثال عند كماله بل  
سبحانه اذ الصورة يتلزم ما كنهه والنهائية ولو في مرتبة من المراتب وهو سبحانه  
منزه من التخييد والتقييد وجميع المراتب مخلوقة له تعالى فانهم الحمد لله الذي  
اعطانا سلطان الخيال وجعلها مارة للحصول صور معاني الكمال ولولا الخيال  
لما دركنا درجات الاتصال عن دركات الانفصال ولما علمنا واردات الاحوال  
فان لكل شئ وحال صورة فيه ان كوشفت يدرك بها ذلك المعنى والحال فثان  
اللطائف السبع السير والسلوك والانتقال من حال الى حال واثان الخيال ارادة  
درجات السير والسلوك الحاصلة للسالك بصور مرتبة وارائه تزييد الرغبة الى  
الفوق وايضا باريته يحصل السير على بصيرة ويسر السلوك على معرفة وبسطا يخرج السالك



عن الجمل ويكون من اهل العلم قلته سبحانه ورده والسلام على من اتبع الهدى  
مكتوب صدق وشهدوا بولانا عبدا لقادر ابناء قال الشيخ رضي الله تعالى عنه  
في الباب الثاني من كتاب التوارف في بيان الحديث المرفوع الى رسول الله صلى الله عليه  
سلم المنزول من القرآن آية الاول انظر بطن وكل حرف وكل حد مطلع و  
يحتاج سرى ان يكون المطلع ليس بالوقوف لصفا والقيم على دقيق المعنى وقاض  
السرى في آية ولكن المطلع ان يطع عند كل آية على شهود التكلم بها لانها مستودع  
وصف من اوصاف وشت من لغوة فيود ولد التحليات تبلا وة الآيات و  
ساعها وتصور له ما يفتنه عن عظيم الجلال اے آخر ما قال في تاسد هذا  
التوجيه شره ويخط بيا لي بكرم الله المتعالي ان النظر نظم القرآن البائع اے  
حد الاعجاز والبطن تفسيره وما يليه على اختلاف صفاء الفهم على دقيق المعاني  
وقاض السرد والحد ونهاية مرات الكلام وهو شهود التكلم بها وهو التجلي النقي البنية  
عن عظيم الجلال والمطلع بالموقف ذلك التجلي النقي وهو التجلي الذاتي المعرف  
عن النب والاعتبارات اقبلت لحد الكلام ونهاية جميع مطلع فيكون المطلع واد الكلام  
ووراء نهاية الكلام صفته تعالى وشهود التكلم في رأت تلك الصفة تجلي لتلك الصفة  
ونهاية لمراحت كما لها والاطلاع على وراوتك التجلي يكون بالترقي منه الى تجلي ذاتي لامحالة  
فالوصول الى الذات ههنا يكون توسط صفة الكلام وتوسل تلمذة النظم القرآني  
الذال على تلك الصفة فلا يذ من الخطوتين خطوة من النظر الدال الى المدلول الذي  
هو الصفة والخطوة الثانية من الصفة اے الموصوف قال  
العارف قدس سره خطوتان وقد وصلت وما ذكر الشيخ قدس سره الا  
الخطوة الاولى واتم بهان السير وقد قلنا التلمذة بها لا غير سبحانه لا علم لنا  
الا اننا علمنا انك انت العليم الحكيم وقال الشيخ بعد ذلك انه قد فقتل عن  
سبحر صادق رضى وعن آباء الكرام اية اخر غشيا عليه وهو في الصلوة  
فصل عن ذلك فقال ما زلت اردو الآية حتى سمعتها من التكلم بها بالصوفي للملاحظة

ناصية التوحيد والقي سمعه عند سماع الوعد والوعيد وقلبه بالتخلص عما سوى  
الله تعالى صار من يه الله حاضرا شهيدا يرس لسانه ولسان غيره في التلمذة  
كشجرة موسى على نبينا وعليه الصلوة والسلام حيث اسمع الله تعالى منها خطابه  
يا بهاني لا الله فاذ كان سماعه من الله واستماعه اے الله صامعه بصره  
وبصره سمعه وعلمه علمه وعلمه علمه وعاد آخره اوله واوله آخره الى ان قال  
فاذا تحقق الصوفي بهذا الوصف صار بقية سره وشهوده مؤيد او ساعه  
نه اليا تهجد واقوله فالصوفي لما لاحظ له ناصية التوحيد بيان لقول الامام  
رض وشهد بهما من التكلم بان الصوفي لما غلب عليه حال التوحيد وزال  
عن نظره شهود الغير صار من يه الله حاضرا شهيدا يرس كل كلام  
من نفسه او من غيره انه سمعه من الله سبحانه ويرس لسانه ولسان غيره  
كشجرة موسى على نبينا وعليه الصلوة والسلام فالامام كلما كرر الآية سمعها  
من نفسه ومن لسانه الى ان لاح له في انوار التكرار حال التوحيد فسمع التكلم بها  
وان كان صدر منه ومن لسانه فانه وجد لسانه كالشجرة الموسوية فالكلام ظاهر  
من اللسان كالكلام الظاهر من تلك الشجرة في ان كلام الله سبحانه اقول  
وبالله سبحانه العصمة والتوفيق ان المسموع من الشجرة الموسوية كان كلام الله سبحانه  
لامحالة حتى لو انكره احد كان كافرا او المسموع من الالهة ليس في الحقيقة كلاما وان  
تجمل الصور في غلبة التوحيد ان كلام الله حتى لو انكره احد لم يكن كافرا بل يكون  
حقا صادقا لانه حصل من حركة اللسان واعتماد الخارج ولا كذلك في الشجرة فاذ كان  
الكلامين من الآخر فان الاول حقيقه والآخر تخيل والعجب من الشيخ الاجل قدس سره  
انه بالغ ههنا في التوحيد حتى جعل التخييلات وجعل الكلام الصادر من العبد في غلبته  
الحال صادرا من الحق سبحانه وقد انكر في موضع آخر من كتابه الاقوال الصادرة في التوحيد  
عن اربابها في غلبة الحال وحملها على الحكاية من الله سبحانه فرار عن شائبة توحيد  
الحول والاتحاد وما فرمها عن شوب الحول بل حكم بالاتحاد العينية والحق في



في المقام ان الحكم بالاتحاد والعينية في ثبوتها الحال تخيلي لا يتحقق سواء كان الاتحاد في الذات او في الصفات او في الافعال فبما ان من لا يتغير بذاته والصفات ولا في اسماء بحدوث الالكوان لا يتحد معاصده ولا يتحد صفات احد من صفاته مقر ولا افعال احد من افعاله سبحانه فهو سبحانه هو هو والممكن ممكن حادث في الذات والصفات والافعال فالحكم بالاتحاد بين القديم والحادث من تلوينات العشق وعلبات المحبة والسكران فلا يؤاخذ عليهم ثبوت الحمول ومقتضى الاتحاد المستلزمت للكفر والاتحاد فانه غير مرادة لهم ان الله سبحانه ان يكون مرادهم ما هو غير لا في بجناب قدسه ثم فانهم ادلوا بالله واجباره سبحانه المحفوظون من تجوز بالاجوز على الله والذين تشبهوا بهم من غير حال وبدون صدق وتكلموا بكلامهم ونسبوا انهم غير مراد انهم فوقعوا في الاتحاد والزندقية حتى بقوا الحمول والاتحاد مع الله سبحانه وحكموا بصورته الممكن واجبا نعم الزنادقة الخارجة عن الحق قائلين اني يؤكلون ولا يخفى ان ما ذكره الشيخ قدس سره في بيان قول الامام ع و ان صدق في حق قوم من اهل التلوين استولى عليهم السكر و غلب عليهم التوحيد لكني عني بشأن الامام لا اجوز صدقه في حق رضى الله تعالى عنه لانه عندي من اكابر ارباب اليقين والصواب ليس عنده التخييل بالمتحقق ولا سماع من الغير بالسماع من الحق سبحانه فليطلب الكلام محل حسن مناسب بحاله غير هذا الوجه وهو انه يمكن ان يسمع العبد كلام الرب تعالى بلا كيف كما سمع موسى في الطور على نبينا وعليه الصلوة والسلام فان قلت ما يسمع الكلام من الله تعالى ولا يسمع الا ما هو حرف وصوت قلت ممنوع الا يرى ان الله تعالى يسمع كلامه بلا حرف وصوت فجاز ان يكون العبد اذا صار متخلقا باخلقه يسمع بلا حرف وصوت والاستحالة ببدئية الوهم الناقصة من قياس الغائب على الشاهد وجود الفارق كيف يقاس الشاهد في ضيق الزمان المقتضى للترتب والتقدم والتأخر والغائب لا يجري عليه زمان ولا تقدم ولا تأخر ولا ترتب فجاز في الغائب ثبوت اشيائه لا يجوز في الشاهد فليعلم الله سبحانه علم بالصواب التحقيق ان السماع

ان كان بجاته السمع فلا بد ان يكون السمع حرفا او صوتا والاذا كان السماع بكل جزء من اجزاء السماع غير مخصوص بالحاسة فجاز ان يحصل بلا حرف وصوت من السمع فانما يسمع بكلماته بكل جزء من اجزائه كما لا يمكن من جنس الحروف والاصوات وان كان تخيل في الخيال بالحروف والاصوات الخيالية تعلم ان الكلام المأخوذ من السمع اى كلمة كان اولها مجردا عن الحروف او الصوت فليس ثانيا في الخيال بالحرف والصوت الخيالي ليقرّب الى النعم والاقام على اننا نقول ما هو اعجب منه ان الله تعالى يسمع كلامنا المكتبة من الحروف والكلمات المترتبة المتقدمة المتأخرة لكن سماعه تعالى انما يكون بلا واسطه حرف وكلمة بل ترتب وتقدم وتأخر لان الكلام المركب المترتب المتقدم المتأخر تقتضيه زمانا ولا يجري عليه زمان وهو تعالى خلق الزمان فجاز سماع الكلام المركب من الحروف والكلمات بلا واسطه حرف وكلمة فاولى ان يجوز سماع الكلام الذي ليس من جنس الحروف والاصوات فانهم ولا يمكن من القاصر من التعليل الجاهلين والله سبحانه لهم للصواب والذي العتبه ثانيا بعد تنويع هذه السطور في تحقيق هذا الكلام ان نعم العبد المستعد خطابه تعالى واخذه منه سبحانه انما يكون ولا يتلقى روحاني بلا واسطه صوت وذا ثم تمثل هذا المعنى المتعلق في سلطان الخيال الذي فيه ارسم صور الاشياء كلها بصورة حرف وصوت لان الافادة والاستفادة في عالم الشهادة لا تكون الا بتوسط الالفاظ والحروف ويجوز ان يطلق على هذا التلق سماع بلا كيف الا ان يكون اسماعه ايضا بلا كيف ان لا سبيل لكيف الى بلا كيف فيه فصح انه يجوز ان يسمع كلامه مجرد من الحروف والصوت بلا كيف ثم بعد ذلك تمثل الكلام في الخيال بصورة حرف وكلمة يحصل الافادة والاستفادة في عالم الاجسام ايضا ومن لم يطلع على هذه الحقيقة زعم بعض منهم وهم احسن حالا انهم يسمعون كلامه تعالى لكن بتوسط حرف وكلمات حادثة من الله تعالى وبعضهم اطلقوا القول بانهم يسمعون كلامه تعالى ولم يقرقوا من يلميق بشانه تعالى يلميق وهم الجهال الباطل لم يعرفوا لا يجوز على الله تعالى لا يجوز الحق احققت فبفسل الله سبحانه



واحسانه تعالى قوله صار سمعه بصيره وبصره سمعه الى ان قال وفاء آخره  
اوله واوله آخره اى اخذ سمعه حكم بصيره وبصره حكم سمعه اى سمع بكنيته وبصيرته وعلم  
بكنيته لانه ان سمع بكنيته وبصره بكنيته لا يكون السمع عين البصر ثم  
بين قوله وعاد آخره اوله واوله آخره بخفاء وحاصله ان الله سبحانه خاطب الذر  
بقوله است بر كنكم سمعت الله بعباده واسطة على غاية الصغار ثم لم تزل الذات قلب  
فى الاصلاب وتقل فى الارحام حتى برزت الى اجسادها فالتجست بالحكمة  
عن القدرة وتراكم ظلمتها فى القلب فى الاطوار فاذا اراد الله تعالى بالعبده حسن  
الاستماع بان يصيره صوفيا صافيا لا يزال يرقيه فى رتبة التزكية والتجليه حتى تخلص  
الى قضاء القدرة ويزال عن بصيرته القاقدة حجاب الحكمة فيصير ساعدا بالست  
بر كنكم كشفا وعيانا وتوحيد وعرفانه بآياتها وبرها حيث اخذ لسانه ولسان غيره  
فى حقه حكم شجرة موسى يستمع منه كلامه تعالى كما سمع موسى من ملك الشجرة فصح  
انه عاد آخره اوله واوله آخره حيث سمع كلامه تعالى آخر كما سمع اوله وعلية حل  
قول البعض انه قال انا ذكر خطاب الست بر كنكم اى كان ذلك الخطاب الذى سمع  
الا ان منه تعالى على الاستعانة ولا يخفى عليك ان الخطاب الاول منه تعالى كان حقيقيا  
وسامع الازمنة تعالى كان على سبيل الحقيقة وهذا الخطاب المأخوذ المسموع من  
الاستعانة انما يكون خطاب الله على سبيل التخييل والتوسيم كما مر فى احد هما عين الآخر  
فالعجب كل العجب ان الشيخ قدس سره مع جلالة قدره جعل احدهما عين الآخر ولم يفرق  
بين الحقيقة والتخييل وما هو الا عين السكينة وصرف التوحيد شمله مثل قوله انا الحق  
وسبحانى وليس فى بيتى موسى الله وعجب من هذا ما قال بعد ذلك فاذا  
تحقق الصوفى فى هذا الوصف صار وقت سره وشهوده مؤبدا وسامع  
متدليا يستجد بالاذن عليك ان الصوفى فى هذا المقام ما يتحققه الا بالانجاء  
المعنى الصفاتى كما هو مقام التلويح لا غير من اين صار وقت سره او  
شهوده مؤبدا بالوام والسر للوقت الا فى الوصول الى الذات تعالى وتجليه لانه اتى

وكذلك شهود المشاهدة لا يكون لا للوصول الى الذات تعالى كما قالوا واما  
حصل فى مرتبة الصفات يسمى بالمكاشفة والشهود واما هو لصيب ارباب الحكمين  
الواصلين الى الذات لا اهل التلويح المقيدون بالصفات فانهم ارباب القلوب وصحاب  
القلب سبحانه لا علم لنا الا ما علمنا انك انت اعلم الحكيم مكتوب صدق ونور وهم بولانا  
شيخ مودود محمد قال الشيخ قدس سره فى الباب السابع من كتابه العوارف فى ذكر من  
اتمنى الى الصوفية من جملة اولئك قوم يقولون بالحلول خذ اسم الله سبحانه  
وزعمون انه سبحانه يحل فيهم ويحل فى اجسام يعطفا ويسبق الى فهمهم معنى من  
قول النصارى فى اللاهوت والتاسوت ونسبهم من يتبع النظر الى السمات اشارة  
الى هذا الوهم ويتجلى له ان من قال كلمات فى بعض غلباته كان مضمنا لشيء مما  
زعموه مثل قول الحلاج انا الحق وما يكى عن ابى يزيد قوله سبحانه حاشا لله سبحانه ان  
نعتقد فى ابى يزيد انه يقول ذلك الا على معنى الحكاية عن الله تعالى وكثير مني ان نعتقد  
فى الحلاج قوله ذلك ولو علمنا ان ذلك القول مضمون من الحلول ردواهم كما ردواهم حتى فيايت  
شعرى معنى الحكاية عن الله تعالى وما يخصه ارباب السكر بمثل هذا القول على  
معنى الحكاية اللهم الا ان يقال انه قدس سره اراد ان القائل بمثل هذا القول انما كان  
هو العبد كما هو الظاهر عند اكثر فلا بد ان يكون مكانه من الرتب تعالى فان  
العبد لا يصير رباً لكن القائل به فى الحقيقة هو الرب سبحانه ولسان العبد  
مثل الشجر الموسوية فلا اعتراض على الحلاج ولا تعرض على ابى يزيد قدس الله تع  
اسرارهما والظاهر من عبارة الشيخ انه لو لم يحل على معنى الحكاية لعينهم من الحلول  
وليس كذلك اذ يجوز ان يقول ذلك عند غلبات التوحيد واستتار ما سوى  
الواحد الشهود عند لعان نور الشهود بما شأبه حلول والاتحاد فصح قوله انا الحق عند  
اختفائه عن نظره لانا شئ واحد اما الوجود الحق لا انى متحد مع الحق احوال فى الحق  
فانه كفو ومناف للتوحيد الشهودى فان المشهود فيه ليس الا الواحد الاحد على تقدير  
الحلول والاتحاد المشهود متعدد ولو على صفة الاتحاد والحادية قوله ونسبهم من يتبع النظر الى السمات



اشاره الی خدا الوهم ای الحلول والعجب عن الشيخ الاجل انه یقسم من امثال  
 هذه العبارات الاتحاد والحلول والحال ان المتبادر من هذه الاقوال الظهور و  
 هو درار الحلول لان الحلول کینو ته نفس شئی فی شئی مثل کینو ته نفس دیدنی  
 البیت والظهور کینو ته نفس شئی فی شئی مثل کینو ته نفس زید فی المرات والاول حال  
 فی مرتبه الوجود ونقص تلك المرتبه المقدسه والثانی منع لثبوت ولا نقص  
 عند حصوله فان الاول یتلزم التغير الثاني للقدم والثانی لا یتلزم کما لا یخفى  
 فلو ظهرت الکمالات الوجودیه فی مایا الاعدام والامکانیه لم یلزم منه حلول تلك  
 الکمالات فی تلك المایا ولا تغیرها ولا اتقافها المنا فی للقدم وانما هو ظهور واداره  
 کما فی مرات تجوز شهود کماله تعالی فی مایا الامکانیه لیس تجوز بحلول تلك الکمالات  
 فیما بل هو تجوز ظهور الکمال فی المراته ولا نقص فیها وانکان الجوز لشل هذا الشهود صاحب  
 نقص غیر تقسیم علی الماده لکن المقصود رفع تهمه الحلول عنه لاثبات کماله وکونه  
 علی شئی والله سبحانه اعلم بحقائق الامور کما مکتوب صد وستم فی تصور در بیان اقبال  
 کردن غزلت کلمه الله و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه اخوی اخوی تعالی کبریه  
 نحو شوق ساختن خدمه الله سبحانه که با وجود اسباب بی مناسبتها و محبت و ارتباطا که داشتند  
 تلویحی راه نیافته است و منافی و سبب فتور نکته ملکه در ان ارتباطا قوت بخشیده حضرت  
 حق سبحانه در محبت این طائفه استقامت کرامت فرماید که سر مایه سعادت است  
 شفقت شعارا درین فرصت شوق از و غالب آمده گوشه اختیار کرده است غیر از تجویز  
 غیره و جماعت پنج وقت در همان زاویه منعقد می شود و راه ملاقات مردم مسدود گشته  
 اوقات بسی بهیچیت نرسید و ستمای تمام عمر گویا حال انیش شده حمد الله سبحانه عن ذلك  
 باقی احوال صومیه هم بعافیت مقرون است و فرزندان متعلقان هم بهیچیت می گذرانند  
 جناب خواجه عبد الله پیش از ماه مبارک رمضان بدلی تشریف برده حمد الله سبحانه که خواجہ دین  
 آمدن خواند بسیار حاصل کردند و ورق را تمام گردانیدند و از غلبات توحید بدایمی تشریف غوطه خورند و  
 متوجه عمق اند و از ظاهر باطن بلکه باطن بطون سیر و تفصیل احوال چون حلقه بهار الدین آنجا آمده

شاید تفصیله بگویند مکتوب صد و سبت و کلمه در حل عبارت مکتوبی که متضمن امر است  
 الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه گرامی که از روی شفقت مهربانی نافذ و انقیاد  
 بودند بمطالعہ آن مشرف گشت اندراج یافته بود که عزیز می بر عبارت مکتوبی که در جمیع نوشته  
 بودی اعتراضها دارد در حل آن باید نوشت و بعضی از یاران چون تعین مواضع اشتباه نوشته  
 بودند باندازه آن چند مقدمه در حل آن اشتباه نوشته آید و الله سبحانه الهادی الی سبیل الرشاد  
 محمدا و آله و سلم مرادی و سیر مریدی امر است که بوجدان آن صاحب تعلیق دارد و الزام امری نیست  
 که بغیر تعلیق نوشته باشند بحت و برهان بر اثبات آن طلبیدن گنجایش ندارد و مع ذلک  
 کسی را که حضرت حق سبحانه قوت قدسیه داده است اگر در احوال و اوضاع صاحب آن غلبه  
 ملاحظه نماید و فیوض و برکات و علوم و معارف الهی جلشانه که او بان ممتاز است مشاهده کند  
 تواند بود که حکم سیر مرادی او نماید و بیج محتاج بدلیل نبود در رنگ آنکه بعد از ملاحظه قرب و بُعد  
 و مقابله و اجتماع که ترا با شمس است حکم کند که نور مستفاد از شمس است اگر چنان معنی بر غیر  
 از باب حدس است بخت بود و نیز حضرت خواجہ قاسم سره در اوایل حال سیر این فقیر را سیر مرادی  
 مقرر فرموده بودند شاید یاران هم این معنی را از ایشان شنوده باشند و این ابیات شغوی  
 مطابق حال فقیر دانسته میخوانند عشق معشوقان نهانست و سیه و عشق و عاشق با و دود  
 طبل و نفیر و لیک عشق عاشقان تنه کند و عشق معشوقان خوش فریب کند و از مراد آن بر که وصل  
 گشته است براه اجتنابی رفته است اجتناب مخصوص بانبیانیت علیهم الصلوات و التسلیمات  
 صاحب غوارت قدس سره در بیان مجذوب ساکک و ساکک مجذوب تصریح باین معنی فرموده  
 است و راه مرید از راه انابت راه مراد از راه اجتناب گفته قال الله تعالی عجبی الذین یشاء و یدعی  
 الدیة من نیب ری راه اجتنابا باصلاک مخصوص بانبیانیت علیهم الصلوات و التسلیمات انسان اورنگ سائر  
 کمالات تعبیه ایشان است آنکه اجتنابا مطلقا مخصوص بانبیانیت علیهم الصلوات و التسلیمات  
 و امتنان را از ان اصلاک نصیب نیست که آن غیر واقع است محمدا و وصول فیوض مر ساکک ا  
 بتوسط و جیلوت خیر البشر علیه علی آله الصلوة و السلام تا زمانی است که حقیقت آن ساکک که  
 محمدی بشر است بحقیقت محمدی بنطبق نوشته است آن متحد شده چون بکمال متابعیت بکمال فضل



در مقامات عروج این حقیقت آن بان حقیقت اتحادی حاصل شد توسط بر خاست چو توسط حیولت در  
مغایرت است در اتحاد متوسط و متوسط واجب محبوب نبود آنجا که اتحاد است معالیه بیکت است اما  
چون سالک تابع و الحاقی طیفی است از قبل شرکت خادم بود و با مخدوم و آنکه گفتیم که حقیقت او را  
با حقیقت آنسر و جایه علی آله الصلوٰه و السلام الطباطبائی اتحادی پیدا میشود و این است حقیقت  
محمدی علیه علی آله الصلوٰه و السلام جامع جمیع حقائق است از حقیقت الحقائق گویند و حقائق دیگران در  
رنگ اجزا انداد و اینجاست زیرا که اگر محمدی الشرب است حقیقت سالک در رنگ جزئی است  
مرآن کلی را و محمول است بروی و حقیقت غیر محمدی الشرب در رنگ جزئی است مرآن کلی را و غیر  
محمول است بروی و این حقیقت غیر محمدی الشرب اگر اتحادی در عروج پیدا شود با حقیقت  
پنجیم می خواهد بود که این بر مقام او است محمول بر آن حقیقت خواهد شد و شرکتی در کمالات  
مناسبت او را پیدا خواهد کرد و لیکن این قسم شرکت خادم بود و با مخدوم چنانچه گذشت و چون این  
جزئی را به علامت کمال متابعت بلکه بعضی فصل محبت خاص یکی خود پیدا میشود و شوق  
وصول آن دانست و میگوید و آن قیدی که کلی را به جزئی آورده بود و فضل خداوندی جل شانه  
رو به زوال نمی آید و بهر سطح بعد از زوال این جزئی را بان کلی الطباطبائی و الحاقی حاصل میشود  
آنکه گفتیم محبت خاص پیدا شود در رنگ آنکه بعضی فصل این فقیر را پیدا شده بود و در غلبات  
آن محبت می گفت که محبت من حضرت حق سجاد از آن جهت است که او تعالی رب محمد است  
صلی الله تعالی علیه آله و سلم و میان شیخ تاج و یاران دیگر ازین بقوله تعجب میکردند انکام که از  
خاطر شاهم زفته باشد و تا این قسم محبت پیدا نشود و الحاق و اتحاد چگونه متصور بود و ذلک  
فضل الله یوتیه من یشاء و الله ذو العظیم و حقیقت توسط عدم توسط رابیان میناید نیک  
استماع فرماید طریق جذب را چونکه کشش از جانب مطلوب غنایت الهی جل شانه متکفل حال  
طالب است تا چار قبول و ساطت نمیکند و در طریق سلوک چونکه آنابت طالب است از وجود  
وساطت چاره بنود و نفس جذب بهر چند وساطت و کائنات است اما تا می جذب بهر وساطت سلوک است  
که اگر سلوک که عبارت از اتیان شریعت است از توبه و زهد و غیره با جذب بهر منتظم نگردد جذب بهر تمام بود  
اتیر است بسیاری ازین بود و ملاحظه را دیده ایم که جذب از اینچونکه متابعت صاحب شریعت علیه

علی آله الصلوٰه و السلام تجلی نگشته اند و خواب و ابراز و غیر از صورت جذب نصیب ندارند سوال حصول  
جذب بخوبی از محبوبیت میطلب پس کفار را که اعداء الله اند نصیب از جذب چگونه بخوبی نموده آید  
جواب تواند بود که بعضی از کفار بخوبی از معنی محبوبیت دانسته بودند که باعث حصول جذب  
شان شده باشد و چون آنرا متابعت صاحب شریعت علیه علی آله الصلوٰه و السلام تجلی یافتند  
خاسر و محذور ماندند و آن جذب غیر از محبت بر ایشان دست نگرده که اعلام است و ایشان نموده  
که بخیل و عناد از از قوه بغض نه آورد و اعظم الله و لکن کانوا انفسهم یظلمون و طریق جذب اگر  
توسط متابعت صاحب شریعت علیه علی آله الصلوٰه و السلام که عبارت از سلوک است  
و صولی مطلوب میسر شود و بی حیولت امری خواهد بود و گفته اند لودیتهم لودیتهم علی الله  
یعنی اگر کشیده شود به حضرت حق سبحانه و رسانیده شود به بطن بطون سر آمدند در میان شما  
و در میان حق جل و علا حیولت و حجاب امری نخواهد بود و شاید که بنحاط شریعت شما هم مانده باشد  
که حضرت نخواهد آمد پس سره میفرمودند که وصول از راه محبت که حق را جل سلطان بانه  
است اگر میسر شود تا چار بی توسط امری خواهد بود که مناسب محبت است و اگر واسطه است  
در سلسله تربیت است که عبارت از سلوک است و راه محبت کی از طرف جذب است حدیث  
الموضع من احب علی صاحب الصلوٰه و السلام نیز تا یزید این معنی میفرمایند زیرا که در با محبوب خود  
چون محبت میثبت پیوسته است و هر طبع گشت استماع فرمایند هر طبع را با حاصل خود  
شاه راه است و هیچ چیز در میان شان حائل نیست اگر غنایت خداوندی جل شانه غلظت را  
باصل خود میلی پیدا شود و کشش با و هوید اگر و بدولت متابعت صاحب شریعت علیه علی  
آله الصلوٰه و السلام آن ظل را بان اصل و صولی و الحاقی حاصل آید سر آمدند بی حیولت امری  
خواهد بود و چون اصل اسمی است از اسمای الهی جل شانه تا چار در میان اسم و سمایی او مانده  
خواهد بود و وصول ظل ازین راه باصل الاصل که اسمی آن اسم است و توسط امری خواهد بود و ایشان  
و اصل حضرت ذات است تعالی بود و حصول بیچونی توسط و حیولت امری در حق و عقود است هر گاه در  
صورت وصول به حضرت ذات سبحانه حیولت و حجابیت صفات اجبی جل سلطان در تعلق و حیولت  
و حجابیت غیر صفات چه گنجایش دارد و سوال صفات اجبی را جل شانه هر گاه آنکه از حضرت انان تعالی



جائز باشد از قلع حیوانات از میان و اصل و موصول البتة بمعنی بود جواب سالک را چون وصول تحقیقی باصل خود که اسمی است از اسماء الاهی مثل شانه و آن سالک نعل اوست چهل گردد بر آنکه در میان حضرت تعالی هیچ واسطی و حیلولتی نخواهد بود چنانچه در میان هم و ساسی و حیوانات آدمی کائنات نیست پس از قلع لازم آمد و در انفسا که شل این تحقیق بالا گفته است و در میان اتحاد حقیقت سالک و حقیقت محمدی علیه علی آله الصلوٰۃ والسلام و نیز شمه ازین بیان در بیان وصول نعل چهل هم گذشته تنبیه ساده لوسی ازین عدم توسط که در طریق جذب و غیره گفته شده است استغنائی از تعین خیر البشر علیه علی آله الصلوٰۃ والسلام گمان نبرد که آن کفر و الحاد و زندقه است و انکار است از شریعت حقّه او علیه علی آله الصلوٰۃ والسلام و بالا گفته است که جذب بی توسط سلوک که عبارت از اتیان شریعت است علی صاحبها الصلوٰۃ و التیمه ابر و ناتمام است و نفقت است که بصورت نعمت برآمد و محبت را بر صاحب جذب ناتمام کرده باجمعه آبشفت صحیح و الهام صحیح نیز یقین پیوسته است و هیچ دقیقه از وقایع این راه و هیچ سر رفتی از معارف این قوم بی واسطه او و بی توسط متابعت او علیه علی آله الصلوٰۃ و السلام میرفت و قسمی را در رنگ مبتدی و متوسط فیوض و برکات این راه بی محبت و بی طفل احوال نه محالست سعدی که راه صفا به توان رفت بزرگ مصطفی و اخلاطون از سحر وی صفای که در نفس خود از ریاضات مجاهدات یافت خود را از تعبت انبیا علیهم الصلوٰۃ و التسلیات مستغنی دانست و گفت حقن قوم هم مبدیون لا حاجه بنا الی من یهدینا ندانست که این صفا که بر ریاضات بی توسط متابعت انبیا حاصل شده است علیهم الصلوٰۃ و التسلیات حکم آن را که در مسیاه را برانند و سازند یا بر سر الشکر خلاف کنند متابعت انبیاست علیهم الصلوٰۃ و التسلیات که حقیقت من استقلب گردانیده ز رخا ص سازد و نفس از امارگی پلیمان کرد و عظیم علق جل و علا بهشت انبیا و وضع شرائع این امارا علیهم الصلوٰۃ و التسلیات بزرگی تمیز خوب اماره مقرر ساخته است و خرمانی او را بلکه اصلاح او را و غیر متابعت این بزرگواران نداشته علیهم الصلوٰۃ و التسلیات اگر بزرگواران ریاضات و مجاهدات بی متابعت این بزرگواران علیهم الصلوٰۃ و التسلیات کرده شود و بزرگواران امارگی او کم نکرد و بلکه از وی و کسری او بپایع هر چه گوی علی طاعت شود از آنکه نفس اتی و توسط خالص انبیا

علیم الصلوٰۃ و التیمات و به و نهنا خطا القتل باید داشت که جذب به چند از سلوک چاره نیست مقدم باشد جذب بر سلوک یا سحر آن افضل مرتقم جذب به راست که سلوک خادم اوست و در تاخت جذب به سلوک مخدوم اوست که بدولت سلوک را جذب بشیر شده است و در تقدیم جذب به انجمن است که او با لذات مطلوب محسوس اما این مراد آمد و آن مرید و راس مرادان و رئیس محسوبان محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه علی آله وسلم که مقصود ذاتی و مدعو اولی این دعوت اوست علیه و علی آله الصلوٰۃ و السلام و دیگر از لطیفه او طلبیده اند مرادان باشند یا مریدان لولاه لما خلق الله خلق و لما اظهر لربوبیه کما در چون دیگر از انعمه طفلی او باشند و او مقصود اصله ازین دعوت بود علیه علی آله الصلوٰۃ و السلام تا چاره محتاج او باشند و توسط او فیوض و برکات اخذ نمایند علیه علی آله الصلوٰۃ و السلام و باین معنی اگر همه را آل او گویند گنجایش دارد علیه علی آله الصلوٰۃ و السلام که همه پس رواوند و بی توسط او کمال اخذ نمی نمایند چه هرگاه وجودشان بی توسط وجود او صورت نگیرد و کمالات دیگر خود که تابع وجود اند بی توسط او چه صورت دارند علیه علی آله الصلوٰۃ و السلام بی محبوب رب العالمین چنین باید استماع فرمانده کشوف گشته است که محبوت او علیه علی آله الصلوٰۃ و السلام بآن محبت و حبیبی جلشانه کائنات است که بذات بخت او تعالی بی لاطخه شیون و اعتبارات تعلق گرفته است و حضرت ذات تعالی بآن محبت محبوب گشته بخلاف محبومیت دیگران که بآن محبت کائنات است که تعلق بشیون اعتبارات دارد و تلبیس با سوا و صفات است یا الظلال اسما و صفات طے تفاوت ال در جات ه فان فضل رسول الله لیس له به حد یغیر عنه ناطق بفهم علیه علی جمیع خوانه من الانبیاء والمرسلین و الملائکة المقربین الصلوٰۃ و التسلیات التیمات البرکات تحقیق این مقام است که توسط آنسور کائنات علیه علی آله الصلوٰۃ و السلام به معنی تواند بود یکی او صلی الله تعالی علیه علی آله وسلم حاکم و حاجب بود در میان سالک و در میان مطلوب و مستغنی دوم آنست که سالک طفیل او بی توسط بیعت و متابعت او علیه علی آله الصلوٰۃ و السلام مطلوب اصل گردد و در طریق سلوک پیش از رسیدن بحقیقت محمدی توسط بند و معنی کائنات است بلکه می انکارم که درین طریق از شیون هر که در میان آمده است متوسط و حاجب میشود سالک است ای اگر او را خرج به مدارک آن نمایم



و معالیه از پرده دینی پردگی نکشید زیرا که در طریق جنبه و بعد از رسیدن بحقیقت الحقائق توسط معنی  
ثانی است که طفیل و طبیعت است نه حیلولت و حجاب که پرده شده و شامه و افند است و این بود  
گفته نشود که این عدم توسط اگر چه یک معنی بود تصور می بخواب حضرت خاتمیه علیه علی اله  
الصلوة والسلام و التبیانه لازم می آید گوئیم که این عدم توسط مستلزم کمال انجلیت علی  
صاحبها الصلوة والسلام نه مستلزم تصور در وجود توسط است زیرا که کمال متوجع است که تابع  
او بطفیل و طبیعت او بجمع درجات کمال برسد و بهیچ دقیقه فرونگد و از دین معنی در عدم توسط  
کامن است نه در وجود توسط که آنجا شود بی پرده است که اقصای درجات کمال است و اینجا  
در پرده پس کمال در عدم توسط بود و تصور در توسط از شوکت و عظمت مخدوم است که خادم او در  
بهیچ مقامی از وی مختلف نکند و طبیعت او شریک دولت بملکان او گردد و از آنجا است که آن سرور  
فرموده است علیه علی آله الصلوة والسلام علماء امتی کانیا ربی اسر علی علیه السلام و التسلیمات  
رویت اخروی می شود و بی حیلولت امری خواهم بود در حدیث صحیح آمده است علی صاحب الصلوة والسلام  
بنده که چون نماز نعل می شود و حجاب یک در میان بنده و خدمت رفیع می شود و در این صلوایه مطرح چون  
آمده و حفظ و افزان نصیب منتفی حاصل گشت چه رفیع حجاب مخصوص بوصول منتفی است پس ارفع توسط  
و حیلولت ثابت گشت این حرف از خود من معارف نه این نیست که بعضی فضل و کرم آنرا  
عطا فرموده اند و بحقیقت آن تحقیق ساخته شده من آن خاکم که ابر تو بهاری می کند از طلق بین  
قطره باری با خوش گفت که اگر باد شنه بر در پیرزن بیاید تو این خواج سبک کن و شانه بخت  
قدس اسرار هم در توسط و عدم توسط اختلاف و از آن علیه علیه السلام و التسلیمات جمعی می شود  
رفته اند و گویی بعد از توسط و بهیچ که ام شان تحقیق توسط و عدم توسط نه بوده است از کمال تصور  
شان سخن نگفته ارباب علما و نزدیک است که عدم توسط را که کمال ایمان است کفر دانند و قائل آنرا  
نادیده تفصیل کنند و توسط را از کمال ایمان تصور نمایند و قائل آنرا از کمال تابعتان نموده و حال آنکه عدم  
توسط نبی از کمال متابعت توسط شمر از تصور متابعت کما در کفر لکن عدم توسط که در حقیقت کمال  
اقبال الله تعالی بی کنه و با هم محیط و ابعده و لما یا هستم تا ویله که لک کذب الدین من  
جمله هم مخدوم و اویسی گفتن انکار می از پی ظاهر نیست زیرا که اویسی کسی است که

روحانیا را در تربیت او خلقی باشد حضرت خواج اصرار را قدس سره با وجود پی ظاهر چون که ادا می  
از روحانیت حضرت خواج بفتن قدس سره یافته بودند و اویسی میگفتند هم چنین حضرت خواج بفتن  
با وجود پی ظاهر چون مدد از روحانیت حضرت خواج بعد الحاق قدس سره یافته بودند اویسی  
بودند علی الخصوص شخصی که با وجود اویسیست اقرار بر پی ظاهر دارد و از انکار بر سر سبز و بسین  
عجب انصاف است مخدوم و اما در ترکیب لفظ عبد الباقی معنی انسانی است معنی علمی چون باطن  
و جوه اشعاری معنی علمی هم دارد یعنی پیر من بر چند بنده باقی است متکفل تربیت من الله تعالی  
اینجا که ام تحلیف و چه سود ادب الله تعالی انصافی به مخدوم تصور یک معنی سبجانی که از  
بطامی قدس سره در غلبات شکر صادر شده است گفته باشد لازم نمی آید از آن که آن تصور در قائل  
آن تصور و ستم باشد تا دیگری از وی افضل بود چه بسیار معارف که در وقتی بمقتضای حال آن وقت  
صادر شده است و در وقت دیگر بعینیت خداوندی جلشانه چون تصور آن معرفت را در یافته است  
از آن در گذشته و بمقام فوق رسیده در مکتوب شریف اندراج یافته بود که ارباب شکر اگر این قسم  
سخنان شطح آمیز نویسد گنجایش دارد و اما از ارباب صحو اظهاریان سخنان بسیار سبک است مخدوم  
بر که این سخنان نوشته است نشان آن شکرت بی مزج شکر و بیاب دست بقلم خورده غایت مافی الباب  
در شکر مراتب کثیره است هر چند شکر بشی شطح غالب تر شکر بطامی باید که بی حاشی قول و ایا ارفع  
من قوا و محاربان وجود آید پس هر که محمود و گمان گفتند که شکر همراه اویسیست که آن عین قصورت  
صحو خالص نصیب عام است هر که صحو را ترجیح داده است در اوش غلبه صحوست نه صحو صرف و  
همچنین هر که شکر را ترجیح میدهد در اوش غلبه شکرست و شکر خالص که آن افت است بعینه قدس سره  
که رئیس ارباب صحوست و صحو را بر شکر ترجیح میدهد چندان عبارت شکر آمیز دارد که چه فقه او آن  
نمایه فرموده بود ایا عارف و العرف و گفته و گون الما و گون اما سر و فرموده الحمد شاد افسردن  
با تقدیم یقین که کثرت و صاحب عوارف که از اکل ارباب صحوست در کتاب و بعد از معارف  
شکر است که چه شرح آن دم و این فقیر در درقه بعضی معارف شکر بر او اقدس سره جمع کرده است از  
بقایای شکرست که تجزیه افتاده اسرار نموده می آید و از شکرست که بیانات و فتوح کرده شده و از شکرست  
که حریت خود بر دیگری اظهار کرده می آید اگر صحو خالص باشد افتخاری اسرار آنجا کفر بود و خود را



از دیگری بهتر دانستن شرک باشد بقیه شکر در رنگ است که تک مصلح طعام است اگر تک  
نباشد طعام مصلح و یکبار بود که عیش بودی و غم عیش بودی و چندین سخن نغز که گفتی و شنودی  
صاحب عوارث قدس سره که قول قدسی نه علی رقبه کل ولی را که از حضرت شیخ عبد القادر قدس سره  
صادر شده است بر حیات شکر محمول داشته است مرادش تصویب این قول نیست مگر آنکه تو هم که آن  
عین محمده اوست بلکه بیان واقع نموده است یعنی صدور این قسم سخن که معنی از بیانات و  
افتخار است بی بقیه شکر کار نیست که در صحوخالص به امثال این سخنان کلمه نمودن دشوار است این فقیر  
که این همه فائز در بیان علوم و اسرار این طائفه علیه نوشته است ظاهر ظاهر باشد شایسته قرار یافته  
است که از روی صحوخالص نوشته است بجز شکر حاشا که انحراف و منکسر است و گزارش و سخن  
باقی است سخن با فان که صحوخالص مقصود اند بسیار اند چرا این قسم سخنان نباخند و ولما می مردم را  
از جانب زنده فریاد حلقه اینهمه آخر بهر زنیست و هم نقشه عجیب و حدیث غریب هست و منتهی  
این قسم سخنان که منتهی از فتای اسرار باشد و از ظاهر مصروف در هر وقتی از شایع طریقت قدس الله  
تعالی اسرار هم بطریق آمده است و عادت ستمه این بزرگواران گشته امری نیست که این فقیه  
آزاد کرده باشد و اختراع نموده پس ندانم با قول قار و ریه کسرت فی الاسلام پس این همه شورو  
غوغا چیست اگر لفظ صادر شده است که ظاهرش مطابق باطلت علوم شرعی ندارد و آنرا باندک توجه از  
ظاهر صرف نموده مطابق با ساخت مسلمانان را متمم نباید کرد و اشاعت فاحشه و تقضیع فاسق هرگاه  
در شریعت حرام و منکر باشد تقضیع مسلمانان بجز اشتباه چه مناسب بود و شهر شبر آن منادی کردن  
که ایمان باشد مطابق مسلمانان و مهربانی آنست که کلمه که ظاهرش مخالف علوم شرعی است اگر از  
شخصی صادر شود باید دید که قائل آن کیست اگر ملحد و زندق بود روان باید کرد و در اصلاح آن  
نباید کوشید و اگر قائل آن کلمه از مسلمان بود و ایمانی بخدا و رسول داشته باشد در اصلاح  
سخن او باید کوشید و محل صحیح از برای آن پیدا باید نمود یا از آن قائل آن باید طلبید و اگر  
در محل آن عاجز آید تقضیع باید کرد و امر معروف و نهی منکر بر وفق اولی است که با جابت نزدیک  
و اگر مقصود اجابت نباشد تقضیع مطلوب بود و امر دیگر است الله تعالی توفیق دهم  
عجب تر آنکه از مکتوب شریف مفهوم میشود که بعد از استماع کتابت فقیر از آن عزیز

باید  
توجه

اشتباهی و انحرافی در ملازمان شایسته نظاری شده بود و اما که انعامی باشد بستی که نظان اشتباه را  
ایشان خود حل میکردند و برین فقیری انداختند و تسکین قلم می فرمودند از ایران دیگر چه گله ناید که بعضی  
از ایشان با وجود قدرت دفع اشتباه خود را معاف داشتند و سکوت و رزمیدن  
نایب این چشم یاری شایسته در بنا آتنامن لکن رحمة و بی لئامن از ارشاد و السلام اولاً  
و آخراً مکتوب صد و سیست و دوم بولا نا حسن و بلوی بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله  
سلام علی عباده الذین اصطفی تحقیق محمدی علیه من الصلوات افضلها ومن التسلیات اكملها  
که ظهور اول است حقیقه حقائق است بان معنی که حقائق دیگر چه حقائق انبیاء کرام و چه حقائق ملائکه  
عظام علیه السلام الصلوة والسلام کا لظلال اندر او را و اصل حقائق است قال علیه السلام  
والسلام اول ما خلق الله نور و قال علیه الصلوة والسلام خلقت من  
نور الله والمؤمنون من نور پس تا چار آن حقیقت و اسط بود در بیان  
سائر حقائق و در بیان حق جل و علا و وصول مطلوب احدی را بنیت و ساطو علیه و علی آله  
والصلوة والسلام محال باشد فوئنی الانبیاء والمرسلین و ارسا که رحمة العالمین علیه و علی  
آله الصلوة والسلام از نیاحت که انبیاء و المرسلین با وجود اصالت تبعیت می خواستند و  
باز و داخل امتنان او میکردند و کما در علیه علیه السلام و التسلیات و التحیات سأل کرم  
کمال است که در بوط باست شدن اوست علیه علی آله الصلوة والسلام و انبیاء با وجود دولت نبوة  
میرفته علیه علیه السلام و التسلیات و التحیات و سأل کمال وصول تا خواست بان حقیقه حقائق که منوط  
به تبعیت و وراثت است بلکه موقوف بر کمال فضل اوست تقاضی که تقصیب خاص امتنان است  
علیه علی آله الصلوة والسلام و تا آنست نشود یا نبی دولت زسد در رفع حجاب نور مکرر و در کجوسیه  
اتحاد و میرست مگر اینچا فرموده است جل شانه کنتم خیر امتیه علیه علی آله الصلوة والسلام  
لما هو افضل من کل فرد من الانبیاء المرسلین و الملائكة اعظام افضل من کل من حیث  
الکل علیه علیه السلام و التسلیات و التحیات زیرا که اصل را بر غل خود فضل است اگر چه آن  
ظلم متضمن البوت ظلال بود و وصول فیوض از آن حضرت جل شانه کنتم خیر امتیه علیه علیه السلام  
رسائل خود تحقیق کرده است که نقطه فوق را بر جمیع قطعهای تحت که کا لظلال او فی فضل است قطع کردن



آن نقطه فوق را که اصل است یا نه است از آنکه هیچ نقطه تحت آنکه لظلال اوست قطع نماید و  
ازین بیان لازم می آید فضل خواص این است ابرار انبیاء علی نبینا وعلیهم الصلوٰات و التسلیمات  
چون بایست که لازم می آید این در ثبات شده که خواص این است بانیان در آن دولت شرکت دارند و ملک  
کمالات دیگر بسیار است که انبیاء را آن درین اختصاص است علی نبینا وعلیهم الصلوٰات و التسلیمات  
اخص خواص این است اگر بسیار ترقی نماید سر او یا یا پیغمبری که او در پیغمبران است نزد مساوات  
و مزید که گنجایش دارد و قال الله تعالی و لقد سبقنا لعیادنا المرسلین علیهم الصلوٰات و التسلیمات  
و اگر فردی از امتان لطیف و تعجب پیغمبر خود از بعضی پیغمبران بالا رود بعنوان خادمیت و تعجب  
خواهد بود و معلوم است که خادم را با بگفتن خادم غیر از خادمیت و تعجب چه نسبت خواهد بود که  
خادم طفلی در همه وقت طفلی است و حقیقت محمدی علیه السلام که الصلوٰة و السلام که حقیقت حقائق است  
آنچه در آخر کار بعد از طی مراتب لظلال برین فقرت کشف گشته است یقین و ظهور حقیقت است که بعد از  
ظهور آن و منشأ خلق مخلوقات در حدیث قدسی که مشهور است آمده است گفت که کمتر آن خفیه  
تا جمیع آن اعرف خلقت الخلق اول چیز که از آن گنجینه مخفی بر منصفه ظهور آمد حسب بوده است  
که سبب خلق مخلوق گشته اگر این حب نمی بود در ایجاد نمی گشت و دو عالم در عدم را می ساخت  
می بود و سر حدیث قدسی لولا که لما خلقت الافلاک را که در خاتم المرسل واقع است علیه  
علیهم الصلوٰات و التسلیمات اینجا باید جست و حقیقت لولا که لما خلقت الارکوبه را درین مقام  
باید طلبید سوال صاحب فتوحات مکیه یقین اول که حقیقت محمدی است حضرت اجمال علم را  
کثرت گفته است و تو در رسائل خود یقین اول یقین وجودی گفته و مرکز آن که شرف است و این خدای  
اوست حقیقت محمدی قرار داده و یقین حضرت اجمال را اطل این یقین وجودی افکاشه و اینجا  
می بیند که یقین اول یقین چه است و آن حقیقت محمدی وجه توفیق در میان این اقوال است  
جواب نقل شدی بسیار است که خود را اهل شی و انما به و سالک را بخود گرفتار سازد و پس آن  
و یقین لظلال یقین اول آنکه در وقت عروج بر عارت باطل یقین که اول یقین حقیقت محمدی است  
سوال یقین وجودی را اطل یقین حقیقت چگونه راست آید و حال آنکه وجود را بر حسب سبقت  
است چه حب فرع و چه دست جواب این فقره در رسائل خود تحقیق کرده است که حضرت حق سبحا

و اما

و تعالی بذات خود موجود است نه بوجوه و همچنین صفات نامیده و تعالی بذات و حب الوجود و ازین بیان  
نه بوجوه که وجود بلکه و حب این در آخر که گنجایش نیست که و حب وجود و هر دو از اعتبار است اول  
اعتبار یک به پیدا شد از برای ایجاد عالم حسب است بعد از آن اعتبار وجود که مقدمه ایجاد است حضرت  
ذات را جلشانه بی اعتبار این حب بی اعتبار این موجود و از عالم و ایجاد عالم استغنائات آن الله  
لغنی عن العالمین قاطع است و یقین علمی را اطل آن دو یقین یقین با اعتبار است که آن دو یقین  
با اعتبار حضرت ذات است تعالی بی لاحت صفات و درین یقین لظلال صفت است که کا لظلال است  
مرزات را غرضشانه باید دانست در یقین اول که یقین حقیقت محمدی است چون بدقت نظر کرده شود فضل  
الله سبحانه معلوم میگردد که مرکز آن یقین حسب است که حقیقت محمدی است علیه السلام که الصلوٰة  
و السلام و محیط آن که کماله امره است و صورت مثال و آن محیط کا لظلال است و آن مرکز را حقیقت  
که حقیقت ابراهیمی است علی نبینا وعلیه الصلوٰة و السلام پس حسب اصل آمد و خلقت کا لظلال شد  
در او را و این مجموع مرکز و محیط یک دایره است یقین اول است و سومی است با شرف و سبق اجزای  
او که مرکز است که عبارت از حسب است در نظر کشفی تیرا اعتبار اصالت قلبه آن جزو یقین حقیقی ظاهر  
میگردد و چون محیط دایره کا لظلال است مرکز آن ناشی است از آن مرکز اصل و منشأ او است  
آن محیط را اگر یقین ثانی گویند هم گنجایش دارد و اما در نظر کشفی و یقین نیست بلکه یقین است که شکیله  
حب خلقت است که مرکز و محیط یک دایره است و یقین ثانی در نظر کشفی یقین وجودی است که کا لظلال است  
در یقین اول را چنانچه گذشت و چون مرکز اصل محیط آمد ناچار محیط را از توسط مرکز در وصول  
مطلوب چاره نباشد چه وصول مطلوب از راه مرکز است که اصل اجمال امره است ازین بیان  
و اینجا حضرت حبیب الله را حضرت خلیل الله باید دریافت علیها و علی جمیع الانبیاء و المرسلین  
الصلوٰات و التسلیمات و چون اصل واسطه است و وصول ظل مطلوب لا حرم حضرت  
خلیل الله توسط حضرت حبیب الله را در خواسته است و از روی آن فرموده که در  
آیت او داخل شود که او را و علیها و علی جمیع الانبیاء و الصلوٰات و التسلیمات و التسلیمات  
سوال چون معامله چنین باشد حضرت حبیب الله را امتناست ملت حضرت خلیل الله چه معنی بود  
علیها الصلوٰات و التسلیمات آن حضرت در بیان صلوٰة و سلام بر خود و صلیت که صلیت علی ابراهیم



چرا فرایه علیهم الصلوات والتسلیمات جواب حقیقت شئی هر چند بلند تر بود و پست تر است اقرب باشد  
مظهر آن حقیقت در عالم عناصر انب تر بود و صفات بشریت بیشتر شلیس باشد پس وصول این  
مظهر بطریق عروج بآن حقیقت متضمن عسر بود و ملتی که حضرت ابراهیم علی نبینا وعلیه الصلوة  
و السلام عطا شده است شام راه است بوصول حقیقت ابراهیمی که در جوار حقیقت محمد واقع  
شده است چنانچه گشت و حضرت ابراهیم همین راه با بخار سیه است بنا بران امر شده که  
که متابعت آن ملت نموده بحقیقه الحقائق وصول فرماید و آنسور و کما صلیت فرموده علیه علی آله  
الصلوة و السلام که صلوة و رحمت بروی علیه السلام بعد از حصول دولت وصول حقیقت است  
با آنکه گویم گاه هست که فاضل را مبتدع مفضل امر کنند و ازین امر متابعت ریح قصوری  
در فاضلیت لازم نیاید قال الله تعالی لنبیته علیه علی آله الصلوة و السلام و شاور هم فی الامر امر  
لبحسرت باصحاب خالی از نقصن امر متابعت شان نیست و الاثورت لچه فایده باشد که حقیقت  
حضرت صدیق یعنی رب او از اسرار الهی جل سلطان که سید الیقین است بی توسط امری ظل حقیقت  
محمدی است برینجه که هر چه در آن حقیقت کائن است بطریق تبعیت و وراثت در آن ظل ثابت  
از نیاج است که اوصی الله تعالی عنه اکمل و افضل و از ان این است اند قال علیه الصلوة و السلام  
ما صب الله شیئا فی صدری الا قد صبته فی صدر ابی بکر و نیز لاج گشت که حقیقت اسرافیلی  
علی نبینا وعلیه الصلوة و السلام تیر همان حقیقت محمدی است علیه وعلی جمیع اخوان الصلوة  
و السلام نه بطریق اصالت و ظلیت در رنگ حقیقت حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه  
ظل است مر آن حقیقت را بلکه اینجا هر دو اصالت دارند ظلیت در میان  
حاصل نیست اگر فرق است بکلیت و جزئیت است چه آنسور و کل است علیه علی آله الصلوة  
و السلام لهذا آن حقیقت سبی باسم او است علیه علی آله الصلوة و السلام و حقائق ملائکه کرام علی  
نبینا وعلیه الصلوات و التسلیات ناشی از آن حقیقت اسرافیلی است علی نبینا وعلیه علی جمیع اخوان  
الکرام الصلوة و السلام سوال عارف از حقیقت خود که عبارت از اسم الهی است چنانکه رسالت  
ترقی بعد از وصول بآن حقیقت جائز است یا نه جواب وصول بآن حقیقت بعد از طی مراتب سلوک که  
عبارت از تمامی سیرالی الله گفته اند بر دو نوع است نوعی است که وصول آنجا از غلال آنجاست که

مظاهر و جویه خود را بحقیقت خود و انموده است و بزرگ اصل برآمده و این اقتباه درین راه بسیار است  
و عقیده عظمت است مساکن اگر بعضی فضل این عقیده غلصی میسر شود و شک نیست که ترقی ازین ظل  
حقیقت نه جایز است بلکه واقع و اگر وصولی بفض حقیقت خود واقع شد ترقی از ان بظلیل  
و تبعیت دیگری جائز نیست که آن حقیقت نهایت مراتب استعدا ذاتی است اما اگر بظلیل او را  
بحقیقت دیگری که فوق حقیقت است رساند جائز است بلکه واقع این سیر گویا سیر قسری است  
که درای سیر طبیعی و استعدادی است چنانچه شمه ازین در سابق در میان وصول بحقیقت محمدی گذشت  
است علیه علی آله الصلوة و السلام سوال ترقی از حقیقت محمدی که حقیقه الحقائق است و حقیقه از  
حقائق ممکنات فوق آن نیست جائز است یا نه و در رسائل خود نوشته که ترقی از حقیقت محمدی  
واقع شد حقیقت این معامله نیست جواب جائز نیست زیرا که فوق آن مرتبه مرتبه لا یقین است که وصول  
و الحاق بتعین بآن محال است وصول و الحاق بی تکلیف گفتن مجرد تفوه است کیش از رسیدن  
بحقیقت معامله بآن تسلی نموده می آید اما بعد از وصول بحقیقت کار حکم بعد و وصول و الحاق  
لازم است که رب را در آنجا شایسته نیست و آنکه نوشته ام که ترقی از حقیقت محمدی واقع شد را  
از آن حقیقت ظل آن حقیقت بوده است که عبارت از اجمال حضرت علم گفته اند و بعد بوحده  
کرده در آنوقت شکیا ظل بود و اصل محو بفض فضل خداوندی جل سلطان از آن ظل و از ان غلال مخلص  
میسر شد معلوم شد که ترقی از آن حقیقه الحقائق واقع نیست بلکه جائز است که قدم از آنجا بردن و پیش  
نهادن قدم در جوب ماندن است و از امکان بر آمدن که محال عقلی است شرعی سوال ازین تحقیق  
لازم می آید که حضرت خاتم الرسل را علیه وعلیه الصلوات و التسلیات نیز از آن حقیقت ترقی واقع  
نشود جواب آنحضرت علیه وعلیه الصلوة و السلام نیز باطلو شان و با آن جاه و جلال همیشه  
ممكن است و هرگز از امکان نخواهد برآمد و بوجوب نخواهد بود که تسلیم تحقیق است بالو همیشه  
تعالی الله ان کیون لند و شر یک دع ما اوعته النصارى فی میهم لم سوال از تحقیق سابق و دفع گشت که  
دیگر از انیز بظلیل و وراثت و علیه وعلیه الصلوات و التسلیات وصولی بحقیقه الحقائق و الحاق ذاتی  
بآن ثابت است و شمر کتی در کمال خاص امکان پس برین تغییر فرق در میان مبتدع و در میان اصل  
و ظلی درین کمال که متضمن رفع حجاب و ارتقاء واسطه است فوق جمیع کمالات است چه بود و کدام



زیرت باشد در متبوع و آئیل که در تابع طفلی نیست جواب وصول و الحاق دیگران با حقیت  
از قبیل الحاق خادم است بخدوم و وصول طفلیست به آئیل اگر وصل از خص خاص است که اقل طفل  
خود خادم است و اگر از انبیاست علیهم الصلوات و التسلیات هم طفلیست و خادم که اولش تحت  
او را چه شرکت بخدمت و کدام عزت و آبروست در جنب او و طفلی هر چند حلبیس و  
هم ملقب است اما طفلی طفلی است و آن که با کلمه علیه تعجیلت بخدوم میرسد و از املعه مخصوص  
اولش میجویند و عزت و احترام می یابند از بزرگی خدمت و از علو متابعت اوست گویا خدمت را  
با وجود عزت ذاتی عزتی دیگر از راه الحاق خادمان پیدا میشود و از دیار ارتفاع شان او بنیاد نیک  
استماع نما که در حدیث بنوی آمده است علی صاحبیه الصلوة والسلام من سئله عن شئ من خلقه اجبه و  
من عمل بها پس متبوع را در دست حسن او هر چند تابعان بیشتر باشند او را مثل پور شان زیاده تر بود  
و موجب ازدیاد منزلت او باشد پس تابعان را با متبوع چه شرکت باشد و کدام مساوات متصور گردد  
بشود بشود است که جمعی در یک مقام باشند و شریک یک دولت بودند اما با یکدیگر در شان معالجه  
باشد و متبع کی را از دیگری اطلاع نبود از واج مظرات در بهشت آن هر دو در یک مقام باشند و  
در یک طعام و شراب تناول فرمایند علیه علی المپیبه الصلوة والسلام لیکن معامله که آن هر دو باشد آنها  
باشد و الله ذی و سروری که او را باشد اینا زان بود علیه علی آله الصلوة والسلام و اگر آنها را در جمیع  
امور آنجا شرکت با او بود و فضیلت آنها نیز در رنگ فضیلت او بر همه لازم آید علیه علی المپیبه الصلوة  
والسلام که فضیلت اینجا معنی کثرت ثواب عند الله است سوال این تعیین جی که تعیین اول است  
و حقیقت محمدی است علیه علی آله الصلوة والسلام ممکن است یا واجب حادث است یا قدیم  
صاحب خصوص تعیین اول را که حقیقت محمدی گفته است و تعیین از ان بحدت کرده و چنین تعیین  
ثانی را که واحدیت گفته است و اعیان ثابته که از احقائک ممکنات گوید و آن مرتبه اثبات نموده  
مرد و تعیین را تعیین و جوی میگوید و قدیم میداند و سه تنزل دیگر را که روحی و مثالی و جسدی  
بود تعیین اسکانی و معقده و درین سلسله چیست جواب نزد این فقیر هیچ تعنی معنی نیست  
که ام تعیین بود که تعیین استعین ساز و این الفاظ موافق مذاق حضرت شیخ محی الدین قاسمیان  
اوست پس از آنکه قاضی اسرار هم در عبارت این سیم الفاظ اکر واقع شود از قبیل صنعت شاکله باید دست

بهر حال گوئیم که این تعیین تعیین اسکانی است مخلوق حادث است علیه علی آله الصلوة والسلام  
اول با خلق الله نوری و در حادث دیگر تعیین وقت خلقت آن نور هم آمده است چنانچه فرموده قبل  
خلق السموات بالفی عام و امثالیه و هر چه مخلوق است و سبوق بعدم است ممکن است و حادث چون  
حقیقه الحقائق که سابق حقائق است مخلوق ممکن گشت حقائق دیگران بطریق اولی مخلوق خواهند بود  
و اسکان و وحدت خواهند داشت عجب است که شیخ قدس سره حقیقت محمدی را بلکه حقائق  
جمیع ممکنات را که اعیان ثابته گفته است از کمال بوجوب شان می کند و قدیم میدانند التزام  
خلاف قول پیغمبر می نماید علیه علی آله الصلوة والسلام ممکن به اجزای خود ممکن است و  
اصبورت و حقیقت خود ممکن تعیین و جو به حقیقت ممکن برای چه بود حقیقت ممکن البته  
باید که ممکن باشد که ممکن را با واجب تعالی اشتراکی و انتسابی نیست غیر از آنکه ممکن مخلوق  
اوست و او تعالی خالق او و شیخ چون در بیان واجب و ممکن تمیز نمی کند و خود می فرماید  
بعدم التمییز بینها اگر واجب را ممکن گوید و ممکن را واجب باک ندارد اگر  
معد و روشن فرمایند کمال کرم و عفو است ربنا لا تؤاخذنا ان سئنا او اخطانا  
سوال تو در مسائل خود در میان واجب تعالی و ممکن نسبت اصالت و علیات اثبات  
کرده و ممکن را نفل واجب تعالی گفته و نیز واجب را تعالی باعتبار اصالت حقیقت  
ممکن که کافل اوست نوشته و معارف کثیره بران متفرع ساخته و اگر باین اعتبار  
شیخ قدس سره نیز واجب را تعالی حقیقت ممکن گوید چه منظور لازم می آید و چرا ملام بود  
جواب این قسم علوم که اثبات نسبت نماید در میان واجب تعالی و ممکن شرع  
به ثبوت آنها وارد نشده است همه از معارف سکریه است و از نارسائی است  
بحقیقت معالیه ممکن چه بود که نفل واجب باشد و واجب تعالی جبر اطل بود که  
نفل موسوم تولید به نفل است و منی از شایبه هم کمال لطافت اصل هر گاه محمد رسول الله را از  
لطافت نفل نبود خدای محمد را چگونه نفل باشد موجود در خارج بالذات و بالاستقلال حضرت  
اوقات تعالی و صفات ثابته حقیقت او تعالی و تقدس و مساوی آن هر چه باشد با بجا  
او تعالی موجود گشته است و ممکن و مخلوق و حادث است و هیچ خلوقه نفل خالق خود نیست



و غیر از خلقت بیخ آسمانی جماعتی که با او راسی آن نسبت که شرع بآن وارد دست ندارد  
این عالم غلیظت عالم سالك را در راه بسیار بکار می آید و گشتان گشتان باصلی بر دو چون کمال  
عزت است منازل نظام را طی کرده باصل برسد بحقیقت فضل او تعالی می یابد که این اصل هم حکم  
خلقت داشته است و شاید این مطلوبیت نبوده که بداند امکان ششم است و مطلوب باور است  
حیطه ادراک و وصل و اتصال است ربنا انما نحن لذنک رحمته قهری انسان امرنا شده است  
فصل فضائل آیه و کمالات الکتاب بولانا حسن کشمیری دلموی حسن الله سبحانه احواله  
و حصل انما له رساله بفقیر فرستاده بود و در آنجا اصول چند از راجع نبوده طلب حل آن کرده و  
چون حال آنها متضمن الکتاب بعضی بوده است با بعضی بواجب و دیگر فقیر در جواب آن جزوات نیکو  
تخیل میگذرانید چون مشارالیه را بر فقیر حق عظیم بوده است که بحسن دلالت ایشان  
به دولت حضور ولایت پناه حادی طریق اندراج نهایت فی البلیه شش شده است  
و سبق الف و بای این طریق را از ایشان اخذ کرده و فیوض و برکات بے اندازه را  
در خدمت ایشان استغفاره نموده تا چار عمل بعضی اصول را که مناسب علوم این سال  
بوده است در ذیل این رساله درج کرده و الله سبحانه الهادی الی سبیل الرشاد  
پرست بود که کمالات صوری و معنوی و ظاهری و باطنی علمی و دینی و اخلاقی و  
هر چه در نوع بشر ممکن باشد در حضرت خیر البشر علیه علی آله الصلوٰه والسلام الهی  
یوم الخیر بالفعل حاصل و ممکن است چنانچه از حدیث نفیس اتا سید ولد آدم و لا  
فر و آدم و من دون تحت لوائی یوم القیمه فعلت علم الاولین و الاخرین و مثال  
آنها قلم میشود و آنچه مشروط بچیزی یا موقوف بر وقت خواهد بود بهم با حسن و جود جلوه  
خواهد نمود پس برین تقدیر خزن آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم که بدوم و بکثرت  
موصوف و معروف است چراست و از اسباب چیست چه خزن اندوه را سبب البت  
فقدان چیزی است که آنرا سیوا از خود ما استبعاد خزن و فقدان کمالی از ان حضرت  
خاتمیه علیه و علی آله الصلوٰه و التحیت نظر بجا و جلال محمدی و نظر بعنایت خداوندی  
بل سلطان که شامل حال خیر مال اوست علیه و علی آله الصلوٰه و السلام

مسلم و حسن است و چون نظر بعبدیت و عجز و شریعت او صلی الله تعالی علیه و آله و سلم نموده آیه و  
ملاحظه عزت و جلال عظمت و کبریا و استغنائی ذاتی او تعالی کرده و سفود حصول حزن و  
فقدان کمالی از کمالات بی نهایت او تعالی در حق آن سرور نیز علیه و علی آله الصلوٰه و السلام  
بیخ مستعبد بود بلکه شایان حال بندگ باشد که میسر و لا یحیطون به علما و کرمیه  
لا اله الا بصار سرور و برین منته گواه عدل اند و اثبات فقدان در حق  
عمل میناید بے ممکن سرچند درجات علیا رسد از حقیقت واجب چه در یابد و حادث  
از قدیم چه فرایند و متناهی چگونه احاطه غیر متناهی نماید و آنکه نوشته اند که هر کمال که در نوع  
بشر ممکن است در حضرت خاتمیت بالفعل حاصل است علیه و علی آله الصلوٰه و السلام بی  
فضل که بر کل مخصوص بآن سرور است علیه و علی آله الصلوٰه و السلام اما کمالی باشد  
که اربع تفصیل خبری بود و است که مخصوص به بعضی از انبیای کرام و ملائکه عظام باشد  
علی نبینا و علیم الصلوات و التسلیمات و بیخ قصوری در فضل کلمه او نکتده علیه و علی  
آله الصلوٰه و السلام در احادیث صحیح آمده است که بعضی از کمالات در افراد امکان  
که انبیا غیبه آن نمایند علیم الصلوات و التسلیمات و حال آنکه فضل کلمه و انبیا است  
بر جمیع افسر و امتان و نیز در حدیث آمده است که شهادتی فی سبیل الله بچند  
چیز بر انبیا فریت دارند شهادت را احتیاج بغسل نیست و انبیا را غسل باید داد و بر شهادت  
تا از جنازه نیامده است چنانچه نزد امام شافعی است و بر انبیا تا از جنازه باید کرد  
و در قرآن فرموده که شهادت را شاموتی نه بداری که احیاء انبیا را موتی نه فرموده  
اینهمه فضائل جزیه از قصوری در فضل کلمه انبیا دارند پس تو اند بود که بسبب فقدان  
بعضی از این فضائل جزیه خزن و اندوه نسبت بآن سرور علیه و علی آله الصلوٰه و السلام  
طاری گردد که بسبب حصول استعداد و وصول آن فضائل شود مثلاً بانوّه درجه شهادت  
جمع شود و اگر مسلم داریم که جمیع کمالات جمیع افراد انسان در ان حضرت  
بالفعل حاصل است علیه و علی آله الصلوٰه و السلام گوئیم که چون همت علیا  
آن سرور بلند افتاده است علیه و علی آله الصلوٰه و السلام بآن کمالات



الکفاحی نماید و بل من مزید گویان شوق فوق میفاید و چون کمالات فوق از امکان حصول  
بشری خارج اند از اجار و وام حزن و افراط اندوه نقد دست تحقیق این بحث است  
والله سبحانه اعلم بحقیقه الحال که مدار کار در طریقت و حقیقت و قربت و معرفت بر خاست  
و بر زوال بشریت و احکام امکان است هیچ کس را تا نگردد او فنا نیست در بارگاه کبریا  
هر قدر که از وجود بشریت باقی است حجاب راه بان قدرت و ارتفاع صفات بشریت  
اکل کل ممکن نیست چه در خواص و چه در اخص خواص شیخ عطار فرماید نمی بینی که  
شاهی چون بهر چه نیاید فقر کل تو سرچشمه برده فقر کل زوال صفات بشریت و  
امکان بالکل خواسته که حصول آن متصور نیست که مستلزم قلب حقانیت  
چه ممکن اگر ترستی نمود از امکان خود متخلع گردد و هر آینه واجب شود و آن محال  
عقلی است و شرعی و آنچه بزرگی گفته است چون ممکن گردد امکان بر نشاندن بجز  
واجب در چیزی نماند محمول بر تخیل و تشبیه است نه محمول بر تحقیق و تقریر که آن غیر  
واقع است غریزی فرماید سیر روی زمین در دو عالم جدا سیر کنند و الله اعلم  
سوال بقای احکام و آثار امکان در مقام قاب قوسین ظاهر است که قوس امکان قوس  
و جوب آنجا بر پاست آثار مقام او ادنی که با الاضالته مخصوص آن سرور است علیه و علی  
آله الصلوٰه و السلام بقای احکام امکان بجهت معنی است جواب بابه الامتياز در وجوب  
و امکان عدم است که طریقی از امکان است چه طرف دیگر از امکان که وجود است قدر  
شترک است در میان وجوب و امکان و در مقام او ادنی احکام آن عدم زوال می آرد  
و رفع امتياز قوسین نیاید نه آنکه امکان بالکل مرتفع می گردد و انقلاب بوجوبی نماید  
که آن محال است کما مر این قدر است که در مقام قاب قوسین از جهت ظلماتی که بر آمده  
که از آثار عدم است و در مقام او ادنی اگر حجت است نورانی نیست و از راه  
طرف وجود امکان آمده است و برین توجیه توان حل کرد معنی میت آن بزرگ را  
که بالاکذبه است و از نشاندن گرد امکان زوال احکام عدم آنکه سراسر  
که ورت است و از توان داشت سوال هرگاه طرف عدم از امکان

زائل گشت و بابه الامتياز که در امکان و وجوب بود مرتفع شد و غیر از وجود که طرف دیگر امکان  
است و قدر مشترک است در میان وجوب و امکان در اینجا نمانده است لازم آمد که امکان از  
حقیقت خود متخلع گشته بوجوب که وجود صرف است لمحق شد و قلب حقیقت لازم آمد معنی  
میت آن بزرگ که مذکور شده بجز واجب و چیزی نماند بر حقیقت محمول گشت جواب  
این وجود که طرف ممکن کائنات است ظل آن وجود است که در وجود ثابت است  
نه عین آن وجود است و این وجوب که از زوال طرف عدم در ممکن پیدا شده است  
وجوب بالغیر است که قسمی از ممکن است و وجوب بالذات تا قلب حقیقت لازم نه آید  
چه ارتفاع این عدم از ذات ممکن نیامده است تا واجب بالذات گردد و محال لازم  
آید بلکه ارتفاع این عدم در ممکن بواسطه استیلائی وجود حضرت واجب الوجود  
و قهرمان حضرت و جوب است تعالی و تقدس بر ذات ممکن و متبادر از وجوب  
که در مصرع سابق واقع شده است وجوب ذاتی است نه وجوب بالغیر و وجود  
قدر مشترک گفتن در وجوب و امکان از قبیل اشتراک لفظی است نه معنوی اگر چه آنرا  
کلی شلک گویند چه وجود ممکن را با وجود واجب تعالی فی الحقیقت هیچ شترکتی نیست  
ما کلیه و خبریه متصور شود سوال فنا و بقا که صوفیه علیه گفته اند و ولایت  
عبادت احرار ساخته بجهت معنی است هرگاه ارتفاع صفات بشریت متصور نباشد  
فنا چه گنجایش دارد و جواب آن فنا که در ولایت معتبر است باعتبار شعور و شعوریت  
که عبارت از فانیان ماسوای حق است سبحانه ارتفاع ماسوای فانیانی للباب صاحب  
فنا و ظلمات فکر عدم شعور اشیا را عدم اشیا می انگارد و آن را ارتفاع ماسوای  
می فهمد و آن سلی می یابد و اگر بعض فضل اورا ترقی داده بدولت صحو مشرق سازند  
و صاحب تئیر کنند می دانند که آن فانیان اشیا بوده است نه اعدام اشیا  
این فانیان اگر زائل گشته است گرفتار می باشیاست که ممکن داشته و در عدم بود  
و نفس اشیا که اشیا بر همان صرافت بر جا و بر پاست و از نفی و اعدام و تفتیح  
الاتقان و رخ سیاهی پیشی که رود که خود زگشت و چون بفضل این دید



و این تفسیر عطا شد آن تسلی زایل گشت و بجای آن حزن و اندوه بے آرامی نشست  
و دانست که بود او مرضی مست که بسبب و اتهام او نابود نشود و یافت که در رنگ  
و و پائے طاووس که همیشه جانکاه است نقص امکان و تصور حدوث همواره  
جانکاه او خواهد بود عجیب معامله است عارف هر چند بالاتر می رود و تزیینات  
و عروجات بیشتری نماید این دید نقص در و بے زیاده تر میگرد و تصور بیشتر  
در نظر او می آید و بے قرار و بے آرام می شود و همان نقص شاکر درین ثابت که از روی  
تعجب باشد و خود گفت که هر چند کار بیشتری کنم دور تری افتسم مگر از نیاحت که  
آن سرور فرموده علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام که او را یکتا و یکتا محکم خلق محمد آفرین  
فرموده علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام ما او ذی بنی مثل ما او ذیت ما که ما را ازین ایذا  
ببین نقص و تصور است که موجب کمال حزن و اندوه است چه اندامی دیگر در انبیا  
و دیگر توان گفت که بیشتر بوده علی نبینا و سلیم الصلوٰۃ و التسلیات حضرت نوح علی نبینا  
و علیه الصلوٰۃ و السلام نه و پنجاه سال در قوم بوده و دعوت کرده و اندامی  
گوناگون کشیده متقول است که قوم او علیه السلام در وقت دعوت آنقدر رنگ بر روی  
می نوزد که از بسیاری سنگ باری بیوش شده می غلطید و می افتاد و در دستگذا  
مستور میگشت و چون بحال می آمد شروع در دعوت می کرد و قوم با و همان قسم  
معامله پیش میکردند الی ان یبلغ الکتاب اجله باید دانست که این دید نقص و  
تصور نه از دور است بلکه از قرب و حضور است چه که در وقت اندک در  
حل صفا و نورانی بسیار نظری در آید و که در وقت بسیار در محل مکرر و ظلماتی اندک و آنکه  
در اسبق گفته شد که ما را کار قرب و معرفت بر فناست زیرا که سالک تا از خود فانی نشود  
و با کل از صفات بشریت و امکان خود در بر آید مطلوب نرسد چه جمع او با مطلوب اقبال  
جمع و تقیض است که در امکان ثبوت عدم ضروری است و در وجوب سلب عدم ضروری  
و تا به مطلوب نرسد از کمالات مطلوب چه دریا به و کمال او را غیر ماثل کمال خود چه  
درک کند لایرک الشی الا با یضاده و یضاده مضیه مقرر ارباب

مقصود

معقول است صبی که لذت جامع نرسیده است اگر از کمال آن گوید شیرین خواهد گفت و تلخ و  
شیرینی آن را در رنگ شیرینی نبات خواهد دانست که وجه انی او غیر آن نیست این کمال کمال  
اونست بلکه کمالیت که محمول مختص آن صبی است که فی الحقیقت ارجح با دست زبان پس  
هر چه از مطلوب از قبل خود بی اعلام او گوید از خود گفته باشد و هر چه از دستاید خود را  
مستوره باشد اینجا عارفی فرماید تواند بود که در کرمیه و ان من شی الا یحجمه ضمیر حمد  
راجح باشد فیض تیج چیز تسبیح و تقدیس ستایش نمی نماید مگر خود را لهذا قال  
البطامی سبحانی لا عاده التبیح الیه خوش گفت ای شده هم در حال بختین  
می پرستی هم خیال خوشین با قسم خلاقان را بحال و دران کمال به هست اگر به هم نمی بخش خیال  
اگر ز مشوق خیالی در دست نهیت معشوق آن خیال دیگر است به صاحب قصص  
فرماید و التجلی من الذات لا یكون الا بصورة المتجلی که ما در اے سوے صورتی فی  
مرآة الحق و ما را می الحق و لا یکن ان یراه عدم مکان رویت از روی متابعت گفته است  
نه از روی تحقیق زیرا که رویت در دنیا جائز است و در آخرت واقع و چون فنا  
کلیه سالک متعین شود وصول و اتصال مطلوب بے آن ممنوع گشت و معرفت  
بے وصول صورت نه نسبت تا چا بجز از معرفت لازم آمد و بجز از معرفت عین معرفت  
گشت گفته نشود که بجز از معرفت چگونه معرفت باشد که تقیض اوست زیرا که بجز از معرفت  
جبارت از معرفت است بانه لا یعرف قال الصدیق الاکبر رضی الله تعالی عنه  
البحر عن درک الادراک ادراک سبحان من لم یحقل للمخلوق الیه سیلا الا با بحجز  
عن معرفت بر رگی فرماید سبحان خالق که صفاتش ز کبریا به بر خاک می فکند  
عقل انبیا به بر نگاه انبیا سلیم الصلوٰۃ و التسلیات در معرفت صفات کبریا عاجز آید و  
ما لکه کرام علی نبینا و سلیم الصلوٰۃ و التسلیات سبحانک ما عرفتک حق معرفتک صدق  
که رئیس و راس این ائمت خیر الامم است اعتراف بجز نبینا ید دیگری چه بود که هم از معرفت  
مگر که جبل مرکب خود را معرفت افکار و غیر حق را حق شناسد و این بجز از معرفت نهایت  
نهایت مراتب عروج است و منتهای غایات مدارج قرب تا به نقطه آخر رسد و بی ترتب تکلیات



و ظهورات نماید و وصل و اتصال را که مدت ایمان خوردند و بهین فصل انفصال نیاید  
بدولت این عجز مشرف نشود از خدا انانیت را خلاص نگردد و غیر حق را حق نداند سوال پرس  
و جوب معرفت خدا اجل شایسته بجهت معنی بود و جواب و جوب معرفت آن معنی است که هر چه  
شرع آن وارد شده است معرفت ذات و صفات اجبی جلالت شایسته شناختن آن واجب است  
و هر معرفتی که از غیر شرعیست مستغنا و دیگر و در فقر آن معرفت خدا گفتن جبر است  
و ظن و تخمین بر حق حکم کردن جل و علا تقو ل و ن علی الله ما لا یسلون کرا و خیا  
گفته باشد سراج امت و امام امه اعظم کوفی رضی الله تعالی عنه  
سجنانک با عبدناک حق عبادتک و لکن عرفناک حق معرفتک اگر چه این قول بر  
اکثری گرانست اما قابل توجیه و حیه است زیرا که حق معرفت آنست که حق سبحان را  
بجای این شرعیست آن ناطق گشته است از کمالات و مزیات و تقدیسات او  
مقالی شناخته شود و چه او را می آن از معرفت چیزی نمانده است که مانع حق  
معرفت گردد و سوال درین معرفت عوام و خواص مشترکت دارند بلکه مساوات و  
لازم می آید که معرفت عوام مومنان مثل معرفت خواص انبیاء است و طایفه اولی  
و التلیات که همه راقع معرفت حاصلست این سلسله در رنگ آن سلسله است  
که امام اعظم فرموده است الایمان لازمه و لا ینقص و در آنجا گفته اند  
که ازین عبارت لازم می آید که ایمان عامه مومنان مثل ایمان انبیاء بود  
علیه السلام و التلیات جواب حل این شبهه قویه معنی بر دقیقه است که این فقیر را  
بجس نقص و کرم آن مهتد ساخته اند و آن دقیقه آنست که حق معرفت آنست که آن  
معارف شرعیه عارف را عجز از معرفت لاحق شود مثلاً شریعت و ادب گشته است  
به ثبوت صفت علم و واجب را تعالی و آن علم در رنگ ذات واجب تعالی همچون در  
بجگونه است و از حیطه ادراک ما بیرون اگر آن علم را قیاس بعلم خود کرده باشد شایسته  
نشناخته باشد بلکه آنجا شناخت مجعول و مختراع خودست نه معرفت مسلم حق که  
صفت کمال اوست سبحان پس درین صورت نفس معرفت نیست و حق معرفت

عنه

چه بود و اگر معالیه او از قیاس و تخمین عجز آید و به وجدان و حال یا بد که آنرا نمیتوان شناخت  
و دانند که نصیب از ان غیر از ایمان بثبوت این صفت کمال بیچ نیست این زمان هم  
معرفت حاصل گشت و هم حق معرفت پس فی الحقیقت اصل معرفت همین حق  
معرفت است که و آنچه حق معرفت نیست اصل معرفت نیست پس عوام را در حق  
معرفت با خواص شرکت نشد مساوات چه گنجایش دارد سوال چون حق معرفت  
نفس معرفت بود باید که عوام را نفس معرفت هم نبود که حق معرفت هم نیست جواب حرفت  
صورتی است و حقیقت آن معرفتی که حق معرفت است حقیقت معرفت است که  
مربوط است بعجز از معرفت و صورتش آنکه بعد از این عجز نرسد و از شایسته مقایسه صفات مکان  
نرسد چنانچه گشت از کمال فضل است که صورت معرفت انیز در نفس ایمان اعتبار کرد و لکن  
و نبات را آن مربوط ساخته چنانچه صورت ایمان را نیز معتبر داشته اند و  
در خول جنت را بر آن مترتب ساخته در صورت ایمان صورت معرفت کافیست و  
در حقیقت ایمان از حقیقت معرفت چاره نبود پس ازین تحقیق معلوم شد که ایمان را  
نیز در فرد است صورت و حقیقت و آنچه نصیب عوامست صورت است و آنچه  
بخواص عطا شده حقیقت پس ایمان عوام مثل ایمان انبیاء است که انحصار خواص اند  
علیه السلام و التلیات چه آن ایمان دیگر است و این ایمان دیگر باید که مائت  
دارند و در حقیقت ایمان چون عجز از معرفت ما خودست و معرفت بانه لا یعرف و  
بر آئینه زیادت و نقصان آنجا مقفود باشد چه معرفت سلب معرفت احتمال تفاوت  
در جات نیست ثبوت است که آنجا تفاوت درجات است پس در حقیقت ایمان زیادتی  
و نقصان بود و الله سبحانه اعلم بحقیقه الحال سوال ازین تقریر لازم آید که عوام و معارف  
کشفیه صوفیه علیه از خیر اعتبار سا قطا باشند و معرفت حق جل و علا با آنها بیچ مربوط بود که  
حق معرفت معلوم شریعیه حاصل شد و معرفتی نماند که صوفیه آنرا بتلاش اکتساب نمایند  
پس صوفیه را از ملایم معرفت حق جل شایسته بیچ مزیت ثابت نگشت جواب  
عوام و معارف کشفیه صوفیه معدلت اند و آن عجز را که نهایت انمایه منتهیان



ایشان را میسر میگردد این بزرگواران برتر سببهای این معارف کشفیه بدولت آن عجز مشرف میشوند پس معارف این برگزیدگان معتبر باشد که وسیله حصول حق معرفت است و ذریعہ وصول بآن حقیقی سوال چون عجز از معرفت ثابت شده کمال منحصر در عجز است پس صوفیه علیه که مراتب سه گانه اعتبار نموده اند یک معنی بود و از علم یقین و عین یقین و حق یقین چه مراد باشد جواب این فقیر را درین مسئله با قوم شایسته است این بزرگواران این مراتب سه گانه را نسبت بذات حق جل و علا اعتبار کرده اند و علم یقین و عین یقین و حق یقین در آن حضرت جل سلطانۀ اثبات نموده و در تمثیل که آورده اند علم آتش را که با استدلال از دکان حاصل شود علم یقین نسبت بآتش گفته اند و دیدن آتش را عین یقین تصور نموده اند و تحقق شدن حق یقین و این فقیر این مراتب سه گانه را در آیات که دال اند بر حضرت ذات واجب جل سلطانۀ خود آورده است و علم و عین و حق در دال گفته اند و در دال که آن از علم و عین و حق برتر است و در تمثیل علم و عین و حق نسبت بدخان دانسته نسبت بآتش است چه اگر علم و خان با استدلال حاصل گشته است علم یقین است نسبت بدخان که مستلزم آتش است و اگر دکان را دیده است و از آنجا استدلال بوجود آتش کرده عین یقین است نسبت بدخان و اگر بدخان متحقق گشت و از آنجا استدلال بآتش کرده حق یقین است نسبت بدخان و این استدلال اتم است از استدلال سابق که آن استدلال از آفاق است و این استدلال از انفس که بدخان متحقق گشته است و ایضا در عین یقین و خان واسطه است و در حق یقین واسطه نیست بلکه همان نسبت که دکان را بآتش کائن است و از آنجا همان نسبت حاصل میگردد و با علایم مدارج قرب میرسد که مادی علم و عین و حق است گفته نشود که چون واسطه مرتفع گشت و رویت متحقق شد که عین یقین است زیرا که گویم ارتقاع و اسطر محقق رویت کفایت نمیکند چیزی بای دیگر باید که وجود آن مفقود است و چون مراتب یقین همه راجع بآیات گشت و مرتفع نماند که راجع به لول باشد ناچار عجز از

معرفت در لول لازم آید و مرتفع غیر از سلب معرفت آنجا متحقق نگشت و اگر این مراتب سه گانه یقین راجع بآیات کرده نشود و به لول راجع باشد عجز ازین معرفت صورت چه دارد و سلب معرفت را معنی چه بود مکتوب صد و سبست و سوم بنور محمد تهرانی در بیان آنکه راه های که موصول اند بجناب قدس دو اند بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفاه راه که بجناب قدس موصول اند و از راهی است که یقین ثبوت تعلق دارد به اربابها الصلوٰۃ والسلام و موصول اصل الاصل است و اصلان این راه با اصالت انبیاء اند علیهم الصلوات والتسلیمات و صحابه ایشان و از سایر اشیاء تا که با میند و است بنوازد اگر چه قلیل بودند بلکه اقل و درین راه توسط و حیلولت نیست هر که ازین و اصلان فیض میگیرد بے توسط احدی از اصل اخذ نمی نماید و نتیج یکدیگری را حاصل نمیشود و راسته است که تشریب ولایت تعلق دارد باقطاب و او تا و به لا و بنجاء و طمانه اولیاء الله همین راه و اصل اند راه سلوک عبارت ازین راه است بلکه چند به متعارف نیز داخل به همین است و توسط و حیلولت درین راه کائن است و پیشوای و اصلان این راه به سر گروه اینها وسیع فیض این بزرگواران حضرت علی مرتضی است کرم الله تعالی و وجهه الکریم و این منصب عظیم الشان ایشان تعلق دارد درین مقام گویا هر دو قدم مبارک آن سرور علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام بفرق مبارک اوست کرم الله تعالی و وجهه حضرت فاطمه و حضرات حسنین رضی الله تعالی عنهم درین مقام ایشان شریک اند انکارم که حضرت امیر قبل از نشاء عصری نیز ملازمین مقام بوده چنانچه بعد از نشاء عصری در هر کرا فیض و هدایت ازین راه میرسد توسط ایشان میرسد چه ایشان نیز نقطه انتهایی این راه و مرکز این مقام بایشان تعلق دارد و چون دوره حضرت امیر تمام شد این منصب عظیم القدر و حضرات حسنین و قریب فیض و سلام گشت و بعد از ایشان بهر کی از آنکه اثناعشر علی الترتیب و التفصیل قرار گرفت و در اعصار این بزرگواران و همچنین بعد از احوال ایشان هر کرا فیض و هدایت



میرسد توسط این بزرگواران بوده و بچیلومت ایشان هر چند اقطاب و  
نجای وقت بوده باشند و ملاذ و ملجا همه ایشان بوده اند چه اقطاب را  
غیر از حقوق بزرگواران نیست تا آنکه فوت حضرت شیخ عبد القادر جیلانی رسید  
تا سن سره و چون فوت این بزرگوار شد منصب مذکور باوقدس سره  
مفوض گشت و ما بین آنکه مذکورین و حضرت شیخ بیگلری برین مرکز مشهودی گردد  
و وصول فیوض و برکات درین راه بهر که باشد از اقطاب و نجایان توسط شریف او  
مفهوم می شود چه این مرکز غیر از این مرکز نباشد از اینجا است که فرموده شعر  
افلت شمس الاولین و غمناک ابد علی افق اطلال تغرب هم در او از شمس اقطاب  
فیضان هدایت و ارشاد است و از اقوال آن عدم فیضان مذکور و چون بود  
حضرت شیخ معالیه که با ولین تعلق داشت باقرار گرفت و او واسطه وصول  
رشد و هدایت گردید چنانچه پیش از وی اولین بوده اند و نیز تا معالیه توسط فیضان  
براست تبویل اوست تا چارز است آنکه که اقل شمس الاولین و شمس الخ  
سؤال این حکم متقن است بحد الف تانی زیرا که در بیان معنی مجد و الف  
ثانی در مکتوبی از مکتوبات جلد ثانی اندراج یافته است که هر چه از شمس فیض در آن مدت  
باستان برسد توسط او باشد هر چند اقطاب و اولاد باشد و بدلا و نجایان فوت شوند  
گویم که مراد بحد و الف درین مقام نائب مناسب حضرت شیخ است و  
بنیابت حضرت شیخ این معالیه با و مربوط است چنانکه گفته اند نور القمر  
ستفاد من نور الشمس ظاهرا و سوا معنی مجد و الف که بالا مذکور شد شکل است  
زیرا که در مدت مکه حضرت علی بنیاء علیه الصلوٰة والسلام خوابیده بود و فرمود  
و حضرت مهدی علیه الرضوان نیز خوابیده ظهور نمود و معالیه این بزرگواران برتر از آن  
است که توسط احدی از فیوض نمایند جو اب گویم که معالیه توسط  
مریض برادره می است از دورا مذکور که عبارت از قرب و ولایت است و در راه  
اول که عبارت از قرب نبوة است معالیه توسط مفقود است هر که بآن راه واصل گشته

و هیچ حاکم و متوسط در میان ندارد و بی توسط احدی از فیوض و برکات می نماید توسط  
و چیلومت در راه اخیر است فقط و معالیه آن موطن علی حده است چنانچه گذشت حضرت  
علیه علی بنیاء علیه الصلوٰة والسلام و حضرت مهدی علیه الرضوان برادر اول  
و اصل اند چنانچه حضرات شیخین رضی الله تعالی عنهما برادر اول و اصل گشته در سن  
آن سرور از علی علیه الصلوٰة والسلام و آنجا نشان خاص دارند علی تفاوت  
در جای تائید باید دانست رواست که شخص از راه قسرب ولایت بقرب  
نبوة برسد و در هر دو معالیه شدید باشد و طفیل انبیا علیهم الصلوات و التلیات  
اورا آنجا هم جا بدهند و کارخانه با و مربوط سازند و اینجا هم معالیه با و منوط گردانند  
ع خاص کننده بصلوات عام راه ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو فضل  
العظیم سبحان ربک رب العزّة عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین

تمام شد جلد ثالث مکتوبات امام ربانی

تکملة و افادۀ بندی از حالا برکات

سر شریف فیوضات ربانی حضرت شیخ احمد سرمنده ی ملقب بمجد و الف ثانی  
احرار می نقشند می پیشوای محمدیان قدس سره مرقوم می شود

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی اما بعد این تکملة الیت در بعضی از احوال تقیم سوارات  
جلال و اوقف استا رجال حضرت شیخ احمد سرمنده ی القارونی نقشند می که مقتدا می ارباب  
عرفان و پیشوای اصحاب ذوق و وجدان بوده است بیگلری حقائق شریعت و طریقت  
در مصنفات خود چنان مضبوط و مربوط نموده است که وی در مکتوبات خود بظاهر ظاهر  
و باطن انور محمد مظهر در مقامات احمدیه می گوید که ولادت حضرت مولانا  
در سن ۹۰۰ و بمقتدا و یک بوده است و بر پیشانی نورانی از ایام طفولیت  
انوار رشد و ولایت و آثار لطیف و عنایت ظاهر می شده اند تا آنکه هر آن  
مدت بخدمت صاحب حال و قال حضرت شاه کمال لطیفه قاصدیه در آمد



و مورد الطاف بزرگانه شد و حفظ کلام الله نموده و از پدر خود شیخ عبد الاحد علوم متعارفه و معارف توحید تحصیل فرموده در سلسله پیشینه اجازت ارشاد یافته تا کم مقام ایشان گردید و در هر هفته سه سالگی که آثار شباب است و حکم حدیث نبوی که شباب شعبه الیت از جنون در جمیع علوم ظاهری و باطنی از امثال و اقرا ن خود گوی سبقت بود چنانچه سعدی شیرازی فرموده  
 قطعه شب تلک دوستان خدای بی تاب چو روز رخساره این سعادت بزور یاد نیت  
 از بخش خدای بخشنده به آخر در دلی بخت صاحب الشریعت و الحقیقت و الطریقت حضرت  
 خواجه محمد باقی رضی الله عنه که یکی از اکابر آن مکتوبین اند و پیش واسطه بخت بهار الملت  
 والدین خواجه بهار الدین نقشبند رحمة الله علیه میرسد رسیده اند طریقه ائمه ایشان  
 نموده در دو ماه کم و بیش دیدار و دید و رسید با نچه رسید گردید که خواجہ در آن روز با یکی از  
 مخلصان نوشته بود که شیخ اخنام مردی است از سرمنه کثیر العلم و قوی العمل روزی با فقیر  
 مسکن نشست و برخواست کرده بود بسی عجائب روزگار از او مشاهده میشود و بان می ماند  
 که آفتابی شود دین عالم از آن روشن گردد و وفات شیخ در بست  
 و هفتم صفر سن یک هزار و بیست و چهار است و او را در سرمنه مزار

تمام شد جلد ثالث  
 مکتوبات امام ربانی



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله حمدا کثیرا طیبا مبارکا فی مبارکنا علیه کما یحب ربنا و یرضی و الصلوة والسلام علی سیدنا  
 محمد اکرم البشر المبعوث الی الاسود و الاحمر کما یناسب علو شان و جبر و علی الخفا را الراسخین  
 الممدین و ذریه و الهیة الطیین الطاهرین و سایر الصالحین المشریین کما ینسب لبرکتهم الفضل و در جاتهم العلیا  
 اما بعد یگویدند که محتاج است بر جنت خداوند واحد صمد خادم علما اهل سنت و جماعت محمد بن عبد الاحد  
 العمری انفاروقی لبیک چون درین ایام رساله که شیعه در وقت محاصره مشهد اعلماء را و از انهم نوشته  
 بودند در جواب رساله آنها در باب تکفیر شیعه و ایا قتل و اموال آنها را مسلمانان را بود  
 باین حق قلیل البضاعة رسید که حاصلش بعد از مقدمات البده فریب تکفیر خلفای ثلثه است و ذم  
 و تشیع حضرت عائشه صدیقہ رضی الله تعالی عنہا و بعضی از طلبه شیعه که متردد و تخرید بودند باین  
 مقدمات افتخار و میاهاست نموده در مجالس امار و سلاطین آن مفاطعات را شهرت  
 میدادند و این حقیر چند در مجالس و معارک مشافهه بمقدمات معقوله و منقوله رد آنها میکرد  
 و بر غلطهای صریح ایشان را اطلاع میداد تا آنکه از روی محبت اسلام و بموجب حدیث نبوی  
 علی مصدره الصلوة والسلام که فرموده از اظهرت الفتن و البدع و سببت اصحابی  
 فلیظہ العالم عدو من لم یفعل ذلک فلیله لفة الله و الملائکة و الناس جمیعین لا یقبل الله له حردا  
 و عدلا باین قدر رد و الزام کفایت میکرد و شورش سینه باین کینه تشفی نیافت و بخت طاف از قرار یافت  
 که اظهار مقاصد ایشان تا در زمانیکه در قید کتابت نه در آید و در حیرت تحریر فساد عام و لفظ  
 عظام نه بخشد و شرعت مستقیم الله الصمد را و در دهو نصیین عالمین مساهو الموهل



و المعین و التوفیق ومن عنده التحقيق علما احسن الله ارشادکم که شیعه امام حق بعد حضرت پیغمبر  
صلی الله تعالی علیه علی آله و سلم حضرت علی را میداند که ماست از و از اولاد او بیرون نیست و در  
وان خرجت قاتلکم کیون من غیرهم او تبقیة منه او من اولاده و ایشان با کثرة طرق و تفرد  
اصناف است و در فقرات و بعضی از ایشان تکفیر بعض دیگر میکنند و اظهار قیاح و شتاع از ایشان  
می نمایند و کفی الله المؤمنین القتال بقائهم و ما پیش از شروع در مقصود چیست گروه ایشان را بیان کنیم  
و بر حقیقت مقاصد ایشان اطلاع دهیم تا حقیقت مذمب ایشان بر وجه اتم معلوم شود و حق از باطل  
متمايز گردد پس گوئیم که رئیس و اقدم ایشان عبد الله بن با حضرت امیر و او را بجانب مداین اخراج  
کرده بود و هم او گفته که این طبع علی را کشته بلکه شیطان را که بصورت او متجسس شده بود کشته است  
و علی در صحاب است و رد او از او است و برین تازیانه اوست و تابعان عبد الله در ساج آواز و در  
میگویند که علیک السلام یا امیر المؤمنین و طائفه کاهل از ایشان که اصحاب ابو کمال اند تکفیر اصحاب  
پیغمبر صلی الله تعالی علیه آله و سلم میکنند بیک نسبت علی و تکفیر علی می کنند بیک طلب حق خود و بتقاضی  
قائمه و طائفه بیانیه که اصحاب بیان بن سماع میگویند که خدا بصورت انسان است و او بتام  
ملاک میشود و گویش و روح خدا در علی حلول کرد بعد از ان در پسر او محمد بن حنفیه بعد از ان در پسر او  
پاشم بعد از ان در بیان طائفه مغیره که اصحاب مغیره بن سعید علی اند میگویند که خدا بصورت مرد  
نورانی است که پسر او حاجی است از نور و دل او منج حکمت است و طائفه جنایه اصحاب عبد الله بن عباس  
بن عبد الله بن جعفر و ابن جراحین بتقاضی ارواح قائل گشته و می گویند که روح خدا اقل حد آدم  
حلول کرد بعد از ان در شعیب و همچنین در اعیان و آنکه تا آنکه علی و اولاد او منتفی شد بعد از ان در  
عبد الله حلول کرد و این گروه متکثر قیامت اند و محرمات را حلال میدانند کاحتر و المیتة  
و الزنا و غیره و طائفه منصوریه اصحاب ابی منصور عجمی که در خدمت امام محمد باقر بوده قضا بر منتهی الامام  
و طوره ادعی الامامة بنفیه میگویند که ابو منصور بر آسمان رفته بود و حضرت حق سبحانه بید خود بر سر او  
سج کرد و فرمود یا بنی اذمب لم یخلق منی بعد از ان بر زمین فرود آمد و هو الکشف المسکور  
فی قوله تعالی و ان یروا کسفا من السماء اسقاطا یقولوا اصحاب مکر و هم ایشان میگویند که رساله  
منقطع نمیشود و حجت عبارت است از امام که ما بحجت آن ما مکر و نارکنایه است از ان شخصه

که ما بنفیس او محکومیم و میگوییم ابی بکر و عمر و همچنین قرأ فی عیارت است از ان جماعت که ما بحجت آنها امر  
فرموده اند و محرمات آن طائفه که ما بنفیس آنها حکم کرده و طائفه خطایه اصحاب ابی خطاب اسدی  
که در خدمت امام جعفر صادق رضی الله تعالی عنه بوده است و امام چون غلوا و راد حق خود معلوم  
کرد از و بیز ارگشت و از محبت خود بر آورد و بود و ملک ادعی الامامة بنفیه میگویند که همه انبیاء اند و  
حناسه انبیا و الله جعفر صادق آله است اما ابو الخطاب از و از علی افضل است و هو کلا استیجلون شهادة  
الزور لموا اقمهم علی مخالفتهم و نیز میگویند که حجت نعیم دنیا است و تا را لام است و دنیا هرگز فانی  
نخواهد شد و محرمات و ترک و انقض را مباح میدانند و طائفه غزالیه از ایشان میگویند که محمد به علی  
مشابه تربو و از مشابهت غراب بغراب و گس یکس و حضرت حق سبحانه تعالی و می بایست علی بنی الله  
فرستاده بود جبریل از کمال مشابست غلط کرده و می گویند که حق را محمد صلی الله علیه و آله و بابرک و نام ربانی  
و شاعر ایشان میگویند غلط الامین فجاز با عن حیدر و ایشان حضرت جبریل علیه السلام را لعن  
می کنند و طائفه ذمیه که ذم محمد صلی الله علیه و سلم می کنند و میگویند علی آله است محمد صلی الله  
تعالی علیه آله و سلم را مبعوث ساخته است که مردم را بسوی او دعوت کند محمد علیه السلام بسوی  
خود دعوت کرد و بعضی از ذمیه هر که ام علی و محمد را صلی الله علیه و سلم آله میدانند جمعی از ایشان  
محمد صلی الله علیه و سلم را در احکام الوهیت مقدم میدانند جمعی دیگر علی رضی الله عنه را و گروهی  
از ایشان قائل اند که اصحاب عبا یا شند محمد علیه السلام و سق و فاطمه حسن و حسین رضی الله عنهم  
میگویند که این هر پنج شی واحد اند و روح در آنها علی السویه حلول کرده است و هیچ یک را بر دیگریست  
مزیت و فضیلت نیست و ایشان فاطمه را نیز تائید میگویند تخاشعنا عن وصية النانیت و طائفه  
یونسیه یونس بن عبد الرحمن قبی می گویند خدا بر عرش است و هر چند ملاک او را بر داشته اند  
اما او از ملاک قوی است در گنگ که بزور و پا میگیرد و از هر دو پای خود دکلان و بقوت تر است  
و طائفه مقومنه از ایشان میگویند که خدای تعالی دنیا را خلق کرد و محمد علیه السلام تقویض نمود و مباح  
ساخت او را هر چند که در دنیا است و بعضی از ایشان میگویند که دنیا را علی تقویض نموده  
و طائفه اسماعیلیه بیاطن قرآن قائلند نه بظاهر میگویند نسبت باطن انبیا هر پنج است  
لب است بقشر و یکی که تمسک بظاهر آن میکند بعد از اب و شفقت که آتش مال



ادامد و احتساب از قوای است گرفتار و است باطن آن ترک عمل ظاهر آن میسرساند و درین مطلب  
 باینه که میگوید میگویند قال عز وجل فغضب منهن لم یسلو له یاب یا طعن فیہ الرحمه و طاعیه من  
 قبله العذاب و ایشان محرمات را مباح میدانند و میگویند پیغمبر انکیه بشرایح طایق اند میفست اند  
 آدم و نوح و ابراهیم موسی و عیسی و محمد علیه و علیهم افضل الصلوة و محمد مهدی را از دسل میگویند  
 در اصل دعوات ایشان باطل شرایح و در احکام شریعت تشکیکات میکنند چنانکه میگویند حاصل  
 را چنانکه و زه نقض گفته اند نماز و وجوب غسل از منی چه باشد از بول و در بعضی از نمازها جاری رکعت  
 چهار فرض شد و در بعضی دیگر سه رکعت و در بعضی دو رکعت چه از فرض گشت و شرایح را تا دیلات  
 میکنند و صور عبارات الزومات امام میدانند و نماز را کنایه از رسول و باین آیت تشکیک میکنند  
 و ان الصلوة تنمی عن النفس و المتکون احتلام را عبارت از افشای امر را یسوس تا اهل میدانند  
 و غسل تجدید و عداست و زکوة و تزکیه نفس بمعرفت درین خیال کرده اند و کعبه نبی است و باب  
 علی و صفایح علیه السلام و مرده علی و طواف بیستگانه عبادت از مولات آمده میدانند و جنت  
 راحت ابدان است از محالیت و تا مشقت ابدان است بطولت محالیت و از امثال انجیم  
 خرافات بسیار دارند و نیز میگویند که خدا موجود است نه معدوم نه عالم نه جلال نه قسار نه عاجز  
 چون حسن بن محمد صیاح ظاهر شد تجدید دعوت کرده بنیاست خود از امام که بر عمر ایشان هیچ زمانه  
 از امام خالی نیست و ایشان مع میکنند عوام را از خواص در علوم و خواص را از نظر در کتب حقه  
 بر فضل و قبل ایشان مطلع نگردند و جنگ در دینها فی سقذره اند و بشرایح استمر میکنند  
 و طافه زیدیه که منسوب بیزین علی زین العابدین اند سه گروه اند یکی از مناسبت مسلی  
 بحار و زیدیه اند که نهضت حقیر امامت علی قائلند و کفیر اصحاب میکنند بسبب ترک متابعت علی  
 بعد پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم دوم سلیمانیه اند گویند امامت شوری است در میان خدایان  
 و ابو بکر و عمر را امام میدانند اگر چه از مردم خطا واقع شده که با دجو علی بن ابی طالب بیعت نمودند  
 اما این خطا را بعد فقی نه میسازند و عثمان و طلحه و زبیر و عائشه رضی الله تعالی عنهم را کفیری کنند  
 و سوم بیزیه اند که سلیمانیه موافق اند الا انهم توقفوا فی عثمان بن و اکثر زیدیه درین زمانه مقلدانند  
 در اصول مقرر را راجع اند در فروع بدیهب امام اعظم و حنفیه و حقه الله

و الله اعلم

سجده نکرد و چند مسئله و طافه امامیه از ایشان نهضت علیه خلافت علی قائلند و کفیر اصحاب میکنند  
 و امامت را تا امام جعفر بن تقی میسازند و بعد از آن در امام منصوب اختلاف دارند و آنچه  
 مشهور است و مختار جمهور ایشان برین ترتیب است که بعد امام جعفر پیغمبر او امام موسی کاظم است  
 و بعد از آن امام علی بن موسی الرضا و بعد از محمد بن علی الشیخ و بعد از علی بن محمد النقی و بعد از حسن بن علی النقی و  
 بعد از محمد بن حسن بن موسی الامام المنتظر و او اهل ایشان از تادی ایام بعضی رجوع کردند و بعضی دیگر بجانب  
 مشتی به آخر میان فرقه الضالیه المعقله و چند گروه دیگر ایشان را از آن ذکر کرده که در اصول  
 و عقاید بطولت مذکوره موافقت نکردند و در چند مسئله که اختلاف نیستند در آن پویشیده نماند  
 هر شخصی که او در ائمه و فقیه دارد و در حقیقه مطلب ایشان اطلاع یابد بی آنکه رجوع بدلائل نماید  
 حکم فساد و جهل که چندان مقاصد موهوم و بیه الفاسد و بداهته البطلان اند و ایشان از کمال جهل  
 خود را با اهل بیت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم را ائمه اثنا عشر نسبت میکنند و متابعت و مولات  
 آنها را عین نمایند و کلاً و کلاً ایشان از محبت مفرط بر تارتند و متابعت قبول نمیدارند  
 و محبت ابن بکیر ایشان در رنگ محبت نصاری است بحضرت علیه السلام و علیهم  
 الصلوة و السلام که از فخر متعالیه او را انجذائی می رسیدند و او از آن محبت سیرا بود  
 و یوئیه ما نقل عن علی رضی الله تعالی عنهما قال قال لے النبی صلی الله تعالی علیه و سلم و آله  
 و سلم فیک مثل من علی بغضه الیهود حتی یمنوا و اجماعه التصاری حتی انزلوه بالترک و الاتی  
 نسبت از تم قال ملک فی رحبان محب مفرط یفرطنی بالیس فی و بغض عار هائی علی ان جنی  
 و قوله بجانته اذ تبرأ الذین اتبعوا الشان حال ایشان است یعنی و حق که منو عان از تابعتان  
 بیزار شوند و متابعت قبول ندارند در مبت لا تنزع قلوبنا بعد از بدینا و هب است امن له تک  
 رتبه انک انت الویاب قالان تشیری فی جواب اعتراضاتهم الوایهیه معتصاً بجمل اعنه الملک  
 الا کبریه علی ما اشار قدر و بالا جا چه حدیر قال علماء و اولو النهر شکر الله تعالی عیم حضرت پیغمبر  
 صلی الله علیه و آله و سلم کمال تعظیم و توقیر خلفا ثلاثه میده اشعه و در مع هر یک احادیث  
 کثیره دارد گشته و جمیع اقوال و افعال آن حضرت کلمیه و مانیق عن الهوی ان هو الا وحی  
 یوحی بوجوب وحی است و شیعه که مذمت ایشان میکنند مخالفه وحی میکنند و مخالفه وحی کفر است



شبهه در جواب آنها اول بطریق معارضة گفته که از دلیل قبح خلفای شمش و بطلان خلافت ایشان لازم می آید زیرا که در شرح مواقف از آمدی که از اکابر اهل سنت است منقول است که قریب بوقت رحلت حضرت پیغمبر صلی الله تعالی علیه وآله وسلم در میان اهل اسلام مخالفت واقع شده و مخالفت اول این بود که حضرت پیغمبر صلی الله تعالی علیه وآله وسلم در مرض موت فرمود که ای تو ای بقرطاس کتب لکم شیئا لا تفضلوا بعدی و عمر رضی الله تعالی عنه باین امر راضی نشده گفت آن الرجل غلبه الوجع و عندنا کتاب الله حبنا بس صحابه اختلاف کردند تا او از بیمار شد حضرت صلی الله تعالی علیه وآله وسلم ازینکه از زنده شد فرمود که برخیزید پیش من خراج ساز و انیت و مخالفت دوم آن بود که بعد از قضیه مزبور پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم جمعی را مقرر ساخت که همراه اسامه بنی زید و بعضی از آن جمع تخلص نمودند و بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم رسیده آن حضرت کمر مبارک فرمودند که جزوا حبش اسامه بنی زید لعن الله من تخلف عنه مع هذا بعض تخلف کردند و تبتعدند پس گویم امر که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در باب نوشتن وصیت فرمودند بقتضای کرمیه مذکوره وحی است و منعی که عمر بنی زید کرده منع و رد وحی است و رد وحی کفر است علی ما عترتم به و علی ما ولی علیه قوله تعالی و من لم يحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون و کافر قابل خلافت پیغمبر نیست صلی الله علیه و آله وسلم و نیز تخلف از حبش اسامه بنی زید بقتضای دلیل مذکور کفر است و متخلفان خلفای شمش اند با اتفاق و چون حضرات در صحیفه شریفه اعتراف نمودند که فصل حضرت وحی است و الواقع ایضا که کذلک پس گویم ازین حضرت پیغمبر مروان را از مدینه بالضرور وحی است و آوردن عثمان او را و تقویض امور باد و تنظیم او کفر است بدو وجه اول دلیلی که حضرت فرمودند وجه دوم قوله تعالی لا تحبه قوم یؤمنون بالله و الیوم الاخر لولا دون من حادته و رسوله اولو کافوا آیا هم او انیا هم او احو انهم او غیر هم قول و بالله العصمة و التوفیق لاسلم که هیچ اقوال و افعال آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بموجب وحی است و استشهاده ایشان بکرمیه غیر تمام است زیرا که آن شخص بقرآن است قال القاضی البیضاوی و منعه قوله سبحانه و یطیع علی العبدی

و ما یصدر لقلقه بالقرآن عن الهوی و ایضا اگر جمیع افعال و اقوال آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بموجب وحی میبود بعضی اقوال و افعال آنسور علیه الصلوة و السلام اعتراض دارد نمی شد و عتاب نمی آمد کما فی قوله تعالی یا ایها البنی لم تحرم ما حل الله لک تقبلی مرضات ازواجک و قوله عز وجل عفا الله عنک لم اذن لکم و قوله سبحانه ما کان لنبی ان یکون له امر من شیء حتی یتجن فی الارض تریدون عرض الدنيا و قوله تعالی لا تفضل علی احد منهم مات ابد که بروایتی در و این بعد از ادای نماز آنسور است صلی الله علیه و آله وسلم برای منافق و بدو ایست پیش از ادای نماز بر آن و بعد از عزیمت بر ادای آن و بهر تقدیر نمی از فضل متحقق است سوا آنکه فعل الجوارح فعل القلب و امثال ذلک فی القرآن کثیره پس تواند بود که بعضی افعال و اقوال آنسور علیه الصلوة و السلام از روی رای و اجتهاد باشد قال البیضاوی فی تفسیر قوله عز وجل ما کان لنبی ان یامر الا بالحق دلیل علی ان الانبیاء کتبه و وادعوا لکون خطا و لکن لا یقرون علیه اصحاب کرام در امور عقلیه و احکام اجتهادیه مجال اختلاف و مسامح خلایف داشتند و در بعضی از اوقات وحی موافق رای اصحاب نازل شده چنانکه در اساس رای بدر مطابق رای امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه توجه آن سرور با موافقیه کثر بود قال القاضی البیضاوی روی انه علیه الصلوة و السلام اتی بیوم یومین امیر منهم العباس و عقیل بن ابی طالب فشا و فیم فقال ابو بکر فذکرک و اهلک استقیم عمل الله تعالی یحب علیهم و خدمتهم فذکره یقوی بها اصحابک و قال عمر فاضرب عناقهم فانهم ائمة الکفر و ان الله اغتاک عن الفدا و کنی من فلان و کن علیا و حجة من اخوانها فغضب عناقهم فلم یهودک رسول الله تعالی صلی الله علیه و آله وسلم و قال ان الله لیسین قلوب رجال حتی یکون الین من الین و ان الله لیشد قلوب رجال حتی یکون اشد من الحجارة و ان شکک یا ابوبکر فمثل ابراهیم علیه السلام و علیه و آله فضل الصلوات و التلیات قال فمن ابینه فانه منی و من عصائی فانک غفور رحیم و مشک یا عمر مثل لوح علی نبینا و علیه و آله الصلوة قال لا تدع علی الارض من الکفرین دیا را فخر اصحابه و اخذ الفدیة فترکت آیه ما کان لنبی ان یفذل غیره علی رسول الله علیه و آله وسلم فاذا هم و ابو بکر فزیبکبان فقال یا رسول الله اخبرنی فان احد بکاربکیت و لا تباکیت فقال ابکی علی اصحابی فی اخذهم الفدا



و لقد عرض علی عبد الله بن مسعود اولی من هذه الشجرة تجرة قریة قال القاضي البیضاوی فی شرحه ان  
 علی الصلوة والسلام قال لو نزل العذاب لما نجا منه غیر عمر وسعد بن معاذ وذلك لان اخار  
 باسکان الفیض کونهم قوام بود امر آن حضرت بایمان قرطاس و تجبیز حبش اسامه و همچنین اخرج آن  
 حضرت مردان را بطریق وحی نباشد بلکه بطریق رای و اجتهاد باشد و مخالفة آنها لازم کفر است  
 زیرا که ازین قسم مخالفة اصحاب کرام آمده است چنانکه بالا گذشت و با وجود تحقیق زمان نزول وحی  
 انکار بران مخالفت وارد نشده و عتاب نیامده حال آنکه اندک چیز از سرور ادب نسبت به آن سرور  
 علیه الصلوة والسلام از اصحاب کرام صادر میشد حق سبحانه و تعالی فی الحال از افعال منهی میکرد  
 و بر مبایض آن وعید نازل می فرمود کما قال عز من قائل یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم  
 فوق صوت النبی ولا تحمسه و الله بالقول کجبر بعضکم لبعض ان تحبط اعمالکم و انتم لا تشعرون  
 قال شارح المواقف نقلاً عن الآدی حیث قال کان المسلمون عند وفات النبی صلی الله تعالی  
 علیه وآله و سلم علی عقیده واحدة الا من کان یطعن النفاق و یقهر الرقاق ثم نشاء الخلاف  
 فها بینهم و لا فی امور اجتهادیه لایوجب ایماناً و لا کفراً و کان عز من قائل منها اقامه مراسم الدین  
 و اقامة مناجاة الشرع القوم و ذلك کاختلف فم عند قول النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی مرض موته  
 ایتونی بقرطاس اخرج کاختلف فم بعد ذلك فی التخلف عن حبش اسامه بنثقال قوم بوجوب و تباع  
 لقوله علیه الصلوة والسلام حیز و اجیش اسامه بنثقال فم عند وفات النبی صلی الله علیه و آله و سلم  
 انتظار لما یکون من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی مرضه انحر کسک گوی  
 و اثبات مقدمه منوعه نماید که ثبوت و اجتهاد آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم از وحی بوده  
 پس صادق آمد که جمیع افعال و اقوال آن سرور علیه الصلوة والسلام بموجب وحی است  
 حدا حکام اجتهاد و یهترین تقدیر بموجب وحی شده گویم که در اجماع افعال و اقوال هر قول فیصل  
 دوست صلی الله تعالی علیه و آله و سلم خاصه علی سبیل التفصیل کما لا یخفی علی فطن المتامل و الا  
 یلزم ان یکون اقوال جمیع المجتهدین و افعالهم بموجب الوحی لان اجتهاد بهم مثبت بالوحی و النص  
 فاعتبروا یا اولی الابصار علی ما نقول اثبات تلك المقدمة لا یجیدی نقلاً لانا نقول المقدمه  
 اقله بان نحقق کفر و سنه ما فافهم و انجد در بداهة عبارة علماء ماوراء النهر و اقصاه

جمیع افعال و اقوال آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بموجب وحی است مراد از ان و احسن بجان  
 اعلم سواس امور اجتهادیه که از ان سرور علیه الصلوة والسلام صادر شده سواء کان بالوحی  
 البلی او بالحنی و ین قدر از تقسیم در مدعا را ایشان کافی است چه احادیثی که در مدایح خلف منی نشد  
 وار گشته اند از قبیل اخبار از مفضیات اند و موطن طریق الوحی لا غیره و لا مدخل للرای  
 و الاجتهاد فیها قال عز وجل و عندہ مفاتیح الغیب لا یعلمها الا هو و قال سبحانه عالم الغیب  
 فکان یظهر علی غیبه احد الان ان رضی بن رسول اکرمین تقدیر لازم است که از کرمیه و مناطق عن الهوائ  
 عاصه از قرآن و وحی منی مراد از مدعا لا یخفی شک نیست که از انکار و مخالفت چنین افعال  
 و اقوال انکار مخالفت وحی لازم می آید و مخالفت وحی کفر است و الا حدیث الوارده  
 فی مدحهم الله علیه و آله و سلم انهم امنوا بالکثیرة بحیث وصلت کثرة الطرق و تعدد الرواة  
 الی حد الشهرة بل الی حد التواتر معنی فلست کمره عددها ما روی الترمذی عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم  
 علیه و آله و سلم ان قال لانی بکرات صحابی فی الغار و صحابی علی الحوض و منها ما روی الترمذی  
 لا یحیة علیه الصلوة والسلام ان قال اتانی جبریل فاخذ بیدی فارانی باب الجنة الذی یدخل  
 امر من اتی فقال ابوبکر یا رسول الله و دوت الی کنت معک حتی انظر الله فقال رسول الله  
 صلی الله تعالی علیه و آله و سلم اما انک یا ابوبکر اول من یدخل الجنة و منها ما روی الترمذی  
 و سلم عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم انه قال دخلت الجنة الی ان قال و رایت قمراً  
 یفنا به جاریة فقلت لمن قال لعمر بن الخطاب فارقت ان او خطه قال نظر الیه ساقد کرت غیر تک  
 فقال عمر بانی و امی یا رسول الله علیک اغار و منها ما رواه ابن ماجه عن النبی صلی الله  
 علیه و آله و سلم انه قال ذلک الرجل الرفع اتی و ربه فی الجنة قال ابو سعید و الله  
 انک انما نری ذلک الرجل الا عمر بن الخطاب حتی مضی سبیله و منها ما اخرج ابو عیسی عن عمار بن  
 یاسر انه قال صلی الله تعالی علیه و آله و سلم ما قدمت ابابکر و عس و لکن الله قد هما و منها  
 ما اخرج ابو عیسی عن قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اتانی جبریل فقلت یا جبریل  
 حدثنی ببضائل عمر بن الخطاب فقال لوجه تک بالبث لوج فی قوم ما نفدت فضاکم و ان  
 عمر حسنه من جنات ابی بکر و منها ما رواه الترمذی و ابن ماجه عن علی بن ابی طالب عن انس



رضی الله تعالی عنهما علیه السلام قال ابو یوسف و عمر سیّد کبیر اهل البیت من الاولین و الاخرین  
 النبیین و المرسلین و منها ما روی البخاری و مسلم عن ابی موسی الاشعری انه قال کنت مع النبی صلی الله  
 علیه و سلم فی حایط من حیطان المدینه و جاور رجل فاستفتح فقال النبی صلی الله علیه و السلام افتح  
 و بشره بالجنه فتحت لفاذا ابو یوسف یسر بهما قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم محمد الله  
 ثم استفتح رجل فقال لی افتح و بشره بالجنه علی بلوی یصیب فی اذن عثمان بن عفان فاجبت بهما قال النبی  
 صلی الله تعالی علیه و آله و سلم محمد الله سبحانه قال و الله المستعان هذا و الا یضربکم الله و لا یخرجکم من  
 بطریق و حی بوده فلام که اخراج و تفریق دائمی مراد آنست و بر بوده باشد چنانچه اندوید که اخراج موقت  
 و تفریب موحل خواسته باشد چنانکه آنست و علیه الصلاه و السلام و در حد زنا فرموده الیکم بالکفر  
 جلد ماته و تفریب عام و چون امیر المومنین عثمان بن عفان توفیق اخراج اطلاق داشت بعد  
 معنی مدت عقوبت و تفریب او را بحد آورده و لا یخرجکم و فی آیه لا یخرجکم و لا یخرجکم از مودت  
 کفار سکن و کفر مراد ان ثابت نشده که مودت او منسوخ باشد فافهم و لا یخرجکم و لا یخرجکم  
 بخط الشوار و تفریب ثانیاً بطریق منع و مناقضه گفتند که در مودت خلفای نشاء از حضرت پیغمبر  
 صلی الله علیه و آله و سلم متفق علیه فریقین نیست چه در کتب شیعه اثری از ان نیست و آنچه دلالت  
 بر مودت کند مثل روایتین مذکورین و غیرهما در کتب فریقین مسطور است و نیز در بعضی از اهل سنت  
 تجویز وضع حدیث برای صلوات کرده اند پس اعتماد بر حدیث غیر متفق علیه نیست اقوال فی دفع الکمال  
 بطریق اثبات المقدمه المنوعه و الله سبحانه اعلم چون شیعه از کمال تعصب و عناد لمن سلف  
 بوسب خلفای ثلثه بلکه تکفیر ایشان را اسلام و عبادت خود خیال کرده و احادیث صحیح کلام را  
 و مناقب ایشان بی سند و دلیل حجج می کنند و تحریفات و تصرفات در آنها ینمائیت حتی در کلام الله  
 که مدار اسلام بران است و از صدور اول تو اتر منقول است و بی شبهه با و راه ضایفه  
 و قبول زیادت و نقصان نمیکند آیات مختصره و کلمات موقوفه در می آورند و در آیات قرآنی  
 تصحیفات ینمائند چنانکه در کتب ان علینا جمعه و قرآنه فاذا قرأناه فاتبع قرآنه باین طریق تصحیف  
 و تحریف میکنند ان علینا جمعه و قرآنه فاذا قرأناه فاتبع قرآنه از کمال ضلالت میگویند که بعضی  
 آیات قرآنی را حضرت عثمان پوشیده داشته است که در مدایح اهل بیت بوده اند و آنها را

بجای

داخل قرآن نداشت و نیز سابقاً گذشت کطائف از ایشان شهادت زور از برای نفع و صلاح گرفته خود  
 تجویز کرده اند پس بواسطه این مفاسد مورد لعن گشتند و عناد و عدالت ایشان را سایر طرف شد  
 و کتب مدونه ایشان از درجه اعتبار ساقط شدند و حکم تورات و انجیل مؤثر نگرفتند و در کتب  
 اهل سنت مثل صحیح بخاری که اصح کتب بعد کتاب الله است و صحیح مسلم و غیره عاجز از مدایح و تقطیم  
 خلفای ثلثه نیست و آنچه ایشان از خدا طبقه و انحراف منزلت خود ذم خیال کرده اند تصور باطل  
 و خیال فاسد است و از قبیل وجدان صغیر است که مشکر را بخانه دانه تحقیق آن بالا گذشت  
 و اما الذین فی قلوبهم ریح فیه یعلمون انما یشرکون باقتضای این آیه گفته اند که بعضی اهل سنت وضع حدیث  
 برای صلوات تجویز کرده اند پس اعتماد بر حدیث غیر متفق علیه نیست بر تقدیر سبب که اهل سنت کلام  
 آن بعضی رد نکنند و در مقام انکار او ینباشند و انکار کنند آن نماینده و الواقع لیس که کذب بلکه  
 ایشان در کتب خود کذب و افتراء را در تصحیح کرده اند و از درجه اعتبار ساقط نموده  
 قلا یعوذ الیه من شئ و لا یستسبحن الا الواضح بالباطل الظاهر البین بطلان و انقیاد شیعه در جواب  
 بطریق منع گفتند که مخالفت خبر واحد لازم که کفر است چه مخالفت اخبار احاد از مجتهدین واقع شده  
 پوشیده نماند که احادیثی که در توصیف و تقطیم خلفای ثلثه دارند گشته اند اگر چه از روی  
 القاطا احاطه ما از اکثره رواه و تعد و طرق آنها محدود تر معنوی رسیده اند که امر و تشکیک نیست  
 که انکار مدلول کفر است و مخالفت چنین اخبار احاد از مجتهدین واقع شده است و بلکه امام  
 ابو حنیفه رحمه الله که رئیس اهل سنت است مطلق خبر واحد بلکه اقوال صحابه را بر قیاس مقدم میدارد  
 و مخالفت آنها تجویز نمیکند و اینها شیعه بعد تسلیم و رد و قبح خلفای ثلثه در جواب گفتند و منع  
 مقدمه صحیح نموده اند که تقطیم و توقیر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت بخلفای ثلثه  
 قبل از صدور مخالفت از ایشان بود و لا اله الا الله و سلامه عاقبت نمیکند چه عقوبت قبل صدور  
 عصیان یا آنکه معلوم الصدور باشد لائق نیست لهذا حضرت امیر از عمل ابن طلحه خبر داده  
 عقوبت نفرموده پوشیده نماند احادیثی که در مدایح ایشان دارند گشته اند دلالت بر حسن  
 و سلامه عاقبت می کنند و از امن خلفای بعد چنانکه از احادیث مذکور هم این دلالت مفهوم  
 میشود و امثال این احادیث از صحاح و حسان بسیار است و چنانچه عقوبت



قبل صدور عصیان یا آنکه معلوم الصدور باشد لائق نیست بمجین مع کسی که معلوم الذم و جوب  
 عقوبت هم است و مراد از نیست فور و الم یل حلل حستم حالا و اما لهذا حضرت امیر  
 ابن الحجاج را بهر چند عقوبت فرموده و ملج و توصیف او به بی وجوب نکرده و اعتبار تقصیر و تو قیر او  
 هم داشته تحقیق این بحث در کربیه لقد رضى الله عن المؤمنین مذکور خواهد شد  
 قال علامه و راه النهر رحمهم الله سبحانه خلقه خلقا ثلاثة بمقتضاه کرم الله لقد رضى الله  
 عن المؤمنین از میان یو تک تحت الشجرة برضوان حق ملک متان مشرف شده اند پس  
 سب ایشان کفر باشد شقیه در جواب بطریق متافقه گفتند و استلزام مرضوان  
 ایشانرا منع نموده و گفتند که مدلول آیت عند التذقیق رضای حضرت الله تعالى است  
 از فعل خاص که بعیت باشد کسی مگر این نیست که بعضی افعال حسنه مرصیه از ایشان واقع است  
 سخن درین است که بعضی افعال قبیحه از ایشان بوجو آمده که مخالف آن عهد و بعیت است  
 چنانکه در امر خلافت مخالفت نفس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم نمودند غصب خلافت  
 کردند حضرت فاطمه را از کرده ساختند چنانکه در صحیح بخاری مذکور است و در مشکوٰۃ در مناقب  
 آن حضرت علیها الرضوان منقول است که من اذا باقدا ذاتی ومن اذا انی فقد ازی الله کلام  
 صادق بمضمون ان الذین یؤذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة فاطم است  
 حاصل که بواسطه این افعال ذمیه و منع وصیت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و مختلف  
 از حبش اسما مور و طعن و ذمت خداوند چه سلامت عاقبت بحسن خاتمه اعمال و وفا کردن  
 بحضرت رسول متعال است و اقوال و اثبات المقدرة المتوعة و بیان الاستلزام مدلول  
 آیه کریمه تحقیقا و تدقیقا رضای حق است سبحانه از مؤمنان در وقت جمیع ایشان بان  
 سرور علیه الصلوة و السلام غایه مافی الباب ان التذقیق یفصی الی علیهم یمین رضاه سبحانه عنهم  
 نعم کون البیعة مرضیة انما یفهم من انما لم یکن علیها المصنعة کیون یجوز الاربعة عشر من  
 کیون هی مرضیة بال طریق الاول و اما ان البیعة هی المرضی علیها الصالة مع عدم کون الموصوفین  
 بها مرضیین کما زعموا انما لا یفهم احد کمالا یخفی علی من له ادنی و رایة فی اسلمب الکلام و لما  
 التمس علیهم اسحق سموا خطا بهم تدقیقا پس گویم جماعه که حق سبحانه و تعالی از آنها راضی شده باشد

و دانسته باشند سر او را و اطمینان از سکنت و طماننت بر آستان نازل فرموده باشد که اول  
 علیه قول سبحانه بعدة تعلم ما فی قلوبهم فانزل السکینه علیهم و آن سرور علیه الصلوة و السلام ایشانرا  
 بجنبت بکثر ساخته باشد از خوف سر خاتمه و نقص عهد و بعیت مصنون و مامون باشند  
 علی انما نقول اگر مراد از آیه رضای حق سبحانه و تعالی باشد از ان فعل خاص که بعیت است کما  
 زعموا گویم هر گاه که حق سبحانه از جمیع ایشان راضی شد و این قول را استحسن ساخت جماعه که  
 بآن موصوف اند مرضی و محمود و العاقبة اند و آن آوان افعال را کفار را رضی نیست و همچنین از  
 اعمال جماعه که مذموم العاقبة و آن آوان افعال را مستحبین ساخت اگر چه فی نفسه احسن و  
 صالح باشند و در باب اعمال صالحة ایشان میفرماید و الذین کفوا اعمالهم کسرا ب یقیت  
 بحسبه الظان ما رحتی از اجاوه نم بیده شد و در جاست دیگر میفرماید من یرتد عنکم عن دینه  
 فیت و هو کافر فاولک جملت اعمالهم فی الدنیا و الآخرة پس فعلیکه در آخرت کار نیابد و تاخیر  
 شود رضای حق سبحانه و تعالی از ان فعل بسیج معنی ندارد و رضای نهایت مرتبه قبول است  
 در و قبول خداوندی عز و جل یا اعتبار مال است انما العیرة للخواصم فذاورد نفس از حضرت پیغمبر  
 صلی الله علیه و سلم از برای خلافت امیر المؤمنین علی رضی الله تعالی عنه ثابت شده است  
 بلکه دلیل از انقطاع و رد و آن که اگر رد و میافت بخواه منقول میشد لانه مما یؤخذ و ادعی علی قلعه  
 کفیل الخطیب علی المنبر و نیز از حضرت امیر این نفس احتجاج میکرد و ابو بکر فرمود از خلافت  
 منع می ساخت چنانکه ابو بکر از انصار را از امامت منع میکرد و خبر الائمة من قریش و انصار قبول کردند  
 و ترک امامت نمودند قال شایخ التقرید و کیف یرغم من له ادنی مسکنة ان اصحاب  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم مع انهم شخوة خائرم و قتلوا اقا ربهم و عشارهم فی نصره  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم و اقامه شریعة و انقیاد امره و اتساع طریق انهم  
 خالفوه قبل آن یدفعه مع وجود هذه النصوص القطعیة النظامرة الدالة النصوص علی المراء  
 بل جهنا امارت و روایات را با لید با جماعه القطع بعدم مثل النصوص و بل انها لم تثبت  
 فمن یؤتی به من المحدثین مع شدة محبتهم لایر المؤمنین و تعلیم الاحادیث الکثیرة فی مناقبه  
 و کماله فی امر الدنیا و لم یقل فی خطبه و رساله و مفاخراته و محاسنه و عند اخره عن البیعة جعل



امرا خلفه شوری بین ستمه نفوذ علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنهما  
روید که حتی بقول الناس هذا عم رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم تابع ابن عمره فلا یختلف  
نکست ایشان وقال ابو بکر ووددت انی سالت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم  
عن هذا الامر فینبوا وکننا لانتازعه وعلی بن معاویة بیعتة الناس له لانهم من النبی صلی الله  
تعالی علیه وآله وسلم وحتی ظاهر از آن حضرت قاطعه علیها الرضوان که در حدیث وارد گشته است  
مطلق بهر وجه که امر است نخواهد بود زیرا که آن حضرت رضی الله تعالی عنهما در بعض اوقات از  
حضرت امیر رضی الله تعالی عنه آزار داشتند چنانکه در اخبار و آثار آمده و نیز حضرت پیغمبر صلی الله  
علیه وآله وسلم بعض اوقات خود را فرموده لا توفرنی فی عاتقکم قال ابو یوسف وانی ثوب امرأة لا عاتق له  
عاتق را آزار خود فرموده و شک نیست که حضرت صدیق علیه السلام از حضرت امیر  
آزار داشته پس گوئیم تواند بود ایذائی که در احادیث نبی ازان وارد گشته است مخصوص با  
باید اسے که از هوا سنی نفسانی و اراده شیطان بوده باشد و آزار س که از عمر اظهار  
کلمه ای که مطابق حدیث و نقل است حاصل شود مستوع و منعی عنه نباشد و معلوم است  
که باعث آزار آنحضرت زهر علیها الرضوان از صدیق اکبر بود بواسطه منع ارث از فدک  
بوده و صدیق رضی الله عنه در منع آن تمسک بحدیث نبوی علیه الصلوة والسلام بوده که نحن معاشر الانبیاء  
لا نورث ما ترکناه صدقة تابع هو ارنفانی داخل و عید نباشد اگر که گوید که چون  
صدیق علیه الرضوان تمسک بحدیث بوده و حکمی که ازان حضرت سرور علیه الصلوة  
والسلام شنیده بود نقل کرده و حضرت زهر علیها الرضوان چسب در غضب شده  
و آزار کشیده که آن آزار فی الحقیقت آزار آن سرور بوده و هو منعی عنه در جواب گوئیم که  
این غضب و آزار احتیاری و قصدی نبوده بلکه مقتضای طبع بشری و جبلت عصری بوده که  
داخل تحت قدرت و اختیار نیست و منعی بآن تعلق ندارد و قاضی قال علماء ماوراء النهر  
حضرت الله تعالی ابو بکر را صاحب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم خوانده و صاحب پیغمبر  
قابل ذم و لعن نیست تشدید در جواب بطریق منع گفتند که آیه قال لعلما جید و هو یجادره  
الفرق طل است بلکه صاحب سلم و کافرو حق است یا صاحبی السجیة ارباب

متفقون خیر ام الله الواحد القهار نیز مؤید مقصود است پس حضرت یوسف علیه السلام که پیغمبر است  
و کس را صاحب خود خواند که بت پرست بود ندیش ظاهر شد که مجرب صاحب پیغمبر بودن دلیل  
خوبی نیست هرگز راوی بهیچ وجه دنداشت اقوال مثبته المتقدمة المتنوعه که صاحب بشرط  
مناسبت البیة مؤثر است و آثار تاثیر آن مصادم بهر ایت و معارض عرف و عادت است  
بزرگ میفرماید که از آثار صحبت منکر است چنانکه او را مقرر شد و چون در میان مسلم  
و کافر مناسبت متحقق شود از قبول تاثیر صحبت یکدیگر محروم با آنکه منقول است لکن در وقت پرست  
از بکست صحبت حضرت یوسف علیه السلام مسلمان شدند و از کیش مشرکان سزاگشتند  
پس حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه با وجود مناسبت تام از سعادت صحبت آنحضرت  
علیه الصلوة والسلام محروم شد و از کمال و معارف او محروم ماند و حال  
آنکه آن سرور علیه الصلوة والسلام می فرماید ما صب الله شیانی صدی الا و قد صیبت  
فی صدری ابی بکر بن حنیف من سببت بشیر فاما صحبت افزون تر لهذا حضرت صدیق رضی  
از جمیع اصحاب افضل گشت و هیچ یک از آنها بر تیره او نرسید چه مناسبت بآن سرور  
از همه بیشتر داشت قال علیه الصلوة والسلام ما فضل ابو بکر بن کثرة الصلوة ولا کثرة  
القیام و لکن شی و قرع قلبه عما گفته اند که آن شی حسب پیغمبر است صلی الله تعالی علیه وآله وسلم و القاتل  
انصاف باید کرد که چنین صاحب پیغمبر چون قابل ذم و لعن باشد کبریت کلمه صحیح من افواههم ان یقولون الا کذا یا قال  
علما ماوراء النهر که حضرت امیر با وجود کمال شجاعت در وقت بیعت مردم با خلفای آنش بودند و منع نفرمودند و خود نیز  
متابعیت فرمودند و این نیز دلیل حقیقت بیعت است و اگر تعلق آنحضرت لازم آید ضعیف  
در جواب بطریق تقنین گفتند و بالزام مشترک روان کردند و لیکن توجیه بطریق المنع الیه کمالا  
نیست علما من له ادنی درایتة فی المناظرة و نمودند که قبل از آنکه حضرت امیر از پیغمبر  
تکفین قاریغ شدند خلفای ثلاثه در تعقیب بنی ساعده اکثر اصحاب راجع کرده بر اسے  
ابی بکر بن سعید گرفتند آن حضرت بعد از اطلاع بر اسے قلت اتباع و هم باکر  
اهل حق یا باعث دیگر مباشرت صرب نه شد و فلان دلالت بر حقیقت بیعت میکند  
چه حضرت امیر با کمال شجاعت در ملازمت حضرت پیغمبر و سایر صحابه



با کفار قریش جنگ نموده از مکه معظمه مهاجرت نمودند و بعد از مدتی که متوجه مکه شدند در حرمه مدینه  
صلح نمودند و مراجعت فرمودند پس هر دو همیکدیگر برائت جنگ نکردند حضرت مغیره و حضرت امیر  
و سایر صحابه گنجد برای جنگ نکردند حضرت امیر تنها میگذشت مع شمشیر و الدج ظاهرات  
که حقیقت کفار قریش اصلاً متصور نیست و نزد اهل تحقیق این نقض دریا لایز جاری است  
چون فرعون در دعوت خدائی چهار صد سال پرسند سلطنت بوده و هر یک از خلفاء  
او نمرد و غیره همانیز سالها درین دعوت باطل بودند و حضرت الله تعالی بکمال  
قدرت ایشان را مالک نموده هرگاه در راه حق سجان تاخیر در دفع خصم گنجد در ماده بنده  
تنها بطریق اولی میگذشت و آنچه فرمود که حضرت امیر با ایشان بجعت کردند و وقوع آن  
بلا اکراه و تفسیر ممنوع است اقول فی حل الاشکال و الله سبحانه اعلم بحقیقه الحال که  
علمای ماوراءالنهر بموجب تاخیر حرب حضرت امیر بحضرت ابی بکر و متابعت او  
الصدیق رضوان الله علیه خلافت ابی بکر رضی الله تعالی عنهما ساخته اند و شک نیست  
که آن منتقن نمیشود و تاخیر حرب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و معجده و سلم  
و بارک با کفار قریش و تاخیر ایاک الله تعالی فرعون شداد و نور در اچشقی ثانی از دلیل  
در اینجا اصلاً محقق نیست بلکه نقیض آن ثابت است زیرا که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله  
و سلم و بارک حضرت الله تعالی غیر از دوست و تشیع ایشان نه فرموده و جز نبیدی  
ما ذکرده اند فاین بذامن ذلک و چون شیعه در بعیت امیر لصدیق رضی الله تعالی عنهما  
مجال انکار نداشته که این خبر بحد تو اتر رسیده و انکار آن مصادم بدیهه عقل بود و ضرورت  
با کراه و تفسیر قائل گشتند و در ابطال خلافت صدیق رضی الله تعالی عنهما بهتر از این  
مجال سخن نیافتند و مخلصه از برای خود ازین توانستند پیدا کرد و اقول فی بیان حقیقه  
خلافت الصدیق رضی الله تعالی عنهما در رفع احتمال الاکراه و التفتیه که اصحاب کرام  
رضی الله تعالی عنهم بعد رحلت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و بارک  
پیش از دفن بجنب امام مشغول گشتند و نصب امام را بعد از انقضای زمان نبوت  
واجب دیدند بل جلوه اهم الواجبات زیرا که آن سرور علیه السلوٰه و السلام امر

فصل دوم

فرموده بود یا قاتله حد و دوسه نفوس و تنهیز حیوش از براس چهار و حفظ اسلام و مسالمت  
او احب المطلق الایه و کان مقدور اتمو و احب لکن صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه  
گفت ایها الناس من کان یعبد محمد فان محمد اقد مات ومن کان یعبد الله فان الله  
لا یموت لایلدن الامر من یقوم به فانظروا دها تو از آراء کم فقالوا صدقت پس اول حضرت عمر  
بعیدین معیت کرد رضی الله تعالی عنهما بعد از آن جمیع اصحاب از مهاجرین و انصار رضی الله  
تعالی عنهم معیت کردند و بعد از بیعت ایشان حضرت ابی بکر رضی الله تعالی عنه بدر بنبر برآمد  
و بجانب قوم ملاحظه نمود زیر برار رضی الله عنه نیافت فرمود که حاضر سازند چون حاضر  
گشت صدیق رضی الله تعالی عنه فرمود که میخوای که اجماع مسلمانان را بکنی زیر برار رضی الله  
تعالی عنه گفت لا شریب یا خلیفه رسول الله پس بعیدین رضی الله تعالی عنه بیعت کرد  
یا حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه در قوم ملاحظه فرمود حضرت امیر رضی الله  
فرمود که طلبند چون حاضر شد صدیق گفت که میخوای با جماع مسلمانان شکست آری گفت  
لا شریب یا خلیفه رسول الله فابع حضرت امیر و زیر برار اجماع تاخیر بیعت  
نمود عذر گفتند که ما غضبنا الا تاخیرنا عن المشورة و انما نری ابی بکر احق الناس  
بها ان لصاحب الغار و اتانفرت شرفه و خیره و لقد امره رسول الله صلی الله علیه و آله  
وسلم بالصلوة بین الناس و هو قال الشافعی رحمه الله علیه باج الناس علی خلافة  
ابی بکر و ذلک ان انتظار الناس بعد رسول صلی الله علیه و آله و سلم فلم یجد و اتحت  
ادیم السامیة را من ابی بکر فرموده و قاهم و ایضا اجماع است بر حقیقت خلافت یکبار  
ابی بکر و علی و عباس واقع شده بود و علی رضی الله عنه و عباس رضی الله عنه با بکر متنازع نکردند  
بلکه بیعت کردند پس اجماع بر امامت ابی بکر تمام شد چه اگر ابو بکر بحق نمی بود علی و عباس رضی  
یا و متنازع میکردند چنانچه علی رضی الله عنه متنازع کرد یا و جو دشوکت از معاویه  
طلب حق کرد تا آنکه خلق کثیر را بکشتن و ادعای ان الطلب اذ ذاک اشد و فی اول الامر  
لکون عهدهم با بنی اقرب و مهمهم فی تنفیذ احکامه ارفع و انقض عباس از امیر طلب بیعت کرد  
و امیر قبول نکرد اگر حق جانب او میدید قبول میکرد و حال آنکه زیر برار کمال شجاعت با وجهه نوباشم و

فصل دوم



جمعی کثیر را متفق بودند و اجماع کافی است از برای حقیقت خلافت ابی بکر نه اگر چه نص به خلافت او  
 وارد نشده کما قال جمهور العلماء بلکه اجماع اقوی است از نصوص غیر متواتره چه مدلول اجماع قطعی است  
 و مدلول آن نصوص ظنی یا آنکه گوئیم که نصوص هم وارد گشته اند از برای حقیقت خلافت  
 کما ذکره المحققون من المحدثین و المفسرین یعنی قول الجمهورین علماء اهل السنه علی ما ذکره  
 بعض المحققین انه علیه الصلوٰه و السلام لم یص علیها لانه اجدانه لم یامر بها لاحد و ما ذکرنا قلیم  
 حقیقه خلافت الصدیق و طبل جهل الکراره و تشبیه تقبیه آن زمان احتمال داشت که اهل  
 آن عصر تابع حق نمی بودند و بیجا دست خیر القرون فرقی متعده نمیکشیدند قال ابن الصلاح  
 و المنذری الصحابه کلمه عدول و قال ابن الحرم الصحابه کلمه من اهل البجته قطعاً قال سباج  
 و نقالی لا یتوی منکم من اتفق من قبل الفتح و قاتل اولئک اعظم درجه من الذين اتفقوا  
 من بعد و قاتلوا و کما وعد الله انهم المحاطبون فثبت لهم المحسن و هی البجته و لا یقوتهم  
 ان التقید بالاتفاق و القتال فیها یخرج من لا یضعف بذلك منهم لان تلك الیقود  
 خرجت بخرج الغالب فلا مفهوم لها علی ان المراد من الصفه بذلك و لو بالقوة و العزم  
 و انفع الکراره و تقبیه مستلزم نقصان حضرت است کرم الله سبحانه و وجهه زیرا که در کراره  
 ترک عزیمت است و در تقبیه گمان حق که منعی عنه است هر گاه مؤمن غای جماعاً ممکن ترک اولی  
 را رضی نشود و مرکب منعی عنه نگردد و کیفیت اسد الله و روح نبوت رسول الله صلی الله  
 تعالی علیه و آله و سلم که در شجاعت و مقدری بی نظیر و در ملک چندین امور ناشایسته  
 گردد و اینها از کمال جهالت و فرط غفالت قدح آنحضرت راجع گمان کرده اند و نقصان او را  
 کمال دانسته لکن این سوء علمه فرآهستاد و قول علماء ما و را القهر چون شیعه سب و لعن  
 حضرت شیخین و ذی النورین و بعضه از ازدواج طاهرات رضوان الله تعالی علیهم اجمعین  
 که کفر است بخویش گفتند بر یاد شاه اسلام بلکه بر سایر نام بنابر امر ملک علام قتل و قمع آنها  
 اعلام آنکه این سخن داخل لازم است و تخریب اینها و اخذ اموال و امتعه ایشان حرام است  
 شیعه در جواب بطریق منع گفته اند که تاریخ عقاید النقی در بیان سب شیخین کفر باشد  
 اشکال کرده و صاحب جامع الاصول شیعه را از فرق اسلامی شمرده و صاحب موقت

بجته

چ

برین رفته و نزد امام محمد غزالی سب شیخین کفر نیست و شیخ افغری شیعه را بل اهل قبله را کافر  
 بنید اندیش آنچه این حضرت در تکفیر شیعه گفته نه موافق بسبیل مومنان است و نه مطابق  
 حدیث و قرآن اول مبتدای المقدمه المنعونه که سب شیخین کفر است و احادیث صحیح بر آن  
 دال است منها ما اخرج المحامی و الطبرانی و الحاکم عن عوف بن عوف بن ساعده انه صلی الله علیه و آله  
 و سلم و بارک قال ان الله تعالی اختارنی و اختارنی اصحاباً یجعل منکم وزراء و اولیاء و هم اهل  
 فحش سبهم فلیقتله الله و الملائکه و الناس اجمعین لا یقبل الله منته صر فاولا عدلا  
 و کما اخرج الدر المنطنی عن علی بنی الله تعالی عنه عن النبی صلی الله تعالی علیه و آله  
 و سلم و بارک قال سیاتی من بعدی قوم یقال لهم الرفقه فان اوکم قاتلوهم فانهم  
 مشرکون قال قلت یا رسول الله ما العلایه فیهم قال لیرکبوا علیک بالیس فیک و یعطون علی السلف  
 و اخرج عزمین طرق افغری نحوه و زاد عنه و آیه ذلک انهم یسبون ابائکم و عمرکم من سب  
 اصحابی فلیقتله الله و الملائکه و الناس اجمعین و امثال این حدیث بسیار آمده است کاین  
 رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و انقض سب شیخین موجب بغض ایشان است و بغض ایشان  
 کفر است بجز من بعضهم فقد ابغضت و من اذاهم فقد اذانی و من اذانی فقد اذی الله  
 و ایضا اخرج ابن عساکر ان رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم قال حب ابی بکر و عمر  
 ایمان و بغضهما کفر و اخرج عبد الله بن احمد عن انس مرفوعاً انی لا رجوع لاسی فی حبهم مانی قول الله  
 الا الله و بغض ایشان را بر حب ایشان مقایسه باید کرد و لا نهما علی طریقی نقیض و در سب شیخین مومن  
 موجب کفر است چنانچه در حدیث صحیح وارد است من رمی رجلاً بالکفر قال عدو الله و کس  
 که ذلک احسان کما قال و لا رحمت علیه و ما یقین میدانیم که ابی بکر و عمر مومنانند و دشمنان خدا  
 نیستند و بیشتر بخت اندیش تکفیر ایشان راجع بقا کائن باشد بمقتضای آنچه پیشتر بگویم  
 این حدیث اگر چه خبر واحد است اما تکفیر از و معلوم میشود اگر چه جاجلا و کاف و شود و قال امام  
 عصره ابو زرعه الرازی من اهل شیوخ الاسلام اذا رایت الرجل یقصد احدا من اصحاب  
 رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم فاعلم انه زعمی و ذلک لان القرآن حق و الرسول  
 حق و ما جاریه حق و ما روی علینا ذلک کلمه الامن الصحابه یعنی الله تعالی عنهم من جرم اتهام ارا



ابطال کتاب دانسته فیکون الحجج بهم القیق و حکم علیه بالزندة و الصلوة و الکذب و القتل  
 و لا انصار یؤاخذون الحق و قال سهل بن عبد الله التستری و تا میگوید به علما و زهاد معرفت و جلالت  
 لم یؤمن رسول الله صلی الله تعالی علیه و سلم من سب اصحابه و سب عبد الله بن المبارک و  
 کفایت به جلالت و علما ایها افضل معاویه او عمر بن عبد العزیز فقال الغبار الذی دخل القف  
 فرس معاویه رنم رسول الله صلی الله تعالی علیه و سلم و سلم خیر من عمر بن عبد العزیز کذا مر  
 اشارت به آنکه الی ان فضیله صحیح و روایت صلی الله تعالی علیه و سلم و سلم لا یعد له  
 شی و هذا فی غیر اکابر الصحابة رضوان الله علیهم ممن لم یضم الایحود روایت صلی الله تعالی  
 علیه و سلم و سلم قیالک فی من ضم الیه ما قال مع صلی الله علیه و سلم و سلم افی زنده بامره  
 اولقل شی من الشریعة الی من بعده او الحق شی من ماله سبیل فذا اعمالا لکن ادراک  
 فضل و شک نیست که فحین از اکابر صحابه اند بلکه افضل ایشان پس تکفیر بلکه تقیص ایشان  
 موجب کفر و زندقه و ضلالت باشد کما لا یخفی فی المسبوط علیهم و الله تعالی لا یجوز الصلوة خلف الواضع  
 لانهم انکروا خلافة الصدیق و قد جمعت الصحابة علی خلافة و فی الخلاصة من انکراف خلافة  
 الصدیق فانه کافر و بکفره الصلوة خلف صاحب هوی و بدعت و لا یجوز خلف الرافضة  
 ثم قال ان کان هوی کفر بها لا یجوز و لا یجوز و بکفره و کذا من انکراف خلافت عیسی بنی المصح  
 هرگاه انکار خلافت ایشان کفر باشد فلیت حال من سبهم و لعنهم پس ظاهر شد که تکفیر شیعه  
 مطابق احادیث صحیح و موافق طریق سلف است و آنکه از بعضی از اهل سنت عدم  
 تکفیر شیعه نقل کرده اند بر تقدیر صحیح و دلالت آن بر عدم تکفیر اینها محمول بر توجیه و تاویل است  
 لیطابق الاحادیث و مذموب هموار علما و ائمه شیعه از سب و لعن حضرت عائشه صدیق  
 زوجیه آنحضرت علیها الرضوان سبب مخالفته و لعن و تشیع کافر شدند و گفتند که  
 آنچه از حبش و فحش در باره عائشه بشیعه نسبت کرده اند حاشا ثم حاشا اما چون عائشه  
 مخالفت امر و قرن فی بیوتن نموده بنصره در آمده و بحرب آنحضرت اقدام نموده  
 و حکم حدیثی حربی حرب حضرت امیر حرب حضرت پیغمبر است صلی الله تعالی علیه و سلم  
 و محارب پیغمبر یقینا مقبول نیست سنا برین مورد لعن شده پوشیده نماند

که امر با زنده بوی و نهی از خروج آنها مطلق که شامل جمیع احوال و ازمه باشد مراد نیست و  
 خروج بعضی از اولاد آن سرور علیه الصلوة و السلام با او در بعضی اسباب بر آن دلالت  
 میکند پس امر با زنده بوی مخصوص گشت بوقت دون وقت و حال دون حال و در هر یک  
 عام مخصوص بعضی شد و عام مخصوص بعضی از روی مدلول ظنی است مجتهد را  
 جائز است که افراد دیگر هم بعلت مشترک از آن اخراج نمایند و شک نیست که حضرت  
 صدیق رضی الله تعالی عنهما عالمه و مجتهد بوده و ترند از ابی موسی روایت میکند  
 که او گفته که ما آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم حدیث قط فسالنا  
 عائشه الا و حیدنا عندنا منه علا و همچنین ترندی از موسی ابن طلحه روایت میکند که او گفته ما رایت  
 احدا الا فصیح من عائشه رضی الله تعالی عنهما پس تواند بود که حضرت صدیق از خروج خود را  
 در بعضی اوقات یا بعضی احوال از برای بعضی منافع و مصالح از آن مخصوص کرده باشد  
 و لا محذوریه و لا لعن علی انما نقول الظاهر من آیه نهی الخروج بلا سر و حجاب کامل  
 علیه قوله سبحانه بعده و لا تبرجن تبرج الباطنیة الاولی و اما خروج مع الستر و الحجاب فخرج  
 عن النبی و خروج حضرت صدیق از برای اصلاح بودن برای حرب کما قال  
 بعضی المحققین و اگر از برای حرب باشد چنانکه مشهور است فلا یاس به ایضاً لانه عن اجتهاد  
 لا عن هوی چنانکه شایع مواقف از آدمی نقل میکنند که واقعات جل و صفین از روی اجتهاد بود  
 و المجتهد و امکان مخطی الا انما اخذة علیه قال القاضی البیضاوی فی تفسیر قوله تعالی لو لا کتاب  
 من الله لو لا حکم من الله سبق اثبات فی اللوح و هو ان لا یعاقب المخطی فی اجتهاده  
 یا آنکه گوئیم خطای مجتهد هم ترند خداست عز وجل هدایت است کما نقل رزین عن  
 عمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول  
 و سلم و یبارک لیکول رسالت ربی عن اختلاف اصحابی من بعدی فاوحی الله الی یامحمد ان  
 اصحابک عندی بمنزلة النجوم فی السماء بعضها اقرب من بعض و اکل نور من اخذ بشی ما هم  
 علیه فوعند من علی هم قال اصحابی کالنجوم یا هم اقتدیتم بمتدیتم و حدیث حاکم  
 حربی تواند بود که نزد حضرت صدیق رضی الله تعالی عنهما بغوت نرسیده باشد







من الدنيا عن علي بن ابي طالب قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ما من عبد رزق الله من الدنيا شيئا  
 يا بني صلى الله عليه وآله وسلم ما كان يغفل عن ذلك وعن ابن عباس رضي الله تعالى عنهما قال كان رسول الله  
 صلى الله عليه وآله وسلم على علي بن ابي طالب قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يا علي ما من عبد رزق الله من الدنيا شيئا  
 عليه وآله وسلم نعم الركب هو عن عائشة رضي الله تعالى عنها قالت ان الناس يخرجون يهدوا بهم يومها  
 فيقولون بذكر من رزق الله رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وبارك وقال ان نساء رسول الله  
 صلى الله عليه وآله وسلم وبارك كن حزين فرب في عائشة وحفصة وصفية وسودة والحرب الاخر لم يزل  
 سائر نساء رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فكل من حزن فرب في عائشة وحفصة وصفية وسودة والحرب الاخر لم يزل  
 بارك بكن انفس فيقول من اراد ان يهدي الى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فليهد الى عائشة فانها كانت  
 فقال لها لا تؤذي في عائشة فان الوحي لم ياتي وانا في نواب امرأة الاعايشة قالت اتوب الى الله  
 من اذ كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فاعلم ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كان فلكا  
 فقال يا بنيتي يا عيسى ما احب قالته لي قال فاجبي بذه عن عائشة رضي الله تعالى عنها  
 قالت ما عزت علي احد من نساء النبي صلى الله عليه وآله وسلم وبارك ما عزت علي خديجة وما رايتهما  
 ولكن كان لي ذكر ما ورثا فخرج الشاة ثم لقطها اعضاءهم معشاه في صدق خديجة فربا قلت لك ان  
 لم ين في الدنيا امر الا خديجة فيقول انها كانت وكانت وكان في نهاده عن ابن عباس رضي الله تعالى  
 عنها قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وبارك العباس مني وانا منه وعنه قال قال رسول  
 الله صلى الله عليه وآله وسلم اجوا الله ما يغزوكم من نعمته واجوبني بحب الله واجوا اهل بيتي بحبي  
 وعن ابي ذر قال وهو اخذ بياب الكعبه مع النبي صلى الله عليه وآله وسلم يقول الا ان مثل  
 اهل بيتي فكم مثل هيفه فوج من كبهاني ومن تخلف عنها فلك فليكن في آخر الياسته اكي حوت بني فاطمه  
 كبر قول ايمان ثم خاتمه في اكد عودم ردني وبقول من دوست ودامان آل رسول و الحمد لله  
 وسلام على عباده الذين اصطفى صلى الله عليه وآله وسلم ولوالذي حق النبي العربي واهل بيته واهل بيته واهل بيته  
 بجزمة مجمع احباب المحضره المديني صلى الله عليه وآله وسلم وبارك عند خلقه ورضي نفسه ورضي  
 عرشه وداو طلات محمد بن سجاد علي الاقوام والقبلة والسلام على محمد النبي الامي سيد الانام الى يوم القيام

تمام شد رساله رد و افض

رساله مصطلحات صوفيه كرام

بسم الله الرحمن الرحيم

پس از استانش گری و رفت گسری باید دانست که چون در هر سه مجله کتبوبات امام ربانی در جای  
 مباحث و مذاکرات افادت و استقالات از اسوله واجوبه اکثری از ان مقامات که منحصر بدسترس  
 حضرات صوفیه صافی قدس سرار هم تعلیق میدار پس بر فیم و سلیم صاحب ذهن مستقیم استعلام آنها میفرود  
 و عا مکیه از آنها باینکه متداند باینکه تکمیل طبع هر سه مجله کتبوبات رساله رد و افض بمقتضای علمیه  
 در به نشر ترویج و اشاعت علوم در راه رزین صاحب فتوت و تمکین جناب نقشب لک شرف  
 صاحب سی آئی اسی مالک مطبع چنان حسن و پسندیده آمد که نبذی از مصطلحات و بر نه  
 از مسلمات حضرت صوفیه برای الحاق با مجموعه مکاتیب مدون و مکتوب شود که خالی از فائده  
 نخواهد بود چنانچه مقتضای الامر فوق الادب مطلقا حالات و رموزات چند از کتب مصطلح حضرت  
 صوفیه کلام و سبک تویید و نهاده استخوان و علی التکلیف

شرح مصطلحات و مسلمات حضرت صوفیه کرام بر ترتیب حروف تہجی

الف	یا فتن مرذات خود بیات خود یوسه - تله ذر ورج است بایم و دوامه رقبه را نیز گویند -
پ	پیر خرابات - مرشد کامل که اقبال و صفات سیر را محو افعال و صفات آتی گرداند پیاله - کثایت از ادراک و عرفان و کنایت از هر ذره از ذرات
ب	تکویین - نود و نه مرتبه دارد و صدم مرتبه تکمیل بقا - آنکه بعد از فنا باقی مانده و نهانی کند وجود



مراد از تکلیف و ال شریعت است که از فقر و فاقا گویند.	تعالی آسوده شود.
توحید تخلیص دل و تجرید آواز از آگاهی بغیر حق تعالی	ج
تفرقه - یعنی دیدن خلق بدون حق ای پراگندگی دل	چشم - اشارت به توحید و مراعیان را.
سبب تعلق با موجودی است.	ح
تجلی شهودی - ظهور موجودات و آن ظهور حق است.	حق - وجود مطلق غیر مقید هیچ قید.
ترسا - مرشد کامل که توحید و توحید موجودات با اوست	حال - آنکه از حالتی به حالتی رود و مقام
خواه بطبع خواه برآید.	یعنی در مواهب و باب گاهی تنگی کند و گاهی
ترسایجه - کاملی باشد که در اوست معنوی بکامل دیگر	تنزل و مانند را سیف قاطع گفته اند زیرا که
که متصف بصفات ترسائی و تجرید و قطع بوده باشد	رفته باز نیاید و فردا مانده را اعتماد نشاید پس
میرسد و آن کامل کامل دیگر بطن بعد بطن که طریق اولیات	وقت را شاد و یابود که دیدنیاید
تاسله حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم	حجاب - صفت ذمیه.
چونند و علم و ادب است جز این طریق میسر نمی آید.	ح
جمع - شهود حق بخلق.	خال - مراد از لفظ باشد که مبداء و منتها
جمع الجمع - شهود خلق قائم حق	کثرت است.
جلال - حجاب حق است از نظائر و صفات قماری	خرایات - عبارت از آنکه سالک بسبب
مراد دارند.	تجلی قماری و خود فانی گردد و گاهی مراد از
جمال - تجلی حق است بوجه حق برای حق	آستانه پیر باشد
جمعیت - آنکه از پیر باشد و واحد از آنست که از وجود	خارج مقام گویند باشد
غافل شوی بدانکه وجود تو تفرقه نفس است و نفس	خط - اشارت بحقیقت محمدی و گاهی مراد
نه است یکی ماره که طبعیت باطنی شهودت منفی باشد	از عالم ارواح نیز.
دوم بواصیتی از غفلت پیریز کرده بوسه حکمت گردانید	د
سوم مطمئن که از خلاق روی پاک گردد و دور باد	دهان - سرخشی.
	ذ

فروق - لذت عشق و هستی او عاشق را.	ص
ریا - از حق محجوب شدن.	صوفی - آنکه از فقر و فاقا محقق با اخلاق است که گردیده
روح مکرم - جبرئیل علیه السلام.	باشد و از غیبه خود را نگاه دارد و گویند صوفی آن
امند - آنکه شراب نمی میفروشد و نقد هستی	باشد که نباشد یعنی محب پیروی رسول الله صلی الله علیه
سالک - سنده.	و آله و سلم گردیده باشد.
رومی - یعنی کشف انوار ایمان و عرفان.	ع
رسم و عادت - هر عبادتی که به افکار	عشق - ذات حق را گویند در اصطلاح متاخرین
بود.	صوفیه آنرا عالم احدیت و عالم لایوت هم خوانند.
نه	عاشق - اسرار مانند و در تبیه احدیت و عالم
زلافت - اشارت از تجلی جلالت و مشکلات	ماسوی و عالم معانی و غیره گویند.
طریقت.	عقل کل - گاهی مراد بجز کل و گاهی عرش و
س	و فقی آم الکتاب و گاهی نعم باشد
ساقی - پیر کامل.	عالم مثال - بالاتر از عالم شهادت و قریبتر از عالم
سالک - آنکه در سلوک از قید بر اطلاق رود	ارواح و عالم شهادت سایه عالم مثال است.
یعنی از ممکن بواجب پردازد.	عدم - عبارت از صور علییه
سکر - مقام جودت و دشت از شاهده حق.	عشوه - تجلی جمالی.
شش	عشرت - لذتیکه سالک با حق تعالی در یاد دارد
شاهد - حق را گویند با اعتبار ظهور.	عارف - مشاهده کننده صفات و اشیای آسمی
شیخ - آنکه کامل در شریعت و طالب وفائی در	را گویند یعنی از خود رسته و مخلوق با خلاق اند
طلب بودا باشد نه مانند بهشت.	گردیده باشد.
شراب - عشق و محبت مطلق.	عالم - مطلع ذات و صفات آسمی آنکه را گویند.
شمع - پرتو انوار آسمی.	غ
	غیب - غائب شدن از خویش و ظهور حضور.



نمونه - عبارت از خوف و رجا باشد -

لَبَّ بِاَلْقَمِ عَقْلِي بِرَدْمُورِ نَمُورِ قَدَسِ -

フ

یض اقدس - و ان فی حق تعالی است بواسطہ عظم

بعض مقدس یعنی تجلیات اہم کہ موجب ظهور حضرت مراد

تقاضا کرده است استعداد آنرا در خارج وجود -

ساعتی است از زوال شدن تفرقه و نیز میان قدیم و جدید

در پس محویت در فاعل حقیقی سالک در بیان نماید -

رسالة - يثبت الاولية بالمقام وحدت الله  
في عبادته والافان

انت کہ اور ابھی خیر اختیار نہ کر بخدا، عفو

	ق	
--	---	--

3

پ۔ وفا سے عہدیت میان حق و بندہ یعنی شریعت

بیت و طریقت و حقیقت را نگاه دارد -

اینست که اسلاف علی مدرب باشد حق تعالی

مبارت آن محمد که با صلوات

در آنکه خود و تفرد یکا را در در و در محبت

ت عبادت کوش۔

میا است از استاد آبی که بمنزله وجود بی امکانست

1	2	3	4	5	6	7	8	9	10	11	12	13	14	15	16	17	18	19	20	21	22	23	24	25	26	27	28	29	30	31	32	33	34	35	36	37	38	39	40	41	42	43	44	45	46	47	48	49	50	51	52	53	54	55	56	57	58	59	60	61	62	63	64	65	66	67	68	69	70	71	72	73	74	75	76	77	78	79	80	81	82	83	84	85	86	87	88	89	90	91	92	93	94	95	96	97	98	99	100
---	---	---	---	---	---	---	---	---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----

5

حایت از عقد خدمت و طاعت محبوب حقیقی

J

سنائی دل را گویند

بالفتح عاشقان را در قبض وسط نوازش فرمودن ۲

[illegible]

خاتمه الطبع از جانب کارکنان مطبع

سپس از تمیز فطریق دو عالم پیرایه لغت رسول فرمودم بدین صفت غور شید نظر آن صافی درون که  
بر وزن رانی خویش خیره را به شناسی ابیات شریف و طریقت و حقیقت و معرفت را برای العین درماری  
و اما مشاهده میکنند زبان منیر و زجلوه آراء و بیا و کپایه علم تصوف فی حد ذاته چندان رفیع است  
که طالب صادق تا به سر پای استعداد و در جلیله علم تفسیر و حدیث و فقه و علم ادب نداشته باشد آنرا که  
حسن و دقائق و غوامض و نحو اینها بدو ملکه در نفس او در فهم و ادراک علم شریف تصوف موقوف بر عمل و یافت  
باطنی در وحی است که بدو انقیاد گری و اما در توجیه شد کامل وادی مطلق لطافتش حاصل نشود پس هر کس که  
تواند که در آنجا پیش براند لا یمیر اشاعت چنین علم شریف و نادر و محترم و واجب است که در سلیقه  
بنیاد است بر کتاب علم شریف بود و در نگینان ظاهر است که از آغاز و ایزد این مطیع گرامی غیت  
حق طوبی آنک مطیع نامی نه منقوت جناب شمس فی شرح صاحب سی آئی ای مرحوم پیوسته به ترویج  
علوم و اشاعت فنون مآل و توجیه بود و چنانچه بحال کما بهای نیز از آن هزاران از اقسام و انواع علوم  
نیز طبع آمدند و توجیه خاص طبع جدید که پیشتر طبع نشده و بسیار و فراوانست و بجه معرفت  
از هر آنچه باید کتاب قدیم از فنون نادره فراهم نموده بطبع رسانیدند اندرین حال یک مجموعه شکرست  
و نادره و روح آئی ایدار عرفان که شاهان اهل حق بقدر شناسی بهج و جواهر و اهر آنرا در اداره السلیقه میازند  
یعنی مجموعه هر سه جلد مکتوبات امام ربانی مع رساله که در و افض و رساله  
مصطلحات حضرت صفویه که امام بهر سید حقیقت هر سه جلد مکتوبات  
مذکور و بهرین لایق است که این مجموعه خاص الخاص از اشادات و دیبایات غوث العالمین  
قطب الاقطاب عالیجناب مظفر خوارق کلمات جامع درجات و ولایت و ارفع بدعت و فضیلات  
عامل سنت و جماعت و ارث کمالات نبویه مزین الطوار احسنه علاج معالیم نقشبندیه امام طریقت  
مصدق حقیقت مخدوم نام میثو است اهل اسلام حضرت شیخ احمد فاروقی سرهندی  
ملقب به مجدد الف ثانی قدس سره السامی است که خطای را بخین بود و در آن خوارق  
و کرامات حضرت ایشان و فیه مالموست که تسویرش گنجایش مقام ندارد اما بنده از



تخصیصات احوال شریف رقم پذیر گردید که نسب شریف آنحضرت بپست و شبت و اطراف حضرت عمار و ق  
رضی الله عنه خلیفه ثانی حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم میرسد و در کتاب مکتوبات احمی که از ان  
حضرت مظهر کرامات مشهور و معروفست میفرمایند که روزی در مرقبه بودم که بغیر خدا انگلی اندک علیه السلام  
تشریف آورده فرمودند که آدم نزد تو بلری تو اجازت نماند نویسم که تا حال ببری بچکس تو شسته ام  
تحریر فرمود و در مکتوبات دادند که بر هر چند که نماز گذارم آن بریت را بخشیده در شبت بر بند و سب  
نکره آدم بنوری می نویسد که حضرت موصوف را در طریق عالی نشیند نهیت ارادت با حضرت  
شیخ عبدالباقی دهلوی بود و در قادریه حضرت شاه سکندر کتلی و بسلسله جیشیه حضرت مخدوم حضرت  
طیغ عبدالاحد فیض سلسله شهر دریه نیز از حضرت شیخ عبدالاحد قدس سرار بهم بود پس از حالات  
یابریکات حضرت موصوف هر آنچه گفته شود مزید بر آنست آنجا حاصل نگاشته که جلد اول مکتوبات را  
حب ارشاد فیض مینا حضرت ایشان شاه یار محمد الجوی و البخش الطالقانی جمع نمود حضرت قدوة  
عارفان فرمودند که این جلد را هر چه کتب و سیزده مکتوب ختم کن که مطابق عدد و غیر بران و سرکات  
صلوات الله علیه جمیع و نیز موافق عدد رائل بدو و لغین و جمع جلد ثانی مکتوبات حسب هدایت  
آنحضرت شاه عبدالرحمن چاکر هادی متصدی گشتند و به تدوین و تالیف جلد ثالث بر تان نسق  
شاه محمد نعمان بن محمدی الشهیر به میر بزرگ به ثانی خلیفه آنحضرت تکفل شدند - خلاصه مرام  
اینکه هر سه جلد مکتوبات امام ربانی مع رساله در دوافض فیمیکش و باحق رساله مصطلحات منقول  
منجانب مطبع نامی کیا گردیده بعنوان شایسته و صحت مطابقت با اصل خوش تقطیع بچرخ خط در مطبع  
فیض شمس نشانی و صاحب سی الی ای مرحوم میر سیدی عاینباب راس بهادری بر آگ زائن صاحب  
بهار گودام اقبال ملک مطبع ابتهام باو منوهر لال صاحب بهار گو سپهر نشانی و مطبع  
بارش ششم بهار فزونی سلسله عیسوی بجلد انطباع آراسته گردید آسید از  
درگاه قادر فتح آنست که هر چه در بهار بهار مقبول طبایع جوهریان رسته باز از معانی  
گرداناد و با سبزه از منته نوبت طبع با در ششم رساله بجهاد النبوی و آله الامجاد و اصحابه لا و تا د

کتابخانه عمومی آستان قدس رضی

قیمت	نام کتاب	قیمت	نام کتاب
۱۲/۶ پایی	زبدة المقامات - جامع حالات حضرت خواجہ باقی باشد شیخ احمد معروف بمجدد الف ثانی و اورا کے خلفاء و غیرہ کے حالات رحمۃ اللہ علیہم	۱۲/۶ پایی	نفحات الانس مع حواشی مفید از ملا عبدالرحمن جامی - انوار الرحمن - در ملفوظات از مولانا شاه عبدالرحمن جدید الطبع -
۱۲/۶ پایی	رسالہ رموز الحقیقہ - اس دو پستی کی کتاب میں ایک ایک نکتہ ہزار ہزار پرچہ سے بڑھ کر قیمتی ہو -	۱۲/۶ پایی	لمعة الانوار - معروف بہ ہدایۃ المحاجة مؤلفہ حضرت شاہ محمد ہمدی -
۱۲/۶ پایی	مثنوی عطار از شیخ فرید الدین عطار - بیسر نامہ - مصنفہ فرید الدین عطار کاغذ سفید مطبوعہ ۱۸۹۹ء -	۱۲/۶ پایی	نغمہ عشاق - قرآن وحدیث کے ثابت کیا گیا جو از مولوی نور اللہ مرحوم -
۱۲/۶ پایی	معدن تہذیب - از مرزا حبیب الرحمن میں باید دید - قابل شنید از ملا محمد حسین -	۱۲/۶ پایی	مصابح المداہیہ - ترجمہ عوارف از حضرت شاہ محمود کاشانی -
۱۲/۶ پایی	مثنوی شاہ بوعلی قلندر معروف مثنوی شیخ بہلول - حکایات عارفانہ -	۱۲/۶ پایی	قواعد الفوائد - مصنفہ حضرت محمد نظام الدین اخلاق رضی -
۱۲/۶ پایی	مثنوی مولانا روم - قدس سرہ مقبول عام چار مصرعہ محشی ہر شش دفتر تک دفتر ہفتم کاغذ سفید و حنائی و مصرعی	۱۲/۶ پایی	رسالہ سر رقب اردو - فوائد الفوائد - مصنفہ حضرت محمد نظام الدین اخلاق رضی -
۱۲/۶ پایی	مثنوی مولانا روم - از ملا سحر العلوم مقبول عام سہ جلد کامل -	۱۲/۶ پایی	میں باید تبخیر - روز شریعت قابل دید از شاہ رفت علی -
۱۲/۶ پایی	مثنوی مولانا روم - از شاہ عبداللطیف معروف بہ لطائف معنوی -	۱۲/۶ پایی	مرغوب القلوب - مصنفہ مولانا شمس الدین واضح فلم -
۱۲/۶ پایی		۱۲/۶ پایی	ایضاً - خلی فلم -



نام کتاب	قیمت	نام کتاب	قیمت
الکامل المحکم فی تشابہ فصول حکم مصنفه	۲	قطب الدین بختیار کاکی -	۲
مولوی محمد حسن امرودی -	۲	شعوی سے رنگ - از حضرت خواجہ	۲
شرح شعوی مولانا دوم - از ملا محمد رضا معروف	۲	خواجه گان قطب الدین بختیار کاکی قدس سرہ	۲
بہرہ کا شفا رضوی -	۲	شعوی اسرار حقائق مصنفہ نشی	۲
جواہر علمی - از حضرت مظفر علی شاہ	۲	مکمل کرشن	۲
اکبر آبادی بحث وحدت وجود و توحید	۲	مجموعہ نکات فقر - چار رسالہ نظم	۲
صفات و تحقیق رسالت و مراتب علم و	۲	از مولوی مظفر علی العطار -	۲
سلسلہ طریقت کاغذ کنندہ مطبوعہ ۱۹۰۹ء	۲	لوح جامی - از مولانا عبد الرحمن جامی	۲
شرح شعوی مولانا دوم - کامل درود	۲	شعوی الکلام معروف بہ جواہر ہے لطیف	۲
جلد حامل المتن ہر شش دفتر از مولوی	۲	گنجینہ عرفان - مجموعہ شش شعویات	۲
ولی محمد اکبر آبادی حامل المتن -	۲	شعوی اسرار العوارف -	۲
جواہر الاسرار شرح شعوی مولانا دوم	۲	شعوی ذوق بحرین - معروف بہ آراء القرآن	۲
دفتر اول و دوم و سوم مصنفہ حضرت	۲	مولفہ مولوی سید اکبر علی خان صاحب	۲
مولانا حسین بن حسن بنرواری -	۲	شیرازی عارف -	۲
تذکرۃ للہی - احوال شاہ مظفر علی قدس	۲	کتب اخلاق و تصوف درود	۲
سرہ از مولانا ابوالحسن صاحب فرید آبادی	۲	جامع الاخلاق - ترجمہ اخلاق جلالی	۲
فتوح الغیب مع شرح از حضرت	۲	اوقات عزیزی -	۲
غوث الاعظم جیلانی مع شرح فارسی از	۲	محبوب الاخلاق - اردو ترجمہ اخلاق محنی	۲
شاہ عظیم الحق محدث دہلوی ارشادات	۲	بحر الحقیقت - اصلاح نفس میں	۲
فقر و تصوف بین -	۲	کیمیائے حکمت - حصہ اول بیان مثلاً	۲
دلیل العارفین - ملفوظات حضرت	۲	علم و ادب -	۲
سلطان معین الدین چشتی جمع کردہ حضرت	۲	تہذیب الاخلاق - مولفہ مولوی نجم الحق	۲



